باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۹۶۷۰

ج ۱-۲

رده‌بندی دیویی: ۱۳۱۲ هـ ت/ب ۲۸۱م ۲۹۷/۲۱۲

سرشناسه: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق.

عنوان قراردادی: [. بحار الانوار. برگزیده. فارسی]

عنوان: محن الأبرار

کاتب: غلامعلی ابن محمد رسول خوشنویس الاسکوئی تاریخ کتابت:

محل نشر: [تبریز] ناشر: [مطبعه حاج ابراهیم تبریزی] تاریخ نشر: [۱۳۱۲ ق]

صفحه شمار: ۲ ج در یک مجلد (۲۴۲، ۲۵۴ ص) ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱x۳۴ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐

توضیحات: خلیل الله ابراهیمی تاریخ ثبت: شهریور ۱۳۵۳

یادداشتها: ۱. قصص الآخر. ۲. ترجمه مقتل بحار الانوار (ترجمه جزء دوم مجلد دهم بحار الانوار)

موضوع(ها): ۱. احادیث شیعه - قرن ۱۱ ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. - سرگذشتنامه. ۳. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۴. عاشورا. ۵. مقتل. ۶. مختار بن ابی عبید، ۱ - ۶۷ ق. - سرگذشتنامه

شناسه(های) افزوده: ب. خوشنویس الأسکوئی، غلامعلی بن محمد رسول، کاتب. الف. هشترودی تبریزی، محمد حسن بن عبدالله، مترجم. ج. ابراهیمی، خلیل الله، واقف. د. عنوان.

فهرستنگار: [illegible] تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۸

اسم کتاب محن الأبرار ج ۱ – ۲ /نفاوی

مصنف
مؤلف شیخ محمدحسن

خطی
چاپی سنگ نسخ تبریز

سال چاپ یا تحریر ۱۳۱۱ – ق عدد اوراق

جزء کتب اخبار شماره خصوصی

شماره عمومی ۵۳۰۸۱ شماره قبض

واقف خلیل الله ابراهیمی تاریخ وقف شهریور/ ۵۳

طول ۳۴ عرض ۲۱ شماره صفحات ۲۴۲ + ۲۵۴

۴۹۶

۹۶۷۰

۷۴۱۶

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۱۸۰۲۶

کتاب مستطاب شریف بحر الاحزان ترجمهٔ مقتل بحار الانوار ... و مصیبت ... احمد بختیار جناب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌پایان بی‌حد و انتها و شکر و ثنای بی‌عد و احصا سزاوار خداوند قادر متعالی است که از کرم عمیم و منّ قدیم خود گروه پیغمبران و سلسلهٔ پیشوایان دین مبین را برای ارشاد عامیان و هدایت عالمیان از کتم عدم بوجود آورده بزیب زینت نبوت و زیور خلعت رسالت آراسته بسوی بندگان خود فرستاده است که ایشان از قعر ریگزار جهالت و ضلالت بساحل دانائی و هدایت رسانند و از صدر نشینان بارگاه قرب وصال و سرّ رازان مسالک طاعت و امتثال بجهت اجرای اوامر و نواهی حتمیه و احکام و شرایع الزامیهٔ الهیه را امر نمایند تا بقدر بلندی رتبت و مکان و علو درجت و شان خود بهر قسم محنت و بلا و مصیبت و عنا مبتلا گشته هر که در این بزم مقرب تر بود جام بلا بیشترش میدهند و درود بی‌غایات و تحیات بی‌نهایات و صلوات زاکیات و تسلیمات متواترات و متوالیات لا یحصی و منزوا پیغمبری که وجود بلجود اوست غرض اصلی از آفرینش عالم و مقصود اولی از ایجاد بنی آدم یعنی سید کاینات و افضل مخلوقات و اشرف موجودات حبیب خداوند عالمیان و خاتم جمیع پیغمبران زینت زمین و آسمان احمد محمود برگزیدهٔ خالق معبود ابو القاسم محمد بن عبد الله جان جهانیان و روح همهٔ عالمیان بر وصی پاک آن پسندیدهٔ خداوند منان و آل اطهار و فرزندان برادران برگزیدهٔ قادر مختار باد که ایشانند آفتاب فلک امامت و خلافت و ماهتاب برج وصایت و وراثت منزهند از نقایص خطا و نسیان و مطهرند از غوایل منا و عصیان بنص صریح آیهٔ قرآن خصوصا بر شیر بیشهٔ سروران و لنگر زمین و زمان و قطب دایرهٔ لامکان شیر خالق یزدان ولی پروردگار عالمیان وصی بلافصل خاتم پیغمبران فارس میدان شجاعت آفتاب فلک امامت ماه شریعت غرا پادشاه ملت بیضا یعنی علی مرتضی اسئلک یا من تعزز بالعز و البقا و قهر عباده بالموت و الفناء ان تصلی علی محمد و آله البررة الاتقیاء و لعن اعدائهم الغتر المیامین الازکیاء و تغضب علی اعادیهم الکفرة الادعیاء و الفجرة الاشقیاء و تلعن علی ظالمیهم و غاصبیهم و قاتلیهم من اولاد الحرب و الزنا و بعد چنین گوید اقل الوری علما و عملا و اکثرهم جرما و الغریق فی بحر المعاصی ابن عبد الله محمد حسن العاصی که بر ارباب فطانت و کیاست و اصحاب ذکاوت و فراست مخفی و مستور نیست اینکه مجلد دهم بحار مجلد عاشر کتاب مستطاب بحار الانوار در نقل اخبار ائمهٔ اطهار از جهت حسن نظم و ترتیب و اشتمال بر نقل اخبار فضایل جلیله و معجزات باهره و عجیبه و سایر غرایب احوال خامس عترت طیبه یعنی نور دیدهٔ رسول خدا و میوهٔ دل علی مرتضی و سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا شهید بیابان کربلا در میان کتب مصنفات علما ممتاز و بیمانند و مثال است پروانهٔ افکار طالبان در انوار وصال شمع شبستان بدایعش جان شیرین میبازند عندلیب اوهام عاشقان در تمنای دیدار گل گلزار عجایبش بهزار زبان نغمهٔ حسرت مینوازند و دیدهٔ راغبان در اشتیاق توتیای غرایبش بغرور بختن اشک امید میپردازند سر مستان خاطر اقران در خیال تماشای عذرای مضامینش هر ساعتی گردن شوق میافرازند و شهباز اذهان همگنان در کمین صید مرغ بهای لطایفش هر لحظه نظر حسرت میاندازند لکن بجهت عربیت الفاظ و کلمات و اشکال و اعضال عبارات آرزوی دست اکثر طالبان بجیب خوبان مضامین کلماتش نمیرسید بعضی از برادران دینی و اخلاء روحانی از این بندهٔ حقیر عاجز مستدعی شدند که لباس عربیت را از بر دوشیزگان مضامین آن برداشته بخلعت فاخر لغت فارسی مخلع نمایم چون اجابت مسئول برادر دینی از جملهٔ لوازم ایمان و اطاعت خداوند رحمن بود در اواخر سال نود و دو بعد از هزار و دویست هجرت با وجود اختلال بال و کثرت اشغال و پریشانی احوال و تلاطم امواج فتن و تهاجم افواج محن ترجمه را با ترتیب کتاب مستطاب قرار دادم و از جهت ایجاز و اختصار ترک اسانید اخبار نمودم با اکتفا به بعضی از مکررات احادیث آن و در مقام مناسب بعض اخبار دلسوز از کتب مقاتل علما ذکر خواهم نمود با اشاره بالحاق و آن را نامیده کردم و رابه بحر الاحزان ترجمهٔ مقتل بحار

اسئل الله

اسئل الله الرئوف الرحیم ان یجعله خالصا لوجهه الکریم و ذخرا و ذخیرة لیوم فقری و فاقتی و ثقتی و عدتی لاوان شدتی و حاجتی و لا حول و لا قوة الا بالله علیه توکلت و الیه انیب پیش از شروع بترجمهٔ کتاب مستطاب در این باب برای پند و موعظه تذکرهٔ چند فایده که بیان آنها خالی از فایده نیست ذکر باید نمود که شاید ناظرین را مایهٔ توفیق و سبب سعادت و رستگاری گردد فایدهٔ اول آنست که در میان علمای امامیه و کتب فقهای اثنا عشریه از جملهٔ بدیهیات اولیه و واضحات هستیه میباشد که مسامحه در ادلّهٔ سنن و کراهت بی اشکال جایز است یعنی خبری که بمضمون وی در واجبات و محرمات عمل نمیتوان نمود جایز است عمل نمودن بان در مندوبات و مکروهات و این را استدلال کرده اند بصحیحه و قول بدلیل اجماع که نقل آن در کلمات علمای اجلّه بسر حد استفاضه رسیده است چنانکه شهید اول ره در کتاب ذکری فرموده است که در نزد اهل علم تسامح در احادیث فضایل جایز و بی اشکال است مرادش از فضایل اگر فضایل و مناقب ائمه باشد آنوقت مدخلیتی بمقام ندارد و شاید منشاء تسامح در احادیث فضایل آن کلام مشهور بوده باشد که میگویند للمدح ما شهدت به الاعداء و اگر مرادش مستحبات باشد نقل اجماع در این مقام فایده خواهد داد و از دیگران نیز نقل اجماع بر مطلب مذکور کرده اند لکن عبارات اکثر ایشان صراحت در دعوی اجماع ندارد اما اصل مطلب فی الجمله بی اشکال جایز است وجه دیگر دلالت عقل است بر حسن احتیاط باتیان خبر ضعیف دلالت بر استحباب وی میکند ترک آنچه بر کراهت دلالت دارد لکن این حکم عقلی در آنوقت می باشد که احتمال حرمت ذاتی در مضمون خبر ضعیف نبوده باشد لا عقل حکم بر اتیان مضمون وی نمیشود چنانکه این شرط در میان اصحاب در این باب مشهور و معروف است وجه سیم اخباریست که حاصل مضمون آنها اینست که اگر ثوابی بعملی برسد بامید آن ثواب فلان عمل را بکند آن ثواب را باو میدهند اگر چه در واقع چنین نبوده باشد این سه وجه که ذکر شد در استحباب عمل بی اشکال جاریست و در کراهت عمل نیز جاری کرده اند خواه از روی تنقیح مناط و غیر آن دلیل اول و دوم خواه از این باب که ترک مکروه مندوبست چنانکه مذهب بعضی بر آنست اگر چه اصل مطلب محل اشکال است و جماعتی از علما تعدی کرده اند از اینها بقصص و حکایات و مراثی سید الشهداء و سایر ائمه هدی لکن اشکال در این نیست که انسان خبر مذکور دلالت بر آن ندارد اما اجماع منقول پس معقد و محل وی مندوبات و مکروهات است منتهی امر در فضایل و مناقب ائمه هم ممکن نیز جاری باشد اما در قصص و حکایات و مراثی پس ثبوت اجماع محصل و منقول معلوم نیست اما دلیل عقل پس عدم دلالت وی بر مدعا بر واضح است زیرا که حسن احتیاط در آنست که چنین اخبار را ترک نمایند و اعتنا بر آنها نکنند مگر در مقام مواعظ و نصایح که اکثر اخبار ضعاف در آنها مؤید است باخبار صحاح و دلالت عقل و براهین عقلیه و نقلیه غایت امر تفاوت در میان آنها و اخبار ضعاف و ثقات در میان اجمال و تفصیل است و اما دلالت اخبار پس در نزد عالم دانا بر خبیر بر واضح است که ربطی آنها بحکایات و مراثی ندارد زیرا که نقل کردن اینکه فلان مصیبت بر جناب سید الشهداء علیه السلام در زمین کربلا رخ نمود دخلی بمسئلهٔ اجر و ثواب ندارد بلی اخبار متواتره دلالت واضحه دارد بر اینکه گریانیدن و گریستن در عزا و مرثیهٔ آنحضرت ثواب بسیار و اجر بیشمار دارد و آنها منزلست بر مصائب واقعیهٔ آن حضرت و مرثیه خوانی در مصیبت او بعد آن فتوت و کرامت که عبارتست بحسب اصل لغت از ذکر محاسن و محامد میت و دعوی جمعی از علما نفی فرق میان اخبار مندوبات و مراثی حجت نمیشود مگر اینکه دلیلی معتبر بر مدعا خود بیاورند چنانکه عمل علما حجت و برهان نمیشود مگر اینکه کاشف از اجماع بوده باشد بلی قدر یقینی از نقل اخبار ضعاف و غیر معتبره در مراثی آن اخباریست که در کتب معتبرهٔ علمای معتبرین بوده باشد مانند کتب شیخ بزرگوار شیخ مفید و شیخ صدوق و فاضل مجلسی صاحب بحار و امثال آن بزرگواران نه کتب بی سوادان و بی پرهیزان و شعرای بی مذهب و بی ایمان که غالب اخبار کتب ایشان از مخترعات و مجعولات خود شان است یا منقول از کتب امثال ایشان خصوصا اکثر آنها منافی اخبار کتب معتبرهٔ علماست بلکه کذب آنها آشکارتر است از آنکه بعوام مخفی و مستور باشد کجا بر خواص و مرثیه خوانی در این زمان بسیار بی رونق شده است و هر بی سوادی چند حدیث دروغ از کتب دروغ گویان یا چند شعر باطل از اشعار شعرای بی ایمان یاد گرفته باشد برای جیفهٔ دنیای فانی دست از سعادات ابدی برداشته مشغول مرثیه خوانی گشته و حال آنکه مذهب مرثیه خوانی از مناصب جلیله است زیرا که اخبار مصائب آنحضرت از جملهٔ مشکلات اخبار و تعارض در میان آنها بسیار و اخبار کاذبهٔ سیر و تواریخ در آنها بی شمار است لهذا باید مرثیه خوان از جملهٔ افاضل علما و اعاظم فضلا بوده باشد تا نیک و بد و صحیح و دروغ اخبار این باب را به محک ذهن وقاد خود بسنجد که سبب اضلال عوام نباشد زیرا که در اکثر اخبار سیر و تواریخ اخباری هست که مایهٔ بداعتقادی عوام خلق میباشد چنانکه فاضل مجلسی ره در دیباچهٔ جلاء العیون خود اشاره بر این مطلب نموده است و عبارات آن بزرگوار در کتاب مذکور چنانست که فرموده است آنچه در این باب بعربی و فارسی در سلک تعریف در آورده اند بعضی ناقص و ناتمام است و بعضی را از کتب سیر مخالفان اخذ نموده اند که اعتماد را نمی شاید و بسا باشد که بر جمعی که مایهٔ وافری از علم نداشته باشند ضرر عظیم نماید و موجب خلل در عقاید ایمانی ایشان گردد انتهی عجب است از اهل این روزگار که هرگز بهره و نصیبی از علم و فهم ندارند مگر لفظ روایت را با نقوش و شکل کتب بنویسند کتابها تالیف و تصنیف

مینمایند

مینمایند و اخبار سیر و تواریخ مخالفان و بد اعتقادان را در ان جمع میکنند بلکه اکتفا بان نمیکنند بخیال فاسد خود قصه‌ها و حکایتها
جعل و اختراع میدانند و بفکرها فاتر و باطل خیال استعداد ضعفا اخبار را جمع مینمایند عجب‌تر از این است که امید ثواب بر این کار شنیع خود دارند
و مرثیه خوانهای این زمان دست از اخبار کتب معتبره علما برداشته‌اند و همت خود را بنقل اکاذیب کتب چنین کسان بی دین و
پا نموده‌اند و اخبار معتبره علما را در زاویه نسیان گذاشته‌اند نزدیکست که از میان قوم بالمره برداشته شده باشند اعاذنا الله
من شر انفسنا الامارة بالسوء و جعلنا و جمیع المؤمنین من الذین امتحن الله قلوبهم للایمان و وفقنا الترک متابعة وساوس الشیطان
فایده دویم در جواز خواندن و ذکر نمودن اشعاریکه بزبان حال اهل بیت رسالت انشا کرده‌اند تحقیق کلام در اینمقام انستکه لسان
حال که در لغت فارسی بزبان حال تعبیر میشود عبارتست از دلالت حالت چیزی یا شخصی بچیزی دیگر مانند دلالت شاهد حال بر رضا و
کراهت حال عبارتست از کیفیت و حالت انسان و مانند ان یا باشد که حالت انسان کاشف میشود از بعضی چیزها که تکلم بران نمیکند
لکن حالت و دلالت بران مینماید مانند درد و تصدیق ان یا یقین میکند از مشاهده حالات او که اگر فلان مال او تصرف نماید راضی
و خوشنود میگردد مانند دلالت دیوار و خانه و بنا بر بنا و حالت کیفیت انها و دلالت مینماید بر مهارت و استادیت بنا انها و عکس و یک
چنانکه زمین و اسمان دلالت میکنند بر وجود خالق و منان و قادر یزدان که بی شریک و بی مانند است که انها را ابداع کرده قدرت قاهره خود
خلق و ایجاد نموده است تعبیر نمودن از این حالت مذکوره با نصب قرینه بیشک صحیح و راست خواهد شد چنانکه بگویند این فلک
الافلاک و بسیط این لسان الحال و زبان احوال میگویند که مارا کسی افریده است که قادر یکتا و بی همتا و حکیم است بی مانند بلکه در آیات کلام
مجید خداوند حمید اشاره بر این مطلب هست چنانکه میفرماید فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین یعنی
خداوند عالمیان بزمین و اسمان فرمود بیائید از روی رضا و رغبت یا از روی کراهت و انها گفتند امدیم در حالتیکه اطاعت کننده هستیم
بنابر قول تکوینی و ان من شیء الا یسبح بحمده و هیچ چیز نیست مگر اینکه تسبیح و تقدیس مینماید بحمد و ثنای خداوند عالمیان بنابر اینکه
مراد تسبیح تکوینی بوده باشد یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید یعنی روزیکه میگوئیم بدوزخ ایا پر شدی جهنم
در جواب میگوید ایا زیادت ندارد بنا بر استفهام انکاری و مراد قول تکوینی است و قول تکوینی قریب است بلسان الحال بلکه مراد است
بزبان حال و در اخبار ائمه انام از این قبیل تعبیرات بیشمار است و در کلمات فصحا و بلغا و علما مانند اینها بی حد و احصا است چنانکه
سید ابن طاوس در اخر کتاب لهوف از زبان حال منازل شهیدان دشت بلا تعبیرات بسیار ابیات دلسوز و جانگداز ذکر کرده اگر ذکر انها
در اینمقام بطول انجامد هر کس میخواهد باخر کتاب ان سید بزرگوار ملاحظه نماید باری ظاهر است که اشکال در بعض صور زبان حال نداشته
باشد با تصریح بان بودن دلالت حالت بران بر وصور زبان حال بسیار است بذکر بعضی از انها حکم یا قیمی معلوم و مشخص می باشد اگر بگوید
زبان حال جناب امام حسین ناطق باین مقال بود که ایکروه جفاکار جگر من از تشنگی کباب و دل من از بسیاری عطش اتش گرفته است یکجرعه ابی
باین تشنه لب ستمدیده بدهید یا از زبان حال جناب زینب خاتون بگوید که زبان حال ان مظلومه باین مقال جانسوز مترنم بود که ایبرادر بزرگوار مارا در میان
اینگروه اشرار بامید که میگذاری و یتیمان بی کس و غریب خود را بکه میسپاری و ایشان را در وقت تشنگی و گرسنگی کدام کسی ترحم مینماید
و امثال اینمضامین و مؤید اینمقال و روو این نحو کلمات در اشعار و مراثی علما اخیار بی شمار است ظاهر است اشکال نباشد در چنین
سخنها که از زبان حال اهل بیت اطهار گفته شوند با تصریح بران چنانکه اشکال در این نیست که تصریح بان نکنند و چنین ذکر کنند
که سامع خیال نماید که از روی روایت میگویند دروغ خواهد شد بنابر وجهی که در محل خود مقرر است و همچنین است حال در بیان شجاعت
و مبارزت جناب امام حسین علیه السلم با سایر شهدا و شجاعت انحضرت بنوعی تقریر و بیان کند که در اخبار تصریح بران نداشته باشد و
در واقع منافات با حقیقت امر نشود لکن نگوید که فلان مقدار از لشکر کفار را بشمشیر دار البوار فرستاد مگر از روی خبریکه در کتب معتبره
محققین و مدققین علما اخیار روایت شده باشد دم دینداری باید در هر مقام از احتیاط دست نکشد اگر شخصی بیان دلسوزی
خود با سایر شیعیان نماید و بگوید دل من و سایر شیعیان در مصیبت ان امام زمان بریان و دیده ایشان گریان و جگرها کباب
و دیده‌ها پر اب و پلکها چشم زخم دار است مانند اینها با شعار فارسیه و عربیه و ترکیه و بیانیها عیب و اشکالست لکن سینه زنیها
که در این زمان و در زبان مردم است که قصه‌ها و حکایتها از زبان اهل بیت درست کرده‌اند که اسم و رسم از مضامین انها در
اخبار نیست بی اشکال دروغست اگر زبان حال هم باشد باز معیوبست زیرا که تصریح بان نمیکنند که از زبان حال است و سامعان
گمان اینست که از روی روایت گفته شده‌اند و انکه در زبان بعضی از مردم معروفست که میگویند جناب زینب خاتون
مثل چنین فرمایند که اگر حالت ان خاتون مکرمه دلالت بان دارد عیب و اشکال ندارد و اگر نه پس پرهیز از ان لازم است فایده
سیم کسیکه در مرثیه خوانی بدروغ گوئی مشهور و معروف باشد و همیشه عادت او بدروغ گفتن جاری شده است در
مجلس چنین کسی نشستن بسیار مشکلست زیرا که اجتماع نمودن بمجلس او اعانت باثم و عدوانست چنانکه بسیاری از اخبار باین

مطالب دلالت دارند و اشکال ظاهر بودن چنین کسان اشکال بسیار دارد فایده چهارم در حرام بودن غنا خصوصا در مرثیه و قران و دعا
و حرمت غنا از جمله بدیهیات و اظهر ضروریات لا سیما اخبار در حرمت ان متواترست لکن در اصل غنا و موضوع ان اختلاف
بسیار است و در اینمقام گنجایش تحقیق انها نیست لکن در نزد علما محققین غنا عبارتست از خواندنیکه سرور اهل فسق و باطل خواهان را تصور
نماید یا نه و خواه باعث سرور و حزن بخوانند و کوش دهنده باشد یا نه بجهت کراهت خوانندن خواه با ولی بلند باشد یا اهسته و
در ضمن اشعار باطله باشد یا در ضمن اشعار و کلمات نصیحت و مواعظ و قران و دعا و مراثی بوده باشد بلکه جماعتی از محققین علما
تصریح کرده‌اند که حرمت غنا در اینها بیشتر است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ مرتضی الانصاری در کتاب مکاسب خود فرموده است اشکال
در حرمت غنا در قران و دعا و مراثی نیست و همچنین اشکال در زیادتی عقاب وی در اینها نیست زیرا که غنا در انها معصیتست
در مقام اطاعت و استخفاف و اهانت بر قران و دعا و مراثی عجب است از بعضی ارباب مقاتل از روی خوابی که نقل کرده است تجویز بر جواز
غنا در مراثی نموده است و حال انکه خواب اعتبار و اعتنا در نزد علما ندارد و احکام این خوابها را از کتب علما اعلام باطل تحریر نموده
الان شروع مینمائیم بترجمه کتاب مستطاب جناب عالم فاضل کامل فاضل مجلسی علی الله درجته و جزاه الله عن الاسلم و اهله خیر الجزاء
بجاه محمد و اله الاتقیاء الازکیاء بسم الله الرحمن الرحیم مصنف رحمه الله فرموده است که بابهای چندیست
که اختصاص دارند بتاریخ جناب حسین ابن علی علیه السلم باب اول از انها در بیان نص و تصریح بامامت و وصایت ان بزرگوار است و وصیت
جناب امام حسن علیه السلم در وقت وفات خود به بعضی چیزها و تصریح کردن بر امامت ان برگزیده خالق یزدان کلینی در کتاب اصول کافی
بسند معتبر خود از هرون ابن جهم روایت کرده است که گفت از جناب امام محمد باقر علیه السلم شنیدم که فرمود که چون هنگام وفات
جناب امام حسن علیه السلم نزدیک شد بر جناب امام حسین علیه السلم فرمود ای برادر ترا وصیت مینمایم که چون من از دنیا رحلت کنم
مرا غسل ده و کفن نما بعد از ان جنازه مرا بنزد قبر جد بزرگوارم ببر تا اینکه عهد خود را با ان حضرت تازه نمایم بعد از ان ببر
مرا بنزد قبر مادرم فاطمه زهرا بعد از ان برگردان بسوی قبرستان بقیع و در ان جا دفن کن تا اخر خبر مترجم میگوید دلالت این
خبر شریف بر امامت ان حجت خداوند عالمیان از این بابست که مذهب علمای امامیه و فقهای اثناعشریه برانست که امام را غسل
و تکفین و دفن نمیکند مگر امام چنانکه در بعض بابها مذکور خواهد شد انشاء الله انتهی باز کلینی در همان کتاب بسند خود از
جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایتی نقلکرده است که بحسب متن خالی از اشکال و اغلاق نیست برای تسهیل ترجمه باید لفظ شریف
خبر مذکور را ذکر نمایم بعد از ان بترجمه وی بپردازم چنانکه بنای مترجم در همه جا بر انست که اگر در متن روایت اشکال بوده باشد و
مجمل بوده باشد بوجوه کثیره اول لفظ انرا نقل کنم بعد از ان در ترجمه وی احتمالات ذکر مینمایم قال لما حضرت الحسن الوفات قال یا
انظر هل تری وراء بابک مؤمنا من غیر ال محمد فقال الله و رسوله و ابن رسوله اعلم قال امض فادع لی محمد بن علی قال فاتیته فلما دخلت
علیه قال هل حدث الا خیر قلت اجب ابا محمد فعجل عن شسع نعله فلم یسوه فخرج معی یعدو فلما قام بین یدیه سلم فقال له الحسن اجلس
فلیس یغیب مثلک عن سماع کلام یحیی به الاموات و یموت به الاحیاء کونوا اوعیة العلم و مصابیح الدجی فان ضوء النهار بعضه
اضوء من بعض اما علمت ان الله عز و جل جعل ولد ابراهیم ائمة و فضل بعضهم علی بعض و اتی داود زبورا و قد علمت بما استاثر
الله محمدا یا محمد ابن علی انی لا اخاف علیک الحسد و انما وصف الله به الکافرین فقال کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما
تبین لهم الحق و لم یجعل الله للشیطان علیک سلطانا یا محمد بن علی الا اخبرک بما سمعت من ابیک فیک قال بلی قال سمعت
اباک یقول یوم البصرة من احب ان یبرنی فی الدنیا و الاخرة فلیبر محمدا یا محمد بن علی لو شئت ان اخبرک و انت نطفة فی ظهر ابیک
لاخبرتک یا محمد ابن علی اما علمت ان الحسین ابن علی بعد وفاة نفسی و مفارقة روحی جسمی امام من بعدی و عند الله فی الکتاب الماضی
وراثة النبی اضافها فی وراثة ابیه و امه علم الله انکم خیر خلقه فاصطفی منکم محمدا و اختار محمد علیا و اختارنی علی للامامة و اخترت انا
الحسین فقال له محمد ابن علی انت امام و انت وسیلتی الی محمد و الله لوددت ان نفسی ذهبت قبل ان اسمع منک هذا الکلام الا
و ان فی راسی کلاما لا تنزفه الدلاء و لا تغیره نعمة الریاح کالکتاب المعجم فی الرق المنمنم اهم بابدائه فاجدنی سبقت الیه سبق الکتاب
المنزل و ما جائت به الرسل و انه لکلام یکل به لسان الناطق و ید الکاتب و لا یبلغ فضلک و کذلک یجزی المحسنین و لا قوة الا بالله
الحسین اعلمنا علما و اثقلنا حلما و اقربنا من رسول الله رحما کان اماما قبل ان یخلق و قرء الوحی قبل ان ینطق و لو علم الله ان
احدا خیر منا ما اصطفی محمدا فلما اختار محمدا و اختار محمد علیا اماما و اختارک علی بعده و اخترت الحسین سلمنا و رضینا بمن هو الرضا
و بمن نسلم به من المشکلات ملخص ترجمه ظاهر روایت اینست که چون هنگام وفات جناب امام حسن علیه السلم در رسید
انحضرت بقنبر فرمود نظر نما به پشت در خود ایا مؤمنی میبینی که از ال محمد نباشد یعنی کسی دیگر باشد قنبر عرض نمود خدا
و رسول خدا و فرزند رسول او بهتر میدانند حضرت فرمود برو محمد ابن علی را بنزد من بطلب یعنی محمد ابن حنفیه را قنبر میگوید

باب اول در بیان نص و تصریح بر امامت

من بنزد محمد بن حنفیه آمدم چون مرا دید فرمود رخ نداده است مگر خیر و امر نیکو گویا از روی تفأل این کلام فرمود قنبر عرض کرد اجابت
امر و محمد را یعنی جناب امام حسن علیه السلام پس برخواست به نهایت تعجیل که بند نعلین خود را به بندد و در همراه دوید تا بخدمت
آنحضرت رسید سلام نمود آنحضرت فرمود بنشین مانند تو کسی سزاوار نیست که غایب شود از شنیدن کلامیکه مرده ها بشنیدن
آن زنده و زنده ها مرده میباشند باشید صدفهای علم و دانائی و چراغهای تاریکی ضلالت و گمراهی یعنی از یاد گرفتن علوم دینیه
و معارف حقیقیه از کسانیکه بالاتر و داناتر از شما بوده باشند خجالت نباشید و عار از یاد گرفتن علوم نبرید و از دانایان بهره
در ستیکه روشنی ساعات روز مختلف میباشد روشنی بعضی آنها از بعض دیگر بیشتر میشود غرض آنجناب از این سخن دفع شبهه
و دفع شبهه ایست که در خیال اکثر جهال جا گرفته و در نفوس بسیاری از عامیان موجود است که تفاوت در بزرگی و جلالت شان در
میان فرزندان یک پدر نمیدانند و فرق در عزت و بزرگواری در میان خویشان و اقارب که از یک اصل و پدر باشند نمیفهمند از
جهت حسد و غرور باطنی و مکر و وسواس شیطانی کوچک و نادان ایشان برای بزرگ و دانای ایشان اطاعت و فرمانبرداری نمی
نمایند چنانکه کشتن هابیل برادر خود قابیل و حسد بردن فرزندان یعقوب ببرادر خود یوسف شاهد این حال و گواه این مقالست و
جناب امام حسن علیه السلام خواست که دفع این اشتباه باطل را به تمثیل و تشبیه بر واضح و آشکار سازد و در چنین خیال فاسد را به انتظر
هویدا نماید فرمود بدرستیکه ای محمد بن حنفیه آیا ندانسته که خداوند عالمیان فرزندان حضرت ابرهیم را پیشوایان و پیغمبران نمود و بعض
ایشانرا بر بعض دیگر تفضیل و ترجیح داد چنانکه فرموده است و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین وجعلناهم
ائمة یهدون بامرنا یعنی عطا نمودیم برای ابراهیم اسحق و یعقوب را از روی تفضل و زیادتی بر دعای ابراهیم که اسحق را از ما طلبیده
بود یعقوب که فرزند اسحق است زیاده نمودیم بدعای او و همه را صالحان و نیکوکاران کردیم و ایشانرا برای دیگران پیشوایان
نمودیم و فضلنا بعض النبیین علی بعض واتینا داود زبورا یعنی بعضی از پیغمبرانرا بر بعض ایشان تفضیل و ترجیح دادیم و برای داود
علیه السلام زبور را عطا کردیم حضرت فرمود ای محمد بتحقیق دانسته که بحقیقت خداوند عالم پیغمبر خود محمد را برگزیده و اختیار
نمود یعنی بعلم و فضل و نیکوکاری نه به نسبت هاشمی که دیگران از خویشان اطاعت و انقیاد آنحضرت نکنند و بگویند ما نیز از
فرزندان هاشم هستیم ای محمد بن علی بدرستیکه من میترسم برای تو از حسد زیرا که خداوند عالمیان در قرآن کافرانرا بحسد وصف
کرده است و فرموده است کفارا حسدا من عند انفسهم تا آخر آیه و خدا شیطانرا بر تو راهی و سلطنتی نداده است یا مراد دعاست
که خدا شیطانرا بر تو مسلط نفرماید ای محمد میخواهی که خبر دهم برای تو از آنچه پدرت در شان تو فرموده است محمد عرض کرد بلی
فرمود شنیدم از پدرت که در روز جنگ بصره فرمود هر کس میخواهد و دوست دارد که مرا نیکوئی کند در دنیا و آخرت باید نیکوئی
نماید بفرزندم محمد اگر بخواهم خبر دهم ترا از آنچه واقع شده است در هنگامیکه تو نطفه بودی در پشت پدرت هر آینه خبر میدهم
ای محمد مگر ندانسته که حسین علیه السلام بعد از وفات من و مفارقت روح من از بدنم امام و پیشواست یعنی بر تو و همه اهل عالم
و در نزد خدا در لوح محفوظ نوشته و مقدر است وارث بودن او از جد بزرگوار خود پیغمبر خدا رسیده است بان منصب
وراثت و وارث بودن او از پدر و مادر خود زیاده نموده است باین وراثت وارث بودن او را از پدر و مادر یاد کرده است
وارث بودنش را از پیغمبر و وارث بودنش از پدر و مادر بنابر اختلاف نسخ و حضرت فرمود چون خدا دانست که شما بهترین همه
بهترین مردمانید محمد را از میان شما برگزید و بر پیغمبری خود پسندید و محمد علی را اختیار فرمود برضای او و امامت علی مر برای امامت
پسندید و من حسین را برای امامت اختیار نمودم چون محمد بن حنفیه این سخنان را از آنحضرت شنید عرض کرد تو امام و پیشوای منی و تو
امامی بر همه کس و توئی وسیله من بسوی محمد بخدا سوگند هر آینه دوست میداشتم که جان من از بدنم مفارقت مینمود پیش از آنکه بشنوم
این سخن را از تو آگاه باش بمولای من بدرستیکه در سر من کلامی هست در مناقب و فضایل تو مانند آب دریاها است که دلوها آنرا بکشند
تمام نمیکنند و بآخر نمیرسانند و هرگز تغییر نمیدهد آنرا بادها بوزیدن گویا کنایه باشد از اینکه از غایت شیرینی و کثرت آن
آب دریا وضوح بقلت ذکر ذاکرین از خواطر دانایان فراموش نمیشود چنانکه آب بسیار صاف شیرین بسبب وزیدن بادها بان
تغییر نمیباشد گویا مراد از بادها شبهات اعدا و وسواس اشقیا بوده باشد یعنی مناقب و فضایل تو بشبهات دشمنان دین مبین تغییر
و تبدیل نخواهند یافت آن کلام که در لغت است مانند کتابی است که بی نقطه و اعرابست در صحیفه بیضا و این کنایه است از
اینکه مناقب و فضایل آنحضرت که محمد آنرا یاد گرفته است از رموز و اسرار است که دست هر بیخردان و نادانان بدامن آنها نمیرسد
یا مراد اینست که آن کلام مانند کتاب نقطه دار و اعرابست که از غایت وضوح آن به هیچ کس مخفی و مستور نمیباشد پس عرض
کرد هر وقتیکه قصد و اراده مینمایم که آن کلام را اظهار و بیان کنم میابم خود را که سبقت و پیشی گرفته است به بیان آن
کتاب خداوند عالمیان و کتب همه پیغمبران که تو بانها داناتری از همه بدرستیکه کلامیست که از بیان و تقریر آن زبان فصحا

و دانایان لال و دست نویسندگان عاجز است که هرگز بیان و نوشتن آنرا تمام نمیتوانند بکنند خداوند عالمیان چنین جزا میدهد
به نیکوکاران و حول و قوة نیست مگر از خدا پس عرض کرد که حسین داناتر است از ما و علمش از ما بیشتر و حلمش از ما زیادتر است و نزدیک
تر است از ما بجهة خویشی و قرابت برسول خدا آنجناب امام و پیشوا بود پیش از آنکه خلق شود و در علم خدا یا در عالم ارواح پیش از
خلقت بدن و خواندی صحف خدا را هنگامیکه هنوز در میان مردم بعادت معروفه گویا کردن سخن گوئی نشده بود و اگر میدانست که کسی
از ما بود محمد را از ما برسالت خود اختیار نمی نمود چون خدا محمد را به پیغمبری و رسالت خود پسندید و آنحضرت علی را برامامت از میان ما پسندید
و اختیار نمود و تو علی را اختیار فرمودی و تو حسین را اختیار کردی پس قبول کردیم و راضی شدیم بامامت کسیکه او خود رضا و خوشنود بود و ولایت
کسیرا قبول داریم که بسبب او از ابتلا به مشکلات ایمن و سالم میباشیم این است حاصل ترجمه روایت شریفه لکن در دو فقره روایت اشکال
هست مصنف رحمه الله اشکال هر یکی را بچند وجه توجیه فرموده است فقره اول قول آنجنابست که فرمود انظر یا قنبر هل ترى
تا آخر وجه اول آنست که مراد آن حضرت از امر بنظر کردن قنبر با نظر بیت بچشم ظاهر یا نظر بیت بدیده بصیرت و باطن بنابر اینکه قنبر از جمله
کسانی بود که بعضی از اسرار غریبه و علوم عجیبه را از اهل بیت طاهره یاد گرفته باشد گویا مراد آنحضرت این بود که کسی دیگر را غیر از قنبر بطلب
محمد ابن حنفیه بفرستد و مراد قنبر از جواب خود چنین باشد که احتیاج به نگاه کردن ندارد و تو بعلم لدنی میدانی که کسی نیست
وجه دویم آنست که احتمال دارد مراد از مومن ملک الموت بوده باشد که شاید بصورت بشر آمده باشد و از قنبر میپرسید تو او را
میبینی یا نه قنبر عرض کرد که من کسی را نمی بینم تو دانا و عالم هستی با آنچه میفرمائی فقره دویم قول آنحضرتست به محمد ابن حنفیه فلیس
یغیب مثلک عن استماع کلام یحیی به الاموات و یموت به الاحیاء وجه اول آنست که چون مراد از کلام مذکور نص بر امامت جناب
امام حسین است پس هر کس امامت آنجناب را تصدیق کند و قبول نماید پس او زنده است بعد از وفات و اگر قبول نکند پس از مردگانست
در حالت حیوة وجه دویم آنست که هر کس جاهل و نادان و گمراه و بی ایمان باشد از زمره مردگان محسوبست که از حیوة ظاهری او
از برای خود و دیگران نفعی و فایده نیست و تصدیق امامت آنجناب سبب معرفت و دانائی است که باعث حیوة مرده جهل و ضلالت
و هر کس انکار امامت آن بزرگوار نماید سبب جهل و گمراهی خود را ایجاد کرده است مانند مرده است اگرچه بسیار در دنیا زنده باشد
وجه سیم آنست که مصنف ره از دیگری نقل کرده است که مراد از موت احیا موت ارادیست یعنی کسیکه امامت آن بزرگوار را قبول
نماید دست از لذائذ این نشاء فانی بردارد و دامن همت خود را از گرد و غبار چند روز زندگانی دنیوی آلوده نکند این نوع ترک دنیا
نوع مفارقت وجد ائیست از این عاریت سرا و محض حیوة و زندگانی است در آخرت مترجم میگوید اخبار نص و تصریح بر امامت آنجناب
از حد شماره فزون و از عد و احصا بیرونست مصنف ره جمله از آنها را در ابواب گذشته در جلد اول این کتاب مستطاب ذکر فرموده
است هر کس بخواهد که بر آنها اطلاع بهم رساند باید رجوع بان بابها نماید انتهی

باب دوم در بیان جمله از معجزات

باهره و آیات ظاهره آن برگزیده خداوند عالمیانست در کتاب بصایر الدرجات و دعوات راوندی از صالح ابن میثم مرویست
که گفت من و عبایه بن ربعی بنزد زنی رفتیم از قبیله والبیه که او را حبابه والبیه میگفتند بجهة تحقیق پیشانی او از بسیاری سجود پینه دار شده
و پوست افکنده بود و عبایه بان زن صالحه عرض نمود که ای حبابه این رفیق من فرزند برادر تست اشاره کرد بسوی من حبابه فرمود کدام برادر
من عرض کرد صالح ابن میثم فرمود بخدا سوگند براستی فرزند برادر منست صالح میگوید پس رو کرد بسوی من فرمود ای پسر برادر من
آیا میخواهی ترا خبر دهم از حدیثی که از جناب امام حسین شنیده ام عرض کردم بلی ای عمه فرمود من بسیار بزیارت آن بزرگوار میرفتم تا اینکه
در میان دو دیده من پیسی بهم رسید این ناخوشی بسیار گران گردید بمن از اینجهة چند روز از زیارت آنحضرت باز ماندم پس آن
سبب دیر کردن من پرسیده بود که چه چیز عارض شده است بحبابه والبیه عرض کرده بودند که در میان دو دیده او پیسی پیدا
شده است پس باصحاب خود فرمود برخیزید برویم بنزد او آنحضرت با اصحاب کرام خود بخانه من تشریف آورد در حالتیکه در
مسجد گاه خود بودم فرمود ای حبابه چه چیز ترا منع کرده است از زیارت من عرض کردم یابن رسول الله این حادثه که بمن رخ داده
فرمود مقنعه خود را بالا کن چون مقنعه را برداشتم آب دهان مبارک خود را بان موضع افکند فرمود ای حبابه شکر کن بخدا که مرض ترا
دفع کرد پس سر خود را بسجده گذاشتم و شکر خدا را بجا آوردم فرمود سرت را از سجده بردار و باینه خود نظر کن چون باینه نظر کردم
اثری از آن ناخوشی نیافتم و حمد خدا را بجا آوردم بروایت دعوات راوندی آنحضرت فرمود ما و شیعیان بر دین حق و فطرت اسلام
هستیم و سایر مردم از آن دورند در خرایج از یحیی ابن ام الطویل روایت کرده است که روزی در خدمت جناب امام حسین نشسته
بودیم ناگاه جوانی گریه کنان اندر در آمد آنحضرت از سبب گریه او پرسید عرض کرد در این ساعت مادرم از دنیا رحلت
نمود و وصیتی نکرد و بسیار مال داشت مرا امر کرد که کاری نکنم تا ترا خبر نمایم حضرت فرمود برخیزید تا بنزد آن زن
صالحه برویم پس برخواستیم تا بدر خانه رسیدیم که آن زن در آن جا مرده افتاده بود آنحضرت در در دم در ایستاده بود

دعا نمود که خداوند عالم این زن را زنده نماید و هرچه خواهد وصیت کند همان ساعت از برکت دعای انحضرت این زن زنده گردید پس
خواست و نشست دیدم که شهادتین گفت چون نظرش بجمال باهر النور ان بزرگوار افتاد عرض کرد ای مولای من داخل خانه شو و مرا امر هرچه
میخواهی بفرما پس حضرت داخل خانه گردید در نزدیکی بالینش نشست فرمود خدا ترا رحمت کند وصیت کن عرض کرد یابن رسول الله فلان
قدر پول در فلان مکان دارم ثلث ان تعلق بتو دارد بهر که میخواهی از دوستان خود بده و دو ثلث دیگر با فرزندم می باشد اگر میدانی
که از دوستان و شیعیان است و اگر از مخالفانست همهٔ ان مال تو است مخالفان را در مال مؤمنان حقی نیست پس از ان حضرت خواهش
نمود که او را امام بکند و مباشر تجهیز و دفن او گردد اینها را گفت و جان خود را تسلیم جهان افرین نمود و نیز در همان کتاب از جابر جعفی
روایت کرده است که جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود که یکی از اعراب بمدینه امد که جناب امام حسین را امتحان و
اختیار نماید و امامت انحضرت را بداند زیرا که جمله از دلایل امامت و معجزات انحضرت در نزد ان اعرابی ذکر نموده بودند در میان
راه خود را باستمنا جنب نمود بانحالت جنابت داخل خدمت انحضرت شد انجناب فرمود ای اعرابی ایا حیا نمیکنی از اینکه بحالت جنابت
وارد خدمت امام خود میشوی فرمود شما گروه اعراب در وقت دخول خود بخدمت امام استمنا میکنید اعرابی عرض کرد بمطلب خود رسیدم
یعنی اعجاز را دیدم پس از خدمت انحضرت بیرون رفت و غسل کرد باز بخدمت ان بزرگوار برگشت و چند مسئله که داشت از
انجناب پرسید و ایضا در کتاب مذکور بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که انحضرت از پدران خود
نقل کرده هر وقتیکه جناب امام حسین علیه السلام غلامان خود را پی کاری میخواست بفرستد با ایشان میفرمود که در فلان روز بیرون
روید و در فلان روز بیرون نروید اگر مخالفت کنید من نمایید دزدان سر راه شما خواهند گرفت و ایشان وقتی بگفته ان
حضرت مخالفت کردند در روزیکه از بیرون رفتن ایشان منع کرده بود در همان روز بیرون رفتند چون قدری راه رفتند دزدان دور
جمعی از دزدان بسر ایشان ریختند همه را بقتل اوردند و انچه داشتند بردند چون این خبر بان بزرگوار رسید فرمود من ایشان را
ترسانیده بودم از من قبول نکردند باین بلا دچار شدند پس حضرت برخاست نزد والی مدینه تشریف برد چون والی انحضرت را
دید عرض کرد خبر کشته شدن غلامان تو بمن رسید خدا ترا بعوض ایشان جزا کرامت فرماید حضرت فرمود من ترا بکشندگان
ایشان دلالت مینمایم دست شدت بر ایشان بند نما و اگر بیابی ایشان دست بر مدار والی عرض نمود یابن رسول الله تو مگر ایشانرا
میشناسی حضرت فرمود بلی ایشانرا میشناسم مانند شناختن تو و این یکی از ایشانست و اشاره نمود بمرد سیاه چهره که در پیش
والی ایستاده بود ان مرد عرض کرد از کجا قصد کردی و از کجا دانستی که من یکی از قاتلان غلامان تو هستم حضرت فرمود اگر من
راستی و درستی امر را بتو بگویم مرا تصدیق میکنی ان مرد عرض نمود بلی بخدا سوگند البته ترا تصدیق خواهم نمود حضرت فرمود بیرون
رفتی در حالتیکه فلان و فلان با تو همراه بودند و نام همه را ذکر نمود و فرمود چهار نفر ایشان از موالی والی مدینه بودند و باقی ایشان
از لشکر های مدینه بودند والی بان مرد گفت قسم بپروردگار این قبر منور و صاحب این منبر باید بمن راست بگوئی و اگر راست
نگوئی همه گوشت بدن ترا با تازیانه فرو میریزم ان مرد گفت بخدا سوگند حسین علیه السلام دروغ نفرموده همه اینها راست و صدق
قضیه را بیان فرمود گویا با ما همراه بوده است و همه کارهای ما را مشاهده فرموده است پس والی همهٔ ایشانرا حاضر نمود و حقیقت امر را
از ایشان پرسید ایشان بکردهٔ خود اقرار و اعتراف کردند پس والی گردن ایشانرا زد و نیز در همان کتاب روایت کرده است که روزی
مردی بخدمت جناب امام حسین علیه السلام امد در تزویج زنی با انجناب مشورت کرد که مال بسیار داشت و ان مرد نیز صاحب دولت بود
و مال دار حضرت فرمود که دوست ندارم که ترا تزویج نمایی ان مرد بفرمودهٔ ان بزرگوار مخالفت نمود همان زن را بحبالهٔ نکاح خود
در اورد و چندان نگذشت ان مرد فقیر و محتاج شد و مالش از دست رفت حضرت روزی فرمود که من مصلحت ترا در تزویج ان زن
ندیدم و ترا بان اگاه نمودم اکنون او را طلاق ده خداوند عالم بهتر از او بتو قسمت مینماید و فلان زن را بحبالهٔ نکاح خود در اور
پس ان مرد بفرمودهٔ انحضرت عمل نمود و چندین نگذشت غنی و بی نیاز گردید و اولادی از ان زن نیکوبخت متولد شد از پسر و
دختر و خوبیها و نیکیها از ان زن نسبت بان مرد بظهور امد و نیز در کتاب مذکور مرویست که چون جناب امام حسین از مادر متولد
شد خداوند عالمیان جبرئیل امین را امر نمود که برای تهنیت و مبارکباد جناب رسول خدا بزمین فرود اید با گروه بسیاری از ملئکه
در هنگام فرود امدن خود از جزیره گذشت در انجا ملکی بود فطرس نام خداوند عالم روزی او را بکاری مأمور نمود و در اتیانش تأخیری
از او سرزد از اینجهت بالهای او فرو ریخت و بهمان جزیره افتاده بود و هفتصد سال بود که در انجا بعبادت خدا مشغول بود چون جبرئیل
امین را بان شوکت و جلال دید که بزمین نازل گشته است پرسید کجا میخواهی بروی گفت بسوی محمد صلی الله علیه و اله فطرس
گفت مرا با خود بخدمت انحضرت ببر شاید دعا در حق من بکند پس جبرئیل فطرس را همراه خود اورد و حال او را بعرض
حضرت رسول خدا رسانید حضرت فرمود بگو بفطرس که خود را باین مولود بمالد پس فطرس خود را بگهواره و قنداقهٔ جناب

امام

امام حسین علیه السلام مالید همان ساعت از برکت ان بزرگوار خداوند عالم بالهای او را باو عطا فرمود با جبرئیل امین بسوی اسمان بالا رفت
در مناقب از زرارة ابن اعین روایت کرده است که گفت روزی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدران خود نقل میکرد
که روزی جناب امام حسین علیه السلام بعیادت مریضی که بتب شدید مبتلا بود تشریف برد همینکه انحضرت داخل خانهٔ او شد
تب از ان مریض مانند مرغ پرواز نمود اثری از ان نماند انشخص عرض کرد راضی شدم بانچه خدا بشما عطا کرده است براستی تب
از شما میگریزد حضرت فرمود خداوند عالمیان هیچ چیزی خلق نکرده است مگر اینکه امر کرده است او را که برما اطاعت نماید و یکی از کسانی
که در ان مجلس حاضر بودند روایت کرده اند که در انوقت صدائی شنیدیم کسی را ندیدیم که میگفت لبیک حضرت فرمود یا ام ملدم ترا
امر نکرده است بر اینکه نزدیک نشوی مگر بدشمن او و یا بکسیکه گناهکار بوده باشد تا اینکه کفارهٔ گناهش بشوی و این شخص گناهکار
نیست و همان شخص عبدالله ابن شداد ابن هاد بود شیخ طوسی در تهذیب بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که زنی در مسجد الحرام مشغول طواف خانهٔ کعبه بود و در پشت سرش مردی بود همین که ان زن دست خود را هنگام طواف بیرون
اورد ان مرد دست خود را به بالای دست ان زن گذاشت در همان ساعت دست مرد بدست ان زن چسبیده گردید هرچه زور داد که دست خود
رد نماید نتوانست مردم چون این را دیدند طواف را قطع کردند و از هر طرف بسر ایشان گرد امدند والی را خبر دادند امر نمود باحضار
فقها بعضی از ایشان فتوی داد بر اینکه باید دست مرد را قطع کرد زیرا که او خیانت کرده است بزن اکنون هیئت والی گفت کسی از فرزندان
حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و اله در اینجا هست مردم گفتند بلی امشب حسین ابن علی داخل مکه شده است پس والی حضرت را طلبید
چون انجناب حاضر شد والی عرض کرد به بین اینها چگونه بگناهی مبتلا گردیده اند ان بزرگوار تمام بدن خود را بسوی خانهٔ کعبه برگردانید
و دستهای مبارک خود را بدرگاه خداوند عالمیان برداشت زمان طولی دعا نمود پس برکت دعای ایشان دست مرد را از بازوی زن
جدا فرمود پس امیر مکه عرض کرد ان مرد را عقاب نماید حضرت فرمود نه مترجم میگوید شاید طول دادن انحضرت بدعا سبب این باشد که همه
حاضران را معلوم گردد که جدا شدن دست ایشان از برکت دعای ان فرزند رسول عالمیان گردید نه بقضا اتفاقیه انتهی در مناقب
از عبدالعزیز روایت کرده است که روزی جماعتی بخدمت جناب امام حسین امدند عرض کردند ذکر نما برای ما فضایل و مناقب خود را
انحضرت فرمود شما را طاقت شنیدن فضایل ما نیست پس دور شوید از من تا اشاره نمایم بعضی از انها را به یکی از شما پس اگر طاقت شنیدن ان
شما را نیز ذکر میکنم پس ایشان دور شدند انحضرت مشغول گردید بذکر فضایل و مناقب خود برای یکی از ایشان تا اینکه انشخص افتاد مدهوش
گردید و واله و حیران شد و جواب بکسی نمیداد و با دیگری سخن نمیگفت چون دیگران ان حالت انشخص را مشاهده نمودند از خدمت انحضرت
برگشتند بمجلس خود رفتند و بسند معتبر صفوان ابن مهران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دو مرد در زمان جناب امام حسین
علیه السلام با یکدیگر در خصوص زنی و فرزندش منازعه و مخاصمه نمودند و هر یکی از ایشان ادعا میکرد که این زن و فرزندش از من است در
انحالت جناب امام حسین بنزد ایشان رسید از سبب مخاصمهٔ ایشان پرسید چون مطلب خود را بخدمت ان بزرگوار عرض کردند بر مدعی
اول فرمود بنشین ان مرد نشست و کودکی که در باب او مخاصمه و منازعه میکردند شیرخواره بود انحضرت بزن مذکور فرمود این صدق این
قضیه را برای من نقل کن پیش از انکه خداوند عالمیان هتک ستر ترا بردارد و پردهٔ ترا بدرد و رسوا نماید ان زن عرض کرد این
مرد که نشسته است من زن او هستم و این فرزند از اوست و ان دیگر را نمیشناسم ان بزرگوار بان فرزند شیرخواره که هنوز بسخن
نیامده بود فرمود که این زن چه میگوید تو بقدرت خدا سخن بگو ان پسر همان ساعت بقدرت خدا بسخن امد عرض کرد پدر من نه این
مرد است که نشسته است بلکه پدر من فلان شبان از فلان قبیله است انحضرت حکم فرمود که ان زن را سنگسار نمودند دیگر ان پسر با کسی
سخن نگفت از اصبغ ابن نباته مرویست که روزی بخدمت جناب امام حسین علیه السلام عرض کردم ای سید و مولای من از تو سؤال میکنم
از چیزی که انرا یقین دارم و میدانم که از اسرار و از نهانهای خداوند عالمیانست و توئی صاحب ان سر فرمود ای اصبغ ایا میخواهی ببینی
که چگونه رسول خدا در مسجد قبا مخاطبه نمود صاحب ناکسی و دو ناث و پس از انکه عبادت ازولی بوده باشد اصبغ عرض کرد این است
مقصود و مراد من حضرت فرمود برخیز اصبغ میگوید در انوقت من و انحضرت در کوفه بودیم ناگاه خود را پیش از یک چشم زدن
در مسجد قبا دیدم پس انحضرت بسوی من تبسم نمود و فرمود ای اصبغ خداوند عالمیان باد را بحضرت سلیمان مسخر
نمود که در چاشت یکماه راه میرفت و در پسین یکماه بما زیاده از ان عطا فرموده است یعنی بیک چشم زدن زیاده از او راه رفتیم
بطرفة العین از کوفه به مسجد قبا که در مدینه است رسیدیم بی اعانت باد اصبغ میگوید که عرض کردم راست فرمودی ای فرزند رسول
خدا حضرت فرمود مائیم کسانیکه علم کتاب پیش ماست و بیان انچه در کتابست و نزد کسی از خلق خدا نیست زیرا که مائیم محل
رازهای پنهان خدا پس تبسم فرموده گفت مائیم ال الله و مائیم وارثان رسول خدا اصبغ میگوید عرض کردم خدا را حمد میکنم در
مقابل این نعمتها حضرت فرمود داخل شو چون داخل مسجد قبا شدم ناگاه نظر من بر رسول خدا افتاد که بعبای خود پیچیده

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

و دیدم امیر مؤمنان علیه السلام از گریبان عمر گرفته است دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت مبارک خود را بدندان مبارک خود گرفته با ابو بکر خطاب فرمود بیا بد مراعات و حفظ کردی تو و اصحاب تو اهل بیت مرا بعد از من بر شما باد لعنت خدا و لعنت من مترجم میگوید مراد از لعن کسیست که در عداوت و دشمنی خود شدید و سخت گیر باشد یا کسیست که شوم و بدکردار بوده باشد از جهت تقیه از ابی بکر تعبیر بحکم کردند و تبسم کردن آنحضرت بر روی اصبغ شاید جهتش آن باشد که چون اصبغ بچشم خود را با آنحضرت در مسجد قبا دید احتمال داشت که اضطراب جزئی در دلش پیدا شد حضرت تبسمی فرمود و آن سخنان را ذکر نمود تا دل اصبغ فی الجمله آرام بگیرد انتهی مترجم بان میگوید ظاهر سؤال اصبغ از قضیه معروف بود که در میان امیر المؤمنین علیه السلام و ابی بکر واقع شد که شیخ بزرگوار شیخ صفار و دیگران بسند بسیار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند چون ابو بکر غصب خلافت امیر مؤمنان حضرت امیر علیه السلام نمود روزی آن غاصب ملعون را فرمود یا رسول خدا ترا امر نکرد که پیوسته در اطاعت من بوده باشی آن ملعون عرض کرد رسول خدا مرا چنین امری نکرد و اگر چنین بود من اطاعت ترا میکردم حضرت فرمود اگر الحال رسول خدا را ببینی و ترا باطاعت من امر نماید قبول میکنی و اطاعت مرا مینمائی عرض کرد بلی حضرت فرمود با من بیا بسوی مسجد قبا چون بمسجد قبا رسیدند ابو بکر دید که حضرت رسول ایستاده است نماز میگذارد چون آنحضرت از نماز فارغ شد جناب امیر مؤمنان عرض کرد یا رسول الله ابو بکر انکار میکند که تو او را باطاعت من امر نفرموده حضرت رسول با ابو بکر فرمود من مکرر ترا باطاعت او امر کردم برو او را اطاعت کن ابو بکر از مشاهده این حالت بسیار ترسید برگشت در اثنای راه بعمر ملاقات نمود عمر از حالت پریشانی او پرسید ابو بکر قصه را نقل نمود و گفت رسول خدا مرا چنین فرمود عمر گفت هلاک شوند امتی که چون تو احمقی را والی خود کردند مگر نمیدانی که اینها از سحر بنی هاشم است چون این قضیه در نظر اصبغ غریب و عجیب بود خواست از جهت اطمینان خاطر خود از جناب امام حسین پرسد آنحضرت باعجاز خود همان ساعت نظیر آن قضیه را باو نشان داد و مراد از آل الله گروهیست که ایشان را خداوند عالمیان مخصوص کرده است باعانت دین خود و مختص فرموده است ایشان را باسرار پنهان خود و اسرار خود کرده است چنانکه خویشان شخصی معین و یاور و محل اسرار او میباشند چون ائمه ما صلوات الله علیهم در اعانت دین مبین اطلاع بر رازهای پنهان خداوند کریم بنهایت رسیده اند لهذا ایشان را بال الله تعبیر میکنند چنانکه در روایت مذکوره گذشت انتهی

مصنف ره در باب احادیث متفرقه از این کتاب مستطاب روایت کرده است که در هنگام بیرون رفتن جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بسوی زمین عراق عبد الله ابن زبیر ملعون بسیار در صورت ظاهر اصرار داشت که آنحضرت ترک سفر عراق نماید ابی سعید گفته است که شنیدم که جناب امام حسین علیه السلام رو بسوی پسر زبیر کرد و فرمود اینهم را میگوید بمن مانند کبوتری باش از کبوتران حرم و اگر کشته شوم در حالتیکه میان من و حرم مقدار وسعت یک وجب بوده باشد در وقت کشودن آنها بهتر است از آنکه مقدار یکوجب باشد اگر در کنار نهر فرات کشته شوم بهتر است از اینکه در حرم کشته شوم بروایت دیگر فرمود اگر در تل ریگ سرخ کشته شوم بهتر است از کشته شدن در مکه و بروایت دیگر فرمود یا ابن زبیر اگر در کنار نهر فرات مدفون باشم بهتر است از دفن شدن در آستانه کعبه مترجم میگوید مقصود آنحضرت خبر دادن بود از کشته شدن خود در زمین کربلا و از کشته شدن عبد الله ابن زبیر بود در مکه معظمه آنحضرت باعجاز خود آن بدکردار را خبر میداد که ترا در مکه میکشند اما آن بی ادراک نفهمید یا خود را بتجاهل زد و گفته آنحضرت بظهور پیوست که پسر زبیر را در مکه کشتند انتهی و در کتاب تخریج بسند خود از هبیرة بن مریم مرویست که شنیدم از عبد الله ابن عباس میگفت که دیدم جناب امام حسین را پیش از آنکه بعراق متوجه شود در در کعبه ایستاده است که دست مبارکش در دست جبرئیل بود و جبرئیل مردم را ندا مینمود بیائید بسوی بیعت خدا یعنی بیعت آنجناب که در حقیقت بیعت خدا بود مترجم میگوید شناختن پسر عباس جبرئیل را شاید باشاره آنجناب بوده باشد یا بقرائن خارجیه دیگر انتهی مرویست که عبد الله ابن عباس را مردم مذمت و سرزنش میکردند که ترک یاری جناب امام حسین علیه السلام نمودی جواب داد و عذر آورد که اصحاب امام حسین که در پیش روی او شهید شدند نه یکنفر زیاد میشد بر ایشان و نه کسی از ایشان کم میگردید پیش از آنکه در خدمت آنحضرت شهید شوند ایشان را میشناختیم بنام ایشان و نام پدر ایشان و نیز جناب محمد حنفیه فرمود اصحاب جناب امام حسین بنام خود و نام پدران خود نوشته بودند مترجم میگوید این عذر از ابن عباس و جناب محمد حنفیه عذریست که زبان طعن مردم نادان را میبندد لکن در نزد خدا مشکلست که قبول شود و الا باید تقدیر تکلیف را ساقط نماید و مذهب جبریه ثابت شود انتهی

در کتاب نجوم از کتاب دلایل مرویست که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود سالیکه جناب امام حسین پیاده عازم مکه معظمه گردید در راه پایهای مبارک آنحضرت ورم نمود یکی از موالیان آنحضرت عرض کرد که کاش سوار شوی که آماس قدمها ساکن گردد حضرت فرمود هرگز سوار نمیشوم لکن چون نزدیک این منزل میرسیم مردی سیاه نزد تو پیش میآید و با او روغنی باشد و خواهد بود آن روغن را از او بخر و در قیمت مضایقه مکن یعنی هر قیمت بفروشد بگیر او هم عرض کرد پدر و

مادرم فدای تو باد در پیش روی ما منزلی نیست که کسی در آن بوده باشد و آن روغن را بفروشد حضرت فرمود بلی مسافت آن مرد پیش از رسیدن بان منزل پیدا خواهد شد چون یکمیل راه رفتند آن مرد سیاه پیدا شد آنحضرت بغلام خود فرمود اینست همان مرد که نزد تست روغن را از او بخر و قیمتش را بده چون آن مرد نزد غلام رسید آمد که روغن را از او بخرد غلام گفت این را از برای که میخری برای امام حسین علیه السلام غلام روغن را داد و خودش نیز متوجه خدمت آنحضرت گردید چون بخدمت آنجناب رسید عرض کرد یا ابن رسول الله من از دوستان تو هستم این روغن را از شما قیمت نمیگیرم و لکن استدعا میکنم که دعا نمائی خداوند عالمیان مرا پسری کرامت فرماید که دوستدار شما اهل بیت رسالت شود بدرستیکه من زن خود را در حالتی گذاشتم که درد زائیدن او را گرفته بود حضرت فرمود برگرد بمنزل خود که خداوند عالمیان پسری بی عیب و نقصان بر تو کرامت فرمود پس غلام بخانه خود برگشت چون رسید زنش پسری زائیده است که همه اعضایش درست و بی عیب است باز بخدمت آنجناب آمد و دعای خیر با آنحضرت نمود بجهت ولادت فرزند خود پس حضرت روغن را بقدمهای مبارک خود مالید در ساعت ورم زایل شد مصنف ره فرموده است این حکایت در باب معجزات جناب امام حسن نیز گذشت و در کافی از معجزات جناب امام حسن علیه السلام نقل کرده است فرموده است صدور این قضیه بی زیادتی و نقصان از آن دو بزرگوار بسیار بعید است ظاهر آنکه از معجزات امام حسین علیه السلام بوده باشد اختلاف و تصحیف از نساخ بوده باشد باز در همان کتاب بسند خود از حذیفه روایت کرده است که روزی در حال حیوة رسول خدا صلی الله علیه و آله از جناب امام حسین که هنوز کودک بود شنیدم که میفرمود بخدا سوگند جمع خواهند شد طاغیان بنی امیه بکشتن من و سرکرده لشکر ایشان عمر ابن سعد خواهد شد حذیفه میگوید عرض کردم آیا رسول خدا بتو خبر داده است فرمود نه یعنی خودم میدانم حذیفه میگوید سخن آن بزرگوار را بخدمت رسول خدا عرض کردم فرمود علم من علم اوست و علم او علم منست ما میدانیم چیزها که هنوز بوجود نیامده است و آنچه شدنیست پیش از واقع شدنش میدانیم

در عیون معجزات سید مرتضی ره بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی اهل کوفه از بی بارانی بخدمت جناب امیر مؤمنان شکایت کردند و عرض نمودند که از برای ایشان از خدا طلب باران نماید جناب امیر مؤمنان بفرزند خود جناب امام حسین علیه السلام فرمود برخیز از برای ایشان از خدا طلب باران نما پس بامر امیر مؤمنان علیه السلام آنحضرت برخواست حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر جد بزرگوار خود رسول خدا فرستاد و عرض کرد اللهم معطی الخیرات و منزل البرکات ارسل السماء علینا مدرارا و اسقنا غیثا مغزارا واسعا غدقا مجللا سحا سفوحا فجاجا تنفس به الضعف من عبادک و تحیی به المیت من بلادک آمین رب العالمین یعنی خداوندا که عطا کننده خیرات و نازل کننده برکاتی بفرست بسوی ما ابری بسیار بریزنده و سیراب نما ما را به باران بسیار بیشمار که جاری شوند بر روی زمین و کثیر بوده باشد همه اطراف را تا اینکه دفع نمائی بسبب وی ضعف و احتیاج بندگان خود و زنده سازی زمین مرده را باو از بلاد خود همینکه آنحضرت از این دعای فصیح بلیغ فارغ گردید ناگاه خداوند عالمیان بی مهلت باران بسیار باریدن گرفت فرمود و مردی از اعراب از نواحی کوفه وارد کوفه گردید و گفت گذشتم از رودخانه ها و تلها که بعضی از آنها بر بعضی دیگر موج میزد مترجم گوید گویا مراد آن باشد که باران رحمت آنقدر بارید که موج رودخانه ها و دهها بتلها بلند رسید یا آنکه مراد اینست که از همه بیابانها سیل جاری میشد و رودخانها موج میزدند انتهی در همان کتاب از عطا ابن سائب برادر خود روایت کرده است که گفت من در روز جنگ جناب امام حسین علیه السلام حاضر بودم یعنی روز عاشورا ناگاه مردی از قبیله بنی تمیم از لشکر پسر سعد ملعون بیرون آمد که نام آن ملعون عبد الله ابن جویره بود فریاد نمود یا حسین حضرت فرمود چه میگوئی آن شقی عرض کرد بشارت باد ترا باتش دوزخ حضرت فرمود چنین نیست که بلکه من میروم بسوی خداوند بخشنده و الطاف کننده و نزد پیغمبر شفاعت کننده مطاع و از حالت نیکو بحالت بهتر و نیکوتر منتقل میشوم حضرت فرمود تو کیستی آن حرامزاده عرض کرد منم پسر جویره پس حضرت دست مبارک خود را بسوی آسمان بلند نمود بمرتبه که سفیدی زیر بغل آنحضرت دیده شد گفت پروردگارا اینمرد را بسوی آتش جهنم بکش آن ملعون چون سخن حضرت را شنید خشمناک گردید بان بزرگوار حمله نمود همان ساعت اسبش مضطرب شد لغزید آن حرامزاده از پشت وی غلطید پایش در رکاب ماند و سر بخش بزمین رسید اسبش از مشاهده این حالت رم نمود بهر طرف میدوید که رفت سر آن ملعون را بهر سنگ و کلوخ میزد ساق و ران آن نحس حرامزاده از بدنش جدا شد و طرف دیگرش در رکاب ماند پس روح پلیدش در آتش دوزخ به پیشوایان کافر خویش ملحق شد از بعض کتب معتبره منقولست که چون جناب امام حسین در جای تاریک و ظلمانی مینشست مردم آنحضرت را در آن تاریکی میشناختند بجهت نور پیشانی و گلوی مبارکش که مانند قمر تابان روشنی میبخشید از آنکه رسول خدا از آن دو جا بسیار میبوسید و نیز مرویست که روزی جبرئیل امین بسوی زمین فرود آمد دید که فاطمه زهرا خوابیده بود و جناب امام حسین در گهواره خود گریه میکند پس جبرئیل مشغول شد بتسلی دادن و مشغول کردن آن بزرگوار بسخنان شیرین و خنده آمیز که مادر مهربان در وقت ساکن نمودن طفل خود از گریه سخنان خنده آمیز میگوید چون جناب فاطمه زهرا از خواب خود بیدار گردید صدای کسی را شنید که با جناب امام حسین سخن میگوید بهر طرف نگاه نمود کسی را ندید و اینحکایت را

آنحضرت رسول خدا عرض کرد فرمود که آن شخص جبرئیل است مصنف ره فرموده است که جمله معجزات آنحضرت در باب چهل و ششم مذکور شد و بعضی از آنها در باب شهادت آن بزرگوار خواهد آمد ان شاء الله خصوصا در باب وقایع متاخره از شهادت آن فرزند عزیز پسندیده حضرت خداوند عالمیان

باب سیم در مکارم اخلاق و محاسن اخلاق آن پسندیده خداوند عالمیانست

و در تاریخ ولادت و شهادت و احوالات اصحاب کرام آن نور دیده امیر مؤمنانست از غایت تواضع و نیکوئی خصال آن بزرگواری اینست که روزی از نزد جماعتی از مساکین میگذشت که ریزه های نان بر روی عبای خود ریخته بودند و میخوردند آنحضرت با ایشان سلام داد و ایشان آن بزرگوار را بطعام خود تکلیف نمودند اجابت دعوت ایشان نموده در نزد ایشان نشست و فرمود اگر طعام شما از صدقات نمیشد هر اینه او روی تناول میکردم فرمود من اجابت دعوت شما نمودم شما نیز دعوت مرا اجابت نمائید یعنی بیائید بخانه من برای مهمانی و ایشان برخواستند با آنجناب بمنزل او رفتند به کنیز خود فرمود بیرون آورد هر چه که ذخیره کرده برای مهمانها بزرگان پس ایشان از طعام آنحضرت تناول نمودند و جامه های نیکو با ایشان کرامت فرمود و امر نمود درهمهای بیشمار بایشان بدهند و بروایتی عبای آنحضرت از طعام ایشان تناول نمود و فرمود که خداوند عالمیان متکبران را دوست نمیدارد در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است که روزی جناب امام حسین علیه السلم بخانه اسامة ابن زید تشریف برد در حالتیکه اسامه بسیار ناخوش بود حضرت او را اندوهناک دید که میگفت و اغماه پرسید ای برادر سبب اندوه تو چیست عرض کرد که قرض منست که شصت هزار درهم بوده باشد حضرت فرمود قرض تو بر منست یعنی من ادا مینمایم عرض کرد میترسم بمیرم حضرت فرمود نمیری تا ادا مینمایم یعنی پس قرض اسامه را که شصت هزار درهم بود پیش از وفات ادا نمود آن بزرگوار میفرمود بدترین خصلتهای پادشاهان ترس و خوف است در مقابل دشمنان و بخیلی و قساوت قلبست بر ضعیفان و بخلست در هنگام عطا بر محتاجان در کتاب انس المجالس مرویست که روزی فرزدق شاعر بخدمت جناب امام حسین علیه السلم آمد در آن ایامیکه مروان ملعون او را از مدینه طیبه بیرون کرده بود آنحضرت چهار صد دینار بفرزدق شاعر کرامت نمود بعضی در این باب اعتراض بآنحضرت کردند که فرزدق شاعر بیست فاسق سزاوار زجر و اذیت نه امیکه بوده بلایق احسان و کرامت آنحضرت فرمود بهترین مال تو آنست که حفظ آبروی خود را باو بدهی و عرض خود را بآن نگاه داری حضرت فرمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نمود با کعب ابن زهیر کرامت نمود و در خصوص عباس ابن مرداس فرمود زبان طعن او را از من ببرید یعنی بحصول احسان در مناقب مرویست که روزی یکی از اعرابیه مدینه وارد شد از در سؤال نمود که کریمترین و سخی ترین مردم کیست گفتند حسین ابن علی علیه السلم پس داخل مسجد شد دید آنحضرت مشغول نماز است در برابر آنحضرت ایستاد و این اشعار را در مدح آن بزرگوار انشا فرمود لَمْ یَخِبِ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَمَنْ حَرَّكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلْقَةَ أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ لَوْلَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوَائِلِكُمْ كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةً یعنی هرگز نا امید نمیشود کسیکه امید بجود و کرم تو در اینساعت کرفته باشد کسیکه از در تو حلقه و یرانده و حرکت داده باشد تو کریم و صاحب جود و سخاوتی و در این محل اعتماد بیچاره کانی بتحقیق پدرت کشنده فاسقان بود اگر نبود کسیکه از اوایل و پیشینیان شماست که عبارت از رسول خدا یا امیر مؤمنان بوده باشد هر اینه دوزخ احاطه کننده ما و محل و مقر ما میکردید بسبب هدایت او از آتش جهنم نجات یافتیم چون آنحضرت سلام نماز را گفت فارغ کردید بغلام خود قنبر فرمود آیا از مال الحجاز چیزی مانده است قنبر عرض کرد بلی چهار هزار دینار مانده است حضرت فرمود آنها را حاضر نما بتحقیق آمده است نزد ما کسیکه سزاوار تر است بآن از ما پس آنحضرت برخواست بخانه خود تشریف آورد و ردای مبارک خود را از دوش شریف برداشت آن چهار هزار دینار را در آن پیچید دست معجزنما خود را از شکاف در بیرون آورد از جهة اینکه از اندک میشمرد و از آن شرم حیا میکرد و آن مال را با ردای مبارک خود باعرابی داد و این ابیات را در مقام عذر خواهی انشا فرمود خُذْهَا فَإِنِّي عَلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَاعْلَمْ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ لَوْ كَانَ فِي سَيْرِنَا الْغَدَاةَ عَصًا أَمْسَتْ سَمَانَا عَلَيْكَ مُنْدَفِقَةً لَكِنَّ رَيْبَ الزَّمَانِ ذُو غِيَرٍ وَالْكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةُ النَّفَقَةِ یعنی بگیر اینها را بدرستی من بر تو عذر آورنده هستم و عذر خواهی از تو مینمایم و بدان که من برای تو صاحب شفقت و مهربان هستم اگر میبود در زندگانی و رفتار ما در این روز قوت و ریاست ظاهری و عادی چنانکه در واقع هست آسمان عطا و بخشش ما برای تو ریزنده میشد لکن حوادث روزگار صاحب تغییر و تبدیلست و دست از من بعادت زمان قلیل النفقه است یعنی گردش این روزگار دون و عادت چرخ بوقلمون باین وجه جاری و واقعست که عزت ها دارد متغیر و متبدلست در حقیقت این سخنان از آنحضرت شکایت از اهل این روزگار که شجره ملعونه بنی امیه اشقیا را که عبارت از معاویه حرامزاده بوده باشد به شجره طاهره نبویه ترجیح دادند پس آن اعرابی آن زرها را با ردای مبارک آنحضرت گرفت و مشغول گریه و زاری گردید حضرت فرمود شاید تو عطای ما را کم و اندک شمردی عرض کرد نه عطای تو بزرگ است آنرا اندک نه شمردم و لکن گریه من از آن

جهة است که چگونه خاک جود و سخای ترا خواهد خورد یعنی گریه من برای اینکه تو با این جود و کرم میمیری و ترا در میان خاک پنهان کنند و در مناقب از شعیب ابن عبد الرحمن خزاعی روایت کرده است که بعد از شهادت امام حسین علیه السلم در معرکه کربلا اثر علامت زخمی در پشت مبارک آنحضرت یافتند که شباهت بزخم شمشیر و نیزه نداشت از جناب امام زین العابدین علیه السلم پرسیدند فرمود این زخم از جهت آنست که شبها انبان آرد و نان و طعام و سایر اموال را بر پشت مبارک خود گرفته بخانه بیوه زنان و یتیمان و مسکینان میبرد و نیز در مناقب روایت کرده است که عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان آنحضرت سوره حمد را تعلیم نمود چون آن سوره را در نزد پدر بزرگوار خود خواند آنحضرت هزار دینار پول و هزار جامه زیبا و خلعت گرانمایه در برابر آن بعبد الرحمن کرامت فرمود و دهن او را از در قیمت و جواهر پر کرد بعضی در این باب با آنحضرت اعتراض نمود که مزد تعلیم یک سوره این قدر نبود بلکه بسیار اندک بود حضرت فرمود اینمال در مقابل عطا آن کم است یعنی در برابر تعلیم او سوره حمد را و این دو بیت را انشا فرمود إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهَا عَلَى النَّاسِ طُرًّا قَبْلَ أَنْ تَتَفَلَّتِ فَلَا الْجُودُ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ وَلَا الْبُخْلُ يُبْقِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتِ یعنی زمانیکه دولت و مال و منال و جاه و جلال دنیا برای تو رخ نمود و هجوم آورد پس تو جود و سخاوت کن با همه کس پیش از آنکه از دست تو برود و روگردان شود زیرا که جود و کرم مال ان را فانی نمیکند هنگامیکه اقبال نماید بسوی تو و دولت رو آورد و بخل و سختی باقی و پایدار نمیگذارد مال و دولت دنیا را زمانیکه رو گردانید شد از تو و پشت برگرداند صوابی در ضمن روایتی از جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که روزی در میان جناب امام حسین علیه السلم و جناب محمد بن حنفیه کلامی شکایت آمیز و کدورت خیز واقع و جاری گردید چون از هم دیگر با آن کدورت جدا شدند جناب محمد بن حنفیه بخدمت آنجناب نوشت اما بعد ای برادر پدر من و تو علی است و ترا از جهة پدر فضیلتی و زیادتی بر من نیست چنانکه مرا نیز از جهة پدر بر تو زیادتی نداشته و مادر تو فاطمه زهرا دختر رسول خدا است اگر همه روی زمین از طلا پر شود و مادر من مالک آن طلا گردد با وجود این بفضایل و مناقب مادرت نمیرسد و با او برابری نمیتواند بکند پس هنگامیکه نامه مرا بخوانی بسوی من تشریف آور که تو سزاوارتری به نیکوئی و احسان و عفو و غفران سلام خداوند عالمیان و رحمت و برکات او بر تو باد چون آن معدن فتوت و کرامت نامه محمد را خوانده بآن ساعت برخواست به منزل او روانه شد و او را از خود راضی و خوشنود فرمود دیگر در میان ایشان کدورتی واقع نگردید در مناقب از بسیاری از اهل شجاعت آنجناب روایت کرده است که روزی در میان او و حاکم مدینه ولید بن عتبه در خصوص مزرعه منازعه واقع شد آنحضرت عمامه ولید را از سرش برداشت بگردنش افکند او را بر زمین زد مروان ابن حکم گفت بخدا سوگند مانند امروز جرأت مردی برامیر خود ندیده بودم مثل جناب امام حسین علیه السلم بر ولید ولید بر مروان برآشفت و گفت بخدا سوگند اینسخن را برای الغضب و خیر خواهی من بر زبان خود نراندی و لکن حسد بردی بر حلم و بردباری من در مقابل غضب و خشم امام حسین علیه السلم و خواهی که میان من و او فتنه برپا نمائی بلکه آن مال و مزرعه امام حسین است و حق بجانب او است آن معدن فتوت و سخاوت فرمود مزرعه را بتو دادم ای ولید و از مجلس برخواست و مزرعه ولید کرامت فرمود باز از شجاعت و جوانمردی آن بزرگوار روایت کرده است که در روز جنگ عاشورا جمعی از اشقیا لشکر عمر بن سعد حرامزاده صدا زدند یا حسین نازل شو بحکم فرزندان عم خود یعنی بیعت نما بر یزید پلید پسر زیاد عنید حضرت فرمود بخدا سوگند هرگز نخواهید شد و مرا بدست خود را بذلت و خواری بدست شما نخواهم داد مانند ذلیل و از پیش روی شما نخواهم گریخت مانند گریختن بندگان و علجان یا اقرار و اعتراف بفرمان برداری شما نخواهم نمود و الطاعه گفته شما ممکنه مانند اقرار و اعتراف بندگان بعد از آن سخن فریادی و جواب مرد لشکر اشقیا را ندا نمود که ای بندگان عاصیان خدا بدرستی که من پناه میبرم به پروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبر جباری که ایمان نیاورد بروز جزا و حساب و فرمود مرد در عزت و جوانمردی بهتر و نیکوتر است از زندگانی در ذلت و خواری در روز کشته شدن خود فرمود الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ وَاللَّهِ مَا هَذَا وَهَذَا جَارِي و در بعض نسخها وَاللَّهِ مِنْ هَذَا وَهَذَا جَارِي یعنی کشته شدن با عزت و جوانمردی بهتر است از تحمل عار و شنار و صبر کردن بر ذلت و خواری که عبارت از بیعت یزید پلید و فرمان برداری پسر زیاد عنید است و تحمل کردن بر ذلت عار و شنار نیکوتر است از داخل شدن با تش دوزخ گویا مراد آن بزرگوار از این کلام معجز نظام آنست اگر کار مرد مردد و دایر شود میان اینکه کشته شود با عزت نفس و شجاعت قلب و مردانگی و میان زندگی که پیوسته در ذلت اطاعت حکم دونان و فرمان برداری رذیلان بوده باشد چنان کشته شدن که مخالف امر خدا نباشد بهتر و خوشتر است از چنین زندگی که همیشه در ذلت و خواری بوده باشد بلی اگر کار عاقل دانا منحصر باشد باینکه متحمل سرزنش جاهلان و طعن نمودن نادانان شود در ترک کردن امر خداوند عالمیان یا تحمل سرزنش ایشان نکند و آتش جهنم را بطعنه زدن ایشان ترجیح هرگز عاقل آتش جهنم را بسرزنش جاهلان و بیخردان ترجیح نمیدهد نه مانند معاویه و امثال آن ملعون که در وقت مردن خود تا بوقت آن مشاهده نمودند و یقین بآتش دوزخ کردند و آن را اختیار نمودند اقرار و اعتراف بر ولایت و حقیقت امیر مؤمنان و وصی پیغمبر آخر الزمان نکردند و گفتند النار لا العار اما کار جناب امام حسین دایر شده بود در اینکه کشته شود در راه رضای خدا با عزت

و بزرگواری با بیعت یزید پلید نماید بذلت و خواری زنده بماند که مخالف صاحب خود بود در حق آنجناب کشته شدن را اختیار نمود ۱۳
چنانکه کار بزرگان و پیشوایان دین مبین است و احتمال دارد که مراد آنحضرت از مصراع سیم آن بوده باشد که بخدا سوگند این ذلت و خواری
برای زندگانی چند روزه دنیای فانی بر من جاری نخواهد شد بلکه کشته شدن با جوانمردی و عزت جاری خواهد شد یا مراد اینست
بخدا سوگند نه ذلت و خواری بر من جاری میشود نه دخول آتش بلکه این هر دو بر فاسقان جاری میگردد بنا بر نسخه من هذا مراد آنحضرت
محتمل است این بوده باشد که خداوند عالمیان مرا پشت و پناه است از کشیدن عار و تحمل ذلت و شنار و داخل شدن با آتش دوزخ خدا
توفیق داده است که کشته شدن را در راه رضای او بر ذلت و خواری اختیار نمایم و در آخرت در بهشت جاودانی لذت برم فرزند نباته
گفته است که امام حسین علیه السلم بزرگواری بود که کشته شدن را با عزت زندگانی جاودانی دانست و زندگی در ذلت و خواری را کشته
شدن میشمرد میبدید در حلیه مسطور است که محمد بن حسن روایت کرده است که چون لشکر اشقیا آن امام سعدا را از هر طرف
احاطه نمودند و دانست که آن گروه کافران با آن برگزیده خداوند عالمیان جنگ نمایان خواهند کرد با اصحاب کرام خود فرمود قد
نزل ما ترون من الامر وان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها و استمرت حتی لم یبق منها الا کصبابة الاناء و الا خسیس
عیش کالمرعی الوبیل الا ترون الحق لا یعمل به وان الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله وانی لا اری الموت الا سعادة و
الحیوة مع الظالمین الا برما یعنی نازل شده است امری و بلائی که شما می بینید مشاهده مینمائید بدرستیکه دنیا تغییر و تبدیل یافته
برگشته است نیکی و احسانی آن و گردان شده است در این روگرداندن مستمر و برقرار است که دیگر روی نیکوئی بسوی ما نخواهد آورد و
عادتش بدین قرار است که پیوسته از اهل خود روگردان میباشد تا اینکه باقی نمانده است از آن زندگانی وی مگر قدر قلیلی و
نمانده است بجا مانند باقی ماندن آب کمی و رطوبت اندکی در ته کوزه بعد از ریخته شدن آب وی مگر زندگی بدی که با ذلت و خواری
باشد که هیچ گونه خوبی و نیکوئی در آن زندگی نخواهد شد چنین زندگانی مانند زندگانی در چراگاه بد آب و هوا که هیچ طراوت و نیکی
در آن نباشد مگر اذیت بسیار و رنج بیشمار مگر نمی بینید که حق و راستی را کسی عمل نمیکند و از باطل کسی پرهیز نمیسازد باید مؤمن
عاقبت اندیش و سعادت کیش راغب ملاقات خداوند عالمیان بوده باشد بدرستی که من نمی بینم مرگ را مگر سعادت و زندگانی را با
گروه ظالمان مگر ملال و اذیت و پریشانی خاطر مترجم میگوید این خطبه شریفه به تغییر جزئی در عبارت وی در باب ورود آنحضرت
بزمین کربلا خواهد آمد انشاء الله انتهی مرویست که چون آنحضرت متوجه زمین نینوا گردید تمثل نمود بآن ابیاتی که مردی از قبیله
اوس انشا کرده بود در جواب پسر عموی خود که او را از یاری حضرت رسول منع میکرد و میترسانید و میگفت بیرون نرو بیاری جناب رسول خدا
که کشته خواهی شد آن مرد این ابیات را در جواب او خواند سأمضی فما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی خیرا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مذموما و خالف مجرما اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الهیاج
عرمرما فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما یعنی بزودی بیاری رسول خدا خواهم رفت
با مرگ بجوانمرد عار و سرزنش و سزاوار نخواهد شد و کسی را نمیرسد که مذمت و طعن نماید بکسیکه بمردانگی در راه حق
کشته شود هنگامیکه نیت خیر و نیکی کرده باشد و جهاد کند در حالتی که مسلمان است و مواسات و بخشش نماید بجان عزیز خود برای
مردم نیکوکار و جدا نماید از کسیکه معیوب و مذموم است کسیکه در امر دین خود به ضلالت و گمراهی راه میرود و مخالفت طریقه
گناهکار و بدکار نماید پیشی و سبقت مینمایم از همه مردم و مقدم میسازم نفس خود را در روز جنگ من نمیخواهم بقاء نفس خود را که در
دنیا چند روز زنده باشد و مقدم میسازم از در هنگام مبارزت تا اینکه ملاقات نماید نفس من با لشکر بیشمار در روز کارزار پس اگر
کشته نشدم و زنده برگشتم ذلیل و خوار نمیشوم و اگر مردم ملامت کرده نمی باشم و کفایت کند در ذلت و خواری تو اینکه زنده باشی
پس بینی تو بخاک ذلت و سرزنش مردم مالیده بود باشد مصنف ره فرموده است که لشکر را خمیس میگویند از جهت اینکه پنج گروه
میباشند در هنگام کارزار مقدمه یعنی پیش جنگ و قلب لشکر و میمنه و میسره و ساقه مترجم میگوید شاید جناح عبارت
از ساق لشکر و الا شکر و میباشند انتهی در مناقب گفته است که از زهد آنحضرت است که روزی عرض کردند چه بسیار بزرگ و بی
شمار است ترس تو از پروردگار خود فرمود ایمن نمیشود کسی در روز قیامت مگر اینکه ترسان شود از خداوند عالمیان در دنیا مرویست
که آن بزرگوار بیست و پنج مرتبه پیاده حج نمود و حال آنکه اسبهای نجیبش را در خدمت او میکشیدند صاحب عیون المحاسن روایت کرده
که روزی آنحضرت با انس بر قبر جناب خدیجه کبری آمد گریه بر آنجناب غالب گردید انس را فرمود از من دور شو انس میگوید من
از آن بزرگوار پنهان شدم و در مکان خلوتی نشستم پس بسیار طول کشید نماز آنحضرت شنیدم که با این ابیات با
خداوند عالم مناجات مینمود یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه ای پروردگار من توئی سید و مولا
او یعنی خود پس رحم نما به بنده ذلیل و حقیر که بسوی تست پناه او یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه

۱۴ طوبی لمن کان خائفا ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه ای صاحب علو و بلندیها بر تست اعتماد و پناه من مرحبا و گوارا باد
برای کسیکه تو مولای او بوده باشی و غیر ترا بمولائی نپسندد و گوارا باد برای کسیکه بوده باشد ترسان از غضب تو و شب تا سحر از ترس تو بیدار
باشد پیوسته شکایت کند دردهای پنهان و آشکار خود را بدرگاه این دستگاه الصاحب عزت و جلال که عبادات از خداوند لایزال و
کرم بنماید و ما بالسته علیه خود را بحضرت کاعزت تو نیاورد و ما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه یعنی هیچ علتی و ناخوشی
از برای او نیست یعنی خود آن بزرگوار که بیشتر باشد از محبت بر مولا و آقای خود یعنی محبت و دوستی آقای او چنان غالب و مستولی
گشته که جسم او را بخوبی و بدنش را علیل کرده که سایر ناخوشیها و علتها در مقابل آن مضمحل و مفقود گشته است اذا اشتکی
بثه و غصته اجابه الله ثم لباه اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه هنگامیکه شکایت اظهار نماید حزن و
اندوه خود را جواب میدهد خداوند عالم و قبول میفرماید چون مبتلا گردد بتاریکی شب ظلمانی در حالتیکه تضرع و زاری نماید گرامی
دارد او را خدا و بمقام قرب منزلت خود میرساند و احتمال دارد که مراد این باشد که چون بنده امتحان و اختیار نماید مولای خود را تا بداند
که قدر منزلت خود در نزد مولای خود در چه مقام است در حالتیکه تضرع و زاری نماید در تاریکی شب تار دیگر که ملاحظه نماید در مقابل
تضرع او از فضل و احسان مولای خود چیزی باو میرسد یا نه در اینهنگام خداوند عالم فضل خود را شامل حال بنده خود میفرماید و گرامی
دارد او را و قدر و منزلتش را در نزد خود ظاهر میکند گویا وجه اول بوده باشد مؤید میکند روایتیکه این ابیات را از جناب امام زین العابدین
علیه السلم روایت نقل کرده اند که این بیت را در آن چنین نقل نموده اند اذا خلا فی الظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه انس میگوید
آنحضرت این مناجات را با قاضی الحاجات نمود ناگاه صدائی از غیب را شنیدم که در مقابل جواب آنحضرت این ابیات را ذکر فرمود لبیک عبدی
وانت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه ای بنده گرامی من اجابت نمودم ترا و قبول کردم دعای ترا و تو در پشت پناه منی و هر چه گفتی
قبول کردیم و دانستیم آنرا صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه صدای ترا ملائکه من مشتاق و آرزومندند
پس کفایت میکند ترا چنین صدائی که ملائکه من مشتاق وی بوده باشند بتحقیق بگوش لطف و مهربانی شنیدیم آنرا دعاک عندی
یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه یعنی دعای تو میرسد به حجابات عزت و جبروت و مقامات عظمت و ملکوت که پرده ها
رد و کرم لطفی دامنگیری نگردید پس کفایت میکند در لطف و مرحمت اینکه پرده را از میان خود و تو گشودیم لو هبت الریح
من جوانبه خر صریعا لما تغشاه مصنف ره در توجیه این کلام شریف دو وجه ذکر فرموده است اول اینکه ضمیر جوانبه راجع
بسوی دعا یعنی دعای تو بمقام بلندی از قرب خداوند تجار رسیده است که اگر صاحب شعور و صاحب عقل و روح میشد هر آینه
از تجلیات انوار جلال خداوندی و احاطه اشراقات ربانی مدهوش و بیخود میگردید مانند کسیکه از هر طرف باد تند او را
گرفته باشد بیخود بزمین میافتاد دوم ضمیر جوانبه از باب التفات راجع است بخود جناب امام حسین علیه السلم یعنی از بسیاری عبادت و خضوع
و نهایت محبت و خشوع جسم مبارکش در ضعف بمرتبه رسیده است که اگر بادی بر او بوزد هر آینه بی اختیار بزمین خواهد افتاد سلنی بلا رغبة
ولا رهب ولا حساب انی انا الله یعنی سوال نما از من هر چه دلت میخواهد و بخاطر خطور نماید بلا اعراض و ناامیدی و بی خوف و خجالت
و بیحساب و نهایت بدرستیکه منم خداوند عالمیان که در عطا من حساب و اندازه نمیباشد چنانکه عطا محتاجان چنین است در مناقب این ابیات را
بآنحضرت نسبت داده است یا اهل لذة دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظل زائل حمق ای کسانیکه گرویده و مغرور شده اید بلذة
مال و منال و جاه و جلال این چند روزه دنیای فانی بی اعتبار که دوام و بقا از برای آن راهی نیست که عاقبتش فانی و زوال است مانند سایه
درختیست که بزودی در گذرد بدرستیکه مغرور شدن بسایه که صفتش زوال و فنا است جهالت و حماقت است و نیز این ابیات از آنجناب
روایت شده است سبقت العالمین الی المعالی بحسن خلیقة و علو همة و لاح بحکمتی نور الهدی فی لیال فی الضلالة
مدلهمة یرید الجاحدون لیطفئوه و یأبی الله الا ان یتمه یعنی سبقت نمودم و پیشی گرفتم بر همه عالمیان بجهت
حسن و خوبی خلق و طبیعت و بلندی همت درخشنده و هویدا و تابان شد بسبب حکمتهای بی پایان من نور هدایت رستگاری
در تاریکیهای شبهای ضلالت و گمراهی اراده دارند منکران حق که خاموش نمایند نور هدایت را خداوند عالمیان با امتناع
نماید و نمیخواهد مگر اینکه تمام کند آن نور درخشنده و تابنده را و نمیگذارد که بدامن ضلالت و آستین جهالت جاهلان خاموش
کرده در مناقب حفص بن غیاث از جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که روزی جناب رسول خدا برای نماز برخواست
حضرت امام حسین علیه السلم در پهلوی آنحضرت ایستاده بود که به تبعیت او تکبیر بگوید چون جناب رسول خدا تکبیر گفت
جناب امام حسین بجهت اینکه بحسب ظاهر دیر بسخن آمد تبعیت نکرده تکبیر را درست ذکر ننمود و جواب آنحضرت نداد
باز دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای یاد دادن آن بزرگوار تکبیر گفت باز آنجناب جواب تکبیر نگفت تا اینکه
حضرت رسول شش دفعه تکبیر را تکرار نمود در مرتبه هفتم جناب امام حسین به تبعیت جد بزرگوار خود تکبیر گفت جناب امام

جعفر صادق علیه السلام میفرماید که این شش تکبیر سنت شد که با تکبیرة الاحرام هفت تکبیر میشود مترجم میگوید سنت بودن این شش
تکبیر برای خاطر شریف جناب امام حسین علیه السلام گردید و دلالت میکند بر بزرگواری آنجناب که قرب منزلتش در نزد خدا بزرگتر و عظیم
بوده است و اینها که از ایشان صادر میشدند مانند دیر سخن گفتن و تکبیر را مانند رسول خدا نگفتن تا بدفعهٔ هفتم خالی از حکمت
نبود چنانکه بر همه مردم ظاهر شد که خاطر آنجناب در نزد خدا و رسول او در چه مقدار عزیز بود که بجهة آن بزرگوار چنین سنتی
تا روز قیامت جاری گردید خدا هدایت نماید کسانی را که از نادانی و جهالت مانند این روایت زبان طعن میکشایند و می
گویند باید این روایت نعوذ بالله صحیح نباشد زیرا که چگونه میشود که جناب امام حسین علیه السلام تکبیر را درست و صحیح
نمیتواند بگوید با آنکه از حکم و معنا غافل و بیخبرند عاذنا الله من شر انفسنا انتهی و نیز در کتاب مذکور مرویست که جناب
امام حسین علیه السلام فرمود صحیح است در نزد من گفته جناب رسول خدا که فرموده است که بهترین اعمال بعد از نماز داخل سرور
و شادیست بقلب مؤمن بچیزی که گناه در آن نباشد حضرت فرمود بدرستیکه روزی دیدم که غلامی با سگی طعام میخورد من اعتراض کردم در این
باب بآن غلام کردم و از سبب آن پرسیدم گفت یا ابن رسول الله بدرستیکه من مغمومم میخواهم او را شاد نمایم شاید شادی او موجب شادی من
گردد بدرستیکه مالک من یهودیست میخواهم از دست او نجات یابم و از وجد اشوم آنحضرت چون این سخن را از آن غلام شنید دویست
دینار با خود برداشت برای قیمت غلام بنزد صاحب او آمد چون آنحضرت در باب خریدن غلام با آن مرد سخن آغاز نمود آن عاقبت بخیر عرض
کرد که غلام بر کامهای مبارکت بخشیدم که بانها بخانه من آمدی و این بستان را نیز بغلام بخشیدم و قیمت آنرا بتو دادم و برای او از تو قیمت
نگیرم حضرت فرمود من همان مال را بتو هبه کردم آن مرد عرض کرد همان مال را قبول دادم و آنرا بغلام هبه کردم حضرت فرمود من غلام را آزاد کردم
و اینها را نیز باو بخشیدم زن آن مرد عرض کرد من مسلمان شدم و مهر خود را بشوهرم بخشیدم شوهرش گفت من نیز دین اسلام را قبول نمودم
و خانه خود را بزن خود دادم در جامع ترمذی مسطور است که پسر زیاد ملعون بچوب دستی که در دست خود داشت بعضی بی ادبیها نسبت بسر جناب
امام حسین علیه السلام نمود و آن حرامزاده میگفت سر بریده را با این خوبی و حسن مانند ندیده بودم انس در آنجا حاضر بود گفت چون آنجناب
شبیه ترین مردم و بنی هاشم بود برسول خدا مترجم میگوید این روایت را نقل بمعنی ترجمه کردم نخواستم تصریح نمایم بصریح حرکت بسر
زنازادهٔ زیاد بد بنیاد انتهی در کشف الغمه از انس روایت کرده است که روزی در خدمت جناب امام حسین نشسته بودم ناگاه کنیزی از
کنیزان آن برگزیدهٔ خداوند علیان یک دسته ریحان بخدمت آنحضرت آورد بعنوان تحفه آنحضرت فرمود تو آزادی برای رضای خدا پس
گفتم آیا بجهة تحفه و تحیت یک دسته ریحانی آزاد نمود عرض کردم کنیزی که یک دسته ریحانی که هرگز قدر و قیمت ندارد بخدمت
تو میآرد او را در برابر آن آزاد نمائی حضرت فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است و امر نموده است چنانکه میفرماید و اذا حییتم
بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هنگامیکه تحیه داده شدید بهدیه پس بهتر از آن را تحیه و هدیه دهید یا مانند
آنرا رد نمائید و بهتر از تحفهٔ این کنیز آزاد کردن اوست مرویست که روزی آنجناب به برادر خود امام حسن علیه السلام گفت یا حسن دوست
دارم که زبان تو برای من میبود و قلب من برای تو میبود مترجم میگوید شاید مراد اینست دوست دارم که فصاحت و بلاغت تو در من و جود و
سخاوت من در تو میبود یا مراد ظهور هر یکی از آن دو صفت مراد باشد نه حقیقت زیرا که در حقیقت هر دو صفت بلاغت و سخاوت در هر دو
از آن دو بزرگوار بجلهٔ نهایت بود انتهی مرویست که روزی جناب امام حسن علیه السلام در جواب آنحضرت نوشت که ای برادر تو از من بهتر میکنی
که نیکوترین مالها آنست که آبروی مرد را نگاه دارد مترجم میگوید شاید سبب ملامت امام حسن آن بزرگوار را آنست که میخواست عذر او را به
جاهلان اظهار نماید که بجهة تحت نفس و نادانی خود شان جناب امام حسین را در آن باب بی عیب گرفتند و گرنه از امام چیزی سر
نمیزند که سزاوار ملامت بوده باشد انتهی در کشف الغمه مرویست که عبد الله بن زبیر و اصحاب او جناب امام حسین را برای طعام خوردن
با ایشان دعوت نمودند آنحضرت فرمود من روزه هستم و لکن تحفهٔ روزه دار را میخواهم عرض کردند تحفهٔ روزه دار چیست فرمود
و بخور است باز در همان کتاب منقول است که یکی از غلامان آنحضرت تقصیری کرد که مستوجب عقوبت شده بود حضرت فرمود
که او را بزنند آن غلام عرض کرد یا مولای من والکاظمین الغیظ حضرت فرمود دست از او بردارید چون دست برداشتند باز عرض کرد
والعافین عن الناس حضرت فرمود از سر تقصیر تو گذشتم و ترا عفو نمودم عرض کرد والله یحب المحسنین حضرت فرمود ترا آزاد نمودم
و دو برابر آنچه پیشتر میدادم بتو مقرر کردم از فرزدق شاعر منقولست که بعد از مراجعت خود از کوفه بجناب امام حسین ملاقات
نمودم فرمود ای ابا فراس از کوفه چه خبر داری فرزدق میگوید عرض نمودم صدق کار ایشانرا عرض کنم حضرت فرمود بلی راست را
میخواهم عرض کردم دلهای اهل کوفه با تست یعنی در دل ترا میخواهند و اما شمشیر ایشان با بنی امیه است و نصرت بنی امیه است
ظفر و نصرت از خداست آنجناب فرمود راست گفتی مردم بندگان مال دنیا هستند و دین را بی فایده و لغو بزبان
خود حکایت میکنند که فایده بر آن مترتب نمیشود و دین را رعایت نمایند در ظاهر بقدری که امر معاش ایشان بخوبی بگذرد

ودر حفظ

در حفظ و تنگدلی و مال ایشان از ضرر نرسد هنگامیکه مقام امتحان بمیان آمد و دین و دنیا با هم دیگر معارض شد نوبت دین
داران بسیار اندک شد و اکثر ایشان دنیا را بدین خود مقدم دارند و از اعانت دین دست کشند از کلام آنحضرتست که فرموده است طالب حاجت
از تو یعنی سائل آبروی خود را حفظ نکرده تو آبروی خود را در نزد تو بسبب سؤال و اظهار حاجت باید تو آبروی خود را برد کردن او نریزی و
روی خود را بقضای حاجتش گرامی داری باز فرموده است که هر که بجانب ما بیاید یکی از چهار خصلت فایده از او فوت نمیشود اول آنها آیهٔ محکمه
که با عبارات از علم بآیات محکمات قرانست زیرا که علم قرآن در نزد ایشانست دیگر از احظی و نصیبی در آن نیست دوم قضیهٔ عادله است گویا
مراد علم است بکیفیت احکام و عمل بآنهاست که قضیهٔ مستقیم است سیم بخدمت آن بزرگواران برسد بجمیع آنچه در آنها معتبر است شرع
این رسول امین صلی الله علیه و آله مطلع خبر داده اند شد سیم برادر دینی صدیق حقیقی که رفاقت او موجب سعادت دنیا و آخرت میباشد
و سبب اکتساب منافع دنیویه و اخرویه میگردد چهارم مجالست علما و دانایان که موجب سعادت و برکاتست دو روایت منتهی از کتاب عقد مروت
که از جناب امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند چه بسیار کم است فرزندان پدر بزرگوار تو حضرت فرمود من تعجب دارم چگونه متولد
شدم از آن بزرگوار و حال آنکه در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میگذاردند صاحب جامع الاخبار از کتاب مقتل آل رسول سلام الله علیهم روایت
کرده است بدرستیکه یکی از اعراب روزی بخدمت جناب امام حسین آمد عرض کرد یا ابن رسول الله من ضامن دیهٔ کامله شده ام و از ادای او عاجز
هستم بخود گفتم که از کریمترین مردم سؤال میکنم و گمان ندارم که کسی از اهل بیت رسالت کریمتر بوده باشد حضرت فرمود سه مسئله
از تو میپرسم اگر یکی را جواب دهی ثلث مال را بتو میدهم اگر دو تا را جواب گفتی دو ثلث آنرا میدهم و اگر هر سه را جواب گفتی همه آن مال را بتو
دهم اعرابی عرض نمود یا ابن رسول الله یا مثل تو بزرگواری که از اهل بیت علم و شرف هستی از مثل من جاهلی مسئله سؤال میکند حضرت
فرمود بلی شنیده ام از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود معروف و احسان بقدر معرفت باید نمود اعرابی عرض کرد بپرس از هر
چه میخواهی اگر دانستم جواب میدهم و الا از تو یاد میگیرم و لا حول و لا قوة الا بالله حضرت فرمود کدام یک از اعمال
افضل است اعرابی عرض کرد ایمان بخدا حضرت فرمود نجات از هلاکت بچه چیز حاصل میشود اعرابی عرض کرد باوثوق و اعتماد بخدا حضرت
فرمود زینت مرد با چه چیز است اعرابی گفت بعلم که با حلم و بردباری بوده باشد حضرت فرمود اگر این نداشته باشد با کدام چیز زینت یابد
عرض کرد با توانگری و مالی که در آن سخاوت و مروت داشته باشد حضرت فرمود اگر این هم نداشته باشد زینت او در چه چیز است اعرابی
عرض کرد فقر و پریشانی که با او صبر داشته باشد حضرت فرمود اگر اینهم نداشته باشد اعرابی عرض کرد صاعقهٔ از آسمان فرود آید و او را بسوزاند
زیرا که چنین کسی سزاوار اینست جز این را اهلیت ندارد حضرت خندید کیسهٔ زری بسوی اعرابی انداخت که هزار دینار طلا در آن
داشت و انگشتر مبارکش را باو داد که قیمت نگینش دویست درهم بود حضرت فرمود ای اعرابی این طلا را بقرض داران خود بده و این انگشتر
در نفقهٔ خود خرج کن اعرابی آنها را گرفت و گفت خدا بهتر میداند که رسالت و امامت خود را در کجا قرار دهد مصنف رحمه الله
از بعض مؤلفات علمای امامیه روایت کرده است که ابی سلمه نقل کرده است که من سالی با عمر ابن خطاب بعزم حج بیرون رفتیم چون
بابطح رسیدیم ناگاه دیدیم یکی از اعراب بنزد ما آمد بعمر گفت یا امیر المؤمنین من از منزل خود بعزم حج بیرون آمدم و احرام بستم در
راه بتخم نعامه مرغ یعنی شترمرغ دو چار شدم و آنها را چیدم در آتش پختم خوردم پس چه چیز بر من واجب و لازم گشته است عمر گفت
بخاطرم در جواب این مسئله چیزی نمیرسد بنشین شاید خدا مشکل ترا به یکی از اصحاب محمد رسول خدا حل نماید یعنی بلکه یکی از
دانایان اصحاب آنحضرت بیاید جواب مسئلهٔ ترا بگوید ابو سلمه میگوید ناگاه دیدیم امیر مؤمنان لنگر زمین و آسمان با جناب امام حسین
که در عقب آنحضرت بود وارد شد عمر گفت ای اعرابی این علی ابن ابیطالب است بخیز مسئله خود را از او بپرس پس اعرابی برخاست بخدمت
آنحضرت آمد مسئله را از آنحضرت پرسید فرمود ای اعرابی مسئله خود را از این جوان بپرس که در نزد تو حاضر است یعنی جناب امام حسین
گفت هر یکی از شما مرا بدیگری حواله مینمائید و رجوع بمردم میکنند وای بر تو ای اعرابی این فرزند رسول خداست مسئله خود را از او بپرس
پس اعرابی قصهٔ خود را بخدمت آنحضرت عرض کرد آنجناب فرمود یا شتر داری عرض کرد بلی حضرت فرمود بعدد آن چند تخم که خورده
شتر ماده از شترهای خود جدا کن آنها را با چند عدد شتر نر بزن و مخلوط نما هر قدر از آنها متولد شود از برای قربانی بخانه خدا بفرست
عمر چون این را از آنحضرت شنید عرض کرد یا حسین بلکه شترها بچه نیاورند یا سقط کردند آنجناب فرمود یا عمر شاید تخمها
ضایع و لق شده بند عمر عرض نمود یا حسین راست گفتی و نیکو کاری و دیگر پس جناب امیر مؤمنان برخاست آنحضرت را بسینه خود چسبانید
فرمود ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم در کنز جامع الفواید منقولست که مردی با آنحضرت عرض نمود که در تو اندکی تکبر
مشاهده میشود حضرت فرمود همه بزرگی و کبریا مخصوص ذات خداوند علیاست که واحد است شریکی ندارد و آنچه در
من دیده شود عزتست و بزرگواریست چنانکه خدا فرموده است فلله العزة و لرسوله و للمؤمنین در کافی بسند خود از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود جناب امام حسین علیه السلام هرگز از زنی شیر نخورد نه از مادرش

فاطمه

فاطمه زهرا و زینب دیگر جناب رسول خدا گاه گاه به نزد آن بزرگوار تشریف میآورد انگشت ابهام معجزنمای مبارک را بدهن
مبارک نوردیده خود جناب امام حسین میگذاشت از آن انگشت مبارک آنجناب بزرگوارش آنقدر میمکید که دو روز و سه روز برای او کفایه کار
مینمود محتاج به شیر و چیز دیگر نمیشد پس گوشت مبارکش از گوشت و خون بدن مبارک رسول خدا روئیده شد و پرورش یافت در روز
کودکی در شش ماه از مادر خود متولد نشده است مگر عیسی بن مریم و حسین بن علی علیه السلم مترجم گوید مصنف زده در روز و ماه ولادت
آنحضرت روایات بسیار در این باب ذکر نموده است که تمام دیگر اختلاف بیشمار دارند حاصل آنها اینست اعتقاد بعضی در تاریخ ولادت با سعادت
و میمنت آنحضرت آنست که در سال چهارم هجرت که سال جنگ خندق است در پنجم شعبان متولد شد بعضی گمان اینست که در اواخر ماه ربیع الاول
متولد شده است بعضی پنجم جمادی الاولی گفته است اشهر در میان علمای شیعه آنست که در سیم ماه شعبان متولد شد اختلاف بسیار در مدت عمر شریف
آن بزرگوار در میان علمای اهل سنت و علمای شیعه واقع است بعضی را گمان آنست که عمر شریفش در هنگام شهادتش پنجاه سال بود بعضی دیگر پنجاه و
شش سال گفته است بعضی پنجاه هفت سال و پنجاه و گفته است در ماه شهادتش اختلاف ندارند بلکه اعتقاد همه علمای خاصه و عامه بر آنست که در دهم
ماه محرم واقع شده لکن اختلاف ایشان در اینست که روز جمعه یا شنبه یا دوشنبه است هر یکی قائلیست ابو الفرج در مقاتل خود گفته است
که روز جمعه دهم ماه محرم بدرجه شهادت رسید و گفته است اکثر علماء اهل سنت گفته اند که روز دوشنبه بدرجه رفیعه شهادت رسید
چیزیست که بی سند و بی روایت بر آن قایل شده اند زیرا که بحساب هندسی از جمیع زیجات استخراج استنباط نموده ایم که اول ماه محرم سال شهادت
روز چهارشنبه بود پس روز شهادتش روز جمعه باشد نه روز دوشنبه فرموده است این دلیل صحیح و برهان واضح است که روایت باوی
موافقت دارد و عدد اصحاب آنحضرت در باب شهادتش ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی در کافی بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که یکی از منافقان اهل سفل نیز از دنیا رحلت کرد پس جناب امام حسین علیه السلم برای مشایعت جنازه آن لعین بیرون آمد
بود و در راه یکی از دوستان و موالیان خود ملاقات نمود حضرت فرمود که جا میروی عرض کرد از مشایعت جنازه این منافق میگریزم که نماز
بر آن نکنم حضرت فرمود با من بیا چون برپا ایستم که بجنازه او نماز کنم تو در جانب راست من بایست هر دعائیکه من بخوانم تو آنرا به تبعیت
من بخوان چون ولی آن میت برخواست که نماز نماید و تکبیر گفت آنحضرت در جانبی ایستاد و گفت الله اکبر اللهم العن فلانا عبدك
الف لعنة مؤتلفة غير مختلفة اللهم اخز عبدك في عبادك و بلادك و اصله حر نارك و اذقه اشد عذابك فانه يتولى اعداءك و يعادي
اوليائك و يبغض اهل بيت نبيك باز در کتاب مذکور مرویست که روزی جناب امام حسین علیه السلم در جائی نشسته بود ناگاه جنازه از نزد آن
حضرت گذرانیدند مردم چون جنازه را دیدند برخواستند حضرت فرمود روزی جناب رسول خدا در راهی نشسته بود ناگاه جنازه یهودی را از نزد
چون رسول خدا در راه همان جنازه نشسته بود کراهت داشت که جنازه یهودی از بالای سر مبارکش بگذرد و بلند شود از این جهت برخواست
مترجم میگوید گویا مراد آن بزرگوار از نقل الحکایت آنست که برخواستن مردم از برای جنایز بی وجه و بی سند است و آنکه شنیده اند که
رسول خدا از برای جنازه برخواست وجهش همان بود که مذکور گردید یا شاید همان جنازه از جنازه منافقان بوده است که مانند جنازه
یهودی برای او برخواستن روا نبود مگر در صورت مذکور انتهی و نیز در کافی بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که سالی جناب امام حسین از مدینه طیبه بعزم عمره مفرده بسوی مکه معظمه روانه گردید در راه مریض شد خبر ناخوشی آن بزرگوار در مدینه
به پدر بزرگوارش امیر مؤمنان رسید پس آنحضرت بطلب جناب امام حسین از مدینه بیرون رفت در منزل سقیا بفرزند دلبند گرامی خود رسید
او را در آنجا ناخوش یافت آنحضرت فرمود ای فرزند دلبند گرامی چه ناخوشی داری عرض نمود سرم بسیار درد میکند پس همان ساعت امیر مؤمنان شتری
طلبید از برای او نحر نمود و امر نمود که سر مبارک جناب امام حسین علیه السلم را تراشیدند و آنحضرت را بسوی مدینه برگردانیدند چون مرض آنحضرت زایل شد
دوباره بعزم حج عمره بیرون رفت و از آنجا آورد

باب چهارم در بیان احتجاجات آنحضرت با معاویه ابی سفیان علیه اللعنة والنیران

و دوستان آن شیطان و آنچه در میان ایشان از قضایا واقع شد در مناقب و احتجاج
از موسی بن عقبه روایتست که روزی بمعاویه گفتند مردم چشم خود را بسوی حسین افکنده اند یعنی آنجناب را سزاوار خلافت میدانند کاش حضرت را
دهی که بر منبر برود و خطبه بخواند زیرا که در زبانش سنگینی و ماندگی هست چون مردم در خطبه خواندن او عجزی مشاهده نمایند ایشان را
معلوم و مشخص میشود که او را لیاقت بر خلافت امت نیست آن ملعون گفت ما این گمان را به برادرش حسن علیه السلم نیز نمودیم پیوسته در
نظر مردم عظیم شد و روز بروز در دیده ایشان بزرگوارتر پیدا نمود یعنی گمان نمودیم که چون در بالای منبر خطبه بخواند مردم را معلوم
شود که حسن را چندان فضل و علم نبوده است در حق او مشتبه شده اند ما به این گمان او را امر کردیم که در منبر خطبه بخواند بلکه آن
نظر مردم قدر و منزلتش روبه پستی بگذارد چون بر منبر رفت و خطبه خواند از بسیاری فصاحت و بلاغت خود ما را رسوا نمود و در
نظر مردم عظمت و بزرگی پیدا کرد چون مردم شام زیاد اصرار نمودند معویه ناچار جناب امام حسین را عرض کرد یا ابا عبد الله کاش
بمنبر بروی و خطبه ادا نمائی چون آنحضرت بالای منبر تشریف برد حمد و ثنای الهی بجا آورد و درود و صلوات بیشمار بر جد بزرگوار

خود فرستاد ناگاه بر بالای منبر شنید که مردی از اهل مجلس میگوید کیست اینکه در منبر خطبه میخواند حضرت فصاحت و بلاغت
و امامت خود را در ضمن کلامی آشکار نمود که خود را بآن مرد نشان داد و غرض خود را از نشان دادن حاصل نمود چنانکه بهمین
مثلست که میگویند بیك کرشمه دو کار کرد فرمود نحن حزب الله الغالبون و عترة رسول الله الاقربون و اهل بيته الطيبون و احد
الثقلين الذين جعلنا رسول الله ثاني كتاب الله تبارك و تعالى الذي فيه تفصيل كل شيء لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه و المعول
علينا في تفسيره و لا يبطئنا تأويله بل نتبع حقائقه فاطيعونا فان طاعتنا مفروضة اذ كانت بطاعة الله و رسوله مقرونة قال الله عز و جل
اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله و الرسول و قال و لو ردوه الى الرسول و الى اولي الامر
منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و لولا فضل الله عليكم و رحمته لاتبعتم الشيطان الا قليلا و احذركم الاصغاء الى هتوف الشيطان
بكم فانه لكم عدو مبين فتكونوا كاوليائه الذين قال لهم لا غالب لكم اليوم من الناس و اني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه
و قال اني بريء منكم فتلقون للسيوف ضربا و للرماح وردا و للعمد حطما و للسهام غرضا ثم لا يقبل من نفس ايمانها لم تكن آمنت
من قبل او كسبت في ايمانها خيرا یعنی مائیم حزب خداوند عالمیان یعنی یاوران دین خدا که ما را فرستاده است که دین او را در همه عالم
آشکار و مؤید نمائیم و بر همه کس غالب و قاهر شویم و عترت رسول خدائیم که از همه خلق بآنحضرت نزدیکتریم و اهل بیت او هستیم که پاك
و پاکیزه هستیم و از همه عیب و رجس مطهریم و مائیم یکی از دو ثقل که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را ثانی کتاب خداوند عالمیان
و تالی وی نموده است که در آن کتاب تفصیل همه چیز و بیان همه حکم و احکام است دست باطل از پیش روی و از عقبش نمیرسد و اعتماد
و ملجاء در تفصیل احکام و تفسیر آیات و بیان مشکلات وی بر ماست بر جز ما دست ذلت به تفاسیر آیاتش نمیرسد ماندن و
معطل نمیشویم در تاویل آن و ما را شك و ریب بی انداز بلکه اطلاع داریم بر حقایق وی و تابع هستیم بر مقاصد و دقایق وی
چون خداوند عالمیان چنین تفصیل و ترجیح داده است ما را بر همه کس و نزد ما است علم قرآن و بیان احکام سنت پیغمبر آخر الزمان
پس بر همه عالمیان لازم و واجبست فرمان برداری ما پس اطاعت و انقیاد نمایید بر او امر و نواهی ما بدرستیکه اطاعت ما مفروض و
واجبست زیرا که طاعت ما را در قرآن خداوند عالمیان مقرون و نزدیك نموده است بطاعت خود و رسول خود
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی
امر خدا و رسول او یعنی تابع شوید بآنچه در قرآنست و در سنت رسول خدا هست یعنی بیان احکام قرآن و سنت رسول خدا را
کسی غیر از ما نمیداند چنانکه میفرماید اگر رد و رجوع نماید چیزی را که نمیدانند و شك میکنند در آن هر آینه میدانند از کسانی
که پیروز او و ربند از ماخذ خود از ایشان و فرمود اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نباشد هر آینه تابع میشوید بر وسواس
شیطان مگر قلیلی از شما ای گروه حاضران شما را هدایت مینمائیم براه پرهیزکاری و میترسانم شما را از گوش دادن بصدای فتنه انگیز
شیطان که پیوسته دام فتنه و فساد بر شما گسترده است بدرستیکه شیطان دشمن نمایانست بر شما پس اگر گوش دهید بر وسواس شیطان
هر آینه میشوید مانند اولیای او که در روز جنگ بدر ایشان را اکاذیب خود نمود و ایشان را با باطیل خود جرأت داد و گفت
بر ایشان که تابعان ابی سفیان بودند غالب خواهید شد بر شما امروز کسی از مردم یعنی کسی از مسلمانان بدرستیکه من پناه و امان دهنده
هستم بر شما چون ایشان را باین دروغها مغرور گردانید خود نمود مقام مقاتله رسول خدا آوردند که دو لشکر مشاهده یکدیگر
نمودند و باهم دیگر در آویختند جبرئیل با گروه ملائکه از آسمان بیاری رسول خداوند عالمیان فرود آیند بعقب خود برگشت و
رو بگریز نهاد و بر فریفتگان خود گفت بدرستیکه من از شما بیزارم پس اگر شما نیز تابع وسواس شیطان لعین بوده باشید
اکاذیب آن ملعون و فریفته اباطیل او شوید پس ملاقات نمائید و مبتلا میشوید بضرب شمشیرها و بطعن نیزه ها و شکسته شدن
استخوانهای شما بر عمودها و نشانه شدن به تیرها چون تابع شیطان بوده باشید و پیوسته فریفته اکاذیب او شوید تا
هنگام مبتلا بر عقوبات دنیا و آخرت دیگر قبول نمیشود از چنین نفسی که پیوسته در طغیان خود باقی باشد ایمان آوردنش بعد از دیدن
بلا و مشاهده کردن غضب خدا که پیش از آن ایمان نیاورده باشد یا ایمان آورده و لکن کار نیکو و عمل نموده باشد پس پیوسته
بار تکاب معاصی و لهو و لعب مشغول گذرانید شود چون معویه حرامزاده فصاحت و بلاغت آن برگزیده خدا را مشاهده نمود ترسید که مردم
شیفته آنحضرت باشند از خواب غفلت بیدار شوند عرض کرد یا ابا عبد الله بس است بتحقیق مبالغه کردی در وصف و نعت خود یا
فصاحت و بلاغت خود را آشکار نمودی مترجم گوید اشاره نمودن آنجناب بقضیه جنگ بدر تعریض و تعییر و سرزنش و طعن است
بر معاویه ملعون که سبب اجتماع لشکر کافران بر مقاتله رسول خداوند عالمیان پدر ملعونش ابی سفیان بود و گروهی
از طغیان بنی امیه در آنجا حاضر بودند و با لشکر اسلام جنگ میکردند و بدست ایشان کشته گردیدند شاید مراد
آنحضرت از شیطان معاویة بن ابی سفیان بوده باشد که پیوسته مردم را از دین خود براه ضلالت و گمراهی میکشید

و با مثل جاهلیت زده نمیا امت رسول خدا و اهل بیت او اند انتهی و نیز در همان کتاب از محمد بن سایب مرویست که روزی مروان بن
حکم بی ایمان بجناب امام حسین علیه السلام عرض کرد اگر فخر شما بفاطمه نباشد و مفاخرت بفرزندی او نداشته باشید دیگر بچه فضیلت
و منقبت بر ما فخر میکنید که ان فضیلت و منقبت بر ما نبوده باشد یعنی جز این فضیلت بر ما ندارید که فرزند فاطمه زهرا
دختر رسول خدا هستید چون ان بزرگوار این سخن را از ان حرامزاده بدکردار شنید با شدت غضب و غیظ از جای خود برخاست
و انحضرت در مقام غضب بسیار سخت گیر و دلیر میشد بدست مبارک خود از حلق نحس ان ملعون گرفت و فشرد و عمامه او را بگردن
نحس ان حرامزاده پیچید تا اینکه ان ملعون بیخود بر زمین افتاد دست از او برداشته روی مبارک خود را بسوی جماعت قریش گردانید فرمود
شما را سوگند میدهم بخداوند عالمیان که از شما جز این خواهش ندارم که اگر من راست بگویم شما تصدیق مرا بکنید و از خوف
گذرید و گواهی دهید بصدق گفته من فرمود ایا در روی زمین دو نفر حبیبی سراغ دارید که محبوبتر بوده باشد در نزد رسول
خدا از من و برادرم حسن و در پشت زمین کسی را دانسته اید که فرزند دختر پیغمبر خدا بوده باشد غیر از من و برادرم حسن
حاضران همه عرض کردند نه یعنی انچه فرمودید بصدق وی گواهی داریم فرمود بدرستی که من در روی زمین کسی را که ملعون پسر ملعون
بوده باشد جز این و پدرش که طرید و بیرون کرده و مغضوب رسول خدا هستند یعنی مروان و پدر بی ایمان او حضرت زبان
شقی فرمود بخدا سوگند در میان جابرس و جابلق که یکی از انها در افق مشرق و دیگری در افق مغرب است دو نفر سراغ ندارم که خود را
بدین اسلام بسته و نسبت داده باشند که دشمن تر بوده باشند بخدا و رسول او و اهل بیت رسول خدا ای مروان از تو و پدر تو و علامت صدق
گفتار من بحق تو انست چون در اینجا اتش غضب در سینه پر کینه تو شعله ور گردد ردای تو از دوش تو افتد پیش از انکه از این مجلس بیرون
روی راوی خبر گوید بخدا سوگند مروان از همان مجلس برنخواست مگر اینکه خشمناک گردید ردای نحس او از دوش نحسش بر زمین افتاد
و فرموده انحضرت ظاهر و هویدا گردید در فهرست نجاشی بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که چون مروان بن حکم داخل
مدینه شد روزی بر منبر بر پشت خود بخوابید این ایه را تلاوت نمود ردوا الی الله مولیهم الحق و هو اسرع الحاسبین یکی از غلامان انحضرت
در انجا حاضر بود چون بخدمت انجناب رسید حضرت از او پرسید که مروان در هنگام ورود خود بمدینه چه گفت عرض کرد در بالای
سر بر خود استلقا کرد و این ایه را خواند ردوا الی الله تا اخر ایه حضرت فرمود بخدا سوگند بر میگردم من و اصحاب من بسوی بهشت و مروان
و اصحاب او باتش خواهند رفت بازگشت ایشان جهنم است مترجم گوید بعید نیست که مقصود ان لعین از خواندن این ایه تعریض
و طعن بجناب امام حسین علیه السلام و اصحاب ان بزرگوار بوده باشد بجهت کشته شدن عثمان بی ایمان یا از جهت دیگر انتهی در مناقب مذکور است
که روزی جناب امام حسین علیه السلام عایشه دختر عثمان را خواستگاری نمود مروان ملعون از تزویج انحضرت ابا و امتناع کرد و گفت او را بعبد الله
ابن زبیر تزویج مینمایم چون جناب امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود معاویه ملعون بمروان لعین که از جانب معاویه بملک حجاز حاکم بود
نوشت که ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را برای یزید پلید خواستگاری نماید چون نامه ان ملعون بمروان لعین رسید بنزد جناب عبد الله
امد خبر مضمون نامه معاویه را بخدمت ان بزرگوار عرض نمود جناب عبد الله فرمود صاحب اختیار این دختر مولای ما جناب امام حسین است
و ان بزرگوار خالوی او است این خبر بجناب امام حسین علیه السلام رسید فرمود از خداوند عالم در امر این دختر طلب خیر مینمایم خدا میسر و نصیب نماید
برای این دختر کسی را از اهل بیت که پسندیده تو بوده باشد رضای تو در ان بشود چون مردم در مسجد رسول خدا جمع شدند مروان ملعون
امد در پهلوی جناب امام حسین نشست و در خدمت انجناب جماعتی از بزرگان و اشراف نشسته بودند مروان ملعون سخن گفتن اغاز نمود
و عرض کرد که امیر مومنان یعنی معاویه ابن ابی سفیان علیه اللعنة و النیران مرا امر کرده است که این خویشی را با شما بنمایم و وکیل مهر او را باختیار
پدرش واگذار کنم و این قرابت سبب صلح شود در میان دو قبیله یعنی بنی هاشم و بنی امیه و قرض پدرش را ادا نمایم و عرض نمود یا حسین اینرا
بدان بسبب دامادی و قرابت یزید کسانی که بشما غبطه و حسد نمایند بیشتر خواهند شد از کسانی که بجهت این قرابت بیزید حسد و
غبطه برند و عجب است از یزید با ان بزرگی و جلال چگونه مهر قرار دهید مثل انکه یزید کفو کسی باشد که او را کفو و مانند نبوده
باشد احتمال دیگر در عبارت ان ملعون میرود که یزید کفو کسیست که او را کفو و مانند ندارد و گفت یزید کسیست که باب نیکوی و بهای
رخسار خود ابر را سیراب نماید پس یا ابا عبد الله بخوبی و نیکوئی جواب مرا بده و اجابت خواستگاری فرما چون انحضرت سخنان دروغ امیز
و کفر خیز ان حرامزاده را شنید فرمود حمد و ثنا مر خداوندیرا است که ما را بدوستی خود اختیار فرموده است و ما را برای دین خود پسندیده
و ما را بهمه عالمیان تفضیل داده است بر همه خلق حجت کرده است فرمود ای مروان بتحقیق سخنانی که گفتی همه را شنیدم انچه گفتی که مهر
دختر عبد الله را باختیار پدرش واگذار نموده ام بهر قدر برسد قبول دارم پس بجان خود سوگند اگر ما باین قرابت و خویشی
راضی شویم و اراده نمائیم هرگز در قدر صداق او از سنت رسول خدا تجاوز نمیکنیم و انمقدار مهری که در دختران و زنان
خود سنت کرده است که عبارت از دوازده اوقیه است که چهارصد و هشتاد درهم می باشد زیاده را راضی نمیشویم اما انچه گفتی

که قرض پدرش را ادا میکنم کدام وقت و قصود ما این حرکت از بنی هاشم بظهور امده است که دختران ما در هنگام تزویج قرض پدرهای ما را ادا کرده
باشند تا این دختر نیز بتزویج خود ادای قرض پدر خود نماید اما این قرابت سبب صلح باشد در میان این دو قبیله هرگز چنین نخواهد شد
زیرا که عداوت ما با شما برای رضا و خوشنودی خداوند عالمیان است که ما او دانست که شما را دشمن بداریم و هرگز مصالحه و دوستی
کنیم با شما بجهت امورات دنیوی خود و بجان خود سوگند یاد میکنم بسبب صلح و قرابت یعنی ما را از دوستی مانند شما عاجز کرد است که سبب دوستی
و مصالحه در میان ما و شما نمیشود پس قرابت مصاهره و دامادی چگونه سبب دوستی و صلح خواهد گردید اما تعجب تو از این که چگونه یزید مهر
قرار میدهد در تزویج خود پس بهتر و بزرگتر از یزید و پدر و جد یزید در تزویج خود مهر قرار داده است یزید را پیش از این روز
هرگز کفو و مانند بود امروز نیز کفو او همان کسیست که پیشتر بود امارت باطله او بر شان او چیزی نیفزوده است یعنی پیشتر
کفو یزید از دختران عرب کسی بود که شان و رتبت نداشته باشد بلکه چیزهای دیگر نیز در او بوده باشد که مردمان نیکوکاران
و بزرگان از انها نفرت و دوری میکردند لکن سزاوار یزید و کفو ان عینکرد یا اما انچه گفتی که ابر از جمال یزید سیراب باشد
ان روی مبارک رسول خدا است که ابر از جمال روی مبارک اب میخورد و سیراب گردید یعنی نه روی نحس یزید پلید است که اثر کفر و
نفاق از رویش ظاهر و هویدا است اما انچه گفتی که غبطه کنان بر ما بیشتر میشوند از غبطه کنان بر یزید بجهت این قرابت و خویشی و تزویج
بلی غبطه میکنند بسبب این قرابت بر ما اهل جهالت و ضلالت بر یزید بجهت این قرابت اگر بظهور اید غبطه مینماید اهل عقل و علم و
کیاست یعنی بر غرض تزویج باید یزید مفاخرت نماید که با فرزندان و خویشان رسول خداوند عالمیان قرابت و خویشی کرده است
نه ما فخر کنیم که با یکی از طلقیان و دونان بنی امیه قرابت نمودیم پس انحضرت بعد از این سخنان چند دیگر روی مبارک خود را بسوی حاضران
گردانید و فرمود همه شما گواه باشید بر اینکه من تزویج نمودم ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را به پسر عمویش قاسم ابن محمد بن جعفر
در مقابل چهارصد و هشتاد درهم و مزرعه خود که در مدینه است یا فرمود که در زمین عقیق است که انرا بخشیدم هر سال مداخل
و غله وی معادل هشت هزار دینار طلا می باشد ان شاء الله برای نفقه او و شوهرش در مداخل ان مزرعه کفایت و غنا میشود چون مروان
این سخنان را از ان نور دیده رسول خداوند عالمیان شنید رنگ روی نحسش متغیر گردید و گفت ای فرزندان هاشم مکر نمودید بر ما
و خیال و اراده ندارید مگر عداوت و دشمنی با بنی امیه انحضرت یاد اوری نمود بمروان کار او را با جناب امام حسن علیه السلام هنگامی
که خود انجناب خواستگاری نمود عایشه دختر عثمان را و مروان از تزویج انحضرت امتناع نمود و گفت بعبد الله زبیر تزویج میکنم این حرکت
و فعل من در مقابل حرکت و فعل تو واقع شد حضرت فرمود یا مروان کجاست جای مکر و حیله یعنی مکر و حیله در کار بد تو است نه در کار ما و
هنگامی که تزویج مهر بی صلاح نشود انرا مکر نمیگویند مروان گفت اردنا صهرکم لنجدد ودا قد اخلقه به حدث الزمان فلما جئتکم
فجبهتمونی وبحتم بالضمیر من الشنان یعنی اراده نمودیم قرابت و دامادی شما را تا اینکه تازه نمائیم یا بغایت و انتها رسانیم محبت
و مودت خود را که بتحقیق پوسیده و کهنه نموده بود انرا حوادث روزگار پس چون من با این خیال بنزد شما امدم پس رو دست
و منع بر پیشانی من گذاشتید و اشکار نمودید از دشمنی و عداوت انچه در دل خود داشتید چون ذکوان ازاد کرده بنی هاشم اینرا
از مروان بی ایمان شنید جواب ان ملعون را باین چند بیت رد نمود اماط الله عنهم کل رجس وطهرهم بذلک فی المثانی فما
لهم سواهم من نظیر ولا کفو هناک ولا مدانی اتجعل کل جبار عنید الی الاخیار من اهل الجنان یعنی دور و کنار نموده است
خداوند عالمیان از اهل بیت خاتم پیغمبران هر پلیدی و گناه را و تصریح بر طهارت و نزاهت ایشان فرموده است از این بیانات صریح
ایه قران در میان همه کاینات برای ان بزرگواران نظیری و مانندی ندارد و کسی برایشان در قرب و منزلت نزدیک نیست یا ایها مروان ان
انصاف و عدالتت که نسبت میدهی و هم دوش و برابر مینمائی هر جبار عنید را برابر چنین جماعتی که بهترانند از اهل بهشت در مناقب ابن شهراشوب
بر روایت کرده است که روزی عمرو ابن عاص حرامزاده بر جناب امام حسین عرض نمود چه سبب دارد که اولاد ما از اولاد شما اکثر و بنی
هاشم زیادتر بوده باشد حضرت جواب داد بغاث الطیر اکثرها فراخا و ام الصقر مقلاة نزور یعنی بغاث مرغهاست که عبارت
از مرغ مردار و لاشخوار است که هرگز صید و شکار نمیکند بسیار است جوجه و بچه وی از سایر مرغها که مرغ زیرک و شکاری بوده
بوده باشد و مادر صقر که شهباز شکاری است اولادش اندک و نیز اکم است ان لعین عرض کرد چرا سفید و پیری بر شاربهای ما اکثر از وه
امیه زود تر رخ میدهد از شاربهای شما که دیر تر سفید میشوند حضرت فرمود چون دهان زنان بنی امیه بد بو میباشند در هنگام جماع
دهان ایشان بشارب های شما نزدیک میشوند بوی بد انها شارب های شما را سفید نماید یعنی بنابر انست که نسخه روایت چنین
بوده باشد ان نساءکم نساء بخرة فاذا دنا احدکم من امراته نکهته و اگر بجای نکهته نکهته بوده باشد چنانکه مصنف ره
اینرا اقرب بصواب دانسته اند ان وقت مراد اینست که چون دهان زنان شما بد بو و متعفن می باشند دهان خود را از بد
دهان شما مینمایند که ملاحظه کنند شوهرهای خود را که عبارت از شما است شراب خورده است یا نه در ان هنگام که بد بو

دهانهای ایشان شاد بیشمار از دود سفید مینمایند و از مفهوم کلام شریف آنحضرت مستفاد میشود که دهان زنان بنی هاشم خوشبو
و خوش عطر میشوند بجهت خوبی عطر دهان ایشان شاید دهانهای ایشان دیرتر سفید میباشند المعنی غرض که چه وجه دارد که مو در ریش شما ابو
و بسیار میباشد و در ریشهای ما کم مو و اندک میشوند آنحضرت فرمود والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا
نکدا یعنی زمین پاک و پاکیزه که شوره زار نباشد خاکش نیکو باشد علف و نبات و محصول خارج میشود بقدرت پروردگار خود و زمین
خبیث و شوره زار بیرون نمیاید نبات و علف مگر اندکی و کمی یعنی محل روئیدن و جای بیرون آمدن محاسن شریف بنی هاشم مانند
زمین پاک و پاکیزه است که موهای انبوه و نیکو باشد که بیرون آمدن ریش بنی امیه مانند زمین خبیث و شوره زار است که
موهای ایشان بیرون نمیاید مگر اندکی چون معاویه ملعون مشاهده نمود که آنحضرت جواب سوال آن بدطینت را بنوعی داد که موجب
فضیحت و رسوائی طاغیان بنی امیه شد میبا عمرو بن عاص ملعون گفت تراسوگند میدهم بار خدا که در گردن تو دارم دیگر سخن مگو ساکت
باش بدرستیکه حسین فرزند علی ابن ابیطالب است یعنی در جواب عاجز نمیشود و مغلوب نمیگردد حضرت فرمود ان عادت العقرب عدنا
لها وکانت النعل لها حاضرة قد علم العقرب واستیقنت ان لا لها دنیا ولا اخرة یعنی اگر عقرب بسوی ما برگردد ما نیز
بسوی وی برمیگردیم و کفش بر کوبیدن سرش آماده است که اگر اصرار نماید سرش را با کفش میشکنیم بتحقیق دانسته است عقرب و یقین
کرده است که برای وی نه دنیا دارد و نه آخرت مراد از عقرب همان ملعون است که اراده داشت بسوالات آنحضرت را خجالت دهد
و لطایف کلام شریف آنحضرت مملو از فصاحت و بلاغت مخفی و مستور نماند بر کسیکه عالم باشد به نکات معانیه و لطایف بیانیه و نیز در مناقب
مسطور است که روزی اعرابی از معاویه ملعون حاجتی میطلبید در قضای حاجت او مسامحه مینمود در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلام
وارد مجلس آن بدگهر گردید معاویه از جواب اعرابی اعراض نمود و با آنحضرت امام حسین مشغول صحبت گردید اعرابی از بعض حاضران پرسید
که این شخص که بود که وارد مجلس شد با معاویه مشغول صحبت گردید گفتند حسین ابن علی است اعرابی عرض نمود ای فرزند دختر رسول خدا
در خصوص قضای حاجت من با معاویه سخنی بفرما که حاجت مرا برآورد پس آنحضرت بمعاویه فرمود که حاجت اعرابی را برآور چون بنا بفرموده
آنجناب خواهش اعرابی را روا نمود اعرابی گفت اتیت العبشمی فلم یجدلی الی ان هزه ابن الرسول هو ابن المصطفی
کرما وجودا ومن بطن المطهرة البتول وان لهاشم فضلا علیکم کما فضل الربیع علی المحول آمدم بسوی درخت خشکی
فاسد که بلکه از آن منفعت بدست نمیاید یعنی معاویه که آن ملعون را بدرخت خشک تشبیه میکند پس سخاوتی نکرد و منفعتی
برای من نرسانید تا اینکه حرکت داد آن درخت خشک را فرزند گرامی رسول خدا که بی شک و اشکال فرزند پیغمبر مصطفی و
پسندیده و برگزیده است از حیثیت سخاوت و کرم و کریم و جواد است و از بطن مطهره بتول عذرا است بدرستیکه معاویه گروه
بنی هاشم را که بر شما نسل بنی امیه هستید آنقدر فضیلت و منقبت و زیادتی هست چنانکه زمین گلزار و فصل بهار را فضیلت و
زیادتی هست بر زمین خشک نکار بی علف و بی ثمر و بر فصل خزان معاویه با اعرابی خطاب نمود که من ترا عطا نمودم و حاجت
ترا برآوردم حسین را مدح و ثنا میکنی اعرابی پاک طینت و نیکو سیرت بمعاویه ملعون گفت بمعاویه عطا نمودی برای من از حق
و مال آن بزرگوار و برآوردی حاجت مرا به گفته او یعنی ترا هیچ حقی در میان نیست تا مستوجب مدح و ثنا بوده باشی در کتاب عقد
از اندلسی مرویست که روزی معاویه ملعون در خصوص جناب امام حسین علیه السلام با مروان ابن حکم مصلحت و مشورت نمود مروان
حرامزاده گفت مصلحت تو در آنست که حسین را از مدینه بیرون نمائی و همیشه در شهر شام در نزد خود نگاه داری و راه اهل
عراق را بر او به بندی تا دست ایشان بحسین علیه السلام نرسد معاویه گفت بخدا سوگند این را نگفتی مگر برای مصلحت کار خود که
میخواهی که از چنگ او رها شوی و آسوده گردی و مرا بدینها او مبتلا نمائی پس اگر صبر نمایم در وقت ابتلا بدینها او هر آینه صبر کرده ام
بچیزیکه از او مکروه و ناخوش دارم و اگر در مقابل اذیتش بکشم برا و هر آینه قطع رحم کرده ام پس کسی فرستاد سعید بن عاص را حاضر
نمود و در خصوص آنجناب مشورت نمود سعید بی سعادت گفت بخدا سوگند ترا ترس از حسین برای خود نیست لکن ترس تو از او
برای فرزندت یزید است و هرگز نترس زیرا که در برابر حسین کسی خلیفه نمائی که خود مقابل و حریف بر حسین اگر کشتی بگیرد با سرت
البته پسرت او را بر زمین میزند و اگر هنگام جنگ بیاید هر آینه فرزندت غالب خواهد شد حسین را بحال خود بگذار و دست
از او بردار زیرا او مانند درخت خرما است که هر قدر در این بلاد آب بخورد و سر بسوی هوا بلند نماید هرگز باسمان نخواهد
رسید یعنی چنانکه درخت خرما در این بلاد آب بسیار میخورد و سر خود را بهوا بلند مینماید و باسمان نمیرسد همچنین است
حال حسین هر چند آرزوی خلافت و طلب بلندی و رفعت نماید هرگز بآرزوی خود نخواهد رسید در تفسیر فرات
ابن ابراهیم مذکور است هنگامیکه مروان بی ایمان در مدینه حاکم بود روزی برای مردم خطبه خواند بسیار ناسزا اهانت
بامیر مومنان علی ابن ابیطالب کرده بود و کفر خود را ظاهر و آشکار کرد چون از منبر فرود آمد و بمنزل خود رفت جناب

امام حسین علیه السلام تشریف آورده و از سخنان کفر آمیز آنکافر عنید آنحضرت را خبر دادند پرسید آیا در آنوقت برادرم حسن علیه السلام
در مسجد حاضر بود عرض کردند بلی حاضر بود فرمود جواب مروان را از آن داد و چیزی نگفت عرض کردند نه پس آنحضرت غضب آلود و خشمناک
از مجلس خود برخاست بنزد مروان حرامزاده آمد فرمود ای فرزند زن کبود چشم دباغ کننده پوستها و ای پسر زن ملخ خوار ترا چنین شانی و رتبت
هست که نسبت بعلی ابن ابیطالب ناسزا بگوئی آن حرامزاده گفت تو کودکی بی عقل کمال نداری حضرت فرمود میخواهی خبر بدهم از آنچیزیکه
در مذمت تو و کفر و الحاد تو و بنی امیه و اصحاب کافر آن لست یعنی زادنا با آنکه در مذمت کفر و الحاد تو و بنی امیه نازل شده است و از
آن آیاتیکه در مدح و بزرگواری علی ابن ابیطالب نازل شده است بدرستیکه خداوند عالمیان میفرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا بدرستیکه این آیه در شان علی علیه السلام و شیعیان او نازل شده است یعنی آنانکه ایمان آورده اند بخدا و روز جزا کسانیکه
و عملهای نیکو و صالح کرده اند زود است خداوند رحمن برای ایشان در دلها مودت قرار میدهد باز میفرماید فانما یسرناه بلسانک
لتبشر به المتقین یعنی اینست جز این نیست آسان و سهل نمودیم از زبان تو تا اینکه بشارت بدهی باوی برای پرهیزکاران بدرستیکه
بشارت داد بان پیغمبر عربی بعلی ابن ابیطالب علیه السلام پس آنجناب و شیعیانش مراد خدا بوده است زیرا پرهیزکاران در کلافی روایت
کرده است که معاویه ملعون مروان لعین را حاکم مدینه نمود و قرار گذاشت که از بیت المال بجوانان قریش عطا مقرر نماید که بهر یکی
چیزی مفروض کند بنابر این علی ابن الحسین میفرماید که من بنزد مروان آمدم از من پرسید نام تو چیست گفتم علی ابن الحسین پرسید نام برادر
چیست گفتم علی آن ملعون گفت علی علی پدرت نمیخواهد که پسران خود را بنام دیگر نامیده نماید مگر بعلی پس برای من چیزی مقرر نمود بخدمت
پدرم برگشتم و سخن مروان را بخدمت آنجناب عرض نمودم فرمود وای و عذاب و شدت از جانب من به پسر زن کبود چشم دباغ کننده
پوستها باد هر گاه صد پسر زائید شود هر آینه دوست دارم که نام نگذارم برای هر یکی از ایشان مگر بعلی شیخ کشی روایت کرده است
که مروان ملعون در هنگام حکومت خود در مدینه طیبه نامه بمعاویه نوشت که عمرو بن عثمان مرا خبر داد که گروهی از اهل عراق
و بزرگان و اشراف حجاز بنزد حسین ابن علی بسیار تردد مینمایند و عمرو گفت من از خروج حسین ایمن نیستم و میترسم فتنه برپا
نماید و نوشت که من جستجو نمودم از آنچه عمرو خبر داده بود هنوز حسین را در این ایام اراده و خیال الخروج ندارد لکن من ایمن نیستم
که این کارها را برای روز دیگر آماده میکند یعنی برای روزیکه تو از دنیا رحلت نمائی و میخواهد با یزید فتنه برپا نماید پس هر چه
در این امر رای تو میباشد و مصلحت بدانی برای من بنویس والسلام چون نامه مروان بمعاویه رسید در جواب نوشت اما بعد بتحقیق نامه
تو بمن رسید و آنچه در آن نوشته بودی فهمیدم زنهار از اینکه بحسین متعرض نشوی هرگز ترا کاری با او نباید باشد تا اینکه حسین متعرض
تو نشده باشد ما در این خیال نیستیم که بر حسین متعرض شویم مادامیکه وفا به بیعت ما کند و در پادشاهی ما منازعه نکند
البته متعرض او نشو والسلام و نامه دیگر بخدمت جناب امام حسین علیه السلام نوشت باین مضمون بتحقیق چیزها از تو بمن رسیده است اگر آنها
که از تو بمن رسیده است حق باشد گمان من در حق تو آنست بجهت خوشنودی و رضای من آنها را ترک میکنی و مرتکب چیزی نشوی که موجب
کراهت من بوده باشد البته ترک نما آنها را قسم بوجود خداوند عالم هر کس با خدا عهد و پیمانی کرده باشد سزاوار است که با
عمل نماید و وفا بعهد خود کند پس اگر آنچه از تو بمن رسیده است باطل و دروغ باشد پس سزاوارترین مردمی باینکه چنین چیزها
از تو صادر نشود و سر نزند موعظه کن بنفس خود و پند ده بر خود و یادآوری نما جزای بدیها را و ثواب نیکوکاری را و بعهد و
پیمان خدا وفا نما هنگامیکه تو مرا ناخوش و مکروه داری و در مقام منازعه باشی من نیز ترا ناخوش و مکروه میدارم و با
تو در مقام جنگ میباشم و اگر تو مرا مکر و حیله نمائی من نیز بر تو مکر و حیله مینمایم پس دوری نما از چنین کاری که موجب نفاق باشد و پرهیز
نما از اینکه جمعیت این امت را مبدل به پراکندگی بکنی و باعث تفرقه و نفاق در میان ایشان باشی و پرهیز کن از اینکه این امت
بدست تو بر فتنه و بلا مبتلا شوند بتحقیق کار تمام مردم را دانسته و ایشان را آزموده که ایشان در سر عهد و پیمان خود نمی ایستند
و وفا بان نمیکنند پس رحم کن بر نفس خود و دین خود و امت محمد و بازی ندهد ترا بیخردان و جاهلان و کسانیکه حقیقت امر را نمیدانند
چون نامه آن ملعون بخدمت جناب امام حسین علیه السلام رسید در جواب نوشت اما بعد بتحقیق نامه تو بمن رسید و در آن یاد
نموده بودی که امری چند از من بتو رسیده است که تو آنها را از من نمی پسندی و مرا بغیر آنها سزاوار میدانی یا معاویه نیک و بدکار مرا تو
نمیدانی زیرا که نیکیها را غیر از خدا نمیداند و بحقایق آنها نمیرسد مگر خداوند عالم و اما آنچه نوشته بودی که از من بتو چیزها
رسیده است پس بتحقیق نگفته است آنها را مگر کسانی که پیوسته ترا تملق میکنند و کار ایشان سخن چینی است و من با تو در
مقام جنگ و منازعه نیستم لکن بخدا سوگند از خدا می ترسم در ترک محاربه تو و گمان ندارم که خدا به ترک محاربه تو
از من راضی باشد و دوستی و مصالحه مرا با تو خوشنود گردد و عذر را در این باب قبول نماید بی آنکه عذری داشته باشد و
هرگز راضی نمیشود که ترا در این خلافت باطله و حکومت فاسده بگذارم و با تو و کسانیکه جور و ستم مینمایند بر مسلمانان

و عدول کنند که ایشان از راه راست حق بسوی ضلالت و گمراهی و یاری کنند که آن ظالمان و دوستان شیاطین هستند ترک
جنگ نمایم و آشتی کنم یعنی اگر شرط محاربه موجود باشد مردم بیایند من اجتماع نمایند باید با تو محاربه و جنگ نمایم و هرگز با تو صلح نکنم
زیرا که خدا را ترک محاربه تو ان وقت خوش نیاید یا مراد آنحضرت این است که خدا از مسلمانان راضی و خوشنود نیست که محاربه ترا ترک
کرده اند و بی عذر با تو در مقام صلح هستند بلکه ترا نصرت و اعانت مینمایند و نوشته بودی یا تو نیستی کشنده حجر بن عدی کندی را و کشنده
گروهی هستی که ایشان پیوسته نمازگذاران و عابدان بودند و ظلم و ستم را دوست نمی داشتند و بدعتها را عمل بدعت اعتراض میشمردند
و ناخوش میگرفتند و در راه رضای خدا از ملامت ملامت کنندگان نمی ترسیدند پس تو چنین کسانی را از روی ظلم و عدوان کشتی
بعد از آنکه ایشان را سوگندهای مغلظه خورده بودی و پیمانهای محکم بسته بودی که مواخذه ننمایی ایشان را بچیزی که میان تو و ایشان پیشتر
واقع شده بود و بجهت کینه هایی که در دل تو از ایشان داشتی یا تو نیستی کشنده عمرو بن حمق صاحب رسول خدا بنده شایسته خدا که بسیاری
عبادات جسم او را ضعیف و لاغر نموده بود و رنگ رویش را زرد کرده بود و مانند چنین کسی را کشتی بعد از آنکه او را بعهدها و پیمانها و
سوگندها ایمن و مطمئن نموده بودی که اگر آن عهد و ایمنی را بمرغی میدادی هر اینه از سر کوه بنزد تو فرود می آمد با وجود این عهدها
بسبب جرأت تو بمعصیت و مخالفت خدا و سبک و حقیر شمردن خود عهد و پیمان خود را آن عابد زاهد را کشتی یا تو نیستی که مدعی شدی
برای آنکه زیاد ابن سمیه که در فراش غلام ثقیف متولد شده بود فرزند پدر تست بگمان اینکه پدرت با سمیه زنا کرده بود و زیاد
از نطفه پدرت بوجود آمده است و حال آنکه رسول خدا فرموده است که فرزند بفراش لاحق میشود یعنی بشوهر زن زانیه ملحق می باشد
و بر زانی سنگ میزنند پس فرموده رسول خدا را ترک نمودی و دانسته سنت او را تغییر دادی و تابع خواهش نفس خود گردیدی بی آنکه
از جانب خدا بر کرده خود دلیلی و برهانی داشته باشی بعد از آنکه زیاد را بفرزندی خود لاحق نمودی مسلط کردی او را بر عراقین
که کوفه و بصره است آن ملعون دست و پای مسلمانان را قطع نمود و دیده های ایشان را کور کرد و ایشان را در شاخه های درخت خرما بدار
کشید گویا تو هرگز از این امت نیستی و ایشان از تو نبودند یا تو آن نیستی که زیاد ابن سمیه بتو نوشت که قبیله حضرم در دین
علی هستند و او را حق میدانند تو در جواب نوشته او نوشتی هر کرا در دین علی بدانی او را بکش و آن ملعون بامر تو ایشان را بانواع آزار
و اذیت بقتل آورد و گوش و بینی ایشان را برید و حال آنکه دین علی همان دینیست که بجهت جاری نمودن و آشکار کردن وی آن بزرگوار
پیوسته بامر خداوند جبار و حکم احمد مختار بر پدر تو و بر تو شمشیر زد تا دین خدا را که دین علی است ظاهر گردانید و باز بی خود بگردن
تو و پدر تو بار کرد بناچار اسلام را ظاهر گردید و ببرکت دین علی در مجلس امارت نشسته و مسلمانان را مسخر کرده که تو یکی
از ایشانی اگر شمشیر علی نبود دین اسلام را نمیگشود و ترا و پدرت را بظاهر اسلام نمیآورد شرافت و منزلت تو و پدر تو همان
کاری بود که در ایام گذشته داشتید که هر سال در زمستان بعزم تجارت بمتاع اندکی بیمن میرفتید و در تابستان از قلفل
پوست و غیر اینها سرمایه کمی بار میکردید از مکه بسوی شام رفتید از این دو سفر چیز اندکی بدست میآوردید و بمشقت و تنگی
گذران مینمودید و خداوند عالمیان به نور باطن علی شما را از رنج گرسنگی و مشقت و ذلت چنین تجارتی غنی نمود و در نامه
خود نوشته بودی که رحم نمایم بر خود و دین خود و بر امت محمد و پرهیز کنم از پراکنده کردن جماعت ایشان و بر پا نمودن فتنه در میان
ایشان بدرستی که من فتنه و بلایی برای این امت بزرگتر از حکومت و امارت تو نمیدانم و هیچ صلاحی و خوبی برای نفس خود و دین خود
و امت محمد بهتر از محاربه و جهاد تو نمیدانم پس اگر شرایط جهاد تو برای من موجود باشد با تو جهاد نمایم پس اطاعت خدا نموده ام و بسوی خدا تقرب
کرده ام مترجم میگوید مقصود آنحضرت بیان اینست که جهاد تو از جمله واجبات است بر فرض محال اگر بعد از حصول شرایط جهاد ترا ترک
نمایم ترک واجب کرده ام و معلوم است که هرگز امام معصوم ترک واجب نمیکند و اگر بر فرض حصول شرایط جهاد ترا ترک نمایم البته طاعت
خدا نکرده ام و از خدا سؤال میکنم که اسباب رستگاری برایم فراهم نماید و دیگر نوشته بودی که اگر من ترا ناخوش دارم و مکر نمایم تو نیز مرا ناخوش
داری و مکر میکنی ای معاویه هر چه از دست تو می آید از مکر و حیله کن زیرا که از کرم خدا امیدوار هستم که مکر تو مرا ضرر نرساند و ضرر
مکر تو بر کسی دیگر بیشتر از نفس خود نخواهد شد زیرا که تو بر اسب جهالت و نادانی خود سوار شده و بر شکستن عهد و پیمان خود عادت
کرده و حریص گشته و بجان خودم سوگند یاد میکنم که تو هرگز بعد از امکان وفا بشرطی نکرده بتحقیق بسبب کشتن این جماعتی که کشتی
و عهد و پیمان خود را شکستی و ایشان را بی گناه و بی تقصیر کشتی و حال آنکه با تو بعد از صلح در مقام جنگ نبودند و کسی را نکشته بودند
که بسبب آن مستوجب عقوبت شوند و نکشتی ایشان را مگر اینکه فضایل و مناقب ما را در هر جا یاد میکردند و حق ما را تعظیم
مینمودند پس کشتی ایشان را از ترس اینکه شاید ایشان بعد از مردن تو کاری بکنند و حال آنکه هنوز آن کاری که تو
خیال کرده بودی که از ایشان بظهور آید سر نزده بود و از ترس اینکه ایشان نمیرند تو بمقتضای کینه خود را از ایشان خاطر
نمایی محصل این کلام شریف اینست که ایشان را بقتل آوردی بخیال اینکه شاید ایشان بعد از مردن تو زنده باشند خلافت را

ادودن

اندوختن تو بیرون نمایند و در صلح با خلافت برقرار سازند که عبارت از دودمان نبوت و رسالت است پس بشارت باد ترا
ای معاویه باینکه بگردن تو است عملهای خود در روز حساب و لعنت خواهی شد و البته ترا قصاص خواهند نمود و حساب عمل خود را در روز جزا
یقین شمار و این را بدان که خدا را کتابی هست که هیچ گناه صغیر و کبیری را وا نمیگذارد و ترک نمیکند مگر اینکه آنها را یکی
یکی بشمار در آورده و خدا هرگز فراموش کننده نیست مواخذه نمودن ترا گروه بزرگان دین را بگمان باطل خود و کشتن دوستان
خدا را به تهمت و بهتان و بیرون کردن ایشان از روی ستم و عدوان از خانه های خود بخانه غربت و دور کردن ایشان از وطنهای
خود بدیار غربت و هرگز خدا فراموش نمیکند بیعت گرفتن ترا گروه مسلمانان را برای بیعت پسر خود که کودک نادانی است که پیوسته
شراب میخورد و با سگان بازی میکند و ندانسته ای مگر اینکه زیان کار نفس خود هستی و دین خود را بدنیای خود فروخته
و بر باد فنا داده و رعیت را غش و خیانت کرده و بزرگ خود را خوار و ذلیل نموده و امانت خود را ضایع و خراب کرده و گوش
کرده بسخن سفیه جاهل و ترسانیده بجهت سخن او صاحب ورع و پرهیزکار را چون نامه آنحضرت بآن زیانکار دنیا و آخرت
رسید آن را خواند گفت در سینه حسین کینه چیزها که نوشته است ثابت بوده است جگر بند است در دل او عداوت آنچه در
نامه خود نوشته است یزید حرامزاده پلید چون بر مضامین نامه آنحضرت مطلع گردید بر پدر کافر عنید خود گفت یا امیر
الفاسقین در جواب نامه حسین علیه السلام چیزی بنویس که او را خوار و ذلیل نماید و ناسزا ما نسبت بر پدرش علی بنویس در آن هنگام
عبدالله بن عمرو بن عاص ملعون وارد مجلس معاویه لعین گردید معاویه گفت آیا ندیده ای آن نامه را که حسین برما نوشته است پرسید
چه نوشته است معاویه گفت بگیر نامه او را و بخوان چون نامه را خواند و بر مضامین صدق و حقیقت آمیز آن مطلع شد آنچه
یزید پلید گفته بود عبدالله نیز برای خوش آمدن معاویه ذکر نمود یزید پلید گفت چگونه دیدی رای و مصلحت مرا یا امیرالمؤمنین
پس معاویه خندید بعبدالله بدکردار گفت یزید نیز مانند رای تو رای داشت عبدالله گفت یزید خوب گفته است معاویه گفت
هر دو از شما خطا نمودید آیا تو و یزید این را اعتقاد نکرده اید که اگر من بخواهم برای علی عیبی بگیرم امید این ندارم که در حق
او چیزی بگویم که راست بوده باشد و مانند مرا سزاوار نیست از راه دروغ و باطل گوئی برای علی عیبها نسبت بدهم که هرگز
در او نبوده باشد و کسی را بر آن اعتقاد راستی نباشد پس اعتقاد نمایند بدروغ من زیرا که اگر من عیب بگیرم بکسی که مردم
آن عیب را در او نشناخته باشند عکس العیب را در او دانسته شوند هرگز بحال آنمرد چنین عیبگیری ضرر نمیرساند و مردم
بعیب گیرنده عیب میگیرند و بدروغ و کذب نسبت میدهند امید ندارم که برای حسین را عیبی بگیرم بخدا قسم در حسین عیبی
محلی و موضعی نمیدانم یعنی هیچ عیبی در حسین نیست لکن رای من در جواب نامه اش این بود که نامه بنویسم و او را در آن نامه بعض
چیزها بنویسم که موجب ترس او بشود و لکن حال چنین مصلحت میدانم که با او مباحثه ننمایم و او را بمقام عداوت و دشمنی نیاورم
در امالی شیخ طوسی در آخر این روایت مسطور است که معاویه در جواب آنحضرت چیزی نه نوشت که آنحضرت را ناگوار و مکروه
باشد و عطایایی که برای آنحضرت میفرستاد هیچ چیز از آنها قطع نکرد و کم ننمود و هر سال هزار هزار درهم بخدمت آنسید عالم
میفرستاد غیر از سایر عطایا و تحف از همه چیزها

باب پنجم در ذکر آیاتیست که ائمه اطهار برای شهادت جناب امام حسین تفسیر و تاویل کرده اند

و در بیان روایاتی است که دلالت
واضح دارند بر اینکه خداوند عالمیان از قاتلان آنحضرت طلب خون او خواهد نمود و ایشان را مواخذه خواهد فرمود مترجم
میگوید در معجزه بودن قرآن وجوه بسیار ذکر نموده اند از جمله آنها یکی آنست که خداوند عالمیان بقدرت کامله خود نظم
و ترتیب الفاظ و عبارات آنرا بطریقی قرار داده است که قالب چند معنا میشود مانند اینکه چیزی را علامت قرار دهد مثل بچند چیز
یکی از معانی را ظاهر میگویند و باقی را تاویل میگویند و در قسم اول تابع شدن بنص صحیح و خبر صریح لازم نگرفته است بخلاف دیگری
زیرا که کسی نمیرسد که بی دلیل واضح و برهان لایح و خبر صحیح معتبر مرتکب تاویل و توجیه آیات قرآنیه شود زیرا که علم آنها مختص کسانی
که اصل قرآن بخانه شریف ایشان نازل گشته است که عبارت از ائمه انام و اوصیاء رسول خداوند عالم بوده باشد و اخبار بسیار
وارد شده است در اینکه هر کس برای و فکر خود قرآن را تفسیر نماید به تحقیق خطا کرده است و جهنم را برای خود محل نشستن قرار داده است
منزلت همین معانی و تاویلات نه بر معنی ظاهر عجب است از جماعتی که بفکر باطل خود با وجود بی فهمی و بی سوادی مرتکب تاویلات
دیگر که در آیات قرآنیه گشته اند و حال آنکه در آنها خبری و روایتی هرگز نرسیده است هر چند که ضعیف و غیر معتبر بوده باشد
بلکه باطل بودن آنها ببراهین قاطعه و دلایل یقینیه از ادله عقلیه و نقلیه واضح و لایح است هیهات هیهات که
این مواعظ شافیه و نصایح کافیه در قلوب قاسیه ایشان تاثیر نمایند و فایده کنند بدرستی که شیطان لعین در دلهای
چنین اشخاص آشیانه و سرا برای خود ساخته است و ایشان را از شاه راه هدایت و رستگاری به بیابان ضلالت و گمراهی

افکنده

اوکنده است که آن بیابان پایانی ونهایتی ندارد تا دم مرگ یک جزئی از هزار جزو آن نمیتوانند پیمود لکن این کلام را بجهة مناسبتی در
اینجا ایراد نمودم اگرچه تحقیق وتفصیل آن در کتاب اصول مذکور نموده ام که بلکه برای بعضی از مؤمنان سبب توفیق باشد که داخل
وتصرف در آیات قرآن ننمایند ودر تفاسیر آنها تابع اخبار پیشوایان دین مبین وآثار عترت طاهره سید المرسلین باشند
وبطریقه اهل ضلالت جهالت که عبارت از فرقه مخالفان ومنافقان بوده باشند رفتار وسلوک نکنند انتهی عیاشی بسند خود
در تفسیر این آیه شریفه از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم
مع الحسن واقیموا الصلوة واتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال مع الحسین قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا
الی اجل قریب الی خروج القائم فان معه النصر والظفر قال الله قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی حاصل کلام
آنحضرت اینست که خداوند عالمیان برسول خود محمد صلی الله علیه وآله میفرماید آیا نگاه نمیکنی بسوی کسانی که گفته شد بایشان
که باز دارید دستهای خود را از جهاد کردن در خدمت جناب امام حسن علیه السلام واطاعت وانقیاد نمائید بهر چیزیکه شما را امر
فرماید وبحث وایراد ننمائید او را باینکه چرا با معاویه مصالحه کرده وجهاد با آن ملعون ننموده وهرچه آنحضرت میکند حکم خدا
ومصلحت شما در آنست پس بنابامر آنجناب جهاد را ترک نمائید ودر خانه خود بنشینید واقامه نماز کنید وزکوة مال خود را رد نمائید
چون برهان کسانی که اصرار بر جهاد معاویه بن ابی سفیان وسایر منافقان داشتند در خدمت جناب امام حسین علیه السلام
جهاد واجب شد وحکم شد از جانب خداوند عالمیان که در نصرت ویاری آنجناب با کفره وطاغیان ومخالفان بنی امیه جهاد کنند وجان
نثار نمایند ایشان مخالفت کردند وگفتند ای پروردگار ما چرا جهاد را بر ما واجب کردی کاش تاخیر نمودی ومهلت دادی ما را تا
زمان نزدیک که عبارت از زمان ظهور وخروج قائم آل محمد سلام الله علیهم باشد وما از زنده میماندیم تا زمان ظهور آنحضرت که در خدمت
او با کافران جهاد میکردیم زیرا که نصرت وظفر با آنحضرت خواهد شد برای چند لذت روز زندگانی دست از سعادت جاودانی برداشتند
وآنحضرت را در عرصه کربلا در میان گروه اشقیا تنها گذاشتند بگو یا محمد برای چنین کسانی که لذت دنیا اندک ومتاع وی کم است
هرگز امید را برای بقاء وی راهی نیست وآخرت بهتر است برای کسیکه پرهیزکاری پیشه خود نماید بروایت حسن بن زیاد در تفسیر
این آیه مسطور است که خداوند عالم جهاد را بر جناب امام حسین علیه السلام واجب کرده بود وبر همه اهل زمین بر جهاد در خدمت آن
حضرت مکلف بودند وبر همه ایشان واجب ولازم بود که بهمراه یاری آنحضرت با منافقان جهاد نمایند بروایت عیاشی از جناب
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر همه اهل زمین در خدمت آنحضرت جهاد میکردند همه ایشان کشته میشدند
مترجم میگوید مصنف ره در تفسیر این آیه شریفه چند روایت در این باب ایراد نموده است از بیان مذکور معنی آنها معلوم ومشخص
گردید دیگر احتیاج ندارد که آنها را ترجمه نمایم انتهی عیاشی از معلی ابن خنیس روایت کرده است که جناب امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود [illegible] الا بالحق [illegible] احرام کرده بود کشته شد پس به تحقیق طاغیان بنی امیه کشتند حسین را با اهل بیت او
مترجم میگوید [illegible] روایت است که خدا در چند جا از آیات قرآن کشتن نفس محترمه را حرام کرده بود ومراد از آن نفس محترمه بتاویل
[illegible] نفس جناب امام حسین علیه السلام است که طاغیان بنی امیه مخالفت خدا کردند آنحضرت را با اهل بیت واصحاب او
کشتند انتهی عیاشی در تفسیر خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت در تفسیر این آیه فرموده است که
خدا میفرماید ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا یعنی کسیکه کشته شد
در حالتیکه مظلوم بود پس به تحقیق سلطنت وتسلط قرار دادیم برای ولی وصاحب خون آن مقتول که اگر بخواهد قاتل او را
بکشد تسلط دارد پس اسراف نمیکند در قتل بدرستیکه او منصور است حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که جناب
امام حسین علیه السلام مظلوم کشته شد وما ائمه اولیای خون آنحضرتیم وامام منتظر قائم آل محمد چون ظاهر میشود وبامر
امامت قیام نماید طلب خون آنحضرت میکند پس آنقدر از قاتلان آن مظلوم بقتل میرساند تا آنکه مردم میگویند که در
قتل اسراف نموده [illegible] مراد از مقتول جناب امام حسین است وولی خون او قائم آل محمد است سلام الله علیهم و
اسراف در قتل اینست که غیر قاتل آنحضرت را بکشد زیرا که کشتن قاتل اسراف نمیشود هر چند که بسیار باشند بدرستیکه
آن مظلوم منصور است یعنی یاری کرده خواهد شد زیرا که از روزگار چندان نمیگذرد تا اینکه آن مظلوم یاری کرده میشود بدست کسی از
فرزندان رسول خدا که پر کند زمین را از عدالت بعد از آنکه بظلم وستم پر شده باشد در کافی بسند خود
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که این آیه در شان امام حسین نازل شده که خدا میفرماید ومن
قتل مظلوما تا آخر آیه فرموده که اگر همه اهل زمین را عوض خون جناب امام حسین علیه السلام بکشد اسراف نخواهد
شد مصنف ره فرموده است که در این آیه اشارت دارد براینکه فلا یسرف در قرائت اهل بیت علیهم السلام با ضمه

واجب شدن شهادت بر آنحضرت وجهاد [illegible]

خوانده میشود ولا نافیه است نه ناهیه یعنی هرگز کسی از مردم بکشد اسراف نخواهد شد وفرموده است احتمال دارد که فلا یسرف
بنا بسکون فاء ولاء ناهیه چنین بوده باشد که تحقق اسراف باکثرت وبسیاری کشته حاصل نمیشود زیرا که اگر همه اهل زمین
نموده باشند در قتل جناب امام حسین علیه السلام وایشان را بجهة کردار بد خود بکشند اسراف نمیشود بلکه اسراف بجهة کشتن کسی
میشود که شراکت در خون آنحضرت نکند وبه قتل او راضی نباشد کشتن چنین کسی اسرافست هر چند یک نفر بوده باشد همین
میگوید که یا مراد از اسراف معنی لغوی بوده باشد که عبارت از حد اندازه بیرون رفتن وباز مترجم میگوید این آیه شریفه بنا
بر این روایات اگرچه در بادی نظر از آیات مأوله است لکن بجهة عموم خود شامل قتل وطلب خون جناب امام حسین نیز باشد
بنابراین مقصود از آن روایات بیان حقیقت است که آنجناب مظلوم وبظلم کشته شد وبیان اینست که ولی خون آنحضرت ائمه هدایت
خبر داده است از اینکه خون آنحضرت فوت نخواهد شد بلکه جناب صاحب العصر والزمان در هنگام ظهور خود طالب خون آنحضرت
وقاتلان او را بقتل میرسانند نه اینکه مراد بیان تاویل است در آیه شریفه انتهی در جامع الفواید بسند خود از جناب امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که روزی آنحضرت بشیعیان خود فرمود بسیار بخوانید سوره فجر را در نمازهای واجبی وسنتی خود زیرا که این
سوره سوره حسین ابن علیست ومختص است بآنجناب رغبت بیشتر بخوانید آن خدا شما را رحمت کند ابو اسامه در آن مجلس حاضر بود
بخدمت آنحضرت عرض نمود از چه جهت این سوره اختصاص بجناب امام حسین علیه السلام دارد آنحضرت فرمود آیا گوش نمیکنی بقول
خدا که در آخر سوره میفرماید یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر آیه حضرت فرمود بدرستیکه قصد نکرده است خدا مگر حسین ابن علی را
بدرستیکه صاحب نفس مطمئنه آنحضرت است وراست صاحب نفس راضیه مرضیه یعنی آنحضرت از خدا راضی است وخدا از او راضی وخوشنود
ویاوران آنجناب از اهل بیت رسالت در روز قیامت از کرم وفضل خدا راضی وخوشنود میشوند وخداوند عالمیان نیز در روز
قیامت از ایشان راضی وخوشنود میشود یعنی طلبها رضا وخوشنودی میفرماید فرمود این سوره در شان حسین ابن علی وشیعیان
او وسایر شیعیان آل محمد است که بدیگران دخل ندارد هر که مداومت نماید بخواندن آن در بهشت در درجه جناب امام حسین
علیه السلام خواهد شد وخداوند عالم عزیز حکیمست در تفسیر فرات ابن ابراهیم روایت کرده که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که این
آیه شریفه که عبارت از قول خداست الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله در شان علی وحمزه وجعفر
نازل شده است ودر حسین ابن علی جاری گردید یعنی کسانیکه بیرون کرده شدند از دیار ووطن خود بی حق وبی جهت وهیچ
وتقصیر از ایشان سر نزده بود که مستوجب اخراج بلد خود شوند مگر اینکه اینها میگفتند که پروردگار ما خداوند عالمیانست
در کافی بسند خود از امام حضرت روایت کرده است که آنحضرت در تفسیر قول خدا فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فرمود که
جناب ابراهیم حساب نمود بعلم نجوم نظر فرمود ومطلع گردید بر مصائبیکه در زمین کربلا بجناب امام حسین رخ میداد فرمود
من ناخوش هستم بجهت مصیبتیکه بر جناب امام حسین وارد خواهد گردید مترجم میگوید حاصل مضمون روایت اینست که نظر
نمود جناب ابراهیم ابتداء بستارهای آسمان نظر نمود بآن علمیکه خداوند عالمیان بآنحضرت کرامت فرموده بود ومطلع گردید
بر مصائبیکه از سید شهدا فرزند رسول خدا از گروه اشقیا در عرصه کربلا بآنحضرت وارد خواهد شد وبعلم نجوم
آن مصائب را مطلع شد پس دلش بسیار غمگین گردید مانند رنجور بی طاقت وبیمار شد بقوم خود که بسوی عیدگاه میرفتند و
اصرار داشتند که آنحضرت را نیز بعید گاه خود ببرند فرمود بدرستیکه من رنجور وبیمارم یعنی دلم در پریشانی بمرتبه رسیده
که مانند بیماران بی تاب وتوان گردیده ام انتهی در کامل الزیاره در تفسیر قول خدا واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت
بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود این آیه شریفه در شان امام حسین علیه السلام
نازل شده است مترجم میگوید تطبیق این آیه شریفه بنا بر قرائت مشهوره در لفظ موؤدة بروایت مذکوره بسیار
مشکل است زیرا که موؤده عبارت از دختریست که در زیر خاک آنرا زنده دفن میکردند چنانکه در ایام جاهلیت در میان
عرب عادت بر این جاری شده بود علمای شیعه بر این کردار بد ایشان نقل کرده اند اول آنکه گمان فاسد ایشان این بود که ملائکه
دختران خدا هستند دختران خود را در کودکی از روی ظلم وستم ونادانی زنده در زیر خاک دفن میکردند به گمان اینکه بملائکه
ملحق شوند ودوم این کار قبیح را بجهة ترس از اندکی روزی ایشان میکردند چنانکه خدا میفرماید ولا تقتلوا اولادکم خشیة
املاق نحن نرزقکم وایاکم واشاره میکند بر وجه اول قول خدا الکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی ودر جای دیگر
میفرماید ان الذین لا یؤمنون بالآخرة لیسمون الملائکة تسمیة الانثی ووجه سیم این کار را بسبب غیرت وعار میکردند که اگر
زنده بمانند باید ایشان را بشوهر بدهند وشاید در خانه شوهر کار ایشان بد بگذرد از این جهت آن بیچارگان را در کودکی
زنده در گور در زیر خاک دفن میکردند وبنابر این معنی که از برای موؤده ذکر کرده اند بسیار مشکل میشود تطبیق

ازان

این آیهٔ شریفه بر شهادت امام حسین علیه السلام مگر اینکه بگوئیم که موؤده مطلق کسی را میگویند که از روی ستم در زیر خاک مدفون کرده خواه زنده و خواه بعد از کشتن خواه دختر و زن باشد و خواه مرد و بنا بر قرائت موده که بعضی از روایات دلالت بر قرائت آن دارد بفتح میم و واو و تشدید خوانده شده است که بمعنی قرابت و خویشی است تطبیق آیهٔ شریفه بر مطلب مذکور بسیار آسان میباشد زیرا که بنا بر این وجه مراد از آیه بملاحظهٔ آن روایت چنین خواهد شد هنگامیکه از قرابت رسول خدا که عبارت از جناب امام حسین علیه السلام و سایر اهل بیت رسالتند در روز قیامت از قاتلان ایشان میپرسند که بچه گناه و تقصیر ایشان را کشتید بنا بر اینکه قتلت بسکون تاء آخر خوانده شود و اما بنا بر قرائت قتلت بضم تاء خطاب معنا این چنین میباشد هنگامیکه از قرابت رسول خدا می پرسند که بچه گناه ترا کشتند و این سؤال الزام است بر قاتلان ایشان چنانکه در تفاسیر مقرر شده است انتهی مصنف ره فرموده اخباری که مناسبت باین باب دارد در باب علت تاخیر عذاب از قاتلان آنحضرت خواهد آمد

باب ششم در بیان چیزهائی است که خداوند عالمیان در عوض و مقابل شهادت

جناب امام حسین علیه السلام بآنحضرت کرامت فرموده است در امالی شیخ بزرگوار شیخ طوسی ره بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که از جناب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند که خداوند عالمیان در عوض کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام چند چیز کرامت و مقرر فرمود امامت را در فرزندان آنحضرت قرار داد و تربت آنحضرت را از برای امراض خوشی شفا نمود و دعا دعا کننده کان در نزد قبر آن بزرگوار مستجاب میشود و روزهای زائران او از وقت بیرون رفتن از خانه هاشان تا وقت برگشتن بآنها از عمر ایشان محسوب نخواهد شد محمد بن مسلم میگوید بجناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که این خصلتها چیزهائی است که دیگران بجهت خاطر شریف آن بزرگوار بآنها ظفر میابند و نفع میبرند پس برای خود آنحضرت چه خواهد شد حضرت فرمود بدرستیکه خداوند عالمیان او را در بهشت برین بمنزلت جد بزرگوار خود ملحق میکند و در درجه و منزل آنحضرت میباشد پس جناب امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت نمود والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم تا آخر آیه یعنی کسانی که ایمان آوردند و ذریهٔ ایشان در ایمان بایشان تابع گردیدند لاحق میسازیم بایشان فرزندان ایشان را مترجم میگوید در فقرات این روایت به نظر ارباب انظار دو سه اشکال میرسد یکی آنکه بسیاری از اوقات دیده شده است که برای استشفا تربت شریف آنحضرت را استعمال میکنند و شفا حاصل نمیشود و دویم اشکال اینست در اینکه بسا میشود که در نزد قبر شریف آن بزرگوار دعا میکنند هرگز اثر استجابت در آن نمی یابند و سیم آنکه بسا کسانی بزیارت آنحضرت میروند و در اثناء سفر زیارت میمیرند جواب از اشکال اول به نقل روایاتی که در خصوص تربت آن بزرگوار وارد شده است معلوم و مشخص میشود مصنف ره در کتاب تحفه بسند موثق از فرزند ابی یعفور نقل میکند که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که یک کسی از تربت قبر شریف جناب امام حسین بر میدارد و از وی منتفع میشود و دیگری بر میدارد و در آن نفعی نمی بیند حضرت فرمود که نه بخدا سوگند هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که برای او نفع میبخشد البته منتفع میشود و در سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر بیماری از مؤمنان که حق و حرمت و ولایت و امامت جناب امام حسین علیه السلام دانسته باشد بگیرد از خاک قبر آنحضرت بقدر سر انگشتی بر دارد هر آینه برای او دوا خواهد شد و در روایت دیگر فرمود هر که را علتی برسد و مداوا کند بخاک قبر آنحضرت خداوند عالمیان او را شفا میبخشد مگر آنکه علت او علت مرگ بوده باشد بسند معتبر دیگر مرویست که نزد سر حسین بن علی خاک سرخ هست که شفا میبخشد از هر درد و مرض مگر مرگ راوی گفت من رفتم و از بالای سر آنحضرت بقدر یک ذراع کندم از بالای سر آنحضرت بقدر درهمی خاک سرخ ریخت و از او برداشتم و بکوفه آوردم و بدواها ممزوج کردم و برای بیماران میدادم شفا میافتند و در روایت دیگر فرمود بگیر از خاک قبر جناب امام حسین علیه السلام که آن شفاء هر دردیست و سپریست برای دفع هر چه که از آن میترسی و هیچ چیز با وی برابری نمیکند از چیزهائیکه از آن نفع طلب میکنند بغیر از دعا و چیزیکه آنرا فاسد میکند آنست که در ظرفها و جاها میگذارند و کسانیکه معالجه بآن میکنند یقین ایشان کم است هر که یقین داشته باشد که این خاک از برای او شفا است هرگاه معالجه بآن کند کافی خواهد بود و محتاج بدوای دیگر نخواهد شد و فاسد گردانیدن تربت را شیاطین و جنیان و کافران که خود را بر آن میمالند و بر هر چیز که میگذرد از او بو میکنند اما شیاطین و کافران جن پس حسد میبرند بفرزندان آدم و خود را بآن میمالند که اکثر نیکی و بوی خوش بر طرف میشود و هیچ تربت از حایر بیرون نمیاید مگر مهیا شوند شیاطین و کافران جن برای وی آنقدر که عدد ایشانرا بغیر از خدا احصا نمیتوان نمود و آن تربت مادامیکه در دست صاحبش هست ایشان خود را بر آن میمالند و ملئکه نمیگذارند که ایشان داخل حایر شوند و اگر تربت از ایشان سالم بماند هر بیماریکه بآن معالجه نماید البته در آن ساعت شفا میابد پس چون تربت

برداری پنهان کن و نام خدا را بر آن بسیار بخوان و شنیدم که بعضی از آنها که تربت بر میدارند آنرا سبک میشمارند حتی بعضی از ایشان آنرا به توبرهٔ چهارپایان میاندازند یا در ظرف طعام و چیزها دیگر میگذارند که دست بر آن بسیار مالیده شود از خورجینها و جوالها و چگونه شفا یابد از آن کسیکه با این نوع آنرا حرمت دارد مترجم میگوید از ملاحظهٔ این اخبار معلوم میشود که اگر تاثیر در تربت نه بینیم از تقصیر ماست که شرایط آنرا بوجه درست بجا نیاورده ایم و از جملهٔ روایات چنان معلوم میشود که یکی از شرایط دعاست در وقت برداشتن و در وقت خوردن بیان آن اخبار در این مختصر گنجایش ندارد جواب از اشکال دویم بچند وجه میشود یکی آنکه شاید دعا کننده صاحب یقین کامل نباشد اعتقادش بر امامت آنجناب ضعیف بوده باشد از روی برهان واضح امامت و ولایت آنحضرت را بدست نیاورده باشد بلکه از روی تقلید تبعیت پدر و مادر و مانند ایشان بدست آورده باشد چنانکه اکثر مردم چنین است که پیوسته همت ایشان قاصر است هرگز خیال ندارد که گردن خود را از زیر بار تقلید پدر و مادر بیرون بیاورد و خود را به زیب و زینت علم و ادراک و استقلال و استدلال آراسته و پیراسته سازد دویم آنکه احتمال بسیار میرود که در شرایط تقصیری و نقصی بوده باشد چنانکه علما برای دعا شرایط بسیار ذکر کرده اند که تعداد آنها از وضع کتاب بیرون است سیم آنست که استجابت دعا مستلزم نیست که همان حاجتیکه دعا کننده از خدا خواهد بر آورده شود بلکه دعا مستجاب است که خداوند عالمیان را صدای دعا کننده ناخوش نباید و از آن دشمن ندارد و خوش دارد از آن ورد نفرماید بنا بر این وجه احتمال قوی میرود که داعی آن حاجت که از خدا است دعا کند بر آوردن و قضای آن مصلحت نباشد و خلاف مصلحت او شود که بر دین و دنیای داعی ضرر کلی داشته باشد خداوند عالم بجهت خاطر شریف جناب امام حسین علیه السلام چیز دیگر برای او کرامت فرماید که بهتر و نیکو باشد برای او در دنیا و آخرت یا بعوض آن دعا بلای بزرگی از او دفع نماید که هرگز بر دفع آن بلا داعی مطلع نشود یا در مقابل دعای او اجر بسیار و ثواب بیشمار در آخرت عطا فرماید بار بمؤمن صاحب یقین کامل و اعتقاد درست شک و شبهه در اخبار و اقوال پیشوایان دین مبین نمیکند و نقص و عیب را بر خود نسبت میدهد و هرچه ایشان فرموده باشند از او عذر مینماید وفقنا الله لهدایة الاعتقاد الصحیح وجنبنا عن الشک والریب والوسوسة الشیطانیة جواب از اشکال سیم به چند وجه میشود اول آنکه شاید مراد از محسوب نشدن روزهای رفتن و برگشتن زائران از عمر ایشان آن بوده باشد که حساب آن روزها در روز حساب از او نکنند زیرا که در اخبار بسیار وارد شده است که در روز قیامت از هر دقیقه از دقایق عمر همه کس حساب خواهند کشید که در کدام عمل عمر خود را گذرانیده است دویم آنست که اخبار را در معنی ظاهر خود باقی بگذاریم زیرا که ظاهر آنها اینست که عمر زائر آنحضرت بقدر رفتن و برگشتن خود طول میابد لکن تاثیر نکردن زیارت آنحضرت در این منفعت بجهة نقصی باشد که در خود زائر است به آن تقریری که در جواب اشکال اول و دویم گذشت وجه سیم آنست که زیارت آنحضرت علت تامه بطول عمر نیست بلکه از قبیل مقتضی است پس اگر مانع دیگر نباشد البته مقتضی اقتضای خود را خواهد نمود و مانع از اقتضای مقتضی چیزهائیست که در اخبار ائمهٔ ابرار در جای خود مذکور است مانند قطع صلهٔ ارحام و ظلم بر بیچارگان و عقوق پدر و مادر و نفرین ایشان در حق فرزند و این جواب در دو اشکال مذکور جاری میشود انتهی برگشتیم بسر ترجمهٔ روایات کتاب مستطاب در کتاب اکمال الدین بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود چون جناب فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بجناب امام حسین حامله گردید جناب رسول خدا فرمود خداوند عالم ترا فرزندی کرامت فرموده است که نامش حسین است و امت من او را خواهند کشت جناب فاطمهٔ زهراء عرض نمود که مرا چنین فرزندی حاجت نیست که او را بکشند حضرت رسول فرمود خداوند عالم از برای حق آن فرزند که این وعده کرده است که امامت را بعد از او در فرزندان او قرار دهد جناب فاطمه عرض نمود راضی شدم یا رسول الله

باب هفتم در بیان خبر دادن خداوند عالمیان بر جمیع پیغمبران

و پیغمبر آخر الزمان از شهادت آن برگزیدهٔ عالمیان در احتجاج از سعد بن عبد الله روایت کرده است که روزی از جناب قائم آل محمد سلام الله علیهم از تاویل کهیعص سؤال نمودم آنحضرت فرمود این حروف از اخبار غیبست که خداوند عالمیان مطلع گردانیده است بندهٔ شایستهٔ خود زکریا را بآن علم غیبی پس حکایت نموده است برای رسول خود خدا در قرآن مجید خود قصهٔ خبر دادن خود را به بندهٔ شایستهٔ خود زکریا و این قصه چنانست که روزی حضرت زکریا سؤال نمود از خداوند عالم که نامهای پنج تن آل عبا را باو تعلیم نماید و خبر دهد که در هنگام شداید و مصایب بنام آن بزرگواران توسل نماید پس جبرئیل امین بروی زمین فرود آمد آن نامهای مقدسه را بحضرت زکریا تعلیم نمود چون زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن ذکر مینمود اندوه دلش زایل میشد و شدتش بر طرف میگردید و هنگامیکه نام شریف جناب امام حسین علیه السلام را یاد مینمود گریه بر او غالب میشد و گلو گیر میگردید و بیتاب و طاقت میشد از شدت حزن

وانده، دیگر هر نفس به تنگ آمد و پی در پی نفس میزد واز سخن گفتن و تکلم نمودن عاجز میشد روزی مناجات میکرد که الهی
نمود که الهی سبب اینچه باشد که من هر وقتیکه نام این چهار نفر را ذکر میکنم از غمهای خود تسلی مییابم و دلم شاد و خرم میگردد
چون نام حسین را ذکر میکنم غمها بر من هجوم آور میشود و گریه بر من مستولی میگردد و نزدیک میشود که دل من از جا کنده
شود و آب دیده ام بر رخسار خود جاری میگردد پس خداوند عالمیان قضیه شهادت و مصایب جانگداز سید شهدا را بزکریا خبر داد
فرمود کهیعص کاف اشارتست بکربلا و هاء عبارتست از هلاک عترت طاهره و از کشته شدن ایشان در بیابان کربلا و یا اشارتست بیزید
پلید ظالم و ستمکار است بر جناب امام حسین و عین عبارتست از عطش و تشنگی ایشان و صاد اشارتست بصبر و تحمل ایشان بر شدت
و حرارت تشنگی و مصایب جانسوز چون حضرت زکریا مصایب آنحضرت را شنید و بشهادت او کماهی یافت از بیتابی حزن و اندوه
سه روز از مسجد خود بیرون نیامد و کسیرا نزد خود راه نداد پیوسته مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری گردید و در مصیبت
دلسوز و قضیه شهادت جانگداز حضرت امام حسین باین نحو مرثیه میخواند و عرض میکرد الهی دل بهترین خلق خود را در مصیبت
فرزند گرامی او دردناک و اندوهناک میکنی الهی خداوندگار من آیا بلای شدت این مصیبت دلسوز و رزیت جانگداز را برای آن
عزت و مکرمت نازل میکنی الهی خداوندگار من آیا جامه این مصیبت عظمی و محنت کبری را بر تن مبارک علی و فاطمه خواهی پوشانید
پروردگارا من درد و الم و محنت شدت این مصیبت و رزیت را بساحت کرم و عزت نازل خواهی نمود پس میگفت خداوندا
مرا در این هنگام پیری فرزند صالح نیکوی کرامت فرما که چشم من در پیری باو روشن گردد و چون چنین فرزندی بمن عطا نمائی
مرا مبتلا کن به محبت و مودت و بعد از آن دل مرا در مصیبت آن فرزند نالان و هلاک فرما چنانکه دل مبارک حبیب خود محمد را در مصیبت
فرزندش بدرد خواهی آورد پس خداوند عالمیان حضرت یحیی را بجناب زکریا کرامت فرمود و مدت حمل یحیی شش ماه شد مدت حمل جناب
امام حسین علیه السلم نیز اینقدر گردید مترجم میگوید از این روایت معلوم میشود وجه تکرار جناب سید شهدا در راه عراق
اینکلام جانگداز را که پیوسته میفرمود از بیوفائی این روزگار آنست که سر یحیی بن زکریا را بجز زن زانیه هدیه بردند چنانکه
در جلو خود خواهد آمد انشاء الله تعالی در امالی شیخ صدوق ره بسند خود از سالم ابن ابی الجعد منقولست که گفته است از کعب
الاحبار شنیدم که روزی میگفت بدرستیکه در کتاب ماهست که یکی از فرزندان محمد رسول خدا کشته خواهد شد هنوز عرق اسبهای اصحاب
کرامش که در خدمتش و بدرجه شهادت فایز شوند خشک نشده داخل بهشت خواهند شد و با حوران چشم بزرگ معانقه خواهند
نمود هنگامیکه کعب الاحبار این حکایت را برای ما نقل مینمود ناگاه دیدیم که جناب امام حسن از نزد ما گذشت از کعب الاحبار پرسیدیم
آن مردیکه میگفتی اینست گفت نه بعد از آن جناب امام حسین علیه السلم پیدا شد از کعب پرسیدیم که اینست که گفتی گفت بلی و نیز
در کتاب مذکور از بزرگی بنی سلیم از مشایخ خود روایت کرده است که سال جنگ ساکنان بلاد روم رفتیم و بر ایشان غالب
شدیم پس داخل گشتیم به کلیسائی از کلیساهای ایشان دیدیم این بیت در دیوار آن نوشته است اترجو امة قتلت حسینا شفاعة
جده یوم الحساب آیا امیدوار میشوند گروهیکه حسین را کشتند بشفاعت جد او رسول خدا در روز جزا پس سؤال نمودیم
از اهل آن بلاد که از چه وقت این را در اینجا نوشته اند گفتند سیصد سال پیش از بعثت پیغمبر شما از پدر عبد الرحمن ابن مسلم
مرویست که در بلاد روم با نصاری مقاتله کردیم بر ایشان غالب شدیم پس به کنیسه از کنایس ایشان که نزدیک قسطنطنیه بود داخل
شدیم بالغت رومی در دیوار آن خطی یافتیم از جماعت اهل شام که لغت رومی میدانستند خواهش کردیم که آن نوشته را بخوانند
چون خواندند همان شعر که بیت مذکور نوشته شده بود ابو عمرو زاهد در کتاب یاقوت از عبد الله ابن الصفار روایت کرده
که با نصاری جنگ کردیم یکی از ایشان اسیر نمودیم در میان اسیران پیری دانائی بود از دانایان نصاری چون آن پیر را بسیار دانا و عاقل
یافتیم و در اکرام و احسان او نیکی کردیم و آن پیر برای ما حکایت نمود که پیش از مبعوث شدن محمد عربی بسیصد سال گروهی
نصاری بلاد روم گودالی میکندند ناگاه سنگی پیدا شد بکلام فرزندان شیث علیه السلم در آن نوشته شده بود اترجو
عصبة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب شیخ جعفر ابن نما ره در مثیر الاحزان بسند خود از سلیمان
اعمش روایت کرده است که سالی در هنگام موسم حج مشغول طواف کعبه بودم ناگاه مردی را دیدم که میگوید خداوندا
مرا بیامرز اگرچه دانم نخواهی مرا بیامرزی پس از سبب نا امیدی او پرسیدم گفت من یکی از آن چهل نفر هستم که بسر مبارک جناب
امام موکل بودند هنگامیکه آن سر مبارک را برای یزید پلید بسوی شام میبردند چون از کربلا بیرون رفتیم اول
منزل ما دیر نصاری بود و در آنجا فرود آمدیم و سر مبارک آنحضرت را به نیزه بلندی نصب کردیم و بطعام خوردن
مشغول بودیم ناگاه دیدیم که دستی از دیوار دیر پیدا گردید با قلم آهنی سطری با خون به دیوار دیر نوشت
اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب پس ما بسیار ترسیدیم بعضی از رفیقان ما برخواست

کرد

که آن دست را بگیرد همان دست غایب شد مترجم میگوید نقل این روایت به این باب چندان مناسبتی ندارد و در باب
دیگر خواهد آمد انتهی در امالی شیخ صدوق ره بسند خود از حضرت صادق علیه السلم مرویست که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله بخانه ام سلمه تشریف برد فرمود نگذار کسی بنزد من بیاید ناگاه جناب امام حسین علیه السلم آمد در حالتیکه طفل بود جناب
ام سلمه خواست که آنحضرت را نگذارد که بخانه داخل شود هرچه سعی کرد ممکن نشد آنحضرت داخل خانه گردید ام سلمه از عقب او بـ
خانه شد دید جناب امام حسین در روی سینه مبارک جد بزرگوار خود نشسته است و حضرت رسول در دست مبارک خود چیزی میگرداند
و حرکت میدهد و میگرید آنحضرت فرمود ای ام سلمه در این حال جبرئیل نازل شد خبر آورد که این فرزند من کشته خواهد شد و این
که در دست دارم خاک همان زمینی است که در آن کشته خواهد شد و این را در نزد خود نگاه دار هر وقتیکه دیدی که مبدل بخون
گشته بدان که حبیب من حسین کشته شده است جناب ام سلمه عرض نمود از خدا استدعا نما که این بلا را از فرزندت دفع فرماید
فرمود استدعا نمودم وحی فرمود بمن که او را بسبب شهادت درجه و منزلتی هست که احدی از مخلوقات بآن درجه نخواهد رسید و
بدرستیکه برای حبیب من حسین شیعیانی هست که در روز قیامت بگناهکاران شفاعت میکنند پس خداوند عالمیان شفاعت ایشان را در حق
گناهکاران قبول میفرماید و مهدی این امت از فرزندان اهل بیت رسالت از نسل او خواهد شد دوستان حسین و شیعیان
او بخدا سوگند رستگارانند در روز قیامت و در عیون اخبار الرضا و امالی بسند خود از فضل مرویست که آنحضرت فرمود
چون حضرت ابراهیم علیه السلم از جانب خداوند کریم مامور گردید گوسفندی را که از آسمان فرود آمده بود در عوض ذبح فرزند خود اسمعیل
قربانی کند حضرت ابراهیم آرزو نمود که کاش خدا میگذاشت که فرزند خود را ذبح نماید و آن گوسفند را ذبح نکند بجای ذبح فرزند
گوسفند را قربانی ننماید تا اینکه داخل شود بدل مبارکش حزنی و اندوهی که داخل میشود به دل پدر مهربانی که عزیزترین فرزند
خود را در راه رضای خدا ذبح و قربانی فرماید بسبب اینکار مستحق گردد به بلندترین درجات اهل ثواب که در مصیبت صبر نمایند
چون این آرزو از خاطر شریف حضرت ابراهیم خطور نمود خداوند عالمیان بحضرت ابراهیم وحی فرمود که ای ابراهیم کدام کس از مخلوق
من در نزد تو محبوب تر و عزیزتر است حضرت ابراهیم عرض نمود ای پروردگار من کسی را خلق نکرده که عزیزتر باشد در نزد
من از حبیب تو محمد خداوند عالمیان فرمود آیا حبیب من محبوبتر است در نزد تو یا نفس خود عرض نمود بلکه او محبوبتر است
بر من از نفس خود خدا فرمود آیا فرزند حبیب من محبوبتر است بر تو یا فرزند خود حضرت ابراهیم عرض نمود بلکه فرزند او محبوب
تر است از فرزند خود خداوند فرمود آیا ذبح و کشته شدن فرزندش در دست دشمنان از روی ظلم و عدوان دل ترا بدرد
بیشتر می آورد یا کشتن فرزندت بدست خود از روی مهربانی در راه رضا و اطاعت من حضرت ابراهیم عرض کرد بلکه کشته شدن فرزند
او در دست دشمنان بیشتر دل مرا بدرد میآورد خداوند عالمیان فرمود ای ابراهیم بدرستیکه گروهی گمان میکنند که از
امت محمد هستند بعد از او حسین فرزند او را از روی ظلم و عدوان خواهند کشت چنانکه گوسفند را میکشند و سزاوار غضب
میباشند باینکار قبیح خود بسخط و عذاب من چون جناب ابراهیم این را شنید دلش را بدرد آورد و گریه و زاری بر آنحضرت مستولی
گردید پس خداوند عالم وحی نمود بسوی او که ای ابراهیم فدا نمودم بجزع و گریه تو بر مصیبت فرزند خود اگر ذبح نمودی او را بدست
خود جزع و گریه که بر مصیبت حسین و کشته شدن او در دست دشمنان کردی و واجب نمودم بجهت این جزع و گریه که بر مصیبت
فرزند حبیب من نمودی برای تو بلند ترین درجات اهل ثواب را که جزا داده میشوند به نیکوترین جزا در عوض صبر ایشان بر مصایب
و بلیات حضرت امام رضا علیه السلم فرمود اینست مراد از قول خدا که فرموده است وفدیناه بذبح عظیم بنا بملاحظه روایت
معنا چنین میباشد فدا نمودیم جزع و اندوه ترا بنوردیده حبیب من برآن جزع و اندوه بر مصیبت فرزندت اسمعیل اگر او را
بدست خود ذبح نمودی و دولت بجهت کشتن او بر تو در میامد مترجم میگوید مصنف ره از بعض علما در اینمقام اشکالی و ایرادی
نقل نموده است که حاصل آن اشکال اینست که این روایت دلالت دارد بر اینکه مراد از ذبح عظیم در آیه شریفه بملاحظه این روایت
جناب امام حسین است و ظاهر لفظ فدا اینست که رتبه و منزلت کسیکه او را فدا و قربان مینمایند باید که کمتر و پست تر باشد
از دیگری مثلا اگر زید را برای عمرو فدا و قربان سازند باید رتبه زید از رتبه عمرو کمتر و پست تر باشد چنانکه رتبه
گوسفند قربانی بمراتب پست تر است از کسیکه او را برای او قربانی میکنند و بنا بر این تحقیق و ملاحظه مضمون روایت
گذشته لازم میاید که رتبه جناب امام حسین پایین تر باشد از رتبه حضرت اسمعیل و حال آنکه بقواعد مذهب ما ثابت و مبرهن
گشته که جناب امام حسین و ائمه همگی اشرف هستند از همه پیغمبران بلکه اشرفند از پیغمبران اولو العزم غیر از پیغمبر
آخر الزمان که آنحضرت اشرف همه کائنات هستند و افضل موجودات است و جوابی بر دفع این اشکال از دیگران نقل کرده
که رکاکت و تکلف و دوری از اصل ایراد بدتر است و حاصل آن جواب اینست که اگر جناب امام حسین بعوض حضرت اسمعیل

کشته نمیشد پس پیغمبر آخر الزمان و سایر ائمه تمام بوجود نمیامدند زیرا که ایشان از نسل حضرت اسماعیل هستند و همچنین
که از نسل حضرت اسمعیل است بوجود نمیامدند زیرا که اگر پدر در کودکی کشته شود دیگر فرزندان از او متصور نمیشود پس کشته
جناب امام حسین علیه السلام است عوض است بهمه کسانیکه از نسل حضرت اسمعیل بروا واضح است که همه ایشان بوصف اجماع و اتفاق
اشرف هستند از جناب امام حسین بوصف تنهائی زیرا که آنحضرت باین وصف تنها بمنزله جزئیست از کل سلسله ایشان بوصف اجماع
که بمنزله کل است و شبهه در این نیست که رتبه و منزلت کل زیادتر و اشرفست از منزلت و رتبه جزء این حاصل جوابست که ذکر نموده اند
بعد از نقل این ایراد و جواب مصنف ره فرموده است که در روایت چنین دلالت نیست که خود نفس شریف جناب امام حسین فدا
و قربان نفس حضرت اسماعیل گردید بلکه صریح لفظ روایت اینست که جزع و گریه حضرت ابراهیم که بر مصیبت جناب امام حسین
فدا شد بر جزع و گریه کردن آنحضرت بر فرزند خود اسمعیل بر فرض تحقق ذبح اسمعیل و ظاهر است که لفظ فدا بنا بر این در
معنای حقیقی خود در اینجا مستعمل نیست بلکه بمعنی تعویض است و اشکالیکه در معنی حقیقی فدا وارد میشد در فدا بمعنی تعویض ندارد
و چون جناب ابراهیم اندوهناک و محزون گردید برای اینکه ثواب صبر کردن بر مصیبت فرزندش بجهة آمدن گوسفند از او فوت شد خداوند عالم
ثواب بزرگتر و بهتر از آن برای او کرامت نمود بجهة گریه او بر مصیبت جناب امام حسین مصنف ره فرموده است حاصل کلام اینست که شهادت
جناب امام حسین امر مقرر و مقدر بود و دخل بدفع قتل حضرت اسمعیل ندارد تا اینکه اشکال و ایراد لازم بیاید فرموده است بنا بر
تحقیق ما پس در زیارت شریفه مروجه میر و گردید که مضاف مقدر شود یعنی و فدینا بجزع مذبوح عظیم الشان و دیگر باء بمعنی سببیه بوده باشد
و فرموده است بهر دو وجه مذکور تأویل بان نکات بمجاز در اسناد یا مجاز در تقدیر مرتکب شویم یعنی فدا نمودیم گوسفند را بحضرت اسمعیل بخاطر جزع
حضرت ابرهیم بر مصیبت ذبح عظیم که عبارت از جناب امام حسین علیه السلام بوده باشد انتهی در کامل الزیاره بسند خود از برید
عجلی منقولست که روزی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که ای فرزند رسول خدا اسمعیل که خدا او را در قرآن یاد کرده است بقول
خود و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا یعنی یاد نما در کتاب اسمعیل را بدرستیکه او راست گو
بود در وعده خود و رسول و پیغمبر بود آیا این اسمعیل فرزند حضرت ابرهیم است زیرا که گمان مردم اینست که این فرزند حضرت ابراهیم
جناب صادق علیه السلام فرمود اسمعیل پیش از ابرهیم وفات نمود و حضرت ابرهیم حجت خدا قائم بامر و صاحب شریعت بود فرزند
خود اسمعیل را بسوی هدایت کدام گروه از امت خود فرستاد تا اینکه خدا او را برسالت وصف نماید برید میگوید عرض کردم فدایت
شوم پس که بود این اسمعیل فرمود اینکه در قرآن مذکور است اسمعیل بن حزقیل پیغمبر است خداوند عالم او را بهدایت گروهی فرستاد
او را تکذیب نمودند و کشتند و پوست روی سرش را کندند پس خدا غضب نمود بر ایشان و سطاطائیل را که ملک عذابست بسوی
اسمعیل فرستاد آن ملک عرض نمود ای اسمعیل من سطاطائیل ملک عذابم پروردگار من مرا بنزد تو فرستاده است که قوم ترا به
انواع عذاب معذب سازم اگر تو رخصت دهی اسمعیل فرمود ای سطاطائیل مرا بعذاب ایشان حاجت ندارد پس خدا وحی نمود ای
اسمعیل پس چه حاجت داری اسماعیل عرض کرد خداوندا از مردم عهد و پیمان گرفته که خداوندی ترا قبول نمایند و تصدیق
کنند بر پیغمبری محمد و بولایت اوصیای آنحضرت و از ایشان عهد و پیمان گرفته و خبر داده بخلق خود از اینکه امت محمد فرزندش حسین را
خواهند کشت بعد از وفات پیغمبر خود و وعده فرموده برای حسین که او را به دنیا برگردانی تا اینکه از ستمکاران خود انتقام بکشد
پس حاجت من اینست که مرا نیز در آن زمان بسوی دنیا برگردان تا اینکه انتقام بکشم از قاتلین کسانیکه این ظلم را بر من روا داشتند پس خدا وعده
نمود که اسمعیل را با حسین بن علی بدنیا برگرداند بروایت علل الشرایع اسمعیل به ملک عذاب فرمود مرا به عذاب ایشان حاجتی نیست
میخواهم با این بلا و ستم ایشان صبر نمایم تا تأسی و پیروی کنم بحسین بن علی علیهما السلام مترجم میگوید مصنف ره در این باب خبر دادن
جبرئیل امین را برای سید المرسلین از شهادت جناب امام حسین بچند طرق نقل کرده است که بعضی از روایات آن خالی از تکرار نیست
خواستم که تمامی آنها را ترجمه و روایت نمایم لازم ندیدم مگر اینکه بالجمله اشکالی در آن بوده باشد انتهی در امالی شیخ طوسی ره بسند خود
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امام حسین در نزد جد بزرگوار خود رسول خدا بود ناگاه جناب جبرئیل
از آسمان فرود آمد جناب امام حسین را دید در نزد رسول خدا ایستاده عرض نمود ای رسول خدا آیا این فرزند خود را دوست داری
حضرت فرمود بلی جبرئیل عرض کرد که آگاه باش بدرستیکه امت تو او را خواهند کشت رسول خدا چون این خبر وحشت اثر را شنید بسیار
اندوهناک گردید جبرئیل عرض کرد آیا خوش داری که از خاک زمینی که کشته شود تربت او را برای تو نشان بدهم حضرت فرمود بلی پس
همان ساعت جبرئیل زمین کربلا و مجلس رسول خدا را بیکدیگر پیچید و میان آن دو زمین را بامر دیگر چسبانید چنانکه
جناب صادق علیه السلام دو انگشت مبارک خود را بهم دیگر چسبانید به آن بصیر که راوی خبر است فرمود آن دو زمین این
جور بامر دیگر چسبیده گردید پس جبرئیل با پر خود قدری از خاک کربلا برداشت بدست مبارک رسول خدا گذاشت

پس همان ساعت میان آن دو زمین باز گشوده شد و بحالت سابق برگشت در ظرف مدت یک چشم زدن جناب رسول خدا
آن تربت مبارک را در دست خود نگاه مینمود و میفرمود خوشا بحال تو ای تربت و مرحبا بحال کسیکه در تو کشته خواهد شد
مصنف ره قریب باین مضمون از میکائیل روایت کرده است و نیز در کتاب مذکور بسند خود از زینب دختر جحش روایت کرده
که روزی رسول خدا در منزل من خوابیده بود ناگاه جناب امام حسین علیه السلام تشریف آورد و من آنحضرت را به بعض چیزها
مشغول میکردم شاید داخل خانه نشود و رسول خدا را بیدار نکند پس بجهة شغلی غفلت بر من رخ داد چون نگاه کردم دیدم
جناب امام حسین داخل خانه گردیده من با سرعت تمام از عقب او رفتم دیدم در بالای شکم رسول خدا نشسته است و بروی شکم آن
حضرت بول میکند خواستم که بول او را قطع کنم و از بالای شکم رسول خدا بردارم آنحضرت فرمود ای زینب بگذار فرزند مرا که بول خود را تمام
نماید و بول او را قطع نکن چون جناب امام حسین از بول نمودن فارغ گردید پس رسول خدا برخاست و وضو گرفت و مشغول نماز شد چون جناب
رسول خدا سر مبارک خود را بسجده گذاشت جناب امام حسین آمد در بالای پشت مبارک آنحضرت نشست جناب رسول خدا آنقدر
سجده طول داد که جناب امام حسین علیه السلام از پشت آنحضرت فرود آمد چون آنحضرت بقیام رکعت دوم برخاست جناب امام حسین
نیز بجد بزرگوارش برگشت جناب رسول خدا او را در بر خود گرفت و مشغول نماز گردید چون از نماز فارغ شد دیدم دست مبارک
خود را گشوده میفرماید ای جبرئیل بمن بنما زینب میگوید عرض کردم ای رسول خدا امروز ترا دیدم کاری میکردی که پیشتر هرگز از تو
چنین کاری ندیده بودم فرمود بلی در این ساعت جبرئیل در نزد من بود خبر شهادت فرزندم را برای من میداد و خبر داد که امت من
او را خواهند کشت و خاک سرخی از زمین شهادتش برای من آورد در خرایج بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است
که روزی رسول خدا فرمود چون خداوند عالمیان اراده نمود که قوم نوح را هلاک نماید حضرت نوح را فرمود که تخته ها در خت ساج
شق کند چون آنها را شق نمود حضرت نوح نمیدانست که آنها را با چه چیز بسازد پس جبرئیل نازل شد صورت کشتی را برای آنحضرت
نشان داد و جبرئیل همراه خود از آسمان تابوتی آورده بود که صد و بیست و نه هزار در توی آن تابوت میخ بود پس اطراف کشتی را
با آن میخها محکم نمود پنج میخ از آنها باقی مانده بود حضرت نوح دست مبارک خود را بلند نمود بر یکی از آن پنج میخ که بردارد
پس آن میخ مانند ستاره درخشنده در دست مبارک حضرت نوح درخشنده و روشن گردید حضرت نوح از مشاهده این حالت بسیار
تعجب نمود و نمیدانست که این چه حالتست که از آن میخ سر زد پس خداوند عالمیان بقدرت کامله خود آن میخ را در دست حضرت
نوح بسخن در آورد و بزبان فصیح و بکلام بلیغ تکلم نمود و گفت من بنام نامی بهترین پیغمبران محمد بن عبد الله هستم پس جبرئیل امین
باز از آسمان بسوی زمین فرود آمد حضرت نوح پرسید ای جبرئیل این میخ چگونه میخ است که از آن حالتی مشاهده نمودم که هرگز مانند
آن مشاهده نکرده بودم جبرئیل خبر داد که این بنام مبارک سید پیغمبران محمد بن عبد الله است پس این را در جانب راست کشتی از اول
میخها بکشتی بزن پس حضرت نوح از جانب راست کشتی زد میخ دوم را برداشت آن نیز مانند میخ اولی درخشنده و نورانی گردید
حضرت نوح از جبرئیل از حال میخ دوم پرسید جبرئیل گفت این میخ بنام نامی برادر و پسر عم او و سید اوصیا پیغمبران علی بن ابیطالب
از جانب چپ اول میخها به کشتی بزن پس چون جناب نوح چنین نمود دست خود را به میخ سیم زد آنهم مانند میخ اول و دوم درخشنده
و نورانی گردید جبرئیل گفت این میخ بنام مبارک جناب فاطمه است آن را در نزد میخ پدر بزرگوارش احمد مختار به کشتی بزن چون حضرت نوح
جبرئیل گفته بود از جانب راست آن را به کشتی زد پس میخ چهارم را برداشت مانند آنها میخ درخشنده و نورانی گردید جبرئیل گفت این
میخ بنام نامی جناب امام حسن است آن را در نزد میخ نام پدرش حیدر کرار به کشتی بزن پس حضرت نوح بگفته جبرئیل عمل نمود دست خود را
بمیخ پنجم زد و آن را برداشت مانند ستاره بسیار درخشنده نور از آن بجانب آسمان بلند شد و مانند برق درخشنده نورانی گردید
و روشنی بخشید و رطوبتی از وی بزمین میچکید جبرئیل گفت این میخ بنام نامی مبارک جناب امام حسین است آن را در جانب میخ
نام مبارک پدر بزرگوارش به کشتی بکوب چون حضرت نوح آنچنانکه جبرئیل گفته بود به کشتی زد از جبرئیل پرسید این رطوبت و تری که
در آن میخ مشاهده کردم چه رطوبت است جبرئیل گفت این رطوبت خون بود پس قصه شهادت آن مظلوم دشت بلا و کشته اولاد زنان
بحضرت نوح حکایت نمود و آنچه طاغیان بی‌دین بعد از وفات جد بزرگوارش بر آنحضرت بیاورند بجناب نوح نبی خبر داد پس حضرت
نوح بر قاتل و ستمکار و خوار کننده آنحضرت لعنت نمود در امالی شیخ طوسی ره بسند معتبر خود از عائشه روایت کرده است که روزی
رسول خدا جناب امام حسین را در بالای زانوی مبارک خود نشانیده بود و پیوسته او را میبوسید ناگاه جبرئیل امین از آسمان بزمین فرود
آمد از جناب رسول خدا پرسید که این فرزند را که میبوسید آیا دوست میداری حضرت فرمود بلی جبرئیل عرض نمود که امت
تو البته این فرزند ترا بعد از وفات تو خواهند کشت بجهت شنیدن این خبر چشمهای مبارک حضرت رسول اشک ریزان گردید
جبرئیل عرض کرد اگر خواهی از خاک محل کشتن فرزندت بتو نشان بدهم پس جبرئیل بنا بفرموده حبیب خداوند جلیل خاک

از زمین بلا ابر رسول خدا ایشان ذکر آن زمین را طف میگویند در کامل الزیاره بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود چون جبرئیل امین خبر شهادت جناب امام حسین را بخدمت رسول خدا آورد آنحضرت از دست مبارک امیر مؤمنان علیه السلام
گرفت و بخلوت بردند زمانی بسیار از نهار با هم دیگر راز میگفتند تا اینکه جبرئیل امین ثانیا به تردید داوری رسول پروردگار عالمیان
ایشان فرود آمد و عرض نمود که پروردگار شما بشما سلام میرساند و میفرماید که شما را قسم میدهم بحق خود که باید صبر و تحمل نمائید از آن مصیبت
عظمی بسیار اندوهناک و دلتنگ شوید پس آن بزرگواران بنا بفرموده خداوند عالمیان صبر نمودند و شکر خدا بجا آوردند باز
در کتاب مزبور بسند خود از آنحضرت روایت کرده است که چون جناب فاطمه زهرا بفرزند گرامی خود شهید کربلا حامله شد جبرئیل
امین بخدمت رسول خدا نازل گردید عرض کرد که از دختر تو فاطمه فرزندی زائیده خواهد شد که امت تو بعد از وفات تو او را خواهند
کشت چون جناب فاطمه زهرا از این خبر وحشت اثر آگاهی یافت پس حمل خود را ناخوش میداشت و دلش بحمل چنین فرزندی کراهت داشت و
در هنگام وضع و زائیدن نیز خوش نداشت و اندوهناک و بیمیل بود از زائیدن جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود آیا در هیچ
روزگار مادری هیچ دیده باید که در وقت زائیدن پسر خود را خوش ندارد و بزائیدن او خوشدل و خوشحالی ننموده باشد چنانکه حالت
جناب فاطمه زهرا در وقت زائیدن فرزند گرامی خود جناب امام حسین علیه السلام چنین بود زیرا که چون از کیفیت شهادت نور دیده
خود آگاهی داشت از آنجهت از زائیدن نیز خوشحال و مسرور نبود حضرت فرمود در شأن جناب امام حسین علیه السلام خدا این آیه شریفه را
نازل فرموده است وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا در بعض
قرائت حسناً خوانده شده است بنابراین مقصود از آیه بملاحظه روایت شاید چنین بوده باشد ما گردانیدیم برای انسان یعنی جناب
امام حسین است حسانیکو بوالدین او که عبارت از جناب رسول خدا و امیر مؤمنان بوده باشد قرار دادیم یعنی آنجناب را وصی نمودیم از جانب
پدران خود چنانکه مصنف ره بنا بر این قرائت در معنی آیه شریفه این احتمال را داده است در دنیا که از قرائت حسناً و بقرائت اهل کوفه
احساناً خوانده شده است بنا بر این دو قرائت معنای چنین میباشد ما وصیت و سفارش نمودیم انسان را باینکه برای پدر و مادر خود نیکو
نماید مادرش برهمان انسان که بملاحظه روایت عبارت از جناب امام حسین است حامله گردید از روی کراهت بر حمل خود و از روی کراه
و ناخوش داشتن او وزائید مدت حمل و مدت از شیر باز داشتن آن فرزند سی ماه شد بیست و چهار ماهش ایام رضاع و شیر خوردنش میباشد
چنانکه خدا میفرماید والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین و از برای مدت حملش شش ماه میماند در کتاب مذکور بسند خود
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جبرئیل امین بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید عرض نمود یا محمد بدرستی
خداوند عالمیان برای تو سلام میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی که از جناب فاطمه متولد میشود و امت تو او را بعد از مفارقت تو از
این دنیا خواهند کشت جناب رسول خدا چون این خبر را از جناب جبرئیل شنید فرمود ای جبرئیل سلام مخصوص است به پروردگار من یعنی سلام
از همه عیوب و نقایص و مرا حاجت بچنین فرزندی نیست که از فاطمه متولد شود و امت من او را بعد از من بکشند جبرئیل بسوی آسمان بالا
رفت باز سلام و بشارت آورد و جناب رسول خدا همان جواب را فرمود باز جبرئیل بالا رفت در ساعت نازل شد عرض کرد یا محمد پروردگار
تو سلام میرساند و ترا بان مولود مبارک بشارت میدهد و میفرماید که من امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان همان مولود میمنت ولادت
قرار داده ام جناب رسول خدا فرمود چون خداوند عالمیان چنین قرار داد پس من بر آن فرزند راضی شدم و بر ولادت او خوشنودم باز
و بر فاطمه زهرا رسالت فرستاد که خداوند عالمیان مرا بشارت داده بمولودی که از تو متولد میشود و امت من او را خواهند کشت جناب فاطمه
زهرا پیغام داد که مرا بچنین فرزندی حاجت ندارد که امت تو او را بعد از تو بکشند حضرت رسول خدا پیغام فرستاد که خداوند عالمیان
امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان آن میمنت مولود و ولادت قرار داده است پس فاطمه زهرا چون این بشارت شنید پیغام بخدمت
جناب رسول خدا فرستاد که من بولادت او راضی و خوشنود شدم پس حامله شد بر آن فرزند گرامی از روی کراهت و وضع نمود او را
از روی کراهت بجهت شنیدن شهادت او و مدت حمل و ایام رضاع او تا از شیر باز داشتنش سی ماه شد تا اینکه روز بروز بزرگ شد
بحد رشادت و قوت رسید چون سن چهل سالگی رسید عرض نمود خداوندا مرا توفیق کرامت فرما که در مقابل نعمتهائی که بر
من و پدر و مادر کرامت فرموده شکر نمایم و پیوسته عمل صالح بجا آورم که رضا و خوشنودی تو در آن بوده باشد و دستگاه
و مصلحت نیکوئی قرار ده برای من در ذریت خود حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر جناب امام حسین علیه السلام دعا نخواندی در
در حق فرزندانش چنین گونه میفرمود که اصلح لی ذریتی یعنی ذریت مرا برای من صالح و نیکوکار فرما و حال ایشان را
باصلاح بفرما هر آینه همه فرزندان آنحضرت پیشوایان دین مبین و ائمه اهل جمیع روی زمین میگردیدند
و امامت مختص بعضی از ایشان نمیشد چنانکه بمقتضای عبارت دعا امامت و ولایت در چند نفر از فرزندان
آنحضرت منحصر گشته است و فرمود که جناب امام حسین علیه السلام در ایام کودکی شیر از فاطمه و سایر زنان هرگز

نخورد لکن پیوسته جناب رسول خدا تشریف میاورد و انگشت ابهام خود را بر دهان مبارک آنحضرت میگذاشت جناب امام
حسین آنقدر از انگشت مبارک میمکید که دو روز و سه روز برای غذای آنحضرت کفایت مینمود که دیگر احتیاج او بشیر
زنان نمیشد گوشت و خون جناب امام حسین از گوشت مبارک و خون مطهر رسول خدا روئیده گردید و فرزندی دیگر
شش ماهه از مادر متولد نشد مگر عیسی بن مریم و حسین ابن علی مترجم میگوید بنظر بعضی نادانان اشکالی در مضمون این روایت
رخ میدهد که چگونه مانند رسول خدا را سزاوار و مناسب شود که خداوند عالمیان او را مانند جناب امام حسین که
در بزرگواری و شأن و رتبت بنهایت رسیده است بشارت بدهد بفرماید که من میخواهم چنین فرزندی برای رسول
خود کرامت نمایم آنحضرت بمحض اینکه امت بدکردارش او را بعد از وفات رسول خدا شهید مینمایند جواب دهد که
مرا حاجت بچنین فرزندی ندارد که امت من بعد از من او را بکشند خصوصا دو دفعه این جواب سؤال و بشارت مکرر گردد
جواب از این اشکال بدو وجه میباشد یکی آنکه مؤمن کامل عالم دانا اینگونه اشکالات را در افعال و اقوال پیشوایان دین و
پیغمبران مرسلین و ائمه معصومین خصوصا در افعال و اقوال مانند رسول خدا که اشرف کاینات و برگزیده موجودات
و سید رسلست بذهن خود راه نمیدهد بلکه پیوسته افعال و اقوال ایشان را محمول بصحت و مصلحت نماید اشکال را
جهل و بد برای خود نسبت میدهد و وسواس شیطان لعین را از فکر و ذهن خود دور میسازد که آن ملعون همیشه
برای فریب مردم دام حیله و وسوسه خود را گسترده پیوسته در صدد صید ایشان میباشد هر کسی را بمکری و نوعی از راه
هدایت براه ضلالت و گمراهی دلالت میکند همت آن ملعون برآنست که دام وسوسه خود را در راه اصول عقاید مردم انداز
هر قدر امکان دارد ایشان را در آنها بگمراهی میافکند چنانکه دلالت میکند بر صدق این مقال روایتیکه در بعضی تفاسیر مذکور است حاصل
مضمون آن روایت اینست که روزی حضرت ابرهیم در کنار دریا آن ملعون را دید که استخوانهای مرده که آنرا جمع نموده بدست خود برای
رد و تفکر و تأمل در آنها مینماید حضرت ابرهیم پرسید چرا در اینها تفکر مینمائی عرض نمود در این فکر میباشم که مردم را در اینها
براه ضلالت و گمراهی میاندازم و در نظر ایشان بوسواس خود زنده کردن اینها را بعید نمایم چنان میکنم که هرگز باور نمیکنند که
خداوند عالمیان اینها را با این پوسیدگی و پراکندگی و مخلوط شدن با هم دیگر زنده سازد و از اینست که جماعتی را در این مطلب براه
ضلالت افکنده بشبهات واهیه و خیالات فاسده انکار معاد جسمانی مینمایند و از اینست که در اخبار متواتره نهی صریح وارد گشته از این
که مردم تفکر در مسئله قضا و قدر کنند حاصل جواب از این اشکال آنست که مردم عالم دانا هرگز شبهه و اشکال را در افعال پیغمبران
و پیشوایان دین بخیال خود راه نمیدهد بوسواس شیطان ملعون گرویده و مغرور نمیشود وجه دوم از این اشکال آنست که جناب
رسول خدا در جواب بشارت جبرئیل نفرمود که من بتولد چنین فرزندی راضی نمیشوم و نمیخواهم که خداوند عالم او را برای من کرامت
فرماید بلکه چنین فرمود که مرا بان فرزند با آن وصف مذکور حاجت ندارد زیرا که پدر را حاجت در فرزند میباشد که در
حال حیوة پدر و حال ممات او زنده بماند و از او نفعها و خوبیها برای پدر عاید باشد نه محض اینکه آن فرزند بوجود آید و از او چندان نگذرد
بکشند و جزا اینکه در کشته شدن او نبوده باشد آنحضرت آنکلام را بر جبرئیل فرمود تا به بیند خداوند عالمیان در جزا کشته شدن فرزند
دلبندش چه چیز کرامت میفرماید همینکه از نعمت عظمی و منفعت کبری را خداوند واحد بیهمتا در عوض شهادت سید شهدا مقرر
فرموده و بشارت آنرا جبرئیل امین از جانب خداوند آسمان و زمین برای سید مرسلین آورد آنحضرت اظهار رضا و خوشنودی بتولد فرزند
دلبندش نمود بر فرض علم رسول خدا بر آن منفعت عظمی پیش از خبر آوردن جبرئیل علت تأملش این میباشد که اتمام حجت نماید در اینکه
امامت فرزندان جناب امام حسین علیه السلام از جانب خداوند عالمیانست تا مردم بخیال فاسد خود چنان گمان ننمایند که امامت
در فرزندان جناب امام حسن و یا سایر گروه بنی هاشم است با وجود این اتمام حجت مردمان جاهلان بامامت فرزندان جناب امام حسن و سایر
قایل شدند و شاید اسرار بیشمار در تأمل آن بزرگوار بوده باشد و عقل قاصر ما بکنه آنها نرسد فالحمد لله علی ما وفقنا
للتسلیم والرضا لاولیاء الله الانبیاء الاذکیاء والائمة الاصفیاء فی السراء والضراء انتهی در کامل الزیاره بسند خود از جناب
صادق آل محمد روایت کرده است که روزی جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها بخدمت رسول خدا وارد شد در آنحال دید که
دیده مبارکش اشکریزان و گریانست از سبب گریه آنحضرت پرسید فرمود در این ساعت جبرئیل مرا خبر داد که امت من فرزندم
حسین را بعد از من خواهند کشت چون جناب فاطمه زهرا این خبر جانسوز را از پدر بزرگوارش شنید بسیار گریست و جزع و
زاری و گریه و بیقراری نمود جناب رسول خدا فرمود که امامت در فرزندان او خواهد شد و از امامانی که از
فرزندانش بوجود آمدند خبر داد از شنیدن این بشارت گریه فاطمه زهرا ساکن گردید و دلش آرام گرفت
باز در کتاب مذکور از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که جناب امیر مؤمنان فرموده است

که روزی بخدمت جناب رسول خدا بدیدن ما تشریف آورد و در آن هنگام ام ایمن شیر و مسکه و خرما برای ما هدیه فرستاده بود
پس آنها را بخدمت آنحضرت آوردم پس تناول فرمود و برخواست در گوشهٔ خانه چند رکعت نماز خواند چون سر مبارک خود را برای
سجود بسجدهٔ آخر گذاشت گریه بر آنحضرت مستولی شد بسیار گریست کسی از ما جرأت ننمود بجهت اجلال و عظمت و بزرگواری آن
حضرت از سبب گریهٔ او سؤال نماید در آنهنگام نور دیدهام حسین برخواست و در دامن آنحضرت نشست و عرض نمود ای بزرگوار چون
منزل ما را بقدوم مبارک مشرف ساختی از اینجهت ما را شادی بسیار و سرور بیشمار دست نمود که هرگز چنین گونه شاد و خرم نشده بودیم
چون گریه بر تو مستولی شد و اشک از چشمان مبارکت فرو ریخت دل ما از اینجهت بسیار اندوهناک گردید سبب گریهٔ تو چیست خدا
هرگز دیدهٔ ترا نگریاند جناب رسول خدا فرمود ای فرزند گرامی در این دم جبرئیل بمن خبر آورد که شما را بعد از من این امت بدکردار
خواهند کشت و قبرهای جاکشته شدن شما از هم دیگر جدا و دور خواهد شد جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود ای جد بزرگوار کسی که
چه اجر و ثواب و جزا برای زایرهای ما خواهد کرد بعد از شهادت ما با وجود جدا شدن قبرهای ما و کدام کسی بزیارت قبرهای ما
ما خواهد آمد حضرت فرمود زائران قبرهای شما گروهی باشند از امت من که برکت میدانند زیارت قبور شما را و از خدا بسبب زیارت
شما طلب خیر و التماس برکت مینمایند سزاوار است بر من که در قیامت بنزد ایشان بیایم و ایشان را از غصهٔ قیامت از شدت و
ترسهای آن روز و وحشت شدت نجات بدهم و از مؤاخذهٔ گناهان ایشان آنها را خاطر جمع نمایم تا خدا ایشان را بشفاعت من داخل
بهشت خود گرداند بطریق دیگر این روایت را به نحوی که ذکر شد نقل کرده است تا اینجا که از رسول خدا پرسید ای جد بزرگوار
چه چیز سبب گریهٔ تو گردید حضرت فرمود ای فرزند گرامی بدرستی که من نظر نمودم بسوی شما در این روز چنان شاد و خرم گردیدم
که هرگز بالعالم چنان خوشحال و مسرور نشده بودم پس در این ساعت جبرئیل نازل شد بمن خبر داد که شما کشته خواهید شد و قبرهای
شما از یکدیگر جدا میباشد پس از این جهت گریه بر من مستولی گردید خدا را در مقابل این مصیبت حمد و ثنا نمودم و طلب خیر و نیکی
برای شما از او کردم جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود ای جد بزرگوار من قبرهای ما را در آن حال جدا و پراکنده که زیارت خواهد نمود
و بنزد قبور ما خواهد آمد حضرت رسول خدا فرمود گروهی از امت من که ایشان بزیارت قبور شما می آیند و اراده مینمایند
نیکی مرا و صلهٔ رحم مرا بجا آورند و جز نیکی و صلهٔ من اراده دیگر از زیارت شما ندارند ایشان را در موقف عرصات پیدا میکنم و یاد
آوری مینمایم و از دست ایشان گرفته از اهوال و شداید قیامت نجات میدهم در کامل الزیاره بسند خود از جناب امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که روزی رسول خدا در منزل جناب فاطمهٔ زهرا تشریف داشتند و نور دیده اش جناب امام حسین در کنار
مبارکش نشسته بود ناگاه گریه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مستولی گردید و بسیار گریست سر مبارک خود را بسجده گذاشت چون
سر برداشت فرمود یا فاطمه ای دختر محمد در اینساعت خداوند علی اعلی با انوار جلال و عظمت صفات کاملهٔ خود در خانهٔ تو برای
من تجلی از غایت ظهور علمی و یقینی باطنی که به وجود او دارم گویا برای من دیده شد پس بر من وحی فرمود یا محمد حسین را دوست
داری من عرض کردم بلی بسیار دوست دارم او را زیرا که نور دیدهٔ من و گل بوستان من است و میوهٔ دل من میباشد و مانند مردمک دیدهٔ
منست خداوند عالمیان رحمت بیکرانهٔ خود را شامل حال حسین علیه السلام نمود و بر من فرمود یا محمد چه بسیار مولود مبارک و فرزند
با میمنت است براو و باد برکات و صلوات و رحمت و خوشنودی من و لعنت و غضب و خوار نمودن و ذلیل کردن من بر کسی باد
که او را بکشد و عداوت و دشمنی نماید با حسین علیه السلام و در مقام مفاخرت بخواهد او را مغلوب سازد و دامن عداوت او را بر
کمر خود بندد و با او مقاتله و منازعه نماید آگاه باش ای محمد که او سید همه شهداست از اولین و آخرین و سید جوانان اهل بهشت
از میان همه عالمیان و پدر او افضل و بهتر است از او و بر پدرش سلام برسان و بشارت ده باو که او صاحب رایت هدایت من و شعار و علامت
دوستان منست و حافظ شریعت من و شاهد من است بر خلق و خازن علم منست و حجت منست باهل آسمانها و زمینها و بر دو گروه
که عبارت از جن و انس بوده باشد مترجم میگوید در لفظ روایت بظاهر نظر باعتقادات بعضی چیزها میاید لکن بنا بر ترجمهٔ
عبارات وی بطریق مذکور اشکال مرتفع میشود و کسیکه اعتقاد خود را در معرفت خداوند عالمیان درست و صحیح کرده باشد
بیقین تصدیق میداند که هرگز ذات باریتعالی دیدنی نیست و هر روایتی که ظاهر عبارتش چیزی بنظر قاصر نادانان نماید این امر
محال برساند البته مراد از دیدن خدا دیدن بدیدهٔ ظاهری نیست بلکه مراد دیدن بدیدهٔ دل است که عبارت از غایت ظهور
علمی و یقین قلبی چنانکه از امیر مؤمنان علیه السلام مرویست که فرمود لم اعبد ربا لم اره یعنی بدیدهٔ دل و عین بصیرت نه بچشم سر
و شاید مراد در روایت مذکوره دیدن رسول خدا از خداوند عالمیان باشد که عبارت از جبرئیل و سایر ملائکه بوده باشد چنانکه
مصنف ره این را احتمال دویم قرار داده است در مراد از ظاهر فقرهٔ روایت و احتمال اول همین بود که ترجمه نمودم انتهی شیخ
مفید ره در ارشاد بسند خود از ام الفضل دختر حرث روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا آمده عرض نمود یا

یا رسول الله دیشب خواب بدی دیدم و ... حضرت فرمود چگونه خواب دیدهٔ عرض نمود بسیار خواب گران و شدید است
حضرت فرمود چه چیز است خواب تو عرض کرد دیدم پارهٔ از جسد مبارکت بریده گردید و در کنار من گذاشته شد جناب رسول خدا فرمود
خواب بسیار خوبی دیدهٔ بزودی از فاطمه فرزندی متولد خواهد شد و او را در کنار خود پرورش خواهی داد و کفالت خواهی نمود
بعد از چند روز جناب امام حسین از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها متولد شد ام الفضل میگوید کفالت و پرورش آن بزرگوار
بعهدهٔ من واگذار گردید چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر خواب او فرموده بود میگوید روزی جناب امام حسین را
بخدمت رسول خدا بردم و در کنار آنحضرت گذاشتم در آنهنگام بگوشهٔ چشم خود نظری بسوی جناب رسول خدا نمودم ناگاه دیدم
اشک از دیدههای مبارک آنحضرت میریزد عرض نمودم پدر و مادرم فدایت بادا یا رسول الله چه باعث شد که اشک از دیدههای تو
فرو میریزد حضرت فرمود در اینساعت جبرئیل بنزد من آمد و مرا خبر داد که امت من این فرزند گرامی مرا خواهند کشت و خاک سرخی
از تربت جاکشته شدنش بمن آورد از جناب ام سلمه مرویست که شبی حضرت رسول خدا از نزد ما بود و پس در میانشب از نزد ما بیرون
رفت و آمدنش بسیار بطول انجامید ناگاه دیدم آنحضرت پریشان حال و غبار آلود برگشت و انگشتهای مبارکش را بکف شریف جمع نموده
است پس من عرض نمودم ای رسول خداوند عالمیان چه باعث گشته که ترا پریشان حال و غبار آلوده می بینم حضرت فرمود در این دم
بقدرت خدا بموضعی از زمین عراق رفته بودم که آنموضع را کربلا میگویند و جای کشته شدن فرزندم حسین و جاکشته شدن گروهی
از فرزندان و اهل بیت من برای من نشان دادند پیوسته از خاک محل ریخته شدن خونهای ایشان جمع آوری میکردم و همین خاک
در دست من حاضر است پس دست مبارک خود را گشود فرمود بگیر اینخاک را و خوب محافظت نما آنرا ناگاه دیدم مانند خاک
سرخ است پس آنرا در شیشه گذاشتم و سرش را محکم بستم پیوسته آنرا محافظت می نمودم تا اینوقت که جناب امام حسین علیه السلام
مکهٔ معظمه بسوی عراق بیرون رفت در هر شب و روز آنرا نگاه میکردم و می بوئیدم و بر مصایب آنحضرت میگریستم
دهم ماه محرم الحرام گردید که در همان روز آنجناب کشته شد در اول همان روز آنرا نگاه کردم دیدم هنوز بحال خود باقی
تغییری نیافته است و در آخر همان روز باز بآنخاک نگاه نمودم دیدم خون تازه گشته پس یقین کردم که آنحضرت کشته شده
پس من در خانهٔ خود فریاد کشیدم و گریستم من خود را از گریه باز داشتم از جهت اینکه مبادا دشمنان [illegible]
در مدینه و شماتت نمایند و به کشته شدن او شاد و خرسند باشند پیوسته آنوقت و روز را محافظت مینمودم
و فراموش نمینمودم تا اینکه خبر شهادتش بمدینه رسید آنچه دیده و یقین کرده بودم محقق گردید
از سعد ابن وقاص مرویست که قیس بن ساعدهٔ ایادی پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو بیت
انشا نموده است تخلف المقدار منهم عصبة ثاروا بصفین وفی الجمل والزم الثار الحسین بعده واحتشدوا
علی ابنه حتی قتل یعنی گروهی از ایشان یعنی از مسلمانان تخلف نمودند و از حد و طور خود شان تجاوز کردند
و جمعیت کردند در جنگ صفین و طلب خون عثمان و گذشتگان خود که در جنگ بدر و احد و سایر غزوات
کشته شده بودند از ضرب شمشیر امیر مؤمنان در آن جنگ و جنگ جمل کردند و آخر خونها را بگردن جناب امام حسین
علیه السلام بار نمودند بعد از او هجوم آوردند برکشتن فرزندش تا اینکه در دست اشقیاء بنی امیه بعوض خون
بت پرستان قریش کشته شد یا مراد از مصراع اول بیت دوم اینست که خون جناب امام حسین بگردن ایشان
بار شد چنانکه خون جناب امیر مؤمنان بگردن ملاعین لازم گردید در تفسیر فرات بن ابراهیم از حذیفه مرویست
که جناب رسول خدا فرمود زمانی که خداوند عالمیان مرا به آسمان برد جبرئیل از دست من گرفت داخل بهشت نمود من
در آنحالت بسیار شاد و مسرور بودم ناگاه درختی از نور بنظر من رسید که بانور مکلل و مزین شده بود و در زیر آن
درخت دو ملکی دیدم که پیوسته مشغول بودند به پیچیدن چیزها که بآنها زینت مینمایند و پیچیدن جامههای نیکو
و کار ایشان همین است تا روز قیامت پس من پیش رفتم ناگاه سیبی دیدم که هرگز سیب بزرگتر از او ندیده بودم پس یکی
از آن سیبها گرفتم پاره نمودم پس از میان آن حوریهٔ بیرون آمد که مژگان او مانند پرهای کرکس بلند بود پس از او
پرسیدم که تو برای که هستی جواب او از من شنید گریست و گفت من برای فرزند تو که کشتهٔ ظلم و عدوان است حسین ابن علی
ابن ابی طالب هستم پس از آن قدری پیش رفتم ناگاه رطبی بنظر من آمد که از روغن کره نرمتر و از عسل شیرینتر بود پس
یکی از آنها را چیدم خوردم و بسیار لذتی از آن بردم در پشت من نطفه شد چون بزمین فرود آمدم با خدیجه
مواقعه نمودم پس برای فاطمه حامله شد از اینجهت فاطمه حوریهٔ انسیه است هر وقتیکه مشتاق بوی خوش بهشت
میباشم بوی خوش دخترم فاطمه را می بویم در بعضی از کتب مناقب معتبره از ام سلمه مرویست که روزی جناب جبرئیل

بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد و عرض نمود که امت تو حسین علیه السلام را خواهند کشت بعد از آن
عرض کرد میخواهی از خاک محل کشتن او نشان بدهم پس قدری سنگ ریزه آورد جناب رسول خدا آنها را در میان شیشه گذاشت و آن
شیشه در نزد من بود چون شب قتل جناب امام حسین رسید شنیدم هاتفی این چند بیت را میگفت اَیُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلاً
حُسَیْناً اَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْکِیلِ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلٰی لِسَانِ دَاوُدَ وَمُوسٰی وَصَاحِبِ الْاِنْجِیلِ ای کسانی که از روی جهل
و نادانی کشتید حسین را بشارت باد شما را بعذاب دردناک ابدی و خواری سوزک بتحقیق لعنت کرده شدید در زبان
حضرت داود و حضرت موسی و صاحب انجیل که عبارت باشد از حضرت عیسی ام سلمه میگوید چون این ندا را شنیدم گریستم آمدم سر آن
شیشه را گشودم دیدم آن سنگهای ریزه در آن شیشه خون شده است در بعضی از مؤلفات اصحاب از ام سلمه مرویست که
روزی جناب رسول خدا داخل خانه گردید در عقب آن جناب امام حسن و جناب امام حسین رسیدند و در نزد آنحضرت نشستند
پس جناب امام حسن بزانوی راست آنحضرت نشست و جناب امام حسین در زانوی چپش نشست پس آنحضرت گاهی جناب امام حسن را می
بوسید گاهی امام حسین را میبوسید ناگاه جناب جبرئیل نازل گردید عرض نمود یا رسول الله بدرستی تو حسن و حسین را بسیار
دوست داری آنحضرت فرمود چگونه ایشانرا دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو گل خوشبوی من هستند از دنیا و توشهٔ من می باشند
از روی نور دیدهٔ منند جبرئیل عرض کرد ای پیغمبر خدا بدرستی خداوند عالمیان در بارهٔ این دو بزرگوار چیزی مقدر فرموده است
باید بآن صبر و شکیبائی نمائی حضرت رسول خدا پرسید ای برادر خدا چه چیز در بارهٔ ایشان مقدر فرموده است جبرئیل عرض کرد
خداوند عالم در خصوص جناب امام حسن مقدر کرده است که او را بزهر جفا شهید خواهند نمود و در خصوص جناب امام حسین
مقدر فرموده است که او را مانند گوسفند ذبح خواهند کرد بدرستی هر پیغمبری را دعای مستجابی میباشد پس اگر دلت میخواهد
دعای مستجاب را در خصوص دو فرزند خود حسن و حسین قرار ده پس از خداوند عالمیان خواهش نما که ایشانرا از زهر و قتل نگاه
دارد و اگر میخواهی مصیبت ایشان ذخیرهٔ شفاعت تو بوده باشد از برای امت گنهکاران تو در روز قیامت جناب رسول خدا فرمود
ای جبرئیل من راضی هستم بر تقدیر و حکم پروردگار خود و نمیخواهم چیزی را مگر آنکه خدا آنرا خواسته باشد بتحقیق دوست دارم
که دعای من ذخیره باشد برای گناهکاران امت خود و جاری نماید خداوند عالمیان در خصوص دو فرزند من هر چه بخواهد و روایتست شفاعت
که روزی جناب رسول خدا از راهی میگذشت ناگاه گروهی از کودکان را مشاهده نمودند که در میان راه بازی میکنند پس حضرت رسول
خدا در نزد یکی از ایشان نشست و از میان دو دیدهٔ او میبوسید بسیار ملاطفت و مهربانی میفرمود و او را در کنار مبارک خود
نشانید و او را بسیار میبوسید اصحاب آنحضرت از سبب آن ملاطفت و مهربانی پرسیدند حضرت فرمود روزی این پسر را دیدم که با
حسین من بازی میکرد و خاک زیر پای حسین را بر میداشت و بر روی و دیدهٔ خود میکشید بتحقیق جبرئیل مرا خبر داده است که این
پسر در قضیهٔ کربلا از یاوران حسین من خواهد شد مترجم میگوید در بعضی کتب مقاتل مذکور است که آن پسر حبیب ابن مظاهر
بود و حقایق امور را خدا بهتر میداند انتهی در روایت مرسل رسیده است که چون حضرت آدم بزمین آمد جناب حوا را ندید او را
جستجو مینمود و اطراف زمین را سیر کردید تا بزمین کربلا رسید همینکه داخل آن دشت بلا گردید لشکر غم و اندوه بآنحضرت هجوم آورد و
و دل مبارکش پر از حزن و غصه گردید و بسیار دلتنگ شد بی جهت خود را در میان امواج دریای ماتم و غم غوطه ور مشاهده نمود چون
بجای کشته شدن جناب امام حسین رسید پای مبارکش بسنگی بر خورد و خون وی بر آن جا جاری گردید عرض کرد ای خداوند عالمیان مگر
گناه دیگری از من تازه بسر زده که در مقابل آن مرا عقاب فرمودی و مبتلا ببلای دیگر نمودی بدرستی من همهٔ روی زمین را گردیدم چنین
مصیبتی بمن نرسید که در اینجا رسیده است پس خطاب از مصدر جلال در رسید که ای آدم مکروهی از تو سر نزده است و لکن در
این سر زمین فرزند تو حسین علیه السلام از روی جور و ستم کشته خواهد شد پس خواستم که تو نیز در مصیبت و اندوه با او موافق و شریک
میباشی و خون تو مانند خون او ریخته شود حضرت آدم عرض کرد ای پروردگار من آیا حسین پیغمبر است خداوند عالمیان فرمود
پیغمبر نیست و لکن سبط پیغمبر برگزیدهٔ ایست که نامش محمد است حضرت آدم عرض نمود که او را خواهد کشت خدا وحی فرمود قاتل او یزید
خواهد شد که همهٔ اهل آسمانها و زمینها او را لعنت خواهند کرد حضرت آدم از جناب جبرئیل پرسید که من در اینجا چه چیز باید بکنم
تا از این حزن و اندوه خلاص شوم جبرئیل عرض نمود لعنت کن بر کشندهٔ او حضرت آدم چهار مرتبه بر یزید پلید لعنت نمود و
نفرین کرد و چند قدم برداشت بسوی کوه عرفات رسید حضرت حوا را در آنجا پیدا نمود و روایت شده است که چون حضرت
نوح علیه السلام بر کشتی سوار شد در روی آب کشتی همهٔ روی زمین را گردید تا رسید بزمین کربلا چون بآن زمین بلا
رسید آن سر زمین کشتی او را بگرداب افکند پس حضرت نوح از غرق شدن کشتی ترسید دست دعا بدرگاه عزت و
جلال خدا برداشت عرض نمود ای پروردگار من همهٔ روی زمین را گردیدم ترسی و اضطرابی که در این زمین بر من رخ

نمود

نمود که همه جا رخ نداده بود همان ساعت جبرئیل از جانب خداوند جلیل فرود آمد عرض نمود یا نوح در این زمین کشته خواهد
شد حسین سبط محمد خاتم پیغمبران و فرزند گرامی خاتم اوصیاء است حضرت نوح پرسید قاتل آن بزرگوار که خواهد شد جبرئیل عرض
نمود قاتل او کسی خواهد شد که همهٔ اهل هفت آسمانها و همهٔ اهل هفت زمینها بر او لعنت خواهند نمود پس حضرت نوح چهار مرتبه بر آن
حرامزادهٔ بدکردار لعنت نمود پس کشتی از آن مهلکه نجات یافت و از آن سر زمین بلا گذشت و بکوه جودی قرار گرفت مرویست که
روزی حضرت ابراهیم اسب سوار از زمین کربلا میگذشت اسب آنحضرت بلغزید آنحضرت بزمین کربلا افکند سر مبارکش زخمدار شد
خون از سرش جاری گردید پس شروع نمود پیوسته استغفار کردن و طلب مغفرت نمودن و عرض نمود خدایا چه تقصیری از من سر زد
بود که باین بلا مبتلا گشتم پس جبرئیل امین همان ساعت نازل شد و عرض نمود یا ابراهیم گناهی از تو سر نزده است لکن در اینجا
سبط گرامی خاتم انبیاء و فرزند ارجمند خاتم اوصیا کشته و شهید خواهد شد پس خون او در این زمین جاری خواهد گردید و خون
ترا نیز خواستم که در این زمین جاری شود حضرت ابراهیم فرمود یا جبرئیل قاتل او کی خواهد شد جبرئیل عرض کرد قاتل او کسی خواهد
شد که همهٔ اهل آسمانها و زمینها بر او لعنت و نفرین مینمایند قلم لعنت آن ملعون را بر لوح نوشت پیش از آنکه خدا او را در این نوشتن
اذن و رخصت داده باشد چون از قلم این کار نیکو سر زد خداوند عالمیان وحی نمود بر قلم که تو در برابر این لعن سزاوار شدی
بر مدح و ثنا چون حضرت ابراهیم اینها را از جانب جبرئیل شنید دستهای مبارک خود را بسوی آسمان برداشت و بر یزید پلید لعنت
بسیار و نفرین بیشمار نمود ناگاه بقدرت خدا اسب آنحضرت بر نفرین او بزبان فصیح بلیغ آمین گفت حضرت ابراهیم از اسب خود پرسید
تو از کجا معرفت بهم رساندی بر استحقاق آن ملعون بر نفرین من که بر آن آمین میگوئی اسب آنحضرت بزبان خوش بیان عرض نمود
ای ابراهیم من پیوسته مفاخرت میکنم بر اینکه مانند تو بزرگواری سوار پشت من می باشد چون پای من در اینجا لغزید و
تو از پشت من بر زمین فرود آمدی خجالت من بسیار گردید سبب این حرکت نبود مگر از شومی یزید پلید مرویست که گوسفندان
حضرت اسمعیل در کنار نهر فرات چرا مینمودند روزی شبان آنها بخدمت حضرت اسمعیل آمد عرض نمود چند روز است که
گوسفندان از این نهر آب نمیخورند پس حضرت اسمعیل دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برداشت و از سبب حالت گوسفندان
از خداوند عالمیان سؤال نمود همان ساعت جناب جبرئیل از جانب رب جلیل بخدمت حضرت اسمعیل نازل گردید و عرض
کرد ای اسمعیل سبب اینحالت را از خود گوسفندان خود بپرس بدرستی آنها ترا جواب خواهند داد و سبب این را بیان خواهند
نمود پس آنحضرت بر گوسفندان خود خطاب فرمود که چرا از این مشرعه آب نمیخورید بزبان فصیح جواب دادند که برای ما خبر
رسیده است که فرزند تو حسین که سبط گرامی محمد است در این زمین تشنه لب کشته خواهد شد پس ما از این آب نمیآشامیم
بجهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزرگوار حضرت اسمعیل از آنها پرسید کدام ملعونی او را خواهد کشت جواب دادند کسیکه
او را لعنت مینمایند همهٔ اهل آسمانها و زمینها و همه خلایق پس حضرت اسمعیل عرض نمود خداوندا لعنت کن بر قاتل حسین
علیه السلام مرویست که روزی حضرت موسی با وصی خود یوشع بن نون سیاحت میکرد از قضا گذر ایشان بزمین کربلا افتاد همینکه
داخل آن سر زمین گردیدند نعلین حضرت موسی بیجهت دریده شد و بند آنها گسیخت پای مبارک آنحضرت بخار و خاشاک بر خورد و خون
از آن جاری گردید عرض کرد خداوندا چه گناهی از من سر زده است که باین بلا دچار گردیدم خداوند عالمیان بر آنحضرت وحی
نمود که در اینجا کشته خواهد شد حسین و خون او باینجا جاری خواهد گردید و خون تو جاری گردید بجهت موافقت ریخته شدن
خون او حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من حسین کیست خداوند عالم وحی نمود حسین سبط محمد مصطفی و فرزند ارجمند
علی مرتضی است عرض کرد قاتل او کدام ملعونست وحی شد قاتل او کسی خواهد شد که لعنت مینمایند بر او ماهیان در دریاها
و وحشیان در صحراها و مرغان در هوا پس حضرت موسی دست خود را بسوی آسمان برداشت یزید پلید را لعنت نمود و حضرت
یوشع آمین گفت پس از آنجا گذشتند در روایت آمده است که عادت حضرت سلیمان این بود که در روی بساط خود می نشست
و در روی هوا سیر و سیاحت مینمود روزی گذر آنحضرت بزمین کربلا افتاد باد بساط او را سه دفعه بر گردانید آنحضرت از
آن قضیه بسیار ترسان گردید که مبادا بساط او بر رو بیفتد ناگاه باد آرام گرفت بساط آنحضرت بزمین کربلا قرار گرفت حضرت
بر باد خطاب عتاب آمیز فرمود که چرا بی رخصت من در اینجا قرار گرفتی و ساکن شدی باد عرض نمود در این زمین کشته خواهد شد
حسین آنحضرت فرمود حسین کیست که اینجا کشته میباشد باد عرض کرد سبط محمد مختار و فرزند ارجمند علی کرار آنحضرت فرمود
کشندهٔ آنحضرت که خواهد شد عرض کرد کشندهٔ او کسیست که لعنت مینمایند بر او همهٔ اهل آسمانها و زمینها که عبارت از
یزید پلید است پس حضرت سلیمان دست دعا بسوی آسمان برداشت لعنت بر آن حرامزادهٔ بدکردار نمود و نفرین بسیار بر آن
ملعون فرمود و بر نفرین او همهٔ انس و جن آمین گفتند باز باد وزیدن گرفت بساط را بهوا بلند نموده از آن سر زمین

گذشتند

گذشته مرویست که عادت حضرت عیسی این بود که در بیابانها با حواریان سیاحت مینمود روزی گذار ایشان بزمین کربلا افتاد
دیدند شیر خشمناکی سر راه گرفته حضرت عیسی پیش رفت بر شیر خطاب عتاب آمیز نمود که چرا در سر راه نشسته و نمیگذاری که ما از
آن بگذریم شیر بزبان فصیح و بلیغ عرض کرد هرگز شمارا نمیگذارم از اینجا بگذرید تا اینکه لعنت نمائید بر یزید کشنده جناب امام
حسین علیه السلام حضرت عیسی پرسید که حسین کیست شیر عرض نمود حسین سبط پیغمبر امی و فرزند ارجمند علی ولی است حضرت
عیسی فرمود کشنده او که خواهد شد شیر عرض نمود کشنده آنحضرت کسیست که همه وحشیان و گرگان و درندگان در هر روز علی
الخصوص در ایام عاشورا او را لعنت میکنند پس حضرت عیسی دست دعا بجهت خدا برداشت و یزید پلید را لعنت و نفرین نمود و حواریان
هم آمین گفتند پس شیر از سر راه ایشان دور شد و ایشان از آنجا گذشتند صاحب کتاب در ثمین در تفسیر آیه شریفه فتلقی
آدم من ربه کلمات روایت کرده است که روزی حضرت آدم علیه السلام بساق عرش نگاه نمود نام مبارک جناب پیغمبر خدا و ائمه هدی را در ساق
عرش مشاهده نمود پس جبرئیل امین این دعا را بحضرت آدم تعلیم نمود و گفت ای آدم بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه
یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان چون حضرت آدم این دعا را خواند و نام مبارک جناب امام حسین را بزبان شریف خود میراند
اشک دیده مبارکش بر گونه شریفش جاری گردید و دلش میسوخت و اندوهناک میگردید حضرت آدم بجبرئیل فرمود ای برادر در ذکر نام پنجم
دلم شکسته و پریشان میشود و اشک از دیده من جاری میشود سبب این حالت چه باشد جبرئیل امین عرض نمود این فرزند تو که نامش
حسین است به مصیبتی مبتلا خواهد شد که همه مصیبتها در برابر آن حقیر و کوچک خواهد گردید حضرت آدم پرسید ای برادر آن مصیبت
کدام است جبرئیل عرض نمود که او را تشنه لب غریب بیکس خواهند کشت و کسی یاری او نمیکند و در آنهنگام معینی برای او پیدا
نمیشود ای آدم کاش او را در آنحالت میدیدی که با تن تنها در میان لشکر اعدا فریاد واعطشاه و واقلة ناصراه مینماید حتی یحول العطش
بینه و بین السماء کالدخان یعنی تشنگی آنمظلوم بمرتبه میباشد که حایل میشود میان او و آسمان چنانکه بخار غلیظ حایل میشود
از دیده شدن آسمان گویا مراد اینست که از نهایت تشنگی و عطش دود از دهن مبارکش چنان بیرون می آید مانند دود غلیظ
و نمیگذارد که آسمان دیده شود یا مراد اینست که از غایت تشنگی آسمان در نظر آنمظلوم تیره و تار مینماید و با وجود اینحالت طلب
و یاری میکند کسی او را جواب نمیدهد مگر با شمشیرها و نیزه ها و زخمهای کاری که هر یکی از آنها در قتل او کافی خواهد شد و او را ذبح
نمایند مانند گوسفند و سر مبارکش را از پشت گردن او میبرند و دشمنان اموال او را غارت میکنند و سر مبارکش را با سرهای مبارک
اصحابش در شهرها میگردانند و این قضیه با این کیفیت از علم خداوند واحد منان و تقدیر خالق یزدان گذشته است هرگز
تغییر نخواهد یافت پس حضرت آدم از شنیدن اینها با جناب جبرئیل مشغول گریه و زاری شدند مانند مادر فرزند مرده از بعضی
موثقین اخبار مرویست که روزی جناب امام حسن با جناب امام حسین داخل حجره جد بزرگوار خود گردیدند و عرض نمودند ای
جد بزرگوار امروز روز عید است و بتحقیق فرزندان عرب لباسهای گوناگون و جامه های رنگارنگ زینت نموده اند و رختهای
تازه پوشیده اند ما را جامه تازه نیست پس از اینجهت بخدمت تو آمدیم که ما را جامه تازه نیکوئی کرامت فرمائی و مانند فرزندان
مردم ما را مزین نمائی چون رسول خدا سخن ایشان را شنید و حالت ایشان را مشاهده فرمود و ملاحظه نمود که در خانه جامه نیست
که لایق شان ایشان بوده باشد گریه بر آنحضرت غالب گردید نخواست که دل مبارک ایشان را بشکند حقیقت امر را برای ایشان بیان
فرماید پس دست دعا بدرگاه عزت و مکرمت خدا برداشت و عرض نمود ای خداوندگار من دل این نور دیدگان مرا مشکن و بر شکستگی
دل ایشان و مادر ایشان رحم کن و جبر نما در آینده دل ایشان را شاد و مسرور فرما پس همانساعت جبرئیل امین از جانب خداوند
عالمیان نازل شد و دو جامه نیکوی سفید رنگ از جامه های بهشت برین برای آن دو نور دیدگان رسول مبین آورد چون جناب
پیغمبر آن دو جامه را مشاهده فرمود دل مبارکش شاد و مسرور گردید و غم از خاطر شریفش زایل گردید برای دو گل گلستان خود
فرمود ای سید جوانان اهل بهشت بگیرید این جامه ها را که خیاط قدرت و قضا بدست قدرت خود بقد مبارک شما دوخته است
چون آن دو بزرگواران جامه ها را سفید رنگ دیدند عرض نمودند ای جد بزرگوار ما اینها چگونه لباسیست و حال آنکه همه اطفال
عرب جامه های الوان و خوش رنگ پوشیده اند چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را از نور دیدگان خود شنید
ساعتی سر مبارک خود بزیر افکند و در امر ایشان تفکر میکرد که چگونه ایشانرا جواب دهد و بر همان جامه های سفید رنگ ایشانرا
راضی و خوشنود نماید جبرئیل عرض نمود یا محمد خاطر خود را خوش دار غمگین مباش و چشم خود را روشن نما بدرستیکه صباغ غیب
خداوند تعالی در بهشت این امر را برای نور دیدگان تو سهل خواهد فرمود و دل ایشانرا شاد و خرم خواهد نمود بهر رنگی
که دل ایشان دوست دارد خاطر مبارک ایشان خوش دار و آنرا برای ایشان کرامت فرماید پس امر نما یا محمد طشتی و ابریقی
حاضر سازند چون طشت و ابریق را بنا بفرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر ساختند جناب جبرئیل بحضرت

رسول خدا عرض نمود یا رسول الله من بر این خلعتهای زیبا آب میریزم تو آنها را در میان این طشت بدست مبارک خود
بشو و هر رنگی که دل این دو بزرگواران قرار بگیرد همان رنگ خواهد شد پس جناب رسول خدا اول جامه جناب امام
حسن را بدست مبارک خود گرفت و برای آن بزرگوار فرمود ای نور دیده من جامه خود را در کدام رنگ میخواهی بشود
امام حسن علیه السلام عرض نمود برنگ سبز میخواهم بشود پس جناب رسول خدا آنجامه را در میان طشت بدست مبارک خود می‌شست
و جناب جبرئیل امین از آن ابریق آب میریخت همین ساعت آنجامه سفید رنگ بقدرت رب قادر بیچون مانند زبرجد بسیار
رنگ در نهایت سبزی و خوشرنگی شد چنانکه از غایت خوشرنگی برق میزد پس حضرت رسول خدا آنجامه را از میان طشت
بیرون آورد و بنور دیده خود امام حسن کرامت نمود آن بزرگوار را بغایت خوشحالی و سرور بقامت زیبای مبارک خود
پوشید بقدرت خیاط قضا اندازه قامت مبارکش بود نه کوته بود نه بلند بعد از آن حضرت رسول رب العالمین خلعت زیبای
نور دیده گلگون قبای خود جناب امام حسین را بدست مبارک خود برداشت و بجانب آن مظلوم شهید بیکس ملتفت
شده فرمود ای نور دیده من دلت چه رنگ میخواهد ای برگزیده خالق یزدان و نور دیده خاتم پیغمبران و میوه دل سیده
زنان عالمیان عرض نمود ای جد بزرگوار عالیمقدار دل من رنگ سرخ را دوست تر میخواهد پس جناب رسول خدا بدست
معجز نمای خود جامه فرزند مظلوم خود را در میان طشت شست و جناب جبرئیل آب میریخت پس آنجامه مانند یاقوت سرخ
رنگ گردید و آنرا بنور دیده خود جناب امام حسین کرامت فرمود و آن امام انام و برگزیده خداوند عالمیان آنخلعت
فاخر زیبا را بقامت رعنای مبارک خود پوشیده با کمال خوشحالی و سرور و شادی بخدمت مادر مهربان خود فاطمه زهرا رفتند
شدند و حضرت رسول خدا بسبب شادی ایشان شاد و خرم گردید پس جناب جبرئیل چون اینحالت را مشاهده نمود گریه بر
او مستولی شد جناب پیغمبر فرمود ای برادرم جبرئیل مانند این روزی که دو فرزند نور دیدگان من شاد و مسرور شدند
تو گریه میکنی و اندوهناک میباشی ترا سوگند میدهم بخداوند عالمیان که هیچ چیز از تو نمیخواهم و دست از تو بر نمیدارم
مگر اینکه مرا خبر از سبب گریه و اندوه خود بدهی جناب جبرئیل عرض نمود ای رسول خدا معلوم تو باشد که دو فرزند
گرامی تو جامه های خود را هر یکی برنگی خواهش نمودند که خلاف رنگ جامه دیگری شد همانند کشته شدن خود که هر
یکی بنحوی کشته خواهد شد که بکشته شدن دیگری موافق نمیشود زیرا که ناچار اشقیای امت تو فرزندت حسن را زهر
خواهند داد و رنگ بدن مبارکش در هنگام وفات خود از شدت بسیاری تاثیر زهر جگر سوز سبز خواهد گردید چنانکه رنگ
جامه خود را سبز خواست و البته نور دیده ات حسین را بدکرداران امت تو خواهند کشت و مانند گوسفند او را ذبح خواهند
نمود و بدن مبارک آن بزرگوار در آن دم بخون شریف خود رنگین و سرخ خواهد شد چون رسول خدا اینخبر وحشت اثر را
از جناب جبرئیل شنید لشکر حزن و اندوه بر آنحضرت مستولی گردید و شادی او بحزن و اندوه مبدل گردید و حزنش زیاد شد
و بسیار گریه و زاری شدید نمود شیخ ابن نماره در کتاب مثیر الاحزان بسند خود از ام الفضل لبابه دختر حرث که زن عباس
ابن عبد المطلب است روایت کرده است که ام الفضل میگوید که من پیش از ولادت جناب امام حسین شبی در خواب دیدم که قطعه
از گوشت بدن مبارک جناب رسول خدا بریده شد و در کنار من گذاشتند اینخواب را بخدمت آنحضرت عرض نمودم فرمود اگر خواب تو
درست شود از دخترم فاطمه پسری زائیده میشود و او را بتو میسپارم تا اینکه او را تربیت و پرورش مینمائی و خدمت او با تو خواهد
شد ام الفضل میگوید امر چنان شد که رسول خدا فرموده بود جناب فاطمه زهرا بعد از مدتی جناب امام حسین را زائید و
خدمتگذاری آن بزرگوار را آنحضرت رسول خدا بعهده من واگذار نمود روزی آن بزرگوار را بخدمت جد امجد خود رسول خدا
آوردم و در دامن آنحضرت گذاشتم ناگاه آن بزرگوار شروع نمود ببول کردن بجامه جد بزرگوار خود قطره از بول او بدامن
آنحضرت رسید پس من با تعجیل تمام برخواستم آن بزرگوار را از کنار آنحضرت برداشتم و بول او را قطع نمودم از جهت اینکه بول
او را قطع کردم و به تعجیل برداشتم برای او اذیت شد شروع نمود بگریستن چون جناب رسول خدا دید که نور دیده او رنجید
و گریست بر من خشمناک شده فرمود ای ام الفضل چرا فرزند مرا اذیت نمودی و نگذاشتی که بول خود را تمام نماید و چیزی
بر من نمیشد جز اینکه بعد از بول او جامه من شسته میشد ام الفضل میگوید من رفتم آب بیاورم که رسول خدا جامه خود را
بشوید چون برگشتم دیدم جناب رسول خدا گریه میکند و اشک از دیده های مبارکش بر رخسار شریفش جاری میگردد عرض کردم
یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود در این ساعت جبرئیل نازل شد و خبر داد که امت من بعد از وفات من
این فرزند مرا خواهند کشت اصحاب حدیث روایت کرده اند چون یکسال تمام از عمر شریف امام حسین بوده
باشد گذشت دوازده نفر ملک از آسمان فرود آمدند که هر یکی بصورتی متصور شده بودند و یکی از ایشان بصورت

انسان متصور شده بود بخدمت جناب پیغمبر وارد شدند در مصیبت فرزند عزیز او جناب امام حسین علیه السلام تسلی
میدادند و از مصایب او خبر میرساندند و عرض کردند زود است بفرزند عزیزت حسین پسر فاطمه وارد خواهد شد آنچه که
بر هابیل وارد کردید از قابیل و زود است که خداوند عالمیان عطا خواهد فرمود بر این فرزندت اجری و ثوابی مانند آنچه برای هابیل
عطا فرموده بار مینماید بر قاتل فرزندت حسین گناهی مانند آنچه بر قابیل بار نمود از وزر و گناه و ملکی در آسمانها نماند مگر
اینکه بخدمت جناب رسول خدا نازل گردید و در مصیبت فرزند عزیزش حسین او را تسلی میدادند و تعزیتی میگفتند و
جناب پیغمبر پیوسته در هنگام خبر دادن ایشان میگفت خداوندا خوار و ذلیل نما کسی را که او را یاری نکند و در میان دشمنان
او را تنها و بیکس بگذارد و بکش کشنده او را و بمراد و بهبود نرسان و چنین یکه در کشتن فرزندم طلب نماید و بسبب وی او را
میکشد حظ و بهره در آن نه بیند و هرگز لذت از آن نبرد انس ابن ابی سحیم از جناب رسول خدا روایت کرده است که آن
حضرت شنید که میفرمود این فرزندم حسین در زمین عراق کشته خواهد شد پس هر یکی از شما از زمان او را دریابید البته او را یاری
نماید همان انس راوی خبر در کربلا حاضر گردید و در خدمت آنحضرت بدرجه شهادت رسید رحمة الله علیه عبد الصمد بسند خود
از عایشه روایت کرده است که گفت هنگامی که جناب امام حسین علیه السلام در کودکی تازه راه آمده بود روزی بخدمت جناب پیغمبر وارد شد
آنحضرت فرمود ای عایشه آیا تعجب داری از اینکه اکنون ملکی بر من نازل شد که هرگز پیشتر بر من نازل نشده بود و مرا خبر داد که این
فرزندت حسین کشته خواهد شد و اگر میخواهی از تربت و تراتشان بدهم پس آن ملک خاک سرخ رنگ بیرون آورد و ام سلمه آنرا
گرفت در میان شیشه گذاشت و در روز کشته شدن جناب امام حسین آنخاک را از همان شیشه بیرون آورد دید که آنخاک خون
شده است و مانند این خبر مذکور از زینب بنت جحش نیز روایت شده است از عبد الله بن یحیی روایتست که در خدمت جناب
امیر مؤمنان علیه السلام بجنگ صفین بیرون رفتیم چون بزمین نینوا رسیدیم همینکه آنحضرت برابر نینوا رسید بصدای بلند
ندا فرمود صبرا یا ابا عبد الله یعنی صبر نما بر مصایب جلیله که بر تو وارد خواهد شد ای ابا عبد الله آنحضرت فرمود روزی
بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدم دیدم آنحضرت گریه میکند اشک از دیدههای مبارکش مانند قطرات
باران جاری میکرد پس من عرض کردم ای رسول خداوند عالمیان پدر و مادرم فدای تو گردد چرا اشک از دیدههای مبارکت جاری
است آیا کسی ترا غضبناک نموده است آنحضرت فرمود نه بلکه در اینساعت جناب جبرئیل از جانب خداوند جلیل بر من نازل گردید
و مرا خبر داد از زمینی که در کنار نهر فرات است که نام آن زمین را کربلا میگویند و گفت که در همان زمین فرزند عزیزم حسین
کشته خواهد شد و فرمود یا علی دلت میخواهد که از خاک آن زمین مشتی بتو بدهم که از او بوئی کنی من عرض کردم بلی پس دست مبارک
خود را بلند نمود مشتی از خاک همانجا برداشت بمن داد پس بی اختیار قطرات عبرات از دیدههای من جاری گردید و نام این زمین
کربلا است مرویست که چون دو سال از عمر شریف جناب امام حسین علیه السلام گذشت جناب پیغمبر در وقتی بسفری میرفت اصحاب
آنحضرت در خدمتش بودند ناگاه در اثنای راهی ایستاد و فرمود انا لله و انا الیه راجعون و قطرات عبرات از دیدههای مبارکش
مانند باران از ابر نوبهاری ریخت اصحاب از گریه آنحضرت مضطرب گشتند و از سببش پرسیدند آنحضرت فرمود اکنون جبرئیل
فرود آمد مرا خبر میدهد از زمینی که آنرا کربلا مینامند و میگوید که فرزندم حسین را در آن سرزمین شهید خواهند
نمود گویا نظر میکنم بالفعل کشته شدن فرزندم حسین و بر جا افتادن و دفن شدن او و گویا میبینم زنان و اطفال و اهل
بیت اسیر شده گان او که بر روی قتبهای اشتران سوار نموده از شهری بشهر دیگر و از زمینی بزمین دیگر میبرند و سر مبارک فرزندم
حسین را بجای یزید لعین هدیه میبرند فرمود بخدا سوگند هیچ کسی از زیادی شادی و سرور نظر نمیکند بسر مبارک فرزندم
حسین مگر اینکه خداوند عالمیان جدائی و مخالفت میاندازد در میان دل و زبان او یعنی از جمله منافقین محسوب میباشد که خدا
وند عالمیان در چندین آیات قرآن مذمت ایشان کرده است و عذاب مینماید چنین کسیکه بدیدن سر فرزندم حسین شاد و
فرحناک گردد بعذاب دردناک ابدی پس جناب پیغمبر از آن سفر با دل حزین پر از غصه و اندوه و خاطر پریشان و آزرده و حالت
پژمرده و افسرده برگشت پس بالای منبر رفت و جناب امام حسن و امام حسین را در بالای منبر نزد خود نشانید و خطبه در کمال فصاحت
و بلاغت ادا فرمود و مردم را موعظه بلیغ نمود و ایشان را از عذاب خدا ترسانید چون از خطبه و موعظه خود فارغ گردید
دست راست مبارک خود را بسر مبارک امام حسن و دست چپ معجز نمای خود را بسر مبارک آنجناب امام حسین نهاد و عرض کرد خداوندا
محمد بنده و رسول تست این دو فرزند نور دیده من پاکیزه ترین عترت من هستند و بهترین اصل و ریشه من می
باشند که مردم با ایشان هدایت مییابند و فاضلترین ذریه من هستند و ایشانند آنکسانی که در میان امت خود
یادگار و امانت میگذارم و خلیفه خود میکنم در میان امت بعد از آن با اهل مسجد فرمود به تحقیق جبرئیل خبر داد بمن

که این فرزند

که این فرزند عزیزم و اشاره نمود بجناب امام حسن که بزهر جفا کشته خواهد شد و این فرزند که ای من یعنی جناب مظلوم کربلا در غربت
بیابان نینوا بشمشیر جفا در عرصه گاه کربلا شهید خواهد گردید و بخون مبارک خود آغشته خواهد شد خداوندا مبارک نما و خیر کن
کشته شدن او را و او بگردان او را از سادات شهدا نما و مبارک نفرما از قاتل و خوار کننده او را و برکت و خیر نگذار در کشنده او و قاتل
او و بحرارت آتش سوزنده جهنم برسان و کشنده او را در پائین ترین درکات دوزخ با کافران محشور نما چون اهل مسجد اینها
از جناب رسول خدا شنیدند صداها بناله و زاری و گریه و بیقراری بلند نمودند حضرت فرمود ایها الناس شما امروز گریه می
نمائید و در آنروز که من در میان شما نمیباشم و اشقیا بعلت من این دو گل گلستان مرا ظلم میکنند یاری برای نور دیدگان من نمی
کنید خداوندا تو ولی و ناصر او باش در آنروز که هیچ کس یاری او نمیکنند بعد از آن فرمود ای گروه مردمان من در میان شما
دو چیز بزرگ یادگار و امانت میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که از اصل و نسل من است و شریعتی و خاصیت من
هستند که با ایشان حرارت جگر من آرام میگیرد و سرد و خنک میشود و میوه دل منند و بمنزله جان و روح من هستند
و هرگز این دو چیز یکه در میان شما یادگار میگذارم و بشما میسپارم از یکدیگر جدا نمیشوند تا اینکه در سر حوض کوثر بر من وارد
میباشند مترجم میگوید که مراد از جدا نشدن ایشان از یکدیگر آنست که حفظ و حمایت و احترام قرآن حفظ و حمایت و احترام
اهل بیت جناب رسول خدا است و حفظ و حمایت و احترام اهل بیت رسالت حفظ و حمایت و احترام قرآنست و هیچ چیز از یک
دیگر جدا نیستند چنانکه بی احترامی اهل بیت رسالت و ضایع کردن ایشان بی احترامی و ضایع کردن قرآنست و قرآن بر ولایت
و احترام ایشان دلالت میکند و معنی و مضامین وی در پیش ایشانست و در نزد دیگری نیست انتهی پس حضرت فرمود من در
خصوص رسالت و نجات اهل بیت خود چیزی از شما نمیخواهم مگر آنچیزیکه خدا امر کرده است که آنرا از شما بخواهم و شما را بر
ادای این تکلیف نمایم و از آن سوال کنم از شما فرموده است که سوال از شما از مودت و محبت خویشان خود و پرهیز نمائید
از اینکه فردای روز قیامت ملاقات نمائید بمن هنگامیکه آزار و اذیت کرده باشید برای عترت من و کشته باشید
اهل بیت مرا و ظلم و ستم نموده باشید بر ایشان آگاه باشید ای گروه مردمان زود است که فردای روز قیامت سه علم از این
امت بر من وارد میشوند و ملاقات نمایند یکی از آنها علمی باشد که در غایت سیاه رنگ میباشد که ملائکه خداوند
عالمیان از تیرگی آن مضطرب و هراسان میشوند چون آن علم تیره رنگ در نزد من میایستد من از صاحبان آن میپرسم که شما
کیستید پس بسبب اضطراب و ترس روز قیامت و پریشانی احوال خود مرا فراموش نمایند نام من از یاد ایشان فراموش میشود میگویند
که ما ائیم اهل توحید از عرب که خدا را بیگانگی میپرستیم پس من با ایشان میگویم منم احمد پیغمبر عرب و عجم ایشان میگویند
ما از امت تو هستیم پس با ایشان میگویم چگونه رعایت کردید بعد از من اهل بیت و عترت مرا و کتاب پروردگار
که آنها را بشما سپرده بودم در دار دنیا ایشان در جواب میگویند اما کتاب خدا را پس ما آنرا ضایع نمودیم و احترام آنرا
رعایت نکردیم و بر احکام و مواعظ و نصایح آن عمل ننمودیم و اما عترت و اهل بیت تو پس ما حریص شدیم و راغب گشتیم
که ایشانرا از روی زمین برداریم و همه ایشانرا هلاک نمائیم که یکی از ایشانرا زنده نگذاریم چون اینسخن را از ایشان میشنوم
روی خود را از ایشان برمیگردانم و اعراض میکنم از ایشان پس تشنه لب با روی تیره و سیاه از سر حوض برمیگردند بسوی آتش دوزخ
پس گروه دیگر با علم سیاه وارد میشوند که علم ایشان از علم اول سیاه تر و تیره تر میگردد پس من نیز از ایشان میپرسم که چگونه
رعایت نمودید سفارش مرا در خصوص این دو چیز بزرگی که در میان شما گذاشتم که یکی کتاب خدا بود و دیگری اهل بیت
و عترت من ایشان در جواب میگویند اما چیز بزرگتر که عبارت از کتاب خدا بوده باشد مخالفت احکام وی نمودیم و آنرا
هرگز عمل نکردیم اما ثقل اصغر که عبارت از اهل بیت بوده باشد پس ایشانرا پراکنده نمودیم و از شهرها و آبادان دور
کردیم و سعی نمودیم در هلاک ایشان و پاره پاره کردیم ایشانرا چون اینرا از ایشان میشنوم بر ایشان میگویم دور شوید از
من پس تشنه و روی سیاه از سر حوض برمیگردند پس علم دیگر در سر حوض کوثر وارد نزد من میباشد که نور درخشنده و لامع
از روی صاحبان و اتباع آن ساطع میشود من از ایشان میپرسم که شما از کدام گروه هستید ایشان میگویند ما ائیم اهل کلمه
توحید که عبارت از کلمه لا اله الا الله بوده باشد ما ائیم اهل تقوی و پرهیزکاری و ما ائیم بقیه ماندگان از اهل حق از امت محمد
مصطفی که حامل کتاب خداوند عالمیان شدیم و آنچه که کتاب خدا حلال کرده بود ما آنرا حلال دانستیم و حرام آنرا حرام
دانستیم و ذریه و فرزندان پیغمبر خود را دوست داشتیم بهر نحویکه برای جان خود یاری کردیم بان نحو برای
اهل بیت پیغمبر خود یاری نمودیم و هر کس با ایشان در مقام جنگ و دشمنی میشد ما بان شخص مقاتله کردیم
و عداوت و دشمنی نمودیم پس من بان گروه سعادت اثر میگویم بشارت باد بشما که من پیغمبر شما محمد هستم بخدا سوگند

...رد دنیا آنچنان بود که ذکر نمودید پس ایشان را از آب سرد و شیرین حوض کوثر سیراب مینمایم بعد از آن ان
...بهشت برین دل سرد با کمال شادی و خرمی بر میگردند و داخل بهشت عنبر سرشت می باشند و همیشه در انجا لذت برند
مترجم میگوید در اینمقام چند فایده هست که بیان انها از جملهٔ لوازم است فایدهٔ اول تعلق دارد بدو فقرهٔ روایت مذکوره
فقرهٔ اول قول حضرت رسول خدا است که فرمود در روز قیامت سه گروه بنزد من خواهند امد در بادی نظر قاصر چنان مینماید
که ان دو علم باید یکی بوده باشد زیرا که اصحاب رافعان انها در ضلالت و شقاوت با یکدیگر شریک هستند جواب از این
شبهه انست که وجه دو تا شدن علم و دو فرقه گشتن اصحاب انها انست که ظاهرا فرقهٔ اولی گروهی هستند که غصب خلافت جناب
امیر مومنان علیه السلم و سایر ائمهٔ انام نمودند و قصد داشتند که ایشانرا بکشند هر چند یکه متمکن نشدند از کشتن ان
بزرگواران و چنانکه کلام کفر و نفاق امیز انگروه بدفرجام دلالت بر این مدعا مینماید که در روز قیامت بخدمت انحضرت
عرض میکنند اما عترت تو پس حریص بودیم که ایشانرا از روی زمین برداریم و فرقهٔ دوم کسانی هستند که بقدر امکان سعی در
کشتن ان بزرگواران نمودند و ایشانرا کشتند مانند یزید پلید و ابن زیاد عنید و خلفای بنی عباس و تابعان ایشان فقرهٔ دیگر
تعبیر فرقهٔ دوم از کتاب خدا به ثقل اکبر و از عترت طاهره به ثقل اصغر در این تعبیر چنانکه در تعبیرات سایر اخبار و علمای
اخیار اشکالی بنظر قاصر میرسد که انچه از مذاق علمای اعلام بلکه از صریح کلمات ایشان فهمیده میشود که عترت طاهرهٔ
رسول خدا که عبارات از ائمهٔ انام و اوصیای کرام بوده باشد افضلست از این قران که عبارتست از خطوط و نقوش در میان دو جلد
چنانکه کلام معجز بیان جناب امیر مومنان در جنگ صفین دلالت بر اینمطلب دارد که انحضرت بلشکر سعادت اثر خود فرمود
اعتنا بحرز کردن لشکر معاویه قرانرا برای خود نکنید بر نیزه های ایشان زیرا که منم قران ناطق جواب از این اشکال انست که ثقل که
در روایت وارد است یا بکسرهٔ ثاء مثلثه و سکون قافست که بمعنی گرانی و سنگینی است یا بفتحهٔ ثاء مثلثه و قافست که بمعنی توشه
و متاعست یا بمعنی چیز گران بها و پر قیمت است چنانکه ثقل بفتحهٔ قاف باین دو معنی امده است اگر ثقل در خبر شریف ان باشد
که بمعنی گرانیست هرگز اشکال مذکور در اینمقام راه ندارد زیرا که مقام دخل بافضلیت و اشرفیت ندارد بلکه مقام گرانی
تکلیف و زیادتی مشقتست و پر واضحست که تکلیف بعمل نمودن بقران و احکام و مواعظ انبیا گرانتر و سنگین تر است از
تکلیف مردم به ولایت و محبت عترت طاهره زیرا که قران مشتملست بر مواعظ شافیه و نصایح کامله و تکالیف واجبه و محرمه و
لزوم متخلق و متصف شدن باخلاق حسنهٔ مرضیه و صفات حمیدهٔ جمیله و دوری جستن از صفات رذیله و اخلاق ذمیمه و افعال
قبیحه و اعراض نمودن از دنیا و راغب شدن باخرت و اوردن این همه تکالیف محتاج بمجاهدات نفسیه است که غالب مردم را
اینمرتبه بسیار مشکلست زیرا که اسیر نفس اماره هستند اما بیرون امدن از عهدهٔ تکلیف باعتقاد بامامت و ولایت عترت طاهره
بسیار اسانست و اگر کسی ترک انرا نموده باشد از خباثت نفس خود شده است علاوه بر اینکه انسان مکلفست که قرانرا بخواند در
فرایض و نوافل و سایر اوقات خود و مکلف نیست باوردن مراثات ایات قران و این رای نیست مگر رجوع نمودن بعترت طاهره
که قران بخانهٔ ایشان نازل گشته است بلکه تکلیف باعتقاد نمودن بر ولایت امامت اهلبیت رسالت و یاد کردن بان بزرگواران
ازجملهٔ تکالیف است که در قران موجود است و اگر ثقل بفتحهٔ ثاء مثلثه و قافست که بمعنی توشه و زاد راه و چیز گران بها
و پر قیمت جواب بچند وجه میباشد اول انکه چون رسول خدا صلی الله علیه و اله کتاب را بخدا انسب داده است و عترت را برای
نفس خود چنانکه فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی از اینجهت کتاب خدا را ثقل اکبر تعبیر مینماید و
عترت را ثقل اصغر برای تعظیم خداوند عالمیان و دوم انکه شاید این تعبیر در اخبار برای اسکات منافقین و دشمنان
اهلبیت رسالت بوده باشد که ایشان هرگز صبر و تحمل بر این نمیکردند که در مقام تعبیر عترت طاهره را افضل و اشرف
از کتاب خدا بگیرند و هرکس اطلاع تمام بکیفیت سلوک و رفتار جناب رسول انام با ان ملاعین بد فرجام برساند بصدق
اینمقال البته اعتقاد خواهد نمود سیم انکه احتمال دارد که مراد از ثقل که انحضرت فرمود که در میان شما دو ثقل میگذارم چیزی
بوده باشد که معجزهٔ نبوت و برهان رسالت انحضرت باشد و ثبوت نبوت و رسالت انجناب بکلام معجز بیان خداوند عالمیان
بیشتر از ثبوت ان بدلالت عترت طاهره گردیده هر چند یکه بسبب معجزات و ایات ان بزرگواران جماعتی از ملل خارجه بشرف
اسلام فایز گردیدند اینست جواب از اشکال مذکور که بنظر قاصر مترجم حقیر رسید حقایق امور را خداوند بهتر و نیکوتر
میداند فایدهٔ دوم از جملهٔ بدیهیات واضحه و یقینیات عادیه است که اگر مخبر صادقی در امری خبری برساند یقین
بحقیقت ان امر بان نحو یکه خبر رسیده است حاصل میشود خصوصا مخبری مانند جبرئیل امین از جانب رب العالمین
بخدمت سید المرسلین بوده باشد همین که در خصوص امری مانند چنین کسی خبر اورد البته احتیاج بخبر کسی دیگر

۴۴ وخبر دیگر مخبر اول نمیماند بنابراین مقدمه پس چه سبب دارد که در چندین اخبار وارد است که جناب رسول خدا خبر جبرئیل خبر شهادت مظلوم
کربلا را بخدمت جد بزرگوار خود رسانده به وجهیکه ممکن نیست انها را به یک خبر حمل بکنیم زیرا که مخبر انها گاه جبرئیل است و گاه
ملک دیگر و زمان خبر و راویان انها و کیفیت در کمال اختلاف و تناقض و تخالف است چنانکه بر خبیر بصیر مخفی و مستور نیست جواب
از این شبهه انست که شاید مقصود از نقل ملائکه نه از بابت مجرد اطلاع انحضرت بوده باشد بلکه کیفیت مصیبت ان بزرگوار را بجناب بزرگوار
خود نقل نمایند که سبب گریه و اندوه انحضرت گردد چنانکه ائمهٔ اطهار و شیعیان ابرار بکیفیت مصایب ان بزرگوار مطلع و خبردار هستند با
وجود این هر وقتیکه از مصائب جلیلهٔ انحضرت یاد اوری میشود سبب گریه و اندوه میگردد بلکه ذکر نام ان مظلوم کربلا سبب گریه و حزن دلهای
میگردد و چنانکه دانستن جناب رسول خدا پیش از خبر دادن ملائکه در اینمطلب ضرر ندارد فایدهٔ سیم در بیان انست که اول کسیکه ذکر مصیبت
ان بزرگوار نموده است خداوند عالمیانست که ذکر مصائب جلیلهٔ ان بزرگوار را به پیغمبران و پیشوایان دین مبین کرده و ایشانرا گریانیده
و بعد از ان جبرئیل امین و ملائکهٔ مقربین و انبیای مرسلین و اوصیای مرضیین است لهذا منصب مرثیه خوانی جناب سید الشهداء علیه السلم
از جملهٔ مناصب جلیله و مقامات عالیه است پس باید مرثیه خوان انحضرت از جملهٔ کسانی بوده باشد که به زیب و زینت تقوی و پرهیزگاری اراسته
و پیراسته باشد و صاحب وقار و تمکین شده از همه نقایص و رذایل نفس خود را پاک و پاکیزه نماید تا شیطان ملعون دست و زبان او را
نیالاید که از ان شعار ورع و تقوی باز داشته و نیت او را در مرثیه خوانی معلل و مشوب باغراض دنیویه و شهوات نفسانیه نسازد
و دست او را از سعادات جاودانی و فیوضات سرمدی که مترتب بر ذکر مصایب ان بزرگوار است بریده و حظ و نصیب او را محض این بیهودهٔ
فانی نسازد و باید از جملهٔ کسانی باشد که فایز شود بان اجرها و ثوابها که در اخبار ائمهٔ هدی بذکر مصائب و فضایل سید الشهداء علیه السلم
مذکور شده است و داخل در زمرهٔ کسانی نشود که خداوند عالم در قران مجید فرموده است من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما
له فی الاخرة من خلاق و باین منصب جلیل متصف نمیشود مگر اینکه عالم دانا و خبیر و بصیر گردد به صحاح اخبار این باب تا بذهن
وقاد خود صحاح اخبار و روایات را از ضعاف انها تمیز دهد و از انچه در کتب معتبرهٔ علمای اخیار مانند مقتل بحار و ارشاد شیخ بزرگوار
و سایر مقاتل علمای ابرار تجاوز بکتب تواریخ و دروغگویان و بی سوادان ننماید تا عمل خود را باطل و هباء منثور نکند و بنغمه های
اهل طرب و صدای فاحش عوام مرثیه نخواند که صاحب تعزیه از او بیزار گردد و مانند کسی باشد که قران بخواند و قران بر او لعن
کند چنانکه وارد شده است که رب تال القران و القران یلعنه و در حدیث معتبر وارد است لا یطاع الله من حیث یعصی
یعنی طاعت و فرمانبرداری نمیشود خداوند عالمیان از انجائیکه معصیت کرده باشد و کسیکه عاقل و صاحب فکر و تدبر شود
میداند که این دنیا را بقائی و وفائی نیست بسیار غبن و زیانکاری و حسرت و ندامت میشود برای کسیکه اینمنصب جلیل و مقام بزرگ را
برای جیفهٔ دنیا فروخته خود را از سعادات جاودانی محروم نماید مکر و حیلهٔ شیطان ملعون را اگر دیده شده دست از راستگوئی
و احتیاط بکشد چون مضامین این فواید مدخلیت بسیار در اخبار این باب داشت از اینجهت در اینمقام انها را ایراد نمودم اگر چه مضمون
فایدهٔ سیم بنوع دیگر در اول کتاب گذشته بود انتهی

باب هشتم در بیان خبر دادن جناب رسول خدا و امیر مومنان و جناب امام حسین سلام الله علیهم از شهادت خود

در امالی شیخ بزرگوار
شیخ طوسی ره بسند خود از جناب امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده است که روزی اسماء دختر عمیس خثعمیه برای من نقل
نمود که من بجدهٔ تو فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها در هنگام زائیدن جناب امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلم قابله بودم چون
جناب فاطمهٔ زهرا جناب امام حسن را زائید جناب رسول خدا بخانه تشریف اورد و بر امر صدا زد که ای اسماء فرزند مرا پیش من بیاور
و ان بزرگوار را بپارچهٔ زرد رنگی پیچیده پیش او بردم و ابنزد جد بزرگوار خود اوردم انحضرت چون مشاهده فرمود که نور دیدهٔ او را در پارچهٔ
زرد پیچیده ام انرا گشود و دور انداخت و فرمود یا اسماء من بشما سفارش نکرده ام که هیچ مولود را به پارچهٔ زرد نه پیچید پس پارچهٔ
سفیدی طلبیده ان بزرگوار را بان پیچید پس بگوش راست مبارکش اذان گفت و بگوش چپ شریفش اقامه خواند بعد از ان به
جناب امیر مومنان علیه السلم خطاب نمود و فرمود یا علی فرزند مرا چه نام گذاشته انحضرت عرض کرد یا رسول الله من هرگز در نام
او بر تو سبقت نمیگیرم جناب رسول خدا فرمود من نیز در نام او بر خدا سبقت نمیگیرم تا که جبرئیل امین از جانب رب العالمین بخدمت
سید المرسلین نازل گردید و عرض نمود یا رسول الله خداوند علی اعلی بر تو سلام میرساند و میفرماید یا محمد علی از تو بمنزلهٔ هرون است
از موسی مگر اینکه بعد از تو پیغمبری نخواهد شد نام فرزند خود را بنام فرزند هرون نامیده کن انحضرت از جبرئیل پرسید
نام فرزند هرون چه بود جبرئیل عرض نمود نام او شبر بود انحضرت پرسید شبر چه معنی دارد جبرئیل عرض کرد که
بلغت عرب حسن میباشد پس جناب رسول خدا نام نور دیدهٔ خود را حسن گذاشت اسماء میگوید چون جناب فاطمهٔ زهرا
جناب امام حسین را زائید من نیز قابله بودم چون ان بزرگوار از مادر متولد شد پس جناب رسول خدا بخانه تشریف اورد

فرمود ای اسماء فرزند گرامی مرا نزد من بیاور آن بزرگوار را نزد جد بزرگوار خود آوردم در خصوص آن بزرگوار آنچه را بعمل آورد که در هنگام ولادت جناب امام حسن بعمل آورده بود اسماء میگوید که دیدم جناب رسول خدا را گریه مستولی گردید و اشک حسرت از دیدهای مبارک آن حضرت بر روی شریفش جاری گردید و فرمود ای نور دیده زود است برای تو حادثه و مصیبتی خواهد رسید خداوندا کشنده او را لعنت کن پس بمن فرمود ای اسماء این قضیه را بدختر من فاطمه نگو پس آن بزرگوار را بدست من داده و قنداق مبارکش را نزد فاطمه زهرا علیها السلام آوردم چون روز هفتم ولادت آنحضرت رسید باز جناب رسول خدا بخانه تشریف آورده مرا صدا زد که ای اسماء فرزند عزیز مرا نزد من بیاور آوردم بگوش راست مبارکش اذان گفت و بگوش چپ مبارکش اقامه خواند بگوسفندی که مایل بود بسفیدی آن بزرگوار را عقیقه نمود چنانکه در هنگام ولادت برادرش حسن مجتبی نموده و ران و پای گوسفند را به قابله کرامت فرمود و سر مبارک نور دیده خود را تراشید و بقدر موی سر مبارکش نقره کشید بر فقیر تصدق نمود و بانواع عطریات سر مبارکش را معطر فرمود و کف خون مالیدن بر کودکان از عادت و فعل اهل جاهلیت است پس آن بزرگوار را بکنار خود گرفته فرمود یا اباعبدالله بسیار گرانست بر من بعد از آن شروع نمود بگریستن اسماء میگوید من عرض کردم پدر و مادرم فدای جان مبارک تو باد یا رسول الله چه باعث است که در روز اول و در این روز چنین نمودی و بر فرزند عزیزت گریه کردی سبب گریه تو چه باشد فرمود بر مصیبت این فرزند گرامی خود گریه میکنم زیرا که طاغیان و ستمکاران و کافران بنی امیه او را خواهند کشت خداوند عالمیان در روز قیامت هرگز شفاعت مرا برای ایشان نصیب نفرماید والبته کسی که این فرزند عزیز مرا بکشد مردیکه دین مرا خراب خواهد نمود و بر خداوند عظیم کافر میشود بعد از آن دست مبارک خود را بدعا بر داشت و عرض نمود خداوندا من از تو سؤال میکنم در خصوص این دو نور دیده و فرزند خود آنچه که حضرت ابراهیم خلیل در خصوص فرزندان خود از تو سؤال نمود که فرزندان او را پیشوایان دین نما خداوندا تو میدانی که من این دو فرزندان خود را بسیار دوست میدارم و دوست میدارم کسی را که این دو نور دیده مرا دوست دارند خداوندا لعنت کن بر کسیکه ایشان را دشمن بدارد چنان لعنتیکه در پری آسمان و زمین بوده باشد مترجم میگوید شاید مراد از فقره این حدیث شریف یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی مجرد نفی نبوت و رسالت بوده باشد بعد از جناب رسول خدا و از استثنا جز این مقصود دیگر نبوده باشد شاید این استثنا بجهت اثبات عموم منزلت وارد شده باشد دفع توهم دشمنان امیر مؤمنان ایراد کرده که ایشان در ظاهر قائل بامامت و حجت بودن آنجناب برامت نبودند و استثنا را ذکر نمود بجهت اثبات اینمطلب که امیر مؤمنان در جمیع جهات شرکت با هرون برادر حضرت موسی دارد چنانکه جماعتی از افاضل علمای اصول استثنا را دلیل عموم در مستثنی منه دانسته اند و مقصود از این فقره بنا بر عموم منزلت بدلیل استثناء آنست که امیر مؤمنان حجت خداوند عالمیانست بر امت جناب رسول خدا چنانکه هرون حجت خدا بود بر امت حضرت موسی کلیم الله و قول و فعل آنحضرت مانند قول و فعل جناب هرون حجت است و تشبیه کامل بناقص در تنزیل راهی ندارد و اگر بوده باشد ضرر در اینمقام ندارد زیرا که مردم حجت بودن جناب هرون را دانسته بودند و چیزیکه مخفی و مشکوک بود در نزد عوام و بیخبران مردم عبارت بود از حجت بودن امیر مؤمنان پس آنچیز مشکوک تشبیه شده است بر چیزیکه یقینی بود در نظر ایشان که عبارتست از حجت بودن جناب هرون و معلوم است چیزیکه مخفی و مشکوک بود در نظر اصحاب جناب رسول خدا افضل و اشرفست از چیزیکه یقینی بود در نزد ایشان و نیز استثنا اثبات میکند که جناب امیر مؤمنان مانند هرون خلیفه و جانشین و وزیر و یاور حضرت رسول خدا است و همچنین سایر جهة شرافت و بزرگواری را اثبات مینماید انتهی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره در امالی بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت هنگامیکه جناب امیر مؤمنان علیه السلام بالشکر سعادت اثر بجنگ صفین از کوفه بیرون رفت من نیز در خدمت آنحضرت بودم چون در زمین نینوا نزول اجلال فرمود که آن زمین در کنار فرات واقع است پس آنحضرت بصدای بلند مرا صدا زد که ای فرزند عباس اینجا را میشناسی من عرض کردم یا امیرالمؤمنین مرا معرفتی باین سر زمین نیست آنحضرت فرمود که ای فرزند عباس اگر اینموضع را بشناسی چنانکه من میشناسم از اینجا نخواهی گذشت مگر اینکه گریه میکنی مانند گریه کردن من ابن عباس میگوید پس آن حضرت بسیار گریست تا اینکه ریش مبارک آنحضرت از اشک دیده خود تر شد و اشک دیده او مانند سیلاب بر سینه مبارک او میریخت من بجهة گریستن آنحضرت گریستم ولکن نمیدانستم که آنحضرت برای چه چیز گریه میکند میفرمود آه آه مرا با آل ابی سفیان و آل حرب گروه شیطان و اولیای کفر چه کار است بعد فرمود صبر و شکیبائی نما ای اباعبدالله زیرا که پدرت ملاقات نموده است بر مصیبتیکه تو آنرا خواهی نمود از گروه شیطان که آل ابوسفیانست پس آنحضرت بعد از این کلمات دلسوز و جانگداز آب طلبید و برای وضو گرفت بسیار نماز خواند باز از آن سخنهای حزن انگیز و گریه خیز یاد نمود و چیز دیگر نکرد مگر اینکه دیدهای مبارکش ساعتی بخواب راحت استراحت نمود چون از خواب بیدار گردید مرا صدا زد که ای فرزند

عباس کجا هستی عرض کردم یا امیرالمؤمنین من اینجا حاضرم بجای دیگر نرفته ام فرمود میخواهی ترا خبر دهم از خوابی که در این ساعت دیده ام ابن عباس میگوید من عرض کردم بلی دیده مبارکت بخواب نرفت مگر بخواب نیکو پیوسته در استراحت شود و آنچه در خواب دیده خیر خواهد شد انشاء الله یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود در خواب دیدم گویا مردان بسیار از آسمان بسوی زمین فرود آمدند و در دست ایشان علمهای سفید بود و شمشیرها حمایل کرده بودند و آنها از غایت سفیدی برق میزدند و خطی باطراف این سر زمین کشیدند و دیدم که شاخهای این درختان خرما که در اینموضع هستند سر بزمین فرود آورده اند و این زمین مانند دریای امواج پر از خون گشته موج میزند و دیدم فرزند گرامی و نور دیده و جگر گوشه جان من حسین در میان این دریای خون غرق شده دست و پا میزند استغاثه و یاری و فریاد رسی طلب میکند کسی بفریاد او نمیرسد و گروهی از آسمان فرود آمدند که مردان سفید رنگ سفید جامه بودند فرزند گرامی مرا ندا میکردند و میگفتند صبر نمائید ای آل رسول انام شما در دست شریر ترین مردمان امروز کشته میباشید اینست بهشت عنبر سرشت که مشتاق تست یا اباعبدالله بعد از آن برای من تسلی میدادند و تعزیت میگفتند و ندا میکردند یا اباالحسن بشارت باد بتو پس بتحقیق خداوند عالمیان روزیکه مردم از قبرهای خود بر میخیزند برای قایم شدن بجناب خود در خدمت پروردگار عالمیان دیدهای ترا بجهة نور دیده خود روشن و نورانی میکند چون اینها را دیدم از خواب خود باینحالت پریشانی که می بینی بیدار گردیدم سوگند یاد میکنم بوجودیکه جان علی در قبضه قدرت اوست که خبر داد مرا صادق امین مصدق رسول پروردگار عالمیان ابوالقاسم صلی الله علیه و آله که من باین سر زمین بلا عرصه نینوا خواهم آمد و اینجا را در هنگام بیرون رفتن بسوی جهاد با یاغیان و ستمکاران خواهم دید و این زمین کرب و بلاست که در آن کشته و مدفون خواهد شد حسین فرزند عزیز من با هفده نفر جوان از فرزندان من و فرزندان فاطمه و این سر زمین در آسمانها معروف و مشهور است از اهل آسمانها زمین کرب و بلا میگویند چنانکه حرم کعبه و مکه و بیت المقدس در میان اهل آسمانها معروف و در زبان ایشان مذکور است ابن عباس میگوید بعد از ذکر اینها امیر مؤمنان فرمود ای فرزند عباس در این زمین را بگرد و ببین در این سر زمین پشکلهای آهوان پیدا میشود بخدا سوگند هرگز دروغ نگفته ام و جناب رسول خدا هرگز خبر دروغ بمن نفرموده است رنگ آنها مانند رنگ زعفران زرد است ابن عباس میگوید بنا بامر آنحضرت اطراف آن بقعه را گردیدم و آن پشکلها را بآن صفتیکه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده بود در یکجا جمع یافتم که پراکنده نشده بود آنحضرت را ندا کردم یا امیرالمؤمنین آن پشکلها را بآن صفتیکه نشان داده بودی پیدا نمودم آنحضرت فرمود راست فرموده است خداوند عالمیان و رسول او پس از جای خود برخواست بسرعت تمام بسوی آنها آمد آنها را بدست مبارک خود برداشت و بوئید فرمود اینها همان پشکلهاست که بمن خبر داده بودند فرمود ای پسر عباس میدانی اینها چه پشکلهاست این پشکلها را عیسی بن مریم در هنگام گذر خود باین سر زمین بوئیده است و حکایت آنچنانست که روزی گذر حضرت عیسی با حواریان باین زمین افتاد دید که آهوان صحرا در اینجا جمع شده اند گریه و زاری میکنند پس حضرت عیسی با گروه حواریان در نزد آن آهوان نشستند آنحضرت مشغول شد بگریستن و حواریان نیز بگریه او گریه کردند و سبب نشستن حضرت عیسی و سبب گریه او را نمیدانستند چون از گریه کردن قدری تسکین یافت ایشان عرض کردند ای روح خدا و کلمه او چه چیز سبب گریه تو گردید آنحضرت فرمود میدانید این زمین کدام زمین است ایشان عرض نمودند ما را معرفتی باین سر زمین نیست فرمود این زمینی است که کشته خواهد شد در آن فرزند رسول خدا احمد مختار و فرزند زن نجیبه طاهره بتول که شبیه و نظیر مادر مریم است و در همین جا مدفون خواهد شد و خاک قبرش خوشبوتر خواهد شد از مشک زیرا که خاک فرزند رسول خدا و فرزند طاهره بتول شهید است و پیوسته چنین خوشبو میشود خاک قبر پیغمبران و اولاد پیغمبران و این گروه آهوان با من سخن میگویند و ذکر میکنند که اینها در این سر زمین برای اشتیاق بتربت آن فرزند مبارک فرخنده فال چرا مینمایند و اینها ببرکت آن پسندیده خداوند عالمیان در این زمین از شر صیادان و درندگان آسوده خاطر و ایمنند پس حضرت عیسی دست مبارک خود را باین پشکلها زد و از زمین برداشت و آنها را بوئید و فرمود چنین عطر و خوشبوئی در پشکلهای این آهوان از برکت خوش بوئی آن گیاهی است که در این زمین روییده است پس دست مبارک خود را بدعا برداشت و عرض نمود خداوندا اینها را باقی و پایدار بدار تا آن وقتیکه پدر بزرگوار آن فرزند مظلوم شهید در اینجا اینها را ببوید هنگامیکه گذر او باین سر زمین بیفتد تا سبب تسلی دل و موجب آرام خاطر او گردد پس جناب امیر مؤمنان فرمود این پشکلها باینحالت تا این زمان بجهة دعای حضرت عیسی باقی مانده است و بجهة طول زمان و بسیاری مدت رنگ این پشکلها زرد شده است و فرمود این زمین حزن و مشقت است و بلاست پس آنحضرت بصدای بلند خود گفت ای پروردگار عیسی بن مریم قاتلان فرزند و نور دیده مرا هرگز برکت نده و کار

ایشانرا

ایشان از برای ایشان نیکو و مبارک نفرمود و برکت نده بر کسیکه سعی و اعانت در قتل فرزندم میکند و کسیکه او را یاری و نصرت ننماید
و در میان لشکر دشمنان او را تنها بگذارد و ابن عباس میگوید پس آنحضرت بسیار گریست زمانی گریستن او بطول انجامید ما نیز بجهت
گریه او گریه کردیم و آنحضرت از بسیاری گریه و زاری مدهوش گشته بر روی مبارک خود بر زمین افتاد و بسیار طول انجامید غشوه آن
حضرت چون از غشوه خود افاقه یافت پس قدری از آن پشکلها بکنار ردای مبارک خود بست مرا امر نمود که قدری از آنها بکنار ردای
خود ببندم فرمود ای پسر عباس اینها را نگاه دار هر وقتیکه دیدی که از این پشکلها خون تازه جاری و سیلان میکند پس بدانکه ابو
عبد الله الحسین فرزندم در این زمین کشته شده است و در اینمکان مدفون گردیده است ابن عباس میگوید بخدا سوگند من در حفظ
و حمایت آن پشکلها را بیشتر از حفظ و حمایت خود به بعضی از آنها یکه خداوند عالمیان بر من واجب کرده است میکردم و هرگز آنها
از آستین جامه خود باز نمیکردم و پیوسته در آستین خود بسته و آنها را محافظت مینمودم شبی در خانه خوابیده بودم چون از خواب
بیدار شدم دیدم خون تازه از آنها جاریست و آستین من پر از خون گردیده است چون این امر مشاهده نمودم نشستم گریه بر من مستولی
گردید با خود گفتم بخدا سوگند که حسین را کشته اند زیرا که امیر مؤمنان بمن خبر داده بود و هرگز آنحضرت از چیزیکه شدنی است
برای من خبر نداده است مگر اینکه واقع شده است چنانکه خبر داده است بهمان طور بظهور آمده است زیرا که رسول خدا از چیزها
که بآنحضرت خبر داده است بر کسی دیگر از اصحاب خود خبر نداده است پس بسیار مضطرب و پریشان شدم و از خانه بیرون آمدم هنگامی
که فجر طالع میشد بخدا سوگند دیدم مدینه طیبه را غبار گرفته است و نداوت و رطوبتی از آن میریزد و هوا تیره و تار گردیده
هیچ چیز دیده نمیشود چون آفتاب عالمتاب سر از افق مشرق بیرون آورد دیدم گویا گرفته و منکسف گردیده است و دیوارهای
مدینه سرخ و رنگین است مانند خون تازه شده است چون این علامات وحشت انگیز را مشاهده نمودم گریه بر من مستولی
گردید گفتم بخدا سوگند حسین را کشته اند و از گوشه خانه صدای شنیدم و کسی را نمیدیدم که میگفت اِصْبِرُوا آلَ الرَّسُولِ
قُتِلَ الْفَرْخُ النَّحُولُ نَزَلَ الرُّوحُ الْأَمِينُ بِبُكَاءٍ وَعَوِيلٍ صبر کنید بر مصایب جلیله ای آل رسول خدا کشته شد
فرزند عزیز مصطفی و نور دیده علی مرتضی و میوه دل فاطمه زهرا که از غریب بیابان کربلا از تیغ اشقیای عبات خذلها و غصه های
گرد و نبی و قلب جسم مبارکش ضعیف شده بود چون مظلوم کربلا را گروه اشقیا کشتند جناب روح الامین باذن پروردگار
عالمین با گریه و زاری و ناله و بیقراری از آسمان بسوی زمین نازل گردید بعد از آن گوینده اینکلام بصدای بلند گریه و زاری
نمود چون اینحالت را مشاهده نمودم گریه بر من مستولی گردید و آنروز را در پیش خود ضبط و ثبت نمودم که روز دهم ماه
محرم روز عاشورا بود روز نیکه خبر شهادت آن بزرگوار بمدینه رسید دیدم همان روز بوده است که این عجایب و غرایب
بظهور آمده است کسانیکه در خدمت آنحضرت در کربلا بودند این قصه را نقل کردم ایشان گفتند بخدا سوگند آنچه تو شنیدی
ما نیز در معرکه کربلا آنرا شنیدیم ولکن ندانستیم که قائل آنکلام که بود و اعتقاد ما این شد که همان شخص جناب خضر پیغمبر است
در کتاب اکمال الدین این روایت احمد بن محمد بن الحسن که از بزرگان و مشایخ اصحاب حدیث است نیز بهمان طریق روایت
کرده است و ایضا شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره در کتاب مذکور بسند خود از هرثمة ابن ابی مسلم روایت کرده است که
در خدمت امیر مؤمنان در جنگ صفین با لشکر شقاوت اثر معاویة ابن ابی سفیان مقاتله نمودیم چون از آن جنگ برگشتیم
و بزمین کربلا رسیدیم آنحضرت نماز صبح را خواند و از زمین کربلا بدست مبارک خود مشتی خاک برداشت پس آنخاکرا بوئید و فرمود
چه بسیار نیکوتر و خوشبوتر شده ای خاک ای سرزمین بخدا سوگند هر آینه از تو گروهی محشور خواهند شد که بیحساب داخل
بهشت میباشند چون هرثمه بخانه خود رسید بزن خود که از شیعیان امیر مؤمنان بود گفت آیا میخواهی از مولای و امام تو
جناب ابو الحسن خبری بتو بگویم هرثمه گفت چون جناب ابو الحسن در کربلا نماز صبح را با ما ادا فرمود و از خاک همان زمین
مشتی بدست مبارک خود برداشت و فرمود چه بسیار خوشبوتری ای خاک بخدا سوگند هر آینه از تو محشور خواهند شد
گروهی که بیحساب داخل بهشت می باشند آن زن صالحه پاک طینت چون این را از شوهر خود هرثمه شنید گفت ای مرد هرگز
جناب امیر مؤمنان چیزی نفرموده است مگر اینکه حق و صدق بوده باشد چون بعد از مدتی جناب امام حسین وارد
کربلا پر بلا گردید هرثمه میگوید من در میان لشکر میبودم که ابن زیاد بد بنیاد بجهت مقاتله آنحضرت فرستاده بود
چون همان منزل و درختان را مشاهده نمودم آن خبری که از جناب امیر مؤمنان شنیده بودم بخاطر آوردم پس بشتر خود سوار
شدم بخدمت جناب امام حسین رفتم چون مشرف بحضور مبارک آنحضرت گردیدم سلام کردم و آنچه از پدر بزرگوار
شنیده بودم بخدمت آنحضرت نقل کردم و عرض نمودم این سخن را از پدر بزرگوارت در همین منزل شنیدم که
تو در اینجا نزول اجلال فرموده آنجناب از من پرسید آیا با ما خواهی شد یا بضرر ما مقاتله خواهی نمود هرثمه میگوید

من عرض کردم نه ترا یاری میخواهم نمود و نه دشمنی و جنگ با تو خواهم بعمل آورد دو کودک چند نفر کودکان بی دست و پا گذاشته ام از ابن
زیاد بد بنیاد بر ایشان میترسم آنحضرت چون این عذر را از من دید و سخن مرا شنید فرمود پس هر کجا که میخواهی برو تا کشته
شدن و جنگ ما را نه بینی و صدای استغاثه ما را نشنوی قسم بوجودیکه جان حسین در قبضه قدرت و ستم هر کسیکه
استغاثه ما را بشنود و نجات ما با این گروه دشمنان بشنود و یاری ما نکند خداوند عالمیان او را برو بخود بآتش دوزخ میاندازد
مترجم میگوید که مصنف ره فرموده است شاید مراد آنحضرت از اینکلام شریف آن بوده باشد که ترک نصرت و یاری آنحضرت
با وجود شنیدن صدای استغاثه و طلب یاری او موجب شدت عذاب یا باعث زیادتی عقاب گردد زیرا که ظاهر و آشکار است
که نصرت و یاری آنجناب و سایر پیشوایان دین و ائمه معصومین از جمله واجبات و لوازم است خواه صدای استغاثه را بشنود
یا نه انتهی در امالی شیخ صدوق و ارشاد شیخ بزرگوار شیخ مفید ره و احتجاج شیخ طبرسی ره به تغییر جزئی در روایات
آن بزرگواران مرویست که روزی جناب امیر مؤمنان برای مردم کوفه خطبه در کمال فصاحت و بلاغت خواند و فرمود بپرسید
از من هر چیزیکه دل شما میخواهد که اشکال در آن داشته باشید پیش از آنکه مرا نیابید و من از میان شما بروم بخدا سوگند هرگز
سؤال نمیکنید از من از چیزیکه گذشته است یا خواهد آمد و سؤال نخواهید نمود از من از گروهی که صد نفر را گمراه کند
و براه ضلالت بیندازد یا گروهی که صد نفر را هدایت نماید و براه راست دلالت کند مگر اینکه از همه اینها بشما خبر میدهم
چنانکه گذشته است و خواهد آمد نشان میدهم بشما از کسانیکه داعی و صدا کننده آن دو فرقه است براه ضلالت یا براه
هدایت و سرکرده ایشان است تا روز قیامت ناگاه از میان مردم سعد ابن ابی وقاص ملعون برخواست و عرض نمود یا امیر
المؤمنین خبر ده مرا که در سر و ریش من چه قدر مو هست و چند عدد است جناب امیر مؤمنان در جواب آن ملعون حرامزاده
فرمود خبر داده بود بمن از این سؤال که تو از من کردی خلیل من جناب رسول خدا فرموده بود که تو این گونه سؤال از من در چنین
وقتی خواهی نمود و خبر داده بود که بهر موی سر تو ملکی موکل است که ترا لعنت میکند و بهر موی ریش تو شیطانی هست
که ترا از راه راست بیرون کرده براه ضلالت و گمراهی میکشد و در خانه تو کودکی هست فرزند دختر رسول خدا را
خواهد کشت و علامت راستی و حقیقت آنچه در حق تو گفتم که بهر یکی از موی سرت ملکی موکل است بر تو لعنت میکنند و بهر
یکی از موی ریشت شیطانی هست ترا استخفاف و گمراه مینمایند آنست که کشتن پسرت فرزند دختر جناب رسول خدا را راست
و صدق باشد پس اگر این خبر من راست شد چنانکه خبر دادم بظهور آمد پس بدان که حکایت ملک و شیطان نیز راست و حق
است و اگر دلیل و برهان آنچه از من پرسیدی که مشکل بود هر آینه از آن نیز خبری ترا دادم که در سر و ریشت چند عدد مو هست
یعنی اگر بگویم موهای سر و ریشت فلان قدر است البته عداوت و شقاوتی که در تو موجود است تصدیق من هرگز نخواهی
نمود و بدلیل و برهان اثبات آن بکردن بغایت بسیار مشکل است لکن علامت دانستن من عدد موی سر و ریشت آنست
که گفته من در حق پسرت راست شود و هنگامیکه جناب امیر مؤمنان اینکلام معجز نظام را بسعد ابن ابی وقاص ملعون فرمود پسر
آن حرامزاده ناپاک که عمر بن سعد حرامزاده بود کودکی بود بتازگی براه آمده بود چون آن حرامزاده بزرگ شد جناب امام حسین
بصحرای کربلا تشریف آورد مباشر کشتن آنحضرت همان حرامزاده بد طینت گردید چنانکه امیر مؤمنان خبر داده بود در
امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره و بصایر الدرجات و کامل الزیاره و سایر کتب معتبره بچند سند معتبر مرویست که روزی
جناب رسول خدا فرمود هر کسیکه دوست دارد و دلشاد میگردد از اینکه زندگانی او در دنیا مانند زندگانی من بوده
باشد که با سعادت و نیکبختی عمر بگذراند و بمیرد مانند مردن من که پیوسته در راحت بوده باشد و بنعمال الحیوة و ممات
خود بطریق و سنت من رفتار نموده باشد و داخل شود بهشت پروردگار من که عبادت آن بهشت برین است که پروردگار
عالمیان بدست قدرت خود درختان آنرا خلق کرده است پس باید علی را دوست دارد و فضیلت و بزرگواری او را اقرار
و اعتراف نماید دوست دارد وصی او و امامانی که بعد از علی هستند و دشمنان ایشان را دشمن بدارد زیرا که ایشانند
پیشوایان دین مبین و دلالت کننده گان براه رستگاری و هدایت خداوند عالمیان فهم و علم مرا برای ایشان کرامت
فرموده است و ایشانند عترت من که پاره گوشت و خون من هستند اپروردگار من شکایت از دست دشمنان ستمکار
ایشان بسوی تو مینمایم و شکایت میکنم از کسانیکه انکار فضیلت ایشان نمایند و قطع کنند صله و احسان مرا در رعایت حق
ایشان بخدا سوگند البته فرزند و نور دیده مرا خواهند کشت یعنی جناب امام حسین را و شفاعت من هرگز بآنگروه
ستمکاران در روز قیامت نخواهد رسید در بصایر الدرجات از سوید بن عفله روایت کرده است که روزی در
خدمت جناب امیر مؤمنان نشسته بودم ناگاه مردی بخدمت آنحضرت وارد شد عرض نمود یا امیر المؤمنین حال از

وادی القری میایم دیدم که خالد بن عرفطه وفات نمود آنحضرت فرمود هرگز نمرده است باز آنمرد همان سخن را اعاده نمود و جناب
امیر المؤمنین در جواب و همان کلام معجز بیان خود را فرمود باز آنمرد کلام خود را سه باره اعاده نمود همان جواب را از آنحضرت
شنید آنمرد گفت سبحان الله تعجب دارم از اینکه من بتو خبر میدهم که خالد وفات کرد و شکی در آن نیست تو میفرمائی یا امیر المؤمنین
که او نه مرده است باز آنحضرت فرمود که نمرده است قسم بذات واجب الوجودی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست خالد بن عرفطه
نخواهد مرد تا اینکه سرکردهٔ لشکر ضلالت خواهد شد و ایشان را قائد و پیش جنگ باشد و علم لشکر ضلالت در دست حبیب
ابن حمار میباشد و آن علم را همان حبیب بن حمار خواهد برداشت چون این خبر به حبیب بن حمار رسید که امیر مؤمنان در حق تو چنین
کلامی فرموده است بنزد امیر مؤمنان آمد عرض نمود یا امیر المؤمنین ترا بخدا سوگند میدهم که در خصوص من چنین مظنّه نکن و
من از شیعیان تو هستم و در بارهٔ من چیزی فرمودهٔ که من از آن امتناع دارم بخدا سوگند رجوع به نفس خود مینمایم و از آن در نفس
خود نمیابم جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر تو حبیب بن حمار هستی البته آن علم لشکر ضلالت را خواهی برداشت ابو حمزه میگوید
بخدا سوگند خالد بن عرفطه نمرد تا اینکه عمر بن سعد حرامزاده سرکردهٔ لشکر ابن زیاد بد بنیاد گردید و بر جنگ جناب امام حسین
علیه السلام بیرون رفت همان خالد بن عرفطه در مقدمهٔ همان لشکر ضلالت سر عسکر بود و حبیب ابن حمار ملعون هم صاحب علم آن
لشکر شیطان گردید و علم را برداشته بود چنانکه جناب امیر مؤمنان فرموده بود همهٔ آنها بظهور رسید در کامل الزیاره بسند
خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امام حسین علیه السلام در دامن مبارک حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله نشسته بود آنحضرت نور دیدهٔ خود را پیوسته میبوسید و میبوئید و بخنده وا میداشت و با آنجناب بازی میکرد چون
عائشه بنت خالد را مشاهده نمود عرض کرد یا رسول الله چه بسیار این پسر را دوست میداری و از او خوشت میاید آنحضرت بعائشه فرمود
وای بر تو چگونه او را دوست ندارم و از او خوشم نیاید و حال آنکه او میوهٔ دل من و نور دیدهٔ من است آگاه باش ای عائشه زود است که
امت من این فرزند گرامی مرا خواهند کشت پس هرکس بعد از شهادت این نور دیدهٔ من او را زیارت کند خداوند عالمیان ثواب یک حج
از حجهای که من کرده ام در نامهٔ عمل او مینویسد عائشه از روی تعجب عرض کرد یا رسول الله ثواب یک حج از حجهای تو به زائر او خدا کرامت
فرماید آنحضرت فرمود بلی اجر و ثواب دو حج از حجهای من خدا بزائر او کرامت میفرماید باز عائشه از روی تعجب عرض نمود یا رسول الله
ثواب دو حج از حجهای تو بزائر او خواهد شد حضرت فرمود بلی چهار حج از حجهای من پیوسته عائشه در مقام تعجب بلکه تکذیب بود
و آنحضرت زیاد مینمود و برابر آنچه سابق میفرمود زیاده میکرد تا رسید به نود حج از حجهای جناب رسول خدا با عمرهای آنها مترجم
میگوید که گوارا باد بزائران آن پسندیدهٔ خداوند عالمیان اگر مفهوم عدد را حجیت نباشد هر چند یکه بقرینهٔ مقام باشد اشکالی
در روایت نیست چنانکه ثابت و محقق در نزد علمای اعلام این است که مفهوم عدد و زمان را حجیت نیست اگر بر فرض بوده
شاید تفاوت در مراتب زائران آن بزرگوار بوده باشد که هرکس را بقدر معرفت و اعتقاد جزا میدهند و العلم عند الله العالم
بحقایق الامور انتهی باز در کتاب مذکور بسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که غالب اوقات عادت
جناب رسول خدا باین نحو جاری میشد هنگامیکه نور دیدهٔ خود جناب امام حسین علیه السلام بخدمت آنحضرت داخل میشد او را
میگرفت بسوی خود میکشید و امر مینمود بجناب امیر مؤمنان که یا علی نور دیدهٔ مرا نگاه دار و آنحضرت نور دیدهٔ خود را
میافکند ببالا و او را میبوسید میگریست جناب امام حسین روزی عرض نمود ای جد بزرگوار چرا مرا میبوسی و گریه میکنی آنحضرت فرمود
ای نور دیدهٔ من جای شمشیرها را از بدن تو میبوسم و گریه میکنم جناب امام حسین عرض نمود ای جد بزرگوار مرا میکشند حضرت فرمود بلی
بخدا سوگند البته پدر ترا و برادر ترا و ترا خواهند کشت پس آن بزرگوار عرض کرد ای جد بزرگوار محل کشته شدن ما و قبرهای ما
از یکدیگر جدا خواهند گردید آنحضرت فرمود بلی ای نور دیدهٔ من قبرهای شما پراکنده و از یکدیگر جدا می باشند آن بزرگوار
پرسید ای جد امجد من پس کدام کسی از امت تو قبرهای ما را با این پراکندگی زیارت خواهد نمود جناب رسول خدا فرمود زیارت
نمیکند مرا و پدر بزرگوار ترا و برادر ترا و ترا مگر صدیقان از امت من و نیز در همان کتاب بسند خود از ابی عبد الله الجدلی
مرویست که روزی بخدمت جناب امیر مؤمنان علیه السلام داخل شدم دیدم جناب امام حسین علیه السلام در نزد مبارک آنحضرت نشسته
پس جناب امیر مؤمنان دست مبارک خود را به کتف شریف آنحضرت زد فرمود این فرزند گرامی من کشته خواهد شد کسی او را یاری و
نصرت نخواهد نمود آنمرد میگوید من عرض کردم یا امیر المؤمنین بخدا سوگند چه بد زندگانی که با وجود کشتن فرزندت حسین
و نصرت نکردن کسی او بوده باشد بسیار بد زندگانی باشد و کسیکه فرزند گرامی ترا یاری نکند برای زندگانی این
چند روز فانی آن زندگانی البته بد خواهد شد آنحضرت فرمود بدرستیکه آنچه گفتم البته واقع میشود و ایضاً در کتاب
مذکور بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود روزی جناب امیر مؤمنان بفرزند

گرامی خود جناب امام حسین علیه السلام فرمود یا ابا عبد الله اسوة انت قدما بنا بتوجیه مصنف ره در توجیه این کلام
معجز بیان دو وجه ذکر فرموده است نخست قول این است که از قدیم زمان در تقدیر خدا ثابت و معلوم است که تو ای فرزند
گرامی کسی هستی که مردم بتو اقتدا و تاسی خواهند نمود و امامت و پیشوا بودن تو در علم خدا و زمان انبیا معلوم
و مشخص بود وجه دوم آنست که هر وقت مصیبت و حزن بیاد آورد مصایب جلیله تو برادر خود تسلی میدهند برا
که هر مصیبت را اندوه در جنب مصایب بزرگ تو حقیر و کوچک مینماید ملاحظه مصیبت چون مصایب جانگداز ترا ملاحظه
میکنند مصیبت خود را در برابر آنها حقیر و کوچک میبینند دل پر درد خود را بآنها تسلی میدهند و در برابر مصیبت خود
برای خدا شکر مینمایند و احتمال دارد که مراد آنحضرت از این کلام شریف این است که یا ابا عبد الله که هر یکی از پیغمبران و اوصیا ایشان
بموافقت و متابعت تو میباشد که به سبب تو در عرصهٔ کربلا رخ خواهند داد بر مصیبت در زمین کرب و بلا مبتلا گشتند چنانکه بیان
بعضی از ایشان در باب سابق مذکور گردید فقال الجلت فداك انما طلبی قال علمت ما جهلوا و سینتفع عالم بما علم یعنی جناب
امام حسین علیه السلام عرض نمود ای بزرگوار و ای پدر عالیمقدار جان من بقربان جان مبارکت گردد حال من چگونه است و چه طور خواهد
شد که مردم اقتدا و تاسی برای من بکنند حضرت فرمود ای فرزند مهربان دانسته آنچه مردم بر آنجا هل بودند و زود است منتفع
و بهرمند میباشد عالم و دانا بآنچه دانسته است مترجم میگوید شاید مراد آنحضرت از این کلام شریف این است که ای فرزند
گرامی تو باعتبار این جهان فانی و بیوفا که اهل و مال و منال و جاه و جلال الهی بود کار بی اعتنا است و مردم برای طلب آنها
و مانند جاهلان رفتار میکنند از این جهت صبر و شکیبائی خواهی نمود با آنچه بر تو وارد خواهد شد از مصایب جانسوز که از
رضای خداوند عالمیان دست از جان و مال و فرزندان و عیال خود خواهی برداشت که خداوند عالمیان از تو خوشنود و راضی شود
و باین ترویج شریعت پیغمبر خدا حاصل گردد و دیگران بر آنها جاهلند و هرگز عمل بآنها نمیکنند چنانکه تو خواهی نمود یا مراد
این است که ای فرزند گرامی حال تو چنانست که از احکام و شرایع و علوم ربانی اعتقاد داشته که دیگران بآنها جاهلند و
زود است عالم بآنچه دانسته است منتفع میشود که نادانان هرگز بچیزی منتفع نخواهند شد از این جهت که تو عالمی و دیگران جاهلند
مردم بر تو اقتدا و تاسی خواهند نمود این دو احتمال بنا بر آنست که لفظ علمت که در فقرهٔ روایت است بتاء خطاب بوده باشد
و اگر بتاء متکلم بوده باشد شاید مراد از این کلام آنست که ای فرزند عزیز من آنچه که من دانسته ام در بارهٔ تو که چگونه مصیبتی بر تو
رخ میدهد چه بلا بر تو خواهند آورد و از طاغیان و ستمکاران بنی امیه که مردم آن را نمیدانند و الله العالم بحقایق الامور انتهی
جناب امیر مؤمنان فرمود ای فرزند عزیز من بشنو و پیش چشم خود نما و بدان یا علی که گویا از این بینی پیش از آنکه بساحت تو نازل شود
و مبتلا بر آن بوده باشی قسم یاد میکنم بخداوند یکه جان من در قبضهٔ قدرت اوست هر آینه بنو امیه خون ترا خواهند ریخت
لکن ترا از دین حق که داری نمیتوانند برگردانند و قدرت بر این ندارند که ترا از ذکر پروردگار خود غافل نمایند و مانند
خود شان ترا بی دین و اهل دنیا کنند بلکه با وجود اینکه ترا میکشند در سر دین حق میباشی چون جناب امام حسین علیه السلام
این کلام معجز بیان را از پدر بزرگوار خود امیر مؤمنان شنید عرض نمود سوگند یاد میکنم بذات خداوندی قادر یکه جان من در
قبضهٔ قدرت اوست مرا کفایت میکند اینکه ایشان مرا از دین حق نمیتوانند برگردانند و اقرار میکنم براستی و حقیت آن
چیزیکه خداوند عالمیان بر پیغمبر بزرگوار خود نازل کرده است و تصدیق دارم براستی آنچیزها که پیغمبر خدا از جانب پروردگار
خود آورده است و تکذیب نمیکنم قول پدر بزرگوار خود را بلکه هر چیزیکه میفرماید همهٔ آنها راست و حق است در ارشاد شیخ
بزرگوار شیخ مفید ره بسند خود از اسمعیل ابن زیاد روایت کرده است که روزی جناب امیر مؤمنان به براء ابن عازب
فرمود یا براء البته فرزند عزیز من حسین را گروه ستمکاران خواهند کشت و حال آنکه تو در آنوقت زنده خواهی بود و
نصرت و یاری فرزندم حسین نخواهی نمود چون جناب امام حسین در عرصهٔ کربلا بدرجهٔ شهادت رسانیدند در آن زمان براء ابن
عازب زنده بود و یاری بر آن مظلوم ننمود پیوسته براء از روی حسرت میگفت بخدا سوگند که آنچه جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام
فرموده بود راست و حق شد که میفرمود حسین مرا میکشند و تو یاری او را نکنی چنانکه فرموده بود بظهور آمد آنحضرت را
کشتند من نصرت و یاری او نکردم و همیشه اظهار ندامت و حسرت مینمود و در کشف الغمه و ارشاد شیخ بزرگوار شیخ مفید ره مسطور است
که عبد الله ابن شریک عامری روایت کرده است که بسیار میشنیدیم که چون عمر ابن سعد ملعون از در مسجد کوفه داخل میشد از اصحاب
کرام جناب امیر مؤمنان میشنیدم که میفرمودند پیش از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام در عرصهٔ کربلا که این
مرد قاتل جناب امام حسین خواهد شد یعنی عمر بن سعد حرامزاده و این خبر پیش از کشته شدن جناب امام حسین میشنیدیم
و نیز در آن کتاب مذکور از سالم ابن ابی حفصه مرویست که روزی عمر بن سعد ملعون بخدمت جناب امام حسین عرض نمود که

یا ابا عبدالله در نزد ما گروهی هستند همه ایشان سفیهان و جاهلانند زیرا که گمان ایشان اینست که من ترا خواهم کشت آنحضرت در جواب آن حرامزاده پلید اختر فرمود ایشانکه اینگمان را در باره تو دارند سفیها و جهال نیستند بلکه عقلا و بردبارانند فرموده آگاه باش ای عمر چیزیکه چشم مرا روشن و دلهای ما شاد و خرم میکند اینکه تو بعد از کشتن من گندم عراق را نخواهی خورد مگر اندکی مترجم میگوید این روایت با توجیه خود در باب دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی انتهی در کتاب مناقب از ابن عباس روایت کرده است که روزی هند ملعونه مادر زانیه معاویه حرامزاده نزد عایشه آمد و از او خواهش نمود که خوابی دیده ام از جناب رسول خدا خواهش نماید که آن خواب را تعبیر نماید چون عایشه این حکایت را بخدمت آنحضرت عرض کرد آنحضرت فرمود بگو باو که خواب خود را نقل نماید بیان کند تا آنحضرت تعبیر آنرا بیان نماید آن ملعونه عرض نمود در خواب دیدم که گویا آفتاب عالمتاب از بالای سر من ایستاده است عالم را روشنی میبخشد و از آن آفتاب بلند درخشنده آفتابی یکرنگی کوچکتر از آفتاب اول بیرون آمد ناگاه از فرج من ماری سیاه تیره بیرون آمد از آن مار سیاه ستاره سیاه تیره و سیاه رنگ پیدا گردید آن ستاره تیره رنگ بآن کوچک آفتاب که از آفتاب بزرگ جدا شده بود هجوم آورده بر آن آفتاب حمله ور گردید تا اینکه آن ستاره آفتاب را غروب پرچم آفتاب کوچک را آن ستاره تیره رنگ بالاخره بکام خود کشید آنگاه عالم همه تیره و تار گردید و ظلمت و تیرگی شدید افق آسمان و زمین را پیچید ناگاه دیدم ستاره های بسیار درخشنده در آسمان ظاهر و هویدا شدند و ستاره های بسیار تیره و تاریک در زمین بودند لکن آن ستاره های تیره و تاریک همه روی زمین را احاطه نمودند چون جناب رسول خدا سخن آن ملعونه را شنید اشک چشم از دیده های مبارکش مانند قطرات باران برخسار مبارکش جاری گردید بعد از گریستن فرمود این هند است بیرون فرمود بیرون برو ای دشمن خدا که تجدید اندوه و مصیبت مرا تازه نمودی و دلم را محزون و اندوهناک ساختی پس مرگ و نیستی بر من زدی پس چون آن زانیه ملعونه از خانه جناب رسول خدا بیرون رفت آنحضرت فرمود

خداوندا لعنت نما و لعنت کن بر نسل او تعبیر خواب آن ملعونه را از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمود آن آفتاب براو

عالمتاب که در بالای سر آن ملعونه طالع و درخشنده بود عبارتست از آفتاب فلک امامت علی ابن ابیطالب علیه السلام و ستاره تیره و تاریک که مانند مار تیره و سیاه در بر رویش بنظر آن ملعونه رسید و دید که از فرج او بیرون آمد پس آن عبارتست از معاویه که شیطان از نطفه شیطان آفرید و مفتون نمود ساخته است که پیوسته بلذات دنیا و دنیا آلوده گشته است و دست از دین و آخرت برداشته است و آن شقی فاسق منکر خداوند عالمیانست و اما آن ستاره سیاه تیره که آن ملعونه در خواب دیده است و آن ستاره تیره و تاریک دید که از مار سیاه بیرون آمد و بر آفتاب کوچک حمله ور گردید و هجوم آور شد و از او فرو برد عبارتست از یزید پلید پسر معاویه ملعون و آن آفتاب کوچک عبارتست از فرزند گرامی من حسین است که یزید پلید فرزند عزیز مرا خواهد کشت و بکشته شدن او عالم تیره و تاریک میشود و آفتاب منکسف میباشد و اما آن ستاره های تاریک و سیاه که در زمین بنظر آن ملعونه رسیدند همه روی زمین را گرفتند و اطراف عالم را احاطه نمودند و همه روی زمین را تیره و تاریک ساختند عبارتست از ملاعین بنی امیه و در تفسیر فرات ابن ابراهیم بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها فرزند عزیز خود جناب امام حسین را بکنار خود برداشته بود جناب رسول خدا نور دیده خود را از کنار فاطمه زهرا گرفت و در دامن خود نشانید فرمود خداوند عالمیان لعنت کند بر کسیکه ترا بکشد و لعنت نماید بر کسیکه جامه های ترا بغارت ببرد و هلاک کند کسانرا که بر قتل تو یاری نمایند و سعی کنند بر کشتن تو و خداوند عالمیان میان من و کسیکه بر ضرر و قتل تو اعانت کند حکم نماید چون جناب فاطمه زهرا این سخنان جانگداز و دلسوز را از پدر بزرگوار خود شنید عرض نمود ای پدر بزرگوار این چه سخنی است که از تو میشنوم حضرت فرمود ای دختر عزیز من یاد آوردم آن مصیبت را که بعد از من و بعد از تو باین فرزند عزیزم خواهد رسید از اذیت بدکرداران و ظلم ظالمان و مکر مکاران و ستمکاران و این فرزندم در آنروز در میان گروهی میباشد که گویا ستاره های درخشنده آسمان هستند در راه رضای خدا و برای یاری و نصرت این نور دیده من بر کشته شدن به یکدیگر سبقت مینمایند و بسیار بر کشته شدن مایل و مشتاق میباشند گویا در پیش دیده منست لشکرگاه و خیمه گاه و قبرهای ایشان جناب فاطمه زهرا عرض نمود ای پدر بزرگوار من آن زمین کدام سرزمین است که تو از اینچنین اوصاف یاد فرمودی آنحضرت فرمود آنجا را کربلا نامند و آن زمین محل کرب و بلاست بر ما و بر امت من و گروهی از شریران و بدکاران امت من بر کشتن فرزندم بآن سرزمین بیرون میروند که اگر در روز قیامت برای یکی از آن گروه بدفرجام همه اهل آسمانها و زمینها شفاعت نمایند هر آینه شفاعت ایشان در باره او قبول نخواهد شد و ایشان پیوسته در آتش دوزخ مخلد خواهند شد جناب فاطمه زهرا عرض نمود ای پدر بزرگوار پس این فرزند من کشته

خواهد شد آنحضرت فرمود بلی ای دختر عزیز من کشته خواهد شد بکشته شدنیکه کسی پیش از او بچنین کشتنی کشته نخواهد شد و بر مصیبت او گریه خواهند نمود آسمانها و زمینها و ملائکه آسمانها و نباتات روی زمین و دریاها و ماهیان آنها و کوهها و اگر خداوند عالمیان برای آنها اذن بدهد و رخصت فرماید هیچ متنفسی در روی زمین نمی ماند و همه اهل زمین را هلاک خواهند نمود و گروهی از دوستان ما بعد از کشته شدن فرزندم بزیارت قبر او می آیند که در همه روی زمین داناتر از ایشان بشناختن خدا و مراعات کنندگی حق من و اهل بیت من نیست در روی زمین کسی غیر از ایشان بزیارت فرزندم حسین التفات و اعتنا نمیکنند و ایشانند چراغهای هدایت در تاریکیهای ضلالت و ایشانند شفیعان گناهکاران در روز قیامت و ایشانند کسانیکه وارد خواهند شد بنزد من در سر حوض کوثر و ایشانرا بنیکوی طینت ایشان در آن هنگام که بر من وارد میشوند میشناسم و هر اهل دین و صاحب مذهبی پیشوایان خود را جستجو و طلب مینمایند و ایشان غیر از ما کسی دیگر را نمیشناسند و طلب نمیکنند و ایشان کسانی هستند که زمین بجهة ایشان بر پا میشود و برکت ایشان باران رحمت از آسمان بارد جناب فاطمه زهرا عرض نمود ای پدر بزرگوار انا لله پس گریست جناب رسول خدا فرمود ای دختر عزیز من بهترین اهل بهشت کسانی میباشند که در دنیا شهید شده اند و جان و مال خود شانرا در راه رضای خدا بذل میکنند برای اینکه خداوند عالمیان بهشت را در روز جزا بایشان کرامت فرماید پس از این جهت ایشان در راه رضای خدا و خوشنودی حق تعالی با دشمنان دین خداوند آسمان و زمین مقاتله مینمایند و آن ملاعین را میکشند و کشته میباشند و عده ایست که خداوند عالمیان بر خود واجب و لازم فرموده است که ایشانرا داخل بهشت نماید و چیزیکه در نزد خداوند داناست از کرامتها و جزاها بهتر است از دنیا و آنچه که در دنیا است حضرت فرمود وَقَتْلَةٌ اَهْوَنُ مِنْ مِيتَةٍ مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ اِلَى مَضْجَعِهِ وَمَنْ لَمْ يُقْتَلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ کشته شدن بشمشیر آسان تر است از مرده شدن بفراش چنانکه روایتی در این مضمون از جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده یا مراد اینست که کشته شدن در راه رضای خدا بهتر و نیکوتر است از مردن بر فراش خود کسیکه در باره او قتل و شهادت نوشته شده و مقدر گشته است البته بمحل شهادت خود بیرون میرود و کسیکه کشته نشود پس زود است که او خواهد مرد چاره از مرگ نیست شاید مراد از این فقره آنست که کسیکه از ترس کشته شدن از جهاد واجب تخلف نماید هرگز بمراد خود نخواهد رسید و بزودی خواهد مرد و از زندگانی بهره نخواهد دید حضرت فرمود یا فاطمه دختر عزیز محمد آیا دوست نداری که در روز قیامت بجهة شهادت فرزند عزیزت بهر چیزیکه در میان خلق امر نمائی ترا اطاعت نمایند و امر و فرمان تو جاری و ممضی گردد در روز حساب خلایق آیا راضی بر این نیستی که فرزند گرامی تو از حاملان عرش خداوند عالمیان باشد و راضی و خوشنود نمیشوی اینکه پدر تو کسی هست که فردای قیامت همه اهل محشر بنزد او میایند و از او سؤال شفاعت مینمایند آیا خوشنود از این نمیشوی که شوهر تو دشمنان خود را از کنار حوض کوثر تشنه و عطشان برگرداند و دوستان خود را از تشنگی ابداً از حوض کوثر سیراب نماید و دشمنان خود را از کنار حوض دفع کند آیا راضی نمیشوی براینکه در روز قیامت شوهر تو قسمت کننده بهشت و آتش دوزخ بوده باشد هر کرا بآتش دوزخ امر نماید که او را بگیرد آتش مانند بنده فرمان بردار او را اطاعت کند هر که را میخواهد از آتش بیرون مینماید و هر کرا میخواهد میان میگذارد و قسمت کننده بهشت و دوزخ شوهر تو خواهد شد آیا راضی نمیشوی تو براینکه فردای قیامت ایستاده باشی در مکان بلندی و بگوشه چشم نظر کنی بسوی ملائکه که در اطراف آسمانها ایستاده انتظار فرمان تو را میکشند و دیده خود را بسوی تو دوخته اند هر فرمانی که از تو صادر میشود آنرا اطاعت مینمایند و نظر میکنند بسوی شوهر تو هنگامیکه خلایق در مقام حساب حاضر میباشند شوهر تو با دشمنان خود مخاصمه و مجادله مینماید در پیش خداوند عالمیان پس امریکه از تو در باره قاتل فرزندان تو و قاتل خود و قاتل شوهر صادر شود خداوند عالمیان آنرا بر ایشان جاری میفرماید هنگامیکه حجت شوهر تو بر عالمیان ظاهر و هویدا میگردد و آتش دوزخ مأمور و محکوم میشود براینکه بفرمان شوهر تو اطاعت و فرمانبرداری نماید آیا راضی نمیشوی براینکه ملائکه آسمان بر مصیبت فرزندت گریه نمایند و اندوهناک شوند و همه چیزها بر مصیبت او محزون و اندوهناک شوند آیا راضی و خوشنود نمیشوی براینکه کسیکه بزیارت فرزندت بیاید بسوی کرامات خداوند عالمیان میشود و هر کس او را زیارت کند بمنزله کسی باشد که در خانه خدا حج و عمره نماید و قصد حج کعبه نموده باشد و بیک چشم زدن هرگز از رحمت خدا خالی نمیشود و چون بمیرد او را بدرجه شهداء محسوب شود و اگر زنده باشد ملائکه حافظان پیوسته او را دعا نمایند و همیشه در حفظ و امان خدا باشد تا هنگامیکه از دنیا بیرون برود جناب فاطمه زهرا عرض نمود ای پدر بزرگوار قضای خداوند عالمیانرا تسلیم نمودم و بر تقدیر حق تعالی راضی گشتم و توکل کردم بر خداوند عالمیان چون جناب رسول خدا اینها را از دختر گرامی خود بتول عذرا شنید از روی شفقت و مهربانی دست مبارک خود دل و دیده های او را مسح نموده فرمود ای دختر گرامی من این را بدان که من و شوهرت و تو و دو فرزند عزیز تو

در بهشت در مکانی و مقامی خواهیم شد که دیدهای تو روشن و نورانی میشود و دل تو شاد و خرم میباشد بعضی اخبار یکه
مناسب این باب است در باب ولادت آنحضرت گذشت در بعض کتب معتبره بسند خود از عبد الله ابن قیس روایت کرده است که من از
جمله کسانی بودم که از کوفه با جناب امیر مؤمنان بجنگ صفین رفتیم چون لشکر امیر مؤمنان با لشکر شقاوت اثر معاویة ابن ابی
سفیان ملاقات نمود بعضی از روزها صفین ابو ایوب سلمی ملعون با گروهی از لشکر شقاوت اثر معاویه سر آب را گرفتند و لشکر
سعادت اثر امیر مؤمنان را از برداشتن آب شریعه منع نمودند و تشنگی شدید بر لشکر آنحضرت غالب گردید بخدمت سراسر سعادت
جناب امیر مؤمنان آمدند از بی آبی و عطش شکایت کردند و حکایت را بر خدمت آنحضرت عرض نمودند پس آنحضرت گروهی از سواران
لشکر خود برای تحصیل آب فرستاد چون برابر لشکر ابو ایوب رسیدند و با ایشان مقاتله نمودند مغلوب شده ناامید برگشتند آن
حضرت از این قضیه بسیار دلتنگ شد فرزند عزیزش جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود ای پدر بزرگوار رخصت بده من برای
تحصیل آب بروم چون رخصت حاصل نمود با جماعتی از سواران لشکر رو بسوی مشرعه نهاد و با لشکر ابو ایوب جنگ نمایان نمودند
چون لشکر شقاوت اثر ابو ایوب ملعون تاب مقاومت نیاوردند رو بهزیمت گذاشتند آن بزرگوار در سر آب خیمه زده و سواران خود را
بحراست مشرعه گماشت خودش بسوی پدر بزرگوار خود برگشت آنحضرت را از فتح لشکر خود خبر داد چون امیر مؤمنان فتح کردن
فرزند عزیز خود را شنید گریه بر آنحضرت مستولی شد اصحاب آنحضرت عرض کردند یا امیر المؤمنین چه چیز سبب گریه تو گردید و حال
آنکه این اول فتحی است که از برکت جناب امام حسین بظهور آمد حضرت امیر مؤمنان در جواب ایشان فرمود بخاطرم آوردم که این فرزند گرامی من
در بیابان کربلا بزودی تشنه و عطشان کشته خواهد شد اسب نور دیده من در آهنگامی که فرزندم از پشت بر زمین کربلا می
افکند حیران و سرگردان از آن قوم کافران رم میکند بسوی خیمه گاه فرزندم میآید خبر کشته شدن او را بزنان بی پشت و پناه میرساند
و ایشان فریاد میکشند در صحرای خود متوجه این مقال میگردد الظالمة الظالمة لامة قتلت ابن بنت نبیها داد داد از دست گروهی
که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند و شیخ ابن نماره در کتاب مثیر الاحزان از ابن عباس روایت کرده است چون ناخوشی جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله در آن مرضی که با وی وفات نمود بسیار شدت کرد جناب امام حسین را بسینه خود چسبانید و از عرق آنحضرت
بر روی آنجناب میریخت آنحضرت در حالت نزع بود پیوسته میفرمود مرا با یزید پلید چه کار است خداوند عالمیان هرگز برکت
برای او ندهد خداوندا بر یزید ملعون لعنت کن پس ساعتی مدهوش گردید چون قدری از غشوه خود افاقه حاصل کرد پیوسته
جناب امام حسین را میبوسید و می بوئید و دیدهای مبارکش مانند قطرات باران اشک میریخت و میگریست و میفرمود ای فرزند
عزیز من مرا با کشنده تو مقام مخاصمه هست در نزد خداوند عالمیان که عزیز و جلیل است و از جمله خبر دادن جناب امیر مؤمنان
از شهادت امام مظلومان شهید بیابان کربلا آن ابیاتی است که در دیوانی که منسوب بآنحضرت است ذکر یافته است از ابیات
اینست حسین اذا کنت فی بلدة غریبا فعاشر بآدابها فلا تفخرن فیهم بالنهی فکل قبیل بالبابها یعنی ای حسین
چون وارد شهری شوی و در آن شهر غریب بوده باشی پس بطریقه و عادت و رفتار ایشان معاشرت و رفتار نما و از آداب و سیره
سلوک ایشان تجاوز مکن غرض آنحضرت از آداب و عادات آنها است که مخالف شرع آئین حضرت نبوی نبوده باشد و مفاخرت
بعقل و دانش خود در میان ایشان منما زیرا که هر گروه بعقل و دانش خودشان مفاخرت میکنند و بدانائی خودشان
می نازند ولو عمل ابن ابی طالب بهذی الامور کاسبابها ولکنه اعتام امر الاله فاخرق فیهم
بانیابها لو در اینمقام یا شرطیه است یا تمنی و مراد از امور مشار الیها عبادات از آداب معاشرت عرفیه است یا امور دنیویه
و شغلهای عادیه است که مردم پیوسته برای تحصیل معاش خود و جمع اموال و جاه و جلال اشتغال بآنها می نمایند لو اگر
شرطیه باشد مناسب بسیار بمعنی دویم امور مشار الیها دارد و لو اگر از برای تمنی بشود با معنی اول امور مشار الیها سازگار تر
باشد حاصل معنی بیت بنا بر تقدیر اول چنین میشود اگر فرزند ابی طالب عمل مینمود باینکارها که مردم پیوسته اشتغال
بآنها میکنند غالبا دست بآنها می یابند مانند علتها و اسبابهای آن کارها میگردید و مثل مردم محروم از آنها نمیشد لکن
فرزند بزرگوار ابی طالب در امر رضای خدا اشتغال بآنها ننمود و ترک طریقه مردمان روزگار فرمود و اطاعت فرمان
برداری امر خداوند عالمیان را اختیار نمود و امر خود را بخدا مفوض داشت و رضای پروردگار خود را برضا و خوشنودی
مردم مقدم فرمود و بخواهش بدانجام ایشان رفتار ننمود پس از جهت این که خلاف خواهش مردم روزگار رفتار برای رضای
خداوند جبار بعمل آورده در میان اهل روزگار و فاسقان این جهان غدار دشمن ترین مردم گردید و طالبان
دنیا و بیخبران از سعادت عقبی از روی غیظ و عداوت بر آنجناب دندانهای کین خود را بهم بیکدیگر سائیدند و دامن
عداوت و دشمنی را بر کمر خود زدند و خود آن بزرگوار بسبب شدت عداوت ایشان که از روی غیظ و غضب دندانها بهم

دیگر میسائیدند چنانکه عادت دشمن و طریقه خشم کننده اینست که هنگام شدت غیظ و غضب آن عداوت و خشم لب
خود و دندانها را بهم دیگر میسائید چنانکه صدای ساییدن ظاهر و هویدا میشود و آنحضرت بجهت خواهش نفس خود عداوت
دشمنان بد فرجام نگردید بلکه از جهت اطاعت امر پروردگار عالمیان بعمل آورد پس فاسقان بی دین و منافقان بهمه
و یقین بخاطر آنکه آنحضرت به مقصود و مراد خود ظفر نیافتند پیوسته با آن امام انام در مقام جنگ و دشمنی گردیدند
و همیشه انتظار وقت و فرصت کشیدند چون بر آن ظفر یافتند هر قدر که از جور و ستم و غصب خلافت و کشتن متمکن شدند
درباره آنحضرت بعمل آوردند و کردند آنچه کردند لعنة الله علیهم اجمعین و اگر لو بنا بر معنی دویم مورد برای تمنی باشد پس
بیان معنی بیت از این تقریر معلوم و مشخص میشود و احتیاج بتکرار و بیان ندارد و حاصل معنای بیت بنا بر تقدیر
اول واضح و معلوم است لکن بملاحظه بیتیکه بعد از آن مذکور شد بسیار بعید است عدبر لمن تقة بالذی
ینیلک دنیا الذمن طلابها فلا تمرحن لاوزارها و لا تضجرن لاوصابها قبیل الغد بالامس کی تتریج
فلا تبتغ سعی رغابها معنای بیت اول دو وجه محتملست وجه اول آنست که بیاور چیزی را که ترا معذور نماید تقصیر
از تو بردارد و چیزیکه ترا از تقصیر معذور بدارد و باید آن بعمل بیاوری عبادات است زود ثوق تو بر آن کسیکه دنیا و معاش ترا از روی
نیکوئی و خوش روئی بتو میرساند یعنی ترا زنده کاملی زاده است و ترا خلق کرده است اعضای ترا صحیح و سالم نموده است نعمتها ترا تمام
فرموده است در برابر این نعمتهای بیکران باید چیزیکه ترا در نزد آن منعم حقیقی معذور بدارد و از زمره مقصران بیرون نماید
بعمل بیاوری و آن چیز عبادات است زود ثوق و اعتماد بر منعم خود و قطع رجا و امید است از اعتماد بر مخلوقات از این تقریر بیان
معلوم گردید که کلمه من در قول آنحضرت بیانیه است و وجه دویم آنست که کلمه من از برای تعلیلست حاصل معنای بیت
عذر خود را حاضر و آماده نما و تدارک جواب بکن از وثوق باعتماد خود بکسیکه از نعمتهای نیکوی ما دنیا بتو داده است چون
دیدی که از نعمتهای دنیا بتو کرامت فرموده است گمان نموده که تو در نزد او عزیز و مکرم هستی و الطاف بیکرانه او شامل حال
تست از این جهت مغرور شده ترک عمل و اطاعت نموده پس چیزی حاضر کن که از این اشتباه معذر تو باشد و آن چیز عبادات
از عمل کردن و اطاعت نمودن بر منعم حقیقی دلشاد و خرم نشو برای هجوم آوردن و اقبال نمودن چیزهای دنیای دنی و روزگار
فانی که موجب وزر و گناه هستند که آنها عبارت از مال و منال و جاه و جلال این پنج روز فانی است و دلتنگ و پریشان مباش
بر مشقتها و رنجهای این روزگار دون و مصائب چرخ بوقلمون زیرا که نیک و بد دنیا را بقائی و دوامی نیست همه آنها
بجا عتبار است فردا خود را که هنوز نیامده است به دیروز گذشته قیاس کن و غصه برای فردای خود نما و فکر فردا را
امروز بر خود را مده زیرا که فردا مانند آن روز است که گذشت چنانکه حالت تو در زمان گذشته چه طور بود فردا چنین
خواهد شد چنانکه نیک و بد دیروز باخر رسید نیک و بد فردا هم باخر میرسد چون چنین است البته راحت خواهی شد
و بار تو سبک و غصه تو در دنیا کمتر میباشد پس طلب نکن دنیا را و سعی و کوشش در آن بسیار نکن مانند سعی و کوشش
راغبان و طالبان دنیا که همیشه فکر و شغل ایشان سعی کردن است بدست آوردن دولت و عزت این جهان فانی را که هرگز
فراغت حاصل نمیکنند برای تحصیل آخرت مترجم میگوید این خطابات از جناب امیر مؤمنان بفرزند گرامی خود جناب
امام حسین علیه السلام از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است که در ظاهر خطاب نصیحت آمیز است بر آنجناب و در باطن
مقصود دیگر است زیرا که جناب امام حسین خودش امام معصوم بود این نصایح را احتیاج نداشت و عامل بر آنها بود و از این
قبیل خطابات در کلام خدا نسبت برسول خود بسیار است کانی بنفسی و اعقابها و بالکربلاء و محرابها معنای
این بیت را شارح دیوان جناب امیر مؤمنان چنان بیان کرده است که آنحضرت چنین میفرماید که گویا من با نفس خود در نزد
فرزندان و فرزندان فرزندان خود در کربلا و حربگاه کربلا هستم حاصل این معنی چنین است که حضرت امیر میفرماید از
بسکه بعلم امامت و الهام خداوند عالمیان اطلاع و خبر دارم به اوضاع کربلا و جنگ آن سرزمین بلا دارم گویا بخود و به
چشم خود می بینم آن مصائب بلاها را که از دشمنان دین و کافران بنی امیه ملاعین بفرزندان من رخ خواهد داد و از
کلام مصنف ره در بیان این ابیات چنان بر میاید که این معنا را اختیار فرموده است لکن در نظر قاصر مترجم این است
که مراد از بیت چنین بوده باشد که آنحضرت میفرماید در این ساعت بعلم امامت چنین اطلاع و خبر دارم بر آنچه بنفس خود
در محراب عبادت و بسر فرزندان خود در زمین کربلا از اشقیای بنی امیه و کافران امت وارد خواهد شد دارم
که گویا الحالت نفس خود و فرزندان خود را می بینم که من در محراب عبادت ایستاده هستم ابن ملجم ملعون بشمشیر زهر
آلود ریشم را بخون سر خود خضاب میکند و فرزندان من در زمین کربلا با بدنهای پاره پاره بر روی خاک گرم افتاده

باشند و بچون خود اغشته میشوند و احوال و اوضاع ان روز کربلا را به بینم و ضمیر بها بنا بر این تقریر راجع میشود بسوی
نفس و ممکن است با وجود این بیان بنوعی از تجوز و استخدام بکربلا راجع شود و اشاره میکند بر این بیان و تقریر بیت لاحق
از بیت مزبور که فرموده است فتخضب منا اللحی بالدماء خضاب العروس باثوابها پس خضاب کرده میشود از ما یعنی
خود و فرزندان خود ریشهای خود و بدنهای خود مانند خضاب عروس بجامهای رنگین خود در شب زفاف بعضی از مادر صحرای
عبات چنین خواهند شد بعضی در زمین کربلا در مصراع ثانی این بیت مشاکله هست چنانکه در نزد خبیر دانا مخفی و مستور
نمیباشد اراناو لم یك رای العیان واوتیت مفتاح ابوابها شارح دیوان جناب امیر مؤمنان معنای این بیت شریف را
چنین کونه بیان نموده است که می بینم این وقایع را پیش از انکه واقع شوند بدیدن چشم و داده شده ام کلید درها انرا و ذکر کرده
است که این دیدن بچشم در خواب شده نه در ظاهر و بیداری و روایت کرده از ابن عباس را شاهد این مراد کرفته است لکن در نظر قاصر مترجم
این معنی بسیار بعید است بلکه معنای این چنین بنظر میاید که مراد انحضرت انست که می بینم ان وقایع و مصایب جانکداز را که بعد
از این بر ملا خواهند وارد شد نیست این دیدن بچشم ظاهر و اشکار بلکه بدیده دل و چشم قلب می بینم و عطا کرده شده ام از جانب خدا
وند عالمیان و باخبار پیغمبر اخر الزمان به کلید درهای ان وقایع و فی یعنی خداوند عالم ان علم الهامی که برای من عطا فرموده است
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چندین هزار در از علم و دانش بروی من باز نموده است که کلید درهای اخبار گذشته و اینده
بر من زاده شده است که انهار امیدانم پیش از انکه از کتم علم بوجود بیایند مصائب تاباك من ان تردد فاعدد لها اقبل
منتابها ان مصایب کربلا که بی شبهه بتو وارد خواهد شد مصیبتهایی که دلسوز نیست منع میکنند ترا از اینکه انها
از تو رد شوند البته صورت وقوع و وجود خواهند یافت سقا الله قائمنا صاحب القیمة والناس فی دابها
در خواندن لفظ این بیت باید الف و لام القیمة را عجز مصراع اول بکیریم تا انزحاف دران نشود یعنی خداوند عالم
سیراب نماید برحمت و لطف خود شامل حال قائم آل محمد فرماید که صاحب قیامتست یعنی امامت و خلافت ان بزرگوار
تا روز قیامت کبری باقی خواهد شد زمان ریاست او متصل بقیامت میشود یا اینکه گروهی از مردکان مؤمنان و کافران در
ایام ظهور ان امام انام زنده خواهند کردید چنانکه مرده ها در روز قیامت زنده میباشند یا اینکه در زمان ظهور خود
انتقام از دشمنان دین و مذهب ائمه معصومین خواهد کشید چنانکه روز قیامت روز جزا و انتقام است یا اینکه در ز
میان مردم بعد از ظهور خود بباطن امور و حقیقت انها حکم خواهد نمود چنانکه روز قیامت بحقیقت امور حکم میشود یوم
تبلی السرائر شاهد اینمقالست و روز ظهور انحضرت مانند روز قیامتست که ناگاه ظهور خواهد نمود که مردم از ان غافل
میباشند مشغول لهو و لعب و معاد و عادت خود شان میشوند ناگاه ان بزرگوار به شمشیر ابدار ظهور مینماید که مردم را از ان
انها باز دارد یا اینکه مراد انست که ظهور انحضرت بسیار طول بکشد در هنگام ظهور مینماید که مردم در رنجها و مشقتها
مصایب ظلم و جور میباشند یا در رنجها قیامت میشوند هو المدرك الثار لی یا حسین بل لك فاصبر لا تعابها
لكل دم الف الف وما یقصر فی قتل احزابها هنالك لا ینفع الظالمین قول بعذر واعتابها یعنی ان بزرگوار
طلب خون مرا از قاتلان خواهد نمود ای فرزند من حسین بلکه طلب کننده خون تو نیز خواهد شد چون امر چنان میشود
پس صبر و تحمل نما بر مشقتها و مصایبی که بر تو وارد میخواهند کردید در عوض هر خونی که از ما ریخته اند هزار هزار خون ان
دشمنان ما خواهد ریخت و هیچ تقصیر و کوتاهی در ریختن خون دشمنان و صاحبان مصایب بسر ما اورده ایجاد کنندهٔ کروه
ایجاد کنندهٔ انمصیبتها را یکی یکی میکشد انتقام ما را از ایشان میکشد در روز ظهور و انتقام او هیچ فایده نمیدهد و نفع نمی
بخشد بر ظالمان و ستمکاران سخنان ایشان که در مقام عذر خواهی میکویند و از او قبول عذر میطلبند و رنجهای بسیار می
کشند در عذر خواهی از ایجاد مصایب ما و خوشنود نمودن قائم ما و هیچ یکی از انها برای ایشان نفع نمی بخشد حسین فلا تضجرن
لفراق فدنیاك اضحت لتخرابها سل الدور تخبر وافصح بها بان لا بقاء لاربابها الحسین من پس هرگز دل
تنك مباش بر فراق احباب و برگشته شدن در راه رضای خداوند رب الارباب زیراکه دنیای تو اماده و بنا شده است بخراب
گشتن و ویران شدن اضافهٔ دنیا بکاف خطاب اشارتست که جناب امیر مؤمنان را کاری بدنیا نداشت و این دنیا برای طالبان وی
سزاوار است اگر در دلت شك و شبهه باشد در انچه بیان نمودم از بیوفائی دنیا سؤال نما از خانهای گذشتگان که برای تو خبر می
دهند از اینکه بر صاحبان انها بقا و دوامی نیست چه بسیار فصیح هستند انها در مقام جواب تو انا الذین لا شك
للمؤمنین بایات وحی و ایجابها لنا سیمة الفخر فی حکمها فصلت علینا باعرابها فصل علی جدك
المصطفی وسلم علیه لطلابها باء حرف جر در قول انحضرت بایات وحی یا صلهٔ است متعلق است برمؤمنین

یا برای سببیت است بنا بر تقدیر اول معنای بیت اول چنین است که انحضرت میفرماید منم دین خداوند عالمیان که شك و
شبهه را در اینمطلب راهی و مجالی نیست که هر کس امامت و ولایت مرا اختیار نمود بدین متدین خدا گردید و هر کس از اختیار
نکرد از دین خدا بیرون رفت و در زمرهٔ کافران محشور شد پس منم دین خدا بر کسانی که ایمان اورده اند بایات و واجب نمودن
بر ایشان انها اطاعت و محبت مرا بر همهٔ عالمیان و بنا بر تقدیر دوم مراد چنین میشود که منم دین خدا بر مؤمنان بسبب دلالات ایات
قران و واجب کردن انها اطاعت و ولایت مرا چنانکه خدا فرموده است الیوم اکملت لکم دینکم و حمل دین بر ضمیر انا برای مبالغه
است و لام حرف متعلق بان نسبتی که در میان انا و الذین هست یا متعلق بر فعل عموم و خبر است بکلمه لا معنای بیت بنا بر
تقدیر اول گذشت لکن بنا بر تقدیر دوم معنای وی چنین است که منم دین خدا در اینمطلب شك و شبهه بر مؤمنان نیست
بلکه شك دران نکرده است مگر کافران و منافقان چنانکه ایشان شك در رسالت حضرت رسول خدا کردند و باء حرف جر بر
تقدیر سببیت متعلق بر نسبت است که در میان مبتدا و خبر موجود است برای ما است فخر کردن در حکم ان ایات و دانستن معانی
و اطلاع یافتن بر دقایق انها و خبر داری از ظواهر و بطون ایات قرانیه و همهٔ انها در نزد ما می باشند و فخر نمودن بر دانستن
انها منحصر است برای ما که اهل بیت رسالت هستیم و دیگران از احظی و نصیبی در انها نیست پس ایات قران صلوات و سلام
بسیار فرستاده است برای ما به بیان ظاهر خود شارح دیوان گفته است که صلوات فرستادن ایات اشاره است بقول
خدا که فرموده است سلام علی ال یاسین زیراکه یس یکی از نامهای جناب رسول خداست و گفته است این بنا بقرائت نافع و ابن
عامر و یعقوب است که سلام علی ال یاسین خوانده اند و بقرائت دیگران سلام علی الیاسین خوانده اند دخل بر مدعا ندارد
و گفته است که درود و سلام فرستادن ایات بر عترت جناب رسول خدا بنا بقرائت انسه نفر است و در ایهٔ مذکوره قول خدا
که فرموده است سلام علی عباده الذین اصطفی مصنف ده فرموده است که موجب منحصر کردن شارح دیوان صلوات فرستاد
ایات قران بر این دو ایه نیست مگر تعصب او که از علمای اهل سنت است و اگر نه این بود منحصر بر این دو ایه نیست بلکه ربع قران
در شان اهل بیت رسالت نازل گشته است و نسبت دادن صلوات فرستادن بر ایات از روی مجاز است و صلوات بفرست بر جد
بزرگوار خود که پیغمبر پسندیده و رسول برگزیدهٔ خداوند عالمیانست سلام بفرست بر انجناب برای دلشادی و سرور طالبان ایات
قران باب ششم در بیان اینکه مصیبت ان بزرگوار از همه مصایب بزرگتر است
و شبهه کشته شدن مومنان روز کار و دیدار ان اخیار و ذلیل کشتند و در بیان رد سخن کفر امیز کسانیکه قائلند بر اینکه
انحضرت کشته نشد بلکه امر بر مردم مشتبه کردید در علل الشرایع بسند معتبر خود از عبد الله ابن الفضل الهاشمی روایت
کرده است که روزی بجناب امام جعفر صادق علیه السلم عرض نمودم ای فرزند رسول خدا چرا روز مصیبت جناب امام حسین که عبات از روز
عاشورا بوده باشد روز مصیبت و اندوه و روز کریه و زاری کردید بر همهٔ مؤمنان و روز رحلت حضرت رسول خدا و روز وفات
جناب فاطمهٔ زهرا و روزیکه جناب امیر مؤمنان بشمشیر کافران و جناب امام حسن بزهر جفا شهید شدند مانند روز عاشورا
بر مؤمنان روز مصیبت و اندوه نکردید و انها را مؤمنان مانند روز کشته شدن جناب امام حسین روز جزع و کریه و
مصیبت نکردند امام جعفر صادق علیه السلم فرمود بدرستی روز کشته شدن جناب امام حسین که روز عاشوراست مصیبتش از
مصیبت همهٔ ان روزها بزرگتر و عظیمتر است زیراکه ال عبا و اصحاب کساکه ایشان گرامی ترین مردم بودند در نزد خداوند عزیز جلیل
عبات بودند از ان پنج تن و مردم را برای ایشان محبت بسیار و مودت بیشمار داشت چون جناب پیغمبر از دنیا مفارقت کرده بشرف
ملاقات پروردگار خود مشرف شد جناب امیر مؤمنان و جناب فاطمهٔ زهرا و حضرت امام حسن و جناب امام حسین علیهم السلم هنوز زنده
بودند در میان مردم و مردم بدیدن روی مبارك ایشان تسلی میکرفتند و تسکین میافتند چون جناب فاطمهٔ زهرا از دنیا مفارقت
کرده و در بهشت برین بر پدر بزرگوار خود ملحق کردید مردم را در زندگانی جناب امیر مؤمنان و جناب امام حسن و امام حسین تسلی
و تسکینی داشت و پیوسته بدیدار شریف ایشان دلشاد بودند و تسلی داشتند چون جناب امیر مؤمنان بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت
رسید و بملاقات پروردگار خود واصل شد پیوسته مردم را بدیدن روی مبارك جناب امام حسن و امام حسین تسلی و تسکینی
حاصل بود و از ملاقات ان دو بزرگوار حظها بردند و تسلی می یافتند و از مصیبت گذشتگان بدیدن ایشان تسلی
حاصل میشد چون جناب امام حسن دنیای فانی را وداع نمود و بجانب جاودانی رحلت فرمود برای مردم بدیدن روی مبارك جناب
امام حسین تسلی میشد و دل خود را بدیدار شریف ان بزرگوار شاد و خرم مینمودند چون ان بزرگوار پسندیدهٔ
پروردگار را کشتند کسی دیگر در دنیا از ال عبا نماند که مردم را تسلی بدیدار او حاصل گردد پس رفتن ان بزرگوار
بمنزلهٔ رفتن همهٔ ال عبا و اصحاب کساء گردید چنانکه زندگی او بمنزلهٔ زندگی همهٔ ایشان بود از اینجهت روز کشته

شدن آن بزرگوار روز مصیبت و اندوه شد و از مصیبت روز وفات آن بزرگواران عظیم و بزرگتر گردید عبدالله هاشمی میگوید بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله پس چرا برای مردم در دیدن علی بن الحسین تسلی حاصل شد چنانکه با بدان آنجناب تسلی برای مردم شد آنحضرت فرمود بلی علی بن الحسین نیز سید عالمیان و زینت عابدان و حجت خدا بود بر همه عالمیان بعد از پدران بزرگواران خود و امام و پیشوایان همه مردمان بود ولکن آنجناب زمان حضرت رسول خدا را درک نکرده بود و بشرف ملاقات آنحضرت نرسیده بود و از زبان معجز بیان رسول خدا وجهها الهی را یاد نگرفته بود بلکه علم آن بزرگوار از پدر بزرگوارش از جدش جناب امیر مؤمنان از حضرت رسول خدا به میراث رسیده بود و لکن جناب امیر مؤمنان و جناب فاطمه زهرا و حسن مجتبی و یکی شهید دشت کربلا کسانی بودند که در خدمت رسول خدا میبودند و بشرف ملاقات آنحضرت رسیده بودند و مردم ایشان را در اوقات متعدده و مجالس عدیده با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بودند و پیوسته ایشان در خدمت آنحضرت حاضر بودند چون مردم یکی از ایشان را میدیدند بخاطر می آوردند حال و سلوک او را با جناب رسول خدا و سخنان آنحضرت را درباره او یاد آوری میکردند چون همه آل عبا و اصحاب کسا از دنیا مفارقت نمودند مردم از مشاهده جمال کثیر المبارک گرامی ترین خلق در نزد خدا محروم شدند و از زیارت ایشان بی بهره و بی نصیب گردیدند و در مردن هیچ یکی از ایشان نایاب کردن همه ایشان نمیشد مگر در مردن جناب امام حسین علیه السلام که برفتن او همه ایشان رفتند زیرا که آنحضرت بعد از همه آل عبا از دنیا رفت بلکه یکی از ایشان میرفت دیگری بجای مقام او می نشست مگر آنحضرت که چون از دنیا مفارقت نمود دیگر از آل عبا کسی زنده نماند از این جهت روز کشته شدنش بزرگترین روزها و وفات آل عبا گردید از جهت مصیبت و اندوه و شهادت آنجناب از وفات پیشینیان آل عبا در مردم بیشتر تاثیر نمود عبدالله بن فضل هاشمی میگوید من عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام سؤال که روز شهادت آنحضرت روز مصیبت و اندوه است چگونه عامه و اهل سنت روز عاشورا را روز برکت از رزقه مینامند و در آن روز از جهت برکت آذوقه سال را جمع میکنند چون آنحضرت این کلام را از من شنید گریه بر آنحضرت مستولی شد پس فرمود ای فرزند عم بزرگوار چون جناب امام حسین کشته شد مردم در شام بسوی یزید پلید تقرب نمودند باینکه بر او خوش آمد آن ملعون اخبار و احادیث زیاد کذب و دروغ جعل کردند و هر یکی از آن ملاعین در مقابل آن اخبار دروغ و جعلی جایزه ها از یزید گرفتند از جمله آن احادیث کاذبه و اخبار جعلیه احادیثی بود که در خصوص روز عاشورا جعل نمودند که مضامین آنها این بود که روز عاشورا روز برکت و آذوقه جمع کردن است و مقصود آن ملاعین این بود که مردم در آن روز جزع و اندوه را ترک نمایند و اشتغال بگریه و زاری در مصیبت جناب امام حسین نکنند و مشغول باشند بشادی و سرور و تبرک نمودن در آن روز به بعضی چیزها و آماده شدن برای جمع آوردن ذخیره سال خود خداوند عالمیان میان ما و ایشان حکم نماید پس آنحضرت فرمود ای پسر عمو من ضرر این اخبار برای اهل اسلام و اسلام و شیعیان ائمه انام کمتر است از ضرر آن اخباری که گروهی جعل کرده اند که خود شان را نسبت بمودت و ولایت ما اهل بیت رسالت داده اند و ظاهر ادعای آن گروه اینست که متدین بدین و ولایت ما هستند و قائل می باشند بامامت ما و این گروه ضلالت اثر گمان میکنند که جناب امام حسین کشته نشد بلکه امر آنجناب بر مردم مشتبه گردید چنانکه امر حضرت عیسی بر مردم مشتبه شد خیال نمودند که آنحضرت کشته شد و حال آنکه خداوند عالمیان آنحضرت را باسمان برد هم چنین است امر جناب امام حسین علیه السلام بر مردم مشتبه شد خداوند عالمیان بقدرت کامله خود قتل را از آنحضرت دفع نمود و مردم گمان کردند که آنحضرت را کشتند حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر امر چنین باشد که این طایفه گمان کرده اند پس هیچ ملامت و عتاب و بدی و عیب برای بنی امیه نخواهد شد زیرا که بنابگفته این طایفه ایشان حسین را نکشته اند حضرت صادق فرمود ای پسر عم هر کس اعتقاد نماید براینکه جناب امام حسین کشته نشد چنانکه آن طایفه می گویند پس بتحقیق حضرت رسول خدا را تکذیب نموده است و همه ائمه هدی را تکذیب کرده است در خبر دادن آن بزرگواران از کشته شدن آنجناب و این شخص خبر ایشان را بدروغ نسبت میدهد و هر کس ایشان را تکذیب نماید پس آن شخص بخداوند عظیم کافر شده است و خون چنین کسی مباح است از برای هر که این سخن کفر آمیز را از او بشنود عبدالله بن فضل گوید من عرض کردم که ای فرزند رسول خدا چه میفرمایید در حق گروهی از شیعیان تو که این اعتقاد را دارند و این سخن را میگویند آنحضرت فرمود ایشان از شیعیان من نیستند بدرستی که من از ایشان بیزار هستم عبدالله میگوید من عرض کردم که مراد از قول خداوند عالمیان چه باشد که میفرماید ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین یعنی بتحقیق دانسته اید حال کسانی را که از حد و امر خدا تجاوز نمودند در روز شنبه که ایشان از شما بودند و در حق او ظلم کردند از شما پس گفتیم برای ایشان بوده باشید میمونها در حالتیکه دور شده اید از رحمت من و خوار و ذلیل گشته اید آنحضرت فرمود بدرستی که ایشان طایفه بودند مسخ شدند و سه روز زنده ماندند بعد از آن مردند و نسلی از ایشان

بوجود

بوجود نیامد و بدرستیکه میمونهای در این روز که در دنیا هستند مانند ایشان هستند و بر ایشان شباهت دارند و همچنین خوکها و همه مسوخ حال آنها باین قرار است که از سه روز زیاده در دنیا باقی نشدند و هیچ یکی از آنها باقی نماند و نسلی از ایشان بوجود نیامد حیواناتی که در این روز مانند آنها موجود هستند خود آنها نیست بلکه مانند و شبیه ایشانست گوشت آنها حرام است خورده نمیشود بعد از رد جواب این سؤال باز آنحضرت فرمود خداوند عالمیان لعنت کند بر غالیان و گروه مفوضه که آنها جماعتی هستند که چنین اعتقاد دارند که خداوند عالم که خلق عالم و عالمیان از بعد ائمه انام واگذار نمود و ایشان عالم و عالمیان را خلق نمودند پس ایشان معصیت کردن مر خداوند عالمیان را حقیر و کوچک شمردند و برا و کافر شدند مشرک گردیدند و گمراه گشتند و مردم را گمراه نمودند از جهت اینکه فرایض و واجبات خدا را برپا ندارند و حقوق واجبه را ادا نه نمایند مترجم میگوید سؤال عبدالله هاشمی در میان سخن آنحضرت از حال مسوخ محتمل است براینکه گمان نمود که کلام آنحضرت در خصوص غلات و مفوضه تمام شد حال الصحابه سؤال از آنحضرت پرسید چون آنحضرت جواب سؤال او را رد نمود بنحویکه مذکور گردید باز بر گشت بسر مذمت و لعن و طعن غلات و مفوضه انتهی در خصال از عمرو بن بشر همدانی مرویست که گفت برای ابی اسحق عرض کردم چه وقت گروه مسلمانان و جماعت مردان خوار و ذلیل گشتند و عزت ایشان بر ذلت مبدل گردید فرمود هنگامی که حسین ابن علی را کشتند و زیاد ملعون مدعی شد براینکه از نطفه ناپاک ابی سفیان بوجود آمده است و برادر معاویه میباشد بعد از آن مرد صالح و بنده شایسته خدا را که عبارت از حجر ابن عدی بوده باشد کشت و در احتجاج از اسحق ابن یعقوب مرویست که توقیع شریف و فرمان همایون بخط مبارک آنجناب صاحب العصر والزمان برای من بتوسط محمد ابن عثمان که از نواب آنحضرت بود وارد شد که آنحضرت بخط مبارک خود چنین نوشته بود اما قول آنکسیکه گمان کرده است که جناب امام حسین کشته نشد پس بتحقیق کفر است و تکذیب قول خدا و حضرت رسول و ائمه هدی است والحاد و ضلالت است در عیون اخبار جناب امام رضا علیه السلام بسند خود از هروی روایت کرده است که گفت بخدمت جناب امام رضا علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله گروهی در شهر کوفه هستند اعتقاد دارند براینکه حسین ابن علی کشته نشد و اینکه خداوند عالمیان شباهت آنحضرت را بر حنظلة بن سعد شامی افکند مردم کافران او را بگمان آنحضرت کشتند و خداوند عالم آنحضرت را باسمانها برد چنانکه حضرت عیسی ابن مریم را چنین نمود و دلیل می آورند بر مدعای خود باین آیه شریفه ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی خداوند عالم قرار نداده است برای کافران راهی و تسلطی بر مؤمنان و ایشان از تسلطی بر مؤمنان نیست جناب امام رضا علیه السلام فرمود ایشان دروغ میگویند بر ایشان باد غضب خداوند عالمیان و لعنت او و ایشان کافر شده اند بسبب تکذیب نمودن جناب پیغمبر خدا را در خبر دادن آنحضرت از کشته شدن حسین بن علی و آنحضرت خبر داده از اینکه جناب امام حسین را زود است بعد از وفات او خواهند کشت جناب امام رضا علیه السلام بعد از آن فرمود بخدا قسم بتحقیق حسین کشته شد کسیکه بهتر از حسین بود که عبارتست از جناب امیر مؤمنان و جناب امام حسن فرزند گرامی علیهم السلام و هیچ یکی از ما نیست مگر اینکه کشته خواهیم شد و من بخدا سوگند بزهر جفا از روی مکر و حیله کسیکه بر من مکر خواهد نمود کشته خواهم شد و کشته شدن و کشنده خود را میشناسم بخبر درستی و معلومی و عهد معین معلوم و معهودی که بر من رسیده است از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که خبر داده است بر آنحضرت جبرئیل امین از جانب رب العالمین و فرمود اما مراد از قول خداوند عالمیان ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا نه آنست که ایشان گمان کرده اند بلکه مراد اینست که خداوند عالم برای کافر بر مؤمن حجت قرار نداده است یعنی کافر را حجتی بر مؤمن نخواهد شد بلکه مؤمن حجت و برهان بر کافر تمام تر و غالب تر خواهد شد حضرت فرمود چگونه می باشد که مراد از آیه شریفه آن بوده باشد که اینگروه میگویند و حال آنکه خداوند عالمیان در چند جا از قرآن خبر داده است از کفاری که پیغمبران را کشته اند از روی ظلم و عدوان نه بجهت استحقاق با وجود اینکه کافران ایشان را کشتند حجت آن ملاعین بر پیغمبران غالب نبود و هیچ دلیلی و برهانی بر کرده های بد خود نداشتند بلکه حجت پیغمبران بر ایشان غالب بود و خداوند عالمیان پیغمبران خود را از روی حجت و برهان مغلوب کافران و مقتول ایشان نفرموده است مترجم میگوید در اول این روایت چیزی داشت که صراحت داشت در اینکه جایز است سهو از جناب رسول خدا و ائمه هدی سر زند بلکه از کلام شریف جناب امام رضا علیه السلام چنان معلوم میشود که هر کس اعتقاد نماید براینکه سهو از پیغمبر خدا در نماز خود سر نزد ملعون است از روی این اخبار شیخ بزرگوار شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه فتوی داده است بر جواز صدور سهو از جناب رسول خدا بلکه بر وقوع آن از ظاهر کلام آن بزرگوار در کتاب مذکور چنین ظاهر میشود که قائل نیست براینکه قوه سهو و نسیان در پیغمبران و اوصیا ایشان می باشد بلکه آنچه که از ایشان صادر شده موضوع اسهاء بود یعنی خداوند عالمیان برای مصلحت عامیان صورت امر را از خاطر شریف پیغمبران محو نمود تا اینکه عوام مردم ایشان را بخدایی پرستش ننمایند از اینجهت گاه گاه در موضوعات احکام از قبیل نماز و چیزهای دیگر سهو از ایشان سر زد از جانب خدا نه از جهت قوه سهو و نسیان که در طبیعت سایر مردمان موجود است اما در احکام آن بزرگوار نیز قائل بر جواز صدور سهو و

نسیان از

نسیان را از ایشان نسبت تمام بر علمای شیعه رضوان الله علیهم بالمرة منکر سهو و نسیان از گروه پیغمبران و ائمه انام هستند
و هرگز قائل نیستند بر اینکه سهوی و نسیانی از ایشان سر زده باشد و جواز این را از ایشان به دلیل عقل و برهان حکمت ارسال
رسل و انزال کتب بعید بلکه محال دانسته اند و قول شیخ صدوق را رضی الله عنه ذکر کرده اند و فتوی او را حمل بر خطا نموده اند آن بزرگوار
در تحقیق خود معذور میدانند از روی روایتی که در خصوص علما وارد شده است للمصیب اجران وللمخطی اجر واحد زیرا که اجتهاد معتبر
در طریق فتوای آن بزرگوار رسیده است لکن چون آنها اخبار آحادست و اخبار آحاد معارضه با برهان عقلی نخواهند نمود از این جهت سایر
علما تلقی بر قبول آنها ننموده اند لکن عوام ناس را جایز نیست که در این گونه مطالب رد بر علمای اعلام و امنای ائمه انام را بکنند بلکه
وظیفهٔ ایشان محض سکوت و تسلیم بگفتهٔ ایشانست نعوذ بالله من وساوس الشیطان و تسویلات النفس الامارة بالسوء حیث ان الشیطان
تداعی بشقوته جم غفیرا من العوام واضل جبلا کثیرا منهم فلذلک اشتروا الضلالة بالهدی فسارعوا الی الطعن فی المطالب الدقیقة
علی العلماء الاعلام والفقهاء الکرام الذین هم الحجج علی الخلق فی زمان غیبة ائمة الانام انتهی در کتاب کمال الدین و احتجاج طبرسی و
علل الشرایع از محمد ابن ابرهیم بن اسحق طالقانی مرویست که گفت روزی با جماعتی از شیعیان که یکی از ایشان علی ابن عیسی القصری بود در خدمت
شیخ جلیل شیخ ابو القاسم بن روح قدس الله روحه نشسته بودیم ناگاه مردی برخواست و بخدمت شیخ بزرگوار شیخ ابو القاسم عرض نمود
میخواهم چیزی از تو بپرسم شیخ فرمود بپرس از هرچه میخواهد و هرچیزی که بتو رخ داده است آنمرد عرض کرد خبر ده مرا از آنکه آیا
حسین بن علی علیه السلام حجت خدا و ولی او بود یا نه شیخ بزرگوار فرمود بلی چنین بود یعنی آنحضرت حجت خدا بود در روی زمین از جانب
خدا امام و پیشوای مردم بود و آنمرد عرض نمود خبر ده مرا از قاتل آن حضرت که لعنت خدا بر او ملعون باد که آیا آن لعین دشمن خدا بود
یا نه شیخ ابو القاسم فرمود بلی قاتل آنحضرت دشمن خداوند عالمیانست آنمرد عرض نمود آیا جایز و سزاوار میباشد که خداوند
عالم دشمن خود را بر دوست و ولی و حجت خود غالب و قاهر و مسلط فرماید شیخ ابو القاسم قدس الله روحه در جواب
فرمود که بتو میگویم بشنو و بفهم بدانکه خداوند عالمیان را عادت چنین جاری گشته که مردم را بمشاهدت عیان و در آشکار
مخاطب نساخته است بحیثیتی که او را به بینند و مشاهده نمایند و صدای وحی الهی را بگوش خود بشنوند و هرگز توجیه کلام برای
مردمان نفرموده است که رو برو با ایشان سخن بگوید لکن خداوند عالمیان که عز و جلیل است در احکام و اجرای خود در هر عصر
و زمان رسولی از جنس و صنف خلق خود بر ایشان فرستاده است که مانند ایشان از نوع بشر میباشد اگر بسوی ایشان پیغمبران
و رسولانی بفرستد از غیر جنس و صنف خود که در صورت با ایشان مغایرت داشته و در هیئات مشابهت و ترکیب با ایشان نرسانند
هر آینه همه خلق از چنین رسولان نفرت و دوری میکنند و سخنان ایشان را قبول و بر اوامر و نواهی ایشان که سبب عتاب نمایند چون حکمت
خداوند عالمیان مقتضی شد که در اجرای اوامر و نواهی و احکام خود رسولان و پیغمبران از جنس و صنف بنی نوع انسان بسوی همه
عالمیان بفرستد این چیزیکه بر خدا بر خدا بمقتضای مصلحت و حکمت لازم بود همان نحو را ادا فرمود پس پیغمبرانی که عالم و دانا بودند
بر احکام خداوند عالمیان بسوی مردم فرستاد چون ایشان بحکم خداوند عالمیان برای هدایت مردم آمدند و از جنس و صنف
ایشان بودند بمقتضای لوازم بشریت مانند مردم طعام میخوردند و در بازارها میان مردم راه میرفتند پس مردم به پیغمبران شوریدند
و گفتند شما مانند ما از بشر و از بنی نوع انسان هستید شما را زیادتی و فضیلتی بر ما نمیشود پس این چیزیکه ادعا مینمائید از نبوت و رسالت
از شما بالچنین وصف قبول نخواهیم نمود تا اینکه بیاورید برای ما چیزی بخارق عادات که ما از آوردن آن عاجز باشیم و آوردن مانند
آن را قادر نشویم پس بسبب معجزه شما بدانیم که شما مخصوص هستید به پیغمبری از جانب خدا و امتیاز یافته اید برای رسالت پروردگار عالمیان
بسبب آوردن شما چیزی را که ما قدرت به آوردن آن نداشته باشیم پس خداوند عالمیان بسبب اتمام حجت و اکمال برهان و قطع معذرت
ایشان هر یکی از پیغمبران خود را معجزات باهرات و آیات ظاهرات کرامت فرمود که اهل عصر و زمان هر یکی از ایشان عاجز از
آوردن مانند آنها گشتند و غیر قادر بر اتیان مثل آنها شدند پس بعضی از پیغمبران خود بعد از ترسانیدن امت خود از عذاب
خداوند قهار و تخویف کردن ایشان از آتش دوزخ و قطع معذرت و اتمام حجت از جانب خداوند قاهر قادر طوفان عالمگیر
آورد که طاغیان امت و متمردان اهل زمان خود را در آب بی پایان غرق طوفان نموده روی زمین را از لوث وجود ایشان پاک کرد
و بعضی از رسولان را آتش جانگداز که طاغیان امت خود افروخته بودند که پیغمبر خود را بجهت طغیان و سرکشی ایشان خود
در میان آن آتش افروخته افکنده بودند گلستانی نمود که رشک بهشت عنبر سرشت گردید و از انواع درختان میوه ها و انواع گلها
در میان آن آتش شعله ور رویانید و آن را بقدرت کامله و بمقتضای خطاب مستطاب عتاب آمیز برای پیغمبر کرامی خود سرد و
سلامت فرمود که عقول عاقلان از تصور کنه قدرت کامله و سطوت قاهرهٔ خداوند قادر بیچون عاجز و حیران گردیده
و برای ترویج دین و اجرای اوامر و نواهی و احکام خود بعضی از پیغمبران از سنگ سخت شتری آورد بیرون همانساعت از پستان

آتش شیرهائی ساخت که همه مردم از آن انتفاع و فایده ها بردند و بعضی از پیغمبران خود را در دریای مواج شکافت در تابغان خود را
از قعر آن عبور نموده از دست دشمنان فتنه جو و طاغیان امت خود خلاصی یافتند و برای اثبات نبوت و رسالت آن پیغمبر اکرم از
سنگ سخت چشمه های آب شیرین تر از عسل و خوشتر از شکر جاری ساخت و عصای خشک را اژدهای خشمناک نمود که در اندک زمانی همه
چیزهائیکه ساحران به دروغ در نظر مردم بجلوه داده بودند و بخیال جاهلان چنین نموده بودند که آنها را حقیقتی هست تمام
آن چیزهای خیالی بودند فرو برد و بلع نمود که اثری از آنها در روی زمین باقی نگذاشت و بعضی از پیغمبران بقدرت کاملهٔ خدا
وند قادر بیهمتا بدست معجزه نمای خود کوران و پیسها را شفا میداد و مرده ها را باذن و قدرت خداوند عالمیان زنده میفرمود و
خبر میداد از چیزهائی که مردم در خانه خود میخوردند و ذخیره میکردند و بعضی از پیغمبران خود را شق القمر نموده ماه عالمتاب را دو نیمه
نمود و بقدرت قاهرهٔ خداوند جهان آفرین حیوانات بی زبان بزبان فصیح و لسان صریح با آن پیغمبر عظیم الشان و جلیل القدر
سخن میگفتند به بنان ظاهر و کلام صریح با مر تصدیق نبوت و رسالت آنجناب اقرار کردند مانند شتران و گرگان و غیر آنها چون
پیغمبران این معجزات ظاهرات و آیات واضحات را آوردند و اهل عصر و زمان خود را از اتیان مثل آنها عاجز نمودند و امت ایشان
قادر بر آوردن مانند آن خارق عادات و معجزات باهرات نشدند پس خداوند عالمیان از تقدیر و مصلحت امیزه و کمال لطف
و مهربانی خود نسبت بر بندگان و حکمت کاملهٔ خود در بارهٔ ایشان پیغمبران خود را با این معجزات ظاهره و آیات قاهره در حالتی که همه
و غالب امت و سرکشان اهل عصر بملت خود دفع بود و در حالت دیگر و زمان دیگر مغلوب و مقهور ایشان نمود که همه امر شدند
که همه مقهور گشتند و اگر پیغمبران خود را در همه حال قاهر و غالب مینمود و عادت خداوند بر قهر و غلبهٔ ایشان نسبت بر بندگان
جاری میشد و رسولان و امنای حق خود را در هیچ حال و زمان مبتلا به بلاها و محنتها نمیفرمود هر آینه عالمیان امت ایشان بسبب
خوارق عادات و معجزات باهرات ایشان را بغیر خدا اخذ مینمودند و به یکتائی و پروردگاری میپرستیدند و خدای را که خالق
عالمیان و آفرینندهٔ جهان و جهانیان بود نمیدانستند و هرگز مرتبهٔ صبر و منزلهٔ تحمل پیغمبران بر بلاهای عظام و مصیبتهای
بزرگ و محنتهای بسیار معلوم و مشخص نمیشد و فضیلت ایشان در مقام صبر بر بلا و محنت و عنا بر احدی ظاهر و هویدا نمیگردید
و لکن خداوند عالمیان بحکمت بالغه و قدرت کاملهٔ خود احوال و اوضاع پیغمبران جلیل القدر و عظیم الشان خود را مانند احوال
و اوضاع سایر بندگان و عالمیان امت خود نمود که کاهی پیغمبران خود را مبتلا به بلاها و محنتها گردانید و در دست امت خود شان
مقهور و مغلوب نمود و کاهی صحیح و سالم فرمود و بر دشمنان دین ظاهر و غالب گردانید پیوسته عادت خداوند عالمیان در بارهٔ
ایشان باین نحو جاری و واقع گردید تا اینکه مقام صبر ایشان بر رنج و عنا و محنت و بلا معلوم عالم و عالمیان و مشخص انس و جان گردد
و ایشان در مقام ابتلا به بلاها و در هنگام هجوم مصیبتها و محنتها صابر و متحمل باشند و در ایام صحت و سلامت و زمان ظهور و
غلبه بر دشمنان شاکر و ثنا کنندهٔ بر خداوند عالمیان شوند و در همه حالات خود بر خداوند جهان متواضع باشند و شکسته گی نمایند
و از متکبران نشوند و در خدمت گذاری و عبادت و شکر نعمای آن تکبر و تجبر نورزند و بندگان و رعیت امت را معلوم و مشخص
شود که بمجرد ظهور چنین خوارق و عادات و معجزات باهرات گروه انبیا و سلسلهٔ اوصیا اله معبود و خالق موجود مخلوقات نخواهند
شد اگر چنین بودند هرگز مغلوب اعدا و مبتلا بهزار گونه رنج و عنا و چندین قسم محنت و بلا نمیشدند تا اینکه امت هر یکی از ایشان
بدانند که ایشان را خداوندگار و معبود و پروردگار غالب و قاهر موجودی هست که اوست خالق عالمیان و موجد پیغمبران و مبعوث
کنندهٔ ایشان و مدبر و پروردگار همهٔ اهل جهان که هرگز بدامن عزت و جلال او گرد و غبار حدوث و نقص نرسیده است
شبهه معبود قادر و موجود قاهر است که هیچ گونه مغلوب و مقهور نمیشود پس مردم عالم و گروه جن و بنی آدم عبادت و اطاعت چنین
خداوندگار قاهر و پروردگار قادر نمایند و هرگز تمرد از التزام بلوازم فرمان برداری و بندگی او نکنند و به پیغمبران و رسولان
او را اطاعت نمایند سرکشی از اوامر و نواهی ایشان نکنند از جانب خداوند عالمیان آورده اند نشانند و تا اینکه حجت و برهان خدا بر
همه عالمیان ثابت و کامل شود و دلیل حکمت و حجت بالغه او بر کسانیکه در خصوص گروه انبیا و سلسلهٔ اوصیا از حد تجاوز نمایند و
ایشان را بر خداوندگار و پروردگار پرستند تمامتر و کاملتر شود و هرکس معاند و مخالف و عاصی و منکر چیزهائی شود که گروه انبیا از
جانب خدا آورده اند از روی بینه و برهان اتمام دلیل و حجت عناد و مخالفت و انکار گفتهٔ پیغمبران نماید لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة تا فردای قیامت هر یکی را حجتی بر خدا نباشد و نگوید در دار دنیا حجت برای ما تمام نکردید و امر پیغمبران برما
واضح و لایح نشد و خداوند عالمیان در ارسال رسل و بعثت انبیاء و انزال کتب حکمت بالغه و قدرت کاملهٔ خود را به
اتمام رسانید و حجت و برهان الوهیت و ربوبیت خود را کامل و بالغ نموده تا عذر بندگان قطع شود و حجت ایشان
بر خدا نباشد محمد ابن ابرهیم راوی این خبر میگوید که من فردای آنروز بخدمت شیخ ابو القاسم بن روح قدس الله روحه رفتم و در

دل شکسته و تردیده داشتم در اینکه آیا شیخ بزرگوار این سخن را که دیروز برای ما ذکر نمود و در جواب سؤال سائل کلام را بان نحو تقریر
و بیان فرمود از خودش بود و بذهن و خاطر وقاد خود رسید بمقلم بیان آورد یا از صاحب العصر والزمان و سایر ائمه انام برای او رسید
است چون بخدمت آن بزرگوار رسیدم پیش از آنکه من از آن بزرگوار حقیقت امر را بپرسم آنچه بخاطر رسیده بود از تردد و شک
اظهار نمایم فرمود ای محمد بن ابراهیم مرا ببیا خوشتر و دوست تر است که از آسمان بزمین بیفتم پس مرغان گوشت بدن مرا بمنقار و چنگال
خود بربایند و بخورند یا باد ببیاتند مرا بهوا بلند نماید برصحرای بیاد و دور و دور از سخت و سنگلاخ بیندازد و اعضای مرا با
سنگهای درشت و سخت بزند و پاره پاره کند از اینکه در دین خداوند عالم چیزی برای و نگر خود بگویم و بخواهش نفس خود در دین
سخن بگویم و رفتار نمایم بلکه چیزیکه بر زبان رانده ام و در جواب سؤال آنمرد سائل گفتم از اصل من رسیده بود یعنی از صاحب العصر
والزمان بر من رسیده است از حجة علیه السلام شنیده بودم در معانی الاخبار بسند خود از ابن رئاب روایت کرده است که روزی
سؤال کردم از جناب امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قول خداوند عالمیان وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا
عن کثیر یعنی چیزیکه بشما میرسد از مصائب و بلاهای شما بانها بسبب کارهائی است که دستهای شما آنها را کسب کرده است یعنی هر چه بشما
میرسد از بلاها و مصائب بجهة کردهای شما است از معاصی و محرمات خداوند عالم بسیاری از کرده های شما عفو می فرماید و از غالب تقصیرات
شما درگذرد ابن رئاب میگوید من عرض نمودم مصائبی که بر جناب امیر مؤمنان و مانند او از اهل بیت کرام آنحضرت رخ داد آیا از این
قبیل است که خدا در این آیه می فرماید و حال آنکه ایشان از اهل بیت طهارت و عصمت هستند و گناهی از ایشان سر نزده است تا اینکه
مستوجب این گونه مصائب جلیله بوده باشند حضرت صادق علیه السلام فرمود عادت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این جاری شده
بود که در هر شبانه روز صد دفعه استغفار مینمود نه بسبب گناهی بود که از آنجناب سر زده باشد خداوند عالمیان اولیای کرام خود را
مخصوص فرموده است برای ابتلای مصائب عظام و محنتهای گران و بجهت آنها تا اینکه در مقابل آن مصائب جلیله اجر و ثواب ایشان را کامل فرماید
و این ابتلا نه بجهة گناهی میشود که از سلسلهٔ انبیاء و اولیاء سر زده باشد مترجم میگوید حاصل جواب آنحضرت اینست که این آیه
و امثال آن در شان سایر امت نازل گشته نه بگروه انبیاء و اولیا و اندازه بزرگی مصیبتی که بپیغمبران و اوصیای کرام ایشان میرسد بجهة زیادی
اجر و ثواب و بلندی درجه و رتبهٔ ایشان است و گرنه در نزد خدا نه بجهة گناهی است که از ایشان بظهور آمده است که مستوجب عقوبت دنیا و عذاب
آخرت بوده باشد چنانکه استغفارهای ایشان از جهة بلندی درجه و قرب منزلت و علو رتبت میشود و در نزد خدا نه بجهة معصیت چنانکه طلب
مغفرت از پیغمبران و پیشوایان دین خداوند عالمیان بجهة زیادتی اجر و بلندی منزلت است نه از غالب مردم بجهة صدور معصیت
و گناه است و همچنین ابتلا بر مصائب انبیاء و اولیاء و اوصیا برای قرب منزلت و زیادتی اجر و ثواب باشد و در غالب مردم بجهة
کرده های ایشان می باشد انتهی در خصال بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده است که روزی آن
حضرت فرمود هفت سال خداوند عالمیان حضرت ایوب را مبتلا بناخوشیها نمود نه بجهة گناهی بود که از حضرت ایوب سر زده باشد بدرستیکه
پیغمبران هرگز به پیرامن گناه نمیگردند و هیچ وقت معصیت از ایشان سر نمیزند زیرا که معصوم و مطهر می باشند هیچ وقت دامن
عصمت و طهارت ایشان بلوث گناه و معصیت آلوده نمیشود و از حق بسوی باطل میل نمیکنند به هیچ گونه گناه از صغیره و کبیره مرتکب
نمیشوند فرمود جناب ایوب با وجود مبتلا شدن آنحضرت بجمیع آن بلاها و ناخوشیها بدن مبارکش بدبو نشد و صورت مبارکش قبیح
المنظر و بدهیئت نگردید از جراحتهای بدنش چرک و خون جاری نشد که کسی از دیدن او بد نیاید و نفرت از او نمیکرد و دیدنش را
ناخوش و مکروه نمیداشت و هیچ عضوی از اعضای بدنش با وجود آن زخمها و جراحتها کرم دار نگردید بدین نحو جاری گشته عادت خدا
وند عالمیان در حق پیغمبران و اولیاء کرام خود که هیچ یک از ایشان را مبتلا به بلائی نمیکند که صورت او را قبیح و بد منظر نماید و خون و
چرک جاری کرد که مردم از دیدنش نفرت نمایند کراهت بهم رسانند و آنچه که بگوش مردم برخورده است که مردم از آنحضرت پرهیز
مینمودند و متنفر میشدند نه از جهة ناخوشی و کراهت منظر جسد مبارکش بود بلکه آنجناب و پرهیز ایشان از جهة فقر و پریشانی
آنحضرت بود که در نظر اهل روزگار ضعف و پریشانی در ظاهر امر آنجناب بود چون ایشان جاهل بودند بر باطن امر آنجناب نمیدانستند
که برای او چه کرامتهای بیکران و قرب منزلت و زلفی بود در نزد پروردگار خود از نصرت و فرج از آنحضرت نفرت مینمودند و حال
آنکه جناب رسول خدا فرموده است عظیم ترین مردم از حیثیت بلا و محنت و مصیبت پیغمبرانند بعد از ایشان کسانیکه اشرف
و افضل اهل روزگار بوده باشند در معرفت یگانگی خداوند عالم و بر حد کمال رسیده باشند در طاعت و عبادت پروردگار عالم
پس ایشان افضل و اشرف هر کس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان مبتلا ننمود حضرت ایوب را
بآن بلائی که مبتلا نمود او را بآن بجهة اینکه تقصیری از آنحضرت سر زده بود که سزاوار و مستوجب عقوبت باشد بلکه
خداوند عز و جلیل مبتلا نمود او را بآن بلاهای بزرگ که مبتلا بآن بلا گردید بچند جهة است یکی اینکه مردم مرا بد بدیدن

بلای بزرگ و بلاها و محنتها بخود سهل و آسان کردند بجهة اینکه ببینند که پیغمبران مقرب ترین مردمند در نزد
خداوند عالمیان نیز مبتلا میشوند به بلاهای بزرگ و دیگر بجهة اینکه ادعا ننمایند بر حضرت ایوب و امثال آنحضرت از
سایر پیغمبران ربوبیت و الوهیت را و ایشان را بخدائی اختیار نکنند و پروردگار نپرستند بجهة مشاهدهٔ آن نعمتها
و کرامتهائی که خداوند عالمیان اراده نموده بود که بر حضرت ایوب و امثال او برساند و ایشان را مخلع سازند بخلعتهای نعم
بیکرانه خود و سیم آنکه مردم بمشاهدهٔ بلای حضرت ایوب استدلال نمایند بر اینکه اجر و ثواب و نعمت از جانب خدا بر بندگان
بدو قسم می باشد یکی از جهة استحقاق و سزاواری و لیاقت بنده می باشد چنانکه اگر کسی با خلوص نیت و حسن سریرت
طاعت و امر و نواهی خداوند قادر بیچون نماید و در هنگام نزول بلا و تلاطم امواج محنت و عنا صابر و شاکر گردد تا
اینکه در مقابل طاعت و عبادت و صبر و شکر نعمت مستحق تفضلات الهی مستوجب فیوضات خداوند کارساز گردد و دیگر
اینکه از روی اختصاص و موهوبی میباشد که خدا بر بعضی بندگان خود مانند پیغمبران عطاهای بیکرانه و تفضلات بیشمار
نماید بی آنکه بجهة مقابل طاعت و انقیاد او باشد بجهة سزاوار بودن او شود در مقابل عبادت و بندگی چنانکه غالب
نعمتهای الهی برای بندگان خود به محض تفضل و احسانست خصوصا مسئلهٔ نبوت و امامت که محض عصمت پیغمبران و اوصیا
ایشان عصمت و موهوبی است و چهارم اینکه مردم بدانند که عزت و ثروت و غنا و ضعف و پریشانی و فقر و بلا از تقدیر
خداوند عالمیانست تا اینکه ضعیف را بجهة ضعف و فقیر را بسبب فقر و مریض را بواسطهٔ مرض خود حقیر نشمارند و بنظر حقارت
بسوی ایشان نظر ننمایند و اینمطلب را بدانند که عزت و ذلت و ثروت و فقر و مرض و صحت از خداست و قادر بیهمتا هر کس را
میخواهد مریض و ناخوش مینماید و هر مریضی را که میخواهد شفا کرامت می فرماید هر وقتیکه میخواهد هر گونه شفا که میخواهد
میدهد بهر سبب باشد بعضی را دیرتر شفا میدهد و بعضی را زودتر و بعضی را بدوا و بعضی را بقدرت کاملهٔ خود تا اینکه عبرت
نماید برای کسیکه میخواهد باین چیزها عبرت بگیرد و سبب شقاوت گردد برای کسیکه از علم خدا گذشته است که او شقی و بدکردار
خواهد شد و سبب سعادت نیکوکاران بوده باشد که آن تقدیر و علم خدا سعادت و نیکوکاری ایشان گذشته باشد و قوت اقویا
و ثروت اغنیا و صحت صحیحان و مرض مریضان بسبب دانائی و فضیلت و نادانی و جهالت نیست بلکه همهٔ اینها در قبضهٔ قدرت
خداست و آنخداوند عالم دانای راز و نهان در جمیع اینها در حکم و قضای خود پادشاهی است عادل و حکیمیست در افعال و کردار
و تقدیرات خود و نمیکند در حق بندگان خود مگر چیزیکه اصلح باشد بحال ایشان و پیوسته مصلحت بندگان را ملاحظه
میفرماید حول و قوت نیست برای ایشان مگر از خداوند عالمیان مترجم میگوید چون در عبارات این حدیث شریف فی الجمله
اشکالی و جملهٔ از فقرات مشکل و مغلق بودند از آن جهة در ترجمهٔ آن تفصیل مذکور گردید و مناسبت آن تفصیل بفقرات
روایت در نزد ناظران صاحب بصیرت پر واضح است انتهی در بصائر الدرجات بسند خود از ضریس روایت کرده است که روزی
جناب امام محمد باقر علیه السلام با جماعتی از اصحاب کرام خود نشسته بود شنیدم که آنحضرت می فرمود تعجب دارم از گروهی که ما را دوست
دارند و ولایت ما را اختیار میکنند و ما را امام و پیشوای خود میدانند و ذکر می نمایند که طاعت ما بر ایشان از جملهٔ واجبات
مفروضات است مانند طاعت خدا با فرض این ادعا که دارند حجت و برهان خود را می شکنند دلیل ولایت خود را باطل و لغو
میکنند و با نفسهای خود مخاصمه می نمایند آنچه در دل ایشان است با زبان خود نمیدانند بجهة ضعف قلوب ایشان پس باین سبب حق ما را
ناقص میکنند و بجهة این عیب میگیرند بر ما و سخنان ایشان با همدیگر مناقضت و منافرت دارند و بهم دیگر جمع نمیشوند و بضعف
عقلهای خود مرتبهٔ ما را پست مینمایند عیب میکنند بر کسانیکه مرتبهٔ ما را شناخته اند و منزلت ما را دانسته اند و عطا کرده است بر ایشان
برهان حقیقت معرفت و دلیل شناختن ما را و قبول و تسلیم نمودن امر امامت و ولایت ما را فرمود آیا گمان شما اینست که خداوند
عالمیان واجب و لازم کرده اند طاعت دوستان و پیشوایان دین خود را بر بندگان خود پس مخفی و مستور نماید از ایشان خبرهای آسمانها
و زمینها را و قطع کند از ایشان مادهای علم چیزهائی که وارد میشوند بر ایشان از آنچیزها که قوام دین مردم در آنست یعنی هرگز معقول
و متصور نمیشود که کسی را بزرگ و رئیس دین و پیشوای بندگان خود نماید و طاعت او را بر همهٔ عالمیان واجب و لازم گرداند لکن او را
دانا و عالم بر خبرهای آسمان و زمین نفرماید و مخفی و مستور سازد علم آنچیزهائی که مردم بر دانستن آنها محتاج می باشند و قوام دین
بر دانستن آنها بوده باشد خواه احکام دینی ایشان باشد یا چیزیکه به دانستن آن معتقد بر پیشوای دین مبین می باشد پس حمران که یکی
از اهل مجلس بود عرض نمود فدای تو شوم یا ابا جعفر مرا خبر ده و بیان نما حقیقت امر جناب علی بن ابی طالب و جناب امام حسن
و جناب امام حسین که برای اجرای احکام دین قیام نمودند و خروج کردند و با دشمنان دین در مقام خصومت و جهاد گشتند
و آنچه بر ایشان رسید از کشته شدن ایشان بدست طاغیان امت و ملاعین بر ایشان غالب گردیدند و ایشان را ظلم

وستم نمودند تا آنکه ایشان را کشتند گویا حاصل سؤال حمران این باشد که آیا ایشان در جهاد خود با دشمنان بجهت خواهش نفس خود بود یا از جانب خدا مأمور بودند مغلوب شدن ایشان برای دشمنان از جهت کرده‌های ایشان بود تا اینکه داخل شوند بر کسانیکه خدا در حق ایشان فرموده است وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر پس آن جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمود یا حمران بدرستیکه خداوند عالمیان در باره ایشان چنین مقدر و محتوم فرموده بود و از علم خداوند عالم گذشته بود که باید ایشان با دشمنان جهاد نمایند و در دست طاغیان مغلوب شوند و متحمل ظلم و ستم شوند و هرچه از اهل طغیان و ظلم و جور وارد بر ایشان شود صبر بر آن نمایند در ترویج دین و اجرای احکام خداوند آسمان و زمین بیک چشم زدن کوتاهی نفرمایند و سکوت اختیار نکنند چون در عالم تقدیر و علم خدا چنین مقدر و محتوم بود و این تقدیر در باره ایشان بحکم و قضای الهی جاری و واقع گردید خداوند عالمیان تکلیف ایشان و آنچه بسر ایشان وارد گشت برسول خود خبر داده بود و جناب رسول خدا ایشان را خبر داده بود که تکلیف شما از جانب خدا جهاد است با اعدا و دشمنان دین و خبر داده بود از مغلوب شدن ایشان و کشته شدن ایشان در دست دشمنان پس ایشان بنا بفرموده خدا و رسول و قیام به ترویج دین امر نمودند و اظهار مذهب جعفر کردند و مردم را دعوت بسوی خود نمودند و خروج کردند و هر کس از ما که اهل بیت رسالت و پیشوایان دین هستیم خروج نمود و حق خود را آشکار فرمود و با دشمنان در ظاهر و آشکارا مخاصمه کرد با علم و دانائی و بامر خدا بود و هر کس از ما ساکت شد و با دشمنان سلوک نمود و بمقام جنگ و خصومت نیامد امر خود را پیوسته از ایشان مخفی و مستور داشت بعلم و دانائی و امر الهی بود و هر یکی از ما به تکلیف خود عمل میکنیم و تکلیف ما مختلف است حضرت فرمود یا حمران با وجود اینکه تقدیر در باره ایشان چنین بود اگر ایشان در هنگام نزول بلا و غلبه نمودن دشمنان بر ایشان از خدا سؤال مینمودند که مصایب را از ایشان دفع نماید و ایشان را به دشمنان قاهر و غالب فرماید هر آینه خداوند رحمان دعای ایشان را مستجاب میفرمود و مصایب را از ایشان دفع میفرمود و اگر میخواستند دعا و استغاثه و الحاح مینمودند که خدا سلطنت و پادشاهی اهل طغیان و باطل را زایل و نابود فرماید هر آینه خدا قبول خواهش ایشان میفرمود و ملک و پادشاهی طاغیان از زودتر از گسیختن رشته منظوم که رشته‌های وی بسیار نازک باشد زایل مینمود و بزودی مدت سلطنت ایشان باخر میرسید پادشاهی ایشان بر طرف و مانند رشته منظوم گسیخته و پراکنده و منقطع میگردید بلکه از گسیختن رشته نازک زایل بودن سلطنت ایشان در جنب قدرت کامله خداوند قادر بیچون آسان تر و سهل تر است لکن ایشان بر تقدیر خدا راضی شده و تسلیم بر مقتضای قضای الهی نمودند و در همه حال امور خود را موکول برضای خدا کردند حضرت فرمود یا حمران مصایبی که بر آن بزرگواران وارد گردید نه در مقابل این بود که گناهی از ایشان صادر شده باشد و تقصیری کرده باشند که مستوجب مصایب شوند لکن خدا خواست که ایشان را در مقابل مصایب درجات عالیه و کرامات عظیمه برساند و درجات شان ایشان را بلند فرماید پس ترا بعضی خیالات را در باره ایشان بخاطر خود راه مده و وسواس شیطان را از دل خود بیرون کن و گردن بر حقیت کرده‌های ایشان بگذار

باب دهم در بیان اجر و ثواب گریه کردن در مصیبت جانگداز و دلسوز کشته عرصه بیابان کربلا

و در ثواب گریستن در مصایب سایر ائمه هدی و در این باب مذکور خواهد شد طریقه و آداب ماتم گرفتن و تعزیه داری در روز عاشورا بجهت مصیبت فرزند ارجمند مصطفی و نور دیده علی مرتضی و میوه دل فاطمه زهرا یعنی بیابان شهید کربلا سلام الله علیه و علی آبائه و ابنائه الائمة الوری در امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره بسند خود از جناب امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود هر کس بخاطر آورد مصیبت ما را و گریه نماید بر چیزها که طاغیان امت مرتکب آنها شدند در حق ما و بر مصایبی که از ایشان بر ما وارد شد در روز قیامت در درجات عالیه بهشت با ما خواهد بود و هر کس مصیبت ما را ذکر نماید یا یاد کند از پس گریه بر او مستولی گردد و بگریاند هرگز دیده‌های او گریان نمی‌شوند روزیکه همه دیده‌ها گریان و نالان میباشند و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن مجلس زنده شود و مذکور گردد نمیرد دل او در روزیکه همه دلها بمیرند یعنی شاد و خرم میگردد دل او در روزیکه همه دلها از ترس آن روز اندوه ناک و محزون باشند مترجم میگوید ظاهر از امر ائمه امام چیزهاست که نسبت آنها با ایشان برسد مانند احکام و معجزات و مصایب آن بزرگواران یعنی در تفسیر علی ابن ابراهیم بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هر کس یاد کند مصایب ما را یا کسی مصایب ما اهل بیت رسالت در نزد او ذکر نماید پس بجهت آنها از دیده او اشک مانند قدر پر مگسی اشک بیرون بیاید خداوند عالمیان همه گناهان او را بیامرزد هر چند بکثرت گناهان او مانند کف دریا باشد در مجالس شیخ بزرگوار شیخ مفید ره و امالی شیخ الطایفه شیخ طوسی ره بسند خود از ابان تغلب مرویست که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود نفس مهموم که کشیدن او بجهت مصایب ما و ظلمها که از دشمنان دین بما رسیده است ثواب تسبیح دارد و مانند تسبیح

کردنست بر خداوند عالمیان و مهموم شدن او در مصایب ما عبادتست و مستور نمودن سر ما را از اعداء دین مانند جهاد کردنست در راه خداوند عالمیان حضرت صادق فرمود سزاوار است که این حدیث شریف بطلا نوشته شود در کامل الزیاره بسند خود از فرزند نجاشی روایت کرده است که روزی در خدمت با سعادت جناب صادق آل محمد صلی الله علیه و آله نشسته بودیم جناب امام حسین را در نزد آنحضرت یاد نمودیم که لعنت خدا بر قاتل او باد پس آنجناب بجهت یاد نمودن جناب امام حسین گریستند و ما نیز گریستیم پس آنجناب سر مبارک خود را بر داشت و فرمود که جناب امام حسین علیه السلام میفرمود که منم کشته گریه و زاری یاد نمیکند مرا هیچ مؤمنی مگر اینکه گریه میکند مترجم میگوید چون مراد از این حدیث شریف مشتبه بود و احتمال به دو معنی داشت لهذا اصل متن روایت را نقل کردن مناسب خواهد شد قال الحسین بن علی انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی جناب امام حسین فرمود منم کشته اشک چشم ذکر نمیکند مرا هیچ مؤمنی مگر اینکه گریان و نالان میشود و احتمال ظاهر دارد که مراد این باشد کشته شدن من سبب گریه و زاری میباشد ذکر نمیکند مرا هیچ مؤمنی مگر دیده‌های او اشک ریزان میگردد پس بنابراین وجهی که مذکور گردید قول آنحضرت لا یذکرنی مؤمن الا بکی بمنزله تفسیر است بر قول او که فرمود انا قتیل العبرة و احتمال دارد که مراد از این روایت این بوده باشد که کشته خواهم شد بگریه و زاری یعنی در وقت کشته شدن دیده‌های من اشک ریزان میباشد یعنی از نهایت ظلم و ستم که بر من وارد خواهد شد از طاغیان بنی امیه با حزن و اندوه و با گریه و زاری کشته خواهم شد پس سزاوار است که هر مؤمنی مرا ذکر نماید و مصایب را بخاطر خود بیاورد گریه و زاری نماید زیرا که هر مصیبتی که بر امام زمان وارد شود در حقیقت بر شیعیان کرام امام انام وارد شده میباشد و مؤید این وجه روایت دیگر است که بطریق دیگر در اینجا از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که جناب امام حسین علیه السلام فرموده است که من کشته گریه و زاری هستم کشته شده مغموم و محزون و سزاوار است بر خداوند عالمیان که زیارت من نیاید هیچ مهمومی و محزونی مگر اینکه خداوند عالم بر گرداند او را بسوی اهل و عیال خود دلشاد و خرم و حزن و اندوهش را زایل گرداند در امالی شیخ جلیل القدر و عظیم الشأن شیخ مفید ره بسند خود از محمد ابن ابی عماره کوفی روایت کرده است که گفت از جعفر ابن محمد علیه السلام شنیدم که میفرمود که هر کسیکه دیده او در مصایب ما اشک ریزان و گریان گردد بجهت خونیکه از ما ریخته شده یا برای حقیکه از ما ناقص و مغصوب گشته و یا بجهت عرضی که از ما هتک نموده اند یا برای کسیکه از شیعیان ما که در راه محبت ما مظلوم و مقهور کشته شده میگرداند خداوند عالم او را در بهشت بجهت آن اشک دیده که برای ما ریخته است سالها بیشمار که هرگز آخر ندارند و بر منتهای آن نرسند در مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی رحمهما الله بسند خود از احمد بن یحیی الاودی از مخول ابن ابراهیم بسند خود از جناب امام حسین علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود هیچ بنده مؤمنی نیست که از دیده‌های او در مصایب ما قطره اشک بریزد یا چشمان او در مصیبت ما پر از اشک شود مگر اینکه خداوند عالمیان او را در بهشت سالهای بیشمار ساکن میگرداند احمد ابن یحیی میگوید من شبی جناب امام حسین را در خواب دیدم پس عرض کردم که مخول ابن ابراهیم الربیع ابن منذر و او از پدرش منذر بواسطه من حدیثی از شما نقل کرده است که شما فرموده‌اید که هیچ بنده نیست که از دیده‌های او قطره اشکی بیرون بیاید یا دیده‌های او پر از اشک شوند مگر اینکه ساکن گرداند خداوند عالمیان آن بنده را بسبب آن اشک چشم در بهشت بعین سالهائیکه آخر و انتها ندارند پس جناب امام حسین علیه السلام در خواب به احمد بن یحیی فرمود بلی این را من گفته‌ام احمد میگوید پس عرض کردم که ساقط شد اسناد و وسایط میان من و تو یعنی این حدیث را از زبان شریف تو شنیدم دیگر احتیاج بواسطه میان من و تو ندارم در امالی شیخ طوسی ره بسند خود از معاویة ابن وهب از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که هر جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه در مصیبت جناب امام حسین مترجم میگوید جزع بحسب لغت اضطراب و بیتابیست که گاهی از روی اضطراب و بی قراری بعضی حرکات از جزع کننده صادر میشود مانند سینه زدن و جامه دریدن و نحو آنها و مراد حضرت از جزع و گریه مکروه شاید جزعی باشد که موجب بی صبری و بی قراری بوده باشد پس این نحو گریه و جزع بنا بر عموم این حدیث بر هر چیز مکروه است حتی بجهت ترس از خدا مگر بر امام و شهداء و احتمال دارد که عموم در حقیقت خود نباشد بلکه تخصیص دیگر بوی رسیده باشد زیرا که گریه بر مصایب انبیاء و اوصیا و سایر ائمه هدی و پیشوایان دین و شهدائی که در راه محبت ائمه طاهرین شهید شدند و در مصیبت پدر و مادر و از ترس خدا مستحب و محبوب است و این احتمال بنا بر آنست که مراد از جزع محض گریستن باشد و عطف کردن بکاء بر آن از قبیل تفسیر بوده باشد و اگر احتمال اول باشد عطف آن یا از قبیل عطف تفسیر است بنا بر اینکه مراد از بکا گریه کردن بنوع خاص و کیفیت مخصوص بوده باشد که مرادف جزع بوده باشد یا مراد از جزع همان احتمال اول بوده باشد و مراد از بکاء محض گریه کردن و تخصیصاتیکه مذکور گردید نسبت بر معطوف باشد که عبارت از بکاء است نه نسبت بر معطوف علیه که عبارت است از جزع والله اعلم بحقایق الاشیاء و دقایق الامور انتهی در کامل

الزیاره بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امیر مؤمنان علیه السلام بسوی فرزند گرامی خود
جناب امام حسین نظر فرمود و گفت یا عبرة کل مؤمن یعنی ای سبب گریه هر مؤمن جناب امام حسین علیه السلام عرض نمود من سبب گریه مؤمنان
هستم فرمود بلی ای فرزند گرامی من و ایضاً در کتاب مذکور بسند خود از ابو عماره منشد روایت کرده است که هرگز در هیچ روزی نشد
که جناب امام حسین علیه السلام در نزد جناب امام جعفر صادق مذکور شود و آنحضرت در آن روز تا شب تبسمی نماید و آنجناب در تمام آن
روز محزون و اندوهناک میشد و پیوسته میفرمود جناب امام حسین علیه السلام سبب گریه هر مؤمن است و ایضاً بطریق دیگر
روایت کرده در تمام آن روز و شب حضرت صادق علیه السلام هرگز تبسمی نمینمود و کسی آنجناب را خندان نمیدید و پیوسته زبان معجز بیانش
مترنم انمقال مذکور میگردید در امالی شیخ طوسی ره بسند خود از ثقه جلیل القدر و عظیم الشان محمد ابن مسلم روایت کرده که روزی
از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنید که آنحضرت میفرمود که حسین ابن علی علیه السلام در محل قرب نزد پروردگار خود می باشد پیوسته
نظر میفرماید بسوی لشکرگاه خود و برکسانی که در خدمت آنجناب بدرجه رفیعه شهادت فایض شده اند و نظر مینماید بزائران خود و آن
بزرگوار عارف تر است بر ایشان و بهتر و نیکوتر میشناسد زیارت کنندگان خود و نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و منازل و قدر
و منزلت زائران خود را در نزد پروردگار خود از شناختن یکی از شما فرزندان خود را بدرستیکه آنحضرت می بیند گریه کنندگان خود را
و کسی را که در مصیبت آنحضرت گریان و نالان می باشد پس طلب آمرزش می نماید برای گریه کنندگان خود و سؤال می نماید از پدران
بزرگوار خود که ایشان نیز طلب مغفرت و آمرزش نمایند برای گریه کننده خود و میفرماید اگر عالم شود ناگرد کسیکه مرا زیارت میکند
بر آنچیزیکه خداوند عالمیان برای او آماده و مهیا فرموده است هر آینه شادی و سرور او از حزن و اندوهش زیادتر میگردد
و جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه زیارت کنندگان آنحضرت بر میگردند بسوی وطن مألوف و اهل خود در حالتیکه هیچ
گناهی بر او نبوده باشد در تفسیر علی ابن ابراهیم بسند خود از جناب امام محمد باقر مرویست که آنحضرت فرمود که جناب علی ابن الحسین
علیه السلام میفرمود هر مؤمنیکه دیدهای او بجهة کشته شدن جناب امام حسین گریان شود تا اینکه اشک دیدهٔ او بر روی خود جاری گردد
پس مهیا و آماده می نماید خداوند عالمیان بجهة آن اشک چشم برای صاحب آن اشک دیده در بهشت غرفهای بسیار که پیوسته در آنها
ساکن میشود در سالهائیکه هرگز اخوانتها ندارند و هر کسی از مؤمنان گریان و نالان گردد بجهة اذیتیکه از دشمنان ما در
دار دنیا بر ما وارد شد تا اینکه اشک از دیدهای او بر روی خود جاری گردد خداوند عالمیان منزل میدهد او را در منزل صدق و
راستی در بهشت برین و فرمود هر مؤمنیکه برسد بر او اذیتی در خصوص ما تا اینکه از دیدهای او اشک دیده بر روی خود جاری گردد
بجهة وجع و مصیبتی و المی که و اذیتی که بر او وارد میشود در مصیبت ما خداوند عالم بر میگرداند از روی او اذیت عذاب آخرت را
و ایمن میفرماید او را از عذاب آتش جهنم در روز قیامت در قرب الاسناد بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که روزی آنحضرت بر ثقه جلیل فضیل ابن یسار فرمود با هم یکدیگر در جاها و مجلسها نشینید از غرایب اخبار ما نقل میکنید فضیل عرض
نمود بلی فدایت شوم می نشینیم اخبار و احکام شمارا نقل میکنیم حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه من دوست میدارم اینمجالس را پس
زنده دارید امر ما را یا فضیل خدا رحمت نماید بر کسیکه زنده دارد امر ما را یعنی ذکر نماید نقل کند اخبار و احکام و معجزات و
مصائب ائمه انام را و نگذارد که از خاطرها فراموش شدن مرده ها حضرت فرمود یا فضیل کسیکه یاد کند ما را
یا دیگری مصائب ما را در نزد او یاد نماید پس بجهة مصیبتی که بر ما وارد شده و میشود از دیدهٔ او اشکی بقدر پر مگسی بیرون بیاید
خداوند عالمیان گناهان او را بیامرزد هر چند یکه زیادتر باشند از کف دریاها در امالی شیخ صدوق و ثواب الاعمال و کامل
الزیاره بسندهای معتبر از ابو عماره منشد از جناب ابی عبد الله جعفر ابن محمد روایت کرده است که روزی وارد خدمت آنحضرت شدم
برای من فرمود یا ابا عماره شعر چند در مرثیه جناب امام حسین بن علی انشاد کن و بخوان ابو عماره میگوید در خدمت آنحضرت
چند شعر خواندم پس قطرات اشک از دیدهای مبارک آنحضرت بر روی خود جاری گردید باز شعری چند در مرثیه جناب امام حسین
علیه السلام خواندم باز حضرت صادق علیه السلام گریست ابو عماره میگوید بخدا قسم پیوسته من مرثیه میخواندم آنحضرت میگریست
تا اینکه صدای گریه اهل آنحضرت را از خانه خود شنیدم چون از مرثیه خواندن فارغ گشتم حضرت صادق علیه السلام فرمود یا ابا
عماره هر کس در مرثیه جناب امام حسین شعری بخواند و پنجاه کس را بگریاند پس جزای او بهشت است و هر کس شعری در مرثیه
آنجناب بخواند سی نفر را بگریاند ثواب او بهشت خواهد شد و هر کس شعری در مصیبت آن بزرگوار انشاد نماید پس بیست
نفر را بگریاند اجر او بهشت می باشد و هر کس شعری ذکر نماید پس ده نفر را بجهة شعر خواندن خود بگریه در آرد
سزای او بهشت میگردد و هر کس شعری بخواند پس یکنفر بشعر خواندن خود بگریه در آورد جزای او بهشت خواهد شد
و هر کس شعری بخواند در مصیبت آنحضرت پس خودش گریه نماید برای او بهشت است و هر کس شعری در مرثیهٔ آن

حضرت

حضرت بخواند پس خود را بگریه بکشد و شبیه نماید بگریه جزای او بهشت می باشد در کتاب رجال شیخ بزرگوار شیخ کشی ره بسند خود
از زید شحام مرویست که گفت روزی با جماعتی از اهل کوفه در خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم ناگاه جعفر بن عفان
داخل مجلس آن امام انام گردید پس آنحضرت جعفر را نزد خود طلبید و او را در نزد خود نشانید بسیار التفات و اکرام نمود بعد از آن
لطفی شمار فرمود یا جعفر پس جعفر عرض نمود لبیک یا مولای من خداوند عالمیان مرا فدای تو گرداند حضرت فرمود برای من چنین خبر
رسیده است که تو در مصیبت جناب امام حسین شعر میگوئی و نیکو میگوئی جعفر عرض نمود بلی فدای جان تو گرداند خدا جان مرا
پس حضرت فرمود بخوان جعفر مشغول شد بخواندن شعری که در مصیبت آنحضرت و مرثیه آن بزرگوار گفته بود و آنحضرت قطرات اشک
را از دیده حق بینش جاری میفرمود و اهل مجلس نیز گریستند و آنحضرت بسیار گریست تا اینکه اشک از دیده مبارکش بر گونه و ریش شریف
خود جاری گردید حضرت فرمود یا جعفر بخدا سوگند ملائکه مقربین خداوند عالمیان در این مجلس حاضر شدند و شنیدند سخن ترا
و شعرهای ترا که در مصیبت جناب امام حسین خواندی و ایشان گریستند چنانچه ما گریستیم بلکه گریه ایشان از ما زیادتر شد یا جعفر
بتحقیق خداوند عالم در این ساعت همه بهشت را برای تو واجب و سزاوار فرمود و گناهان ترا آمرزید فرمود یا جعفر میخواهی زیاد بکنم
برای تو جعفر عرض نمود بلی ای سید و آقای من فرمود هیچ کسی نیست که در مصیبت جناب امام حسین شعری بگوید پس گریه بکند و بگریاند
با آن شعر دیگری را مگر اینکه خداوند عالمیان بهشت را واجب میگرداند برای او و گناهانش را میآمرزد در امالی شیخ صدوق ره بسند
خود از ابراهیم ابن ابی محمود روایت کرده است که روزی جناب امام رضا علیه السلام فرمود محرم در زمان سابق ماهی بود که اهل جاهلیت
قتال را در آن ماه حرام میدانستند و همیشه در آن ماه جنگ را با یکدیگر ترک مینمودند پس در چنین ماهی که اهل جاهلیت حرمت آنرا نگاه
میداشتند این امت ریختن خونهای ما که اهل بیت رسالت هستیم حلال کردند و حرمت ما را هتک نمودند و فرزندان و زنان
ما را در چنین ماهی اسیر کردند و بر خیمهای ما آتش زدند و هر چه در آنها داشتیم از اموال و اثاث البیت بغارت بردند و مراعات خصوص
ما که اهل بیت رسالت هستیم و حرمت خاطر جناب رسول خدا را رعایت ننمودند و منظور نداشتند فرمود بدرستیکه روز کشته
شدن جناب امام حسین از ابتداء گریه به روز آخر پلکهای دیدهای ما را مجروح و زخم دار نمود و قطرات اشک را از چشمهای ما مانند
سیلاب فرو ریخت و عزیز ما را ذلیل و خوار نمود در زمین کرب و بلا و یادگار و وارث گذاشت آن سر زمین بلا بر ما کرب و اندوه
و بلا را تا روز قیامت پس باید بر مثل جناب امام حسین گریه نماید گریه کنندگان زیرا که گریه بر آن بزرگوار فرو میریزد گناهان
بزرگ را پس بعد از فرمودن این سخنان جان گداز و دلسوز را فرمود عادت پدر بزرگوارم چنان بود که چون ماه محرم داخل
میشد هرگز کسی آن بزرگوار را خندان و دلشاد نمیدید پیوسته اندوهناک و محزون بود و ساعت بساعت حزن و اندوه بر
او هجوم آور و غالب میگردید تا اینکه ده روز از ماه محرم میگذشت یعنی نه روز تمام میگذشت داخل روز دهم میشد چون روز دهم
ماه محرم میگردید آن روز روز مصیبت و اندوه و گریه کردن او میشد پیوسته آن روز را تا شب بحزن و اندوه و گریه و زاری بآخر
میرسانید و میفرمود امروز روزیست که در مثل وی جناب امام حسین کشته شد و نیز در کتاب مذکور از فضال روایت کرده
که روزی جناب امام رضا علیه السلام فرمود هر کسیکه در روز عاشورا ترک نماید سعی کردن را در حوائج خود و مشغول کارهای
خود نشود خداوند عالمیان حوائج دنیا و آخرت او را بر آورد و میفرمود هر کسیکه روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و گریهٔ او گرداند
و آن روز را روز مصیبت و گریه و اندوه مقرر بدارد خداوند عالمیان روز قیامت را روز شادی و سرور او میفرماید و دیده
او بدیدن ما در بهشت برین خندان و روشن می باشد و هر کسیکه روز عاشورا را روز برکت بنامد و در آن روز برای منزل خود
ذخیره بگیرد خداوند عالم هرگز آن را برای او مبارک نمیکند و در روز قیامت با یزید پلید و عبید الله ابن زیاد مردود و عمر بن
سعد عنید در اسفل درک دوزخ محشور نماید با ایشان در آتش جهنم جمع میشود مترجم میگوید مصنف ره در اینجا بطرق
مختلفه معتبره بسیاری از اخبار در این باب نقل کرده است که در مضامین گذشته اخبار شرکت بلکه اتحاد داشتند از آنجهة ذکر
آنها را ترک نمودم انتهی در عیون اخبار الرضا و امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره بسند خود از ریان ابن شبیب روایت
کرده است در روز اول ماه محرم بخدمت جناب امام رضا علیه السلام وارد شدم چون مرا دید فرمود ای فرزند شبیب امروز روزه
گرفته عرض کردم نه آنحضرت فرمود امروز همان روز است که حضرت زکریا پروردگار خود را در این روز باین نحو ندا نمود و
بدرگاه مکرمت و جلال خداوندگار راز خود طلب حاجت و استغاثه کرد و عرض نمود رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ
سمیع الدعاء یعنی ای پروردگار من عطا فرما مرا فرزندی طیب و طاهر که بدرستیکه تو سامع دعا دعا کننده گان
و شنونده ندای ندا کننده گانی هستی پس خداوند عالم دعای او را در این روز مستجاب فرمود و امر نمود ملائکه
آسمان را که حضرت زکریا را ندا کنند پس ایشان بنا بفرمان خداوند عالمیان حضرت زکریا را ندا نمودند در حالتیکه

کند

کہ در محراب عبادت خود نماز میخواند کہ بدرستی خداوند عالمیان ترا بشارت میدہد بفرزندی کہ نام شریحیی است پس
حضرت پس حضرت امام رضا علیہ السلام فرمود ہر کسیکہ امروز را روزہ بگیرد خداوند عالم دعای او را مستجاب گرداند چنانکہ دعای
حضرت زکریا را مستجاب فرمود بعد از آن فرمود ای فرزند شبیب بدرستیکہ محرم ماہی بود کہ اہل جاہلیت در زمان گذشتہ ظلم
و عدوان و قتال دشمنان را در آن ماہ حرام میدانستند با وجود اینکہ ایشان کافر بودند حرمت و احترام این ماہ را منظور و مرعی
میداشتند لکن این امت مراعات ننمودند حرمت ماہی را کہ در شریعت خود حرمت و احترام وی از جملہ لازمات و واجبات
بود و حرمت و احترام پیغمبر خود را ملاحظہ و مراعات نکردند بتحقیق این امت بدکردار در این ماہ محترم فرزندان پیغمبر خود را کشتند
و زنان آنحضرت را اسیر نمودند و اموال او را بغارت بردند پس خداوند عالم ہرگز این گناہ عظیم را از ایشان نیامرزد و آن
سر تقصیر ایشان در نگذرد و فرمود ای فرزند شبیب اگر خواہی بر چیزی کہ فوت شدہ است گریہ نمائی پس گریہ کن بر مصیبت جناب
امام حسین علیہ السلام زیرا کہ آن بزرگوار را مانند گوسفند ذبح نمودند و سرش را مانند گوسفند بریدند و کشتہ شدند با آن
جناب ہجدہ نفر از اہل بیت کرام و کہ در ہمہ روی زمین مانند شبیہ خود نداشتند بخدا سوگند بتحقیق ہفت آسمان و زمینہا بجہت
کشتہ شدن او گریہ کردند چہار ہزار نفر از ملائکہ آسمان بزمین نازل گشتند بجہت اینکہ نصرت و یاری او نمایند چون بہ
زمین فرود آمدند آنحضرت را کشتہ و بخون خود آغشتہ دیدند پس ایشان از جانب خدا مامور گشتند کہ در زمین بمانند
و پیوستہ در نزد قبر آنحضرت ژولیدہ مو و غبار آلود میباشند تا ظہور قائم آل محمد سلام اللہ علیہم چون آنحضرت ظاہر میشود این چہار ہزار
نفر ملائکہ از یاوران او میباشند در روز جنگ با دشمنان شعار و طریقہ و علامات ایشان اینست کہ یا لثارات الحسین میباشد
یعنی ای طلب کنندگان خون حسین حضرت امام رضا فرمود ای پسر شبیب بتحقیق خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جدش از اینکہ چون
جناب امام حسین کشتہ شد از آسمان خون و خاک سرخ بارید ای فرزند شبیب اگر گریہ کنی بر مصیبت جناب امام حسین علیہ السلام
تا اینکہ قطرات اشک چشم تو بر روی تو جاری گردد خداوند عالمیان ہمہ گناہان ترا بیامرزد از صغیرہ و کبیرہ خواہ اندک باشد خواہ
بسیار ای پسر شبیب اگر ترا دلشاد و خرم نماید این کہ ملاقات نمائی بر خداوند عز و جل در حالتیکہ ہیچ گناہی در تو نباشد
پس زیارت نما قبر مبارک جناب امام حسین را ای فرزند شبیب اگر خوش دارای و دلشاد و خرم باشی از اینکہ در غرفہای عالیہ بہشت
با پیغمبر خدا بودہ باشی پس لعنت کن بر قاتلان جناب امام حسین علیہ السلام ای فرزند شبیب اگر مسرور و دلشاد نماید ترا اینکہ
بودہ باشد ترا از اجر و ثواب نقد ثوابی و اجریکہ برای آنکسی شد کہ در خدمت جناب امام حسین شہید و بخون خود آغشتہ گردیدہ
وقتیکہ یاد نمائی جناب امام حسین را و بخاطر خود خطور نماید قضیہ شہادت آن بزرگوار بگو یا لیتنی کنت معہم فافوز فوزا
عظیما یعنی ایکاش آرزو دارم کہ با شہیدان کربلا در خدمت سید شہدا شہید و بخون خود آغشتہ میشدم پس بجہت شہادت
خود برستگاری عظیم و فیوضات الٰہی فایز میگردیدم ای پسر شبیب اگر از این شاد و خرم دل باشی کہ از رفقای ما بودہ باشی در درجات
عالیات مقامات بلند بہشت برین پس اندوہناک و محزون باش بجہت اندوہ و حزن ما و شاد و مسرور باش بجہت شادی
و فرح ما و بر تو باد ولایت ما و چنگ بزن بامامت و ولایت ما زیرا کہ اگر کسی سنگی را دوست دارد و محبت و مودت بر آن
برساند ہر آینہ در آخرت با آن سنگ محشور خواہد شد مترجم میگوید ظاہر این مطلب اثبات آنست بوجہ مبالغہ کہ اگر
اہلبیت رسالت را کسی دوست نیاد دوست دارد و ولایت ایشان را اختیار نماید البتہ بنا بمقتضای آیہ و افی ہذہ الآیہ یوم ندعو
کل اناس بامامہم با ایشان محشور خواہد شد چنانکہ دیگران کہ ولایت ائمہ ضلالت را در دارد نیا بولایت ائمہ ہدی اختیار
نمودند با ایشان وارد محشر میباشند بنا بمقتضای آیہ شریفہ کریمہ اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا یا مراد حقیقت حشر است
با سنگ کہ در دار دنیا آن سنگ را ستایش و پرستش نمودہ باشند نہ مجرد محبت و مودت اغراض دنیویہ با آن و جہیکہ آن
شریعت مطہرہ رسیدہ است انتہی در کامل الزیارہ بسند خود از عبد اللہ بن غالب مرویست کہ گفت روزی بخدمت جناب
امام جعفر صادق علیہ السلام داخل شدم بنا بفرمودہ آنحضرت چند شعری در مرثیہ جناب امام حسین خواندم چون رسیدم
بر این بیت لبلیۃ تسقوا حسینا بمسقاۃ الثری غیر التراب چون این بیت از قصیدہ است کہ سابق و لاحق وی در
دست نیست اصل مراد بدست نیامد لکن معنای وی در بادی نظر قاصر چنین است ہر آینہ بلای عظیم و قضیہ ہایلہ بود
کہ سیرابی نماید جناب امام حسین را بظرف خطہ زمین باران خاک امیشود کہ غیر خواندہ شود با باء موحدہ بمعنی گرد و غبار
باشد و اگر بیاء مثناۃ باشد بمعنای حوادث و باران است بار ہی چون اصل بیت معلوم نیست طول دادن در
احتمالات بیفایدہ میباشد عبد اللہ بن غالب گوید چون این بیت را خواندم شنیدم کہ از پس پردہ عصمت و طہارت
زنی [illegible] آواز کشید یا ابتاہ یعنی کجائی ای پدر بزرگوار و نیز در کتاب مذکور از ابی ہرون مکفوف مرویست کہ گفت روزی

(حاشیه: بن علی بن ابی طالب)

بخدمت جناب امام جعفر صادق علیہ السلام داخل شدم چون آنحضرت مرا دید فرمود چند شعری در مرثیہ جناب امام حسین بخوان
پس من با اطاعت آن امام مفترض الطاعہ چند شعری در مرثیہ مظلوم کربلا خواندم حضرت فرمود این نحو مخوان بلکہ با آن نحو بخوان
کہ در پیش خود میخوانید و چنانکہ در نزد قبر مبارک آنحضرت مرثیہ خوانی مینمائید یعنی با حزن و اندوہ و بقاعدہ مرثیہ خوانی بخوان
ابو ہرون میگوید خواندم امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمہ الزکیۃ یعنی بگذر بر قبر مبارک جناب امام حسین بیا
بر مدفن آن بزرگوار و خطاب کن باستخوانہای پاک و پاکیزہ آنحضرت ابو ہرون میگوید چون گریہ بر آنحضرت غالب شد من سکوت
اختیار نمودم حضرت فرمود ساکت نشو بگذر تا آخر قصیدہ بخوان پس من قصیدہ را تمام کردم فرمود زیادہ از این بخوان پس من قصیدہ
دیگر خواندم گفتم یا مریم قومی واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی ببکاک ای مریم برخیز از قبر خود بردار و برخیز ندبہ و نوحہ
کن بر مولا و آقای خود و بر حسین یاری نما بگریہ و زاری خود پس آنحضرت بنا کرد بگریستن و زنان و اہل حرم آنحضرت از پس پردہ بہ
جوش و خروش آمدند و نالہ و زاری و گریہ و بیقراری نمودند چون ایشان از گریہ ساکت شدند آنحضرت صادق فرمود یا ابا ہرون
ہر کسیکہ شعری در مصیبت جناب امام حسین علیہ السلام بخواند دہ نفر را بگریاند پس بہشت جزای او خواہد شد آنحضرت یکی یکی کم
نمود تا رسید بیکنفر فرمود یا ابا ہرون ہر کہ شعری در مصیبت آن بزرگوار بخواند یک کس را بگریاند جزای او بہشت میباشد
فرمود ہر کہ آن مصیبت آنحضرت یاد آورد و گریہ نماید و گریہ کند برای او بہشت خواہد شد و در طریق دیگر این روایت در آخرش حضرت صادق
فرمود ہر کسیکہ مصیبت جناب امام حسین علیہ السلام در نزد او مذکور گردد پس از دیدہ او بمقدار پر مگسی اشک بیرون بیاید اجر
و ثواب او بر خداست و خدا ہرگز راضی نمیشود بجز اینکہ بہشت را برای او کرامت فرماید مترجم میگوید در این روایت چنین
وارد گشتہ کہ آنحضرت برای ہرون فرمود انشد کما تنشدون یعنی بالرقۃ احتمال دارد کہ لفظ الرقۃ بکسرہ راء مہملہ بود
باشد یعنی بخوان برای من چنانکہ پیش خود میخوانید با رقت و سوز دل و اندوہ و احتمال دارد کہ لفظ الرقۃ بفتحہ راء مہملہ بودہ
باشد و رقہ بر این تقدیر زمینی را میگویند کہ در کنار نہر و دریا واقع شود مانند فرات و نیل و رقہ بر این تقدیر نیز نام بلد است
کہ در نزدیکی فرات در واسطہ دیار ربیعہ واقع گشتہ و حال نام آن بلد را رقہا میگویند و در طرف غربی بغداد نام شہر
دیگر است و نام دیہی است کہ پایین تر از بغداد بیک فرسخ از وی واقع است ظاہرا بنا بر تقدیر ضبط رقہ بفتح راء مہملہ مراد آن
ویہی میباشد کہ در کنار مانند فرات واقع شدہ باشد مثل کربلا یعنی چنانکہ در کنار فرات در سر قبر مبارک آنحضرت مرثیہ
خوانید با حزن و اندوہ و رقت قلب و سوز دل مراد آنحضرت گویا اینست کہ از من چنانکہ چنان مرثیہ بخوان کہ در میان خود میخوانید
واللہ اعلم بحقایق الامور انتہی و در روایتی از حضرت صادق علیہ السلام مرویست کہ آنحضرت فرمود لکل شیء ثواب الا الدمعۃ
فینا در این عبارت شریفہ دو احتمال میرود یکی آنکہ از برای مخفی نمودن و مستور داشتن ہر عملی از اعمال الخیر و نیکو اجری و ثوابی
ہست زیادہ از اجر و ثواب خود آن عمل مگر از برای گریستن در مصیبت اہلبیت رسالت کہ برای مخفی داشتن وی اجر و ثواب زیادہ
بر خود گریستن نمیباشد بلکہ آشکار نمودن آن بہتر و نیکوتر است دویم آنکہ ہر عملی از اعمال شرعیہ سزاوار است از اسرار خداوند
عالمیان کہ پیش از بنای آنہا کیفیت و مقدار نبود مانند نماز و روزہ و حج و مانند آن پس مطابق حدیث بر این تقدیر آنست کہ برای
ہر عملی و عبادتی اجری و ثوابی معین و مقدر ہست مگر آن برای گریستن در مصایب آن کہ از روی دلسوزی اہلبیت رسالت
کہ از ثواب مقدر و معین نیست بلکہ ثواب وی از اندازہ بیرون و از شمارہ فزونست کہ قدر معین و اندازہ مقدر در آن نیست
مصنف رہ بنا بر این احتمال در متن خبر از جانب روات تصحیف و اشتباہ احتمال دادہ است کہ فرمودہ است شاید اصل روایت
چنین وارد شدہ باشد لکل شیء ثواب الا الدمعۃ فینا و روات بجای الکلیۃ [illegible]
[illegible] در کتاب بنحصار در احادیث ربع مائہ از جناب
امیر مومنان علیہ السلام مرویست کہ آنحضرت فرمود کہ خداوند عالمیان بعلم ذاتی و قدیم خود اطلاع داشت بر احوال زمین و ہر چہ در
آنست و نظر نمود بسوی بندگان خود پس برگزید از میان ایشان اختیار نمود و امتیاز و ترجیح داد و از برای ما شیعیان نیکو خصلت پاک سرشت
و طینت اختیار فرمود و ایشان را برای ما شیعہ پسندید از ہر جہت برای ما یاری دہندہ میباشند و بفرح و شادی ما شاد و خرم میشوند
و محزون و اندوہناک میباشند بجہت حزن و اندوہ ما و بذل مینمایند مالہا و جانہای خود را در راہ محبت و مودت ما پس ایشان
از ما میباشند و بازگشت ایشان بسوی ما خواہد شد مترجم گوید گوارا باد برای شیعیان اہل بیت رسالت کہ فرمایش امیر مومنان در بارہ
ایشان کفایت میکند خداوند عالمیان ما را از شیعیان خلص آن بزرگواران نماید انتہی در امالی شیخ صدوق رہ بسند
خود از ابن عباس روایت کردہ است کہ روزی جناب امیر مومنان بخدمت حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ عرض نمود
کہ یا رسول اللہ آیا عقیل را دوست داری حضرت فرمود بلی بخدا سوگند بدرستیکہ عقیل را از دو راہ دوست میدارم

یکی بجهت خویشی و نیکوئی او و دیگری بجهت محبت و مودت پدرش ابو طالب که او را دوست میداشت حضرت رسالتمآب فرمود ۶۹
بدرستیکه فرزند گرامی عقیل در راه محبت فرزند ارجمند تو کشته خواهد شد پس اشک بر آن میشود بر او دیدهای مؤمنان و
صلوات میفرستد بر او ملائکهٔ مقربان پس بعد از فرمودن این کلام آنجناب گریست تا اینکه قطرات اشک مانند باران بسینهٔ مبارک
آنحضرت جاری گردید پس فرمود بسوی خداوند عالمیان شکایت میکنم از آنچه بعد از من بعترت من وارد خواهد شد از دشمنان
دین مترجم میگوید عبارات حدیث چنین است وَاِنَّ وَلَدَهُ لَمَقتُولٌ فی مَحَبَّةِ وَلَدِکَ فَتَدمَعُ عَلَیهِ عُیُونُ المُؤمِنینَ وَتُصَلّی عَلَیهِ
المَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ ظاهر ولد در این روایت آنست که مقصود از آن یکنفر بوده باشد میشود آن یکنفر عبارت از جناب مسلم
ابن عقیل باشد هرچند یکه چند نفر از فرزندان عقیل در کربلا بدرجهٔ شهادت رسیدند میشود معنای جنسی مراد بوده باشد
که شامل همهٔ فرزندان عقیل شود و افراد ضمیر مرفوع در مقتول و مجرور در علیه بنا بظاهر لفظ ولد میشود و احتمال میرود که ضمیر
مجرور راجع شود بسوی ولدک که عبارت از جناب امام حسین است والله و رسوله و خلفائه المرضیون عالمون بحقایق المراد انتهی
سید ابن طاوس فرموده است که از آل الرسول روایت رسیده است که ایشان فرموده اند هرکسیکه در مصیبت ما گریه کند صد
نفر را بگریاند پس جزای او بهشت است و کسیکه در مصیبت ما گریه نماید پنجاه نفر را بگریاند برای او بهشت میباشد و کسیکه در مصیبت
ما اشک بریزان کرده و سی نفر را بگریه در آرد بهشت برین جزای او خواهد شد هرکه در مصیبت ما گریه کند بیست نفر را بگریاند ثواب او
بهشت است هرکه در مصیبت بگرید ده کس را بگریه در آرد جزای او بهشت میباشد هرکسیکه در مصیبت ما گریه نماید یکنفر را بگریاند
سزای او بهشت خواهد گردید هرکه در مصیبت ما اندوهناک خود را شبیه بگریه کننده کان نماید پس برای او بهشت میباشد در
ثواب الاعمال بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود هرکسیکه در مصیبت جناب امام حسین بیتی
شعر بگوید و گریه کند و ده کس را بگریاند پس برای او و ایشان را که بجهت وی گریه کرده اند بهشت میباشد و هرکه در مصیبت جلیله
جناب امام حسین بیتی از شعر بخواند پس بگرید و نه کس را بگریاند برای او و ایشان از بهشت خواهد شد پیوسته چنین میفرمود و عدد
گریه کننده کان از یکی یکی کم مینمودند تا اینکه در آخر فرمود هرکسیکه بیتی در مصیبت جناب امام حسین از شعر بگوید و خودش
گریه کند او وی میگوید گمان و مظنهٔ من آنست که آنحضرت فرمود خود را شبیه بگریه کنندگان نماید جزایش بهشت است در مجالس
بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که روزی آنحضرت فرمود که هرکه نزد او مصایب ما در نزد او مذکور گردد پس از
چشمان او اشک بیرون بیاید هرچند یکه بمقدار پر مگس باشد خداوند عالمیان گناهان او را بیامرزد هرچند یکه کف مانند
دریاها شود و در کامل الزیاره بسند خود از مسمع کردین روایت کرده است که روزی بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم
آنحضرت فرمود یا مسمع تو از اهل عراق هستی آیا بزیارت قبر مبارک آنجناب امام حسین علیه السلام میروی مسمع میگوید عرض کردم بزیارت
قبر آن بزرگوار نمیروم چون من مردی هستم در میان اهل بصره مشهور و معروف هستم و در اطراف و حوالی ما کسانی هستند که تابع
هوا و خواهش این خلیفه میباشند و دشمنان ما از سایر قبایل بسیار و بیشمار است از ناصبیان و دیگران من ایمن نمیشوم از
ایشان که حال مرا در نزد پسر سلیمان ذکر نمایند و بدخواهی مرا در نزد او کنند و یا کتابتی بضرر من بنویسند و
ضرری بمن برسانند مرا بجنایت و حیله و تزویر و دروغ گوئی نسبت بدهند حضرت فرمود یا مسمع آیا یاد او میکنی مصایبی را
که بسر او آمد از جفاکاران و بدکرداران بنی امیه مسمع میگوید عرض کردم بلی فدای آنحضرت شوم یاد او میکنم حضرت فرمود در آن
هنگام گریه و جزع مینمائی مسمع عرض نمود بلی بخدا سوگند گریه میکنم و اشک از دیدهای خود جاری میکنم بجهت یاد آوردن آن مصایب
تا اینکه اهل و عیال من اثر اندوه و حزن در روی من مشاهده میکنند و از طعام خوردن امتناع میکنم و این حالت از من ظاهر میشود
حضرت فرمود خداوند عالم رحمت کند بر اشک دیدهٔ تو آگاه باش یا مسمع بدرستیکه تو از جملهٔ آنکسانی محسوب خواهی
شد که شمرده میباشند از اهل جزع و گریه در مصیبت ما و از کسانی خواهی گردید که شاد و خرم میباشند بجهت شادی و سرور ما
و محزون و اندوهناک میشوند بجهت حزن و اندوه ما و خائف و ترسان میباشند در روز خوف و ترس ما و ایمن میگردند
روزیکه ما ایمن بوده باشیم فرمود آگاه باش یا مسمع بدرستیکه تو در هنگام وفات خود به نزد پدران بزرگوار مرا در
بالای سر خود حاضر خواهی دید و وصیت و سفارش ایشان را بملک الموت در بارهٔ تو مشاهده مینمائی و میبینی که ایشان
ملک الموت را سفارش مینمایند که برای تو شفیق و مهربان گردد و جان ترا با آسانی قبض نماید و آنچه که پیش از وفات
تو برای تو میرسانند از بشارتها و کرامتهای بی منتها بقدری که چشمان تو پیش از مرگ با نها خندان و روشن
میباشند و ملک الموت بجهت سفارش ایشان برای تو مشفق و مهربان تر میباشد از مادر نسبت بفرزند مهربان و مشفق
بر فرزند عزیز خود مسمع میگوید چون آنحضرت کلام معجز بیان خود را باینجا رسانید گریه بر آن حضرت

مستولی

۷۰ مستولی گردید قطرات اشک از دیده های حق بینش بر روی مبارکش جاری گشت من نیز گریستم پس فرمود حمد و ثنا
بیحد و احصا مر خداوند را سزاست که ما اهل بیت رسالت را بر همهٔ خلق تفضیل و ترجیح داده است برحمت کاملهٔ خود
و ما اهل بیت را برحمت بی منتهای خود مخصوص و ممتاز فرموده است فرمود ای مسمع از آن وقتیکه جناب امیر مؤمنان را کشته اند
آسمانها و زمین از روی رحمت و شفقت بحال ما اهل بیت گریه میکنند و تعداد یکه ملائکهٔ آسمانها بر مصایب ما گریه نمایند
بیشتر است از گریه دیگران و از آن روزیکه جفاکاران این امت ما را کشته اند و حق ما را ضایع کرده اند هرگز اشک چشمان
ملائکه خشک نگردیده است و پیوسته اشک دیده های ایشان بر رویها جاریست و هیچکس از روی رحمت و ترحم بر حال پریشان ما و آنچه که از
دشمنان ما بر ما رسیده است از ظلم و ستم گریه نکرده است مگر اینکه خداوند عالمیان رحمت میکند برای او و پیش از آنکه قطرات
اشک از دیده او بیرون بیاید و چون اشک چشم از دیده او بیرون کرده و بر روی خود جاری شود پس اگر قطره از آن اشک چشم
بر جهنم ریخته و افتاده گردد هر آینه سوزناکی آتش وی را خاموش مینماید چنانکه هیچ حرارت در آتش دوزخ نمیماند بدرستیکه شاد
و خندان گردد در هنگام مرگ کسیکه دل او بر حال ما بسوزد و دردناک گردد در وقتیکه ما را در بالای سر خود مشاهده مینماید
چنان شادی برای او رخ میدهد که هرگز آن سرور و فرح از دلش بیرون نمیشود تا آن وقتیکه در سر حوض کوثر بر ما وارد
شود بدرستیکه حوض کوثر شادی میکند هنگامیکه محبی و دوست ما بر کنار وی وارد میشود حتی آنکه از غایت شادی
محبت حوض کوثر از اقسام الوان طعامها و لذاید خوردنیها بکام محبان ما میرساند که هرگز میل نمیکند که از سر حوض کوثر بجای
دیگر برود یا مسمع کسیکه یکجرعه از آب خوشگوار آن بچشد هرگز بعد از آن تشنه نمیگردد و دیگر رنج و مشقت در خود
نیابد آب حوض کوثر در سردی مانند سردی کافور است و در بوی خوش و عطر مانند بوی خوش مشک معطر است و در لذت و خوش طعمی
مانند طعم زنجبیل خوش طعم است و در شیرینی شیرین تر از انگبین است و نرم تر است از مسکه و صاف تر است از اشک دیده و خوش
بوتر و پاکیزه تر است از عنبر و از چشمهٔ تسنیم بیرون میاید و در نهرهای بهشت جاری میگردد و پیوسته جریان آبش از روی
سنگهای در و یاقوت است در کناران کاسه های بسیار و قدحهای بیشمار میباشد که از ستاره های آسمانها افزونتر و زیادتر خواهند
شد بوی خوش وی از مسافت راه هزار ساله بمشام میرسد کاسه های وی از طلا و نقره و از جواهرات رنگارنگ و گوناگون میباشند
و میاید بوی خوش آب وی بمشام کسیکه میخواهد از آن بیاشامد حتی اینکه کسیکه از آن میخورد میگوید که آرزو میکنم که مرا در کنار این
حوض بگذارند و عوض بر این اختیار نکنم و هرگز از آن بجای دیگر نقل ننمایم حضرت فرمود آگاه باش ای کردین یعنی مسمع که لقب
او کردین و کرد و بد بود و پدرش مالک است فرمود آگاه باش ای کردین که تو از آن اشخاص خواهی شد که از آب آن حوض سیراب
باشند و هیچ دیدهٔ نیست که بجهت ما گریه بکند مگر اینکه لذت میبرد و شاد میگردد بنظر کردن خود بسوی حوض کوثر
و سیراب مینماید آن دیدهٔ گریان از آب حوض کوثر کسی را که ما را دوست دارد مترجم میگوید چون لفظ خبر چنین است وَما مِن عَینٍ
بَکَت لَنا اِلّا نُعِّمَت بِالنَّظَرِ اِلَی الکَوثَرِ وَسُقِیَت مِنهُ مَن اَحَبَّنا پس اسناد سقی و سیراب کردن را بر دیدهٔ گریان داده است از
روی مجاز در اسناد زیرا که گریه نمودن چشم و اشک وی سبب است بر سیراب شدن از آب حوض انتهی فرمود کسیکه بیاشامد از آن هر آینه
میچشاند و عطا میکند بر آشامندهٔ آن از لذت و طعم و اشتها و میل زیاده تر از لذت و طعم و اشتهای کسیکه پایین تر است در محبت
و مودت او بر ما یعنی هرکس بقدر معرفت و محبت خود بر ما اهل بیت لذت میبرد بدرستیکه در کنار حوض کوثر جناب امیر مؤمنان
ایستاده میشود و در دست مبارک عصائی از چوب عوسج داشته باشد و میزند بآن عصا دشمنان ما را و دور میکند ایشان را از لب حوض
پس بعضی از ایشان عرض مینماید که یا امیر المؤمنین من در دنیا مردی بودم که شهادتین دارم بوحدانیت خداوند عالمیان و به نبوت و رسالت
پیغمبر آخر الزمان حضرت امیر مؤمنان میفرماید برو به پیش امام و پیشوای خود که عبارت از فلان بوده باشد سؤال نما از آن که ترا
شفاعت کند پس آن مرد چون این را از جناب امیر مؤمنان میشنود عرض مینماید که من پیش امام خود رفتم که میفرمائی از من تبرا نمود
باز حضرت امیر مؤمنان میفرماید برگرد عقب خود و بگو بر آنکسیکه در دنیا محب او بودی و او را دوست میداشتی و بر همهٔ مردم او را
مقدم میکردی و از جمیع مردم او را بهتر میدانستی حاجت خود را از او طلب نما و از آن سؤال کن که ترا امروز سیراب نماید زیرا که بهترین
خلق باید ترا شفاعت کند بجهت اینکه هرکه بهترین خلق است اگر شفاعت نماید در این روز شفاعتش را رد نمیکنند خواهش او را
قبول مینمایند پس آن شخص عرض میکند من از غایت عطش و نهایت تشنگی نزدیک بهلاک شده ام حضرت امیر مؤمنان در جواب
میفرماید خداوند بر تشنگی تو بیفزاید و عطش ترا زیاده تر نماید مسمع میگوید من عرض کردم بجناب حضرت صادق
فدایت شوم چگونه مانند این منافق بسر حوض کوثر راه بیابد و دیگران هرگز راه بر سر آن نمییابند حضرت فرمود بجهت آنکه
یافتن گشت چنین که محبت ما اهل بیت نداشت آنست که در دنیا از چیزهای قبیح پرهیزکاری مینمود و ترک میکرد شتم کردن

و ناسزا

وناسزا گفتن را بر ما هنگامیکه نام ما را در نزد او ذکر میکردند متعرض بر بدیهای ما میگردید و بسیاری از چیزهای که مردم
بر اتیان آنها جسارت میکردند آنحضرت اجتناب از آنها مینمود ولکن این پرهیز کاری و نگاه کردن زبان خود را از شتم و دشنام
ما نه بجهت محبت و مودت ما بود و این نه برای دوست داشتن و تابع شدن ما مینمود بلکه از جهت غایت جد و جهد خود بود بر
عبادات فاسد و دین باطل خود که پیوسته مشغول عبادات باطله خود میشد بخاطر آنکه مشغول کرده بود نفس خود را از بدگوئی و عیب
مردم که از شغل خود فراغت نداشت که متعرض بدگوئی و عیب جوئی مردم بوده باشد اما قلباً و منافق و دینش بر عداوت و نصب
اهلبیت رسالت و تابع ناصبیان بود و پیروی ایشان مینمود و دوست دار گذشتگان بود و مذهبش بر ولایت و امامت آن
دو نفر ملعون اول و دوم برقرار شده بود و پیوسته در دنیا ایشان را بر همه کس مقدم میداشت مترجم گوید از اخبار بسیار
ظاهر میشود که ظالمیان و غاصبان حقوق اهل بیت عصمت و طهارت وارد کنار حوض کوثر میباشند از شاملین وی محروم
میشوند و ایشان را تشنه و عطشان از کنار حوض بر میگردانند پس بنابران اخبار یکه بعضی از آنها در سابق سمت تحریر یافته
شاید جهتش این بوده باشد که ایشان بر سر حوض راه میابند تا نگاه نمایند بحالت شیعیان آل محمد و ایشان را در حالت شادی و سرور
و لذت و نعمت به بینند حسرت و ندامت آن ملاعین زیادتر شود و عزت و جلال جناب امیرمؤمنان را مشاهده کنند از روی پشیمانی
ایشان دست خود را بخایند که چرا در دنیا اطاعت چنین بزرگوار ننمودیم و تابع بت پرستان تیم و عدی و نعثل کافران
بنی امیه شدیم که امروز بچنین بلائی مبتلا گشتیم زادهم الله حسرة و ندامة یوم یعض الظالم علی یدیه و یقول یا لیتنی لم
اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی و سکوت حضرت صادق علیه السلام از این وجه نبود دلالت بر ماند
عمدا نمیکنند زیرا که ایشان در مقام بیان وجوه احکام و اسرار سایر چیزها مراعات حال سائل فهم او را مینمایند پس جواب میفرمایند
که سائل این ساکت میشود و همه اسرار را بیان نمیفرمایند اخبار آن بزرگواران بعضی از بعض دیگر کاشف میباشد جعلنی الله فداهم
انتهی در کامل الزیاره بسند خود از عبدالله ابن بکر روایت کرده است که گفت حججت مع ابی عبدالله فی حدیث طویل
یعنی احتجاج نمودم با آنحضرت در سر حدیثی که بسیار طولانی بود یا اینکه قاصد حج شدم با آنجناب در راه حج با آن حضرت رفیق
بودم در حدیث طولانی از آنحضرت پرسیدم پس عرض کردم ایفرزند رسول خدا اگر قبر مبارک جناب امام حسین شکافته شود آیا در
میان قبر مبارک چیزی پیدا و ظاهر میگردد یا نه یعنی بدن مبارک در میان قبر شریف دیده میشود یا نه حضرت فرمود ایفرزند بکر
چه بسیار بزرگ است مسائل تو بدرستیکه حسین بن علی با پدر و مادر و برادر خود در بهشت برین در منزل جناب رسول خدا هستند راست
و با آنحضرت روزی میخورند و متنعم و متلذذ میشوند و شاد میباشند و گرامی و مکرم میباشند و بدرستیکه جناب امام حسین از جانب
دست راست عرش دست مبارک خود را بقائمه عرش میزند و عرض میکند ای پروردگار من وفا کن بوعده خود که بر امر داده و آنرا بعمل بیاور و بسوی
آن بزرگوار نگاه میکند بسوی زائران خود که قبر او را زیارت مینمایند و ایشان را با نامهای خود و نامهای پدران خود میشناسد
چنانکه شما فرزندان خود را میشناسید بلکه معرفت و شناختن آنحضرت زیارت کنندگان خود را زیادتر و بهتر است از
معرفت و شناختن شما فرزندان خود را و آنحضرت اعرف است بچیزهائی که در رحل و بارهای زائران هستند بدرستیکه نظر میفرماید بسوی
کسانیکه در مصیبت آنحضرت گریان و نالان میباشند پس از خداوند عالمیان طلب مغفرت و آمرزش مینماید از پدران بزرگوار
خود طلب مغفرت و آمرزش میکند درباره گریه کنندگان خود که برای ایشان آن بزرگواران طلب آمرزش نمایند و آنحضرت بر
گریه کنندگان خود خطاب میکند که ای گریه کننده اگر دانسته باشی کرامتها و نعمتهائیکه خداوند عالم در محل قرب و منزلت خود
برای تو آماده و مهیا فرموده است هر آینه فرح و شادی تو از حزن و اندوه بیشتر میشود بدرستیکه آنحضرت در خصوص همه گناه
و خطایای گریه کننده طلب مغفرت و آمرزش از خداوند عالم میکند که گناهان و خطاهای گریه کننده او را بیامرزد و از سر تقصیر آن
در گذرد و مصنف ره فرموده است که در بعضی از مؤلفات بعض موثقین و معتمدین معاصرین خود دیدم که روایت
کرده است بدرستیکه چون جناب پیغمبر از کشته شدن فرزند گرامی فاطمه زهرا آن خاتون محترمه خبر داد و خبر داد از محنتها و مصائبی
که پسندیده عالمیان از طاغیان امت و کافران بنی امیه وارد میگشتند گریه شدید بر آن خاتون قیامت مستولی گردید پس
آنقدر گریه بسیار و جزع بیشمار بر جناب احمد مختار عرض نمود که ای پدر بزرگوار این مصیبت و بلا در کدام وقت و هنگام بروز
کند پس رخ میدهد فرمود در زمانیکه از من و تو و علی خالی میشود و ما از دنیا رحلت نموده باشیم پس بجهت شنیدن این خبر
وحشت اثر گریه فاطمه زهرا سلام الله علیها زیادتر و شدیدتر گردید عرض نمود ای پدر بزرگوار چون در کشته شدن
فرزندم ما در دنیا نبوده باشیم در مصیبت او کدام کس گریه خواهد نمود و بر او که نوحه و ناله مینماید و کدام کس عزای او
را برپا میکند و دلش در مصیبت جانگداز و دلسوز او میسوزد جناب پیغمبر فرمود یا فاطمه بدرستیکه زنان نیکوکاران امت من

برحال پریشان و مصائب جانگداز زنان اهلبیت من گریه و زاری خواهند نمود و مردان دین داران و نیکوکاران امت
من بر مصائب اهلبیت من گریه نمایند و همه سال گروهی بعد از گروه دیگر و صنفی بعد از صنف آخر تعزیه داری و عزای
فرزندان مرا تازه میکنند و برپا دارند چون روز قیامت میشود تو بر گناهکاران زنان ایشان شفاعت خواهی نمود و من
بر گناهکاران مردان ایشان شفاعت خواهم نمود و هر کسیکه در مصیبت فرزندم حسین گریان و نالان شود در روز قیامت
از دست او میگیرم و داخل بهشت برین مینمایم یا فاطمه در روز قیامت هر چشمی گریان و نالان و اشک ریزان خواهد شد مگر
چشمی که گریان شده باشد در دنیا بر مصیبت مظلوم حسین علیه السلام که آن چشم شاد و خرم و بشارت داده میشود به نعمتهای
بیکران بهشت مصنف ره فرموده است که بعضی از اخباریکه مناسب این باب است در باب گریستن آسمان و زمین در مصیبت آن
بزرگوار خواهد آمد و باز فرموده است در بعضی از مولفات اصحاب کرام خود دیدم که از سید بزرگوار سید علی حسینی
حکایت نموده است که از سید بزرگوار علی معتمد فرموده است که من با جماعتی از مؤمنان مجاور مشهد مولای خود جناب
علی ابن موسی الرضا علیه السلام بودم چون دهه دهم از شهر عاشورا در رسید یکی از ما برخواست و شروع نمود بخواندن مقتل
جناب مظلوم کربلا فرزند گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس این روایت را ذکر نمود که از جناب امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده اند که آنحضرت فرمود هر کسیکه از دیدهای او در مصیبت جناب امام حسین اشک بیرون گردد هر چند یکه بقدر
پر پشه بوده باشد خداوند عالمیان گناهان او را بیامرزد هر چند یکه بقدر کف دریاها بوده باشد در میان مجلس با ما مرد جاهلی
بود با وجود اینکه در دریای جهل غرق و بجهل مرکب و نادانی متصف بود ادعای علم و دانائی مینمود و جهل خود را نمیدانست
مدعی علم و فضیلت بود و بحال آنکه هرگز بهره از علم و دانائی نداشت و بوی علم و معرفت بمشام او نرسیده بود گفت باید این خبر
صحیح و معتبر نباشد هرگز عقل باور نمیکند بر مضمون وی پس مباحثه میان ما و او بطول انجامید هر قدریکه ما برهان بر صحت
آوردیم و در تصحیح آن خبر شریف مبالغه و اصرار تمام نمودیم آن جاهل مغرور قبول ننمود پس از مجلس برخواستیم و پراکنده شدیم
و آن مرد در انکار و عناد خود اصرار داشته و از مجلس خود برگشت و بجای خود رفته از انکار و تکذیب حدیث باز گشت نکرد چون فردا
روز بمیان آمد دیدیم آن مرد بنزد ما آمد و زبان بمعذرت و عذرخواهی گشود و بگفته باطل و عناد فاسد خود اظهار ندامت و پشیمانی
نمود گفت چون از نزد شما بیرون رفتم شب در میان رختخواب خود خوابیدم خواب هولناکی دیدم که قیامت قیام نموده مردم اولین و آخرین
در صحرای بسیار وسیع و دور و دراز که هرگز در آن بیابان بلندی و پستی نداشت بسیار هموار بود جمع نموده اند همه ایشان در آن
بیابان حاضر بودند و ترازوها را برای اعمال آویخته اند و صراط را بر روی جهنم کشیده اند و دیوانهای حساب را گشوده و نامهای
اعمال مردم را ریخته و آتش جانگداز جهنم را افروخته و قصرهای بهشت را زینت داده اند در آنهنگام دیدم که حرارت هوا و
گرمی شدید بر من مستولی گشته و بسیار شدت تاثیر میکند ناگاه مشاهده نمودم در دل خود تشنگی بسیار و عطش بی پایان یافتم
این طرف و آن طرف محشر نگاه نمودم و طلب آبی نمودم که حرارت دل خود را ساکن نمایم هرگز قطره آبی نیافتم و از غایت تشنگی
خود آرام نداشتم بطرف چپ و راست محشر نگاه مینمودم ناگاه چشم من بر حوض کوثر افتاد دیدم آن حوض حوضی است بسیار وسیع و بزرگ
و طولانی پس همان ساعت بخاطر من خطور نمود که یقین این حوض حوض کوثر خواهد شد چون بکنار حوض کوثر رسیدم در میان
آن آبی دیدم که سردتر از یخ و شیرین تر از عسل مصفی ناگاه نظر من در کنار حوض به دو بزرگوار افتاد و زنی در نزد ایشان
ایستاده بود که نور جمال مبارک ایشان همه اهل محشر را احاطه نموده بود و ایشان با وجود این جلال و عظمت و بجا در عزت جامه‌های
مبارک ایشان سیاه رنگ و دیدهای ایشان گریان و اشک ریزان و دل مبارک ایشان محزون و اندوهناک بود پس از کسی پرسیدم که
ایشان از کدام بزرگواران هستند که انوار باهره ایشان اهل محشر را احاطه نموده است آن شخص فرمود که یکی از ایشان که عبارت
از این بزرگوار باشد جناب محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و آن بزرگوار دیگر امام انام و پیشوای عالمیان جناب علی مرتضی
و آن خاتون مکرمه که در نزد ایشان ایستاده است طاهره مطهره بتول عذرا فاطمه زهرا است پرسیدم چرا ایشان را با جامه‌های
سیاه و دیده گریان و دل محزون و اندوهناک می بینم آن شخص گفت مگر نمیدانی که امروز روز عاشورا است روزیست که جناب امام
حسین را کشته اند پس ایشان از اینجهت گریان و اندوهناک هستند چون از آن شخص این را شنیدم پس من نزد سیده زنان
عالمیان فاطمه زهراء سلام الله علیها رفتم عرض کردم ای دختر جناب رسول خدا بدرستیکه من بسیار تشنه و عطشان هستم از این
آب جرعه برای من کرامت فرما آن خاتون مکرمه چون این سخن از من شنید از روی غضب نظر تندی بسوی من نمود
فرمود تو همان نیستی که انکار مینمائی فضیلت و ثواب گریه کردن در مصیبت فرزند عزیزم حسین که میوه دل من
و نور دیده منست و شهید بیابان کربلا و کشته گروه طاغیان از روی ظلم و عدوان خداوند عالمیان لعنت

نماید بر قاتلان و ظالمان او و بر کسانیکه او را از خوردن آب فرات منع نمودند پس من ترسان و لرزان از این خواب هولناک بیدار گشتم و از گفته و کردهٔ خود بسیار توبه و استغفار نمودم و بر آنچه از من در روز سر زده پشیمان و نادم شدم پس آمدم بسوی یاران کرام خود که از ایشان معذرت و عذر بخواهی نمایم و خواب خود را برای ایشان نقل نمایم و توبه و انابه نمودم بسوی خداوند عالمیان که عزیز و جلیل است مترجم گوید اینها روایاتی بود که مصنف ره آنها را در این باب ایراد نموده است چون صاحب مجمع البحرین در مادهٔ عشر روایتی نقل کرده است پس ایراد شد در این باب بسیار با فایده خواهد شد فرموده است در حدیث مناجات موسی چنین وارد گشته که بجناب رب در ضمن مناجات خود عرض نمود که ای پروردگار من بچه سبب تفضیل و ترجیح داده امت محمد را بر همهٔ امتهای پیشینیان خداوند عالمیان در جواب موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام فرمود بجهت ده خصلت ایشان را بر دیگران تفضیل دادم جناب موسی عرض نمود که آن ده خصلت کدام است که امت محمد آنها را بعمل می آورند و بجهت عمل آوردن آنها بر دیگران تفضیل می یابند تا من آنها را به بنی اسرائیل را بگویم که ایشان نیز آنها را بعمل بیاورند تا فضیلت و ثواب آنها را درک نمایند خداوند عالم فرمود آن ده خصلت نماز و زکوة و روزه و گرفتن حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرائت قرآن و علم و عاشوراست جناب موسی عرض نمود ای پروردگار من مراد از عاشورا چه باشد خداوند عالم فرمود گریه کردن و خود را بگریه داشتن و شبیه و مانند گریه کنندگان نمودن بر مصیبت سبط محمد و مرثیه خوانی و عزاداری بر فرزند عزیز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود ای موسی هیچ بنده از بندگان من نیست که در آن زمان گریه و زاری نماید در مصایب آن مظلوم و عزاداری بکند بر فرزند گرامی مصطفی مگر اینکه بهشت خواهد شد برای او جاوید در حالتیکه ثابت و مخلد میگردد در بهشت و هیچ بندهٔ از بندگان من نیست که در آن زمان مال خود را در راه محبت فرزند پیغمبر کریم خود صرف و انفاق نماید خواه طعام باشد یا غیر طعام خواه درهم باشد آن مالیکه صرف کند خواه دینار مگر اینکه مبارک گردانم برای او در دنیا هر درهمی را هفتاد برابر و معاف و مختار میگردد در بهشت و در هر حالتیکه دلش بخواهد قرار میگیرد و گناهان او را میآمرزم بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که هیچ مردی و زنی در آن زمان نمیباشد که از دیدهای او یکقطره اشک جاری گردد و بیرون بیاید در روز عاشورا که روز کشته شدن فرزند عزیز جناب محمد مصطفی است یاد در روز ... مگر اینکه اجر و ثواب صد شهید را در نامهٔ عملش می نویسیم و ثبت میکنم انتهی باب یازدهم

باب یازدهم

در بیان فضیلت و قدر و منزلت کسانیکه در خدمت جناب مظلوم کربلا و شهید

بیابان نینوا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند و در بیان اینکه چرا آن بزرگواران ترس و واهمهٔ از کشته شدن نداشتند و بیان علت بی باکی و بی مبالاتی ایشان از قتل خودشان و در بیان آنکه خود آن بزرگوار باک از کشته شدن خود نداشت و واهمه ننمود از مضائقیکه بر آنحضرت وارد گشتند در علل الشرایع بسند معتبر خود از عماره مرویست که گفت روزی بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که خبر ده مرا از حال خیریت مآل اصحاب کرام جناب امام حسین علیه السلام و از سبب اقدام و جرات ایشان بر مرگ خودشان حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه سبب جرات ایشان آن بود که پرده از دیدهٔ ایشان برداشته شد و منازل و مقامات خود را در بهشت برای العین مشاهده نمودند از اینجهت هر یکی از ایشان به دیگری سبقت می نمود و پیشی میگرفت از دیگران بر جهاد دشمنان تا اینکه مبادرت و پیشی نماید بر ملاقات حوریان و معانقه کند با حوریان و برود بر منزل و مکان خود در بهشت داخل شود در معانی الاخبار بسند خود از علی ناصری از جناب ابی جعفر ثانی جناب امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت از پدران کرام خود چنین نقل نمود که جناب امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که چون امر بر پدر بزرگوارش جناب حسین بن علی علیه السلام تنگ و سخت گرفتند دشمنان از هر طرف آنحضرت را احاطه کردند پس اصحاب آنحضرت نگاه نمودند بسوی آنجناب و حالت او را بر خلاف حالت خود یافتند زیرا که حالت اصحاب آنحضرت چنین بود که چون امر قتال دشمنان بر ایشان تنگ میشد میدیدند که دشمنان بر ایشان از هر طرف هجوم آورده اند رنگهای رخسار مبارک ایشان تغییر می یافت و اعضا و مفاصل ایشان میلرزید و ترس و واهمه بر دل ایشان مستولی میگردید لکن حالت جناب امام حسین علیه السلام و جمعی از خواص اصحاب او و حالت اهل بیت کرامش مانند حالت دیگران نبود زیرا که هرگز ترس و واهمه بر دل ایشان راه نداشت و رنگ رخسار مبارکش و رنگ رخسار مبارک سایر خواص اصحاب و اهل بیت کرامش باعث شگفتن و درخشندگی گردید و اعضای ایشان مطمئن و آرام و قوی میشدند بر جهاد دشمنان و دلهای ایشان ترسان و لرزان نمیگردیدند بلکه ساکن و آرام بودند و هرگز ترس و واهمه از کشته شدن و ملاقات و مبارزت اعدا نمیکردند پس کسانیکه از اصحاب آنحضرت می ترسیدند و خائف و ترسان بودند بعضی از ایشان بر بعض دیگر میگفت نظر نمائید بر حالت جناب امام حسین که هیچگونه ترس و واهمه از مرگ و کشته شدن ندارد و چون جناب امام حسین علیه السلام حالت ایشان را مشاهده نمود دید که بسیار از کشته شدن ترسان و لرزان هستند فرمود صبر کنید ای فرزندان کرام زیرا

کم است مرگ مگر مانند پلی و قنطرهٔ که میگذراند شما را از مشقت و رنج و شدتهای این روزگار بباغستانهای بهشت جاودانی و وسیع و باغهای بزرگ و با وسعت و نعمتهای بیکرانه همیشگی که هرگز زوال بدان نمی رسد و طراوت و تر و تازگی آنها ابدا هیچگونه تغییر و تبدیل در آنها نمیباشد و هرگز منتهای آنها نخواهد رسید پس کدام یک از شما کراهت دارد و ناخوش و مکروه میدارد از اینکه منتقل شود از تنگنای زندانخانهٔ رنج و مشقت بقصر بلند نیکو و خانهٔ عزت و راحت نیست مرگ بر دشمنان شما مگر بمنزلهٔ کسیکه منتقل شود از قصر نیکو بسوی زندانخانه و عذاب بدرستیکه خبر داده است مرا پدرم از جناب رسول که دنیا زندانخانهٔ مؤمن و بهشت کافران است و مرگ پل مؤمنانست بسوی بهشتها و باغهای ایشان و پل کافرانست بسوی دوزخ ایشان هرگز این خبر را دروغ نمیگویم و دروغ خبر داده نشده ام در خرایج بسند خود از ابو حمزهٔ ثمالی ره روایت نموده است که روزی جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرمود در شب عاشورا که در صبح آنشب پدر بزرگوارم را شهید کردند در خدمت آن بزرگوار بودم پس آنحضرت در میان اصحاب کرام خود فرمود که اینک تاریکی شب است و آنرا برای خود سپر اخذ نمائید و غنیمت شمارید هر جا که خواهید بروید زیرا که این گروه ملاعین بغیر کشتن مرا اراده ندارند و غیر از من کسی دیگر مقصود و مراد ایشان نیست و اگر مرا بکشند هرگز بشما التفات نمی کنند و دیگر کار با شما ندارند شما از جانب من در حلیت و وسعت هستید از من حرجی و منعی بشما نخواهد شد چون این سخن را اصحاب از آن معدن فتوت و کرامت شنیدند بهمگی عرض نمودند بخدا سوگند هرگز این کار از ما بظهور نخواهد رسید که ترا تنها در میان لشکر اعدا بگذاریم و جان خود را بسلامتی بیرون بریم پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود اگر نروید فردا همهٔ شما کشته خواهید گردید و هیچ یکی از شما از کشته شدن خلاصی نمی یابید ایشان عرض کردند حمد و ثنا مر خداوند را سزاوار است که ما را به این شرافت و کرامت مشرف و سربلند کرده است که در خدمت با سعادت تو بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت خواهیم رسید چون آنحضرت ایشان را در مقام کشته شدن در راه محبت خویش ثابت قدم یافت و بر جهاد لشکر اعدا عازم و جازم دید ایشان را بدعای خیر یاد نمود فرمود سرهای خود را بسوی آسمان بالا کنید و نظر نمائید بسوی منازل و مقامات شما در بهشت برین پس ایشان بنا بفرمودهٔ آنحضرت سرهای خود را بسوی آسمان بلند نمودند بمنازل و درجات خود نظری کردند مقامات و مواضع خود را در بهشت مشاهده نمودند و آنحضرت منازل ایشان را یکی یکی نشان میداد و بهر یکی از ایشان میفرمود این منزلیکه می بینی منزل تست ای فلان و آن منزل منزل تو میباشد چون ایشان منزل و درجات عالیات خود را در بهشت خود مشاهده نمودند و بعین الیقین دانستند که بمجرد کشته شدن داخل منزل خود در بهشت خواهند گردید پس هر یکی از ایشان سینهٔ خود را به نیزه ها و شمشیرها سپر نمود و روی خود را از ضرب شمشیر و طعن نیزه بر نمیگردانید تا اینکه برودی بدرجهٔ شهادت فایز گردد و در بهشت بمنزل خود برسد در خصال و امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره بسند خود از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده اند که روزی جناب علی بن الحسین سید العابدین نظر نمود بسوی عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام پس اشک از دیده‌اش بر رخسار مبارکش جاری گردید بعد از گریه بسیار فرمود هیچ روزی بجناب رسول خدا سخت تر و شدید تر از روز جنگ احد نگردید که در آنروز عم بزرگوارش جناب حمزة بن عبد المطلب که شیر خدا و شیر رسول خدا بود کشته شد بعد از آن روز جنگ موته سخت تر و صعب تر گردید که کشته شد در آنروز فرزند عم بزرگوارش جعفر بن ابی طالب بعد از آن جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود هیچ روزی مانند روز جنگ پدر بزرگوارم حسین علیه السلام بدتر و سخت تر نگردید که سی هزار نامرد در آنروز جمعیت نمودند و گرد آمدند بر کشتن حسین که گمان ملاعین آن بود که ایشان از این امت هستند هر یکی از ایشان تقرب و نزدیکی می نمود بسوی خداوند عالمیان که عزیز و جلیل است بریختن خون پدرم جناب امام حسین و آن بزرگوار خدا را بیاد ایشان میآورد و از عذاب الیم دائمی خدا می ترسانید و بمواعظ شافیه و نصایح کافیه ملاعین را پند و نصیحت و موعظه میفرمود پس ایشان هرگز از خواب غفلت بیدار نشدند و پند پذیر و متعظ نگردیدند تا اینکه او را از روی جور و عدوان و ظلم و طغیان کشتند پس جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود خداوند عالمیان رحمت کند بعباس علیه السلام بتحقیق جان نثاری نمود و مردانگی کرد و در مقام امتحان کشته شدن خود را اختیار نمود و جان عزیز خود را فدای جان برادرش کرد و در راه محبت او با دشمنانش جنگ نمود تا اینکه دو دست او را از بدنش جدا کردند خداوند عالمیان بعوض دستهای بریدهٔ او دو بالی برای آن بزرگوار کرامت فرمود که با آنها با ملائکه در بهشت پرواز میکند چنانکه در خصوص جعفر بن ابی طالب چنین نمود که در عوض دستهای بریدهٔ او دو بالی کرامت فرمود که با آن دو بال در درجات بهشت با ملائکه پرواز مینماید حضرت فرمود برای عباس علیه السلام در نزد خداوند عالمیان درجه و منزلتی هست که همهٔ شهدا در روز قیامت غبطه بر او میکنند و آرزو می نمایند که خدا مانند آن درجات و منزلت را برای ایشان کرامت نیز فرماید در کامل الزیاره بسند خود از ابی بصیر روایت کرده است که از جناب امام

حدیث ... از علی علیه السلام منقولست که روزی آنحضرت فرمود ما من شهید الا و یحبّ لو انّ الحسین بن علی حیّ حتّی یدخلون الجنّة معه
یعنی هیچ شهیدی شهید نمیشود مگر اینکه آرزو مینماید که کاش حسین بن علی زنده می بود تا اینکه با آنحضرت داخل بهشت میشوند
مترجم میگوید که مراد از این فقره اینست از بسکه سایر شهدا درجات عالیه شهدای کربلا را مشاهده مینمایند و می بینند قرب
و منزلت و علو شان و درجات ایشانرا آرزو میکنند که کاش در وقت شهادت خود جناب امام حسین زنده می بود ما نیز در راه آنحضرت
شهید شده و مانند کسانی که در خدمت آنحضرت شهید شدند بر این قرب و منزلت میرسیدیم انتهی

باب دوازدهم

در بیان کفر و شقاوت قاتلان آنحضرتست و در بیان ثواب لعنت کردن بر آن کافران بی ایمانست و در بیان

شدت عذاب ایشان در روز قیامت و در بیان اینکه چه چیز باید گفته شود در هنگام یاد نمودن جناب امام حسین علیه السلام
در امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره بسند خود از ریان ابن شبیب روایت کرده است که روزی جناب امام رضا علیه السلام با ابن
شبیب فرمود ای فرزند شبیب اگر ترا شاد و خورسند میکند اینکه در غرفه های بلند بهشت با پیغمبر ساکن و مستقر شوی لعنت کن بر کشندگان
جناب امام حسین ای فرزند شبیب اگر دلشاد و خرم میکرد ترا از اینکه بوده باشد برای تو از اجر جزیل و ثواب جمیل مانند اجر و ثواب
که برای کسی هست که در راه محبت جناب امام حسین در کربلا شهید گردید پس بگو هنگامی که کشته شدن آنحضرت را
بخاطر آوری یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً مترجم میگوید این خبر به تفصیل گذشته لکن در اینجا مصنف ره بعض
فقرات آنرا بجهة مناسبت این باب ذکر نموده انتهی مصنف ره فرموده است در باب احوالات شام شوم ایراد نموده ام اینرا
که جناب امام رضا علیه السلام فرموده است که هر کس نظر نماید بفقاع که عبارت از شرابی که از آب جو درست میکنند نظر نماید به
شطرنج پس باید یاد آورد کند مصیبت جانگداز جناب امام حسین را و باید لعنت نماید بر یزید پلید الا انکافر عنید بسبب این محو
میکند و بیامرزد خداوند عالمیان گناهان او را هر چند یکه بعدد ستاره های آسمان ها بوده باشند در عیون اخبار الرضا
علیه السلام به طریق و سند از جناب امام رضا علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که جناب رسول خدا و خداوند عالمیان فرموده
که قاتل جناب حسین ابن علی در دوزخ در تابوتی از آتش خواهد شد که عذاب او بقدر نصف عذاب اهل دنیا میباشد به
تحقیق دستها و پاهای قاتل آنحضرت بزنجیرهای آتشین بسته اند سرنگون در میان آتش انداخته اند تا رسیده است نزدیک
قعر جهنم و برای آن ملعون بوی گندیده میشود که همه اهل جهنم از بوی بد او بخدا پناه میبرند و پیوسته از گند بوی
بدش شکایت بدرگاه خداوند عالمیان مینمایند و آن ملعون همیشه در آتش دوزخ بیتاب خواهد شد که پیوسته عذاب دردناک و برا
خواهد چشید با همه کسانیکه در کشتن آنحضرت متابعت و یاری و نصرت آن ملعون نموده اند هر وقتیکه پوست بدن نحس ایشان از حرارت
آتش پخته و گداخته میشود خداوند عالم پوست تازه بر بدن آن ملاعین میپوشانند و نمانع می نماید در عوض پوست گداخته
و پخته ایشان تا اینکه بچشند عذاب دردناک را و از عذاب الیم ساعتی از ایشان ساکن و برداشته نمیگردد و پیوسته از حمیم
جهنم که از خون و چرک اهل جهنم است سیراب میشوند پس وای بر حال ایشان از جهت عذاب دردناک خداوند عالم در میان
آتش جهنم این روایت بهمان نحو در صحیفه جناب امام رضا علیه السلام نیز مذکور است در عیون اخبار الرضا تمیمی از آنحضرت
از پدران طاهرین خود از جناب رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت فرموده است که حسین را کسی خواهد کشت
که شریرترین و بدترین امت من میباشد و بیزاری میکند ... از فرزندان حسین کسانیکه به نبوت و رسالت من کافر
میشوند و ... مرا تکذیب مینماید در خصال بسند خود از جناب زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که خداوند عالم و هر پیغمبری مستجاب
الدعوه لعنت مینمایند بر شش نفر یکی آنکه چیزی زیاد نماید از پیش خود در کتاب خدا دویم آنکه قضا و قدر خدا را تکذیب نماید
و ... که ... عترت من که خدا آنها را در باره ایشان
... نموده ... بعترت من نماید و ریختن خون ایشانرا حلال کند و اذیت ایشانرا سزاوار بداند بدانند
و پنجم آنکسیست که بر مردم سلطنت پادشاهی نماید از روی قهر و غلبه بجهة اینکه ذلیل و خوار کند کسی را که خداوند عالمیان او را
عزیز کرده باشد و عزیز نماید کسی را که خداوند عالم او را خوار و ذلیل کرده است مترجم میگوید مراد از کسیکه خدا او را عزیز کرده
است مؤمنان و امام ایشانست و مراد از کسیکه خدا او را ذلیل و خوار نموده است کافرانست انتهی و ششم آنکسیست که
از غنیمت مسلمانان چیزی برای خود اختیار نماید و مخصوص خود گرداند و آنرا حلال داند در عیون اخبار الرضا و
صحیفه آنحضرت بسند خود از جناب امام رضا علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود که جناب رسول خدا فرموده است
که روزی جناب موسی ابن عمران از پروردگار عزیز و جلیل خود سؤال نمود و عرض کرد که پروردگارا من بدرستیکه برادر

هرون وفات نمود بکرم خود بیامرز او را پس خداوند عالم بسوی آنحضرت وحی نمود که یا موسی اگر از من سؤال کنی در حاجات اولین
و آخرین هر آینه خواهش ترا قبول میکنم و شفاعت ترا مقبول مینمایم مگر اینکه سؤال نمائی از من در خصوص قاتل حسین بن علی
زیرا که بدرستیکه من از قاتل او انتقام خواهم کشید در امالی شیخ بزرگوار شیخ طوسی ره بسند خود از حسن ابن ابی فاخته روایت
کرده است که روزی بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که گاهی بخاطر خود میاورم جناب حسین ابن علی را پس
چه چیز سزاوار میباشد هنگامیکه آنحضرت را ذکر نمایم جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود سه دفعه بگو صلی الله
علیک یا ابا عبد الله در ثواب الاعمال بسند خود از عیص ابن قاسم مرویست که روزی قاتل جناب امام حسین را در خدمت جناب
امام جعفر صادق علیه السلام ذکر نمودند یکی از اصحاب آنحضرت عرض نمود من دوست داشتم که خداوند عالمیان آن لعین را در
در دنیا عذاب مینمود و انتقام میکشید حضرت صادق علیه السلام فرمود گویا تو عذاب آخرت را اندک و سهل میشماری و
آن عذابی که در نزد خدا بآن ملعون آماده و مقرر است از عذاب دردناک و عقوبت جانگداز بسیار سخت تر و شدیدتر
از عذاب دنیا و در نهایت خوار و ذلیل کننده تر است از عقوبات دنیا و نیز در کتاب مزبور بسند خود از جابر از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه در آتش دوزخ منزلی و مقامی هست که
کسی از مردم مستحق و مستوجب عقوبت آن نمیگردد مگر بکشتن حسین ابن علی علیه السلام و بکشتن یحیی ابن زکریا در کامل الزیاره بسند خود
از کعب الاحبار روایت کرده است که کعب الاحبار میگفت اول کسیکه بر قاتل جناب امام حسین بن علی لعنت نمود حضرت ابرهیم خلیل
الرحمن بود و امر نمود بفرزندان خود که پیوسته ایشان لعنت بر قاتلان آنحضرت نمایند و از ایشان بر این امر عهد و پیمان گرفت که
هیچ وقتی لعن را بر قاتلان آنحضرت را ترک ننمایند بعد از حضرت ابراهیم و جناب موسی ابن عمران بر قاتلان آنجناب لعنت نمود
و امت خود را بآن مامور نمود و بعد از او حضرت داود لعنت بر قاتل آنحضرت نمود و بنی اسرائیل را بآن مامور فرمود و بعد از
حضرت داود جناب عیسی ابن مریم لعنت بر قاتل آنحضرت می نمود و چیزیکه بسیار ذکر میفرمود این بود یا بنی اسرائیل لعنت کنید بر
قاتل آن بزرگوار و اگر زمان شهادت او را درک نمائید هنگام قتال او را با دشمنان در یابید از کشته شدن در راه مودت
او و جهاد کردن در خدمتش تقاعد بکاهلی ننمائید و کسیکه در خدمت آن بزرگوار بدرجه شهادت فایض گردد بمنزله کسیست
در خدمت پیغمبران شهید گردیده بخون خود آغشته شده باشد رو آورنده و اقبال کننده است بر جهاد غیر مدبر است یعنی از جهاد کافران رو
گردان نمیشود گویا می بینم آن زمین را که در آن کشته خواهد گردید هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه کربلا را زیارت کرده است و در آنجا ایستاده
و گفته است که بقعه مبارکه و صاحب خیر بسیار هستی که در تو مدفون خواهد گردید ماه درخشنده مترجم میگوید در بعضی از فقرات این
حدیث شریف مصنف ره بیانی و توضیحی نموده است مناسبت که اول آن فقره را بعبارت خود ذکر نمایم بعد از آن توضیح آن بزرگوار را
ذکر کنم و آن عبارت اینست که حضرت عیسی فرمود و ان ادرکتم ایامه فلا تتخلفوا عنه فانّ الشهید معه کالشهید مع الانبیاء مقبل
غیر مدبر و کانّی انظر الی بقعته و ما من نبیّ الا و قد زار کربلاء و وقف علیها و قال انّک لبقعة کثیرة الخیر فیک یدفن
القمر الازهر ترجمه این فقرات مذکور گردید لکن مصنف ره فرموده است اصوب و بهتر اینست که قول او مقبلاً
بوده باشد بفتحه لام و تنوین بنا بر این کحال است از قول او کالشهید و بمنزله وجه شباهت میشود میان وی و الشهید معه
یعنی شهید در خدمت جناب امام حسین مانند شهیدیست که در خدمت پیغمبران شهید باشد در حالتیکه اقبال کننده باشد بر جهاد
رو گردان نگردد از وی و فرموده است بنا بر آنچه در نسخه ها وارد شده است که برفع مقبل بوده باشد پس مقبل بنا بر آن
صفتست بر قول او کالشهید زیرا که بمنزله نکره است هر چند یکه معرف به لام است در ظاهر و اینست حاصل کلام آن بزرگوار
لکن میشود بگوئیم که مقبل خبر است برای مبتدا محذوف یعنی جناب امام حسین علیه السلام اقبال کننده است بر قتال دشمنان و رو گردان از جهاد
ایشان نمیشود خصوصاً این وجه بسیار نزدیک باعتبار است اگر از تتمه کلام جناب عیسی ابن مریم بشود یا از کلام کعب الاحبار بشود
پیش از شهادت جناب امام حسین و جه این که ذکر نمودم بتامل تمام ظاهر و هویدا گردد انتهی و نیز در کتاب مذکور بسند خود
از عوام که مولای قریش است مرویست که شنیدم از مولای خود عمر بن هبیره که میگفت روزی بخدمت جناب رسول خدا مشرف
شدم دیدم جناب امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلام در کنار جد بزرگوار خود نشسته اند و آنحضرت گاهی از روی مبارک
جناب امام حسن می بوسید و گاهی از روی مبارک جناب امام حسین علیه السلام میبوسید و بر جناب امام حسین خطاب مینمود وای بر
کسیکه ترا میکشد و ایضاً در کتاب مذکور بسند خود از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت روزی جناب امام
جعفر صادق علیه السلام فرمود که حضرت رسول خدا فرموده است کسیکه دلشاد و خرم گردد از اینکه زندگانی نماید
مانند زندگانی من و بمیرد مانند مردن من و داخل باغ بهشت برین شود که درختان وی را پروردگار من بدست

قدرت کامله خود آفریده است و غرس نموده است پس از ایشان باید دوست دارد علی شود و اوصیاء او که بعد از علی خواهند شد
دوست دارد و باید گردن نهد و تسلیم کند فضل و بزرگواری ایشانرا زیرا که ایشانند هادیان مردم براه راست و شاه راه هدا
و رستگاری و پسندیده گان خداوند عالمیان که از ایشان راضی و خوشنود است خداوند عالم عطا کرده است برای ایشان فهم
و علم مرا و ایشانند عترت من از گوشت و خون من خلق شده اند پاره تن من هستند بسوی خداوند عالمیان شکایت میکنم از
کسانی که ایشانرا دشمن بدارند از امت من و انکار نمایند فضیلت و بزرگواری ایشانرا و قطع کنند صله و احسان مرا در حق ایشان
فرمود بخدا سوگند هر آینه میکشند فرزند گرامی مرا هرگز نرسد برای ایشان شفاعت من و نیز در کتاب مذکور بسند خود
از کلیب بن معویه مرویست که روزی جناب امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که کشنده حضرت یحیی بن زکریا فرزند زنا بود
و کشنده جناب امام حسین علیه السلم ولد الزنا بود آسمان بر مصیبت کسی گریه نکرده است مگر بر مصیبت آن دو بزرگوار
مترجم میگوید شاید مراد از حصر کردن آنحضرت گریستن آسمانرا بر مصیبت آن دو بزرگوار و جهش آن بوده باشد که آسمان
در مصیبت ایشان بوجه مخصوص و کیفیت خاصه گریه نموده است که بان وجه و کیفیت در مصیبت کسی گریه نکرده است والا
روایتی مذکور خواهد شد انشاء الله که در شب قتل جناب امیر مؤمنان علیه السلم آسمان گریه نمود این توجیه بنا بر آنست که مراد
از حصر حصر حقیقی بوده باشد و اگر مراد از حصر اضافی شود دیگر منافاتی نمیباشد والله العالم بالحقایق انتهی
و نیز در کامل الزیاره بسند خود از داود رقی روایت کرده است که روزی در خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلم نشسته بودم
آنحضرت آب طلبید که بیاشامد آب حاضر نمودند چون آنحضرت آبرا آشامید دیدم اشک در دیده های مبارکش فرو ریخت و گریه بر
آنحضرت مستولی شد و چشمان مبارکش پر از اشک گردید پس حضرت فرمود ای داود خداوند عالم لعنت کند بر کشنده جناب امام حسین
فرمود هیچ بنده از بندگان خدا نیست که آبی بیاشامد پس یاد کند جناب امام حسین را و لعنت کند بر قاتل آنحضرت مگر
اینکه صد هزار حسنه بنامه اعمال او مینویسد و صد هزار گناه از نامه عملش محو میکند صد هزار درجه برای او بلند مینماید گویا
بمنزله کسی باشد که صد هزار بنده آزاد کرده است خداوند عالمیان او را در روز قیامت با دل سرد سیراب شده شاد و خرم
که هرگز تشنگی نداشته باشد محشور گرداند در تفسیر جناب امام حسن عسکری علیه السلم منقولست که چون این آیه شریفه در
شان یهود نازل شد واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم یعنی هنگامی که عهد و پیمان شما را گرفتیم که خون یکدیگر را
نریزید و این آیه در شان کسانی نازل شده است از گروه یهودان که عهد و پیمان خدا را شکستند و رسولان و پیغمبران خدا را تکذیب
نمودند و بدروغگوئی نسبت دادند و دوستان خدا را بناحق کشتند پس بعد از نازل شدن این آیه در شان آن گروه شقاوت اثر جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله باصحاب خود فرمود آیا میخواهید بشما خبر بدهم از حالت یهودان این امت که شباهت بان جماعت یهود
دارند که آیه شریفه مذکور در شان بد کرداری ایشان نازل شده است اصحاب آنحضرت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند
آن یهودان گروهی از امت منند که خود را نسبت میدهند که از اهل ملت من هستند و خود شانرا بدین اسلام و ملت و دین
من نسبت اند لکن ایشان از روی ظلم و عدوان فاضلترین ذریت و فرزندان مرا خواهند کشت و پاکیزه ترین نسل مرا از روی زمین
برمیاندازند تغییر و تبدیل مینمایند حلال و حرام و احکام شریعت مرا و سنت مرا تغییر میدهند و میکشند دو فرزند گرامی من
حسن و حسین را چنانکه پدران و گذشتگان یهود این عصر در عصر های گذشته کشتند جناب زکریا و جناب یحیی را آگاه باشید
که خداوند عالمیان بر این گروه شقاوت اثر که از این امت هستند لعنت میفرستد چنانکه بر اسلاف یهود لعنت فرستاده
و خدا مبعوث و ظاهر خواهد فرمود کسیکه هدایت کننده و مهدی است از فرزندان حسین مظلوم پیش از روز قیامت بر باقی
مانده گان فرزندان قاتلان فرزندان و عترت من بسوزاند ایشانرا به شمشیر بران دوستان خود و به تیغ آتشبار در زبانه
آن گروه اشرار را بسوی دار البوار خواهد فرستاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خداوند عالم لعنت کند بر کشندگان حسین
و کسانیکه دوست و یاور و ناصر ایشانند و بر جماعتی که از لعن چنین کسان ساکت میشوند بغیر تقیه که هیچ تقیه و ترس از ایشان نه
داشته باشند با وجود این زبان خود را از لعن ایشان باز دارند آگاه باشید بدرستیکه خداوند عالمیان صلوات و رحمت میفرستد
برای کسانی که از روی رحمت و شفقت گریه میکنند بر مصیبت حسین علیه السلم و برای کسانی که لعنت مینمایند بر دشمنان او و بر کسانیکه سینه
ایشان پر است از عداوت و غیظ و کینه بر دشمنان حسین یا مراد اینست که خدا صلوات و سلام میفرستد برای کسانی که لعنت
میکنند بر کسانی که دلهای ایشان پر شده باشد از غیظ و عداوت و کینه بر حسین و فرزندان بزرگوار او آگاه باشید بدرستی
کسانی که راضی باشند بر کشتن حسین شریک قاتلان او خواهند شد و آگاه باشید کسانی که حسین را میکشند و یاوران
ایشان و تابعان و اقتدا کننده گان بر ایشان همگی بری هستند از دین خدا بدرستیکه خداوند عالمیان امر میکند ملئکه

مقربان ملاء اعلا را که بگیرند اشک دیده های کسانی که در مصیبت حسین گریه میکنند و بر خزانه خود فرو میبرند و برسانند
انهار بهشت را آنان که در بهشت میباشند و ایشان انهار را ممزوج و مخلوط مینمایند به آب حیوة پس میرسد آن آب دیده ها بر
برابر و مقابل شیرینی و خوشبوئی آب حیات را شیرینی و خوشبوئی و پاکیزگی بیفزاید و امر میکند ملئکه را که اخذ کنند اشک دیده
کسانی که شاد و خندان مینمایند بجهت کشته شدن حسین و میریزانند اشک دیده های ایشان را در دوزخ بر مالکان آتش برسانند
ممزوج و مخلوط میکنند آن آب دیده های منافقین را باب حمیم دوزخ و بر شرابی که از خون و چرک اهل دوزخ گرفته اند که بر
اهل جهنم بیاشامد هزار برابر حرارت و بزرگی و شدت عذاب آنها بیفزاید بسبب آن شدید و زیاد میشود عذاب کسانی
که از دشمنان آل محمد بسوی جهنم نقل کرده اند در کامل الزیاره بسند خود از داود بن فرقد روایت کرده است که روزی در خدمت
جناب امام جعفر صادق علیه السلم در خانه آنحضرت نشسته بودم پس نظر نمودم دیدم کبوتر راعبی بلند آواز و خوش نغمه صدا میکند
و میخواند چون جناب امام جعفر صادق علیه السلم مشاهده نمود دید که من بان کبوتر نگاه میکنم و آواز و نغمات آنرا گوش میدهم
فرمود یا داود میدانی که این کبوتر در صدای خود چه چیز میگوید عرض کردم نه بخدا سوگند فدایت شوم نمیدانم گفته از او خود
لعنت و نفرین میکند بر قاتلان جناب امام حسین و این نوع کبوتر در خانه خود نگاه دارید و نیز در کتاب مذکور بسند خود
از سکونی مرویست که روزی جناب امام جعفر صادق علیه السلم فرمود کبوتر راعبیه را در خانه های خود نگاه دارید زیرا که آن کبوتر بر کشنده
جناب حسین بن علی بن ابی طالب پیوسته لعنت و نفرین میکند خداوند عالم کشنده آنحضرت را لعنت کند مترجم میگوید کبوتر راعبی
آنست که صدای خود را بسیار بلند و شدید کند و پیوسته با آواز بلند نغمه نماید در مذکر وی راعبی میگویند و در مؤنث
وی راعبیه میگویند و بعضی از اهل لغت گفته است که راعب نیز مینامند است مخصوص که کبوتر راعبی منسوبست بان زمین انتهی
مصنف ره فرموده است که در مؤلفات بعضی از اهل عصر خود یافتم که روایتی نقل نموده بود و آن روایت اینست که چون
فرزند زنا زاده زیاد بد بنیاد قوم خود را برای جنگ امام حسین علیه السلم جمع نمود و ایشان هفتاد هزار سواره بودند
و بر ایشان خطاب نمود ایها الناس کدام یکی از شما متولی و مباشر قتال الحسین بن علی میشود تا اینکه ولایت و حکومت
هر شهر و ولایتی را که خواهش نماید برای او بدهم کسی از آن ملاعین جواب آن ملعون نداد و هیچ یکی از ایشان اقدام بر آن امر قبیح
ننمود پس آن حرامزاده بدکردار عمر بن سعد ملعون را طلبید گفت ای عمر میخواهم تو متولی بوده باشی بر جنگ و قتال جناب امام
حسین آن ملعون در جواب گفت مرا از این کار معاف دار پس پسر زیاد بد بنیاد گفت ترا عفو نمودم و دست از تو برداشتم
یا عمر لکن باید رد نمائی بر من العهد نامه که بنام تو نوشته ام در خصوص ایالت و حکومت ملک ری آن منشور و نامه را بده
هر جا که خواهی برو چون عمر بن سعد حرامزاده عاقبت بد و بی دین این را از پسر زیاد شنید گفت امشب مرا مهلتی ده تا در
امر خود فکری بکنم پسر زیاد بد بنیاد گفت ترا امشب مهلت دادم چون شب را مهلت گرفت بخانه نحس خود برگشت و خویشان
و دوستان و برادران خود را بسر خود جمع آورد و در آن کار قبیح بر ایشان مصلحت و مشورت نمود پس هیچ یکی از ایشان
راضی بان کار نشدند و کسی از ایشان این کار را مصلحت ندیدند مترجم میگوید از بعضی از کتب مقاتل منقولست که
آن حرامزاده زنی ناپاکی داشت از دشمنان اهل بیت رسالت با پسرش حفص ملعون را ترغیب و تحریص بان کار قبیح می
کردند و غیر از آن دو نفر کسی راضی نمیشدند که عمر ملعون بچنین کار قبیح اقدام نماید انتهی مصنف ره فرموده است
که در میان آن جماعت که در خانه عمر ملعون برای مصلحت و مشورت جمع شده بودند مردی حاضر بود که از جمله نیکوکاران
و اهل خیر و صلاح بود او را کامل میگفتند و نام او با اسم او خود مطابق و موافق بود و مانند نام خود صاحب رای و تدبیر
و عقل شامل و دین کامل بود و با پدر عمر بن سعد حرامزاده صداقت و رفاقت داشت فرمود یا عمر چه باعث شده است
ترا که ترا در هیئت و حرکت متردد و متفکر می یابم و ترا در کار خود بسیار متفکر میبینم مگر بکدام کاری عزم و جزم نمودی
عمر حرامزاده عرض نمود که سرداری این لشکر که بر جنگ حسین مامور شده اند برای من مفوض و موکولست که من سردار
ایشان بشوم و بجنگ حسین بروم بدرستیکه کشتن حسین و اهل بیت او در نزد من مانند خوردن یک لقمه از طعام و آشامیدن
یک جرعه از آب بیشتر نیست و کشتن ایشان بسیار سهل و آسانست چون کار او را تمام بکنم او را و اهل بیت او را بکشم برای
ایالت ملک ری بیرون میروم و حاکم مملکت ری میباشم آن مرد کامل العقل و الدین فرمود اف و بد حالی بر تو باد ای
عمر بن سعد اراده داری که جناب امام حسین فرزند دختر رسول خدا را بکشی اف باد بتو و دین تو یا عمر آیا
خواهی حق را استخفاف و اهانت نمائی و از روی اعراض روگردان شوی از راه هدایت و رستگاری آیا گمان
آیا نمیدانی که برای جنگ کدام کسی میروی و با که مقاتله میکنی انا لله و انا الیه راجعون بخدا سوگند اگر دنیا و آنچه

در دنیا هستی که امن باید هند در برابر کشتن یکنفر از امت محمد هر آینه چنین کار نخواهم نمود و مرتکب قتل آن یکنفر نخواهم
شد در برابر دنیا و ما فیها پس تو چگونه جرات و جسارت میکنی بر کشتن حسین فرزند دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فردا روز قیامت که نزد جناب رسول خدا چه عذر خواهی آورد و هنگامیکه وارد بحضور مبارک آنحضرت شوی بچه سخن و عذر
جواب او را خواهی داد و حال آنکه کشته باشی فرزند گرام و نور دیده و میوهٔ دل او را که فرزند عزیز برگزیدهٔ خداوند عالمیان
و پسر گرامی سید اوصیا و آقای اوصیاء پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت است در میان همهٔ خلق عالمیان و آنحضرت در این زمان
مانند جد بزرگوار خود میباشد و بمنزلهٔ اوست که طاعت آنحضرت بر ما واجب و لازم چنانکه طاعت جد بزرگوارش
در زمان حیوة خود بر همه لازم بود و جناب امام حسین در بهشت و جهنم است یعنی هر کس را میخواهد به بهشت داخل
شود مینماید باید هر کس اطاعت آن بزرگوار را نماید که اوست کلید درهای بهشت برین و هر کس اطاعت او را بکند و یاری خود
نکند با او در مقام جنگ و دشمنی باشد البته داخل جهنم خواهد گردید پس یا ابن سعد نیکوئی اختیار کن بر نفس خود
هنگامیکه اختیار در دست تو است پس ملاحظه نما برای نفس خود چه چیز اختیار نمائی از خیر و شر فرمود یا عمر من سوگند یاد
میکنم بخداوند عالمیان که اگر تو با این بزرگوار محاربه بکنی یا بکشی او را یا نصرت و یاری نمائی بضرر و قتل آنجناب بعد دنیا زنده
و باقی نخواهی ماند مگر اندکی و عمر تو در دنیا کم خواهد شد چون کامل ره این نصایح مشفقانه و مواعظ شافیه را بسمع
نحس آن ملعون بد کردار رساند و در پند و نصیحت مبالغهٔ کامل و اصرار تمام بعمل آورد آن حرامزادهٔ ناپاک در جواب آن مؤمن
کامل گفت تو مرا با مرگ میترسانی و حال آنکه اگر فارغ شوم از کشتن حسین امیر و سردار هفتاد هزار لشکر و سواره میباشم و والی
مملکت ری میگردم کامل فرمود بدرستیکه ترا خبر صحیح و حدیث معتبر صریح نقل میکنم امیدوارم که در آن حدیث نجات تو بوده باشد
از این مهلکه و رستگاری تو شود از این ضلالت و گمراهی اگر توفیق یابی و موفق شوی بقبول آن گفت فرمود بدان ای عمر بدرستیکه من
سالی با پدرت سعد بسفر شام رفتم پس اسب من در بعضی از منازل خسته و مانده گردید لهذا از رفقای خود دور افکنده در عقب
ایشان ماندم من در آن صحرا حیران و سرگردان شدم و تشنگی شدید و عطش بی نهایت بر من غالب گردید حیران گردیدم ندانستم
چکنم این طرف و آن طرف نظر مینمودم ناگاه دیر راهبی در حوالی راه نمایان شد من بسوی آن دیر میل نمودم چون بنزدیکی دیوار
دیر رسیدم از اسب خود فرود آمدم و رفتم نزدیک دروازهٔ آن دیر که بلکه قدری آب بیاشامم و حرارت عطش خود را ساکن
نمایم ناگاه راهبی از دیوار دیر سر فرود آورد و نگاهی بمن نمود و فرمود در اینجا چه میخواهی پس گفتم بدرستیکه من بسیار تشنه هستم
میخواهم جرعهٔ آبی بمن بدهی تا تشنگی خود را ساکن نمایم راهب گفت تو از امت این پیغمبر هستی که ایشان بجهت حب مال و منال و جاه
جلال دنیا یکدیگر را میکشند از روی مخاصمه و مجادله و با یکدیگر بر مال دنیا که چیزی اندک و توشهٔ بی قدر و بی مقدار است سبقت
و پیشی میگیرند با قتال و نزاع کامل میگوید من براهب گفتم من از امت مرحومه که امت محمد ند میباشم راهب گفت شما بدترین امتها
هستید وای بحال شما در روز قیامت بتحقیق مکر و حیله میکنید بر عترت پیغمبر خود و ایشان را از روی ظلم و ستم میکشید و
زنان ایشان را اسیر مینمائید اموال ایشان را غارت میکنید چون این سخنان وحشت انگیز را از راهب شنیدم گفتم ای راهب چنین کار را
نخواهیم نمود راهب گفت بلی شما البته این کار را خواهید نمود و چون چنین نمائید جوش و خروش مینمایند آسمانهای هفتگانه و
همه زمینها و دریاها و کوهها و صحراها و بیابانها و ماهیان آب و علف و وحشیان صحرا و مرغهای عالم بناله و فریاد می آیند صداها
به لعنت قاتلان عترت پیغمبر بلند میکنند و قاتل آن بزرگوار بعد از کشتن او در دنیا زنده کامیاب نمیکند مگر اندکی پس ظاهر
میشود و خروج مینماید مردیکه طلب خون آن بزرگوار را میکند از کشنده گان او و چون با این عزم خروج و ظهور نماید در روی
زمین باقی نمیگذارد کسانیکه در ریختن خون او شریک قاتلان او شده باشند مگر اینکه ایشان را میکشد و بمحض کشتن آن
ملاعین خداوند عالمیان روح پلید ایشان را به آتش دوزخ میرساند پس آن راهب فرمود بدرستیکه بنظر من چنان میرسد که ترا با
قاتلان آن فرزند طیب و طاهر خویشی و نسبت بوده باشد بخدا سوگند اگر در زمان شهادت آن بزرگوار زنده باشم و هنگام
کشته شدن او را دریابم جان خود را در پیش روی او سپر کنم و حرارت شمشیرهای دشمنان را از آنجناب دفع میکنم پس من گفتم ای
راهب بخداوند عالمیان پناه میبرم از اینکه بوده باشم از کسانیکه فرزند دختر جناب رسول خدا را میکشند من برای ایشان در کشتن چنین
بزرگواری نصرت و یاری نمایم راهب گفت اگر تو قاتل او نباشی پس قاتل او مردی خواهد شد که نزدیک میشود بتو و خویشی و نسبت
تو دارد بدانکه قاتل آن بزرگوار را در قیامت نصف عذاب اهل آتش میشود و عذابش از عذاب فرعون و هامان سخت تر
و شدید تر میباشد و این را گفته در را بروی من بست و داخل دیر خود گشته مشغول عبادت پروردگار خود گردید و
امتناع نمود از اینکه جرعهٔ آبی برای من بدهد چون از راهب ناامید شدم بر اسب خود سوار گشتم برفیقان خود ملحق گردیدم

پدرت سعد چون مرا دید گفت تا حال کجا بودی و چه چیز باعث شد ترا که از ما تاخیر نمودی یکامل پس من حکایت راهب را
برای پدرت سعد نقل نمودم پدرت گفت راست گفتی من نیز در زمان سابق از این دیر عبور مینمودم همان راهب سخنانی که بتو
گفته است بمن نیز گفته است و پدرت گفت که راهب با او گفت که او قاتل فرزند گرام دختر عزیز جناب رسول خدا خواهد شد و
پدرت از این خبر بسیار ترسید و بسیار ترس از این داشت که تو ای عمر قاتل آن بزرگوار بوده باشی از این جهت از تو بیزاری مینمود
و ترا از خود دور میکرد و ترا پرهیز از این کار قبیح میداد کامل فرمود پس پرهیز نما ای عمر که بکشی فرزند رسول خدا را و بیرون
بروی بجنگ آنجناب تا اینکه نصف عذاب اهل آتش را مستوجب و مستحق بشوی مصنف ره فرموده است صاحب آن کتاب نقل
کرده است که سخنان کامل بگوش نحس پسر زیاد بد بنیاد رسید کامل را طلبید حکم نمود زبان شریف آن مؤمن کامل را بریدند
پس یکروز تمام یا نصف روز زنده ماند بعد از آن برحمت پروردگار خود رسید و از این دنیای فانی مفارقت نموده بملاقات
پروردگار خود در پیوست رحمة الله علیه و صاحب همان کتاب نیز روایت کرده است که یکی از بنی اسرائیل روزی جناب موسی
ابن عمران را دید که با سرعت تمامی روند و رنگ بدن مبارک آنحضرت متغیر گشته و بدن مبارک آنحضرت در نهایت ضعف و لاغری بود و از غایت
ضعف و بسیاری لاغری مفاصل بدن مبارک آنحضرت مرتعش و لرزان بودند و چشم نازنین آنجناب بگودی افکنده و بطن مبارک چسبیده و در پشتها
فرو رفته و بسیار ضعیف و نحیف گشته زیرا که آنحضرت هنگامیکه بمناجات پروردگار خود میرفت و پروردگار عالمیان ندا
مینمود او را برای مناجات خود چنین حالتی از نهایت ترس پروردگار عالمیان رخ میداد پس آن مرد اسرائیلی جناب موسی را شناخت
و از جملهٔ آنکسانی بود که ایمان و اعتقاد بنبوت و رسالت آنحضرت داشتند پس عرض نمود ای پیغمبر خدا از من گناهی بسیار بزرگ
صادر شده از پروردگار خود سؤال نما که گناه مرا بیامرزد و تقصیر مرا عفو نماید جناب حضرت موسی قبول استدعای آن مرد اسرائیلی
نموده رو بسوی پروردگار خود نهاد چون بمقام قرب رسید و آنچه گفتنی و شنیدنی بود در میان خداوند عالمیان و آن پیغمبر اکرم
بظهور آمد پس عرض کرد ای پروردگار من سؤال میکنم از تو و حال آنکه میدانم تو عالمی بر آن چیزیکه من از تو سؤال میکنم پیش از
نطق و تکلم و سؤال من و تو میدانی رازهای نهان خطاب مستطاب از رب الارباب و مصدر عزت و جلال الهی رسید که ای موسی هر چیزیکه سؤال
نمائی از من ترا عطا و کرامت خواهم نمود و هر حاجتیکه داری از برای تو بر آورده میکنم و ترا بمقصود و مراد خود میرسانم عرض نمود
ای پروردگار من بدرستیکه فلان اسرائیلی گناه بزرگی کرده است و از تو سؤال میکند که گناه او را بیامرزی و تقصیر او را عفو فرمائی خدا
وند عالم فرمود ای موسی عفو میکنم از گناه کسیکه طلب مغفرت و آمرزش از من نماید مگر قاتل حسین که هرگز گناه او را نیامرزم و توبه
او را قبول نمیکنم حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من حسین کیست خطاب رسید حسین همان کسیست که ذکر او را بتو کردم در جانب
طور و نشان او را بتو دادم حضرت موسی عرض نمود ای پروردگار من قاتل آن بزرگوار که خواهد شد فرمود میکشند او را امت
جد اکرم خود که ستمکاران و طاغیان هستند در زمین کربلا و چون او را بزمین کربلا میاندازند اسب او رم میکند و شیهه
میکشد و صهیل خود را در آن بیابان بلند میکند و در صهیل خود میگوید داد داد از دست ظلم گروهیکه فرزند گرامی دختر پیغمبر
خود را کشتند پس آن بزرگوار افکنده میشود بر روی ریگهای بی غسل و کفن میماند و اموال او را غارت میکنند زنان او را در شهرها
باسیری میبرند و یاوران او را میکشند و سرهای ایشان را با سر خود آن بزرگوار بسر نیزه ها میزنند یا موسی تشنگی و عطش اطفال
کوچک ایشان را میکشد پوست بدن بزرگان ایشان بهم پیچیده و چسبیده و منقبض میگردد و طلب آب میکنند و فریاد در
میکنند کسی بفریاد ایشان نمیرسد و نصرت و یاری نمیکند و طلب پشت و پناهی و امان دهنده مینمایند کسی ایشان را امان
نمیدهد حضرت موسی عرض نمود ای پروردگار من بر قاتل او چه عذاب خواهد شد خداوند عالمیان فرمود ای موسی بر قاتل او
چنین عذابی خواهم نمود که همهٔ اهل آتش از بدی و شدت عذاب او پناه به آتش میبرند و در آتش جهنم استغاثه میکنند از آن
هرگز رحمت من بایشان نخواهد رسید شفاعت جد بزرگوارش هرگز بر قاتلان او نمیرسد و هرگز نگاه نمود کرامت بزرگوار
او هرآینه قاتلان او را بزیر زمین فرو میبرم حضرت موسی عرض نمود ای پروردگار من بیزاری میکنم و دوری میجویم از
کشندگان او و بتو پناه میبرم از ایشان ای خداوندگار من بیزاری میکنم از کسانیکه بکرده‌های ایشان راضی خواهند شد
خداوند عالمیان فرمود یا موسی واجب گردانیده ام رحمت خود را برای کسانیکه تابع آن مظلوم بوده باشند زنده کان خود بدان
هر کسیکه گریه نماید بر مصیبت او و یا دیگری را بگریاند یا خود را شبیه گریه کننده گان نماید جسد او را بر آتش دوزخ حرام
کنم هرگز آتش جهنم جسد او را نسوزاند مصنف ره در اینجا کلامی در نسبت قاتلان آنحضرت ذکر کرده است
و فرموده است تذنیب مؤلف کتاب الزام النواصب و دیگران چنین نقل میکنند میسون مادر یزید پلید که
دختر بجدل کلبی است با غلام پدر خود زنا نمود و بیزید ملعون حامله گردید و آن ملعون ناپاک از نطفهٔ ناپاک

و بجز آن غلام ملعونت و صاحب آن کتاب فرموده است که بر این مدعا اشاره میکند نسابه بکری بقول خود فان یکن
الزمان اتی علینا بقتل الترک و الموت الوحی فقد قتل الدعی و عبد کلب بارض الطف اولاد النبی یعنی اگر زمانه
غدار و چرخ کجمدار و ود و دجان نمود بر ما کشتن ترکرا که نانجیبان ترک خویشان و دوستان ما را کشتند و اورد بر ما مرگ
سریع و تعجیل کننده را که در اندک زمان خویشان و رفیقان و یاوران ما را از روی زمین برداشت پس این قتل عام و مرگ سریع
بر ما عار و شنار نخواهد شد و سزاوار نیست براکسیکه بر ما باینچنین کشته شد طعن و سرزنش نماید و عیب بگیرد زیراکه عادت
این چرخ بوقلمون و گردون دون باینحو جاری گشته که نانجیبان و رذکار غدار و اراذل چرخ کجمدار پیوسته غالب و قاهر بزرگان
و نجیبان شده اند ایشانرا کشته اند چنانکه دعی که مدعی نسبی بود از دروغ که آن نسب هرگز دخل بر او نداشت یعنی حرامزاده
دروغگو بود در نسب خود که میگفت من پسر فلان کس هستم و حال آنکه از نطفهٔ زناکار بهم رسیده بود که غلام کلب بود پیش از ما کشته
فرزندان پیغمبر خدا را در کنار نهر فرات و مراد نسابه بکری از دعی عبید الله ابن زیاد است زیراکه پدر آن حرامزادهٔ بدکردار که
عباد ابن زیاد بوده باشد نام مادرش سمیه بود و آن ملعونه در آفاق عالم بزناکاری شهرت یافته بود که پیوسته در آشکار
زنا مینمود و شوهر آن ملعونه در ایام ولادت فرزندش زیاد حرامزاده ابو عبید غلام بنی علاج بود که از قبیلهٔ ثقیف هستند
و زیاد در فراش همان غلام متولد شده بود و چون معویه ملعون بعد از شهادت جناب امیر المؤمنین بر مسند خلافت
باطل نشست ادعا نمود که پدرش ابوسفیان کافر بت پرست با مادر زیاد زنا کرده است و زیاد از نطفهٔ ناپاک آن ملحد کافر
حربی بوجود آمده است باید زیاد برادر او باشد از این جهة زیاد ملقب شد به لقب دعی و عایشه او را زیاد بن ابیه نامید
بود چون از پدرش سؤال کردند عایشه در جواب گفت چون پدرش معلوم نیست او را زیاد ابن ابیه بگوئید و مراد نسابه از عبد
کلب یزید حرامزاده میباشد زیراکه آن ملعون از غلام بحدل کلبی که جد مادری آن ملعونست متولد شده است چنانکه گذشت و اما
عمر بن سعد بتحقیق پدرش سعد را بد بکری نسبت داده اند و میگویند که آن ملعون در واقع پسر ابی وقاص نبود بلکه او از نطفهٔ
ناپاک مردی بود از بنی عذره که آن مرد خادم مادر سعد بود و آن ملعونه با خادم خود زنا نمود و بر سعد بی سعادت حامله گردید و
شهادت میکند بر صدق این مدعا قول آن دو نفر یکی فرزدق دیگری مؤمن اما گفتار فرزدق عبارتست از معویه هنگامیکه سعد ملعون
با معاویهٔ حرامزاده در مقام جنگ و نزاع چنین گفت که من سزاوارترم بر امر خلافت از تو معویه در جوابش باد از خودش اخراج
نمود و گفت منع میکند از تو سزاوار بودن ترا بر امر خلافت بنو عذره یعنی چون تو از نطفهٔ مردی هستی که از قبیلهٔ بنو عذره لایق
بر امر خلافت نیستی زیراکه ایشان از اراذل مردم است این را علماء اهل سنت روایت کرده است اما مؤمن پس عبارتست از سید
اسمعیل حمیری که شعر آن بزرگوار دلالت دارد بر این مدعا که میفرماید قد ما تداعوا زنیما ثم سادهم لولا خمول بنی سعد
لما سادوا یعنی عادت دهر این روزگار دون پرست و سفله پرور از قدیم زمان و سابق ایام براین گونه جاری و واقع گشته
که جمع میشوند بزرگی و ریاست کسیکه نسب معین و معروف نداشته باشد و خود را بخویشی و قومی و فرزندی کسی نسبت بدهد
که از ایشان نباشد بلکه نسبت غیر صحیح پست بوده باشد در صفات خود بد ذات و پست لئیم شود پس مردم از قدیم زمان تا بر چنین گونه
گشته اند نجیبان لئیم جمع میشوند آن نانجیبان بر ایشان ریاست و بزرگی مینمایند مانند بخت النصر و فرعون و هامان و نمرود مردود
و اول و ثانی و ثالث و معاویه و دیگران که همه صاحبان نسب و غیر معروف بودند بر مردم بزرگی و رئیس گشتند اگر کم نامی و پستی و حرام
زادگی فرزندان سعد نمیشد بر مردم بزرگی و رئیس میگشتند مترجم میگوید اینست حاصل آنچه مصنف ره از کتاب الزام النواصب
و دیگران نقل کرده است و چون در نسب بعضی از دشمنان اهل بیت رسالت علمای اعلام مطاعن بسیار نقل نموده اند ذکر بعضی از آنها در این
ورقه از فایده خالی نخواهد شد زیراکه مرد خبیر بصیر را معلوم و مشخص گردد که دشمنان اهل بیت رسالت کسانی بودند حرامزاده و نا
نجیب تا اینکه حقیقت اهلبیت بر همکس معلوم شود مرویست که روزی زیاد ملعون بنزد عمر بن خطاب آمد در ایام خلافت آن بی اصل
و بدذات در خصوص امری سخن میگفت و در مقام سخن و فصاحت بلاغت اظهار مینمود و بیان فصیح و بلیغ تکلم میکرد عمرو بن عاص
ملعون در همان مجلس حاضر بود چون فصاحت بلاغت زیاد را مشاهده نمود و سخن وری او را دید بسیار تعجب نمود و بهم ایشان
گفت لله ابوه یعنی خیر کثیر بپدرش بالخدا است یا خوقدرتکامله خدا است مرجع پدرش را اینکلام را در مقام مدح و تعجب استعمال
میکنند عمرو بن عاص ملعون گفت اگر این از قبیلهٔ قریش میشد جمیع عرب را بعصای خود میراند یعنی بهمه عرب حکومت و ریاست
مینمود و گروه عرب را بر خود جمع میکرد ابوسفیان بی ایمان آهسته بعمرو بن عاص ملعون خطاب نمود که بخدا سوگند
هر آینه این مرد از قریش است و اگر اصل و نسب او را بتو نشان بدهم آنوقت میدانی که او از قریش است و میشناسی که از اهل
دیگر نیست آن تو بهتر است عمرو بن عاص حرامزاده از آن کافر بت پرست پرسید پدر این مرد کیست ابوسفیان گفت بخدا سوگند

من او را برحم مادرش گذاشتم عمرو ملعون گفت پس حال که چنین است چرا او را ملحق بخودت نمیکنی ابوسفیان گفت از این
کسیکه نشسته است میترسم که پوست بدن مرا بکند یعنی عمر بن خطاب و مراد آن ملحد این بود که اگر من ادعا بکنم که با مادر زیاد
زنا کرده ام و زیاد از نطفهٔ منست هر آینه عمر مرا حکم میکند زنده پوست مرا میکند از این جهة در آشکار مدعی این مطلب نمیشوم
مرویست که معاویه ابن ابی سفیان زیاد را ببرادری خود الحاق نمود و ادعا کرد که پدرش ابوسفیان با مادر زیاد که سمیه بود زنا
کرده است و زیاد از نطفهٔ ناپاک ابی سفیانست در این جا قصهٔ الحاق معاویه زیاد را بنسب پدرش ابوسفیان ایراد نموده اند که اگر
مرد عاقل در آن تامل و تفکر نماید میداند که باید پسر حرامزاده چنین کسی فرزند گرام رسول خدا را بکشد و تفصیل این حکایت
چنین است که در ایام خلافت جناب امیر مؤمنان زیاد ملعون باصحاب کرام آنحضرت لاحق شده بود و در ظاهر کردن به اطاعت
جناب امیر المؤمنین گذاشته بود آنحضرت زیاد ملعون را بولایت فارس حاکم نمود چون آن بزرگوار را بالکه خبر فجیعهٔ شهادت رسانیدند
مردم کوفه بجناب امام حسن علیه السلام بیعت نمودند معاویهٔ حرامزاده نامهٔ بسوی زیاد ملعون نوشت هنگامیکه در مملکت فارس از
جانب جناب امام حسن علیه السلام در حکومت خود باقی بود و حاصل آن نامهٔ معاویهٔ ملعون چنین بود که ای زیاد معلوم است دانسته که علی را
کشتند خواهش من این نیست که بیائی بنزد ما که ترا اگر میخواهم داشته ام و ولایتی که میخواهی ترا بانجا حاکم مینمایم چون نامهٔ آن محیل غدار
بزیاد بدکردار رسید در جواب نامهٔ بمعاویهٔ لعین نوشت و در آن نامه مطاعن بسیار و عیبهای بیشمار که در معاویهٔ ملعون داشت
درج نمود که باعث رسوائی و بدنامی معاویه بودند و از جملهٔ چیزهائیکه در آن نامه نوشته بود این بود که نوشت اگر جناب امیر مؤمنان را
کشتند الحمد لله جناب امام حسن علیه السلام فرزند گرامی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای آنحضرت نشسته است سزاوار خلافت
و امامت است چون نامهٔ ملعون زیاد بمعاویهٔ لعین رسید از مضمون وی اطلاع یافته مطلع گردید آتش کینه در سینهٔ پر کینه اش
مشتعل گردید همان ساعت نامهٔ که متضمن تخویف و تهدید بود بزیاد ملعون نوشت و از مؤاخذات و عقوبات خود زیاد را بسیار
ترسانده بود چون نامهٔ معاویهٔ حرامزاده بزیاد بدبنیاد رسید پس بر منبر بالا رفته خطبه در بالای منبر ادا نمود گفت ایها الناس
معاویه فرزند زن جگرخواره نامهٔ بمن نوشته است و مرا در آن نامه ترسانده است و این مطلب بسیار عجیب است زیراکه میان من و او
فرزند جناب رسول خدا موجود است سزاوار خلافت و امامت در این زمان آن بزرگوار است چون مدتی از این قضیه گذشت و امر
جناب امام حسن مجبر شد باینکه با معاویه صلح نماید در ظاهر از خلافت امت دست بردارد و خبر صلح آنجناب به فارس بزیاد
رسید هنوز در آن مملکت برقرار بود معاویه از زیاد ترس و واهمه داشت مبادا در بعض قلعه های فارس متحصن گردد و در آنجا
فتنه برپا نماید و امر را بر معاویه تنگ کند در خصوص زیاد بعمرو بن عاص ملعون مصلحت و مشورت نمود آن حرامزاده گفت مصلحت
در آنست که نامهٔ بزیاد بنویسی و در آن نامه اظهار لطف و مهربانی نمائی و وعدهٔ حکومت و عطاها بدهی و کسیرا فرستی که او را بطمع مال
و حکومت از مملکت فارس بنزد تو بیاورد پس معاویه مغیره را بنزد زیاد ملعون فرستاد و نامهٔ نوشت و در آن نامه بسیار مهربانیها و
وعده نمود چون مغیره بنزد زیاد رسید او را هر نحو که بود بنزد معاویه آورد و معاویه باز حکومت فارس را بزیاد تکلیف نمود
و آن ملعون قبول نکرد معاویهٔ بی غیرت و بیدین خواهر خود جویریه را که دختر ابی سفیان بود بمنزل زیاد فرستاد و سر خود را
در نزد زیاد گشود و پرده از روی خود برداشت و در پیش روی زیاد باسر گشوده و روی بی پرده نشست زیاد از این کار خوشنود شد
جویره گفت تو برادر منی پدرم ابی سفیان مرا چنین خبر داده است آن حرامزاده جازم شد که این ادعا را در نسب خود قبول نماید آن حرام
زاده که خود را در میان مردم آشکار ساخت با معاویه بنا گذاشتند که زیاد چند نفر شاهد در نزد معاویه اقامه نماید بر اینکه ابوسفیان
با مادر زیاد زنا کرده است و زیاد از نطفهٔ زنا بهم رسیده است پس فرزند زنای ابوسفیان میباشد چون فردا هنگام زوال
شد مردم شام به مسجد جامع جمع شدند معاویه در بالای منبر قرار گرفت زیاد ملعون چهار نفر شاهد به پای منبر آورد و آن ایشان
شهادت دادند بر اینکه ابوسفیان با مادر زیاد که سمیه نام بود به اطلاع ما زنا نمود و زیاد فرزند ابوسفیانست از زنا یکی از
اهل مسجد چون آن بیچاره از زیاد بدبنیاد و معاویهٔ ملحد صاحب کفر و عناد مشاهده نمود بی اختیار از جا خود برخواست
و گفت ای معاویه تو خلاف فرمودهٔ جناب رسول خدا میکنی زیراکه آنحضرت فرموده است که فرزند لاحق فراش شوهر زن زانیه
میشود و بر زانی سنگ میزنند معاویهٔ ملعون از این سخن خشمناک گردید آن مرد را دشنام داد و حکم نمود که آن مرد را از مسجد
بیرون نمایند پس شهادت شهود را انفاذ و جاری کرد و زیاد را بنسب خود لاحق نمود و آن ملعون حرامزاده را بر کوفه و
بصره حاکم نمود پس بعد از آن امر بر شیعیان جناب امیر مؤمنان بسیار تنگ و سخت گردید زیراکه زیاد ایشانرا
میشناخت و آن بیچارگان را هر طور میسر و ممکن بود بدست میاورد و بانواع و اقسام عذابها و عقوبتها میکشت
و دست و پای ایشانرا میبرید و ایشان از ترس آن حرامزاده از وطن مالوف و دیار معهود خود آواره گشته بولایت

دور و بشهرها غربت و صحراها و بیابانها رفتند و بزیر کنده کشتند و آن ملعون بمقتضای بد ذاتی و حرامزادگی خود
روز مردم کوفه را به مسجد جامع جمع می کرد و ایشان را تکلیف می نمود بر ناسزا و دشنام دادن نسبت بجناب امیر مؤمنان
علیه السلام و هر کسیکه از ایشان از فحش و دشنام جناب امیر مؤمنان زبان باز داشت و جرأت بر آن کار قبیح نمینمود دست و
پای او را می برید و بنهایت اذیتها می کشت مدتها امر بر مردم چنان گذشت تا اینکه روزی از روزها بعادت مقرره مردم
به مسجد جامع جمع شدند بجهت سب و دشنام جناب امام انام غلام آن ملعون بیرون آمد و گفت ایها الناس بمنازل خود
برگردید که امروز امیر را شغلی رخ داده است که از شما بان شغل مشغول گشته از قضا سخط کبیر الهی در همان روز آن حرامزاده
ناخوشی فالج عارض شده بود و آن ملعون یکی از آن جبابره و ستمکاران بود که جناب امیر مؤمنان خبر ایشان را پیشتر بمردم داده بود
چنانکه مرویست که روزی آنحضرت شهر کوفه را خطاب نموده فرمود ای کوفه هیچ جباری و ستمکاری اراده بدی بتو نمیکند مگر اینکه
خداوند عالمیان او را بمرضی و ناخوشی و بلائی مبتلا خواهد نمود که از بدی خود باز نمیماند و یکی از آن ستمکاران پسر زیاد
بد بنیاد است که در شهر کوفه طغیان نمود آخر خداوند قهار آن حرامزاده بد اندیش را بناخوشی جذام مبتلا ساخت و در آخر کار بضرب
شمشیر آبدار جناب ابرهیم بن مالک اشتر بسوی جهنم شتافت و دیگری حجاج ملعون بود که در شکم آن نحس بخبر او مارها پیدا گردیدند
و درد بر آن حرامزاده احتراق و سوزشی بهم رسید تا اینکه به آتش دوزخ در پیوست و حرامزادگی عمر بن سعد از آفتاب
روشن تر است بلکه پدرش سعد به از نسب نجیبی که داشت از پسرش عمر بیزاری می نمود و معاویه ملعون فرزند ابو سفیان ملعون
نبود بلکه مادرش هند هنگامیکه در خانهٔ پدرش بود هنوز بشوهر نداده بودند با صخر زنا نمود و بر معاویه حامله گردید
چون پدرش از حمل او آگاهی یافت خواست صخر را بگیرد و اذیت نماید پس صخر بسوی یمن گریخت و پدر هند از ترس رسوائی
خود هند را بگردن ابو سفیان بست هنوز زیاده از سه ماه از تزویج او نگذشته بود معاویه از او متولد شد چنانکه
ابن ابی الحدید که یکی از علماء اهل سنت است گوید که باتفاق اصحاب یعنی علماء معتزله معاویه ولد زنا بود و ملحد و منکر نبوت
و رسالت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیش از دعوی خلافت باطلهٔ خود بسیار هرزه و جفنگ بود و شراب می خورد
و در مجالس باد از دبر خود اخراج میکرد برای خندیدن مردم چون بادعای خلافت افتاد بعضی حرکات را از روی ریا ترک و بر ترک
نمود برای رونق امر خلافت و در ظاهر و آشکار شراب خوردن را ترک نمود و گفته است که اصحاب ما اختلاف دارند در اینکه در
پنهان باز شراب میخورد یا نه بعضی از ایشان قائلند که باز در پنهان ترک شراب خوردن نکرده بود و نسب یزید را شنیدی
علاوه بر همه اینها از اخبار معتبرهٔ متواتره معلوم و مشخص میشود که نمیکشد پیغمبر و امام را مگر کسیکه فرزند زنا بوده
باشد الحمد لله الذی هدانا بولایة الائمة الاطهار الذین من احبهم واعتقد بولایتهم فلیحمد الله علی بادی النعم و هو
طیب الولادة و در روایتی هست که روز قیامت همه مردم را بنام مادرش ندا میکنند مگر شیعیان علی را بنام پدران خود
ندا می نمایند حمدا وشکرا له علی ما هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله الیه انتهی **باب سیزدهم**

در بیان مصیبتهای جانگداز شهید عرصهٔ بیابان کربلا فرزند گرامی

جناب رسول خدا و میوهٔ دل علی مرتضی و نور دیدهٔ فاطمهٔ زهراء است که بعد از بیعت نمودن مردم روزگار دون و
چرخ بوقلمون بفرزند زنا یزید پلید ملعون هنگامیکه پدر ناپاک او معاویه ابن ابی سفیان به درک اسفل
درکات دوزخ شتافت مصیبتها و بلاهائیکه از هر طرف بر آن معدن فتوت و کرامت و خامس آل رسالت هجوم آورد گردید
بعد از آنکه یزید پلید بر مسند خلافت باطل و امارت فاسد نشست و امیر مردم بی دینان و پادشاه گروه بی ایمانان گردید
و هرچه بر آن بزرگوار تا هنگام شهادت خود از محنتها و بلاها رخ داد در این باب مذکور خواهد شد و لعنة الله علی ظالمیه
و قاتلیه والراضین بقتله والموازرین علیه مترجم می گوید چون تفاصیل این باب بسیار و حکایات وی بیشمار است مناسب
اینست که جمله از قضایای آن در ضمن فصول علیحده ذکر می نمایم که مطالب با هم دیگر مخلوط نگردد تا اینکه ضبط آنها
آسان شود و ناظران در ترجمهٔ کتاب مستطاب مصنف ره مطالب آنرا باسانی بدست بیاورند فصل اول در بیان آن کتب
مقاتل است که مصنف ره مصایب جانگداز و شهادت آنحضرت و اهلبیت و اصحاب کرام او را از آنها روایت کرده است و فرموده
اول در نقل و بیان آن قصه های وحشت انگیز و مصیبتهای دلسوز و گریه خیز ابتدا می کنم به ایراد و نقل آن روایتی که شیخ بزرگوار
شیخ صدوق ره بسند خود در امالی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است بعد از اتمام آن روایت شروع
می نمایم بذکر تمام آن محنتهای جانگداز و مصیبتهای دلسوز از کتب معتبرهٔ چندی که اهل عبا است از اینها کتاب ارشاد شیخ
بزرگوار شیخ مفید ره و کتاب لهوف سید جلیل القدر و عظیم الشان علی ابن طاوس قدس الله روحه و کتاب مثیر الاحزان

که از مؤلفات شیخ بزرگوار شیخ ابن نما ره و کتاب مقاتل الطالبین که مؤلف آن ابو الفرج اصفهانی است و کتاب مقتل کبیر
سید عالم کامل فاضل سید محمد ابن ابی طالب ابن احمد الحسینی الحایری ره و کتاب المناقب که از مؤلفات بعض قدماء علماء است
که روایات آن کتاب را از کتب معتبره جمع نموده است و سند هر یکی از روایات کتاب خود را بان کتب معتبره رسانده است و مؤلف آن کتاب
یا یکی از قدماء علماء امامیه اثنا عشریه است یا از جملهٔ علماء زیدیه است و مصنف ره بعد از ذکر این مطلب گوید فرموده است
که در نزد من از آن کتاب مناقب نسخهٔ قدیمهٔ صحیحه موجود است و کتاب مروج الذهب که از مصنفات فاضل کامل مسعودی که یکی
از علماء امامیه است و مناقب ابن شهرآشوب و کتاب کشف الغمه و از غیر این کتب که نام هر یکی از آنها را در محل خود تصریح می نمایم پس
این باب را اتمام میکنم بایراد اخبار متفرقه مترجم می گوید اینها که مذکور گردید ترجمهٔ عین عبارات مصنف رحمه الله است انتهی
در امالی شیخ صدوق ره بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون هنگام رحلت معاویهٔ ملعون
بسوی آتش دوزخ و درک جحیم نزدیک [illegible] پسر نحس خود یزید پلید را در نزد خود حاضر نمود و در پیش روی
خود نشانید گفت ای فرزند گرامی من بدرستیکه گردن کشان و سرکشان روزگار را برای تو ذلیل و منقاد نموده ام بهر مکر و حیله ایشان را
زیر دست و مطیع تو کرده ام و بلاد و شهرهای جهان را برای تو گشوده ام و در اطاعت تو ثابت و برقرار نموده ام و جهانداری و سلطنت و
پادشاهی را و اسباب ملک و شهریاری را بجهت تو آماده و مهیا و ذخیره کردم لکن بر پادشاهی و سلطنت تو از سه نفر ترس و واهمه
دارم که از سه نفر پیوسته مخالفت تو خواهند نمود و هر قدر یکه قدرت و امکان دارند در زوال سلطنت و پادشاهی تو جد و
جهد و سعی و کوشش خود را بکار خواهند برد و همیشه با تو در مقام جنگ و دشمنی و عداوت می باشند و ایشان عبارت از عبد
الله ابن عمر بن خطاب و عبد الله ابن زبیر و حسین بن علی اما عبد الله ابن عمر پس اگر با او مهربانی و ملاطفتها نمائی هرگز از تو جدا
نمیشود و پیوسته او را ملاحظه نما و از مهربانی او غافل مباش و مراقب حال او بکن و از پیش خود جدا منما اما عبد الله ابن زبیر
پس اگر دست یافتی باو هرگز او را رها منما و دست او را ببرّ و بند از بند بدن او را پاره پاره کن و بند از بند ش جدا نما زیرا که او پیوسته در
کمین تو نشسته است مانند شیری که در کمین شکار خود نشسته باشد و پیوسته مراقب و منتظر فرصت است که اگر ترا در
یابد هرگز مهلت نخواهد داد و مکر و حیله می کند بر تو مانند مکر و حیلهٔ روباه بر سگ و اما حسین ابن علی حظ و خویشی و
قرابت او را از جناب رسول خدا میشناسی و میدانی که آن بزرگوار پارهٔ گوشت و خون جناب رسول خدا است بتحقیق ترا معلوم و مشخص
است که البته اهل عراق او را بسوی شهر خود بیرون خواهند نمود و او را ظاهرا یاری و نصرت او را می نمایند و چون آن بزرگوار
بسوی ایشان میرود نقض عهد و پیمان او را می شکنند دست از یاری و نصرت او برمیدارند و او را تنها میگذارند و آن
بزرگوار را خوار و ضایع میسازند پس در آن هنگام اگر تو او را ظفر یافتی و بحیطهٔ قدرت خود در آوردی قدر و منزلت او را از
جناب رسول خدا بشناس و نیکو بدار او را و مؤاخذه نکن و بسبب مخالفت و بیحرمتیهای او با وجود اینها روابطی چند میان ما و او هست
و با او دوستی و خویشی داریم زینهار که از تو نسبت بان بزرگوار بدی و آسیبی برسد و از تو مکروهی به بیند چون آن
ملعون این سخنان را گفت جان خود را بتسلیم مالک دوزخ نمود و روح پلیدش بسوی آتش شتافت مترجم می گوید بزودی بر
این سفارشات خواهد آمد انتهی حضرت فرمود بعد از وفات معاویه لعین یزید پلید بر سریر مملکت و پادشاهی نشست
عامل خود را که عموی او عتبه ابن ابی سفیان بود بسوی مدینهٔ جناب رسول خدا فرستاد و او را حاکم آن بلاد نمود چون عتبه
وارد مدینهٔ طیبه شد هنگامیکه مروان ابن حکم از جانب معاویه حاکم آن بلدهٔ طیبه بود پس عتبه مروان را از مقام حکومت دور
نمود و خودش بر مسند حکومت برقرار گردید و خواست که حکم یزید پلید را در بارهٔ مروان جاری سازد آن ملعون از دست او
گریخت و عتبه دست بر او نیافت پس عتبه کسی بخدمت جناب امام حسین فرستاد و سفارش نمود که بگو حسین بنزد من بیاید
چون آنحضرت بنزد عتبه تشریف برد آن ملعون عرض کرد یا حسین امیر مؤمنان یزید پلید مرا امر کرده است که از تو برای او بیعت
بگیرم باید برای او بیعت نمائی حضرت فرمود یا عتبه ترا معلوم و مشخص است که ما ائمهٔ اهلبیت رسالت و کرامت و خانوادهٔ
عزت و معدن نبوت و رسالت و نشانهای راه هدایت و علامتهای حق و راستی و ماییم آنکسانی که خداوند عالمیان حق در
در دلهای ما برقرار فرموده است و آنرا بما سپرده است و زبان ما را بحق و راستی گویا نموده است پیوسته زبان ما باذن و حکم
خدا ناطق گردیده و گویا شده است بتحقیق شنیده ام از جد بزرگوار خود جناب رسول خدا که میفرمود که خلافت و امارت
برای فرزندان ابی سفیان حرام است پس من چگونه بیعت با اهلبیتی و گروهی نمایم که جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله در حق ایشان چنین سخنی فرموده است چون عتبه این سخنان را از آنحضرت شنید کاتب خود را طلبید و امر نمود
که باین مضمون یزید پلید را نامه نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی بندهٔ خدا یزید امیر مؤمنان

از عتبة بن ابی سفیان اما بعد بدرستی حسین بن علی را برای بیعت و طاعت تو تکلیف نمودم و حسین ترا لایق خلافت و
سزاوار بیعت نمیداند پس رای و حکم خود را در حق او اظهار نما که ما بان عمل نمائیم والسلام چون نامه عتبه بر یزید لعین رسید
و بر مضمون نامه مطلع گردید در جواب نامه عتبه نامه در این مضمون نوشت اما بعد چون نامه من بتو میرسد جواب
نامه مرا بمن برسان و در جوابش اظهار و بیان نما نام کسانی که در بیعت و اطاعت من هستند و کسانی که از طاعت و بیعت من سر باز زدند
و کردن بطاعت و بیعت من نمیگذارند باید سر حسین بن علی را با جواب نامه بسوی من بفرستی چون مضمون نامه یزید پلید بجناب امام حسین
علیه السلام رسید و دانست که آن ملاعین دست از او بر نمیدارند و در قصد کشتن آن بزرگوار هستند عزم نمود که از زمین حجاز بسوی
زمین عراق بیرون برود چون تاریکی شب عالم را گرفت آنحضرت بسوی مسجد جناب رسول خدا رفته که قبر جد بزرگوار خود را وداع
نماید چون نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید نوری درخشنده از قبر مبارک آنحضرت ساطع گردید چون آن بزرگوار آن نور
ساطع را مشاهده نمود آن شب را بمنزل خود برگشت چون فردا شب بمیان آمد باز بسوی مسجد جناب رسول خدا تشریف برده که قبر مبارک
آنحضرت را وداع نماید چون بنزد قبر مبارک رسید و از زیارت نمود برخواست چند رکعت نماز ادا نمود و نماز خود را بسیار طول
داد و در حالت سجده خواب بر دیده های مبارکش مستولی گردید چون خواب آنحضرت را ربود ناگاه در خواب خود دید که جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله بنزد آن بزرگوار آمد آنجناب را بسینه خود چسبانید و از میان دو دیده مبارک جناب امام حسین بوسید و فرمود ای پدر
و مادرم فدای تو باد گویا ترا می بینم در این نزدیکی بخون خود آغشته خواهی شد در میان گروهی از این امت که امید دارند به
شفاعت من هرگز نخواهند رسید بحظی از رحمت و شفاعت برای ایشان در نزد خدا نمی باشد ای فرزند گرامی بزودی بنزد پدر و مادر
و برادر خود خواهی رسید ایشان مشتاق ملاقات تو هستند بدرستیکه از برای تو در بهشت درجات عالیه و مقامات بلندی
هست که نمیرسی بانها مگر بشهادت در راه رضای خداوند عالمیان مترجم میگوید توجیه این مطلب بعد از این ذکر خواهم نمود انتهی
پس جناب امام حسین علیه السلام از خواب خود بیدار گردید با دیده گریان و بسوی اهل بیت خود برگشت و ایشانرا از خواب خود آگاهی
داد و ایشانرا وداع نمود خواهران و دختران خود و برادرزاده اش قاسم فرزند گرامی جناب امام حسن را بر محملها شاهانه سوار فرموده
تا بیست و یکنفر از اصحاب و اهلبیت کرام خود بیرون رفت که از جمله ایشان بود ابو بکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن
علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاکبر و علی بن الحسین الاصغر چون بیرون رفتن آنحضرت بسمع عبدالله بن عمر
رسید پس براحله خود سوار گشته و از عقب آنحضرت بیرون رفت خود را با سرعت تمام در بعض منازل بان بزرگوار رسانید پس
عرض نمود ای فرزند عزیز جناب رسول خدا کجا میخواهی بروی حضرت فرمود بسوی عراق عبدالله عرض نمود که دست از عزیمت بسوی
عراق بردار و برگرد بسوی حرم جد بزرگوار خود آن بزرگوار از برگشتن بسوی مدینه طیبه ابا و امتناع فرمود چون عبدالله از برگشتن
آنحضرت نا امید گردید عرض نمود یا اباعبدالله بکشا از برای من از بدن مبارک خود آن موضع و محلی را که بوسیده جد بزرگوار
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا را بوسید جناب امام حسین ناف مبارک خود را گشود عبدالله بن عمر سه دفعه ناف مبارک
حضرت را بوسه نمود و گریست عرض کرد ترا بخدا میسپارم یا اباعبدالله و میدانم که تو در این سفر که میروی کشته و بخون خود آغشته خواهی شد
پس حضرت او را وداع نموده بسوی عراق متوجه گردید چون بمنزل ثعلبیه رسیدند مردی که او را بشیر بن غالب میگفتند بخدمت آن بزرگوار
آمد عرض نمود خبر ده مرا از تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است یوم ندعوا کل اناس بامامهم حضرت فرمود امام و
پیشوای مردم بر دو قسم است یکی امامیست که مردم را براه هدایت و رستگاری دعوت نماید پس گروهی اجابت دعوت آن امام را
مینمایند که ایشان را بسوی هدایت میخوانند و دیگری امام و پیشوای مردم میباشد و ایشانرا بسوی راه ضلالت و گمراهی دلالت میکنند
پس کسانیکه پیروی چنین امامی نموده باشند قول او را قبول مینمایند و راه ضلالت و گمراهی را پیش خود میگیرند و بان نحو
جاری شوند و آنانکه تابعان امام هدایت کننده هستند جای ایشان بهشت خواهد شد و آنانکه از تابعان امام ضلالت میباشند
جای ایشان آتش دوزخ میباشد فرمود اینست مراد از قول خداوند عالمیان که میفرماید فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی
گروهی در بهشت خواهند شد و گروهی در جهنم پس از آنجا گذشتند تا رسیدند بمنزل عذیب و در آنجا فرود آمدند نزدیک
ظهر ساعتی آنحضرت بخواب قیلوله مشغول گردید پس از خواب خود با دیده گریان بیدار شد فرزند گرامی آنحضرت که عبارت
بود از جناب علی اکبر علیه السلام عرض نمود ای پدر بزرگوار چه چیز موجب گریه دیده های مبارک تو گردید حضرت فرمود ای فرزند
عزیز من این ساعت چنین گونه ساعتی است که هرگز خواب در وی دروغ نمیشود بدرستیکه در خواب دیدم که هاتفی
ندا میکند و ما را خطاب می نماید که شما در سیر خود سرعت مینمائید و مرگها شما را بزودی بسوی بهشت میرسانند پس از
آنجا کوچ نمودند و در رهیمه نزول اجلال فرمودند ناگاه مردی از اهل کوفه رسید که کنیه او ابو هرم بود عرض نمود

ای فرزند گرامی پیغمبر خدا چه باعث شد که از مدینه بیرون آمدی حضرت فرمود وای بر تو یا ابا هرم بنو امیه لعنهم
الله دشنام و ناسزا بمن گفتند صبر کردم و مال مرا گرفتند باز صبر کردم و طالب ریختن خون من گردیدند پس من گریختم قسم
بخداوند عالمیان مرا این مرا خواهند کشت بعد از کشتن من خداوند عالم میپوشاند بر ایشان جامه ذلت و خواری که ذلت
عام و دائمی باشد و مسلط مینماید بر ایشان شمشیر برنده که خون ایشانرا بریزند و مسلط میفرماید بر ایشان کسی را
که ذلیل و خوار نماید ایشانرا و چون خبر ورود آن بزرگوار بمنزل رهیمه بسمع نحس عبیدالله بن زیاد ملعون رسید پس
حر بن یزید ریاحی را با هزار سواره بمقابل آنحضرت فرستاد حر گفته است هنگامی که من از منزل خود بیرون آمدم که متوجه شوم
با لشکر خود بسوی جناب امام حسین علیه السلام هاتفی را شنیدم که سه دفعه مرا ندا نمود که ایحر بشارت باد ترا به بهشت پس
من باطراف خود نگاه نمودم کسی را ندیدم با خود گفتم مادر بعزای حر بنشیند و در ماتم او گریه و نوحه نماید بجنگ فرزند جناب
رسول خدا میرود به بهشت او را بشارت میدهند در وقت نماز ظهر حر با لشکر خود بخدمت جناب امام حسین رسید آنحضرت
فرزند گرامی خود جناب علی اکبر علیه السلام را امر نمود که اذان و اقامه برای نماز ظهر گفت و آنحضرت برخواست و هر دو گروه که لشکر
خود و لشکر حر باشند به آنحضرت اقتدا نموده نماز را با آنحضرت ادا نمودند چون آنحضرت سلام نماز را تمام نمود حر برخواست بخدمت
آنحضرت آمد عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود و علیک السلام ای بنده خدا تو
کیستی عرض کرد منم حر بن یزید حضرت فرمود یا حر بجنگ ما آمدی یا برای نصرت و یاری ما حر عرض نمود بخدا سوگند ای فرزند
جناب رسول خدا مرا برای محاربه تو فرستاده اند که با تو جنگ کنم و پناه میبرم بخداوند عالم که با تو جنگ نمایم و بسبب مقابله
تو در روز قیامت از قبر خود برخیزم در حالتیکه از موی پیشانی من گرفته باشند و احتمال میرود که از عبارت حر چیز دیگر مراد
بوده باشد زیرا که عبارت حر را جناب امام جعفر صادق علیه السلام چنین گونه نقل کرده است اعوذ بالله ان احشر من قبری
و ناصیتی مشدودة الی و یدی مغلولة الی عنقی و اکب علی حر وجهی فی النار یعنی پناه میبرم بخدا از اینکه از قبر خود محشور
شوم در حالتیکه پیشانی مرا بپاهایم بسته باشند یا از موی سر من گرفته باشند و دستهای مرا بگردن من به بندند و مرا
بر رخسار و خد روی خود با آتش دوزخ بیفکنند حر عرض کرد یا ابن رسول الله کجا روی برگرد بسوی حرم جد بزرگوار خود اگر
بکوفه تشریف ببری ترا خواهند کشت جناب امام حسین در جواب حر این ابیات را خواند سامضی فما بالموت عار علی
الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و خالف مجرما فان
عشت لم اندم وان مت لم الم کفی بک ذلا ان تموت و ترغما لفظ ما در قول آنحضرت اذا ما نوی زائده است
زیرا که بعد از اذا معروفست که گاهی لفظ ما را زیاد مینمایند و مسلما حالست از ضمیر مرفوع که در جاهد مستتر است و این
ابیات در باب جمل احوال آنحضرت ذکر کردیم گذشت و باز خواهد آمد حاصل معنای ترجمه اینها اینست بزودی میگذرم و بسوی
جهاد کافران میروم پس با مرگ و کشته شدن از برای مرد نیکو کار و جوان مرد برای مرد نیکو کار و جوان نیکو خصال عار و
سرزنش و سزاوار نمیشود هنگامیکه نیت کند راستی و رستگاری را و مجاهده نماید با کافران جهاد کند هنگامیکه
خودش مسلمان بوده باشد و مواسات بخشش کند جان خود را بر مردم نیکوکار و مفارقت و دوری نماید از کسیکه ملعون و
مطرود است از رحمت خداوند و مخالفت کند با کسیکه گناهکار است پس اگر در راه رضای خدا به مردانگی و جوان مردی کشته شدم
نادم و پشیمان نمیشوم و اگر زنده باشم ملامت کرده نخواهم شد کفایت میکند در ذلت و خواری تو که زنده باشی و بینی
تو بخاک مالیده باشد و معنای این ابیات با تفصیل در باب جمل احوال آنحضرت گذشته است هر کس میخواهد باید
بانجا نگاه نماید پس آنحضرت از رهیمه کوچ نموده در قطقطانیه نزول اجلال فرمودند و آنحضرت دید که در آنجا
خیمه زده اند از کسی پرسید که این خیمه از کیست عرض نمود که خیمه عبدالله بن الحر الحنفی است پس حضرت او را طلبید و فرمود
ایمرد بدرستی گناه بسیار و خطاهای بیشمار داری و اگر در این ساعت توبه و انابه نمائی و نصرت و یاری برای من نکنی که جد من
در روز قیامت پیش روی خداوند عالم شفیع تو بوده باشد البته خدا ترا به کرده های تو مؤاخذه خواهد نمود پس بیا توبه
نما و مرا نصرت و یاری کن تا فردا روز قیامت جد من شفیع تو باشد آن بی سعادت عرض نمود ای فرزند رسول خدا بخدا سوگند
اگر ترا یاری کنم اول مقتولی باشم در پیش روی تو یعنی البته لشکر ابن زیاد غالب و قاهر خواهند شد و ترا میکشند و من نیز
در پیش روی تو کشته میشوم پس من آن کار را اقدام نمی نمایم ولکن این اسبی که دارم از برای تو دادم بخدا سوگند هر
گز سوار این اسب نشده ام در حالتیکه طالب چیزی بوده باشم مگر اینکه بان چیز رسیده ام و هیچ شکاری که باین اسب
رفته ام ازو نرا بدست آورده ام و هنگامیکه سوار این اسب گشتم هیچ کسی نشد که میخواست بمن آسیبی برساند بمن برسد

ملک این امر از جنگ هر دشمن که اراده هر بدی بمن داشت نجات داده است پس این اسب دی بیش روی تست حاضر است از آن
بتو دادم و من هرگز بیاری تو نمی آیم چون آنحضرت سخنان آن بی سعادت را شنید روی مبارک خود را از او گردانید و اعراض
نمود و فرمود که ما را حاجت بتو و اسب تو ندارد و من گمراه کننده کان را بیاور خود نمیکنم و به نصرت و یاری نمیگیرم و لکن ان
اینجا بگریز پس نه بر ضرر ما باش و نه بضرر ما بدستی هر کس استغاثه ما اهل بیت رسالت را شنود و ص ما طلب یاری
ما بگوش کسی برسد در آن هنگام نصرت و یاری ما ننماید خداوند عالمیان او را بر روی خود بر آتش دوزخ می اندازد و از
اینجا کوچ نموده در کربلا نزول اجلال فرمود از اصحاب خود پرسید این زمین کدام سرزمین است عرض نمودند ای فرزند
جناب رسول خدا نام این سرزمین را کربلا می گویند فرمود این محل زمین اسو کند امروز بر ما زمین اندوه و کرب بلاست
و این زمین همانجاست که خونهای ما در آن ریخته خواهد شد و حرمت ما را در اینجا هتک خواهند نمود و بی حرمتی را
بر ما مباح میدانند چون عبید الله بن زیاد بد بنیاد از فرود آمدن آنحضرت بزمین کربلا خبردار گردید به تهیه و تدارک
لشکر شقاوت اثر خود مشغول گشته و لشکرگاه را در نخیله که در خارج کوفه نام موضع بود قرار داد و عمر بن سعد ملعون را
با چهار هزار نامرد بسوی کربلا فرستاد که با آنحضرت در مقام جنگ و دشمنی باشند و از عقب آن ملعون عبد الله بن حصین تمیمی ملعون با هزار
سواره روانه شد و از عقب عبد الله تمیمی شیث بن ربعی ملعون با هزار سواره روانه گردید و محمد بن اشعث بن قیس کندی با هزار سوار
روانه شد و سرداری آن لشکر بی سعادت را بنام عمر بن سعد ملعون نوشت و آن حرامزاده را سر عسکر و سردار لشکر شقاوت اثر گردانید
و امر نمود لشکر خود را که اطاعت عمر بن سعد ملعون نمایند و بگفته های او و امر و نواهی آن حرامزاده گوش دهند و از حکم آن ملعون تجاوز
و سرکشی ننمایند چون چند روز از این قضیه گذشت ابن زیاد حرامزاده خبر رسید که عمر بن سعد با جناب امام حسین علیه السلام
در پنهانی با هم دیگر صحبت میدارند و در یکجا می نشینند و با همدیگر راز می گویند و عمر بن سعد مقاتله آنحضرت را خوش نداد
و از جنگ آن بزرگوار کراهت دارد و میل او این نیست که مرتکب جنگ آنحضرت گردد پس آن ملعون شمر حرامزاده را با چهار هزار نامرد
بسوی کربلا روانه نمود و بعمر بن سعد نامه باین مضمون نوشت اما بعد چون نامه من بتو برسد فلا تمهلن الحسین بن علی
وخذ بکظمه وحل بینه وبین الماء کما حیل بین عثمان وبین الماء یوم الدار یعنی هنگامی که نامه من بتو میرسد پس حسین بن
علی را مهلت نده و از گلوی او بگیر یعنی امر را بر او تنگ بگیر و حایل شو میان او و میان آب نگذار آب بیاشامد چنانکه حایل شدند
میان عثمان و میان آب در روزیکه عثمان را در خانه خود محاصره نمودند چون نامه آن حرامزاده بعمر بن سعد بد ذات و بد اصل رسید امر نمود
کسی را که در میان لشکر ندا دهد که ما امروز و امشب را برای حسین و اصحاب حسین مهلت دادیم چون این ندا بگوش مبارک جناب امام حسین
و اصحاب آن بزرگوار رسید دلتنگ و اندوه ناک گردیدند بسیار گران شد بر ایشان پس جناب امام حسین برخواست و در میان اصحاب
کرام خود خطبه خواند و فرمود اللهم انی لا اعرف اهل بیت ابر ولا ازکی ولا اطهر من اهل بیتی ولا اصحابا هم خیر من اصحابی
وقد نزل بی ما قد ترون وانتم فی حل من بیعتی لیست لی فی اعناقکم بیعة ولا لی علیکم ذمة وهذا اللیل قد غشیکم
فاتخذوه جملا وتفرقوا فی سواده فان القوم انما یطلبوننی ولو ظفروا بی لذهلوا عن طلب غیری قول آنحضرت
فاتخذوه جملا این کلمه مانند آن در میان عرب بمنزله مثلست در جای استعمال کنند که کسی همه شب را راه برود و هرگز
آرام نگیرد می گویند اتخذ فلان اللیل جملا یعنی سری کله گویا شب را مانند شتر سوار گشته تمام از راه رفت پس حاصل مراد از خطبه
شریفه اینست که ای خداوند کار من اهل بیتی و خانواده من نمیشناسم که از اهل بیت و خویشان من نیکوکار و خوش کردار و
شایسته و پاکیزه تر بوده باشند و من اصحابی و یاورانی برای کسی نمیشناسم که ایشان از یاوران و اصحاب من بهتر و نیکوتر بوده باشند
بتحقیق نازل و هجوم آور گردیده است بر من از محنتها و مصیبتها آنقدر یکه می بینید میدانید و شما در وسعت و راحت و جواز
هستید از بیعت من و کلفت بیعت من در گردن شما نیست و زنجیر بیعت را از گردن شما برداشتم و برا من در گردن شما عهد
و پیمان و بیعت ندارد و حال که تاریکی شب شما را پوشیده است و شب پرده تاریکی را بر روی زمین و خطه خاک افکنده است پس
تمام این شب را راه بروید و تا روز روشن سیر نمایید و در این تاریکی شب از سر من پراکنده شوید بهر جا که ممکن باشد بروید
زیرا که این گروه بد اختر بجز من کسی دیگر را نمی خواهند کشت و بریختن خون من طالب هستند و اگر بر من ظفر یافتند هر آینه از غیر
من غافل می باشند چون اهل بیت و اصحاب آنحضرت این سخنان دلسوز و کلمات گریه خیز و اشک ریز را از آن مظلوم بیابان کربلا
و قتیل فرزندان زنا شنیدند پس عبد الله بن مسلم ابن عقیل بن ابی طالب از جای خود برخواست و عرض نمود ای فرزند
گرامی جناب رسول خدا فردا مردم روزگار بر ما چه گویند که اگر ما شیخ و سید و بزرگ و فرزند سید عمو یان و فرزند
عزیز پیغمبر خود که سید و آقای پیغمبرانست در میان گروه اعدا تنها بگذاریم و او را بی یار و یاور در برابر این لشکر شقا

اثر گذاشته جان خود را بیرون بریم و هنوز در پیش روی او بجهت یاری و نصرت او شمشیر نزده باشیم و در یاری او مقاتله با
گروه دشمنان با نیزه نکرده باشیم و بضرب شمشیر و طعن نیزه بجهاد دشمنان بد اندیش او نه نمائیم و اگر این را ترک کنیم و مثل تو بزرگوار
کسی بزرگ و فرزند پیغمبر را در میان دشمنان تنها و خوار و بی یار و یاور گذاریم جانهای خود را به سلامت بیرون بریم هرگز
زبان طعن و سرزنش مردم رها نمیشویم پیوسته مردم روزگار زبان طعن و ملامت بر ما دراز مینمایند نه بخدا سوگند هرگز چنین
کاری نمی نمائیم بلکه پیوسته در نصرت و یاری تو با دشمنان بد انجام جهاد خواهیم نمود تا اینکه وارد شویم بان مورد که تو وارد
خواهی شد و شربت ناگوار مرگ را بچشیم چنانکه تو خواهی چشید جانهای خود را در برابر جان عزیز تو فدا کنیم و نفوس خود را بنفس مبارک
تو سپر نمائیم و خون خود را فدای خون مبارکت کنیم پس اگر چنین نمائیم و در نصرت و یاری تو جان نثار کنیم پس بتحقیق بجا آورده ایم
تکلیفی را که بر ما لازم و واجب بود و بیرون آمده ایم از عهده آن فرض و تکلیفی که بر ما لازم شده است و بعد از آن بزرگوار
از اصحاب آنحضرت مردی برخواست که او را زهیر بن قین بجلی می گفتند پس عرض نمود ای فرزند عزیز جناب رسول خداوند عالمیان بدرستی
دوست دارم و مشتاق هستم بر اینکه در راه مودت و محبت تو و در راه محبت و مودت کسانی که با تو هستند کشته و بخون خود آغشته
شوم و بعد از کشته شدن زنده شوم و باز کشته شوم و باز زنده کردم و نیز کشته شوم و زنده گردم تا صد دفعه چنین نمایند مرا
و بسبب کشته شدن من خداوند عالم دفع نماید از شما اهل بیت رسالت این بلا و محنت و مصیبت را پس آنحضرت چون این جواب
با صواب را از ایشان شنید ایشان را بدعای خیر یاد نمود و فرمود خداوند عالمیان بر شما از جانب من جزای نیکو و خیر کرامت فرماید
پس آن بزرگوار امر نمود که از اطراف لشکر خود گودالی کندند که مانند و شبیه خندق بود و فرمود که آنرا با هیزم پر کردند
و فرزند بزرگوار خود علی اکبر را با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده بسوی نهر فرات روانه نمود که قدری آب بیاورند و ایشان با کمال ترس و با
نهایت خوف آب وارد نمودند و آنحضرت در آن شب این ابیات جانگداز و دلسوز را میخواند یا دهر اف لک من خلیل کم لک فی
الاشراق والاصیل من طالب وصاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک
سبیل لفظ من در قول آنحضرت من خلیل بمنزله سببیت و تمیز است برای زجر و شکایت که از روزگار رشده است واف
کلمه ایست که در مقام کراهت و زجر استعمال می نمایند و معنای وی در بعضی از مقامات بمعنی تف می باشد چنانکه در این بیت
این معنی انسب و الیق است و در بعضی جاها در مقام تضجر و استکراه مستعمل می شود چنانکه در مقام ناخوشی و زخم می گویند
اف که بزبان ما بمعنی اوف است و در اف استعمالات بسیار و لغات بسیار دارد و حتی جماعتی از اهل لغت چهل لغت در وی ذکر نموده اند
که بعضی از آنها این است که آف بفتح همزه و تشدید فاء که از غایت حزن وانده و اوف می گویند باز معنی است و اف بضم همزه و تخفیف
فاء با حرکات ثلث در فاء با تنوین و بی تنوین و اف بضم همزه و تشدید فاء بالتقاء ساکنین و اف با کسره همزه و تشدید فاء
متحرک با حرکات ثلث شاید آنچه در این بیت واقع است از این قبیل بوده باشد و تنوین یا در اصل لغت بنا بر این جایز بوده باشد
یا بجهت اینکه ضرورت شعر است و بنا بضم همزه بجهت شعر تنوین جایز میشود لکن بنا بر این لازم نگرفته که با تنوین کسره خوانده
شود بلکه با تنوین ضم و فتح نیز جایز است و بهر تقدیر حرکات فاء بنائیه است نه اعرابیه و شکایت از روزگار در حقیقت
شکایت است از اهل وی لکن در امثال این مقامات مراد بی وفائی و بی اعتباری دنیاست و بیان این است که این دنیا را نباید
منزل بقا و دائمی بدانند بلکه بمنزله منزل مسافر است که یکشب دو شب در آنجا میماند بعد از آن کوچ می کند و اشراق بکسر
همزه اول و با قاف تابیدن آفتاب عالم تابست و اصیل آن وقت را می گویند که در میان عصر و عشا واقع میشود و بدیل بوزن امیر
بمعنی عوض و بدلست پس حاصل معنی ابیات اینست اف و تف باد بر تو ای روزگار غدار و چرخ کجمدار از جهت دوستی و حیز
آشنائی تو که برای هیچ کس وفا نکرده و هیچ وقت و زمان و عهد و دوران با کسی راه محبت و دوستی و وفا نه پیموده چه بسیار
شده است که در هنگام طلوع آفتاب و تابیدن خورشید عالمتاب و هنگام غروب نیر اعظم و ظهور شب تاریک کننده عالم از
طالبان مال و منال و صاحبان اقبال و جلال تو کشته گردیده و طالبان و دوستان تو دست خود از تو با ناچاری بریده اند و این
روزگار بی وفا و گردون بی اعتبار از هیچ کسی بر عوض و بدل قناعت نمیکند و از کشتن احدی بر کشتن دیگری راضی و خوشنود
نمیگردد بدرستی همه امور راجع میشوند بسوی خداوند جلیل و زنده و حیوة دائمی مخصوص ذات مقدس حضرت
باری تعالی است بازگشت امور همه عالم و عالمیان در قبضه قدرت قاهره خداوند قادر بیچون است و هر زنده و صاحب
روح و حیوة راه مرگرا خواهد پیمود و شربت ناگوار مرگ را بناچاری خواهد چشید چون جناب علی اکبر با یاران در
آن شب بجهت گاه ملاحظه پاسبانان از نهر فرات چند مشک آب آوردند جناب مظلوم کربلا با اصحاب کرام خود فرمود
برخیزید از آب بیاشامید که این آخر توشه شماست از این جهان فانی و جامه های خود را بشوئید تا اینکه کفن های شما

باشند چون صبح صادق از روز مصیبت و بلا از افق مشرق طالع گردید حضرت با اصحاب کرام خود فریضهٔ صبح را ادا فرمودند
آنگاه سپاه لشکر سعادت خود را برای قتال کافران و جهاد گروه طاغیان آماده و مهیا نمود و صف ایشان از برای ترتیب جنگ مرتب
فرمود و امر نمود که هیزم از خندق که در اطراف لشکر خود کنده بودند آتش بزنند تا اینکه لشکر کافران از هر طرف راه بلشکر آنحضرت
نیابند و جنگ گروه اشرار با لشکران امام ابرار از یک طرف بوده باشد از آنطرف عمر بن سعد حرامزاده لشکر شقاوت اثر را برای
قتال فرزند جناب رسول خدا آماده و مهیا نمود دیگری از آن گروه کافران باسب خود سوار گشته از لشکر مخالفان جدا گردید رو بسوی لشکران امام
انام گذاشت که فرزند زنازادهٔ ابی جویریهٔ مزنی بود بنزدیک خندق رسید که آتش افروخته را در میان خندق مشاهده نمود که شعله
و افروخته گشته اند دست بگشاد و آواز برآورد ... ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد بر شما به
آتش پیش از آتش دوزخ حضرت از اصحاب کرام خود پرسید این مرد کیست عرض کردند پسر ابی
جویریهٔ مزنی است پس آن حجت خداوند عالمیان بآن زبان معجز بیان ناطق و گویا گردید اللهم اذقه عذاب النار
فی الدنیا یعنی خداوندا بچشان حرارت و عذاب دردناک آتش را بر این ملعون در دنیا همان ساعت از برکت دعای سریع الاجابة
آن امام اخیار اسب آن حرامزادهٔ بدکردار رم نموده از جلو خود برکنده شده او را از بالای زین بمیان آتش افروخته انداخت بدن آن
ملعون به آتش شعله ور سوخته گردید لعنة الله علیه بعد از آن از لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد حرامزاده مردی بیرون آمد که نام او را
تمیم بن حصین فزاری میگفتند فریاد نمود یا حسین و اصحاب حسین آیا نگاه نمیکنید بسوی آب فرات که شکم ماهیان ظاهر و نمایان می
شود و روشنی میبخشد بخدا سوگند هرگز قطرهٔ از آن آب نخواهید چشید تا اینکه بچشید شربت ناگوار مرگ را حضرت پرسید این مرد
کیست عرض نمودند تمیم ابن حصین آن بزرگوار فرمود این مرد و پدرش از اهل آتش جهنم است خداوندا او را در این روز تشنه و عطشان
بکش از غایت سرعت تاثیر دعای آن پسندیدهٔ خداوند عالمیان همان ساعت تشنگی بر آن ملعون غالب و مستولی گردید بشدتی که
از غایت عطش از بالای اسب خود بروی خاک افتاد و یارای حرکت و توانائی برخواستن در آن ملعون خسران مآب نمانده بود در زیر
سم اسبان لشکر بدبخت خود خورد گردید تا روح پلیدش به آتش دوزخ در پیوست پس ملعون دیگر از لشکر عمر بد اختر
بیرون آمد که او را محمد ابن اشعث بن قیس کندی میگفتند فریاد نمود ای حسین پسر فاطمه ترا کدام حرمت و خصوصیت از جناب
رسول خدا دارد که دیگران آن حرمت و خصوصیت ندارد چون جناب امام حسین علیه السلام سخن کفر آمیز آن طاغی شقی را شنید
بزبان معجز بیان خود باین آیهٔ وافی هدایه ناطق و گویا گردید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
ذریة بعضها من بعض یعنی خداوند عالم پسندید و اختیار نمود جناب حضرت آدم و حضرت نوح و آل جناب ابراهیم و آل عمران را
بر عالمیان ایشان ذریه و فرزندانند بعضی از ایشان از بعضی دیگر است آن بزرگوار بعد از تلاوت این آیه فرمود بخدا سوگند
بدرستی که محمد از آل و فرزندان حضرت ابراهیم است و عترت هادیان و فرزندان کرام او از آل محمد است حضرت پرسید این مرد کیست
عرض کردند محمد ابن اشعث بن قیس کندی پس آنحضرت سر مبارک خود را بسوی آسمان برداشت و گفت خداوندا امروز ذلت و خواری بر
محمد بن اشعث بنما که هرگز بعد از امروز او را عزیز و با عزت نفرما ناگاه از غایت سرعت دعای معجز نمای آنحضرت اقتضای طبیعت
بر آن کافر بی سعادت دست داد از اسب خود فرود آمد و از میان لشکر نامسعود عمر بن سعد مردود بیرون رفت که قضای حاجت نماید پس خدا
وند عالمیان عقربی بر آن حرامزاده مسلط فرمود در همان ساعت او را گزید از نهایت سوزش زهر نیش آن عقرب با بدن برهنه و
عورت گشوده جان پلید او بسوی آتش اسفل دوزخ شتافت چون آن ملاعین آب را از لشکران آن بزرگوار منع نمودند و نمیگذاشتند که
قطرهٔ از آن آب فراوان بی پایان مباح بچشند تشنگی شدید و عطش بی نهایت بجناب امام حسین و اصحاب کرام او مستولی گردید
مردی از شیعیان آنحضرت که نام او یزید بن حصین همدانی بود بخدمت سراسر سعادت آنحضرت آمد راوی این خبر شریف که ابراهیم
ابن عبدالله است گفته است که آن مرد نیکوکار خال ابی اسحق همدانی بود عرض نمود یابن رسول الله اذن و رخصت برای من میدهی که بسوی
این گروه ضلالت بروم و سخنی چند با ایشان بگویم و پندی بدهم چون رخصت یافت بسوی آن اهل شقاوت شتافت و بصدای بلند فرمود
ای گروه مردم این را میدانید که خداوند عالمیان جناب محمد مصطفی را به نبوت و رسالت بسوی عالمیان فرستاد و آنحضرت بشارت
میداد نیکوکاران را به ثوابهای گران و نعمتهای کاملهٔ الهیه که از برای مومنان در بهشت برین مهیا و آماده کرده است و گناهکاران را
میترسانید از عذاب دردناک دوزخ و مردم را بسوی دین خدا دعوت میفرمود چراغ افروختهٔ تاریکیهای ضلالت و گمراهی و نور
بخش شاهراه هدایت و رستگاری بود این آب فرات که خوکهای صحرا و سگان بیابان بآن داخل شده از آن آب بی پایان می
شوند و از آن بهره آشامند و سیراب می باشند و شما ادعا میکنید که از امت جد بزرگوار این بزرگوار هستید
با وجود این حایل شده اید میان آب و میان فرزند جناب رسول خدا و نمیگذارید از چنین آب فراوان سیراب گردد

چون آن گروه اشقیا و سگان بی حیا این کلمات را از زبان آن مومن پاک طینت و نیکو سریرت شنیدند گفتند یا یزید بسیار
طول دادی سخن خود را دیگر کلام خود را ببر کن و زبان خود را از سخن گفتن باز دار بخدا سوگند باید حسین تشنه لب جان تسلیم
کرد چنان که تشنه و عطشان گردید یکی پیشترا چنین بود مترجم میگوید مرادش از ملاعین عثمان ابن عفان بود که مسلمانان
بجهت طغیان و ظلم و عدوان آن کافر بی ایمان خانهٔ او را محاصره نمودند و آن ملعون را کشتند مواخذهٔ چنین کافر بد طینت را از فرزند
گرامی جناب رسول خدا مینمودند القصه چون جناب امام حسین علیه السلام دید آن ملاعین جواب آن مومن پاک را چنین گویند رد
کردند فرمود یا یزید در جای خود بنشین پس آنحضرت به نفس نفیس خود برخواست و در برابر آن گروه شقاوت اثر شمشیر خود تکیه
داده ایستاد با صدای بلند خود آن طاغیان ستمکار را ندا فرمود و گفت شما را بخدا سوگند میدهم آیا مرا میشناسید ایشان
عرض کردند بلی میشناسیم تو فرزند رسول خداوند عالمیانی و سبط آن بزرگوار هستی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که
جد بزرگوار من جناب رسول خدا است عرض کردند بلی میدانیم که جد تو جناب رسول خدا است فرمود شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید
که مادر من فاطمهٔ زهرا دختر پیغمبر خدا محمد مصطفی است ایشان گفتند بلی میدانیم ایضا فرمود شما را سوگند میدهم بخدا آیا میدانید که
پدر بزرگوارم علی ابن ابی طالب است ایشان گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید که جدهٔ من خدیجه دختر خویلد است که اول زنی
از زنان عالمیان از این امت که بشرف اسلام پیش از همهٔ ایشان مشرف شد آن ملاعین عرض کردند بلی حضرت فرمود شما را قسم می
دهم بخداوند عالمیان آیا میدانید که حمزه سید شهدا عم پدر بزرگوار من است ایشان عرض نمودند بلی میدانیم حضرت فرمود شما را
قسم میدهم بخدا آیا این را میدانید که جناب جعفر که در بهشت با ملائکه پرواز مینماید عم بزرگوار من است آن کافران سخت دل عرض
نمودند بلی میدانیم حضرت فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که این شمشیر که من امروز در این روز حمایل کرده ام شمشیر جناب رسول
خدا است عرض کردند بلی میدانیم حضرت فرمود آیا میدانید این عمامه که بسر خود گذاشته ام عمامهٔ جناب رسول خدا است آن معاندان عرض
نمودند بلی میدانیم حضرت فرمود آیا میدانید که پدر بزرگوارم جناب علی مرتضی پیش از همهٔ این امت که بشرف دین اسلام مشرف و بخلعت
تصدیق نبوت و رسالت جناب رسول خدا متخلع و سرفراز شد و از همهٔ این امت داناتر و بردبارتر و علمش از همهٔ ایشان بیشتر
و حلمش از جمیع امت زیادتر است و اوست ولی و سید هر مومن و مومنه آن کافران بیدین و معاندان بی مذهب و یقین عرض
کردند بلی میدانیم حضرت فرمود چون همهٔ اینها را که میدانید میشناسید پس بچه سبب و علت ریختن خون مرا حلال دانسته اید
و حال آنکه پدر بزرگوارم در روز قیامت دشمنان خود و دشمنان فرزندان خود را از آب حوض کوثر منع و دفع خواهد فرمود
و ایشان را از کنار آن تشنه و عطشان بر میگرداند چنانکه شتر تشنه را از مشرعهٔ آب دور مینماید و نمیگذارند که شتر بسیار تشنه
از مشرعهٔ آب سیراب شود در روز قیامت علم حمد در دست مبارک جد بزرگوار من خواهد شد آن ملاعین با وجود اینکه تصدیق
سخنان آنحضرت نمودند عرض کردند همهٔ اینها را که فرمودی میدانیم ولکن دست از تو بر نمیداریم و ترا نمیگذاریم که از چنگ ما
رهائی یابی تا اینکه شربت ناگوار مرگ را تشنه لب و عطشان بچشی چون جناب مظلوم کربلا و آن کشتهٔ گروه اشقیا
این جواب را از آن فرزندان زنا شنید بدست معجز نمای خود از طرف ریش مبارک خود گرفت و عمر شریفش در آن روز به پنجاه و
هفت سال رسیده بود و فرمود شدید و سخت گردید غضب خداوند عالمیان بگروه یهودان هنگامی که گفتند عزیر
پسر خدا است و شدید و سخت شد غضب خدا بطایفهٔ نصاری هنگامی که قائل شدند براینکه حضرت مسیح بن مریم پسر خدا است
و شدید شد غضب خداوند عالم بر مجوس هنگامی که عبادت نمودند برای آتش و آن را بجای خدا اخذ کردند و عبادت برای خدا
وند عالم را ترک نمودند و شدید و سخت شد غضب پروردگار عالم بر گروهی که پیغمبر خود را کشتند و شدید و سخت شد
غضب خداوند قهار بر این گروه اشرار که اراده نموده اند فرزند عزیز پیغمبر خود را بکشند جناب امام جعفر صادق علیه السلام
فرمایند چون حر ابن یزید ریاحی همهٔ این سخنان را شنید و دانست که آن گروه اشرار دست از آن امام ابرار نخواهند برداشت و عزم
دارند که آن بزرگوار را بکشند توفیق الهی او را گرفته اسب خود را رکاب زد تیز تند از لشکر کفر و عناد عمر بن سعد بد بنیاد در
گذشت رو بسوی لشکر سعادت اثر آن امام ابرار گذاشت و دست خود را بسر گذاشته بود مترجم میگوید گویا عادت کسی که نادم
و پشیمان در مقام عذر خواهی و توبه از گناه کاری بر این جاری بوده است و میگفت الهی خداوند رحمان رحیم بسوی تو بازگشت می
کنم و توبه و انابه از کردهای خود مینمایم پس توبهٔ مرا قبول فرما زیرا که دل دوستان و فرزندان پیغمبر اکرم ترا ترسانیدم
چون بنزد جناب امام حسین علیه السلام رسید عرض نمود ای فرزند عزیز جناب رسول خدا آیا راه توبه برای من باز است
و خداوند عالم توبهٔ مرا قبول خواهد فرمود حضرت فرمود بلی خداوند عالمیان توبهٔ ترا قبول فرمود و از سر تقصیر تو
در گذشت چون این سخن بشارت آمیز و شادی و فرح خیز را از آن معدن فتوت و کرامت شنید عرض نمود ای فرزند

کرامی جناب رسول خدا مرا رخصت و اجازت فرما که در پیش روی تو با کافران جهاد نمایم و جان خود را فدای جان مبارک تو
کردانم پس حضرت او را رخصت جهاد داد رو بمیدان کارزار کذاشت و میکفت اَضْرِبُ فِی اَعْنَاقِکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ خَیْرِ
مَنْ حَلَّ بِلَادَ الْخَیْفِ کلمهٔ عن در اینجا بمعنی بدلیت نزدیک بمعنی سببیت است حل به معنی نزول باشد و خیف بروزن ضیف
بمعنی ناحیه باشد و نام آنجائی است که در میان کوه ابو قبیس معروفست نام مسجدی است در یکطرف منی واقع کشته و آنمحل
باین نام نامیده بجهت اینکه تشبیه نموده اند آن را بان موضع سفید یکه در میان کوه مذکور واقع است یا بجهت اینکه در ناحیهٔ
منی واقع کشته یا بجهت اینکه در دامن کوه واقع است پس حاصل مضمون رجز آن بزرکوار این است با شمشیر براد رخود بکردنهای
شما می زنم از جهت اینکه دفع نمایم شما را از بهترین کسانی که به بلاد خیف نازل و وارد کشته اند و مرادش از بلاد خیف ممالک
حجاز است چون مسجد خیف از جملهٔ مساجد مشرفه و متبرکه است آن بلاد را بسوی او اضافه نمود ندلیس هجده نفر از آنکروه
بد اختر بسوی سقر فرستاد تا آخر زخمهای کاری بر بدن مبارک آن بزرکوار رسید جان خود را بجهان آفرین تسلیم نمود پس جناب امام
حسین علیه السلام بنفس نفیس خود بسر نعش آن کشتهٔ کروه ستمکاران آمد در حالتیکه خون مانند ناودان از زخمهای او جاری بود
حضرت فرمود به یا حر تو آزاده در دنیا و آخرت چنانکه بحر نامیده شده مترجم می کوید کویا مراد اینست ای حر تو در دنیا
از بندکی و کرام مستی و در آخرت از آتش دوزخ آزاد کشتهٔ انتهی پس آنحضرت این دو بیت را در بالای سر او میخواند لَنِعْمَ
الْحُرُّ حُرُّ ابْنِ الرِّیَاحِیِّ وَنِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ وَنِعْمَ الْحُرُّ اِذْ نَادَیٰ حُسَیْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ یعنی
چه بسیار نیکو کار و خوش کردار است حر که نجیب حر فرزندان ریاحست و چه بسیار پاک طینت و نیکو سیرت است و صاحب
صبر جمیلست حر در هنکام وزیدن بادهای مصاجان کذا زوچه بسیار صالح و نیکو خصلتست حر هنکامی که اجابت نمود حسین را
در آنوقتیکه طلب نصرت و یاری کرد پس جان خود را فدای آنجناب کرد جناب امام حسین علیه السلام نمود در هنکام صباح در معنای بیت
دو یم احتمال دیکری رود انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد پس بعد از حر زهیر بن قین بمبارزت اشقیا قدم ثبات
بمیدان قتال کذاشت و آن بزرکوار در حالتیکه جناب امام حسین را مخاطب بخطاب خود ساخته بود این بیت را میکفت اَلْیَوْمَ
نَلْقَیٰ جَدَّکَ النَّبِیَّا وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَیٰ عَلِیًّا کلمهٔ نلقی بظاهر نسخها با نون متکلم مع الغیر است و احتمال دارد که با تاء خطاب
بوده باشد پس حاصل معنای بیت بنابر تقدیر اول این است که امروز ملاقات خواهیم نمود در بهشت برین به جد بزرکوار تو که پیغمبر
اکرمست و برادرت حسن مجتبی و پدرت علی مرتضی سلام الله علیهم اجمعین پس با آن کروه اشرار مشغول کارزار کردید نوزده نفر
از ایشان بخاک مذلت افکند و این بیت را می فرمود اَنَا زُهَیْرٌ وَاَنَا ابْنُ الْقَیْنِ اَذُودُکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ حُسَیْنٍ منم زهیر
منم فرزند قین دفع میکنم شما را بشمشیر خود از حسین علیه السلام در آخر به تیغ اعدا شهید کشته روح پرفتوحش بر آشیانهٔ بهشت
پرواز نمود بعد از آن بزرکوار جناب حبیب بن مظاهر اسدی رو بسوی جهاد کافران نهاد و میفرمود اَنَا حَبِیبٌ وَاَبِی مُظَهَّرٌ
لَنَحْنُ اَزْکَیٰ مِنْکُمْ وَاَطْهَرُ نَنْصُرُ خَیْرَ النَّاسِ حِینَ یُذْکَرُ جملهٔ ننصر بمنزلهٔ علتست از برای قول آن بزرکوار که
فرموده است لنحن ازکی منکم و اطهر و بمنزلهٔ بیان وجه اطهریتست یعنی منم حبیب پسر مظاهر هستیم ما ای کروه ستم
کاران نیکوتر و پاکیزه تر هستیم از شما چونکه نصرت و یاری میکنیم بهترین مردم هنکامی که مذکور کردد یعنی هنکا
که مردم را با آنجناب که عبارتست از جناب امام حسین است ذکر نمایند و با یکدیکر نسبت بدهند آنجناب از همه مردم عالم و
عالمیان و آدم و آدمیان بهتر و نیکوتر است و جناب حبیب با ایشان مشغول کارزار کردید می زد و می کشت تا اینکه سی
یکنفر از آن کروه اشرار بسوی دار البوار فرستاد بعد آنکار زار بسیار بشمشیر ستمکاران بدکردار به درجهٔ شهادت رسید
رضوان الله علیه بعد از شهادت آن بزرکوار عبد الله بن ابی عروهٔ غفاری قدم ثبات بمیدان مبارزت نهاد و میفرمود
قَدْ عَلِمَتْ حَقًّا بَنُو غِفَارِ اَنِّی اَذُبُّ فِی طِلَابِ الثَّارِ بِالْمَشْرَفِیِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ وغفار بروزن کتابست و بنو
غفار رهطی است از قبیلهٔ کنانه و جناب ابو ذر غفاری منسوبست بران قبیله و طلاب بروزن ضراب مصدر ثانی
باب مفاعله می باشد بمعنای طلب نمودن حقی است که در ذمهٔ دیکری بوده باشد یقال طالبه مُطَالَبَةً وَطِلَابًا اِذَا
طَلَبَهُ بِحَقٍّ ثار بفتح ثاء مثلثه و سکون همزه و کاهی همزه را مقلوب به الف می کنند بمعنی خونست که در کردن دیکری
بوده باشد مشرف بفتح میم و راء مفرد مشارفست جاهای بلند را می کویند و از دهات عرب بجاها را می کویند که نزدیک
باشند به آبادی و آب و علف و مزارع و میوه بجاهای بسیار و بی شمار بوده باشد مانند دهات شام شوم و شمشیر
مشرفی با بجاها منسوبست بعضی از اهل لغة کفته است که این محض خطاست بلکه شمشیر مشرفی بکزبان عرب سیف
مشرفی می کویند منسوبست بموضعی از یمن قنا بروزن حصا بفتح قاف بنا بفرمودهٔ مصنف ره بکسر قاف

بمعنی رمح و نیزه است خطار بروزن شداد نیزهٔ تیز است که نی و چوب وی نازک بوده باشد حاصل معنای این دو بیت
اینست به تحقیق براستی دانسته است کروه بنو غفار که بدرستی من دفع میکنم و شمشیر میزنم در مقام طلب خون دوستان خود
یا بجهت کینه که با دشمنان دین و امام مبین دارم بشمشیر مشرفی و نیزهٔ تیز پس هفت نفر از ایشان بسوی آتش نیران فرستاد و بضرب شمشیر
و طعن نیزهٔ دشمنان بباغهای جنان انتقال نمود رحمة الله علیه بعد از شهادت آن بزرکوار بریر بن خضیر همدانی ره بقتال آنکروه
کافران قدم نهاد و آن بزرکوار از جملهٔ عباد و زهاد و قاریهٔ قرآن و اقرء اهل زمان بود و می فرمود اَنَا بُرَیْرٌ وَاَبِی خُضَیْرٌ
لَا خَیْرَ فِیمَنْ لَیْسَ فِیهِ خَیْرٌ مراد از خیر اول واضح است در ترجمهٔ بیت واضح تر خواهد کردید و اما خیر دوم پس مراد از وی محتمل
که دین و مذهب بوده باشد چنانکه در دعای آخر نماز میت وارد است اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا ظاهر مراد از این خیر حق
و مذهب درست بوده باشد و دلیل بر این مطلب آنست که این را در نماز میت میکویند خواه مؤمن کامل باشد یا متصف باشد
بانواع فسق و فجور و محتمل است که بمعنی بهتری و نیکوئی بوده باشد پس حاصل معنای بیت بر تقدیر اول چنین است منم بریر و پدر من
خضیر است خیر و فایده ندارد در وجود کسیکه دین و مذهب درست نداشته باشد و معنای وی بر تقدیر دویم واضحست پس سی
نفر از آنکروه بد اختر بسوی آتش سقر فرستاد بعد از آن بشمشیر ستمکاران بدرجهٔ شهادت فایض کردید رضوان الله علیه بعد از
شهادت آن بزرکوار مالک بن انس کاهلی رو بمیدان کارزار کذاشت و این ابیات را که متضمن رجز می خواند و میفرمود قَدْ
عَلِمَتْ کَاهِلُهَا وَدُودَانُ وَالْخِنْدِفِیُّونَ وَقَیْسُ عَیْلَانَ بِاَنَّ قَوْمِی قُصَمُ الْاَقْرَانِ یَا قَوْمِ کُونُوا کَاُسُودِ الْجَانِّ
اَلْ عَلِیٍّ شِیعَةُ الرَّحْمٰنِ وَآلُ حَرْبٍ شِیعَةُ الشَّیْطَانِ کاهل بروزن صاحب نام فرزند اسد بن خزیمه است و بنام آن
مرد قبیلهٔ از بنی اسد نامیده کردید ظاهر اینست که ضمیر کاهلها راجع باشد بقبایل یا بعرب و دودان نام یک قبیله از
از قبیلهٔ بنی اسد بضم دال کفته اند و خندفیون نام قبیلهٔ است که منسوبند بخندف بروزن زبرج که لقب لیلی دختر حلوان
ابن عمران است و وجه ملقب شدن آن زن باین لقب آنست که آن زن زن الیاس بن مضر بود و سه فرزند از الیاس داشت
بود که نام یکی از ایشان عمرو و دیکری عامر و سیمی عمیر بود روزی الیاس شوهر همان زن شتر های خود را بچراکاه بیرون برد
ناکاه خرکوشی از جای خود برخاست شتران الیاس از آن خرکوش رم کردند به اطراف پراکنده کردیدند چون عمرو مشاهده
نمود که شترها از خرکوش رم نمودند از خیمه بیرون دوید از عقب خرکوش شتاب نمود که آنرا بکیرد پس راند نعمان خرکوش
ادراک نمود از این جهة ملقب کردید بمدرکه و عامر از پی عمرو بان خرکوش رسید و آنرا صید نمود و طبخ کرد از آنجهة بطابخه
ملقب کردید او را عامر طابخه می کفتند و عمیر در این ساعت در خیمه نشسته بود از خیمه بیرون نیامد بسبب انزوا کردن خود در خیمه
قمعه ملقب شد و لیلی زن الیاس از پی ایشان بسرعت رفت شوهرش از او پرسید چرا خندف مینمائی یعنی سرعت می کنی لیلی کفت
خندف و سرعت نمودم تا حالت شما را بدانم چون لیلی چنین جواب داد ملقب کردید بخندف و عیلان بروزن سلمان نام پدر
قیس است یا نام اسب قیس کروهی از مضر منسوبند بان شخص قصم بروزن صرد یا بروزن فرس کسی را می کویند که هر چیز را
که ملاقات میکند آنرا بشکند پایمال نماید اسود جمع اسد است بمعنی شیر است جان طایفه است از جن یا مراد از وی نوعی است از
مارها که دیده میشوند پس حاصل معنای ابیات چنین است بتحقیق دانسته است کاهل قبایل عرب و قبیلهٔ دودان
و قبیلهٔ خندف و قبیلهٔ قیس عیلان که قوم من شکنندهٔ همکنان و پراکنده کنندهٔ اقران ای قوم من باشید مانند شیرهای
جان در روز جنک فرزندان و خویشان جناب علی امیر مؤمنان شیعیان و تابعان خداوند رحمانست و فرزندان و دوستان
ابو سفیان بی ایمان شیعیان و تابعان شیطانند پس آن بزرکوار با کروه اشرار جنک نمایان نمود هجده نفر از آن ملاعین بسوی آتش
نیران فرستاد تا اینکه به تیغ دشمنان بخون خود آغشته کردید رحمة الله علیه بعد از شهادت آن بزرکوار زیاد ابن مهاصر
کندی قدم ثبات به نبرد کاه اهل شقاوت نهاد چون برابر ایشان رسید مانند شیر ژیان بر آنکروه طاغیان حمله نمود و
میفرمود اَنَا زِیَادٌ وَاَبِی مُهَاصِرٌ اَشْجَعُ مِنْ لَیْثِ الْعَرِینِ الْخَادِرِ یَا رَبِّ اِنِّی لِلْحُسَیْنِ نَاصِرٌ وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِکٌ
مُهَاجِرٌ عرین بروزن امیر مسکن و مأوای شیر است و در بعضی نسخ عرینه است چنانکه مصنف ره فرموده است و
معنای وی مخالفت و معاندت کردن و خشمناک بودنست خادر آن شیر را می کویند که همیشه در مسکن و مأوای خود بوده باشد
و کردیدن وی اندک شود کویا مأخوذ است از خدر که بمعنی پرده است و شاید چنین شیر در وقت شکار سخت کیر باشد
یا اینکه شیر در بیشهٔ خود از جاهای دیکر خوب شکار نماید بجهت زیادتی انس و جرئت بان جاها و یا اینکه تشبیه کردن
خویش بچنین قسم شیر از جهة آنست که حالت و شجاعت این قسم شیر بر دیکران مخفی و مستور می باشد همچنین زیاد بر آن
کافران مخفی و مستور بود که هر کز کارزار او را مشاهده نکرده بودند یعنی منم زیاد و پدر من مهاصر است و شجاعت من

بضربت زشیر بیشه که پیوسته در مسکن خود مستور باشد پرورده کارمن بدرستی تو خبرداری که من برای جناب امام حسین
علیه السلم ناصر و یاور هستم و ترک کننده و دوری جوینده ام از پسر سعد حرامزاده و بیزارم از آن کافر معاند پس آن بزرگوار نه
نفر از آنگروه اشرار بسوی دار البوار فرستاد تا بدرجه رفیعه شهادت رسید رضوان الله علیه بعد از او وهب ابن وهب
قدم دلیری و شجاعت بعرصه مبارزت گذاشت و پیش از وقعه کربلا نصرانی بود در دست مبارک جناب امام حسین بشرف اسلام
مشرف شد و بزیب و زیور مذهب امامیه آراسته و پیراسته گردید انسعادتمند با مادر خود تا بعد آن امام انام شدند و در
خدمت آن سعادت انجناب بکربلا آمدند پس آن پاک طینت باسب خود سوار گشته عمود خیمه را برداشت قدم ثبات برکار
زار گذاشت و با ایشان مقاتله و محاربه نمود هفت یا هشت نفر از آنگروه اشرار به آتش دوزخ روانه نمود مترجم میگوید
باید تردید در میان هفت و هشت نفر از راوی بوده باشد زیرا که جناب امام جعفر صادق علیه السلم عالم بود بحقیقت امر
یا اینکه همه اینها را آنحضرت از زبان راویان قضیه کربلا نقل نماید و خودش حقیقت امر را بیان نفرماید زیرا که این روایت از
اول تا آخر با غالب اخبار اینده میباشد العلم عند الله و عند رسوله و اوصیائه المرضیین انتهی چون هشت نفر از گروه
طاغیان به آتش نیران فرستاد در دست ایشان اسیر گردید آن بزرگوار را زدند و دست بسته بنزد عمر حرامزاده آوردند
آن ملعون امر نمود که گردن آنمظلوم را زدند و سر مبارکش را بسوی لشکر سعادت اثر جناب امام حسین انداختند مادر نیکو خصلت
آن پاک طینت شمشیر فرزند عزیز خود را گرفت و بمبارزت کارزار آن کافران متوجه گردید جناب امام حسین فرمود ایمادر
وهب در جای خود بنشین زیرا که خداوند عالمیان جهاد را از زنان برداشته است بدرستی تو با فرزندت در بهشت با
جد بزرگوار من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهید شد بعد از شهادت وهب هلال ابن حجاج قدم دلیری بجهاد آن
قوم ضلالت و عناد و لجاج گذاشت و این بیت را میفرمود اَرمی بِها مُعلَمةً اَفواقُها وَالنَّفسُ لا یَنفَعُها اِشفاقُها اشفاق
بمعنی حذر و پرهیز کردنست کلمه بمعنی اعراض میاید خصوصا در جائیکه بالفظ من متعدی گردد چنانکه در قول خدا وَ
اَشفَقنَ مِنها فَحَمَلَها الاِنسانُ و هر دو معنی در اینمقام محتملست شاید معنی اول بهتر بوده باشد و اومی یا بصیغه متکلم
و مبنی از برای فاعلست یا مبنی از برای مفعولست و معنای بیت بر تقدیر اول اینست میاندازم بسوی گروه کافران به تیرها
و میزنم ایشانرا به نیزه ها که سرانها علامت دار و رنگین میباشد بخون ایشان و نفس ایشان را فایده و منفعت نمیدهد
پرهیز کردن و حذر نمودن ایشان از آن نیزه ها و این وجه بقرینه بیت لاحق پر واضح است چنانکه خواهد آمد انشاء الله و معنای
بیت بر تقدیر دویم چنین است مرا به تیر تیز و نیزه مرگ خیز میزنند در حالتیکه علامت و رنگین میباشد بخون بدن من سرهای
تیرها و نفس را فایده نمیدهد پرهیز کردن او از مرگ مقدر حتمی چنانکه خدا یتعالی فرموده است اَینَما تَکونوا یُدرِککُمُ الموتُ
وَلَو کُنتُم فی بُروجٍ مُشَیَّدَةٍ یعنی هر جا باشید مرگ حتمی شما را در خواهد نمود هر چند یکه در برجهای محکم و قلعه های مستحکم
بوده باشید چون آن بزرگوار این بیت را فرمود حمله بر آن ستمکاران نمود و سیزده نفر از آن جفاکاران بد اختر بسوی آتش
سقر فرستاد آخر بضرب شمشیر و طعن نیزه و تیران کافران روح پر فتوح اش با شیان بهشت برین پرواز نمود رضوان الله علیه
بعد از شهادت آن بزرگوار جناب عبد الله ابن مسلم قدم بعرصه گاه نبرد نهاد و میفرمود اَقسَمتُ لا اُقتَلُ اِلّا حُرّا وَقَد
وَجَدتُ المَوتَ شَیئاً مُرّا اَکرَهُ اَن اُدعیٰ جَباناً فَرّا اِنَّ الجَبانَ مَن عَصیٰ وَفَرّا فر اول که در آخر مصراع اول بیت دوم
صفت مشبهه است اصل و بکسر بوده بروزن صعب بعد از ادغام فر گردید و فر دویم در آخر مصراع دوم فعل ماضی است
که اصلش فرر بروزن ضرب بوده و در معنای بیت اول دو احتمال دارد احتمال اول انست که بگوید بر نفس خود لازم و واجب نموده ام
که کشته و بخون خود آغشته نباشم مگر بر شهادت و جوانمردی و به تحقیق مرگ که در میان رخت خواب میباشد چیزی ناخوش و مکروه
و تلخ یافته ام و مرگ با تیغ و نیزه که با جوانمردی و آزادی باشد شیرین و محبوب و زیب و زینت جوانمردی است و نشانه آزادی
و مردانگی است و در میان اقسام مرگ بهتر و نیکوتر و آسانتر است چنانکه در سابق اشاره بر آن گذشت در باب خبر دادن جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشته شدن جناب امام حسین و بر این مطلب دلالت مینماید کلام معجز بیان جناب سید الکونین
ابی عبد الله الحسین علیه السلم که فرموده است وَاِن تَکُنِ الاَبدانُ لِلمَوتِ اُنشِئَت فَقَتلُ امرِءٍ بِالسَّیفِ فِی اللهِ اَفضَلُ
یعنی هرگاه بدنهای کاینات از برای مرگ آماده و مخلوق شده است از برای چشیدن شربت ناگوار مرگ پس کشته شدن
مرد بشمشیر در راه رضای خداوند لایزال از غایت حذاقت و دانائی میباشد و از جناب امیر مؤمنان
نیز بر اینمضمون روایتی منقولست که حاصل مضمون وی اینست که آسانترین مرگها کشته شدنست بشمشیر
احتمال دویم انست که بر خود لازم نموده ام این را که کشته نباشم مگر به آزادی و جوانمردی و حال آنکه مرگ را چیز

منکر و مکروه و تلخ دانسته ام و ناخوش دارم که نامیده و مذکور گردم در زبان مردم ترسان و بی هنر هند و فرار کننده
از نبردگاه مبارزان زیرا که مرد خائف و ترسناک میباشد که معصیت خداوند عالمیان کرده است و از جهاد لازم گریخته
و فرار کرده باشد و بعید نیست که در این بیت آن بزرگوار اشارت نموده باشد به ذکر حالت دویمی که همیشه عادت
آن لعین و سایر دوستان او جاری بود بر اینکه از غایت ترس و بی هنری خود از جهاد لازم اعراض مینمودند و معصیت
پروردگار عالمیان میشدند پس آن بزرگوار سه نفر از گروه اشرار بسوی آتش دار البوار فرستاد و بضرب شمشیر کافران
بدرجه رفیعه شهادت رسید رضوان الله علیه بعد از شهادت آن بزرگوار فرزند عزیز جناب سید شهدا و نور دیده
فاطمه زهرا جناب شهزاده علی اکبر روحی و روح العالمین له الفدا قدم دلیری و مردانگی بمیدان مبارزت نهاد چون جناب
امام حسین علیه السلم فرزند دلبند خود را عازم جهاد کافران دید اشک حسرت از دیده های مبارکش فرو ریخت و گفت خداوندا
تو گواه باش بر این گروه ستمکار و کافران غدار در اینکه بمبارزت و جهاد ایشان کسی عازم است که فرزند رسول است
و شبیه ترین مردم است به پیغمبر اکرم تو از جهت رخسار و جمال و نشانه و صفات حمیده آن رسول مختار چون جناب علی اکبر
علیه السلم بمیدان کارزار رسید و در مقام رجز خوانی میفرمود اَنا عَلیُّ ابنُ الحُسَینِ ابنِ عَلی نَحنُ وَبَیتِ اللهِ
اَولیٰ بِالنَّبی اَطعَنُکُم بِالرُّمحِ حَتّیٰ یَنثَنی اَما تَرَونَ کَیفَ اَحمی عَن اَبی طعن از باب نصر ینصر و منع یمنع آمده
است بمعنی زدن کسی با نیزه و مرادفست ینثنی فعل مضارع باب انفعالست از ثنی یثنی بمعنی برگشتن سر نیزه و بخواندنست
یعقب و با هم پیچیده و دو تا شدنست پس حاصل معنای بیت چنین است که منم علی فرزند جناب امام حسین بن علی ما
قسم بخانه خدا و کعبه نزدیکترین مردم بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سزاوار هستیم بر آن پیغمبر اکرم و با نیزه تیز میزنم شما
تا اینکه سر نیزه برگردد و شکسته شود آیا نمی بینید که چگونه حمایت مینمایم از پدر بزرگوار خود و دفع میکنم دشمنان
او را در راه محبتش جان نثار مینمایم پس هفتاد نفر از آن ملاعین بدگهر بسوی آتش جهنم فرستاد بعد از آن بخدمت پدر بزرگوار
خود برگردید و عرض نمود ای پدر بزرگوار ترا بنا اورده ام از بی تابی تشنگی و شکایت میکنم بتو از نهایت عطش و جگر سوزی
جناب امام حسین علیه السلم فرمود ایفرزند گرامی بر تشنگی صبر نما و ساعتی خود داری کن زیرا که بزودی جد بزرگوارت به آب
بهشت ترا با کاسه بزرگ و کفایت کننده خود سیراب نماید که هرگز تشنه نمیشوی پس آن بزرگوار با لب تشنه بسوی جهاد کافران
برگشت جنگ نمایان نمود تا چهل و چهار نفر از گروه اشرار بسوی آتش شرربار دار البوار فرستاد سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین
بعد از شهادت آن بزرگوار جناب قاسم فرزند گرامی جناب امام حسن مجتبی علیه السلم قدم بمیدان مبارزت گذاشت و میفرمود
لا تَجزَعی نَفسی فَکُلٌّ فانِ اَلیَومَ تَلقَینَ ذُرَی الجِنانِ ذری بضم الذال جمع ذروه باضم ذال و کسره وی بمعنی اعلا و بلند
هر چیزی را میگویند چنانکه میگویند ذروة الجبل یعنی اعلا و قله کوه و جنان بروزن کتاب جمع جنه است زمینی را میگویند
که پر بوده باشد از درختان خرما و سایر میوه ها و از اینجهت استعمال وی در بهشت شده است پس حاصل مضمون بیت اینست
که آن بزرگوار نفس خود را در مقام تسکین و تسلی و ترغیب و تحریص بر شهادت و جهاد کفار مخاطب نموده میفرماید ای نفس جزع و
اضطراب از چشیدن شربت ناگوار مرگ منما زیرا که هر نفسی فانی خواهد شد و هر زنده و موجود فانی و نابود میگردد و
باد ترا که امروز بدرجات عالیه بهشت برین ملاقات خواهی نمود پس سه نفر از ایشان بسوی جهنم فرستاد پس بضرب شمشیر و طعن نیزه
و تیر دشمنان از زین اسب بر زمین افتاد و روح پاکش بباغهای بهشت برین پرواز نمود رضوان الله علیه در اینهنگام جناب
امام حسین علیه السلم بطرف راست و چپ خود نگاه فرمود از یاوران نیکوکاران و اهل بیت و فرزندان کرام خود کسی را ندید
سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند نمود و گفت ای خداوند عالمیان تو بینا و دانائی بر آنچه از این گروه اشرار بر فرزند پیغمبر
تو میاید و بر حایل شدن این فرزندان سکان در میان فرزندان پیغمبر تو و میان آب فرات کلام پس تیری از چله کمان آن
بی دینان آمد بحلقوم و گلوی آنجناب سید از اسب خود بر زمین کربلا افتاد پس تیر را از گلوی مبارک خود کشید و خون را
از زخم گلوی خود بدست مبارک خود میگرفت و چون دست مبارکش از خون حلقومش پر میگشت و بسر و ریش مبارک خود
میکشید و سر و ریش مبارکش را بخون خود آغشته مینمود و میفرمود ملاقات مینمایم بخداوند کار عزیز و جلیل خود در
حالتیکه مظلوم و بخون خود آغشته و غلطیده باشم چون خون بسیار از زخمهای بدن آن امام ابرار جاری گردید ضعف شدید
بر آن بزرگوار مستولی گشته برخسار و گونه مبارک چپ روی بر روی خاک کرم کربلا افتاد و دشمن خدا سنان
ایادی و شمر بن ذی الجوشن عامری با گروهی از ستمکاران شام شوم به بالای سر مبارک آن امام مظلوم رسیدند بعضی
از آن ملاعین به بعض دیگر میگفت دیگر چه انتظاری دارید اینمرد زخمدار را راحت نمائید و کار او را تمام کنید

پس سنان بن انس ایادی ملعون از اسب خود فرود آمد و از ریش مبارک آنحضرت گرفته سر مبارک را با شمشیر خود می برید و آن ملعون می گفت بخدا سوگند سر ترا می برم و حال آنکه میدانم که تو فرزند عزیز جناب رسول خدا هستی و بهترین مردم عالمیانی از جهت پدر و مادر چون اسب جناب امام حسین صلوات الله علیه خود را کشته دید یال و کاکل و پیشانی خود را بخون مبارک آنجناب آلوده مینمود و رو بسوی خیمه های حرم نهاد چون دختران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله صدای اسب آنحضرت را شنیدند از خیمه بیرون دویدند ناگاه دیدند که اسب آنحضرت بی صاحب و بی راکب آمده است پس دانستند که آنحضرت را کشته اند و جناب ام کلثوم از خیمه بیرون دوید دست خود را بسر گذاشته نوحه و ندبه مینمود و میگفت وا محمداه این کشته زنا فرزندان حسین است که بصحرای کربلا افتاده عمامه و ردای او را اکثر را غارت نموده اند و آن ملاعین سر بریده آنحضرت را بکوفه آورده و داخل مجلس عبید الله بن زیاد گشته و آن کسیکه سر مبارک آنحضرت را آورده بود به پسر زیاد بدبنیاد گفت اِمْلَأْ رِكَابِي فِضَّةً وَذَهَبًا اَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ اُمًّا وَاَبًا وَخَيْرَهُمْ اِذْ يَنْسِبُونَ نَسَبًا محجب بصیغه اسم مفعول کسی را میگویند که از مردم محجوب بوده باشد احتمال دارد که مراد آن ملعون کنایه باشد از غایت بزرگواری جناب امام حسین باعتبار اینکه از غایت جلالت و بزرگواری او کسی جرات و توانائی این نبود که همیشه ملازم این پادشاه گشته و مظلوم شود یا اینکه مراد بیان اینست که آن مظلوم پادشاهی بود که پیوسته حاجبان در در خانه او می نشستند یعنی کسی غیر معروف نبود و از جمله بزرگان و پادشاهان بود و یا اینکه مراد اینست که کسی تا حال قدر و منزلت و بزرگواری این پادشاه را نشناخته است بلکه شان و بزرگواریش از مردم پوشیده شد و ینسبون جایز است که بصیغه معلوم و مجهول خوانده شود پس حاصل معنی این دو بیت اینست پر کن رکاب مرا از نقره و طلا زیرا که من کشته ام پادشاه محجب را و کسی را کشته ام که بهترین مردم عالمیانست از حیثیت پدر و مادر و بهترین ایشانست هنگامی که نسبت میدهند خود را به نسبی یعنی هر کسیکه در مقام مفاخرت نسب خود را باو نماید نسب حسب آن بزرگوار از نسب همه اهل آن روزگار بهتر خواهد شد چون فرزند زنازاده زیاد بدبنیاد این سخن را از آن ملعون شنید آتش غضب در کانون سینه پرکینه اش شعله ور گردید و گفت وای بر تو اگر دانستی که او بهترین مردم بود از جهت پدر و مادر پس او را چرا کشتی و امر نمود که گردن نحس آن ملعون را زدند خداوند عالمیان بزودی روح پلید آن حرامزاده را به آتش دوزخ رسانید مترجم میگوید بظاهر سیاق روایت مراد از گوینده این دو بیت سنان بن انس ملعون بود که خداوند عالمیان بزودی آن ملعون را در دنیا بجزای عمل قبیح خود رسانید بدست کسیکه بخاطر او معصیت خدا نموده بود لعنة الله علیه و علی قاتله نقلست پس فرزند زنازاده زیاد ملعون بجناب ام کلثوم خواهر جناب امام حسین یا دختر آنجناب بنابه اختلاف نسخه حدیث شریف متوجه گردید عرض نمود حمد و ثنا مر خداوند را لایق و سزاوار است که مردان شما را کشت پس چگونه یافتید آنچه که خدا با شما کرد و چگونه دیدید صنع و تقدیر خدا را در باره شما جناب ام کلثوم فرمود ای پسر زیاد اگر دیده تو به کشتن حسین روشن و خنک گردید پس از تبعیت جد بزرگوارش بیرون رفتی و مخالفت جد امجد آن بزرگوار نمودی زیرا که چه بسیار بود که دیده جد بزرگوارش بدیدن [illegible] روشن بخدا قسم که دیدم پیوسته آنحضرت او را می بوسید و لبهای مبارک فرزند عزیز خود را می مکید و او را بر دوش مبارک خود میگذاشت و بر کتف مبارک خود سوار می نمود فرمود ای پسر زیاد آماده و حاضر نما جواب جد امجد او را که فرزند عزیز آنحضرت را کشتی که فردای قیامت جد بزرگوارش خصم تو خواهد شد مترجم میگوید گویا مراد جناب امام جعفر صادق علیه السلام از نقل قضیه کربلا باین طریق محض اشاره بود باین قضیه جانگداز نه بیان نقل تفاصیل آن مصیبت دلسوز و گریه خیز بود پس چنانکه غالب احوالات سایر شهدا نفرموده است مانند شهادت فرزندان جناب امیر مؤمنان علیه السلام مثل حضرت عباس و دیگران پس بنابراین چندان منافات با تفاصیل این نخواهد شد انتهی

فصل دویم در بیان بیرون رفتن آن امام انام از مدینه طیبه بسوی مکه معظمه و بیان تفصیل این قضیه است که مصنف ره تفصیل آنرا از کتب معتبره علماء رضوان الله که نامهای آنها را در اول این باب ذکر نموده در ضمن این فصل بیان فرموده است چنانکه میفرماید شیخ بزرگوار شیخ مفید ره در کتاب ارشاد از کلبی و مداینی و سایر ارباب سیر و تواریخ نقل کرده است که گفته اند چون جناب امام حسن مجتبی بر مرحبا از این جهان فانی بخانه جاودانی ارتحال نمود شیعیان آنحضرت که در زمین عراق بودند بمقام خروج آمدند بقصد جنگ با معاویة بن ابی سفیان افتادند و معارف آن اهل نامه بخدمت سراسر سعادت جناب امام حسین علیه السلام نوشتند و حاصل مضمون نامه های ایشان چنین بود که ما می خواهیم بیعت معاویه را بشکنیم و با تو بیعت کنیم چون نامه اهل عراق بخدمت آن پادشاه حجاز رسید آنحضرت از قبول خواهش ایشان ابا و امتناع نمود و نوشت که باین امر من اقدام نمیکنم زیرا که میان من و معاویه عهدها و پیمانها بسته شده است که نقض آنها روا نیست تا اینکه مدت عهد نامه و ایام پیمان تمام شود و بآخر برسد و چون معاویه ملعون بمیرد در امر خود فکری

خواهم

خواهم نمود مترجم میگوید در فصل سابق وصیت معاویه ملعون را در خصوص جناب امام حسین شنیدی که به پسر حرامزاده خود وصیت نمود که قرابت آنجناب را با جناب رسول خدا مراعات کند یعنی در حق آنحضرت نماید چون این قسم سخنان از معاویه ملعون بسیار بعید بود زیرا که آن ملعون پیوسته در صدد این بود که نسل جناب رسول خدا را از دنیا براندازد و کسی را از ایشان در روی زمین باقی نگذارد و اعتقاد به نبوت و رسالت حضرت پیغمبر نداشت و قائل بحشر و نشر و روز جزا نبود بلکه در کفر و الحاد قدیمی خود بود و روز بروز عناد و الحاد او در تزاید بود از این جهت مصنف ره در کتاب فارسی خود سخنان آن لعین را چنین توجیه نموده و فرموده است که غرض معاویه ملعون از این سخنان حفظ ملک و پادشاهی یزید پلید بود زیرا که میدانست که بعد از شهید نمودن آن بزرگوار ملک دنیا بر او مستقیم نخواهد شد جمیع خلایق از مؤمن و منافق از او متنفر خواهند گردید و معلوم است که انکار اعتقاد بخدا و روز جزا و نبوت سید انبیا نداشت و کفر و نفاق او بر عالمیان ظاهر بود تمام شد کلام مصنف ره در مقتل فارسی خود و در نظر قاصر مترجم اینست که این توجیه برای سخنان و سفارشات معاویه خالی از استبعاد نیست بملاحظه آنکه کلام که از آن ملعون خود سر زده بود در خصوص جناب امیر مؤمنان و جناب امام حسن و آن ملعون اگر اعتقاد بروز جزا و رسالت سید انبیا نداشت چنانکه حق اینست از کجا دانست که ملک و پادشاهی یزید بعد از کشتن جناب امام حسین باقی و پایدار نمیشود زیرا که آن ملعون از علم غیب خبر نداشت مگر اینکه این را از اخبار جناب رسول خدا دانسته باشد و مفروض اینست که اعتقاد به نبوت و رسالت آنحضرت نداشت و گفته های آنحضرت را حمل بر کذب و دروغ می نمود و مردم روزگار را امتحان کرده بود که هر گونه مخالفت در باره فرزندان جناب رسول خدا بکنند از ایشان یاری و نصرت در باره آن بزرگواران نمی کنند چنانکه اشارت نمود بر اینمدعا بعضی از فقرات سخنان آن ملعون پس آنچه بنظر قاصر حقیر میرسد اینست که آن ملعون سخنان گذشته را برای خوش آمد مردم میگفت و در باطن بکشتن آن بزرگوار راضی و خوشنود بود چنانکه تائید مینماید این را روایتی که ابو مخنف از کلبی روایت کرده است که چون مرض شدید معاویه ملعون مستولی گردید در آنوقت یزید پلید در نزد آن عنید حاضر نبود و بروایتی در آنوقت والی حمص بود پس معاویه کاغذ و دوات طلبید که وصیت نامه به یزید پلید بنویسد چون حاضر نمودند مکتوب طولانی نوشت که بعضی از فقرات آن اینست که ای فرزند من اهل شام را بتو می سپارم زیرا که ایشان یاران تواند و تو از ایشانی پس هر کسیکه از ایشان بنزد تو وارد شود او را گرامی بدار و مهربانی نما و هر یکی از ایشان که غایب گردد از حال او و خبر او مطلع باش فراموش نکن او را و در خصوص اهل عراق با خبر باش و اگر هر روز از تو خواهش نمایند که حاکم ایشان را عزل نمائی گفته ایشان را قبول نما و حاکم را عزل کن و این بهتر است زیرا که عزل نمودن خلق و خروج ایشان بر سلطان ای فرزند من جمیع بلاد را به حیطه تصرف تو آورده ام و گردن گردنکشان روزگار را برای تو ذلیل و خوار نموده ام و از چهار نفر بر پادشاهی تو میترسم یکی عبد الرحمن بن ابی بکر است و او دنیا را بسیار دوست دارد پس تو بر دنیای او بیافزا و دویمی عبد الله ابن عمر و سیمی عبد الله ابن زبیر و در خصوص آن دو نفر بعضی از سفارشات نمود که در سابق گذشت و چهارمی حسین بن علی است پس اهل عراق او را بخروج تکلیف خواهند نمود پس اگر بر او ظفر یابی خویشی او را با جناب رسول خدا مراعات نما و بدانکه پدر او از پدر تو بهتر است و مادر او و جد او از مادر و جد تو بهتر است و از برای مردان است که در دل خود هست که ترجمه عبارات آن ملعون است وَلِلْمَرْءِ مَا يَقْلِبُهُ ظاهر مرادش اینست که اینها سخنانی بود که باید در نامه مثبت شود لکن آنچه در دل تو مرکوز است از راز مکنون ضمیر است آنرا بعمل بیاور و این عبارات پر واضح است در اینکه آن ملعون بکشتن جناب امام حسین راضی و خوشنود بوده است و دلایل بسیار بر اینمدعا موجود است نوشتن آنها باعث طول کلام است انتهی بر گشتیم بترجمه تتمه روایت مصنف ره که از شیخ بزرگوار شیخ مفید ره نقل کرده است که چون معاویه بدرک اسفل جحیم ارتحال و انتقال نمود که روز وفات آن ملعون نیمه ماه رجب سال شصتم هجرت جناب رسول خدا بود و چون یزید ملعون بر اورنگ سلطنت برقرار شد در جای آن ملعون خود نشست نامه بر والی مدینه نوشت که ولید ابن عتبة بن ابی سفیان بود و حاصل مضمون نامه چنین بود که باید از حسین بیعت برای من بگیری و او را از بیعت [illegible] مهلت و رخصت ندهی بر تاخیر بیعت راضی نگردد و چون نامه یزید حرامزاده بر ولید رسید در میان شب کسی را بخدمت جناب امام حسین فرستاد که بگوید ولید ترا در این ساعت می طلبد چون فرستاده ولید بخدمت آن بزرگوار رسید سفارش ولید را بعرض همایون آن امام مبین رسانید آنحضرت بعلم امامت غرض آن بدعاقبت را دانست که برای چه امر آنحضرت را در میان شب می طلبد پس جمعی از موالیان و غلامان خود امر نمود که بزیور سلاح آراسته شوند و بر ایشان فرمود که ولید مرا در این هنگام بمجلس خود طلبیده و من از او آسوده خاطر نیستم که مرا بامری از امر بزرگ که در این شب تکلیف نماید و آنرا قبول ننمایم آسیبی بمن برساند که ولید غیر مامون است و شاید بضرر من سعی نماید و آنحضرت ایشان را سفارش نمود که شما با من بیائید چون من داخل مجلس ولید شدم شما در در خانه ولید بنشینید هنگامی که شنیدید که صدای من با ولید بلند گردید پس شما داخل مجلس او شوید تا اینکه شر او را از من دفع

نمایند

نمایند پس آنحضرت در همان شب با موالیان و غلامان خود وارد مجلس ولید گردید آنحضرت دید که مروان ابن حکم ملعون در مجلس ولید حاضر است و در نزد او نشسته است چون آنحضرت در مقام و جای خود آرام گرفت ولید خبر مردن معاویه را بخدمت آنحضرت عرض نمود حضرت فرمود انّا لله و انّا الیه راجعون پس ولید نامهٔ یزید پلید را بیرون آورد و از برای آنحضرت خواند آنچه مامور شده بود که از جناب امام حسین برای یزید عنید بیعت بگیرد اظهار و آشکار نمود آنحضرت چون سخن ولید را شنید و از مضمون نامهٔ یزید پلید مطلع گردید فرمود یک شبی اعتقاد من اینست که تو در خلوت و پنهانی بیعت مرا به یزید راضی نشوی و بر بیعت پنهانی قناعت از من ننمائی تا اینکه مرا تکلیف کنی به امر بیعت در حضور مردم و در آشکار بیعت از من بگیری تا مردم بیعت مرا به یزید بدانند ولید عرض نمود بلی البته میخواهم که در حضور مردم بیعت نمائی حضرت فرمود چون روز روشن گردد رای خود را خواهی دید ولید عرض نمود به منزل خود برگرد بنام خدا تا فردا با جماعت مردم نزد ما بیائی مروان ملعون به ولید عرض کرد بخدا سوگند اگر حسین امشب از تو جدا شود و بیعت بر یزید ننماید دیگر در مثل چنین شبی و خلوتی بر او دست نخواهی یافت مگر اینکه از دو طرف مردم بسیار و گروه بی شمار کشته گردند یا ولید اینمرد را در اینساعت در نزد خود حبس کن و نگذار بیرون رود مگر اینکه به یزید بیعت نماید یا گردن او را بزنی حضرت چون این سخنان کفرآمیز را از آن کافر عنید و منافق پلید شنید فرمود ای فرزند زن کبود چشم تو مرا خواهی کشت یا ولید دروغ گفتی بخدا سوگند که کمتر کار شد هیچ یکی از شما قدرت و توانائی به کشتن من ندارد پس حضرت فرمود از مجلس ولید با موالیان و غلامان خود بیرون رفت و بخانهٔ ملایک پاسبان و عرش آشیان خود برگردید سید ابن طاوس ره روایت کرده است که چون معاویهٔ ملعون به آتش دوزخ واصل گردید پسر آنکافر عنید یزید پلید بسوی ولید که از جانب معاویه در مدینه حاکم بود نامهٔ نوشت که از همهٔ اهل آن دیار از برای او بیعت بگیر خصوصاً از جناب امام حسین و نوشت اگر حسین از بیعت من اباء و امتناع نماید و گردن بطاعت من نگذارد گردن او را بزن و سر او را بنزد من بفرست چون نامهٔ آن کافر بداندیش بولید رسید مروان ابن حکم ملعون را طلبید و در امر بیعت جناب امام حسین با مروان لعین مشورت نمود آنحرامزاده گفت هرگز حسین بیعت یزید را قبول نخواهد نمود یا ولید اگر من بجای تو بوده باشم و حکومت بعهدهٔ من واگذار بوده هر آینه گردن او را میزدم ولید گفت کاش من چیزی مذکور در میان مردم نمیشدم و آرزو می نمایم که هرگز از مادر متولد نمیگشتم تا اینکه مبتلا بچنین بلای شوم یعنی به کشتن جناب امام حسین مبتلا نشدم و کسی فرستاد که جناب امام حسین را پیغام رسانند که ولید ترا می طلبد آنحضرت با سی نفر از جوانان بنی هاشم و اهلبیت کرام خود و غلامان خود که همهٔ ایشان مکمل و مسلح بودند بخانهٔ ولید تشریف بردند چون جناب امام حسین علیه السلام در مجلس ولید حاضر گردید پس ولید خبر مرگ معاویهٔ ملعون را بخدمت آن بزرگوار عرض کرد و بیعت یزید پلید را بر آنحضرت تکلیف نمود حضرت فرمود ایّها الامیر بیعت در خلوت نمیشود چون فردا مردم را برای امر بیعت بخوانی مرا نیز با ایشان بخوان و حاضر کن پس مروان گفت ایّها الامیر هرگز این عذر را از حسین قبول مکن و او را برای بیعت یزید مجبور کن تا اینکه در این هنگام بیعت نماید و اگر از بیعت امتناع نماید گردن او را بزن چون جناب امام حسین این سخن کفرآمیز را از آنکافر بدکردار شنید خشمناک گردید و فرمود وَیْلِی عَلَیْکَ یَا ابْنَ الزَّرْقَاءِ اَنْتَ تَامُرُ بِضَرْبِ عُنُقِی کَذِبْتَ وَ اللهِ وَ لَؤُمْتَ ویل کلمهٔ بمعنای هلاکت و عذاب باشد و کلمهٔ بمعنای وای و دریغ آمده است که در مقام مصیبت و اندوه گفته شود و هر دو معنا در اینجا محتمل است خصوصاً و یلی که مراد حضرت آن باشد که یا مروان تو بمیری من در عزای تو وای بگویم و در حقیقت نفرینست بآن ملعون و زرقاء مؤنث ازرق است که بمعنای کبود چشم آمده است و در میان عرب بسیار طعن و عیب بود که دیدهٔ مادر کسی کبود بوده باشد لَؤُمْ بر وزن شَرُفَ ضد کرم است بمعنای دنی و ناکس و فرومایه شدنست حاصل کلام بلاغت و فصاحت مشحون آنحضرت اینست عذاب من یا وای گفتن من در عزا بر تو باد ای فرزند زن کبود چشم آیا ترا این شان و منزلت دارد که امر به کشتن و گردن زدن من کنی دروغ گفتی بخدا سوگند و ناکس و دنی و فرومایه هستی مانند تو نتوانند امر کنند بچنین کار بزرگ پس آنحضرت بسوی ولید متوجه گردید فرمود ایّها الامیر مائیم اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مائیم کسانی که ملایک آسمان بخانهٔ ما آمد شد می نمودند و نازل می گشتند و ایشان بنزد ما حاضر می شوند خداوند عالمیان نبوت و امامت در میان این امت را بما فتح و ابتدا کرده است و بما ختم خواهد فرمود یزید پلید مردیست فاسق و فاجر و شراب خوار و بدکردار کشندهٔ نفوس محترمه آشکار کنندهٔ انواع فسق و فجور و مانند من کسی بیعت بمانند چنین کسی هرگز نخواهد نمود و لکن ما و شما داخل فردا روز بوده باشیم ما و شما فکر خود را کرده باشیم و تفکر بکنیم به بینیم تا کدام یکی از ما و شما سزاوار بیعت و خلافت هستیم پس

آنحضرت این سخنان از زبان معجز بیان خود ادا فرمود و از مجلس ولید بیرون رفت مترجم میگوید در بعض کتب مقاتل منقولست که چون صدای جناب امام حسین علیه السلام در مجلس ولید بلند گردید جوانان بنی هاشم با تیغهای برهنه در دست داخل مجلس ولید گردیدند و چون ولید ایشانرا دید ترسید بر او مستولی گردید در خدمت آنجناب از مجلس بیرون آمدند انتهی ابن شهر آشوب روایت کرده است که چون معاویهٔ ملعون به آتش دوزخ در پیوست یزید پلید نامهٔ بولید نوشت که از اهل مدینه بیعت برای او بگیر خصوصاً از جناب امام حسین و عبدالله ابن عمر و عبدالله ابن زبیر و عبدالرحمن ابن ابی بکر و کار بیعت گرفتن را بر ایشان سخت و تنگ بگیر و هرگز مهلت بر ایشان ندهد و هیچ عذری از ایشان قبول ننماید و رخصت تاخیر در امر بیعت بر ایشان ندهد و هر یکی از ایشان بیعت نکند و گردن به اطاعت یزید نگذارد گردن او را بزند و سر او را بنزد یزید پلید بفرستد چون نامهٔ یزید پلید بولید رسید در این خصوص با مروان مشورت نمود آن حرامزاده گفت رای من آنست که همین ساعت ایشانرا احاضر نمائی و از ایشان بیعت بگیری پیش از آنکه بمرگ معاویه خبردار شوند و از بیعت گرفتن برای یزید آگاه باشند پس ولید بنا بگفتهٔ مروان ملعون کسی بطلب آنچهار نفر فرستاد و ایشان در آنساعت در نزد قبر مبارک جناب رسول خدا بودند چون فرستادهٔ ولید پیغام ولید را به ایشان رسانید عبدالرحمن و عبدالله گفتند ما داخل خانه می شویم و در را بروی خود می بندیم و از خانه بیرون نمی آئیم و عبدالله ابن زبیر ملعون گفت بخدا سوگند که من هرگز بر یزید بیعت نخواهم نمود و جناب امام حسین علیه السلام فرمود من البته به مجلس ولید خواهم رفت و تا آخر خبر نقل کرده است چنانکه گذشت بروایت شیخ بزرگوار شیخ مفید ره چون آن سخنان در میان آن پسندیدهٔ عالمیان و میان مروان بی ایمان گذشت حضرت از مجلس ولید بیرون آمد آنکافر عنید بر او ولید گفت گفتهٔ مرا گوش ندادی و مخالفت بر سخن من نمودی نه بخدا سوگند دیگر حسین را در مثل امشب نخواهی دید و هرگز دست بر او نخواهی یافت چنانکه امشب بر او دست یافته بودی پس ولید بر مروان بی ایمان فرمود وَبِّخْ غَیْرَکَ یَا مَرْوَانُ اِنَّکَ اَخْتَرْتَ لِیَ الَّتِی فِیهَا هَلَاکُ دِینِی وَ دُنْیَای ویح با فتح واو و سکون یاء کلمهٔ ایست که در مقام شفقت و مهربانی مستعمل میشود و اعراب وی در غالب استعمالات نصب بر فعل مقدر میشود و ویح زید باضافه و ویح لک و زید میگویند یعنی الزمه الله ویحا یعنی خداوند عالمیان ویح را ملازم و ملازم یزید گرداند و کلمهٔ در مقام تعجب مستعمل می شود و کلمهٔ در مقام دعا مستعمل می باشد و کلمهٔ در مقام نفرین مستعمل است که بمعنی هلاک و عذابست مناسب مقام معنای اول و آخر است یعنی وای گفتن من و از روی مهربانی جفو و دریغ گفتن بر غیر تو باشد یا مروان یا عذاب و هلاک بر غیر تو باشد و این از جهت تعظیم مخاطب است یعنی من برای تو ویح و ویل نمی گویم بلکه برد یگری میگویم محتملات چند در عبارت می رود حاجت بذکر آنها ندارد پس حاصل کلام با سایر کلمات و کله عبارت را نقل نمودم اینست که هلاکت و عذاب بر غیر تو باشد یا مروان تو اختیار نمودی و پسندیدی برای من صفتی و خصلتی را که در وی هلاک دین و دنیای من موجود است که به ارتکاب وی دین و دنیای من برباد فنا خواهد رفت بخدا سوگند من هرگز دوست ندارم این را که دنیا و آنچه در دنیا هست از مال و منال و جاه و جلال وی از مشرق تا مغرب برای من بوده باشند و همهٔ دنیا ملک من شود در حالتیکه من حسین را کشته باشم سبحان الله من بکشم حسین را بجهة اینکه می گوید من بیعت نمیکنم یا مروان بخدا سوگند که گمان من اینست هر کسیکه با خون حسین در روز قیامت محاسبه گردد و خون حسین در گردن او بوده باشد هر آینه ترازوی عمل او بسیار سبک خواهد شد مروان ملعون چون این سخنان را از ولید شنید در ظاهر گفت اگر رای تو اینست و حسین را از این جهة نکشتی پس بحق و صواب ظفر یافتهٔ و نیکو کردهٔ لکن آن حرامزاده کار او را در باطن نمی پسندید و خوش نمیداشت این را که ولید ترک کشتن جناب امام حسین و نمود سید ابن طاوس ره روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام از مجلس ولید بیرون آمد و روز روشن ظاهر و هویدا گردید آنحضرت از خانهٔ خود بیرون آمد تا سخن مردم را بشنود و از اخبار ایشان مطلع گردد در بعضی از کوچه های مدینهٔ منوره بمروان بن حکم ملعون دوچار گردید آن ملعون عرض نمود یا اباعبدالله من ترا مهربانی میکنم و ترا نصیحت می نمایم پس اگر سخن و پند مرا گوش نمائی و اطاعت به گفتهٔ من کنی رستگار خواهی شد و به رشد و صلاح خواهی رسید حضرت فرمود سخن تو چیست بگو تا بشنوم مروان ملعون عرض نمود من ترا امر میکنم که برای یزید امیرالمومنین بیعت نمائی زیرا که اینکار بهتر و نیکوتر است برای دین و دنیای تو جناب امام حسین چون این سخن را از آن کافر عنید شنید فرمود انّا لله و انّا الیه راجعون خاک بر سر چنین اسلام و مسلمانی بوده باشد هنگامی که این امت ممتحن و مبتلا گردید به پاسبانی مانند یزید پلید و حال آنکه من شنیده ام از جد بزرگوارم جناب رسول خدا که میفرمود که خلافت بر فرزندان و آل ابی سفیان حرام است و سوال و جواب در میان آنحضرت و مروان بدذات و بی سعادت بطول انجامید و سخنان درشت و سخت از آن بزرگوار فرزند رسول خدا شنید غضبناک و خشمناک گردید و روی سخن خود را از آنحضرت برگردانید و راه خود را پیش گرفته خشمناک متوجه مقصود خود گردید لعنة الله علیه

شیخ بزرگوار شیخ مفید ره روایت کرده است که جناب امام حسین سلام الله علیه و آله آنشب را در منزل خود باقی ماند که شب شنبه
بود از شصتم سال هجرت سه روز از ماه رجب مانده بود و ولید شغل خود را منحصر نمود به پیغام فرستادن بنزد عبدالله ابن زبیر که از او
بیعت بگیرد و همت خود را باخذ بیعت او گماشته و پیوسته پسر زبیر ابا و امتناع می نمود چون شب شد پسر زبیر از مدینه بیرون
رفته و عزم مکه مشرفه نمود چون روز شد ولید بن عتبه خبردار گردید از اینکه پسر زبیر شب بعزم مکه معظمه از مدینه طیبه
بیرون رفته و از ترس بیعت یزید پلید رو بگریز نهاده همان ساعت ولید امر نمود که سواری از موالیان بنی امیه لعنهم الله با
هشتاد نفر از سواران از پی پسر زبیر روانه نمود که او را بگیرند بنزد ولید بیارند پس ایشان بطلب پسر زبیر از مدینه بیرون رفتند
و هر چه گردیدند پسر زبیر را نیافتند بجهت اینکه از بی راه رفته بود پس ایشان بسوی مدینه برگشتند چون آخر روز شنبه گردید
ولید گروهی از اصحاب خود بمنزل جناب امام حسین علیه السلام فرستاد که آنحضرت را حاضر سازند تا ولید از او برای یزید پلید بیعت
بگیرد چون پیغام ولید را بعرض دربار عزت و جلال آنحضرت رسانیدند فرمود برگردید تا صباح روز نمایان آید و تا یک شب بگذرد و ما
و شما فکر خود را بکنیم تا به بینیم رای شما و ما فردا چه خواهد شد چون ایشان این جواب را از آن بزرگوار شنیدند و آنشب را به آنحضرت
مهلت دادند و الحاح و ابرام ننمودند آنحضرت همان شب که شب یکشنبه دو روز از ماه رجب مانده بود بناچار عزم نمود که از مدینه منوره
بسوی مکه معظمه متوجه گردد و در خدمت آنجناب همه اهل بیت حاضر بودند از فرزندان خود و برادرزادگان و برادران و عزم داشتند
که با آنحضرت متوجه مکه معظمه شوند مگر جناب محمد بن حنفیه که او این اراده نداشت چون از بیرون رفتن جناب امام حسین مطلع و
بنیت گرامش آگاهی یافت و فهمید آنست که آنحضرت بعزم کدام سرزمین بیرون می رود بخدمت آنجناب آمد و عرض نمود ای برادر بزرگ
وار تو محبوب تر همه اهل روزگاری نزد من و عزیزترین ایشانی بر من و من نصیحت و خیرخواهی را بغیر از تو ذخیره نمیکنم و صلاح
گوئی را برای کسی نمینمایم مگر برای تو و تو حق و سزاوار تر هستی به پند و نصیحت و خیرخواهی من از همه عالم ای برادر من چنین
صلاح میدانم که از بیعت یزید بن معاویه ملعون دوری کنی و گردن به بیعت و طاعت آن لعین نگذاری و از شهرها قدری یکسو
امکان داری دوری نمائی و در بیابانها مسکن نمائی و رسولان خود را بسوی مردم بفرستی و ایشان را برای نصرت و یاری خود دعوت فرمائی
و اگر مردم بتو بیعت نمودند و تابع تو گردیدند حمد و ثنای الهی را در مقابل این نعمت بجا خواهی آورد و شکر خدا خواهی نمود
و اگر مردم روزگار بسر دیگری جمع شدند و تابع تو نگردیدند خداوند عالم باینجهت عقل و دین ترا ناقص نخواهد فرمود
و بسبب این بزرگواری و مروت و فضل تو از دست نمیرود ای برادر من بسیار میترسم از اینکه داخل یکی از این شهرها بوده باشی
پس مردم در میان خود اختلاف نمایند و با هم دیگر متفق در رای نشوند و طایفهٔ از ایشان بسر تو جمع شوند و گروهی دیگر
بسر دیگری گرد آیند و بر بیعت غیر تو گردن نهند که بر ضد تو سعی نمایند پس در آن میان جان عزیز تو نشانهٔ نیزه‌ها و تیرها
گردد و مانند تو بزرگواری که از همه این امت از حیثیت نفس و پدر و مادر بهتر و نیکوتر هستی پس در میان ایشان خون تو ریخته
شود و ضایع ترین مردم بوده باشی از جهت ریخته شدن خون تو و خوارترین ایشان گردی از جهت اهل و فرزندان خود چون جناب امام
حسین این سخنان جانگداز را از برادر خود شنید فرمود ای برادر پس من در کدام سرزمین فرود آیم و مسکن نمایم جناب محمد حنفیه
عرض نمود ای برادر بزرگوار در مکه معظمه اقامت فرما اگر منزل آسوده ای در آن دیار برای تو میسر گردید پس آنجا را مسکن نما و اگر
اندیار با تو موافقت ننمود و اهل آنجا موافق طبع شریف تو رفتار نکردند پس بریگستانها و بیابانها و سرکوهها برو و از
شهری بسوی شهر دیگر انتقال نما تا اینکه ببینی امر مردم بکجا می رسد و منتهی گردد ای برادر بزرگوار اینست آنچه بنظر من
آمده است و تو بهتر هستی از جهت رای و تدبیر هنگامی که متوجه شوی که در خصوص چیزی فکر نمائی و در عاقبت کارها اندیشه فرمائی
حضرت فرمود ای برادر بتحقیق خیرخواهی نمودی و مهربانی خود را در باره من بجا آوردی امیدوارم که رای تو محکم و مطابق واقع بود
و از جانب خدا اسباب برای تو فراهم گردد محمد ابن ابیطالب الموسوی در کتاب مقتل خود فرموده است که چون نامهٔ یزید پلید
در مدینه طیبه بولید رسید در خصوص کشتن جناب امام حسین اگر ابا و امتناع از بیعت یزید حرامزادهٔ کافر عنید نماید پس
این کار بر او ولید بسیار گران شد که مرتکب ریختن خون آن بزرگوار شود و پیوسته در اندیشه بود و برای خود می گفت بخدا سوگند
هرگز خداوند عالمیان مرا بچنین صفتی نخواهد دید که من فرزند گرامی پیغمبر اکرم او را کشته باشم و بخون خود آغشته نمایم هر
چند یکه یزید دنیا و آنچه در دنیاست در برابر کشتن آن بزرگوار بمن بدهد و سید مذکور در کتاب مزبور گفته است که
جناب امام حسین شبی از شبها از خانه ملایک پاسبان خود بیرون آمد و بسوی زیارت قبر مبارک جد بزرگوار خود متوجه
گردید چون بنزد قبر مبارک آنحضرت رسید با دل محزون عرض نمود السلام علیک یا رسول الله منم حسین فرزند فاطمه
فرزند گرامی تو و فرزند عزیز دختر گرامی تو و منم سبط عزیز تو که در میان امت خود یادگار گذاشتی و برای

ایشان

ایشان امانت سپردی پس تو شاهد و گواه باش بر ایشان ای پیغمبر گرامی خدا که امت تو مرا خار و ضایع نمودند و همه ایشان
از من روگردان شدند مرا در میان دشمنان تنها گذاشتند و حفظ و حمایت مرا ترک کردند اینست شکایت من از دست امت بدکردار
بسوی تو تا اینکه ترا ملاقات نمایم چون آنحضرت جد بزرگوار خود را باین سخنان جانسوز مخاطب نمود و شکایت خود را از ستمکاران
امت بخدمت جد بزرگوار خود رسانید پس برخواست و قدمهای مبارک خود را بسوی قبله راست نمود و پیوسته نماز میکرد و مشغول
رکوع و سجود و عبادات معبود خود گردید و در همان هنگام ولید کسی بخانه محترم آن بزرگوار فرستاد که ملاحظه نماید که آنجناب
در خانه خود نشسته است یا از مدینه منوره بیرون رفته است چون فرستاده ولید آنحضرت را در منزل شریف خود نیافت
و این خبر را بولید رسانید بنظر ولید چنان رسید که آنحضرت از مدینه بیرون رفته است گفت حمد میکنم بخداوندی که دست
مرا بخون حسین آلوده نگردانید و او بیرون رفت و مرا مبتلا بکشتن آن بزرگوار نفرمود و آنحضرت باز بمنزل خود برگردید
چون شب دویم رسید برای زیارت قبر مبارک جناب رسول خدا از منزل خود بیرون رفت چون بنزد قبر مبارک رسید چند رکعت نماز
ادا فرمود چون از نماز خود فارغ گردید دست مبارک خود را برای مناجات درگاه قاضی الحاجات برداشت و عرض نمود الهی
این قبر قبر مبارک پیغمبر گرامی تست و من فرزند دلبند دختر پیغمبر تو می باشم به تحقیق رخ داده است بمن امری و مصیبتی که تو
بزرگی عالم و دانا هستی و از کاری که بر آن مبتلا و دچار شده ام آگاه و خبرداری خداوندا تو دانائی بر اینکه من معروف و
چیزهای نیکو و نیکوکاری را دوست میدارم و چیزهای منکر و قبیح را ناخوش میدارم و من از تو سوال میکنم ایخداوندی که صاحب عزت
و جلال و اکرام بحق و حرمت این قبر مبارک و بحق و خاطر کسیکه در توی این قبر شریف ساکن و مدفون است که هیچ چیزی در باره
من بعمل نیاوری و موجود ننمائی و نپسندی مگر چیزیکه رضای تو و رضای رسول تو در آن چیز بوده باشد چون آنحضرت این مناجات را
با قاضی الحاجات نمود گریه بر او مستولی شد و در نزد قبر مبارک جناب رسول خدا بسیار گریه و زاری نمود تا اینکه طلوع صبح نزدیک
گردید پس سر مبارک خود را بر قبر مبارک جناب رسول خدا گذاشت خواب راحت بر دیدگان آن پسندیده عالمیان مستولی و غالب
گردید ناگاه در خواب دید که جد بزرگوارش جناب رسول خدا با گروه انبیا و جماعتی بی شمار از ملایک مقربان ملاء اعلی
که از یمین و یسار و پیش روی آنحضرت احاطه کرده بودند بنزد آن بزرگوار رسید آنحضرت نور دیده خود را بر سینه خود چسبانید
و از میان دیدگان فرزند عزیز بزرگوار خود بوسید فرمود ای حبیب من یا حسین گویا ترا من می بینم که در این نزدیکی در زمین کرب
بلا و بیابان مصیبت و عنا با خون خود آغشته و سر بریده خواهی شد از ظلم و عدوان گروهی از ستمکاران و جفاکاران و
بدکرداران امت من و تو ای فرزند گرامی با وجود این مصیبت و بلا و مشقت در عین تشنگی و با جگر سوخته میباشی که هرگز جرعهٔ
سیراب نخواهی شد عطشان میگردی که هرگز حرارت دل خود سرد و سیراب نخواهی گردید و آن گروه ضلالت و گمراهی با وجود اینکه
ترا باین حالت میکشند امید دارند شفاعت من خداوند عالمیان هرگز شفاعت مرا برای ایشان در روز قیامت نصیب نماید
ای حبیب من یا حسین پدر و مادر و برادر تو بنزد من آمده اند و ایشان مشتاق دیدار جمال دل آرای تو هستند ای فرزند عزیز
من ترا در بهشت درجاتی و مقاماتی هست که میسر نیست بانها مگر بشهادت خود در راه رضای پروردگار عالمیان و جناب امام حسین
در خواب خود بنظر حسرت و با دل پر درد و محنت بجمال دل آرای جد بزرگوار نگاه نمود و عرض کرد ای جد بزرگوار
و مهربان من مرا حاجتی نیست در رجوع کردن خود بدنیا پس دست مرا بگیر و داخل قبر مبارک خود نما جناب رسول خدا فرمود
ای نور دیده من ترا چاره نیست از اینکه برگردی بسوی دنیا و بدرجه بلند مرتبهٔ شهادت فایض گردی و برسی بان ثواب جزیل و
اجر جمیل که خداوند عالمیان برای تو واجب و لازم نموده است ای فرزند گرامی محزون و اندوهناک مباش زیرا که تو
و پدرت و عمت و عم پدرت در روز قیامت با هم دیگر محشور خواهید شد و همه شما در یکجا باشید تا هنگامی که داخل
بهشت شوید جناب امام حسین در این هنگام از خواب بیدار گردید در حالتی که ترسان و لرزان بود پس از جا خود برخواست
و بسوی منزل خود برگشت خواب خود را بر اهل بیت کرام و فرزندان عبدالمطلب نقل فرمود و در آن روز در روی زمین از
مشرق آفتاب تا مغرب خورشید عالمتاب خانهٔ آباده نبود که حزن و اندوه ایشان شدید تر و زیاد تر بوده باشد از حزن
و اندوه اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و در عالم و عالمیان مرد گریان و زن نالان نبود که بیشتر باشد
گریه و ناله او از گریه و ناله خاندان نبوت و رسالت مترجم گوید اشکالی در نزد علمای اعلام و فقهای کرام از
شیعیان ائمهٔ انام در این مطلب نیست که خواب پیغمبران و پیشوایان دین خداوند عالمیان بمنزلهٔ وحی و
الهام است و خواب زمرهٔ انبیا و سلسلهٔ اوصیا از جملهٔ الهامات الهیست زیرا که اهل علوم آن بزرگواران
و شیطان خسران مآب را راه مجال و طریق فرصت و اخلال بر خواب آن صاحبان عزت و جلال نباشد پس بنا بر این

خواب

غرض جناب امام حسین علیه السلام ودیدن آن بزرگوار جد امجد خود را وسخنان مذکور که درمیان آنحضرت وجناب امام حسین
در خواب گذشت مانند وحی والهام وبمنزلهٔ ظاهر واشکار است وچیز از جملهٔ بدیهیات اولیه وضروریات مذهب امامیه
رضوان الله علیهم می باشد که کلید درهای بهشت وجهنم در روز قیامت کبری در دست مبارک جناب امیر مؤمنان وفرزندان
کرام آنحضرت خواهند شد واوست قسمت کنندهٔ بهشت ودوزخ در کنار جهنم می ایستد وامر می فرماید آتش افروختهٔ جهنم
که این یکی را بگذار وبهشت برین ودرجات عالیه ومقامات بلند جنت بدست ایشانست وخداوند عالمیان بهشت را
بعهدهٔ آن بزرگواران واگذار نموده است ودرجات همهٔ ائمهٔ انام در بهشت برین از درجات عالمیان بلندتر وبالاتر خواهد شد
چنانکه اخبار متواتره واحادیث قطعیه براین مطلب دلالت واضح دارند پس بنابراین مقدمهٔ قطعیه درجات امام حسین علیه
السلام در بهشت عنبر سرشت نباید بشهادت آن بزرگوار تفاوت نموده باشد چنانکه سایر ائمهٔ انام در درجات بالاتر بهشت می باشند
واز این جهت در باب نظر قاصران در فرمایش جناب رسول خدا که یا حسین ترا در جایی هست که بآنها نمیرسی مگر بشهادت اشکالی هم
میرسد جواب از این شبههٔ اشکال به دو وجه می باشد یکی آنکه از عنایات خداوند عالم بر واضح ولایح گشته که هیچ کس از انبیا واوصیا
ومؤمنان تا شربت ناگوار مرگ را نچشد بعنایات مقرر ومقدر خود در بهشت نمیرسد وهر کسی را نوعی وقسمی از مرگ مقدر ومحتوم
ودر بارهٔ جناب امام حسین تقدیر مرگ بنحو کشته شدن در راه رضای خداوند عالمیان شده بود پس مراد حضرت رسول خدا بنابراین است
که یا حسین مرگ یا مؤمنست بسوی تجلی خود در بهشت پل تو بدرجات منازل تو کشته شدن تواست در راه دین خدا پس ناچاری که بر
دنیا بر گردی وشربت شهادت را بچشی اگر کسی را خدشه در این جواب رخ بدهد باین نحو بگوید پس بر این معنی در برابر شهادت
آن بزرگوار کدام اجر وثواب می شود وبچه چیز اجر خواهند داد جواب از این خدشه آنست که می گوییم علو مرتبت وبلندی منزلت
وتکمیل قرب معنوی وتتمیم شان وقدر باطنی در نزد خداوند قادر بیچون از جملهٔ درجات ومقاماتی است که همه درجات
بهشت وآنچه در بهشت است مانند ذره ایست در برابر عالم وعالمیان وزمین وآسمان آیا نظر نمیکنی بحال اهل روزگار وحال
مقربان دربار پادشاهان دنیا که قرب ونزدیکی پادشاهان را هیچ گونه مال ومنال نمیدهند نگاه کن بحکایت ساحران و
سؤال وجواب ایشان با فرعون کافر بی ایمان هنگامی که از فرعون ملعون پرسیدند که اگر ما حضرت موسی را مغلوب نماییم
وبر او غالب شویم جزای ما چه خواهد شد فرعون جواب داد جزای شما اینست که در نزد من از مقربین خواهید گردید وایشان را
وعدهٔ مال ومنال وجواهر درخشنده ولآلی پر قیمت دلپسند نداد چون آن لعین بد طینت خداوند عالمیان را از همه کس بهتر
ونیکوتر شناخته بود ودانسته بود که هیچ چیز در برابر عمل نیکو وعبادت بهتر از قرب منزلت وبلندی رتبت در درجه در
نزد خداوند عالمیان نیست خود آن ملعون بادعای خدایی ودعوای جاها افریبی افتاده وخود را در نظر عامیان مانند خدا وخدا
بجا رواج داده بود وبرای ساحران چیزی وعده نمود که از عطاهای بزرگ وکرامتهای بی منتهای الهی بود که عبارت از قرب وتقرب در نزد
خداست وقرب ومنزلت جناب سید شهدا ومظلوم کربلا روحی وروح العالمین له الفداء در نزد خداوند قادر بی همتا بمرتبه
رسیده است که اگر جمیع درختان عالم قلم گردد وهمه جن وانس نویسنده شوند عشری از اعشار ویکی از صد هزار وی را توانا
تحریر یا یارای تقریر ندارند ملاحظه نما که کدام قرب ومنزلت وعلو رتبت ومکانت بهتر ونیکوتر می باشد از اینکه خداوند
عالمیان قلوب مؤمنان را قبر آن بزرگوار قرار داده دلهای ایشان را والهٔ محبت آنجناب فرموده وپیوسته چشمهای مؤمنان در مصیبت
آنحضرت گریان واشک ریزان ودلهای ایشان همیشه در مصائب آن بزرگوار سوزانست که هر سال چندین هزار کس در عزای
او دیده گریان ودل سوزان ونالانست وکرد وغبار کدام قرب ومنزلت بدامن جلال وعزت این قرب ومنزلت میرسد که خداوند عالم
وآفرینندهٔ هفت زمین وآسمان خود را وارث خون آن بزرگوار قرار داده است وخود را با آن کبریا وعظمت صاحب وطالب خون اش
نامیده وزیارت قبر او را مانند زیارت خود در بالای عرش اعلی نموده ومرثیهٔ آنحضرت را بر پیغمبران کرام خود ذکر فرموده ایشان را
گریانده است وکدام شان ومقام از این بالاتر وبلندتر میشود که صد هزار گناه گناهکاران وخطای خطاکاران را در برابر یک
قطرهٔ اشک که در مصیبت آن بزرگوار ریخته شود بیامرزد وکلید درهای بهشت ودوزخ را برای آنجناب کرامت فرماید ودر روز
قیامت در کنار صراط ایستاده باشد وامر کند آتش جهنم را که این را بگیر وآن را رها کن وکدام قرب ومنزلت بهتر باشد از اینکه امامت
وخلافت را در فرزندان آنحضرت قرار داده است تا قیام قیامت پادشاهی وسلطنت دنیا با ایشان خواهد شد وتربت آن بزرگ
وار را شفای هر درد ودوای هر مرض وعلت کرده است وگریه وزیارت او را آمرزش گناهان صغیره وکبیره فرموده است
بلی ما ها قرب ومنزلت را عبارت می دانیم از اینکه بخوریم وبیاشامیم واز لذت عبادت واطاعت خداوند کاری
وقرب منزلت الهی محرومیم وپیوسته تابع هوا وهوس وبندهٔ خواهش نفس ومشغول عیش وعشرت این چند روز دنیا

فانی

فانی هستیم ما را کی این مقام میسر وممکن گردد که محض طالب قرب منزلت در نزد خدا بوده باشیم ما طالب بهشت هستیم که از لذا
ان لذت بریم وبخوریم وبیاشامیم خواه در نزد خدا از مقربین بوده باشیم یا نه وجواب دویم از خدشهٔ این اشکال آنست
که از آیات واخبار ظاهر وهویدا گردیده است که هر کس را در بهشت درجه هست ودر جهنم منزلی مقرر است کسانی که
وارد بهشت می باشند وارث میشوند به درجات کسانی که بجهنم میروند چنانکه خداوند فرموده است الَّذِینَ یَرِثُونَ
الْفِرْدَوْسَ ومعلوم است که هر روز صد هزاران کس بجهت گریه وزیارت آنجناب مستوجب بهشت وبرات آزادی از جهنم میشوند وچند
هزار کس بسبب شهادت آن بزرگوار بمذهب تشیع سربلند گردیدند وانمذهب باطل ودین فاسد عدول نمودند بحقیقت اهلبیت
رسالت بجهت شهادت آنحضرت بر عالمیان ظاهر وهویدا گردید بنابراین مقدمهٔ قطعیه شاید مراد از آن درجاتی که در حدیث
شریف مذکور گردید درجات شیعیان آنحضرت بوده باشد زیرا که بسیاری از شیعیان بجز شهادت آنحضرت سزاوار بهشت نمیشدند
والله العالم بالحقایق انتهی برگشتیم بترجمهٔ تتمهٔ روایت مصنف ره که از کتاب مقتل سید بزرگوار سید محمد ابن ابی
طالب الموسوی نقل کرده است وفرموده است که چون آنحضرت از زیارت قبر مبارک جد بزرگوار خود برگردید وعزم نمود که از مدینه
منوره بسوی مکهٔ معظمه بیرون رود در میان شب بزیارت قبر مبارک مادر مهربان خود فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها آمد و
آن قبر مبارک را زیارت نمود ووداع باز پسین کرد وبسوی قبر مبارک برادرش جناب امام حسن مجتبی رفته آن قبر شریف را وداع
نموده در وقت صبح بمنزل ملایک پاسبان خود برگردید چون جناب محمد بن حنفیه از ارادهٔ برادر خود جناب امام حسین علیه السلام
آگاهی یافت که میخواهد از وطن مالوف خود بیرون برود وترک آن دیار نموده بدیار غربت کوچ نماید بنزد خود را به
خدمت آنجناب رساند وعرض نمود ای برادر تو محبوب ترین خلق عالم هستی در نزد من وعزیز ترین مردم روزگاری بر من
وهر گز من خیرخواهی خود را برای کسی ذخیره نمیسازم وآنچه لازمهٔ خیرخواهی وصلاح گویی وصواب دیدیست چنانکه در بارهٔ
تو خواهم نمود در بارهٔ دیگری نخواهم نمود وهیچ کس را برای آنها سزاوارتر از تو نمیدانم زیرا که تو شریک آب من هستی و
بمنزلهٔ جان وروح ودیدهٔ من می باشی وتویی بزرگ اهلبیت من وتویی آنکسی که خداوند عالمیان طاعت ترا بر گردن من
واجب ولازم نموده است زیرا که شرافت وبزرگواری ترا بر من ترجیح داده وترا صاحب شرافت وبزرگواری قرار داده است
وترا از سادات جوانان اهل بهشت نموده است وهمان کلمات وسخنان گذشته را بزبان خود جاری کرده تا اینکه عرض
کرد ای برادر بزرگوار من مصلحت ترا در آن می دانم که از مدینهٔ مشرفه بسوی مکهٔ معظمه بروی اگر آن دیار موافق طبع شریف
تو گردید واهل آنجا با تو موافقت نمودند وبخواهش رفتار تو رفتار کردند پس در آنجا اقامت فرما واگر اهل آن دیار
موافق طبع شریف تو رفتار نکردند وشیوهٔ بی وفایی را پیش گرفتند در آنوقت مصلحت کار اقتضا نمود که بشهر
دیگر انتقال نمایی پس برو بسوی یمن زیرا که اهل آن دیار یاوران جد بزرگوار وپدر عالیمقدار تو هستند وایشان مهربان
ترین مردم هستند ومی باشند وقلوب ایشان از همهٔ اهل بلاد رقیق تر است وبلاد ایشان وسیع ترین بلادهاست
واگر در آنجا برای تو منزل ایمنی وخانهٔ آسوده میسر گردید واهل آن دیار را وبلاد را موافق یافتی آنجا را مسکن امامت
واگر آن دیار نیز پسند خاطر شریف نگردید پس لاحق شو بهیابانها وصحراها وسر کوهها وبگذر از شهری بسوی شهر دیگر
ومنتظر فرصت باش تا اینکه به بینی امر این امت بکجا خواهد رسید وتا اینکه خداوند عالمیان حکم نماید میان ما ومیان
این گروه فاسقان چون جناب امام حسین علیه السلام اینکلمات را از برادرش جناب محمد بن حنفیه شنید فرمود ای برادر بخدا
سوگند اگر در همهٔ دنیا برای من پناه گاهی ومأوایی پیدا نگردد بازهم یزید را بیعت نخواهم نمود محمد بن حنفیه دیگر سخن نگفت
وکلام خود را قطع نمود وشروع کرد بگریستن وجناب امام حسین علیه السلام نیز گریست تا اینکه آن دو بزرگوار ساعتی
گریه نمودند پس جناب امام حسین فرمود ای برادر خدا ترا جزای خیر بدهد بتحقیق خیرخواهی نمودی وبراه صواب اشاره
کردی ومن عازم شده ام که بسوی مکه بروم وآماده گشته ام برای سفر مکه با برادران وبرادرزادگان وشیعیان کرام خود
کار ایشان کار من ورای ایشان رای من است واما تو ای برادر حرجی بر تو نیست که در مدینه بمانی واز جانب من بر اینقوم
دیده بان وجاسوس شوی وهیچ کاری از کارهای این قوم ستمکار را از من مخفی ومستور مدار وپیوسته از حال ایشان بمن خبر
برسان پس جناب امام حسین علیه السلام دوات وکاغذ طلبید واین وصیت نامه را برای برادر خود محمد بن حنفیه نوشت بسم
الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه ایست که حسین بن علی ابن ابی طالب آن را نوشته وبر مضامین وی وصیت کرده
بسوی برادر خود که معروف بفرزند حنفیه است که حسین شهادت میدهد که خدا یکی ومعبودی بجز خداوند عالمیان نیست
وشهادت میدهد براینکه محمد بندهٔ گرامی ورسول امین اوست که از جانب خدا دین حق وحق وجهها صادق وراست آورده

وهمه

وتجری دموع [illegible] ائمه علیهم السلام برحمتك یا منان العلام

فصل چهارم در بیان توجه مظلوم کربلا و [illegible] بیابان نینوا کشته گروه

اشقیا از مکه معظمه بسوی عراق ودر بیان ابتلا
از اهل کفر ونفاق بان امام آفاق رسید از شیخ بزرگوار شیخ مفید ره مرویست که خروج وجنگ جناب مسلم در کوفه
روز سه شنبه هشتم ماه ذی الحجة الحرام بود وکشته شدن آن مظلوم بیکس روز چهارشنبه نهم ماه بود شد که روز عرفه میباشد
ودر روز خروج جناب مسلم که روز ترویه بود جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون آمده بسوی کوفه متوجه گردید
آنحضرت در سیم ماه شعبان وارد مکه معظمه شده بود بقیه ماه شعبان وتمام ماه مبارک رمضان وشوال وذیقعده وهفت روز
از ماه ذی الحجه در مکه معظمه اقامت فرموده روز هشتم ماه مزبور بیرون آمده بسوی کوفه روانه گردید در آن مدتی که در
مکه اقامت داشت چند نفر از اهل حجاز واهل بصره بسعادت شرف حضور مبارک آنحضرت توفیق یافته بر اهل بیت کرام وموالیان
آن امام انام منضم گردیده ملازم خدمت سراسر سعادت آنجان جهانیان شدند وکردن بطاعت والجبه آنحضرت گذاشتند
مترجم میگوید مصنف ره در جای دیگر روایت کرده است که یزید پلید گروهی را بهانه حج از طاغیان بنی امیه وتابعان آن فرقه ضاله
بسوی مکه معظمه روانه نمود بروایتی ایشان هزار نفر بودند که آنحضرت را گرفته بنزد ابن عبید ببرند یا اینکه در مکه
معظمه آن نور دیده جناب رسول خدا را بمکر وحیله بکشند چون آنحضرت مکر ایشان را مشاهده فرمود احرام حج را بدل بعمره
نمود واعمال عمره را تمام کرده از مکه معظمه بیرون آمد انتهی بروایت سید بزرگوار سید بن طاوس ره که آنحضرت در سیم
ماه ذی الحجه از مکه معظمه بسوی کوفه متوجه گردید ودر روز بیرون رفتن جناب امام حسین جناب مسلم را در کوفه بدرجه
شهادت نرسانیده بودند هنوز خبر شهادت جناب مسلم بخدمت آنحضرت نرسیده بود زیرا که در روز شهادت آن بزرگوار از مکه معظمه
بیرون آمد چون عزم نمود که از مکه بیرون رود در حضور مردم خطبه در غایت فصاحت وبلاغت ادا نمود ولفظ
خطبه آنحضرت اینست الحمد لله وما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله وصلى الله على رسوله وسلم خط الموت
على ولد ادم مخط القلادة على جيد الفتاة وما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب الى يوسف وخير لي مصرع
انا لاقيه كاني باوصالي تتقطعها عسلان الفلوات بين النواويس وكربلا فيملأن مني اكراشا جوفا و
اجربة سغبا لا محيص عن يوم خط بالقلم رضى الله رضانا اهل البيت نصبر على بلائه ويوفينا اجر
الصابرين لن تشذ عن رسول الله لحمته وهي مجموعة له في حظيرة القدس تقر بهم عينه وينجز بهم
وعده من كان باذلا فينا مهجته وموطنا على لقاء الله نفسه فليرحل معنا فاني راحل مصبحا ان شاء الله
واولهني در ظاهر نظر بصیغه فعل تعجب است بمعنای اشوقنی است وخیر در بعض نسخ با یاء موحده است ودر بعض
نسخها با یاء مثناة است اوصال جمع وصل با فتحه واو ودر مفردوی بیه مفاصل انسان اطلاق میشود وعسلان بفتح
عین وسین از لغت چنین ظاهر میشود که بسرعت حرکت دادن سر گرگ واسبست وشاید جمع عاسل باشد که بمعنای
گرگ است وحصر اهل لغت جمع عاسل بعسل بروزن رکع وعواسل حجت نیست بعد از آن که در کلام مانند جناب
امام حسین بروزن عسلان دیده شود وشاید باعتبار معنای مجازی عسلان در خود گرگ ومانند آن مستعمل
بوده باشد نواویس ظاهر کلام گویا نام مکانی بوده باشد در نزدیکی کربلا اکراش جمع کرش بکسره یا بروزن
کتف از حیوان بمنزله معده است از انسان جوف بروزن رکع شاید جمع اجوف است که بر شکم استعمال میشود
چنانکه در خبر آمده است اهلك الناس الاجوفان ای البطن والفرج وشاید بفتحه جیم وواو بوده باشد بروزن فرس
بمعنای وسعت است واجربه جمع جرابست که بمعنای همیان وانبانست سغبا احتمال دارد که بروزن رکع بوده که جمع
سغب است بروزن کتف واحتمال دارد سغب بوده باشد بروزن عنق بازجمع سغب بروزن کتف است اگرچه در
لغت جمع سغب هیچ یکی از این دو وزن جمع یافت نشده است واحتمال دارد که مفرد است ومراد از وی جنس است
اهل البیت منصوبست بر مخصوصیة لن تشذ بتشدید ذال معجمه فعل مضارع شد مه باشد از باب نصر ینصر
وضرب یضرب بمعنای نابود ونایاب وجدا شدن در این مقام حظیره با حاء مهمله وظاء معجمه بروزن سفینه اصل
وی چیزی را میگویند که محیط بوده باشد همیان خود را وحظیرة القدس عبارتست از بهشت حاصل ترجمه خطبه
شریفه آنست که حمد وثنای نامعدود سزاوار خداوندگار معبود است وانچه خدا خواسته وتقدیر
نموده است البته واقع میشود وچاره از وی نیست وهیچ قوت وحول نیست مگر با خداوند عالمیان وخداوند
وند عالم سلام وصلوات فرستد برای رسول اکرم خود ای گروه مردم مرگ حتمی بر پیشانی فرزندان آدم در کر

لوح محفوظ نوشته شده واز قلم تقدیر قضا گذشته ومحتوم گردیده است وبگردن فرزندان آدم قلاده وگردن بند
حتمی است مانند گردن بندی است که در گردن دختران نوجوان میباشد وچه بسیار خواهان ومشتاق پدران کرام وبزرگوار
خود هستم مانند اشتیاق جناب یعقوب بملاقات فرزند عزیز خود حضرت یوسف واختیار نموده است خداوند عالمیان
وپسندیده است مکان معینی ومعلومی برای مدفن جسد من که بناچاری باید آنرا ملاقات نمایم وبمحل مدفن خود برون روم
گویا در پیش چشم من موجود است که اعضای مرا جانوران بیابانها که در میان نواویس وکربلا میباشند پاره پاره خواهند نمود
که پر میکنند از اعضای جسد من معده های خالی ووسیع وشکمهای گرسنه را چاره وخلاصی از آن روز ممکن نیست که تقدیر
مرگ در آن روز شده باشد بقلم قضای الهی بر پیشانی نوشته کرده در رضای خداوند عالمیان وخوشنودی پروردگار زمین
وآسمان رضا وخوشنودی ما میباشد که مخصوص هستیم بر اهل بیت بودن نسبت بجناب رسول خدا وما صبر وتحمل میکنیم
بلاهای که از قلم تقدیر خدا گذشته باشد شکایت از هیچ بلا ومحنت نمیکنیم وخداوند عالم اجری وثوابی که برای صبر کننده
کان بر مصائب قرار داده است برای ما کامل خواهد فرمود واعضای پاره پاره من که بمنزله گوشت واستخوان بدن مبارک جناب رسول
خدا است هرگز از آنحضرت کم نخواهد گردید وآن اعضای پاره پاره که در بیابان کربلا پراکنده میباشد در بهشت برین در
نزد جناب رسول امین جمع خواهند شد هیچ یکی از آنها کم نخواهد گردید وچشم جناب رسول خدا بدیدن اهل بیت خود
روشن وشاد وخرم خواهد شد ووعده کرامتی که بسبب شهادت اهل بیت رسالت از جانب خداوند احدیت
گردیده است بعمل خواهد آمد هرکسیکه میخواهد جان خود را در راه محبت ما بذل نماید نفس خود را واداره وآماده ساخته است بملاقات
خداوند عالمیان وثبات در راه رضای پروردگار زمین وزمان پس با ما کوچ نماید بهمراهی ما سفر کند که من فردا از این دیار
بیرون خواهم رفت ان شاء الله مترجم میگوید در بادی نظر قاصر در بعضی از فقرات این خطبه شریفه خدشه واشکال ظاهر گردد
که پر واضح است که جانوران بیابانها اعضای مبارک جناب امام حسین را نمیتوانستند بخورند بلکه در اطراف آن بدن مبارک پاره پاره جمع
میشدند گریه وزاری مینمودند وخاک کربلا را بر خود میریختند واهوان صحرا ومرغان هوا از چرا ونغمه ونوا باز ماندند و
شیران بیابانها وگرگان کوهها از شکار وکار دست کشیده مشغول عزا آن جان جهانیان گردیدند چنانکه از اخبار معتبره مستفاد
میباشد جمله از آنها ابواب متاخره خواهد آمد ان شاء الله پس چگونه فقره خطبه شریفه با آن اخبار جمع شود که حضرت فرمود که پر میکنند
کنند از اعضای من جانوران بیابان شکمهای گرسنه خود را پس جواب از این اشکال بچند وجه میشود اول آنکه در این مقام جایز است
که استعاره مرشحه بوده باشد که عسلان فلوات باعتبار استعاره در لشکر نامسعود عمر بن سعد مرد ود مستعمل شود وذکر
ملایمات ولوازم عسلان از قبیل ترشیح است وقرینه بر این استعمال حالیه ومقالیه است زیرا که مطلب در میان متکلم ومخاطب
مشخص ومعلوم بود که یزید پلید وتابعان آن کافران عنید مانند جانوران بیابان وگرگان وسگان درنده کان بر ریختن خون
مبارک آنحضرت تشنه وشکم گرسنه بودند ومیخواستند که بکینه سینهها بر کینه خود را بریختن خون مبارک آن جان جهانیان
ونور دیده جناب رسول خدا وند عالمیان وپاره پاره نمودن اعضای آن امام انس وجان شفا وتسکینی بدهند وتشنه کان و
گرسنه کان قتل آنحضرت بودند پس حاصل این جواب آنست که مراد آنحضرت از عسلان که بمعنای گرگان ودرنده کانست سگان
گروه اشقیا وگرگان لشکر اعدا است که به نیزه ها ودرخشنده تیر وشمشیرها برنده ومرگ خیز خود بدن مبارک آنحضرت را در
میان نواویس وکربلا پاره پاره نمودند ومعلوم است جناب امام حسین مردم را به نصرت ویاری خود از شر این سگان ستمکار
تکلیف میفرمودند از شر گرگ بیابانها شاید کسی درست تامل وتفکر نماید این خبر را مقبول طبع بلکه معین ومتعین میداند
وجه دویم آنست که مصنف ره فرموده است که مراد حضرت اینست که مرا بی غسل وکفن با بدن عریان در ریگ وخاک بیابان
بی اندازند وبعد از کشتن بدن مرا در زیر خاک دفن نکنند گمان ناظران ومردم زمان این میشود که باید این بدن را جانوران
صحرا بخورند اگرچه در واقع چنین نمیشود وفرموده است قرینه بر این مطلب قول آنحضرت وهی مجموعة له في حظيرة القدس
پس از قبیل استعاره تمثیلیه میشود حاصل کلام آن بزرگوار اینست که جناب امام حسین هیئت وترکیب افتادن بدن مبارک خود را
بی دفن وکفن در ریگ وخاک بیابان دور از آبادانی واجتماع مردم تشبیه نموده است بهیئت وبدن کسیکه گرگان بیابان او را
پاره پاره نموده در ریگ وخاک افکنده باشند چنانکه قاعده استعاره تمثیلیه این است که هیئت وترکیب مشبه را به هیئت وترکیب
مشبه به تشبیه مینمایند وکلام مرکب را که در معنی حقیقی مستعمل است در معنی مجازی استعمال میکنند مثل اینکه اگر
کسی در کاری متردد ومتفکر بوده باشد او را دیگری میگوید اراك تقدم رجلا وتؤخر اخرى یعنی میبینم که یکپا
خود را در این امر پیش میکنی وپای دیگر خود را پس میکنی چنانکه عادت شخص متردد اینست که میخواهد بجا نه

و بطریق عرف و عادت با ایشان رفتار نمائیم تا اینکه حجت بر ایشان تمام شود لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیٰی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ یعنی بجهت اینکه هر کرا هلاک و زیان کار و گمراه شود از روی دلیل و برهان هلاک شود و هر کسیکه زنده و نیکو کار باشد از بینه و حجت زنده و نیکوکار شود مصنف ره فرموده است تا اینجا هر چه نقل کردیم از کیفیت بیرون رفتن آنحضرت از مدینه منوره از کتاب محمد بن ابی طالب نقل کردیم ولکن در بعض کتب دیده ام مکالمه که جناب امام حسین علیه السلام عزم نمود که از مدینه منوره بیرون برود جناب ام سلمه نزد آنحضرت آمد عرض نمود ای فرزند گرامی دل مرا به بیرون رفتن خود بسوی عراق بدرد میاور و محزون و اندوهناک منما زیرا که از جد تو جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود فرزند عزیز من حسین در زمین عراق کشته خواهد شد در زمینیکه نام آن کربلا است کو سید حضرت امام حسین علیه السلام چون این سخن را از آن خاتون مکرمه شنید فرمود ای مادر مهربان بخدا سوگند من نیز این را میدانم و میدانم که من لامحاله در زمین عراق کشته خواهم شد چاره از آن ندارم و من بخدا سوگند میشناسم آن روزی که در آن روز کشته میشوم و میشناسم قاتل خود را که مرا خواهد کشت و میشناسم آن بقعه را که در آن مدفون خواهم گردید میشناسم کسانرا که در پیش روی من شهید باشند از فرزندان و برادران و خویشان و شیعیان خود و اگر دلت میخواهد ای مادر مهربان بنمایم ترا محل قبر و مدفن خود من ترا انصار ایشان بعد از آن پس آنحضرت بدست معجز نمای خود اشاره فرمود بسوی کربلا از اعجاز آنحضرت بلندیها آن زمین که در میان آن مجلس و زمین کربلا بود پست گردیدند و زمین کربلا در نظر جناب ام سلمه در نزدیک نمایان شد پس جناب امام حسین علیه السلام محل مدفن و لشکرگاه و جای ایستادن و محل شهادت خود را یک یک بجناب ام سلمه نشان داد چون جناب ام سلمه آن را مشاهده نمود با شدت تمام گریه نمود و آنجناب را بخدا سپرد آنحضرت فرمود ای مادر مهربان خداوند عالمیان خواسته است که مرا از روی ظلم و عدوان دشمنان کشته و سر بریده به بیند و از علم خدا گذشته چنان گذشته است و از قضا و تقدیر الهی جاری گشته است که زنان و اهلبیت و دختران گرامی مرا از وطن خود شان آواره و دربدر شده به بیند کودکان کوچک مرا مذبوح به بیند بعضی از ایشان را مظلوم و اسیر شده و دست بسته به بیند در حالتی که ایشان یاری و یاور و فریاد رسی کنند کسی بفریاد ایشان نمیرسد و احدی نصرت و یاری و اعانت برای ایشان نمی نماید جناب ام سلمه با دیده گریان و دل بریان عرض نمود که در نزد من تربتی هست که جد بزرگوارت بمن داده است و در میان شیشه گذاشته ام حضرت فرمود بخدا سوگند مرا با چنین حالت میکشند هر چند که بزمین عراق نروم پس دست معجز نمای خود را بلند کرد و مشت خاکی از خاک پاک کربلا برداشت و بجناب ام سلمه داد و فرمود این را بآن شیشه بگذار که جد بزرگوارم بتو عطا کرده است و هنگامی که دیدی هر دو خون شدند پس بدان که مرا کشته اند شیخ مفید ره روایت کرده است که آنحضرت در هنگام بیرون رفتن این آیه شریفه را تلاوت فرمود فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ پس آنحضرت از جادهٔ متعارف و راه معروف و مشهور بسوی مکه معظمه روانه گردید اهل بیت آنحضرت عرض کردند کاش از جادهٔ متعارف و راه بزرگ و معروف قدری کنار شوی چنانکه عبد الله بن زبیر چنان نمود تا اینکه سواران اگر بطلب شما آیند ما را نیابند حضرت فرمود نه بخدا سوگند هرگز از راه راست مستقیم مفارقت نخواهم نمود تا اینکه خداوند عالمیان هر چه تقدیر کرده است درباره ما جاری سازد چون نزدیک شد که داخل مکه معظمه گردد این آیه را تلاوت فرمود وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ قَالَ عَسٰی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ مترجم میگوید بروایت ابی مخنف چون اهل بیت و اصحاب آنحضرت عرض کردند که میخواهیم قدری از راه متعارف بیرون برویم و از طریق غیر متعارف سلوک فرمائید حضرت فرمود گویا از طلب کننده گان میترسید که مبادا از پی ما بیایند ایشان عرض کردند بلی فرمود من میترسم که از راه غیر متعارف بجهت ترس از مرگ برویم و این ابیات را انشا فرمود

إِذَا الْمَرْءُ لَا یَحْمِی بَنِیهِ وَعِرْسَهُ ... وَعِتْرَتَهُ کَانَ اللَّئِیمَ الْمُسَبَّبَا

وَمِنْ دُونِ مَا یَبْغِی یَزِیدُ بِنَا غَدًا ... نَخُوضُ بِحَارَ الْمَوْتِ شَرْقًا وَمَغْرِبَا

وَنَضْرِبُ ضَرْبًا کَالْحَرِیقِ مُقَدَّمًا ... إِذَا مَا رَآهُ ضَیْغَمٌ فَرَّ مُهْرِبَا

لئیم کسی ناکس و دنی و فرومایه است و نضرب بصیغه معلوم و مجهول جایز است که خوانده شود یعنی هنگامی که مرد از جهت ترس مردن فرزندان و عیال و عترت خود را اعانت و حمایت و رعایت ننماید دنی و ناکس و فحش بد شمار داده میگردد در میان صاحبان غیرت و حمیت از آن راهی که یزید پلید ما را بجهت کشتن طلب نماید و قصد جان ما بکند در آن هنگام از آن بد فرجام گریزان و ترسان نمیشویم بلکه در دریای مرگ شناوری میکنیم از هر جهت در نهایت مرگ داخل توپان میشویم از سمت مشرق و مغرب آن و اگر نضرب بصیغه معلوم باشد معنای بیت چنان میشود که در آن وقت شمشیر ابدار و تیغ

شرربار کردن دشمنان را چنان زدنی میزنیم که مانند آتش شعله ور پیش رو و راست میگردد و هنگامی که شیر غران شیر بران ما را مشاهده نماید بهر طرف گریزان میشود و اگر بصیغه مجهول باشد مراد از بیت بقرینه معنای مقدر اول آشکار میگردد و احتیاج بتکرار ندارد انتهی برگشتیم بترجمه تتمه روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید ره چون آنحضرت وارد مکه معظمه گردید اهل مکه از ورود آنحضرت خبردار و آگاه شدند پیوسته بخدمت آن بزرگوار تردد مینمودند و کسانیکه بقصد عمره وارد مکه معظمه شدند از اهل آفاق بزیارت آن امام آفاق میآمدند و عبد الله بن زبیر ملعون در آن اوان در یکجانب مکه اقامت نموده پیوسته از روی حیله و تزویر مشغول نماز بود و گاهی مشغول طواف کعبه گردید آن ملعون نیز مانند دیگران در هر روزی یکدفعه و گاهی در دو روز یکنوبت بخدمت آن بزرگوار میرسید و در ظاهر اظهار محبت مینمود و از آمدن آنحضرت اظهار شعف و سرور میکرد لکن در باطن آمدن آنحضرت بمکه معظمه و اقامتش در آنجا برای آن محیل غدار بسیار گران بود و خوش نداشت از ورود آنجناب به بلدهٔ طیبه مکه معظمه زیرا که میدانست مادامیکه آنحضرت در مکه باشد کسی از اهل مکه و آفاق برای پسر زبیر بیعت نمیکند آنحضرت را گذاشته گردن بطاعت آن ملعون نمیگذارد زیرا که اصل و نجابت و بزرگواری آنحضرت مانند آفتاب عالم تاب بر عالمیان ظاهر و هویدا بود و در پیش مردم اطاعت آنجناب از هر کس در صورت اسوده و مقام بیعت بهتر و بیشتر بود مقارن این حالات خبر مرگ معاویه ملعون باهل کوفه رسید اهل کوفه بنا گذاشتند که بیزید حرامزاده بیعت ننمایند بخیال شورش افتادند خبر جناب امام حسین از آن طرف بسمع ایشان رسید که آنحضرت و عبد الله بن زبیر از بیعت یزید پلید ابا و امتناع نموده اند و از مدینه منوره بخاطر این مطلب بیرون رفته وارد مکه معظمه شده اند پس بنا باین اخبار شیعیان کوفه بمنزل سلیمان ابن صرد خزاعی جمع شدند و خبر مرگ معاویه ملعون که فرعون و شداد و نمرود این امت بود یاد نمودند و حمد و ثنای الهی کردند که آن حرامزاده از دنیا به درک اسفل جهنم واصل گردید سلیمان فرمود ایها الناس معاویه ملعون بجهنم واصل شده و جناب امام حسین از گروه مردم کناره شده بیعت به یزید پلید ننموده است و بسوی مکه رفته در آنجا اقامت کرده است و شما شیعیان آن بزرگوار و شیعیان پدر بزرگوار آنجناب هستید پس اگر از نفس خود خاطر جمع شوید که در همه حال شما آن بزرگوار را یاری نمائید و با دشمنان او جهاد میکنید در قتال الطغیان سعی و کوشش نمائید پس بخدمت آن بزرگوار نامه بنویسید تا بجمال با کمال خود شهر شما را منور سازد و بجانب شما بیاید و اگر از نفس خود ضعف و سستی و نقض عهد و پیمان می یابید پس بمرد صالح نیکوکار بزرگوار را فریب ندهید و نفس مبارک آن حضرت را بمعرض تلف میاورید چون بیوفایان اهل کوفه این سخنان را از سلیمان بن صرد شنیدند همگی عرض نمودند بجان است که میفرمائی بلکه ما پیوسته در خدمت آن بزرگوار با دشمنان اشرار او جنگ میکنیم و نفسهای خود را فدای جان جهانیان خواهیم نمود و پیوسته در جان نثاری سستی و تکاهل نمی ورزیم پس رای همه ایشان باین قرار گرفت که نامه بخدمت آنجناب بنویسند و اتفاق خود را بجهاد دشمنان آن بزرگوار اظهار نمایند تا اینکه ~~تا اینکه آنحضرت~~ تا اینکه آنحضرت بجانب کوفه متوجه شود گردن به بیعت و طاعت او بگذارند پس نامه باین مضمون نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی جناب امام حسین بن علی علیه السلام از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و از سایر شیعیان کرام آن امام انام از مؤمنان و مسلمانان اهل کوفه سلام ما برای تو باد بدرستی که ما با تو حمد می نمائیم بخداوندی که لا شریک که جز ذات اقدس پاک خدای نیست اما بعد حمد و ثنا سزاوار ذات اقدس خداوند عالمیانست که ارکان دشمن بد اندیش ترا در هم شکست و عدو ستمکار ترا هلاک نمود که آن ملعون بجور و ستم و از روی قهر و عدوان قاهر و غالب گردید بر این امت پس غلبه نمود بر ایشان و خلافت و امارت را در میان امت غصب نمود از روی عدوان بر ایشان خلافت نمود و بی اذن و رضای ایشان امیر گردید و غنایم ایشان را غصب کرده بی اذن ایشان بخلافت باطل و امارت فاسد بزرگی نمود چون در مسند خلافت و سریر امارت از روی جور و ستم برقرار و مستحکم گردید نیکان ایشان را بعداوت و دشمنی بدرجه شهادت رسانید و بدکاران و شریران ایشان را زنده گذاشت و مال دوستان خداوند عالمیان را میان ستمکاران و مالداران ظالمان قسمت نمود و بر دولت ایشان فزود پس بیاد دوری باد از رحمت خدا بر آن ملعون عنید چنانکه دور گردید ثمود از رحمت خداوندگار معبود و نوشتند ای سید و آقای ما بدرستی ما را امام و پیشوائی نیست پس بیا بشهر ما که امیدواریم که خداوند عالمیان بسبب تو ما را بحق و راستکاری جمع نماید و نعمان در قصر الاماره نشسته است ما گروه شیعیان هستیم بنماز جمعه او حاضر نمیشویم و با او بعیدگاه بیرون نمیرویم و اگر خبر آمدن تو بشهر کوفه بگوش ما برسد نعمان را از کوفه بیرون کنیم و او را لاحق و ملحق بشام [illegible] می نمائیم بشام پس نامه را پیچیدند و بهمراهی عبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال فرستادند امر

کردند ایشان را که بیا بتعجیل نمایند در رسانیدن نامه ایشان بخدمت آن امام انام وپیشوای انس وجان پس آن دو نفر نامه را گرفته بسوی مکه معظمه روانه شدند در دهم ماه مبارک رمضان وارد مکه شدند و نامه اهل کوفه را بخدمت آنحضرت رسانیدند
ودو روز دیگر بعد از بیرون رفتن آن دو نفر رسولان شیعیان کوفه نامه ها بخدمت جناب امام حسین نوشتند بیکی را
یک نفر یکی را دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر تا اینکه صد وپنجاه نامه نوشتند بمصاحبت قیس بن مسهر صیداوی وعبد الله بن شداد
ابن عبد الله الارحبی وعمارة بن عبد الله السلولی بخدمت جناب امام حسین علیه السلم فرستادند سید ابن طاوس ره فرموده
است که آنحضرت با وجود ورود این نامه ها با اینها نوشتهای ایشان هرگز جواب لا ونعم نفرموده وهنوز ساکت بود حتی اینکه در
یک روز ششصد نامه بخدمت سراسر سعادت آنحضرت بزرگوار رسید ونامه های اهل کوفه پی در پی ومتواتر وارد خدمت آن
حضرت میگردید تا اینکه در عرض چند با نوبتهای متفرقه دوازده هزار نامه از بیوفایان کوفه در خدمت آنحضرت جمع شد
شیخ مفید ره روایت کرده است که در روز دیگر اهل کوفه نامه دیگر بخدمت آنحضرت نوشتند بمصاحبت هانی ابن هانی
سبیع وعبد الله بن سعید حنفی فرستادند ومضمون آن نامه را چنان نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست بسوی جناب
امام حسین بن علی سلام الله علیهما از شیعیان مؤمنان ومسلمانان اما بعد فحیهلا فان الناس ینتظرونک لا رأی لهم
فی غیرک فالعجل العجل ثم العجل العجل والسلم حی با فتحه حاء ویاء مشدده فعل امر است بمعنی هلم واقبل یعنی زود بیا
وکلمه هلا کلمه تحضیض است باخرو لاحق میشود ومی گویند حیهلا در این وقت صورت چند در آن جایز است که ذکر
آنها مناسب مقام نیست وظاهر اینست که العجل با نصب وفتح لام بوده باشد که فعل مقدر را از نصب میدهد مانند النجا
العجل یعنی بزودی بطرف ما بیا زیرا که مردم انتظار قدوم میمنت لزوم ترا میکشند وایشان را رای وخیال در بیعت واطاعت سوا
تو ندارند پس تعجیل فرما در آمدن بیا بیا بتعجیل بعد از این نامه چند نفر دیگر جمع شدند نامه دیگر بخدمت آنحضرت
نوشتند مانند شبث ابن ربعی ملعون وحجار ابن ابجر ویزید بن حارث وعروه بن قیس وعمرو بن حجاج زبیدی ومحمد بن عمرو
التیمی ولفظ نامه ایشان چنین بود اما بعد فقد اخضر الجناب واینعت الثمار واعشبت الارض واورقت الاشجار
فاذا شئت فاقبل علی جند لک مجندة والسلم علیک ورحمة الله وبرکاته وعلی ابیک جناب بروزن سحاب ناحیه
وجهت است وبمعنا منزل نیز آمده است در عبارات نامه بهتر معنا اولست اگرچه از بیان مصنف ره چنان مستفاد میگردد
که مراد از جناب در اینجا آستانه خانه هاست اعشاب بیرون آمدن گیاه تازه است از زمین واینعت بصیغه معلوم از
باب افعال مشتق از ینع بروزن بیع میل کردن شاخ درختانست بطرف پائین درخت گویا مراد در اینجا اینست که
میوه ها از شاخ درختان سر بفرود آورده است کنایه میشود از نزدیک بودن رسیدن میوه مجنده بمعنای مجموع
میباشد چنانکه میگویند الوف مؤلفه وقناطر مقنطره حاصل نامه اینست صحراها وبیابانها که در نواحی کوفه است
سبز شده وروی زمین علف زار وپر گیاه گشته ومیوه ها رسیده ودرختان باغها با ورق سبز دلگشا شده است اگر میل داری
باین صوب تشریف بیاور زیرا که لشکر انبوه وآماده برای نصرت تو خواهی رسید سلم ورحمت وبرکات خدا بر تو وبر پدر بزرگوار تو باد
پس رسولان اهل کوفه در خدمت آنجناب با هم دیگر ملاقات نمودند وپی در پی در عقب یکدیگر در حضور آنجان جهانیان به
یکدیگر دوچار شدند پس آنحضرت نامه های اهل کوفه را خواندند واز رسولان ایشان احوال واوضاع مردم کوفه را پرسید چون
آنحضرت دید که اصرار اهل کوفه از حد در گذشت قلم را بدست معجز نمای خود برداشته از هانی ابن هانی وسعید بن عبد الله
که آخر رسولان اهل کوفه بودند نامه باشراف واعیان کوفه نوشت وعبارات نامه آنحضرت اینست بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین
بن علی الی الملاء من المؤمنین والمسلمین اما بعد فان هانیا وسعیدا قدما علی بکتبکم وکانا آخر من قدم علی من
رسلکم وقد فهمت کل الذی اقتصصتم وذکرتم ومقالة جلکم انه لیس علینا امام فاقبل لعل الله ان یجمعنا
علی الحق والهدی وانا باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهل بیتی مسلم ابن عقیل فان کتب الی بانه اجتمع رای
ملائکم وذوی الحجی والفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم وقرأت فی کتبکم فانی اقدم الیکم وشیکا
ان شاء الله فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذلک
والسلم اقتصصتم فعل ماضی است از باب افتعال بمعنا نقل کردن حکایت وحدیث براستی ودرستی یقال فلان
اقتص الحدیث اذا رواه علی وجهه ووشیکا بروزن امیر بمعنای سرعت کننده است مذکر ومؤنث در وی یکسان می
شود چنانکه میگویند زید وشیک وهند وشیک ای سریع پس حاصل کلام معجز بیان آن امام انس وجان اینست که آ
یکم بنام خداوند یکتا که بسیار لطف کننده ومهربانست این نامه ایست از حسین بن علی بسوی بزرگان واشراف مؤمنان

ومسلمانان بعد از حمد وثنای الهی بدرستیکه هانی وسعید که آخر رسولان وپیکهای شما بودند نامه های شما را پیش من آوردند
وهمه اخبار یکه در آنها نقل وذکر نموده بودید دانستم وسخن همه شما این بود که بدرستیکه ما امام وپیشوا نداریم برو نزد ما
بیا که شاید خداوند عالمیان به برکت وجود مبارک تو ما را براستی ودرستکاری جمع نماید ودر نجات رهدایت دائم گرداند ما باز
کند حال من فرستادم بسوی شما برادر وپسر عم ومحل اعتماد ووثوق خود از اهلبیت خود که عبارت از مسلم ابن عقیل بوده باشد
پس هنگامیکه بشهر شما آمد ورای شما را دانست واتفاق شما را فهمید وکار بار شما را موافق مضامین نامه های شما یافت
ودانست که رای بزرگان وصاحبان عقل وتدبیر وفضیلت شما با آنچه در نامه های شما خواندم موافق ومطابق است وآن را بما
بمن نوشت پس بزودی بسوی شما خواهم آمد انشاء الله بجان خود سوگند میخورم که هیچکس سزاوار امامت وخلافت نیست
مگر کسیکه حکم کند در میان مردم بر احکام کتاب خداوند عالمیان وقیام نماید در میان رعیت بعدل وانصاف ومتدین
باشد بدین حق ومذهب درست وثابت گرداند نفس خود را در سر دین حق وعدالت در بعض نسخ نامه چنین
مذکور شده است الحابس نفسه علی ذات الله ترجمه وی اینست که حبس وثابت گرداند نفس خود را بر رضا وخوشنودی ذات
اقدس باری تعالی **فصل سیم** در توجه سید جلیل وسلیل جناب ابرهیم خلیل جناب مسلم ابن عقیل از مکه معظمه
بسوی کوفه مترجم میگوید پیش از تحریر وتقریر این کیفیت دلسوز ومصیبت جانگداز دو مطلب را باید در اینجا ذکر نمایم
که ذکر آنها خالی از فایده کثیره نمیشود مطلب اولی در بیان گریستن در مصیبت جانگداز جناب مسلم ابن عقیل
اگرچه در این مطلب روایت مخصوصی بنظر قاصر این خاطی کثیر التقصیر نرسیده است لکن اثبات این مطلب به چند وجه
نمایم اول آنکه در باب ثواب گریستن بر مصیبت دلسوز جناب امام حسین علیه السلم روایتی از ابو عماره کوفی گذشت
که از جناب امام جعفر صادق علیه السلم نقل کرده است که از آنحضرت شنید که میفرمود هر چشمیکه یکقطره اشک از وی بچکد
گرد بجهة خونی که از ما ریخته شده یا بجهة حقی که از ما نقص کرده اند وغصب نموده اند یا بجهة عرضی وآبروئی که از ما هتک
کرده اند یا گریه نماید بجهة مصیبت یکی از شیعیان ما که در راه محبت ما اهلبیت رسالت باو رسیده است از دشمنان ما
خداوند عالمیان ساکن گرداند صاحب آن دیده را در بهشت خود سالهای سال دیگر که دائمی وهمیشگی میباشد ودلالت
این بر مدعای ما بر واضح است زیرا که جناب مسلم از بزرگان شیعیان اهلبیت رسالت ونیکان خویشان ایشان بود دوم
روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه هر کسیکه در مصایب جانگداز اهلبیت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله گریان و
نالان شود خداوند عالم گناهان او را بیامرزد وبر واضح است که مصیبت جناب مسلم از جمله مصایب اهلبیت است سیم
آنکه آن بزرگوار در اعداد شهدای کربلا مذکور است ومصیبت او عین مصیبت جناب سید الشهدا است
زیرا که در راه محبت آنحضرت آن مظلوم غریب بیکس را کشتند ودل مبارک آنحضرت در مصیبت وی در شهادت آن سرور دیگر سوزان
ودیده حق بینش گریان واشکریزان گردید ومصیبت آن بزرگوار اول مصیبت جناب سید شهدا بود وتاثیرش در
دل مبارک بیشتر شد شاید کسی بر احوال وحکایات آن بزرگوار بنظر دقت ملاحظه نماید که چگونه در راه آن امام انام جان
نثار میکرد وتا دم مرگ یاد آنحضرت مینمود وپیوسته در فکر این بود که بلکه خبر بحضرت برسد دیگر بکوفه نیاید به
یقین میداند که گریستن بر آن بزرگوار محض گریستن است بجناب سید شهدا علیه السلم مطلب دوم در بیان نسب
وفضایل ومناقب آن بزرگوار است بدانکه آنجناب پسر عم جناب امام حسین وفرزند عزیز ورشید جناب عقیل بود وزنش
از دختران جناب امیر مؤمنان بود که نام او رقیه مادر جناب عبد الله ابن مسلم شهید است وکیفیت بزرگوار بهمجناب عبد الله
وشهادت او بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله ومناقب وفضایل جناب مسلم علیه السلم از حد احصا افزون واز عد وشماره
بیرون است وآنجناب صاحب کمالات وکرامات بود وموصوف بود بصفات حمیده واوصاف پسندیده وکرامت نفس ودیانت
وتقوی وپرهیزکاری وعلو همت وصاحب کیاست وفراست ووثاقت کفایت میکند در قدر ومنزلت وشان ورتبت آن
بزرگوار اینکه جناب امام حسین که پادشاه دنیا وآخرت وامام دانا وعالم بحقایق ودقایق ومعصوم از نقایص است
او را از جانب خود بسوی کوفه فرستاد ونایب مناب وقایم مقام خود گردانید وبیعت واطاعت او را بمنزله بیعت واطاعت
خود نمود وبر بزرگان واشراف وشیعیان کوفه رئیس وبزرگ گردانید واو را بشرف برادری خود مشرف وسربلند
نموده از نزدیکترین خویشان وموثق ومعتمدترین ایشان حساب فرموده وخوشا بحال کسیکه مانند جناب
امام حسین او را توثیق وتعدیل نماید ونایب مناب خود گرداند کدام شان ومنزلت بالاتر از این میشود زیرا
که آن بزرگوار اگر متصف ومتحلی بزیور وزینت علم وفضل ودانائی ودانا از احکام شریعت ومبرز دار

بمسائل واجبات و محرمات سنت نبویه مصطفویه نبود و صاحب کیاست و فراست و بینائی و ورع و تقوی نمیشد کجا
سزاوار منصب جلیل نیابت خاص آل عبا میگردید بمانند شهر کوفه که بزرگان و دانایان شیعیان در آن شهر بودند و از
جمله مناقب و فضایل آن بزرگوار آنست که در سابق مذکور شد که روزی جناب امیر مؤمنان بخدمت سراسر سعادت
خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله عرض نمود یا رسول الله یا عقیل را دوست داری جناب رسول خدا فرمود بلی بخدا سوگند که
من او را از دو جهت دوست میدارم یکی از جهت خودش و دیگری از جهت اینکه جناب ابوطالب او را دوست میداشت فرمود و لکن
فرزند عقیل در راه فرزند عزیز تو حسین شهید و کشته خواهد گردید پس گریه میکند از برای او دیده های مؤمنان و صلوات
میفرستند برای او ملایک مقربان تا آخر روایت که گذشت و احتمالات چند در این روایت بود در آنجا مذکور شد شجاعت
و مبارزات آن بزرگوار بجائی بود که مبارزان و شجاعان را میگرفت و از صحن خانه بر بالای پشت بام خانه میافکند کیفیت شجاعت
آن بزرگوار در باب شهادت او مذکور خواهد گردید که غالب این مناقب و فضایل در روایات مصنف ره مذکور میشود و از
جمله بزرگواریش این بود که چهار نفر فرزندان جناب مسلم در راه محبت جناب امام حسین کشته شدند و دو نفر ایشان در عرصه گاه
کربلا در خدمت و جان نثاری جناب سید شهدا علیه السلم بدرجه شهادت فایض گردیدند نام یکی از ایشان عبدالله فرزند
دختر جناب امیر مؤمنان خواهرزاده جناب امام حسین بود و دیگری محمد نام بود که مادرش ام ولد بود و دو فرزند دیگرش بعد از شهادت
سید شهدا بدست حارث ملعون کشته شدند چنانکه در جای خود خواهد آمد انشاء الله و از جمله منقبت و فضایلش اینست که
بعضی از ائمه انام و خاتم اوصیا خاتم پیغمبران بر آن بزرگوار سلام فرستاده است چنانکه در زیارتی که سید بزرگوار سید ابن طاوس
ره روایت کرده است مذکور خواهد شد که حضرت فرمود السلام علی الشهداء من ولد جعفر و عقیل و علما گفته اند که زیارت آن
بزرگوار مستحب است مصنف ره در غیر این کتاب فرموده است که زیارت آن بزرگوار محتاج بورود اخبار نیست و در بعضی از
زیارات سایر شهدا آمده رجعت انتهی برگشتیم بسوی ترجمه روایاتی که مصنف ره در ورود جناب مسلم بکوفه و در باب شهادت
آن بزرگوار نقل کرده است چون آن نامه بزرگوار را از هانی ابن هانی و سعید ابن عبدالله به بزرگان و اشراف اهل کوفه نوشت
و جناب مسلم ابن عقیل را طلبید و آن بزرگوار را بهمراهی سه نفر از رسولان اهل کوفه بسوی آن دیار روانه نمود که نام یکی از همراهان
جناب مسلم قیس ابن مسهر صیداوی بود و نام دیگری عمارة ابن عبدالله السلولی و نام سیمی عبدالرحمن ابن عبدالله ازدی بود
و جناب امام حسین علیه السلم آن بزرگوار را به تقوی و پرهیزکاری امر فرمود که پیوسته ملازم تقوی و پرهیزکاری باش و امر و ستر
خود را مخفی بدار و کار خود را آشکار منما و مردم را بلطف و مهربانی و فرمود اگر دیدی که رای مردم کوفه اجتماع و اتفاق دارد و
اختلافی در رای ایشان نیست و با هم دیگر موافقت دارند و بر بیعت تو اجتماع دارند بزودی نامه بسوی من بنویس چون آنحضرت
این وصیتها را بجناب مسلم نمود از خدمت سراسر سعادت آنحضرت مرخص شده بسوی مدینه روانه گردید چون وارد مدینه منوره گردید
اول داخل مسجد جناب رسول خدا گشته چند رکعت نماز خواند بخانه خود آمد و اهل بیت خود را وداع نمود و دو نفر دلیل از قبیله
قیس گرفته که ایشان راه را بلد بودند بسوی کوفه روانه گردید چون قدری راه پیمودند آن دو نفر دلیل راه را گم نمودند که از راه
دور شدند و تشنگی شدید بآن دو نفر دلیل غالب شده پس از راه رفتن عاجز شدند و از حیوة خود نا امید گشتند راه را بجناب
مسلم بایما و اشاره نشان دادند و آن بیچارگان از غایت تشنگی در همانجا مردند و جناب مسلم با همراهان خود با کمال مشقت
و زحمت بآبی رسید در موضعی بود که معروف بود به مضیق و از آنجا نامه بمصاحبت قیس ابن مسهر بخدمت جناب امام حسین
نوشت و مضمون نامه چنین بود که ما از مدینه منوره با دو دلیل و بلد بیرون آمدیم و آن دو نفر دلیل راه را گم نمودند و
تشنگی شدید بر ایشان زور نمود و بزودی در همانجا هلاک شدند و ما نیز با مشقت تمام و خستگی و رنج که آخر نفس ما بود بمکانی
رسیدیم که نام آنرا مضیق میگفتند از وادی حبت و از این قضیه تطیر و فال بد در این سفر بنظر من رسیده است اگر مصلحت می
دانید مرا از این سفر معاف دارید و دیگری را بفرستید والسلم چون نامه آن بزرگوار بخدمت جناب امام حسین رسید نامه در این
مضمون بجناب مسلم نوشت به تحقیق من می ترسم که ترا باین نامه نوشتن و طلب استعفا نمودن وادار نکرده باشد مگر ترس و واهمه
چون نامه من بتو میرسد بآن امری که ترا مامور نموده ام برو و راه خود را پیش گرفته متوجه بسوی سفر خود باش چنانکه ترا روانه کرده ام
مترجم میگوید بروایت ابی مخنف نامه آنحضرت چنین بود بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست از حسین بن علی بپسر عم خود مسلم ابن
عقیل ای فرزند عم بدرستیکه من از جد بزرگوار خود جناب رسول خدا شنیده ام که سزاوار و روا نیست که ما اهل بیت تطیر
و فال بد در کاری بزنیم هنگامی که نامه من بتو برسد بآن وجهی که ترا مامور کرده ام برو و تاخیر منما والسلم و رحمت و برکات
خدا بر تو باد انتهی چون نامه مبارک جناب امام حسین بجناب مسلم رسید و از مضمون نامه مطلع گردید گفت این ترس

دواهم

دواهم و فال بد برای جان خودم نبود یعنی من ترس از کشته شدن و تلف جان خود ندارم بلکه ترس من برجان [illegible]
و اهل بیت کرام او میباشد و از آنجا بعد از خواندن نامه آنحضرت رو بسوی کوفه نهاد تا بآب قبیله رسید در همان آب نزول اجلال
چون از آنجا بعد از استراحت کوچ نموده میگذشت روانه شد مردی صیاد دید که در صدد صید کردن آهو و شکار است میخواهد
آهو را بتیر خود بزند در آن اثنا در هنگام ورود جناب مسلم بنزد آن صیاد تیر را از چله کمان رها کرد و آهو را از دو بر زد و سر آهو را
برید چون جناب مسلم این قضیه را مشاهده فرمود باز بخاطر شریفش فال نیک در سفر خود طلبید و تطیری بنظر شریفش رسید
لکن در صورت ظاهر فرمود انشاء الله دشمنان خود را چنین کشته خواهم گشت و از آنجا گذشت و قطع مراحل و طی منازل
نموده تا خود را بزودی بکوفه رسانید و در خانه مختار ابن ابی عبیده ثقفی نزول اجلال فرمود در آن ایام نام آن خانه به
بخانه مسلم بن مسیب مشهور و معروف شده بود چون خبر ورود جناب مسلم بسمع شیعیان اهل کوفه رسید فوج فوج و گروه
گروه به زیارت آن بزرگوار مشرف میگشتند و بنزد او تردد مینمودند و هر گروهی از ایشان که بشرف ملاقات آن
بزرگوار فایض میشدند نامه جناب امام حسین را بیرون میآورد و برای ایشان میخواند و ایشان چون از مضمون نامه
مبارک آنحضرت مطلع میگشتند گریه و زاری مینمودند و اشتیاق حضرت و شوق ملاقات آنحضرت را بزودی اظهار میکردند
و هر ساعت گروه گروه و فوج فوج بیشمار از اهل کوفه بنزد جناب مسلم وارد میشدند و بدست مبارک آن بزرگوار برای
جناب امام حسین علیه السلم بیعت مینمودند که باین مضمون که با دشمنان آنحضرت جنگ نمایند و با دوستان و یاوران
او در مقام صلح و آشتی بوده باشند تا اینکه در اندک زمانی هجده هزار نفر از اهل کوفه برای جناب امام حسین بیعت
نمودند و بروایت داود ابن ابی هند از شعبی چهل هزار نفر بیعت نمودند که پیوسته در خدمت جناب امام حسین با دشمنان دین
جهاد نمایند و با صلح کنندگان آنحضرت در مقام صلح و آشتی باشند مترجم میگوید بروایت ابی مخنف هشتاد هزار کس باین
قرار بیعت نمودند انتهی چون جناب مسلم اهل کوفه را باینحالت مشاهده نمود در ظاهر ایشان را متفق الرای و الکلمه یافت
و باطن امر ایشان را غیر از خدا مطلع نبود نامه بسوی جناب امام حسین نوشت و در آن نامه بیعت نمودن هجده هزار نفر را درج
کرده و نوشت که بزودی بجانب کوفه تشریف بیاور و بروایت شیخ ابن نما اهل کوفه نیز نامه بخدمت جناب امام حسین نوشتند
که ما در یاری تو صد هزار نفر خواهیم شد چون نامه جناب مسلم و اهل کوفه در مکه معظمه بخدمت جناب امام حسین رسید اهل
کوفه را وعده قبول داد به توجه خود را بزودی بجانب کوفه امیدوار نموده و از آن طرف شیعیان اهل کوفه چون بنزد جناب مسلم
بسیار تردد و آمد شد مینمودند یاوران بنی امیه از آمدن و منزل او خبردار گشتند و از بیعت و شورش شیعیان آگاهی
یافتند این خبر را بگوش نعمان ابن بشیر رسانیدند و در آن ایام نعمان از قبل یزید لعنه الله والی کوفه بود و پیش از
یزید خلافت پلید از جانب معاویه حرامزاده حاکم کوفه شده بود و یزید ملعون او را در منصب حکومت برقرار گذاشته
عزل ننمود چون نعمان از خبر آمدن جناب مسلم آگاهی یافت پس بر منبر مسجد جامع بالا رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورد
و گفت ای بندگان خدا از خدا بترسید و برپا نمودن فتنه و فساد و پراکندگی این امت تعجیل و سرعت ننمائید زیرا که در هنگام
فتنه و فساد مردان شما بمعرض هلاک و کشته شدن میافتند و خونهای شما ریخته میشود و اموال شما بغارت میرود بدرستی
من هرگز با کسی در مقام جنگ و مقاتله نیستم تا او با من در مقام جنگ و مقاتله نشود و هجوم او نمیشوم بسوی کسیکه
هجوم بر من نیاورد و خفته گان شما را بیدار نمیکنم و شما را مؤاخذه نخواهم نمود به تهمت و مظنه و دروغ و بهتان و
لکن اگر کار خود را بر من آشکار سازید و نشانه مخالفت شما در نزد من ظاهر و هویدا گردد و بیعت خود را بشکنید
و بر امام خود مخالفت نمائید یعنی یزید عنید پس قسم بخدائیکه بجز ذات اقدس او خدائی و معبودی نیست هر آینه گردن
شما را به تیغ انتقام خود میزنم هرچند آنکه قبضه وی در دست من است هرچند یکه یاوری و معینی از برای خود نیابم امید دارم
که حق شناسان و دانایان شما بیشتر بوده باشند از فتنه انگیزان و بیخردان شما که باطل ایشان هلاک و گمراه نموده باشد
چون سخن نعمان باینمقام رسید عبدالله ابن مسلم که هم سوگند ملاعین بنی امیه بود از جای خود برخواست نعمان را گفت این فتنه
که مردم کوفه برانگیخته نموده اند و میخواهند که بر شما شورش نمایند و مخالفت کنند اصلاح پذیر نمیشود مگر بظلم و ستم
و آتش این فتنه هرگز بچیز دیگر خاموش نخواهد گردید مگر بشعله عدوان و با این سخنان که تو گفتی و این فکر و تدبیر که تو
نموده در خاموش کردن آتش فتنه که در میان تو و میان دشمنان تو شعله ور و افروخته شده است سخنان و فکر
ضعیفان و تدبیر و رای بیچارگان است که هرگز فتنه را ساکن نمیکند چون نعمان بن بشیر این سخن را از آن کافر شریر
شنید در جوابش گفت اگر در طاعت خداوند عالمیان از زمره ضعیفان و بیچارگان باشم بهتر و نیکوتر است که

از گروه

از گروه کسانی بوده باشم که مغرور و گرویده اند گردیده اند در معصیت و مخالفت خدا این را گفت و از منبر فرود آمد
و عبدالله ابن مسلم ملعون از مسجد بیرون آمده نامه بسوی یزید پلید نوشت باین مضمون که در این ایام مسلم ابن عقیل
بشهر کوفه آمده است و شیعیان کوفه بخاطر حسین ابن علی برای او بیعت کرده اند و اگر ترا حاجتی بسلطنت کوفه داشته باشد
و در نظر تو این دیار منظور و مطلوب باشد پس مرد قوی و صاحب عزم و حزم بر کوفه والی نما که امر ترا در میان اهل
این دیار جاری سازد و در خصوص دشمنان تو مانند رفتار و کردار تو رفتار نماید زیرا که نعمان ابن بشیر مرد
ضعیفست یا داشته ضعف و بی توانائی اظهار میکند و در حق دشمنان تکاهل و مسامحه مینماید نامه دیگر در این
مضمون عمارة ابن عقبه ملعون به یزید پلید نوشت و هم چنین عمر بن سعد حرامزاده نامه علاحده مانند نامه دیگران
بسوی شام از پیک تند رو روانه نمودند چون نامه آن ملاعین در شام شوم بیزید ملعون میشوم رسید از مضمون نامه ها
مطلع و خبردار گردید سرجون آزاد کرده معاویه را طلبید و از مضامین نامه ها او را آگاهی نمود و گفت در این قضیه
رای تو چیست که حسین بن علی مسلم ابن عقیل را از جانب خود بسوی اهل کوفه فرستاده است و از ایشان برای جناب
امام حسین بیعت میگیرد و در شهر کوفه فتنه و اغتشاش برپا میکند و رسیده است بمن که از نعمان بن بشیر ضعف
و سستی در دفع ایشان سر زده است و سخن بد و ناملایمی از او بظهور آمده است پس تو کدام کسی را میپسندی و سزاوار
میدانی که بر کوفه و اهالی آن دیار والی و عامل نمایم تا آتش فتنه ایشان را خاموش گرداند و در آن ایام یزید بد بنیاد با عبیدالله
ابن زیاد صاحب کفر و عناد میانه نداشت و کراهتی از او داشت و میخواست که آن ملعون حرامزاده را بر کوفه والی نماید
سرجون ملعون چون این سخن را از آن کافر بد اندیش شنید گفت چه گمان داری برای خود که اگر در این روز معاویه
زنده شود و در این امر تدبیری نماید مصلحتی اختیار کند تو رای و فکر او را عمل خواهی کنی و تدبیر او را در این قضیه
میپسندی یا نه یزید ملعون گفت البته بگفته او عمل نمایم و اگر بر فرض زنده نشود و تدبیری در این قضیه نماید
تدبیر او را عمل مینمودم پس سرجون ملعون عهد نامه بیرون آورد که معاویه ملعون نوشته بود که عبیدالله ابن
زیاد را والی کوفه نموده و حکومت آن دیار را بعهده آن حرامزاده واگذار کرده بود سرجون گفت این رای و تدبیر معاویه
در هنگام وفات خود امر کرده است ترا که بر مضمون این عهد نامه عمل نمائی و امارت بصره و کوفه را به پسر زیاد
نوشته است و امر نموده بود مرا که این منشور نامه را بسوی او بفرستم چون یزید پلید عهد نامه پدر ملعون عنید خود را
مشاهده نمود به سرجون ملعون گفت این عهد نامه را بسوی پسر زیاد بفرست و یزید پلید مسلم ابن عمرو باهلی را
با مصاحبت و نامه به عبیدالله حرامزاده نوشت و مضمون نامه آن پلید عنید چنان بود اما بعد بدرستیکه جماعتی از
تابعان و شیعیان من که از اهل کوفه هستند از آن دیار برای من نامه ها نوشته اند و خبر رسانیده اند که فرزند عقیل
در کوفه نشسته بر خود لشکر جمع میکند گروه مردم را بسوی بیعت خود دعوت میکند تا اینکه جمعیت و اتفاق
مردم را برآکنده نماید و فتنه برپا کند چون این نامه من بتو برسد همان ساعت از بصره بیرون شده بسوی کوفه روانه شو
چون بکوفه میرسی فرزند عقیل را جستجو نما مانند جستجو کردن جواهر گران مایه و پر قیمت تا اینکه او را در یابی
و چون در دست تو دستگیر گردید پس او را حبس کن و دست و پای او را محکم به بند و نگذار بیرون بیاید یا او را بکش یا از
کوفه بیرون کن و از آن شهر آواره کرده اخراجش نما والسلام چون نامه را تمام نمود و آن را با منشور ایالت کوفه و حکومت آن دیار
به پیک خود مسلم ابن عمرو باهلی داد پس همان روز از شام بیرون آمد بسوی بصره متوجه گردید و از آن طرف جناب امام حسین
علیه السلام چون باقتضاء مصلحت و مقتضای تقدیر و حکمت الهی عزم خود را جزم نموده که بسوی عراق بیرون رود نامه به
اشراف بصره و بزرگان آن نواحی نوشت و بمصاحبت مولای خود سلیمان نام که کنیه او ابورزین بود بجانب اشراف بصره فرستاد
که از جمله کسانی که برای ایشان نامه نوشته بود یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبدی بودند چون سلیمان
نامه مبارک آنحضرت را از مکه معظمه ببصره آورد نامه ها را باصحابش رسانید چون یزید ابن مسعود نهشلی بخلعت نیکای
نامه مبارک آنحضرت مخلع و سرافراز گردید و از مضمون بلاغت مشحونش آگاهی یافت و دید که آنحضرت او را به نصرت
دیار خود خوانده و بطاعت واجبه خود امر نموده است پس اشخاص مانند قبیله بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را
بخانه خود طلبیده چون ایشان در خدمت آن بزرگوار حاضر شدند فرمود ای فرزندان تمیم و سایر حاضران
چگونه یافته اید مقام و منزلت و حسب و نسب مرا در میان خود و چگونه دانسته اید مهربانی و خیرخواهی مرا
نسبت بشما ایشان همگی عرض کردند به بخدا سوگند تو نیک پناه و بزرگ ما هستی و سرمایه شرف و فخر و بزرگ

واری میباشی و در شرافت و نجابت و بزرگواری سرآمد اهل روزگاری و از شرافت حسب و نجابت نسب بمرتبه بلند و نهایت
رسیده و از همگنان و امثال و اقران در بزرگواری و نجابت پیشی گرفته یزید بن مسعود فرمود من شما را در این روز برای
امری بزرگ حاضر نموده ام میخواهم در آن امر با شما مصلحت و مشورت نمایم و رای شما را در آن کار بدانم و از شما برای پیشرفت
آن کار استعانت و طلب یاری نمایم ایشان عرض کردند بخدا سوگند جز خیرخواهی و نیکوئی تو چیزی نخواهیم نمود و در فکر آن
کار رای پسندیده و نیکو بکار خواهیم برد پس هر چه میخواهی بگو تا ترا اطاعت نمائیم و فرمان ترا گوش کنیم یزید سعید شد
فرمود بدرستیکه معاویه بجهنم واصل شده بخدا سوگند چه بسیار خوار و ذلیل است در حالت مردن و نابود بودن خود آگاه باشید
با اینکه به مردن آن ملعون در گاه جور و معصیت خداوند عالمیان در هم شکست و ارکان ظلم و عدوان متزلزل شد و در
بحرانی و بربادی گذاشته شد آن ملعون در جوع خود احداث و ایجاد بیعتی و بدعتی نمود در آن بیعت کاری بست و امری بگردن
مردم بند نمود و بگمان فاسد خیال باطل خود گمان کرد آن امر را محکم و مستحکم ساخت هیهات چه بسیار دور تر گردید گمان
باطل او و آنچه دلش خواست در پیشرفت و استحکام آن بخدا سوگند کوشش و سعی و عجله و جهد خود را هر قدر که قدرت و توانائی
داشته بکار برد بخدا سوگند فکر باطل آن ملعون ضعیف و سست گردید در اجرای آن امر مشورتها بعمل آورد و بخیال آنکه آن را
محکم نماید پس تقدیر و قضای الهی بخلاف رای باطل و فکر غلط او جاری شد و در رای فاسد خود ذلیل و خوار گردید مترجم میگوید
گویا مراد آن بزرگوار از این کلمات بلاغت و فصاحت مشحون آنست که معاویه ملعون بیعت باطل و با بدعتی
معصیت خود را بگردن مردم گذاشت و در ضمن این بیعت باطل خود در اجرای و دوام و بقای ریاست و خلافت فرزند حرام
زادگان خود سعی بسیار و کوشش بیشمار بکار برد و بگمان فاسد خود بخاطر جمع و مطمئن شد بر اینکه ریسمان خلافت را در پای
بکمر فرزندان خود محکم بست و آن را از خاندان نبوت و رسالت بیرون نمود لکن خدا نگذاشت که بمقصود و مراد خود برسد
انتهی یزید ابن مسعود دوباره باز فرمود ایها الناس حال که معاویه بدرک اسفل دوزخ واصل گردید یزید پلید شرابخوار بدکردار
سرمایه فسق و فجور علم خلافت و امارت بر مسلمانان افراخته و بی جهت و استحقاق بر ایشان خلیفه و امیر شده ایشان از فرمان فرما
گشته است با وجود آنکه هرگز حظی از حلم و بردباری و نصیبی از علم و دانائی ندارد و از حق و راستی هرگز زیر پای خود را نمیشناسد
ایها الناس بذات اقدس باری جلت عظمته سوگند یاد میکنم بسوی کند راستی و درست که کرد و غبار دروغ و توریت بدامن عزت
جلال راستی نمیرسد هر آینه جهاد کردن با آن ملعون و مقاتله نمودن با آن معدن کفر و شقاوت برای ترویج دین خدا و ند عالم بهتر
و نیکوتر است از جهاد کردن با مشرکان دین حسین بن علی هنوز بعد از جد و پدر و برادر بزرگوار خود زنده و موجود است آن بزرگوار
صاحب شرف جلیل و حسب جلیل و رای اصیلست زیرا که معدن فتوت و کرامت و سرمایه شرافت و نجابت فضیلت کاملی دارد
که بوصف و اصفان و ذکر ذاکران تمام نخواهد شد علم و دانائی آن نور دیده جناب رسول خدا در پایه ئیست که پایان ندارد کم کرد
انتهای او پایان ندارد و آن بزرگوار بنابر نجابت و شرافت و علم و فضیلت خود سزاوار امر خلافت این امت است بجهت
پیشی گرفتن او به این امر و بزرگی سن شریف و دانائی و بزرگواری و خویشی آنجناب بجناب رسول خدا آن بزرگوار مشفق
و مهربانست بر صغیران و رئوف و مایلست بر احترام بزرگان و پیران چه بسیار گرامی و بزرگ و آراسته است پادشاه رعیت و پیشوای
و هادی راه شریعت است و کامل شده است حجت خداوند عالمیان بر خلق جهان بسبب وجود آن جهانبان و بجهت وجود آن
جود آن برگزیده دوران موعظه و نصیحت بر اهل زمین و زمان تمام است بسبب وجود آن بزرگوار هیچ عذری برای اهل روزگار
در پیش خداوند جبار مقبول و مسموع نخواهد شد فرمود ایها الناس پرده کوری و جهالت از نور حق و روشنی هدایت
به پیش دیده ها خود نکشید بگمراهی و ضلالت و کوری و حیرت داخل نشوید و باطل و شقاوت گرفتار نشوید بدرستیکه صخر ابن قیس
شما را در روز جنگ جمل از راه راستی و رستگاری کنار نمود و از جهاد لازم شما را سست گردانید و نگذاشت در خدمت جناب
امیر مؤمنان با لشکر خارجیان جهاد نمائید پس چرک عار و کثافت شنار آن را امروز بیاری و نصرت فرزند عزیز جناب رسول خدا از
از روی خود بشوئید و پاک نمائید بخدا سوگند اعتقاد من آنست که هر کسی از یاری و نصرت و جان نثاری آن بزرگوار تقصیر
و تکاهل نماید خداوند عالمیان هیچ گونه لطف و رحمت در باره آن کس نخواهد فرمود مگر اینکه پیوسته او را خوار و ذلیل
نماید لباس ذلت و جامه مذلت و خواری بر بر و تن فرزندان او خواهد پوشانید و همیشه ذلت در میان ایشان یادگار
وارث باشد پیوسته از یکدیگر ارث میبرند و قلت و کمی در خویشان و قبیله او همیشه و دایم میگردد و برکت
و کثرت در فرزندان و عشیره و خویشان او هرگز دیده نمیشود آگاه باشید که من در این روز بجهت جنگ کافران
وجهاد طاغیان در یاری فرزند گرامی جناب رسول خداوند عالمیان لباس حرب و جنگ را بر تن خود پوشیده ام

آمادهٔ قتال گروه اشقیا در خدمت فرزند سید انبیا کشته ام و این یقین میدانیم که هر کس در راه رضای خدا
کشته نکردد البته خواهد مرد و کسیکه از مرگ صیاد جهد و تیر اجل مقدر بی روبراه کریز نهد به هیچ وجه از چنگ آن
خلاصی نخواهد یافت و هر کس ناچار بی شربت ناگوار مرگ را خواهد چشید پس حالکه همهٔ ما از این روزگار فانی
وجهان غیر باقی رفتنی هستیم پس در مقابل سخن من جواب نیکو و سخن خوب بگوئید چون ایشان این نصایح شافیه را
شنیدند اول بنو حنظله جواب دادند که ای ابا خالد ما تیرهای قبیله و خویشان تو فارسان و شجاعان عشیره
و قبیلهٔ تو اگر دشمنان خود را بما بزنی هرگز خطا نخواهی دید و اگر با کردن کشان طاغیان بما جنگ و جهاد نمائی
البته فتح خواهی کرد و بر ایشان ظفر خواهی یافت بخدا سوگند بر هیچ دریای هلاکت و بحار شدت و مصیبت شنا وری
و داخل نمیشوی مگر اینکه ما نیز با تو شناوری خواهیم نمود و بر یردریای مصیبت و شدت غوطه ور خواهیم شد
از تو جدا نمیشویم و هر شدت و مصیبت که تو ملاقات نمائی ما نیز در خدمت تو میباشیم و از یاری تو رو کردان
نمیشویم یاری میکنیم ترا تو بشمشیرهای آبدار و بجانهای خود در برابر دشمن تو می ایستیم و خود را فدای جان تو خواهیم نمود هر
وقتیکه اراده نمائی و بعد از ایشان قبیلهٔ بنی سعد بن زید عرض کردند ای ابا خالد مبغوض ترین چیزها نزد ما مخالفت
کردن تست بر تو و از رای و تدبیر تو بیرون رفتن است بتحقیق صخر بن قیس ما را امر داشت بترک قتال پس ما کار خود
پسندیدیم و هنوز عزت و شوکت ما نرفته است عزت ما باقی است پس ما را مهلت ده تا اینکه در کار خود فکری نمائیم
و در میان خود با هم دیگر مشورت و مصلحت کنیم و هر چه رای و فکر ما باشد برای تو خواهد رسید و بنو عامر ابن تمیم عرض نمودند
که ای ابا خالد ما فرزندان پدر تو میباشیم و برادران او هم سوگند تو میباشیم از کسی راضی و خوشنود نمیشویم که تو از او رنجیده
خاطر بوده باشی و در هنگام غضب و خشم تو ما نیز غضبناک و خشمناک خواهیم شد مادر جای خود آسوده و راحت نمی نشینیم
هنگامیکه تو بجائی کوچ نمائی و اختیار ما در دست تست پس ما را اعلام کن که خواهیم مامور نما تا فرمان ترا اجابت و قبول کنیم امر
کن ما را بانچه دلت میخواهد و ما را اطاعت و انقیاد نمائیم امر ما با توست و اختیار ما در دست تست هر وقتیکه خواهی
در خدمت حاضریم و چون یزید بن مسعود این سخنان از ایشان شنید فرمود یا بنی سعد بخدا سوگند اگر امروز در یاری
آنحضرت با دشمنان دین جنگ و قتال نمائید خداوند عالمیان شمشیر دشمنان از سر شما همیشه بر میدارد و همیشه
شمشیر شما در نیام خود میماند دیگر کشیده نخواهد گردید چون از تبعات منداز ایشان مطمئن گردید که در نصرت
و یاری جناب امام تقصیر نخواهند نمود نامه بخدمت آنجناب نوشت و عبارات نامهٔ آن بزرگوار اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد فقد وصل الی کتابک فهمت ما ندبتنی الیه و دعوتنی له من الاخذ بحظی من طاعتک والفوز بنصیبی
من نصرتک وان الله لم یخل الارض قط من عامل علیها بخیر او دلیل علی سبیل نجاة وانتم حجة الله علی
خلقه و ودیعته فی ارضه تفرعتم من زیتونة احمدیة هو اصلها وانتم فرعها فاقدم سعدت باسعد
طائر فقد ذللت لک اعناق بنی تمیم و ترکتهم اشد تتابعا فی طاعتک من الابل الظماء لورود الماء
یوم خمسها و قد ذللت لک رقاب بنی سعد و غسلت درن صدورها بماء سحابة مزن حین استهل
برقها فلمع لفظ قط بچند وجه مستعمل میشود بفتحهٔ قاف و ضمهٔ طاء مؤلف مشدد بمعنای هرگز و زمان است
و بفتحهٔ قاف و جر طاء مشدد که بمعنای بس و کفایت می باشد و گاهی اسم فعلی شود که بمعنای یکفی مستعمل میشود
چنانکه میگویند قطعبدالله درهم در اینجا قط بسکون طاء مخفف میشود و استعمالات چند دیگر در آن
جایز است لکن تفصیل ذکر آنها مناسب مقام نیست و لفظ او در قول خود او دلیل شاید بمعنای واو است یا برای
تنویع است که مراد از عامل پیغمبر و از دلیل امام و وصی بوده باشد ظاهر اول است و زیتون نام درختیست که از
درخت زیتون میگویند در واحد وی زیتونه میشود و قول آن بزرگوار سعدت باسعد طائر این
اشاره است بآن عادتی که در میان عرب مشهور است که چون کسی میخواست که بسوی سفر بیرون برود در اول سفر
خود اگر بکلاغ در راه میشد فال بد و تطیر میزدند و از سفر را مبارک و خوب نمی دانستند و اگر از مرغهای نیکو
در برابرش ظاهر میشد و دو چار وی کردید فال نیکو میزدند و آن سفر را مبارک میدانستند خمس بکسر خاء بر وزن
حبر بمعنای روز چهارم است که غالبا شتر را در چراگاه سه روز میچرانیدند و آب نمیدادند
و چون روز چهارم میشد از برای آب آوردند که آب بخورد و بر واضح است که در آن هنگام میل شتر
زیاد تشنه برای آب از حد فزون میشود مزن بضمهٔ میم بمعنای ابر سفید باد نده است درن بفتح دال

وراء بر وزن فرس بمعنای چرک و وسخ میباشد پس حاصل مضمون نامهٔ آن بزرگوار سعادتمند اینست بعد رسیدن نامهٔ
نامی و کتاب مبارک تو بمن رسید و فهمیدم آنچه که مرا بسوی وی خواندی و بسوی دعوت نموده بودی که عبارت بود از این که اخذ نمایم
حظ و بهرهٔ خود را از طاعت واجب و لازم تو و در تبعات رستگاری و نیل بخت بر سهم بهتر یابی و نصرت تو و مرا معلومست که
هرگز خداوند عالمیان در هر عصر و زمان روی زمین را خالی نمیگذارد از کسیکه عامل باشد در روی زمین بخیر و نیکوئی
و رفتار نماید در میان مردم بصلاح و فلاح و رستگاری و از دلیلی که دلالت و هدایت نماید عالم و عالمیان را بسوی نجات
و نیکوئی و شما که اهل بیت نبوت و رسالت هستید حجت خداوند عالمیان بر همهٔ خلق عالم و امانت پروردگار عالمیان
هستید در روی زمین که حفظ و حمایت شما بر همه کس لازم و واجبست و شمائید دریاهای علوم ربانی و چشمه های الهامات
الهی که از شجرهٔ زیتونهٔ احمدیه بیرون آمده اید و از فروع جناب احمد مختار هستید که آنحضرت اصل شجرهٔ زیتونیه است
و شما شاخها و فرع آنجناب هستید و میباشید پس باینجانب تشریف آورده بقدوم میمنت لزوم خود این دیار را مشرف
فرما اینک بخت و فرخنده فال و خوش طالع باش بملاقات نیکوترین مرغها بتحقیق کردنهای بنی تمیم را برای تو ذلیل
و رام نموده ام و ایشان را بحوزهٔ طاعت تو آورده ام و چنان مطیع و منقاد امر و فرمان تو نموده ام که اشتیاق ایشان بیاری
و نصرت تو بهتر و بیشتر است از اشتیاق و میل شتر عطشان بورود آب در روز چهارم که روز آب خوردن و لیست و بتحقیق
ذلیل و منقاد نموده ام کردنهای بنی سعد را برای تو و شستم چرک و پاس شبهها را از سینه های ایشان به آب برفهای سفید
مواعظ شافیه و نصایح کافیه هنگامیکه درخشنده بود رعد و برق آنها که پاس شک و شبهه و ترس و اوهام را از سینه های ایشان
زدود و چون نامهٔ آن بزرگوار بخدمت جناب امام حسین علیه السلام رسید فرمود خدا ترا در روز ترس و هولناک ایمن کرداند چه بسیار
مرد صالح و نیکوکار هستی خداوند عالمیان ترا عزیز و سیراب نماید در روز عطش روز قیامت چون جناب امام حسین علیه السلام
بسوی عراق متوجه کردید یزید بن مسعود ذو همه و تدارک خود را دیده و آمادهٔ یاری و نصرت آنجناب کردید خواست که با یاران
و خویشان خود از بصره بیرون برود خبر شهادت آنحضرت رسید بسیار اگریه و زاری نمود بیوسته اظهار حسرت و ندامت مینمود که
نصرت آنجناب محروم کردید رضی الله عنه و جزاه الله احسن الجزاء اما منذر بن جارود که چون رسول جناب امام حسین علیه السلام
نامهٔ مبارک آنحضرت را بنزد آن بی سعادت آورد جاسوس حضرت را گرفته با نامهٔ مبارک آنجناب بنزد عبیدالله ابن زیاد حرامزاده اورد
زیرا که دختر منذر بحریه نام زن پسر زیاد بود بروایت دیگر منذر بن جارود چون نامهٔ حضرت را دید ترسید که آن نامه را
پسر زیاد ملعون از روی مکر و تزویر از زبان جناب امام حسین برای منذر نوشته باشد که او را امتحان نماید از این جهة
رسول را گرفت با نامهٔ حضرت بپیش پسر زیاد حرامزاده آورد و نام رسول حضرت زراع سدوسی یا سلیمان بن ابی رزین که پسر زیاد ملعون
حکم نمود که آن بیچاره را بدار بکشند و اول رسول بود که در اسلام کشته شد لعنة الله علی قاتله و ظالمیه بروایت شیخ بزرگوار
و ارشیخ بن نهار و از جملهٔ کسانی که جناب امام حسین نامه بایشان نوشته بود احنف ابن قیس و قیس ابن هیثم بود و مضمون نامهٔ آنحضرت
چنان بود بدرستی سنت و شریعت جناب رسول خدا از ظلم ظالمان مانند مرده کان شده است و در زاویهٔ عزلت مانده از میان
مردم برداشته شده است پس اگر دعوت مرا قبول نمائید اطاعت فرمان من بکنید من شما را براه راست و طریق رشاد و
رستگاری هدایت و دلالت مینمایم احنف در جواب نامهٔ مبارک آنحضرت نوشت فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک
الذین لا یوقنون یعنی صبر کن بدرستی وعدهٔ خدا حق است نباید کسانیکه یقین بروز حساب و آخرت ندارد حلم ترا
ببرند و ترا بخفت عقل و جهالت نسبت بدهند بروایت سید بن طاوس ره چون نامهٔ یزید پلید بمصاحبت مسلم ابن
عمرو باهلی در بصره بنزد پسر زیاد بد بنیاد رسید و رسول حضرت را کشته بمسجد جامع آمده مردم را امر نمود
که بمسجد بیایند چون مردم بصره بمسجد آمدند آن حرامزاده ببالای منبر آمده خطبه خواند و مردم را خطاب و عتاب نمود
و از مواخذات خود و یزید مردود ترسانید و بزرگان و اشراف بصره را سرزنش و عتاب و تادیب نمود و ایشان را وعدهٔ
نیکوئی و احسان داد در مقابل اطاعت خود و از نیک کردن و مخالفت نمودن بر خود ترسانید و در برابر مخالفت خود وعدهٔ
عقاب نمود و گفت هر کس از میان تابعان من بیرون رود و مخالفت امر من نماید او را مواخذه مینمایم و گفت یزید مرا امر
کرده است که بسوی کوفه بروم برادر خود عثمان بن زیاد را در جای خود نایب مناب و قایم مقام مینمایم او را اطاعت نمائید
و فتنه و فساد ننمائید پس آن ملعون تدارک سفر کوفه را دیده بروایت شیخ بزرگوار شیخ مفید ره با مسلم ابن عمرو
باهلی و شریک ابن اعور حارثی و جماعتی از اشراف بصره و حشم و خدم و اهل بیت ملاعین خود از بصره بیرون
آمده بسوی کوفه متوجه کردید چون نزدیک کوفه رسید بروایت سید ابن طاوس در نزدیکی کوفه پایین

آمد چون تاریکی شب پردهٔ ظلمت به روی زمین افکند آن ملعون سوار گشته از دروازه که در طرف نجف اشرف واقع بود داخل
کوفه گردید ناگاه زنی از زنان اهل کوفه چون آن حرامزاده را دید که با حشم و خدم خود میاید گمان نمود که جناب امام حسین است
که وارد کوفه میشود صدای خود را بلند کرده فریاد نمود الله اکبر این است فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بپروردگار
کعبه سوگند بمجرد مردم کوفه از هر طرف هجوم آورده شدند و اطراف آن لعین را احاطه نمودند بگمان اینکه جناب امام حسین
است و از هر طرف صدا میکردند ای فرزند رسول خدا ما در نصرت و یاری تو چهل هزار نفر هستیم مردم بان گمان
از هر طرف بسوی آن لعین بجهل و غدار هجوم آوردند و از دم اسب آن ملعون گرفتند و گمان داشتند که جناب امام است
ملعون نقابی بر روی خود افکنده بود چون مشاهده نمود که مردم بسیار شدند لثام خود را باز کرده ایشان را صدا زد
برگردید از من عبید الله چون مردم آن حرامزاده را شناختند بزودی از اطراف او پراکنده شدند و از نهایت تعجیل بر روی یکدیگر
میافتادند و بعضی از ایشان بعضی دیگر را لگدکوب نمودند و در زیر پای خود گذاشتند از غایت سرعت و تعجیلی که داشتند و
آن ملعون بدار الاماره داخل شد و دگر سر بخواب و عمامهٔ سیاه نگذاشت چون صبح شد آن ملعون از دار الاماره بیرون
آمد داخل مسجد شد و بر منبر بالا رفته خطبه خواند و مردم را خطاب عتاب آمیز نمود و بزرگان ایشان را طعن و سرزنش میکرد
از مؤاخذات خود ترسانید و در برابر اطاعت خود وعدهٔ نیکویی و احسان میداد و در مقابل معصیت و مخالفت ایشان
بران ملعون وعدهٔ مؤاخذه و عقاب میکرد و گفت هر کسیکه از شما بر من مخالفت نماید و در مقام جنگ و قتال باشد البته او را
مؤاخذه خواهم نمود و گفت ای اهل کوفه بدرستی امیر مؤمنان یزید مرا والی بلد شما نموده و بر شهر شما عامل و حاکم کرده است
و امر نموده است مرا که غنایم شما را در میان شما قسمت کنم و داد مظلوم را از ستمکاران شما بگیرم و در میان شما بعدالت و انصاف
رفتار نمایم حق ضعیفان شما را از صاحبان قوت بگیرم و کسانی که امر مرا اطاعت کنند و فرمان مرا انقیاد نماید در بارهٔ او
احسان و نیکویی نمایم و کسیکه بر امر من اطاعت ننماید و در مقام مخالفت باشد در حق او شدت و سختی نمایم و مؤاخذه میکنم
و از زبان من باین مرد هاشمی برسانید یعنی که بجناب مسلم برسانید که از غضب من بترسد و از مؤاخذهٔ من پرهیز نماید پس آن حرامزاده اینها را
بگوش مردم کوفه رسانید و از منبر فرود آمده داخل قصر الاماره گردید بروایت شیخ بزرگوار شیخ مفید (ره) آن ملعون چون داخل
کوفه شد بسرش عمامهٔ سیاه بسته بود و روی خود را نقابی افکنده بود و پیش از آمدن او بمردم کوفه خبر رسیده بود که جناب امام
حسین علیه السلام از مکهٔ معظمه بسوی ایشان عازم شده متوجه کوفه گردیده است و پیوسته ایشان انتظار قدم میمنت لزوم
آنحضرت را میکشیدند و در اشتیاق زیارت جمال دل آرای آن جناب میسوزان بودند چون پسر زنازادهٔ زیاد بد بنیاد را دیدند
که با حشم و خدم و اهل بیت و عیال ملاعین خود داخل کوفه میشود گمان نمودند که جناب امام حسین است مردم باین
گمان بر او سلام میدادند از هیچ گروهی نمیگذشت مگر اینکه از جا خود بر میخواستند و او را سلام میدادند و میگفتند
مرحبا بتو ای فرزند جناب رسول خدا خوش آمدی و آن ملعون چون حالت اهل کوفه چنان دید که شادی و سرور ایشان از قدوم
میمنت لزوم جناب امام حسین مشاهده کرد آتش حسد و کینه در دل پر کینهٔ آن حرامزاده شعله ور گردید از سخنان
اهل کوفه بسیار دلتنگ شد لکن در ظاهر چیزی نمیگفت و خود را بمردم نشان نمیداد چون ازدحام مردم بسیار آن حرامزاده
زیاد گردید مسلم ابن عمرو باهلی ملعون که یکی از همراهان آن کافر عنید بود مردم کوفه را صدا زد بجای خود برگردید که این امیر
امیر عبید الله ابن زیاد است چون مردم دانستند که آن ملعون است میاید از اطراف او پراکنده شدند و بجاهای خود برگشتند و چون
نزدیک قصر الاماره گردید در هنگامیکه شب پردهٔ ظلمت را بروی زمین افکنده بود و باز جماعتی از اهل کوفه اطراف آن ملعون را
احاطه کرده بودند بگمان اینکه جناب امام حسین است نعمان ابن بشیر پسر زیاد را با آن حالت مشاهده نمود و او نیز مشتبه شده
گمان نمود که جناب امام حسین است رو بقصر الاماره نهاده میاید حکم نمود که در قصر را بروی او بستند و بر بالای قصر برآمده
صدا زد که یا حسین ترا بخدا سوگند میدهم که از قصر الاماره دور شوی و بجای دیگر بروی زیرا که من باختیار خود امانتی که بمن
سپرده اند بدست تو نخواهم داد و من با تو در مقام جنگ و قتال نیستم و مرا در محاربهٔ تو حظی و نصیبی نیست نعمان این سخن را
گفت دیگر تکلم ننمود و ساکت شد پسر زنازادهٔ زیاد بد بنیاد نعمان را صدا زد که در را بگشا که شب بسیار گذشته است
و در غفلت خود زیاد ماندی خدا هیچ در از خیر بروی تو باز ننماید چون یکی از اهل کوفه که در عقب آن ملعون ایستاده بود به
گمان اینکه جناب امام انام امام حسین علیه السلام است صدای پسر زیاد را شنید و او را شناخت سر خود را فرود آورد و بر
آن گروهی که اطراف آن لعین را بگمان جناب امام حسین گرفته بودند صدا زد ای قوم قسم بخداوند معبود که جز ذات اقدس
او خدایی و معبودی نیست این پسر مرجانه است نه جناب امام حسین نعمان چون صدای پسر زیاد را شنید و او را شناخت

درقصررا

قصر را باز نمود پسر زیاد با خاصان و حشم خود داخل قصر الاماره گردید و در قصر را بروی مردم بستند چون اهل کوفه دانستند
که پسر زیاد است پراکنده شدند بخانهای خود برگشتند چون صبح شد آن لعین پسر زیاد بد بنیاد از قصر الاماره بیرون آمد
و حکم نمود که مردم را ندا بکنند که در مسجد جامع جمع شوند چون مردم کوفه در مسجد جمعیت نمودند آن پسر زیاد لعین بمسجد
آمد و بر بالای منبر رفته از روی مکر و تزویر آن مشرک عنید حمد و ثنای خدا را بجا آورد و گفت ایها الناس بدرستیکه امیر مؤمنان
یزید مرا بشهر و سرحدات شما والی نموده و مباشر غنایم شما کرده است و امر نموده است مرا که بگیرم حق مظلومان از ستمکاران
ایشان و بشیوهٔ عدل و انصاف رفتار نمایم و فقیران و محرومان شما را عطا کنم و از احسان خود ناامید و محروم نکردانم و بر اطاعت
کننده گان و مطیعان شما را مانند پدر مشفق و مهربان بوده باشم که پیوسته در حق ایشان نیکی و احسان نمایم و تازیانه و شمشیر من
پیوسته در سر کسی خواهد شد که در مقام مخالفت من بوده باشد و عهد و پیمان مرا بشکند پس من شما را خبر دار میکنم باید
هر کس از غضب من در نفس خود بترسد و گفت الصدق ینبئ عنک لا الوعید مصنف (ره) از کتاب مستقصا از زمخشری نقل کرده
که ینبئ از باب افعال است یعنی که ناقص است نه مهموز و معنایش بنابر گفتهٔ زمخشری دو احتمال در مراد آن ملعون موجود است
اول آنکه اگر کسی با دشمن خود براستی و صدق جنگ نماید دشمن از او دور میشود و میترسد و بمحض ترسانیدن و سخن
خوف و ترس آمیز گفتن در رد و دفع دشمن کار ساز نمیکند و مرادش این میشود که من بمحض سخن نمیگویم و بمجرد نمیترسانم
بلکه عمل بگفته‌های خود در بارهٔ دشمن بعمل خواهم آورد و با دشمن خود جنگ نمایان و قتال شدید خواهم نمود و احتمال دویم اینست
کسانی که ما را بشمشیر خود میترسانند و میگویند که ما را مغلوب خواهند نمود بمجرد و محض این سخن ما از او نترسیم و اهتمام کنیم و دست
از او بر نمیداریم تا اینکه بیایند با ما جنگ و مقاتله کنند و این کلام تعریض است بجماعت شیعیان و از جوهری منقول است که در مثل
وارد است که الصدق ینبئ عنک لا الوعید یعنی راستی و صدق قتال جنگ را از تو دفع میکند نه ترسانیدن دشمن و از ابو
عبیده منقول است ینبئ مهموز نیست بلکه ناقص یائی یا واوی است و گفته است که بعضی آنرا از انباء گرفته اند که بمعنی خبر دادنست
و مراد چنین است که فعل و کار کردن دشمن را از انسان دفع میکند و از شجاعت انسان خبر میدهد نه محض سخن گفتن چنانکه کار
و عادت مرد بیهنر هند و ترسان اینست که در عقب دشمن اظهار هنرمندی و دلیری میکند چون نزد دشمن بیاید از او ترسان
و لرزان میشود و مصنف (ره) فرموده است که در بعضی نسخها الصدق ینبئ علیک لا الوعید وارد شده است و فرموده است
که حاصل معنای کلام آن ملعون اینست که من اینها را که بشما گفتم در این ساعت فایدهٔ آنها بشما ظاهر و هویدا نمیشود بلکه آنوقت فواید
آنها را مطلع میباشید که من بگفته‌های خود عمل بکنم در آن هنگام پشیمان میشوید و پشیمانی و ندامت بحال شما فایده نمیبخشد و احتمال
دارد که مراد آن ملعون از عبارت مذکور چنین بوده باشد که هر کس براستی رفتار نماید و در باطن و آشکار اطاعت مرا بکند
در صدد دشمنی من نشود این راستی فایده بحال او میدهد نه آنکه در زبان خود در نزد من اظهار اطاعت مرا بکند و در باطن در مقام جنگ
و دشمنی باشد باری آن ملعون این سخنان را گفته از منبر فرود آمد و داخل قصر الاماره گردید حکم نمود که کدخدایان و بزرگان
محله‌ها و اشراف و بزرگان قبایل عرب را در پیش خود حاضر نمایید چون حاضر شدند امر را بسیار بر ایشان تنگ و سخت گرفت
و گفت نام کدخدایان و بزرگان محلات را و خیرخواهان و دوستان امیر مؤمنان یزید را یکی یکی بنویسید بمن بدهید و گفت
نام خارجیان و اهل ریب و شبهه و خلاف را نیز بنویسید تا اینکه کسانیکه با امیر مؤمنان یزید در مقام مخالفت و ضد و خروج
باشند ایشان را بشناسم و گفت هر کس از شما ایشان را بمن نشان ندهد نام ایشان را بمن بگوید یا خودش را بگیرد پیش
من بیارد تا اینکه رای و خیال خود را در بارهٔ ایشان جاری سازم هر کس اینها را عمل نمود از عهدهٔ تکلیف خود بیرون آمده هر
کسیکه نام اهل خلاف و نفاق را ننویسد باید ضامن شود که هیچ کس از محلهٔ او با ما مخالفت ننماید و خروج نکند و اگر کسی
اینها را نکند و بگذارد که کسی در محلهٔ او مخالفت امر من بکند شمشیر به ما بکشد عهد و پیمان مرا شکسته است خون و مال
او بما مباح است و گفت هر یکی از کدخدایان محلات را خبر میدهم که اگر در محلهٔ او کسی باشد که در زیر حکم و رعیت آن کدخدا
باشد از دشمنان امیر مؤمنان یزید و خروج کننده گان بر او باشد و آن شخص را بنزد ما نیارد آن کدخدا را در خانهٔ خود
دار کشم و نام کدخدایی او را از دیوان محو کنم و عطا او را قطع مینمایم چون جناب مسلم از ورود پسر کافر عنید زیاد پلید
آگاهی یافت و سخنان آن ملعون که برای کدخدایان و بزرگان گفته بود و ایشان را ترسانده بود بسمع شریف آن بزرگوار
رسید از خانهٔ مختار ابن ابی عبیدهٔ ثقفی بیرون آمده داخل خانهٔ هانی ابن عروه گردید و خانهٔ آن بزرگوار را منزل خود
قرار داد و شیعیان نیز بنزد آن جناب تردد در خلوت میکردند و سر خود را از پسر زیاد بد بنیاد مخفی و مستور داشتند
و بیکدیگر سفارش میکردند که سر خود را در پیش کسی آشکار ننمایند چون پسر زیاد ملعون دید که جناب مسلم

کسی

کسی برای او نشان نخواهد داد و از کار شیعیان خبردار نخواهد شد آن کافر غدار غلام خود که معقل نام بود در خلوت به
پیش خود طلبید و کیسهٔ سه هزار درهم را برای معقل مکار داد و گفت این را بگیر و جای مسلم ابن عقیل را جویا باش و از اصحاب
مسلم حال او را بپرس و منزل او را طلب کن و چون بیکی از ایشان یا بجماعت ایشان برسی پس سه هزار درهم را برای ایشان بده
و بگو اینها را بگیرید با وی بجنگ و قتال دشمن خود استعانت نمائید و چنین اظهار کن که تو نیز یکی از ایشان هستی چون تو اینها را
برای ایشان بدهی از تو مطمئن و خاطر جمع می شوند و وثوق نمایند که تو راست گو هستی و یکی از ایشان میباشی و کارهای خود را
از تو پنهان نمی کنند اخبار خود را از تو مخفی و مستور نمی نمایند چون در نزد ایشان تقرب رساندی در صبح و شام بمجلس ایشان
برو و احوال و خیال ایشان خبردار باش و منزل مسلم ابن عقیل را بشناس و هر روز خبر ایشان را برای من برسان آن ملعون مکار
بنا بر گفتهٔ پسر زیاد غدار به مسجد اعظم در آمد در مسجد نشست و به سخنان مردم گوش میداد دید جماعتی از اهل کوفه
در میان مسجد نشسته اند و می گویند که این مرد برای جناب امام حسین بیعت نموده است یعنی مسلم بن عوسجه و آن بزرگوار در
آن هنگام در مسجد مشغول نماز بود و چون معقل ملعون این سخن را از ایشان شنید برخواست بنزد جناب مسلم بن عوسجه
آمد در نزد او نشست تا اینکه آن بزرگوار از نماز خود فارغ گردید معقل ملعون عرض نمود ای بندهٔ خدا من مردی هستم از اهل
شام خداوند عالم منت گذاشته است مرا هدایت نموده است به محبت و مودت اهلبیت نبوت و رسالت و محبت کسانی
که دوست دارندهٔ خاندان رسالت بوده باشند آن محیل مکار از روی حیله و تزویر خود را گریه داشت و گفت در نزد من سه
هزار درهم هست میخواستم که آن را در هنگام ملاقات بیکی از اهلبیت رسالت بدهم و برای من خبر رسیده است که یکی از خاندان
رسالت وارد کوفه گردیده است و از مردم کوفه برای فرزند دختر جناب رسول خدا بیعت می گیرد پس من پیوسته مشتاق ملاقات
آن بزرگوار بودم لکن تا حال کسی پیدا نکرده ام که مرا بان بزرگوار دلالت نماید و من منزل او را نمی شناسم پس من در این ساعت
در مسجد نشسته بودم ناگاه گروهی از مؤمنان شنیدم که می گفتند که ترا علم و خبر داری باهلبیت رسالت هست و حال بنزد
تو آمدم که این مال را از من بگیری و مرا بخدمت آن بزرگوار برسانی به درستی من برادر مسلمان توام از برادران دینی تو و برستی توام ثقه و مؤ
هستم و اگر میخواهی اول از من برای آن بزرگوار بیعت بگیر پیش از ملاقات و چون جناب مسلم ابن عوسجه سخنان را شنید از آن
محیل غدار را شنید بجهة پاکی طینت و نیکی سریرت خود گمان بد در حق او نزد نداد و گفت حمد میکنم بخدا در برابر ملاقات
مانند تو مؤمنی برای من بتحقیق کار و سخنان و ملاقات تو مرا شاد و خورسند نمود تا اینکه برسی بخدمت آنکسیکه
ملاقات او را دوست داری و بجهة تو خداوند عالمیان اهلبیت پیغمبر بزرگوار خود را نصرت و یاری نماید و لکن مرا محزون
و اندوهناک میکند اینکه مردم حال مرا دانسته اند و بیعت مرا با اهلبیت رسالت شناخته اند پیش از آنکه این کار با تمام
و آخر برسد از جهة ترس این کافر طاغی و سطوت او یعنی پسر زیاد معقل ملعون عرض نمود برای تو جز خیر و نیکویی چیزی دیگر
رخ نخواهد داد پس از من در این ساعت بیعت بگیر جناب مسلم بن عوسجه از آن ملعون غدار بیعت گرفت و سوگندهای مغلظه
و پیمانهای مؤکده بان ملعون داد که در خود راستگو باشد و پیوسته در مقام خیر خواهی بوده باشد و بیعت خود را بکسی اظهار
نکند و امر جناب مسلم ابن عقیل را در میان مردم فاش و آشکار ننماید آن کافر خداشناس انقدر سوگندها یاد نمود و عهدها
و پیمانها بست تا اینکه آن مؤمن صاف صادق ساده لوح مغرور سخنان آن ملعون غدار گردید فرمود چند روز بمنزل من
تردد نما و نزد من بیا تا ترا از آن بزرگوار اذن ملاقات بگیرم و آن ملعون پیوسته بنزد جناب مسلم ابن عوسجه میرفت
و در منزل آن بزرگوار می نشست تا اینکه از جناب مسلم بن عقیل رخصت طلبید و آن ملعون را بخدمت آن بزرگوار در
آورد و جناب مسلم از او بیعت گرفت ابو ثمامهٔ صایدی را امر نمود که آن سه هزار درهم را از آن شقی قبض نمود و ابو ثمامه مرد
بود که هر چه مال و سلاح جنگ از شیعیان بخدمت جناب مسلم می آوردند قبض می کرد و سلاح جنگ و قتال برای شیعیان
میخرید و مرد شجاع و کاردان و صاحب بصیرت و از بزرگان شیعیان بود و بعد از آن معقل ملعون هر صبح و شام
بلکه علی الدوام بنزد شیعیان می آمد و اول کسی بود که داخل مجلس جناب مسلم میگردید و آخر بعد از بیرون رفتن همه
کس بیرون رفت تا اینکه آنچه که پسر زیاد ملعون بدانستن و اطلاع وی محتاج بود بدست آورد و از اسرار شیعیان آگاهی
حاصل نمود و پیوسته خبر ایشانرا به پسر زیاد بد ذات می رساند و آن ملعون را از کارهای جناب مسلم و سایر شیعیان
خبردار نمود بروایت ابن شهر آشوب ره چون جناب مسلم ابن عقیل وارد کوفه گردید در خانهٔ سالم بن
مسیب نزول اجلال فرمود و در آنجا دوازده هزار نفر از بیوفایان اهل کوفه بر آن بزرگوار بیعت نمود
چون پسر زیاد بد بنیاد وارد کوفه گردید در میان شب از خانهٔ سالم بخانهٔ هانی ابن عروه تشریف برده در

خانهٔ هانی منزل نمود و پیوسته شیعیان در منزل هانی بخدمت آن بزرگوار میرسیدند و بیعت می کردند تا اینکه
بیست و هشت هزار نفر از اهل کوفه برای آن جناب بیعت نمودند و خواست که خروج نماید و با پسر زیاد جنگ نماید هانی ابن
عروه راضی نشد و عرض نمود که تعجیل بخروج نکن و در آن زمان شریک بن اعور که مرد نیکوکاری بود از قبیلهٔ همدان
با عبید الله ابن زیاد حرامزاده از بصره بسوی کوفه آمده بود و ناخوش بود بخانهٔ هانی آمد در آنجا منزل نمود و چند
روز در آنجا ناخوش خوابید روزی بخدمت جناب مسلم عرض کرد که عبید الله البته بعیادت من خواهد آمد چون بنزد من بیاید
او را مشغول صحبت میکنم و صحبت خود را طولانی میدهم و علامت میان من و تو این باشد که من میگویم مرا آب بدهید همینکه این را
از من شنیدی تو در آن هنگام با شمشیر برهنه بیرون بیا و او را بکش و کار او را تمام کن چون این سخن را شنید راضی نشد که پسر زیاد در
خانهٔ او کشته شود و جناب مسلم را از این کار نهی نمود چون روزی از روزها پسر زیاد بعیادت شریک آمد و در نزد شریک
نشست و از ناخوشی او میپرسید و صحبت ایشان بطول انجامید شریک دید که کسی بیرون نیامد ترسید که آن ملعون
بیرون برود و کشتن او از جناب مسلم فوت شود این شعر را برای اشارت جناب مسلم بصدای بلند خواند ما الانتظار
بسلمی ان تحییها کاس المنیة بالتعجیل اسقوها یعنی چه انتظار میدارید بسلمی از اینکه تحیت کنید او را بکاسهٔ مرگ
و او را از آن کاسه سیراب نمائید چون پسر زیاد این شعر را از شریک شنید بگمان بد افتاد و متوهم گردید همان ساعت از
خانه برخواسته بیرون رفت و داخل قصر الاماره گردید در آن هنگام مالک ابن یربوع تمیمی با نامهٔ جناب مسلم وارد نزد
عبید الله ابن زیاد گردید آن نامه را از دست عبد الله ابن یقطر گرفته بود نامه را گشود دید که جناب مسلم برای جناب
امام حسین نوشته است نامه ایست بسوی حسین بن علی بدرستی من ترا خبر میدهم که این تمام از اهل کوفه برای تو بیعت نمودند
چون نامهٔ من بتو برسد پس در آمدن خود بسوی کوفه بشتاب بشتاب تعجیل نما زیرا که دل همهٔ اهل کوفه با تست و ایشان از برای بیعت
یزید پلید خیال ندارند چون پسر زیاد نامه را خواند امر نمود که عبد الله ابن یقطر را کشتند بروایت شیخ ابن نما چون
پسر زیاد از منزل هانی بیرون رفت جناب مسلم بنزد شریک آمد که شمشیر خود را در دست گرفته بود شریک از آن جناب پرسید
که چه چیز ترا مانع شد از کار معهود و چرا بیرون نیامدی که پسر زیاد را بکشی جناب مسلم فرمود من خواستم بیرون بیایم زنی
بمن چسبید گفت ترا بخدا سوگند میدهم که پسر زیاد را در خانهٔ ما مکش و گریست چون من حالت آن زن را مشاهده نمودم شمشیر را
از دست خود افکندم در جای خود نشستم هانی گفت وای بر او که مرا بکشتن داد و خود را کشت و آنچیزیکه من از وی فرار مینمودم
بران دو چار گشتم یعنی من از ترس کشته شدن خود میخواستم که پسر زیاد کشته شود و لکن من بکشته شدن دو چار مبتلا
گردیدم بروایت ابو الفرج اصفهانی در مقاتل خود هانی خود شریک از کشتن پسر زیاد منع نمود و جناب مسلم را عرض کرد
من دوست ندارم که پسر زیاد در خانهٔ من کشته شود چون پسر زیاد بیرون رفت جناب مسلم بنزد شریک آمد شریک
از آن جناب پرسید چه چیز سبب تاخیر تو گردید که بیرون نیامدی که آن ملعون را بکشی جناب مسلم فرمود دو چیز باعث این شد
که من او را نکشتم یکی ناخوش داشتن هانی بود که دوست نداشت من او را در خانهٔ هانی بکشم و دیگری روایتیست که از مردم
بمن رسیده است که جناب پیغمبر فرموده است که ایمان لجام مکر و حیله است و هر کسیکه اظهار ایمان نمود باید ایمانش مانعست
از اینکه او را در نفس و مالش مکر و حیله نماید پس مؤمن را حیله کردن و بغفلت او را کشتن سزاوار و جایز نیست هانی
گفت بخدا سوگند اگر تو او را میکشتی هر آینه کسی را کشته بودی که فاسق و فاجر و کافر بود نه مؤمن بروایت شیخ بزرگوار
شیخ مفید ره جناب هانی از ترس شدید از پسر زیاد عنید به دلشره سید از جهة ترس جان خود هیچ وقت بمجلس آن ملعون
حاضر نمیشد و خود را بناخوشی زد و به بهانهٔ ناخوشی از منزل خود بیرون نمیرفت روزی پسر زنا زادهٔ زیاد بد نهاد
بحاضران مجلس خود خطاب نمود چه باعث است هانی که بمجلس ما نمیاید هر گز من او را نمی بینم حاضران گفتند هانی ناخوش
است از آنجهة بدیدن تو نمیاید آن ملعون مکار برای ایشان گفت من تا حال بمرض هانی مطلع نشده بودم و اگر میدانستم
که هانی ناخوش است البته بعیادت او میرفتم پس محمد ابن اشعث و اسماء ابن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی را طلبید و عمرو همان
که دختر او زوجهٔ هانی بود که یحیی بن هانی پسر همان زوجه است چون ایشان بنزد آن ملعون آمدند برای ایشان گفت
چه چیز باعث هانی شده که بدیدن ما نمیاید ایشان گفتند ما سبب این را نمیدانیم و لکن شنیده ایم که هانی ناخوش است
پسر زیاد ملعون گفت مرا چنین خبر دادند که مرض هانی زایل شده است و این روزها ناخوشی ندارد و بسیاری
از اوقات در خانهٔ خود می نشیند پس شما بخانهٔ هانی بروید و او را ملاقات نمائید و امر نمائید که ترک ننماید
که برای او لازمست از حق ما زیرا که من دوست ندارم که در نزد من مانند هانی که از اشراف و بزرگان عرب است

متهم گردد

متهم کردد و دوستی که میان من و هانی هست فاسد شود پس انسه نفر در هنگام شب بخانهٔ هانی آمدند و نزد او رسیدند دیدند که در در خانهٔ خود نشسته است پس در نزد او نشستند و گفتند ترا چه مانع شده است که ملاقات امیر را ترک نموده زیرا که امیر ترا فراموش نکرده است و احوال ترا می پرسید میگفت اگر من میدانستم که هانی ناخوش است البته بعیادت او میرفتم هانی فرمود ناخوشی مرا از ملاقات امیر مانع شده است ایشان گفتند او را خبر داده اند که مرض تو رفع شده است و هر شب در هنگام عشا در در خانهٔ خود می نشینی و از سبب تاخیر ملاقات تو استعلام می نماید و در نظرش چنان جلوه داده اند که تو در ملاقات او مسامحه میکنی و اعتنا بر او نمیکنی و مسامحه و جفا را سلطان متحمل نمیشود ترا بخدا سوگند میدهیم که در این ساعت برخیز و سوار شو با ما تا نزد او برویم پس جناب هانی بنا چار سخنان ایشان را بازی خورد و جامهٔ خود را طلبید چون آورده حاضر نمودند آنرا پوشید بر استر خود سوار گشته با ایشان بسوی قصر الاماره متوجه گردید چون نزدیک قصر رسید گویا بخاطر هانی بعضی از شر ابن زیاد بر او وارد میشد خطور نمود و در نفس خود آثار شر و اذیت از آن ملعون نسبت بر جان خود احساس و ادراک نمود و بحسان ابن اسماء ابن خارجه فرمود ای فرزند برادر من بخدا سوگند که من از این مرد بر جان خود میترسم در این امر بخاطر توجه رسد حسان عرض نمود ای عم بزرگوار من هرگز گمان ندارم که ترسی بر جان تو از او بوده باشد و او را خیال این باشد که ترا اسیبی برسد چه بخاطر خود این گونه چیز ها راه میده و حسان از حقیقت حال آگاه هم نداشت که سبب احضار نمودن هانی چیست و نمی دانست که او را پسر زیاد از برای چه خواسته است گمانش این بود که بر محض مهربانی هانی را طلبیده است پس هانی بخواهی رو بمجلس پسر زیاد بد بنیاد گذاشت تا اینکه بمجلس آن حرامزاده کرد یک جماعتی در نزد آن ملعون نشسته بودند چون نظر آن کافر بد بنیاد بهانی افتاد گفت خائن را دو پای خود بنزد تو آورد چون نزدیک آن حرامزاده رسید شروع نمود بخواندن این بیت که جناب امیر مؤمنان علیه السلام در هنگام دیدن پسر ملجم مراد می خوانده بود اُرِیدُ حَیاتَهُ وَ یُرِیدُ قَتْلِی عَذِیرَکَ مِنْ خَلِیلِکَ مِنْ مُرادِ عذیر بر وزن امیر است بمعنی عاذر است که عذر و بهانه را از کسی قبول نماید و منصوب است بفعل مقدر مانند هات یعنی بیار عاذرک حاصل معنای بیت اینست من عطا و احسان او را اراده نمایم و میخواهم در حق او عطا و احسان نمایم و او اراده میکند کشتن مرا و در قصد اینست که مرا بکشد بیار کسی را که عذر و بهانهٔ ترا قبول نماید از جانب دوست و خلیل تو که از قبیلهٔ مراد است و غرض آن حضرت این بود که از برای پسر ملجم ملعون هیچ عذری مقبول در کشتن من نیست زیرا که من هرگز در قصد بدی آن لعین نیستم بلکه پیوسته عطای او در نظر من مرکوز است چون جناب هانی در مجلس آن لعین در جای مناسب برقرار گردید در اول نشستن هانی آن ملعون شقی اظهار اکرام و احترام و لطف و مهربانی نمود جناب هانی فرمود ایها الامیر این چه سخنان است که میگوئی آن ملعون گفت ساکت باش ای هانی ابن عروه در جای خود آرام بنشین این فتنه ها چیست که بر انگیخته و در خانهٔ خود بر امیر مؤمنان یزید و کروه مسلمانان فتنه و فساد بر پا کرده و مسلم ابن عقیل را در خانهٔ خود منزل داده و از برای او در اطراف خانهٔ خود لشکر و جمعیت و اسباب جنگ و قتال درست و جمع و آماده نمائی و گمان تو اینست که این کار ها برای من پنهان و مخفی خواهند شد جناب هانی فرمود من هرگز چنین کاری نکرده ام و مسلم در نزد من نیست پسر زیاد گفت بلی این کار ها را کرده چون سؤال و جواب ورد و بحث در میان هانی و آن ملعون شقی بطول انجامید و جناب هانی در سر انکار خود ایستاده و هیچ چیز بگردن خود نمیگرفت در آنهنگام پسر زیاد بد فرجام غلام خود معقل نام را طلبید که از طرف آن ملعون جاسوس بود بر اسرار شیعیان چون معقل ملعون بد کردار در حضور آن محیل غدار حاضر شد پسر زیاد روی خود بسوی هانی نمود و گفت آیا این غلام را میشناسی جناب هانی فرمود بلی میشناسم در آنوقت هانی را مشخص و معلوم گردید که آن ملعون از جانب پسر زیاد جاسوس بوده است که اسرار و اخبار شیعیان را برای پسر زیاد بد بنیاد رسانده است و او را از همه امور ایشان خبردار نموده است فاسقط فی یده ساعة ثم راجعته نفسه و اسقط بر بنای مجهول خوانده میشود و گاهی سقط فی یده میگویند بر بنای مجهول اگرچه سقط فعل لازم است لکن در امثال این مقامات جماعتی از فضلای اعلام بصیغهٔ مجهول میخوانند و کلمهٔ فی یده را نایب فاعل میگیرند و در میان عرب این نحو ترکیب معروف و متداول نبود بلکه اول کلامیکه این نحو ترکیب در وی واقع گردید کلام خداوند عالمیان است که فرموده است و لما سقط فی ایدیهم و این را کنایه میکنند از ندامت و پشیمانی و گاهی از حیرت و سرگردانی کنایه میکنند زیرا که کسیکه تیز در کاری نادم و پشیمان گردد دست خود را بدندان خود میگیرند و میگزند و در هنگام رخ دادن حسرت و اندوه دست بهلو خود را بیکدیگر میمالد از این بابت اینکلام را کنایه میکنند از شدت ندامت و غایت حسرت یقال سقط فی یده ساعة یعنی اذا ندم و تحیر و هر دو معنا در اینجا مناسبست پس حاصل مراد اینست که جناب هانی چون معقل ملعون را مشاهده فرمود و از حیلهٔ پسر زیاد آگاهی حاصل نمود ندامت بسیار و حیرت بیشمار برای رخ داد و ساعتی سر خود را بزیر افکنده در کار خود متحیر و متفکر گردید چون ساعتی در امر خود فکر نمود پس بحال اصلی خیال او

از حیرت آرام گرفت سر خود را بلند نمود پسر زیاد را خطاب کرده فرمود هر چه میگویم از من بشنو و گفته مرا تصدیق نما و بر راستی حمل کن بخدا سوگند که من هرگز در این سخن دروغ گو نیستم بخدا سوگند که من باختیار خود مسلم را بخانهٔ خود نیاورده ام و از کار های او هیچ علم و خبر نداشتم تا هنگامی که بخانهٔ من آمد و از من استدعا نمود که او را در خانهٔ خود منزل بدهم چون از من استدعا نمود حیا کردم که دست رد بر سینهٔ او بگذارم و او را از خانهٔ خود بیرون نمایم و از جهت آمدن او بخانهٔ من عهد و پیمانی از دیگری بر من در آمد و امان دادن برای او بر من لازم شد پس من بنا چار او را امان دادم و پنهان نمودم و امر چنانست که بتو خبر داده اند پس در این ساعت دلت میخواهد عهد و پیمان محکم به بندم و سوگند یاد کنم که هرگز اراده بدی بر تو ننمایم و فتنه و فساد بر تو بر پا ننمایم و اگر میخواهی دست خود را بدست تو بگذارم و ترا بیعت بکنم و اگر میخواهی کسی را برای تو از جانب خود کفیل و ضامن بدهم که در نزد تو بنشیند تا هنگامیکه بنزد تو بیایم و من بر گردم بخانهٔ خود مسلم را امر بکنم که از خانهٔ من بیرون رود و بهر جا از زمین دلش میخواهد ساکن شود تا اینکه از عهد و پیمان او بیرون شوم دیگر تکلیف او در رکردن من نماند پسر زیاد بد بنیاد جواب داد بخدا سوگند هرگز دست از تو بر نمیدارم تا اینکه مسلم را بدست من بدهی و او را بنزد من بیاری آن بزرگوار صاحب غیرت و حمیت فرمود بخدا سوگند من هرگز مسلم را به پیش تو نخواهم آورد آیا سزاوار است برای من که باختیار خود مهمان خود را بدست تو بسپارم تا اینکه تو او را بکشی نه بخدا سوگند من هرگز چنین کاری نمیکنم پسر زیاد ملعون گفت بخدا سوگند باید او را بنزد من بیاری و ترا چاره از این نیست جناب هانی فرمود بخدا سوگند من هرگز او را بنزد تو نخواهم آورد چون سؤال و جواب ورد و بدل در میان ایشان بطول انجامید مسلم ابن عمرو باهلی از جای خود برخواست و در کوفه در آن ایام غیر از اهل شام و بصره جز مسلم باهلی کسی دیگر نبود گفت خدا کار امیر را درست و بصلاح نماید امیر را از نیکوکاران نماید بگذار من ساعتی با هانی در خلوت بنشینم و سخنی چند برای او بگویم بلکه آتش این فتنه را خاموش نمایم پس پسر زنازاده زیاد حرامزاده رخصت داد مسلم از دست هانی گرفت بکناری برد و در جائی نشستند که پسر زیاد ایشانرا می دید و چون صدای ایشان بلند میشد سخن ایشانرا میشنید و از سخنان ایشان آگاه میگردید مسلم گفت یا هانی ترا بخدا سوگند میدهم که خود را بمعرض کشته شدن نیاور و سعی در تلف نفس خود منما و بلا و مصیبت را بمیان قبیله و خویشان خود نینداز بخدا سوگند بجای که من جان ترا از کشته شدن و دریغ دارم از این که جان تو معرض تلف بیاید بدرستیکه این مرد یعنی جناب مسلم ابن عقیل پسر عم این قوم است یعنی پسر زیاد و تابعان او و در میان مسلم و ایشان روابط قرابت و خویشی موجود است هرگز ایشان او را نمی کشند و ضرر و آزاری بر او نمیرسانند پس تو برخیز مسلم را بدست ایشان بسپار و در این کار برای تو خواری و ذلت و عار و منقصتی نمیشود زیرا که او را بدست سلطان میسپاری نه بکسی دیگر یعنی اگر بدست خود مهمان خود را بدست دیگری میدادی ذلت و عار تو میبود اما اگر بدست سلطان قاهر و غالب بدهی عیب و منقصتی نمیشود زیرا که رعیت نمیتواند با سلطان برابری نماید همه کس ترا در این کار معذور میدانند جناب هانی در جواب فرمود بخدا سوگند البته بر من خواری و عار است اینکه کسی را بدست او بدهم که در امان من است و در خانهٔ من مهمانست و حال آنکه هنوز زنده و صحیح هستم میشنوم و می بینم و بازوی من قوت دارد و اعوان و انصار بسیار دارم و هیچ گونه ضعف بمن رخ نداده است بخدا سوگند اگر پیدا نشود در دنیا برای من مگر یکی که او هم یاری برای من نماید در دنیا تنها باشم یاوری و ناصری برای خود در دنیا نبینم مهمان خود را بدست خود و باختیار و امکان خود بدست او نخواهم سپرد تا اینکه در پیش او کشته شوم و در راه رضای مهمان خود کشته گردم و پیوسته مسلم باهلی جناب هانی را بخدا سوگند میداد که دست از لجاجت بردار و جناب مسلم را بدست پسر زیاد بسپار و جناب هانی میفرمود بخدا سوگند هرگز چنین نخواهم نمود و هرگز مهمان خود را بدست او نخواهم سپرد چون پسر زیاد ملعون سخنان جناب هانی را شنید آتش خشم و غضب در کانون سینهٔ پر کینهٔ آن کافر عنید شعله ور گردید فریاد زد هانی را بنزد من بیارید چون هانی را بنزد آن حرامزاده حاضر نمودند گفت بخدا سوگند البته باید مسلم را بنزد من بیاری و او را بدست من بسپاری یا اینکه گردن ترا بزنم جناب هانی فرمود بخدا سوگند در آنهنگام شمشیرها برق زنندهٔ بسیار در اطراف خانهٔ تو کشیده خواهند شد و آتش جنگ شعله ور خواهد گردید پسر زیاد ملعون گفت وا لهفاه آیا مرا بشمشیر خود میترسانی و گمان جناب هانی این بود که البته خویشان او برای نصرت و یاری او خواهند آمد از دست پسر زیاد او را خلاص خواهند نمود پسر زیاد ملعون بر اصحاب خود بانگ زد که او را بنزد من بیارید چون جناب هانی را در پیش روی او نگاه داشتند با عصائی که در دست خود داشت بر روی مبارک آن مظلوم زد و پیوسته بر رو و پیشانی و بینی جناب هانی با چوب دست خود می زد تا آنقدر چوب زد که بینی جناب هانی شکست و خون رو به مبارکش بجامه هایش فرو ریخت و رو و ریش مبارکش

باخون خود خضاب نمود و پوست پیشانی و خط آنجناب بسر ریش خود او بخته کردید آنحرامزاده انقدر چوب زد تا اینکه
چوب شکست پس قائمهٔ شمشیر خود را بقائمهٔ شمشیر یکی از چاکران آنحرامزاده زد که انرا از نیامش بکشد و ان مرد نکذاشت
که شمشیر را بکشد و از کشیدن ان مانع شد پسر زیاد گفت ای هانی تو امروز خارجی کشتی و بر امیر خود خروج نمودی به تحقیق
ریختن خون تو بر من حلال و مباح کردید حکم نمود که او را بکشید و ببرید حبس کنید ان بیچارهٔ مظلوم را کشیدند و به یکی
از خانه های قصر الاماره افکندند و در خانه را محکم بستند پسر زیاد ملعون امر نمود که چند پاسبان برای حراست هانی گماشتند
پس حسان بن اسماء بن خارجه از جا خود برخواست بر پسر زنازاده زیاد گفت ما را امروز فرستادگان و رسولان مکر و حیلهٔ
ما را فرستادی که این مرد را بنزد تو بیاوریم چون ان بیچاره را خاطر جمع کردیم و بنزد تو اوردیم بعضی خود بینی او را شکستی و
روی او را زخم دار نمودی و خون رگ و پیشانی او را به ریش مبارکش جاری ساختی و کمان تو این است که او را خواهی کشت ای ملعون بی
ایمان چون این سخن را از حسان شنید خشمناک کردید بر او بانک زد تو در اینجا هستی یاوه و ناصر هانی کشتی امر نمود
که بکردن و سینهٔ او مشت زنند و از مجلس بیرون بکشند پس چند نفر از چاکران ان ملعون از هر طرف حسان را زدند و بیرون
خود کشیدند و در کناری نشانیدند محمد ابن اشعث ملعون گفت امیر انچه مصلحت بداند ما بان راضی و خوشنود
هستیم خواه به نفع ما باشد یا بضرر ما بکسی امیر تادیب نماید ما را از ان طرف خبر بعمرو بن حجاج رسید که هانی را پسر زیاد
بقتل اورد قبیلهٔ مذحج را بسر خود جمع نموده رو بسوی قصر الاماره کذاشتند و اطراف قصر را احاطه نمودند جمعیت بی
شمار بنزد قصر کرد امده قصر را محاصره نمودند عمرو بن حجاج صدای خود را بلند نمود و گفت منم عمرو بن حجاج و این جمعیت
که بسر من جمع شده اند سواران مذحج و شجاعان و بزرکان ایشانست و شنیده اند که صاحب و بزرگ ایشان را کشته اند و
سخن ایشان اینست که ما هنوز از طاعت بیرون نرفته ایم و از جماعت مسلمانان مفارقت نکرده ایم پس بچه جهت بزرگ ما را
چرا کشته اند آنحرامزاده پسر زیاد بد بنیاد با ان ملعون خبر دادند که اینست سواران مذحج در در قصر ایستاده اند و بخیال
قتال امده اند ان ملعون بشریح قاضی گفت برو بان خانه که هانی را در انجا حبس کرده اند و او را به بین برایشان خبر برسان که صاحب
ایشان زنده است و او را نکشته ایم پس شریح از جا خود برخواست و بسوی ان خانه متوجه کردید داخل خانه شده بهانی نظر نمود دید هنوز
زنده است چون جناب هانی شریح را دید گفت ای خداوند داد رس و ای مسلمانان کجا هستید چرا بداد من نمیرسید مکر قبیلهٔ خویش
من مرده اند کجایند اهل دین و کجایند اهل شهر چرا مرا فراموش کرده اند بفریاد من نمیرسند و پیوسته خون پیشانی و روی
مبارکش بر ریش او جاری بود چون صداهای قبیلهٔ مذحج را شنید و دید که انبیرون قصر صداها بلند شده است فرمود
کمان من اینست که این صداها صداهای قبیلهٔ مذحج است و صدای تابعان من است از مسلمانان کاش ده نفر از ایشان داخل
شوند مرا از زندان خلاص کنند چون شریح قاضی این سخنان را از هانی شنید بیرون امد بنزد سواران مذحج رسید و برای
ایشان گفت چون امیر سخنان شما را در خصوص کشته شدن هانی شنید مرا امر نمود که بنزد هانی بروم و او را به بینم و
شما را خبر برسانم که صاحب شما کشته نشده است بلکه هنوز زنده است و انچه بشما خبر داده اند که او را کشته اند باطل و دروغ است
عمرو بن حجاج و اصحاب او بشریح گفتند چون صاحب ما کشته نشده است بحمد الله حمد میکنیم پس ایشان بخانه های خود بر کشتند
پس پسر زیاد ملعون با اشراف کوفه و حشم و خدم خود بیرون امد داخل مسجد شده بر بالای منبر امد گفت ایها الناس از
خدا بترسید و چنگ بطاعت خداوند عالمیان بزنید و بر امر و فرمان پیشوایان خود اطاعت و فرمان برداری نمائید و از جماعت
مسلمانان مفارقت و دوری نکنید تا اینکه خود را بمهلکه بیندازید و ذلیل و خوار شوید و شما را در برابر کرده های خود
ظلم و جفا کنند و از نیکی و احسان محروم سازند بدرستی که برادر و دوست توانست که سخن راست بتو بگوید و پرده بروی کارش
کشد و عذر مردم را قطع میکند کسیکه بترساند و پند و نصیحت دهد این سخنان را بزبان نحس و دروغ گوی خود
راند خواست از بالای منبر فرود اید ناکاه کروهی از پاسبانان که در بیرون مسجد کذاشته بود از در مسجد که در طرف
بازار خرما فروشان واقع شده بود بسرعت تمام داخل مسجد کردیدند و بر پسر زیاد ملعون خبر رسانیدند که
اینک فرزند عقیل با لشکر خود رسید چون آنحرامزاده این خبر را شنید بسرعت تمام داخل قصر الاماره کردید و حکم
نمود که بروی در قصر را ببستند از عبدالله ابن خازم مرویست که گفته است بخدا سوگند من جاسوس جناب مسلم
بن عقیل بودم در قصر الاماره بجهة اینکه به بینم که پسر زیاد با هانی چکونه رفتار خواهد نمود چون ان ملعون
هانی را زد و حبس نمود بر اسب خود سوار شدم با سرعت تمام داخل منزل جناب مسلم کردیدم و من اول کسی بودم
که خبر حبس نمودن هانی را اوردم ناکاه دیدیم کروهی از زنان قبیلهٔ مراد در ان جا جمع شده اند صداها بناله و

زاری بلند کرده اند و فریاد شیون از ایشان بلند کشته میکویند وای براشك دیدهٔ ما و حزن و مصیبت و اندوه ما پس من
برود به خدمت جناب مسلم ابن عقیل سرکذشت و قضیهٔ جناب هانی را بخدمت ان بزرکوار عرض نمودم مرا امر نمود که تا از یاوران و
اصحاب و که در اطراف منزلش در خانه ها دیکر کرد امده بودند ایشان را خبر بکنم و ایشان چهار هزار نفر بودند و فرمود که من ایشان را
باین نحو نداء نمایم یا منصور امت یعنی ای یاری و نصرت شده بکش این لفظ در مقام خبر داری یاران از برای قتال دشمنان بی گفتند
بجهت تفال و فال نیکو زدن عبد الله میکوید من ایشان را بان نحو ندا کردم پس اهل کوفه ندای مرا قبول کردند بر وی در سر جناب مسلم
جمع شدند اماده جنگ و قتال کردیدند پس جناب مسلم بهر یکی از بزرکان قبایل کنده و مذحج و تمیم و اسد و مضر و همدان علمی
ترتیب داده و مردم کوفه یکدیکر را خبر دادند در اندک زمان انقدر جمعیت فراهم امد که کوچه و بازار و مسجد از مردم کوفه
پر شد ایشان تا هنکام غروب افتاب این طرف و ان طرف کوچه بازار میکردیدند شمشیرها کشیده بودند کار بعبید الله ابن زیاد
بد بنیاد تنک شد عادت ان لعین بد اختر در غالب اوقات این بود که در قصر را بر مردم میبست و کسی را نمیکذاشت در نزد خود
سی نفر از چاکران خود و بیست نفر از قبایل بزرکان و سایر اهل بیت و خواص خود چون اشراف کوفه از دوستان آنحرامزاده از شور
و ازدحام مردم خبردار و اکاه شدند رو بسوی ان ملعون نهادند و ان طرف در رومیین داخل قصر ان لعین کردیدند و کسانی
که بسر ان ملعون جمع شده بودند از در و دیوار و پشت بام قصر بمردم نکاه میکردند و لشکر جناب مسلم را نظاره مینمودند و یاوران
جناب مسلم بر ایشان فحش و دشنام میدادند و ایشان را سنک میزدند و بر پسر زیاد دشنام میکفتند پدر و مادر ان لعین را
شتم میکردند و چیزهای که لایق و سزاوار پسر زیاد و پدر و مادر او بود بزبان خود میراندند چون پسر زیاد حالت مردم را
چنان دید کثیر بن شهاب الحارثی را طلبید امر نمود که با کسانی که از قبیلهٔ مذحج که در اطاعت کثیر ملعون هستند بیرون بروند و در
کوچه و بازار بر کردند و مردم را از نصرت و یاری جناب مسلم بر کردانند و سست نمایند ایشان را از جنک و قتال بترسانند و عقوبت
سلطان را بیاد ایشان بیندازند و از مواخذهٔ امیر ایشان را تخویف و تهدید کنند کثیر ملعون با اصحاب خود از قصر الاماره
بیرون رفتند پس پسر زیاد لعین محمد ابن اشعث ملعون را حکم نمود تا انانیکه از کنده و حضرموت در اطاعت او هستند ایشان را
بردارند و از قصر الاماره بیرون روند در جای مناسبی علمی نصب کنند و مردم کوفه صدا بدهد که این علم امانست از عقوبت
امیر برای هر کسیکه بنزد علم بیاید و مانند این سخن مکر و حیله را برای قعقاع ذهلی ملعون و شبث بن ربعی ملعون تمیمی و حجار
ابن ابجر سلمی و شمر ابن ذی الجوشن عامری حرامزاده کفت ایشان را از قصر الاماره بسوی کوچه و بازار روانه نمود و باقی بزرکان و
اشراف کوفه را در قصر الاماره در نزد خود نکاه داشت از جهت وحشتی و ترسی که از مردم در دلش جا کیر شده بود زیرا که کسانی
که با ان ملعون بودند عدد ایشان کم بود و از لشکر جناب مسلم میترسید پس کثیر ابن شهاب لعین بیرون رفته مانند شیطان
مردم را از نصرت و یاری جناب مسلم سست میکرد و ایشان را به مکر و حیله از ان بزرکوار رو کردان میکرد و محمد ابن اشعث ملعون
با یاران خود از قصر الاماره بیرون امده در نزد خانه های بنی عماره علم کفر و نفاق افراشت و با جمعیت خود در انجا ایستاد جناب
مسلم عبد الرحمن ابن شریح شبامی را بجانب محمد ابن اشعث حرامزاده فرستاد چون ان لعین مشاهده نمود که عبد الرحمن با کروه
بیشمار بمقابلت او می اید و تاب مقاومت با لشکر عبد الرحمن ندارد از جای خود قدری دور شد بکناری رفت و پیوسته محمد
ابن اشعث حرامزادهٔ ملعون و کثیر ابن شهاب لعین و قعقاع ابن سود ذهلی و شبث ابن ربعی حرامزاده مکار مردم را از یاری جناب
مسلم بر میکردانیدند و ایشان را بعقوبات پسر زیاد عنید و مواخذات یزید پلید از سر جناب مسلم پراکنده میکردند و هر از
مکر و حیله جمعیت بسیار و کروه بیشمار بسر خود جمع نمودند و هر یکی از ان ملاعین از قبیلهٔ خود و دیکران بوسوسهٔ
شیطانی از یاری جناب مسلم سست نموده بیاری خود دعوت مینمودند چون مشاهده کردند و دیدند که بسیاری از بیوفایان
کوفه اهل کوفه بنزد ایشان امدند و جمعیت ایشان زیاد و کثرت بهم رسانید از در طرف رومیین با مردم داخل قصر
الاماره کردیدند بنزد پسر زیاد رفتند کثیر بن شهاب ملعون به پسر زیاد کفت خدا کار امیر را رو بصلاح نماید و
امیر را نیک بخت فرماید در این ساعت در قصر الاماره با تو کروه بسیاری از اشراف کوفه و چاکران و اهل بیت و موالیان
هستند پس با ما بیرون بیا تا اینکه با اصحاب مسلم جنک نمائیم آنحرامزاده سخن او را نه پسندید و قبول ننمود که با انقدر جمعیت
بیرون برود و مشغول مقاتله کردد و بیوفایان کوفه تا مغرب در سر جناب مسلم بودند و اظهار جان نثاری میکردند و کار
بر پسر زیاد سخت میکرفتند پس پسر زیاد ملعون از اصحاب خود جمعی فرستاد که اشراف و بزرکان کوفه را حاضر
نمودند و حکم نمود که از در و دیوار و پشت بام و جاها دیکر نزدیک اصحاب جناب مسلم بایستند اهل طاعت ایشان
را بزیادتی احسان و عطا امید وار سازند و اهل معصیت ایشان را بنا امیدی از احسان و عطا و بوعدهٔ عقوبات و

و مؤاخذات برسانند و ایشانرا بگویید که اینست لشکر بسیار و سپاه بیشمار از شام میاید و کثیر بن شهاب ملعون تا نزدیکی
غروب آفتاب از این گونه سخنان بگوش مردمان میرسانید و میگفت ایها الناس بسوی اهل خود برگردید و بخانهٔ خود بروید و ترک
فتنه بکنید و تعجیل ننمایید و جان خود را بمعرض تلف و کشته شدن نیاورید و اینک لشکر انبوه از جانب امیر المؤمنین یزید بسوی شما می
آید که با شما مقاتله نماید و امیر عبید الله با خداوند عالم عهد و پیمان بسته است که اگر شما اصرار بجنگ نمایید و در سر معاملهٔ
و محاربه خود باقی بمانید و بمنازل خود در این شب بر نگردید از فرزندان شما عطای خود را قطع کند و اهل خود را از ایشان ببرد
و جنگ کنندگان شما را بکیرد در میان لشکر شام قسمت نماید و بی گناه کاران شما را بگیرد بجای گناه کاران شما مؤاخذه کند حاضران
شما را بعوض غایبان عقوبت و تادیب نماید تا اینکه کسی از اهل معصیت فتنه و فساد باقی نگذارد مگر اینکه جزای عمل او را باو
برساند و شربت ناگوار مؤاخذات خود را برو بچشاند و سایر اشراف و بزرگان با این نحو سخنان بگوش بیوفایان اهل کوفه می
رسانیدند و چون ایشان این سخنان را از آن شیاطین لشکر شیطان شنیدند به تسویلات و وساوس ایشان بازی خوردند
گروه گروه از سر جناب مسلم پراکنده شدند و بسیار شد که زنان اهل کوفه بنزد پسر و برادر خود میامد و میگفت برگرد بخانهٔ
خود و دیگر مردمان بسیار زیاد میایند ترا چکار است و مردان کوفه بنزد پسر و برادر خود می آمدند و میگفتند فردا لشکر شام میرسد ترا
با جنگ پسر زیاد چکار است بسوی خانه برگرد پس از دست پسر و برادر خود میگرفت بسوی خانهٔ خود میبرد پیوسته اصحاب جناب
مسلم باین نحو از سر او پراکنده میشدند تا اینکه جناب مسلم نماز شام را در مسجد ادا نمود در سر آن بزرگوار از آن گروه بیوفا نماند
بود مگر سی نفر و چون آن بزرگوار مشاهده نمود که از سی نفر بیشتر در سر او نمانده است از مسجد بیرون آمد بسوی درهای قبیلهٔ
کنده متوجه گردید هنوز بدرهای کنده نرسیده بود از آن سی نفر زیاده از ده نفر در سر آنجناب نبود چون از در کنده
بیرون آمد بعقب خود نگاه فرمود از آن ده نفر کسی را در نزد خود ندید و با طراف خود نگاه نمود کسی را ندید که راه را
بآنجناب نشان بدهد و بر منزلی خود دلالت نماید و کسی نبود که اگر دشمنی برابر او بیاید بجان خود برای آن بزرگوار مواسات
نماید چون از همه کس نا امید گردید ناغریب بی پیش خود گرفته متوجه شد و از روی حیرت بهمین و یسار خود نگاه مینمود
و نمیدانست کجا برود و چه کار کند با وجود کثرت دشمنان در کوچه های کوفه میکردید و از این کوچه بآن کوچه میرفت تا اینکه
بخانه های قبیلهٔ جبله از قبیلهٔ کنده رسید آن کوچه را پیش خود گرفته متوجه گردید تا رسید بدر خانهٔ زنی که او را طوعه
میگفتند و آن زن نیکو کار ام ولد اشعث بن قیس بود و ام ولد بود و اشعث او را آزاد نمود اسید حضرمی او را
بنکاح خود در آورده بود و از اسید فرزندی زائیده بود و نام آن فرزند را بلال میگفتند و بلال با مردم خروج کرده بیرون
رفته بود و مادرش طوعه در در خانهٔ خود ایستاده بود انتظار فرزند خود را میکشید چون آن زن را دید برای او سلام
نمود طوعه جواب سلام آن بزرگوار را رد نمود جناب مسلم فرمود ای کنیز خداوند عالمیان جرعهٔ آبی بمن بده تا بیاشامم
پس داخل خانه گردید کاسه بیرون آورده بدست مبارک جناب مسلم داد چون آنجناب آب را آشامید آن زن کاسه را
گرفته داخل خانهٔ خود گردید اندکی گذشت بیرون آمد دید جناب مسلم هنوز آنجا نشسته است طوعه عرض نمود ای بندهٔ
خدا آیا آب نخوردی آنجناب فرمود بلی خوردم طوعه عرض کرد حالی که آب را آشامیدی پس برخیز از این جا بسوی اهل خود
برو آنغریب بیکس صاحب عفت عصمت جواب نگفت سکوت اختیار نمود باز طوعه مانند سخن خود را اعاده کرد جناب مسلم
باز جواب نفرمود و هیچ سخن نمیگفت در جای خود ساکت نشسته بود طوعه دفعهٔ سیم عرض نمود ای بندهٔ خدا خدا
ترا عافیت بدهد و سلامت کند برخیز بسوی اهل خود برو ترا سزاوار و جایز نیست که در در خانهٔ من بنشینی و نشستن
ترا در اینجا حلال نمیکنم پس جناب مسلم چون اینکلام از او استماع نمود از جای خود برخواست و فرمود ای کنیز خدا مرا
در این شهر اهل و عیال و قبیله نیست بلکه من در این شهر غریب و بیکس میباشم آیا ترا حاجت بر اجر و ثواب و نیکوئی
هست که امشب برای من در خانهٔ خود منزل بگذاری میهمان نمائی شاید من ترا بعد از امروز مکافات نمایم و سزای عمل ترا بتو
برسانم مترجم میگوید شاید مراد جناب مسلم روز قیامت باشد که آن روز جزای عمل ترا بتو برسانم انتهی آن زن
چون سخنان جناب مسلم را شنید عرض کرد ای بندهٔ خدا حکایت تو چگونه است و تو کیستی جناب مسلم فرمود منم مسلم بن
عقیل این قوم مرا بدروغ بیعت نمودند و مرا فریب دادند و ترک یاری خود داده ساختند آخر مرا تنها گذاشتند آن
زن صالحه عرض نمود تو جناب مسلم هستی آنجناب فرمود بلی منم مسلم آن زن نیکوکار عرض نمود داخل خانهٔ من
باش پس جناب مسلم بقدوم میمنت لزوم خود داخل خانهٔ طوعه گردیده و آن بزرگوار را در یکی از حجرههای خانهٔ
خود منزل داد که خود شب در آن حجره نخفت بلکه در حجرهٔ دیگر نشست و بر زود بی منزل جناب مسلم را فرش کرد

بطعام خوردن تکلیف نمود آنجناب غذا میل نفرمود و از طعام خوردن ابا و امتناع نمود چندان نگذشت پسر آن
زن وارد خانه شد و آمد در نزد مادر خود آرام گرفت دید که مادرش بحجرهٔ که جناب مسلم آنجا تشریف داشت بسیار داخل
میشود و بیرون میاید و پیوسته بآن حجره تردد مینماید آن بی سعادت بخدمت مادر سعادتمند خود عرض نمود که امشب بآن
حجره بسیار تردد میکنی و بسیار رفتن و بیرون آمدن تو بآن حجره مرا بشک و شبهه انداز که ترا در آن حجره شغلی هست آن زن
صالحه فرمود ای فرزند من از این مطلب اعراض کن و از وی درگذر آن بدبخت عرض نمود بخدا سوگند دست از تو برنمیدارم
تا اینکه از حقیقت این مطلب مرا آگاه نمائی و از شغل خود خبر بدهی مادرش فرمود برو پی کار خود و هیچ چیز از من مپرس از بسیاری
الحاح و اصرار نمود و دست از مادرش نکشید تا اینکه آن زن صالحه ناچار گشته فرمود ای فرزند اگر این خبر بتو میگوی
باید تو بکسی دیگر خبر ندهی و از این سر کسی را خبردار نکنی آن بی سعادت گفت هرگز بکسی خبر نخواهم داد ولهذا سوگندها داد
آن بی سعادت بخدا و رسول قسم یاد نمود که این راز را بکسی آشکار ننماید پس آن زن صالحه تشریف آوردن جناب مسلم را بخانه
ایشان برای آن بی سعادت خبر داد همینکه این مطلب را دانست دیگر سخن نگفت داخل رختخواب خود گشته خوابید از طرف پسر
زیاد ملعون دید که از شب بسیار گذشته هیچ حرکتی و صدای آواز و نشانهٔ از اصحاب جناب مسلم ظاهر نیست چنانکه پیشتر صدا و غوغا
ایشان بگوش آن ملعون میرسید با وجود این از اول شب تا آن زمان که بسیاری از شب گذشته بود صدای ایشان را دیگر نمیشنید
اثری از ایشان ظاهر نمیکردید باصحاب ملاعین و چاکران و غلامان بیمذهب و بیدین خود امر نمود که نزدیک بروید و نگاه کنید
به بینید کسی از اصحاب مسلم را می یابید یا نه چون بیرون آمدند هر چه گردیدند کسی از ایشانرا نیافتند چون خبر باآن ملعون
رسانیدند که هیچکس از ایشان باقی نیست آن حرامزاده دوباره امر نمود درست نگاه کنید شاید ایشان در زیر سقف و تاریکی
کمین نموده باشند ایشان باز بیرون آمدند همه جا نگاه میکردند حتی تختهای مسجد را برداشتند بزیر آنها نگاه مینمودند
و آتش بدستهای نی میزدند و بدست خود میگرفتند و همه جای مسجد نگاه میکردند و گاهی روشنی آتش بسیار میشد گاهی به
مقتضای خواهش آن ملاعین روشنی نمیبخشید که همه جا را نگاه کنند و نظر نمایند آخر قندیل مسجد را سرازیر نمودند دسته
قصب را بر ریسمانها بستند آتش زدند و سرازیر نموده همه جا نگاه کردند تا اینکه گوشهها و تاریکیهای مسجد را درست نگاه کردند
کسی را از ایشان ندیدند حتی اینکه از آخر و اول و وسط مسجد زیر منبر هیچ جا نماند مگر اینکه با آتش و چراغ افروخته نگاه نمودند
هیچ کس در مسجد نیافتند پس پسر زیاد ملعون را خبر دادند که اصحاب مسلم پراکنده گشته کسی از ایشان پیدا نیست آن ملعون
چون از ایشان آسوده خاطر گردید و دانست که بیوفایان اهل کوفه جناب مسلم را تنها گذاشته پراکنده شده اند حکم نمود در
که در زیر طاق مسجد بسته بود آنرا گشودند خود ش بیرون آمده داخل مسجد گردید و در بالای منبر نشست و حکم نمود با صحاب
ملاعین خود که در او بنشینند و هنوز نماز عشا را بجا نیاورده بودند عمرو بن نافع را امر نمود که در کوچه و بازار ندا کنند که
حکم امیر اینست که عهد و پیمان ما از کردن آنکس که از چاکران دیوان و کدخدایان محلات و بزرگان کوچهها و لشکریان
برداشته شده و از امان ما بیرون رفته و خون و مال او بر ما مباح میباشد اگر نماز عشا را در خانهٔ خود بجا آورد و به مسجد
نیاید بلکه باید همهٔ ایشان امشب نماز عشا را در مسجد جامع ادا کنند چون عمرو بن نافع در کوچهها مردم را به این ندا صدا نمود
چندان نگذشت مسجد جامع از اشقیای اهل کوفه مملو گردید آن ملعون چون مشاهده نمود که مردم مسجد را پر کردند امر نمود
اذان و اقامهٔ نماز عشا را گفتند از جای خود برخواست چند نفر از چاکران خود بر پاسبانی و حفظ و حراست خود گماشت از ترس
اینکه مبادا کسی او را از روی مکر و حیله بکشند و خود آن ملعون پیش ایستاد شروع بادای نماز عشا نمود مردم کوفه برای آن
حرامزاده اقتدا نموده نماز عشا را بجا آوردند مترجم میگوید عجب است از دین و مذهب آن ملاعین که گمان داشتند با اینکه
اعتقاد بخدا و روز جزا دارند و تصدیق رسول خدا کرده اند بگفتهٔ آنحضرت عمل مینمایند در نماز بزنازاده اقتدا کردند
بحرامزادهٔ ملحد کافر فاسق و فاجر کشندهٔ فرزندان پیغمبران و اوصیا و اکرام ایشان و این گروه و مانند ایشان از اهل جهان کسانی
هستند که دین خدا را استهزا میکنند وَاللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و ایشانند کسانی که بجادوع
اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالمؤمنین و ایشانند کسانی که اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ایشانند کسانی که قد ضلوا
واضلوا جیلا کثیرا و سیجزون بما کانوا یعملون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و لسوف تریهم
ناکسی رؤسهم عند ربهم یخاطبون کبرائهم انتم قدمتموه لنا فلبئس القرار انتهى چون آن ملحد کافر از
نماز استهزاء خود فارغ گردید بر بالای منبر مسلمانان نشست و به تزویر حمد و ثنای الهی را بجا آورد و گفت
ایها الناس دیدید فرزند عقیل سفیه جاهل را چه قدر خلاف و شقاوت از او بظهور آمد عهد و پیمان و امن

امان خدا از کردن انکسی برداشته میشود که فرزند عقیل را در خانهٔ او بیابیم و کسیکه او را در خانهٔ خود منزل بدهد بما خبر نکند و هر کسیکه او را گرفته بنزد ما بیارد بمقدار دیه صاحب و خونبها او مال برای همان کس عطا کنم و گفت از خدا بترسید دست از طاعت خدا و امیر خود نکشید و در سر بیعت و اطاعت خود ثابت قدم باشید تلف و کشته شدن را بجان خود راه مدهید بر جان و مال خود رحم بکنید گفت ای حصین بن نمیر مادرت بعزایت بنشیند مبادا بگذاری که دری از درهای محلات و کوچه‌های کوفه باز بوده باشد تا اینکه این مرد یعنی جناب مسلم بیرون برود و او را گرفته بنزد من بیاری تحقیق پاسبانی محلات و کوچه‌های کوفه را بعهدهٔ تو واگذار نمودم و ترا بر همه محلات و خانه‌های اهل کوفه مسلط کردم لیکن دیده بانها بخانه‌های کوفه بگذار و بگو اهل کوفه پاسبانها بفرست چون فردا روز روشن ظاهر گردد خانه‌های اهل کوفه را یکی یکی جستجو و میان خانه‌ها بگرد تا اینکه این مرد را پیدا بکن پیش من بیار و حصین بن نمیر ملعون سر کردهٔ چاکران و فراشان و خدمت گذاران آن حرامزاده بود و آن ملعون از قبیلهٔ تمیم بود پس اینهارا گفته از بالای منبر پایین آمد داخل قصر الاماره گردید و بدست عمرو بن حریث ملعون علمی داد و او را بر اهل کوفه از جانب خود پاسبان و دیده باز نمود چون آفتاب عالمتاب سر از افق مشرق بیرون آورد و جهان را بنور خود منور گردانید آن حرامزادهٔ بد کردار در مجلس خود برقرار گردید و برای مردم اذن عام داده آن ملاعین از هر طرف داخل مجلس گردیدند و هر کس در جای خود آرام گرفت محمد ابن اشعث ملعون داخل مجلس گردید چون پسر زیاد آن عنید محمد ابن اشعث ملعون را مشاهده نمود او را بنزد خود خواند و نوازش بسیار بر او بیشمار نمود و در یکجانب خود آن ملعون را نشانید و گفته مرحبا بکسی که در اطاعت امیر خود غش و مکر ننمود و در خدمتگذاری براستی و درست کرداری رفتار نمود و بلال فرزند ناپاک آن پیره زن پاک طینت و نیکو سیرت چون روز روشن شد از خانهٔ خود بیرون آمد پیش عبدالرحمن پسر حرامزادهٔ محمد ابن اشعث رفته او را خبر داد که مسلم بن عقیل در اینساعت در خانهٔ ما نشسته و مادر من او را در منزل ما مهمان نموده است چون عبدالرحمن این خبر را شنید برود از جای خود برخواست بنزدیک ملعون خود محمد ابن اشعث آمد و آن ملعون در نزد پسر زنازادهٔ زیاد بد کردار نشسته بود آهسته بگوش پدر رسانید خبر فرزند پیره زن را گفته پسر زیاد از آن سر آگاهی یافت از روی شادی و التفات بر آن محمد ابن اشعث بعصای خود زد و گفت برخیز مسلم را گرفته در این ساعت بنزد من بیار و جماعتی از خویشان و قوم بد کردار خود برای محمد ابن اشعث حرامزاده همراه نمود بسوی خانهٔ آن زن روانه شدند و از سایر قبایل کسی را نفرست زیرا که آن ملعون میدانست که دیگران از هر قبیله باشند ناخوش دارند از اینکه مانند مسلم بن عقیل که از خویشان پیغمبر خداست بدست ایشان اسیر کشته گردد از اینجهت قوم خود را با پسر محمد ابن اشعث ملعون روانه نمود و عبدالله ابن عباس سلمی را با هفتاد نفر از قبیلهٔ قیس باعانت محمد ابن اشعث فرستاد و ایشان سوار گشته روانه بسوی آنخانه گردیدند که جناب مسلم ابن عقیل آنجا منزل داشت مترجم میگوید بعضی از فضلا در کتب مقتل خود از منتخب نقل کرده است که چون صبح همان روزیکه که جناب مسلم در شب بخانهٔ طوعه رفته بود طالع گردید آن زن صالحه از جای خود برخواست کوزهٔ آبی برداشت بنزد جناب مسلم آمد بجهت اینکه آن بزرگوار تجدید وضو برای نماز بکند چون آب را آورد بخدمت آنجناب عرض کرد ای سید و مولای من هیچ ندیدم امشب خواب راحت بر دیدهٔ مبارک تو برسد از اول شب تا حال هیچ خواب نکرده جناب مسلم فرمود که خواب سبکی و اندکی بر دیدهٔ من غالب گردید در خواب عم بزرگوار خود جناب امیر مؤمنان علیه السلم را دیدم که برای من فرمود که آمدن خود بنزد ما تعجیل نما بسیار سرعت و شتاب کن و گمان من اینست که امروز آخر روزهای من است از زندگانی دنیا انتهی چون محمد ابن اشعث ملعون با یاران خود نزدیک منزل جناب مسلم رسید آنجناب چون صدای سم اسبان و غوغاهای و هجوم کردن آنها را شنید دانست که لشکر نامسعود پسر زیاد مردود است بطلب وی آمده شمشیر خود را برداشت بمقابلهٔ ایشان از خانه بیرون آمد آن ملاعین از هر طرف بسوی آنجناب هجوم آور شدند آن شیر بیشهٔ شجاعت با وجود بیکسی و تنهائی و غربت و کثرت اندوه و مصیبت هرگز نترسید و هراس از آن گروه ضلالت ننموده شمشیر خود را از نیام کشیده حمله‌های حیدری بر آن اشقیا نمود تا اینکه جمعی از ایشان بسوی آتش دوزخ فرستاد و ایشان را از صحن خانه بشمشیر آبدار خود بیرون نمود باز آن ملاعین بسوی او برگشتند و آن مظلوم بیکس باز بر آن ناکسان حمله نمود بروایت محمد بن شهر آشوب پسر زیاد ملعون عمرو بن حریث ملعون را با محمد ابن اشعث حرامزاده با هفتاد نفر نامرد بگرفتن جناب مسلم فرستاد چون اطراف خانه را احاطه نمودند جناب مسلم بیرون آمد بر آن اشقیا و آن ملاعین حمله نموده و میفرمود هو الموت فاصنع ویلک ما انت صانع فانت بکاس الموت لا شک جارع فصبرا لامر الله جل جلاله فحکم

قضاء الله فی الخلق ذایع کلمهٔ وی لعنیست و ویل یعنی بدبختی مرگ بساحت تو نازل گشته پس وای بر تو ای نفس هر چه از دست میاید بکن و ترس از لشکر مرگ ننما زیرا که ناچاری از اینکه بی شک و شبهه از کاسهٔ تلخکام شربت ناگوار مرگ را خواهی چشید پس صبر و تحمل پیشهٔ خود بکن و بر امر و فرمان خداوند عالمیان که بسیار بزرگست عظمت و جلال او صبر نما و گردن تسلیم و رضا بر تقدیر خدا بگذار زیرا که حکم تقدیر و قضای او در میان همه مخلوقات جاری و شایع گردید پس به تیغ آبدار خود چهل و یکنفر را بسوی سقر فرستاد بروایت شیخ بزرگوار شیخ مفید (ره) چون آن بزرگوار آن ناکسان را بضرب شمشیر خود از صحن خانه بیرون نمود و باز از هر طرف هجوم آور گردیدند بکر بن حمران احمری شمشیر کین از نیام کشیده بر آن شیر عرصهٔ مبارزت حمله نمود آن حرامزاده از دهان خوش بیانش شمشیر را حواله کرد تیغ آن ملعون بد اختر لب بالای مبارک آن بزرگوار را برید تا اینکه بلب پایین مبارکش رسید و دو تا از دندان او را از پیش روی دهان شیرین بیانش برید و افکند آن شیر بیشهٔ شجاعت هرگز اعتنا بآن زخم کاری ننمود شمشیر آبدار ضربتی بسر آن نابکار زد زخم کاری از سر آن حرامزاده پیدا گردید آن شهسوار عرصهٔ کارزار بیک چشم زدن شمشیر انتقام را از سر آن نابکار بد کردار کشید ضربت دیگر بقوت و زور بازوی هاشمی از بازوی آن کافر شقی زد که نزدیک شد که بشکم برسد چون شجاعت آن بزرگوار را چنان دیدند آن روبه صفتان از مبارزت آن شیر دلیر نبردگاه مبارزان ترسان لرزان گردیدند و جرأت نکردند که نزدیک بیایند بر پشت بامها بر آمده سنگ بسوی آن مظلوم بیکس میافکندند و بدسته‌های نی آتش میزدند از بالای پشت بامها بسوی آنجناب میانداختند چون آن غریب بی یار و یاور نامردی و ستمکاری آن بیغیرتان چنان دید با شمشیر برهنه از خانه بیرون آمده در میان کوچه بر ایشان حمله نمود چون محمد ابن اشعث ملعون شجاعت آن بزرگوار را از مرتبهٔ تصور بالاتر دید خواست که بمکر و حیله آنجناب را بدست بیارد صدا زد یا مسلم ترا امان دادیم خود را بمعرض کشته شدن میار اعتنا بسخن آن حرامزاده ننمود و در آن هنگام تمثیل فرمود به ابیات حمران بن مالک خثعمی که در روز جنگ قرن میخواند اقسمت لا اقتل الا حرا وان رایت الموت شیئا نکرا ویخلط البارد سخنا مرا رد شعاع الشمس فاستقرا کل امرء یوما ملاق شرا اخاف ان اکذب او اغرا نکر بضمهٔ نون و سکون کاف یا بضمهٔ کاف چیزی دشوار و امر مشکل را میگویند سخن بضمهٔ سین و سکون خاء معجمه یا بفتحهٔ هر دو بمعنی حرارت و گرمی است در نظر قاصر مترجم اینست که رد شعاع الشمس فاعل یخلط است و ضمیر استقر جزء بیت از کلام سابق مستفاد میگردد حاصل مضمون ابیات چنانست بسوگند خوردن به ذات اقدس خداوند عالمیان بر نفس خود لازم و واجب نموده ام که کشته و بخون خود آغشته نگردم مگر بدست آزاده و هنرمند و جوانمردی هر چند یکه آشامیدن شربت ناگوار مرگ را با یقین صادق خود چیزی دشوار و مشکل دیده ام یعنی بدیدهٔ دل صاحب یقین نه بدیدن چشم ظاهر پیوسته مخلوط و ممزوج نماید به آب سرد خوشگوار شیرین حرارت و گرمی تلخ را مکرر تابیدن آفتاب عالمتاب این عادتیست که پیوسته طریقهٔ روزگار دون و چرخ بوقلمون باین نحو جاری گشته که هر سردی را گرمی و هر شیرینی را تلخی و هر زنده را مرگی و مردنی موجود است و هر مردی از مردمها آخر روزی بشر و مرگ ملاقات خواهد نمود و املی که برای من دهید اعتباری بروی ندارد و میترسم دروغ گفته باشید و مرا فریب دهید چون آن بزرگوار این اشعار را خواند محمد ابن اشعث حرامزاده صدا نمود مترس ترا براستی امان میدهیم و دروغ نمیگوئیم و ترا فریب نمیدهیم و مکر و حیله در نفس ما نیست بدرستیکه این قوم فرزندان عم تو میباشند و هرگز ترا نخواهند کشت و ضربتی بتو نمیرسانند بروایت سید بزرگوار سید محمد ابن ابی طالب چون جناب مسلم گروه بسیار و جماعت بیشمار از آن نکوهیده اشرار بسوی دار البوار فرستاد این مبارزت نمایان و شجاعت بی پایان بگوش نحس پسر زیاد بد بنیاد رسید آتش غضب در کانون سینهٔ پر کینه‌اش شعله ور گشته کسی پیش محمد بن اشعث ملعون فرستاد که ترا بجنگ یکنفر فرستادم یا آن جمعیت بسیار این قدر رخنه بر یاران تو از یکنفر وارد گردیده و جماعت بیشمار از ایشان کشته شده پس چگونه میباشد حال تو هنگامی که بجنگ دیگری بفرستم یعنی جناب امام حسین چون سفارش آن حرامزاده بمحمد بن اشعث ملعون رسید جواب داد ایها الامیر اتظن انک بعثتنی الی بقال من بقالی الکوفة او الی جرمقانی من جرامقة الحیرة او لم تعلم ایها الامیر انک بعثتنی الی اسد ضرغام وسیف حسام فی کف بطل همام من آل خیر الانام جرامقه جمع جرمقانی است بر وزن ارمغانی و ایشان گروهی بودند از عجم که در اوایل اسلام بولایت موصل و شام انتقال نمودند و در آنجا مسکن ساختند

و بزرگ و دهقان بودند و جنگ آزموده و نبرد دیده بودند و حیره بکسرهٔ حاء مهمله نام بلدیست در نزدیکی کوفه
و ضرغام بکسرهٔ ضاد معجمه و سکون راء مهمله بمعنای شیر و مرد دلیر و نام او را میگویند و حسام بروزن غراب شمشیر
برنده و قاطع را اطلاق مینمایند همام بروزن غراب بر کسی بزرگوار و شجاع دلاور و صاحب عزم و حزم را میگویند پس
کلام آن لعین بدفرجام اینست ایها الامیر گمان میکنی که گویا تو مرا بجنگ بقالی از بقالان کوفه فرستادهٔ یا بجنگ بزرگی
و دهقانی از بزرگان و دهقانان حیره روانه نمودهٔ آیا ترا اینمطلب معلوم و مشخص نیست که مرا بجنگ شیر دلاور نامدار
و شمشیر قاطع بران آبدار که در دست پهلوان نامدار و مبارز نامور کارزار از آل خیر الانام احمد مختار فرستادهٔ چون این
پیغام به پسر زیاد بدفرجام رسید به محمد ابن اشعث پیغام رسانید که او را امان ده تا دست از جنگ بردارد زیرا که
تو هرگز دست قدرت بر او نخواهی یافت مگر با امان مترجم میگوید بروایت ابو مخنف پانصد نفر دیگر بیاری محمد ابن
اشعث فرستاد انتهی مصنف ره از بعض کتب مقاتل بسند خود از عمرو بن دینار روایت کرده است که جناب امام حسین
جناب مسلم ابن عقیل را بسوی کوفه فرستاد آن بزرگوار مانند شیر خشمناک بود از قوت و شجاعت آن نامدار در عرصهٔ هیجا و دست برد
علی مرتضی این بود که در روز نبرد مرد مبارز دلیر را از صحن خانه بدست پر قوت خود میگرفت و بر بالای پشت بام خانه می
افکند بر گشتیم بترجمهٔ تتمهٔ روایت شیخ بزرگوار شیخ مفید ره که فرموده است چون آن بزرگوار بیکس به تنهائی با آن گروه
بیشمار جنگ نمایان نمود پیوسته میزد و میکشت و از کشته ها پشته ها ترتیب داد تا اینکه زخم بسیار و جراحت بیشمار
بر تن مبارک آن بزرگوار رسید از جنگ کافران و قتال فاجران در ظاهر عجز بهم رسانید محمد ابن اشعث ملعون دید که
بر او دست نمی یابد مگر امان دادن بآن بزرگوار بنا بخستگی و زخمها کار بخود امان صوری اختراع زاده را غنیمت شمرده
و فرصت دانسته پشت خود را به دیوار خانه تکیه نمود پس پسر اشعث باز کلام خود را اعاده کرده که یا مسلم برای تو امانست خود را
بکشتن نده جناب مسلم فرمود برای من امان میدهی پسر اشعث گفت بلی امان دادم و دست مبارک خود را بسوی آن قوم بد
کردار گرفت فرمود برای من امان میدهید ایشان همه یکجواب دادند بلی میدهیم مگر عبید الله ابن عباس سلمی ملعون
که آن لعین گفت لا ناقة لی فی هذا و لا جمل و تنحی ناقه در لغت شتر ماده را اطلاق میکنند جمل را بشتر نر و این
کلام در میان عرب از جملهٔ امثال مشهوره و معروفست در هنگام دوری و تبری از کاری اینکلام را میگویند یعنی من هیچ
کاری به ندارم و اصل مورد آن مثل را چنین نقل میکنند که صدوف دختر حنش زن زید ابن اخنس بود و زید را دختری
داشت از زن دیگر نام آن دختر فارعه بود و در نزد صدوف نمی نشست بلکه همیشه در خیمهٔ علاحده ساکن میگردید زید
یکی فارعه روزی بسفر ضروری بیرون رفت مردی از قبیلهٔ عک که نامش برت بود بر دختر زید عاشق گردیده او را بر
عمل قبیح تکلیف نموده فارعه گردن بطاعت او گذاشت فارعه شبها با شتر زید بخود سوار میشد بر باغستان و زمین گلزار
میرفت و با مرد مشغول عیش و عشرت میگردید چون زید از سفر مراجعت کرده گذر او بمنزل زن کاهنه افتاد که
نامش طریفه بود و آن زن کاهنه برای زید خبر داد که در اهل تو خیانتی ظاهر میشود بگمان زید چنان رسید که این خیانت
از زنش صدوف سر زده است و هرگز بنظر شک به دیگری ننگریست تمام خود را بخانه رسانده و آثار غضب از روی
زید هویدا میشد چون زنش زید را بر این حالت دید اثر شر و بدی از او فهمید گفت تعجیل بشر و بدی نما بخبردار از مکافات
و اثر لا ناقة لی و لا جمل یعنی من در آنچه بنظر تو آمده است کاری نکرده ام و از خیانت و بدی بیزارم نه مرا در آن کار
شتر ماده هست نه شتر نر یعنی من در پی آن خیانت که بنظر تو رسیده است نه بر شتر ماده سوار شده ام نه بر شتر نر و
این تعریض است بدختر زید یعنی او بشتر تو سوار شده شبها پی آن کار قبیح رفته است چون عبید الله ابن عباس از امان
دادن بیزاری نمود جناب مسلم فرمود اگر مرا امان نه دهید من باختیار خود دست خود را بدست شما نمیگذارم بروایت
سید ابن طاوس آن بزرگوار بامان دادن ایشان اعتنا ننمود با ایشان پیوسته مقاتله می فرمود و ملاعین از هر طرف
هجوم آورده کشته ساعت بساعت عدد ایشان زیاد میشد و به سنگ و نیزه زخمهای کاری بر بدن مبارکش رسیده بود
ناگاه نامردی نیزهٔ از پشت مبارک آنجناب زد که خود بزمین افتاد از هر طرف بسر مبارکش گرد آمدند تا اینکه او را دستگیر
ساختند مترجم میگوید از منتخب المراثی منقولست که چون ایشان گفتند که ما ترا امان دادیم در جواب ایشان
فرمود اید دشمنان خدا و دشمنان رسول اکرم به امان شما چه اعتبار است و دست از قتال کافران بر نداشت و
اشقیا را با شمشیر آبدار از جان خود دفع مینمود ملاعین چارهٔ دیگر جز از مکر و حیله نیافتند در پنهانی گودالی
مانند چاه در وسط راه او کندند و روی آنرا بحصیر و مانند آن پوشیدند و خاک بر آن ریختند چون آن بزرگ

بزرگوار بر ایشان حمله نمود ایشان از روی مکر و حیله از پیش روی آن بزرگوار رو بگریز نهادند چون ایشانرا تعاقب نمود
پای مبارکش بآن چاه برخورد بتو بچاه افتاد ملاعین چون او را در چاه دیدند از هر طرف هجوم آوردند و حمله ور شدند
اطراف چاه را احاطه نمودند محمد ابن اشعث ملعون شمشیری بر روی مبارکش زد که لبهای شریف و بینی مبارکش را برید تا اینکه
دندان شریف بیاد نشر رسید دندان مبارکش حرکت نمود مترجم میگوید بروایت ابی مخنف چون ایشان بآن بزرگوار عرض امان
نمودند قبول نفرمود و آن مبارز میدان کارزار بر آن گروه اشرار حمله نمود رجز گفتی ایشانرا مانند برگ خزان میریخت
و میفرمود اَقْسَمْتُ لا اُقْتَلُ اِلّا حُرّا وَاِنْ رَاَیْتُ الْمَوْتَ شَیْئاً نُکْرا سوگند یاد نموده ام بر نفس خود که کشته نباشم مگر
بجوانمردی و آزادی هر چند یکه مرگ مانند کاسه پر از تلخی باشد اَخافُ اَنْ اُخْدَعَ اَوْ اُغَرّا رَدَّ شُعاعُ الشَّمْسِ فَاسْتَقَرّا
رد معنای این شعر بیت احتمال دارد اول آنکه میترسم که مرا فریب بدهید مغرور کنید با امان خود مانند مغرور شدن
و فریب خوردن از برای تابیدن آفتاب که در اندک زمان عالم را روشن و منور مینماید و بعد از آن غروب میکند یعنی امان
شما مانند شعاع آفتاب در نظر قاصر انخوش آینده میباشد و اعتماد میکنند بر آن بعد از آن آشکار میشود و من اگر اعتماد
نمایم با امان شما مانند کسی می باشد که اعتماد میکند بر روشنی آفتاب بکار خود را با تمام نرسانده از دور ناگاه می بیند که آفتاب
غروب نمود و عالم تیره و تار گردید این احتمال خالی از بعد نیست دوم آنکه میترسم در هنگام برگشتن نور آفتاب مرا فریب
بدهید در روز روشن مرا با امان دروغی مغرور نمائید چنانکه همیشه عادت شما بمکر و حیله جاری گشته و سیم اینست
میترسم مرا مکر نمائید در هنگام روز لکن من فریب شما را نخواهم خورد بلکه دست از قتال برنمیدارم و در سر قتال خود
می ایستم و احتمال میرود که مراد چنین است میترسم که فریب داده بمیشوم و مغرور برگشتن روشنی روز دیگر میشوم
یعنی بزندگی روز دیگر چنانکه ظاهر امان دادن شما اینست که مرا نمیکشید و روز دیگر هم زنده باشم باور ندارم
و حقایق امور را خدا میداند اَضْرِبُکُمْ وَلا اَخافُ ضَرّا فِعْلَ غُلامٍ قَطُّ لَنْ یُضَرّا یعنی شمشیر آبدار پیوسته شما را می
زنم و از ضرر جان خود نمی ترسم مانند زدن جوانی که هرگز از پیش روی دشمن نمیگریزد وَکُلُّ ذی غَدْرٍ سَیَلْقی غَدْرا
اَیْضاً وَیَصْلی فِی الْمَعادِ حَرّا و هر صاحب مکر و حیله بروزی بمکر و حیله دو چار خواهد شد بانجزاء سیئة سیئة مثلها
و در آخرت بحرارت آتش جهنم افتاده میگردد چون نقل این ابیات خالی از فایده نبود از آنجهت در اینجا بالحاق آنها مرتکب
شدم انتهی بروایت شیخ مفید ره چون آن بزرگوار از جهاد کافران عاجز گردید با امان دروغی ایشان راضی شد استری
حاضر ساختند آنجناب را باستر سوار کردند و اطراف او را احاطه کردند و شمشیر را از کمرش گشودند آن بزرگوار چون حالت
آن ملاعین را چنان دید در آنهنگام از جان خود نا امید گردید و اشک حسرت از دیدهٔ مبارکش جاری گردید فرمود این
اول مکر و حیله است که از شما در اینساعت سر زد محمد ابن اشعث ملعون گفت که امیدوارم بتو آسیبی نرسد جناب فرمود
نیست مگر سخن تو مکر محض امیدواری که آنرا اصل ندارد کجاست امان دادن شما که باین زودی مکر خود را ظاهر نمودید انا
لله و انا الیه راجعون و گریست عبید الله ابن عباس ملعون عرض نمود کسیکه طالب مقام منزلت باشد که تو طالب آن بودی
در هنگام نزول این گونه بلا و مصیبت که بر تو رخ داده است گریه نمیکند و از مرگ خود نمی ترسد جناب مسلم فرمود
بخدا سوگند من هرگز از جهة ترس تلف جان خود گریه نمیکنم و برگشته شدن جان خود اندوهناک نمیشوم و یاد تلف
جان خود نمیکنم هر چند یکه بقدر یک چشم زدن به تلف جان خود راضی نیستم لکن گریه میکنم بر خویشان خود که عازم
این دیار گردیده اند و بسوی این شهر متوجه شده اند گریه و اندوهناک می باشم برای مصیبت جناب عزیز امام حسین
علیه السلام و آل و فرزندان و خویشان آن بزرگوار که فریب بیوفایان کوفه را مغرور شدند از وطن خود آواره
گردیدند و باین دیار بی اعتبار گذاشته اند پس روی مبارک خود را بجانب محمد ابن اشعث لعین گردانید فرمود ای بنده
خدا من یقین دارم باینکه بخدا سوگند که تو از امان من عاجز خواهی گردید و وعدهٔ امان که برای من داده بآخر نرسانند
از تو قادر نخواهی شد آیا این نیکی و خیر را قدرت داری و قبول میکنی که کسی را روانه نمائی بسوی جناب امام حسین علیه السلام
از زبان من برای آن بزرگوار پیغام برساند زیرا که اعتقاد من اینست که آن بزرگوار امروز یا فردا با اهل بیت خود بیرون
میاید متوجه این دیار می باشد و بر آنجناب پیغام بدهد که فرزند عقیل مرا بسوی تو فرستاد در هنگامی که در دست گروه
اشرار اسیر و دستگیر بود و گمان نداشت که امروز را شام نکند مگر اینکه در دست ایشان کشته خواهد شد
و ترا از من پیغام فرستاد که پدر و مادرم فدای تو باد البته با اهل بیت و خویشان خود بجای خود مراجعت نما
و هرگز بمکر و فریب بیوفایان اهل کوفه گرویده نشو زیرا که ایشان همان کسانند که پیوسته پدر بزرگوارت

دو آرزوی این بود که خدا آن بزرگوار را از ایشان دور نماید خواه بمرگ و خواه بکشته شدن در راه رضای خدا و مرگ در نظر آن بزرگوار بهتر بود از ملاقات اهل کوفه و بگوید که فرزند عقیل پیغام رسانید که به تحقیق اهل کوفه ترا فریب دادند و به دروغ اظهار بیعت و طاعت و نصرت تو نمودند البته بدیار ایشان نیا بجای خود برگرد که ترا در میان دشمنان تنها گذارند و یاری برای تو نکنند سخن فرزند عقیل اینست که در رای و تدبیر خود راست گوست دروغ نگوید پسر اشعث ملعون گفت بخدا سوگند چنین کار برای کنم و این پیغام را بجناب امام حسین میفرستم و البته پسر زیاد معلوم میکنم که ترا امان داده ام پس پسر اشعث آن بزرگوار را با یاران خود بسوی قصر الاماره آورد پسر اشعث طلب اذن دخول نموده چون رخصت یافت و خبر آوردن و دستگیر نمودن جناب مسلم را بآن ملعون رسانید و شمشیر زدن بکر را نقل نمود و امان دادن خود را بجناب مسلم برای آن ملعون حرامزاده خبر داد آن کافر عنید برای محمد ابن اشعث برخورد و آشفته گردید که ترا با امان او چکار است ما ترا نفرستاده بودیم که او را امان بدهی بلکه ترا فرستادیم که او را بگیری و بنزد ما بیاری پسر اشعث یکسخن نگفت و ساکت گردید و برگشت جناب مسلم را به در قصر الاماره آورد و تشنگی بسیار بر آن بزرگوار مستولی شده بود و در در قصر گروهی از ملاعین کوفه نشسته بودند منتظر اذن و رخصت دخول بودند عمارة ابن عقبة ابی معیط و عمرو بن حریث و مسلم ابن عمرو و کثیر ابن شهاب ملعون از جمله ایشان بودند ناگاه نظر مبارک جناب مسلم بکوزه آبی سرد افتاد که در در قصر گذاشته بودند جناب مسلم برای آنگروه اشقیا خطاب نمود که جرعه از این آب مرا بدهید بیاشامم مسلم بن عمرو ملعون گفت یا می بینی این آب که چه بسیار سرد و خنک است بخدا سوگند هرگز قطره از آن نخواهی چشید تا اینکه وارد جهنم گردی و از حمیم دوزخ سیراب شوی جناب مسلم فرمود وای بر تو کیستی آنکافر عنید گفت من همان کس هستم که حق را شناختم هنگامیکه تو حق را انکار کردی و اطاعت امام و پیشوای خود را نمودم و نصرت و یاری او را کردم هنگامیکه تو بر امام من مکر و حیله میکردی و مخالفت مینمودی منم مسلم بن عمرو باهلی جناب مسلم بن عقیل فرمود وای و مصیبت بر مادرت باد ای پسر باهله چه بسیار جفاکار و بدکردار و سخت دل هستی ای پسر باهله تو سزاوارتری بخوردن حمیم و مخلد شدن بر آتش جحیم پس آن مظلوم بیکس پشت مبارک خود را به دیوار تکیه نمود و نشست پس عمرو بن حریث غلام خود را امر نمود که کوزه پر از آب کرده بر روی دستمالی افکنده با کاسه بنزد آن بزرگوار آورد بکاسه که در دست داشت قدری ریخته بدست مبارک آنجناب داده و عرض نمود آب بخور چون لب کاسه را بنزدیک دهان زخم دار خود رسانید که حرارت جگر خود را بخوردن آب ساکن گرداند از خون دهانش مانند ناودان خون بسیار آن بکاسه ریخت گردید و کاسه پر از خون شد قادر نشد که از آب بیاشامد آن آب ریخته آب تازه بکاسه فرو ریختند باز مانند اول پر از خون گردید چون در دفعه سیم خواست جرعه از آب بیاشامد دندانهای مبارک پیش آن بزرگوار بکاسه فرو ریخت آن بزرگوار پاک طینت و بلند رتبت و مکانت فرمود الحمد لله اگر در این دم آب از رزق مقسوم و مقدر میشد در حق من هر آینه میتوانستم از آن بخورم چون قدرت بخوردنش نیافتم معلوم میگردد که آب نیاید دیگر در باره من مقدر و مقسوم نشده است و ایشان در این حالت بودند ناگاه فرستاده پسر زیاد حرامزاده بیرون آمد جفاکاران کوفه را امر نمود که جناب مسلم را داخل مجلس آن حرامزاده نمایند چون داخل مجلس آنکافر عنید گردید بنام امارت برای آن ملعون سلام نداد یعنی نفرمود السلام علیک ایها الامیر ملعونی از پاسبانان آن لعین بجناب مسلم عرض نمود چرا برای امیر سلام ندادی جناب مسلم فرمود اگر او میخواهد مرا بکشد هرگز سلام من برای او مباد و نخواهد شد و اگر اراده کشتن من نکرده است سلام من برای او بسیار خواهد شد مترجم میگوید بروایت ابی مخنف یکی از پاسبانان عرض نمود چرا امیر را باین نحو سلام ندادی که السلام علیک ایها الامیر جناب مسلم فرمود بخدا سوگند من برای خود امیری جز سید و مولای خود جناب امام حسین علیه السلام نمیدانم مردم برای این مرد از روی تقیه و ترس بنام امارت سلام میدهند چنانکه سید ابن طاوس ره روایت کرده است که آن معدن شجاعت و جوانمردی بآواز بلند بر آن پاسبان لعین زد که ساکت باش وای بر تو بخدا سوگند این مرد بر من امیر نیست انتهی پسر زیاد ملعون گفت بجان خود سوگند یاد میکنم ای مسلم البته کشته خواهی شد جناب مسلم فرمود یقین مرا خواهی کشت آن حرامزاده گفت بلی البته ترا میکشم فرمود پس مهلت ده تا بیکی از قوم خود وصیتی بنمایم پسر زیاد ملعون گفت میخواهی وصیت بکن پس جناب مسلم بجمیع حاضران نمود نظر با اهل مجلس نمود عمر بن سعد حرامزاده را دید که در مجلس نشسته است فرمود یا عمر تو از قبیله من بین من و تو خویشی هست یعنی خویشی هم قبیله بودن که آن حرامزاده در ظاهر از قریش بود فرمود مرا بر تو حاجتی هست بر آوردن تو لازم است که حاجت مرا بر آوری و بجا بجا نمائی و آن حاجت را باید در خلوت برای تو بگویم عمر حرامزاده

برای خوش آمد و خوشنودی پسر زیاد ملعون اعتنا بسخن جناب مسلم ننمود و گوش بکلام آن غریب بیکس مظلوم نداد مترجم میگوید اما چه بسیار درد و محنت و مصیبت است بر شیعیان ائمه انام که مانند آن بزرگوار در آن هنگام کسی را نیابد که او را وصیتی بکند مگر کافر ملحد پسر سعد حرامزاده را و آن ملعون نیز اعتنا بسخن آن بزرگوار ننماید لعنت خدا بر اهل این روزگار تعجب پسر زیاد ملعون بعمر لعین گفت چرا امتناع مینمائی از شنیدن سخن پسر عم خود چون از پسر زیاد رضا فهمید از جا خود برخواست با آن بزرگوار یکجا بمجلس رفتند در جائی نشستند که پسر زیاد ایشان را می دید جناب مسلم بعمر ملعون گفت حاجت من برای تو اینست که در کوفه هفتصد درهم قرض دارم از آن وقتیکه وارد کوفه شده ام آن مبلغ را از دیگران قرض کرده ام چون مرا بکشند شمشیر و زره مرا بفروش و قیمتش را بقرض طلبکاران برسان و چون مرا بکشند جثه مرا از پسر زیاد بگیر و در زیر خاک دفن کن و کسی را پیدا بکن بسوی جناب امام حسین بفرست که آنجناب را از آمدن باین دیار منع نماید زیرا که من برای آن بزرگوار نوشته بودم که مردم کوفه در اطاعت او هستند اعتقاد من اینست که آنجناب بجهت نوشتن من باین دیار متوجه گردیده است چون آن ناپاک این مضامین را از زبان آن بزرگوار شنید بجای خود برگشت پسر زیاد را گفت ایها الامیر هیچ میدانی مسلم چه گفت سخنان آن بزرگوار را برای پسر زیاد نقل نمود آن حرامزاده بعمر گفت که اگر کسی امین را بسر خود خبر دار نماید البته سر ترا آشکار نمیناید و ترا خیانت ننماید و گاهی خاین را امین می کنند یعنی تو در امانت خود خیانت نمودی که سر مسلم را پیش من آشکار کردی گویا برای آن حرامزاده خوش نیامد که سر جناب مسلم را آشکار نمود پسر زیاد گفت حال که سخنان او را بمن گفتی اما مال او برای او باشد ما ترا منع نخواهیم نمود از تصرف کردن در مال او هرچه دلت میخواهد بکن یعنی اگر میخواهی بفروش قرض او را ادا نما اما جسد او پس ما را باک و اعتنا بر آن نیست که بعد از کشتن هرچه بکنند ما را کاری بآن نیست خواه دفن نمایند یا ننمایند اما حسین اگر او با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم یعنی اگر او در جای خود آرام بنشیند ما متعرض او نخواهیم شد چون اینها را بگفت رو بسوی جناب مسلم متوجه گردید گفت ای فرزند عقیل آمدی که باعث در هنگامیکه مردم با یکدیگر اتفاق داشتند و با یکدیگر مهربان و مشفق بودند و قتال در میان ایشان نبود بسوی ایشان آمدی و جمعیت ایشان را پراکنده نمودی و در میان کلمه ایشان تفرقه انداختی و سخنان ایشان را بهم دیگر ضد نمودی در میان ایشان فتنه و فساد برپا کردی بعضی از ایشان را بجان بعض دیگر افکندی که با یکدیگر جنگ و قتال کردند و بجان یکدیگر افتادند جناب مسلم فرمود هرگز من باین دیار برای فساد نیامدم و لکن اهل دیار گمان داشتند که پدر تو زیاد نیکان و بهتران ایشان را بقتل آورد و خون بزرگان و نیکوکاران ایشان را فرو ریخت و در میان ایشان مانند کسری و قیصر رفتار نمود یعنی مانند پادشاهان کفار در میان ایشان حکومت و سلطنت کرد پس ما آمدیم که در میان ایشان بعدالت و انصاف رفتار کنیم و داد مظلومان را از ستمکاران بگیریم و مردم را باحکام کتاب خداوند عالمیان وادار نمائیم پسر زیاد حرامزاده چون این سخنان حق و راست را از آن بزرگوار شنید آتش خشم و غضب در کانون سینه پرکینه آن کافر عنید شعله ور گردید گفت ای فاسق ترا لیاقت و سزاواری اینمقام ندارد و ترا چه شان و منزلت دارد که سزاوار اینمقام بوده باشی پس چرا هنگامی که در مدینه بودی چنین رفتار نکردی و سرمست در آنجا شراب میخوردی جناب مسلم چون این سخن کفرآمیز را از آن حرامزاده بد بنیاد شنید فرمود نه چنانست که تو میگوئی بخدا سوگند خدا میداند که تو در گفته خود دروغگو و صادق نیستی و بدرستی که تو این را از روی نادانی میگوئی من چنان نیستم که گفتی بلکه تو از من بشرابخوردن سزاوارتری زیرا که کسیکه مانند سگان خون مسلمانان را نوشیده و لیسیده باشد و هم خود را بخون ایشان آلوده سازد و بکشد آن نفوس محترمه را که خداوند عالمیان کشتن ایشان را حرام نموده است و از روی قهر و عداوت و بدگمانی و تهمت خون مسلمانان را بریزد با وجود این هیچ اعتنا و ندامت بر کار بد خود ننماید بعد از کشتن مشغول لهو و لعب خود باشد و چنان باشد که گویا هیچ یکی از اینها را نکرده است چنین شخصی سزاوار اینست که پیوسته شراب بخورد و مست گردد آن حرامزاده بعد از شنیدن این کلام گفت ای فاسق خواهش نفس تو ترا باین کار وادار نمود و اینها را آرزوی نفس خود بیاد تو میانداخت تو خواستی که بزرگ و رئیس مردم بوده باشی خدا ترا بآرزوی خود نرسانید و حائل شد میان تو و آرزوی تو و ترا اهل و لایق اینمقام و منزلت ندید جناب مسلم فرمود اگر ما را اهلیت خلافت و امارت امت نیست پس کرا اهلیت اینمقام هست و کدام کسی سزاوار خلافت و امارت میباشد پسر زیاد حرامزاده گفت سزاوار خلافت امیر مومنان یزید است جناب مسلم فرمود حمد میکنم خدا را در هر حال پس ما راضی هستیم بحکم خداوند عالمیان میان ما و شما پسر زیاد ملعون گفت خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم بکشتنی که هیچ کس را در دین اسلام مانند وی نکشته باشند جناب مسلم فرمود بلی سزاوارترین کسان هستی که در دین اسلام بدعتها احداث نمودند و چیزها ایجاد کردند که هرگز در دین اسلام نبود بد رسمی تو هرگز از کشتن مسلمانان بنوع بدی و قبیح مثله نمودن یعنی اعضای ایشان را یکی یکی بریدن ما

... و خباثت طریقه ... در زمین بلاء بخواهد گذاشت و هم این ... ابن راشید کفر و نفاق خود را اشکار نمود
... بما و بدعتها اوخواهی نمود و هیچ کس سزاوار انها جز تو نیست ... ناسزاها که سزاوار اش ابن زیاد و پدرش تو بان
دشنام بجناب مسلم و عقیل و جناب امام حسین و جناب امیر مؤمنان علیهم السلام ... بر جناب مسلم سخن نگفت
بزرگواران گفت لعنت الله و ملائکته و انبیائه و عباده الصالحین علیه ... و پسر معاویه یزید لعین ... جناب مسلم سخن نگفت
و ساکت گردید چون پسر زیاد بد نژاد از غرور و شداد از ستم ... کفر امیر خود ناره کرد و بقصد از دبیاید این را در بالای بام قصر
بکشید سر او را از بدنش جدا نمایید ... جناب مسلم فرمود بخدا سوگند اگر میان من و تو خویشی
بود مرا هرگز نمیکشتی پسر زنا زاده زیاد حرامزاده صدا زد کجاست ان که پسر عقیل از سرش بشمشیر زده است بکر بن حمران احمری
کافر شقی را طلبیدند چون حاضر شد انکافر عنید بدتر از یزید پلید گفت این است ... قصر بالا کن پس باید تو مباشر کشتن
او بوده باشی ببر کردن او را بزن چون انملعون از دست جناب مسلم گرفت که بر بالای قصر ببرد انجناب مشغول ذکر خداوند عالمیان
گردید پیوسته تکبیر و تهلیل و تسبیح میگفت و از خداوند عالمیان طلب مغفرت و امرزش مینمود و صلوات بجناب رسول خدا می
فرستاد و میگفت خداوندا تو حکم کن در میان ما و در میان اکروهی که ما را فریب دادند چون ما بسوی ایشان امدیم ما را لکذیب
نمودند و در میان دشمنان تنها گذاشتند پس انمظلوم بیکس را بر بالای قصر بردند در برابر بازار کفشدوزان سر مبارک
او را از جسد طاهر مطهرش جدا نمودند و از بالای قصر بپایین افکندند بروایت سید بن طاوس ره چون ان بزرگوار را داخل مجلس
پسر زیاد نمودند بر انملعون سلام ندادند یکی از پاسبانان گفت بر امیر سلام بده جناب مسلم فرمود وای بر تو ساکت باش والله او مرا
امیر نیست پسر زیاد گفت ترا خواهم کشت خواه سلام بدهی یا ندهی جناب مسلم فرمود اگر تو مرا بکشی هیچ دوری دروی نیست زیرا
که بدتر و شریرتر از تو بهتر و نیکوتر از من را کشته است پسر زیاد گفت ای عاق شاقه و شقاوت و مخالف کننده بر امام خود بروی
امام خود خروج کردی و شمشیر کشیدی و جماعت مسلمانان را پراکنده کردی و در میان مردم فتنه برپا نمودی و فساد بمیان ایشان
افکندی جناب مسلم فرمود دروغ گفتی ای پسر زیاد جماعت مسلمانان را پراکنده ننمود مگر معاویه و پسرش یزید پلید
و فتنه بمیان مردم نیفکند مگر تو و پدرت زیاد که پسر عبید غلام بنی علاج از قبیله ثقیف بود و من امیدوارم
که خداوند عالمیان شهادت را برای من بدست شریرترین و بدترین خلق خود نصیب فرماید چون انملعون اینها را شنید
از جناب مسلم خشمناک گردید سخنانی که در روایت شیخ مفید گذشت در میان انجناب مسلم و میان انکافر عنید گذشت
تا اینکه انحرامزاده غضبناک گردید ناسزا بان بزرگوار و جناب امیر مؤمنان و جناب امام حسن و امام حسین علیهم السلام
گفت جناب مسلم فرمود ای پسر زیاد تو و پدرت زیاد سزاوار ناسزا و دشنام هستید ای دشمن خدا زیاده سخن نگو هر حکمی
که درباره من میخواهی بکن بکنی پس پسر زنازاده زیاد بکر ابن حمران را امر نمود که ان بزرگوار را بر بالای بام قصر ببرد و
سرش را از بدن جدا نماید چون ان بزرگوار را بر بالای پشت بام قصر برد پیوسته انجناب مشغول تسبیح خداوند عالمیان
بود و استغفار مینمود و صلوات بجناب پیغمبر خدا میفرستاد چون سر مبارک ان بزرگوار را از بدنش جدا نمود از پشت
بام ترسان و لرزان فرود امد پسر زیاد بد بنیاد چون انحرامزاده را لرزان دید گفت ترا چه شده است که چنین گونه
لرزان هستی گفت ای امیر هنگامی که من خواستم که مسلم را بکشم دیدم در پیش روی من مردی سیاه رنگ مهیب ایستاده انگشت خود را
بدندان خود گرفته است و یا گفت که لبهای خود را بدندان خود میگزید پس ترسی از ان مرد بر من چنان رخ داد که تا حال هرگز
چنان ترس و واهمه بر من عارض نشده بود پسر زیاد گفت شاید بجهت اینکه کار خلاف عادت میکردی ترا دهشت و وحشت رخ
داده است بخیال تو چنان رسیده است بروایت مسعودی که پسر زیاد ملعون که بکر بن حمران لعین را طلبید گفت مسلم را
کشتی چنانکه من امر نموده بودم بکر ملعون گفت بلی کشتم انلعین حرامزاده پرسید هنگامی که او را بر بالای قصر بردید چه
میگفت و بچه کلام متکلم میگردید بکر گفت ذکر خدا میکرد و تسبیح مینمود و تکبیر و تهلیل میکرد و لا اله الا الله میگفت و
استغفار مینمود چون او را کشیدیم که گردنش را بزنیم گفت الهی تو حکم کن میان ما و میان گروهی که ما را فریب دادند و تکذیب ما
نمودند بعد از ان ما را یاری نکردند و ما را کشتند بکر گفت من بمسلم گفتم الحمد لله که خدا قصاص مرا از تو نمود پس شمشیری
بکردنش زدم کارگر نگردید بر امن گفت ای عبد ترا یک خراشی از من بعوض خون تو کفایت ننمود یعنی خراشی ز بدن من برابر
خون تو بس باشد و غرض ان بزرگوار اظهار بزرگواری خودش بود پسر زیاد ملعون گفت در هنگام مرگ باز مفاخرت
بشان خود میکرد بکر گفت پس ضربت دومی زدم او را کشتم مترجم میگوید مصنف ره در کتاب مقتل فارسی خود
فرموده است بروایت دیگر پیش از کشتن جناب مسلم یک شخص مهیبی در برابر خود مشاهده نمود دستش خشک شد

چون خبر پسر زیاد ملعون رسید او را طلبید و در استعلام حال ان شقی تهدید کرده بگفت تو چون میبنمودی بخلاف عادت
کار بکنی دهشت بر تو مستولی گردید و خیالی در نظر تو امد پس انملعون دیگری را بر بام قصر فرستاد چون انملعون خواست
که ان بزرگوار را بکشد صورت حضرت رسالت را دید و از هیبت انحضرت زهره اش اب شد در ساعت بمرد پس پسر زیاد شامی ملعون
فرستاد که بکار او پرداخت انتهی مترجم باز میگوید کیفیت کشته شدن جناب مسلم را صاحب منتخب المراثی و ابی مخنف بطریق دیگر روایت
کرده اند الحاق و ذکر ان بمختصر ما از فایده نیست از منتخب منقول است که چون پسر زیاد ملعون امر نمود که ان بزرگوار را از بالای
قصر زنده بیندازند بروی خود انمظلوم اشک حسرت بر روی مبارک خود جاری ساخت و در فراق جناب امام حسین علیه السلام گریه نمود
و این ابیات را میخواند جزی الله عنا قومنا شر ما جزی شرار الموالی بل اعق و اظلما هم منعونا حقنا و تظاهروا
علینا و راموا ان تذل و نرغما و غاروا علینا یسفکون دمائنا فحسبهم الله العظیم المعظما و نحن بنو المختار لا خلق
مثلنا نبی صدوق مکرم و مکرما یعنی خداوند عالمیان از جانب ما جزای بد بدهد بر قوم ما بسبب بدترین جزای
که شرارت کنندگان بلکه بر عاق ترین و ظالم ترین ایشان خواهد داد و ایشانند که حق ما را از ما منع کردند و غصب نمودند
و بروی ما خروج کردند و هجوم اوردند و قصد نمودند که ما در میان ایشان ذلیل و خوار و از حق خود محروم باشیم از
روی عداوت و دشمنی بسوی ما غارت و هجوم اوردند که بریزند خونهای ما را پس در جزای کرده هایشان خداوند عالمیان عظیم
و معظم قاهر و غالب کفایت خواهد شد و بروایت ابی مخنف مصرع دویم بیت سیم این است ولم یرقبوا فینا ذماما و لا دما
یعنی در حق ما هیچ عهد و پیمان و خون مراعات نکردند عهد و پیمان ما را شکستند خون ما را ریختند و ما ئیم فرزندان
و خویشان جناب احمد مختار هیچ کس از خلق عالم در بزرگواری و اصل نجابت و حسب و نسب مانند ما نیست و ان احمد مختار پیغمبر بسیار راست
گو و گرامی و مکرم است بنا بر روایت ابی مخنف مصراع این بیت چهارم چنین است نبی ابت اذکانه ان تهدما یعنی انجناب پیغمبر
بزرگواریست که ابا و امتناع نموده است ارکان نبوت و رسالت را و از اینکه رو بخرابی بگذارند احتمال دارد مراد این باشد که
قوانین شریعت و احکام طریقت ان پیغمبر اکرم تا روز قیامت پایدار خواهد شد هرگز گرد و غبار نسخ و زوال بدامن عزت
و جلال شریعت مطهره اش نخواهد رسید یا مراد اینست که گروه مخالفان و جماعت منافقان هر قدر سعی و کوشش خود را در کشتن
فرزندان ان پیغمبر بزرگوار و غصب حق و خلافت ایشان بکار برند هرگز خلافت و امامت ایشان باخر نمیرسد تا روز قیامت امامت
و خلافت در میان ایشان باقی و پایدار خواهد شد بروایت منتخب چون ان بزرگوار اشعار خود را اتمام نمود عمر بن سعد حرامزاده
موکلان انجناب را صدا زد که وای بر شما مهلت برای او ندهید و او را بچاه مهالک بیندازید و زود هلاکت را بر او باز نمائید
پس ان بزرگوار را زنده از بالای قصر بسر خود بزمین افکندند همینکه بدن مبارکش از بالای قصر بزمین افتاد مرغ روح پر
فتوحش بکاشانه درجات بهشت برین پرواز نمود سلام الله و برکاته و رحمته علیه و لعنة الله و ملائکته و انبیائه علی قاتلیه
ظالمیه و الموازرین علی قتله انتهی بروایت شیخ بزرگوار شیخ مفید ره چون پسر زیاد ستمکار ملعون از قتل جناب
مسلم فارغ گردید محمد ابن اشعث لعین از جا خود برخواست و در خصوص استخلاص هانی ابن عروه با انملعون سخن اغاز نمود و از
پسر زیاد خواهش کرده که از سر قتل هانی بگذرد و گفت ای امیر تو قدر و منزلت هانی در پیش مردم کوفه معلوم و مشخص است
و بزرگی و شان او و ایل و در میان عشیره و خویشان خود دانسته و شناخته به تحقیق خویشان هانی را معلوم و مشخص شده است
که من و رفیق من او را بنزد تو اورده ایم و ترا بخدا سوگند میدهم که او را برای من ببخش و مرا منت بگذار بجهت در گذشتن خود از کشتن
هانی من ملاحظه دارم که اهل کوفه و خویشان هانی با من دشمن شوند و عداوت نمایند پس انحرامزاده کذاب وعده داد که هانی
را نکشد بعد از وعده دروغی در فکر کشتن هانی افتاد و حکم نمود که همان ساعت هانی را از زندان بیرون بکشند و بمیان
بازار ببرند و در بازار او را بکشند چون هانی را ببازار اوردند و در جایگاه داشتند که در انجا گوسفند میفروختند و دستهای
ان بزرگوار را محکم بسته بودند پیوسته فریاد میکشید و میگفت و امذحجاه امروز کسی از مذحج مرا یاری نمیکند بفریاد من
نمیرسد ای سواران مذحج و ای شجاعان مذحج کجائید در این هنگام بنصرت من نمیائید مگر مبارزان مذحج کجا رفته اند
چون ان بزرگوار مشاهده نمود کسی از خویشان خود بفریاد او نمیرسد دست خود را بزور زده از بند خلاص نمود و بند را
گشود فرمود ایا در این جا عصا یا کارد یا سنگ و استخوانی پیدا نمیشود که مرد در هنگام هجوم اوردن دشمن شر
او را از جان خود دفع نماید انملاعین بسر او ریختند و دستهای او را محکم بستند و یکی از ان ملاعین بجناب هانی
گفت گردن خود را بلند کن تا اینکه شمشیر خود بزنم گردن ترا انمظلوم بی کس فرمود من بتلف نفس خود برای شما
سخاوت نمیکنم و گردن خود بخشش نمایم و بر کشتن خود یاری و اعانت برای شما نمیکنم برای پسر زنازاده زیاد غلام

ترکی داشت که نام آن لعین رشید بود شمشیر خود را از نیام کین کشید و ضربتی بان بزرگوار زد شمشیر آن شقی بد اختر کارگر
نشد جناب هانی فرمود بسوی خداوند عالمیانست بازگشت و مرجع و معاد من خداوندا مرا برحمت و رضوان خود واصل کن انحرام
زاده ضربت دیگر زد آن مظلوم را بدرجه شهادت رسانید رحمة الله و رضوانه علیه و لعنة الله علی قاتله و الامر علیه و قتل
و شان جناب مسلم و هانی عبدالله ابن زبیر اسدی این ابیات را انشا نموده است و بعضی انها را بفرزدق شاعر نسبت داده است و بعض
دیگر ابو سلیمان فَاِنْ كُنْتِ لَا تَدْرِيْنَ مَا الْمَوْتُ فَانْظُرِيْ اِلٰى هَانِئٍ فِي السُّوْقِ وَابْنِ عَقِيْلِ اِلٰى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ
وَجْهَهُ وَاٰخَرَ يَهْوِيْ مِنْ طَمَارِ قَتِيْلِ اَصَابَهُمَا اَمْرُ اللَّعِيْنِ فَاَصْبَحَا اَحَادِيْثَ مَنْ يَسْرِيْ بِكُلِّ سَبِيْلِ تَرٰى جَسَدًا
قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضْحَ دَمٍ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيْلِ فَتًى كَانَ اَحْيٰى مِنْ فَتَاةٍ حَيِيَّةٍ وَاَقْطَعَ مِنْ ذِيْ شَفْرَتَيْنِ
صَقِيْلِ اَيَرْكَبُ اَسْمَاءُ الْهَمَالِيْجَ اٰمِنًا وَقَدْ طَالَبَتْهُ مَذْحِجٌ بِذُحُوْلِ تَطُوْفُ حَوَالَيْهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلٰى رِقْبَةٍ
مِنْ سَائِلٍ وَمَسُوْلِ فَاِنْ اَنْتُمُ لَمْ تَثْاَرُوْا بِاَخِيْكُمْ فَكُوْنُوْا بَغَايَا اُرْضِيَتْ بِقَلِيْلِ طمار بفتحه طاء مؤلف
بروزن قطام برمکان بلند مستعملست یهوی فعل مضارع سوی است از سرایة بروزن کتابة بمعنی سیر کردنست در شب
یقال سری فلان اذا سار عامة اللیل یعنی تمام شب را سیر نمود نضح بفتحه نون و بسکون ضاد معجمه مراد از وی در اینمقام سیلان
و ریختن است احیی افعل تفضیل است از حیی یحیی از باب علم یعلم که عبارت از زیادتی حیا و عصمتست فتاة مؤنث فتی
بروزن عصا بمعنی دختر جوانست حیة مؤنث حیی است بروزن غنی دختر صاحب عفت و عصمتست شفرة بروزن تمرة
طرف برنده شمشیر و مانند آنست شفرتین تثنیه و بیت که دو طرفش قاطع و بران باشد صقیل بمعنی صیقل شده که با
و زنک وی رفته باشد اسما نام اسما ابن خارجه است فاعل یرکب است همالیج جمع هملاج بکسره هاء بمعنی اسب رهوار
و یابوی بار کش را میگویند مذحج بروزن مجلس نام قبیله است ذحول باذال معجمه و حاء مهمله جمع ذحلست بافتحه ذال و سکون
حائست که بمعنی انتقام کشیدنست از کسیکه تعدی و ظلم کرده یا خونی از صاحب انتقام در ذمه او بوده باشد رقبه
بکسره راء مهمله و سکون قاف و بفتحه هر دو بمعنی انتظار است بغایا بنا بفرموده مصنف جمع بغی است بمعنی زانیه است و
فرموده است در بعضی از نسخه ها ایامی است که جمع ایمه است بمعنی زن بیوه است میشود که جمع باغ بوده باشد که در زیر وی
مادر مالک و طی که دو برادر بند ایشان را زائید و قبیله مذحج منسوبند بانجا بمعنی طالبست و مخاطب بنا خطاب که
در کلمه کنت موجود است نفس قایل شعر است بظاهر کلام پس حاصل معنی ابیات اینست ای نفس اگر مرگ پسندیده
سخت را نمیدانی و نمیشناسی پس نظر نما بسوی هانی که در میان بازار کشته شده و فرزند کرامی عقیل که جسم مبارک آن دو بزرگ
وار چگونه در میان خاک و خون آغشته کردیده نظر نما بجوان صاحب شجاعت و دلیری که شمشیر دشمنان روی مبارک
او را شکست و خورد خورد نموده ظاهرا مرادش هانی است و بسوی انجوان دیگر شجاع دلیر که از بالای قصر بلند سرازیر
کردید که عبارتست از جناب مسلم و کشته شد و بقتل آن دو بزرگوار امر و فرمان از پسر زنازاده زیاد بدکار صادر
کردید چون ایشانرا بدرجه شهادت رسانیدند و مصیبتها که بسر ایشان آوردند و ایشان بجوانمردی رفتار
و کردار نمودند پس حکایت کشته شدن ایشان در صفحه روزگار باقی و پایدار کردید و احادیث و قصه های
کسانی شد که در شبهای ماهتاب تا بهر راه که میروند بایکدیگر نقل و حکایت نمایند و پیوسته در جهان داستان نیکان
و قصه مسافران و حاضران کردید و میبینی جسد مبارک آن دو بزرگوار و کشته گروه اشرار را که مرگ رنگ کلنار و صورت
و رخسار دل آرای ایشانرا تغییر داده است و خواهی دید سیلان و جاری شدن خون بدن نازک خوش ایشانرا که بتحقیق بهر راه
و سیلگاه جاری کردید آن دو بزرگوار جوان نیکوکار بودند که حیا و عصمت و پاکدامنی و عفت ایشان از حیا و عصمت
دختران صاحب طهارت و عفت زیاده تر و بهتر بود و بدن مبارک چنین کونه جوانان شمشیر بران و برق زننده دشمنان پاره
کردید یا مراد اینست که صولت و شجاعت و عزم و حزم ایشان از تیغ بران و شمشیر برق زننده قاطع و برنده تر بود بنا باحتمال
دویم کلمه اقطع بصیغه افعل تفضیل است چنانکه بنا باحتمال اول فعل ماضی مجهولست آیا به آسوده کی سوار اسبان رهوار
خواهد کردید اسما ابن خارجه که یکی از آن سه نفر بود که هانی را فریب داده بمجلس کفر و نفاق پسر زیاد منافق بردند که هنگام
که قبیله مذحج از او خون هانی را مطالبه نمایند در دور او شما ملعون بپیوسته قبیله مراد اطراف و را احاطه کرده اند و دور
میزنند و همه ایشان از سائل و مسئول در انتظار و رصد و وقت فرصت هستند که او را بقتل برسانند پس
اگر شما ای گروه مذحج و مراد طلب خون برادر خود هانی را ننمائید و دست از قاتل او بردارید پس مانند زنان زانیه
باشید در در رفتن از پی خود بچیز اندکی راضی و خوشنود باشند در بعضی نسخه ها در عوض بغایا بغا ثا وارد است

که مرغ مردار خوارات بنابراین معنی بیت پر واضح است مترجم میگوید بروایت ابی مخنف چون این ابیات بگوش
قبیله مذحج رسید آن ناکسان گفتند بخدا سوگند منزلت اسما ابن خارجه در نزد ما بزرگتر و بهتر است از هانی و اگر ما طلب
خون هانی بکنیم باید از محمد ابن اشعث بنمائیم و لکن این حکم سلطانست ما باید بان راضی بشویم بروایت ابی مخنف زره و شمشیر
جناب مسلم را محمد ابن اشعث ملعون بغارت برد و عبدالله ابن ابیات را در مذمت آن ملعون بد اختر انشا نموده است اَتَرَكْتَ
مُسْلِمًا لَا تُقَاتِلُ دُوْنَهُ حَذَرَ الْمَنِيَّةِ اَنْ تَكُوْنَ صَرِيْعًا وَقَتَلْتَ وَافِدَ اٰلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَسَلَبْتَ اَسْيَافًا لَهُمْ
وَدُرُوْعًا لَوْ كُنْتَ مِنْ اَسَدٍ عَرَفْتَ مَكَانَهُ وَرَجَوْتَ اَحْمَدَ فِي الْمَعَادِ شَفِيْعًا آیا ترک نمودی نصرت و یاری جناب مسلم
یعنی محمد ابن اشعث و مقاتله نکردی در پیش روی آنجناب از جهت ترس مرک خود و ترسیدی که در راه رضا او کشته شوی کشتی مهمان و وارد
آل محمد را که عبارتست از جناب مسلم و شمشیر و زره ها ایشانرا بغارت بردی و اگر تو از بنی اسد بودی قدر و منزلت آن بزرگوار
بزرگوار را میشناختی و امید داشتی شفاعت جناب احمد مختار را در روز قیامت که شفیع تو باشد انتهی مصنف ره روایت
کرده است که چون پسر زیاد حرامزاده جناب مسلم و هانی را بدرجه شهادت رسانید و خاطر خود را از ایشان فارغ نمود خواست که سر مبارک
ایشانرا برای یزید پلید ارمغان بفرستد حکم نمود بکاتب خود که عمرو بن نافع بود که حکایت کشتن جناب مسلم و هانی را بیزید
پلید بنویسد و کاتب آن ملعون نامه مبسوطی نوشت و تفصیل حکایات آن دو بزرگوار کشته گروه اشرار را در آن نامه درج
نمود چون پسر زیاد نامه را نگاه نمود ناخوش آمد و گفت چرا اینقدر تطویل و فضول بکار برده و در طول دادن فایده
ندارد چنین بنویس اما بعد حمد و سپاس از خداوندی که حق امیرمومنانرا اخذ نمود و از دشمنان او انتقام کشید
و در دفع شر دشمنانش بلطف خود کفایت نمود با امیرمومنان خبر میدهم که مسلم بن عقیل از ترس من بخانه هانی ابن عروه
مرادی پناه برده و من برای ایشان پاسبانها و دیده بانها و جاسوسها گماشتم و از روی مکر و حیله چند نفر از خیرخواهان خود بنزد
ایشان فرستادم و در دستگیری ایشان مکرها و حیله ها بکار بردم تا اینکه ایشانرا در هر جا که بودند بیرون آوردم خدا
وند عالمیان مرا قدرت و توانائی داد بر ایشان پس ایشانرا پیش خود آوردم و کردن ایشانرا زدم و سرهای ایشانرا بمصاحبت هانی
ابن الحیة وادعی و زبیر ابن اروح تمیمی بخدمت امیرمومنان فرستادم و آن دو نفر رسول که سرهای ایشانرا آورده اند از اهل طاعت
و فرمانبرداری هستند و از جمله خیرخواهان میباشند پس امیرمومنان از امر مسلم و هانی هر چه میخواهد از آن دو نفر سوال بکند
بپرسد زیرا که ایشانرا کمال اطلاع و خبرداری هست از قضیه ایشان و صاحبان ورع و پرهیزکاری و صدق و صفا هستند این
بود مضمون نامه آن حرامزاده که برای یزید پلید نوشت چون نامه آن کافر عنید در شام شوم بیزید پلید رسید از مضمون
نامه مطلع کردید در جوابش نوشت اما بعد بتحقیق که تو از آنچه من دوست میداشتم چنانکه مقصود من بود بجا آوردی
و غرض مرا چنانکه دوست داشتم بجا آوردی و در کار من عمل مرد صاحب عزم و حزم و عاقبت اندیش عمل نمودی و صولت و دلاوری کردی
مانند صولت و دلیری مرد صاحب صولت و شجاعت که هنگام هجوم دشمنان مضطرب نباشد و در هنگام مبارزت دشمن
آسوده خاطر و آرام دل بوده باشد خود را از ترس مبارزان کم نکند بتحقیق در دفع شر دشمن من غنا و بی نیازی بجا آوردی
و کفایت نمودی در دفع شر دشمنان و کمان و رای نیک مرا که در حق تو داشتم صادق و راست کردی و فرستاده گان ترا پیش خود
طلبیدم و از ایشان تفصیل پرسیدم و با ایشان راز گفتم و صحبت داشتم پس من ایشانرا چنان یافتم که تو در حق ایشان نوشته
بودی که صاحبان رای نیکو و فضیلت هستند پس پیوسته در حق ایشان نیکی و احسان نما دیگر آنکه بمن خبر آمده است که حسین بن علی
بسوی عراق متوجه شده در راهها و منازل دیده بانها و جاسوسها بگذار و جمعی از لشکریان و ارباب جنگ و صلاح برای همها
بفرست که راهها را حفظ کنند و پاسبانی نمایند و خوب پاسبانی کن و اگر بکسی گمان بد خیانت داشته باشی او را حبس کن و به تهمت
و مظنه خیانت بکش اگر چه یقین بمخالفت و خیانت نداشته باشی و هر چه رخ میدهد مرا هر روز بمن بنویس بروایت شیخ
بزرگوار شیخ ابن نما ره یزید پلید به پسر زیاد عنید نامه باین مضمون نوشت خبر رسیده است بمن که حسین بسوی
کوفه متوجه گردیده است به تحقیق زمان حکومت تو از زمانها و شهر تو از میان شهرها باین بلا و مخالفت حسین مبتلا
و تو تنها از میان سایر والیان و عاملان خوب باین کار مبتلا گشته و در هنگام نزول آن بلا یا آزاد کان و جوان
مردان میباشی که در مقابل دشمن ایستاده میکنی و از دشمن ترس و واهمه نمیکنی یا برگرد مانند بنده کان میشوی
و برای دشمن بنده میکنی چنانکه کار بنده کان و ناکسانست که از ترس جان برای دشمن بنده گی و تملق می
نمایند اللّٰهُمَّ يَا ذَا الْمَنِّ الْعَظِيْمِ وَالْفَضْلِ الْجَسِيْمِ وَالْاِحْسَانِ الْقَدِيْمِ نَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِيْنِ
اَنْ تَحْشُرَنَا فِيْ زُمْرَتِهِمْ يَوْمَ تُنْشَرُ الدَّوَاوِيْنُ وَتُقَامُ الْمَوَازِيْنُ وَاَنْ تُحْرِقَ قُلُوْبَنَا فِيْ مَصَائِبِ اٰلِ مُحَمَّدٍ الْكِرَامِ

وتجری دموعنا فی عزائهم علیهم السلام برحمتک یا منان العلام **فصل چهارم در بیان توجه مظلوم**
کربلا و شهید بیابان نینوا کشته گروه اشقیا از مکه معظمه بسوی عراق و در بیان ایحه
از اهل کفر و نفاق بان امام آفاق رسید از شیخ بزرگوار شیخ مفید ره مرویست که خروج و جنگ جناب مسلم در کوفه
روز سه شنبه هشتم ماه ذی الحجه الحرام بود و کشته شدن ان مظلوم بی کس روز چهارشنبه نهم ماه مزبور شد که روز عرفه میباشد
و در روز خروج جناب مسلم که روز ترویه بود جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون امده بسوی کوفه متوجه گردید
انحضرت در تمام ماه شعبان وارد مکه معظمه شده بود بقیه ماه شعبان و تمام ماه مبارک رمضان و شوال و ذی قعده و هفت روز و هشت
شب از ماه ذی حجه در مکه معظمه اقامت فرموده روز هشتم ماه مزبور بیرون امده بسوی کوفه روانه گردید و دران مدتی که در
مکه اقامت داشت چند نفر از اهل حجاز و اهل بصره بسعادت شرف حضور مبارک انحضرت توفیق یافته بر اهل بیت کرام و موالیان
ان امام انام منضم گردیده ملازم خدمت سراسر سعادت انجان جهانیان شدند و کردن بطاعت واجبه انحضرت گذاشتند
مترجم میگوید مصنف ره در جلد دیگر روایت کرده است که یزید پلید گروهی به بهانه حج از طاغیان بنی امیه و تابعان انفرقه ضاله
بسوی مکه معظمه روانه نمود بروایتی ایشان هزار نفر بودند که انحضرت را گرفته بنزد ان عنید ببرند یا اینکه در مکه
معظمه ان نور دیده جناب رسول خدا را بمکر و حیله بکشند چون انحضرت مکر ایشان را مشاهده فرمود احرام حج را بدل بعمره
نمود اعمال عمره را تمام کرده از مکه معظمه بیرون امد انتهی بروایت سید بزرگوار سید بن طاوس ره که انحضرت در سیم
ماه ذی حجه از مکه معظمه بسوی کوفه متوجه گردید و در روز بیرون رفتن جناب امام حسین جناب مسلم را در کوفه بدرجه
شهادت رسانیدند و هنوز خبر شهادت جناب مسلم بخدمت انحضرت نرسیده بود زیرا که در روز شهادت ان بزرگوار از مکه معظمه
بیرون امد چون عزم نمود که از مکه بیرون رود در حضور مردم خطبه در غایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و لفظ
خطبه انحضرت اینست الحمد لله وما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی رسوله وسلم خط الموت
علی ولد ادم مخط القلادة علی جید الفتاة وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع
انا لاقیه کانی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس وکربلا فیملأن منی اکراشا جوفا و
اجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه ویوفینا اجر
الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته وهی مجموعة له فی حظیرة القدس تقر بهم عینه وینجز بهم
وعده من کان باذلا فینا مهجته وموطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله
و اولهنی در ظاهر نظر بصیغه فعل تعجب است بمعنای اشوقنی است و خیر در بعض نسخ با باء موحده است و در بعض
نسخها با یاء مثناة است اوصال جمع وصل بالفتح واو در مفرد وی بمعنی مفاصل انسان اطلاق میشود و عسلان بفتح
عین و سین از لغت چنین ظاهر میشود که بسرعت حرکت دادن سر گرگ و اسبست و شاید جمع عاسل باشد که بمعنای
گرگ است و حصر اهل لغت جمع عاسل بعسل بر وزن رکع و عواسل حجت نیست بعد از انکه در کلام مانند جناب
امام حسین بر وزن عسلان دیده شود و شاید باعتبار معنای مجازی عسلان در خود گرگ و مانند ان مستعمل
بوده باشد نواویس بظاهر کلام گویا نام مکانی بوده باشد در نزدیکی کربلا اکراش جمع کرش بکسره یاء بر وزن
کتف از حیوان بمنزله معده است از انسان جوف بر وزن رکع شاید جمع اجوف است که بر شکم استعمال میشود
چنانکه در خبر امده است اهلک الناس الاجوفان ای البطن والفرج و شاید بفتحه جیم و واو بوده باشد بر وزن فرس
بمعنای وسعت است واجربه جمع جرابست که بمعنای همیان و انبانست سغبا احتمال دارد که بر وزن رکع بوده که جمع
سغب است بر وزن کتف و احتمال دارد سغب بوده باشد بر وزن عنق با جمع سغب بر وزن کتف است اگرچه در
لغت جمع سغب هیچ یکی از این دو وزن جمع یافت نشده است و احتمال دارد که مفرد است و مراد از وی جنس است
اهل البیت منصوبست بر خصوصیت لتشذ بتشدید ذال معجمه فعل مضارع شذ می باشد از باب نصر ینصر
وضرب یضرب بمعنای نابود و نایاب و جدا شدن در اینمقام حظیره با حاء مهمله و ظاء معجمه بر وزن سفینه اصل
وی چیزی را میگویند که محیط بوده باشد میان خود را و حظیرة القدس عبارتست از بهشت حاصل ترجمه خطبه
شریفه اینست که حمد و ثنای نامعدود سزاوار خداوندگار معبود است و انچه خدا خواسته و تقدیر
نموده است البته واقع میشود و چاره از وی نیست و هیچ قوت و حول نیست مگر با خداوند عالمیان و خداوند
ونده عالم سلام و صلوات فرستد برای رسول اکرم خود ایگروه مردم مرگ حتمی بر پیشانی فرزندان ادم در

لوح محفوظ نوشته شده و از قلم تقدیر قضا گذشته و محتوم گردیده است و بگردن فرزندان ادم قلاده وگردن بند
حتمی است مانند گردن بندی است که در گردن دختران نوجوان می باشد و چه بسیار خواهان و مشتاق پدران کرام و بزرگوار
خود هستم مانند اشتیاق جناب یعقوب بملاقات فرزند عزیز خود حضرت یوسف و اختیار نموده است خداوند عالمیان
و پسندیده است مکان معینی و معلومی برای مدفن جسد من که بناچاری باید از ملاقات نمایم و بمحل مدفن خود بیرون روم
گویا در پیش چشم من موجود است که اعضای مرا جانوران بیابانها که در میان نواویس و کربلا می باشند پاره پاره خواهند نمود
که پر میکنند از اعضای جسد من معده های خالی و وسیع و شکمهای گرسنه را چاره و خلاصی از ان روز ممکن نیست که تقدیر
مرگ در ان روز شده باشد بقلم قضای الهی بر پیشانی نوشته گردد رضای خداوند عالمیان و خوشنودی پروردگار زمین
و اسمان رضا و خوشنودی ماهی باشد که مخصوص هستیم بر اهل بیت بودن نسبت بجناب رسول خدا و ما صبر و تحمل میکنیم
بلاهائی که از قلم تقدیر خدا گذشته باشد شکایت از هیچ بلا و محنت نمیکنیم و خداوند عالم اجری و ثوابی که برای صبر کننده
کان بر قضا قرار داده است برای ما کامل خواهد فرمود و اعضای پاره پاره من که بمنزله گوشت و استخوان بدن مبارک جناب رسول
خدا است هرگز از انحضرت کم نخواهد گردید و ان اعضا پاره پاره که در بیابان کربلا پراکنده می باشد در بهشت برین در
نزد جناب رسول امین جمع خواهند شد هیچ یکی از انها کم نخواهد گردید و چشم مبارک جناب رسول خدا بدیدن اهل بیت خود
روشن و شاد و خرم خواهد شد و وعده کرامتی که بسبب شهادت اهل بیت رسالت از جانب خداوند احدیت
گردیده است بعمل خواهد امد هر کسیکه میخواهد جان خود را در راه محبت ما بذل نماید نفس خود را و از ما ده ساخته است بملاقات
خداوند عالمیان و شهادت در راه رضای پروردگار زمین و زمان پس با ما کوچ نماید بهمراهی ما سفر کند که من فردا از این دیار
بیرون خواهم رفت انشاء الله مترجم میگوید در باد نظر قاصر در بعضی از فقرات این خطبه شریفه خدشه و اشکال ظاهر گردد
که پر واضح است که جانوران بیابانها اعضای مبارک جناب امام حسین را نمیتوانستند بخورند بلکه در اطراف ان بدن مبارک پاره پاره جمع
میشدند گریه و زاری مینمودند و خاک کربلا را بسر خود میریختند و اهوان صحرا و مرغان هوا از چرا و نغمه و نوا باز مانده بودند و
شیران بیابانها و گرگان کوهها از شکار و کار دست کشیده مشغول عزای ان جان جهانها و جهانیان گردیدند چنانکه از اخبار معتبره مستفاد
میباشد و جمله از انها بابواب متاخره خواهد امد انشاء الله پس چگونه فقره خطبه شریفه با ان اخبار جمع شود که حضرت فرمود که پر می
کنند از اعضای من جانوران بیابان شکمهای گرسنه خود را پس جواب از این اشکال بچند وجه میشود اول انکه ذکر در اینمقام جایز است
که استعاره مرشحه بوده باشد که عسلان فلوات باعتبار استعاره در لشکر نامسعود عمر بن سعد مردود مستعمل شود و ذکر
ملایمات و لوازم عسلان از قبیل ترشیح است و قرینه بر این استعمال حالیه و مقالیه است زیرا که مطلب در میان متکلم و مخاطب
مشخص و معلوم بود که یزید پلید و تابعان ان کافران عنید مانند جانوران بیابان و گرگان و سگان درنده کان بریختن خون
مبارک انحضرت تشنه و شکم گرسنه بودند و میخواستند که بکینه سینه های پر کینه خود را بریختن خون مبارک ان جان جهانیان
و نور دیده جناب رسول خداوند عالمیان و پاره پاره نمودن اعضای ان امام انس و جان شفا و تسکینی بدهند و تشنه کان و
گرسنه کان قتل انحضرت بودند پس حاصل این جواب اینست که مراد انحضرت از عسلان که بمعنای گرگان و درنده کانست سگان
گروه اشقیا و گرگان لشکر ادعیا است که به نیزه ها و درخشنده و تیر و شمشیرها بدن مبارک انحضرت را در
میان نواویس و کربلا پاره پاره نمودند و معلوم است جناب امام حسین مردم را به نصرت و یاری خود از شر این سگان ستمکار
تکلیف مینمودند نه از شر گرگ بیابانها شاید کسی در ست تامل و تفکر نماید این وجه را مقبول طبع بلکه معین و متعین میداند
وجه دویم اینست که مصنف ره فرموده است که مراد حضرت اینست که مرا بی غسل و کفن با بدن عریان در روی خاک بیابان
می اندازند و بعد از کشتن بدن مرا در زیر خاک دفن نمی کنند کمان ناظران و مردم زمان این میشود که باید این بدن را جانوران
صحرا بخورند اگرچه در واقع چنین نمیشود و فرموده است قرینه بر اینمطلب قول انحضرتست و هی مجموعة له فی حظیرة القدس
پس از قبیل استعاره تمثیلیه میشود حاصل کلام ان بزرگوار اینست که جناب امام حسین هیئت و ترکیب افتادن بدن مبارک خود را
بی دفن و کفن در روی خاک بیابان دور از آبادانی و اجتماع مردم تشبیه نموده است بهیئت و بدن کسیکه گرگان بیابان او را
پاره پاره نموده در روی خاک افکنده باشند چنانکه قاعده استعاره تمثیلیه اینست که هیئت و ترکیب مشبه را به هیئت و ترکیب
مشبه به تشبیه مینمایند و کلام مرکب را که در معنی حقیقی مستعملست در معنی مجازی استعمال میکنند مثل اینکه هرگاه
کسی در کاری متردد و متفکر بوده باشد او را دیگری میگوید اراک تقدم رجلا وتؤخر اخری یعنی می بینم که یکپای
خود را در این امر پیش می کنی و پای دیگر خود را پس می کشی چنانکه عادت شخص متردد اینست که میخواهد بجا نیاورد

خود را از وطن آواره نمودند و از خانه و محل قرار خود بیرون کردند و از حرم جد بزرگوارش دور و مهجور کردند و جد
ساختند پیوسته و دائم در هر جا خائف و ترسان گذاشتند که در هیچ شهری و مکانی از ترس جان آرام و آسوده نمی‌نشیند در هیچ
بلدی از بلاد پناهگاهی از برای خود نمی‌یابد میخواهند که بجهة بیرون کردنش از وطن خود او را بکشند و خون او را بریزند
و حال آنکه بجدش شریک قرار نداده است و هرگز مرتکب کار قبیح نگشته کوچک و بزرگ نشده است ابن عباس عرض نمود جانم
فدای تو باد یا حسین اگر چاره از ترک سفر کوفه نداری و ناچاری که بسفر اندیا بیرون روی اهل و عیال و زنان خود را به
مصاحبت خود نبر حضرت فرمود ای فرزند عم من یک شبی در خواب خود جناب رسول خدا را دیدم مرا بکاری مامور نمود قدرت ندارم
که ترک آن را بکنم و مرا امر نمود که اهل بیت خود را بمصاحبت خود ببرم و ایشان در نزد من باشند کسی را خاطر جمع نیستم که ایشان
در نزد او بگذارم و ایشان نیز از من جدا نمیشوند چون این سخنان میان آنحضرت و ابن عباس گذشت ناگاه صدای گریه و زاری از پشت سر خود
شنید زنی ابن عباس را ندا نمود ای پسر عباس آیا به بزرگ و سید ما چنین راه مصلحت مشورت نشان میدهی که ما را در اینجا بگذارد و
خودش تنها بدیار غربت برود نه بخدا سوگند هرگز از او جدا نخواهیم شد بلکه با زندگی او زندگانی میکنیم و بمردن او میمیریم آیا
این روزگار غدار کسی غیر از این بزرگوار برای ما پشت پناهی و دادرسی باقی گذاشته است چون پسر عباس این سخنان دلسوز و
جانگداز را شنید بشدت گریست و عرض نمود بسیار سخت و گران است بر من فراق تو ای فرزند عم بزرگوار من انتهی شیخ بزرگوار
شیخ مفید ره باسناد خود از فرزدق شاعر روایت کرده است که در سال شصتم هجرت با مادرم بسفر حج میرفتم هنگامی که افسار
شتر مادرم را گرفته بودم میکشیدم تا اینکه داخل حرم گردیدم ناگاه دیدم قطار شتری نمایان شد که شمشیرها و سپرها
آویخته بودند پرسیدم این قطار شتران از برای کیست گفتند برای الحسین بن علی علیهما السلام پس من به تعجیل خود را بخدمت آنحضرت رساندم
و سلام دادم و عرض نمودم ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد خدا مسئول و مقصود ترا بتو عطا فرماید
و آنچه را دوست داری ترا کرامت نماید چه باعث شد بر تو که باین زودی از مکه بیرون آمدی و اعمال حج را باتمام نرساندی حضرت فرمود
اگر باین زودی بیرون نیامدم مرا گرفته دستگیر می‌نمودند آنحضرت از من پرسید که تو کیستی عرض کردم مردی هستم از عرب فرزدق
میگویند بخدا سوگند زیاده از این از حال من تفتیش و استعلام نفرمود پس از من پرسید که از حال مردم بمن خبر ده که چگونه
یافتی حال و خیال گروهی که در عقب خود گذاشتی من عرض کردم احوال ایشان را از مرد دانا و خبردار پرسیدی دلهای مردم عراق
با تست که در دل ایشان محبت تو مرکوز است و لکن شمشیرهای ایشان برگشتن تو کشیده خواهد شد با شمشیر خود بنی امیه
یاری میکنند قضای الهی از آسمانها نازل میشود و هر چه خدا خواسته و مقدر فرموده بعمل خواهد رسید فرمود راست گفتی بلی همه
امور در قبضه قدرت خداست پیش از این و بعد از این هر روز برای پروردگار ما تقدیری هست و در کار بندگان نیز تدبیری
موجود است اگر قضای الهی بخواهش دلخواه ما جاری گردد پس خدا را در برابر نعمتهای بیکرانش حمد و سپاس می‌نمائیم و
اوست یاری کننده و اعانت و نصرت دهنده برادای شکر نعمتهای بی منتهای خود و اگر قضای الهی و تقدیر خداوندگاری
مانع گردد از ظفر یافتن بمقصود آنکه خود پس کسیکه نیت او درست و غرض او حق و رضا شعار است و تقوی و پرهیزکاری
مراد و مرام اوست هرگز بهره نرسید بآرزوی خود از رحمت خداوند و رستگاری و فلاح محروم و بی بهره نمیگردد فرزدق میگوید
پس من عرض نمودم بلی چنانست که فرمود خدا ترا بآرزوی خود برساند و آنچه مقصود و محبوب تست بتو کرامت فرماید و آنچه
وی حذر داری و ترس نمائی از تو دفع نماید و چند مسئله از مسائل نذر و حج خود پرسیدم و جواب آنها را فرمود مرکوب
خود را راند و از من جدا گردید و فرمود سلام من بر تو باد و باز شیخ مفید ره روایت کرده است که چون جناب امام حسین
علیه السلام از مکه معظمه بیرون رفت یحیی ابن العاص بسر راه آنحضرت آمد و از رفتن آنحضرت مانع گردید و در نزد آن شقی گروهی
بسیار از یاران بنی امیه حاضر بودند و ایشان را عمرو بن سعید حاکم مکه بسر راه آنحضرت فرستاده بود که نگذارند آنحضرت
از مکه بیرون رود بسوی عراق برود و آن ملاعین عرض کردند بجای خود برگرد بجای دیگر مرو آنحضرت گوش بسخنان ایشان نداد و از
برگشتن ابا و امتناع نمود و راه خود را پیش گرفته روانه گردید و ایشان سر راه را گرفته مانع میشدند تا اینکه یاران
یحیی با اصحاب آنحضرت با تازیانه یکدیگر را دفع مینمودند اصحاب آنحضرت بر ایشان غلبه نمودند و ایشان را از خود دفع
کردند تا از آنجا گذشتند بروایت شیخ بزرگوار شیخ بن نماره فرستادگان عمرو بن سعید متعرض آنحضرت شدند و
سر راه آنجناب را گرفتند و بزرگ ایشان یحیی بن سعید بود و خواستند که با زور و قوت آنحضرت را برگردانند
آنمظلوم از برگشتن ابا و امتناع نمود و ایشان با اصحاب حضرت با تازیانه یکدیگر را زدند و اصحاب آن بزرگوار
بر یاران یحیی غالب گردیدند از آنجا گذشتند و آن ملاعین عرض نمودند یا حسین آیا از خدا نمیترسی که از جماعت

مسلمانان

مسلمانان بیرون میروی و پراکندگی میان این امت می‌اندازی و فتنه در میان ایشان برپا مینمائی حضرت بآن گروه ناکس ظالم
فرمود جزای اعمال من برای من خواهد شد و جزای کرده‌های شما بر شما باشد و شما از کرده‌های من بیزارید و من از کرده‌ها
قبیح شما بیزارم و بروایت شیخ مفید ره عبدالله ابن جعفر طیار بمصاحبت دو نور دیده و فرزند عزیز خود عون و محمد
نامه بخدمت آنحضرت نوشت و روانه نمود و مضمون نامه آن بزرگوار چنین بود ترا بخدا سوگند میدهم چون نامه مرا بخوانی
سفر خود را ترک نما و بجای خود برگرد زیرا که از این سفری که تو بسوی او میروی من بجان تو میترسم و میترسم که جان مبارک تو معرض
تلف بیفتد و در این سفر اهل بیت کرام تو مستاصل و کشته شوند و اگر تو امروز کشته باشی چراغ راه هدایت روی زمین خاموش
میگردد و دوستی رستکاری از روی زمین برداشته میشود زیرا که تو امروز علم رستگاران و نشانه هدایت یافتگان
و ملجای مؤمنان و امیدواری ایشان هستی که جز تو بکسی دیگر امیدواری ندارند و در سیر و سفر خود تعجیل و شتاب نفرما که من بزودی
بعقب نامه خود بخدمت تو میرسم والسلام چون جناب عبدالله نامه را از عون و محمد بخدمت آنحضرت فرستاد بنزد حاکم مکه عمرو بن
سعید رفته از آن شقی خواهش نمود که نامه امانی بخدمت جناب امام حسین بنویسد آنحضرت را با امان خود خاطر جمع و امیدوار
گرداند تا اینکه آنحضرت سفر خود را ترک نموده بسوی مکه معظمه برگردد و عمرو بن سعید نامه بخدمت آنحضرت نوشت و در نامه اظهار
امان و عهد و پیمان و صله احسان نسبت بآن امام انس و جان نموده و وعده‌های نیکوئی و خوبی در حق آنجناب در نامه بکار برد و از
بد کردن خود در حق آنحضرت بیزاری نمود و نامه را بمصاحبت برادر خود یحیی بن سعید بخدمت آنحضرت فرستاد پس یحیی بهمراهی
جناب عبدالله از مکه معظمه بیرون آمده خود را به تعجیل و شتاب بخدمت آنجناب رساندند و نامه را بخدمت آنحضرت دادند
و در بیان امر او مبالغه نمودند که آنحضرت سفر کوفه را ترک نماید بسوی مکه معظمه برگردد آنحضرت عرض ایشان را قبول ننمود و
فرمود بدرستیکه من جناب رسول خدا را در خواب دیدم و مرا بچیزی امر فرمود باید بآن بروم و نمیتوانم خلاف فرمایش آنحضرت بعمل بیاورم
ایشان عرض کردند چگونه خواب دیده و جناب رسول خدا ترا بکدام کاری مامور ساخت آنحضرت فرمود تا حال خواب خود را به
کسی خبر نداده‌ام و بعد از این هم بکسی نخواهم گفت تا اینکه بملاقات پروردگار عزیز جلیل خود نائل گردم چون عبدالله ابن
جعفر طیار از برگشتن آنحضرت ناامید گردید فرزندان خود عون و محمد را بملازمت خدمت سرکار سعادت آنحضرت مامور ساخت و امر نمود
که پیوسته در خدمت آنحضرت باشند و در پیش روی آن بزرگوار با کافران جهاد نمایند و آنحضرت را وداع نموده با یحیی بسوی مکه
برگردید آنحضرت در هیچ جا توقف و درنگ ننمود تا اینکه بذات عراق رسید و در آن جا نزول اجلال فرمود بروایت سید
ابن طاوس و شیخ ابن نماره چون آنحضرت بمنزل تنعیم رسید در آنجا بقافله دو چار گردید که هدایای بسیار بحیر بن لسان حمیری
حاکم یمن از ایشان بسوی یزید پلید کافر ملحد عنید فرستاده بود وَعَلَيْهَا الْحُلَلُ وَالْوَرْسُ حله برود زن صره جمع حله بضم
حاء مهمله بمعنی جامه زیبا مانند از رود داء است و ورس بفتح واو و سکون راء مهمله گیاه مخصوصی است که در ولایت یمن
میکارند بقول بعضی علمای لغت یکدفعه میکارند بیست سال ثمره برمیدارند نام آن را در لغت فارسی اسبرک و در ترکی
الاجهره و زعفران یمنی میگویند حاصل عبارت اینست که آن هدایا از جامه‌های زیبا و زعفران یمنی بسیار بود پس آنحضرت امر
نمود که همه آنها را از اهل قافله اخذ نمودند از جهة اینکه امور مسلمانان در آن روز در دست آن بزرگوار بود و بنی
و اتباع آن عنید مال مسلمانان را از روی قهر و غضب میگرفتند آنحضرت بصاحبان شترهای قافله فرمود هر یکی از شما دوست
دارد که شتر خود را برای ما کرایه بدهد و با ما بسوی عراق متوجه گردد ما کرایه او را بوجه کمال بجا میرسانیم و در مصاحبت
خود صله احسان و نیکوئی بجای او بجا می‌آوریم و هر کس میخواهد در اینجا از ما مفارقت نماید و بولایت خود برگردد و کرایه او را به
قدر طی مسافت از یمن تا اینجا که نموده است میدهیم پس گروهی از ایشان بمصاحبت آنحضرت راضی شدند و گروهی امتناع
نمودند کرایه خود را گرفته بولایت خود برگشتند پس آنحضرت از آنمنزل کوچ نموده در ذات عرق منزل ساختند پس در
همانجا بشر بن غالب که از عراق می‌آمد بملاقات آنحضرت شرفیاب گردید جناب امام حسین علیه السلام احوال و خیال اهل عراق را
از بشر بن غالب استعلام فرمود بشر عرض نمود ایشان را چنین یافتم که دلهای ایشان با تست و شمشیر ایشان برای نصرت و یاری
بنی امیه خواهد شد حضرت فرمود راست گفت برادر بنی اسد یعنی بشر بدرستیکه خداوند عالمیان آنچه خواسته و تقدیر
نموده است جاری و واقع خواهد شد هر حکم و قضا که در میان خلق خود اراده کرده البته بعمل خواهد آورد و از
آنجا گذشته در منزل ثعلبیه در هنگام زوال نزول اجلال فرموده چون بارها را گشودند و اهلبیت را فرود
آوردند آنحضرت سر مبارک خود را به چیزی تکیه داده اندکی خواب راحت بر دیدگان مستولی گردید ناگاه بیدار شد
بر فرزند عزیز خود فرمود در اینهنگام از هاتفی شنیدم که ما را مخاطب ساخته میگفت شما در سیر و سفر خود تعجیل

وشتاب

وشتاب کنید در کشتن ما که شما را بهشت میکشند چون جناب علی اکبر علیه السلام این سخن را از پدر بزرگوار شنید عرض نمود
ای پدر بزرگوار و مهربان آیا ما بحق نیستیم حضرت فرمود بلی ای فرزند عزیز من قسم بخداوندی که بازگشت و مرجع همه بندگان بسوی
اوست که ما بحقیم و دشمنان ما در سر باطل هستند پس جناب علی اکبر عرض نمود ای پدر بزرگوار هنگامیکه ما بحق و رستگار
هستیم از مرگ باک نداریم و از ترس کشته شدن نمیکنیم حضرت فرمود ای فرزند عزیز من خداوند عالمیان از جانب من برای تو جزای
خیر کرامت فرماید به بهترین و نیکوترین جزائی که از جانب پدران بفرزندان نیکوکاران عطا مینماید پس آنشب را در همان منزل اقامت
نمودند چون صبح صادق از افق مشرق نمایان گردید ناگاه دیدند که مردی از اهل کوفه پیدا شد که او را ابو هرة مینامیدند از قبیله
ازد بود پس نزد بخدمت آنحضرت آمد سلام داد و عرض نمود ای فرزند رسول خدا چه چیز ترا از حرم خدا و از حرم جد بزرگوارت
جناب مصطفی بیرون آورد جناب امام حسین علیه السلام فرمود ای ابا هرة بدرستیکه بنی امیه مال مرا بقهر و غلبه گرفتند صبر
و تحمل نمودم و مرا دشنام دادند صبر را پیشه خود ساختم بمقام جنگ و قتال نیامدم و خواستند که خون مرا بریزند پس من از
دست ایشان فرار نمودم وَایمُ اللهِ لَتَقتُلُنِی الفِئَةُ البَاغِیَةُ وَلَیُلبِسَنَّهُمُ اللهُ ذُلّاً شامِلاً وَسَیفاً قاطِعاً وَلَیُسَلِّطَنَّ عَلَیهِم
مَن یُذِلُّهُم حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ مِن قَومِ سَبَا اِذ مَلَکَتهُم امرَأَةٌ فَحَکَمَت فِی اَموالِهِم وَدِمائِهِم وایم الله بکسره همزه و
ضمه میم که بعوض نون لتقتلنی در موضع قسم واقع گردد و سبا بر وزن عصا نام شهر بلقیس است بروایت بعضی شهر ایشان
در نزدیکی ولایت یمن واقع بود و اهل آن دیار بخداوند قهار معصیت بیشمار نمودند آخر سیل شهر ایشان را خراب نمود
هر یکی بدیاری رفتند و حال ایشان در میان عرب از امثال مشهوره گردید هنگامیکه پراکنده شوند و آبادی ایشان
خراب گردد میگویند تفرقوا ایدی سبا و ایادی سبا ایدی سبا مرکبست اسم مانند خمسة عشر و هم چنین ایادی سبا پس حاصل کلام
معجز بنیان آنحضرت اینست قسم بخداوند عالمیان هر آینه گروه ستمکاران و جماعت طاغیان و باغیان مرا خواهند کشت و چون مرا
بکشند هر آینه خداوند قادر غالب لباس ذلت تنگ و جامه خواری همیشه بر تن آنکسان ناکسان خواهد پوشانید که پیوسته
در ذلت و خواری همی باشند و شمشیر برنده را پیوسته بر ایشان مسلط می فرماید که هرگز از سر ایشان برداشته نمیشود و کسی را
مسلط می نماید که ایشان را ذلیل و خوار سازد و جامه ذلت را بر تن ایشان بپوشاند چنانکه از قوم سبا ذلت و خواری ایشان بیشتر
و بدتر گردد هنگامیکه زنی بر ایشان تسلط یافته و پادشاهی نمود و در خون و مال ایشان حکم کرده ستمها بکار برد محمد
ابن ابی طالب در کتاب مقتل خود روایت کرده است که خبر بیرون رفتن جناب امام حسین از مکه معظمه بسوی کوفه بگوش ولید بن
عتبه امیر مدینه رسید نامه در اینمضمون به پسر مرجانه ابن زیاد بد بنیاد نوشت اما بعد بدرستیکه حسین بجانب عراق متوجه
گردیده است و حسین فرزند عزیز فاطمه زهرا است فاطمه گرامی دختر جناب رسول خدا است پس قدر و منزلت حسین را بدان و پرهیز
نما ای پسر زیاد از اینکه اسبابی مکروهی بآن بزرگوار برسانی و بکدی دعوی ادنمائی پس از اینجهت بلائی بر نفس و قوم خود در این دنیا
دوچار نمائی و ناموس خود و قوم خود را بکشتن آن بزرگوار بر داری و مصیبت بر سر خود و ایشان بیاری که هیچ بعد از آن
دفع و سد آن بلا را از ما نکند پیوسته عوام و خواص طعن و مذمت ما را ورد زبان خود سازند و مرگ تا این کار و ستم این
رفتار از ما زایل نگردد در صفحه روزگار باقی و پایدار بماند مردم جهان در هیچ عصری از اعصار از فراموش ننمایند تا قیامت
ذکر و حکایت آنرا بکنند چون نامه ولید به پسر زیاد رسید عبید بسبب اعتنا بآن نامه ننمود در تاریخی از کتب تواریخ مذکور است
که ریاشی از راوی حدیث خود روایت کرده است که آن راوی گفته است که چون از اعمال حج خود فارغ گردیدم یاران و همراهان
خود را در مکه معظمه گذاشتم تنها روانه خانه خود گردیدم و پیوسته از راه متعارف کنار میشدم و از راه بیراهه میپیمودم و
تنهایی کردم هنگامیکه من راه میرفتم به بیابانهای بی آب و علف و صحراهای دور و دراز بادیه رسیدم ناگاه دیدم من خیمه چندی
افتاده که در آن صحرا زده بودند پس من بسوی آن خیمه ها رفتم چون باول خیمه ها رسیدم از کسی پرسیدم که این خیمه ها از کیست گفت
از برای حسین است گفتم فرزند علی پسر فاطمه گفتند بلی پرسیدم آن بزرگوار در کدام یکی از این خیمه ها نشسته است خیمه او را بمن
نشان دادند و گفتند در همان خیمه نشسته است چون بسوی همان خیمه رفتم دیدم آنحضرت در در خیمه نشسته بچیزی تکیه نموده
نامه های بسیار به پیش روی خود ریخته میخواند پس من بآنحضرت سلام دادم و جواب سلام مرا رد نمود عرض کردم ای فرزند گرامی
جناب رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز ترا باعث شده که در این بیابان بی آب و علف و صحرای بی کوه و قلعه و آبادی
نزول اجلال فرموده فرمود این گروه ستمکاران یعنی بنی امیه و تابعان ایشان مرا بکشتن ترسانیدند و اینها نامه های
اهل کوفه است برای من نوشته اند و ایشان کشنده کان من میباشند و چون مرا بکشند هیچ حرمتی از محرمات خدا و کتابی
از کتابهای خدا نماند مگر اینکه مرتکب آنها میشوند خداوند عالمیان کسی را بر انگیخته میفرماید که ایشان را بکشد و ذلیل

وخوار باشند چنانکه ذلت و خواری ایشان از طایفه بندگان و کنیزان بیشتر و زیادتر گردد شیخ بزرگوار شیخ ابن نما ره …
خود از طرماح بن حکم روایت کرده است که من آذوقه و طعام گرفته بسوی اهل و عیال خود می بردم در میان راه خود بجناب امام حسین
ملاقات نمودم پس من بخدمت آنحضرت عرض کردم ترا بخدا سوگند میدهم که بجان خود رحم کن مبادا اهل کوفه ترا فریب بدهند بعد
سوگند کرده داخل کوفه شوی کشته خواهی شد بعد بدرستیکه من میترسم که بکوفه نرسیده ترا بکشند نگذارند که داخل کوفه گردی
و اگر بقتال ستمکاران آماده و عازم شده پس در بالای کوه اجاء نزول اجلال فرما زیرا که کوه اجاء بسیار بلند است البته شر
دشمن را دفع از ایشان خواهد نمود و هر کس بر آن کوه پناه برد هرگز دشمن بر او دست نمی یابد و در آن کوه تا حال ذلیل و
خوار هرگز بارخ نداده است و هیچ دشمن بما دست نیافته است و عشیره من همه نصرت و یاری ترا از جمله لوازم و فرض
میدانند تا هر وقت در آنجا اقامت فرمائی دشمنان ترا قبیله من دفع مینمایند و نمیگذارند که آسیبی بتو برسد حضرت
فرمود میان من و اهل کوفه وعده و قرار داد واقع گشته و معین شده خوش ندارم که بوعده خود مخالفت نمایم پس من باید بسوی
ایشان بروم و اگر خداوند عالمیان برحمت واسعه خود شر دشمنان را از من دفع نمود پس در باره ما احسان و کرامت فرموده
و از قدیم زمان عادت خدا بر احسان و انعام ما جاری گشته که پیوسته ما را بنعمتهای بیکرانه خود متنعم و ممنون فرموده است
و شر دشمنان را از ما دفع نموده است و اگر تقدیر حتمی قضا بر غلبه دشمنان و کشته شدن ما جاری گشته پس کشته شدن در راه رضای خدا
رستگاری و شهادت است انشاء الله طرماح میگوید چون آنحضرت را عازم جهاد دشمنان یافتم آذوقه و طعام خود را بردم باهل و عیال خود رسانیدم
و ایشان را وصیت نمودم بر آنچه که صلاح و مصلحت ایشان در آن میدانستم شمشیر خود را برداشتم و ایشان را وداع کردم برای
نصرت جناب امام حسین علیه السلام بیرون آمده بسوی عراق متوجه شدم ناگاه در اثنای راه سماعة بن زید بمن دوچار
گردید خبر شهادت و کشته شدن آنحضرت را بمن رسانید چون از ملاقات آنحضرت نا امید شدم بخانه خود برگشتم
شیخ بزرگوار شیخ مفید ره روایت کرده است که چون خبر توجه آن امام آفاق از مکه معظمه بسوی عراق بگوش نحس پسر
زیاد صاحب کفر و نفاق رسید حصین بن نمیر را که … از ملازمان آن کافر عنید بود با گروهی بسیار از منافقان
اشرار بسوی قادسیه روانه نمود که آنجا … ما بین القادسیة الی خفان و ما بین القادسیة
الی القطقطانیة قادسیه بکسره دال نام ده … است در نزدیکی کوفه بطرف … آنرا باین نام
… اینکه حضرت ابراهیم بآن ده وارد گردید و در خانه پیره زنی … غبار راه سر
شوی فرمود از این جهت بقادسیه مشهور گردید گویا در وسط … واقع بوده است خفان … عقاب در
نزدیکی کوفه نام بیابانی است که در آنجا شیر بسیار میباشد گویا بطرف شام میان شمال و مغرب واقع بوده است که بطرف
کربلا است از قادسیه و قطقطانیه بضمه قاف اول و دوم و سکون طاء اول بآن نام موضعی است در حوالی کوفه
از قادسیه بطرف بصره واقع است بظاهر سیاق کلام تفصیل ضبط اینها را بدو وجه ایراد نمودم یکی آنکه
ناظرین بهره از معرفت و ضبط این مکانها بوده باشد دیگر اینکه بعضی از ارباب مقاتل ذکر این جمله را …
نموده است که عدد لشکر کفار در کربلا افزون تر از شمار بوده است و اخبار معتبره را که در بیان لشکر نامسعود
وارد شده در زاویه عزلت گذاشته بنقل غیر معتمد آن اعتماد فرموده است با آنکه آن ملعون بد اختر لشکر نامسعود
و سواران نامعدود از قادسیه تا بخفان و از آنجا تا بقطقطانیه مرتب و منظم ساخت و بر آن پاسبانها گماشت
و سفارش نمود بر آنگروه ضلالت و شقاوت اثر که حسین بسوی عراق متوجه گردیده است باید در هنگام ملاقات او را بگیرند
و ملعونها را از یاوران آنحضرت که در کوفه بودند حفظ نمایند و نگذارند که بشرف ملاقات آنحضرت برسند چون جناب امام
حسین علیه السلام از بطن رمه بمنزل حاجز رسید در آنجا نامه باشراف کوفه نوشت و مضمون نامه نامی آنحضرت چنین بود
بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست از حسین بن علی ببرادران دینی خود از گروه مؤمنان و جماعت مسلمانان بدرستیکه خدا
حمد و ثنای کنم در خصوص شما چنین خدائی که متعال و معبود است که بجز ذات اقدس او خدا و معبودی نیست اما بعد بدرستی
نامه مسلم بن عقیل بمن رسید و در آن نامه از نیکی رای شما نوشته و اجتماع بزرگان شما را بنصرت و یاری و طلب حق ما از
دشمنان ما درج نموده بود پس من بعد از ملاحظه نامه از خدا استدعا و سؤال نمودم که صنع و تقدیر خود را در حق ما
نیکو سازد و شما را در نصرت و طلب حق ما بزرگترین اجر و ثواب جزا دهد به تحقیق روز سه شنبه هشتم ماه
ذی الحجه روز ترویه از مکه بیرون آمدم و بسوی کوفه روانه شده ام چون پیک من بنزد شما وارد شود دامن
متابعت و یاری بر کمر خود بر بندید در سر کار خود قایم باشید و جد و جهد نمائید که در این روزها بدیار شما

وارد خواهم شد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس نامه را پیچید بمصاحبت قیس بن مصهر صیداوی و بروایت دیگر
بمصاحبت عبدالله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود بسوی کوفه روانه نمود و هنوز خبر شهادت جناب مسلم بخدمت
آنحضرت نرسیده بود پس قیس بن مصهر نامهٔ مبارک آنحضرت را گرفته بسوی کوفه روانه گردید چون بقادسیه رسید حصین بن
نمیر ملعون رسول آنحضرت را در آنجا دستگیر نمود و او را با چند نفر از یاران خود سپرده بنزد پسر زنازادهٔ زیاد بدبنیاد فرستاد
به روایت سید ابن طاوس چون قیس بن مصهر نزدیک کوفه رسید حصین بن نمیر حرامزاده سر راه او را گرفته خواست از حال و کار
او آگاهی یابد آن پیک خجسته خصال و نیکو سرشت و افعال نامهٔ آنجناب امام حسین را از بغل خود بیرون آورد و آنرا پاره پاره نمود
از ترس اینکه مبادا نامه را بگیرند و بمضمونش مطلع شوند حصین بن نمیر ملعون او را دستگیر نموده بنزد پسر زیاد حرامزاده
آورد چون آن بیچاره را در پیش روی آن حرامزاده نگاه داشتند از آن مؤمن پاک طینت پرسید تو کیستی قیس فرمود من مردی هستم
از شیعیان جناب امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب و فرزندان کرام او علیهم السلام آن حرامزاده پرسید بچه جهت نامه را پاره پاره کردی فرمود
بجهت اینکه تو از مضمون آن آگاه و خبردار نشوی پرسید نامه از که بود و بسوی کدام کس فرستاده بود فرمود نامه از جناب امام
حسین بسوی گروهی از اهل کوفه نوشته بود که من نام ایشانرا نمیشناسم چون آن نطفهٔ ناپاک این سخن را از آن بزرگوار
شنید آتش خشم در دل پرکینهٔ آن حرامزاده شعله ور گردید گفت دست از تو نخواهم برداشت تا اینکه نام آن جماعت را یکی یکی بمن بگوئی
یا اینکه ببالای منبر روی و لعنت بر حسین بن علی و پدر و برادرش بکنی و اگر هیچ یکی از این دو کار را بعمل نیاوری اعضای بدن ترا یکی یکی قطع
کنم و ترا پاره پاره میسازم قیس فرمود اما نام آن جماعت را هرگز بتو نخواهم گفت و اما آنچه که مرا گفتی که بر منبر بروم و ناسزا بگویم اینرا
میکنم چون آن بزرگوار خوش طینت نیکو عقیدت و سریرت بر منبر بالا رفت حمد و ثنای خداوند بیهمتا را بجا آورد و درود
بسیار و تحیات و رحمت بیشمار بر خاتم پیغمبران و جناب امیر مؤمنان و فرزندان بزرگوار آن شیر خالق یزدان و امام آن زمان جان فرستاد
بعد از درود و تحیات لعنت بر پسر حرامزادهٔ زیاد و پدر کافر بدتر از نمرود و شداد آن ملعون نموده و بنام یکی یکی از ستمکاران
و گردنکشان ملاعین بنی امیه لعنت کرده هیچ یکی از ایشانرا نگذاشت مگر اینکه بنام و نشان او لعنت نمود فرمود ایها الناس
من پیک و فرستادهٔ جناب امام حسین هستم بسوی شما و آنحضرت را در فلان جا گذاشتم بسوی شما آمده ام آنحضرت شما را بنصرت و یاری
خود طلبیده دعوت او را اجابت نمائید و به نصرت آنحضرت آماده باشید بروایت شیخ مفید ره پسر زیاد عنید حکم نمود که آن
بزرگوار عالی همت بلند مرتبت و منزلت را از بالای منبر کشیده از پشت بام قصر سر از بر بزمین بیفکنند پس تابعان آن لعین بد
اختر آن بزرگوار را از بام قصر بزمین انداختند چون بزمین افتاد استخوان بدن مبارکش خورد خورد گردید و مرغ روح پر فتوح
با شیانهٔ بهشت برین پرواز نمود بروایت دیگر دست بسته از بالای بام قصر بزمین افکندند همه استخوان بدنش شکست
لکن هنوز رمقی از حیات و زندگی آن بزرگوار باقی بود ملعونی که او را عبدالملک ابن عمیر لخمی میگفتند بالای سر مبارک آن کشته
گروه اشقیاء رسید سر مبارکش را از بدن نازنینش جدا نمود و مردم زبان طعن و مذمت و عیب بر آن شقی گشودند در جواب گفت
غرض من آن بود که او را راحت و آسوده سازم و از زحمت و شدت رهانمایم لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه جناب امام حسین علیه السلام
بعد از فرستادن پیک خود از منزل حاجز کوچ فرمود بسوی کوفه متوجه گردید تا به آبی از آبهای عرب رسید ناگاه دید که عبدالله
بن مطیع عدوی در آن منزل ساکن شده چون نظر عبدالله بجمال دل آرای جناب امام حسین علیه السلام افتاد برای تعظیم و اجلال آن
حضرت از جای خود برخاست عرض نمود پدر و مادرم فدای جان مبارک تو گردد ای فرزند عزیز جناب رسول خدا چه چیز ترا باعث گردید
که باین مکان آمده و ترا باین دیار کشیده و در اینجا فرود آورده است حضرت فرمود مرگ معاویه را شنیده و اهل عراق نامه ها مرا
نوشته اند بسوی دیار خود تکلیف نموده اند من از این جهت باین دیار آمده ام عبدالله بن مطیع عرض نمود ترا بخدا سوگند میدهم
ای فرزند عزیز جناب رسول خدا از تو خواهش میکنم که بجای خود برگردی و زنهار که خود را بمعرض تلف و کشته شدن ندهی که به
سبب کشته شدن تو حرمت اسلام هتک شود و ترا بخدا سوگند میدهم که جان خود را حفظ کن تا اینکه بسبب تلف شدن جان عزیزت عزت
قریش ضایع نگردد و حرمت عرب از میان نرود بخدا سوگند میدهم اگر تو خواسته باشی که سلطنت بنی امیه را از دست ایشان بگیری
و در پادشاهی ایشان منازعه با آن گروه اشرار نمائی البته ترا خواهند کشت و اگر ایشان ترا بکشند هرگز از کشتن دیگران
پروا نمیکنند بخدا سوگند بدرستی شأن و قصه اینست که بسبب کشته شدن تو حرمت اسلام و قریش و عرب ضایع خواهد گردید
پس البته این کار را مکن و بسوی کوفه مرو و نفس مبارک خود را بمعرض کشتن بنی امیه میار و جان خود را نشانهٔ تیرهای
ملاعین منما آنحضرت از برگشتن بجای خود ابا و امتناع نمود و سخن عبدالله بن مطیع را قبول نفرمود از آنجا گذشت
پسر زنازادهٔ زیاد ملعون حکم نموده بود که لشکر نامسعود خود از واقصه تا براه شام و راه بصره راهها را سد

نمایند و کسی را نگذارند که از میانه بیرون رود و داخل شود و از تردد و آمد و شد راهها را مسدود ساخته بودند نه کسی بیرون
رفت و نه از بیرون داخل کوفه میگردید و این اخبار را هنوز کسی بآنحضرت نرسانده بود آنحضرت در هنگام سیر خود بگروهی از اعراب
بادیه نشینان دوچار گردید و از ایشان احوال مردم کوفه را سؤال نمود ایشان عرض کردند بخدا سوگند که از هیچ چیز خبر نداریم جز
اینکه قدرت نداریم که داخل کوفه شویم و بیرون آئیم زیرا که راهها را بسته اند و مردم را نمیگذارند که از خارج داخل کوفه شوند
و از کوفه بیرون روند حضرت از نزد ایشان گذشت و براه خود روانه گردید جماعتی از قبیلهٔ فزاره و بجیله روایت کرده اند
که ما بعد از اتمام اعمال حج به مصاحبت زهیر بن قین بجلی از مکهٔ معظمه بیرون آمدیم با جناب امام حسین همسفر بودیم و در راه از نزدیکی
آنجناب راه می پیمودیم و در نظر ما بسیار مبغوض بود که در یک منزل با آنحضرت نزول کنیم و فرود آئیم و پیوسته دوست داشتیم که
از آنحضرت دور بوده باشیم و در کنار منزل نمائیم ناگاه در اثنای راه بمنزلی دوچار شدیم که آنحضرت در آنجا نزول اجلال فرموده
بود پس چاره نیافتیم از اینکه در همان منزل بگذریم و در آنجا فرود نیائیم بناچار در همانجا فرود آمدیم و در کنار آن منزل نمودیم
که قدری از آنحضرت دور بودیم هنگامی که نشسته بودیم و غذا میخوردیم ناگاه دیدیم که رسول آنحضرت بنزد ما آمد بر ما
سلام داد و داخل خیمه گردید و گفت ای زهیر بن قین بدرستیکه جناب ابی عبدالله الحسین مرا بنزد تو فرستاده است که ترا خبر برسانم
که آنحضرت ترا میخواهد و امر فرموده است که حال بزهیر بخدمت سعادت آنحضرت برو آن جماعت نقل کرده اند که همینکه ما این سخن
از فرستادهٔ آنحضرت شنیدیم پس هر کسیکه از ما لقمهٔ بدست خود گرفته بود که بدهن خود بگذارد لقمه را از دست خود بزمین
گذاشت همهٔ ما مبهوت و حیران گردیدیم حتی کانما علی رؤسنا الطیر این کلام در میان عرب از جملهٔ امثال مشهوره و معروفه است
کسیکه بسیار صاحب هیبت و وقار بوده باشد هیبت او را تشبیه نمایند بکسیکه بر سرش مرغی نشسته باشد و بخواهد که آن مرغ
از سرش پرواز نکند هرگز سر خود را بالا نمیکند حرکت نمیدهد و این عبارت در همان شخص که صاحب هیبت و وقار باشد از باب
استعارهٔ تمثیلیه استعمال می نمایند و مصنف ره در توضیح این کلام فرموده است کانما علی رؤسنا الطیر ای یقینا متحیر بودیم
همهٔ ما متحیر شدیم شاید این توجیه بنابر آنست که گاهی انسان از غایت حیرت و دهشت خود سر خود را بزیر می اندازد و مشغول
هیچ کاری از کارها نمیشود مانند کسیکه مرغ بر سرش ایستاده باشد نمیخواهد که پرواز نماید این وجه نیز از قبیل استعارهٔ تمثیلیه
میباشد بوجه دیگر بعضی ایشان گفته اند چون ما این سخن را از فرستادهٔ آنحضرت شنیدیم همه سر بزیر افکنده متحیر گردیدیم زن
زهیر بروایت سید دیلم دختر عمرو بود بزهیر خطاب نمود سبحان الله چه بسیار تعجب است که فرزند عزیز جناب رسول خدا بتو
پیغام برساند که بخدمت آنحضرت برو و تو در رفتن خود تامل کنی که کاش در این ساعت بحضور مبارک آنجناب بروی ببینی
سخن آنحضرت چیست تا سخن مبارکش را بشنوی بجای خود برگردی پس زهیر بن قین از جای خود برخاست چندان نگذشت که از خدمت
آنحضرت برگشت با روی خندان و درخشنده و بکمال شادی و سرور برگشت پس امر نمود که خیمه و خرگاه او را بکنند و اسباب سفر و
سایر چیزهای او را برداشتند در نزد خیمهٔ کاملا ملایک پاسبان جناب امام حسین زدند و اسباب و متاع او را بآنجا نقل نمودند
پس بزن خود رو آورد و زن خود بر گردانید فرمود انت طالق یعنی ترا طلاق دادم به نزد خویشان خود ملحق باش و بمیان قبیلهٔ خود برو
من نمیخواهم که بسبب من ترا آسیبی برسد جز خیر و صلاح ترا نمیخواهم بروایت سید ابن طاوس بزنش فرمود من از این ساعت ملازمت
عازم خدمت جناب امام حسین علیه السلام هستم تا اینکه جان خود را فدای جان مبارک آنحضرت گردانم و نفس خود را بجان عزیز آنجناب
از شر دشمنان سپر نمایم پس مال و صداق او را داد و بر بعضی از فرزندان عم او سپرد که او را بوطن خود برساند پس زن از جای خود
برخاست و گریه و ندبه نمود و زهیر را وداع بازپسین کرده اشک حسرت بر روی خود جاری کرد و آه سرد از دل پر درد خود
کشید و گفت ای زهیر خدا ترا اجر خیر و نیکو کرامت فرماید از تو استدعا میکنم که فردای قیامت مرا در نزد جد بزرگوار جناب امام
حسین علیه السلام یاد آوری نمائی و در نزد آنحضرت در حق من شفاعت کن که از خدا بخواهد از سر تقصیرات من بگذرد و قلم عفو بر جرایم
اعمال من بکشد شیخ مفید ره روایت کرده است که زهیر بیاران و همراهان خود فرمود هر یکی از شما دوست دارد که
بمتابعت من بملازمت خدمت و مصاحبت جناب امام حسین علیه السلام سرافراز و سربلند گردد از جای خود برخیزد تا اینکه
بخدمت آنحضرت برویم و اگر هیچ یکی از شما ملازمت رکاب همایون آنحضرت را خوش ندارد پس بداند که این آخر عهد صحبت
من است و اکنون که دیگر شما را در این روزگار ملاقات نخواهم نمود و آخر دیدار ما باشد که هرگز بعد از امروز مرا نخواهید دید
شما را حدیثی راست و درستی نقل میکنم که در ایام گذشته سالی در بعض نواحی دریا با لشکر اسلام با لشکر کفار
مشغول جنگ و کارزار گردیدیم و خداوند عالمیان بلشکر اسلام فتح و نصرت کرامت فرمود لشکر کفار را منهزم
و گریزان نمودیم و غنایم بسیار و اموال بیشمار از لشکر کفار غارت کردیم و بدست آوردیم جناب سلمان فارسی

رضی الله عنه در میان ما بود چون فرح و سرور ما را بفتح و ظفر و غنیمت بسیار مشاهده نمود فرمود یا بانی فتح نصرت و غنایم که خدا بشما کرامت فرموده بسیار شاد و خرم شدید پس ما عرض کردیم بلی البته شاد و خرسند شدیم به فتح و نصرت خدا ان بزرگوار فرمود بهنگامی که سید جوانان اهل بهشت از آل کرام جناب محمد مصطفی را در زمان در یابید و در خدمت ان نور دیده جناب رسول خدا با منافقان جنگ نمائید پس بسیار فرحناک و شاد باشید باینکه در خدمت انجناب بگروه اشرار جنگ و کار زار نمائید بیشتر از انکه امروز شاد و مسرور شدید بدو چار شدن خود باین غنایم بسیار زهیر ره چون این خبر را بایشان نقل نمود فرمود من اکنون شما را بخدا میسپارم و شما را وداع باز پسین مینمایم راویان این حکایت گفته اند بخدا سوگند زهیر از نزد ما بیرون رفت و بشرف ملازمت جناب امام حسین مشرف گردید پیوسته در رکاب همایون انحضرت ملازم بود تا اینکه روز عاشورا در خدمت و نصرت ان امام سعادت بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید رحمة الله علیه مترجم میگوید شاید جناب امام حسین در هنگام حضور زهیر بن قین انخط شریف که جبرئیل از اسمان بخدمت جناب رسول انام صلوات الله علیه و علی اله الکرام اورده که نام هر یکی از شهدای کربلا در ان نامه ثبت شده بود نشان داد و از انجهت زهیر ره بان زودی بملازمت حضرت مشرف گردید بسیار شاد و خرم بود و الله العالم بالحقایق انتهی در مناقب مرویست که چون جناب امام حسین در منزل خزیمه یکروز و یکشب نزول اجلال فرمود و شب را تا هنگام سحر در انجا اقامت فرمود چون صبح صادق از افق مشرق طالع گردید جناب زینب خاتون بخدمت سراسر سعادت برادر بزرگوار خود امد عرض نمود ای برادر بزرگوار ایا رخصت میدهی انچه دیشب بگوش خود شنیدم ترا خبر بدهم جناب امام حسین فرمود بگو ای خواهر مهربان دیشب چه بود انچه شنیدی جناب زینب خاتون عرض نمود ای برادر عزیز من پاسی از دیشب گذشته بود از خیمه گاه برای قضای حاجت بکنار رفتم ناگاه صدای هاتفی را شنیدم که میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد احتفلی بصیغه امر حاضر مؤنث مشتق از احتفالست که بمعنای پر شدن و مملو گردیدن نهر و بیابانست از سیلاب علی قوم بدل کل است برای شهدا و شاید متعلق باشد بفعل مقدر مستفاد از کلام سابق حاصل ترجمه انها اینست که ای چشم مبالغه بسیار و جد و جهد بی شمار نما در ریختن اشک حسرت مانند سیلاب بیابان در مصیبت شهدا و در مصیبت ایشان بعد از من کدام کسی گریه خواهد نمود که اشک حسرت برخسار خود جاری کند سیل اشک خود را فرو ریزد برگروه نیکوکاران که مرگهای ایشان ایشانرا باندازه و در اندک زمان بوعده شهادت خود میرسانند چون جناب امام حسین این نوحه دلسوز را از ان مصیبت زده دل فکار شنید فرمود ای خواهر مهربان هر چیزیکه از جانب خدا مقدر گشته و از قضای الهی گذشته باشد البته بظهور خواهد پیوست چاره گریز از تقدیر خداوند عزیز نیست شیخ بزرگوار شیخ مفید (ره) از عبد الله بن سلیمان و منذر بن شمعل اسدیان روایت کرده است که ایشان گفته اند چون از اعمال حج خود فارغ شدیم مارا جز اینمطلب غرض دیگر در نظر نداشت که در اثنای راه بسعادت خدمت سراسر سعادت جناب امام حسین فایز بوده باشیم و بشرف ملاقات ان بزرگوار برسیم بجهة اینکه مشاهده نمائیم که کار انحضرت با مردم بکجا خواهد رسید و به بینیم که امر او بکجا انجامد پس از مکه بیرون امدیم و شتران خود را بسرعت میراندیم و شب و روز بسرعت راه پیمودیم تا اینکه در منزل زرود نزدیک انحضرت رسیدیم ناگاه دیدیم مردی از اهل کوفه پیدا گردید که از راه مستاف عدول نموده بکنار بیابان راه میرود دیدیم جناب امام حسین در اثنای راه ایستاده گویا انتظار انمرد میکشد که احوال کوفه را از انمرد بپرسد چون مشاهده فرمود که انمرد از راه بیرون رفته از کناره میپیماید انحضرت او را گذاشت براه خود روانه گردید ما چون اینحالت را مشاهده کردیم بیکدیگر گفتیم برویم به پیش انمرد تا اینکه از او احوال و اوضاع کوفه را بپرسیم زیرا که اینمرد باید از احوال کوفه خبردار بوده باشد پس ما سرعت نمودیم تا اینکه به نزد انمرد رسیدیم گفتیم السلام علیک انمرد گفت و علیکما السلام از او پرسیدیم تو کیستی و از کدام قبیله هستی گفت مردی هستم از قبیله بنی اسد ما گفتیم ما نیز از قبیله بنی اسد هستیم و از نام او پرسیدیم گفت منم بکر بن فلان ما نیز نسب خود را بیان نمودیم پس احوال کوفه را از انمرد پرسیدیم گفت از کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه بچشم خود دیدم که جناب مسلم بن عقیل و هانی ابن عروه را کشتند و دیدم بعد از کشتن ان دو بزرگوار ریسمان بپاهای ایشان بسته بودند و در بازار میکشیدند چون این را از ان مرد شنیدیم براه خود متوجه گردیدیم تا اینکه بقافله جناب امام حسین رسیدیم و با ایشان راه پیمودیم تا اینکه بمنزل ثعلبیه رسیدیم انحضرت در انجا نزول اجلال فرمود ما نیز فرود امدیم چون شب شد بخدمت سراسر سعادت انحضرت شرفیاب شدیم برای انحضرت سلام دادیم در جواب سلام ما را رد نمود چون نشستیم بخدمت انحضرت عرض کردیم خدا ترا رحمت کند در پیش ما خبری از کوفه هست که اگر بخواهی در اشکارا میگوئیم و میخواهی در خلوت عرض کنیم انحضرت بسوی ما و اصحاب خود نظر فرمود گفت که پیش اصحاب من سزاوار نیست که پرده بروی کاری و خبری کشیده گردد و از ایشان چیزی پنهان شود چون ما رخصت یافتیم عرض

کردیم

عرض کردیم ایا ان مردیکه از جانب کوفه میامد بنظر مبارک شما رسید فرمود بلی دیدم و خواستم که از او احوال و خبر کوفه را بپرسم عرض کردیم بخدا سوگند هر خبر داشت از او بدست اوردیم و سوال ترا احتیاج نگذاشتیم انمرد از قبیله ما بود و مردی دانا و صاحب رای و عقل از او احوال کوفه را پرسیدیم چنین خبر داد که هنوز در کوفه بوده و بیرون نیامده است که جناب مسلم و هانی را کشته دیدم و که پای ایشان را در ریسمان بسته در بازار کوفه میکشیدند چون انحضرت این خبر وحشت انگیز را از ما شنید فرمود انا لله و انا الیه راجعون خدا مسلم و هانی را رحمت کند مکرر انحضرت این خبر را بزبان مبارک خود جاری نمود پس ما عرض کردیم ترا بخدا سوگند میدهیم که بجان خود و جان اهل بیت کرام خود رحم کن و ترا بخدا سوگند میدهیم که جان عزیز خود و جان ایشانرا بمعرض تلف و کشته شدن نیار از ان راهیکه امده برگرد و در همینجا خود که بیرون امده ساکن باش زیرا که برای تو در شهر کوفه ناصر و معینی پیدا نمیشود و در ان جا برای تو شیعه تابع نیست بلکه ما میترسیم که ایشان بروی تو شمشیر کشند و ترا بکشند انمظلوم غریب بسوی فرزندان عقیل نگاه نمود و فرمود مسلم را کشته اند شما در اینکار چه مصلحت میدانید و چه خیال در اینکار بنظر شما میرسد ایشان عرض کردند بخدا سوگند هرگز ما برنمیگردیم تا اینکه خون مسلم را از ایشان بگیریم یا اینکه ما نیز شربت ناگوار مرگرا بچشیم چنانکه مسلم چشید و ما نیز بدرجه شهادت فایز گردیم پس انحضرت روی مبارک خود را برگردانید بجانب ما فرمود بعد از این جوانان نیکوکاران خیر و نیکوئی در زندگانی دنیا نیست عبد الله و منذر گفته اند چون اینسخن را از انحضرت شنیدیم دانستیم که انحضرت عزم رفتن بکوفه دارد و سفر خود را ترک نخواهد فرمود پس ما عرض نمودیم خدا ترا خیر و کرامت فرماید حضرت فرمود خدا شما را رحمت کند اصحاب انحضرت عرض کردند بخدا سوگند حال تو در نزد مردم مانند حال مسلم ابن عقیل نیست اگر تو وارد کوفه شوی مردم بیاری تو سرعت خواهند نمود انحضرت جواب نفرمود و ساکت شد بروایت بزرگوار شیخ سید ابن طاوس ره خبر شهادت جناب مسلم برای انحضرت در منزل زباله رسید در انجا فرزدق شاعر شرفیاب حضور مبارک انحضرت شد و عرض نمود ای فرزند عزیز جناب رسول خدا چه امیدواری بسخنان اهل کوفه اعتماد میکنی و حال انکه ایشان فرزند عم تو جناب مسلم بن عقیل را کشتند تابعان مسلم را بقتل اوردند جناب امام حسین علیه السلام چون این سخن را از فرزدق شنید قطرات عبرات از دیدهای مبارک خود فرو ریخت فرمود خداوند عالمیان برای مسلم رحمت کند بتحقیق بسوی رحمت و ریحان و بهشت و رضوان خدا واصل گردید بلکه تکلیفی که بر او لازم و واجب بود از عهده وی بیرون امد و انچه که تکلیف ماست هنوز باقیست و انحضرت این ابیات را انشا نمود فان تکن الدنیا یعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان تکن الابدان للموت انشات فقتل امرء بالسیف فی الله افضل و ان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی الرزق اجمل و ان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به الحر یبخل یعنی اگر بر فرض نعمتهای دنیای چند روز فانی چیزی نیکو و گرانمایه بوده باشد چنانکه در نظر طالبان دنیا چنین است پس خانه جاودانی که محل جزای خداوند عالمیان است در برابر اعمال بندگان بلندتر و نیکوتر و شریفتر است و اگر بدنهای عالمیان برای چشیدن ناگوار مرگ مخلوق گشته چنانکه بی شبهه و اشکال کار و حال اینست پس کشته شدن مرد در راه رضای خداوند یکتا به تیغ با شمشیر نیکوتر است و اگر ارزاق مردم مقسوم و مقدر است که هر کس را باندازه تقدیر و مقدار قسمت خود میرسد پس قلت و کم بودن حرص و تلاش مرد در کسب رزق و تحصیل مال و منال بهتر و خوبتر است زیرا که بسیاری سعی و زیادتی تحصیل تقدیر و قضا را تغییر نخواهد داد و اگر اموال اهل دنیا از برای ترک کردن و باقی گذاشتن و رفتنست جمع اوری وی چنانکه اینمطلب پر واضحست که این مالها را مردم از یکدیگر ارث میبرند و هیچ کس را پاینده و باقی نخواهد ماند پس چه اعتنا میشود بان چنین مالیکه بدیگری خواهد ماند که مرد جوانمرد دنیا از اداده در دادن و خرج کردن وی بخل نماید بروایت شیخ مفید ره هنگام سحر جوانان اصحاب و غلامان خود فرمود که اب بسیار بردارند پس همه مشکها را پر کردند از ان مکانیکه نزول اجلال فرموده بود کوچ نموده تا اینکه بمنزل زباله رسید در همان منزل خبر شهادت عبد الله بن یقطر بانحضرت رسید بروایت سید بن طاوس ره اشک حسرت از دیدهای مبارک انحضرت برخسار نازنینش جاری گردید و گفت خداوندا مارا و شیعیان مارا در بهشت برین و محل کرامت خود منزل نیکو عطا و کرامت فرما و جمع کن میان ما و ایشان را در قرارگاه و محل جاودانی رحمت خود از رحمت و فضل خود که تو بر همه چیز قادر هستی بروایت شیخ مفید ره در همانجا اصحاب خود را بسر خود جمع نموده نامه از جیب مبارک خود بیرون اورد و برای حاضرین مجلس خواند و مضمون وی این بود بعد رسیده بما خبر رسیده است که بسیار خبر بد و دلسوز و وحشت انگیز است و ان خبر حکایت شهادت و کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر است بتحقیق شیعیان ما شیوه بیوفائی گرفته و ما را تنها گذاشته اند پس هر کسیکه از شما دوست دارد که بمنزل و وطن خود برگردد چون بی وفایان اصحاب انحضرت اینکلام شریف را شنید

ازانجا

از جای خود برخواسته از طرف راست و چپ پراکنده گردیدند و گروه گروه از آنحضرت دور گردان شده بمنازل خود بر گشتند و کسی
سر مظلوم نماند مگر کسانیکه از مدینهٔ طیبه بمصاحبت آنحضرت آمده بودند از اهلبیت کرام و اصحاب و موالیان و چند نفر دیگر بر
ایشان منضم شده بودند در جانثاری و نصرت آنحضرت ثابت قدم بودند که عدد ایشان بسیار کم بود و شیخ بزرگوار شیخ مفید ره
بعد از نقل این خبر فرموده است چرا آنحضرت در همان منزل چنین نمود و اصحاب خود را از قتل مسلم و هانی و عبد الله خبردار کرده
رخصت برگشتن بر ایشان داد زیراکه میدانست که گروه اعراب را اشتاره تابع آنحضرت شدند بگمان اینکه آنحضرت بسوی شهری میروند
که اطاعت اهل آن دیار برای آن بزرگوار ثابت و برقرار باشد و در بیعت و نصرت آنحضرت ثابت قدم میشوند بسبب آنحضرت بمقصود
دنیوی خود میرسند و هیچ حرجی بر ایشان رخ نمیدهد و معدن فتوت و کرامت چون نیات و غرض دنیوی آشوب ایشان را دانست
و خوش نداشت که ایشان از حقیقت امر آگاه نشوند و بجهالت و بی بصیرتی با آنحضرت بروند بلکه خواست که ایشان از عاقبت کار خبردار
باشند و هر کس ملازم خدمت سراسر سعادت اثر باشد از روی آگاهی و دانائی شود و هر کس نخواهد ترک مصاحبت و شهادت نماید باختیار خود
و مبادا چنین کسان بیخبر باشند تا اینکه بگمان ایشان بسبب آنحضرت به بلا و مصیبت دنیوی دچار شوند مترجم میگوید بروایت
مصنف ره در ابواب بیند چنان ظاهر میشود که عدد لشکران بزرگوار تا همان منزل هزار و صد نفر بودند و همه ایشان پراکنده
گردیدند مگر کسانیکه ذکر ایشان در روایت شیخ مفید گذشت بروایت ابی مخنف هفتاد و چند نفر ماندند مترجم باز میگوید
در نزد دانا و مرد صاحب یقین صادق و دین کامل پر واضح و لایح است که نصرت و یاری نور دیدهٔ جناب رسول خدا و میوهٔ دل علی
مرتضی و سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا مظلوم بیابان کربلا شهید صحرای پر بلا جناب سید الشهدا علیه السلام از لوازم دین و فرایض مذهب
آئین و شرایط ایمان و یقین است بی شبهه و اشکال و بی شک و اختلال ترک نصرت و یاری آن امام آفاق موجب سوء سریرت و خبث
طینت و باعث شقاوت و نفاقست و خسران هر دو جهان و زیان کار سرای آخرت و دنیاست و بسیار مشکل است که برای رفته کان در دنیا
و آخرت بجای دوستکاری نصیب گردد و هیهات هیهات که چاره شود که در نجات بر چنین کسانی باز بوده باشد حال آنکه آنجان جهانیان
در میان دشمنانها گذاشتند بر از آنکه آن چند روز سرای فانی دست از سعادت سرای جاودانی برداشتند همهٔ اینها از کلام یزید بن
مسعود ره ظاهر و هویدا میگردد هنگامیکه آن بزرگوار بنی اکرم و بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد موعظه و پند نمود که ملک
ملازم نصرت جناب امام باشند فرمود بخدا سوگند هر کس تقصیر و سستی میکند کسی از نصرت جناب امام حسین مگر اینکه پیوسته ذلت و خواری
در نفس خود و در فرزندان اثر میگردد و یادگار میکرد در قلت و کمی در خویشان و عشیرهٔ چنین کسی دایم و همیشه کمی میشود و تفصیل
کلام آن بزرگوار در فصل سیم گذشت باز مترجم میگوید از کتاب منتخب الطریحی منقولست چون جناب امام حسین در سفر خود بمنزلی فرود
رسید از اصحاب خود در کناری نشسته بود ناگاه مردی پیدا گردید که از کوفه می آمد چون نزد آنحضرت رسید احوال مردم کوفه را
پرسید فرمود از کوفه چه خبر داری آن مرد عرض نمود ای سید من هنوز از کوفه بیرون نیامده بودم مگر اینکه بچشم خود دیدم که جناب مسلم
بن عقیل و هانی را کشتند و سر ایشان را بسوی یزید ملعون فرستادند آنحضرت چون این خبر وحشت اثر را شنید فرمود انا لله و انا الیه
راجعون آن مرد از نزد آنحضرت گذشت براه خود روانه گردید و کسی از اهلبیت و اصحاب آن بزرگوار از خبر آن مرد آگاهی نیافتند جناب امام
حسین علیه السلام از جای خود برخواست بسوی خیمهٔ اهل حرم آمد در خیمه برای جناب مسلم بن عقیل دختری داشت که در سن یازده سالگی بود
و آن دختر مصیبت زده را در نزد خود حاضر نمود و در نزد خود نشاند و در حق آن دختر بسیار لطف و مهربانی نمود و دست مبارک خود را
به پیشانی و روی آن مظلومه کشید چون دختر جناب مسلم این مهربانی را دید اثر مصیبت و بلا به نظرش رسید زیراکه از عادت آنجناب معلوم
شده بود که پیوسته دست رحمت بسر یتیمان و دختران بی پدران میکشید آن دختر یتیم عرض نمود ای عالیجاه من تا پیش از این روز ندیده
بودم که در حق من چنین کاری بکنی که امروز کردی بگمان من چنین میرسد که شاید پدر بزرگوار من را شهید کرده اند و مرا بی پدر نموده اند
چون جناب امام حسین علیه السلام این سخن را از آن غریب بی پدر شنید گریه بر آنحضرت مستولی گردید و نتوانست خود را از گریه باز
دارد فرمود ای دختر گرامی من بجای تو پدر مهربان هستم و دختران من خواهران تو میباشند چون آن بیچاره بمرگ پدر خود یقین
نمود صدا به گریه و زاری بلند کرده و ندبه واویلا و وامصیبتا در داد چون پسران جناب مسلم از این قضیه آگاهی یافتند
آه سرد از دل پر درد خود کشیدند و نالهٔ دلسوز و گریهٔ شدید نمودند و عمامهٔ خود را بر زمین زدند و جناب امام حسین
نیز با ایشان گریه می کرد انتهی برگشتیم بسر ترجمهٔ روایات مصنف ره شیخ مفید ره روایت کرده است مردم از
سر آنحضرت پراکنده شدند هنگام سحر بغلامان و جوانان خود را امر فرمود که آب زیاد بردارند پس از آنجا کوچ
نموده به بطن عقبه رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود پیر مردی از قبیلهٔ بنی عکرمه که نام او عمرو بن لوذان بود
با آنحضرت ملاقات نمود عرض کرد بکجا میروی آنحضرت فرمود بسوی کوفه میروم آن مرد عرض نمود ترا بخدا سوگند
دم

میدهم که از این سفر را ترک کنی و بجای خود بر گردی بخدا سوگند نمیروی مگر برای اینکه جان عزیزت نشانهٔ نیزه ها و تیغ و شمشیرها
خواهد گردید و آنگروهیکه بخدمت تو نامه نوشته اند و پیکها فرستاده اند اگر در سختی و غمها خود را اسکون مستعد
ثابت قدم میباشند و خود ایشان با دشمنان تو محاربه و قتال نمایند و امور برای تو آماده و مهیا سازند و ترا احتیاج بقتال د
نگذارند اگر چنین نمایند رفتن تو بآن دیار مناسب و موافق رای و تدبیر میشود و اما با چنین حالتیکه میفرمائی من هرگز در حق
تو مصلحت نمیدانم که بسوی کوفه روی آنگروه بزرگ حضرت فرمود ای بندهٔ خدا امر رای نیکو و تدبیر صواب از من مخفی و پنهان نیست و همه امور
عالم را دانا هستم و لکن کسی را توانائی نیست که بر تقدیر و قضا و حتم الهی غالب گردد و هیچ چاره ای برای این نباشد که خدا امر مقدر
خداوندکار قادر بیهمتا را انجام ای ورود فرمود بخدا سوگند ایشان از من دست نخواهند کشید و مهلت برای من نمیدهند مگر اینکه
این روح و خون مرا از اندرون من بیرون بیارند چون ایشان این کار را بکنند هر آینه خداوند عالمیان بر ایشان کسی را مسلط
خواهد فرمود که پیوسته ایشانرا ذلیل و خوار نماید تا اینکه از همهٔ امتها و گروه ذلیلتر و خوارتر باشند از بطن عقبه کوچ نمود
تا بمنزل شراف رسید و شب را در آنجا اقامت نمود چون هنگام سحر شد امر نمود بجوانان و غلامان خود که آب زیاد بردارند
پس از منزل شراف کوچ کردند تا هنگام زوال راه رفتند و هنگامیکه راه میپیمودند ناگاه یکی از اصحاب آنحضرت از روی تعجب تکبیر گفت
حضرت فرمود الله اکبر چه چیز ترا به تعجب آورد که تکبیر گفتی عرض نمود نخلستانی بنظر من آمد جمعی از اصحاب آنحضرت عرض کردند بخدا
سوگند ما هرگز در اینجا نخلستان ندیده ایم حضرت فرمود پس چه چیز است آنکه می بینید عرض نمودند بخدا سوگند سرنیزه ها و گوش
اسبها بنظر ما میرسد حضرت فرمود بخدا سوگند من نیز این را می بینم حضرت فرمود در اینجا ما را کوهی و پناهگاهی نیست که ما بآنجا
پناه بریم و آنرا در پشت خود قرار دهیم و از یکطرف با این قوم را برابر کنیم اصحاب آنحضرت عرض کردند اینست ذو حسم که در نزدیکی
ما باشد پس میل بطرف چپ خود بسوی ذو حسم بفرما مترجم میگوید در بعضی نسخ ذو جشم وارد شده است شاید نام کوه
بوده باشد انتهی و اصحاب عرض کردند اگر تو پیشی بگیری بآنجا و از این قوم زودتر بآنجا برسی پس از آنجا آنکه اراده داری خواهی
یافت پس حضرت از طرف چپ میل بجانب ذو حسم فرمود و اصحاب کرام آنحضرت نیز در خدمت او بسوی روانه شدند چندان
نگذشت که گردنهای اسبها و گروه اشرار نمایان گردید چون آن ملاعین دیدند که اصحاب آنحضرت از راه بطرف چپ میل نمودند
نیز بآن طرف میل کردند کأن اسنتهم الیعاسیب و کأن رایاتهم اجنحة الطیر یعاسیب جمع یعسوب بروزن یعقوب
امیر زنبوران و بزرگ و رئیس ایشانرا میگویند و آنچه در حکومت و سلطنت خود بسیار سخت گیر و شدید است در
خلاف کردن یکی از زنبوران و هر یکی از آنها را مامور میکند بشغل معین و عمل مخصوص هنگامیکه زنبورها بجای خود
بر میگردند در دم میایستد هر یکی از آنها که ملوث شده باشد به نجاست یا چیز بد بود در ساعت آنرا میکشد اگر در وقت
دخول بمکان خود تزاحم و ازدحام نمایند و یکدیگر را از دخول منع میکنند یعسوب که پادشاه آنهاست از تزاحم یکدیگر منع
مینماید و در نیش خود بسیار شدید کننده میشود و یعسوب را کاهی بموی سفید که در پیشانی اسب باشد اطلاق میکنند
مصنف ره وجه شباهت نیزه ها را به یعسوب چنان کونه بیان فرموده است که از جهت بسیاری و کثرت ایشان که هر یکی در امر خود مستقل
بودند تابع بدیگری نبودند مانند پادشاه زنبوران و هم چنین تشبیه علمهای ایشان بجهت بسیاری و کثرت به پر مرغان
نموده است و این وجه در نظر قاصر مترجم حقیر بسیار بعید است زیراکه امیر زنبوران بسیار قلیل الوجود و کم میباشد بلکه
در میان عدد بسیار و گروه بیشمار از زنبوران یکی از یعاسیب یافت شد اگر دو تا باشد البته یکی دیگر را میکشد ظاهرا در وجه
تشبیه دو وجه بنظر میرسد یکی آنکه تشبیه نیزه ها به یعسوب شاید در جهت سخت گرفتن و نیش زدن وی بوده باشد چنانکه
گذشت و این وجه را تائید میکند بیت ابن ابی الحدید که گفته است هو بید الماذی یثاره امرء بغاه و اطراف
الرماح یعاسیب وجه دیگر شاید یعاسیب در اینجا عبارت بوده باشد از موی سفیدی که در پیشانی اسب باشد و وجه شباهت
بنا براین پر واضح است که از جهت کثرت و بسیاری و اتصال در یکدیگر تشبیه نموده است و از جهت سفیدی و بروز
آنها تشبیه کرده است و تشبیه علمها به پر مرغان احتمال دارد که از جهت وسعت و کشادکی سر علمها باد کشتهای که آنها
بسته بودند باری اصحاب آنحضرت بر وجه سبقت نموده پیش از آن ملاعین بآنجا رسیدند جناب امام حسین هنگامیکه بآنجا
رسید امر نمود که موالیان و اصحاب کرام خود را که خیمه ها را برپا نمودند و آنگروه اشرار که بقدر هزار سوار بودند
به برابر لشکر سعادت اثر آنحضرت رسیدند که بزرگ ایشان حر بن یزید تمیمی بود و حر با یاران خود در برابر
جناب امام حسین صف کشیدند در هنگام حرارت وقت زوال و جناب امام حسین با اصحاب خود عمامه ها
بسر بسته و شمشیرها خود را حمایل کرده بودند آن معدن فتوت و کرامت چون از لشکر حر آثار تشنگی
وعطش

وعطش شدید یافت بجوانان وغلامان لشکر سعادت اثر خود امر نمود که ایشان را سیراب نمایند پس اصحاب کرام آن
معدن جود وکرم ومنبع سخاوت وکرامت لشکر نامسعود اهل شقاوت وضلالت را یکی یکی سیراب نمودند حضرت فرمود اسبهای
ایشان را اندک اندک آب دهید تا ضرر نکند اگر کسی یا حیوانی که ببیابان تشنه وعطشان شود اول دفعه آب بسیار دهند ضرر براو
میرساند از این جهت آن بزرگوار فرمود اندک اندک آب بدهید تا سیراب بشوند اصحاب آنحضرت کاسه ها وطشتها را پر میکردند
نزد اسبهای بردند سه دفعه چهار دفعه تا پنج دفعه آب میخوردند وسیراب میشدند ودهن خود را از آب میکشیدند باینطریق
همه اسبها را سیراب نمودند از علی ابن طعان محاربی منقولست که من در میان لشکر حر بودم واز همه ایشان در عقب مانده بودم
بعد از ایشان بلشکر رسیدم چون جناب امام حسین علیه السلام آثار نهایت تشنگی در روی من واسب من مشاهده نمود فرمود انخ
الراویة یعنی شتر آبکش را بخوابان علی ابن طعان میگوید من تا آنوقت ندانسته بودم که راویه را بشتر آبکش اطلاق می
کنند بلکه بگمان من این بود که دلو ومشک آب را راویه میگویند چون آنجناب دید که من معنا کلام را نفهمیدم مراد خود را تصریح
نمود فرمود یا ابن الاخ انخ الجمل یعنی شتر آبکش را بخوابان من شتر را خوابانیدم فرمود آب بخور من دهن خود را بدهان مشک گذا
گذاشتم که آب بیاشامم دیدم آب از خیک بزمین جاری گردید حضرت فرمود دهان مشکرا بپیچ وتنگ نما که آب بزمین نریزد
یعنی دهان مشکرا برگردان علی ابن طعان میگوید من ندانستم که چگونه بکنم آب بزمین نریزد وکیفیت فرموده آنحضرت را نتوانستم
بجا بیاورم آن امام انام وصاحب فضل وانعام بنفس نفیس خود از جا خود برخواست ودهان مشکرا گرفت من آب خوردم واسب
خود را سیراب نمودم وحر بن یزید با هزار سوار نامرد به برابر آنحضرت از قادسیه آمده بود چون حصین بن نمیر حرامزاده از
جانب پسر زیاد زنازاده در قادسیه بالشکر انبوه پاسبانی مینمود وحر را با هزار سوار پیش فرستاد که جناب امام حسین علیه السلام را
مقابلت نماید حر با لشکر خود در برابر آنحضرت ایستاده بود تا اینکه وقت نماز ظهر در رسید جناب امام حسین به حجاج ابن
مسروق فرمود که بجهة نماز اذان بگوی چون حجاج از اذان فارغ گردید وهنگام اقامه رسید جناب امام حسین علیه السلام
از خیمه ملایک پاسبان خود بیرون آمد واحرامی وپیراهنی وعبا ونعلینی پوشیده بود پس آنحضرت ایستاده حمد وثنای الهی را
بجا آورد فرمود ایها الناس بدرستی که من بسوی شما نیامدم تا که این نامه های شما بمن رسید ورسولان شما پی در پی بنزد من وارد
گشتند که پیغام داده بودید که بسوی ما بیا ونوشته بودید که ما امامی وپیشوائی نداریم شاید بآمدن تو خداوند عالمیان
ما را براه رستگاری ودین حق هدایت نماید اگر شما در سر عهد وپیمان ونوشته های خود باقی وثابت قدم هستید پس من بنا به
خواهش شما آمده ام حال عهد وپیمانهای خود را محکم نمائید تا من از شما خاطر جمع شوم واگر عهد وپیمان خود را تازه ومحکم نمی کنید واز
سر عهد خود برگشته اید وآمدن مرا ناخوش دارید پس من از آنجائی که بیرون آمده ام بسوی او برمیگردم هیچ یکی از آن ملاعین
سخن نگفتند ساکت شدند چون آن مظلوم مشاهده فرمود که ایشان کلام شریف او را جواب نگفتند مؤذن خود را فرمود که برای
نماز اقامه بگوید چون اقامه گفت آنحضرت بحر خطاب نمود میخواهی تو با اصحاب خود در جای دیگر نماز را ادا کنی حر عرض نمود ما علاحده
نماز نمیکنیم بلکه من ولشکر من بتو اقتدا میکنیم پس آنحضرت پیش ایستاده هر دو لشکر بآنحضرت اقتدا کردند نماز ظهر را بجا آوردند
چون آنحضرت از نماز خود فارغ گردید از جای خود برخواست داخل خیمه خود گردید واصحاب آنحضرت دور او را گرفتند وحر با لشکر
خود بجای خود شان رفتند وحر داخل خیمه خود گردید وپانصد کس از آن ناکسان بسر حر جمع شدند وباقی ایشان بمکان خود
رفتند وهر یکی از ایشان جلو اسب خود را بدست خود گرفت ودر سایه اسب خود نشست چون وقت نماز عصر در رسید جناب
امام حسین امر نمود که برای نماز عصر مهیا وآماده شوند چون آماده شدند منادی خود را امر نمود که مردم را برای نماز عصر خبر بکنند
چون ندا نماز عصر را نمود واقامه را گفت باز جناب امام حسین را هر دو لشکر مقدم نموده نماز عصر را با آنحضرت ادا کردند چون
از سلام نماز فارغ شد روی مبارک خود را بسوی مردم برگردانید حمد وثنای الهی را بجا آورد فرمود ایها الناس اگر شما از خدا
بترسید وشیوه پرهیزکاری پیشه خود نمائید وحق را بصاحبان خود واگذارید وکسانی که امر خلافت سزاوار وامامت امت
نیستند البته موجب خوشنودی خدا خواهد شد وخدا از شما راضی وخوشنود میشود وشما میدانید که ما اهل بیت جناب محمد مصطفی
ع بمباشرت امر خلافت وامامت بشما از دیگران سزاوارتر هستیم ولیاقت ما بر خلافت امت بیشتر وزیادتر است از کسانی که مد
امر خلافت شده اند که هیچ لیاقت وسزاواری بخلافت ندارند ودر میان شما بظلم وعدوان رفتار میکنند پس اگر شما از
خلافت وامامت ما ابا وامتناع نمائید وکراهت دارید از ما وحق ما را خوش ندارید وبحق وسزاوار بودن ما جاهل ونادانید
ورای شما وفکر شما در اینساعت موافق نوشته های شما نیست واز آنچه رسولان شما از جانب شما پیغام برای من رسانده بودند
پشیمان شده اید از شهر شما برمیگردم وبجای خود میروم حر چون اینسخنان را از آن امام انس وجان شنید عرض نمود

بخدا سوگند از آن نامه ها که میفرمائی من هیچ وجه خبر ندارم واز پیغام رسولان آگاه نبودم آنحضرت بیکی از اصحاب خود که عقبة ابن سمعان
بود فرمود آن دو تا خرجین را حاضر نما که نامه های اهل کوفه در میان آنهاست چون عقبه آن دو تا خورجین را حاضر نمود که از نامه های
بیوفایان اهل کوفه پر ومملو بودند حضرت آنها را از خورجین بیرون آورد ودر پیش روی حر بزمین ریخت حر چون نامه ها را مشاهده نمود
عرض کرد ما از آنها نیستیم که برای تو نامه نوشته اند ما را امر کرده اند که هر جا که بشما ملاقات نمائیم جدا نشویم تا ترا بکوفه رسانیم بنزد پسر
زیاد ببریم حضرت فرمود مرگ بر تو از اینمطلب که در نظر داری نزدیکتر است بعد از آن روی مبارک خود را بجانب اصحاب کرام خود برگردانید
وفرمود سوار شوید آن بزرگواران بنا بفرمان آن پسندیده عالمیان بر اسبها سوار شدند خود آن بزرگوار سوار اسب خود گردید ومنتظر
شد تا اینکه جوانان بنی هاشم زنان واهل حرم را سوار نمودند پس باصحاب کرام خود فرمود برگردید چون ایشان اراده برگشتن نمودند
لشکر اشرار سر راه آنگروه ابرار را گرفتند واز برگشتن ایشان مانع شدند جناب امام حسین علیه السلام بخطاب قهر آمیز بحر فرمود که مادرت
بعزای تو بنشیند چه میخواهی از ما حر عرض نمود اگر دیگری از گروه عرب غیر از تو این سخن را بمن میگفت در حالت ومانند حالت تو می شد
یعنی در حالت نزاع وقتال با وجود قلت یاران وکمی لشکر من نیز در جواب چنین سخنی باو میگفتم هر کسیکه میشد یعنی هر کس مرا از
گروه سایر عرب از بزرگ وکوچک وشریف ووضیع مرا چنین سخنی میگفت در مقام نزاع همین جواب وارد میکردم ومادرش را
چنین قسم یاد مینمودم لکن بخدا سوگند مرا راه وسزاوار نیست که مادر ترا بغیر از نیکی یاد نمایم حضرت فرمود از ما چه میخواهی
حر عرض نمود میخواهم ترا بنزد امیر عبید الله بن زیاد ببرم آن مظلوم فرمود بخدا سوگند من در این هنگام متابعت برای تو نخواهم نمود
حر در جوابش عرض نمود بخدا سوگند من هرگز دست از تو بر نمیدارم ونمیگذارم که بجای دیگر بروی واین سؤال وجواب سه دفعه در میان
جناب امام حسین وحر بن یزید مکرر شد چون رد وبحث در میان ایشان بسیار گردید حر عرض نمود مرا بجنگ وقتال تو مأمور
نکرده اند بلکه مرا امر کرده اند براینکه هر جا که بتو ملاقات نمایم دست از گریبان تو نکشم تا اینکه ترا بکوفه ببرم حال که تو از
رفتن خود بسوی کوفه ابا وامتناع نمائی پس راهی به پیش خود بگیر وروانه شو که آن راه ترا نه بکوفه برساند ونه بمدینه تا میان من
وتو صلح وانصاف شود تا اینکه خبر ترا بامیر عبید الله بنویسم شاید خداوند عالمیان مرا عافیت ونجات کرامت فرماید از اینکه
مبتلا شوم بمحاربه وقتال مانند تو بزرگواری حر عرض نمود از راه عذیب وقادسیه میل بطرف چپ نما واین راه را پیش خود بگیر
روانه شو جناب امام حسین عرض او را قبول فرمود وچاره دیگر جز آن ندید پس راه واسطی پیش گرفته روانه گردیدند حر با اصحاب
خود ملاعین از اطراف آنحضرت روانه گردیدند وبمصاحبت او راه میپیمودند حر اسب خود را از نزدیک آنحضرت میراند عرض نمود
یا حسین ترا بخدا سوگند میدهم که بجان خود رحم کن من سوگند یاد میکنم بذات قدس باری که اگر با ایشان جنگ ومقاتله نمائی
البته کشته خواهی شد حضرت در جواب حر فرمود آیا مرا بمرگ میترسانی وکار وهمت شما غیر از این نیست که مرا بکشید من بزودی
در آنهنگام بشما میگویم سخنی که مردی جوان اوسی در جواب فرزند پسر عم خود گفت هنگامی که آنجوان نیکوکار اوسی عازم بود که
برای نصرت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بسوی جهاد گروه اشقیا بیرون رود پسر عم آنجوان او را از کشته شدن میترسانید و
امر میکرد که ترک جهاد نماید ودر خانه خود بنشیند ومیگفت اگر در نصرت جناب رسول خدا با دشمنان او جنگ نمائی کشته خواهی
شد آنجوان خوش کردار ونیکوکار در جواب پسر عم خود این ابیات را خواند سَاَمْضِی وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَی الْفَتٰی اِذَا مَا
نَوٰی حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا وَوَاسَی الرِّجَالَ الصَّالِحِیْنَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَثْبُوْرًا وَوَدَّعَ مُجْرِمًا فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَنْدَمْ
وَاِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ کَفٰی بِکَ ذُلًّا اَنْ تَعِیْشَ وَتُرْغَمَا یعنی بزودی بسوی جهاد کافران خواهم رفت وبا مرگ سرزنش وعار
بر جوان نیکوکار روا وسزاوار نیست هنگامیکه نیت راستی ودرستکاری نماید مشغول جهاد کافران شود در حالتیکه
مسلم است بجان ونفس خود مواسات ویاری کند برای مردم صالح ونیکوکار وجدا ومفارقت نماید از کسیکه در دین خود
گمراه است ودوری نماید از گناهکار بدکردار ومردم بجهاد کفار پس اگر زنده برگشتم از کرده خود پشیمان نمیشوم واگر شربت
ناگوار مرگ را چشیدم ملامت کرده نمیباشم در ذلت وخواری تو کفایت میکند که زنده بمانی وپیوسته در میان مردم
ذلیل وبینی تو بر خاک مالیده شود بروایت محمد بن ابی طالب این بیت نیز پیش از بیت آخر وارد است اُقَدِّمُ نَفْسِیْ لَا اُرِیْدُ
بَقَاءَهَا لِتَلْقٰی خَمِیْسًا فِی الْوَغَاءِ عَرَمْرَمًا خمیس بر وزن امیر عبارت از سپاه مرتب ومنتظم باشد در هنگام قتال به پنج
قسمت ونظام مقدمه وقلب ومیمنه ومیسره وساق وعرمرم بر وزن سفرجل سپاه بسیار ولشکر بیشمار را میگویند
معنا بیت اینست در روز جنگ از همه لشکر پیشی وسبقت میسازم وطالب وخواهان بقاء جان خود نیستم تا اینکه
ملاقات نمایم بلشکر بیشمار در روز کارزار واین ابیات در فصل اول این باب وباب جمل احوال آنحضرت گذشت
بروایتی چون حر این کلام را از آنحضرت شنید یقین نمود که آن بزرگوار عازم است بر قتال گروه اشرار حضرت

اصحاب خود خطاب نمود و فرمود در میان شما کسی هست که راه دیگر را بشناسد که غیر از راه متعارف و جادهٔ معروف بوده
باشد طرماح عرض نمود ای فرزند گرامی جناب رسول خدا من براه بلد و خبر دارم حضرت فرمود به پیش ما روانه باش و براه دلالت
نما پس طرماح راهی به پیش خود گرفت روانه گردید اصحاب آنحضرت از عقب طرماح راه می رفتند و طرماح پیوسته راه می رفت
و این ابیات را می خواند یا ناقتی لا تذعری من زجری وامض بنا قبل طلوع الفجر بخیر فتیان وخیر سفر آل رسول
الله آل الفخر السادة البیض الوجوه الزهر الطاعنین بالرماح السمر الضاربین بالسیوف البتر
حتی تحلی بکریم الفخر الماجد الجد رحیب الصدر اصابه الله لخیر امر عمره الله بقاء الدهر یا
مالک النفع معا والضر اید حسینا سیدی بالنصر علی الطغاة من بقایا الکفر علی اللعینین سلیلی
صخر یزید لا زال حلیف الخمر وابن زیاد عهر ابن العهر سفر بروزن صحب جمع سافر است که بمعنی گروهی
است که مسافرت نمایند و بسفر بروند بیض به کسرهٔ باء جمع ابیض است که در اصل خود بضمهٔ باء بود بجهت مناسبت یاء
ضمه را بدل بکسره نمودند سمر بروزن حمر جمع اسمر است که بمعنی رنگیست که او را در زبان فارسی سبزه می گویند بتر
بتقدیم باء موحده بر تاء مثناة از فوق بروزن حمر است شاید جمع باتر بوده باشد که بمعنی تیغ برندهٔ تیز را می گویند و اگر
جمع ابتر باشد باز همان معنی مراد است در بعض نسخه ها اثابه وارد است قول طرماح سلیلی صخر اشاره است بر اینکه در
اخبار وارد است هم از نسب معاویه معلوم گردید که صخر با مادر شر زنا نمود معاویه از نطفهٔ ناپاک صخر است که متولد شده
ابو سفیان از معاویه خبر نداشت تا نسبت داد آن بزرگوار پسر زیاد ملعون را به صخر و احتمال دیگر هم موجود است یکی آنکه
شاید معاویه با مادر پسر زیاد زنا نموده باشد عبید الله حرامزاده از نطفهٔ آن ملعون می باشد که صخر جد پدری می باشد از زیاد
احتمال دارد که صخر با مادر زیاد نیز زنا نموده باشد پس در نسب خود مانند یزید است که نسبتش بصخر می گردد عهر بروزن دهر
و فهر بمعنی فسوق و فجور است حاصل معنی ابیات اینست ای شتر من نترس و رنجیده مباش از زجر و تند راندن من و ببر ما را از
اینجاها و بگذران پیش از طلوع فجر همراه بهترین جوانان و نیکوترین مسافران آل و فرزندان جناب رسول خدا که اهل فخر و
شرافت و نجابت می باشند سادات و آقایان اهل روزگار که روی مبارک ایشان مانند آفتاب عالمتاب درخشنده و نورانی و سفید
مبارزان کارزار و کشنده گروه اشرار به نیزه و تیر و شمشیر هند تا اینکه زینت یافته شوی بکسی که شریف الحسب و کریم النسب
که جد بزرگوارش سید عالمیان می باشد سینهٔ آنجناب پر است از علم و دانائی و گشاده است از حلم و بردباری خداوند عالمیان
برساند او را به بهترین کارها و جزا دهد به نیکوترین عملها و تا دنیا را بقا هست او را زنده فرماید ای قادر بر همهٔ نفع و ضرر یاری ده
بر جناب امام حسین که سید و آقای منست به نصرت و یاری خود و او را غالب کن بر گروه طاغیان که باقی مانده اند از کفر و کافران
و او را قاهر و غالب نما بر آن دو کافر لعین که نطفهٔ صخر هستند که عبارت از یزید پلید که پیوسته ملازم خوردن شراب است و
همیشه مست و غیر هشیار است و از پسر زیاد عبید کافر زانی و زنازاده فرزند زانی و حرامزاده است مترجم می گوید بروایت
ابی مخنف این یک بیت دیگر بعد از قول او اثابه الله نیز وارد است ابن امیر المؤمنین الطهر وابن الشفیع فی غداة الحشر
فرزند گرامی جناب امیر مؤمنان طیب و طاهر و فرزند عزیز پیغمبر شفاعت کنندهٔ عاصیان است در فردای محشر بروایت ابی
مخنف چهار نفر در عذیب الهجانات بنصرت آنحضرت آمدند که نافع بن هلال المرادی و عمرو بن خالد الصیداوی و سعید بن ابی ذر غفاری
و عبید الله مذحجی بودند انتهی بروایت شیخ مفید ره چون حر کلام آنحضرت و طرماح را شنید قدری از نزد ایشان دور گشته
با یاران خود از کنار راه می رفتند و اصحاب آنحضرت از کنار دیگر راه می پیمودند تا اینکه بعذیب الهجانات رسیدند و جناب
امام حسین علیه السلام از آنجا گذشته بقصر بنی مقاتل رسید ناگاه دید که در آنجا خیمه زده اند پرسید که این خیمه از کیست
عرض نمودند خیمهٔ عبد الله بن الحر الجعفی است حضرت فرمود او را خبر دهید که برخیزد بنزد ما بیاید چون فرستادهٔ آنحضرت بنزد آن
بی سعادت آمد فرمود اینست جناب حسین بن علی ترا پیغام رسانده در اینساعت برخیز بخدمت آن بزرگوار برو چون این سخن را شنید
گفت انا لله و انا الیه راجعون بخدا سوگند من از کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه ناخوش داشتم که من در کوفه باشم هنگامی که حسین
وارد کوفه گردد بخدا سوگند من هرگز خوش ندارم که حسین مرا ببیند و من او را ببینم چون فرستادهٔ آنجناب سخن عبد الله را
بخدمت حضرت رساند پس خود آنجناب از جا برخواست بخیمهٔ عبد الله آمده سلام داد نشست آن مظلوم آن بی سعادت را بنصرت و یاری
خود تکلیف نمود آن بی سعادت همان سخن مذکور را بخدمت آنحضرت عرض نمود و از نصرت و یاری عذر خواست حضرت
فرمود پس حال که یاری ما را ترک میکنی و نصرت برای ما نکنی از خدا بترس که بروی ما شمشیر بکشی و با ما مقاتله نمایی بخدا
سوگند کسیکه صدای استغاثهٔ ما را بشنود و ما را یاری نکند البته هلاک و گمراه میشود آن بی سعادت عرض نمود که

هرگز این انجام نمود انشاء الله پس آنحضرت از نزد او برخواست بمنزل اهل بیت خود تشریف برد مترجم می گوید ابو مخنف در مقتل
خود روایت کرده است که چون عبد الله جعفی از نصرت آن مظلوم غریب کربلا تقاعد و تکاهل نمود تا اینکه آنحضرت را شهید نمودند
بعد از شهادت آن بزرگوار ندامت و پشیمانی بر آن بی سعادت رخ نمود پیوسته از روی ندامت و پشیمانی دست خود را بیکدیگر
میزد و اظهار پشیمانی میکرد و میگفت این چه بلا و مصیبت بود که بر خود وارد کردم و این ابیات را میخواند فیا لک حسرة ما دمت
حیا تردد بین صدری والتراقی یعنی چه بسیار حسرت و ندامتست بر تو تا هنگامی که زنده هستم و این حسرت در میان سینه
و استخوان گردن من پیوسته تردد میکند و مستلزم میشود حسین یطلب نصری علی اهل العداوة والشقاق
مع ابن المصطفی روحی فداه فویلی یوم تودیع الفراق هنگامیکه جناب امام حسین نمانند من طلب نصرت و یاری
نمود که در نصرت آنجناب با اهل عداوت و شقاوت مقاتله نمایم با فرزند عزیز مصطفی جان من فدای او باد پس وای
بر من روزیکه هنگام وداع و فراق روح بدن من فلو انی اواسیه بنفسی لنلت الفوز فی یوم التلاقی لقد
نال الذی نصروا الحسینا وخاب الآخرون ذوی الشقاق پس اگر جان خود را فدای آن بزرگوار می نمودم همراهنه در روز
ملاقات پروردگار خود برستگاری میرسیدم بتحقیق برستگاری و سعادت رسیدند کسانیکه یاری جناب امام حسین
علیه السلام یاری نمودند و ناامید و زیانکار گردید کسانیکه صاحبان شقاوت شدند انتهی چون پاسی از شب گذشت آنحضرت
بجوانان و غلامان خود امر فرمود که آب بردارند و روانهٔ راه شوند پس از قصر بنی مقاتل کوچ نمودند عقبة بن سمعان
نقل کرده است که در خدمت آنحضرت ساعتی راه پیمودیم آن مظلوم غریب بر سر اسب خود خواب سبکی نمود چون بیدار شد
فرمود انا لله و انا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین و این کلمات را سه مرتبه تکرار نمود جناب علی اکبر پسر آنحضرت
متوجه گردید عرض نمود ای پدر بزرگوار از چه جهت حمد و استرجاع فرمودی آنحضرت فرمود ای فرزند عزیز من در این
هنگام خواب سبکی بر دیدهٔ من عارض شد ناگاه دیدم سواری در پیش روی من ظاهر و هویدا گردید و میگفت این قوم سیر میکنند
و مرگها بسوی ایشان سرعت می نماید من دانستم که آن شخص خبر مرگ ما را با ما میدهد جناب علی اکبر عرض نمود ای بزرگوار هرگز خدا ترا
بدی دو چار ننماید آیا ما بر حق نیستیم حضرت فرمود قسم بآن وجودیکه بازگشت بندگان بسوی اوست که ما بحق و راستی هستیم
جناب علی اکبر عرض نمود چون ما بحق هستیم پس باک نداریم که بحق کشته شویم و از مرگ ترس نداریم حضرت فرمود خدا ترا بهترین و نیکوترین
اجر و جزا را کرامت فرماید که بهترین فرزند نیکوکار را از جانب والد خود خواهد داد چون صبح صادق در افق مشرق ظاهر گردید
آنحضرت از اسب خود فرود آمد و با اصحاب نماز صبح را ادا نمود پس به تعجیل سوار شده روانه گردیدند و پیوسته بطرف چپ میل
مینمودند که بلکه از گروه اشرار مفارقت نماید و حر نیز با یاران خود میآمدند اصحاب آنحضرت ایشان را می دیدند و ایشان اصحاب
حضرت را میدیدند و حر میخواست که ایشان را بسوی کوفه برگرداند و ایشان پیوسته امتناع مینمودند و بالای رفتن میل
بجانب چپ مینمودند باین حالت راه میرفتند تا بزمین نینوا رسیدند ناگاه دیدند سوارهٔ از جانب کوفه هویدا شد
که بر اسب نیکو سوار شده و تن خود را بسلاح آراسته و کمان بر دوش خود افکنده است چون همه لشکران اسب سوار را
مشاهده نمودند ایستادند و منتظر او شدند چون بنزد ایشان رسید بحر سلام داد و جناب امام حسین را اعتنا ننموده
سلام نداد و نامهٔ بیرون آورده بحر داد که پسر زنازادهٔ زیاد نوشته بود چون حر نامهٔ آن ملعون را باز نمود دید چنین
نوشته است هنگامیکه نامهٔ من بتو میرسد امر را بر حسین تنگ بگیر و او را مانند محبوس احاطه نما و در بیابانی فرود آور که از آب
و علف خالی باشد من قاصد خود را امر نموده ام که از تو جدا نشود تا اینکه مشاهده نماید که امر مرا اطاعت میکنی یا نه و خبر بمن برساند
والسلام چون حر نامهٔ آن ملعون را خواند و از مضمون نامه مطلع گردید حر بجناب امام حسین و اصحاب کرام او عرض نمود این نامه
از جانب امیر عبید الله امر کرده است مرا که کار را بر شما تنگ و سخت بگیرم در هر مکانیکه نامهٔ او بمن برسد و اینمرد رسول او
و امر کرده است که از من جدا نشود تا اینکه مشاهده نماید که فرمان او را در حق شما جاری میکنم یا نه چون یزید بن مهاجر کندی که
یکی از اصحاب آنحضرت بود بسوی آن پیک بد فرجام ملعون نظر نمود او را شناخت فرمود مادرت بعزای تو بنشیند این چه مطلبی بود
که آوردی آن ملعون گفت به امر و فرمان امام خود اطاعت کرده ام و بیعت خود را وفا نمودم یزید بن مهاجر فرمود بلکه به پروردگار
خود معصیت نمودی و امام خود را در هلاک نفس خود اطاعت کردی و عار دائمی و آتش سقر را بجان خود کسب نمودی
چه بسیار بد امام است امام و پیشوای تو که خدا فرموده است وجعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیمة لا ینصرون
یعنی آن گروه منافقان را پیشوایانی قرار دادیم که تابعان خود را بسوی آتش می خوانند و در روز قیامت یاری کرده نه
خواهند شد و امام تو از آن امامانست و حر در فرود آمدن ایشان مبالغه نمود در جائیکه نه آبی داشت و نه علف و نه

دهم داشت وندا باد آنحضرت بحر فرمود حال که میخواهی مارا نازل کنی پس بگذار ما یا در این ده یا در آن ده منزل نمائیم یعنی
نینوا و غاضریه یا در این ده فرود آئیم یعنی شفیه حر عرض نمود نه بخدا سوگند در این کار مرا قدرت و رخصت نیست اینمرد را
بر ما دیده بان ساخته اند زهیر بن قین عرض نمود بخدا سوگند اعتقاد من برانست که بعد از این بدتر و شدیدتر از اینها
خواهیم دید ای فرزند عزیز جناب رسول خدا رخصت فرما در اینساعت با این اشرار قتال و محاربه نمائیم زیرا که قتال ما با اینجماعت
آسان تراست از قتال لشکر بسیار که بعد از این خواهند آمد بجان و دین خود سوگند یاد میکنم هر آینه بعد از این انقدر لشکر
خواهد آمد که ما را تاب مقاومت ایشان نخواهد شد حضرت فرمود من بقتال ایشان ابتدا نمیکنم پس بناچار در آن بیابان خشک
فرود آمدند آن روز روز پنجشنبه دوم ماه محرم بود که ابتدای سال شصت و یکم هجرت بود بروایت سید بزرگوار سید ابن
طاوس چون حضرت در آنجا پا ئین آمد برخاست در میان اصحاب کرام خود خطبه در غایت فصاحت و بلاغت ادا نمود اول حمد
و ثنای الهی را بجا آورد و بعد فرمود انه قد نزل من الامر ما قد ترون وان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها ولم
یبق منها الا صبابة کصبابة الاناء وخسیس عیش کالمرعی الوبیل الا ترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه
لیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقا فانی لا اری الموت الا سعادة والحیوة مع الظالمین الا برما صبابه بضم صاد باقی مانده
از آب اندک و رطوبت کمی که در ته کوزه میماند بعد از ریخته شدن آب وبی وبیل بهر آن کاهی اطلاق میشود که آب و هوای آن
بکشد بوده باشد لام این غنا باید لام غایت است و احتمال دارد که لام تعلیل بوده باشد یعنی وضع روزگار بر چنین گونه
جاری شده است که مؤمن راغب نگردد و دل از این روزگار تنگ شود تا اینکه مشتاق ملاقات پروردگار خود
گردد برم بروزن فرس بمعنای دلتنگ و رنجیده است و حاصل مضمون این خطبه بلاغت مشحون آنست که حضرت فرمود
بدرستیکه از مصیبت و بلا در این روزها بما رخ داده است چنانکه مشاهده میکنید بدرستیکه راحت و نعمت دنیا تغییر یافته
و آسودگی وی رفته و به بلا مبدل گشته و نیکی و احسان وی انماد و گردان شده است و از زندگانی و ایام روزگار دون
و گردش گردون برای ما باقی و پایدار نمانده است مگر زمانی اندک و مدتی کم مانند مقداری که در ته کوزه بعد از
ریخته شدن آب وی میماند و باقی نیست برای ما از زندگانی وی مگر زندگی بد و ثقیل بمنزلت مانند چراگاهی شده است
ما که مرکز راحتی و آسوده گی در وی نباشد آب خوب و هوای مناسب در آن چراگاه نداشته باشد چگونه ما را در زندگانی
وی دلشادی و سرور شود آیا نمی بینید که در میان مردم حق معمول نیست و راستی و درستی در میان مردم نیست و تکاه
نمیکنند بسوی باطل که هیچ کس از ارتکاب وی پرهیز نمیکند باید مؤمن براستی و درستی مشتاق ملاقات پروردگار خود
گردد بدرستیکه من در این روزگار مرگ را نیافته ام مگر سعادت و زندگانی را با گروه ستمکاران مگر رنج و مشقت چون کلمات آنحضرت
اینجا رسید آن جماعت سوزو گریه خیزان آن مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه اشقیا شنیدند زهیر بن قین بجلی از جا خود برخواست
عرض نمود بتحقیق سخنان ترا شنیدیم ای فرزند گرامی جناب رسول خدا خداوند عالمیان کار بار ترا پیوسته هدایت و رستگاری
نماید اگر بر فرض دانسته باشیم که دنیا همیشه باقی خواهد شد زندگانی ما در وی دائمی باشد هر آینه باز نصرت و یاری ترا
بچنین زندگی دائمی اختیار میکنیم و در پیش روی تو جهاد دشمنان را بر دنیا ترجیح خواهیم داد بعد از زهیر بن قین هلال
ابن نافع بجلی از جای خود برخواست و عرض نمود بخدا سوگند ما هرگز ملاقات پروردگار خود را ناخوش نداریم و مشتاق
ملاقات خداوند عالمیان هستیم و پیوسته در کسرنیات درست و بصیرت راست خود باقی و ثابت قدم هستیم و بسبب
مشاهده هجوم دشمن دست از نیت نیکو و بصیرت بحقیقت دین خود برنمیداریم بدرستیکه ما با دوستان تو دوست و با
دشمنان بداندیش تو دشمن هستیم بعد از آن بریر بن خضیر از جای خود برخواست و عرض نمود ای فرزند عزیز جناب رسول خدا
بخدا سوگند هر آینه خداوند عالمیان بسبب وجود مبارک تو بامت گذاشته است و احسان خود را در باره ما شامل فرموده
و ما را نصیب و قسمت کرامت نموده است که در پیش روی تو مقاتله نمائیم و با دشمنان بدکردار در یاری تو مشغول جهاد
بوده باشیم و در راه محبت مانند تو بزرگواری اعضای بدن ما پاره پاره کردد بعد از آن جد بزرگوارت در روز قیامت
برای ما در نزد پروردگار عالمیان شفاعت نماید و نیز سید ابن طاوس فرموده است که جناب امام حسین بر اسب خود سوار
و با اهلبیت و اصحاب خود رو براه گذاشتند و روانه گردیدند حر و اصحاب اشرار او مانع شدند و نمیگذاشتند که آن
حضرت بسوی مقصود خود روانه شود پیوسته بکشاکش و رد و دفع یکدیگر آنحضرت با اصحاب کرام خود به بیابان کربلا
رسیدند و آن روز هشتم ماه محرم بود و در مناقب مرویست که زهیر بن قین عرض نمود مصلحت اینست
که در زمین کربلا فرود آئیم و در آن سر زمین منزل سازیم و در کنار نهر پائین آئیم اگر گروه ستمکاران با ما

جنگ کنند ما نیز با ایشان جنگ و کارزار مینمائیم چون آنحضرت نام کربلا را شنید قطرات اشک از دیده های حق بینش بر رخسار
نازنینش جاری گردید و گفت خداوندا از مصیبت و بلا بسوی تو پناه میبرم پس حضرت در آنجا فرود آمد و حر نیز در برابر
آنحضرت با یاران خود نازل شد آنحضرت کاغذ و دوات طلبید و نامه بسوی اشراف کوفه نوشت از کسانیکه گمان میرفت که در
بیعت و طاعت آنحضرت باشند بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست از حسین بن علی بسوی سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن
شداد و عبد الله بن وال و جماعت مؤمنان اما بعد پس بتحقیق دانسته اید که جناب رسول خدا در حال حیوة خود فرموده
هر کسیکه در عصر و زمان خود پادشاه ستمکار را دید که محرمات خدا را حلال میکند و عهد و پیمان خدا را میشکند و سنت
و شریعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت و نافرمانی مینماید و در میان بندگان با ستمکاری و بدکرداری و عداوت
و نافرمانی رفتار کند هر کس چنین ظالمی را ببیند و بقول و فعل او را تغییر ندهد سزاوار است بخدا که چنین کس را بمکان همان
ستمکار جبار داخل سازد و در آتش جهنم در یکجا باشند بتحقیق شما را معلوم و مشخص گردیده است که این گروه ستمکار
بتحقیق طاعت شیطان را بر خود لازم دانسته اند و از طاعت رحمن نافرمانی کرده اند و در شهرها و بلاد اسلام اظهار فتنه و فساد
نموده اند حدود خدا را معطل گذاشته اند و غنیمت مسلمانان را بخود پسندیده بصاحبان خلجات نمیدهند حرام خدا را حلال
و حلال خدا را حرام میکنند و میدانید که من سزاوارتر هستم بامر خلافت و امامت از این گروه اهل شقاوت و ضلالت بجهت
قرابت من بجناب رسول خدا بتحقیق نامه های شما پی در پی بسوی من آمدند و پیکهای شما از عقب یکدیگر پیغام شما را بعهد بما
و بیعت شما بنزد من آوردند و چنین پیغام فرستاده بودید که ما را بدست دشمنان نمیدهید و در میان ایشان خوار و تنها
نگذارید پس اگر وفا به بیعت خود در خصوص من مینمائید پس بتحقیق بحظ و رستگاری ظفر یابید و من جان خود با جان
شما و اهل و فرزندان من با اهل و فرزندان شما خواهند شد در هنگام رخا و شدت شما پیروی برای من نمائید و اگر اینها را
نکنید عهد ما و پیمانهای را بشکنید و بیعت و طاعت خود را مخالفت نمائید پس بجان و دین خود سوگند یاد میکنم این کار
از شما دور و مستنکر نیست بتحقیق این بیوفائی و مخالفت را به پدر و برادر و فرزند عم من مسلم بن عقیل بجا آورده اید و شیمه شما
بنقض عهد و پیمان و شیوه شما بمخالفت بیعت و طاعت جاری گردیده است فریب خورده کسیست که فریب شما را بخورد این کار هم
شما حظ و بهره شما را از رحمت خدا دور میاندازد و نصیب شما را ضایع مینماید پس هر کس عهد خدا را بشکند عهد و پیمان خود را
شکسته است و زود است خدا مرا از شما بی نیاز گرداند والسلام نامه را پیچید بمصاحبت قیس بن مسهر صیداوی بسوی کوفه روانه
نمود و کلمات گذشته را در خصوص دستگیری قیس و شهادت آن بزرگوار نقل نموده است گفته است چون کشته شدن قیس بگوش مبارک
آنحضرت رسید اشک از دیده های مبارکش جاری گردید گفت پروردگارا برای ما و شیعیان ما در بهشت برین منزل نیکو قرارده و میان
ما و ایشان در محل و قرار رحمت خود جمع نما بدرستیکه تو بر همه چیز قادر هستی چون هلال بن نافع بجلی در آن اندوه دل مبارک و
قطرات عبرات آن مظلوم کربلا را مشاهده نمود از جای خود برخواست و عرض کرد ای فرزند عزیز جناب رسول خدا بتحقیق معلوم است
که جد بزرگوار تو قادر بر این نگردید که محبت خود را در دل مردم جا گیر نماید و متمکن نشد ایشان را ابدا بر خود برگرداند چنانکه
دوست میداشت بعضی از اصحاب جد بزرگوارت منافق بودند در آشکار وعده نصرت و یاری میدادند با آنحضرت و در باطن اعانت دشمنان
او را میکردند در ظاهر سخنان شیرین تر از عسل بزبان خود میراندند و بعد از آن در مخالفت امر لازم الاطاعه او کارهای بجا میاوردند
که از حنظل تلختر بود پیوسته مردم روزگار با آنحضرت چنین رفتار و کردار نمودند تا اینکه خداوند عالمیان او را بسوی رحمت
و محل کرامت خود برد و بملاقات پروردگار خود فایض گردید بدرستیکه پدر بزرگوارت که پیوسته رحمت خدا بر او باد در
مثل کار جد بزرگوارت بود گروهی از مسلمانان بر آنحضرت جمع شدند و بیاری آن بزرگوار کردند و با ایشان پیوسته با ناکثان
و نقض کنندگان عهد و پیمان و ستمکاران و از دین بیرون شده گان مشغول جهاد گردید تا اینکه اجل حتمی او در رسید برحمت و رضوان
خدا پیوست و عرض نمود تو امروز در میان ما بچنین حالت هستی پس هر کس عهد و پیمان خود را بشکند و جامه بیعت را از تن خود
بیرون نماید پس ضرر بکسی نرساند مگر بنفس و جان خود و خداوند عالمیان از آنکس بی نیاز و کفایت کننده است ما در خدمت سرکار تو هستیم
و ملازم اطاعت فرمان تو میباشیم خواه ما را بمشرق زمین ببر یا بسوی بلاد مغرب هر جا که رای شریف در حق ما جاری کن بخدا سوگند اما
از تقدیر خداوند عالمیان اعراض نمیکنیم و ملاقات پروردگار خود را ناخوش نداریم بدرستیکه ما در سر نیتهای نیکو و بصیرتهای درست
خود هستیم و دوستان ترا دوست میداریم و با دشمنان تو در سر جنگ و عداوت هستیم چون سخن آن مؤمن پاک نیت
و صاحب عقیدت باخر رسید بریر بن خضیر همدانی از جا خود برخواست و عرض نمود ای فرزند گرامی جناب رسول خدا
بذات اقدس باری سوگند یاد میکنم هر آینه خدا بر ما منت گذاشته است که در پیش روی چون تو بزرگواری با گروه اشرار

مشغول کارزار بوده باشیم تا اینکه در یاری ونصرت وراه محبت ومودت تو اعضا بدن ما بشمشیر ونیزهای اهل ضلالت وشقاوت پاره پاره کردند پس جد بزرگوارت در روز قیامت شفیع ما باشد هرکز رستکار نخواهند شد جماعتی که فرزند دختر پیغمبر بزرکوار خود را ضایع نمودند تف وحسرت باد برایشان در فردای قیامت بچه رو وکدام عذر به پیغمبر خود ملاقات خواهند نمود پیوسته در توی آتش نیران واویلا وواثبوراه خواهند کفت در مناقب نیز مرویست که آنحضرت فرزندان وبرادران واهل بیت کرام خود را جمع نموده از روی حسرت وسوکواری بروی مبارک ایشان نظری نمود واشک حسرت مانند سیلاب بر رخسار شریف خود جاری فرمود ساعتی با ایشان کریه وزاری نموده دست مبارک خود را بسوی آسمان برداشت وکفت خداوندا ما عترت پیغمبر کرامی تو محمد هستیم بحقیقت ما را از وطن خود آواره ساختند واز دیار خود دور افکندند واز حرم جد بزرکوار خود بازو بیرون کردند وبنو امیه از روی ظلم وستم بر ملکوت وسلطنت مینمایند پروردکارا حق ما را از ایشان بکیر وبکردهای ایشان مؤاخذه نما وما را بر کروه ستمکاران غالب کن ونصرت ده پس آنحضرت از آنجا کوچ نمود در روز چهارشنبه یا روز پنجشنبه دوم ماه محرم اول سال الشصت ویکم هجرت وارد زمین کربلا پر بلا کردید پس آن مظلوم بکیسرای مبارک خود را بسوی اصحاب کرام خود نمود فرمود مردم دنیا بنده زر وزر کار دنیا هستند از او پرستش مینمایند ودین را در سر زبان خود جاری میسازند ومانند بقیه خورده طعام بسر زبان میکردند وازاظهار میکنند وبرخود میبندند تا هنکامی که معیشت ایشان میکذرد وبجهة اظهار دین صدق بر ایشان وارد نکردد چون بر بلا ومصیبت دو چار شدند وبمقام امتحان برآمدند انوقت دینداران کم میباشند بعد از آن اصحاب خود پرسید آیا این سرزمین کربلاست عرض نمودند بلی ای فرزند جناب رسول خدا آنحضرت فرمود این زمین موضع مصیبت وبلاست واین جای آنست که شتران وسواران ما در اینجا نازل خواهند شد ومحل نزول مردان ماست وموضع کشته شدن جوانان وپیران ما خواهد شد ومقام ریخته شدن خونهای ما باشد پس آنحضرت با اهل بیت واصحاب کرام در زمین کربلا نزول اجلال فرمودند وحر نیز با هزار نفر آمد ومقابل آنحضرت فرود آمد وحر نامه از آنجا به پسر زیاد حرامزاده نوشت وخبر فرود آمدن آن بزرکوار را در زمین کربلا برای او رسانید مترجم میکوید که در بعضی کتب مقاتل در بیرون رفتن جناب حبیب ابن مظاهر از کوفه بسوی کربلا روایتی نقل کرده است حاصل مضمون بعضی از فقرات وی آنست که چون جناب امام حسین بسوی کربلا متوجه کردید نامه بجناب حبیب ابن مظاهر نوشت نامه از حسین بن علی ابن ابی طالب بسوی مرد کامل فقیه حبیب ابن مظاهر اما بعد یا حبیب ترا معلوم است قرابت وخویشی ما از جناب رسول خدا وتو ما را از هر کس بهتر ونیکوتر میشناسی وتو صاحب غیرت وسریرت نیکو هستی در دریغ مدار یاری ما بجان خود بخل مکن واکر ما را بجان خود مواسات ویاری نمایی در روز قیامت جد بزرکوار من ترا مکافات خواهد فرمود وجناب حبیب در خانه مشغول غذا خوردن بود ناکاه دید کبوتری در زمین ... از خانه بیرون آمد دید مرغی در پشت در ایستاده پرسید تو کیستی اثر کفت من رسول جناب امام حسین هستم پس نامه را برون آورد وبدست جناب حبیب داد چون بر مضمون نامه آنحضرت مطلع کردید عازم بیرون رفتن شد لکن خواست که امر خود را از زن وخویشان خود پنهان نماید از جهة اینکه مبادا ایشان مانع شوند یا به پسر زیاد خبر برسد وآن بزرکوار در این خیال بود ناکاه دید پسر عمهای خود داخل خانه شدند وسلام دادند ونشستند کفتند ای حبیب شنیده ایم که تو بنصرت جناب امام حسین میروی وهرکز ترا نمیکذاریم که مرتکب چنین کاری بوده باشی ما را چه کار است که بمیان پادشاهان وبزرکان داخل شویم ومداخله در امور ایشان نماییم جناب حبیب در جواب ایشان با امتناع از آن اراده نموده وخیال خود را از ایشان مخفی داشت ودر ظاهر کفته ایشان را قبول نمود چون ایشان خاطر جمع شدند که حبیب عازم نصرت آنحضرت نیست از خانه او بیرون رفتند چون زن جناب حبیب سخنان ایشان را شنیده بود داخل خانه کردید عرض نمود ای حبیب کویا تو نصرت جناب امام حسین را ناخوش داری ومیخواهی که یاری آنحضرت نکنی جناب حبیب خواست که خیال خود را از آن زن نیکو کردار پنهان نماید در جواب اظهار نمود که من میخواهم بنصرت آنحضرت بیرون بروم چون آن زن پاک طینت این سخن را از شوهر شنید کریه وزاری کرده کفت ای حبیب اکر ترک یاری آنحضرت نمایی سزاوار هستی که مقنعه مرا بسر بکذاری یا فراموش کرده آن سخنی که جد بزرکوارش جناب رسول خدا در شان آنحضرت فرموده است که این دو فرزند من سید جوانان اهل بهشت میباشند وایشان امام وپیشوای امت من هستند خواه بر امر امامت امت قایم شوند یا از جور وستم ستمکاران در خانه خود بنشینند واینست فرستاده آن بزرکوار بنزد تو آمد پیغام آنحضرت را بتو رسانده آیا تو جواب نیکو براو نمیدهی جناب حبیب فرمود میترسم که من کشته شوم وتو بی شوهر بوده باشی آن زن نیکو کار عرض کرد تو البته ترک نصرت آنحضرت منما وبکذار من خاک بخورم چون جناب حبیب دانست که زنش از دل خود راضی وخوشنود است از امر او در کار خیر داده واز اراده وخیال خود آکاه نمود وزنش خواهش کرده که در هنکام ملاقات آنحضرت از جانب او دست وپای مبارک آنحضرت را ببوسد وسلام برای او برساند جناب حبیب اسب خود را بیرون آورد ودر زین آراسته نمود

خود را فرمود این را بیرون برد در خارج کوفه در فلان مکان نکاه دار ومنتظر آمدن من باش وچنان کن که کسی ترا نه بیند وازین کار آکاه نکردد غلام آن بزرکوار اسب را کرفته از کوفه بیرون رفته در همان مکان معین ایستاد وانتظار جناب حبیب میکشید جناب حبیب کارهای سفر سعادت اثر خود را درست نموده با اهل وعیال خود وداع باز پسین فرموده از خانه خود در پنهانی بیرون رفته بسوی آن مکان معلوم روانه کردید چون غلام آن بزرکوار مدتی انتظار آقای خود را کشید ودید که در آمدنش تاخیر نمود آن غلام نیکو اسب را مخاطب ساخته کفت ای حیوان اکر صاحب تو نیاید من خود بر پشت تو سوار میشوم وبیاری آنحضرت جناب امام حسین علیه السلام میروم در آن هنکام جناب حبیب بآن مکان رسید وسخنان غلام خود را شنید دست خود را از روی حسرت بکید یکدیکر زد وکفت پدر ومادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا بندکان از روی نصرت ترا یاری نمایند پس چکونه آزادکان این را زوانه کنند بغلام خود فرموده تو در راه رضای خدا آزاد نمودم غلام چون این سخن را شنید کریست عرض کرد ای سید من بخدا سوکند هرکز از خدمت تو جدا نمیشوم تا اینکه بهمراهی تو میروم ویاری فرزند عزیز دختر جناب رسول خدا را میکنم ودر پیش روی آنحضرت کشته میشوم پس جناب حبیب با غلام نیکو کار خود روانه بخدمت آنحضرت شد چون بخدمت آنحضرت رسید دست وپای مبارک آن بزرکوار را بوسه داد وملازم خدمت آنحضرت کردید تا اینکه بدرجه شهادت فایز کردید رحمة الله علیه انتهی مترجم میکوید مصنف در ابواب البکاء از کامل الزیارة بسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود چون جناب امام حسین علیه السلام وارد زمین کربلا کردید نامه از آن سرزمین بلا بسوی برادر خود محمد بن حنفیه نوشت مضمون نامه آن مظلوم چنان بود بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست از حسین بن علی بسوی برادر خود محمد بن علی وکسانی که در نزد او هستند از کروه بنی هاشم اما بعد بدرستی که دنیا را چنین قرار دادیم که کویا هیچ نبوده است وخانه آخرت را اختیار نمودیم که خانه جاودانی وهمیشکی است وباز در آنجا از بهار کتاب روایت کرده است که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که جناب امام حسین در هنکام توجه خود بسوی عراق از بطن عقبه بالا رفت باصحاب خود فرمود من خود را چنین میبینم که البته در این سفر کشته خواهم شد ایشان عرض نمودند این را از کجا میکویی ای اباعبدالله حضرت فرمود این را در خواب دیدم ایشان عرض نمودند خواب تو چکونه بود حضرت فرمود در خواب دیدم سکان بسیار بر من حمله کردند ویکی از آنها بر من بسیار شدت وهجوم میکرد که سک سفید دندان بود انتهی مصنف فرموده است چون نامه حر به پسر زیاد بد بنیاد رسید آن ملحد کافر نامه باین مضمون بجناب امام حسین نوشت اما بعد یا حسین بتحقیق برای من خبر رسید که تو وارد زمین کربلا شده امیر مؤمنان یزید برای من نوشته است که در میان رختخواب خود نخوابم واز نان کندم سیر نشوم تا اینکه ترا بملاقات خداوند لطیف خبیر لاحق نمایم یا اینکه بزیر حکم من ویزید داخل کردی وکردن باطاعت من ویزید بکذاری چون نامه آن حرامزاده بجناب مظلوم کربلا رسید نامه را خواند از دست خود انداخت فرمود رستکار نکردد کروهی که رضای مخلوق را بسخط خالق خریدند وخوشنودی مخلوق را بغضب خدا بدل نمودند فرستاده آن لعین عرض نمود جواب نامه را بده یا اباعبدالله حضرت فرمود این نامه را در نزد من جوابی نیست زیرا که برای او کلمه عذاب لایق وسزاوار شده است فرستاده آن حرامزاده بسوی کوفه برکردید وسخن حضرت را برای او خبر داد آتش خشم در سینه پر شقاوت وضلالت او افروخته شد آن دشمن خدا ورسول بسیار خشمناک کشته بسوی پسر سعد حرامزاده متوجه کردید آن ملعون را بقتال آنحضرت مامور ساخت ودر آن ایام عمر ملعون از ولایت ملک ری والی نموده بود عمر ملعون طلب عفو وقبول عذر کرد وکفت مرا از قتال حسین معاف بدار اشقی کفت حال که بجنگ حسین نمیروی پس منشور نامه ایالت ری را بما رد کن آن ملعون طلب مهلت نمود که در آن کار فکر نماید پس بنزد یکر نزد پسر زیاد بد کردار رفته از ترس اینکه مبادا از منصب ایالت ملک ری معزول نماید قتال جناب امام حسین را قبول نمود مترجم میکوید در آخر باب دوازدهم تفصیل این مطلب کذشت لکن ابو مخنف در مقتل خود کیفیت مهلت خواستن عمر حرامزاده بنوع دیکر روایت کرده است وآن روایت اینست که ابو مخنف کفته است که چون عمر بن سعد ملعون از نزد پسر زیاد حرامزاده برخواست وبسوی خانه نحس خود برکشت فرزندان وانصار بنزد عمر رفتند وکفتند یا عمر شنیده ایم که عازم شده برانیکه بقتال جناب امام حسین بیرون روی این چه کار است که تو میکنی وحال آنکه پدرت رشتم انکسی است که اول امر بدین اسلام داخل شد آن ملعون در جواب سخن ایشان کفت چنین نمیکنم چون ایشان بیرون رفتند در کار خود متفکر شد در میان قتل حسین وایالت ملک ری فکرها بکار برد در آخر قتال آنحضرت را اختیار نمود وچشم از ایالت ری نپوشید واین ابیات را کفت فوالله ما ادری وانی لحایر افکر فی امری علی خطرین ءاترک ملک الری والری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل حسین یعنی بخدا سوکند نمیدانم در این امر چکنم بدرستی که من حیران هستم ودر کار خود معطل مانده ام در کار خود متفکر میباشم که در میان دو چیز

دو چیز خطرناک واقع گشته امید امرکه ملک دیرا ترک نمایم تا اینکه مرتکب محاربه حسین نشوم وحال انکه ملک ری منتهای آرزوی منست یا اینکه ملک ری را اختیار کنم بجنگ حسین بیرون روم گناکار باشم خود برکردم بجهة قتل حسین حسین ابن عمی کلود
جناته لعمری ولی فی الری قرة عینی وان اله العرش یغفر زلتی ولو کنت فیها اظلم الثقلین جمه بضم جیم بمعنای
بیان وفزون است اظلم جایز است که بصیغه افعل تفصیل بوده باشد یا بصیغه متکلم وحده فعل مضارع است اول بهتر است در
بیت اول استعمال میرود اول نها اینست که حسین پسر عم وخویش منست وحوادث ومصیبتها روزکار براو هجوم اورده لازم خو
انست که در این ایام ودر این هنگام اورا یاری نمایم نه اینکه بضرر او سعی کنم و بمحاربه او پردازم بجان خود قسم دو یا است ملک ری
چشم من میباشد بجهة ملاحظه حال خویشان از یاری دست میتوانم بکذرم دوم انست که حوادث روزکار بسیار است شاید من
قتال حسین بروم برمن غالب شود دین ودنیا هر دو از دست من برود سیم انست که حوادث روزکار بسیار است شاید بکار زار
حسین بپردازم واورا بکشم حکومت ری را بمن ندهند که هر دو جهان از دست من برود سیاه شوم بدتر شود روزکار خلق کنار
واز لغزش من بگذرد هر چند یکه در خصوص حکومت ری از جن وانس ستمکارتر کردم واحتمال دارد ضمیر فیها باخرت راجع شود که بسیا
کلام معلوم است الا انما الدنیا بخیر معجل وما عاقل باع الوجود بدین دنیا خیر وفایده معجل حاضر است واخرت فاید

حسن سیرت وبزیور پسندیدهٔ طریقت آراسته وپیراسته است وبه نیکوئی سیرت وحسن طریقت شناخته باید پیوسته در حق
رعیت خود نیکوئی واحسان خود را مضاعف نماید وعطاهای خود را در محل ومقام مصرف نماید را مهاد در عهد یزید مامور گشته است
پدرش معاویه در عصر خود مانند یزید برعیت خود احسان نمود وعطاهای خود را بایشان میرساند وپسرش یزید بعد از وفات پدر
بنده کان خدا را گرامی میدارد وایشان را بمالها وعطاها مملو وغنی وبی نیاز کرداند وپیوسته ایشان را نوازش واکرام مینماید بعطاهای شما امسال
صد دینار کرده است ومرا امر نموده است که عطاهای شما را بر وجه کمال برسانم وشما را انعطاها ابدهم وبجنگ دشمن خود حسین بفرستم
فرمان یزید را گوش کنید وامر او را اطاعت نمائید اینها را ادا بالا منبر بزبان نحس خود راند واز منبر فرود آمد در خزانه را گشود وخون
واحسان اکستره بمالهای بسیار مردم اشرار را بسر خود جمع نمود ولیشان بعدان عطا بایشان امر کرد که بجنگ جناب امام حسین بیرون روند
وبرای پسر سعد حرامزاده معین وناصر باشند اول کسیکه بیرون رفت وعلم کفر ونفاق افراشت شمر ابن ذی الجوشن حرامزاده بود با
چهار هزار نامرد از کوفه بسوی کربلا روانه گردید بعد از بیرون رفتن آن حرامزاده فضاب بن ... لعین با نه هزار ناکس بیرون رفت واز
عقب آن ملعون یزید بن رکاب کلبی شقی با دو هزار نفر از ناکسان کوفه روانه شد وحصین بن نمیر سکونی لعین با چهار هزار نفر از کروه
اشقیا بسوی کربلا بیرون رفت وفلان مازنی با سه هزار ناکس روانه شد ونصر بن فلان با دو هزار نفر بیرون رفت بعد از فرستادن
آن لشکر بسیار کسی بنزد شبث بن ربعی ملعون فرستاد که با آن حرامزاده پیغام رساند که پسر زیاد میگوید بزودی بنزد ما بیا باید که میخواهم ترا بجنگ حسین
بفرستم شبث ملعون چون پیغام پسر زیاد را شنید خود را بناخوشی زد که بلکه پسر زیاد او را از قتال جناب امام حسین معاف
نماید ودست بر دارد چون فرستادهٔ پسر زیاد لعین از نزد شبث حرامزاده برگشت پس کسی دیگر بنزد شبث فرستاد وچنین پیغام
داد که رسول من از نزد تو برگشت ومرا خبر داد که تو بهانهٔ ناخوشی آورده وخود را بیمار ضرورا داشته میترسم تو از آنکسانی بوده
باشی که خداوند حق ایشان فرموده است اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما
نحن مستهزؤن هنگامیکه کروه منافقان مؤمنان را ملاقات میکردند میگفتند ما ایمان آورده ایم واز شما هستیم وچون
بنزد یاران ودوستان شیاطین خود میرفتند برای ایشان میگفتند ما با شما میباشیم ودر دین با شما شراکت داریم بدرستی
جز این نیست که ما بکروه مؤمنان استهزاء مینمائیم وپیغام داده بود اگر تو در طاعت ما ثابت قدم هستی بزودی بنزد ما بیا
چون این پیغام بشبث بد فرجام رسید در هنگام عشا وقت تاریکی شب بنزد پسر زیاد ملعون رفت بجهة اینکه بروی او نظر
نکند تا اینکه اثر علت ناخوشی را در روی او نفهمد که به بهانهٔ او خبردار شود واین راند اند که اثر ناخوشی در او نبوده است
چون شبث حرامزاده داخل مجلس آن زنازاده گردید آن ملعون الطافها در مهربانی نموده وکمال احترام واکرام بجا آورد ودر نزد خود نشانید
وگفت میخواهم که ترا بجنگ اینمرد بفرستم یعنی جناب امام حسین تا اینکه پسر سعد را اعانت نمائی آن حرامزاده قبول نمود وگفت
ایها الامیر صرم وپیوسته دست بدست لشکر را میفرستاد فوج فوج سپاه شقاوت اثر خود را میفرستاد تا اینکه سی هزار نامرد از
سواره وپیاده از آنکروه شقاوت اثر در کربلا جمع شدند بعد از آن نامهٔ بعمر ابن سعد حرامزاده نوشت که ترا هیچ بهانهٔ
در باب کثرت لشکر از سواره وپیاده نگذاشتم همت خود را باین گماشته ام که هر صبح وشام خبر تو بمن برسد از کار خود
مرا خبردار کن وبجنگ جناب امام حسین عمر بن سعد حرامزاده را ترغیب وتحریص نمود وهمهٔ لشکر اشقیا در ششم ماه محرم در
کربلا جمع شدند مترجم میگوید روایات در باب عدد لشکر اشرار در غایت اختلافست شهر روایات اهل بیت رسالت
برانست که عدد لشکر نامسعود عمر بن سعد مردود سی هزار بود ودر آخر باب دوازدهم از سوال وجواب کامل وعمر بن سعد ملعون
چنان استشمام واشعار میشود که عدد لشکر مخالفان هفتاد هزار بود زیرا که در جواب کامل عمر حرامزاده گفت مرا همراهی میسر نیست
اگر حسین را بکشم امیر هفتاد هزار لشکری باشم وبه نسخهٔ عبارات مقتل ابی مخنف هفتاد هزار بودن را تصریح نموده است
وبه نسخهٔ دیگر وی عدد آن ستمکاران هشتاد هزار بود واز ابن شهرآشوب بعضی از ارباب مقاتل چنین روایت کرده است
که عدد لشکر کفار صد وهشتاد وچهار هزار بود واز محمد ابن اسمعیل که از علمای اهل سنت است چهل هزار نقل کرده اند واز روایات
بعض از کتب تواریخ چنان ظاهر میشود که یزید پلید پسر زیاد عنید از ترس اینکه مبادا از کوفه واطراف شیعیان بیایند ونصرت
جناب امام حسین جمع شوند باطراف واکناف نامه ها نوشتند ولشکر خواستند پیوسته لشکر بتدریج میآمد چنانکه
ابن العربی الحافظ العلوی البصری گفته است که جماعتی بودند که نام وولایت کانزدانست که در ناحیهٔ امواز میباشند واهل
آنجا را زبعیون میگویند زیرا که اهل آن ناحیه با جمعیت بسیار از ولایت خود بیرون آمدند بسوی عراق
روانه شدند که با جناب امام حسین مقاتله ومحاربه نمایند آن ملاعین وقتی بکوفه رسیدند که آنحضرت شهید شده
بود ربع دینار انعام داد که قریب بدو قران نیم است بحساب پول این زمان وایشان چون جایزهٔ خود را با بیان

کم واندک دیدند با پسر زیاد حرامزاده در این باب سخن گفتند آن ملعون جواب داد که شما مبتلا بجنگ حسین نشدید تا شمشیر
ونیزه بکار نبردید تا اینکه جایزه مستوجب باشید برای شما بدهم چون ربع دینار بایشان جایزه داد بزبعیون ملقب گردیدند وشاید به
قرینهٔ این روایت اختلافی که میان اخبار مختلفه در عدد لشکر فرقهٔ ضاله بر داشته کردد که در اول امر لشکر اشرار سی هزار کس
بوده باشد بتدریج از اطراف لشکر رسید در هنگام کارزار زیاده از آن عدد شود واگر کسی درست تامل وتفکر نماید سی هزار هم
در مقابل سپاه آن شاه کم سپاه اندک نمیشمارد زیرا که آن بزرگواران مدتی بود که مبتلا بودند بهزار محنت بلا ورنج وعناء تشنها ایشان
نداشتند که با استراحت بخوابند پیوسته غصه واندوه میکشیدند وبمصایب اهل رسالت دل ایشان بدرد مبتلا واز جان خود مایوس
بودند بغایت گرسنگی وتشنگی ونهایت خستگی مبتلا شده بودند لشکر مصیبت وبلا از هر طرف هجوم آورده بود با وجود قلت
عدد ایشان وکثرت لشکر مخالفان که پیوسته آن گروه اشرار در کمال راحت وفراغت با شکم سیر ودل سرد وسیراب مشغول آشامیدن
شراب وآسوده بودند در هنگام خواب بودند با این حالت چگونه سی هزار کس در برابر آن بزرگواران کم واندک میباشد والله تعالی عالم بحقایق
الامور انتهی مصنف ره از مقتل محمد بن ابیطالب روایت کرده است که چون جناب حبیب بن مظاهر آن لشکر بی پایان را مشاهده نمود بخدمت
جناب امام حسین علیه السلام آمده عرض کرد ای فرزند عزیز جناب رسول خدا در نزدیکی ما جماعتی از قبیلهٔ بنی اسد مسکن دارند رخصت ده که
من بسوی ایشان بروم ومردان ایشان را بنصرت ویاری تو دعوت نمایم شاید خداوند عالمیان بسبب نصرت ایشان این بلا ومصیبت را از تو
دفع نماید حضرت فرمود ترا رخصت دادم پس جناب حبیب در میان شب در پنهانی بسوی ایشان روانه گردید چون بنزد ایشان رسید جناب
حبیب را شناختند که مرد از قبیلهٔ بنی اسد وبا ایشان هم قبیله است عرض کردند چه حاجت داری که در این شب بنزد ما آمده
جناب حبیب فرمود من بشما بهترین چیزی را آورده ام ونیکوترین تحفه ها آورده ام که هیچ وارد ومهمان بسوی خویشان خود بهتر ونیکو
از وی نیاورده باشد آمده ام که شما را بنصرت ویاری فرزند دختر پیغمبر شما دعوت نمایم زیرا که آن بزرگوار در میان چند نفر از
مؤمنان نیکوکاران مانده است که هر یکی از آن مؤمنان بهتر است از هزار نفر که هرگز آن بزرگوار را تنها نمیگذارند وبدست
دشمن بد اندیش نمیدهند واین عمر بن سعد لعین با لشکر خود آنحضرت را احاطه کرده است وشما خویشان وهم قبیلهٔ من هستید وبنزد
شما باین خیرخواهی ونصیحت آمده ام امروز سخن مرا اطاعت کنید در نصرت آنحضرت تا اینکه بشرف دنیا وآخرت فایز گردید بخدا سوگند
که هیچ یکی از شما در راه رضای خدا با فرزند دختر جناب رسول خدا از روی طلب اجر وثواب صبر کردن بر جهاد کافران کشته نمیشود
مگر اینکه بعد از شهادت خود در بلندترین درجات بهشت برین با محمد مصطفی صلی الله علیه وآله همراه خواهد شد واز رفیقان آن پیغمبر
گرامی میشود چون ایشان این سخنان آن بزرگوار را شنیدند جوانی نیکو خصلت وپاک طینت از جای خود برخواست که نامش عبدالله ابن بشر بود
عرض کرد که اول من کسی هستم که دعوت ترا اجابت میکنم وسخن ترا قبول مینمایم شروع نمود برجز خواندن وگفت قد علم القوم
اذا تواکلوا   واحجم الفرسان اذ تناقلوا   انی شجاع بطل مقاتل   کانتی لیث عرین باسل   تواکل یعنی مواکله
باشد ومواکله عبارت از عجز نمودن است در امور ومصالح وکار خود را از روی عجز بعهدهٔ دیگری واگذار نمودن است احجم
فعل ماضی معلوم است از احجام که بمعنای بازگردیدن است از اقدام نمودن بشغلی وکاری بجهت ترس وواهمه تناقل بمعنی سستی داشتن وتفاقل
بیکدیگر عرین بروزن امیر بجا وماوای شیر است باسل بمعنای شجاع ودلیر است یعنی بتحقیق دانسته است قوم در هنگامیکه از
مقاومت دشمن عاجز بوده باشند از بیان شجاعت خود عقب وپس نشسته باشند هنگامیکه شجاعت ودلیری را بیکدیگر نقل
کرده اند که بدرستیکه من مرد دلیر وشجاع ونامآور وجنگ کننده هستم در نزد مکان نبرد گویا شیر دلیر وخشمناک هستم در جای خود بعد از
آن جوانان شجاعان قبیله مبادرت بفرمودهٔ جناب حبیب نمودند ودامن همت بر کمر بستند تا اینکه نود نفر باین امر اقدام کردند
پس ایشان بهمراه جناب حبیب از خانه های خود بیرون آمده رو بسوی لشکرگاه آن شاه کم سپاه نهادند همان ساعت ملعونی از میان قبیله بیرون آمده
بسرعت تمام بنزد عمر بن سعد بد فرجام رسید وخبر ایشان را با آن حرامزاده رساند آن ملعون ازرق ملعون را طلبید او را با چهارصد نفر از
سواران لشکر نامسعود خود به برابر ایشان فرستاد در هنگامیکه آن نود نفر در میان شب بسعادت اثر جناب امام حسین میرفتند
سواران لشکر عمر بن سعد حرامزاده در کنار نهر فرات بمقابل ایشان رسیدند وبه لشکر آنحضرت نزدیک بودند ودو لشکر
دیگر را دفع نمودند وجنگ شدید وسختی در میان ایشان واقع گردید جناب حبیب چون نظر را بجانب دید ازرق ملعون را صدا
نمود وای بر تو ای ازرق با ما چکار داری دست از ما بردار وبجانب خود برگرد بگذار که دیگری غیر از تو بسبب ما شقی وبد عاقبت
شود آن ملعون گوش به سخن جناب حبیب نداده دست از آن قبیله بر نداشت آن بیچارگان دانستند که تاب مقاومت
با لشکر ضلالت ندارند ورو بهزیمت نهادند وبسوی قبیلهٔ خود برگشتند در میان شب از ترس پسر سعد حرامزاده خانه
های خود را بر داشتند از آنجا کوچ نموده بجای دیگر رفتند که مبادا بر ایشان هجوم آورند وچون جناب حبیب ناامید

گردید تا دل پر درد و اندوه بنزد جناب امام حسین برگشت و حکایت حال را بعرض همایون آنحضرت رسانید آن مظلوم بی کس فرمود
لا حول و لا قوة الا بالله و لشکر ازرق لشکر اصحاب عمر بن سعد لعین برگشتند آن ملعون حکم نمود که در کنار فرات تا از لشکر ندر آب
فرات را از جناب امام حسین و اصحاب آنحضرت مظلوم منع نمایند چون آن ملاعین لشکر شیطان آب فرات را از یاران امام انس و جان منع
نمودند و نگذاشتند که قطرهٔ آبی بردارند از فرط تشنگی بی نهایت بجناب امام حسین و اصحاب کرام او هجوم آورد گشته آنحضرت کلنگی بدست
مبارک خود گرفته نوزده قدم از خیمه گاه عرش مقام بجانب قبله برداشت در کسر نوزده قدم کلنگی بر زمین زده و گودالی کند تا گاه
چشمهٔ آبی شیرین تر از عسل نمایان گردید آنحضرت با اصحاب کرام خود از آب چشمه سیراب گشتند و مشکهای خود را پر کردند بعد
اثری از آن چشمه ظاهر نشد بزمین فرو رفت این خبر به پسر زنا زادهٔ زیاد بد بنیاد رسید فی الساعت نامهٔ بعمر بن سعد نوشت که
مرا خبر رسید که حسین چاه میکند و آب بیرون میآورد و خود و اصحابش از آن آب می آشامند پس ملاحظه نما هنگامی که نامهٔ من
بتو برسد ایشان را از چاه کندن هر قدر که توانائی داری منع کن و نگذار که چاه بکنند و آب بیرون بیاورند و کار را بر ایشان تنگ بگیر
و نگذار که قطرهٔ آب بچشند در بارهٔ ایشان چنان کن که ایشان در بارهٔ مرد نیکوکار پسندیده عثمان بن عفان نمودند چون نامهٔ
آن لعین بعمر بن سعد ملعون رسید کار را بجناب امام حسین علیه السلام و اصحاب کرام آنحضرت بی اندازه سخت گرفت چون تشنگی
در میان اصحاب و اهل بیت کرام آن مظلوم بی نهایت رسید برادر گرامی خود جناب عباس را به پیش خود طلبید سی نفر سواره و بیست نفر پیاده
با آن بزرگوار منضم و همراه نموده بسوی نهر فرات روانه فرمود که قدری آب از فرات بیارند و ایشان بیست عدد مشک برداشته
در میان شب بسوی مشرعهٔ فرات روانه شدند چون بنهر فرات نزدیک شدند عمرو بن حجاج ملعون بنهر فرات موکل بود اصحاب
جناب عباس را صدا زد که شما کیستید هلال بن نافع بجلی در جواب آن لعین فرمود پسر عم تست آمده ام آب بیاشامم عمرو ملعون
گفت بیاشام گوارا باد بر تو هلال فرمود وای بر تو چگونه مرا امر میکنی باشامیدن آب و حال آنکه حسین بن علی و اهل بیت
کرام او از تشنگی میمیرند عمرو ملعون گفت راست گفتی لکن چه بکنیم ما را بامری مأمور ساخته اند باید آنرا باخر برسانیم و عمل نمودن
بجا بیاوریم هلال رو باصحاب خود را صدا نمود که داخل مشرعه شوید مشکها را پر کنید چون ایشان داخل نهر فرات گردیدند
عمرو بن حجاج ملعون یاران بی دین خود را امر نمود که اصحاب آنحضرت را نگذارند آب بردارند پس در میان دو گروه جنگ نمایان
و مقاتلهٔ شدید واقع گردید جماعتی از اصحاب آنحضرت با آن گروه اشرار مشغول کارزار گشتند و گروه دیگر از ایشان مشکها را
از آب پر کردند چون همه مشکها پر نمودند بسوی خیمه ها روانه گردیدند و بر یاران عمرو ملعون غالب شدند آن ملاعین
بجای خود برگشتند آسیبی هیچ یکی از اصحاب جناب امام حسین علیه السلام نرسید بود چون بسلامتی بخیمه ها رسیدند همهٔ اینها
که در خدمت آنحضرت بودند از آن آب سیراب گشتند از این جهت جناب عباس را بسقا ملقب کردند جناب امام حسین علیه السلام کسی
نزد عمر بن سعد ملعون فرستاد که با آن حرامزاده پیغام رسانند که امر آنجناب اینست در هنگام شب در میان دو لشکر با آنحضرت
ملاقات نماید چون شب شد پسر سعد ملعون با بیست نفر از یاران خود برداشت بملاقات آنحضرت بیرون آمد جناب امام
حسین علیه السلام نیز با چند نفر از اهل بیت و اصحاب کرام خود بیرون آمد در میان دو لشکر بیکدیگر ملاقات نمودند بعد از
ملاقات آنحضرت اصحاب خود را امر نمود که قدری کنار روند و نماند در خدمت آن بزرگوار مگر برادر گرامیش حضرت عباس و
فرزند عزیزش جناب علی اکبر و عمر بن سعد حرامزاده نیز اصحاب خود را دور نمود و غیر از پسر ملعون خود حفص و غلام بد کردار
در نزد او کسی نماند حضرت فرمود وای بر تو یا ابن سعد آیا از خدا نمیترسی که بازگشت تو بسوی اوست آیا میخواهی با من مقاتله کنی
و میدانی که من پسر کدام کسی هستم این لشکر و یاران بی حمیت را بگذار و در نزد من باش و مرا یاری کن زیرا که این کاریست که
ترا برحمت و رضا و خوشنودی خدا نزدیکتر میگرداند پسر سعد حرامزاده عرض نمود میترسم پسر زیاد خانهٔ مرا خراب کند
حضرت فرمود من خانهٔ برای تو بنا میکنم آن شقی عرض کرد میترسم باغ و بستان و مزرعهٔ مرا بگیرند حضرت فرمود بهتر از آنها را
از مال خود در حجاز برای تو عوض میدهم آن ملعون گفت من در کوفه عیال دارم از پسر زیاد برای ایشان میترسم دیگر آن ملعون
ساکت شد جواب نگفت و آنحضرت روی مبارک خود را از آن ملعون برگردانید و فرمود چه بسیار زود بد کردار هستی خدا ترا بزودی
در میان رختخواب خود ذبح نماید و در روز حشر هرگز ترا نیامرزد فرمود بخدا سوگند امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر
چیز کمی آن ملعون از روی استهزا گفت در خوردن جو کفایت از گندم میشود مترجم گوید آنچه از اخبار معتبره ظاهر میشود
اینست که آن حرامزاده را بعد از شهادت حضرت ایالت ملک ری نصیب نشد چنانکه بعد از این خواهد آمد پس این
کلام معجز نظام حضرت چگونه با آن اخبار جمع میشود زیرا که بنظر قاصر چنان میرسد که مراد حضرت از عراق مملکت
فارس است و مقتضای کلام باید آن ملعون زمان قلیلی ایالت ملک ری نموده باشد زیرا که حضرت فرمود از گندم عراق

نخوری مگر اندکی جواب اینست که مراد حضرت از عراق عراق عرب است مانند کوفه و حوالی وی مراد حضرت کنایه است از اینکه بعد از
شهادت من در دنیا چندان زنده نخواهی بود نقل مصنف ره فرموده است بر کشتیم بسیار روایت شیخ مفید ره که در
سابق روایت محمد بن ابی طالب نقل کرده بود که چون نامهٔ عمر بن سعد بپسر زیاد رسید که حسین میگوید اگر به آمدن من راضی نمیشوید
بجای خود برگردم آن حرامزاده نامه شمر کور را بعمر نوشت که حسین را تکلیف نما که برای یزید بیعت نماید و از عقب این نامه نامهٔ
دیگر بعمر شریر نوشت که حایل شو در میان حسین و یاران او و میان آب باید چنان حایل و مانع شوی که نگذاری که قطرهٔ از آن بچشند
چنانکه در بارهٔ عثمان بن عفان پرهیزکار پسندیده خصال چنین نمودند و او را تشنه لب کشتند این نامهٔ در روز هفتم ماه
محرم بعمر بن سعد حرامزاده رسید همان ساعت عمرو بن حجاج [illegible] با پانصد نفر از لشکر خود به مشرعهٔ آب فرات موکل
نمود و سفارش نموده که ایشان نگذارند که اصحاب جناب امام حسین از فرات آب بردارند چون اصحاب آنحضرت را از آب منع کردند و
نگذاشتند که قطرهٔ از آب فراوان مباح فرات بچشند تشنگی با اهل بیت و اصحاب آنحضرت غالب گردید در آن ملعون از لشکر نامسعود
پسر سعد ملعون بیرون آمد که او را عبدالله بن حصین ازدی میگفتند از قبیلهٔ بجیله شمرده میشد بصدای بلند ندا نمود یا حسین
و اصحاب حسین آیا نگاه نمیکنید بسوی آب فرات مانند رنگ آسمان جاری میشود بخدا سوگند قطرهٔ از آن آب نخواهید چشید تا
هنگامی که تشنه لب شربت ناگوار مرگ را بچشید حضرت فرمود خداوندا او را تشنه بمیران و مرگ او را [illegible] حمید بن مسلم
روایت کرده است که آن ملعون ملعون بود من بعیادت او رفتم قسم یاد میکنم بخداوند یکتا که بجز او معبودی نیست دیدم آن ملعون
پیوسته آب میخورد تا اینکه شکمش بحسب ورم میکرد و عطش او متزاید میگشت تا قدر آب میخورد قی میکرد و فریاد مینمود
العطش العطش از تشنگی هلاک شدم باز آب می آشامید تا اینکه شکم او میترکید بعد از آن قی مینمود و همگی از تشنگی آتش
گرفته بود و پیوسته با این حالت بود تا اینکه بنهایت ذلت و خواری بآتش جهنم پیوست لعنة الله علیه چون جناب امام
حسین مشاهده فرمود که لشکر اشرار پی در پی فوج فوج بسوی عمر بن سعد حرامزاده در نینوا جمع شدند و از کوفه پیوسته دسته
دسته بیاری آن ملعون می آیند بعمر بن سعد ملعون پیغام فرستاد که میخواهم او را ملاقات نمایم و در یکجا بنشینیم پس در میان
شب ملاقات در مکانی نمودند بسیار از هم دیگر گفتند عمر ملعون برخواست بجای خود برگشت همان ساعت نامهٔ به پسر زیاد
بد کردار نوشت اما بعد پس بدرستیکه خداوند غلیان آتش فتنه و فساد را خاموش نمود و سخن مسلمانان را باهم یکی و موافق
و متفق فرمود و امر امت را بصلاح آورد این حسین با من ملاقات نمود و با من عهد و پیمان بست از اینکه بیرون
آمده بسوی او برگردد یا بیکی از سرحدات برود و مانند یکی از مسلمانان باشد هرچه برای ایشانست از نفع و ضرر برای او نیز
بشود یا اینکه بنزد امیر مؤمنان یزید برود و دست خود را بدست او بگذارد در آن وقت هرچه صلاح باشد بعمل بیاورد و نگر
خود را در آنوقت بکند و نوشت در این کار برای تو خوشنودی میباشد برای امت صلاح میشود چون نامهٔ عمر بن سعد به پسر زیاد
رسید و از مضمون نامه مطلع گردید گفت این نامهٔ کسی میباشد که برای قوم خود بسیار خیرخواه و مهربان شود چون شمر بن ذی الجوشن
حرامزاده ملعون این را از پسر زیاد لعین شنید گفت عجب است که این مطلب را از حسین قبول میکنی و حال آنکه بزمین تو نازل
گشته و بنزدیکی تو رسیده است بخدا سوگند اگر حسین از بلاد تو بیرون رود و دست خود را بدست تو نگذارد و ترا بیعت نکند
هر آینه قوت او از تو بیشتر خواهد شد و تو از او ضعیف تر میباشی و سزاوار تر میشوی بعجز و هرگز این سلطنت و قوت برای
او نده چون پسر زیاد بی ایمان این سخن را از آن حرامزادهٔ شیطان استماع نمود رای او را پسندید و گفت چه بسیار رای نیکو را
اشارت نمودی فکر و تدبیر در این کار جز فکر و تدبیر تو نیست و گفت حال نامهٔ به پسر سعد مینویسم آنرا بنزد عمر بن سعد
ببر پس حسین و اصحاب او را تکلیف نماید برای اینکه گردن بحکم من بگذارند و فرمان مرا اطاعت و انقیاد نمایند پس اگر ایشان
باین امر راضی شدند ایشان را با اطاعت و فرمان برداری من بنزد من بفرستد پس اگر از این مطلب ابا و امتناع نمودند و گردن
باطاعت من نگذاشتند با لشکر خود باید با ایشان مقاتله نماید اگر عمر این را قبول نمود و با ایشان مقاتله ساخت تو عمر را اطاعت
نما و فرمان او را گوش کن و اگر بمقاتلهٔ ایشان راضی نشد و از قتال ایشان ابا و امتناع نمود پس ترا امیر لشکر نمودم و گردن عمر بن سعد
بزن سر او را پیش من بفرست برداشت نامهٔ بعمر بن سعد ملعون نوشت که من ترا بسوی حسین نفرستادم که بلا را از او دفع نمائی
و از قتال او تقاعد کنی و در جنگ و قتال او سستی نمائی و طول دهی امروز را بفردا و فردا را بروز دیگر افکنی و یا اینکه او را به
سلامتی و زندگی آرزومند و امیدوار سازی و از جانب او عذرخواهی کنی و یا وساطت و شفاعت او را نزد من نمائی
بهمان اکنون بگذار ملاحظه کن اگر حسین و اصحاب او بزیر حکم و فرمان من برآمدند و قبول حکم و اطاعت فرمان من نمودند ایشان را
از روی قهر و غلبه بفرمان برداری بنزد من بفرست و اگر اطاعت من ابا و امتناع نمودند با لشکر خود بسوی ایشان هجوم آور و شروع لشکر را

نامه اوردن شمر بعمر بن سعد ملعون

لیس لیشان ... حمله کن تا اینکه همه ایشانرا بکشی و اعضای ایشانرا از یکدیگر جدا نمای زیراکه ایشان براین عقوبات
سزاوار هستند و چون حسین را بکشی اسبها بر روی سینه و پشت و بگردن و بتاز زیراکه او برای امام زمان عاق شده و
ستمکار و سرکش و ظالم است و من میدانم که بعد از مرگ اسب تاختن در سینه و بدن او ضرری بحال او نمیرساند ولکن اینرا بر
نفس خود واجب و لازم نموده ام که اگر او را بکشم بعد از کشتنش چنین کاری بر بدنش بنمایم ای عمر اگر تو در اطاعت و اجرای
امر من بجا آر گشتی و فرمان بردار ما شدی پس ما ترا اجر احسن میدهیم مانند اجر مطیع فرمان بردار و اگر از اطاعت ما ابا و امتناع
نمائی پس از سرداری علم و لشکر ما کناره جوئی نما و سرداری لشکر را بعهده شمر بن ذی الجوشن واگذار کن و سپاه را با و بسپار
زیراکه او را باجرای امر و فرمان خود مامور نموده ام والسلام شمر حرامزاده نامه را گرفت بسوی عمر بن سعد لعین روانه
گردید چون بنزد عمر رسید نامه پسر زیاد حرامزاده را بعمر بن سعد حرامزاده و زنازاده داده نامه را خواند و از مضمون کفر
امیز وی مطلع گردید بشمر حرامزاده گفت ترا چه کار داشت که این فتنه را برپا نمودی وای بر تو خدا مر کند کار ترا و تو مبارك ننماید
و خدا قبیح گرداند این خبر را که برای من آوردی بخدا سوگند گمان من اینست که تو نگذاشته که پسر زیاد باین نامه من عمل نماید کار
بر ما فاسد نمودی که سعی ما ان بود که این کار را اصلاح نمائیم و ما را ببلای دو چار ساختی که خواهش ما این بود از ان
بلا گریزان شویم و امیدوار بودیم که از ان بلا استخلاص نمائیم بخدا سوگند هرگز حسین گردن بطاعت و فرمان پسر زیاد
نمیگذارد زیراکه شجاعت و کرامت نفس پدرش در دل حسین موجود است و غیرت و حمیت پدرش در نفس او مرکوز و
ثابت است شمر حرامزاده گفت اینها بکار نمیاید مرا از خیال خود خبر ده که آیا در مقام اطاعت امر امیر خود هستی و با
دشمن او جنگ و قتال میکنی یا نه و اگر در مقام فرمان بردار نیستی دست از سرداری لشکر بردار و امر لشکر را بدست من بده و مرا
با حسین بگذار هر چه میخواهم درباره او بجا آورم عمر حرامزاده گفت هرگز دست از سرداری لشکر نخواهم برداشت و ترا حظ و نصیب
در سرداری لشکر نیست ولکن من مباشر قتال حسین خواهم شد پس تو امیر بزرگ پیاده گان لشکر من باش پس عمر بن سعد
ملعون لشکر شقاوت و ضلالت خود را فرمان داد که برای جنگ و قتال اماده شوند همان وقت که نزدیك غروب افتاب روز
پنجشنبه نهم ماه محرم بود دریای لشکر شقاوت بجنبش امده روبسوی خیمه های ملایك پاسبان انمظلوم بیابان کربلا گذاشتند
شمر حرامزاده اسب خود را تاخته در برابر لشکر انشاه کم سپاه ایستاده بصدای بلند بنحس خود صدا زد کجایند فرزندان خواهر
ما پس جناب عباس و جعفر و عبدالله و عثمان فرزندان جناب امیر مومنان علی ابن ابی طالب بیرون امدند و با ملعون
فرمودند چه میخواهی انملعون حرامزاده عرض نمود که شما ای فرزندان خواهر من در امان من هستید ان بزرگواران نیکو
کاران انحرامزاده را فرمودند خدا ترا و امان ترا لعنت نماید آیا ما را امان میدهی و فرزند عزیز جناب رسول خدا را
امان نمیدهی انملعون چون این جواب را از ان بزرگواران شنید خایب و خاسر بجای خود برگشت مترجم میگوید بروایت
سید بن طاوس ره چون شمر ملعون ان بزرگوارانرا صدا نمود ایشان بسخن ان شیطان اعتنا نفرمودند جناب
امام حسین فرمود او را جواب دهید اگرچه فاسق است لکن بعض اخوال شماست ان بزرگواران فرمودند چه مطلب و
حاجت داری انحرامزاده عرض نمود ای فرزندان خواهر من شما را امان دادم خود را بکشتن ندهید با برادر خود حسین
و جنگ بر طاعت امیر مومنان یزید بن معویه بن ... جناب عباس فرمود دستهایت شل باشد و قطع شود و خدا لعنت کند امان تو
بکند ای دشمن خدا ما را امر مینمائی براینکه برادر و سید خود حسین بن فاطمه را بگذاریم و بزیر طاعت ملاعین و پسران ملاعین
داخل شویم چون شمر ملعون این کلام را از ان بزرگوار شنید خشمناك بجای خود برگشت مترجم حقیر با زمیگوید شك
در این نیست در این نسبت که مادر حضرت عباس از خویشان نزدیك شمر حرامزاده نبود کجا مانده که خواهر انحرامزاده
بوده باشد چگونه چنین نشود که مادر شمر بزنا شهرت داشت لکن بنابفرموده مصنف ره در کتاب مقتل فارسی
خود که مادر حضرت عباس از دختران قبیله بنی کلاب بود و شمر ملعون نیز از همان قبیله بوده است بگمان مترجم
اینست که جناب ام البنین از قبیله شمر حرامزاده هم نبود بلکه انملعون از قبیله صداب است و جناب ام البنین از
قبیله بنی کلاب بود در روایت شمر را بقبیله عامر نسبت داده است چنانکه در فصل گذشت لکن چون هر دو قبیله با
هم دیگر الفت داشتند و از اهل کوفه بودند و در میان عرب قاعده ایست که اگر یك شخصی از شهری بوده باشد اهل
ان شهر او را ابن عم میگویند و اگر مادرش از ان شهر بوده باشد ابن اخت میگویند آیا نشنیده در سابق که محمد
ابن اشعث ملعون بجناب مسلم عرض نمود نترس این قوم پسران عم تو هستند یعنی ابن زیاد و تابعان او و حال
انکه قرابتی در میان ابن زیاد و جناب مسلم نداشت و هلال ابن نافع ره بعمرو بن حجاج ملعون فرمود

پسر عم است

مکالمهٔ شمر ملعون با جناب عباس و برادرانش

۱۶۱۴ عم نسبت امده است ب بیان شامد و حال انکه هلال پسر عم حقیقی انملعون نبود باری بجناب ام البنین خواهر انحرامزاده نبود
زیراکه نام پدر شمر حرامزاده شرحبیل بن قرط اعور است لقب وی ذی الجوشن است و نام پدر جناب ام البنین حزام یا مخلد کلابی
واز طرف مادر نیز خواهر حقیقی نبود و کفایت میکند در اینکه مادر شمر حرامزاده دخل یا خواتین مکرمه نبوده ندارد کلام
شریف جناب امام حسین که بشمر حرامزاده فرمود یابن راعیة المعزی یعنی ای پسر زنیکه گوسفند میچرانید چگونه میشود که
مانند جناب امیر مومنان دختر چنین ملعونه ناکسی را تزویج نماید نعم بروایت شیخ مفید ره عمر بن سعد حرامزاده لشکر شقاوت
شیم خود را ندا نمود ای لشکر خدا سوار شوید مژده باد شما را به بهشت چون گروه اشرار ندای ان شیطان بدکردار را شنیدند سوار
اسب خود گردیدند بعد از عصر پنجشنبه روبسوی اصحاب انحضرت گذاشتند در ان هنگام جناب امام حسین علیه السلام در در خیمه ملای
پاسبان خود نشسته بود شمشیر خود را بر زانو بهم مبارکش گذاشته دیده مبارك بخواب رفته بود و سر مبارکش در بالای زانو بود
چون جناب زینب خاتون صدای گروه اشرار و ... ان قوم بدکردار را شنید مشاهده فرمود که ان اشرار سوار گشته رو بسوی
خیمه گذاشته اند از جای خود برخواست بنزد برادر مظلوم خود امد با دل پر درد و محنت عرض نمود ای برادر گرامی من آیا این صداها
نمیشنوی که بخیمه ما نزدیك شده است چون جناب امام حسین این سخن را از خواهر مظلومه خود شنید سر مبارك خود را برداشت
فرمود در این ساعت جناب رسول خدا را در خواب دیدم که بمن میفرمود بزودی بنزد من خواهی امد چون جناب زینب خواهر مصیبت
زده اش این خواب وحشت اثر را شنید طپانچه بر روی خود زده و صیحه کشید و بروایت سید ابن طاوس ره چون سر مبارك خود را از
زانو مبارك خود برداشت بجناب زینب خاتون فرمود ای خواهر مهربان جد بزرگوار خود محمد مصطفی را دیدم و پدر بزرگوارم علی مرتضی را
و مادر مهربانم فاطمه زهرا و برادر کریمم حسن مجتبی را در خواب دیدم که بنزد من امده بودند و میگفتند یا حسین تو در این نزدیکی
بنزد ما خواهی امد سید ره فرموده است در بعض روایات فرموده اند یا حسین فردا بنزد ما میایی چون جناب زینب خاتون
این خواب وحشت اثر را شنید طپانچه بر روی خود زد و صیحه کشید و صدا را ببلند بلند نمود و بگریه و زاری و ناله و بیقراری
اغاز نمود چون جناب امام حسین حالت خواهر را چنان دید فرمود ای خواهر ویل بر تو نیست ساکت باش خدا ترا رحمت کند صیحه
کشید جناب امام حسین فرمود ای خواهر ارام بگیر و اضطراب نکن چنان نکن که دشمنان ما بر ما شماتت نمایند بروایت شیخ بزرگ
وار شیخ مفید ره جناب عباس فرزند عزیز جناب امیر مومنان بخدمت سراپا سعادت جناب مظلوم بیابان کربلا امد عرض نمود
برادر بزرگوار این گروه اشرار روبسوی تو گذاشته بنزدیکی تو رسیده اند پس حضرت از جای خود برخواست فرمود ای برادر تو سوار
اسب خود باش و بمقابل لشکر اشقیا برو و از ایشان بپرس که چه خیال دارند و چه چیز در این وقت برای ایشان عارض گشته و کدام
چیز ایشانرا باعث شده که روبسوی ما نهاده اند جناب عباس بنابفرموده انحضرت به اسب خود سوار گشته با بیست نفر از
اصحاب کرام روبسوی انقوم بدفرجام نهاد که از جمله ان بیست نفر زهیر بن قین و حبیب ابن مظاهر اسدی بود چون جناب عباس
با یاران خود به برابر گروه اشرار و قوم کفار رسیدند جناب عباس فرمود چه چیز شما را عارض شده و چه اراده دارید انملاعین عرض
کردند در این ساعت از امیر فرمان امده است که شما را بگوئیم که بزیر حکم و فرمان امیر بیائید و گردن بطاعت او بگذارید و اگر
راضی باین فرمان نشوید و گردن بطاعت او نگذارید با شما مقاتله نمائیم جناب عباس فرمود در جای خود ارام بگیرید تعجیل نه
نمائید تا اینکه من سخن شما را بخدمت جناب ابو عبدالله عرض کنم انملاعین در جای خود ایستادند و عرض کردند برو و او را ملاقات
کن و حکم امیر را برای او اعلام نما بعد از ان جواب او را بما برسان پس جناب عباس با سرعت تمام خود را بخدمت جناب امام حسین
علیه السلام رسانید و ان بیست نفر در برابر گروه شقاوت اثر ایستادند و ایشانرا مخاطب ساخته مواعظ شافیه و نصایح مشفقانه
بگوش بخت ان اشرار ... رسانیدند و بعذاب خداوند قهار ایشانرا میترسانیدند و ایشانرا پند و نصیحت کردند که قتال جناب امام
حسین را ترك نمایند چون جناب عباس خبر انملاعین را بخدمت جناب امام حسین عرض نمود انحضرت فرمود بسوی ایشان مراجعت نما
هرقدر که قدرت داری امشب را از ایشان مهلت بگیر که قتال را بفردا بیندازند و ایشانرا امشب از ما دفع کن شاید
ما را مهلت دهند تا اینکه امشب را مشغول عبادت پروردگار خود باشیم و چند رکعت نماز بگذاریم و مشغول مناجات و استغفار
خداوند گار خود بشویم و طلب مغفرت و امرزش نمائیم زیراکه خداوند عالمیان میداند که من پیوسته نماز کردن را در راه رضا او و تلاوت
و قرائت کتاب خدا را خوش دارم و بسیار دعا و تضرع و راز و نیاز و طلب مغفرت و امرزش را دوست میدارم چون جناب عباس دو
انقوم نسناس برگشت و از ایشان مهلت خواست و ایشانرا بتاخیر قتال تا فردا راضی نمود با رسول عمر بن سعد ملعون بخدمت
انحضرت برگشت و انجانب عمر لعین انپیك بدفرجام پیغام بان امام انام رسانید که عمر میگوید ما شما را تا فردا مهلت دادیم
پس اگر فردا گردن بطاعت نگذاشتند و قبول بیعت نمودند ایشانرا بنزد عبیدالله ابن زیاد میبریم و اگر از طاعت و بیعت

اباء و امتناع نمود یدست از شما بر نخواهیم برداشت مترجم میگوید سید بزرگوار سید بن طاوس ره روایت کرده است که چون جناب
امام حسین مشاهده نمود که آن قوم بد فعال اصرار به تعجیل قتال دارند و بمواعظ شافیه و نصایح کافیه دست از کفر و عناد خود بر نمیدارند
برادر جان نثار خود جناب عباس ره فرمود ای برادر اگر میتوانی ایشانرا امروز از قتال ما برگردانی پس برو و ایشانرا دفع کن و راضی نما
که تا فردا برای ما مهلت بدهند شاید در این شب برای رضای خدا چند رکعت نماز بکنیم زیرا که خدا میداند که من همیشه نماز و تلاوت
قرآن را دوست میدارم راوی میگوید چون جناب عباس برابر ایشان آمد از آن ملاعین طلب مهلت نمود عمر بن سعد حرامزاده در مهلت دادن
توقف کرده اصرار به تعجیل قتال نمود و عمرو بن حجاج زبیدی بعمر ملعون گفت بخدا سوگند که اگر ایشان از ترک و دیلم میبودند و از ما
چنین سؤالی کردند و یکشب را مهلت میخواستند ما برای ایشان مهلت میدادیم و مسئلت ایشانرا اجابت مینمودیم پس چگونه
بمهلت دادن این جماعت راضی نمیشوی و حال آنکه ایشان آل و فرزندان محمد مصطفی است عمر حرامزاده چون سخن عمرو بن حجاج را
شنید دست از اصرار به تعجیل قتال برداشت و آن شب را مهلت داد آنجناب را بروایت شیخ مفید ره چون فرستاده عمر حرامزاده رسالت
عمر را بخدمت آنحضرت عرض نمود بجانب لشکر عمر برگشت آنحضرت هنگام شام اصحاب کرام و اهل بیت صاحب عزت و احترام را بر خود
جمع نمود از جناب امام زین العابدین علیه السلام مرویست که چون مشاهده نمودم که پدرم اصحاب خود را جمع نمود من نزدیک آن
بزرگوار رفتم تا اینکه سخنان او را بشنوم که برای اصحاب کرام خود چه میفرماید شنیدم که برای اصحاب کرام خود خطبه میخواند و خطبه شریف آن بود
اُثنِی علی اللهِ احسنَ الثناءِ واحمدُهُ علی السَّراءِ والضَّراءِ اللّهمّ انّی احمدُکَ علی ان اکرمتنا بالنبوّةِ وعلّمتنا القرآنَ وفقّهتنا
فی الدینِ وجعلتَ لنا اسماعاً وابصاراً وافئدةً فاجعلنا من الشاکرینَ امّا بعدُ فانّی لا اعلمُ اصحاباً اوفی ولا خیراً من اصحابی
ولا اهلَ بیتٍ ابرّ ولا اوصلَ من اهلِ بیتی فجزاکمُ اللهُ عنّی خیراً الا وانّی لا اظنُّ یوماً لنا من هؤلاءِ الّا غداً وانّی قد اذنتُ
لکم فانطلقوا جمیعاً فی حِلٍّ لیس علیکم منّی ذمامٌ هذا اللیلُ قد غشیکم فاتّخذوه جملاً السراء مقابل ضراء
است که بفتح سین است در اول و ضاد است در ثانی سراء هنگام شادی و ضراء هنگام شدت و مضرت است امر حاضر
که عبارت از قول آنحضرت است فانطلقوا امر وجوبی نیست زیرا که در مقام خطر و نهی واقع است جز رخصت افاده چیز دیگر نمیکند
پس اشکال وارد نمیشود که حضرت ایشانرا برفتن مأمور نمود چرا ایشان مخالفت آنحضرت کردند قول آنحضرت فاتخذوه جملا این
کلام و مانند آن از امثال مشهوره است در میان عرب کسیکه تمام شب را سیر نماید و آرام نگیرد میگویند فلان اتخذ اللیل جملا یعنی
تمام شب را راه رفت گویا شب را مانند شتر سوار شده و هم چنین اگر شب را بنماز و سایر عبادات احیا نموده باشد حاصل
مراد آنحضرت از این خطبه فصاحت و بلاغت مشحون آنست ثنا میکنم برای خداوند عالمیان به بهترین و نیکوترین ثناها و حمد میکنم
برای خدا در هنگام شادی و مصیبت و مسرت و مضرت خداوندا حمد و ثنا میکنم ترا برای آنکه ما را گرامی داشته به نبوت
و ما را تعلیم نموده علم کتاب قرآن و ما را عالم و دانا فرموده در شرایع دین خود و ما را گوش شنونده و دیده بیننده و قلب بیدار
و داننده دادی چون ما را باین نعمتهای بیکرانه سرافراز فرمودی پس ما را بگردان از شکر کنندگان نعمت خود قرار ده اما بعد
بدرستیکه من هرگز اصحابی با وفا کننده تر و بهتر از اصحاب خود نمیدانم و اهل بیت و خانواده نیکوکار تر و احسان کننده و حمایت و صله کننده
در حق خویشان بهتر از اهل بیت و خویشان خود نمیشناسم خداوند عالمیان از جانب رعایت و حمایت من جزای نیکو و بهتر بشما
کرامت فرماید آگاه باشید بدرستیکه گمان ندارم که ما را روز دیگر مهلت و زندگی باشد از این گروه اشرار مگر فردا بدرستیکه من شما را رخصت
برگشتن دادم پس همه شما بمنازل خود بروید در وسعت و حلیت هستید هیچ حرج و منعی و پیمانی از من بر شما نیست این تاریکی
شب عالم گیر شما را پوشیده است و از دیده مردم پنهان نموده تمام آنرا راه بروید و خود را بجائی برسانید چون آن بزرگواران این سخنان
جانگداز و مصیبت پرداز را از آن مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه اشقیا استماع نمودند برادران کرام و فرزندان صاحب
شرف و احترام و برادرزادگان آن امام انام و دو فرزند دلبند جناب عبدالله ابن جعفر طیار عرض نمودند چرا ما ترا تنها
در میان گروه اشقیا بگذاریم از برای اینکه بعد از شهادت تو در دنیا زنده بمانیم هرگز خدا چنین روزی را بما نصیب و قسمت
ننماید که بعد از تو در دنیا زنده باشیم اول کسیکه از آن بزرگواران این سخن را در جواب آن مظلوم بیکس بزبان شیرین بیان
خود راند جناب ابوالفضل العباس فرزند عزیز وفادار جناب امیرمؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلام بود بعد از آن بزرگوار
فرزندان خود آنحضرت و برادران و برادرزادگان او بجناب عباس تبعیت نمودند و مانند سخن وفا پرور او سخن
گفتند و اظهار جان نثاری و وفاداری نمودند جناب امام حسین علیه السلام روی خود را بفرزندان عقیل کرد و اشاره
فرمود ای فرزندان عقیل شهادت و کشته شدن مسلم ابن عقیل از شهادت و کشته شدن شما کفایت میکند
پس شما را رخصت دادم امشب که هر جا خواهید بروید آن وفاداران و نیکوکاران عرض کردند سبحان

الله چه بسیار عجیب است اگر ما در این هنگام برویم مردم برای همه ما چه میگویند و ما برای ایشان چه جواب بگوئیم که آقا و سید و بزرگ
خود را و فرزندان عم خود که بهترین اعمام است در میان دشمنان بگذاریم و با موافقت ایشان بدشمنان بد اندیشان
تیر نزنیم و نیزه بکار نبریم و شمشیر نزنیم برویم و خبر از ایشان نداشته باشیم که در میان این گروه اشقیا کار ایشان بکجا رسید
نه بخدا سوگند هرگز چنین کار را نخواهیم نمود و لکن جانها و مالها و اهل و عیال خود را فدای آنجناب عزیز تو خواهیم نمود
و در یاری و نصرت تو با دشمنان جنگ نمایان میکنیم تا اینکه وارد بشویم بآن موردیکه تو وارد خواهی شد و تا اینکه شربت
ناگوار مرگ را بچشیم چنانکه تو خواهی چشید خداوند عالمیان تقبیح گرداند آن زندگانی را که بعد از کشته شدن تو بوده
باشد جناب مسلم بن عوسجه از جای خود برخواست و عرض نمود آیا سزاوار است که ترا در میان چنین بلا بگذاریم و از تو جدا
شویم و اگر چنین کار را بکنیم بکدام عذر برای خدا عذر بیاوریم در ادای حق لازم و واجب تو نه بخدا سوگند هرگز دست از
نصرت و یاری تو بر نمیداریم تا اینکه به نیزه مرا نخیر خود بسینه پر کینه دشمنان نیزه بزنم و بشمشیر آبدار خود با آن گروه
اشرار مشغول قتال و کارزار بوده باشم تا هنگامیکه قبضه شمشیر در دست من ثابت بوده باشد اگر سلاح جنگ نیافته
باشم هر آینه ایشانرا بسنگ میزنم بخدا سوگند دست از یاری تو بر نمیداریم و پیوسته در پیش روی تو با دشمنانت مقاتله
میکنیم تا اینکه خدا دانسته باشد که ما حق ترا در غیبت جناب رسول خدا بجا آوردیم و زهیر عرض نمود بخدا سوگند اگر بدانم
که کشته میباشم و بعد از کشته شدن مرا زنده بکنند بعد مرا در آتش زنده بسوزانند و خاکستر مرا بباد دهند و به بیابانها
بپاشند این کار را بر من هفتاد دفعه بعمل بیاورند پیوسته زنده کنند بسوزانند باز از تو جدا نمیشوم و از یاری و نصرت
تو دست نمیکشم تا اینکه شربت ناگوار مرگ را در راه محبت تو بچشم پس چگونه ترا یاری نکنم و حال آنکه یک دفعه کشته خواهم
شد بعد از آن بکرامت دائمی و سعادت ابدی خواهم رسید که هرگز آنرا انتها و آخر ندارد و جناب زهیر بن قین از جا خود برخواست
و عرض نمود بخدا سوگند هر آینه دوست دارم و خواهان هستم که مرا در نصرت و یاری تو بکشند بعد زنده سازند باز بکشند
و زنده نمایند تا اینکه هزار دفعه بر من چنین عقوبت بکنند بسبب آن خداوند عالمیان این بلا و کشته شدن را از جان عزیز
تو و از جان این جوانان نیکوکاران اهل بیت تو دفع نماید سایر اصحاب کرام آن امام انام مانند این سخنان
تکلم کردند که بعض آنها به بعضی از جهت استقامت و وفاداری و نصرت بیکدیگر شباهت داشتند چون جناب امام حسین علیه
السلام ایشانرا در جان نثاری ثابت قدم یافت و سخنان ایشانرا شنید ایشانرا بدعای خیر یاد نمود بجهة عزت ایشان و ملایک
با ایشان خود برگشت سید ابن طاوس ره روایت کرده است که بعضی از اصحاب آنحضرت برای محمد ابن بشر حضرمی در هنگامیکه یکی
یکی از اصحاب اطهار جان نثاری میکردند گفت پسر تو در سرحد مملکت ری اسیر شده است محمد ابن بشر گفت اجر و ثواب اسیر
شدن او را از نزد خدا میخواهم و نفس من راضی باسیری او نبود و دوست نداشتم که او را اسیر کنند من زنده باشم چون جناب امام
حسین سخنان آن بزرگوار و وفادار را شنید فرمود خدا ترا رحمت کند تو از بیعت من در وسعت و حلیتی برو و سعی در استخلاص
پسر خود بکن و او را از اسیری خلاص بنما آن مؤمن پاک طینت و ستوده خصلت عرض نمود درندگان بیابانها مرا
زنده بخورند اگر از تو جدا شوم و دست از دامن تو بر ندارم حضرت پنج عدد برد یمانی و خلعت زیبا برای محمد کرامت فرمود
که قیمت آنها هزار دینار طلا بود فرمود این جامه ها را به فرزندت بده که بآنها در استخلاص برادر خود استعانت کند سید
ره از زبانت روایت کرده است که جناب امام حسین و اصحاب کرام او در شب عاشورا مشغول عبادت خدا بودند و آن بزرگ
واران تا هنگام سحر پیوسته بصدای ضعیف و آهسته و دلسوز مانند صداهای زنبوران عسل براز و نیاز بودند و کار
بی نیاز و دعا و تضرع و مناجات خداوندکار و طلب حاجات میگذشت بعضی از ایشان برای تعظیم خداوندکار عزیز
کریم سر برکوع فرود آورده و دیگری برای فروتنی و عبودیت خداوندکار معبود پیشانی خود را بحال خضوع در
سجود گذاشته و بعضی در قیام نماز و بعضی نشسته مشغول راز و نیاز بود چون جماعتی از لشکر نامسعود عمر بن سعد
مردود حال التماس و کیفیت عبادت و اطاعت اصحاب آنحضرت را چنان دیدند پرده کوری و جهالت از پیش چشم
ایشان گشوده توفیق ربانی و تائیدات سبحانی ایشانرا دریافت نمود سی و دو نفر از لشکر عمر بیرون آمده در میان
آنحضرت ملحق شدند و در روز عاشورا در خدمت سراسر سعادت آنجناب بدرجه شهادت فایز گردیدند مترجم می
گوید شاید در نظر قاصر بعضی از ارباب قصور در این مقام اشکالی رخ بدهد که چگونه باشد که آنحضرت با اهل
بیت و اصحاب کرام خود بفرماید که شما را مرخص نمودم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و شما در برگشتن به
منازل خود حرجی نیست و حال آنکه نصرت آن بزرگوار در همه حال خصوصا در آن معرکه بلاخیز و عرصه گاه مصیبت

ومحبت ایشان از واجبات مؤکده و مفروضات حتمیه بود که ترک و مخالفت وی موجب عذاب الیم و باعث دخول آتش جحیم خواهد شد
زیرا که از جمله ضروریات مذهب و آیین و بدیهیات دین مبین جناب سید مرسلین که بیعت و طاعت آن برگزیدهٔ خداوند کار علا
و سایر ائمه کرام و اوصیای جناب رسول انام از گردن هیچ کس برداشته نمیشود زیرا که وجوب طاعت و لزوم نصرت ایشان از جانب خدا
وند عالمیان محتوم و لازم و واجب و فرض بود که پیوسته اهل عالم در هر عصر و زمان برای آن مکلف هستند و هیچ عمل و طاعت بغیر
آن مقبول نیست و جمیع اعمال بغیر ولایت و طاعت ولی الله حبط و باطل و هباء منثور و عاطل است و ولایت ایشان
برگزیدگان خداوند عالمیان از ارکان دین مبین و لوازم ایمان و مذهب و آیین است و کسانیکه در عرصهٔ کربلا در خدمت سرور
سعادات انگشتر گروه اشقیا بودند بهمهٔ اینها عالم و دانا بودند گواه صدق اینمقال و شاهد راستی اینمقال سخن جناب مسلم ابن
عوسجه ره است که عرض نمود اگر از تو جدا شویم و در میان دشمنان ترا تنها بگذاریم پس در نزد خدا چه عذر داریم و در ترک یاری تو بگذا
سخن خدا را حجت بیاریم و جواب فرزندان عقیل است که اگر جان و خون خود را فدای جان و خون تو ننمائیم هر اینه ادا نموده باشیم
آن تکلیفی که در گردن ما ثابت و لازم است و اگر بفرمودهٔ آنحضرت بیعت و وجوب طاعت از ایشان برداشته میشد چنین کلامی
از ایشان صادر نمیگشت جواب از این اشکال به دو وجه میشود یکی آنکه در میان عرب عادت بر این جاری بود که اگر کسی به دیگری
بیعت مینمود و گردن باطاعت او میگذاشت آنرا نقض نمیکرد بلکه اگر مخالفت بر بیعت خود مینمود در عرف ایشان بسیار مذموم
و مکروه بود زیرا که در میان ایشان بیعت مانند واجبات شرعیه میبود و اگر در هنگام مخالفت بیعت صاحب بیعت مؤاخذه
بر او نمیکرد در عرف عیب بر مؤاخذه کننده نمیکردند و شواهد بسیار در اخبار و حکایات گذشتگان بر اینمدعا موجود است
که ذکر آنها باعث طول کلام و موجب کلال و ملالست پس بنا بر اینمقدمه شاید مراد آنحضرت از برداشتن بیعت این گونه بیعت
بوده باشد نه بیعت امامت و ولایت که برداشتن آن در دست خود آنحضرت هم نبود بلکه آن تکلیف واجبهٔ الهیه بود و اشارت میکند
براینمطلب کلام آنحضرت که فرمود از جانب من حرجی بر شما نیست و نفرمود از جانب خدا هیچ حرجی بر شما نیست وجه دوم آنستکه کلام
آنحضرت امتحان اصحاب کرام خود بود هر چند یکه خود آنجناب دانسته بود که هرگز ایشان ترک یاری و نصرت آنحضرت را نمیکردند
لکن غرض او این بود که بزرگواری ایشان بر عالمیان ظاهر و هویدا نماید که ایشان کسانی بودند که با وجود اینکه اذن در رخصت
یافتند باز در مقام جان نثاری و سرباری ایستادند و بجان و مال و اهل و عیال در یاری و نصرت آنحضرت تقصیر نکردند تا شب
اینکه روز جنگ و قتال برای یکدیگر سبقت میکردند و پیشی میگرفتند بشوق شهادت با همدیگر مزاح و مطایبه مینمودند
چنانکه خواهد آمد هرگز باک و ترس از زخم شمشیر برنده و نیزه و تیر درنده نمیکردند و اوامر ابتلائیه و امتحانیه از خداوند
عالمیان در حق بندگان خود از حد و عد فزون و از مرتبهٔ احصا و شماره بیرونست نگاه نما بحکایت مامور شدن جناب
ابراهیم بذبح فرزند عزیز خود حضرت اسماعیل که بجز امتحان چیز دیگر متصور نیست زیرا که خدا نخواسته بود که
در واقع فرزندش مذبوح شود والا فدا نمیفرستاد بلکه محض مقصود از امر و غرض اصلی از آن اظهار جلالت شان و منزلت
حضرت ابراهیم بود که در نزد عالمیان و پیش ملایک هفت آسمان مقام عبودیت و مرتبهٔ انقیاد و اطاعت جناب ابراهیم آشکار
و هویدا گردد که در آن سن پیری نور دیده و سرور سینهٔ خود را که مانند حضرت اسماعیل در حسن و جمال و نور رخسار
مانند آفتاب عالمتاب بود بمحض رضای خداوند عالم اقدام بذبح او نمود و مقام منزلت حضرت اسمعیل نیز بر عالمیان ظاهر گردید
که چون خواب پدر بزرگوارش را شنید از روی ادب عرض نمود ای پدر بزرگوار بعمل بیاور آنچه که بر آن مامور شده و مرا از صابران
خواهی یافت بلی ثمر چنین گونه درخت نیکو و فرع چنان اصل پاک مانند جناب امام حسین میباشد که در راه رضای خدا
از جان و مال و اهل و عیال گذشت و چیزی در راه رضای خدا در زمین باقی نگذاشت روحی و روح العالمین فداه مترجم
باز میگوید از ظاهر این روایات که در کیفیت سؤال و جواب آنحضرت و اصحاب کرامش مصنف ره از کتب معتبره نقل نموده
آنست که کسانیکه در خدمت آنحضرت وارد کربلا شدند هرگز یکی از ایشان از خدمت آنحضرت جدائی ننمودند و همهٔ ایشان در
یاری و نصرت آن بزرگوار ثابت قدم ماندند و کسانیکه دین خود را بدنیا فروختند و از سعادت شهادت چشم پوشیدند
در منزل زباله از سر آنحضرت پراکنده گردیدند چنانکه گذشت و از روایات ملهوف و اخبار فضیلت شهدای کربلا نیز
چنین ظاهر میشود چنانکه آنها نیز در سابق مذکور شدند و قضای صدق اعتبار تمام و حکم عقل خالی از شوائب اوهام
شهادت و دلالت بر این دارد که اگر کسی غرض او محض اغراض دنیویه و اعتبارات این چند روزهٔ جهان بی اعتبار
بود در عرض آن مدت که لشکر حر ملاقات آنحضرت نمود تا ورود در عرض هشت روز دیگر که لشکر کفار
وارد کربلا میشدند البته از خدمت آنحضرت جدائی نمود و سلامت جان خود را غنیمت میشمرد بجای خود میرفت

تا شب عاشورا در خدمت آنحضرت بمانند تا اینکه آن شب برود و در روایتی نیز در این باب از کتب معتبره وارد نشده است مگر از روایتیکه
مصنف ره در باب اخبار متفرقه بعد از شهادت آنحضرت از تفسیر جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است آن روایت
آنستکه چون جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب آنحضرت لشکر اشقیا که آنحضرت را کشتند بتمام امتحان و اختبار برآمدند
امام حسین بر اصحاب خود فرمود شما از وجوب بیعت من در وسعت و حلیت هستید بهم اهل و خویشان و دوستان خود لاحق
شوید و با اهلبیت و خویشان خود فرمود شما را از مفارقت خود حلال نمودم و رخصت دادم که شما نیز از من جدا شوید
زیرا که شما را تاب مقاومت و مقابلت با این گروه نیست بجهت اینکه پیوسته عدد و قوت ایشان زیاد و مضاعف گردد
و مقصود این گروه غیر از کشتن من نیست و مرا با این قوم بگذارید که بغیر از من بدیگری نظر ندارند بدرستیکه خداوند عالمیان
یاور و معین منست و مرا از حسن کرامت خود محروم نمیکند چنانکه عادت او در خصوص پدران بزرگوار من بدین قرار
است چون لشکر آنحضرت اینسخنان از شنیدند اما اعدا و لشکر آنحضرت همگی پراکنده شدند اما خویشان نزدیک و اهلبیت کرام آن
و از مفارقت آنحضرت ابا و امتناع نمودند و راضی بمفارقت نشدند و عرض کردند ما هرگز از تو جدا نمیشویم چیزیکه ترا محزون
و اندوهناک میگرداند ما را نیز اندوهناک میکند آنچه بتو خواهد رسید بما نیز وارد خواهد شد و اینرا میدانیم که اگر ترا
یاری کنیم و در خدمت تو بوده باشیم نزدیکترین مردمان روزگار میشویم در نزد خدا جناب امام حسین فرمود چون نفسهای
خود را بر آن امر وادار و عازم نموده اید که من نفس خود را بآن امر وادار و عازم نموده ام پس بدانید که خداوند عالمیان منازل
عالیه در مقامات شریفه به کسی کرامت نخواهد فرمود مگر بصبر کردن ببلاها و مصایب تحمل نمودن بر محنتها و مکاره خداوند
عالم هر چند یکه مرا و پدران بزرگوار مرا که من آخر ایشانم در زندگانی دنیا بکرامات و نعمتهای بیکران مخصوص گردانیده است
که دیگران از آن کرامات مخصوص نفرموده است که بسبب آن کرامات صبر کردن بمصایب دنیا برای من آسان میشود لکن شما چون
صبر بر مصایب دنیا نمائید در شهادت با من موافقت کنید بعضی از آن کرامات بشما نیز عطا خواهد فرمود بدانید که شیرینی
و تلخی و نیک و بد دنیا مانند شیرینی و تلخی است که در خواب دیده شود و اثری بعد از بیدار شدن از آنها ظاهر نمیشود و بیداری
در آخرتست و رستگار کسیست که در آخرت رستگار و سعادتمند شود و بدبخت و صاحب شقاوت کسیست که در آخرت شقی
و بدبخت گردد مترجم میگوید اگرچه اینکلمات و حکایت پراکنده شدن اصحاب آنحضرت در بادی نظر چنین معلوم میشود که در شب
عاشورا واقع شده باشد لکن بعد از تامل اشکال بنظر میاید که در شب عاشورا از کسانیکه در خدمت آنحضرت ماندند
از سایر مردم و خواص شیعیان بودند و مناسبت این روایت با آن خطبه که در منزل زباله خواندند و لشکرش پراکنده شدند بیشتر
از مناسبتش بحکایت شب عاشوراست زیرا که در آن منزل از لشکر حضرت نماند مگر اهلبیت کرام و چند نفر دیگر از خواص شیعیان بعد
آن جماعتی از ارباب یقین و صلحای دین مبین بآنحضرت ملحق شدند که بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانکه بعضی از آنها گذشت و کیفیت
نشان دادن آنحضرت منازل و مقامات بهشت را برای اصحاب کرام خود در باب فضیلت شهدای کربلا گذشت هر کس میخواهد
باخبار آن باب نظر نماید انتهی برگشتیم بترجمهٔ روایات مصنف ره سید بن طاووس ره روایت کرده است که آن شب جناب امام حسین
امر نمود که در کنار خیمه زدند و ظرف بزرگی حاضر نمودند که مشک بسیار در توی آن ظرف داشت و نوره در نزد وی گذاشتند
پس داخل آن خیمه گردید که نوره بکشد مرویست که در آن هنگام بریر ابن خضیر همدانی ره و عبد الرحمن ابن عبد ربه الانصاری
در در خیمه ایستاده بودند که بعد از بیرون آمدن آنحضرت نوره بر بدن خود بکشند بریر ره شروع نمود که با عبد الرحمن
مزاح و مضاحکه نماید عبد الرحمن گفت یا بریر آیا در این هنگام چه جای مطایبه و مضاحکه میباشد این ساعت سزاوار خنده
و باطل نیست بریر ره فرمود بخدا سوگند قوم من میدانند که من هرگز در پیری و جوانی لهو و لعب و باطل را دوست نمیداشتم
و هرگز مایل بر آن نبودم و لکن در اینساعت میل به مضاحکه و مطایبه نمودم بجهت شادی و سرور خود برای آنچه بما رخ می
دهد از شهادت و کشته شدن بخدا سوگند امر ما جز این نیست که فردا با این گروه اشرار ملاقات خواهیم نمود و بشمشیرهای
آبدار خود یکساعتی با ایشان مشغول کارزار شویم بعد از آن کشته میباشیم بحوریان نیکورویان و چشم بزرگان معانقه
میکنیم شیخ مفید ره روایت کرده است که جناب امام زین العابدین علیه السلام فرموده است که من در همان شبی که پدر بزرگ
وارم در صباح آن بدرجهٔ شهادت رسید در خیمهٔ خود نشسته بودم و ناخوشی بر من مستولی بود و عمه ام جناب زینب
خاتون به پرستاری من مشغول بود در آن هنگام پدر بزرگوارم در خیمه تنها نشسته و جون مولای ابوذر
غفاری ره در خدمت آن بزرگوار ایستاده شمشیر او را صیقل و اصلاح مینمود و پدرم در بیوفائی دنیا
این ابیات را میخواند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب و طالب قتیل

والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل چون لغات شرح این ابیات بذ ضمن روایت امالی در فصل اول این باب سمت تحریر یافت مین جا اکتفا بحاصل ترجمه آنها مینمایم یعنی اف و تف بر تو باد ای روزگار ناپایدار و چرخ کجمدار از جهت دوستی و حیثیت شناسائی تو که هرگز بر کسی وفا نکرده چه بسیار شده است که در هنگام طلوع آفتاب و هنگام و وقت غروب خورشید نوران طالبان و مصاحبان تو مقتول گردند و روزگار هرگز از مرگ کسی به بدل و عوض راضی نمیشود بدرستیکه بازگشت همه امور بغیر خداوند جلیل راجع نمیشود هر زنده راه مرگرا خواهد پیمود مترجم میگوید در مقتل ابی مخنف بعد از قول انحضرت وکل حی سالک سبیل این مصراع نیز وارد گشته است ما اقرب الوعد من الرحیل وانما الامر الی الجلیل سبحانه ربی ماله مثیل یعنی چه بسیار نزدیک است وعده کوچ نمودن و بازگشت امور بسوی خدا است منزه است پروردگار من که او را نظیر و مانند ندارد انتهی جناب امام زین العابدین علیه السلام میفرماید پدر بزرگوارم این ابیات را دو سه دفعه تکرار نمود تا اینکه من فهمیدم که بلا و مصیبت نازل شده است و دانستم که چه اراده میکند و تن بمرگ داده است گریه بر من گلوگیر شد پس خود داری نمودم و سکوت اختیار کردم و دانستم که بلا نازل گشته است اما عمه ام زینب پس انچه من از پدر بزرگوارم شنیده بودم که عبارات بود از آن ابیات چنانکه از مصیبت پدر او نیز شنید چون او زن بود و از عادت زنان رقت و بی صبری و جزع نمودن و بی تحملی است نتوانست خود داری بکند شیوه صبر و تحمل از پیش گیرد بی اختیار از جا خود برخواست پا برهنه جامه خود را از زمین میکشید با دل بریان و چشم گریان خود را بنزد پدر بزرگوارم رسانده صدای خود را به واثکلاه و وامصیبتاه بلند نمود و گفت کاش پیش از این روز مرده بودم و مرا مرگ میربود تا اینکه چنین روز را نمیدیدم عرض نمود ای یادگار گذشتگان و پشت و پناه باقی ماندگان گویا امروز مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی از دنیا رحلت نموده اند جناب امام حسین از روی حسرت و رقت بجانب سوی او و بی صبری و قرار خواهر مصیبت زده خود نظر نمود فرمود ای خواهر مهربان من حلم و بردباری ترا شیطان نبرد ای نور دیده قطرات عبرت مانند سیلاب از دیده مبارک بر محاسن شریفش جاری نمود و بحالت دلسوز خواهر مهربانش گریه و زاری کرده فرمود ای خواهر اگر مرغ قطا را بحال خود بگذارند و صیاد از وی دست بردارد در جا خود آرام می نشیند و در آشیانه خود میخوابد یعنی اگر دشمنان از من دست بردارند و بحال خودم بگذارند من خود را بچنین بلا و محنت نمی اندازم لکن مرا بحال خود نمیگذارند و دست از گریبانم نمیکشند چون جناب زینب خاتون این سخن دلسوز و کلام گریه خیز را از برادر بزرگوار خود شنید گفت وای بر من یا کار تو باینجا رسیده از روی ناچاری و بی علاجی تن بمرگ داده و چاره از آن نداری و از روی جور و ستم باین مصیبت و بلا دوچار شده این امر بیشتر سوزاننده و زخم دار میکند بر نفس من بیاد شواز روز یاد تر از همه مصیبتها که ترا از هر طرف چاره بریده باشد بی اختیار طپانچه بر صورت خود زده و گریبان خود را چاک نمود و از نهایت اضطراب و از غایت بیتابی و اختیار مدهوش گردیده بر زمین افتاد چون جناب امام حسین علیه السلام مشاهده فرمود که خواهرش از هوش رفت و بیتابانه مدهوش گردید از جا خود برخواست و بر خواهر خود آب بروی خواهر خود پاشید چون جناب زینب خاتون بحال آمد حضرت فرمود ای خواهر مهربان از خدا بترس و خود را تسلی ده چنانکه خدا امر بصبر و شکیبائی فرموده شیوه صبر را پیشه خود کن و بقضای پروردگار عالمیان راضی باش و بدانکه همه اهل زمین میمیرند و اهل آسمانها باقی نخواهند ماند بدرستیکه همه چیز هلاک و فانی خواهد شد مگر ذات اقدس خداوند ذوالجلال که زوال و فنا را راه بذات اقدس باری ندارد که بقدرت قاهره خود عالمیان را از کتم عدم بحیطه وجود آورده و همه مردها را از قبرها بیرون آورده زنده خواهد فرمود و بسوی او بازگشت خواهند نمود و اوست خداوند بیهمتا که او را مثل و مانند نیست فرمود ای خواهر جد بزرگوارم از من بهتر بود و پدر بزرگوارم و مادر مهربانم و برادر گرامیم از من بهتر و نیکوتر بودند و برای من و برای همه مسلمانان بجناب رسولخدا تاسی و پیروی میباشد یعنی ایشان با وجود اینکه از من بهتر و نیکوتر بودند از دنیا رفتند و شربت ناگوار مرگ را چشیدند پس آن بزرگوار باین سخنان و مانند آنها خواهر مصیبت زده خود تسلی میداد و امر بصبر و شکیبائی مینمود و فرمود ای خواهر مهربان ترا بخدا سوگند میدهم و سوگند غایت کن قسم مرا چون مرا بکشند گریبان خود را در مصیبت من چاک نکن و روی خود را خراش منما و در عزای من واویلاه و واثبوراه نگو جناب امام زین العابدین علیه السلام فرموده است که چون پدر بزرگوارم بجناب زینب خاتون این وصیت را نمود از دست او گرفته بخیمه من آورد و او را نزد من نشانید خود بسوی اصحاب خود برگشت و امر نمود که خیمه های خود را بهم دیگر متصل نمایند و طناب خیمه ها را داخل یکدیگر سازند و چنان بکنند که ایشان در هنگام کارزار در میان خیمه ها باشند و خیمه ها ایشان از پشت سر و طرف راست و چپ احاطه نمایند و راه گذر نگذارند مگر آن طرفی که گروه دشمنان از آن طرف هجوم میاورند و با ایشان مقابله مینمایند تا اینکه دشمن از هر طرف قدرت بر ایشان نیابد و جنگ از یکطرف شود و ایشان را باین کار

امر نموده بخیمه خود برگشت تمام شب را مشغول نماز و استغفار و دعا و تضرع گردید و اصحاب انحضرت نیز مشغول نماز و استغفار و دعا شدند مترجم میگوید در اینمقام دو تا روایت وارد شده الحاق آنها بر این مختصر خالی از فایده نیست یکی روایت که سید بزرگوار سید ابن طاوس ره روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام بزمین کربلا وارد گردید از اصحاب کرام خود پرسید نام این زمین چیست عرض نمودند نامش کربلاست فرمود اینجا فرود آئید همین جا محل افتادن و فرود آمدن بارهای ما و محل ریخته شدن خونهای ما و محل و مقام قبرهای ما میباشد باینمطلب که جد بزرگوارم خبر داده است بمن پس بنابفرموده انحضرت همه اصحابش فرود آمدند و لشکر حر نیز در مقابل ایشان پایین شدند انحضرت بر کنار نشست شمشیر خود را اصلاح مینمود و میفرمود یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وکل حی سالک سبیل ما اقرب الوعد الی الرحیل وانما الامر الی الجلیل چون جناب زینب خاتون این ابیات دلسوز را از برادر بزرگوارش شنید عرض نمود ای برادر بزرگوار این سخن کسی است که برکشته شدن خود یقین نموده باشد حضرت فرمود بلی ای خواهر مهربان چون جناب زینب خاتون اینرا شنید گفت وامصیبتاه همین خبر مرگ خود را بمن میدهد راوی میگوید چون زنان حرم این کلمات جانگداز و هوش بر دار را شنیدند صداها بگریه بلند کردند و طپانچه بر روی خود زدند و گریبان خود را پاره نمودند جناب ام کلثوم میگریست و با دل کباب و چشم پر آب ندا مینمود وامحمداه واعلیاه واماه وا اخاه واحسیناه وای بر ضایع و پامال شدن ما بعد از تو یا ابا عبدالله جناب امام حسین خواهر دلسوخته خود جناب ام کلثوم را تسلی داد و فرمود ای خواهر مهربان رضا بقضای خدا ده و صبر و شکیبائی کن و به امید الطاف کن زیرا که ساکنان ملاء اعلی و صدر نشینان آسمانها فانی خواهند شد و همه اهل زمین مرده میباشند و همه کاینات راه مرگ را خواهند پیمود فرمود ای خواهر من ای ام کلثوم و یا زینب و یا فاطمه و یا رباب هنگامیکه دیدید که مرا کشتند بجهت کشته شدن من گریبان خود را چاک نکنید و رخسار خود را نخراشید و سخنان مکروه و بیهوده نگوئید سید ره بعد نقل این روایت فرموده است میشود سبب بردن جناب امام حسین علیه السلام زنان و خواهران و دختران خود را بکربلا و همچنین این باشد که اگر انحضرت ایشانرا در ملک حجاز یا بلاد دیگر میگذاشت و خودش بسفر عراق میرفت یزید ملعون ایشانرا مستاصل مینمود یا اسیر میکرد یا بجهت اسیری ایشان جناب امام حسین از سعادت جهاد و شهادت میماند و دیگری روایتی است که بعضی از ارباب مقاتل از شیخ بزرگوار شیخ ابن نماره از جناب سکینه خاتون روایت نموده است که فرمود روز نهم ماه محرم آب ما خلاص و تمام گردید نزد ما قطره آبی پیدا نمیشد تشنگی دل ما را کباب میکرد و هیچ آب نداشتیم مشکها و ظرفهای خالی شده بود حتی اینکه خیکهای آب از شدت حرارت آفتاب خشکیده بود چون هنگام شام رسید تشنگی بر من و سایر دختران و اطفال مستولی گردید از جا خود برخواستم که بنزد عمه ام جناب زینب خاتون بروم و او را از تشنگی ما خبر بدهم شاید آبی برای ما ذخیره کرده باشد پس من او را در خیمه خود یافتم دیدم برادر شیرخواره مرا در کنار خود گرفته گاهی می نشیند گاهی بر میخیزد و برادر من در دامن او مانند ماهی در تب و تاب اضطراب میکرد و گریه مینمود و عمه ام زینب برای برادر مظلوم میفرمود صبر کن و آرام گیر ای عزیز دلبند برادر بزرگوار من و میفرمود تو چگونه میتوانی که بر تشنگی صبر نمائی و حال آنکه تو در اینحالت بد و تشنگی هستی بسیار گرانست بر عمه ات که گریه ترا بشنود و تشنگی ترا ببیند و نتواند ترا نفع بدهد و قدرت نداشته باشد که ترا سیراب نماید جناب سکینه خاتون میفرماید چون من اینحالت را مشاهده نمودم گریه بر من مستولی گردید چون عمه ام زینب صدای گریه مرا شنید فرمود سکینه عرض کردم بلی فرمود چرا گریه میکنی عرض کردم بحالت برادر شیرخواره خود گریه مینمایم و تشنگی خود را بعمه ام خبر ندادم که مبادا اندوه و مصیبت او زیاده شود عرض کردم ای عمه مهربان من کاش کسی را بخیمه های عیالها و زنان اصحاب و انصار بفرستی شاید پیش ایشان آب پیدا بشود چون عمه ام زینب اینسخن را از من شنید از جا خود برخواست و برادر شیرخواره مرا برداشت بخیمه های اصحاب عموهای من رفت یکی یکی خیمه ها را گردید در هیچ یکی از آنها قطره آبی پیدا نشد پس برگشت چند نفر از دختران و پسران کوچک اصحاب بعقب عمه ام زینب می گردیدند به امید اینکه بلکه شاید آب پیدا کند ایشانرا سیراب نماید در خیمه فرزندان عم بزرگوارم امام حسن نشست و کسی بخیمه اصحاب فرستاد در نزد ایشان هم آب نیافت چون مایوس گردید بسوی خیمه خود برگشت و در سرا و نزدیک به بیست نفر از پسران و دختران کوچک اصحاب و اهل بیت جمع شده بودند چون عمه ام زینب حالت آنکودکان را مشاهده کرد دید که چنین گونه است بگریه و زاری شروع نمود و اشک حسرت بر روی خود جاری میکرد ما هم در نزد یکی او صداها بگریه بلند کرده بودیم یکی از اصحاب پدر بزرگوارم از نزد ما میگذشت که نام او بریر همدانی بود که او را سید القراء میگفتند چون صدای گریه ما را شنید خود را بزمین زد و خاک کربلا را بسر خود میریخت و یاران خود را ندا نمود که به نظر شما

١٧١ چه مصلحت می اید ایا شما را شاد میکند اینکه دختران کوچک فاطمه زهرا از تشنگی بمیرند و حال انکه منو تقصیر شما
در دست ما هی باشد غیر مود ند بخدا سوگند هدو نزد که ما بعد از مردن این اطفال هیچ کو نه خیر و فایده نیست بلکه نیش
از ایشان باید ما ها بدریا مرک داخل شویم و شربت ناکوار و برا نجهیم رای و مصلحت اینست که هر یکی از ما بدست یکی
ازاین اطفال بگیریم وایشانرا داخل شریعه غاضریه نمائیم پیش از انکه از تشنگی بمیرند و اگر انکروه اشرار با ما قتال کنند ما
نیز با ایشان مقاتله مینمائیم بجهه ما زنی کنت با پاسبانان شریعه البته بقتال ما اصرار خواهند نمود پس اگر ما از دست این اطفال
کرفته بکوشریعه ابه بریم شاید تیری و نیزه از دشمنان بیکی از ایشان برسد پس ما سبب شویم به کشته شدن لکن مصلحت و رای
نیکو انست که با خود مشکی برداریم بر ایشان از شریعه پر کنیم بیاوریم اگر کسی با ما جنگ کند ما نیز با ایشان جنگ نمائیم و اگر
یکی از ما کشته شود فدای دختران فاطمه زهرا باشد بریره فرمود رای و مصلحت اینست که کفتی پس چهار نفر از اصحاب مشکی برداشته
روانه بکو فرات کردیدند پاسبانان کروه اشرار از امدن ایشان خبردار شدند پرسیدند شما کیستید بریره فرمود منم بریر و
اینها اصحاب من میباشند به تحقیق جگر ما از تشنگی کباب میشود امده ایم که داخل فرات شویم ان ملاعین کفتند در جای خود آرام
بگیرید تا اینکه خبر شما را به بزرگ و رئیس خود برسانیم و در میان بریر و بزرگان منافقان خویشی و قرابت داشت چون خبر
ایشانرا بان ملعون رساندند ایشانرا کفت از شریعه کنار شوید بگذارید که اب بیاشامند چون اصحاب بریر داخل فرات شدند
و سیر اب استدراک نمودند بریر و اصحاب کرامش کریستند کفتند خدا به پسر سعد ملعون لعنت کند و این اب این فرات را که
در روی زمین جاری میشود جگر اطفال جناب شود خدا به یکقطره از ان ترا نشود بریر اصحاب خود را فرمود در عقب مانده که ان خود را باد
اوری کنید مشکها خود را به تعجیل پر نمائید بزودی برای ایشان برسانید به تحقیق دلهای اطفال جناب امام حسین از تشنگی اب شده
است و شما سیراب نشوید تا اینکه جگر های دختران فاطمه زهرا سیراب شوند ایشان عرض نمودند نه بخدا سوگند نا بریر ما
پیش از سیراب شدن اطفال جناب امام حسین سیراب نشویم ملعون پاسبانان شریعه سخنان ان بزرگوار را شنید کفت
ایا وارد شدن شما بمیان اب شما را کفایت ننمود میخواهید با این خارج اب بیرون برید بخدا سوگند هرگز نمیگذارم خبر شما را بر ای اسحق
رساند اکر او چشم از شما بپوشد شما را با این شمشیر دفع میکنم تا اینکه خبر شما بگوش امیر برسد بریره با ملعون فرمود ای مرد این
سخنان مارا پنهان کن یکی نکو بر ایشان آهسته بنزد یکی ان ملعون رفت که ان ملعون را بگیرد ان شقی رو بکریز نهاد تا اینکه خبر
ایشان را به اسحق رساند ان ملعون بیاران بدکردار خود امر نمود که سر راه ایشان را بگیرید و ایشانرا بنزد من بیارید و اگر
از امدن با او امتناع نمایند با ایشان مقاتله نمائید ان منافقان سر راه ان بزرگوار را گرفتند و گفتند یا بریر اسحق میگوید
اب ضایع نشود بریر فرمود بعد از ان ضایع شدن چه خواهد شد گفتند ریختن خون شما بریره فرمود ریختن خون ما بهتر
از ریخته شدن اب وای شما هیچ یکی از ما از اب فرات قطره ای نچشیدیم همت ما جز سیراب نمودن جگرهای اطفال جناب
امام حسین چیز دیگر نیست فرمود بخدا سوگند شما را نخواهیم گذاشت که این اب را بزمین بریزید تا اینکه خونهای ما را بدر
اطراف این مشک ریخته شود یکی از ان ملاعین بدیگران گفت اینجماعت اماده شده اند که خود را برای این اب کم بکشتن
بدهند و اگر این اب بریزند نفع برای لشکر ایشان نمی بخشد و یکی از ایشان گفت مخالفت امیر نکنید و نگذارید که ایشان
بخیمه ها اب ببرند پس ان ملاعین لشکر شیطان ان بزرگوار را مانند حلقه از هر طرف احاطه نمودند و اصحاب بریر مشک را
از کتف خود بزمین گذاشت و اطراف مشک را گرفتند بریر رو به کریت و نمی فرمود وای بر سوز شر دل من بر سوختن و کباب
شدن جگرهای دختران فاطمه زهرا خداوندا رحمت خود را بازدار از کسیکه که راه ما را از ان دختران گرفته اند یکی از اصحاب
بریر مشک را بدوش و بکتف خود انداخت و پاسبانان ایشانرا احاطه کرده ند و در پی ایشان از دفع مینمودند و نیزه ها بسوی
مشک میانداختند که بلکه مشک را پاره کنند ابش بریزد ناگاه تیری به بند مشک رسید و اثر ان به بکتف ان بزرگوار
رسید خون از کتفش جاری گردید ان مؤمن پاک طینت و نیکو سیرت چون مشاهده نمود که خون از کتفش جاری گردید
و مشک سالم مانده است فرمود حمد میکنم خدا که کتف مرا فدای مشک من فرمود چون بریره دید که ان ملاعین دست
از ایشان نمیکشند بصدای بلند فرمود وای بر شما ای لشکر و یاوران بنی سفیان فتنه بر پا نکنید شمشیرها قبیله همدان
را در نیام خود بگذارید جماعتی از اصحاب امام حسین در نزد انحضرت حاضر بودند یکی از ایشان کفت صدای بریر
بگوش من میرسد که لشکر دشمنان از اینده و فضیحت بی دهد و ایشان دفع شر طلب مینماید جناب امام حسین
فرمود برخیزید خود را به بریر برسانید انشان بزودی خود را به بریر رسانیدند چون پاسبانان ایشانرا
دیدند رو بهزیمت گذاشتند و بجای خود برگشتند پس بریر اب را بخیمه اورد چون نزدیک خیمه رسید مشک را

بزمین گذاشت عرض نمود بیا ای اولاد فرزندان جناب رسول خدا کوارا باد به شما چون اطفال مشک ابرا دیدند بکدیکر
صدا زدند اینک بریر ابرای ما اورده است هجوم اوردند بر سر مشک ریختند بعضی از ایشان سینه خود را بمشک و چسبانیدند بعضی
رخ خود را بمشک میگذاشتند و بعضی دست خود را بمشک میمالیدند چون اطفال ازدحام نمودند بر سر مشک بند مشک باز شد اب
بزمین ریخت اطفال تشنه لب چون دیدند که اب مشک بزمین فرو ریخت صدا بناله بلند کردند و ندا کردند یا بریر اب فرو ریخت
بریر دست خود را به پیشانی و سر خود میزد و میگفت وای بسوز دل من به تشنگی جگر دختران جناب رسول خدا مترجم میگوید در
روایت ملاحظه کرده شد که جناب علی اکبر اب با جماعتی از اصحاب انحضرت از شریعه فرات چند مشک اب بسوی خیمه ها اوردند تفحص
بسیار کردیم در اصل روایات معتبره در مناقب مرویست که چون نصف و اخر شب عاشورا شد انحضرت سر خود را فرو گذاشته خواب اند
بر دیده کان مبارک رخ نمود پس بیدار گردید فرمود میدانید در این ساعت چه چیز در خواب دیدم عرض کردند چه دیدید در خواب یک
ای فرزند جناب رسول خدا انحضرت فرمود در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله میکنند و در میان انها سگ ابلقی بیشتر از
انها بر من هجوم اورده و شدت میکرد و گمان من اینست که کسیکه بر کشتن من متوجه و مباشر شود مردی باشد که در میان ایشان
بمرض برص مبتلا است بعد از ان جد بزرگوار خود جناب رسول خدا را دیدم که گروهی از اصحاب کرامش در خدمت انحضرت بودند
و جد بزرگوارم بمن فرمود ای فرزند عزیز من توی شهید ال محمد به تحقیق اهل اسمانها بامدن تو بیکدیگر بشارت میدهند
و شادی میکنند و ملائکه نشینان ملکوت اعلا بسبب امدن تو مشغول شادی هستند باید در شب اینده افطار تو نزد من بوده باشد
در امدن خود تعجیل نما و تاخیر مکن و اینست ملکی از اسمان فرود امده است و شیشه سبزی در دست خود گرفته که خون ترا بان
شیشه بگیرد حضرت فرمود اینست خواب من که در این ساعت دیدم به تحقیق مرگ نزدیک شده و وقت اجل رسیده و هنگام
کوچیدن از این خانه فانی بسوی سرای اخرت نزدیک گردیده است شک و شبهه را راه بر اینمطلب ندارد مترجم گوید
در قول انحضرت باید افطار تو امشب نزد ما باشد اشارت دارد که جناب امام حسین علیه السلام از اول طلوع صبح عاشورا
تا هنگام شهادت خود لب تشنه و شکم گرسنه بوده است و مانند روزه داران نه طعامی میل فرموده و نه قطره ابی بدهان
معجز بیان او رسید مکر کرد و غبار عرصه کاه کارزار روحی و روح العالمین فداه شیخ بزرگوار شیخ مفید ره از ضحاک بن
عبدالله روایت کرده است که در میان شب عاشورا گروهی از سواران لشکر نامسعود عمر بن سعد مرد و از نزد ما میگذشتند
و بحراست پاسبانی ما مشغول بودند در ان هنگام جناب امام حسین علیه السلام قران تلاوت میفرمود و این ایه را میخواندند
فَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ یعنی گمان نکنند کسانی را که کافر شده اند اینکه مهلت داده ایم برای
ایشان بهتر و نیکوتر است بحال ایشان بلکه مهلت دادن ما جز این نیست که مهلت یابند که تا ایشان زیاده کردند معصیت
بسیار بکنند و برای ایشان عذاب دردناک و خوار کننده خواهد شد و عادت و تقدیر خدا بر این جاری نکشته است که مؤمنانرا
در انحالت بگذارد که شما در او هستید ولکن با این جهت چنین نموده است که بدکردار و خبیث از نیکوکار و طیب تمیز یابند انست
حاصل مراد از ظاهر ایه شریفه ضحاک میگوید ملعونی از پاسبانان این ایه را از انحضرت شنید و نام او را عبدالله بن سمیر
میگفتند مرد مزاح کننده شجاع دلیر و نام او در هر صند بود به نیزه خود تکیه نمود و گفت به پروردگار کعبه سوگند که ما ئیم
طیبان و نیکوکاران که از شما که خبیثان اید تمیز یافته ایم بریر بن خضیر ره فرمود ای فاسق خدا مانند تو فاسق را از طیبان قرار
میدهد ان ملعون جناب بریر را صدا زد وای بر تو تو کیستی بریر فرمود منم بریر بن خضیر ان ملعون بریر را دشنام داد و بریر نیز
برانکافر عنید دشنام داد و ان ملعون گذشت چون روز صبح صادق از روزنه میشوم از افق مشرق طالع گردید و شب تاریک پرده
ظلمت را بسبب نور روز روشن از روی زمین برداشت ان مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه اشقیا با اصحاب تقیا و از کیاء خود
نماز صبح ادا فرمود انشاه کم سپاه لشکر خود را اماده قتال ستمکاران اهل شقاوت نمود و ایشانرا به ترتیب نظام کارزار
مرتب و برقرار فرمود بروایت شیخ مفید ره عدد اصحاب انحضرت هفتاد و دو نفر بود چهل نفر ایشان پیاده بودند و سی و دو نفر
سواره بودند ... محمد ابن ابی طالب هشتاد و دو نفر پیاده بودند سید بزرگوار سید بن طاوس ره از جناب امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که اصحاب انحضرت چهل و پنج نفر سواره و صد نفر پیاده بودند و شیخ ابن نما نیز چنین فرموده است شیخ
مفید ره روایت کرده است که میمنه لشکر خود را بعهده زهیر بن قین واگذار فرمود و در میسره ایشان جناب حبیب
ابن مظاهر را مقرر نمود و علم میمنت اثر خود را بدست برادر بزرگوار خود ... فرمود که
خیمه ها را در پشت سر خود بگذارند و ... خود را از جانب گروه اشرار ...

کشته بودند و از میمنه و میسره و وسط توپ و برابر کرده بودند امر نمود که آنها را آتش زدند تا نزد اینکه مبادا لشکر از پشت سر ایشان بیر هجوم آورده باشند و از هر طرف محافظت نمایند و عمر بن سعد حرامزاده در آن روز که روز جمعه باشد یا شنبه لشکر ضلالت شقاوت اثر خود را بترتیب کارزار مرتب نمود میمنه سپاه بدفرجام خود را بعمرو بن حجاج ملعون داده و میسره را بشمر بن ذی الجوشن حرامزاده سپرد و عروة بن قیس ملعون را سرکرده سواران لشکر شقاوت و شبث بن ربعی حرامزاده را سرکرده پیاده کان سپاه ضلالت نمود و علم کفر و نفاق را بغلام منافق خود داد شیخ بزرگوار شیخ مفید ره از جناب امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که چون لشکر عمر بن سعد لعین رو بسوی آنحضرت گذاشتند آن مظلوم بیکس دست خود را بسوی آسمان برداشت و گفت اللهم انت ثقتی فی کل کرب وانت رجائی فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من کرب تضعف فیه الفؤاد وتقل فیه الحیلة ویخذل فیه الصدیق ویشمت فیه العدو انزلته بک وشکوته الیک رغبة الیک منی عمن سواک ففرجته وکشفته فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة یعنی ای خداوند کار من در هر مصیبت و اندوه توئی محل اعتماد و وثوق من و توئی امید من در هر شدت و توئی در هنگام نزول هر بلا و محنت برای من محل وثوق و ذخیره و رجاء من چه بسیار مصیبت و اندوهی که دلها در هنگام هجوم آنها ضعیف و چاره های آن دفع آنها قلیل و دوستان در آن خار و دشمن بد اندیش شماتت کنان گشته آنها را بارگاه عزت و جلال تو وارد و نازل نموده و از هجوم آن شکایت بتو کرده ام از روی رغبت و امید و دل از من بسوی تو و اعراض کننده از دیگران که غیر توئی باشند پس آنها را فرج داده و کشف نموده توئی ولی هر نعمت و صاحب هر نیکوئی و منتهای هر رغبت جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود پس آن گروه اشرار دور خیمه ما نهادند و اسبهای خود را در اطراف خیمه ها بجولان آوردند و دیدند که در عقب خیمه ها خندق کنده اند و آتش در میان خندق افروخته گردیده شمر بن ذی الجوشن حرامزاده بصدای بلند ندا نمود یا حسین با آتش دنیا پیش از آتش قیامت تعجیل نمودی حضرت فرمود این مرد کیست گویا شمر بن ذی الجوشن است اصحاب آنحضرت عرض کردند بلی شمر است حضرت آن ملعون را ندا نمود ای پسر زن چرانندهٔ بزها تو سزاوارتری از من باینکه بآتش دوزخ وارد و افتاده شوی پس جناب مسلم بن عوسجه خواست آن شقی را به تیر خود بزند جناب امام حسین او را منع نمود و نگذاشت که تیر بسوی آن ملعون بیندازد جناب مسلم عرض نمود بگذار آن ملعون را بزنم که زیرا او فاسقی است از دشمنان و بزرگان ستمکاران بتحقیق خدا مرا از زدن او تمکن داده در این هنگام متمکن شده است جناب امام حسین فرمود نزن او را من خوش ندارم که بقتال این گروه ابتدا نمایم و سبقت کنم بروایت محمد بن ابی طالب روایت کرده است که چون لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد بد اختر بر اسبهای شوم خود سوار شدند و رو بسوی شاه کرم سپاه نهادند و در برابر ایشان صف کشیده اسب سیمتن لزوم آنحضرت را حاضر نمودند آن مظلوم بیابان نینوا و شهید العباد بر اسب خود سوار گشته با چند نفر از اصحاب کرام رو بمقابل آن کافران نهادند و بریر بن خضیر در پیش روی آنحضرت راه میرفت حضرت بریر را فرمود پیش این قوم برو و با ایشان سخن بگو و پند و نصیحت ده بریر بنابفرمان آن فرزند عزیز خاتم پیغمبران بمقابل آن کافران رفته فرمود ای قوم از خدا بترسید و از عذاب روز جزا خالق افلاک پرهیز نمائید این جماعت که بقتال ایشان مهیا شده اید ثقل و عترت جناب محمد مصطفی است که بدیار شما وارد شده اند و بشهر شما مهمان آمده اند و ایشان ذریت و عترت و دختران و حرم محترم جناب رسول خدا اند پس بیارید آنچه در دل دارید و بگوئید آنچه درباره ایشان خیال کرده اید که بجا بیارید آن کافران ستمکاران جواب دادند میخواهیم ایشان را بدست امیر عبید الله ابن زیاد بدهیم و او را بر ایشان غالب و قاهر نمائیم تا اینکه رای خود را درباره ایشان جاری سازد بریر فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه ایشان را بگذارید بجای خود برگردند و این را از ایشان قبول نمیکنید وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نامه ها و پیمانهای خود را که برای بیعت و طاعت ایشان بستید و خدا را بر عهدها و پیمانهای خود شاهد و گواه گرفتید وای بر شما ای ستمکاران اهل بیت پیغمبر خود را بدیار خود خواندید و گمان شما این بود که جان خود را در راه محبت ایشان فدا نمائید چون ایشان بنابخواهش شما بدیار شما آمدند ایشان را میخواهید بدست پسر زیاد ملعون بسپارید و بزیر فرمان آن لعین بیارید و حال ایشان را از آب فراوان فرات منع کرده اید چه بسیار بد رعایت و حمایت نمودید حق پیغمبر بزرگوار خود را در خصوص ذریت و اهل کرام او چه چیز بشما عارض شد خدا هرگز شما را در روز قیامت سیراب نه نماید چه بسیار بد گروهید شما چند نفر از آن کافران بدکردار برای آن بزرگوار گفتند ای مرد ما هرگز سخنان ترا نمی فهمیم و نمیدانیم تو چه میگوئی آن بزرگوار فرمود حمد میکنم بخداوندی که بصیرت و دانائی مرا در کفر و عناد شما زیاده گردانید و گفت پروردگارا بسوی تو پناه میبرم از کردار این قوم اشرار و از فعال ایشان بیزاری می نمایم

خداوندا

خداوندا ایشان را بیکدیگر مبتلا گردان و چنان کن که بجان یکدیگر بیفتند و شر ایشان را بجان یکدیگر بگردان تا اینکه ملاقات عذاب تو نمایند در حالیکه تو بر ایشان غضبناک بوده باشی آن حرامزاده کان لشکر شیطان چون این سخنان از آن مومن صاحب یقین و ایمان شنیدند تیرها بسوی او انداختند آن بزرگوار بجای خود برگشت و جناب امام حسین به برابر آن قوم ستمکاران آمد و در مقابل صفوف ایشان ایستاد و بر صفوف ایشان یاوران و لشکر آل ابی سفیان نگاه نمود دید که صفوف ایشان مانند سیل آب بسوی یکدیگر بحرکت و پسر سعد حرامزاده را مشاهده فرمود که با بزرگان اهل کوفه در میان صفهای لشکر ضلالت با کمال تکبر ایستاده است آنحضرت بزبان معجز بیان این خطبه را در مقام اتمام حجت و برهان بر آن گروه ستمکاران خواند و عبارت آن خطبه شریفه اینست الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء وزوال متصرفة باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته والشقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها وتخیب طمع من طمع فیها واریکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم واعرض بوجهه الکریم عنکم واحل بکم نقمته وجنبکم رحمته فنعم الرب ربنا وبئس العبید انتم اقررتم بالطاعة وآمنتم بالرسول محمد ثم انکم زحفتم الی ذریته وعترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم ولما تریدون انا لله وانا الیه راجعون هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین بیان بعض لغات این خطبه شریفه در ضمن خطبه دیگر آنحضرت خواهد آمد بهتر همین است که بمحض ترجمه آن بپردازم حاصل مضمون وی اینست حمد و ثنای مر خداوند عالمیان را سزاوار است که بقدرت کامله خود دنیا را آفریده است و آنرا خانه فنا و زوال قرار داده است پیوسته اهل خود را تصرف و تغییر میدهد و از حالی بحال دیگر منتقل میکند و از عزت بذلت و از ذلت بعزت و از زندگانی بخانه مرگ و از دیار خود بدیار غربت میرساند مغرور کسی است که دنیا او را گرویده نماید و به زخارف و مال و منال خود مایل و طالب کند و شقی آنکسی است که دنیا او را بفتنه بیندازد و بفریب خود گرویده نماید و به محبت خود آشفته سازد پس این دنیا شما را مغرور نسازد و فریب ندهد زیرا که اعتبار و اعتماد بدنیا ندارد و امید کسی که امیدوار او است قطع میکند و کسیکه اعتماد بآن نماید امید او را از خود می برد و ناامید گرداند طمع و امید و آرزوی کسیکه طمع و امید و آرزو در داشته باشد فرمود شما را چنان می بینم که اجتماع و اتفاق نموده اید بکاری که خدا را بر خود غضبناک کرده اید و روگردان و معرض باشد از شما و عذاب خود را بر شما وارد می کند و شما را از رحمت خود دور می نماید چه بسیار پروردگار نیکوست پروردگار ما و چه بسیار بدکردار بندگانی هستید شما اقرار و اعتراف نمودید بطاعت و اظهار ایمان آوردید برسول خدا محمد مصطفی و بعد از آن این بکشتن ذریت و عترت او هجوم آورده شدید و اراده دارید که ایشان را بکشید بتحقیق شیطان بفریب خود شما را اقامه و غالب شده پس یاد خداوند کار عظیم را از خاطرهای شما فراموش نموده است هلاکت و زیان کاری باد بر شما بر آنچه که اراده و عزم بر آن دارید انا لله وانا الیه راجعون این جماعت گروهی هستند که بعد از ایمان آوردن بخدا کافر شدند دوری باد از رحمت خدا بر گروه ستمکاران چون عمر بن سعد حرامزاده این سخنان شیرین بیان و کامل الحجة والبرهان را شنید ترسید که مبادا مواعظ شافیه آن حجت خدا در دلهای سخت تر از سنگ لشکر ضلالت تاثیر نماید روی سخن خود را بگروه اهل شقاوت و ضلالت گردانید و گفت وای بر شما سخنان او را جواب دهید سخن بگوئید زیرا که فرزند پدر خود علی بن ابی طالب است بخدا سوگند اگر امروز و روز دیگر در برابر شما بایستد و سخن بگوید و احتجاج نماید هرگز کلام او منقطع نمیشود و از سخن گفتن خسته نگردد پس کلام او را جواب بدهید پس شمر حرامزاده مشرک ملحد پیش آمده عرض نمود یا حسین این سخن که گفتی چه بود کلام خود را بما بفهمان تا ما بفهمیم حضرت فرمود سخن من اینست که از عذاب پروردگار خود بترسید و مرا نکشید زیرا که کشتن من برای شما حلال نیست و هتک حرمت من برای شما مباح و جایز نمی باشد زیرا که من فرزند پیغمبر شما هستم و جده من خدیجه زن پیغمبر شما است شاید قول پیغمبر شما بگوش شما رسیده باشد که فرموده است حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت است شیخ بزرگوار شیخ مفید ره روایت کرده است که چون گروه اشرار و لشکر کفار بسوی لشکر امام ابرار هجوم آوردند آن مظلوم بیابان بلا و کشته گروه اشقیا شتر خود را طلبید بر پشت وی سوار گشته و بصدای خود و باواز بلند قضا قدرت خود گروه اشرار و لشکر کفار را ندا نمود و همه آن منافقان صدای آنحضرت را میشنیدند فرمود ای اهل عراق سخن مرا گوش کنید و در کار خود تعجیل ننمائید تا اینکه بچیزیکه سزاوار است بر من و لازم است بر گردن من که شما را بآن پند و نصیحت بدهم و عذر شما را قطع نمایم و حجت خدا را بر شما تمام نمایم و اگر سخن مرا شنیدید و با من طریقه انصاف رفتار نمائید و نصیحت مرا عمل و قبول کنید باین سبب سعادت

ابدی

ابدی و رستکاری سرمدی میرسید و اگر راه انصاف با من نروید و نصیحت و پند مرا قبول ننمائید پس بکار خود عازم
باشید بعد از این بدی و قبح کار شما بر شما پنهان و مخفی نباشد پس هر کاری که بخواهید در بارهٔ من بعمل بیاورید و مرا مهلت
ندهید بدرستیکه ولی و بزرگ من خداوند عالمیانست که قرآن را بر پیغمبر خود نازل کرده است و او است خداوندی که نیکو
کاران را دوست میدارد شیخ مفید ره فرموده است بعد از آن حمد و ثنای خداوند عالمیان را بجای آورد و خدا را بانچه سزاوار
عزت و جلال او بود یاد نمود و درود بسیار بر پیغمبر بزرگوار و آل ابرار و بر ملائکهٔ اخیار و پیغمبران اطهار فرستاد و آنحضرت خطبهٔ در
نهایت بلاغت و فصاحت ادا نمود که گوش هیچ شنونده هرگز پیش از آن و بعد از آن مانند چنین سخنی بر وجه فصاحت و بلاغت
نشنیده بود و نخواهد شنید بعد از آن فرمود نسب مرا ملاحظه نمائید به بینید من کهستم بعد از آن بر دل خود رجوع نمائید
و نفس خود را مذمت و سرزنش کنید پس فکر و تأمل بکار برید و به بینید آیا کشتن و هتک حرمت من بر شما سزاوار و جایز میشود
یا نه آیا مگر من فرزند پیغمبر شما نیستم و فرزند عزیز وصی پیغمبر نیستم آیا که اول کسی بود که پیغمبر خدا را در آنچه از جانب خدا
آورده بود تصدیق نمود آیا حمزه سید شهدا عم بزرگوار من نیست و آیا جعفر طیار که خدا او را دو پر کرامت فرموده که در بهشت
پرواز میکند عم من نیست آیا مگر بگوش شما این سخن جناب رسول خدا نرسیده است که در حق من و برادر بزرگوار من فرموده است
که این دو فرزند من سید و آقای جوانان اهل بهشت هستند پس اگر شما مرا در سخنهای خود راستگو میدانید پس نصیحت مرا
قبول نمائید و حال آنکه هرچه گفتم راست و درست است بخدا سوگند از آنروزیکه دانستم خداوند عالم دروغ گو یان را دوست
ندارد و دشمن میدارد هرگز دروغ نگفته‌ام و اگر سخن مرا باور نه کنید و مرا در گفتهٔ خود صادق و راستگو ندانید پس در
میان شما کسانی هستند اگر این سخن را از ایشان بپرسید بشما خبر میدهند سؤال نمائید از جابر بن عبدالله الانصاری و ابو سعید
الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک ایشان بشما خبر میدهند که این سخن را از جناب رسول خدا
شنیده‌اند که در حق من و برادر من فرموده است آیا ملاحظه نمائید که در سخن جناب رسول خدا بر شما مانع از ریختن خون
من نمی‌باشد یا نه و شمارا کفایت از کشتن من نمیکند چون آن مظلوم این سخنان را در مقام اتمام حجت و برهان بزبان معجز بیان
خود راند و عذر ایشان را قطع نمود شمر بن ذی الجوشن حرامزاده گفت هو یعبد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول
فقال له حبیب بن مظاهر ره والله انی لاراک تعبد الله علی سبعین حرفا و انا اشهد انک صادق ما تدری ما یقول قد
طبع الله علی قلبک حرف در لغت بچند معنا آمده است و دو معنا از آنها باینجا مناسبت دارد یکی بمعنای شک و شبهه
و تردد است و دیگری بمعنای وجه واحد جهت تنها است و نظیر این کلام در کلام خداوند علام وارد گشته است چنانکه می
فرماید و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه
خسر الدنیا و الاخرة و ذلک هو الخسران المبین حاصل مراد از آیهٔ شریفه این است بعضی از مردمان کسی هست که
خدا را به شک و شبهه عبادت میکند یعنی یقین به نبوت جناب پیغمبر نمیکند و بگفتهای آنحضرت را جازم نمیشود یا اینکه
خدا را از جهت واحد عبادت میکند مثلا در خلوت عبادت میکند و در ظاهر نمیکند و در حالت مسرت یاد خدا میکند
و در حالت مضرت نمیکند یا بعکس این رفتار مینماید پس اگر خیری در نفس و مال و اهل و عیال خود برای او برسد بآن خیر مطمئن
میشود و راضی میباشد و اگر فتنه و بلا و مصیبت براو رخ دهد از شک و تردد در دین بسوی شرک برمیگردد این کس زیان
کار دنیا و آخرت میشود و زیانکاری آشکار است عمل چنین کس چون از این تقریر معنای حرف معلوم شد در کلام آن ملعون
دو احتمال دارد اول آنکه مرجع ضمیر هو یعبد الله شاید خود آن ملعون میشود ناقل روایت آنرا به هو بدل کند از جهه
رفع التباس چنانکه در کلام خدا مانند این وارد شده است چنانکه در آیهٔ لعان میفرماید و یدرؤا عنها العذاب ان تشهد
اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین و الخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین بقاعده باید اصل کلام
چنین بوده باشد ان غضب الله علی لکن بجهة رفع التباس و اشتباه بمتکلم این کلام علیها فرمود و این نکته است از
نکات علم بیان و شاید از باب التفات بوده باشد که از متکلم بسوی غایب التفات مینماید و این وجه بنابر آنست که التفات
در ابتدای کلام صحیح بوده باشد بنا باین تقدیر مراد کلام شمر حرامزاده اینست بخدا عبادت کننده باشم از روی شک و شبهه
در رسالت پیغمبر اگر دانسته و فهمیده باشم که حسین چه میگوید یعنی در اسلام از کافران باشم که اگر کلام او را فهمیده باشم
یعنی هیچ وجه کلام حسین را نفهمیدم و اگر در این سخن دروغ گو باشم از کافران محسوب شوم و اشارت میکند باین مطلب
سخن جناب حبیب بن مظاهر که برای آن حرامزاده کافر عنید فرمود بخدا سوگند من میدانم ترا که هفتاد دفعه بخدا از روی
شک در رسالت پیغمبر خدا عبادت کرده یعنی تو یکدفعه بخدا کافر نشده بلکه بسیار کفر خود را ظاهر نموده و مشرک

گردیده و اما اینکه گفته سخن آنحضرت را نفهمیده پس من شهادت میدهم بخدا که تو براستی نمیدانی که او چه میگوید البته باید کلام آن
حضرت را نفهمی زیرا که خدا بقلبک تو مهر زده است و علت ترا قساوت و شقاوت مستولی گردیده است دویم آنکه شاید مراد آن
ضمیر هو عبادات آنجناب امام حسین بوده باشد پس حاصل کلام آن حرامزاده کافر عنید اینست که حسین گفته‌ها خود را نمیداند
و اگر دانسته باشد که چه میگوید از آنکسانی باشد که از روی شک بخدا عبادت کننده هستند پس جناب امام حسین باز آن گروه اشقیا
را مخاطب ساخت فرمود اگر شما در این سخن که از جناب رسول خدا نقل نمودم شک و شبهه دارید آیا در این مطلب نیز در حق من شما شک و شبهه دارید
که من فرزند دختر پیغمبر شما هستم بخدا سوگند امروز در میان مشرق و مغرب غیر از من فرزند دختر پیغمبری در میان شما و دیگران نیست
وای بر شما آیا من از شما کسی را کشته‌ام بناحق که شما میخواهید که مرا قصاص نمائید و در عوض کشتهٔ خود بکشید یا مالی
از شما ضایع و تلف نموده‌ام یا زخمی بکسی زده‌ام که میخواهید از من قصاص نمائید پس آن ملاعین ساکت شدند کسی در جواب
آنحضرت سخن نگفت آن مظلوم ندا نمود که ای شبث بن ربعی و حجار ابن ابجر و قیس ابن اشعث و یزید بن حرث آیا شما ها از کسانی
نیستید که برای من باین مضمون نامه نوشتید بتحقیق که میوه‌های باغها رسیده و بیابانها سبز شده و اگر باین دیار بیائی لشکرها آماده
انبوه حاضر و آماده خواهی شد قیس ابن اشعث ملعون گفت سخنان ترا نمی فهمیم و نمیدانیم چه میگوئی ولکن حال به زیر
حکم پسر عمهای خود داخل شو و گردن باطاعت ایشان بگذار که بجز نیکوئی چیزی دیگر نخواهی دید و آنچه دلت دوست
دارد از نزد ایشان خواهی یافت جناب امام حسین چون سخن آن ملعون منافق را شنید فرمود نه بخدا سوگند هرگز
دست خود را به ذلت و خواری بدست شما نمیدهم و از پیش روی شما مانند بندگان و عاجزان نمیگریزم و در بعض
نسخها و لا اقر اقرار العبید وارد شده است یعنی مانند بندگان و عاجزان بطاعت شما اقرار نه میکنم و گردن بحکم شما نمیگذارم
بعد از آن فرمود ای بندگان خدا پناه میبرم به پروردگار خود و پروردگار شما از اینکه افترا و بهتان بر من به بندید و بسوی
پروردگار خود و شما پناه میبرم از هر متکبر سرکش که بروز حساب ایمان نداشته باشد آنحضرت شتر خود را خوابانید عقبة بن
سمعان را امر نمود که پای شتر را به بند و صاحب مناقب و سید بن طاوس و صاحب احتجاج خطبهٔ دیگر از آنحضرت روایت کرده‌اند
که از نهایت فصاحت و غایت بلاغت بمرتبهٔ رسیده است که زبان واصفان قدرت و توانائی ندارد که عشری از اعشار فصاحت
بلاغت آن خطبهٔ شریفه تقریر و بیان نماید و قلم نویسنده گان از تحریر یکی از هزار فصاحت بلاغت آن عاجز و حیرانست در
مقام اتمام حجت و شیرینی الفاظ و فصاحت کلمات و بلاغت عبارات فوق از کلام کائنات و دون از کلام خالق موجودات
میباشد لکن در بعض از فقرات آن خطبه در روایات کتب مذکوره اختلاف فی الجمله داشتند بآن وجهیکه سبب اختلاف در
اصل مراد بوده باشد بلکه در بعض عبارات آن بزرگواران زیاده و نقصان و طول و اختصار در الفاظ خطبه موجود بود
و مصنف ره هر یکی را علاحده نقل نموده مترجم حقیر خواستم که خطبه را بنوعی نقل نمایم که فی الجمله قدر جامع باشد میان
روایات آن بزرگواران و غالب الفاظ در این نقل مذکور شود تا اینکه برای ناظران در معنای لغات شبهه نماند
و هر یکی علاحده نقل نکردم که باعث طول ذکر ترجمه بوده باشد صاحب مناقب بسند خود از عبدالله روایت کرده است
که چون عمر بن سعد حرامزاده لشکر نامسعود خود را برای قتال جناب امام حسین مرتب ساخته و صفوف ایشان را آراسته نمود
و سرکرده گان میمنه و میسره و قلب و جناح را معین و مشخص کرده و علمهای کفر و نفاق را برافراشته نظم و سلک انتظام داد و ورود
ناکثان قلب لشکر شقاوت اثر خود را اشعار نمود که در مقاتله و مبارزت سپاه انور و سروران فرزند عزیز خاتم پیغمبران
قدم ثبات پیشهٔ خود نمایند و از مبارزت آن دلیران میدان کارزار ترسان و لرزان نشوند پس دریای لشکر کفار بنا بفرمان
آن سرکردهٔ اشرار از جای خود حرکت نمود از هر طرف در گرد لشکر سعادت اثر آن امام سعید گذاشتند و آن بزرگواران را
مانند حلقه در میان گرفتند و چهار طرف ایشان را احاطه کردند در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلام از میان لشکر سعادت
اثر خود بیرون آمد دید که لشکر اشرار صداها بلهله و های و هوی و غوغا بلند نموده‌اند و ایشان را امر نمود که ساکت شوند
تا اینکه حجت خدا را بر ایشان تمام نماید آن ملاعین لشکر شیطان گوش به سخن آن امام انس و جان نه نمودند و از سکوت
و گوش دادن به سخنان خوش بیان آنحضرت اباء و امتناع کردند تا اینکه آن مظلوم کشتهٔ جور و جفا فرمود ویلکم
ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد فمن اطاعنی کان من المرشدین و من
عصانی کان من المهلکین و کلکم عاص لامری غیر مستمع قولی فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم
ویلکم الا تنصتون الا تسمعون یعنی وای بر شما چه باعث شده است بر شما که ساکت نمیشوید و گوش به سخن
من نمیدهید تا اینکه سخن مرا بشنوید بدرستیکه من شما را بجز راه راست و رستکاری هدایت و دعوت نمیکنم

پس هر کس مرا اطاعت کند ازدستکاران وهدایت یافتکان میکردد وهرکس مرا عصیان ومخالفت نماید از هلاک شدکان
وکمراهان میباشد همه شما با امر من مخالفت میکنید وکوش بقول مرا کوش بهمن نمیدهید بتحقیق شکمهای وبطون شما از غذاهای
حرام پرشده است وقلوب شما را به مهر شقاوت وضلالت مهر زده اند وای بر شما ایا میچ انصاف نمیکنید یا به سخن من کوش نمی
دهید چون انکروه اشرار این کلمات را ازان بزرکوار شنیدند یکدیکر را ملامت نموده ند وکفتند ساکت شوید تا سخن
او را بشنویم چون ایشان ساکت شدند ان امام انام وپسندیده خداوند عالمیان این خطبه را برای ایشان خواند چنانکه ان
بزرکواران در کتاب خود شان باختلاف جزئی وتغییر اندکی روایت کرده اند که قدر جامع انها اینست که انحضرت فرمود تبّا لکم
ایتها الجماعة وترحا وبؤسا لکم وتعسا حین استصرختمونا ولهین متحیرین فاصرخناکم موجفین مؤدین ومستعدین
سللتم علینا سیفا کان فی ایدینا وحششتم علینا نارا اضرمناها علی عدونا وعدوکم فاصبحتم البا لاعدائکم علی
اولیائکم ویدا علیهم لاعدائکم بغیر عدل افشوه فیکم ولا امل اصبح لکم فیهم الا الحرام من الدنیا انالوکم وخسیس
عیش طمعتم فیه من غیر حدث کان منا ولا رای تفیل لنا ولا ذنب کان منا الیکم فهلا لکم الویلات اذ کرهتمونا و
ترکتمونا تجهزتموها والسیف لم یشهر والجاش طامن والرای لم یستحصف ولکن اسرعتم الی بیعتنا کطیرة الذباب و
تهافتم الیها کتهافت الفراش ثم نقضتموها سفها وضلة فقبحا لکم وبعدا وسحقا وانما انتم من طواغیت الامة وشذاذ
الاحزاب ونبذة الکتاب ونفثة الشیطان وعصبة الاثام ومحرفی الکلم ومطفی السنن وعصاة الامم وقتلة اولاد
الانبیاء ومبیری عترة الاوصیاء وملحقی العهرة بالنسب ومؤذی المؤمنین وصراخ ائمة المستهزئین الذین جعلوا
القران عضین لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب هم خالدون وانتم ابن حرب واشیاعه تعتمدون
وایانا تخاذلون اجل والله الخذل معروف فیکم وشجت علیه عروقکم وتوارثته اصولکم وفروعکم وثبتت علیه قلوبکم
وغشیت صدورکم فکنتم اخبث شیء سنخا للناصب وفی روایة المناقب اخبث شجر للناصب واکلة للغاصب
واکلة للغاصب الا لعنة الله علی الناکثین الذین ینقضون الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا فانتم
والله هم الا وان الدعی ابن الدعی رکز بین اثنتین السلة والذلة وهیهات منا اخذ الدنیة ابی الله ذلک ورسوله
والمؤمنون وجدود طابت وحجور طهرت وانوف حمیة ونفوس ابیة لا تؤثر مصارع اللئام علی مصارع الکرام
الا قد اعذرت وانذرت الا وانی زاحف بهذه الاسرة علی قلة العتاد وخذلة الاصحاب ثم انشاء یقول وعلی روایة السید
ثم وصل کلامه بابیات فروة بن مسیک المرادی
فان نهزم فهزامون قدما وان نهزم فغیر مهزمینا وما ان طبنا
جبن ولکن منایانا ودولة اخرینا اذا ما الموت دفع عن اناس کلاکله اناخ باخرینا فافنی ذلکم سروات قومی
کما افنی القرون الاولینا فلو خلد الملوک اذا خلدنا ولو بقی الکرام اذا بقینا فقل للشامتین بنا افیقوا
سیلقی الشامتون کما لقینا ثم ایم الله لا تلبثون بعدها الا کریث ما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی و
تقلق بکم قلق المحور عهد عهده الی ابی عن جدی فاجمعوا امرکم وشرکائکم ثم کیدونی فلا تنظرون انی توکلت علی
الله ربی وربکم ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم اللهم احبس عنهم قطر السماء وابعث
علیهم سنین کسنی یوسف وسلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کاسا مصبرة ولا یدع فیهم احدا الا قتله قتلة بقتلة
وضربة بضربة ینتقم لی ولاولیائی واهل بیتی واشیاعی منهم فانهم غرونا وکذبونا وخذلونا وانت ربنا علیک
توکلنا والیک انبنا والیک المصیر تبا مصدریست باشد بمعنی خسران وزیانت بلکه به بیان بعضی استمرار در زیان
کاریست ترح بروزن فرحت که بمعنی اندوه وحزن وفقراست وبؤسا بضم باء موحده بغایت محتاج وبدحال بودن
بجهت فقر وپریشانی وتعسا بفتحه تاء وسکون عین است بمعنی هلاکتست واینها از جهة مصدریت منصوب باشند
استصرخ بمعنی طلب فریاد رسیست موجف سبب وشتر را بسرعت راندنست الب بفتحه همزه وسکون لام است بمعنی
اجماع است تفیل فعل ماضی است از باب تفعل انسان در رای وفکر خود ضعیف وخطا شدنست یقال تفیل رایه اذا ضعف
هلا زجر وتوبیخ است که برای کسی میکنند تجهزتم فعل مجهولست کشیده شدن شمشیر است جاش بفتحه جیم وسکون همزه وکاه همزه را
بالف بدل میکنند بمعنی حرکت واضطراب قلب انسانست در هنکام خوف وترس طامن اسوده وارام شدنست استحصاف
بمعنی استوار واستحکام است ودبا بفتحه دال مهمله والف مقصوره بمعنی ملخ کوچکست ودر بعضی از نسخها ذبابست
که بمعنی مکس باشد فراش بروزن سحاب بمعنی پروانه میباشد واحتمال دارد که فراش بوده بروزن رجال
جمع فراشه است بروزن سحابه که بمعنی پروانه است شذاذ بضمه شین وکسره وی هر دو جایز است جمع شاذاست

کاز همه قبایل ونجیبان بیرون بوده باشند نفثة الشیطان شاید بمعنی کسانی باشد که شیطان بوسوسه خود ایشانرا
غالب کردیده باشد محرف بکسره میم وتشدید زاء معجمه کسیرا کویند که در کلام در شتکو وبدسخن وهمزه کو باشد اکر
با راء مهمله باشد شاید بمعنی تغییر دادنست صراخ بروزن غراب یا بروزن کتابست که بمعنی فریاد رس معین وفریادرسی
وناصر است عضین جمع عضه بروزن عده که بمعنی پراکنده وتفرقه کردنست وبعضی از اجمع عضهة کفته که بمعنی
سحر باطیل را کویند وساحر را عاضه میکویند وشجت شاید بمعنی قهر وغلبه نمودنست یا بمعنی مشغول شدنست واحتمال
دارد که از شج ماخوذ است که بمعنی داخل ومزج است برسراب رکز بمعنی اقام میباشد سلة بفتحه سین وکسره وی
بمعنی شمشیر کشیدنست وجدود بضمه جیم بروزن قعود جمع جد میباشد که بمعنی پدران واجداد است وحجور بمعنی
از ما در رفتن است شاید جدود وحجور بعد ازان مذکور شده است مبتدا باشند لا تؤثر خبر بوده باشد وجملکی برجدود
وحجور در حقیقت جملست بر فرزندان کرام ایشان واحتمال میرود که اصل مبتدا مقدر باشد جدود وحجور وصف باشند
یعنی الذین لهم جدود طابت اسرة بروزن ذبذبه بمعنی رهط وکروه است عتاد بروزن ثبات بمعنی توشه وتدارکست و
طت بکسره طاء مؤلف بمعنی شان وعادتست کلاکل بضمه کاف بمعنی سینه میباشد سروات بفتحه سین وراء جمع
سراتست یا جمع سری است بروزن غنی است بمعنی صاحب شرافت وبزرکواری ونجابت را می کویند وریث بروزن لیث
بمعنی قدر ومقدار است وامر در کید ونی واجمعوا امر تخویف وتهدید است در معنی حقیقی امر نیست چنانکه در قول خدا
اعملوا ما شئتم امر تهدید است کاسا مصبرة یعنی کاسه که پر از صبر بوده وصبر بروزن کتف فشرده درختیست که از دوزبان
ترکی از زوای مکویند واینکلام بر وجه استعاره وارد شده یعنی ایشان از شربت ناکوار مرکرا چشاند مانند اشامیدن کاسه
که پر از صبر بوده باشد بلی معانی الفاظ خطبه شریفه در ترجمه ظاهر میشود وحاصل مضمون بلاغت مشحون این خطبه
شریفه انست که انحضرت فرمود ای ستمکاران هلاکت وزیانکاری وشدت ومرک ونحوست بر شما باد هنکامی که از ما نصرت
واعانت طلب نمودید وبفریاد رسی خود خواندید در حالتیکه حیران وسرکردان بودید ومبتلی بدشمن ترسان ولرزان بودید
پس ما با بزرکی وسرعت بفریاد شما امدیم واجابت دعوت شما نمودیم واماده ومهیا کشتیم که بفریاد شما برسیم چون بجهت
یاری شما بدیار شما امدیم شمشیر کینه از نیام برکشیدید که ان شمشیر از برکت ما بود وشمشیر ما بود که در دست خود
داشتیم که حال در دست شما می باشد وبرکه ما اتش عداوت وقتال افروخته ایدکه همان اتش را بر دشمن خود ودشمن شما
افروخته بودیم پس برکشیدید واوران دشمنان خود کردیدید ودوستان خود را ترک نموده بروی ایشان شمشیر کشیدید یاوری
قدرت خود دشمنان شدید بی انکه عدالتی در میان شما اشکار نموده باشند ویا اینکه چشم داشتی ورزوی از ایشان
داشته باشید که در ان ارزو بر شما منفعتی بوده باشد مکر چیزیکه اندکی وقلیلی منفعتی از مال حرام دنیا بشما خواهند
داد ومعیشت وزندکی پستی در ان طمع داشتید وچشیدید وبرروی ما بجهة ان شمشیر کشیدید بی انکه از ما بدعتی در دین
ما رسیده باشد ویا سستی وضعفی در رای ما اشکار شده باشد ویا اکر کدیا کناهی از ما نسبت بشما سرزده باشد یا انجور وبدی بر
شما باد دو ویلها وهلاکتها بر شما باد هنکامیکه ما را ناخوش داشتید ویاری ما را ترک نمودید وبرجنک وقتال ما
اماده شدید وحال انکه بجهت ما کسی بروی شما شمشیر نکشیده بود وهنوز شمشیر دشمن در نیام خود بود ودل شما ارام و
ساکن وهنوز در جهاد شما ترسان ولرزان نبودید وامر خلافت ونکر سلطنت دشمنان هنوز مستحکم وبرقرار نشده بود
ولکن بنزد اول امر مانند ملخ بیعت طاعت ما هجوم اورده شدید وپروانه وار شوق ورغبت بسوی شمع
شبستان بیعت ما نمودید وهنوز پر وبال شما در اتش چراغ یاری ما سوخته نشده بود از روی سفاهت وضلالت
ما را شکستید قبیح بادرویشما ودوری باد بر شما از رحمت وکرامت خدا وهلاکت بشما باد بدرستیکه شما از طغیان و
کاران امت هستید وشما از قبایل نجیبان وکریمان بیرون شدید وکسانی هستید که احکام کتاب خدا را به پشت سر خود
انداخته اید وعمل بمدلولات کتاب نمیکنید وصاحبان کناهان ولشکر شیطان هستید که ملعون دلهای شما
برای وساوس خود اشیانه نموده است ودر سخنان خود در شک وتغییر دهنده وتحریف کننده در کلمات هستید
وکسانی میباشید که چراغهای هدایت وشمعهای شریعت وسنت خاموش نموده اند وعاصیان قبایل وکناه کاران
طوایف وکشنده کان فرزندان انبیا وهلاک کننده کان دین خدا واوصیاء والحاق کننده کان زنازاده کان
را با نساب واذیت کننده کان مؤمنان ویاوران واستهزا کننده کان دین خدا که قران معجز نمای خدا را به
دروغ وسحر نسبت میدهند چه بسیار بد توشه پیش فرستاده اند وذخیره برای اخرت کسب کرده اند که بجهة

خدا و غضب خدا بر ایشان خواهد شد و در عذاب دردناک مخلد و پاینده خواهند گردید یا اعتماد بر وعده های
فرزند ربیب تابع التابعین نموده اید و تکیه بر کینه کرده اید که پیوسته پدران ملاعین و با جناب رسول خدا و گروه مسلمانان
در مقام جنگ و قتال بودند و ما را که عترت آنحضرت هستیم خوار و بی یار و معین نموده اید بلی بخدا سوگند پیوسته بیوفائی
و مکر و حیله از شما معروف و معهود است که عادت بنقض پیمان دارید خمیره شما بران سرشته شده و عروق شما بر بیوفائی
و مکر و حیله پیوند گردیده است و بی وفائی و بیغیرتی در میان پدران و فرزندان شما یادگار و وراثت است که پیوسته از قدیم
زمان آنرا از یکدیگر ارث می برید و دلهای شما در بیوفائی ثابت و محکم گشته است که هرگز زنگ بیوفائی از دلهای شما زدوده
نخواهد گردید و سینه های شما را پرده گمراهی و کوری و گمراهی کشیده شده که هرگز برداشته نمیشود شما مانند درختی هستید
که از خباثت و بدبوئی ناظر از کراهت و ناخوشی بهم میرسد و اندوهناک میباشند و خبیث ترین توشه های مسافران و لعب
کننده گان هستید مانند آب گرم که دل تشنه کان را سرد و سیراب نمی کند مانند لقمه طعام هستید که غاصبان او گمراه کننده
گان باشند شما امیور کرده از دین و راه راست هدایت باز دارد لعنت خدا بر کسانی که در سر عهد و پیمان خود ثابت قدم و راسخ
نمیشوند و عهد و پیمان و سوگندهای خود را بعد از محکم نمودن می شکنند حال آنکه خدا را بر آن پیمانها کفیل و گواه
قرار داده بودید بخدا سوگند شما همان کسانی هستید که عهد و پیمان خود را بعد از محکم نمودن شکستید آگاه باشید
که حرامزاده و فرزند زنازاده ما را در میان دو خصلت بد و کار قبیح مخیر ساخته است و آن دو خصلت قبیح عبارتست از شمشیر
کشیدن بر روی ما و کشتن ما و ذلت و خواری قبول کردن ما یعنی اگر بیعت نکنیم و گردن بطاعت و نگذاریم ما را بکشد یا اینکه خواری
و ذلت را قبول کنیم و گردن به بیعت و طاعت بگذاریم دست تعدی از کشتن ما بکشد هیهات چه بسیار دور است که ما ذلت
و خواری را قبول نمائیم و گردن بطاعت و بگذاریم این ذلت و خواری را خدا و رسول و مؤمنان از ما منع کرده اند و کجا میشود که
ذلت را قبول کند کسانی که پدران ایشان پسندیده و نیکوکاران و مادران ایشان صاحبان عصمت و طهارت هستند
صاحبان حمیت و غیرت و نفوس پاکند و از ذلت هستند که هرگز کشته شدن در راه رضای خدا مانند کریمان و بزرگواران را
گذاشته کشته شدن و مردن بطریقه لئیمان را اختیار نمایند بلکه با این جماعت بزرگواران که در یاری من ثابت قدم هستند
با شما جهاد خواهم نمود با وجود قلت بضاعت و کمی سامان و منتها و خوار شدن یاوران دست از قتال شما بر نخواهم داشت
پس آنحضرت کلام شریف خود را با ابیات فروه متصل نمود حاصل مضمون بیتها اینست اگر ما شما را غالب شویم و بگریزانیم
پس امر عجیب و غریب نیست زیرا که پیوسته عادت شما اینست که پیوسته از ما مغلوب شده اید و از پیش روی ما گریزان
گردیده اید و اگر ما مغلوب شما باشیم پا از دست از شما بر نخواهیم داشت تا هنگام مرگ رو بهزیمت نخواهیم گذاشت
و عادت ما هیچ وقت بر ترس از کارزار دشمن جاری نگشته و هرگز بجهت ترس از کشته شدن از پیش روی دشمن روی
بگریز نگذاشته ایم و هیچ وقت مغلوب دشمن نشده ایم و لکن این زمان هنگام مرگهای ما رسیده است و وقت دولت
دیگران رسیده است عادت روزگار چنین است که چون مرگ سینه خود را از ساحت گروهی دفع نمود و ایشان را فانی گرداند
شتر خود را در ساحت دیگران میخواباند و در صدد فنای ایشان می باشد از اینست که مرگ بزرگان و اشراف ما را فانی نمود
چنانکه قرنهای گذشته را فانی نمود و نابود ساخت پس اگر عادت روزگار دون و چرخ بوقلمون بر این جاری میشد که پادشاهان
پادشاهان در روی زمین زنده می بودند و دائم میماندند ما نیز زنده و باقی میشدیم و اگر کرام و بزرگان در جهان
باقی میشدند ما نیز چنین میشدیم پس مرگ و کشته شدن بر ما شماتت نمیشود بگو بر کسانی که بر ما شماتت مینمایند
از مستی و غفلت خود بیدار باشند بزودی شماتت کننده کان ما آنچه ما ملاقات نمودیم ایشان نیز ملاقات خواهند
نمود حضرت فرمود بخدا سوگند بعد از کشتن ما در دنیا زنده و پاینده نخواهید شد مگر بمقدار یکه اسب را سوار
شوند بقدر سوار شدن اسب زنده میباشید این کنایه و مبالغه است از کمی زندگی ملاعین تا اینکه لشکر بلا و مصیبت
شما را بر میگرداند مانند گردانیدن آسیاب و مضطرب و بی آرام نماید شما را مانند آهن چرخ که پیوسته در حرکت است
در هنگام آب کشیدن و اینکه بشما گفتم وعده ایست که از پدر مهربانم از جد بزرگوارم بمن رسیده است پس عزم بکار
برید و خیال خود نمائید و شرکاء و یاوران خود را با یکدیگر خود دعوت کنید بعد از آن هر مکر یکه اندیشه
اید در باره من مضایقه ننمائید و مرا هیچ مهلت ندهید بدرستیکه من توکل بخداوند عالمیان نموده ام
که پروردگار من و شما است و هیچ راه رونده و حرکت کننده در روی زمین نیست مگر اینکه امر و اختیار وی در قبضه
قدرت خداوند قادر بیهمتاست که هر کس را بجزای کرده های خود خواهند رسانید بدرستیکه پروردگار من در لا

کننده است براه راست چون آن مظلوم حجت خدا را بر آن گروه اشرار تمام نمود دست خود را دو بنفرین آن ملاعین بدرگاه قاضی الحاجات
گرفته عرض نمود الهی باز دار از ایشان قطره های باران آسمان را از ایشان حبس کن و ایشان را بسالهای گرانی و قحط و غلا دوچار نما مانند سالهای
گرانی که در عهد و زمان حضرت یوسف بظهور آمد و جوان ثقفی را بر این گروه ستمکاران مسلط نما که ایشان را شربت
ناگوار مرگ تلختر از کاسه کبر لبریز و تجرعه نموده باشد که هیچ کسی در دنیا ایشان بچشاند مگر اینکه بکشد او را بعوض
کشتن من و به شمشیر انتقام کردن ایشان از من تلافی و قصاص ضربت ایشان که آن جوان ثقفی انتقام بکشد از ایشان برای
من و دوستان و اهل بیت و شیعیان من زیرا که ایشان ما را فریب دادند و در عهد و پیمان خود دروغ گو شدند و ما را
در میان دشمنان خوار و ذلیل نمودند بخداوند عالمیان تو پروردگار من هستی و بر تو توکل نموده ام و بسوی تو بازگشت مینمایم
و بسوی تست مرجع من آنحضرت بعد از آن خود را بسوی لشکر اعدا گردانید فرمود کجاست عمر بن سعد او را بنزد من بخوانید
چون آن حرامزاده را خبر دادند ناخوش داشت که رو بروی آنحضرت بیاید ناخواهی نخواهی پیش آمد حضرت فرمود یا عمر تو میخواهی
مرا بکشی و گمان تو اینست که بسبب کشتن من حرامزاده فرزند حرامزاده ترا به بلاد ری و جرجان والی و حاکم خواهد نمود بخدا
سوگند هرگز لذت از آن نخواهی برد و ظفر بمطلب نخواهی یافت این خبر راست و درستیست که از راستگویان بمن رسیده است
پس هر کاریکه میخواهی بکن زیرا که بعد از کشتن من هرگز در دنیا و آخرت خود فرحناک نخواهی شد و روزگار شادی
نخواهی دید گویا سر بریده ترا می بینم که در بالای چوبی در کوفه نصب نموده اند و کودکان کوفه سر نحس ترا بسنگ می
زنند و در میان خود نشانه نموده اند چون آن لعین بداختر این سخن را از آن امام انام شنید آتش خشم در سینه پرکینه
آن حرامزاده مشتعل ور گردید روی خود را از آنحضرت برگردانید و لشکر کفار خود را ندا نمود چه انتظار میکشید یکدفعه همه شما
بر ایشان حمله نمائید که کشتن ایشان مانند خوردن یک لقمه است پس جناب امام حسین اسب جناب رسول خدا را طلبید که
نام آن اسب مرتجز بود گفتند و آنرا سوار گردید اصحاب کرام خود را آماده جهاد کافران نمود مترجم میگوید اگر چه در باب احوال
خروج مختار و کشتن عمر بن سعد حرامزاده خواهد آمد انشاء الله لکن بنا مناسبت که در اینجا اشاره بان نمائیم زیرا که حرکات
آن حرامزاده دل شیعیان را کباب مینماید بعضی از ارباب تواریخ روایت کرده است که چون مختار بر مسند امارت نشست و یکی یکی
حاضران جنگ نینوا را میگرفت و میکشت ناگاه عمر بن سعد ملعون را دست بسته و سر نحسش شکسته بنزد آن بزرگوار حاضر
نمودند مختار چون آن حرامزاده را مشاهده نمود بسیار شاد و خرم گشته از روی استهزاء فرمود ای شیخ زاهد امارت مملکت ری چه شد
و بکجا رفت یاد داری که جناب امام حسین در کربلا بتو فرمود که از گندم عراق چندان نخواهی خورد تو از روی استهزاء اگر گندم نباشد
در جو کفایت میباشد الحمد لله که از گندم ری نخوردی ای ولد الزنا برای تو نه دنیا باشد و نه آخرت از وقتیکه بجنگ آنجناب بیرون رفتی
زره بر تن نحس خود پوشیده بودی و منشور ایالت ری را بسر نحس خود زده بودی در حال زاهد شده هیچ اندیشه نکردی که این چکار بود که میکردی
نور دیده مصطفی و فرزند عزیز مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا را کشتی و آب مباح فرات را بر آن بزرگوار مبارک بستی و همه اهل بیت و اصحاب
آنجناب را تشنه لب کشتی آن بزرگوار فرمود که آن حرامزاده را بعقابین کشیدند فرمود ای بدبخت تو همان کس نیستی که در کربلا
گفتی ایها الناس در نزد امیر جلیل عبید الله ابن زیاد شهادت دهید که اول کسیکه تیر بر امام حسین انداخت من بودم پس مختار
بجلادان گفت کمان بگذاشت فرمود ایها الناس در روز قیامت در نزد خدا و رسول شهادت دهید که اول کسیکه تیر بعمر بن سعد حرامزاده
زد من بودم و تیر قضا قدرت خود را از چله کمان رها نمود چنان تیر بچشم آن حرامزاده زد که از پشت سرش بیرون رفت آن حرامزاده
مانند خر فریاد میکشید فرمود این سگ را ببرید در بیرون خانه بکشید که بسیار نحس و شوم است آن ملعون را کشیدند در بیرون
خانه سر نحس او را بریدند و بنزد مختار آوردند آن سر را ... فرمود فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب
العالمین و باقی احوال تفصیل اشقی خواهد آمد انشاء الله و زود است مصنف ره کیفیت مکالمه و مجادله آن ملعون را با
پسر زیاد حرامزاده نقل خواهد نمود که در اول ملاقات میان ایشان بهم خورده بود ... یاد بر آن خران ما به عتاب نمود
انتهی مصنف ره از شیخ بزرگوار شیخ مفید ره روایت کرده است که چون حر بن یزید مشاهده نمود که لشکر اشقیا بقتال
آن امام سعید آماده و مهیا شده اند و بکارزار آن بزرگوار مصمم گردیده اند بعمر بن سعد لعین را گفت ای عمر تو با این جناب
این مرد یعنی جناب امام حسین آن حرامزاده بحر خطاب نمود بلی بخدا سوگند که چنان مقاتله و جنگ بنمایم که ... حرم نمود
که آسانتر آن اینست که سرها از بدن جدا شوند و دستها از تن بریده باشند حر فرمود ... بهره که فرمود که دست
بردارید ... بر گردد شما را ... آن نیست عمر حرامزاده گفت اگر امر در دست من می بود هر آینه بگفته او راضی
میشدم و لکن امیر تو ... چون حر دانست که آن حرامزاده بقتال آنحضرت عازم شده است از نزد آن

العین برگشت در کنار ایستاد و در نزد حر از خویشان خود قرة بن قیس ایستاده بود فرمود یا قرة اسب خود را امروز
آب داده فرمود نمیخواهی اسب خود را آب بدهی قره میگوید بخدا سوگند که گمان من درباره حر این بود که میخواهد
خود را بکناری بکشد و در جنگ و قتال در معرکه حاضر نشود و ناخوش دارد که من او را در هنگام کناره شدنش از معرکه
ببینم از این جهت گفتم من اسب خود را آب میدهم و حر گفت من اکنون میروم که اسب خود را آب بدهم پس کم کم از آن مکانی
که ایستاده بود بکناری رفت و از پیاده مردم اندک اندک بیرون میرفت قره میگوید بخدا سوگند اگر مرا از قصد خود آگاه
مینمود که در دلش این نیت که بسوی لشکر جناب امام حسین میرود من نیز با او رفاقت میکردم و بخدمت آنحضرت میرفتم
پس که کم کم با لشکرگاه آنحضرت نزدیک میشد مهاجر بن اوس بحر گفت چه خیال داری نظر داری که بر فرزند پیغمبر یا میخواهی
با اصحاب حسین حمله نمائی حر جواب مهاجر را نگفت و بر اندامش لرزه افتاده بود و بدنش مانند بدن کسیکه رعد و برق
او را گرفته باشد میلرزید مهاجر گفت یا حر امر تو بسیار عجیب است بخدا سوگند ترا در هیچ رزمگاه در این حالت ترسان
ندیده بودم که در اینمقام ترا میبینم و اگر کسی از من میپرسید که شجاع ترین اهل کوفه کیست ترا نشان میدادم و از تو بدیگری
تعدی نمیکردم پس این چه حالت است در این هنگام از تو مشاهده مینمایم جناب حر فرمود بخدا سوگند که من نفس خود را
در میان بهشت و آتش دوزخ مخیر میبینم و در کنار بهشت و جهنم میبینم بخدا سوگند هرگز چیز دیگر را به بهشت اختیار نمی
کنم هر چند بدن مرا پاره پاره سازند و مرا در آتش بسوزانند این فرمود و اسب خود را رکاب زد و خود را به لشکر سعادت اثر
جناب امام حسین علیه السلام رسانید چون بخدمت آنحضرت رسید عرض نمود فدای تو شوم ای فرزند پیغمبر جناب رسول خدا من
همان کسی هستم که در راه بسوی اتفاق مانع شدم ترا در این مکان حبس نمودم و نگذاشتم که برگردی و در راه ملازم گشته و در این
مکان ترا برابر تنگ نمودم و گمان نکردم و نداشتم که این گروه اشرار ابتدا ایشان تکلیفی نمودی رد بکنند و قبول ننمایند
و گمان نداشتم که ایشان با تو در مقام جنگ و کارزار باشند و این طور رفتار نمایند چنانکه در این هنگام میکنند بخدا سوگند
اگر میدانستم ایشان کار خود را با تو باینمقام میرسانند چنان که حالا میبینم هرگز مرتکب این کار قبیح نمیشدم و حال من بسوی
خدا بازگشت مینمایم و توبه میکنم از آن کاری که کردم آیا از برای کار مرا توبه کردن مقبول میشود و انابه بسوی من باز
میکردید آنحضرت از فتوت و کرامت و فضیلت و جود و سخاوت فرمود بلی خدا توبه ترا قبول میکند از اسب خود
نازل باش آنسعادت مند عاقبت بخیر عرض کرد اگر من سوار باشم در یاری تو بهتر است از اینکه پیاده شوم و ساعتی در سر
اسب خود با گروه اشرار مشغول کارزار باشم و بعد از آن آخر کار من بفرود آمدن منتهی میشود یعنی در هنگام شهادت
خود بناچار از اسب فرود خواهم آمد پس فرمودند آن بزرگوار هر کاریکه میخواهی بکن خدا ترا رحمت کند و هر چه بجا آید
بجا بیار آن سعادت مند در پیش آنحضرت ایستاد و طاغیان اهل کوفه را خطاب نموده فرمود یا اهل الکوفه
لِأُمِّکُمُ الهَبَلُ وَالعُبْرُ اَدَعَوْتُمْ هٰذَا العَبْدَ الصَّالِحَ حَتّٰی اِذَا جَائَکُمْ اَسْلَمْتُمُوهُ وَ زَعَمْتُمْ اَنَّکُمْ قَاتِلُوا اَنْفُسَکُمْ
دُونَهُ ثُمَّ عَدَوْتُمْ عَلَیْهِ لِتَقْتُلُوهُ اَمْسَکْتُمْ بِنَفْسِهِ وَاَخَذْتُمْ بِکَلْکَلِهِ وَاَحَطْتُمْ بِهِ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ لِتَمْنَعُوهُ التَّوَجُّهَ
اِلٰی بِلَادِ اللهِ العَرِیضَةِ فَصَارَ کَالْاَسِیرِ فِی اَیْدِیکُمْ لَا یَمْلِکُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا یَدْفَعُ عَنْهَا ضَرًّا وَحَلَّأْتُمُوهُ وَنِسَائَهُ
وَصِبْیَتَهُ وَاَهْلَهُ عَنْ مَاءِ الفُرَاتِ الجَارِی تَشْرَبُهُ الیَهُودُ وَالنَّصَارٰی وَالمَجُوسُ وَ تَمَرَّغُ فِیهِ خَنَازِیرُ السَّوَادِ وَکِلَابُهُ
فَهَا هُمْ قَدْ صَرَعَهُمُ العَطَشُ بِئْسَ مَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِی ذُرِّیَّتِهِ لَا سَقَاکُمُ اللهُ یَوْمَ الظَّمَاءِ هبل بفتحه ها و باء
… بمعنای گم کردن مادر است در مصیبت فرزند خود میگویند هبلته امه اذا ثکلته عبر بضمه عین مهمله حزن
و اندوه و غمناک شدن است اسلم بمعنی اطاعت و انقیاد است و بمعنی خوار و ذلیل کردن کسیست که همزه وی بنا بر این
تقدیر از برای سلبیت کلکل بضمه کاف اول و فتحه لام بمعنای صدر و سینه میباشد سواد بروزن سحاب بمعنای حوالی
شهر و جمعیت کثیر را میگویند شاید در این جا از خود اسم سواد معنای اول و ضمیری که از باب استخدام معنای دوم
… باشد از این جهت ضمیر را بضمیر جمع مذکر ذکر نمود حاصل معنای کلام آن بزرگوار این است ای اهل کوفه هلاک
… بر شما در تعزیت و مصیبت شما ای کوفیان اندوهناک و لشکر بزان باشند آیا این بندهٔ شایسته خدا را
… بدیار خود طلبیدید و چون بنا بخواهش و استدعای شما بدیار شما رسید برای او یاری نکردید و او را تنها گذاشتید
و گمان شما این بود چون قدم بدیار شما بگذارد او را یاری خواهید نمود و در پیش روی او با دشمنانش
مقاتله میکنید و جانهای خود را فدای آن بزرگوار مینمائید بعد از آمدن او بدیار شما بر آنجناب راه مکر
و حیله پیمودید و سعی نمودید که او را بکشید و او را حبس کردید و از گریبان او گرفتید و از هر طرف احاطه

محاصره نمودید تا اینکه نگذارید که بسوی بلاد واسعه خدا برود و پس در دست شما مانند اسیر هست که قدرت بر نفع
خود ندارد و نمیتواند که از نفس خود دفع شر و ضرر نماید و او را و زنان و دختران صغار و اهل بیت اخیار او را
از آشامیدن آب فرات منع کردید که آن آب بر روی زمین جاری میگردد و پیوسته یهود و نصاری و مجوس از آن سیراب
میشوند و خوکان بیابان و سکان صحرا بسوی وی داخل میباشند و بطرف سوی غوطه ور میشوند و این ساعت تشنگی
ایشانرا هلاک میکند چه بسیار بد رعایت نمودید حق جناب محمد مصطفی را در خصوص فرزندان او خدا شما را در
روز عطش قیامت سیراب نگرداند چون آن گروه ستمکاران این سخنان خوش بیان را از آن سعادت مند شنیدند گروهی
از ایشان تیرها بچله کمان گذاشتند بسوی آن بزرگوار انداختند پس آن نیکوکار بجای خود برگشت در پیش روی جناب
امام حسین علیه السلام ایستاد

فصل ششم در بیان مسلک قتال و کیفیت کارزار

و شهادت اصحاب آنحضرت شیخ بزرگوار شیخ مفید ره روایت کرده است که چون جناب حر از برابر لشکر اعدا بنزد امام
سعدا برگشت عمر بن سعد حرامزاده درید غلام ناپاک خود را که علمدار لشکر اشقیا نموده بود صدا زد یا درید علم خود
نزدیک بیار آنکافر علم کفر و نفاق را نزدیک لشکر آن امام آفاق نمود عمر حرامزاده تیری بچلهٔ کمان میشوم خود گذاشت
و بسوی لشکر آنشاه کم سپاه انداخت و لشکر نامسعود خود را گفت در نزد امیر شهادت دهید که اول کسیکه تیر بجانب حسین
و اصحاب حسین انداخت من بودم همه آن لشکر اشرار به تبعیت آن حرامزاده بدکردار تیرها کمین بچله کمانهای میشوم خود
گذاشتند اصحاب آنحضرت را تیرباران نمودند محمد ابن ابی طالب در مقتل خود فرموده است که همه آن لشکر شقاوت
یکدفعه تیر بجانب اصحاب آنحضرت افکندند تیرهای آن کافران مانند قطرات باران پی در پی بر لشکر آنحضرت ریخت و در این
تیر اندازی پنجاه نفر از اصحاب آن مظلوم بدرجه شهادت رسیدند و هیچکس نماند مگر اینکه از آن تیرهای میشوم بتن مبارکش
رسید و زخم دار نمود سید بزرگوار سید بن طاوس ره روایت کرده است که جناب امام حسین … خود را بسوی
اصحاب گردانید فرمود خدا شما را رحمت کند برخیزید و برای امر حتمی که راه چاره از آن ندارد آماده و مهیا باشید زیرا که این تیرها
رسولان گروه ستمکاران است بسوی شما پس اصحاب کرام آنحضرت پیوسته مدتی در آن روز میشوم مشغول کارزار گروه اشرار گردیدند
حمله های دلیرانه بلشکر ستمکاران مینمودند و شاخ زندگانی ایشانرا از درخت حیوة بد فرجام آن کافران میبریدند گروه گروه بسوی
آتش دوزخ روانه میکردند و در آن حمله ها جماعتی از اصحاب کرام امام انام بدرجه شهادت رسیدند چون آن مظلوم بیابان کربلا
و کشتهٔ گروه اشقیا اصحاب با اخلاص خود را کشته و بخون خود آغشته و میان خاک و خون افتاده دید بدست مبارک خود ریش شریف
گرفته فرمود غضب خدا بر گروه یهود آن شدید شد هنگامیکه برای ذات اقدس باریتعالی فرزند قرار دادند و غضب و عذاب خداوند
قهار بر گروه نصاری شدید و سخت گردید هنگامی که خدای پروردگار سه تا قرار دادند و گفتند که خدا سه کنندهٔ دو تا است
یعنی حضرت عیسی و مادرش را بخدائی پرستیدند و ایشانرا با خدا سه پروردگار قرار دادند و شدید و سخت شد غضب خدا بطائفه
مجوس هنگامیکه برای آفتاب جهانتاب و ماه عالمتاب پرستش نمودند و بخدا گرفتند و عبادت خدا را ترک کردند و شدید و سخت میگردد غضب
خداوند قهار بر این گروه اشرار و جفاکار که سخن ایشان بهم دیگر اتفاق کرده که فرزند دختر پیغمبر خود را بکشند بخدا سوگند
هرگز گردن طاعت بگفتهای ایشان نخواهم گذاشت و راضی به بیعت ایشان نمیشوم تا اینکه خداوند عالمیان را ملاقات
نمایم هنگامیکه بخون خود آغشته شوم از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که از پدر بزرگوارم شنیدم که چون لشکر
سعادت اثر آن امام اخیار با لشکر اشرار عمر بن سعد حرامزاده مقابل و روبرو گردیدند و آتش کارزار در میان دو لشکر
شعله ور گردید ملک نصرت از آسمان بسوی زمین فرود آمد و در بالای سر آنحضرت ایستاده پر و بال بر زد آنحضرت را
خبر رساند که خداوند عالمیان او را مخیر نموده است که بر دشمنان بلاد بدین غالب شود و خدا او را یاری نماید و دشمنانش
مغلوب سازد و یا اینکه قبول شهادت نموده بملاقات پروردگار خود فائز گردد آنحضرت ملاقات پروردگار خود را
اختیار نمود سید ره فرموده است که راوی اخبار روایت نموده است آنحضرت برای اتمام حجت ندا میفرمود یا فریاد رسی هست
که امروز در راه رضای خدا بفریاد ما برسد آیا کسی هست که این بلا و مصیبت را از حرم جناب رسول خدا دفع نماید شیخ بزرگ
وار شیخ مفید ره روایت کرده است که آن دو لشکر بنای مبارزت گذاشتند و یکی یکی قدم مبارزت بمیدان کارزار می
گذاشت اول کسیکه از لشکر اشرار قدم نحس خود را بعرصه کارزار گذاشت یسار نام غلام مولای زیاد ابن ابی
سفیان بود عبدالله بن عمیر ره از لشکر سعادت اثر جناب امام حسین دلیرانه قدم ثبات قرار بمبارزت آن بد
کردار نهاد آن ملعون جناب عبدالله را گفت تو کیستی که بمبارزت من بیرون آمدی آن بزرگوار فرمود منم عبد

سعادت اثر

عمیر بن عبدالله

عبد الله بن عمیر آن حرامزاده گفت من ترا نمی‌شناسم باید بمبارزت من زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر بیرون بیاید جناب عبد الله در جواب آن حرامزاده فرمود ای فرزند زن زناکار ترا چه شان و منزلت دارد که از مبارزت کسی اعراض نمائی دیگر برای مبارزت خود بطلب پسران دلاور عرصه کارزار را نیز فرمود شمشیر آبدار خود را از نیام انتقام کشید حمله بر آن کافر عنید نمود بقوت ضرب دست و زور بازوی پر قوت خود بر آن نابکار غدار زده از سر اسب میشوم خود در غلطید هنگامیکه آن بزرگوار مشغول زدن و کشتن آنکافر غدار بود سالم غلام بدکردار عبید الله بن زیاد مکار از لشکر شقاوت اثر عمر نابکار بسوی آن بزرگوار هجوم آورد گردید چون اصحاب جناب امام حسین هجوم آوردن آن غلام نابکار را مشاهده نمودند جناب عبد الله را صدا زدند اینک غلام رسید آن بزرگوار صدای ایشان را نشنید و از آمدن غلام نابکار غافل و مشغول کشتن پسر بد اختر غدار بود ناگاه دید که سالم ملعون بشمشیر خود حمله بر او نموده است دست مبارک خود را بدم شمشیر آن کافر شریر داده که شمشیر آن حرامزاده انگشتهای دست چپ عبد الله را از کف مبارکش جدا نمود در همان ساعت آن بزرگوار اعتنا بآن زخم کاری ننموده بسوی آنکافر عنید هجوم آورد کشته به شمشیر آبدار خود او را بسوی دار البوار فرستاد پس آن بزرگواران دو غلام نابکار را از دم شمشیر گذرانید و از کشتن ایشان فارغ گردید رو بسوی لشکر سعادت اثر جناب امام حسین نهاد و این رجز را میخواند ان تنکرونی فانا ابن کلب انا امرء ذو مرة و غضب ولست بالخوار عند النکب مره بکسر میم و تشدید راء مهمله مشدده بمعنای قوت و شجاعت و شدت است خوار صیغه مبالغه است بر وزن رمان مرد ضعیف و ترسان و سست و جبان را میگویند نکب بفتحه نون و ضمه وی به معنای بلای مشقت و محنت است که در روزگار انسان را بنهاد و پیدا میشود حاصل معنی رجز آن بزرگوار اینست که اگر مرا نمی‌شناسید من خود را بشما اشناسانم منم جوان دلاور و فرزندی از قبیله کلب و منم مرد صاحب قوت و صولت و شدت و غضب و نیستم ترسان و سست و جبان در هنگام هجوم آوردن مصائب جهان و عمرو بن حجاج ملعون که سرکرده میمنه لشکر ضلالت و شقاوت بود با گروه بیشمار بسوی میمنه لشکر سعادت اثر آن شاه کم سپاه حمله نمودند و منافقان اهل کوفه چون بمیمنه لشکر آنحضرت نزدیک شدند مرکز اصحاب کرام آن امام انام ترس و واهمه از ایشان ننمودند و بزانوی خود نشستند و نیزه‌ها را بسوی آنکافران بلند نمودند و در برابر ایشان محکم و استوار گردیدند چون اسبهای ملاعین برق نیزه‌های آن حضرات بزرگوار را مشاهده نمودند رم نمودند بعقب خود برگشتند در آن هنگام اصحاب کرام آن امام انام لشکر منافقان بدفرجام را تیرباران نمودند گروه بسیار از آن لشکر اشرار بسوی دار البوار فرستادند و جمع کثیری از ایشان از زخم کاری زده رو بهزیمت نهادند عبد الله بن خوزه تمیمی ملعون از لشکر عمر بن سعد لعین بیرون آمد خواست که بلشکر سعادت اثر آن امام انام حمله ور شود لشکر اشرار آن حرامزاده صدا زدند کجا میروی مادرت بعزایت بنشیند آن شقی گفت اراده دارم بملاقات پروردگار رحیم و بخدمت پیغمبر شفاعت کننده مطاع برو آنحضرت از اصحاب کرام خود پرسید کیست این ملعون عرض نمودند پسر خوزه تمیمی است حضرت دست معجز نمای مبارک خود را بسوی درگاه قاضی الحاجات برداشت و عرض نمود خداوندا این ملعون را بسوی آتش جهنم بکش از برکت دعای سریع الاجابه آنحضرت خداوند عالمیان اسب آن حرامزاده مثل خود مضطرب گشته پایش لغزید بگودالی فرود آمد آن حرامزاده از پشت اسب خود در غلطید و سر نحسش بزمین فرود آمده پای چپ او در رکاب مانده و پای نحسش بلند شد همانساعة مسلم بن عوسجه خود را بآن حرامزاده خسران مآب رسانید بشمشیر آبدار ضربتی بآن پای راست آن نابکار زد پا او را قلم نمود و اسب آن ملعون او را از زمین میکشید و پیوسته میدوید و سر نحس او را بر سنگ و کلوخ و درخت میزد تا اینکه روح پلید او در درک اسفل جحیم بسوی آتش دردناک در پیوست لعنة الله علیه آتش جنگ و قتال در میان دو لشکر شعله ور گردیده و مبارزان دو لشکر به تیغ بران و نیزه‌های درخشنده و تیرهای تیز مر این یکدیگر را میزدند و میکشتند تا اینکه گروه بسیار از لشکر اشرار کشته گردیدند و از اصحاب حضرت نیز کشته شدند محمد بن ابی طالب و صاحب مناقب و ابن اثیر در کامل روایت کرده اند و روایات آن بزرگواران در لفظ و مراد متقارب یکدیگر هستند و حاصل مضمون روایات ایشان اینست که جناب حر بنزد امام حسین علیه السلام آمد عرض نمود ای فرزند رسول خدا چون من اول کسی شدم که بتو خروج نمودم و در مقام منازعه و مجادله ایستادم استدعا می‌نمایم که مرا رخصت کارزار دهی تا اینکه اول کسی بوده باشم که در یاری و نصرت تو کشته میباشد و اول آنکسانی بوده باشم که فردای قیامت با جد بزرگوارت مصافحه خواهند نمود و آن بزرگوار فرموده اند جناب حر عرض نمود که اول کشته باشم در پیش روی تو حال آنکه تا آنوقت جماعت بسیار از اصحاب کرام آن سید بزرگوار بدرجه شهادت رسیده بودند زیرا که

مراد جناب حر این بود که اول کسانی بوده باشم که بمبارزت کشته خواهند شد زیرا که تا آنوقت جمله از اصحاب در تیر اندازی و حمله اول و جنگ مغلوبه کشته شده بودند پس جناب حر اول کسی شد که قدم ثبات بمیدان کارزار گذاشت چون از جناب امام حسین رخصت جهاد حاصل نمود بسوی جهاد کافران نهاد و این رجز را میخواند انی انا الحر و مأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف اضربکم و لا اری من حیف شرح این ابیات در ضمن فصل اول در روایت ما گذشت همین جناب حر انها اکتفا می‌کنم یعنی منم حر جوان نیکوکار که پیوسته منزل من محل مهمانان باشد بشمشیر آبدار و تیغ شرربار گردنهای شما را می‌زنم و در حمایت و نصرت کسیکه بهتر آن کسانی است که بزمین حرم مکه و منزل خیف قدم گذاشته‌اند پیوسته بشما تیغ میزنم و هیچ دریغ نمیکنم و در شمشیر زدن خود بر شما هیچ رحم و ظلم و ستمی نمی‌بینم و مرویست هنگامیکه جناب حر بخدمت آنحضرت و باصحاب کرام آنحضرت ملحق گردید یزید بن سفیان تمیمی ملعون گفت بخدا سوگند اگر من میدانستم که حر بیاری و نصرت حسین میرود مر او را تعاقب می‌نمودم و به نیزه خود او را میکشتم پس آنوقتیکه جناب حر در دریای جنگ غوطه میزد و گروه اشرار را بشربت ناگوار مرگ را میچشانید از گردن و پیشانی اسب آن بزرگوار زخم زده بود و خون از گوش و پیشانی آن حیوان بی زبان مانند سیل آب بزمین فرو میریخت در آنهنگام حصین ملعون همان یزید بن سفیان ملعون را صدا زد که ای یزید این مرد همان حر است که تو آرزو میکردی که او را بکشی حال بمیدان کارزار آمده است آن پلید بجواب داد بلی در آن ساعت او را میکشم پس آن لعین بی ایمان بگوش حصین شیطان بمبارزت جناب حر بیرون آمد جناب حر چون یزید بد اختر را در برابر خود مشاهده نمود فرصت کارزار برای آن ملعون نابکار نداد و او را در همان ساعت بسوی دار البوار فرستاد و از آن گروه اشرار چهل نفر از سواره و پیاده را بخاک مذلت افکند پیوسته مشغول کارزار و جهاد گروه اشرار بود و میزد و میکشت تا اینکه اسب آن بزرگوار را پی کردند و از اسب خود فرود آمد پیاده مشغول قتال ارباب شقاوت و ضلالت بود و این رجز را میخواند انی انا الحر و نجل الحر اشجع من ذی لبد هزبر و لست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفر لبد بر وزن نصرد و عنب بو لبد و ذو لبد شیر را میگویند و هزبر بر وزن درهم شیر است و شاید اینجا مراد شیر بسیار بزرگ و تنومند بوده باشد یعنی بدرستیکه منم حر فرزند مرد جوانمرد و احتمال دارد که معنای بیت چنان باشد منم مرد آزاد جوانمرد فرزند مرد جوانمرد کریم و قوی‌تر و دلیرتر هستم از شیر بزرگ و هنرمند و نیستم مرد ترسان و بی هنر در هنگام هجوم آوردن دشمن بسیار ایستادگی دارم در وقت گریختن شجاعان و این ابیات را نیز از آن بزرگوار روایت کرده اند آلیت لا اقتل الا اقتلا اضربهم بالسیف ضربا معضلا لا ناقلا عنهم و لا معللا لا عاجزا عنهم و لا مبدلا احمی الحسین الماجد المؤملا در بعض نسخه‌ها بعوض لا ناقلا لا ناکلا وارد شده است که بمعنای مرد ضعیف و ترسانست و معلل بر وزن معظم کسی را میگویند که در دادن چیزی عذر و بهانه بیاورد ظاهر این صفات اینست که از فاعل اضربهم حال بوده باشند بنا بر این تقدیر همه آنها بصیغه اسم فاعل باشند و احتمال دارد که صفات باشند بضربا و بنا بر این بعض از آنها بصیغه اسم مفعول میشود یعنی بر نفس خود سوگند لازم نموده‌ام که کشته نشوم تا اینکه جماعت بسیار بعوض خون خود بکشم و میزنم ایشان را بضربت شمشیر آبدار بزدنی که بسیار سخت و شدید بوده باشد و دفع آن مشکل شود نه رو گردان میباشم از قتال آن گروه اشرار و نه بهانه کننده و عذر آورنده و نه اینکه جهاد ایشان از عجز مبدل می‌نمایم حمایت میکنم از جناب امام حسین که صاحب مجد و بزرگواریست امیدها و امیدواران و آرزوها و آرزومندانست و بنا بر تقدیر دوم معنای آنها بر واضح است پیوسته مشغول کارزار گروه اشرار میبود تا اینکه از غایت زخمهای کاری بزمین افتاد اصحاب آنحضرت نعش آن سعادتمند نیکوبخت شهید اهل شقاوت را از میان معرکه برداشته بنزد آنحضرت در آوردند هنوز رمقی در جان او باقی بود آنحضرت دست مبارک خود را بر روی او میکشید و میفرمود توئی حر و جوانمرد چنانکه مادرت ترا نامیده است و توئی آزاد در دنیا و توئی آزاد و حر در آخرت و یکی از اصحاب آنحضرت در بالای سرش باین ابیات مرثیه میخواند و بعضی گفته است که جناب علی بن الحسین این ابیات را در مرثیه جناب حر خوانده مترجم میگوید ظاهر آن جناب علی بن الحسین جناب علی اکبر بوده باشد زیرا که در آنوقت جناب امام زین العابدین علیه السلام بنهایت شدت مرض مبتلا و در میان خیمه خوابیده بود و احتمال دارد که جناب امام زین العابدین در میان خیمه خوانده باشد و در روایت امالی که انهارا جناب امام حسین خوانده والله العالم انتهی ابیات اینست لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح چه بسیار مرد نیکوکار است حر که جوانمرد و حر بنی ریاح است بسیار صبر کننده است در هنگام وارد شدن نیزه‌ها و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح و در این بیت سه احتمال دارد

مراد این است چه بسیار کرد نیکو است حر هنگامی که اجابت نمود استغاثه جناب امام حسین علیه السلام را پس بخشش و سخاوت نمود بجان
در هنگام صباح دوم آنکه مراد این است که چه بسیار مرد خوش کردار است حر هنگامی که در عالم تقدیر یاری و نصرت امام حسین را قبول
نمود و در روز جنگ عاشورا بجان خود بخشش کرد و در راه محبت او بدرجه شهادت رسید و سیم آنکه مراد این باشد که چه بسیار
مرد نیکو است حر هنگامی که حسین را پیش از روز عاشورا بمجادله و محاربه بند نمود و در مقام جنگ و قتال ایستاد و در روز
عاشورا بجان خود بخشش کرد فیا ربی اضفه فی جنان وزوجه مع الحور الملاح حور بضم حاء مهمله جمع حوراء است که جمع
احور می باشد که بر زنی اطلاق میشود که چشمانش بزرگ مستدیر سفید که حدقه چشمانش در غایت سفیدی و سیاهیش در غایت
سیاه و نیکو بوده باشد مانند چشم آهو و در بنی نوع انسان چنین کسی کم پیدا میشود و اصل ملاح این صفت نیکو حوران با بهشت است
و ملاح جمع ملیح است بر وزن کرام که آدم نیکو و خوش اندام و صاحب ملاحت را می گویند یعنی پروردگارا صاحب عزت و جلال من او را
در باغهای بهشت برین منزل ده و مهمان نما و تزویج نما او را با حوران نیکو رویان شیخ مفید ره روایت کرده است که در کشتن آن
بزرگوار ایوب ابن سرح با ملعونی از سواران و شجاعان اهل کوفه شرکت نمودند بروایت ابن شهر آشوب چهل و چند نفر از آن گروه اشرار
بخود البوار فرستاد شیخ بزرگوار شیخ ابن نما ره بسند خود روایت کرده است هنگامی که حر بشرف ملازمت خدمت سراسر سعادت
جناب امام حسین رسید عرض نمود هنگامی که عبید الله ابن زیاد ملعون مرا بسوی تو روانه نمود پس من از قصر الاماره بیرون آمدم دیدم
کسی از پشت سر من مرا ندا نمود که یا حر ترا بخیر و نیکوی بشارت باد من بعقب خود نگاه نمودم کسی را ندیدم در دل خود گفتم بخدا سوگند
این بشارت نیست و حال آنکه من بجنگ حسین بیرون میروم هرگز بخیال من نرسید که در آخر کار بملازمت خدمت تو شرفیاب
خواهم شد حضرت فرمود بتحقیق با جر جزیل و خیر جمیل فایز شده و ظفر یافته مترجم میگوید ابومخنف کیفیت جناب حر را بوجه دیگر
روایت کرده است الحاق تمام کلام او را باین مختصر جا از غایت نمیشود و چنین روایت کرده است که چون کلام معجز نظام جناب امام
حسین بگوش حر ابن یزید ریاحی رسید توفیقات خالق کاینات او را یاری نموده روی خود را بفرزند خود نمود و گفت ای فرزند عزیز
من مرا طاقت بآتش دوزخ و غضب خداوند جبار نیست و توانائی و قدرت ندارم باینکه در روز قیامت جناب احمد مختار خصم
من شود ای فرزند گرامی می بینی حسین را که طلب درس و یاری کننده میباید کسی بداد و فریاد این بزرگوار نمی رسد ای فرزند بیا برفاقت
من بخدمت آنحضرت برویم و او را یاری کنیم شاید بدرجه شهادت فایز شویم و از اهل سعادت و نیکوکاران بوده باشیم آنفرزند نیکو
کار عرض نمود حبا و کرامة پس یزید ریاحی با پسر خود روی بسوی آنحضرت گذاشتند مانند کسیکه خیال حمله کردن داشته باشد و
لشکر اشرار چنان خیال داشتند که آن دو بزرگوار بقتال آنحضرت میروند چون بخدمت آنحضرت رسیدند حر از اسب خود فرود
آمد و سر خجلت را بپایین افکنده و خود را بپای آنحضرت انداخت و از دست و پای مبارک آنحضرت میبوسید و با شدت تمام میگریست حضرت
فرمود ای شیخ سر خود را بلند کن جناب حر سر خود را بلند نمود و عرض کرد ای مولای من من همانم که ترا از برگشتن منع کردم ای سید
من بخدا سوگند که من ندانستم که اینقوم با تو چنین معامله خواهند نمود و بسوی تو آمده ام و از کرده خود تائب و نادم هستم
آیا توبه من قبول خواهد شد حضرت فرمود بلی که توبه کن خدا گناهان ترا می آمرزد و ارحم الراحمین است پس حر بفرزند خود گفت ای
فرزند عزیز باینقوم ظالمان حمله کن آن جوان نیکوکار بر آن اشقیای بدکردار حمله نموده پیوسته میزد و میکشت بروایت بعضی از
ارباب مقاتل غیر روایت ابومخنف نیکو رجز میخواند انا بکیر و انا ابن الحر افدی حسینا من جمیع الضر ارجو بذاک
الفوز یوم الحشر مع النبی و الامام الطهر منم بکیر و منم فرزند رشید حر فدا میکنم جان خود را برای امام حسین از همه
ضررها و مصیبتها و امیدوارم باشم بسبب این بر رستگاری در روز حشر در خدمت پیغمبر کرام و امام طاهر مطهر بروایت
ابومخنف آن جوان رشید سرهای کافران را مانند برگ خزان میریخت تا اینکه هفتاد نفر از آن ناکسان با آتش نیران رسانید
در آخر بدرجه شهادت فایز گردید چون جناب حر فرزند خود را کشته دید شاد و خرم گردید و گفت حمد و ثنا سزاوار
خداوندگاری است که ترا در پیش روی مولای خود جناب امام حسین ابن امیر مؤمنان شهادت را روزی و نصیب فرمود بعد از
آن جناب حر بخدمت آنحضرت آمد رخصت مبارزت میدان کارزار نمود چون رخصت یافت اسب خود را بمیدان کافران
تلفت واین ابیات را میخواند اکون امیرا غادرا وابن غادرة اذا انا قاتلت الحسین بن فاطمة یعنی بوده باشم امیر حیله
گر غدار و فرزند زن مکاره هنگامی که من مقاتله نمایم با حسین فرزند عزیز فاطمه در این بیت و در بعض ابیات
دیگر شرانکار بطعن و مذمت و ملامت عمر بن سعد حرامزاده ونفسی علی خذلانه واعتزاله وبیعة هذا
الناکث العهد لائمة نفس من به تنها گذاشتن آن بزرگوار و خوار کردنش و کناره از او و بیعت این نقض کننده و شکننده
عهد و پیمان ملامت کننده است فیا ندمی ان لا اکون نصرته الا کل نفس لا تواسیه نادم مترجم پس ای ندامت

و پشیمانی باشد بر من بسبب اینکه یاری نمودم باشم بر این بزرگوار کاش باشد هر نفسیکه مواسات و بخشش نماید بر
او پشیمان و نادم خواهد شد اهم مرارا ان اسیر بجحفل الی فئة زاغت عن الحق ظالمة جحفل بتقدیم جیم بر حاء مهمله
بر وزن جعفر لشکر بسیار و گروه بسیار را گویند و بر هر سید کریم بزرگوار نیز اطلاق میشود و شاید جحفل بمعنا شمیر
و شیر بزرگ باشد بحذف نجار و هر دو معنا در این بیت محتمل باشد بنا بر احتمال اول مراد از بیت شاید این باشد مگر رفته ام
دارم که با لشکر انبوه بجهاد کردن بیرون بروم که از حق بجانب باطل میل کرده اند و ستمکاران هستند یعنی آرزو و قصد دارم
که مکرر رو و تاب بیابا گروه ستمکاران مقاتله نمایم بنا بر احتمال دوم مراد این است که پیوسته مکرر قصد دارم
که بیاری و نصرت سید کریم و بزرگوار بروم بسوی گروه ستمکاران همو و ادرهم فکفوا الایدکم بکتائب اشد علیکم من رجال
الدیالمة کتایب در بعض نسخه ها بتاء مثلثه و در بعض دیگر بتاء مثناة است معنای بنا بر نسخه اول بمعنا حمله کردن
و هجوم آوردن است و بنا بر نسخه دوم بمعنا لشکرهای بسیار است و بعوض رجال زحوف وارد شده است و بالمعجم دیلم بر وزن حیدر است بمعنای
اکراد و دشمن و بمعنا آفت و داهیه باشد جمیع احتمال در کلمه دیالمه در اینجا مناسبت دارد خصوصا معنا اخیر یعنی یکروه اشرار دست
از عناد و اصرار بردارید و اگر دست از قتال نکشید و از هجوم و ورود بسوی شما حمله ها بسیار که بدتر و شدید تر باشد
از هجوم آوردن دشمنان بشما یا از مردان و شجاعان طایفه اکراد سقی الله ارواح الذین تآزروا علی نصره سقیا من
الغیث دائمة در بعض نسخه ها سلیمة بعوض دائمة وارد است یعنی خداوند عالمیان سیراب نماید ارواح کسانی که اجماع
نموده اند برای آن بزرگواران بسیلهای باران رحمت خود وقفت علی اجسادهم وقبورهم تکاد الحشا تنقد والعین ساجمة
در بعض نسخ تنقب بعوض تنقد وارد شده است ساجمة بمعنا سایله است یعنی هنگامی که ایستادم بالای اجساد پاره پاره و قبرهای
ایشان نزدیک میشود که احشاء من آتش بگیرد و یا چاک چاک شود و اشک از دیده ها جاری شود لعمری لقد کانوا مصالیت فی
الوغا سراعا الی الهیجا لیوث قشاعمة عمر بفتح عین در مانند اینمقام بمعنا زندگانی و حیوة و دین و مذهب است
قشاعمة جمع قشعم بر وزن جعفر است که مرد دلیر و شجاع و شیر غران را می گویند یعنی قسم بجان و دین خود هر اینه ایشان کار
گذاران و دلیرانند در روز کارزار و دشمنان و سرعت کننده گانند بر جنگ و شیرهای خشمناک هستند تواسوا علی نصر
ابن بنت نبیهم باسیافهم آساد خیل ضراغمة یعنی با شمشیرهای خود مواسات و اجماع کردند بنصرت پسر دختر پیغمبر خویش
و ایشان شیرهای سپاه هجوم آورنده بر لشکر شیرها است یعنی هر اکفت مانند شیر خشمناک بر آن گروه ناپاک حمله نمود جماعت
بسیار و مبارزان بیشمار بر خاک مذلت افکند بجای خود برگشت که سینه اش از غیظ و غضب پر شده بود و باز بر آن روبه صفتان
هجوم آور گردید و میگفت هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فانت بکأس الموت لاشک جارع این است مرگ پس بجا
تو نازل گشته وای بر تو هر چه از دست تو بر آید بکن و هر چه میکنی بکن بدرستیکه از کاسه شربت ناگوار مرگ خواهی چشید
وحام عن ابن المصطفی و حریمه لعلک تلقی حصد ما انت زارع حمایت کن ای فرزند عزیز مصطفی و حرم محترم او شاید
ملاقات نمائی بچیدن آنچه کاشته لقد خاب قوم خالفوا الله ربهم یریدون هدم الدین والدین شارع بتحقیق
نا امید و زیانکار شدند گروهی که مخالفت خداوند عالمیان نمودند که پروردگار ایشان است و اراده دارند که خانه دین
مبین را خراب نمایند ارکان مذهب و آئین را بشکنند حال آنکه دین آشکار و جاده وی آشکار و هویدا و ظاهر است یریدون
عمدا قتل آل محمد وجدهم یوم القیمة شافع اراده دارند که اولاد و فرزندان جناب محمد مصطفی را بکشند و حال
آنکه جد بزرگوار ایشان در روز قیامت شافع گناهکاران است بعد از این ابیات ابومخنف گفته است که بر آن گروه اشرار
حمله نمود از آن اشقیا کشته و خطبه مذکوره که در طعن اهل کوفه در روایت شیخ مفید ره گذشت بیان فرمود و گفته است
که میزد و پیوسته میکشت تا اینکه هشتاد و چند نفر از گروه کافران با آتش نیران فرستاد و عمر بن سعد ملعون چون شجاعت آن
شیر بیشه شجاعت را مشاهده نمود لشکر ناسعود خود را ندا نمود وای بر شما او را تیرباران نمائید آن ملاعین آنقدر تیر بسوی
او انداختند بدنش مانند بدن خارپشت پر از تیر شده بود چون از قتال ضعیف و ناتوان گردید او را اسیر نموده بنزد
عمر حرامزاده بردند حکم نمود سر آن بزرگوار را ببرند بلشکر جناب امام حسین انداختند حضرت سر او را از زمین
برداشت و خون از روی مبارک آن پاک می نمود و این ابیات که گذشته را در بالای سرش میخواند انتهی
کشیم دیاف روایات مصنف ره فرموده است که محمد ابن ابی طالب و صاحب مناقب و صاحب کامل روایت کرده
که هر کسیکه از اصحاب آنحضرت عازم میدان کارزار میشد گروه اشرار را پی کرد اول بخدمت سراسر سعادت آنحضرت آمدند و
وداع میکردند و میگفتند السلام علیک یا ابن رسول الله و ایشان را جواب میداد و علیک السلام و ما بعقب تو در آیم

نزدیکی ایم واین آیهٔ شریفه را بزبان معجز بیان خود جاری میمود فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا یعنی
از ایشان کسی هست که نذر و تکلیف خود را بجا آورد و بعضی از ایشان کسی هست که انتظار میکشد و تکلیف خود را بدل نکردند
وتغییر ندادند بعد از شهادت جناب حر جناب بریر بن خضیر ره همدانی قدم ثبات بمیدان مبارزت کروه ضلالت وشقاوت
نهادان بزرگوار از بندگان نیکوکاران خداوند عالمیان واقرء اهل زمان خود بود مردی بود عابد زاهد شایسته پرهیزکار
چون قدم بعرصه کاه کارزار نهاد این رجز را میخواند انا بریر وابی خضیر لیث یروع الاسد عند الزئر یعرف فینا
الخیر اهل الخیر اضربکم ولا اری من ضیر کذاک فعل الخیر من بریر زئر بکسرهٔ زاء معجمه آواز کاه و پشه شیر را می
گویند شاید بمعنای هنگام غضب شیر بوده باشد که در هنگام صدای مهیب از وی صادر میشود یعنی منم بریر و پدرم خضیر است
و شیر خشمناک هستم که شیران در هنگام خشم از من میترسند در خویشان و یاوران ما اهل خیر و معرفت خیر و نیکوکاری میشناسند
و به تیغ ابدار خود شما را مینمایم ضرب میزنم و در کشتن شما بدین وجان خود ضرر نمیبینم و چنین است کار خیر از بریر که در راه رضای خدا با کافران
جهاد میکند و پیوسته مردانه با آن گروه اشرار حمله مینمود و میفرمود نزدیک من بیائید ای کشندگان مؤمنان و نزدیک من بیائید
ای کشندگان فرزندان جهاد کنندگان جنگ بلکه نزدیک من بیائید ای قاتلان فرزندان رسول پروردگار عالمیان و کشندگان
ذریت باقی مانده کان پیغمبر اکرم و پیوسته مشغول کارزار و جنگ و قتال بود تا اینکه یزید بن معقل از آن گروه ستمکاران
لشکر ابن زیاد ملعون که از ابن یزید بن معقلی گفتند بمبارزت آن بزرگوار بیرون آمد آخر الامر بجناب بریر گفت شهادت
میدهم برای تو از گمراه کنندگان هستی بریره فرمود حال اعتقاد تو در حق من اینست که گفتی بیا با تو مباهله کنیم و من و تو لعنت
کنیم بر کسی که از من و تو دروغگو هست و از خدا بخواهیم که لعنت نماید بدروغگو از من و تو و محق از من و تو مبطل را بکشد پس
با یکدیگر هجوم آور شده یزید پلید ضربتی سبکی بر آن بزرگوار زد ضربت آن لعین کارگر نگردید آن بزرگوار با کمال قوت و شجاعت
ضربتی بر آن نابکار بد طینت زد که سپر و طاس کلاه آن شقی را بر بد سر نحس او را تا بمغز دو نیم نمود کشته بر زمین افتاد و روح
پلیدش بدرک اسفل جهنم واصل گردید در هنگام بحیر بن اوس ضبعی لعین بر آن بزرگوار هجوم آور شده آن مؤمن نیکو
کار را بدرجه شهادت رسانید سبحان الله که چون در میدان کارزار بجولان آورد در مقام مفاخرت این ابیات را میخواند سلی تخبری
عنی وانت ذمیمة غداة حسین والرماح شوارع احتمال دارد که مخاطب بصیغهٔ امر حاضر نفس خود باشد یا قبیلهٔ او یا
بالشکر عمر بوده باشد و ذمیمه احتمال دارد که بمعنای مفعول باشد یا فاعل و باحتمال دویم غداة حسین شاید مفعول
ذمیمه بوده باشد احتمال دارد که ذمیمه کسی را گویند که در او زمین گیری بوده باشد یعنی بپرس از شجاعت من تا اینکه خبر داده
شوی از وی و حال آنکه مذموم بودی یا عیب کننده بودی بمبارزت که چرا در این معرکهٔ پر بلا و آشوب بمبارزت چنین مرد دلیر بیرون
رفتی که مرا از دم شمشیر شربت شهادت در روز جنگ حسین در حالتیکه نیزه ها بلند و محکم شده بود الم ات اقصی ما کرهت
ولم یحل غداة الوغی والروع ما انا صانع تاء کرهت محتمل است که تاء خطاب یا متکلم بوده باشد و شاید غداة فاعل
یحل بوده باشد لفظ ما در ما انا مفعول باشد و احتمال دارد که غداة الوغی منصوب بوده باشد بظرفیت و ما فاعل یحل بوده
باشد بعضی ایا بعمل نیاوردم منتهای آنچیزیکه ناخوش میداشتی یا ناخوش میداشتم و مانع و حایل نگردید در روز جنگ و خوف و ترس
از آنچیزیکه من بعمل آوردم معی مزنی لم تخنه کعوبه وابیض مشحوذ الغرارین قاطع مزنی ظاهر بضمهٔ میم
و سکون زاء معجمه و یاء مشدده در آخر که یاء نسبت است که اصل مزن ابر سفید است و رمح مزنی نسبت میدهند بوی از جهت
درخشندگی و سفیدی سرنیزه و میشود که با فتحهٔ میم بوده باشد با سکون زاء معجمه که اصل مزن در خشندگی چهرهٔ
انسان و خوش رو میباشد بهتر از این دو وجه مزبور آنست که رمح مزنی منسوب باشد بقبیلهٔ مزینه بروزن جهینه در اینوقت
در نسبتش مزنی میگویند با ضمهٔ میم و فتحهٔ زاء و کعوب جمع کعبست که پلهای مابین نیزه است که در طرف پایین نیزه میباشد که عبارت
از طرف کلفتش و خیانت نکردن آنها عبارتست از زیاد نه فرو رفتن نیزه با اندرون ابیض عبارتست از شمشیر بروزن مسند سفید
صیقل شده و مشحوذ تیز شده را میگویند و غرارین تثنیهٔ غرار بروزن کتاب است که طرف تیز شمشیر است و مشحوذ الغرارین
عبارتست از اینکه هر دو طرف شمشیر تیز شده و برنده است یعنی با من نیزهٔ مزنی هست که هرگز خیانت و خطا نکرده است که بعضی
و شمشیر برق زننده و صیقل شده موجود است که هر دو طرف وی تیز و قاطع و برانست مجردة تجری عصبة لیس
دینهم کدینی وانی بعد ذاک لقانع یعنی آن تیغ تیز را از نیام خود کشیدم بجهت کشتن گروهی که دین ایشان
اندر دین من نبود بدرستیکه من بعد از این دیگر کفایت و قناعت کننده خواهم شد شاید مراد اینست که کشتن
بریر را از کشتن دیگران قناعت خواهم نمود یا مراد اینست که بمبارزت مبارزان بیرون خواهم شد بنا بر اینکه

قانع بیرون شدن از مکان بمکان دیگر است وقد صبروا للطعن والضرب حسرا وقد جالدوا لو ان ذلک نافع
یعنی آنگروهیکه من برایشان شمشیر کشیدم جماعتی بودند که بطعن نیزه ها و ضرب شمشیر دشمنان صبر و تحمل نمودند در
حالتیکه از بسیاری قتال و کثرت زخم فرو مانده و خسته شده بودند و شاید حسر جمع حاسر بوده باشد که حاسر کسی را می
گویند که زره و سپر در مبارزت نداشته باشد و بتحقیق جلادت و شجاعت بکار بردند اگر این جلادت حال ایشان نفع
و فایده می بخشید احتمال دارد که لو برای تمنی بوده باشد فابلغ عبید الله اذ ما لقیته بانی مطیع للخلیفة سامع یعنی هنگامیکه
ملاقات نمائی بعبیدالله بن زیاد برای او خبر برسان که من برای خلیفه یزید مطیع و فرمانبردار هستم قتلت بریرا ثم حملت نعمه
غداة الوغا لما دعی من یقارع یعنی کشتم بریر را و سبب در ابرای مبارزت بریر و قصد کشتن او بجولان آوردم هنگامیکه
که در میدان کارزار صدای خود را بلند کرده بود و میگفت کیست که بمبارزت من بیرون بیاید چون آن ملعون جناب بریر را
بدرجه شهادت رسانید و در مقام مفاخرت ابیات گذشته را خواند بعضی آن ملعون را مذمت و ملامت نمود و گفت بجهت
جرئت و جسارت بریر را کشتی و حال آنکه بریر از بندگان شایسته و نیکوکاران خداوند عالمیان بود و پسر عم الشقی به
نزد او آمد و گفت وای بر تو ای بحیر بریر بن خضیر را کشتی بچه رو و عذر فردای قیامت پروردگار خود را ملاقات خواهی نمود
بحیر ملعون از کردهٔ قبیح خود نادم و پشیمان گردید و الشقی این ابیات را در مقام ندامت و پشیمانی میخواند فلو شاء ربی
ما شهدت قتالهم ولا جعل النعماء عند ابن جابر یعنی اگر پروردگار من میخواست هرگز بقتال این گروه نیکو
کاران مبتلا نمیشدم و بکارزار ایشان حاضر نمیگشتم و نعمتهای دنیا را در نزد پسر مرد ظالم و ستمکار قرار نمیداد
مترجم میگوید عذر بدتر از گناه الشقی اینست که صریح کلامش اینست که مذهب جبر را اختیار داشته است همه کارها
و خیر و شر را از خدا میداند لعنة الله علیه انتهی لقد کان ذا عار علی وسبة یعیر بها الابناء عند المعاشر در بعضی
نسخها مصراع اول این بیت چنین وارد شده است لقد کان ذاک الیوم عارا وسبة سبه بروزن قبه بمعنای عار
و ناموس است که سب و شتم و دشنام بوده باشد الابناء شاید بتقدیم باء موحده بوده باشد بر نون که جمع ابن بمعنای
فرزند است و احتمال دارد که بتقدیم نون بر باء بشود که جمع نباء است که بمعنای خبر است یعنی بتحقیق امروز روز عار و
دشنام گردید بر من که پیوسته ابناء روزگار کار بد مرا در این روز در نزد قبایل و گروه مردم ذکر و نقل خواهند نمود
و بنا بر احتمال دوم انباء معنا واضح است فیا لیت انی کنت فی الرحم حیضة ویوم حسین کنت ضمن المقابر فیا سوأتا
ماذا اقول لخالقی وما حجتی یوم الحساب القماطر قماطر بر ضمهٔ قاف بروزن علابط روز دشوار و سخت و شدید را
گویند یقال یوم قماطر و قمطریر ای شدید یعنی آرزو میکنم که کاش من پارهٔ حیض می بودم در رحم مادر خود و در روز جنگ
حسین در ضمن قبرستان مدفون میشدم وای بر رسوائی و بدنامی من در روز قیامت در نزد خالق خود چه حجت و عذر
خواهم آورد در کشتن بریر و هیچ حجت و عذر در روز حساب در روز هولناک قیامت ندارم بعد از شهادت بریر
رضی الله عنه وهب بن عبدالله بن حباب کلبی قدم ثبات بمیدان کارزار گذاشت مترجم میگوید در روایت ملا شیخ صدوق
رحمة الله علیه گذشت که این وهب نام پدرش نیز وهب بود و اول در دین نصرانیه بود بدست معجز نمای جناب امام حسین
علیه السلام با مادرش بشرف اسلام مشرف شدند و در رکاب همایون آنحضرت بکربلا آمده بدرجهٔ شهادت فائز گردید و
بروایت بعضی از ارباب مقاتل در میان راه بخدمت آنحضرت آمده با مادرش دین اسلام را اختیار نمود و در ملازمت خلد
آشیان سعادت آنجناب پایدار و ثابت قدم گردید انتهی مصنف ره کیفیت شهادت و مبارزت آن سعادتمند را باین نحو
ذکر نموده است که مادر وهب در همان روز عاشورا در کربلا حاضر بود بنزد فرزند عزیز خود آمد گفت ای فرزند گرامی
برخیز نصرت و یاری نما پسر فرزند عزیز جناب رسول خدا آن بزرگوار عرض نمود ای مادر مهربان البته جانثاری خواهم کرد و تقصیر
در نصرت و یاری آنحضرت نمیکنم پس آماده مبارزت میدان کارزار گشته قدم دلیری و مردانگی بعرصهٔ کارزار گذاشت
و این رجز را میخواند ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف تروني وترون ضربي وحملتي وصولتي في الحرب
ادرک ثاري بعد ثار صحبي وادفع الکرب امام الکرب لیس جهادي في الوغا باللعب یعنی ای گروه ستم
کاران اگر مرا نمیشناسید من خود را بشما نشان میدهم منم فرزند رشید مرد کلبی زود است شجاعت و دلیری
مرا خواهید دید و شمشیر زدن مرا میشناسید و می بینید حمله کردن و هجوم آوردن و صولت و صلابت
مرا در هنگام کارزار و خون خود را پیش از ریخته شدن وی از شما خواهم گرفت بعد از گرفتن خون یاران
خود از شما و بر دارم اندوه دل خود را بکشتن شما پیش از هجوم مصیبت و اندوه یا مراد شاعر از رفع الکرب

امّا الکرب بینت دریا میکنم برشما اندوه پیش‌اند و یعنی در پی مصیبت و اندوه را برشما اوار خواهم نمود و جها و کارزار
مرد در هنگام کارزار با بازی و لهو و لعب نیست پس آن جوان نیکو سیرت و پاک طینت بر آن گروه شقاوت و ضلالت حمله نمود و داد
مردانگی و جوانمردی داد پیوسته میزد و میکشت تا اینکه گروهی بسیار از آن جماعت اشرار را بخوردند البوار فرستاد پس برای وداع مادر و زن خود
برگشت و چون نزد ایشان رسید بمادر نیکو خصلت و پاک طینت خود عرض نمود ای مادر مهربان آیا از من راضی و خوشنود شدی
کشتی مادرش فرمود هنوز راضی نشده‌ام تا اینکه در پیش روی جناب امام حسین کشته و بخون خود آغشته شوی پس زنش بوهب گفت
عرض نمود مرا در مصیبت خود مسوزان و از کشته شدن خود اندوهناک منما مادر پاک طینت اش فرمود ای فرزند گرامی سخن
زنت گوش مکن و گفته او را قبول منما برو بمیدان کارزار و دشمنان را برگردان و در پیش روی فرزند بزرگوار جناب رسول خدا مشغول جهاد
دشمنان باش تا اینکه فردای قیامت در دربار با کمال عزت جلال خداوند عالمیان ترا شفاعت نماید پس آن جوان سعادتمند مادر و
زن خود را وداع نموده بمیدان کارزار برگشت و میگفت إنّي زعيمٌ لكِ أمَّ وهبِ بالطعنِ فيهم تارةً والضربِ ضربَ غلامٍ
مؤمنٍ بالربِّ حتّى يذيقَ القومَ مُرَّ الحربِ إنّي امرؤٌ ذو مِرّةٍ وغضبِ ولستُ بالخوّارِ عند النكبِ حسبي إلهي من
علیمٍ حسبی زعیم بروزن امیر بمعنای کفیل است و حسب بفتح حاء و سکون سین بمعنای کافی است و لفظ من در قول او
بزرگوار من علیم احتمال دارد در مقام تمیز بوده باشد و احتمال دارد مانند من بوده باشد که در مثل قول تو حسبک من
رجلٍ واقع شده است یعنی برای تو از مرد دیگر کفایت میکند بلی و لغات این رجز در ضمن شرح رجز عبدالله بن عمیر رضی الله
عنه در این نزدیکی گذشت حاصل مضمون این ابیات اینست بلی بدرستیکه من برای تو کفیل هستم ای مادر من که وهب هستم یعنی
برای تو اطاعت کننده میباشم یا در روز قیامت برای تو کفیل و شفیع میشوم یا مراد اینست که من کفیل تو میباشم برای اینکه نیزه زدن
و شمشیر بکار بردن بر آنگروه اشرار و شمشیر زدن بجوانیکه ایمان داشته باشد به پروردگار خود چنان نیزه و شمشیر زدنی
که بچشد اینقوم کافران تلخی کارزار را بدرستیکه من جوان صاحب قوت و شجاعت و خشم هستم و در هنگام هجوم مصیبت
و محنت ترسان و سست و لرزان نیستم کفایت میکند خوشنودی پروردگار من بجهت دانا بودن بحال و نیت من و او کافی است
از هر دانا و عالم پیوسته بان گروه اشرار مشغول کارزار گشته و آتش حرب را بر خرمن جان لشکر اشقیا زده تا اینکه نوزده
نفر سواره و ده نفر پیاده را از دم شمشیر شرربار خویش گذرانیده دامن زندگی ایشان از صفحه روزگار چیده بخاک مذلت
مرگ افکند بعد از مقاتله بسیار و محاربه بیشمار دو دست مبارک آن بزرگوار بشمشیر جور و جفای آن جفا کاران قلم گشته
مادر مهربان و عمود خیمه را بدست گرفت رو بمیدان کارزار گذاشته میگفت پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند عزیز در پیش
روی پاک و پاکیزه گان حرم محترم جناب رسول خدا با گروه اشقیا مجاهده و مقاتله نما آن جوان خجسته خصال برگشت که مادر خود را
بسوی خیمه‌های اهل حرم برگرداند آن زن نیکوکار از جانب جامه فرزند زخم دار خود گرفت و گفت هرگز برنمیگردم تا اینکه
بمصاحبت تو شربت ناگوار مرگ را بچشم چون جناب امام حالت جانسوزی و خدمت گذاری آن زن پاک طینت و نیکو سیرت را
مشاهده نمود فرمود خدا شما را از جانب اهل بیت من جزای نیکو کرامت فرماید فرمود خدا ترا رحمت فرماید این بسوی
خیمه‌ها برگرد آن جوان نیکو خصال پیوسته مشغول قتال گردید تا اینکه بدرجه شهادت رسید چون زن بیچاره اش شوهر خود را
کشته دید از خیمه‌های اهل حرم بیرون دوید ببالین آن سرور بزرگوار شهید آمده خون آن جوان نیکو رو را بدست خود می
پاک مینمود چون نظر شمر بد اختر بر آن زن بیچاره افتاد غلام نابکار خود را فرستاد عمود بسر آن مظلومه زد و سر او را
شکست روح پر فتوحش در کاشانه بهشت برین بملاقات شوهر بزرگوار خود در پیوست و آن بیچاره اول زنی بود که در
میان لشکر اسلام کشته گردید مترجم میگوید این عبارت حدیث دو احتمال دارد یکی اینکه زن وهب اول زنی است
که در لشکر اسلام بظلم و ستم دشمنان کشته گردید که چنین حرکتی از مسلمانان سر نزده بود که زن را نیز بکشند دویم
آنکه اول آن زنها بود که در لشکر آنحضرت کشته شد شاید زن دیگر را نیز کشته باشند چنانکه مفهوم کلام دلالت ظاهر
بر این مطلب دارد تمام مصنف ره فرموده است که در حدیثی دیدم که این وهب شهید اول از فرق نصاری بود با مادر نیکو
کار خود در دست معجزه نمای جناب امام حسین بشرف اسلام مشرف شدند و در هنگام کارزار در روز عاشورا بمبارزت گروه
اشقیا بعرصه کارزار نبرد کافران آمد از پیادگان لشکر شیطان بیست و چهار نفر و از سواران دوازده نفر بخاک مذلت
افکنده در آخر آن بزرگوار دستگیر و اسیر آن ستمکاران گردید و آن بزرگوار را نزد عمر بن سعد حرامزاده آوردند آن
ملعون گفت چه بسیار سخت و شدید بود هجوم آوردن و مبارزت و صولت تو آن حرامزاده حکم نمود که گردن مبارک
آن بزرگوار را زدند بسوی لشکر سعادت اثر جناب امام حسین انداختند مادر وهب چون سر بریده نوجوان خود را دید

آن سر بریده را برداشته بوسید باز بمیان لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد بد اختر انداخت از قضا بیکی از آن اشقیا برخورد همان
ساعت جان پلیدش به آتش دوزخ در پیوست و عمود خیمه را گرفته بان گروه اشرار هجوم آورد حمله نمود و دو نفر از آن ناکسان
روبه صفتان را بسوی آتش نیران فرستاد جناب امام حسین علیه السلام آن زن صاحب غیرت و حمیت را صدا زد ای مادر وهب تو با پسر
در خدمت جناب رسول خدا خواهید شد بسوی خیمه برگرد که جهاد از زنان برداشته گشته آن زن صالحه بنا با اطاعت امر قضا فرمان آنجناب
خداوند عالمیان بخیمه گاه ملایک پاسبان برگشت و میگفت خداوندا امید مرا از رحمت خود قطع مکن جناب امام حسین فرمود ای مادر
خدا هرگز ترا نا امید نخواهد فرمود و بعد از شهادت وهب عمرو بن خالد ازدی قدم دلیری و جوانمردی بمیدان کارزار گذاشت و
زبان خوش بیانش در مقام رجز خوانی باین ابیات ناطق و گویا بود إليكِ يا نفسُ إلى الرحمنِ فأبشري بالرَّوحِ والريحانِ
اليومَ تُجزَينَ على الإحسانِ قد كان منكِ غابرَ الزمانِ ما خُطَّ في اللوحِ لدى الديّانِ لا تجزعي فكلُّ حيٍّ فانِ والصبرُ
أحظى لكِ بالأمانِ يا معشرَ الأزدِ بني قحطانِ الیک اسم فعل امر است که بمعنای از هب است و شاید در این بیت از روی
تضمین بملاحظه لفظ الی بمعنای اشتغل بوده باشد روح بفتح راء و سکون واو بمعنای رحمت باشد همچنین است ریحان بفتح راء
و سکون یاء ازد بفتح همزه و سکون زاء معجمه نام فرزند غوث است که قبیله ازد منسوب است بآن که محل و مسکن ایشان یمن است معنی
بیت اول اینست ای نفس مشتاق ملاقات پروردگار رحمن باش به رحمت و لطف خدا در مقابل شهادت دلشاد و خرم باش در بیت
دوم سه احتمال میرود اول آنکه مراد شاید چنین باشد امروز که روز رستکاری است جزا داده میخواهی شد در مقابل احسان و نیکوئی که
عبادات از شهادت است که بتحقیق تعهد بجهت بیان شده است از تو در زمان سابق چیزیکه در لوح محفوظ نوشته گردیده است که در
نزد خداوند دیان جزا دهنده و دیوان کننده روز قیامت است آن چیز عبادات از شهادت است و دویم اینکه بتحقیق سرزده است از تو کارهای
در زمان سابق در لوح محفوظ نوشته شده و سیم آنست که نزدیک شده است بتو آن چیزیکه در زمان گذشته در لوح محفوظ
ثبت شده بود معنای بیت سیم اینست ای نفس جزع و اضطراب از زخم کاری و مرگ جسمی مکن زیرا که هر نفس فانی است گرو دو هر زنده راه
فنا را خواهد پیمود و صبر کردن بقتال کافران بهره‌مند تر است از برای تو با امان یا امان خداوند عالمیان و ایمنی از آتش دردناک
نیران ای گروه ازد که فرزندان قحطان هستید امروز در قتال کافران صبر و تحمل نمائید پس آن بزرگوار مشغول قتال گروه اشرار
گشته میزد و میکشت تا اینکه از بسیاری زخم کاری بدرجه شهادت و رستگاری رسید رحمة الله علیه در مناقب مرویست روایتکرده
که بعد از شهادت عمرو بن خالد فرزند رشید آن کشته جور و جفا خالد بن عمرو قدم ثبات و قرار بمیدان کارزار گروه اشرار
نهاد و در رزمگاه نبرد این اشعار خوش بیان را بزبان شیرین بیان خود میراند صبراً على الموتِ بني قحطانِ كيما تكونوا
في رضى الرحمنِ ذي المجدِ والعزّةِ والبرهانِ ذوي العُلى والطَّولِ والإحسانِ يا أبتا قد صرتَ في الجنانِ
في قصرِ ربٍّ حَسَنِ البنيانِ یعنی صبر و تحمل را پیشه و شیوه خود سازید ای فرزندان قحطان بچشیدن شربت ناگوار مرگ
تا اینکه بوده باشید در محل کرامت خداوند عالمیان و در مقام رضا و خوشنودی خداوند رحمان که صاحب بزرگواری
و عزت و برهان و صاحبان مکان و فضل و نوال و احسان است ای پدر بزرگوار بتحقیق تو رفتی بسوی جنان و قصر پروردگار عالمیان که
نیکو بنیان است پس دلیرانه داد مردانگی داد و حمله‌ها دلیرانه و هنر پروری بکار برده در آخر بشمشیر ستم ستمکاران بدرجه شهادت
رسیده در باغهای بهشت به پدر بزرگوار خود ملحق گردید بعد از شهادت آن بزرگوار بروایت محمد بن ابی طالب سعد بن حنظله
تمیمی قدم دلیری بمبارزت اهل شقاوت و لشکر ضلالت نهاد و زبان آن نیکو منش باین مقال بود صبراً على الأسيافِ والأسنّه
صبراً عليها لدخولِ الجنّه وحورِ عينٍ ناعماتٍ هُنّه لمن يريدُ الفوزَ لا بالظنّه يا نفسُ للراحةِ فاجهدنّه وفي
طلابِ الخيرِ فارغبنّه عین بکسره عین جمع عیناء بروزن حسناء زن بزرگ چشم و نیکو دیده را میگویند ناعمات جمع
ناعمه میباشد به آن زنی اطلاق مینمایند که در ناز و نعمت پرورده و در پس پرده عزت و لذت پرورش یافته باشد و
هنه شاید بمعنای اصل باشد یا من جمع مؤنث بوده باشد و هاء و هاوی و هاء فاجهدنه و فارغبنه هاء از برای سکته میباشد
طلاب بکسره طاء مهمله مؤلف بمعنای طلب کردنست حاصل معنای ابیات اینست ای نفس صبر و تحمل نما به درد شمشیرها و طعن
نیزه‌های گروه اشرار صبر کن بانها بجهت دخول بهشت و ملاقات حوریان بزرگ چشم و نیکو دیدگان ناز پروران و خوش
نمایان که ایشان برای کسانی هستند که اراده رستگاری نموده باشند نه اینکه دین خود را به ظنت اخذ نمایند ای نفس برای
راحت دایمی جد و جهد نما و در طلب خیر و نیکوئی راغب باش پس مشغول قتال سخت شدید گردید تا اینکه به
درجه شهادت رسید رضوان الله علیه بعد از شهادت آن سعادتمند نیکو کردار جناب عمیر بن عبدالله
مذحجی بشوق ملاقات حوریان قدم مبارزت بمیدان کارزار کافران گذاشت و در مقام رجز خوانی این اشعار را

میخواند قَدْ عَلِمَتْ سَعْدٌ وَحَیٌّ مَذْحِجٌ اِنِّی لَدَی الْهَیْجَاءِ لَیْثٌ مُحْرِجٌ اَعْلُو بِسَیْفِی هَامَةَ الْمُدَجَّجِ وَاَتْرُکُ الْقِرْنَ لَدَی
التَّعَرُّجِ فَرِیسَةَ الضَّبُعِ الْاَزَلِّ الْاَعْرَجِ مذحج بلجیمین بر وزن معظم کسی را میگویند که بسلاح جنگ اراسته باشد
تعرج اقامت نمودنست دربلائی چیزی فریسه بر وزن سفینه شکار شیرست ضبع بفتحه ضاد معجمه وضمه باء موحده بمعنی
کفتار است الازل بر وزن اجل نام جانوریست چابک چالاک میگویند که رانهای نازک وکم گوشت بوده باشد والسمع الازل
بکسره سین نام جانوریست که از گرگ وکفتار متولد شده باشد چون قوه سامعه این جانور از اندازه بیرون است از اینجهة
سمع گفتند چون در بالای رانهای گوشت بسیار کم دارد میشود از اینجهة ازل هم گفتند والسمع الازل از قبیل طایر ولود
از جمله صفت لازمه این جانور است چنانکه طایر ولود صفت لازمه است بر خفاش وهمچنین الضبع الاعرج از صفات لازمه
کفتار میباشد حاصل کلام ان بزرگوار اینست بتحقیق قبیله سعد ومذحج دانسته است که من در هنگام کارزار شیری هستم
که شکار خود را مضطر وناچار نموده باشد بلند مینمایم شمشیر بران خود را بر سر وفرق مرد شجاع پر اسباب سلاح جنگ اراسته
در وقت اقامت خود در سر کارزار حریف خود را طعمه کفتار چالاک چابک میکنم وپیوسته در شمشیر زدن ونیزه بکار بردن
سستی ومضایقه نفرموده میزد ومیکشت تا اینکه مسلم ضبابی حرامزاده ان بزرگوار را باعانت عبدالله بجلی زنازاده بدرجه
شهادت رساند بعد از شهادت ان بزرگوار والا مقام جناب مسلم ابن عوسجه قدم ثبات وقرار بمیدان مبارزت گذارده اشرار را ملامت
وزبان را ستکو وشیرین بیان اثر بیشه شجاعت بابیمعامله مترنم ومالوف بود اِنْ تُنْکِرُونِی فَاَنَا ابْنُ ذِی لِبَدٍ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ
مِنْ ذُرَی بَنِی اَسَدٍ فَمَنْ بَغَانَا حَائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ وَکَافِرٌ بِدِینِ جَبَّارٍ صَمَدٍ ذولبد بکسره لام لقب شیری باشد
از جهة اینکه موی بسیار در سینه وگردن وبغل او میشود مانند بز باین لقب ملقب گردیده زیرا که بر وزن عنب بمعنای شرف و
بزرگواریست ای گروه ستمکاران اگر از حسب ونسب من سؤال نمائید منم شیر بیشه شجاعت واز نسل بزرگان بنی اسد پس هر کس که ما را ظلم وستم
وعاق گردد از راه رستگاری وهدایت براه گمراهی وضلالت میل کرده است وبدین خدا وند جبار بی نیاز کافر شده است پس ان
شایسته خداوند عالمیان مشغول قتال ان ستمکاران گردید وجنگ نمایان مینمود وعرصه کارزار بر دلیران هنر پرور تنگ
نموده دامن زندگی کافران فرقه ضلالت را از لوث وجود شان پاک میفرمود شیخ
بزرگوار شیخ مفید صاحب مناقب فرموده اند از طرف دیگر بعد از مبارزت جناب مسلم نافع ابن هلال البجلی مشغول قتال ان
گروه بدخصال گردید جنگ نمایان وکارزار سخت وشدید شد ورجز میخواند ومیگفت اَنَا ابْنُ هِلَالِ الْبَجَلِی اَنَا عَلَی دِینِ
عَلِیٍّ وَدِینُهُ دِینُ النَّبِیِّ بجلی منسوبست بقبیله بجیله بر وزن سفینه که جماعتی هستند از قبیله معد در یمن میباشند و
در نسبت بجلی میگویند بفتحه با وجیم یعنی منم فرزند رشید هلال البجلی ومنم گرویده دین جناب امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
ثابت قدم هستم ودین ان بزرگوار دین جناب پیغمبرست در انهنگام ملعونی از بنی قطیعه بروایت شیخ مفید که نامش مزاحم ابن نافع بن
حریث بود بمبارزت جناب هلال بیرون امده گفت من در دین عثمان هستم جناب نافع فرمود تو در دین شیطانی پس ان شیر
بیشه شجاعت بر ان کافر بد طینت مجال فرصت نداده بشمشیر بران اتشبار شر وبار بخرمن حیات ان حرامزاده بدکردار زد وبزودی
او را در جهنم به نزد پیشوایان خود فرستاد چون عمرو بن حجاج ملعون شجاعت ان بزرگوار وسایر اصحاب جناب امام حسین
را مشاهده نمود لشکر اشقیا وتابعان خود را صدا زد که ای احمقان ایا میدانید با کدام کسان مقاتله مینمائید وباکه مشغول
کارزار وقتال شده اید که شجاعان ودلیران شهرها ومبارزان کارازموده واهل بصیرت هستند باکروهی جنگ میکنید که دست
از جان خود برداشته وتن بمرگ داده اند هیچیک از شما بمبارزت ایشان بیرون نمیرود مگر اینکه او را میکشند با وجود قلت وکمی
ایشان بخدا سوکند اگر ایشان را چیزی نمیزنید از بد مگر سنگ هر اینه ایشان را خواهید کشت عمر بن سعد حرامزاده چون سخن ان حرامزاده
وزنازاده را شنید گفت راست گفتی رای انست که تو دیده وفکر درست ونیکو همانست که تو میگفتی پس کسی را امر کرد که لشکر
ناسعود خود را حکم نماید که کسی از ایشان بمبارزت اصحاب کرام انحضرت بیرون نرود وگفت اگر تنها تنها بمقابله ایشان بروید
هر اینه بر شما غالب خواهند شد پس عمرو بن حجاج ملعون با یاران کافران خود بلشکرگاه ان شاه کم سپاه نزدیک گردید وان لعین
بد فرجام بلشکر ضلالت انجام صدا زد ای اهل کوفه در سر طاعت امیر وجماعت خود برقرار وثابت قدم باشید وشک وشبهه را
در جواز کشتن کسانی که از دین خدا برگشته ومخالفت امام خود نموده اند یعنی یزید پلید بد دل خود راه ندهید وهرگز شک نه
کنید چون جناب امام حسین سخن کفرامیز را از ان لعین کافر عنید شنید فرمود ای فرزند حجاج مردم را بقتال من تحریص
وترغیب مینمائی ایا ما از دین بیرون رفته ایم وشما در سر دین ثابت قدم هستید بخدا سوگند البته خواهید دانست
که کدام یکی از ما وشما از دین خدا برگشته ایم ومیدانید کسی را که سزاوار است به اتش دوزخ بیفتد پس ان کافر عنید

نافع بن

بالشکر شقاوت اثر خود بمیمنه لشکر میمنت اثر انحضرت از طرف فرات هجوم اورد شد ان دو لشکر با یکدیگر بامدید مشغول کارزار
وجنگ وقتال گردیده از مؤمنان کشته شدند در انهنگام جناب مسلم ابن عوسجه رضوان الله علیه از بسیاری زخم کاری از اسب خود بر زمین
افتاد چون عمرو بن حجاج ملعون با لشکر ناسعود خود برگشت وگرد وغبار میدان کارزار برطرف شد اصحاب انحضرت جناب مسلم را
مشاهده نمودند که بر روی خاک گرم کربلا افتاده بروایت محمد ابن ابی طالب هنوز رمقی از حیوة ان بزرگوار باقی بود جناب امام حسین
علیه السلام بمصاحبت حبیب ابن مظاهر بر بالای سر ان مؤمن پاک طینت ونیکو سیرت امد انحضرت فرمود خدا ترا رحمت کند ای مسلم واین ایه
خواند فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا جناب حبیب ابن مظاهر نزدیک ان مظلوم امد گفت ای مسلم چه بسیار
گرانست بر من کشته شدن تو بشارت باد ترا به بهشت ان بزرگوار بصدای ضعیف گفت خدا ترا بخیر ونیکوئی بشارت دهد جناب
حبیب ابن مظاهر گفت اگر این را نمیدانستم که من نیز بعقب تو کشته خواهم شد وعنقریب بتو میرسم هر اینه دوست داشتم که هر چه دلت
میخواهد بمن وصیت نمائی ووصایای خود را بمن بگوئی ان بزرگوار مظلوم اشارت بسوی جناب امام حسین علیه السلام نموده بجناب حبیب
گفت ترا وصیت میکنم که این را یاری نمائی ودر پیش روی او با دشمنان ان حضرت جهاد کنی تا اینکه در راه محبت او کشته شوی جناب حبیب گفت بار دیگر
خواهم نمود وچشم ترا بنصرت خود روشن مینمایم پس روح مرغ پر فتوحش با شیانه بهشت برین پرواز نمود در غرفات عالیه ساکن
گردید رضوان الله علیه ان بزرگوار را دران عرصه گاه بلا کنیزی داشت چون قاتل خواجه خویش را کشته دید ان کنیز فریاد زد که یا خواجه
جار بر او نمود وبصدای بلند صیحه کشید که یا سیداه ویا ابن عوسجاه چون صدای ناله ان کنیز در گوش لشکر ضلالت
عمر بن سعد بد اختر رسید از روی شادی وخرمی یکدیگر را که کشته شد جناب مسلم بشارت میدادند وخروش شادی براوردند ودر مقام
مفاخرت میگفتند مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث ابن ربعی ملعون بکسانیکه در اطراف او ایستاده بودند گفت مادران شما در عزای
شما بنشینند اگاه باشید بدست خود نفسهای خود را هلاک میکنید عزت خود را بذلت بدل مینمائید برای این کار بیخود شادی میکنید
ایا به کشته شدن مسلم بن عوسجه شادی مینمائید قسم بوجودی که او را ایمان اورده ام این بزرگوار یکه بکشتن او شادی میکنید چه
بسیار در میان مسلمانان بزرگ ومردانگی وجهاد داشت در جهاد در اسلام واهل اسلام داشته چه بسیار شجاعتها در جهاد با کافران بکار برده اما
بخدا سوگند هر اینه این بزرگوار را در روز جنگ مشرکان اذربایجان دیدم شش نفر از اهل شرک پیش از ملاقات مسلمانان بقتل
اورد در انهنگام شمر حرامزاده با لشکر ناکسان بمیسره اصحاب کرام انحضرت حمله نمودند ان بزرگواران بیست ودو نفر سواره بودند
هر کس از ان در یا لشکر کافران پروا ننمودند ودر برابر ان گروه اشقیا ایستاده مشغول کارزار شدند وجنگ نمایان کردند
وهر طرف که بشمشیر بران انحضرت حمله مینمودند رو به صفهای اهل کوفه را شکست میدادند پراکنده میکردند واز کشته ها
پشته ها ترتیب میدادند چون عمر بن سعد حرامزاده شجاعت اصحاب کرام انحضرت را مشاهده نمود ودید که لشکر شمر لعین تاب مقاومت
ایشان ندارند حصین بن نمیر را با پانصد نفر تیرانداز بیاری شمر حرامزاده فرستاد وپیوسته تیراندازان لشکر اشقیا تیرها کین بچله
کمان گذاشته اصحاب کرام انحضرت را تیرباران میکردند وتیرهای ان ملاعین مانند قطرات باران میریخت تا اینکه در اندک زمانی
اسبان ان بزرگواران از زخمهای کاری از پا در اوردند وپیاده نمودند وبا لشکر ان اهل الجفا مشغول کارزار گردیدند تا اینکه افتاب
عالمتاب بدایره نصف النهار رسید وساعت بساعت اتش جنگ وقتال اشتداد یافت وانگروه اشرار قدرت وتوانائی نه
یافتند که از چهار جانب بلشکر سعادت اثر انحضرت حمله ور شوند بجهة اینکه خیمه های ایشان در یکجا جمع شده وبا یکدیگر متصل زده
بودند وقدرت بکارزار ان بزرگواران جز از یکطرف نداشتند عمر بن سعد حرامزاده گروهی را از پیاده کان لشکر اشرار
فرستاده تا اینکه خیمه های ملایک پاسبان انحضرت را از جای خود بکنند واصحاب کرام او را از هر طرف ایشان را احاطه نمایند واز طرف
راست وچپ ایشان خیمه ها را کنده هجوم اور باشند چون اصحاب کرام انحضرت امام انام بیشرمی ان ملاعین را مشاهده نمودند سه
نفر وچهار نفر از ان بزرگواران میان خیمه ها داخل میشدند وهر کسیکه از ان ملاعین میخواست که متعرض خیمه ها شوند ودست
تعدی به کندن وغارت نهادند از پی میدویدند از نزدیک او را به تیر میزدند ولیکن اتش دوزخ میفرستادند چون عمر بن سعد
حرامزاده دید که ان رو به صفتان دست بکندن خیمه ها نیافتند حکم نمود که اتش بخیمه ها بزنند چون ایشان بنا براین
بی شرمی گذاشتند اصحاب کرام انحضرت روی بسوی انگروه بد فرجام نهادند بجهة اینکه ایشان را از اتش زدن بخیمه ها دفع نمایند
انحضرت فرمود بگذارید ایشان اتش بخیمه ها زنند ودر صدد دفع ایشان نباشید زیرا که ایشان چون این کار را بعمل اورند
باز نمیتوانند که بنزدیک شما بیایند وقدرت نیابند که از میان اتش بجانب شما بگذرند چون ان ملاعین اهل
اتش خیمه ها را اتش زدند باز نتوانستند از انسو بلشکر انحضرت هجوم اورد شوند چنانکه انجناب فرموده بود مرویست
که در انهنگام شبث ابن ربعی ملعون بنزد عمر بن سعد حرامزاده امد گفت مادرت بعزای تو بنشیند زنان حرم را

ترسانیدیم وایشان را بفرع ادیم الخرامزاده از سخن شیث حیا نموده وحکم نمود که باز از یکطرف مشغول کارزار شوند پس اصحاب جناب زهیر بن قین از یکطرف بلشکر بےسعادت شمر حرامزاده حمله نمودند و ابوعذره ضبابی ملعون را کشتند و پیوسته شمشیر انتقام از نیام کشیده گردن ستمکاران را مانند برگ خزان بزمین افکندند وچون لشکر انحضرت دینا کم بودند یکنفر و دو نفر که از ایشان بدرجه شهادت میرسید در عدد ایشان معلوم و نمایان میگردید و در قلت ایشان تفاوت مینمود ولکن از لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد بلا ده نفر و بیشتر کشته میشدند از جهت بسیاری انکافران مرکز معلوم نمیشد چون ملاعین دست از قتال نه کشیدند و پیوسته به بےشرمی اغاز میکردند ابو ثمامه صیداوی در خدمت سراسر سعادت انحضرت امده عرض نمود یا اباعبدالله جان من فدای جان مبارک تو گردد اینگروه اشرار به نزدیک تو رسیده اند بخدا سوگند هرگز کشته نخواهی شد تا اینکه مرا در پیش روی تو بکشند دوست دارم که به پروردگار خود ملاقات نمایم هنگامی که نماز اینوقت را با تو نموده باشم انحضرت سر مبارک خود را بسوی اسمان برداشت و فرمود خدا ترا از نمازگذارندگان محسوب نماید نماز را یاد اوری کردی بلی اول وقت نماز است از اینگروه اشرار خواهش نمائید که قدری ما را مهلت دهند و دست از قتال بردارند تا اینکه ما نماز را ادا نمائیم چون از انکافران استدعای مهلت نمودند ملاعین لشکر شیطان مهلت ندادند حصین بن نمیر حرامزاده گفت هرگز خدا نماز شما را قبول نخواهد فرمود جناب حبیب ابن مظاهر چون سخن انکافر عنید را شنید فرمود ای غدار مکار گمان تو اینست که نماز ال فرزند عزیز جناب رسول خدا قبول نیست و از مانند چون تو مکاری مقبول خواهد شد ملعون بر ان بزرگوار حمله نمود جناب حبیب شمشیری از دوی اسب انحرامزاده زده همان ساعت اسب ملعون را از پشت خود بزمین افکنده لشکر اشقیا ملعون را احاطه نمودند و از دم شمشیر ابدار ان بزرگوار نجات دادند چون انحضرت مشاهده نمود که ملاعین دست از قتال بر نخواهند داشت بجناب زهیر ابن قین و سعید بن عبدالله حنفی را فرمود که در پیش روی انحضرت بایستند تا اینکه انحضرت با سایر اصحاب کرام نماز ظهر و عصر را ادا نماید پس ان دو بزرگوار پیش روی انحضرت ایستاده انجناب نماز را بعنوان نماز خوف ادا نمود مرویست که سعید ابن عبدالله هنگامی که انحضرت نشانه تیرهای انگروه اشقیا بود هنگامی که انحضرت بطرف راست و چپ میل میفرمود سینه بیکینه خود را در پیش روی انحضرت میداشت و نمیگذاشت که اسیبی بجان مبارک انحضرت برسد در پیش روی انحضرت ایستاده و تیرها را بسینه مبارک خود میخرید پیوسته ملاعین تیرها انداختند و سینه بیکینه او را نشانه تیرها نمودند تا فارغ شدن انحضرت از نماز از بسیاری زخمهای کاری بیطاقت گردیده بزمین افتاد و ان بزرگوار گفت خداوندا اینگروه اشرار را بلعنت خود دوچار نما چنانکه قوم عاد و ثمود را لعنت نمودی خدایا از من به پیغمبر خود بزرگوار سلام برسان و انچه حال از الم زخمها بمن رسید او را به پیغمبر اکرم خود برسان بدرستیکه من باین کار در راه حجت و نصرت فرزندان پیغمبر تو اقدام نمودم و یاری نمودن ایشان را اراده کردم پس اینکلام را بزبان اورد و مرغ روح پرفتوح ان بزرگوار بسوی کاشانه بهشت برین پرواز نمود و سیزده عدد زخم تیر در بدن مبارک ان بزرگوار یافتند بغیر از زخمهای شمشیر و نیزه ها شیخ بزرگوار شیخ ابن نما ره روایت کرده است که انحضرت و اصحاب کرامش بحال نشسته نماز را باجماعت ادا نمایند و هریکی فرادی با ایما و اشاره نماز خواندند بروایت ان بزرگوار بعد از ادای نماز عبدالرحمن بن عبدالله یزنی قدم دلیری و شجاعت بمیدان مبارزت اهل شقاوت گذاشت و ان بزرگوار این دو بیت را در مقام رجزخوانی میخواند انا ابن عبدالله من ال یزن دینی علی دین حسین و حسن اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤتمن یزن بروزن فرس نام قبیله است از قبیله حمیر که در شهر یمن ساکن بودند یعنی منم فرزند عبدالله که از فرزندان یزن و دین من دین جناب امام حسین و جناب امام حسن است ای گروه اشرار شما را بشمشیر ابدار خود میزنم زدن جوان دلیری از یمن و باین شمشیر زدن امیدوار فوز و رستگاری هستم در نزد خداوند مؤتمن پس خود را به دریای لشکر کفار زده گروهی از ایشان را بسوی اتش نیران فرستاد تا اینکه به تیغ جور و جفای جفاکاران بدرجه شهادت فایز گشته بسوی بهشت برین شتافت بروایت سید بزرگوار سید بن طاوس ره عمرو بن قرظه انصاری عازم میدان کارزار گردیده بخدمت سراسر سعادت جناب امام حسین امد رخصت جهاد انکافران بد بنیاد طلبید چون رخصت یافت اسب دلیری به میدان هزمنک تلف بروایت مناقب بزبان حق گویا اشعر تر این مقال بود قَدْ عَلِمَتْ کَتِیبَةُ الْأَنْصَارِ أَنْ سَوْفَ أَحْمِی حَوْزَةَ الذِّمَارِ ضَرْبَ غُلَامٍ غَیْرِ نِکْسٍ شَارِی دُونَ حُسَیْنٍ مُهْجَتِی وَدَارِی حوزه بروزن روضه بمعنای ناحیه و محیط بلد را میگویند الذمار بروزن کتاب چیزیست که حفظ و حمایت وی از جمله لوازم بشود و ترک حمایت وی باعث مذمت و طعن و سرزنش مردم گردد مانند عرض و ناموس و ابرو نکس بکسره نون و سکون کاف بمعنای مرد فرومایه و مقصر است شاری ظاهر اینست که بصیغه اسم فاعل مضاف بسوی یاء متکلم

متکلم است از شری و مجهود از پی مفعول شاریست حاصل معنای این دو بیت اینست بتحقیق جماعت انصار اینرا از من دانسته و بتجربه رسانیده اند که من پیوسته حوزه ناموس بزرگ خود را حفظ و حمایت میکنم دین خود را بضرب شمشیر چو اینکه مرد تقصیر نمیکنم در فروختن جان و مال و خانه خود را در پیش روی جناب امام حسین بنعمتهای بیکرانه بهشت عنبر سرشت بروایت سید بن طاوس پس ان بزرگوار مانند شیر خشمناک مشغول کارزار گردید و اشرار را کردید مانند مشتاقان جزای پادشاه اسمانها در خدمت گذاری و جان نثاری در انجمن جوانمردی میدان دیو پیوسته در عرصه گاه نبرد سر نحس گروه ستمکار را مانند برگ خزان بخاک مذلت و زمین خواری و ذلت می افکند تا اینکه جماعت بسیاری از گروه بیشمار از لشکر ملعون بدکردار را بسوی اتش دار البوار فرستاد و بسعادت رستگاری رسید و دو شرف قتال و جهاد را جمع نمود و هیچ تیری بجانب امام از جان از جمله کمان ستمکاران نمیامد مگر اینکه ان شیر بیشه میدان شجاعت بدست مبارک خود ان را دفع مینمود و هیچ شمشیری بان امام انام کشیده نمیشد مگر اینکه ان دلاور عرصه کارزار جان خود را به تیزی ان شمشیر تیز سپر مینمود و نمیگذاشت که اسیبی بجان عزیز جناب امام حسین علیه السلم برسد تا اینکه از بسیاری زخمهای کاری ماند کردید روی خود را بجانب انحضرت خداوند عالمیان کرد و ابتدا عرض نمود یا عزیز دلبند جناب رسول خدا ایا بعهد و پیمان خود وفا نمودم ای معدن فتوت و کرامت فرمود بلی وفا نمودی تو در روز قیامت در پیش روی من افتاده تو ببهشت خواهی رفت و چون بخدمت جناب رسول خدا صلعم سلام مرا بان جان جهانیان و رسول خداوند عالمیان برسان و بگو که من نیز بعقب تو خواهم امد تا دم مرگ دست از قتال لشکر ضلال بر نداشت تا اینکه از بسیاری جراحت جان خود را بجهان افرین سپرد رضوان الله علیه بروایت سید بن طاوس بعد از شهادت ان بزرگوار غلام سیاه ابوذر غفاری جون نام بخدمت سراسر سعادت ان امام انام امد و خواست که جان خود را فدای جان عزیز ان پسندیده خداوند عالمیان نماید ان امام مهربان و معدن فتوت و احسان فرمود ترا رخصت برگشتن دادم زیرا که تو تابع ما شدی که برفاهیت و عافیت بسر بری حال ببلای ما مبتلا مباش انسعادتمند عرض نمود ای فرزند گرامی جناب رسول خدا من پیوسته در هنگام رفاهیت و رخا و نعمت و صفا کاسه شما را لیسیدم و به نعمتهای شما پرورش یافتم اکنون که هنگام مصیبت و بلا و مشقت و عنا است ترا تنها بگذارم و برگردم هرگز چنین نمیکنم بخدا سوگند که جسد من مکروه و بدبو است و حسب و نسب من تباه و فرومایه و رنگ بدن من سیاه است پس مرا بیاری و نصرت خود رخصت بده و به بهشت عنبر سرشت بخشش و سخاوت فرما تا اینکه بوی من خوشبو و حسب من شریف و بلند و روی سیاه من سفید گردد نه بخدا سوگند هرگز از شما مفارقت نخواهم کرد و دست از یاری و نصرت شما بر نمیدارم تا اینکه خون سیاه و تیره من بخونهای مبارک شما مخلوط شود بروایت محمد ابن ابی طالب چون رخصت جهاد حاصل نمود دلیرانه قدم بمیدان کارزار گذاشت و باین ابیات رجز میخواند کَیْفَ یَرَی الْکُفَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ بِالسَّیْفِ ضَرْباً عَنْ بَنِی مُحَمَّدٍ أَذُبُّ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْیَدِ أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ یَوْمَ الْمَوْرِدِ یعنی چه بسیار سخت و شدید خواهند دید کفار لعین شمشیر زدن غلام سیاه را که در یاری فرزندان جناب محمد مصطفی شمشیر ابدار بگروه کفار بکار خواهد برد دفع مینمایم بزبان و دست خود از ایشان و امیدوار میشوم بسبب یاری و نصرت ایشان از بهشت فردوس بروایت صاحب مناقب رجز ان غلام نیک بخت این ابیات بود کَیْفَ یَرَی الْفُجَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ بِالْمَشْرَفِیِّ الْقَاطِعِ الْمُهَنَّدِ بِالسَّیْفِ صَلْتاً عَنْ بَنِی مُحَمَّدٍ أَذُبُّ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْیَدِ أَرْجُو بِذَاکَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمَوْرِدِ مِنَ الْإِلَهِ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّدِ إِذْ لَا شَفِیعَ عِنْدَهُ کَأَحْمَدِ مشرفی بفتحه میم و راء بمعنای شمشیر است منسوب بمشارف شام که نام جائیست از ابادیهائیکه در نزدیکی بلاد عرب واقع میشود مهند بصیغه اسم مفعول است از باب تفعیل بمعنای شمشیر تیز شده صلتا بفتحه صاد و سکون لام صیقل دادن شمشیر و ابدار و براق نمودن وی میباشد لفظ عن در عن بنی محمد متعلق بضرب الاسود بالسیف از قبیل عطف بیان یا بدل است از بالمشرفی یعنی چگونه خواهند دید فاجران ضرب زدن مرد سیاه رنگ را بشمشیر برنده تیز شمشیری که ابدار و صیقل شد در نصرت و حمایت فرزندان محمد مصطفی دفع و حمایت مینمایم از ان بزرگواران بدست و زبان بسبب این نصرت و یاری امید رستگاری در روز وارد شدن بحضور خداوند جبار دارم از خداوند عالمیان که واحد بی شریک است جهة نصرت و یاری فرزندان جناب رسول خدا امید رستگاری در روز دارم زیرا که در نزد خدا شفاعت کننده مانند جناب احمد مختار نیست پس مشغول کارزار گشته داد مردانگی داد و در جان نثاری هیچ تقصیری نفرمود تا اینکه از زخم جور و جفای جفاکاران لشکر شیطان بدرجه شهادت فایز گردید جناب امام حسین بنفس نفیس خود ببالای سر ان بزرگوار امده گفت خداوندا روی او را سفید نما و بوی او را پاک و خوش عطر نما و او را در زمره نیکوکاران محشور کن و اشنائی بینداز میان او و میان محمد و ال محمد

سلام

سلام الله علیهم اجمعین و از جناب امام محمد باقر علیه السلام مرویست که جناب امام زین العابدین علیه السلام فرموده است که مردم
که مردم بمعرکه قتال حاضر شدند که کشته کان شهدای کربلا را دفن نمایند چون بزرگوار را بعد از ده روز از کشته شدن خود
یافتند که بوی مشک از جسد مطهرش ساطع بود رضوان الله علیه مترجم میگوید در بعض کتب مقاتل مرویست که روی مبارکش نیز سفید
شده بود و این روایت در ظاهر نظر قاصر بعید از قوت و صحت نیست زیرا که دعای لازم الاستجابه جناب امام حسین دلالت بر صحت
این روایت دارد که فرمود اللهم بیض وجهه و بروایت ابی مخنف مفاد نفر از آن گروه بد اختر چون بزرگوار بسوی سقر فرستاده بود
انتهی مصنف ره از سید بزرگوار سید ابن طاوس ره روایت کرده است که بعد از شهادت چون عمرو بن خالد صیداوی که عزم
میدان و جانثاری نموده بخدمت سرور سعادت امام سعدا امد عرض نمود یا اباعبدالله اراده دارم که بیاران خود ملحق شوم و کرا
دارم از اینکه من زنده بمانم و ترا تنها بعد از کشته شدن اهل بیت خود کشته و بخون خود اغشته بهبینم حضرت آن بزرگوار را رخصت کار
زار کروه اشرار داده فرمود پیش برو ما نیز بعد از ساعتی بتو ملحق میباشیم پس آن بزرگوار قدم ثبات بمیدان کارزار گذاشت کمال شجاعت
و جانثاری بکار برده گروهی از آن اشرار بضرب شمشیر آبدار بسوی آتش دار البوار فرستاده در اخر از بسیاری زخمها کاری بدرجه شهادت رستگار
فایز گردید بعد از شهادت آن بزرگوار حنظلة بن سعد شامی بخدمت جناب امام حسین امده در پیش روی آنحضرت ایستاد و جان خود را
نشانه تیرها کروه اشقیا نمود و سینه بی کینه خود را بضرب شمشیر و نیزه ها مانند تیر لشکر اعدا سپر کرده نمیگذاشت که اسیبی بجا
عزیز جناب امام حسین برسد و از لشکر اشقیا ندا مینمود و گفت یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل داب قوم
نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین
ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب و قد خاب من افتری مضمون بلاغت مشحون این
آیه و آیه در هدایة مؤمن آل فرعون در مقام خیر خواهی و نصیحت قوم خود میگفت حاصل مضمون وی این است که ای قوم
من بشما ای ترسم که عذابی نازل شود مانند عذاب و نزول بلا بر امتهای گذشته مانند قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از
ایشان بودند خدا هرگز ظلم و ستم بر بندگان خود روا نمیدارد ای قوم بدرستی من بر شما از عذاب روز گریز که روز قیامت
روز یکه رو گردانید بسوی آتش دوزخ و شما را از عذاب خدا نگاه دارنده نمیباشد ای قوم جناب امام حسین را نکشید تا
اینکه خدا شما را مستاصل و نابود نماید بعذاب خود بتحقیق یا نکارونا امید کسیست که خدا را افترا به بندد در مناقب
مرویست که چون این مؤمن پاک طینت این آیه را بر لشکر شقاوت اثر خواند جناب امام حسین فرمود ای فرزند سعد خدا ترا رحمت
کند بدرستی انوقت مستوجب عذاب خدا گردیدند که پند نصیحت ترا رد نمودند و قبول نکردند و ایشان را براه راست
و رستگاری دعوت نمودی ایشان از دحام نموده برخواستند ترا و یاران ترا دشنام دادند نصیحت و پند در اینساعت بحال
ایشان چه فایده و نفعی بخشد حال آنکه ایشان یاران و برادران نیکوکاران ما را کشتند حنظله عرض نمود راست فرمودی
جانم فدای جان گرامی تو باشد ایا ما بملاقات پروردگار خود ملحق نشویم و به نزد برادران شهید خود نرویم حضرت فرمود برو به
سوی چیزیکه تر ا بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا هست بسوی ملک جاودانی که هرگز نپوسیده و تغییر نخواهد شد حنظله عرض
نمود السلام علیک یا ابن رسول الله و صلی الله علیک و علی اهل بیتک و خداوند عالمیان میان ما و ترا در بهشت جمع نماید
حضرت فرمود امین امین یعنی خدایا اینددعا را مستجاب نما پس آن سعادتمند قدم دلیری پیش نهاد و قتال شدید با آنگروه عنید
بعمل آورد و مردانه مشغول جهاد گردید تا اینکه قوم اشقیا آن مؤمن سعادتمند را از هر طرف احاطه نمودند و شمشیر و نیزه و تیر
بدن مبارک وی پاره پاره کردند تا اینکه شربت شیرین تر از شکر شهادت را بآن او نوشانیدند رضوان الله علیه سید بزرگوار
سید ابن طاوس ره فرموده است پس سوید بن عمرو بن ابی المطاع قدم مبارزت پیش نهاد آن بزرگوار صاحب حسب منیف و نسب
شریف و کثیر الصلوة بود آن شیر بیشه شجاعت مانند شیر دلیر خشمناک با آن قوم ناپاک مقاتله و کارزار نمود و بر زخمهای
کاری و بلاهای سخت و شدید صبر و تحمل فرمود تا اینکه از بسیاری زخم و جراحات در میان کشته کان بر روی خاک کرم کربلا
افتاد و پیوسته در میان خاک و خون افتاده یارای حرکت و توانائی برخواستن نداشت تا هنگامیکه بگوش شریف آن بزرگوار
صدا از لشکر اشرار رسید که میگفتند حسین کشته شد پس خود را بامر اندوه و مشقت و عنا بمبارزت لشکر اعدا وادار نمود
از جای خود برخواست و کاردی از موزه خود بیرون آورد و خود را با آن نیم جانی بحمله کردن واداشت و با آنگروه اشرار مشغول
کارزار گردید بجهت اینکه بعد از شهادت آنحضرت در دنیا زنده نماند در اخر آن بزرگوار زخم دار را بدرجه شهادت
رسانیدند صاحب مناقب گفته است یحیی بن سلیم مازنی قدم مبارزت بمیدان کارزار گذاشت و رجز میخواند و میگفت
لاضربن القوم ضربا فیصلا ضربا شدیدا فی العداة معجلا لا عاجزا فیه و لا مولولا و لا اخاف الیوم

موتا مقبلا لکننی کاللیث احمی اشبلا عداة بر وزن قضاة جمع عادیست که بمعنای دشمن است مولول نعان فریاد
کردنست اشبل بر وزن افلس جمع شبل است بکسر شین بمعنای شیر بچه است یعنی البته این گروه ستمکار را از شمشیر زدن بشمشیر
زدنی که جدا کننده باشد میان حق و باطل گویا مراد این است که جدا کننده باشد میان سرها و جسدها و اعضای ایشان را از
همدیگر جدا نماید بضربت سخت شدید که در کشتن دشمنان تعجیل کننده باشد در حالتیکه زدنهای کافران در شمشیر
زدن عاجز و ویل و اضطراب کننده نمیباشد و امروز از هجوم آوردن لشکر مرگ نمیترسم لکن من مانند شیر دلیر هستم که
فرزندان خود را حمایت میکنم پس بر آن گروه اشرار حمله نمود میزد و میکشت چند نفر از آن ناکسان بسوی آتش نیران فرستاد
تا بدرجه شهادت رسید بعد از شهادت آن بزرگوار قرة بن قرة بمبارزت لشکر شقاوت قدم گذاشت و آن بزرگوار
این ابیات را در رجز خوانی میخواند قد علمت حقا بنو غفار و خندف بعد بنی نزار بانی اللیث لدی الغبار لاضربن
معشر الفجار بکل عضب ذکر بتار غفار بر وزن کتاب قبیله است از کنانه نزار بر وزن کتاب نام پدر قبیله است از
عرب غبار بر وزن کتاب بمعنای گرد است و غیرت کشیدن ناموس و عرض است عضب بفتح عین و سکون ضاد معجمه بقول مصنف
بفتح ضاد است بمعنای بریدن و شمشیر است ذکر بر وزن فرس بمعنای آهن مخصوص است که از فولاد میگویند بقول جوهری
بشمشیر آبدار اطلاق میشود بتار بر وزن کتاب غراب بمعنای شمشیر قاطع و برانست یعنی بتحقیق براستی دانسته است بنو غفار
و قبیله خندف بعد از بنی نزار که من شیر دلیر هستم در هنگام غیرت و حمیت و هجوم آوردن هر اینه میزنم گروه
فاجران را بهر شمشیر که از فولاد میباشد قاطع و بران میگردد ضربا و جیعا عن بنی الاخیار رهط النبی سادة الابرار
بضرب زدن که بسیار دردناک و سوزناک است در حمایت و نصرت فرزندان اخیار خویشان پیغمبر مختار که سادات ابرار
هستند پس با شمشیر بر آن گروه اشرار حمله نموده داد مردانگی و دلاوری و شجاعت و جوانمردی آشکار ساخته تا بدرجه شهادت رسید
بعد از شهادت آن بزرگوار مالک بن انس مالکی قدم مردانگی و شجاعت پیش نهاد و این ابیات را در مقام رجز میخواند قد
علمت مالک و الدودان و الخندفیون و قیس غیلان بان قومی آفة الاقران لدی الوغا و سادة الفرسان
مباشر و الموت بطعن آن لسنا نری العجز عن الطعان آل علی شیعة الرحمان آل زیاد شیعة الشیطان
شرح این ابیات به تفصیل تمام در فصل اول در ضمن روایت امالی صدوق ره گذشت حاصل ترجمه آنها اینست به تحقیق
قبیله مالک و دودان و خندفیون و قیس غیلان عالم و دانا هستند بر اینکه خویشان من آفت و بلای اقران و حریفانند
در هنگام کارزار و بزرگان شجاعان و مبارزان هستند بمباشر کشتن دلیران و مرگ شجاعان بطعن نیزه و ضرب شمشیر
که بسیار سوزناک میباشند و اعتقاد و بنای ایشان بعجز از نیزه زدن و شمشیر بکار بردن نیست آل علی شیعیان خداوند
رحمانند و آل زیاد شیعیان و اتباع شیطان هستند پس به تیغ بید ریغ و نیزه تیز بر آنگروه فاجران حمله نمود و جماعتی
از ایشان با تش نیران فرستاد مترجم میگوید بروایت شیخ بزرگوار شیخ صدوق هجده نفر از آنگروه بد اختر روانه
سقر نمود انتهی تا اینکه بشمشیر ستم ستمکاران شربت شهادت را چشید شیخ ابن نما ره فرموده است که نام آن
بزرگوار انس بن حارث کاهلی بود و در مناقب روایت کرده است که بعد از شهادت آن بزرگوار عمرو بن مطاع جعفی
ره قدم ثبات بمیدان شجاعت و مبارزت نهاد و میفرمود انا ابن جعف و ابی مطاع و فی یمینی مرهف قطاع
و اسمر فی راسه لماع یری له من ضوئه شعاع الیوم قد طاب لنا القراع دون حسین الضرب و
السطاع یرجی بذاک الفوز و الدفاع عن حر نار حین لا انتفاع جعمسلطاع اسم اینست که بجهت شمر
بلکه جعف بر وزن کرسی نام پدر قبیله است از یمن مرهف بصیغه اسم مفعول باب افعال شمشیر نازک تیز شده
و بر آن را میگویند و اسمر بر وزن احمر بمعنای نیزه است که رنگ آن نیزه مایل بسفیدی و سیاهی بوده باشد که کاهی بسیمرغ
تعبیر میکنند لماع ظاهرا بر وزن کتاب جمع لمعه است که بمعنای درخشندگی است قراع بر وزن کتاب بمعنای کوبیدنست
سطاع بر وزن کتاب ظاهرا بمعنای کوبیدن است زدن است یعنی منم فرزند جعف و پدر من مطاع است و در دست من
شمشیری هست که بسیار برنده و تیز است و نیزه که در سرش درخشندگی هست که از روشنی سرش نور و روشنی ظاهر
هویدا گردیده است امروز بر ما پاک و حلال شده است کوبیدن سر دشمنان دین در پیش روی جناب امام حسین شمشیر
زدن و نیزه بکار بردن سزاوار و لازم شده است امید وارم که ما را میباشد بجهة این رستکاری و دفاع
از حرارت آتش دوزخ در روز قیامت هنگامیکه از هیچ چیز فایده و انتفاع حاصل نشود پس آن شیر بیشه شجاعت
گروهی از اهل شقاوت را به خاک مذلت افکنده تا بشمشیر ستم و جفا بدرجه شهادت رسید محمد بن ابی طالب

روایت کرده است که بعد از ان حجاج بن مسروق مؤذن جناب امام حسین قدم مبارزت بمیدان کارزار گذاشت و گفت
اَقْدِمْ حُسَیْنُ هادِیاً مَهْدِیّا اَلْیَوْمَ تَلْقیٰ جَدَّکَ النَّبِیّا ثُمَّ اَباکَ ذَا النَّدیٰ عَلِیّا ذاکَ الَّذی نَعْرِفُهُ وَصِیّا وَ
الْحَسَنَ الْخَیْرَ الرَّضِیَّ الْوَلِیّا وَذَا الْجَناحَیْنِ الْفَتَی الْکَمِیّا وَاَسَدَ اللّٰهِ الشَّهِیدَ الْحَیّا در بعض نسخه ها حسینا هادیا یا مهدیا
وارد است بنا به نسخه اول میشود اقدم بصیغه متکلم وحده بوده باشد یا بصیغه امر حاضر و بنابر نسخه دویم شاید مخاطب
باء بصیغه امر حاضر خود ان بزرگوار بوده باشد کمی بروزن غنی جوان دلیر و شجاع هنرمند است یعنی وارد میشویم به
میدان کارزار یا حسین یا اقدام نما بجهاد کافران باعانت ما یا حسین در حالتیکه هدایت کننده و هدایت یافته شده امروز
جد بزرگوار و پیغمبر اکرم ملاقات خواهیم نمود بعد از ان بشرف ملاقات پدر بزرگوارت علی مرتضی صاحب بخشش و سخا و جود و عطا
فایز میشویم که ان بزرگوار کسیست که او را وصی بلافصل پیغمبر بزرگوار شناخته و دانسته ایم و بخدمت سراسر سعادت جناب حسن
مجتبی که امام نیکوکار پسندیده پروردگار و خداوندکار است مشرف خواهیم شد و ملاقات می نمائیم بعم بزرگوارت جناب
جعفر طیار که صاحب دو بال و جوان نیکو و صاحب دلیر شجاع و عم دیگرت شیر خدا شهید زنده در نزد خدا و این اشاره است بمضمون
ایه شریفه وَلا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ و در بعض نسخ تلقی با تاء وارد شده است
خطابست بجناب امام حسین بنا به نسخه حسینا از باب التفاتست از غایب بحاضر مخاطب بهتر اینست که اقدم بصیغه فعل
امر از باب افعال بشود و حسین با رفع نون خوانده شود و نلقی نیز با نون متکلم مع الغیر باشد حاصل معنای بیت چنین است
که قایل وی میگوید مرا مقدم بدار بمیدان کارزار و رخصت جهاد اشرار بده پس بشمشیر ابدار اتش مرگ شرر بار بجان پلید ان
گروه اشرار افکنده گروهی از ان ناکسان بخاک مذلت انداخت تا اخر و روح پر فتوحش باشیانه بهشت شتافت بعد از شهادت
ان بزرگوار جناب زهیر بن قین ره قدم ثبات قرار بمیدان کارزار گذاشت و ان بزرگوار عالیمقدار رجز میخواند و میفرمود
اَنَا زُهَیْرٌ وَاَنَا ابْنُ الْقَیْنِ اَذُودُکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ حُسَیْنِ اِنَّ حُسَیْناً اَحَدُ السِّبْطَیْنِ مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِیِّ الزَّیْنِ
ذاکَ رَسُولُ اللّٰهِ غَیْرُ الْمَیْنِ اَضْرِبُکُمْ وَلا اَریٰ مِنْ شَیْنِ یا لَیْتَ نَفْسِی قُسِمَتْ قِسْمَیْنِ مین بروزن زین بمعنای دروغ
گفتن است و شین بروزن زین ضد اوست که بمعنای قبیح و معیوب شدنست یعنی منم زهیر فرزند رشید قین شر شما را
بشمشیر ابدار خود از جناب امام حسین دفع میکنم بدرستی ان بزرگوار یکی از دو سبط جناب رسول خداست و از عترت پیغمبر نیکوکار
و پرهیزکار و بزیب و زیور صفات حسنه اراسته و پیراسته است و صاحب این صفات حمیده جناب رسول خداست بی شبهه دروغ
و بشمشیر ابدار خود گردن نحس شما را میزنم و اتش شرربار بخرمن حیات شما می افکنم و در کشتن شما هیچ عیب و ریبی نمی بینم ارزو
دارم که کاش جان من منقسم بدو قسمت میشد یک حصه وی پیوسته در پیش روی جناب امام حسین مشغول کارزار گروه اشرار میشد
شمشیر و نیزه و تیر اشقیا را از جان عزیز ان بزرگوار دفع میکرد و نفس خود را در پیش روی او سپر می نمود و دیگری در راه محبت و یاری
و نصرت انحضرت بدرجه شهادت میرسید محمد ابن ابی طالب فرموده است که ان بزرگوار بشمشیر اتشبار روی زمین را از لوث ان
جفاکاران خبث طینتان پاک میفرمود و داد مردانگی و جوانمردی بکار میبرد و از کشتهای انکافران پشته ها پیکران ترتیب
داد تا اینکه صد و بیست نفر از ان ناکسان بد اختر از دایره جموع بخاک هلاک و ممات افکند در انهنگام کثیر ابن عبد الله الشعبی
و مهاجر ابن اوس تمیمی حرامزاده کان بر ان بزرگوار حمله نموده بدرجه شهادت رسانیدند جناب امام حسین ببالای سر انکشته
شهید جور و جفا امد فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نسازد و قاتل ترا لعنت نماید چنانکه بر کسانی لعنت نمود که از
جهت معصیت بصورت میمون و خوک افتادند و مسخ شدند بعد از شهادت ان بزرگوار سعید ابن عبد الله قدم بمیدان
کارزار گذاشت و این رجز را میخواند اَقْدِمْ حُسَیْنُ الْیَوْمَ تَلْقیٰ اَحْمَدا وَشَیْخَکَ الْخَیْرَ عَلِیّاً ذَا النَّدیٰ وَحَسَناً کَالْبَدْ
رِ وَافَی الْاَسْعَدا وَعَمَّکَ الْقَرْمَ الْهُمامَ الْاَرْشَدا حَمْزَةَ لَیْثَ اللّٰهِ یُدْعیٰ اَسَدا وَذَا الْجَناحَیْنِ تَبَوَّءَ مَقْعَدا
فِی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ یَعْلُو صُعُدا قرم بفتح قاف و سکون راء بمعنای سید و صاحب عزت و شانست همام
بروزن غراب پادشاه صاحب همت و عزم و کریم و جوان مرد را میگویند تبوء بمعنای اقام و حل یعنی برو بمهالک مضا
اقدام و تحمل نما یا حسین که امروز بجناب احمد مختار ملاقات خواهی نمود و بزرگ و پدر بزرگوارت بهترین مردم روزگار
علی مرتضی صاحب بخشش و سخا و حسن مجتبی مانند ماه تابان که کامل کننده نیکبختی و سعادتست ملاقات مینما
و بعم بزرگوار صاحب عزت و شان و شوکت و منزلت و مکان و همت و کرامت جناب حمزه شیر خدا که ملقبست
بصاحب دو بال که در بهشت برین و جنت فردوس برای خود محل و مکان اخذ و اختیار نموده و بمراتب عالیه
و منازل رفیعه رسیده است در مناقب از زید بکری نقل کرده است که این ابیات از سوید بن عمرو بن ابی المطاع است

پس مشغول کارزار کافران اشرار گردید تا اینکه بدرجه شهادت رسید بعد از ان جناب حبیب بن مظاهر اسدی
قدم ثبات و قرار بمیدان کارزار گذاشت مترجم میگوید ان بزرگوار مردی فاضل کامل و عابد و زاهد و از بزرگان شیعیان
و از صلحا و نجبا بود و محبت بیپایان و مودت بیشمار بخاندان اهل بیت رسالت داشت خصوصا بر جناب امام حسین و در
جان نثاری و خدمتگذاری در روز عاشورا هرگز قصوری و تقصیری از ان بزرگوار سر نزد و منزلت و جلالت و پاکی
طینت و نیکو سرشتی در میان اصحاب انحضرت مانند ان بزرگوار بقدر و منزلت جناب عباس در میان اهل بیت رسالت بود
مصنف ره از رجال شیخ کشی ره بعد از تمام شدن نقل فضایل جناب اسیر اهل بیت روایت کرده است که بسند خود از فضیل ابن
زبیر نقل نموده است که روزی جناب میثم تمار سوار اسب از راهی میگذشت جناب حبیب بن مظاهر رو بروی ان بزرگوار
بزرگوار رسید در مکانیکه جماعتی از قبیله بنی اسد در ان مکان نشسته بودند ان دو بزرگوار با همدیگر بصحبت و نقل
احادیث اغاز نمودند حتی گردن اسب ان دو بزرگوار بهم چسبیده بود جناب حبیب بجناب میثم تمار گفت گویا مردی را
می بینم که در بالای پیشانی او موی نداشته باشد شکمش بزرگ است و در بازار دار رزق خربزه میفروشد چنین مرد را میشناسم
و گویا می بینم که در راه محبت اهل بیت پیغمبر بزرگوار خود او را بدار میکشند و شکمش را در بالای چوب دار میدرند
و مراد ان بزرگوار میثم تمار بود که او را بحکم پسر زیاد حرامزاده بدار کشیدند و جناب میثم گفت من کسیرا میشناسم که سرخ
رنگ و اند و طرف سرش دو گیسو دارد بجهة نصرت فرزند عزیز دختر پیغمبر اکرم خود بیرون میرود و او را در یاری
انحضرت میکشند و سرش را در کوفه میگردانند غرض او جناب حبیب بود پس ان دو بزرگوار از یکدیگر جدا شدند هر یکی
برای خود روانه گردیدند کسانیکه در انجا حاضر بودند چون این سخنان را از ایشان شنیدند بعد از رفتن ایشان با یکدیگر
دیگر گفتند ما هرگز دروغگوتر از این دو نفر ندیده بودیم هنوز اهل مجلس پراکنده نشده بودند که رشید هجری
رسید و جناب میثم و جناب حبیب را از اهل مجلس پرسید که ایشانرا دیدید گفتند در اینجا بیکدیگر ملاقات نمودند
و چنین سخنان گفتند بعد از ان جدا شدند هر یکی براهی رفتند رشید ره فرمود میثم مگر فراموش کرده است که
کسیکه سر ان بزرگوار را میاورد صد درهم بعطا از زیاد میکنند و این را گفت بجای خود برگشت اهل مجلس گفتند این مرد از
ایشان دروغگوتر است همان اهل مجلس میگویند بخدا سوگند از این قضیه چندان نگذشت ما بچشم خود دیدیم که جناب
میثم را در در خانه عمرو بن حریث بدار کشیدند و سر حبیب ابن مظاهر را از کربلا بکوفه اوردند که در خدمت جناب
امام حسین شهید شده بود و شیخ کشی ره فرموده است که جناب حبیب از ان هفتاد و دو تن است که در روز عاشورا به
جان خود بر اجناب امام حسین یاری نمودند و بجان خود شان در نصرت انجان جهانیان بکوه های اهن ملاقات نمودند
و سینه های کینه خود را به نیزه ها دشمنان در راه محبت انحضرت خداوند عالمیان سپر کردند و رخسار خود شانرا از
شمشیر تیز و تیر اشقیا سپر ساختند و ایشان کسانی بودند که لشکر اعدا برای ایشان در مال و جان خود شان امان میدادند
که دست از یاری جناب امام حسین بردارند ان بزرگواران از قبول امان انکافران بی ایمان ابا و امتناع میکردند و میگفتند ما را
هیچ عذری در نزد جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله نمیشود هنگامیکه فرزند عزیزش حسین کشته شود و حال انکه چشمان ما
هنوز در حدقه خود حرکت میکند می بیند تا اینکه ان بزرگواران در خدمت انجناب جان نثاری نمودند و جان خود را بکشتن
دادند و شیخ کشی ره فرموده است به تحقیق جناب حبیب ابن مظاهر اسدی ره با جناب بریر بن حضیر همدانی ره مطایبه نموده
میکرد هنگامیکه اتش جنگ در روز عاشورا شعله ور گشته از هر دو طرف مبارزان جنگی کشته میشدند و مرگ بر دلیران
مانند باران بهار میبارید و بریر ره را رسید قاریان میگفتند ان بزرگوار بجناب حبیب گفت این چه ساعت خنده و مزاحست
جناب حبیب گفت کدام ساعتی سزاوارتر است بخنده و شادی از اینساعت بخدا سوگند هیچ چیز بر ما در اینساعت رخ نخواهد داد مگر
اینکه لئیمان فرومایگان بر ما هجوم اورند بشمشیر خود بعد از ان بملاقات و معانقه حوران بهشت خواهیم رسید شیخ
کشی ره فرموده است این حدیث از مفاخره کتاب الکوفة والبصرة بیرون امده است اینست انچه مصنف ره در ابواب متاخره
از رجال کشی نقل کرده است بروایت ابی مخنف چون جناب حبیب بن مظاهر بدرجات شهادت فایز گردید لشکر غم و اندوه
بر انجناب امام حسین هجوم اورد و اثار حزن و انکسار در روی مبارک ان بزرگوار نمایان و اشکار شد و بر بالین نعش
مبارک جناب امد فرمود خیر کثیر و رحمت وافر از خداوند عالمیان برای تو باد ای حبیب بدرستی تو مردی فاضل بودی
و همشب قران ختم مینمودی انتهی بر گشتیم بترجمه روایتیکه مصنف ره در اینجا در باب شهادت ان بزرگوار
نقل نموده است چون جناب حبیب بعزم مبارزت قدم بمیدان اهل شقاوت گذاشت و این رجز را میخواند :

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ فَارِسُ هَيْجَاءٍ وَحَرْبٍ تُسْعَرُ وَأَنْتُمُ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَظْهَرُ
وَأَنْتُمُ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمُ وَأَصْبَرُ حَقًّا وَأَنْمَى مِنْكُمُ وَأَعْذَرُ منم حبیب پدرم مظاهر است
دلاور میدان کارزار و مبارز جنگ هستم هنگامی که آتش جنگ شعله ور گردد وشما ای گروه ستمکاران در شماره وعدد
از ما زیادتر و بیشتر هستید و ما از شما از جهت حجت و برهان بالاتر و بلندتر و ظاهرتر هستیم و شما در هنگام وفا بعهد و پیمان مکار
و غدار هستید که پیوسته عادت شما بنقض عهد و شکستن پیمان جاری گشته است و ما وفا کننده تر و بلندتر هستیم بعهد و
پیمان خود از شما و صبر کننده هستیم بر آسیب و قطع کننده تر هستیم عذر و بهانه را اگر جنگ نمایان و قتال بی پایان نمود و از
طرف دیگر نیز اشعار ذیل را گفته‌اند و میفرمود أُقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَّيْتُمُ الْأَكْتَادَا يَا شَرَّ قَوْمٍ حَسَبًا
وَآدًا وَشَرَّهُمْ قَدْ عَلِمُوا أَنْدَادًا اکتاد جمع کتد بمعنا کتف تا پشت است آد بمعنا قوت است یعنی بخدا سوگند یاد میکنم اگر ما در
عدد و شماره برابر شما یا نصف شما میشدیم البته شما از ما رو گردان و گریزان میشدید و پشتهای خود را بما اعراض مینمودید
ای بدترین مردم از جهت حسب و قوت و اعوجاج و میل نمودن بر باطل و بدترین مردمان در حالتیکه خدا را شریکها و ضدها
دانسته و اعتقاد کرده اید و آن بزرگوار عرصه نبرد را بکافران تنگ نموده و می زد و می کشت تا اینکه ملعونی از قبیله بنی تمیم
نیزه بر آن بزرگوار زد بر و افتاد خواست که از جای خود برخیزد حصین بن نمیر حرامزاده از سر مبارکش شمشیری حواله نمود که
سرش را شکافت پس بزمین افتاد آن تمیمی ملعون از اسب خود فرود آمد سر مبارک آن بزرگوار را از بدن نازنین او جدا نمود
کشته شدن آن بزرگوار که از لشکر جناب امام حسین را در هم شکست و سبب حزن و اندوه آنجناب گردید و فرمود آن
خدا اجر و مصایب نفس خود و مصایب حمایت کننده گان خود میخواهم بعضی چنین گفته است که آن بزرگوار را بدیل بن صریم
حرامزاده شهید نمود و سرش را برید و از گردن اسب خود آویخت هنگامی که میخواست داخل مکه بشود پسر جناب حبیب
سر بریده پدرش را دید شناخت آن ملعون را بجهنم واصل نمود و هنوز آن فرزند رشید بحد بلوغ نرسیده بود چون قاتل
پدرش را کشت سر مبارک را برداشت بروایت محمد ابن ابی طالب جناب حبیب در هنگام مبارزت شصت و دو نفر از
آن گروه بداختر را بآتش سقر روانه نمود حصین بن نمیر ملعون آن بزرگوار را کشت و سر مبارکش را بگردن اسب خود آویخت
بعد از شهادت آن بزرگوار هلال بن نافع بجلی قدم مردانگی و دلیری بمیدان دلاوری گذاشت و میفرمود أَرْمِي بِهَا
مُعَلَّمَةً أَفْوَاقُهَا وَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا مَسْمُومَةً تَجْرِي بِهَا أَخْفَاقُهَا لَيَمْلَأَنَّ أَرْضَهَا رِشَاقُهَا
با این تیرها جان کدار میزنم شما را در حالتیکه سرهای آنها را رنگین بخون بدن کافران علامت کرده باشند نفس را اعراض
و ترس و بی از مرگ حتمی فایده نمی بخشد و آن تیرها بزهر جان سوز سیراب گشته است صدا و اضطرابهای آنها در هنگام
جدا شدنش از چله کمان با آنها جاری میشود پر میکنند زمین و محل خود را پاره پاره کردن آنها پیوسته کافران
ملحد از آنها تیرها خود نمود تا اینکه تیر آن بزرگوار تمام شد بعد از آن شمشیر انتقام از نیام خود کشید
بر کافران بداندیش هجوم آور گردید و میفرمود أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ إِنْ أُقْتَلِ الْيَوْمَ
فَهَذَا أَمَلِي فَذَاكَ رَأْيِي وَأُلَاقِي عَمَلِي منم جوان رشید یمنی از قبیله بجیله دین من در کیش دین جناب امام حسین و
جناب امیر مؤمنان علی مرتضی است اگر امروز کشته باشم ترس و واهمه نمیکنم از مرگ زیرا که این منتهای آرزوی من است و این رأی
و فکر من است که امروز بدرجات شهادت فایز گردم و بجزای عمل خود ملاقات نمایم پس سیزده نفر از آن ناکسان بداختر را بجو
آتش سقر فرستاد آن ملاعین اشقیا دو دست و بازوی آن بزرگوار را قلم نمودند و دستگیر و اسیر کردند بنزد سرکرده
لشکر اشقیای شیطان بردند شمر حرامزاده از جای خود برخاست بشمشیر کین گردن نازنین آن بزرگوار صاحب یقین را
زد بعد از شهادت آن بزرگوار جوانی نیکو خصال بیرون آمد که پدر بزرگوارش در آن روز در معرکه کارزار بدرجه
شهادت رسیده بود و مادر آن جوان در عرصه گاه کربلا حاضر بود مادر نیکو طینت بفرزند عزیز خود فرموده ای
فرزند گرامی آماده جهاد کافران باش و در پیش روی فرزند عزیز جناب رسول خدا با گروه اشقیا کارزار و قتال نما
چون آن جوان پاک طینت بفرموده مادر نیکو سیرت خود بخدمت سرا سر سعادات آنحضرت آمد که اذن جهاد کافران ودد
قتال فاجران حاصل نماید آن معدن فتوت و کرامت فرمود این جوان پدرش بدرجه شهادت رسیده است شاید
مادرش بقتال فرزند خود راضی نگردد و مبارزت او را خوش ندارد آن جوان سعادتمند عرض نمود مادرم
مرا امر نمود که بجهاد این گروه اشقیا بیرون روم جناب امام حسین او را عازم کارزار و جان نثاری دید رخصت
داد آن دلاور شیر بیشه شجاعت قدم دلیری و مبارزت بمیدان قتال اهل شقاوت گذاشت و این ابیات را می

خواند أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرُ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ
نَظِيرِ لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرٍ مُنِيرِ امیر من جناب امام حسین است چه نیکو امیر بزرگوار
است سرور دل پیغمبر بشیر و نذیر است جناب علی مرتضی و حضرت فاطمه زهرا او پدر و مادران بزرگوار است یا در اهل روزگار
این بزرگوار را مثل و مانندی پیدا نمیشود از برای آنحضرت نور و روشنایی هست مانند نور آفتاب عالمتاب خورشید جهانتاب و روز
و از برای رخسار و قد رعنای آن بزرگوار روشنی و درخشندگی هست مانند نور ماه منیر پس مشغول کارزار گروه اشرار گردید داد
جوان مردی و مردانگی بداد و گروهی از آن اشقیا بآتش دار البوار فرستاد آخر آن بزرگوار را بشمشیر جفا کار از کار افکندند سر مبارکش را
بریده بسوی لشکرگاه آن شاه بی سپاه انداختند مادر نیکو طینتش سر بریده فرزند رشید خود را برداشت و بسینه بی کینه خود
چسبانید و گفت چه کار نیکو بعمل آوردی ای سرور دل من و نور دیده مادر پس آن زن نیکوکار سر بریده فرزند عزیز خود را بسوی
از آن کافران زد آن ملعون لشکر پس ضرب سر بریده بجهنم واصل گردید و آن پاک طینت مانند مادر وهب عمود خیمه را گرفت
بر آن روبه صفتان حمله نمود مانند مبارزان عرصه قتال آن زن نیکو خصال این دو بیت را در مقام رجز خوانی میخواند
أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ بَالِيَةٌ نَحِيفَةٌ أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ
منم زن پیره زال ضعیف اندام سید بزرگوار خود که شکسته بال و قد خمیده جسد پوسیده و جسم لاغر شده هستم اگر
کافران شما را بضربت شدید سخت میزنم در یاری و نصرت فرزندان عزیز جناب فاطمه زهرا صاحب عزت و شرافت پس آن زن
دلیر دو نفر از آن قوم شریر را بسوی بئس المصیر روانه نمود جناب امام حسین علیه السلام امر کرد که او را بسوی خیمه ها برگردانید ند در
حق آن پاک طینت دعای خیر فرمود در مناقب فرموده است که بعد از شهادت آن جوان سعادتمند جناده بن الحارث الانصاری
عازم قتال گروه اشقیا گردید دلیرانه بشوق شهادت قدم بمیدان مبارزت نهاد و میفرمود أَنَا جُنَادُ وَأَنَا ابْنُ الْحَارِثِ
لَسْتُ بِخَوَّارٍ وَلَا بِنَاكِثٍ عَنْ بَيْعَتِي حَتَّى يَرِثَنِي وَارِثِي الْيَوْمَ شِلْوِي فِي الصَّعِيدِ مَاكِثٌ شلو بکسره شین و سکون لام
بمعنای عضو و جسد که البدن است یعنی منم جناده فرزند حارث در کارزار دشمنان دین سستی کننده و ضعیف نیستم و از بیعت
خود ناکث و شکننده نمی باشم تا اینکه کشته شوم وارثم از من ارث برد امروز جسد من در روی خاک کشته و مانده میباشد پس
با آن گروه ناکسان بشمشیر بران هجوم آور گردید پیوسته مشغول قتال گروه بد فعال شد داد جوانمردی داد جماعت بسیاری
از آن گروه را بدار البوار فرستاد تا اینکه بدرجه شهادت رسید بعد از آن عمرو بن جناده مردانه و دلیرانه قدم بمیدان کارزار گذا
و میفرمود أَضِقِ الْخِنَاقَ مِنِ ابْنِ هِنْدٍ وَارْمِهِ مِنْ عَامِهِ بِفَوَارِسِ الْأَنْصَارِ وَمُهَاجِرِينَ مُخَضِّبِينَ رِمَاحَهُمْ تَحْتَ الْعَجَاجِ
مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ خُضِبَتْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فَالْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ وَالْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دِمَاءِ أَرَاذِلَ
رَفَضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ طَلَبُوا بِثَارِهِمُ بِبَدْرٍ إِذْ أَتَوْا بِالْمُرْهَفَاتِ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ وَاللَّهِ رَبِّي لَا أَزَالُ
مُضَارِبًا فِي الْفَاسِقِينَ بِمُرْهَفٍ بَتَّارِ هَذَا عَلَى الْأَزْدِيِّ حَقٌّ وَاجِبٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانُقٍ وَكِرَارِ خناق بروزن
کتاب جمع حنق بمعنای غیظ و کینه می باشد و مراد از ابن هند یزید پلید است و من عامه بیان است از ابن هند و عامه بمعنای
متحیر و ضال است و شاید عام بمعنای مضاف بضمیر غایب بشود و معنای ظاهر رود در ترجمه ظاهر میباشد عجاجه بروزن
سحابه بمعنای غبار و مراد حنق را می گویند یعنی تنگ بگیر غیظ و غضب را از پسر هند ملعون یا مراد سخت بگیر گلوی
پسر هند را و تیر انداز بسوی هجوم آور و باش بر آن ملعون که عبارت از جاهل نادان و متحیر و گمراه است یا مراد اینست که بزن او را
به تیر تیز از اینسال حاضر باعانت فارسان گروه انصار و مهاجران خوش کردار که آن بزرگواران در زمان گذشته سر نیزه ها
خود را در زیر غبار میدان کارزار از خون کفار رنگین نمودند و رنگین شدن آن نیزه ها تیز بخون کافران فتنه انگیز
در عهد و زمان پیغمبر عزیز جناب محمد مصطفی گردید پس امروز آن نیزه ها از خون فاجران گروه اشرار رنگین میباشند امروز
از خون اراذل و ناکسان رنگین میشود که آن ملاعین لشکر شیطان احکام قرآن را دور انداختند عمل بآن ننمودند بجهت
نصرت و یاری گروه اشرار که آن ملاعین طلب خونهای خود نمودند که در جنگ بدر از لشکر جناب رسول خدا ریخته بودند
هنگامی که با شمشیرها تیز و نیزه ها مر آن خین بجنگ مسلمانان آمدند بخدا و ند عالمیان که پروردگار من است سوگند
یاد میکنم که پیوسته بشمشیر تیز قاطع بر آن گروه ناکسان فاسقان را خواهم زد و این زدن و قتال بر ازدی یعنی خود آن بزرگ
وار تکلیف لازم و حق واجب است در هر روز مبارزت و قتال و هجوم آوردن کافران پس عبد الرحمن عروه
قدم دلیری بمیدان کارزار گذاشت قَدْ عَلِمَتْ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَخِنْدِفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ لَنَضْرِبَنَّ
مَعْشَرَ الْفُجَّارِ بِكُلِّ عَضْبٍ ذَكَرٍ بَتَّارٍ يَا قَوْمُ ذُودُوا عَنْ بَنِي الْأَخْيَارِ بِالْمَشْرَفِيِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ

وترجمهٔ این ابیات در نزد یکی گذشت ومشغول قتال گروه بدفعال گردید تا اینکه شربت شهادت را چشید محمد بن ابی طالب روایت کرده است که عابس بن شبیب شاکری عازم قتال الکافران ومعانقهٔ حوریان گردید شوذب نام مولای خود را دران روز در خدمت جناب عابس حاضر بود آن بزرگوار بشوذب خطاب نمود یا شوذب در خیال خود امروز چه اراده داری وامروز چه خواهی بکنی ان سعادتمند عرض نمود هیچ چیز در نظر ندارم مگر اینکه امروز با کافران بد اندیش مقاتله میکنم تا اینکه کشته وبخون خود اغشته شوم جناب عابس فرمود که از من در بارهٔ تو همین بود پس بخدمت سراسر سعادت جناب ابی عبد الله الحسین برو تا اینکه از یاوران وقربانیان خود محسوب فرماید چنانکه دیگر اصحاب فرمود زیرا که امروز روزیست که برای ما سزاوار است که بقدر طاقت وقدرت طلب اجر وثواب اخرت نمائیم زیرا که بعد از امروز عمل کردن وعبادت نمودن برای ما نیست وحساب روز جزا در پیش است وجز حساب نخواهد شد پس آن بزرگوار با شوذب خوش کرد وبخدمت سراسر سعادت جناب سید ابرار وامام اخیار امد سلام داد عرض نمود یا ابا عبد الله در روی زمین از خویشان وبیگانه کسی نزد من عزیز تر ومحبوب تر از تو نیست واگر قدرت وتوانائی داشتم که امروز این ظلم وستم وکشته شدن را از جان عزیز تو دفع نمایم بچیزی که عزیز تر باشد از جان وخون خود هر اینه میکردم السلام علیک یا ابا عبد الله شهادت میدهم که در سر هدایت ودین تو هستم ودر دین وهدایت پدر بزرگوارت جناب امیر مؤمنان ثابت قدم میباشم رخصت جهاد کافران طلبید چون اجازت یافت آن شیر بیشهٔ شجاعت شمشیر آبدار خود را از نیام انتقام کشیده مانند شیر غران بجولان در صحرا شتافت ربیع بن تمیم میگوید چون نظر من بعابس افتاد دیدم که آن شیر بیشهٔ میدان کارزار مانند شیر ژیان بجولانگری اشتغال مینماید واو را شناختم ومکرر عابس را در جنگهای سخت دیده بودم وشجاعت بی نظیر او را بتجربه رسانده بودم پس مردم را صدا کردم ایها الناس این دلاور میدان کارزار که بعزم مبارزت میاید شیر خشمناک شیران فرزند رشید شبیب است نباید که از شما بمبارزت این دلاور مرد پرزور بیرون برود پس چون بوسط عرصه گاه نبرد قدم گذاشت بصدای بلند ندای الا رجل الا رجل بگوش آن روبه صفتان بیشرمان رساند کسی از آن ناکسان جرات مبارزت آن بزرگوار ننمود سر خجلت وبی شرمی بزیر افکنده جواب ز هیچ یکی از آن کافران نیامد چون عمر بن سعد حرامزاده مشاهده نمود که کسی را یارای مبارزت آن شیر بیشهٔ شجاعت ندارد آن کافر عنید لشکر شقاوت را صدا داد که آن بزرگوار را از هر طرف سنگسار نمائید پس آن بیشرمان لشکر شیطان از هر طرف اغاز سنگ انداختن نمودند چون آن غضنفر عرصهٔ مبارزت بیشرمی وبی غیرتی آن روبه صفتان را مشاهده نمود زره خود را از تن وطاس کلاه وسپر خود را بر زمین افکنده خود را بدریای لشکر ضلالت اثر زده هرگز اعتنا باذیت سنگهای گروه اشرار ننمود شمشیر آبدار خود بر آن روبه صفتان بغیرت وحمیت حمله ور گردید از کشته ها پشته ها ترتیب داد ربیع ابن تمیم میگوید بخدا سوگند دیدم زیاده از دویست نفر را از پیش روی آن مبارز عرصهٔ کارزار رو بگریز مینهادند وایشان را بشمشیر آبدار خود میراند پس از هر طرف آن بزرگوار را احاطه نمودند تا اینکه بسنگ انداختن وتیر افکندن او را عاجز از کارزار وقتال نمودند چون عجز او را مشاهده کردند جماعتی از شجاعان لشکر ضلالت اثر سر مبارک آن بزرگوار را بریدند وچند نفر از ایشان با یکدیگر نزاع میکردند هر یکی ادعا مینمود که او آن بزرگوار را بقتل آورده عمر بن سعد ملعون گفت نزاع نکنید این مرد را یکنفر نکشت بلکه در میان همه لشکر کشته گردید با اینسخن نزاع ومجادله را از میان ایشان برداشت پس عبد الله وعبد الرحمن الغفاریان بجهت طلب رخصت بخدمت سراسر سعادت آنحضرت امدند وعرض نمودند یا ابا عبد الله السلام علیک دوست داریم که در پیش روی تو بسعادت شهادت برسیم واینگروه اشرار را بجان خود از تو دفع نمائیم آنحضرت فرمود مرحبا بشما نزدیک من بیائید وان بزرگواران بنا بامر وفرمان امام انام نزدیک آنحضرت امدند در حالتیکه گریه میکردند واشک حسرت بر رخسار خود جاری مینمودند حضرت فرمود ای فرزندان برادر من چه چیز شما را میگریاند بخدا سوگند امیدوارم که بعد از یکساعت چشمان شما روشن وخندان باشند وایشان عرض کردند جان ما فدای تو باشد ما بر حال نفس خود گریه نمیکنیم ولکن بر حال پر ملال تو گریه مینمائیم زیرا که ترا میبینیم که لشکر اشرار از هر طرف احاطه نموده اند ما را قوت وتوانائی نیست که این بلا را از جان مبارک تو دفع نمائیم ونفعی برسانیم حضرت فرمود ای فرزندان برادر من خداوند عالمیان در برابر این اندوه که بحال تنهائی من دارید وبجان خود برای من مواسات ویاری میکنید بشما بهترین جزاء پرهیزکاران از کرامت فرماید پس آنحضرت را وداع بانبیین نموده وعرض کردند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود وعلیکما السلام ورحمة الله وبرکاته پس بشوق سعادت شهادت قدم مبارزت بمیدان کارزار اهل شقاوت نهادند شجاعتها بکار بردند ومردانه مشغول کارزار لشکر اشرار گردیدند تا اینکه از جام شیرین کام شهادت شربت سعادت وسنگ از را نوشیدند پس جناب امام حسین را غلام ترکی

داشت بزیور زهد وصلاح وورع وتقوی اراسته وپیراسته بود وقاری قران وصاحب یقین وایمان بود قدم مردانگی بعرصهٔ نبرد نهاده این رجز را میخواند البحر من طعنی وضربی یصطلی والجو من سهمی ونبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل یصطلی یعنی گرم میشود جو بفتحهٔ جیم وتشدید واو بمعنای هوا میباشد در آن نسخه ها مبجل وارد شده است ودر بعض از نسخه ها منجل وارد گشته بر نسخهٔ اول شاید مراد کسی است که از جهت شجاعت ودلاوری مردم او را تعظیم وتبجیل نمایند بنا بر نسخهٔ ثانی کسی باشد که جدال وخصومت کننده شود یعنی دریا از آتش ضرب با شمشیر ونیزه زدن وشمشیر بکار بردن من گرم میشود وهوا از تیرهای دریی من پر میگردد هنگامی که شمشیر آبدار در دست راست من ظاهر ونمویدا شود دل حاسد مرد دلیر پاره پاره میگردد پس گروهی از آن حاسدان بد اندیش را بآتش دوزخ فرستاد از بسیاری زخم کاری بر روی خاک کربلا افتاد جناب امام حسین علیه السلام ببالین آن مؤمن سعادتمند تشریف آورد ورخسار مبارک خود را بخد آن بزرگوار نهاد چشم خود را باز نموده چون آن لطف ومرحمت را از امام زمان فتوت وکرامت حجت یزدان مشاهده کرد از غایت شادی تبسم وخنده نمود مرغ روح نیک بخت آن بزرگوار باشیانهٔ بهشت برین پرواز نمود محمد ابن ابی طالب فرموده است بعد از آن یزید بن زیاد بن شعثاء هشت تیر بیرون آورده هر یکی از آن تیرها بچلهٔ کمان گذاشت بجانب گروه اشقیا انداخت پنج تیر از آنها بر نشانه برخورده خطا نکرد که پنج نفر از آن گروه بد اختر بجانب آتش سقر روانه نمود وهر تیری که بچلهٔ کمان گذاشت میگفت که ای لشکر اشقیا ببینید ای خداوند تیر او را بر نشانه برسان ودر هدف محکم وثابت نما وثواب آن را بهشت قرار ده پس آن بی شرمان از هر طرف بجانب آن مؤمن پاک طینت هجوم آوردند تا اینکه او را بدرجهٔ شهادت رفیعه رسانیدند مترجم میگوید بنا بظاهر دعای سریع الاجابهٔ آنحضرت نباید یکی از آن هشت تیر خطا نماید چنانکه از ظاهر روایت چنان ظاهر میشود که پنج تیر از آنها بر نشانه برخورد شاید دعای آنحضرت در پنج تیر آخر بوده باشد یعنی در هنگام تیر انداختن در پنج باقی آن دعا را نموده باشند که هیچ یکی از آن پنج تیر خطا ننمود وشاید همهٔ تیرها بر نشانه برسد پنج نفر کشته و سه نفر زخم دار شده باشد والله العالم بالحقایق انتهی شیخ بزرگوار شیخ ابن نما ره از مهران مولای بنی کاهل روایت کرده است که من در کارزار کربلا بر پا حاضر بودم مردی از اصحاب کرام آنحضرت را دیدم که عرصه گاه نبرد را بلشکر اشرار تنگ نموده جنگ نمایان وقتال سخت وشدید مینمود وهر جانب که بشمشیر آبدار خود حمله مینمود ایشان از گریزان وپراکنده میشدند وبسوی آنحضرت برمیگشت ورجز میخواند ومیگفت ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا فی جنة الفردوس تعلو صعدا یعنی بشارت باد وشاد وخرم باش هدایت ورستگاری بر سبیل امروز بخدمت جناب احمد مختار خواهی رسید در بهشت برین وجنت فردوس با آنحضرت ملاقات نمائی وبمراتب عالیه ومنازل بلند ودرجات بلند مشرف شوی مهران میگوید من از کسی پرسیدم که این مبارز دلاور کیست گفتند ابو عمرو نهشلی است وبقول بعضی ابو عمرو خثعمی است ناگاه عامر بن نهشل ملعون که یکی از قبیلهٔ بنی اللات از ثعلبه بود بجانب آن بزرگوار هجوم آورد وآن نیک بخت سعادتمند را بدرجهٔ شهادت رسانید وسر مبارکش را از بدن مطهرش جدا نمود وابو عمرو مردی بود از بزرگان زهاد آن بیا عابد زاهد وکثیر الصلوة وشبخیز بود رحمة الله علیه ولعنة الله علی قاتله پس یزید بن مهاجر بمبارزت آن گروه اشرار بیرون امد با پنج تیر پنج نفر را از لشکر عمر بن سعد حرامزاده بسوی آتش دوزخ فرستاد وبخدمت آنحضرت امد جان خود را در پیش روی آن جناب نشانهٔ تیر وشمشیر لشکر اشرار سپر نمود ومیگفت انا یزید وابی المهاجر کاننی لیث بغیل خادر یا رب انی للحسین ناصر ولابن سعد تارک مهاجر بغیل بحسب لغت مناسب مقام نیست مگر اینکه کنایه باشد از بزرگی جثه وجسد مانند استر بزرگ تنومند بوده باشد یعنی منم یزید پدر من مهاجر است گویا من شیر بزرگ هستم که در بیشه ها میباشد ای پروردگار من بیکسی بر جناب امام حسین ناصر ومعین هستم واز پسر سعد ملعون بیزار میباشم وکنیهٔ آن بزرگوار ابو الشعثاء بود واز قبیلهٔ بنی بهدلهٔ کنده بود در آن هنگام ملعونی پیش امد صدا نمود کجاست حسین حضرت فرمود منم حسین چه میخواهی ای حرامزاده عرض کرد بشارت باد ترا بآتش دوزخ که در اینساعت بسوی آن وارد خواهی شد حضرت فرمود بآتش دوزخ بشارت داده نمیشوم بلکه بشارت یافته وشاد وخرم میباشم بملاقات پروردگار رحیم وپیغمبر شفیع و مطاع حضرت فرمود تو کیستی ای حرامزاده گفت منم محمد ابن اشعث حضرت دست مبارک خود را بدعا برداشت وگفت خداوندا اگر این بندهٔ تو در این سخن دروغ گوست او را امروز بسوی آتش دوزخ بکش واو را امروز بیاران خود ایت وعبرت نما همان ساعت جلو اسب آن حرامزاده برگشت واو را بر زمین زد وپای آن ملعون در رکاب ماند بدن نحس نجس او را هر سنگ کلوخ میزد وپاره پاره میشد تا اینکه آلت ذکوریت آن ملعون لعین از بدن نحسش جدا

شد بر زمین افتاد و روح پلیدش باتش دوزخ در پیوست لعنة الله علیه راوی حدیث می گوید بخدا سوگند از
سرعت استجابت دعای آنحضرت بسیار تعجب نمودم ملعون دیگر پیش آمده صدا نمود کجاست حسین حضرت فرمود من اینجا هستم
آنحرامزاده گفت بشارت باد ترا باتش حضرت فرمود بلکه من بملاقات پروردگار رحیم و پیغمبر شفیع مطاع شاد و خرم میباشم
تو کیستی آنحرامزاده ملعون گفت منم شمر بن ذی الجوشن حضرت فرمود الله اکبر جناب رسول خدا فرموده است که من در
خواب دیده ام که سگی سفید رنگ دهن خود را بخون اهل بیت من آلوده میساخت حضرت امام حسین فرمود در خواب
دیدم که سگان چند بر من هجوم آور شدند میخواستند مرا بدرند و در میان آنها سگ سفید رنگ داشت از همه آنها
بیشتر بشدت حمله مینمود تو همان سگ هستی که جدم رسول خدا و من در خواب خود دیده ام و آنملعون ابرص بمرض برص
مبتلا بود مترجم در تاریخ خود روایت کرده است که حضرت صادق را شخصی عرض نمود که تاویل و تاثیر خواب چه مدت
کشد به تاخیر افتد آنحضرت همان خواب گذشته جناب رسول خدا را نقل نمود که تاویل آن خواب بعد از شصت سال به
ظهور آمد سیف بن ابی الحرث بن سریع و مالک بن عبد الله بن سریع که جابریان از قبیله همدان بودند در پیش روی آنحضرت
ایستاده مشغول قتال قوم کافران گردیدند پس بسوی آنحضرت برگشته بیکدیگر ملاقات نمودند و عرض نمودند السلام علیک
یا بن رسول حضرت فرمود و علیکما السلام پس مشغول کارزار شدند تا اینکه بدرجه شهادت رسیدند محمد ابن ابی طالب
و دیگران روایت کرده اند که هر یکی از اصحاب کرام آنحضرت که عزم کارزار و مبارزت مینمود به خدمت سرور شهدا جناب مظلوم
کربلا می آمد و عرض میکرد السلام علیک یا بن رسول الله آنحضرت جواب سلام او را رد میکرد و میفرمود و علیک السلام ما نیز
عقب تو میرسیم و این آیه را میخواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا تا اینکه همه آنگروه
ابرار و فرقه مؤمنان اخیار در خدمت و یاری آنحضرت و در نصرت آن بزرگوار بدرجه شهادت رسیدند و در خدمت
آنحضرت جز اهل کرامش کسی از اصحاب نماند و فرموده اند که عادت مؤمن چنین کو نمی باشد که دین خود را بدنیای خود
ترجیح میدهد و مرگ خود را بر حیات نفس اختیار نماید و در راه رضای خداوند عالمیان کشته شدن برای مؤمن بهتر
و نیکوتر میشود از زندگانی این چند روز فانی و پیوسته حق را یاری کند هر چند یکه بداند که در سر یاری دین حق
کشته میشود خداوند عالمیان میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
چون جناب رسول خدا در بالین شهدای احد ایستاد که در میان ایشان جناب حمزه کشته و بخون خود آغشته شده بود حضرت فرمود
من برای این کسانی که بخون خود غلطیده شده اند شاهد و گواه هستم که ایشان در روز قیامت محشور میشوند و خون از رگهای
گلوی ایشان جاری میباشد در رنگ برنگ خون است و عطر و بوی مثل مشک میشود پس محمد بن ابی طالب و دیگران روایت کرده اند
که چون جمیع اصحاب نیکوکاران آنحضرت شربت شهادت را نوشیدند و جز جوانان بنی هاشم و مقاتلان خویشان کرام آنحضرت
کسی از اصحاب کرامش زنده نماند و کسانی که از جوانان بنی هاشم در آن عرصه گاه بلا و بیابان کربلا در خدمت سرور شهدا
جناب سید الشهدا حاضر بودند چند نفر از فرزندان جناب امیر مؤمنان و فرزندان جناب جعفر طیار و فرزندان جناب
عقیل و از فرزندان جناب امام حسن و فرزندان خود جناب امام حسین بودند چون نوبت کارزار بر آن بزرگواران
رسید همه ایشان در یکجا جمع شدند یکدیگر را وداع کردند و دامن شهادت بر کمر زدند و عازم جانفشانی و سربازی
گردیدند مترجم میگوید به مقتضای محبت خویشی و برادری و مهربانی که در میان اهل بیت کرام آنحضرت داشت باید در
هنگام وداع یکدیگر که وداع بازپسین بود بسیار گریه و ناله نموده باشند و دست بگردن یکدیگر بسته از ندوان
نورسیده یکدیگر بوسیدند و بعضی سخنان دلسوز و مرثیه های جگرسوز جان گداز گریه خیز گفته باشند و احتمال قوی
است که جناب امام حسین بحالت وداع ایشان گریه و زاری نموده باشد و بحالت وداع ایشان زنان حرم اهل بیت گریه بسیار
داشته اند عالم الغیب و بعضی خبر دارد تا اینک زنان آن بزرگواران نماید انتهی مصنف رحمه الله روایت کرده است
اول کسیکه از آن بزرگواران قدم دلیری و مردانگی پیش نهاد و بعزم کارزار گروه اشرار بمیدان قتال آمد جناب عبد الله
ابن مسلم ابن عقیل ابن ابی طالب بود و آن رشید در میدان قتال قوم عنید رجز میخواند و میفرمود الیوم
القی مسلما و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب
من هاشم السادات اهل الحسب یعنی امروز بمسلم ملاقات میکنم که پدر من است و برادرانی ملاقات خواهم
نمود که در راه ترویج دین پیغمبر خدا شربت ناگوار مرگ را چشیدند و ایشان در میان مردم معروف بدروغ
گوئی نبودند بلکه بزرگان و نیکوکاران و صاحبان نسب شریف و نجابت منیف از قبیله هاشم سادات کرام

و اهل بزرگواری و شرافت بودند محمد بن ابی طالب روایت کرده است که آن شیر بیشه شجاعت و غضنفر عرصه مبارزت نود و هشت
نفر از آنگروه اشرار را بدست حمله بدار البوار فرستاد بعد از آن کارزار بسیار و زخم بیشمار عمرو بن صبیح صیداوی ملعون و اسد بن مالک
حرامزاده آن بزرگوار را به درجه شهادت رسانیدند ابو الفرج اصفهانی گفته است که مادر عبد الله بن مسلم رقیه دختر جناب
امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهما بود عمرو بن صبیح ملعون آن بزرگوار را بقتل آورد چنانکه از مدائنی روایت کرده
و از حمید بن مسلم روایت کرده که آن بزرگوار هنگامی که دست مبارک خود را بر پیشانی شریفش گذاشته تیری از جمله کمان نامردی رها
شده دست مبارکش را بر پیشانی آن گرامی سرور گشته اشرار چسبانید بعد از شهادت آن بزرگوار جناب محمد ابن مسلم بن عقیل که مادرش ام
ولد بود قدم دلیری بمیدان گذاشت مشغول کارزار گردید بروایت جناب امام محمد باقر علیه السلام آن بزرگوار را ابو جرهم ازدی
ملعون باعانت لقیط بن یاس جهنی حرامزاده بدرجه شهادت رسانیدند محمد ابن ابی طالب و دیگران روایت کرده است که
بعد از شهادت محمد بن مسلم جعفر بن عقیل قدم شجاعت بمیدان مبارزت گذاشت و این ابیات را در رجز خوانی میخواند انا
الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب من عترة
البر التقی العاقب ابطح مکان و اسعانی گویند که سنگهای ریزه در وی بسیار بوده باشد ذوائب جمع ذوابه بر وزن ثمامه
بضمه ذال که مرتبه بلند تر و بالاتر عزت و شرافت است چون الف جمع در میان دو همزه واقع شده همزه اول را بدل بواو
نمودند ذوائب گفتند عاقب بر وزن ثاقب سید بزرگ و رئیس قوم را گویند یعنی منم جوان بطحی مکی از قبیله طالب ذکر کرده
میان هاشم و غالبست و از فرزندان ایشانست و هاشم براستی سادات و بزرگان عزتها و شرافتها این بزرگوار که در عرصه کارزار
حاضر است حسین است که پاکیزه ترین پاکیزگان و نیکوترین نیکوکاران است از عترت پیغمبر نیکوکار پرهیزکار سید شریف
بزرگوار است پانزده کس از آن ناکسان بسوی آتش نیران فرستاد بروایت ابن شهر آشوب دو نفر ملعون بقتل آورد بشر بن سوط
حرامزاده از قبیله همدان آن بزرگوار را به درجه شهادت رسانید ابو الفرج فرموده است که مادر آن بزرگوار ام الثغر
دختر عامر عامری بود قاتل آن بزرگوار عروة ابن عبد الله خثعمی لعین است چنانکه روایتی از امام محمد باقر علیه السلام رسیده
و از حمید بن مسلم نیز روایت شده است که قاتل او عروه ملعونست و صاحب اکثر مقاتل از محمد ابن ابی طالب و صاحب مناقب
ابو الفرج گفته اند که بعد از شهادت آن بزرگوار برادرش عبد الرحمان بن عقیل بعزم جان نثاری و شوق شهادت قدم دلیری
بمیدان مبارزت گذاشت آن بزرگوار خود را بآنگروه اشرار باین ابیات نشان میداد ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم
و هاشم اخوانی کهول صدق سادة الاقران هذا حسین شامخ البنیان و سید الشیب مع الشبان کهول
شاید در اینمقام جمع کهل بوده باشد که بمعنای صاحب حظ وافر و نصیب کامل و اقبال بی منتها داشته باشد یعنی پدر من عقیل
است اکرام و شان مرا بمیشناسید پس مکان و منزلت مرا از قبیله هاشم بدانید که ایشان برادران من هستند که بزرگان
صدق و صفا و سادات همگنان و اقران می باشند این حسین در حسب و نسب بلند مرتبه و بزرگ و محکم بنیانست و سید پیران
و جوانان اهل روزگار است پس هفده کس از کافران و ملعونان ناکسان ایشان بسوی آتش نیران فرستاد عثمان بن خالد جهنی بروایت
ابو الفرج عبد الله ابن عقیل که مادرش ام ولد بود قاتلش عثمان بن خالد بن اشیم جهنی ملعون باعانت بشر بن حوط قابضی حرامزاده
است چنانکه سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم روایت کرده است و عبد الله الاکبر بن عقیل نیز مادرش ام ولد بوده
از مدائنی روایت کرده است که آن بزرگوار را عثمان بن خالد حرامزاده با ملعون دیگر از قبیله همدان بدرجه شهادت
رسانیدند و ابو الفرج عبد الرحمان بن عقیل را در میان شهدای اهل بیت و جوانان بنی هاشم ذکر نموده است و ابو الفرج
بعد از ذکر عبد الله الاکبر بن عقیل گفته است که از جمله شهدای بنی هاشم محمد ابن ابی سعید بن عقیل ملقب باحول است مادرش
ام ولد است آن بزرگوار را لقیط بن یاسر جهنی ملعون تیری انداخت به درجه شهادت رسید چنانکه مدائنی از ابی مخنف از
سلیمان ابن ابی راشد از حمید بن مسلم روایت کرده است محمد بن علی ابن حمزه روایت کرده است که جعفر بن محمد ابن عقیل
با محمد ابن ابی سعید ابن عقیل کشته شد و محمد بن علی بن ابی حمزه باز ذکر نموده است که بعضی چنین روایت کرده است که جعفر
بن محمد بن عقیل در عرصه گاه کربلا حاضر نبود بلکه بعد از وقعه کربلا در جنگ روز حره بدرجه شهادت رسید مترجم می
گوید حره بفتحه حاء مهمله نام موضعی است در نزدیکی مدینه بعد از قضیه جنگ کربلا پر بلا یزید حرامزاده طاغی باسر دار
مسلم بن عقبه ملعون لشکر بیشمار بقتل و غارت اهل مدینه روانه نمود که سال دوم جنگ کربلا بود اهل مدینه
بقتال آن ملاعین جمعیت کرده در حره در میان آن دو لشکر جنگ و قتال واقع شد اهل مدینه شکست خوردند و لشکر
شقاوت اثر شام شوم سه روز مشغول قتل و غارت اهل مدینه گردیدند حتی اسبان خود را [illegible]

خذلکم بود و آنها در دو عقوبت مطهر آنحضرت تکامیده شدند لعنة الله علیهم اجمعین انتهی ابوالفرج گفته است در کتب
انساب از برای محمد بن عقیل پسری داشت جعفر نام محمد بن علی بن ابی حمزه از عقیل بن عبدالله بن عقیل بن محمد بن عقیل بن ابی طالب
روایت کرده است علی بن عقیل که مادرش ام ولد بود در روز عاشورا بدرجۀ شهادت رسید و روایت کرده اند که محمد بن عبدالله
بن جعفر بن ابی طالب بعزم قتال القوم بدفعال عبدالله کارزار قدم نهاد و میگفت نشکو الی الله من العدوان قتال قوم فی
الردی عمیان قد ترکوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان واظهروا الکفر مع الطغیان یعنی بسوی خداوند
عالمیان شکایت میکنیم از قتال گروهیکه در راه هلاکت و ضلالت کوران همچو اند این دشمنان دین بتحقیق ترک نموده اند
شاه راه جادۀ هدایت قرآن و محکمات تنزیل و فرقان و ظواهر و نصوص تبیان او ظاهر و آشکار کرده اند کفر و طغیان از پس مشغول
کارزار دشمنان گردیده ده نفر از ایشان بسوی آتش جان گداز نیران فرستاد عامر بن نهشل تمیمی حرامزاده آن بزرگوار را بدرجه
شهادت رسانید بعد از شهادت آن بزرگوار برادرش عون بن عبدالله بن جعفر قدم دلیری بمیدان گروه طغیان نهاده و میفرمود
ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر
یعنی اگر مرا نمیشناسید معرفی خود را بشما اعلان میدهم که منم فرزند جعفر یعنی نواده آن اکرم و بزرگوار که شهید صدق و صف
بر مجاهدان ماه تاب درخشنده و نورانی است که در باغهای بهشت با بالهای سبز پرواز میکند این کرامت و بزرگواری در شرافت و
شکاری بس است پس تیغ بیدریغ از نیام انتقام کشیده با گروه اشرار مشغول کارزار گردید سه نفر سوار و هجده نفر ناکس
پیاده را از آن اشقیای بدگهر بسوی آتش دردناک سقر فرستاده به تیغ جفای عبدالله ابن قطبه طائی شقی جفاکار بدکردار
در بهشت برین بجد بزرگوار خود جناب جعفر طیار ملحق گردید ابوالفرج در مقاتل خود بعد از شهادت محمد و عون فرموده
است که عون را عبدالله ابن قطبۀ نبهانی حرامزاده بدرجۀ شهادت رسانید و گفته است که احمد بن سعید از یحیی بن الحسن روایت
کرده است که عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در خدمت جناب امام حسین علیه السلام در کربلا بدرجۀ بلند سعادت
شهادت فائز گردید مترجم میگوید بروایت عون بن عبدالله هشتاد نفر از آن ناکسان بجهنم واصل نمود بروایت جناب صاحب
انوار نعمانیه سید جزائری مادر محمد بن عبدالله جناب زینب خاتون دختر امیرالمؤمنان است انتهی مصنف ره از ابوالفرج
و محمد بن ابی طالب و غیر آن دو بزرگوار روایت کرده است پسر عبدالله بن الحسن بن علی علیهم السلام بن ابی طالب بعزم مبارزت
طاغیان امت قدم دلیری و شجاعت بمیدان اهل شقاوت گذاشت و مصنف ره فرموده است که در اکثر روایات و اخبار همین
بزرگوار جناب قاسم فرزند رشید جناب امام حسن است مترجم میگوید چون حکایت عروسی جناب قاسم ورد زبان مرثیه خوانان و عوام
مردمان است لهذا باید اول تحقیق کلام در این حکایت بشود بعد از آن بترجمۀ اصل روایات شهادت آن بزرگوار بپردازم بروایت
مصنف ره در بعض کلام خود در جلد اول این کتاب مستطاب روایت کرده است که سه نفر از اولاد جناب امام حسن علیه السلام
در کربلا بدرجۀ شهادت رسیدند عمرو و قاسم و عبدالله و در این جلد شهادت چهار نفر از فرزندان آنحضرت روایت کرده است
و جناب امام حسن را سیزده نفر پسر داشت از جملۀ ایشان حسن بن حسن بود و آن بزرگوار مرد نیکوکار نیکو خصلت پسندیده
طبیعت و جلیل القدر و منزلت بود و در تولیت صدقات جناب امیرالمؤمنان والی صدقات آنحضرت بود در فضیلت و جلالت و
پرهیزکاری و بزرگواری سرآمد اهل جهان بود و در روز مکاء کربلا در خدمت عم بزرگوارش جناب مظلوم بیابان نینوا حاضر بود
و در پیش روی آنحضرت جان نثاری بکار برده از بسیاری زخم شمشیر و نیزۀ دشمنان در میان کشتگان افتاد و هنوز زنده بود چون
لشکر شقاوت اثر جناب امام حسین علیه السلام را شهید نمودند و خواستند که اهل بیت رسالت را اسیر نمایند اسماء بن خارجه
آمد حسن بن حسن را از دست لشکر کفار رها نمود و گفت فرزند خوله که نام مادر آن بزرگوار بود اسیر نمیشود عمر بن سعد
حرامزاده لشکر شقاوت خود را گفت او را برای ابوحسان بگذارید آن بزرگوار را بکوفه آورد و زخمهای او را مداوا نمودند بسوی
مدینۀ طیبه برگشت چنانکه مصنف ره در سابق و لاحق ذکر نموده است و فرموده است در روایت آمده است که روزی
حسن بن حسن در مدینۀ طیبه بخدمت سراسر سعادت عم بزرگوار خود جناب امام حسین آمد و از آنحضرت یکی دختر از دختران آن
بکیر الزبر از برای خود خواستگاری نمود جناب امام حسین فرمود ای فرزند گرامی هر کدام یکی از دختران من خود اختیار بکن آن
بزرگوار حیا نمود که اختیار خود را بآنحضرت عرض نماید سر خجلت بزیر افکنده جواب نگفت جناب امام حسین فرمود من برای
تو دختر خود فاطمه را پسندیدم زیرا که بمادرم فاطمه زهرا دختر جناب رسول خدا شباهت بسیار دارد و حسن بن حسن در
سن سی و پنج سالگی از این دار فانی بجانب جاودانی رحلت نمود و زنش فاطمه دختر جناب امام حسین ابن امیرالمؤمنان در سر
قبر شوهر خود حسن بن حسن خیمه برپا نمود شبها در تا سال بخیمه مشغول عبادت پروردگار خود میگردید و روزها روزه می

داشت و در حسن جمال و خوبی رخسار شباهت بحوریان بهشت عنبر سرشت داشت چون یکسال تمام در سر قبر شوهر نکوسیر
خود مشغول عبادت پروردگار خود گردید در سر سال بغلامان خود امر نمود که در هنگام شب خیمه را بردارند چون شب شد غلامان
که خیمه را پایین نمایند و بسوی خانه برند ناگاه بگوش آن خاتون مکرمه صدای از هاتفی رسید که میگفت آیا آنکه یکی گم نموده بودند
پیدا کردند شنید که هاتف دیگر جواب او را داد پیدا نکردند بلکه ناامید شدند برگشتند و جناب حسن بن حسن زندیار حلت
دعوای امامت نکرد و کسی از شیعیان نیز نسبت امامت را بآن بزرگوار نداده است چنانکه برادرش زید نیز دعوای امامت نکرد این
روایت را مصنف ره در جلد اول این جلد عاشر چنانقلکرده است و از این روایت مشخص و معلوم گردید که جناب فاطمه دختر جناب
امام حسین زن حسن بن حسن بود مصنف ره در باب عدد اولاد جناب امام حسین دو تا دختر برای آنحضرت روایت کرده
که نام یکی سکینه و نام دیگری فاطمه بود و بروایت دیگر سه تا نقلکرده است که نام سیمی زینب بود و بروایت دیگر چهار دختر
روایت کرده است نام چهارمی فاطمۀ صغری بود که در مدینه مانده بود بنا بر این روایات ظاهر همان فاطمه که در کربلا
حاضر بود زن حسن بن حسن است و علاوه بر این مانند مصنف ره که در تتبع اخبار و خبرداری از احادیث و آثار
اهل بیت اطهار جناب احمد مختار سرآمد علمای ابرار و ممتاز همۀ اهل روزگار است و استاد این فن و ماهر این علم است در کتاب
جلاء العیون خود فرموده است که عروسی جناب قاسم در کتب معتبره بنظر حقیر نرسیده است و از جملۀ چیزها که دلالت بر استبعاد
اینمطلب دارد آنست که جناب قاسم در هنگام شهادت خود بحد بلوغ نرسیده بود و بروایت ابی مخنف چهارده سال از سن
شریف آن بزرگوار گذشته بود و از جملۀ مبعدات آنست که آن ملاعین کارزار را بآنحضرت در کربلا چنان تنگ و سخت گرفته بودند
که هرگز مجال و فرصت نداشتند که بکار دیگر غیر از جنگ آن کافران بپردازند بلکه شهدای اهل بیت نمیتوانستند که در هنگام
مبارزت خود بنزد اهل حرم بیایند و ایشان را وداع نمایند نمی بینی که مصنف ره برای هر یکی از آن بزرگواران وداع زنان اهل
بیت را ذکر ننموده است بجز جناب امام حسین علیه السلام چنانکه خواهد آمد احتمال دارد که جناب امام حسین بعلم امامت
دانسته که حسن بن حسن زنده خواهد ماند و جناب فاطمه را تا آن روز بدست آن بزرگوار نسپرده باشد در همان روز بدست او
بسپارد و امر بر مردم مشتبه بشود و خیال بکنند که بجناب قاسم تزویج فرموده است با وجود این مصنف ره در چنین تزویج در
آن گیر و دار عرصۀ بلا بنظر بعید می آید و اتفاق افتادن زفاف از جناب قاسم در مانند چنین روز مصیبت و محنت از جملۀ
مستبعدات عقلیه و نقلیه میباشد والله العالم بحقایق الامور انتهی برگشتیم بترجمۀ روایت مصنف ره فرموده است
که در اکثر روایات این است که آنکسیکه بمبارزت بیرون آمد جناب قاسم است و فرموده است که آن بزرگوار جوانی بود که
هنوز بحد بلوغ نرسیده بود چون نظر جناب امام حسین بفرزند عزیز برادر بزرگوار خود افتاد که عازم میدان کارزار
و قتال گروه اشرار گردیده دو دست مبارک خود را بگردن مبارک برادرزادۀ عزیز خود افکنده هر دو آن بزرگوار شروع
بزاری نمودند و آغاز گریه کردند و اشک حسرت از دیدۀ پر درد و محنت خود بر رخسار خویش جاری میکردند تا اینکه گریستند
که هر دو آن بزرگوار مدهوش بروی زمین افتادند چون بهوش آمدند آن جوان مصیبت زده از عم بزرگوار خود رخصت
کارزار گروه اشرار نمود پس جناب امام حسین علیه السلام از رخصت دادن باو امتناع نمود و رخصت قتال و اذن کارزار
گروه بد فعال نداد پیوسته آن جوان نیکو خصال از دست و پای آنحضرت میبوسید و عجز و الحاح در طلب و اذن رخصت
مینمود تا اینکه آنحضرت رخصت داد پس آن جوان قدم بمیدان کارزار گروه اشرار نهاد پیوسته اشک حسرت بر رخسار خود
جاری مینمود و این رجز را میخواند ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی والمؤتمن هذا حسین
کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن سبط احتمال دارد که خبر بعد از خبر بوده باشد بر تقدیر ضمیر انا یا
ابن بشود بهر دو تقدیر مرفوع میشود و احتمال دارد که مجرور بوده باشد بنا بر اینکه صفت الحسن بشود و المؤتمن محتمل
است که صفت بعد از صفت باشد برای النبی و فاصله شدن را ضرر ندارد و محتمل است که مراد از مؤتمن جناب
امیرالمؤمنان بوده باشد بنا بر اینکه سبط خبر بعد از خبر یا صفت ابن بشود یعنی اگر مرا نمیشناسید پس خود را بشما نشان
میدهم منم فرزند جناب امام حسن سبط جناب پیغمبر پسندیده و مؤتمن و این مرد که بقتال او دامن همت بکمر زده اید مانند
اسیریست که بگروه چیزی گرفته باشد در میان گروهی که هرگز سیراب نباشند از نزول باران ابر رحمت خدا و رخسار
مبارک آن بزرگوار مانند ماه تاب چهارده شبه میدرخشید و مشغول کارزار آن جماعت بدبخت شد بد نمایان گردید
با وجود صغر سن و عطش خود سی و پنج نفر از آن ناکسان بدگهر به آتش دردناک سقر واصل نمود مترجم میگوید
بروایت ابی مخنف هفتاد نفر ناکس از شجاعان لشکر بدکیش اسفل جهنم فرستاد حمید بن مسلم روایت کرده است

که من در آنجا در میان لشکر عمر بن سعد ایستاده بودم و بکارزار آن شیر بیشهٔ شجاعت تماشا می‌کردم که در تن مبارکش
از اره یعنی قبا یا الحرابی در کمر و پیراهنی داشت و در پای مبارکش نعلین بود که بند یکی از آنها بریده شده بود و هرگز فراموش نمیکنم
که آن بند کسیخته بود نعل پای چپ مبارکش بود عمر بن سعد ازدی در نزد من ایستاده بود آن ملعون گفت بخدا سوگند مرا ینه باین
جوان حمله خواهم نمود حمید گوید من گفتم سبحان الله از این جوان چه میخواهی بخدا سوگند اگر شمشیر خود مرا بزند مرا ینه دست
به یکدیگر او باز نمیکنم این لشکر بیشمار که این جوان را احاطه نموده اند از حمله کردن تو کفایت مینماید آن ملعون گفت بخدا سوگند
اینه خواهم کرد پس آن عمر ملعون بسخن من گوش نکرد شمشیر خود را از نیام کین کشید بسوی آن جوان مظلوم روانه گردید دست برنه
داشت و برنگشت تا اینکه از شرارت بر آن بزرگوار شمشیری زد آن مظلوم بروی زمین افتاد و فریاد کشید ای عم بزرگوار مرا دریاب چون
جناب امام حسین صدای استغاثهٔ برادرزادهٔ عزیز خود را شنید مانند شهباز خشمناک که از بالا بسوی شکار خود پایین بیاید
بسوی جناب قاسم روانه گردید صفهای لشکر را درهم شکست بان گروه اشرار مانند شیر خشمناک حمله نموده ایشان را مانند مور
و ملخ پراکنده نمود رو بگریز نهادند تا اینکه آن یادگار حیدر کرار خود را بعمر بد کردار قاتل آن بزرگوار رسانده به تیغ شرربار
خود ضربتی بان ملعون بدگهر زد آن لعین دست خود را به دم شمشیر آتش بار آنحضرت سپر نمود دست او از مرفق جدا گردید
آن ملعون مانند خرصیحه کشید رو بگریز نهاد سواران اشقیای اهل کوفه صدای آن ملعون را شنیدند از هر طرف بسوی آنحضرت هجوم
آوردند که عمر ملعون را از دست آنحضرت نجات دهند از هر طرف سواران اشقیا بینه های خود در برابر صف کشیده جنگ در
پیوست بدن مبارک آن جوان زخم خورده پایمال ستم اسبان شده نزدیک شد که مرغ روح پرفتوحش بکاشانهٔ بهشت پرواز
نماید آنحضرت به تیغ بیدریغ خود لشکر اشقیا را درهم شکست و کرد کارزار فرونشست تا اینکه خود را ببالین برادرزادهٔ
رشید خود رسانده هنگامی که در حالت نزع بود و پاهای خود را بزمین میسایید مترجم میگوید صریح این روایت آنست
که بدن مبارک جناب قاسم در زیر سم اسبان پایمال گردید و اضطرابی جزئی در متن روایت داشت بنحوی ترجمه نمودم که لجمال
و اضطراب متن برداشته شد اما محتمل روایت سید ابن طاوس در لهوف بلکه ظاهر روایت آنست که قاتل آن بزرگوار در زیر
سم اسبان پایمال شده بجهنم واصل گردید زیرا که آن سید بزرگوار عبارت از روایت را بچنین عبارت نقل کرده است فصاح
صیحة یعنی قاتل القاسم سمعه اهل العسکر وحمل اهل الکوفه لیستنقذوه فوطأته الخیل حتی هلک و محتمل این روایت
بلکه ظاهر وی اینست که قاتل آن بزرگوار در زیر سم اسبان پایمال شد انتهی مصنف ره فرموده است چون غبار میدان
کارزار فرونشست ناگاه دیدم جناب امام حسین ببالین آن مظلوم ایستاده میفرمود بخدا سوگند بسیار گرانست بر عم تو
که تو او را بفریاد خود بخوانی بفریاد تو نرسد یا اینکه ترا اجابت نماید لکن ترا یاری ننماید یا اینکه اعانت نماید فایده
بحال تو ندهد دوری باد از رحمت خدا بگروهی که ترا کشتند پس آنحضرت نعش برادرزادهٔ خود را از زمین برداشت بسینهٔ
خود چسبانید حمید گوید گویا می‌بینم آن جوان کشته چهره چون ماه که دو پای او از زمین کشیده میشد و بروی خاک خطی میکشید
و آنحضرت سینهٔ او را بسینهٔ مبارک خود چسبانیده بود در دل خود فکری کردم که آنحضرت درباره نعش او چه خواهد نمود
دیدم او را آورد در میان کشتگان اهل بیت خود گذاشت فرمود اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم
احدا ولا تغفر لهم ابدا اصبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد ذلک الیوم ابدا احصا ظاهر در این جا بمعنای
احاطه میباشد بدد بفتحهٔ باء و دال بمعنای پراکنده است یعنی پروردگارا جمعیت ایشان را بقهر و غضب خود احاطه نما و
ایشان را پراکنده و بعد از یکدیگر در روی زمین کسی از ایشان باقی مگذار و هرگز ایشان را میامرز فرمود ای فرزندان عمو یا
کرام من و اهل بیت من امروز باین بلا و محنت صبر و تحمل نمایید هرگز بعد از امروز دیگر خواری نخواهید دید مصنف ره فرموده
است که بعد از شهادت جناب قاسم برادرش عبد الله بن حسن که در سابق مذکور شد قدم دلیری بشوق شهادت بمیدان
کارزار گذاشت و فرموده است که اصح اینست که بعد از شهادت جناب قاسم بمبارزت بیرون رفت و این رجز را میخواند
إن تنکرونی فأنا ابن حیدرة ضرغام آجام ولیث قسورة علی الأعادی مثل ریح صرصرة حیدر بروزن صیقل
و باها بمعنای شیر و لاوراست و از جملهٔ القاب جناب امیر مؤمنانست صرصر بظاهر بروزن زلزله است بمعنای باد تند و
شدید الصوت سرد را میگویند ضرغام بکسرهٔ ضاد که بمعنای شیر است شاید صفت حیدره بوده باشد احتمال دارد صفت این
یلخم بعد از خبر است برای ضمیر انا یعنی اگر مرا نمیشناسید پس بدانید که منم فرزند امیر مؤمنان حیدره که شیر
خشمناک بیشه‌ها و شیر خشمناک دلاور عرصهٔ کارزار و بر جان دشمنان دین مانند باد تند است پس چهار نفر
از آن ناکسان بخاک مذلت افکنده به تیغ جفای هانی بن شبیث حضرمی حرامزاده بدرجهٔ شهادت رسیده روی

تحس آن حرامزاده بسبب کشتن آن بزرگوار مانند قیر سیاه گردید لعنة الله علیه ابو الفرج از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
است که حرملة بن کاهل اسدی ملعون قاتل آن بزرگوار است نه هانی بن ثبیت و ایضا مرویست که نامردی از لشکر اشرار آن بزرگ
وار را بدرجهٔ شهادت رسانده و گفته است که بعد از شهادت آن بزرگوار ابو بکر بن جناب امام حسن بعزم مبارزت بیرون رفت و
مادر شام ولد بود مدائنی بسند خود از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد روایت کرده است که آن بزرگوار را عبد الله
بن عقبهٔ غنوی حرامزاده بدرجهٔ شهادت رسانده عمرو بن شمر از جابر از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
عقبهٔ غنوی حرامزاده آنجناب را بدرجهٔ شهادت رسانده مترجم میگوید ابو مخنف در مقتل خود روایت کرده است که احمد بن جناب
امام حسن بعد از شهادت جناب قاسم بشوق شهادت قدم مبارزت بمیدان اهل شقاوت گذاشت و سن شریفش در آنوقت به
شانزده سال رسیده بود به تیغ بیدریغ بر آن قوم شقاوت اثر حمله نموده و میفرمود إنی أنا نجل الإمام بن علی أضربکم
بالسیف حتی یفلل نحن وبیت الله أولی بالنبی أطعنکم بالرمح وسط القسطل یفلل بروزن یضرب بمعنای رخنه
و صدمه افکندن شمشیر است قسطل بروزن جعفر بمعنای غبار است یعنی منم فرزند رشید امام حسن که فرزند عزیز
جناب امیر مؤمنان علی است کردن شما را با شمشیر بدار میزنم تا اینکه رخنه در شمشیر حاصل شود یا مراد اینست که رخنه بجان شما
میاندازم قسم بخانهٔ خدا که ما ییم فرزندان پیغمبر بزرگوار به نیزه جان کدارز خود شما را میزنم در میان غبار معرکهٔ کارزار پس آن شیر
بیشهٔ شجاعت بشمشیر آبدار شرربار هشتاد نفر از آن گروه اشرار بسوی دار البوار فرستاد از غایت تشنگی و عطش دیدهای مبارکش
فرورفته بسوی عم بزرگوار خود جناب امام حسین برگشت عرض نمود ای عم بزرگوار من آیا جرعهٔ آبی پیدا میشود که حرارت جگر
سوختهٔ خود را با آن آب سرد نمایم تا اینکه بجهاد دشمنان دین قوت و توانایی داشته باشم جناب امام حسین فرمود ای فرزند
برادر گرامی اندک زمانی بر عطش و تشنگی صبر و تحمل نما تا اینکه بجد بزرگوار خود جناب رسول خدا ملاقات نمایی ترا بجرعهٔ آبی
سیراب نماید که هرگز بعد از آشامیدن وی تشنه نشوی پس آن دلاور عرصهٔ کارزار نوگل بوستان احمد مختار قدم دلیری بجهاد
گروه اشرار گذاشت شمشیر انتقام از نیام کشیده از کشته‌ها پشته‌ها ترتیب داد و میفرمود اصبر قلیلا فالمنی بعد العطش
فإن روحی فی الجهاد تنکمش لا أرهب الموت إذا الموت وحش ولم أکن عند اللقاء ذا رعش تنکمش فعل مضارع
باب انفعال است انکمش بمعنای سرعت است وحش یا بمعنای خطرناک یا مراد چیزیست که وحشت شده است رعش بروزن فرس بمعنای
لرزیدن اندام از ترس دشمن بد انجام است یعنی به تشنگی و بلا اندک زمانی صبر نما زیرا که بمنتهای آرزو رسیدن بعد از رنج
و مشقت تشنگی خواهد شد بدرستی روح من در جهاد کافران بسوی باغهای جنان سرعت میکند از مرگ خود نمیترسم هنگام مرگ
خطرناک میباشد در هنگام ملاقات دشمنان اعضای من صاحب لرزیدن نمیشود پس در این حمله پنجاه نفر نامرد بخاک مذلت
افکنده و این ابیات را میخواند إلیکم من بنی المختار ضربا یشیب لهوله رأس الرضیع یبید معاشر الکفار جمعا
بکل مهند عضب قطیع الیکم در اینجا محتملست که بمعنای اسم فعل امر باشد بمعنای تنح یا الی بمعنای خود بوده باشد یعنی
دور نمایید جلو خود را از ضرب شمشیر فرزندان جناب احمد مختار یا مراد اینست که خواهد رسید بشما بلایی از فرزندان
احمد مختار از جهة ضربت زدن ایشان از ترس وی موی سر طفل شیرخواره سفید میشود هلاک و نابود مینماییم گروه کافران
و زمرهٔ فاجران را بشمشیر هندی تند تیز بران مراد زین پس بشمشیر آبدار شرربار خود آتش مرگ را بجان پلید گروه اشرار افکند
شصت نفر ناکس و نامرد را بخاک ذلت و خواری انداخت تا اینکه به تیغ جور و جفای جفاکاران لشکر شقاوت اثر بدرجهٔ
شهادت رسید انتهی برگشتیم بسوی ترجمهٔ روایات مصنف ره از ارباب مقاتل که سابق نام ایشان مذکور شده است روایت
کرده است که بعد از شهادت فرزندان جناب امام حسن علیه السلام برادران گرام آنحضرت عازم جان نثاری گشته خواستند که جان
خود را در پیش آن بزرگوار فدا سازند اول کسیکه از آن بزرگواران بشوق شهادت قدم ثبات بعرصهٔ مبارزت نهاد
ابو بکر بن جناب امیر مؤمنان بود و نامش عبید الله مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربعی تمیمی بود پس از همهٔ برادران خود
پیشی گرفته باین ابیات رجز میخواند شیخی علی ذو الفخار الأطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین
بن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام المصقل تفدیه نفسی من أخ مبجل جناب امیر مؤمنان علی عالی بزرگ و پدر
بزرگوار منست که صاحب مفاخر بسیار و مناقب بیشمار است از نسل هاشم صادق امین راستگو صاحب کرم و جود و فضل
بی منتها است این حسین که دامن همت بجهة قتال او بر کمر بسته اید فرزند عزیز پیغمبر مرسل است و در حمایت و نصرت
او بشمشیر آبدار صیقل شده خود جهاد مینماییم نفس و جان من فدای آن بزرگوار باد از جهة اینکه برادر بزرگوار صاحب
عزت و تعظیم است و احترام پس مشغول کارزار گروه فاجران اشرار گردید و جمعی از آن ملاعین بخاک مذلت افکنده

ملعونی که او را خولی بن یزید اصبحی گفتند آن بزرگوار را بدرجهٔ شهادت رسانید بعضی گفته که عبد الله بن عقبهٔ غنوی حرامزاده آن بزرگوار را کشت ابو الفرج فرموده است که نام قاتل او معلوم نیست و لسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که قاتل آن بزرگوار ملعونی بود از قبیلهٔ همدان مدائنی گفته است که آن بزرگوار در کنار معرکه کشته یافته شد و کسی ندانست که کدام ملعون او را کشته است بعد از شهادت آن بزرگوار برادرش عمر بن علی قدم دلیری بمیدان آن اشقیا نهاد و میفرمود اضربکم و لا اری فیکم زحر ذاک الشقی بالنبی قد کفر یا زحر یا زحر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر شر مکان فی حریق و سعر لانک الجاحد یا شر البشر زحر بر وزن بحر از برای ضرورت شعر بفتح حاء در مصراع اول عیب ندارد سعر بضمهٔ سین و عین نام جهنم است و میشود که سعر بفتحهٔ سین بوده باشد که بمعنا افروخته گی آتش یعنی به تیغ تیز ابدار مرا در بین خود پیوسته شمارا می زنم و زحر ملعون را در میان شما نمی بینم این شقی بر پیغمبر بزرگوار کافر شده است ای زحر نزدیک عمر بیا شاید تو امروز بشمشیر من در سقر در بدترین مکان در آتش سوزانده ملتهب حرارت و افروخته جا گیر شوی زیرا که تو منکر خداوند عالمیان و رسالت پیغمبر آخر الزمان هستی ای بدترین بنی نوع بشر پس آن بزرگوار بر حرامزاده حمله نموده قصاص برادر بزرگوار خود را از آن شقی بد اختر گرفته آن ملعون را بجهنم فرستاد پس آن گروه اشرار از هر طرف رو بسوی آن بزرگوار نهاده او را احاطه کردند و آن یادگار حیدر کرار و آن شیر بیشهٔ کارزار هرگز از هجوم آن لشکر انبوه بیشمار نترسیده بشمشیر آبدار خود دمار از آن روبه صفتان میاورد و میفرمود خلوا عداة الله خلوا عن عمر خلوا عن اللیث العبوس المکفهر یضربکم بسیفه و لا یفر و لیس فیها کالجبان المنجحر عبوس بر وزن صبور شیر خشمناک دلیر را می گویند مانند عباس مکفهر بر وزن مطمئن مرد ترش رو و خشمناک است و شاید خلوا دویم بصیغهٔ مضارع باشد منجحر بتقدیم جیم بر حاء مهمله بمعنا داخل شدن سوسمار و غیر آن است بر آشیانهٔ خود و بتقدیم حا بر جیم منع کردن است ظاهر بحسب معنا و لغت اول است یعنی دور شوید و کنار باشید از عمر و کنار شوید از شیر خشمناک ترش رو و هنرمند شما را بشمشیر آبدار می زند و از پیش روی شما نمی گریزد و در معرکهٔ کارزار مانند مرد بی هنر گریزان و پنهان شونده نیست پس مشغول قتال دشمنان گردیده می زد و میکشت تا اینکه بشمشیر ستم ستمکاران بدرجهٔ شهادت رسید بعد از شهادت آن بزرگوار عثمان ابن جناب امیر مؤمنان بعزم جهاد کافران بد اختر قدم دلیری بمیدان کارزار گذاشت و مادرش جناب ام البنین دختر حزام بن خالد از قبیلهٔ بنی کلاب است و آن بزرگوار میفرمود انی انا عثمان ذو المفاخر شیخی علی ذو الفعال الطاهر و ابن عم للنبی الطاهر اخی حسین خیرة الاخایر و سید الکبار و الاصاغر بعد الرسول و الوصی الناصر یعنی منم عثمان صاحب مفاخر و مناقب شیخ و بزرگ من جناب امیر مؤمنان علی است که صاحب نیکو جود و کرم است پسر عم پیغمبر بزرگوار طاهر و مطهر است برادر من جناب امام حسین که نیکوترین نیکوکاران و بهتران سید اقلی بزرگان و صغیران بعد از جناب رسول خداوند عالمیان و وصی ناصر دین آفرینندهٔ جهان است ناگاه خولی ابن یزید اصبحی تیری بجانب آن بزرگوار انداخت بر پیشانی مبارکش چسبید از اسب غلطیده بر زمین افتاد ملعونی از بنی ابان ابن دارم سر مبارک آن بزرگوار را از بدن مبارکش جدا نمود ابو الفرج از یحیی ابن حسن از علی ابن ابراهیم از عبید الله ابن حسن و عبد الله ابن عباس روایت کرده است که عثمان بن علی شهید شد در هنگام شهادت خود سن شریفش به بیست و یک سال رسیده بود ضحاک بسند خود روایت کرده است که خولی ابن یزید ملعون آن جناب را به تیر کین زد ملعونی از قبیلهٔ بنی ابان ابن دارم هجوم آورده سر مبارکش را از جسد مطهرش جدا کرد مرویست که جناب امیر مؤمنان فرمود که من او را بنام برادر خود عثمان بن مظعون نامیدم ابو الفرج عمر بن علی را در میان شهدای اهل بیت ذکر ننموده است و از کشته گان روز عاشورا نگفته است ارباب مقاتل معتبره روایت کرده اند که بعد از شهادت عثمان بن علی برادرش جعفر بن علی قدم ثبات و قرار بمیدان کارزار گذاشت و مادرش نیز جناب ام البنین بود و آن بزرگوار این رجز را میخواند انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر ذی النوال حسبی بعمی شرفا و خالی احمی حسینا ذا الندی المفضال حسب که بمعنا کفایت است شاید مضاف باشد بسوی مفعول که ضمیر متکلم است و باء بعمی زاید بوده باشد چنانکه در کفی بالله زاید است پس معنا کلام آن بزرگوار اینست که عم و خال من در شرافت و نجابت برای من کفایت میکند احتمال دارد که مضاف باشد بسوی فاعل یعنی حمایت کردن من برای برادر بزرگوار خود در شرافت برای عم و خال من کفایت میکند حاصل مراد از ابیات این است منم جعفر که صاحب مفاخر و مناقب بلند هستم فرزند رشید جناب امیر مؤمنان علی عالی که نیکوکار و صاحب عطا و بخشش است کفایت میکند برای من در شرافت اینکه عم بزرگوار من جعفر طیار و خال من از ارباب شرافت

و بزرگوار است حمایت میکنم از جناب امام حسین که صاحب جود و کرم و فضایل بسیار و مناقب بی شمار است پس مشغول کارزار گروه اشرار گردید تا اینکه خولی حرامزاده تیری بچلهٔ کمان کین گذاشته بجانب آن بزرگوار انداخت چون تیر از چلهٔ کمان آن ملحد بی ایمان رها شد بشقیقهٔ سر مبارکش رسید یا بدیدهٔ حق بینش چسبید مرغ روح پرفتوحش بعالم قدس پرواز نمود لعنة الله علی قاتله پس برادرش عبد الله ابن علی قدم دلیری بعرصهٔ کارزار کافران بدکردار گذاشت و میفرمود انا ابن ذی النجدة و الافضال ذاک علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله ذو النکال فی کل قوم ظاهر الاهوال افضال جایز که بصیغهٔ جمع و مفرد باشد نکال بر وزن سحاب بمعنا عقوبت کردن است که دیگران از او عبرت بگیرند باشد یعنی منم فرزند صاحب نجدت و مجدت و بزرگواری و فضیلت و دانایی این شخص که پدر من است علی نیکوکار صاحب افعال پسندیده پرورد کار را شمشیر برندهٔ جناب رسول خداوند کار که صاحب انتقام و عقوبت در جنگ هر گروه ستمکار بدکردار ترسها و صولتها وی هویدا و آشکار است بعد از مقاتلهٔ بسیار و کشتن جمعی از گروه اشرار هانی ابن ثبیت حضرمی آن بزرگوار را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانید ابو الفرج بسند خود از عبد الله ابن الحسن و عبد الله ابن عباس روایت کرده است که عبد الله شهید مذکور در هنگام شهادت خود سن بیست و پنج ساله بود و برای او هیچ یکی از دختر و فرزند نداشت و جعفر بن علی که در کربلا کشته شد در سن شانزده ساله بود ابو الفرج باز بسند خود از ابی مخنف از عبد الله ابن عاصم از ضحاک المشرقی روایت کرده که ضحاک چنین نقل کرده است که جناب عباس ابن جناب امیر مؤمنان به برادر خود از طرف پدر و مادر عبد الله ابن علی فرمود که پیش روی من مشغول کارزار باش تا اینکه ترا کشته و شهید به بینم و طلب ثواب و اجر شهادت ترا از خدا نمایم زیرا که ترا فرزندی نیست پس بنا بفرمایش جناب عباس آن بزرگوار بمبارزت بیرون آمد مشغول کارزار گردید هانی ابن ثبیت حرامزاده ملعون آن بزرگوار را بدرجهٔ شهادت رسانید ابو الفرج گفته است که بهمین سند روایت رسیده است که جناب عباس برادر دیگر و مادری خود جعفر را چنین فرمود و او را بکارزار دشمنان مقدم داشته هانی ابن ثبیت حرامزاده آن بزرگوار را نیز بدرجهٔ شهادت رسانید بسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که قاتل جعفر بن علی خولی اصبحی حرامزاده شد ابو الفرج گفته است که محمد اصغر بن علی که مادرش ام ولد است بروایت جابر از جناب امام محمد باقر علیه السلام و بطریق دیگر از مداینی که آن بزرگوار در کربلا بدرجهٔ شهادت رسید و قاتل آن بزرگوار ملعونی بود از قبیلهٔ تمیم از بنی ابان ابن دارم ابو الفرج از محمد بن علی ابن حمزه روایت کرده است که ابراهیم ابن علی ابن ابی طالب که مادرش ام ولد است در روز معرکهٔ روز عاشورا بدرجهٔ شهادت رسید ابو الفرج فرموده است که من ابراهیم را از غیر محمد بن علی بن حمزه نشنیده ام و در کتب انساب برای ابراهیم ذکری و نشانی نیافته ام و از یحیی ابن الحسن نقل کرده است که یحیی از ابو بکر بن عبید الله طلحی از پدر خود عبید الله نقل کرده است که او گفت عبید الله ابن علی ابن ابی طالب در کربلا در یاری جناب امام حسین نیز بدرجهٔ شهادت رسید ابو الفرج بعد از نقل این خبر فرموده است که این کلام محض خطاست زیرا که عبید الله که در روز جنگ مذار کشته شد که اصحاب مختار او را کشتند چنانکه در کتب مزار دیدم مترجم می گوید کشتن اصحاب مختار جناب عبید الله ابن علی را از جملهٔ غرائب است زیرا که اصحاب مختار بجز قاتلان جناب امام حسین و یاران ایشان را نمی کشتند و روز جنگ مذار از جملهٔ غزوات مختار معلوم نیست مگر اینکه بگوئیم که در میان جنگ بی قصد و عمد کشته شود یا اینکه مراد از مختار مختار ابن ابی عبیدهٔ ثقفی نباشد چون اصل روایت از هیچ جا بدست مترجم حقیر نرسیده همین قدر اکتفا نمودم در بعض کتب غیر معتبر از بحار الانوار نقل کرده است که روزی جناب امیر مؤمنان فرزندان خود را که دوازده نفر بودند پیش خود جمع نمود جناب امام حسن و امام حسین را برای خود وصی کرده بر فرزندان خود فرمود اطاعت این دو نفر فرزند مرا بکنید عبد الله که یکی از پسرانش بود عرض کرد ایشان را وصی خود نمایی چرا محمد بن حنفیه را نمیکنی آن جناب فرمود آیا جرات میکنی بر من در حال حیوة من ای عبید الله گویا می بینم ترا در خیمهٔ خود کشته اند و قاتل تو معلوم نمیشود چون زمان مختار شد عبید الله بنزد مختار آمد در خصوص امری خشمناک شده از مختار قهر کرده بنزد مصعب ابن زبیر لعین رفت و گفت تولیت قتال اهل کوفه را بمن واگذار نما و مقدمهٔ لشکر مصعب شد تا آنکه دو لشکر با یکدیگر ملاقات نمودند چون شب بمیان آمد از همدیگر جدا شدند عبد الله را در خیمه کشته دیدند و مقتول یافتند و قاتلش معلوم نشد و الله العالم انتهی مصنف ره شروع نموده است به ذکر روایات و کیفیت قتال شیر بیشهٔ شجاعت فخر دودمان هاشمی ماهتاب خورشید عالمتاب فلک شجاعت و دلاوری و آفتاب جهانتاب سپهر مروت و وفا برومند فرزند رشید جناب امیر مؤمنان و برادر و فادار جناب مظلوم بیابان کربلا کشتهٔ گروه اشقیا سید شهدا علیه آلاف التحیة و الثناء شهید قوم لئام جناب حضرت عباس علیه السلام از ابو الفرج روایت کرده است که کنیهٔ جناب عباس ابو الفضل و مادرش ام البنین بود آن بزرگوار بزرگ فرزندان آن خاتون مکرمه و بانوی معظمه بود و آخر کشته گان

برادران پدری و مادری خود کردید چون برادران کشته کان ستمکاران را عقب و فرزندی نداشت همه ارث و اموال ان بزرگوار را
بجناب عباس منتقل کردید زیرا که جز انجناب وارث دیگر نداشتند چون انجناب نیز بعد از کشته شدن ایشان بدرجهٔ شهادت
رسید مواریث همهٔ ایشان بعبید الله ابن عباس منتقل کردید و در این باب عم عبید الله عمر بن علی با برادر زادهٔ خود عبید الله
بمقام ادعا و منازعه آمد بجهت اینکه مصالحه شده بعمر بن علی دادند و او را باینکه از مال ایشان راضی نمودند بلکه مال به
جناب عبید الله ماند ابو الفرج گفته است که جناب عباس جوانی بود خوش صورت و نیکو روی و خوش جمال و پسندیده و رخسار
و بلند قامت و رعنا قد و هنرمند و تنومند که هرگاه بر اسب کشیده و بلند قامت و تنومند سوار می گشت پاهای مبارکش از زمین
کشیده میشد در بلندی قامت و خوبی صبا و حسن و جمال و زیبائی شجاعت و قوت از اهل روزگار ممتاز بود ان بزرگوار را
قمر بنی هاشم می گفتند و ملقب بماه بنی هاشم گردیده بود و علم انشاء کم سپاه در ان عرصه کربلا و بیابان کربلا در دست مبارک
جناب عباس علیه السلام بود و علمدار لشکر انحضرت بود بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
جناب سید شهدا علیه السلام لشکر خود را برای قتال قوم نسناس و لشکر ابلیس خناس اماده نمود علم میمنت شیم خود را بدست مبارک
جناب عباس داد و بسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ان بزرگوار را زید بن رقاد حرامزاده با اعانت
حکم بن طفیل طائی زنازاده بدرجهٔ شهادت رسانید و چون خبر شهادت ان بزرگوار با سایر برادران کرام خود در مدینه
طیبه بگوش مادر دلسوختهٔ ایشان جناب ام البنین رسید انخاتون دلکباب با چشم پر آب و جگر سوخته و دل اتش گرفته بسوی
در روزها بقبرستان بقیع بیرون میرفت با دل دردناک و جگر سوزناک نالهٔ جانگداز و گریهٔ دلسوز و ندبهٔ اشکریز می
و در مصیبت فرزندانش مرثیه های جانسوز و نوحه های جانگداز انشاء می کرد و آه سرد از دل پر درد می کشید قطرات عبرات
از دیده های محنت و مصیبت چشیدهٔ خود مانند ابر نوبهار بر رخسار خود پی در پی میریخت مردم مدینه در اطراف انخاتون محنت و
مصیبت زده جمع میشدند و نالهٔ های جانگداز ان دلسوز را گوش میدادند و بگریهٔ او گریه می نمودند و مروان بن حکم ملعون
با مردم مدینه بجهت شنیدن مرثیه های جانگداز ان جگرسوخته و دلکباب بقبرستان بقیع می امد و نالهٔ های دلسوز او را
گوش میداد با ان کفر و نفاق و قساوت و شقاوت پیوسته گریه مینمود ابو الفرج فرموده است این روایت احمد بن علی بن حمزه
از نوفلی از حماد بن عیسی جهنی از معاویة بن عمار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است مترجم می گوید مصنف ره بعد از
نقل روایت مذکوره از ابو الفرج کیفیت قتال ان بزرگوار را بوجه مختصر از کتب مقاتل معتبره نقل کرده است چون حضرت عباس
در جلالت شان و بلندی رتبت و مکانت و علو قدر و منزلت و در غایت قوت و شجاعت بمرتبهٔ رسیده است که دوست و دشمن
اقرار و اعتراف بمناقب و فضایل ان شیر بیشهٔ شجاعت و دلاور عرصهٔ مبارزت دارند و شجاعت و دلیری و جانفشانی ان بزرگوار
در هر کارزار خصوصا در عرصه گاه بلا و جنگگاه کربلا بمرتبه ایست که اگر پیشه ها قلم و اهل عالم نویسنده شوند عشری
از اعشار و یکی از هزار ان نمی توانند بنویسند لهذا خوش دارم که بیان قتال و شهادت ان بزرگوار را در دو مقام تقریر و تحریر
نمایم مقام اول در ترجمهٔ ان روایاتی است که مصنف ره در قتال و کیفیت شهادت انجناب نقل کرده است مقام دوم در
بیان بعضی فضایل و مناقب و کیفیت قتال و شهادت ان بزرگوار است که مترجم حقیر از سایر کتب جمع اوری نموده ام که فی الجمله
تفصیلی دارد انها هست که منافات باعتبار عقلی و نقلی ندارد بلکه تفاصیل اینمقام با مجمل اخبار و اثار معتبره موافقت دارد
نه بان وجهیکه بعض الجمله از کذاف و جزاف گویانست که هر چه بخیال ایشان میاید در نوشتن و گفتن ان خیالات و اهیه
منکرهای باطلهٔ کاذبه هرگز پرهیز نمیکنند و از ترس روز قیامت یاد اوری نمی نمایند و خیال می کنند که گفتن بعضی از دروغها فضلت
کوئی است و ترک انها انکار فضایل و مناقب اهل بیت است پس بی سند معتبر و صحیح و خبر موثق صریح از کتب بی سوادان و
تواریخ و سیر مخالفان که علمای اعلام بشان انها اعتنا ندارند خبرها نقل می کنند بلکه بعضی از ایشان بخیال فاسد خود روایتها
جعل میکنند و نسبت انها را باخبار و کتب علمای اخیار میدهند که هرگز اسمی و رسمی از انها در کتب سلاطین علما و معتمدین
فضلا ندارد و کاهی بجهت ترویج کتب تواریخ و سیر مخالفان را نام مصنف انها را چنان ذکر می کنند که عوام مردم را چنان
بنظر می رسد که ناقل این خبر از فضلای علمای اعلام است بجهت اینکه صاحبان کتب بی سوادان به القاب شریفهٔ علمای اجله ذکر
می کنند سیجزون بما کانوا یعملون انتهی برگشتیم باصل مقصود مقام اول در بیان انچه مصنف ره در این کتاب مستطاب
روایت کرده است و فرموده است که جناب عباس بسقای بنی هاشم و علمدار جناب امام حسین مشهور و ملقب است
وان بزرگوار بزرگ برادران خود بود در روز عاشورا بسوی نهر فرات گذاشت که شاید قدری از اب فرات برای دلسوختگان و جگر
سوزان اهل بیت امام انس و جان بیارد گروه اشقیا و لشکر شقاوت اثر اعدا از هر طرف ان بزرگوار را احاطه

نمودند

نمودند ان یادگار حیدر کرار و شیر بیشهٔ عرصهٔ کارزار هرگز ترس و واهمه از هجوم لشکر اشرار بهمرسانید بی شمار نکرد
شمشیر اتشبار از نیام خود کشید مشغول جهاد و قتال قوم اهل شقاوت و ضلال گردید و این ابیات را بزبان شیرین
مقال خود میخواند لا ارهب الموت اذا الموت رقی حتی اواری فی المصالیت لقا نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا
انی انا العباس اغدو بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقی در بعض نسخ زقا وارد شده است بزاء معجمه که بمعنا
صیحه و فریاد کردنست و در بعض نسخها براء مهمله وارد شده است که بمعنا بلند شدنست و اولی چنانست که بصیغهٔ
مضارع مجهول خوانده شود و جایز است که بصیغهٔ معلوم باشد مصالیت بروزن مصابیح جمع مصلات بروزن محراب
که بمعنای مرد دلاور کارزار و کار ازموده کارگذار است لقا بروزن فتی بمعنای دور انداخته شدنست بشر و مکروه یا بمعنای چیزی حقیر
و بیقدر است که اعتنا بشان وی نمی کنند ظاهر این نفس المصطفی عبارات از جناب سید الشهدا است زیرا که ان بزرگوار بمنزله
نفس و جان شریف جد بزرگوار خود بود اغدو یعنی میروم سقا محتملست که بفتحهٔ سین بوده باشد که بمعنای تعیین اب
از برای اشامیدن دیگری و محتملست که بکسرهٔ سین است که نزدیک است بمعنای اول حاصل معنای بیت اول اینست از مرگ
ترس و تشویش ندارم هنگامی که رو بر روی من بیاید و صدا رسید خود را بگوش من برساند تا اینکه داخل و پنهان سازم
در شجاعان کارازموده و نبرد دیده ذلت و خواری را این معنا بنا بر انست که ارواری بصیغهٔ معلوم بوده باشد بنا
بصیغهٔ مجهول مراد انست تا اینکه داخل شوم بجای مکروه و تلخی مرگ در میان مبارزان کارزار بعضی از ارباب مقاتل این
بیت را چنین عبارتی ترجمه نموده است تشویش از مرگ ندارم در وقتیکه ظاهر شود و بر نمیگردانم تا خود را در میان
شمشیرهای برهنه پنهان سازم و این عبارتش بود لکن در این ترجمه دو عیب بنظر میرسد یکی اینکه در سابق دانستی که
مصالیت جمع مصلات است که بمعنای مردان کار ازموده و نبرد دیده است چنانکه مصنف ره در بیان مشکلات لغات
اخبار باب بتصریح بیان نموده است نه جمع صلت است که بفتحهٔ صاد و سکون لام بمعنای شمشیر است و دیگری اینست که لقا را
الغا نموده هرگز معنای برای ان در ترجمه محل و جائی نگذاشته و متوجه نشده است معنای باقی ابیات اینست جان و نفس من برای
نفس و جان جناب محمد مصطفی طیب و طاهر سپر و فدا میباشد بدرستیکه منم عباس شیر خشمناک میروم که مشک اب برای تشنگان
اهل بیت نمایم و از شر دشمنان در روز جنگ و ملاقات مبارزان ترس و واهمه ندارم به تفسیر صاحب کتاب مذکور اینست منم
عباس سقای اهل بیت بی باشر این تفسیر خالی از عیب نیست پس ان شیر بیشهٔ شجاعت و دلاور میدان مبارزت بشمشیر ابدار گروه
اشرار را پراکنده نمود و بهر طرف که رخ میفرمود ان رو به صفتان رو بگریز می نهادند زید بن ورقا حرامزاده در پشت درخت
خرما کمین نمود حکم بن طفیل سنبسی زنازاده برای زید پلید اعانت کرده دست راست ان بزرگوار را جدا نمودند شمشیر خود را
بدست چپ گرفته باک از ان زخم کاری ننمود بران روبه صفتان عنید حمله ور گردید و این ابیات را میخواند والله
ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین بخدا سوگند اگر چه
دست راست مرا جدا نمودید باز دست از حمایت شما بر نمیدارم بلکه تا دم مرگ پیوسته از دین خود بجهاد و قتال شما حمایت میکنم و بکشتن و قتال
شما از امام خود که صادق الیقین در دستی و راستی حمایت می کنم که فرزند عزیز پیغمبر ارجمند طاهر امین است پس با ان گروه اشرار کارزار
بنیاد حمله نموده تا اینکه از بسیاری ریختن خون و زخم کاری ضعف بر بدن شریف ان بزرگوار مستولی گردید حکم بن طفیل طائی
حرامزاده در پشت درخت خرما کمین نموده بشمشیر کین ضربتی بدست چپ انجناب زد دست چپش را قطع کرد و میفرمود یا نفس لا تخشی
من الکفار و ابشری برحمة الجبار مع السید النبی المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار
ای نفس ترس و واهمه از هجوم اوردن کفار مکن و شاد و خورسند باش بملاقات رحمت خداوند جبار در جوار پیغمبر بزرگوار
سید ابرار و احمد مختار این گروه اشرار دست چپ مرا بریدند پس ابرو و درد کارمن ایشان را باتش شرربار دوزخ برسان پس ملعونی
از ان کافران اشرار عمودی اهنین بر سر مبارک ان بزرگوار زد که بدرجهٔ شهادت رسید چون جناب امام حسین برادر رشید
وفادار خود را در کنار نهر اب فرات کشته و بخون خود اغشته دید اشک حسرت بر رخسار مبارک خود جاری مینمود و این ابیات را
میفرمود تعدیتم یا شر قوم ببغیکم و خالفتم دین النبی محمد اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا اما نحن
من نسل النبی المسدد اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان من خیر البریة احمد لعنتم و اخزیتم
بما قد جنیتم فسوف تلاقون حر نار توقد و بهتر انست که نون تلاقون در هنگام خواندن بیت
اظهار نشود تا اینکه از زحاف دروی نکردد یعنی بسیار ظلم و ستم نمودید ای بدترین و شریرترین مردم بجهت ستم و طغیان
خود بدین پیغمبر بزرگوار محمد مختار مخالفت کردید ایا مکر بهترین رسولان خداوند عالمیان سفارش ما را بشما

نکرده

نکرده‌ست و دوستی و یاری ما را با شما نموده است یا مکرما ما بگمان شما از نسل پیغمبر احمد مؤید مسدد نیستیم یا نمیدانید
که فاطمهٔ زهرا در میان شما مادر ما است و احتمال دارد که مراد این باشد یا نمیدانید که فاطمهٔ زهرا مادر من است نه مادر شما
یا مگر احمد مختار بهترین اهل روزگار نبود و ملعون و از رحمت خدا دور شدید و خوار و زیان کار گشتید پس بروی بجرارت
آتش افروخته جهنم خواهید افتاد مصنف ره بعد از نقل این اخبار فرموده است در بعض مؤلفات اصحاب کرام ما که و شیعیان
دیدم که چون حضرت عباس تنهائی و بیکسی برادر بزرگوار خود را مشاهده نمود بنزد برادر گرامی خود آمد و عرض نمود که ای برادر بزرگوار
آیا برای من رخصت کارزار و مبارزت گروه اشرار میدهی چون آنحضرت برادر خود را عازم جهاد و جان فشانی دید قطرات عبرات بر روی خود
جاری نمود و بلند بلند های های گریه کرد و فرمود ای برادر تو علمدار من هستی اگر تو بسوی میدان بروی و کشته شوی لشکر من پراکنده
میشود مترجم میگوید اینکلام دلالت دارد بغایت شجاعت و نهایت دلیری و قوت جناب عباس زیرا که معلوم است از سیاق
روایت که در هنگام رخصت طلبیدن از لشکر آنحضرت کسی نمانده بود گویا بزنده بودن جناب عباس همه لشکر آنحضرت زنده بوده است
و برو عوض ایشان کار و جنگ و قتال مینمود و از ترس شمشیر آبدار شربار آن بزرگوار گروه لشکر اشرار خیرگی نمیکردند و
جرأت نداشتند که آسیبی بجان عزیز جناب امام حسین علیه السلام برسانند انتهی چون جناب عباس سخن برادر بزرگوار خود
شنید عرض نمود ای برادر سینهٔ من از دیدن این همه مصایب تنگ شده و از زندگی ملول شده ام میخواهم خون برادران و اولاد
و برادرزادگان و یاران شهیدان خود را از این گروه ستمکاران بگیرم جناب امام حسین فرمود چون عازم میدان شده
از این گروه ستمکاران قدری آب برای این کودکان تشنه کام بطلب پس جناب عباس بمقابل آن منافقان بی ایمان آمد و ایشان را
موعظه و پند داد و از عذاب دردناک خداوند قهار ترسانید آن مواعظ کافیه و نصایح شافیه در دلهای قاسیهٔ آن گروه شقاوت
اثر تأثیر نکرد و فایده نبخشید چون از آن کافران سنگدل مایوس گردید نا امید بسوی برادر بزرگوار خود برگشت و از اباء
و امتناع آن سنگدلان خبر داد ناگاه نالهٔ کودکان و ندای العطش العطش آن جگر سوختگان بسمع شریف جناب عباس رسید
بی طاقت و بی اختیار گردید بی صبر و قرار گشته باسب خود سوار شد نیزه و مشک خود را برداشت بسوی نهر فرات متوجه گردید
چهار هزار نامرد که موکل نهر فرات بودند از چهار طرف آن شیر بیشهٔ شجاعت احاطه نمودند و تیرها بچلهٔ کمان گذاشتند و بجانب آن
بزرگوار انداختند آن غضنفر میدان کارزار مرکز ترس و واهمه از بسیاری آن لشکر اشرار ننمود و ایشان را به نیزه و تیر و شمشیر آبدار
خویش میزد و میکشت تا اینکه هشتاد نفر از گروه بداختر با آتش سقر فرستاد ایشان را پراکنده و منهزم ساخت تا داخل آب فرات
گردید دست مبارک خود را پر از آب نمود و خواست جرعهٔ از آب بنوشد تشنگی جناب امام حسین و کودکان جگر سوخته آن سید
کونین بخاطرش آمد آب را از دست مبارک خود فرو ریخت و مشک را پر از آب نمود و بکتف راست خود افکنده از میان آب تشنه
بیرون آمد بسوی خیمه‌های اهل حرم متوجه گردید گروه کافران سر راه آنجناب را گرفتند و از هر طرف آن بزرگوار را احاطه نمودند
با ایشان پیوسته محاربه و مقاتله مینمود تا اینکه نوفل ازرق حرامزاده با شمشیر کین ضربتی بدست راست آنحضرت زد دست
مبارک آن بزرگوار را جدا نمود پس مشک را به کتف چپ مبارک خود افکند مترجم میگوید گرفتن مشک بکتف چپ اشارت بآن
دارد یا اینکه دست راست آن بزرگوار بضربت شمشیر نابکار از کتف جدا شد انتهی نوفل حرامزاده ضربت دیگر بدست چپ آن
بزرگوار زد دست او را از زند جدا نمود مشک را بدندان خود گرفت ناگاه تیری آمد مشک را پاره نموده آب فرو ریخت و تیر دیگر
بسینهٔ بی کینهٔ آن مظلوم زدند از بالای اسب بخاک غلطید بر روی خود بر خاک کرم کربلا افتاد برادر بزرگوار خود را صدا زد
ای برادر مرا دریاب پس آنحضرت بسرعت ببالای سر برادر زخم دار و کشتهٔ گروه اشرار آمد چون آن وفادار را بخون خود آغشته دید
گریه بر آنحضرت مستولی گردید و آن بزرگوار را برداشت بنزد خیمه‌ها آورد و بروایت سایر ارباب مقاتل از ابو الفرج و دیگران
چون جناب امام حسین برادر رشید خود را کشته دید فرمود در این ساعت کمر من شکست و چارهٔ من بریده گردید مترجم میگوید
مصنف ره در بیان شهادت جناب امام حسین در این نزدیکی از شیخ مفید و سید بن طاوس و شیخ بن نما روایت کرده است که
چون تشنگی بجناب امام حسین غالب شد و عطش آنحضرت شدت نمود اسب خود را سوار گشته قاصد نهر فرات گردید و برادر رشید
حضرت عباس در پیش روی آنحضرت بود لشکر ملعون عمر بن سعد مردود سر راه آن بزرگواران را گرفتند ملعونی از بنی دارم تیر
بکمان گذاشت و از گلوی مبارک جناب امام حسین زد آن تیر بزیر گلوی آنحضرت چسپید تیر را از گلوی مبارکش
کشید دست مبارک خود را بگلوی شریف خود گرفت چون از خون پر شد خون را بجانب آسمان انداخت و گفت خدا
وندا از اینچنین ستمکاران در بارهٔ فرزند دختر پیغمبر تو میکنند بسوی تو شکایت میکنم پس میان آنحضرت و میان جناب
عباس جدائی افکندند و از هر طرف جناب عباس را احاطه نمودند تا اینکه زخمهای کاری بجناب عباس زدند و آن مظلوم را

کشتند

کشتند و مباشر قتل آن بزرگوار زید بن ورقاء حنفی شقی و حکیم بن طفیل سنبسی حرامزاده شد چون جناب امام حسین برادر
خود را کشته دید بشدت تمام شروع بگریه نمود این بود تمام آنچه مصنف ره در کیفیت کشته شدن و شهادت جناب عباس روایت
کرده است مقام دویم در بیان فضایل و مناقب جناب عباس کیفیت قتال آن بزرگوار بطریق دیگر که منافات چندان با
روایت مصنف ره نداشته باشد بلکه تفاوت اجمال و تفصیل بوده در سابق از خصال و امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق
مصنف ره روایت کرده است که روزی جناب امام زین العابدین علیه السلام بفرزند یتیم جناب عباس نظر نمود که عبید الله نام
بود اشک از دیده‌های مبارک آنحضرت بر رخسار نازنینش جاری گردید گریه بر آنحضرت مستولی گردید فرمود هیچ روزی از روزها به
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بدتر و شدیدتر از روز جنگ احد نشد که در آن روز عم بزرگوارش حمزة ابن عبد المطلب
که شیر خدا و شیر رسول خدا بود کشته شد و بعد از آن روز جنگ موته که پسر عمش جعفر بن ابی طالب بدرجهٔ شهادت رسید فرمود
هیچ روزی در مصیبت و اندوه مانند روز جناب امام حسین نمیشود که جمع شد در آن روز سی هزار نفر که گمان ایشان آن بود
که از امت محمد هستند هر یکی از ایشان بسوی خدا تقرب مینمود بریختن خون آن بزرگوار و ایشان را بعذاب دردناک خدا میترسانید
و موعظه و نصیحت میداد هرگز قبول موعظه نکردند و متعظ و متنبه نشدند تا اینکه از روی ظلم و عدوان و ستم و طغیان
کشتند فرمود خدا رحمت کند بعباس در بعض نسخه‌ها چنین است که آنحضرت فرمود خدا رحمت کند عم بزرگوارم عباس بتحقیق
کشته شدن خود را بر کشته شدن برادر بزرگوارش ترجیح داد و اختیار نمود جان خود را فدای جان برادر خود ساخت و فدای
برادرش مشغول قتال و جهاد گردید تا اینکه دو دست آن بزرگوار را قطع نمودند خداوند عالمیان بعوض دو دست دو بال
کرامت فرمود که با ملائکه آسمانها در بهشت پرواز مینماید چنانکه بجعفر بن ابی طالب دو بال کرامت نمود بتحقیق برای حضرت
عباس در نزد خداوند عالمیان قربی و منزلتی هست که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی آن مقام و منزلت را مینمایند مترجم
میگوید شاید مراد از مقام و منزلت حضرت عباس این بوده باشد که رخصت شفاعت عاصیان و گریه کنندگان و زائران
آن بزرگوار به ایشان بدهند و درجات و مقامات آنجناب از همه شهدا بالاتر و بلندتر گردد و نیز از سیاق روایت چنان مستفاد
میشود که ساعت شهادت جناب عباس در شدت مصیبت بر جناب مظلوم بیابان کربلا از همه ساعتهای روز عاشورا سخت‌تر
و شدیدتر گردید و کشته شدن آن بزرگوار دل پر درد آنجناب را از همه مصایب کشته شدن سایر شهدای کربلا
زیادتر بدرد آورد و محزون و اندوهناک نمود اگر در شان و بزرگواری جناب عباس هیچ روایتی نشود جز این روایت
هر آینه در بلندی قدر و جلالت شان آن بزرگوار کفایت میکند حال آنکه جلالت شان و علو قدر و منزلت آن بزرگوار به
مقامی رسیده است که در میان خواص و عوام و دوست و دشمن از جملهٔ مسلمات بدیهیه و یقینیات اولیه است کفایت میکند
در اثبات این مطلب آنکه مخالفان اهل خلاف از روی عجز بخدا سوگند یاد میکنند هرگز چنین کار را در حق جناب عباس نمی
کنند بلکه از قسم خوردن بآنجناب پرهیز نمایند میترسند و معجزات و خوارق عادات قبر شریفش در زبان مردم مشهور و
معروف است در بیان شجاعت آن بزرگوار کلام شریف جناب امام حسین کفایت میکند که در هنگام طلب رخصت فرمود تو
صاحب علم من و علامت لشکر من هستی اگر تو کشته شوی و بمبارزت بیرون روی لشکر من متفرق و پراکنده میباشند فرمود
الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی اگر کسی بنظر دقت در اینکلام تامل و تفکر نماید از مانند جناب امام حسین چنین کلامی
در حق آن بزرگوار صادر شود میداند که شان و مقام و شجاعت و دلاوری او بمقامی بوده است که قلم را یارای تحریر و
زبان را توانائی تقریر نیست در روحی و روح العالمین فداه چنین بزرگوار بشود و از جملهٔ بلندی مقامات آن بزرگوار اینست که
در کتب رجال علمای اعلام از غایت بلندی شان و علو مرتبت و منزلت او اکتفا بذکر نام و نسب شهید شدن آن بزرگ
وار کرده اند چنانکه طریقهٔ علمای رجال اینست که چون بزرگواری کسی بمرتبهٔ غایت و نهایت برسد و از جملهٔ واضحات
و مسلمات بوده باشد اکتفا بنام و نسب او می‌نمایند و نیز از جملهٔ حکایات مشهوره و معروفه است که در نزدیکی اعصار
ما از شخص بزرگواری از مجاوران کربلا نقل میکند که گفته است هر روز سه دفعه یا زیاده و کم بزیارت قبر شریف جناب امام حسین
علیه السلام مشرف میشد و در عرض چند روز یکدفعه بزیارت جناب عباس میرفتم شبی در خواب خود جناب فاطمهٔ زهرا سلام الله
علیها را دیدم آنخاتون مکرمه از من اعراض فرمود عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد از من چه تقصیر صادر شده است که از
من اعراض مینمائی فرمود از جهت اعراض تو از زیارت قبر فرزند من است عرض کردم ای خاتون من فرزند ترا
هر روز زیارت میکنم فرمود فرزندم حسین را زیارت میکنی و فرزندم عباس را زیارت نمیکنی و از جملهٔ بزرگواری
آنجناب اینست که در بعض کتب مقاتل مذکور است که جناب عباس هر یکی از برادران کرام خود میفرمود امروز

روز نیست که باید بهشت نا بکیریم و جان نمود را فدای سید و امام خود نمائیم و پیغمبر فرمود ای برادران من امروز در جان نثاری تقصیر نکنید و کوتاهی ننمائید و چنین خیال نکنید که حسین برادر ما است و پسر اب یک هستیم نه چنانست بلکه ان بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ما است و حجت خداوند عالمیان است در روی زمین و فرزند جناب فاطمه زهرا و نور دیده جناب رسول خدا است چون جناب امام حسین جان نثاری ان بزرگوار را مشاهده نمود گریه بر آنحضرت مستولی گردید فرمود ای برادر خداوند عالمیان از جانب برادرت ترا جزای خیر بدهد از زهیر بن قین مرویست چون جناب امیر مؤمنان اراده نمود که زنی را بحباله نکاح خود در آورد برادر خود عقیل را فرمود میخواهم زنی از برای من خواستگاری نمائی که از خانواده شرف و نجابت و صاحبان حسب و نسب و شجاعت بوده باشد تا اینکه خداوند عالمیان از آن زن برای من فرزند رشید شجاع دلاور کرامت فرماید که فرزندم حسین را یاری نماید چون جناب عقیل بانساب عرب خبردار بود جناب ام البنین را بنکاح آنحضرت اختیار نمود از عوالم منقولست که چون جناب عباس بیکسی و تنهائی برادر بزرگوار خود را مشاهده نمود بخدمت سراسر سعادت آنحضرت آمد عرض نمود ای برادر بزرگوار مرا اجازت کارزار میدهی چون جناب امام حسین برادر بزرگوار خود را عازم میدان کارزار و قتال گروه اشرار دید قطرات مانند سیلاب برخسار مبارک خود جاری مینمود تا اینکه ریش مبارکش با شک دیده اش تر شد فرمود ای برادر تو علامت از لشکر من و محل جمع شدن سپاه من و سردار ایشان هستی و علم و سپاه من بسر تو جمع شده اند و اگر تو بمبارزت دشمنان بروی و کشته شوی جمعیت ما بر پراکنده گی بر می گردد و عمارت ما رو بخرابی میگذارد جناب عباس عرض نمود روح من فدای تو گردد ای برادر و سید من از زندگانی دنیا به تنگ آمده ام میخواهم خون یاران و برادران خود را از این منافقان بگیرم جناب امام حسین فرمود چون عازم جهاد هستی برای این کودکان تشنه لبان از لشکر کافران اندکی آب طلب نما بروایت دیگر جناب عباس بنا به فرموده آنحضرت بر اهل شقاوت آمد فرمود حسین فرزند عزیز دختر جناب رسول خدا است میفرماید شما برادران و برادرزادگان و عموزادگان و یاران او را کشتید تنها و بیکس با عیال تشنه لبان خود مانده است و ایشان تشنه لب و عطشان هستند که تشنگی دل ایشان را سوخته و کباب نموده است ایشان را جرعه آبی سیراب نمائید زیرا که نزدیکست ایشان از تشنگی بهلاکت برسند با وجود این آنحضرت میفرماید که دست تعدی از گریبان او بکشید تا اینکه بجانب بلاد روم و هند برود و ملک حجاز و عراق را بشما بگذارد دلهای ملاعین را این مواعظ شافیه ابدا تاثیر نکرد شمر حرامزاده با شیث بن ربعی زنازاده بجناب عباس عرض کردند برادرت را بگو اگر همه روی زمین را آب بگیرد و اختیار آن در دست ما باشد هرگز قطره برای او نخواهیم داد مگر اینکه بزیر حکم یزید داخل شود چون سخنان ایشان را بخدمت جناب امام حسین رسانید آنحضرت گریست چون حضرت صدای العطش العطش کودکان اهل حرم را شنید عرض نمود پروردگارا میخواهم به وعده خود وفا نمایم و این مشک آب را این اطفال پر کنم پس نیزه خود را برداشت و مشک را بر کتف خود انداخت بجانب نهر فرات روانه گردید بروایت صاحب عوالم که از شاگردان فاضل مجلسی است چون جناب عباس رخصت کارزار و اجازت جهاد گروه اشرار حاصل نمود بمبارزت آن کافران بیرون آمد آن بزرگوار مانند کوه بزرگ بود دل آن بزرگوار در ثبات و قرار مثل کوه بزرگ بود که هیچ چیز از جای خود کنده و حرکت نمیکرد زیرا که آن بزرگوار شجاع نامدار و دلیر نامدار مانند شیر خشمناک از هیچ چیز نترسید و واهمه نمیکرد و در میدان کارزار و نبرد گاه غلو مبارزان نامدار در طعن نیزه و ضرب شمشیر سرآمد اهل روزگار بود بروایت ابی مخنف آن بزرگوار این ابیات را میخواند

قَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُهْتَدٍ أَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدَ أَضْرِبُكُمْ بِالصَّارِمِ الْمُهَنَّدِ حَتَّى تَحِيدُوا عَنْ قِتَالِ سَيِّدِي إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ نَجْلُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى الْمُؤَيَّدِ

یعنی مقاتله میکنم با این گروه اشرار با دل هدایت و رستکاری یافته و دفع میکنم از سبط پیغمبر بزرگوار احمد مختار این گروه منافقان شما را با شمشیر آبدار هندی تا اینکه از قتال سید و آقای من برگردید منم عباس صاحب محبت و مودت برای سید و امام خود فرزند علی مرتضی که مؤید بود بتائیدات خداوند عالمیان پس آن گروه اشرار را بشمشیر آبدار شرربار خود حمله نمود و ایشان را بیمین و یسار پراکنده کرد و آتش شرربار بجان پلید آن گروه اشرار افکند پیوسته آن رو به صفتان را بخاک هلاکت و مذلت افکند تا خود را بکنار نهر فرات رسانید و کلان نهر فرات از هر طرف بآن بزرگوار هجوم آورد شدند آن شیر بیشه شجاعت هرگز از بسیاری اهل شقاوت ترس و باک ننمود مانند حیدر کرار آن گروه اشرار را بخاک هلاکت میانداخت و مبارزان ایشان را از اسب ناکوار مرا ابدی چشانید و از کشتهها پشتهها ترتیب داد تا اینکه گروه بسیار و مبارزان بیشمار از آن ستمکاران بدکردار با آتش درد ناک دوزخ فرستاد و میفرمود

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رَقَى حَتَّى أُوَارَى مَيِّتًا عِنْدَ اللِّقَا نَفْسِي لِنَفْسِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ وِقَا إِنِّي صَبُورٌ شَاكِرٌ لِلْمُلْتَقَى وَلَا أَخَافُ طَارِقًا إِنْ طَرَقَا بَلْ أَضْرِبُ الْهَامَ

وَأَفْرِي الْمَفْرَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ صَعْبٌ بِاللِّقَا نَفْسِي لِنَفْسِ الطَّاهِرِ السِّبْطِ وِقَا

یعنی من از مرگ نمیترسم هنگامیکه مرگ بجوی من بیاید تا اینکه مرده در وقت ملاقات مبارزان عدو در خاک پنهان شوم جان من برای جان امام مطهر فدا است بدرستیکه من بسیار صبر کننده هستم و شاکر میشوم بر ملاقات مبارزان و هرگز باک از دشمنی ندارم که هنگام شب در شرارت و هجوم آورند بلکه بشمشیر آبدار سر او را میزنم و کله سر او را پراکنده میکنم منم عباس خشمناک در روز کارزار مبارزان بسیار شدت و صولت کننده و سخت گیر هستم جان من بجان امام مطهر سبط رسول الله فدا است پس آن اشقیا بدگهر حمله نمودند آن رو به صفتان را از کنار فرات پراکنده فرمود و رو بگریز نهادند داخل بفرات شد و مشک را از آب پر نمود سرشار ابست و دست خود را بلند فرمود که جرعه از آب بیاشامد تشنگی جناب امام حسین را بخاطر آورد و گفت بخدا سوگند هرگز از آب نخواهم چشید مادامیکه سید و آقای من حسین عطشان باشد پس آب از دست مبارک خود بریخت و از نهر فرات بیرون آمد و بخیمه ها گذاشت و میگفت

یَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي فَبَعْدَهُ لَا كُنْتِ أَنْ تَكُونِي هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمَنُونِ وَتَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ هَيْهَاتَ مَا هَذَا فِعَالُ دِينِي وَلَا فِعَالُ صَادِقِ الْيَقِينِ

یعنی ای نفس بعد از حسین خوار و ذلیل باش بعد از کشتن و کشته شدن آنجناب نبا بیان هرگز زنده و موجود نباشی این حسین بیکس شربت ناگوار مرگ را و غصه ها میچشد تو میخواهی که آب سرد و جاری بیاشامی هیهات چه بسیار دور است این کار از کارها نیکوی دین من نیست یعنی بمقتضای دین و مذهب من آشامیدن آب با وجود تشنه بودن جناب امام حسین کار قبیح است و فعل نیکوی صاحب یقین صادق و راست نیست سید بن طاوس در کتاب لهوف این ابیات را در شان جناب عباس از بعض شعرا نقل کرده است

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكَى عَلَيْهِ فَتًى أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالدِّمَاءِ وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءِ

یعنی سزاوارترین مردم بگریه کردن در مصیبت او جوانی است که دیده های جناب امام حسین را در کربلا گریان و اشک ریزان نمود که برادرش و فرزند رشید پدرش علی بود ابو الفضل است که در راه محبت برادرش بخون خود آغشته گردید و آن بزرگوار کسی بود که بجان خود برای برادرش مواسات نمود و هیچ چیز او را از قتال کافران برنگردانید در پیش روی برادرش با گروه اشرار مشغول کارزار گردید با وجود تشنگی در میان آب یا برای آب بروایت ابی مخنف چون از شریعه بیرون آمد آن کافران بد بنیاد تیرها و کمان ها کشیده بجناب برادر از هر طرف تیرباران نمودند و از هر طرف تیرها مانند قطرات باران تن و بجان مبارک آن بزرگوار میریخت آن شیر بیشه شجاعت هرگز باک ننموده با آن گروه اشرار مشغول کارزار گردید مشک در کتف مبارکش بود آن قدر تیر کین بر زره آن بزرگوار صاحب یقین رسید که تیرها در زره اش مانند خارهای خار پشت بیکدیگر متصل و پیوند شد ناگاه ابرص ابن شیبان کافر بی ایمان بجانب آن بزرگوار هجوم آورد گردید و شمشیری بدست راست مبارکش زد که دست او از بدن خود جدا شد شمشیر را بدست چپ خود گرفته بر آن کافران ستمکاران حمله نمود و میفرمود

وَاللهِ إِنْ قَطَعْتُمُ يَمِينِي إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِينِ سِبْطِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ نَبِيٍّ صِدْقٍ جَاءَنَا بِالدِّينِ مُصَدِّقًا بِالْوَاحِدِ الْأَمِينِ

بخدا سوگند اگرچه دست راست من جدا نمودید من باز دست از جهاد شما بر نمیدارم بلکه البته از دین خود حمایت میکنم و از امام صادق الیقین دفع شرارت شما مینمایم که سبط پیغمبر طاهر و امین است پیغمبر راستی که دین حق را از جانب خدا بسوی ما آورد و پروردگار واحد لا شریک امین را تصدیق نمود پس آن دلاور عرصه کارزار و یادگار حیدر کرار اعتنا بآن زخم کاری نفرموده بر آن گروه اشرار بشمشیر آبدار حمله نمود جمعی از مردان جنگی و شجاعان رزم را بخاک مذلت و خواری افکند چون عمر بن سعد حرامزاده شجاعت آن شیر بیشه شجاعت را مشاهده نمود بلشکر نامسعود خود صدا زد وای بر شما لشکر ابه تیرانداز پاره کنید بخدا سوگند اگر حسین از این آب جرعه بیاشامد هر آینه همه شما را فانی مینماید یا نمیدانید که او شجاع دلیر فرزند شجاع مبارز علی بن ابیطالب است آن کافران پلید پیش از هر طرف آن مظلوم دلیر هجوم آورد کشته مشغول کارزار شده آن مبارز دلیر فرزند رشید شیر خداوند مجید با دست بریده حمله بر آن روبه صفتان نموده دامن زند کانی گروهی را از روی زمین چید تا اینکه صد و هشتاد نفر از آن قوم بداختر با آتش سقر فرستاد عبد الله ابن یزید شیبانی شقی بضربت شمشیر کین دست چپ آن فرزند رشید امام مبین را از تن اطهر خود جدا نموده آن بزرگوار شمشیر آبدار خود را بدندان گرفته بر قلب لشکر نامسعود عمر بن سعد مردود حمله نمود و میگفت

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَيْ مِنَ الْكُفَّارِ وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ مَعَ النَّبِيِّ سَيِّدِ الْأَبْرَارِ مَعَ جُمْلَةِ السَّادَاتِ وَالْأَطْهَارِ

ای نفس از هجوم کفار باک نکن شاد باش و بشارت باد ترا برحمت خداوند جبار در خدمت پیغمبر بزرگوار

سید ابرار باکرو ساداتِ واطهارا فقد قطعوا بسیفهم یساری فاصلهم یا رب حر النار این ستمکاران از رکی ستم و طغیان
دست چپ مرا از تن جدا نمودند پس ای پروردگار من ایشان را بحرارت آتش دوزخ برسان با وجود دست بریده با ایشان بقدر
مقدور مشغول قتال بود تا اینکه ملعونی عمودی آهنین بر سر مبارک آن بزرگوار زده سر مبارکش شکست بر روی خاک افتاد
صدا نمود یا اباعبدالله از من سلام بر تو باد چون آنحضرت صدای استغاثه برادر وفادار خود را شنید فرمود واخاه واعباسا
وا مهجة قلباه پس آنحضرت رو بعدا نهاد و آن گروه اشقیا را به تیغ آبدار خود پراکنده نمود و صفها را در هم پیچید تا اینکه
ببالای سر برادر وفادار کشته گروه اشرار خود رسید نعش آن بزرگوار را برداشت بسوی خیمه‌ها روانه شد چنان گریه و زاری
نمود که جمیع حاضران از گریه آن امام انس و جان بگریه آمدند بعضی فاضلی در مقتل خود روایت کرده است که چون جناب امام
حسین مظلوم بر نعش برادر خود رسید آن بزرگوار وفادار را در آنحالت دید گریست و صدای گریه کرد که واخاه واعباساه الآن
انکسر ظهری و قلت حیلتی خواست که بدن زخم دار برادر وفادار خود را بسوی خیمه‌ها ببرد چشم حق بین خود را باز نمود دید
که برادر بزرگوارش ببالای سر او ایستاده میخواهد بدن او را از میان خاک و خون بردارد عرض کرد ای برادر چه اراده در نظر داری فرمودی
برادر میخواهم ترا بخیمه‌ها ببرم عرض کرد ترا بحق جدت قسم میدهم که مرا در اینجا بگذار و بسوی خیمه‌ها مبر حضرت فرمود چرا ترا در اینجا بگذارم
عرض نمود بجهت دو چیز اول آنکه بدختر سکینه وعده آب داده بودم چون نتوانستم برای او آب برسانم از او خجالت میکشم
دویم آنستکه من علمدار و سردار لشکر تو بودم چون این گروه اشرار مرا کشته به بینند جرات و جسارت ایشان بر
تو زیاد میشود حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر از جانب برادر خود بدهد بدلیل آنکه در حال حیوة و ممات خود مرا یاری کردی
بروایت بعضی این مرثیه را در بالای سر جناب عباس میخواند اخی یا نور عینی یا شقیقی فلی قد کنت کالرکن الوثیق
برادر وفادار من و ای نور دیده و پاره تن من تو برای ما مانند رکن و قلعه محکم بودی ایابن ابی نصحت اخاک حتی
سقاک الله کاساً من رحیق ای فرزند پدر من یاری و نصرت نمودی برادر خود تا اینکه خدا ترا بکاسه پر از شراب
نوش گوارا بهشت سیراب نمود ایا قمرا منیرا کنت عونی علی کل النوائب فی المضیق ای ماه تابان درخشنده علانیا
تو یار و یاور بودی در مصائب و در تنگی و هنگام شدت وبعدک لا تطیب لنا حیوة ستجمع فی الغداة
علی الحقیق پس زندگی بعد از تو برای ما خوش و گوارا نخواهد شد زود است که در این بامداد در یکجا جمع خواهیم شد
که هیچ شک و شبهه در آن نیست یعنی در بهشت یا بروی در این بامداد بملاقات خداوند کارساز او را جمع خواهیم
شد الی الله شکوای و صبری فما القاه من ظماء وضیق بسوی خداست شکایت و صبر من وانچیزیکه دوچار
شده ام از تشنگی و سختی پس آنحضرت بدن برادرش را در همانجا گذاشته بسوی خیمه‌ها برگشت و قطرات اشک از دیده‌ها
مبارکش جاری میشد چون جناب سکینه خاتون پدر بزرگوار خود را مشاهده نمود از جای خود برخاست و از جلو اسب
آنحضرت گرفت عرض کرد ای پدر مهربان از عم بزرگوارم عباس خبر داری میبینم که در آمدن خود تاخیر نمود برای من آب
وعده کرده بود و عادت او چنین نبود که وعده خود را وفا نکند آیا فراموش نموده تا اینکه حرارت دل خود را ساکت
نمود و ما را فراموش کرده یا مشغول کارزار دشمنانست چون آنحضرت سخنان دلسوز جناب سکینه خاتون را شنید گریه بر
آنحضرت مستولی گردید فرمود ای دختر گرامی من بدرستیکه عموی تو عباس کشته شد و روح او بسوی باغهای بهشت پرواز
نمود چون جناب زینب خاتون این خبر وحشت انگیز را شنید صدا بناله و زاری بلند نمود و گفت واخاه واعباسا
واقلة ناصراه واضیعتاه من بعدک یعنی وای بر کمی یاران و ضایع شدن و پامال گشتن ما بعد از تو ای برادر پس حضرت فرمود
بلی والله وای بر ضایع شدن ما بعد از کشته شدن عباس وای بر بریده شدن چادرها و شکستن پشت ما بعد از شهادت
عباس پس زنان اهل حرم صداها بگریه و زاری و نوحه سوگواری بلند نمودند آنحضرت نیز با ایشان مشغول گریه گردید
از تاریخ عصام منقولست که ملعونی از لشکر پسر زیاد حرامزاده سر جناب عباس را از بدن نازنینش جدا نمود و از گردن
اسب خود آویخت بسوی کوفه ورود بعد از چند روز همان حرامزاده خسران مآب دیدند که روی نحس او مانند قیر
سیاه شده بود دیگری آن شقی را گفت روی تو در میان عرب از همه روها خوشتر و نیکوتر بود چه باعث شده که این نحو سیاه
بد گل گشته آن خسران مآب گفت از آن روزیکه سر جناب عباس را آورده ام شبی بر من نگذشته است مگر اینکه دو نفر
بخواب من می آیند مرا بسوی آتش افروخته میکشند من میخواهم برهی گردم آتش مرا احاطه میکند روی مرا چنین
گونه سیاه کرده است در آخر به بدترین و قبیح‌ترین حالتی به درک اسفل دوزخ در پیوست مصنف ره در
باب عذاب قاتلان جناب امام حسین این روایت را به تفصیل ذکر نموده است لکن در آن خبر تصریح بنام

حضرت

حضرت عباس نکرده است بلکه آن روسیاه گفت یکی را یا از حسین کشتم که در جبین مبارکش اثر سجود ظاهر بود تمام شد آنچه مقصود
بود از الحاق انتهی ما اردنا الحاقه تم فی المقام الثالث برگشتیم بترجمه روایاتیکه مصنف ره بعد از شهادت جناب عباس نقل کرده
از ابن شهرآشوب روایت کرده است که بعد از شهادت جناب عباس قاسم فرزند جناب مظلوم کربلا جناب امام حسین بعزم شهادت
قدم بمیدان مبارزت گذاشت و میفرمود ان تنکرونی فانا ابن حیدرة ضرغام آجام ولیث قسورة علی الاعادی
مثل ریح صرصرة اکیلکم بالسیف کیل السندرة سندره بروزن دحرجه بغایت سرعت کردن و بمعنای کیل
واسع و بزرگ راهم گویند هر دو معنا در این بیت محتمل است دقیقه در رجز جناب عبدالله ابن حسن شرح بلاد
لغات ابیات گذشت حاصل معنای ابیات اینست اگر مرا نمیشناسید پس بدانید که منم فرزند امیر مؤمنان حیدر شیر بیشه‌ها
و خشمناک دلاور عرصه کاه بر جان دشمنان مانند باد سرد و تند بودم پیمایم شما را بشمشیر بدار شری با خود به
پیمان بزرگ واسع مصنف ره فرموده است که ابن شهرآشوب مبارزت قاسم بن حسین را بعد از شهادت قاسم بن حسن
ذکر کرده است و این ذکر نمودن آن بزرگوار بسیار غریب و عجیبست از سایر کتب مقاتل معتبره روایت کرده است که جناب علی
اکبر علیه السلام فرزند عزیز نیکو خصال خوش جمال شبیه پیغمبر بیمثال قدم دلیری بمیدان آن گروه بدفعال گذاشت محمد ابن ابی
طالب و ابو الفرج گفته‌اند که مادر آن بزرگوار جناب ام لیلی دختر ابو مرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود و در روز شهادت خود
در سن هجده سالگی بود ابن شهرآشوب گفته است که سن شریفش بیست و پنج سال و گفته‌اند که چون جناب امام حسین نور دیده
خود را عازم کارزار گروه اشرار دید ریش مبارک یا انگشت شهادت خود را بسوی آسمان بلند نمود و گفت خداوندا تو
بر این گروه ستمکاران شاهد و گواه باش که به تحقیق جوانی بعزم مبارزت ایشان بیرون میرود که شبیه‌ترین اهل روزگار
از جهت خلقت و صورت و خلق و گفتار برسول تو بود ما هر وقتیکه مشتاق لقاء جمال با کمال پیغمبر بزرگوار تو میگشتیم بجمال این
جوان نظر میکردیم و گفت اللهم امنعهم برکات الارض و فرقهم تفریقا و مزقهم تمزیقا و اجعلهم طرائق قددا و لا
ترض الولاة عنهم ابدا فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلونا تمزیق بمعنای پاره کردنست قدد بروزن
عنب جمع قده به کسره قاف و تشدید دال جمع عدد را اطلاق میکنند که رای و هوای ایشان مختلف بوده باشد طرائق
قددا ای فرقا مختلفة یعنی خداوندا از ایشان برکات زمین را حبس و منع کن و ایشان را پراکنده و متفرق گردان و ابر و باران
ایشان را بردار و ایشان را پاره پاره نما و راههای ایشان را با یکدیگر مختلف فرما که سخنان و فکر ایشان با هم دیگر متفق
نشوند و والیان و بزرگان ایشان را هرگز از ایشان راضی و خوشنود منما زیرا که ایشان ما را بدیار خود طلبیدند که برای
ما یاری نمایند چون بدیار ایشان آمدیم بر ما ظلم و ستم نمودند و جمع شدند که با ما جنگ و قتال نمایند بعد از آن عمر بن سعد
حرامزاده را صدا زد فرمود چه باعث شده است برای تو خدا رحم ترا قطع نماید و کار ترا برای تو مبارک نگرداند و کسی را
بر تو مسلط نماید که در پای رخت خوابت ترا ذبح نماید چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت و خویشی
مرا با جناب رسول خدا حفظ و رعایت ننمودی بعد از فرمودن اینکلام صدای خود را به تلاوت این آیه شریفه بلند نمود
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی بدرستی خدا
وند عالمیان برگزید و پسندید جناب آدم و جناب نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان ایشان ذریتی هستند بعض ایشان
از بعض دیگری باشند خداوند عالمیان شنونده و داناست راز نهانست پس جناب علی اکبر میدان کارزار را به نور جمال
دل آرای خود مانند خورشید فلک عالمتاب روشن و منور فرمود مترجم میگوید در بعض کتب مقاتل مسطور است
که چون شبیه پیغمبر ارجمند در وسط میدان ثبات قرار یافت کسانیکه از لشکر مخالفان جناب رسول خداوند عالمیان
را دیده بودند گفتند بخدا سوگند این جوان گویا جناب رسول خداست بمیدان آمده بعضی از ایشان گریه کردند و بر
حال سوگواری جناب مظلوم بیابان نینوا رقت نمودند که کارش بجائی رسیده است که تن بمرگ چنین گونه جوان
خوش جمال عدیم المثال در داده است القصه آن مبارز میدان کارزار و نور دیده حیدر کرار بشمشیر شرربار آبدار برا
رو به صفهای اشرار حمله نموده میفرمود انا علی بن الحسین بن علی من عصبة جد ابیهم النبی والله لا
یحکم فینا ابن الدعی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی
علوی منم فرزند حسین بن علی از گروهی هستم که جد پدر ایشان پیغمبر خداوند عالمیانست بخدا سوگند
هرگز پسر زنازاده حرامزاده در ما حکم خود را جاری نمیتواند نمود به نیزه جان گداز خود شما را خواهم زد تا اینکه
سر نیزه من برگردد و بشکند و بشمشیر آبدار در حمایت پدر بزرگوار خود گردن شما را میزنم زدن جوان

دلیر

دلیرهاشمی و علوی پیوسته دامن زنده که انگروه نابکار دا شمشیر آتش بار خود از روی زمین برمیچید و آتش شعله ور به
خرمن حیوة انقوم بداختر میافکند تا اینکه ان روبه صفتان از بسیاری کشته کان بناله و فریاد امدند و روایت که با وجود
تشنگی صد و بیست نفر از ان قوم بدگهر بسوی سقر فرستاد و اشوب و غلغله بمیان لشکر کافران و ستمکاران افتاد مبارزان سپاه و
شجاعان قوم تباه از ترس شمشیر شرر باران شیر بیشهٔ میدان شجاعت و غضنفر عرصه کاه رشادت جرات و جسارت مبارزت
بمیدان مقابلت نکردند بعد بسوی پدر بزرگوار خود برکشت و زخمهای کاری بر بدن نازنین ان بزرگوار رسیده بود چون بخدمت
سراسر سعادت امام سعدا و خامس آل عبا رسید عرض کرد ای پدر بزرگوار به تحقیق بسیاری تشنگی مرا هلاک میکند و سنگینی اهن سلاح
جنگ مرا مانده و خسته نموده است ایا بجرعهٔ ابی برای من راه وصول هست که باشامیدن وی بجهاد گروه اشرار و قتال قوم
نابکار قدرت و قوت یا بم و دمار از ایشان برارم چون جناب مظلوم بیابان کربلا این سخن دلسوز و کلام جان گداز را
از فرزند عزیز زخم دار دلکباب خود شنید اه سرد از دل پر درد خود کشید و قطرات عبرات از دیدهای مبارکش بر روی خود جاری
نمود فرمود ایفرزند عزیز من چه بسیار کران است و دشوار است بر محمد مصطفی و علی مرتضی و بر من که ما را ببیاری و فریاد خود بخوانی
ترا جواب ندهیم و از ما طلب امداد و فریاد رسی نمایی بعد او فریاد تو نرسیم فرمود ایفرزند گرامی زبان خود را بیار ان امام
انس و جان زبان فرزند دلبند جگر سوختهٔ خود را به دهان معجز بیان خود گذاشت مکید و انگشتر مبارکش را داد فرمود
این را بدهان خود بگذار بر قتال دشمنان خود برگرد امید وارم که تو امروز روز را بشب نرسانی تا اینکه جد بزرگوارت
ترا بکاسهٔ بزرگ و فاکندهٔ خود چنان سیراب نماید که هرگز بعد از ان تشنه و عطشان نباشی مترجم میگوید در نظر قاصران
اعتبار دور است با وجود اینکه جناب علی اکبر میدانست که در خیمه گاه ملایک پاسبان انحضرت قطرهٔ ابی در ان ساعت پیدا نمیشود
چرا از پدر بزرگوار شراب طلب کرد در دفع این خدشه دو وجه بنظر حقیر میرسد اول انکه تشنگی و عطش ان بزرگوار
به کیفیتی شدت داشت که بی اختیار و اضطرار طلب اب از پدر بزرگوار خود نمود مانند کسیکه بمرض سخت شدید مبتلا
گردد پیوسته از پدر و مادر خود طلب علاج مینماید با وجود این که میداند که از دست ایشان چیزی بر نمی اید دوم انکه در
بسیاری از اوقات معجزات و خوارق عادات از پسندیدهٔ کاینات را مشاهده کرده بود و ان امام انام را بر همه چیز قادر میدید
از این جهت طلب اب نمود که شاید اب پیدا کردن و سیراب نمودن ان بزرگوار از روی اعجاز در انهنگام مصلحت بوده باشد
بجهت اینکه بر قتال کافران قوت و قدرت حاصل نماید اما مکیدن زبان سوختهٔ فرزند عزیز شر را شاید وجهش
ان باشد که گرد بسیار و غبار بیشمار از خاک و گرد میدان کارزار گروه مخالفان اشرار بدهان شیرین بیان ان بزرگوار
رسیده بود از غایت تشنگی و نهایت عطش رطوبتی در دهانش نداشت که دفع و رفع ان نماید و حضرت خواستند که
ان گرد و غبار را از دهن فرزند عزیز شر برداید شاید بالاتر از این مطلب در نظر داشت بعمل اورد والله اعلم بحقایق
الامور انتهی چون جناب علی اکبر بمیدان کارزار برکشت و میفرمود الحرب قد بانت لها الحقایق وظهرت من
بعدها المصادق والله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق کو یا مراد ش از ظهور مصادق تحقق
شدن جماعتی است در میدان کارزار یعنی به تحقیق حقیقتها در جنگ بظهور امده است و اتش قتال شعله ور گردیده
بعد از بر پا شدن حرب مصداق وی اشکار گشته است بخدا سوگند از جمعیت شما جدا نخواهیم شد تا اینکه شمشیرهای
بر و نده در نیام خود بوده باشد پس مشغول جهاد کافران بد فعال گردید مترجم میگوید در بسیاری از کتب مقاتل
منقول است که چون عمر بن سعد حرامزاده شجاعت و مردانگی ان شاهزادهٔ والا مقام را مشاهده نمود طارق ابن کثیر ملعون را
طلبید ان ملعون به شجاعت و دلیری مشهور و معروف بود پسر زنازادهٔ سعد حرامزاده بطارق بدبخت برگشته خطاب نمود
که هر گاه جایزه و عطای امیر را میکیری باید امروز بمبارزت این جوان هاشمی بیرون بروی و سر او را پیش من بیاری طارق گفت
مبارزت او میکنم بشرط انکه حکومت موصل را از امیر برای من بگیری و در نزد او برای من در خصوص حکومت وی واسطه و شفیع بوده باشی
عمر بن سعد بد بنیاد ضمانت حکومت نمود طارق منافق سلاح کارزار را بر تن خود اراسته کرده با کمال تهیه و تدارک و غایت
غرور و نخوت قدم بمیدان ان شیر بیشهٔ شجاعت نهاد با ان بزرگوار مشغول جنگ و قتال گردید کمال هنر و زور خود را بکار برد
و سعی و کوشش تمام تر بجا اورد هیچ کاری از دستش بر نیامد مگر اینکه ان نور دیدهٔ حیدر کرار و سرور سینهٔ احمد مختار فرزند
ارجمند سید ابرار شمشیر ابدار خویش اتش شرر بار بر فرق ان نابکار را افکنده بزودی روح پلیدش را در
اتش دوزخ بنزد پیشوایان ملاعین او فرستاد برادر طارق ملعون برادر خود را کشته دید روز روشن در پیش
چشم ان لعین تیره و تار گردید بی تابانه قدم بمیدان مبارزت گذاشت بعد از ان زد و بدل ان نوبادهٔ اسد الله الغالب

بقوت زور بازوی حیدری شمشیری بسر نحس ان شقی زد که سر او را مثل خیار تر دو نیم کرده روح پلیدش در اتش جان
گداز دوزخ بروح برادر عنیدش ملحق گردید چون پسر طارق پدر و عموی خود را کشته دید روز روشن در پیش چشمش
شب تار یک شد بی اختیار اسب خود را بمیدان کارزار تاخت افتخار بود مان احمد مختار چندان فرصت و امان بان نابکار
نداد به پدر ملعونش ملحق ساخت چون عمر بن سعد حرامزاده شجاعت ان نور دیدهٔ حیدر کرار را چنان دید با نک بر مکر بن
غانم زد که بمبارزت این جوان برو و او را بکش سر شرا بنزد من بیار ان ملعون برکشته بخت با نخوت و غرور اسب خود را بمیدان
کارزار تاخت و در شجاعت و دلیری سر امد اهل شقاوت بود پس بکدیگر حمله نمود چند دفعه رد و بدل در میان
ایشان واقع گشت جنگ نمایان بظهور امد ناگاه زره ان ملعون از زیر بغلش پاره شد پسران فخر بود مان الحمد و یادگار الحیدر
بقوت زور بازوی هاشمی از زیر بغل ان شقی چنان شمشیری زد که مانند خیار تر دو نیم گردید و روح پلیدش در دوزخ
به اتش پیوست انتهی مصنف ره فرموده است تمام دویست نفر را از دم شمشیر ابدار گذرانید ناگاه منقذ بن مرهٔ عبدی
حرامزاده شمشیری از سر مبارکش زد که سرش را شکافت چون ان روبه صفتان حالرا چنان دید ند جرات و جسارت ایشان زیاد
گردید از هر طرف بشمشیر کین ان نور دیدهٔ امام مبین را میزدند و دست مبارکش خود را بگردن اسب گرفته است ان بزرگ
وار زخم دار را بمیان لشکر دشمنان داخل نموده ان اشقیای سنگدل ان بدن نازنین ان سلیل اطهار را بشمشیر کین پاره
پاره نمودند چون نزدیک شد که مرغ روح پر فتوحش بکاشانهٔ بهشت برین پرواز نماید بصدای بلند ندا نمود ایپدر
بزرگوار اینک جد امجد من جناب رسول خدا مرا بکاسهٔ بزرگ و فاکندهٔ خود سیراب فرمود که هرگز بعد از ان تشنه نمی
خواهم شد جد بزرگوارم میفرماید ببیا تعجیل و شتاب کن که ترا کاسهٔ ذخیره کرده ام تا اینکه در این ساعت بیاشامی چون جناب
مظلوم بیابان کربلا صدای ان نور دیدهٔ خود را شنید فرمود ایفرزند عزیز من خدا بکشد گروهی را که ترا کشتند چه بسیار بی
معصیت رحمن جرات و جسارت دارند و برهتک حرمت جناب رسول خدا تجری میکنند این نور دیدهٔ من بعد از ان
تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا باد ابو الفرج در مقاتل بسند خود از سعید بن ثابت روایت کرده است که چون جناب
علی اکبر عازم قتال گروه بد فعال گردید قطرات عبرات از دیدهای مبارک جناب امام حسین بر صفحهٔ رخسار شریفش جاری
شد و گریهٔ شدید بر انحضرت رخ نمود و گفت خداوندا تو بکار این قوم نابکار شاهد و گواه باش به تحقیق جوانی عازم مبارزت و قتال
ایشان است که شبیه ترین اهل روزگار است بجناب رسول خدا پس ان شیر بیشهٔ شجاعت با ان ستمکاران اهل شقاوت مشغول
جنگ و قتال گشت از کشته پشته ترتیب داد پس بنزد پدر بزرگوار خود برگشت و میگفت ایپدر بزرگوار داد از غایت عطش
و بسیاری تشنگی حضرت فرمود ایحبیب من اندکی بر تشنگی صبر کن تا اینکه جد بزرگوارت جناب رسول خدا ترا بکاسهٔ اوفی سیراب
نماید از تشنه لبی بسوی جهاد کافران برگشت و پی در پی بر ان اشقیا حمله میکرد تا اینکه ملعونی تیر کین بچلهٔ کمان
گذاشته بجانب ان بزرگوار انداخت ان تیر بگلوی مبارکش رسید حلق شریفش را درید بخون خود اغشته گردید بصدای
بلند ندا نمود که ایپدر بزرگوار سلام بر تو باد اینک جدم رسول خدا در نزد من حاضر است ترا سلام میرساند و میفرماید
بزودی بنزد من شتاب کن و این را گفت صیحهٔ کشید مرغ روحش مظلوم بسوی باغهای بهشت پرواز نمود از حمید بن مسلم
مرویست گویا در نظر من موجود است هنگامی که جناب علی اکبر کشته شد دیدم زنی مانند افتاب عالمتاب از خیمه گاه بیرون
امد فریاد وا ویلاه و واثبوراه میکشید با دل حزین و جگر کباب و دیده پر اب میگفت ایحبیب من وا میوهٔ دل پر درد من
وا نور دیدهٔ من میگوید من از بعضی پرسیدم که این زن کیست گفتند زینب خاتون دختر علی مرتضی است
پس ان خاتون مکرمه بسرعت تمام و دل ناتوان بسر نعش برادر زادهٔ خود امده بی اختیار خود را بر روی ان نعش زخمدار
افکند و نالهای جانسوز و گریهای جگرسوز مینمود پس جناب امام حسین علیه السلام امد از دست ان خاتون مکرمه گرفته
و بسوی خیمهای حرم برگردانید پس جناب امام حسین تکی خود را با جوانان بنی هاشم برگردانید و فرمود بدن برادر خود را
از زمین بردارید پس ایشان نعش جناب علی اکبر را بر داشته در نزد همان خیمه گذاشتند که در پیش روی وی مشغول
قتال اشقیا بودند مترجم میگوید بعضی از شیخ بزرگوار شیخ مفید ره روایت کرده است که چون جناب علی اکبر بدرجهٔ
شهادت رسید جناب امام حسین از سر نعش فرزند عزیز خود بسوی خیمه برگشت اشک از دیدهای مبارکش بر صفحهٔ
رخسار شریفش جاری میشد و از حالت ان مظلوم دل ریش خبر مرگ جناب علی اکبر ظاهر و هویدا میگردید
جناب سکینه چون حالت پدر بزرگوار خود را مشاهده نمود دید که قطرات اشک مانند سیلاب از دیدهٔ مبارک
بمحاسن شریفش جاری میشود عرض نمود ایپدر بزرگوار ترا چه شده است که مانند کسی هستی که جانش از بدن بیاید

واشان حضرت بری خود جاری کرد برادر من علی کجاست حضرت فرمود قوم لئام و کروه فرومایکان برادرت را کشتند چون جناب
سکینه خاتون این خبر وحشت اثر را شنید فریاد وا اخاه وا مهجة قلباه از دل پر درد خود کشید خواست از خیمه بیرون رود جناب
امام حسین او را کرفت فرمود ای سکینه از خدا بپرهیز و صبر و تحمل را پیشه خود ساز اندک افکار عرض نمود ای پدر بزرکوار چکونه
صبر و تحمل نماید خواهری که برادرش را بکشند و پدرش را تنها بکذارند حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون بروایت بعضی
چون جناب امام حسین ببالای سر فرزند عزیز خود رسید قطرات اشک از دیده های مبارکش جاری نموده فرمود اما تو ای فرزند شهید
از مصائب دنیا رها شدی و از محنتهای روزکار راحت کشتی و بکور و روح و ریحان باغهای جنان رفتی اما پدرت پس تنها و بیکس در میان
دشمن بهر محنت و عنا ماند چه بسیار زود است لاحق شدن او بتو انتهی شیخ بزرکوار شیخ مفید ره بعد از نقل شهادت جناب
علی اکبر کفته است ملعونی از لشکر عمر شقی که نامش عمرو بن صبیح بود تیری بجله کمان کین کذاشته بجانب عبد الله ابن مسلم انداخت
ان بزرکوار خواست که تیر ان شقی را بکف دست خود از پیشانی انورش دفع نماید ناکاه تیر بکف دستش فرو رفته و بر جبینش نشست
و دست مبارکش بپیشانی ان بزرکوار چسبانید چنانکه نتوانست دست خود را از جبین انورش رها کند ملعون دیکر بنیزه کین
از قلبش زده او را بدرجه شهادت رساند عبد الله ابن قطبه طائی حرامزاده بر عون بن عبد الله ابن جعفر طیار حمله نموده او را
بدرجه شهادت رساند و عامر بن نهشل تمیمی لعین بر محمد بن عبد الله بن جعفر طیار هجوم اورده ان بزرکوار را بقتل اورد و عثمان
بن خالد همدانی شقی بسوی عبد الرحمن بن عقیل شتافت ان بزرکوار را شهید نمود ابو الفرج بسند خود از جناب امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده است که اول کسیکه از فرزندان جناب ابو طالب در پیش روی جناب امام حسین بدرجه شهادت رسید جناب علی
اکبر علیه السلم است مترجم کوید که میان ارباب مقاتل معتبره اختلاف فی الجمله ظاهر است در اول کشته کان اهل بیت رسالت
جمله از ایشان قائل بر انند که اول شهید از ان بزرکواران جناب علی اکبر است و بجز این روایت مذکوره بعضی از ایشان بر حقیت این
قول استدلال کرده است بفقره زیارتی که خواهد امد السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل
و این استدلال در مدعا مذکور بر واضح نیست زیرا که احتمال دارد که مراد از خیر سلیل جناب امام حسین باشد و من سلالة
ابراهیم یا صفت سلیل یا صفت بعد از صفت از برای قتیل و چون چند نفر از فرزندان جناب امام حسین در بیابان پر بلای
کربلا بدرجه شهادت رسیده اند و دو نفر ایشان یقینی است و سه نفر مظنون و شش نفر بنا بقول بعضی چنانکه خواهد امد اول
کشته کان فرزندان انحضرت جناب علی اکبر است و در ذکر جناب عبد الله بن امام حسین علیه السلم بعد از شهادت جناب علی اکبر در
زیارت مذکور اشاره فی الجمله بر توجیه مزبور دارد و کسیکه جانثاریهای ان بزرکواران شهدای کربلا درست تامل نماید بر صدق
نیات ان بزرکواران مطلع کردد مبارزت جناب علی اکبر را پیش از ایشان بسیار بعید و دور می شمارد زیرا که ان بزرکواران پیوسته
همت خود را بر این کماشته بودند که تا جان در بدن دارند نکذارند اسیبی بجناب امام حسین و فرزندان عزیز ان جناب برسد
و دل مبارکش بداغ فرزندان خود داغدار کردد و از کیفیت نوشتن مصنف ره چنان ظاهر میشود که ان بزرکوار نیز قائل
بر انست که جناب علی اکبر بعد از همه شهدا بدرجه شهادت رسیده است و الله العالم بحقایق الامور انتهی مصنف ره از ابو الفرج
روایت کرده است که جناب علی اکبر بزرک فرزندان جناب امام انام امام حسین علیه السلم است و برادران شهید عقبی نداشت و کنیه
شریفش ابو الحسن بود مادرش لیلی دختر ابی مرة ابن عروة بن مسعود ثقفی است و فرموده است که او اول کشته کانست در کربلا
و مراد معاویه ابن ابی سفیان بی ایمان از کلام خود همان بزرکوار است که روزی از مردم پرسید سزاوارترین مردم بامر
خلافت کیست ان ملاعین همه کفتند که تو از همه کس بامر خلافت سزاوارتر هستی ان ملعون کفت نه چنانست بلکه سزاوار
ترین مردم بامر خلافت علی ابن الحسین است زیرا که جدش جناب رسول خداست و در ان بزرکوار شجاعت بنی هاشم و
سخاوت بنی امیه و حسن و جمال قبیله ثقیف جمع شده است یحیی بن الحسن العلوی کفته است فرزندان و خویشان ما
که طالبیون هستند ذکر نموده اند علی ابن الحسین که در کربلا شهید شده است مادرش ام ولد است نه لیلی و علی ابن
الحسین که مادرش لیلی است جد ایشان جناب زین العابدین است در ایام خلافت عثمان از مادر متولد شده است مترجم
میکوید اکر کفته معاویه ملعون در خصوص جناب علی اکبر شهید حق و صدق است بلکه عشری از اعشار و یکی از هزار
صفات حمیده و اوصاف پسندیده ان بزرکوار نیست لکن مرد باید دانا و عاقل از مکر و حیله ان حرامزاده غدار غافل
نشود زیرا که ان بیخبر از دین پیغمبر و حرامزاده بیخبر از پدر و پسر خود هیچ سخنی در مدح بنی هاشم نکفته است
مکر اینکه غرض باطل و مقصود فاسد خود را در ان سخن بکار برده است و در این سخن چند چیز باطل در نظر
داشته میخواست که انها را بکوش نادانان مردم برساند که مرکز خیال شیطان چنین مکر و حیله بنظر نرسیده

اول انکه ان محیل غدار خواسته است که بر مردم بطریق مکر و حیله اثبات نماید که جناب امام حسین سزاوار امر خلافت
نیست بلکه فرزندش سزاوارتر است از او و میدانست که اکر سزاوار بودن جناب امام حسین را بر مردم بکوید غیرت و حمیت
بان حضرت میرساند و کاهی میشد که کویند بر بیعت ان جناب بکذارند و دست از بیعت ان حرامزاده بردارند و دویم انست
مردم روزکار را امتحان و اختبار نموده بود که اکثر ان طالب جاه و مال هستند و سخاوت بزرکان خود را دوست دارند
نه شجاعت او را زیرا که شجاعت رئیس بکار بیغیرتان اهل دنیا نمیاید ان ملعون اشاره نمود که در بنی هاشم جز شجاعت
چیزی دیکر نیست و سخاوت در بنی امیه است و حال انکه هرکز در بنی امیه بوی سخاوت نداشت پدر ملعونش ابو سفیان بی
ایمان در دناءت طبع و خست بخل نمونه مشهور افاق بود بعضی حکایت هند ناکار جکرخواره که بعد از فتح مکه
روزی بخدمت سرور کاینات جناب رسول خدا امد از نهایت خست و بخل ابو سفیان شکایت نمود و عرض کرد که ابو سفیان
مرد بخیل است برای ان ملعون و فرزندانش بسیار تنک میکرد جناب رسول خدا فرمود برو از مال ابو سفیان انقدر بردار که برای
تو و فرزندانت کفایت بکند پس ندانیم این سخاوت برای بنی امیه ملاعین از کدام یکی از پدران کافران ایشان ارث رسید
بلکه همه صفات حمیده که در جناب علی اکبر داشته همه انها از اجداد طاهرین و پدران بزرکوار انش ارث و یادکار مانده
زیرا که سخاوت و شجاعت و حسن و جمال از جمله صفات مشهوره کروه بنی هاشم است و غیر از این دو وجه وجه دیکر
باز در کلام ان حرامزاده موجود است ذکرش بطول می انجامد و در اینجا مطلبی هست که ایراد ان در اینمقام از جمله مهمات و
لوازم است اکثر ارباب مقاتل در کتب فارسیه برای شهدای اهل بیت رسالت وداع زنان اهل حرم را ذکر نموده اند
و قضایا و مکالمات بسیار ایراد کرده اند که هیچ یکی را در کتب معتبره علمای اعلام اسمی و رسمی نیست خصوصا در حکایات
منقوله در کتب فارسیه بیخبران از حقیقت حال سخنان نالایق و کلمات نامناسب مذکور است که بجلالت شان زنان
اهل حرم نمیسازد بی بیبی تفصیل مفصلی در وداع جناب علی اکبر با مادر خود ذکر کرده اند که بعضی با قاعده درست
اید بجد سوکند باور بود اینکه ان کلمات را به دروغ نسبت داده اند هیچ انصاف هم نکرده اند زیرا که از انصاف
بسیار بعید است که مادر وهب که فرزند خود را ترغیب و تحریص جهاد نماید و انجنان نشانی و سعی از بی تحمل بیار دارد
اما مادر جناب علی اکبر عم محترم جناب امام انام را ضمیمه فرزند دلبند خود نشود با هزار معرکه جناب علی اکبر او را از
نماید در حقیقت بیچ اعتبار ارباب مقاتل شان و منزلت امام خود شان را نشناخته اند که خیال میکنند که اهل بیت ان جناب
هم نشناخته اند اکر کسی درست تامل نماید و اخبار کتب معتبره علمای اعلام از امنای شیعیان ائمه انام را ملاحظه نماید یقین میکند
براینکه هیچکس را از زنان حرم و دیکران یارای این نداشت که در خصوص فرزندان و برادران خود سخنی بکوید و امر رخصت
و فرمان فرما منحصر بجناب مظلوم کربلا بوده و پیوسته نظر ایشان با طاعت فرمان انحضرت داشت نه یاد فرزند میکردند نه
برادر بجز ان جناب و جناب لیلی خود را در حضور ان امام سعد اصاحب فرزند نمیدانست که اذن بفرزند بدهد یا ندهد
چکونه میشود زن نیکوکار ان بزرکوار قدر و منزلت امام خود را نشناخته باشد اما مادر وهب با وجود تازه مسلمانی
شناخته باشد اکر صلحا این کونه کتب درست تامل بکنند میدانند که کتب ایشان بجز طعن و نقص شان اهل بیت رسالت
چیز دیکر در انها نیست از اینست که مصنف ره در این کتاب و کتاب مقتل فارسی خود هرکز نقل نکرده است که جناب عباس
یا جناب علی اکبر یا سایر شهدای اهل بیت بنزد زنان حرم امده ایشان را وداع نموده بجهاد دشمنان متوجه باشند ظاهر انست
که چنین قضیه اتفاق نیفتاده باشد زیرا که لشکر مخالفان و یاوران شیطان اطراف و جوانب ان بزرکواران را احاطه
نموده بودند و از هر طرف هجوم اور شدند و مهلت و فرصت بجوانان اهل بیت رسالت نمیدادند که مجال بچیز دیکر
جز دفع ان ملاعین نمایند و ان بزرکواران با وجود خستکی و تشنکی و قلت عدد و هجوم لشکر مصیبت محنت در برابر
چندین هزار کس ایستاده مشغول کارزار بودند و فراغتی نداشتند که بیک چشم زدن از دفع ان کروه اشرار غافل
شوند و در هنکام کارزار قدری از خیمه های اهل حرم دور بودند بجانب میدان و هرکز قدم از انجا بر نمیداشتند که مبادا
لشکر کفار بسر خیمه ها ریخته مشغول غارت شوند و ان ملاعین پیوسته شمشیر کین از نیام کشیده فرصت برای ایشان نمی
دادند و طلب مبارزت میکردند بلی مصنف ره و سایرین برای نفس نفیس جناب امام حسین علیه السلم چند وداع
نقل کرده اند و وجهش اینست که تا هنکام شهادت همه شهدا انحضرت با کروه اهل شقاوت بنفس نفیس خود مشغول
جنک و قتال نبود و اصحاب کرام و اهل بیت صاحبان عزت و احترام ان امام انام جان خود را در پیش روی انحضرت
سپر نموده نمی کذاشتند که اسیبی بجان عزیز ان جان جهانیان برسد چون ایشان بهمین قدر توانایی داشتند

که دیگر بر گروه اشقیا بایستند ایشان را دفع کنند و نمی توانستند که ایشان را از اطراف خیمه گاه دور نمایند و پراکنده سازند تا اینکه نوبت کارزار بامام ابرار و یادگار حیدر کرار رسید آن امام انام شمشیر آبدار از نیام انتقام کشید آن روبه صفتان را بضرب شمشیر آبدار آتش بار خود از اطراف خیمه ها دور نمود و پراکنده ساخت مجال و فرصت وداع اهلبیت را یافت و ایشان را تسلیها داد و بصبر و شکیبائی امر میفرمود و اگر کسی از اول جنگ و قتال تا هنگام مبارزت آن بزرگوار دقت و تامل نماید صدق این مقال و راستی این گفتار را نصب العین میداند و حمل بر این میکند که از خیالات مترجم حقارت بلکه یقین مینماید بر اینکه این تفصیل کلام مصنف ره برمیاید انتهی

فصل هفتم در بیان صورت قتال و کیفیت کارزار آن امام ابرار با گروه اشرار و در بیان وقایع جانگداز اسیری اهلبیت

تا رسیدن کلام مصنف ره بباب چهاردهم مصنف ره روایت کرده است که چون جناب علی اکبر را شهید نمودند ناگاه از آن خیمه گاه ملائک پاسبان پسری بیرون آمد که در دو گوش مبارکش دو تا گوشواره از لؤلؤ بزرگ داشت مظلوم از غایت دهشت و وحشت لرزه بر اندام شریفش افتاده بود و از غایت دهشت و وحشت بطرف یمین و یسار خود بحیرت نگاه مینمود و گوشواره آن بیچاره در گوشش میلرزید هانی ابن بعیث حرامزاده از لشکر کفار بیرون آمد آن طفل مظلوم را کشت در آن هنگام جناب شهربانو بحالت مظلومی آن طفل کشته جور و جفا را نگاه مینمود مانند کسی مدهوش توانائی سخن گفتن و یارای تکلم نمودن نداشت مترجم میگوید مصنف ره در جلد یازدهم بحار الانوار و جلاء العیون خود فرموده است که مقتضای روایات معتبره آنست جناب شهربانو در عرصه کربلا حاضر نبود و پیش از قضیه کربلا از دنیا رحلت نموده بود انتهی چون جناب امام حسین علیه السلام بجانب یمین و یسار خود نگاه نمود کسی از یاران و اهل بیت کرام خود ندید همه ایشان را کشته و بخون خود آغشته دید در آن هنگام جناب فخر الساجدین زین العابدین چون پدر بزرگوار خود را بیکس و تنها دید از خیمه بیرون آمد از نهایت ضعف و غایت شدت مرض خود قدرت و توانائی نداشت که شمشیر را بردارد و جناب زینب خاتون از عقب آن بیمار شتابدار صدا نمود ای فرزند کجا میروی بجای خود برگرد فرمود ای عمه مرا بگذار که در پیش فرزند عزیز جناب رسول خدا مقاتله نمایم جناب امام حسین چون فرزند شتابدار خود را عازم کارزار دید جناب ام کلثوم را صدا زد که ای ام کلثوم فرزندم را بگیر و نگذار بیاید تا اینکه روی زمین از نسل آل محمد خالی نماند جناب ام کلثوم آن دست مبارک آن بیمار مظلوم گرفته بسوی خیمه ها برگردانید چون دل مبارک جناب امام حسین بشهادت اهل بیت و فرزندان خود بدرد آمد جز نفس نفیس خود و زنان خونجگر بیکس و دختران بی پدر و برادر خود ندید از برای اتمام حجت و اکمال برهان و قطع معذرت ندا داد هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا یعنی مظلوم بیابان کربلا و کشته گروه اشقیا بصدای بلند خود ندا مینمود آیا دفع کننده هست که این بلا از حرم و اهل بیت جناب رسول خدا دفع کند آیا موحدی و خدا شناسی هست که از خدا بترسد و پرهیز نماید در حق ما آیا فریادرسی هست که امیدوار رحمت و کرم خدا بوده باشد در فریاد رسی ما چون زنان حرم و دختران رسول اکرم صدای استغاثه آنحضرت را شنیدند و سخنان دلسوز و جانگداز او را استماع نمودند صداها بگریه و زاری و ناله و سوگواری بلند کردند آن غریب کربلا چون شیون اهل بیت را شنید برای تسلی ایشان بسوی خیمه ها ملائک پاسبان خود برگشت فرمود فرزند من علی طفل صغیر مرا بمن بدهید تا او را وداع نمایم چون آن طفل مظلوم تشنه لب بدست مبارک آنحضرت دادند بروایت شیخ مفید ره فرزند خود عبد الله را طلبید در دامن خود گرفت و از رخسار نازنین فرزند لب تشنه و جگر سوخته خود میبوسید و توشه از بوسه او برمیداشت و فرمود وای بحال این قوم بدخصال هنگامی که جد بزرگوارت محمد مصطفی دشمن ایشان باشد و با ایشان بمقام محاجه و مخاصمه برآید و هنوز آن طفل مظلوم در کنار شریف آن امام معصوم بود ناگاه حرمله ابن کاهل اسدی حرامزاده ملعون شقی تیر بچله کمان کین گذاشت گلوی نازک آن طفل صغیر را نشانه ساخته آن طفل مظلوم را در کنار آنحضرت ذبح نموده گلوی نازنین گلرنگ او را به تیر کین پاره نمود آنحضرت چون فرزند عزیز مظلوم خود را کشته دید دست مبارک خود را بزیر خون گلوی آن طفل زخم دار گرفته چون دستش از خون زخم او پر شد آن خون را بجانب آسمان انداخت بروایت سید بن طاوس آنحضرت فرمود مصائبی که بر من رخ میدهد چون در راه رضای خداوند رحمان است بسیار سهل و آسانست بروایت جناب امام محمد باقر قطره از آن خون از جانب آسمان بسوی زمین برنگشت عرض نمود خداوندا این فرزند من در نظر تو کمتر از بچه ناقه صالح نیست خداوندا اگر امروز برای مصلحتی ظفر بر دشمنان و نصرت را از ما تاخیر نموده پس این مصیبت را برای ما

فصل هفتم [illegible] کیفیت [illegible] علیه السلام

ذخیره ها

ذخیره نما بجهت آن روزیکه بهتر است برای ما از این روز که الفاظ عدد احتجاج روایت کرده است که چون جناب مظلوم کربلا در عرصه گاه نینوا یکه و تنها ماند و هیچ کس از یاوران و برادران و فرزندان آن بزرگوار زنده نبود مگر جناب فخر الساجدین علی بن الحسین امام زین العابدین علیهما السلام و فرزند دیگر شیرخواره که هنوز از شیر باز نشده بود نام آن طفل لب تشنه عبد الله بود و آن طفل مظلوم را بدست مبارک خود گرفت که او را وداع نماید ناگاه تیر جفا کاران لشکر ستمکاران آمد بگلوی نازک نازنین آن طفل معصوم رسید آن مظلوم را کشت پس آنحضرت از اسب خود فرود آمد به نیام شمشیر خود زمین را کند و آن جگر گوشه فرزند مظلوم خود را در زیر خاک دفن نمود مترجم میگوید در جمله از کتب مقاتل کشته شدن جناب علی اصغر را بنحو دیگر نقل کرده اند بعضی از ایشان نسبت به بزرگوار سید بن طاوس نسبت داده اند که کشته شدن آن طفل معصوم در هنگام کارزار و اشتغال بجنگ گروه اشرار واقع گردید که چون آنحضرت از قتال لشکر اشرار بسوی خیمه محارم برگشت خواهر مکرمش جناب زینب خاتون بروایت ابی مخنف جناب ام کلثوم آن طفل شیرخواره را بدست گرفته بنزد برادر بزرگوار خود آورد و عرض نمود ای برادر یا حسین این فرزند صغیر تو سه روز است که آب نیاشامیده است از این قوم جرعه آبی بطلب که بلکه اندکی آب بر این طفل تشنه لب بدهند حضرت قنداقه آن طفل مظلوم را بر روی دست خود گرفته بمقابل لشکر ستمکاران آورد فرمود ای قوم بگمان شما شیعیان و اهل بیت مرا کشتید بحق جگر این طفل شیرخواره از بی آبی و تشنگی آتش گرفته نزدیک به هلاکت رسیده جرعه آبی بر این تشنه لب بدهید هنگامیکه آن بزرگوار مظلوم آن قوم ستمکار میشوم را مخاطب نموده ملعونی از اولاد کافران لشکر شیطان تیر کین بچله کمان گذاشته آن طفل تشنه لب را در کنار پدر بزرگوارش جناب مظلوم کربلا بخون خود سیراب نموده گلوی او را به تیر جفا پاره کرده مرغ روحش در بهشت برین بجد بزرگوارش در پیوست و آنحضرت دست مبارک خود را بخون فرزند دلبند خود پر میکرد بجانب آسمان میانداخت و میفرمود خداوندا تو بر کرده های این گروه ستمکار گواه باش بلاهای ایشان بر خود واجب و لازم کرده اند که هیچ کس را از ذریه محمد مصطفی بروی زمین باقی نگذارند آنحضرت نعش بخون آغشته فرزند مقتول خود را بخیمه محارم آورده بجناب ام کلثوم داد بروایت دیگر آنحضرت گریه میکرد چون زنان حرم صدای گریه آن مظلوم را شنیدند از خیمه بیرون دویدند دیدند آنحضرت بخون آلوده فرزند خود را به سینه مبارکش چسبانیده چون آن طفل مظلوم را کشته یافتند صداها بناله و شیون بلند کردند از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفته است من از زمره لشکر عمر بر آن طفل مقتول نظری کردم که در کنار جناب امام حسین بود دیگر زنی مانند آفتاب از خیمه بیرون آمد پای مبارکش بدامن جامه خود بر میخورد و بر زمین می افتاد و گاهی برمیخواست و صدا بواویلاه و واقتیلاه و وامهجة قلباه بلند کرده حتی گریه و فغان آن زن لشکر بنی امیه را بان قساوت قلب گریان نمود تا اینکه خود را با آن طفل مذبوح رسانید و خود را بروی نعش برادرزاده خود افکند بسیار گریه و زاری نمود و از عقب آن زن دختران مانند لؤلؤ درخشنده بودند و در آن حالت جناب امام حسین مشغول پند و نصیحت لشکر عمر بود بهمان ساعت بسوی آن زن برگشته سر او را چیزی افکند بسوی خیمه ها برگردانید حمید میگوید من از کسانی که در اطراف من ایستاده بودند از آن زن پرسیدم گفتند ام کلثوم و آن دختران فاطمه صغری و سکینه و رقیه و زینب است حمید گوید من از گریه کردن نتوانستم خود داری نمایم از شعبی مرویست که چون جناب امام حسین نعش خون آلود فرزند کشته خود را بسوی خیمه ها آورد و جناب مظلوم کربلا گریه مینمود چون زنان اهل حرم صدای گریه آن بزرگوار را شنیدند از خیمه بیرون آمدند و آن طفل معصوم را کشته دیدند صداها بناله و زاری بلند کردند جناب ام کلثوم آن طفل را بسینه خود چسبانید و گلوی زخم دار او را به نزد گلوی مبارک آورد و قطرات عبرات از دیده های مبارکش فرو میریخت و با قلبی دردناک و دل سوزناک صدای وامحمداه و واعلیاه بلند نموده و میگفت که بعد از شما از این گروه ستمکاران چه بلاها بسر ما میاید وای بسوز دل و حرقت جگر من و وای بسیاری اندوه و حزن من بطفلی که بخون خود آغشته کشته وای بر مصیبت و حزن من به پسر شیرخواره که به تیر دشمنان از شیر باز شد و وای بر حسرت و کربت من بر زخم شدن پلکهای چشم و سوزش احشاء من و این ابیات را در مرثیه خوانی میخواند

لهف نفسی علی صغیر اوام فطمته السهام قبل الفطام
لهف قلبی علیه وهو صریع جرعوه بجیعه وهو ظام
خضبوه بدمه وهو طفل لهف قلبی علی قتیل الطغام
احرقوا قلب والدیه علیه ورموه بذلة وانتقام
ویلکم بیننا وبینکم الله لدی الحشر عند فصل الخصام

اوام بر وزن غراب بمعنای حرارت تشنگی و عطش است بجیع بر وزن امیر بمعنا خونی است که از اندرون انسان بیاید دم بتشدید میم بعد از قلب یاء بر میم و ادغام طغام بر وزن سحاب مرد فرومایه و رذیل و احمق را میگویند وای بر حسرت نفس من بر مصیبت طفلیکه تشنه لب و عطشان بود با آن

تشنگی

تشنکی تیرهای کین قوم ملاعین اورا انشیراب نمودند پیش از انکه اورا از شیر از نمایند چه بسیار است ندوه و حسرت دل
من بر این فرزند مظلوم هنکامی که کشته شده است خون کلوی نازکش را برا و از روی جور و جفا اشامیدند هنکامی که تشنه
لب بود اورا بخون خود اغشته و رنکین نمودند و حال انکه او طفل صغیر بود و چه بسیار حسرت دارد دل من بر ان طفل کشته
قوم اراذل و فرومایکان جاهلان دل پدر و مادر اورا در مصیبتش سوزانیدند و کلوی اورا تیر زدند از روی ذلت و انتقا
وای بر شما امیان شما و میان ما خداوند قهار در روز فصل خصومت ها حاکم است بعضی کفته است که این ابیات دیکری از زبان
حال جناب ام کلثوم اخت انشاء نموده است که مطابق مرثیه انمظلومه است از جناب سکینه خاتون بعضی روایت کرده است
که انخاتون مکرمه فرموده است هنکامی که در قتلکاه مدهوش بر روی نعش پدرم بزرکوارم افتاده بودم از کلوی بریده
پدرم صدای کوش من میامد که میفرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید
فاندبونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی در بعض نسخ کیف استسقی لطفل
ثم سقوهم لم یرحمونی یعنی ای شیعیان من اکر اب خوشکوار شیرین بیاشامید از تشنکی من یاد اوری نمائید اکر از نزد
غریبی یا شهیدی بکذرید مرا یاد کنید و بر غریبی و بیکسی من ندبه و زاری نمائید ارزو دارم که شما در روز عاشورا در
هنکام کارزار حاضر میشدید و نظر میکردید که از لشکر کفار اب از برای طفل تشنه خود طلب مینمودم ایشان از ترحم ابا و
امتناع میکردند با ایشان رحم بر حال من نکردند و طفل مرا اب ندادند بخون خود اغشته نمودند و انا السبط الذی من
غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی یعنی من همان سبط رسول خدا هستم که بی کناه مرا کشتند و
زیر سم اسبان بعد از کشتن استخوان بدن مرا خورد کردند انتهی مصنف ره از بعض کتب روایت کرده است که چون جناب امام
حسین هفتاد و دو نفر از اهل بیت کرام خود نظر نمود و ایشان را کشته و بخون خود اغشته دید بجانب خیمه امد فرمود یا سکینه
یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلم چون زنان حرم صدای انمظلوم بیکس را شنیدند برش کرد امدند جناب
سکینه خاتون با دل بریان و دیده کریان عرض نمود ای پدر بزرکوار ایا تن بمرک در دادهٔ و برکشته شدن اماده کشته
حضرت فرمود چکونه تن بمرک ندهد کسیکه یاوری و معینی از برای او نمانده باشد عرض نمود ای پدر مهربان ما را بحرم جد بزرکوا
خود بر کردان حضرت فرمود هیهات چه بسیار بعید است دیکر امروز مرا ممکن نیست که شما را بحرم جد خود بر کردانم
و هرکز دست از من برنخواهند برداشت و اکر صیاد مرغ قطا را بکذارد هر اینه باستراحت در اشیانه خود میخوابد چو
زنان اهل بیت رسالت این سخن جکرسوز و جانکداز را از انحضرت شنیدند صدا بناله و زاری و کریه و سوکواری بلند
نمودند قطرات عبرات از روی حسرت برخسار خود جاری کردند حضرت ان مصیبت زدهکان جکرسوزان دل ریش را تسلی
داد و به نصایح شافیه و مواعظ کافیه از کریه و ناله ساکت نمود ابو الفرج کفته است مادر عبد الله بن الحسین رباب دختر
امرء القیس است و ان زن نیکوکار همانست که جناب ابی عبد الله الحسین این دو بیت را در مدح او کفته است لعمرک انی
لاحب دارا تکون بها سکینة والرباب احبهما و ابذل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب عمر بروزن فلس
بمعنای زندکیست و حال حیوة است که بعمر تعبیر میکنند کاه بمعنای دین و مذهب اطلاق مینمایند چون سوکند بغیر خدا
مذموم است شاید در امثال مقام معنای دوم مراد بوده باشد یا اینکه این نحو کلام محض تاکید مطلب است نه سوکند حقیقی و
در مقام مثل همیشه عمر بفتحه عین است از برای کثرت استعمال و تخفیف فتحه و در غیر این مقام عمر بضمه عین مستعمل میشود
حاصل معنای کلام خوش بیان انحضرت اینست قسم بجان تو بدرستیکه من انخانه را دوست دارم که در وی نام سکینه و رباب بوده شد یا
یا سکینه و رباب باشد که مراد از احتمال اول همنام ان دو خاتون مکرمه است بنابراین احتمال ضمیر تثنیه در احبهما راجعست
بسکینه و رباب دختر و زن انحضرت است از قبیل استخدام و از احتمال دوم خود ایشانست من سکینه و رباب را بسیار دوست دارم
و بزرک و نفیس و معظم مال خود را از برای ایشان بذل و بخشش مینمایم و مذمت و عتاب عتاب کننده را در نزد من هیچ محلی و اعتبار
ندارد ابو الفرج بعد از نقل اینکلام فرموده است سکینه که در این بیت مذکور است دختر انحضرت است از رباب و اسم سکینه
امینه بود و سکینه علم بغلبه شده است در انخاتون مکرمه و نام اصلی او نیست و عبد الله در کنار انحضرت به تیر کین کشته
شد ابو الفرج بسند خود از حمید بن مسلم روایت کرده است که جناب امام حسین فرزند خود را بنزد خود طلبید و در
کنار خود نشانید عقبة بن بشر ملعون تیری بجله کمان کین کذاشت انطفل مظلوم را در کنار انحضرت مقتول و
مذبوح نمود بسند دیکر از بعضی حاضرین کارزار کربلا روایت کرده است که بان حضرت طفلی داشت تیری از میان
لشکر اعدا انداختند بکلوی مبارک نازک انطفل فرو رفت و انحضرت خون کلوی فرزند مقتول خود را بدست خود

میکرفت بجانب اسمان میانداخت قطرهٔ از ان خون بسوی زمین بر نمیکشت و میکفت خداوندا اینفرزند در نزد تو
از بچهٔ ناقهٔ صالح کمتر نیست مترجم میکوید ابو مخنف در مقتل خود در این وداع کلامی ذکر کرده است که الحاقش باینمقام خالی
از فایده نیست کفته است که چون فرزندان انحضرت را به تیرها کشتند انحضرت در نزد خیمه ایستاد و صدا نمود یا ام کلثوم یا
زینب و یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه از من بر شما سلام باد این اخر اجتماع ماست در یکجا و مقام به تحقیق مصیبت
و دلسوزی بشما نزدیک شده است جناب ام کلثوم چون از برادر مظلوم خود این سخن محنت اثر را شنید با جکر سوزان و
دل بریان و دیده کریان عرض نمود ای برادر بزرکوار ایا با شامیدن شربت ناکوار مرک اماده و مهیا شدهٔ انحضرت فرمود ای
خواهر مهربان چکونه برای مرک اماده نشود کسیکه نه ناصری دارد و نه معینی عرض نمود ای برادر مهربان ما را در این بیابان
بلا بیکس و تنها مکذار ما را بحرم جد بزرکوار خود برکردان چون انحضرت این سخن دلسوز را از خواهر مهربان خود شنید
اشک حسرت برخسار مبارک خود جاری ساخت و فرمود لقد کان القطا بارض نجد قریر العین لم یجد الغرا ما
فولته البزاة فهیمته و لو ترک القطا الغفا لناما یعنی هر اینه مرغ قطا در زمین نجد چشمانش روشن و دلشاد و خرم
بود که هرکز بکی و غرامتی نداشت مرغهای شکاری و شهبازان بازی انمرغ را بدو کردان و اواره و سرکردان نمودند و اکر قطا را
بحال خود بکذارد بر اینه در اشیانه خود میخوابد کوچ کجا میسر خواهد شد که دشمنان از هر طرف ما را احاطه کرده اند مصیبت
از اینمطلب دیکر است بر ما چون جناب سکینه خاتون این سخن وحشت اثر را شنید صدا بناله و زاری بلند نموده ناله
جانکداز از دل پر درد خود کشید جناب مظلوم کربلا انخاتون مکرمه را بسیار دوست داشت او را بسینه خود چسبانید و از روی
دختر محنت کشیده و مصیبت زده خود بوسید و باستین خود قطرات اشک را از دیده میوهٔ دل خود میزدود و میفرمود
سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی
الروح فی جثمانی و اذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان حمام بروزن کتاب بمعنی قضا و قدر
مرک است در بعض نسخ تاتینه با نون وارد شده است بمعنای ناله نمودنست یعنی بزودی بعد از کشتن من کریهٔ تو بسیار طول
خواهد یافت پس بیزار بدان که از تو کریه بسیار میشود هنکامی که مرک مرا دریابد دل مرا با اشک چشم حسرت سوزان تا هنکامی که روح در
بدن من باقی است زمانی که کشته شدم پس انوقت تو سزاوارتر هستی بان ناله و کریه که نخواهی اورد ای بهترین زنان حضرت ایشان را به
انواع تسلیها تسلی داد عازم قتال کافران کردید بطرف راست و چپ خود نکاه نمود کسی را از یاران و اهل بیت خود زنده ندید
و همه ایشان کشته و پیکرهای ایشان بخاک و خون غلطیده دید مشاهده نمود که مرک صدای ایشان را خاموش کرده از روی حسرت
یکی یکی ایشان را بنام خود ندا نمود و فرمود ای شجاعان میدان کارزار و مبارزان عرصهکاه نبرد لشکر اشرار چه شده است شما را که من شما را ندا
میکنم جواب من نمیدهید و شما را امر میکنم و بیکانکی طلبم مرا اجابت نمیکنید ایا شما را خواب بیدار کرده ایدکه امیدوار باشیم که بیدار خواهید
شد مکر محبت شما از امام خود اندک کردیده است که او را یاری نمیکنید این زنان بیکس دختران جناب رسول خدا است که بجهت کشته
شدن شما ضعف و لاغری برجسم ایشان غالب کشته پس از خواب خود بیدار شوید ای بزرکواران کرام از حرم جناب رسول خدا طاغیان
کوفه و شام را دفع نمائید بخدا سوکند هرکز شما بیوفا نیستید لکن مرکها شما را خیانت کرده است این روزکار غدار بشما مکر و حیله
نمود و الا هر اینه از استغاثه من تقصیر نمیکردید و از یاری من پنهان نمیشدید پس ما بر مصیبت شما دلسوز هستیم فانا لله و
انا الیه راجعون و این ابیات را در شان ایشان میخواند قوم اذا نودوا لدفع ملمة و القوم بین مدعس و مکردس
لبسوا القلوب علی الدروع و اقبلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس نصروا الحسین فیا لها من فتیة عافوا الحیوة
و البسوا من سندس مدعس بروزن مصوف بمعنای نیزه زدن و مزراق بکار بردن است یا در تو بی خیمه مشغول طعام خوردن
و کوشت بریان کردن است و مکردس بجماعت جماعت شدن لشکر است شاید بصیغهٔ اسم مفعولست و ظاهر مراد از قوم دوم لشکر
مخالفانست یعنی اصحاب حضرت جماعتی بودند هنکامی که بجهت دفع بلا و نازله خوانده شدند در حالتیکه لشکر اعدا میان نیزه زدن
و کروه کروه کشته احاطه کننده بودند یا سرداری و سر عسکری میکردند ان بزرکواران دل هنرمند را از بالای زره خود پوشیده بر تن
و کشتن نفس خود بر یکدیکر سبقت میکردند یاری نمودند بر حسین چه بسیار جوانان نیکوکار بودند که از زندکانی دنیا
کذشتند و از سندس بهشت جامهها کوناکون میپوشیدند و سید بزرکوار سید بن طاوس ره این ابیات را غیر از بیت اخیر
در شان اصحاب حضرت از دیکری نقلکرده است در بعض نسخ بعوض و القوم و الخیل وارد شده است انتهی بروایت
مصنف ره از ابو الفرج انحضرت باسب خود سوار کشته عازم میدان کارزار کروه اشرار کردید مترجم میکوید در بعض کتب
مقاتل در اینمقام روایتی نقلکرده اند الحاق وی باین مختصر خالی از فایده نیست بلکه مناسب و موافق روایات مصنف ره

بعضی
است

... بعضی از ارباب مقاتل روایت کرده اند ... زنان اهل حرم و دختران دلکباب رسول اکرم انمظلوم بیکس را عازم
قتال کرو و اشرار دیدند عنان طاقت صبر و شکیبائی را از دست داده صداها بگریه و زاری و ناله و سوگواری بلند نمود
از روی حسرت بر خاک افتادند زنان امام ابرار بنگاهی کردند و بعضی زنان دل شکستگان قدمهای مبارک انحضرت را می بوسیدند و بعضی
از دستهای مبارکش بوسه میدادند و قطرات عبرات از چشمان ان بیکسان جاری میشد صدای الفراق الفراق و ندای الوداع الوداع از ان
سرزمین بلا بلند گردید ... اعلای پیوست و صدر نشینان بارگاه قدس دیده گریان و اشک ریزان بودند و بحالت ان بیچارگان
دلسوزان شدند انمظلوم بیکس چون جزع و بیقراری و اضطراب و گریه و زاری اهل بیت رسالت را مشاهده نمود دل پر دردش
بحالت ایشان کباب گشته و ایشانرا تسلی میداد و بصبر و شکیبائی امر میفرمود و میگفت شمارا وصیت میکنم براین که چون
مرا بکشند کلام ناخوشی بزبان خود جاری نکنید که باعث نقص ثواب و پستی قدر و درجهٔ شما بوده باشد و طپانچه بر رخسار
خود مزنید و روی و سینهٔ خود را مخراشید در انهنگام جناب زینب خاتون با دل بریان و دیده گریان عرض نمود ای برادر
مهربان بمرگ خود یقین کرده تن بکشتن خود دادهٔ انحضرت فرمود چگونه بمرگ خود یقین ننمایم و حال انکه هیچ یار و یاور
ندارم جناب زینب خاتون عرض نمود ای برادر بزرگوار ما را بسوی حرم جد بزرگوار خود برگردان حضرت فرمود الجواهر اگر این
قوم اشرار دست از من برداشتند خود را باین مهلکه و بلا نمیافکندم گویا در پیش چشم منست که شمارا در این نزدیکی اسیری
نمایند مانند بندگان و کنیزان شمارا دستگیر میسازند و شمارا بجلو اسب خود میاندازند و تازیانه ها بر روی شما میرسانند
چون انخاتون مکرمه این سخنان دلسوز و کلمات گریه انگیز را از ان شاه بیسپاه استماع نمود قطرات عبرات را از چشم زخم دار
خود جاری کرد صدا بگریه و زاری و ناله و فغان بلند نمود و میگفت وای بر بیکسی و تنهائی و ابر کمی یاران و بدعاقبتی و شوم
حبا امل را اختیار دست بگریبان خود زده گریبان خود را چاک نموده و طپانچه بر روی خود زد حضرت فرمود ای دختر علی مرتضی ارام
بگیر و ساکت باش بکیستی بعد از این گریه تو بسیار خواهد شد و فرمود لا تلطمی یا ابنة الزهراء خدّک من قتلی وقد
غمرت اعضائک اشجان ولا تشققی علی الجیب صارخة فالشق کشف ونشر الشعر خذلان یعنی ای دختر عزیز زهرا
بجهت کشته شدن من بروی خود طپانچه مزن و حال انکه اعضای ترا اندوهها و غصهها فرا گرفته و غالب شده باشد و در مصیبت
من گریبان خود را چاک منما هنگامی که ناله کننده باشی زیرا که چاک نمودن گریبان کشف پردهٔ عفت و حجاب عصمت است و موی
پریشان کردن باعث ذلت و خواری است لکن اذا انفعت فی الرمضاء منجدلا والخط من شامخ المعروف بنیانی
لکن هنگامی که در روی خاک گرم افتاده و پنهان شدم با بدن زخم دار از خاک بلندی معروف بنیان من فرود امد حتی حنین
الحمام الاتلان نادبة واستمطر الدمع حیث السحب اعیان در این بیت دو احتمال دارد یکی انکه چون بدن پاره پاره
من بر روی خاک گرم افتاد مانند کبوتران درختان باغ ناله کن در حالتیکه ندبه کننده هستی اشک چشم را مانند باران برخسار خود جاری
نما وقتیکه دیدهگانت مانند ابر نوحهگر شده باشد و این وجه بنا بر انست که در کلام قلب شود و دیگری انست که اشک چشم بر رخسار
خود برین وقتیکه ابر سوراخ سوراخ باشد یعنی که در انهنگام باران ابرها تند بریزد و قطرات وی پی در پی میافتد و
ان تفرقت الایتام فانتدبی بجمعها فالجزاء فی البعث غفران وان یشوق علیها سیر قائدها فاستر فقیهم وان
غاز الحیان واستقی من خصیل الماء ان شکت عطشا فربما رق ان الشط ملآن اگر یتیمان من بعد از من
پراکنده شوند بجهت جمع اوری ایشان ندبه کن و صدا زن جزا و اجر زحمتهای ایشان در روز حشر غفرانست اگر راه رفتن و
راندن شتربان ایشان برای ایشان بسیار سخت و گران باشد بیاری بان ایشان رفق و مدارا نما هر چند یکه احسان و نیکی او از تو
مفقود و نابود شود اگر یتیمان من از تشنگی شکایت نمودند از دشمن خود برای ایشان اب طلب شاید دشمن تو رحم و رقت
کند زیرا که نهر پر از اب سیراب نمودن ایشان بر دشمن مشکل نمیشود و اب بجهت بیتابان بنظر شاید ایداً انتهی برگشتیم بسر
ترجمهٔ انچه که مصنف ره از ابو الفرج روایت کرده است که انحضرت بر اسب خود سوار گشته قدم بمیدان کارزار گذاشت و
این ابیات را میخواند کفر القوم وقدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین قتل القوم علیا وابنه
حسن الخیر کریم الطرفین در بعضی از نسخهها مصراع اول بیت دوم چنانست قتلوا قدما علیا وابنه
و اخر مصراع دوم وی کریم الابوین است یعنی این قوم بدکردار کافر بدین خداوند جبار شده اند و از قدیم زمان
از ثواب خداوند عالمیان که پروردگار انس و جانست اعراض نموده اند و علی و فرزند او را که حسن نیکوکار
... انش نجیب کریمست نسبت کشتن جناب امیر مؤمنان و جناب حسن مجتبی را بر موجودین ... امیه حاضران
... نسبت دادن قتل پیغمبر است برهوداء نکه در ایام حیات جناب رسول خدا بودند حنقا منهم

وقالوا اجمعوا واحشروا الناس الی حرب الحسین در بعض نسخهها مصراع دوم این بیت چنین است نفیتک الان
جمیعا بالحسین نفیتک از نفت است که بمعنای هجوم اوردنست و شاید واحشروا فعل ماضی باب افعال بوده باشد یعنی از
روی کینه و عداوت دیرینه از ان ملاعین کشتن علی و فرزندش حسن ظاهر شد چون از قتل ان دو بزرگوار فارغ شدند
گفتند عزم خود را جزم کنید بکشتن حسین و مردم را برانگیخته شاید بجنگ ان بزرگوار و معنای نسخهٔ دیگر چنین است که
عزم نمایند که در این ایام هجوم اورده شد به کینه بر حسین یا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین ثم
صاروا وتواصوا کلهم باجتیاحی لرضاء الملحدین لم یخافوا الله فی سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین
اجتیاح مصدر اجتاح میباشد از باب افتعال که بمعنای استیصالست لام لقوم لام استغاثه است که مراد از قوم در اینوقت قوم
نیکوکار اشرف و مؤمنانست یا لام تاکید منادی میباشد یعنی ای گروهی که از مردمان رذیل و ناکسان هستید که لشکر و جمعیت
درست و مهیا کردند بجهت کشتن اهل حرم مکه و مدینه بعد از اجتماع بسوی جنگ و قتال اهل حرمین روانه شدند و بیکدیگر
وصیت نمودند باستیصال و هلاک نمودن من بخاطر خوشنودی دو ملحد کافر که عبارت از یزید و ابن زیاد عنید و بن پلید است
ان ناکسان ملاعین و بدبختان خون من از خدا پرهیز نکردند بجهت خوشنودی عبید الله حرامزاده که نسل کافرانست و شاید کافرین
بصیغهٔ جمع بوده باشد وابن سعد قد رمانی عنوة بجنود ککوف الهاطلین وکوف بروزن دخول بمعنای ریختن
شر ... است و هاطلین تثنیهٔ هاطل است که بمعنای باران فروریزنده و تندر اید گویند ظاهر انست که تثنیهٔ این لفظ بمحض
تاکید است و بالجنود احتمال دارد که متعلق برمانی بشود که نزدیک باشد با تعدیه و شاید بمعنای مع بوده باشد که مراد
انداختن همان تیر کینیست که حرامزاده در اول کارزار بسوی لشکر امام ابرار انداخت و لشکر نامسعود ان لعین هر دو به تبعیت
انحرامزاده تیر اندازی نمودند پسر سعد حرامزاده از روی عناد و عداوت و تجهه شقاوت لشکر انبوه بیشماری دو پی مانند
قطرات باران بقتال من ریخت یا مراد اینست که پسر سعد با لشکر خود بسوی من تیر انداختند مانند ریختن باران ابر یا لا
بشیئ کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی والنبی العربی الوالدین در
بعض نسخهها بضیاء الفرقدین وارد شده است لشکر بیشمار بجنگ و قتال اماده کردند نه از جهة اینکه چیزی از من بیش
از این صادر شده باشد که از جهت ان قصاص از من نمایند جز اینکه مفاخرت بروشنی دو خورشید انور جهان و نامبر عالمیان یعنی علی
مرتضی که بهترین گذشتگان و اینده گانست بعد از پیغمبر اخر الزمان و پیغمبر اخر الزمان که پدر و مادرش از قریش است خیرة الله
من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین پدر بزرگوارم پسندیده پروردگار عالمیانست از میان خلق جهان بعد از ان برگزیده
اهل زمان مادر من میباشد پس من فرزند دو پسندیده و برگزیده هستم فضة قد خلصت من ذهب فانا الفضة وابن
الذهبین ... احتمال دارد که مراد از فضه خود انحضرت بوده باشد و از ذهبین جنس ذهب مراد شود یا از فضه مراد جناب فاطمه
زهراء مقصود باشد و از ذهب جناب رسول خدا بوده باشد یعنی من نقره که از طلای خالص شده است پس نقره هستم فرزند دو
ذهب ظاهر این بیت همین مراد بوده باشد من له جدّ کجدی فی الوری او کشیخی فانا ابن العلمین در میان اهل
روزگار کیست که جدش مانند جد بزرگوار من شود یا پدرش مانند پدر من باشد پس من فرزند دو بزرگوار صاحب شان و قدر
و منزلت سید عالمیان هستم مترجم گوید که مصنف ره مناقب چند بیت دیگر باین ابیات زیاده نموده است و فرموده است
که در میان این ابیات ابیات دیگر نقل کرده است مترجم گوید چون مناقب در نزد حقیر حاضر نبود لهذا معلوم نشد
که در کجا نقلکرده است از انجهة انها را در اینجا ایراد نمودم بعد از انها باقی ابیات مذکوره را ایراد نمایم و ابیات مناقب
اینست فاطم الزهراء امی وابی وارث الرسل ومولی الثقلین طحن الابطال لما برزوا یوم بدر
وباحد وحنین وله خیبر اذ بارزهم بحسام صارم ذی شفرتین والذی اردی جیوشا اقبلوا
یطلبون الوتر فی یوم حنین احد بضمهٔ همزه و حاء مهمله کوهیست که در نزدیکی مدینهٔ منوره ما در این بیت بجهت
ضرورت بسکون خوانده میشود وتر بکسرهٔ واو و سکون تاء بمعنای طلب خون و انتقام است مراد از ضمیر بارزهم
اهل خیبر است فاطمه زهراء مادر من و پدر بزرگوارم وارث پیغمبران و مولی انس و جان است که استخوان شجاعان کارزار را
مانند ارد خورد نمود هنگامی که بمبارزت انسرخد بیرون امدند در روز جنگ بدر و احد و حنین و مبارز دلیر صاحب
جنگ اهل خیبر است هنگامی که بمبارزت لشکر اسلام با تیغ برنده که هر دو طرفش تیز و قاطع بود بیرون امد و
ایشانرا پراکنده نمود و ان بزرگوار کسی است که لشکر کفار را بخاک هلاکت افکند هنگامی که رو بروی لشکر
اسلام امدند در روز جنگ حنین طلب خون کشتگان خود نمودند من له عم کعمی جعفر وهب الله له

اجنحتین کیست از اهل روزگار که برای او عم بوده باشد مانند عموی من جعفر که خداوند عالمیان برای او دو بال کرامت فرموده
حلیة المرشد مصباح الهدی وابی الموفی له بالبیعتین بطل قرم هزبر ضیغم ماجد سمح قوی الساعدین
مراد از بیعتین بیعت عقبه و بیعت رضوانست که در احوال جناب پیغمبر مذکور شده است جل من فرستاده و رسول خدا
وند عالمیانست که چراغ راه هدایت بود و پدر من وفا کننده برای احمد بزرگوارم به دو بیعتست شجاع دلاور سید بزرگوار
شیر خشمناک خداوند جبار بزرگوار جوانمرد و بازوان قوی و محکم بود عروة الدین علی ذاکم صاحب الحوض مصلی
القبلتین مع رسول الله سبعا کاملا ما علی الارض مصل غیر ذین ترک الاوثان لم یسجد لها مع قریش
مذ نشأ طرفة عین ریسمان محکم دین مبین علی مرتضی است وان بزرگوار صاحب حوض کوثر است در روز قیامت به قبله
با رسول خدا هفت سال تمام نماز خواند که در روی زمین جز ان دو بزرگوار برای خدا نماز کننده نبود گویا مراد انحضرت مردان روزگار است
زیرا که در اخبار معتبره وارد شده است که جناب خدیجه کبری نیز با ایشان نماز میخواند پدر من عبادت بتها را تارک بود که هرگز
بقدر یکچشم زدن از انروز یکه نشو و نما نمود با بت پرستان قریش برای بتها سجده نکرد وابی کان هزبرا ضیغما یاخذ
الرمح فیطعن طعنتین مراد از دو طعن بچند وجه محتملست یکی انکه تثنیه وی از برای افاده مجرد تکریر است یعنی پیوسته
در راه رضای خدا بر سینهٔ کافران اشقیا نیزه بکار می برد و دیگر انکه مراد طعن نیزه و ضرب شمشیر بوده باشد از باب تغلیب
چنانکه قمران و شمسانست و سیم انکه زمانی بر سینهٔ کافران نیزه می زد و زمانی بر سینهٔ ناکثان عهد و ستمکاران بنی امیه
و دیگران از لشکر معاویه و سپاه عایشه نیزه می زد کتمشی الاسد بغیا فسقوا کأس حتف من نجیع الحنظلین
ابجه که نسخه بحار در نزد مترجم حقیر موجود بود متن بیت باین نحو است که نوشته گردید و احتمال دارد کتمشی الاسد
مشتق از مشی که بمعنا شکستن استخوانست چنانکه تمشی بمعنی سرعت و راه رفتن است فسقوا بصیغهٔ فعل ماضی مجهول است
از سقی و احتمال دارد که بصیغهٔ معلوم بوده باشد بغیا بنا بر اول مصدر منصوب است برای تمشی از غیر باب لفظ خود و بنا بر
احتمال دویم مفعول له است برای سقوا بنا بر اینکه جایز باشد تقدیم مفعول له بر فعل مصدر بلفظ فاء و تثنیه اوردن
حنظلین شاید بجهة تکریر و تاکید است و احتمال دارد که مراد از وی طعن نیزه و ضرب شمشیر مراد باشد نجیع بر وزن امیر خالص
است که برای اشربه درست میکنند و مراد در اینجا غذای تلخ حنظل است شاید بمعنی خون بوده باشد چنانکه در سابق گذشت
یعنی چالاکی از رو بدست می گرفت و دیگر یکدفعه دو طعنه میزد مانند شیر که بر شکار خود شدت و سرعت مینمود پس دشمنان
از شربت ناگوار مرگ خون و شراب حنظل سیراب شدند تمام شد ابیاتی که از مناقب مصنف ره نقل کرده است تتمهٔ ابیات که
اینست فاطم الزهراء امی وابی قاصم الکفر ببدر وحنین عبد الله غلاما یافعا وقریش یعبدون
الوثنین یعبدون اللات والعزی معا وعلی کان صلی القبلتین مادر من فاطمهٔ زهرا و پدر من شکننده و
بر طرف کنندهٔ کفر بود در معرکهٔ بدر و حنین برای خداوند عالمیان در کودکی و اوایل جوانی عبادت و پرستش نمود در هنگامیکه
قریش به دو بت عبادت می کردند و پرستش لات و عزی مینمودند علی مرتضی در انوقت به دو قبله نماز می کرد اینکلام
اشاره است بمضمون ان اخباریکه دلالت دارد بر اینکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را در نماز بجهة
بیت المقدس می کردانید بوجهیکه کعبه نیز در پیش روی انحضرت واقع می گردید که در یکنماز به دو قبله رو می کردانید
فابی شمس وامی قمر فانا الکوکب وابن القمرین وله فی یوم احد وقعة شفت الغل بفض العسکرین
ثم فی الاحزاب والفتح معا کان فیها حتف اهل الفیلقین فیلق بر وزن صیقل بمعنا لشکر بزرگ است تثنیه
در عسکرین و فیلقین شاید بمعنا تکریر است و احتمال دارد که مراد کفار بت پرستان و کافران اهل کتاب باشد پدر
من خورشید انور عالمتاب و مادر من ماه درخشندهٔ جهانتابست پس من ستارهٔ درخشنده هستم فرزند افتاب فلک امامت و ولا
و ماه آسمان عفت و طهارت میباشم برای پدر من در روز جنگ احد جنگ نمایان و مبارزات بی پایان هست که کینه و غصهٔ سینهای
مومنان را شفا می بخشد بجهة پراکنده نمودن لشکر کفار و کشتن گروه اشرار و همچنین شجاعت و مبارزت ان بزرگوار در جنگ
احزاب و فتح مکه مشهور است که در انها مرگ لشکر بیشمار کفار بود فی سبیل الله ماذا صنعت امة السوء معا بالعترتین
عترة البر النبی المصطفی وعلی الورد یوم الجحفلین فی سبیل الله متعلق بحتف یا وقعه است که در بیت
سابق گذشت ورد بر وزن فرد بمعنای شیر است که بتمام جرات و جسارت بر شکار خود را هجوم اور میشود و
[illegible] الجنگ بها در راه رضای خدا مینمود این امت بد کردار قبیح افعال جمیعا بعترت پیغمبر نیکو کار پسندیده
مسعود کار و عترت علی مرتضی شیر بیشهٔ کارزار در روز هجوم لشکر کفار چه بدیها بعمل اوردند چون ان امام ابرار

و کشته گروه اشرار این ابیات را بزبان معجز بیان خود راندند با تنهایی در برابر انقوم کفار ایستاده در حالتیکه شمشیر شرربار را
از نیام انتقام کشیده و از جوع و مایوس و برگشته شدن عازم بود و میفرمود انا بن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا
حین افخر وجدی رسول الله افضل من مضی ونحن سراج الله فی الخلق نزهر منم فرزند عزیز علی مرتضی امام اطهر از هر
عیب و نقصان و پاک از عصیان که از فرزندان هاشم است در هنگام مفاخرت من این شرافت و بزرگواری برای من کفایت می کند و جد
بزرگوارم جناب رسول خداوند عالمیان بهترین و فاضل ترین گذشتگانست از همه پیغمبران و ماییم در میان خلق چراغ راه هدایت
دین خداوند عالمیان و نور درخشندهٔ پروردگار زمین و زمانیم که در روی زمین روشنی می بخشیم وفاطم امی من سلالة
احمد وعمی یدعی ذا الجناحین جعفر فاطمهٔ زهرا مادر منست که از نسل طاهر و مطهر احمد مختار می باشد و عم بزرگوار من
جعفر طیار بصاحب دو بال نامیده و ملقب گردیده وفینا کتاب الله انزل صادقا وفینا الهدی والوحی بالخیر یذکر
ماییم کسانی که در شان و بزرگواری ما ایات کتاب خداوند عالم براستی نازل گردیده و در حق ماست هدایت عالمیان
و وحی خدا در حق ما بخیر و نیکویی مذکور میباشد ونحن امان الله للناس کلهم نسر بهذا فی الانام ونجهر
در این بیت دو احتمال میرود اول انکه ماییم امان خداوند عالمیان برای همهٔ اهل جهان که ما بهمین شان و مقام در میان
خلق پنهان نشویم و گاهی اشکار یعنی گاهی خداوند عالم بلا را بجهة برکت وجود ما بر مردم نازل نمی کند لکن ایشان مطلع
نمیشوند بر اینکه بلا بجهة ما از ایشان دفع شده است و گاهی بلا بجهة ما از مردم برداشته میشود و ایشان مطلع باین
میشوند چنانکه در سالهای خشکی طلب باران مینمودند بجهة دعای ان بزرگواران باران رحمت خداوند عالمیان بر
زمین نازل میشد و دیگر انکه امان بودن ما از نزول عذاب گروهی از اهل روزگار جاهل و نادان هستند و گروهی
و گروهی دیگر مطلع و خبردار میباشند ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا بکاس رسول الله ما لیس ینکر وشیعتنا
فی الناس اکرم شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر ماییم صاحبان کوثر حوض دوستان و محبان خود را از حوض
کوثر سیراب خواهیم نمود بکاسهٔ جناب رسول خدا و این مطلب از بدیهیات و واضحاتست که گرد و غبار شک و شبهه
بدامن تحقق و راستی وی راه مجال ندارد و شیعیان ما در میان مردم بهترین شیعیان و تابعانند و دشمن ما در روز قیامت
خایب و خاسر خواهد گردید محمد بن ابی طالب فرموده است که ابو علی سلامی در تاریخ خود ذکر نموده است که این ابیات
از منشات جناب امام حسین علیه السلام است که دیگری نظیر این ابیات دیده نشده است فان تکن الدنیا تعد نفیسة
فدار ثواب الله اعلی وانبل وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء بالسیف فی الله افضل وان
یکن الارزاق قسما مقدرا فقلة سعی المرء فی الکسب اجمل وان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک
به المرء یبخل یعنی اگر دنیا در نزد مردم روزگار چیزی نیکو و شمرده پر قیمت گردد باز از دنیای فانی فایده ندارد چه
زیرا که خانهٔ جاودانی ثواب و جزای خدا بلند تر و نیکوتر است و اگر بدنهای مردم برای مرگ مخلوق شده است چنانکه
اینست پس کشته شدن مرد در راه رضای خدا به شمشیر افضلست و اگر ارزاق مردم مقسوم و مقدر است و مرد طالب انرا
اعتقاد دارد پس سعی و تلاش مرد در کسب بهتر است و اگر کمان اینست که جمع کردن مالهای دنیا برای گذاشتن است
پس چه قدر و منزلت دارد برای مال متروک که مرد جوانمرد در دادن وی بخل و خست می کند و این ابیات در سابق گذشت
پس امام مظلوم کربلا و کشتهٔ بیابان نینوا و فرزند گرامی جناب رسول خدا مردم را بمبارزت خود طلب نمود هر کسیکه از شجاعان
لشکر شقاوت قدم دلیری بمبارزت انشیر بیشهٔ شجاعت می گذاشت انیادگار حیدر کرار به تیغ آتش تاب شعلهٔ مرگ
بخرمن حیات ان نابکار می افکند تا اینکه گروه بسیار و مبارزان بیشمار بخاک ذلت و هلاکت افکند دیگر کسی را جرات مبارزت
و جسارت مبارزت نماند ان غضنفر میدان کارزار به میمنهٔ لشکر اشرار حمله ور گردید میفرمود الموت خیر من رکوب
العار مرگ از تحمل عار بهتر است پس میمنهٔ لشکر کفار را پراکنده نموده ان روبه صفتان فاجران از ترس تیغ بیدریغ
ان امام ابرار رو بهزیمت نهادند پس بر میسرهٔ لشکر اشرار حمله نموده میفرمود انا الحسین بن علی الیت ان لا
انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی منم حسین بن علی سوگند یاد نموده ام بر نفس خود که از کافران
... روگردان نشوم و حمایت نمایم اهل و عیال پدر خود را رفتار می کنم به دین پیغمبر بزرگوار و کشته
باشم در راه دین رسول خداوند جبار مترجم می گوید در بعض کتب مقاتل مذکور است که تمیم بن قحطبهٔ ملعون
خسران مآب قدم دلیری بمیدان نبرد انفرزند عزیز پیغمبر آخر الزمان نهاد و ان شقی حرامزاده عرض نمود ای فرزند
علی تا کی دست از جنگ و قتال بر نخواهی داشت و حال انکه یاوران و فرزندان و اهل بیت تو کشته شدند

و در میان بیست هزار کس تنها و بیکس مانده با این تنهائی از دست تو چه میاید که با بیست هزار کس جنگ و قتال میکنی و چه فایده به
حال تو می بخشد آنحضرت فرمود یا من بمحاربه شما آمده ام یا شما از من همت بر کمر زده بقتال من آمده اید فرمود من راه را
بشما گرفته ام یا شما سر راه مرا گرفته اید و حال آنکه یاران و برادران و فرزندان مرا کشتید در اینحال در میان من و شما جز
شمشیر چیزی دیگر نخواهد شد فرمود بیا سخن مگو نزد من بیا تا هنر تو معلوم گردد پس آن یادگار حیدر کرار بانگ بر آن
نابکار زده دست بقائمه شمشیر آتشبار برده مانند شیر خشمناک بسوی آن کافر ناپاک روانه شد هیچ فرصت مجال و
مهلت قتال بآن شقی بدفعال نداد شمشیر آتشبار بگردن آن خائب و خاسر زد که پنجاه ذراع به دور افتاد و مرغ روح
نحس آن کافر نجس به آتش دوزخ در پیوست چون این شجاعت را از آن فارس میدان کارزار دیدند ترس عظیم برایشان عارض گشته
کسی یارای بیرون آمدن نداشت بدین یابطحی ملعون که بشجاعت و دلاوری مشهور آفاق و معروف اهل شقاق و نفاق بود چون
ترس عظیم در لشکر نامسعود مشاهده نمود بر آن روبه صفتان زبان طعن و سرزنش گشوده و گفت وای بر شما آیا با این
جمعیت بیشمار از جنگ و قتال یکنفر گریزان میشوید پس آن حرامزاده بی سعادت بر اسب خود سوار گشته با کمال نخوت و غرور
بمبارزت آن حجت خداوند عالمیان بیرون آمد چون لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد حرامزاده بد اختر یزید ابطحی ملعون را عازم
مبارزت دیدند اظهار شادی و سرور نموده هر یک دیگر را بشارت میدادند آن ملعون خسران مآب بی باکانه رو بسوی آن شهسوار
میدان شجاعت گذاشت و از غایت نخوت و غرور خود زبان نحس خود را بسته هرگز سخن نمی گفت دلیرانه متوجه قتال آنحضرت
بود چون آن بزرگوار هجوم آوردن آن ملعون را مشاهده نمود فرمود یا مرا نمیشناسی با این جرات و جسارت بسوی من میائی گویا هیچ ترسی
از من در دل تو ندارد آن خائب و خاسر هرگز اعتنا ننموده از غایت کبر و غرور هیچ جواب نگفت چون آنحضرت نخوت آن شیطان بد
فطرت و خبث طینت را مشاهده فرمود با شمشیر آبدار و آتش بار تیز شرر بار مرا لحظه خود فرصت حمله بر آن کافر عنید نداد
ضربتی حیدری بر کمر نحس آن شقی زد مانند خیار تر دو نیم گردید جان پلید شر بدرک اسفل جحیم در پیوست انتهی مصنف
ره از سید بزرگوار سید بن طاوس ره روایت کرده است که جناب مظلوم کربلا در برابر آنگروه اشقیا ایستاده روبه صفتان
لشکر شیطان را بمبارزت خود تکلیف نمود هر کسیکه از آن اشقیا بمبارزت آن امام سعد بیرون می آمد بشمشیر آبدار آتش بار
بخرمن حیات آن نابکار می افکند تا اینکه گروه بسیار و جماعت بی شمار را از دم شمشیر گذرانیده بخاک مذلت و خواری
افکند مترجم میگوید بروایت صاحب منتخب آنحضرت عمر بن سعد را در میان سه چیز مخیر نمود یکی اینکه دست تعدی از
گریبان آنحضرت بردارند تا اهل بیت و زنان بیکس را برداشته بسوی حرم جد بزرگوار خود برگرداند آن ملعون
جواب گفت که مرا باینکار اختیار نیست دوم دیگر آنکه فرمود اندکی آب بر من بدهید که جگر من از تشنگی میسوزد آن
امر را نیز قبول نکردند سیم آنکه چون عازم قتال شده اید یکی یکی بمیدان من بیاید این تکلیف را قبول نمودند پس در میدان
جماعت بسیار را بسوی آتش دار البوار فرستاد انتهی مصنف ره در مبارزت جمع کثیر را بسوی بئس المصیر روانه نمود و می
القتل اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول النار و بعض رواة اخبار روایت کرده است که بخدا سوگند هر
گز کسی را ندیده بودم که لشکر بیشمار و گروه بسیار او را احاطه نموده و فرزندان و اهل بیت و اصحابش را کشته باشند
که دل او ثابت تر و قلب او آرام تر باشد از آن مظلوم بیکس و غریب هر وقتیکه آن شجاعان لشکر بسوی آن مظلوم هجوم آور
شدند آن شیر بیشه شجاعت هرگز باک از ایشان نمینمود و به شمشیر آبدار بر ایشان حمله مینمود و آن روبه صفتان از پیش روی
آن یادگار اسد الله الغالب مانند گوسفندان از پیش روی شیر رو بگریز می نهادند و الله با وجود اینکه ایشان سی هزار
نفر کامل بودند بر ایشان حمله مینمود و آن سی هزار ناکس از پیش روی آنحضرت مانند ملخهای بیشمار رو بهزیمت و گریز
می نهادند چون ایشان را پراکنده مینمود بجای خود بر میگشت و میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ابن
شهر آشوب و محمد بن ابی طالب فرموده اند پیوسته با ایشان جنگ نمایان میکرد و از کشته ها لشکر اشرار پشته
های بیشمار قرار میداد و میزد و میکشت تا اینکه هزار و نه صد و پنجاه نفر بغیر از زخمداران لشکر بسوی آتش
سقر روانه نمود مترجم میگوید مصنف ره در کتاب جلاء العیون خود فرموده است که آنحضرت با لب تشنه و بدن
خسته از کشته پشته میساخت و مانند برگ خزان سرهای کافران بر زمین میریخت و بضرب شمشیر آبدار خون
اشرار و فجار را با خاک معرکه می آمیخت و فرموده است که روایت کرده اند که در آن روز بدست معجز نمای خود
هزار و نه صد و پنجاه نفر از آن اشقیا بر خاک هلاک انداخت بروایت مسعودی هزار و هشتصد نفر را به درکه
عذاب دردناک سقر فرستاد اما بروایت ابن بابویه ده هزار نفر از آن ناکسان بجهنم فرستاد و بروایت صاحب

از سید نقل نموده که آنحضرت

روضة الشهدا دوازده هزار نفر را بسوی سقر فرستاد تا اینجا عین عبارات مصنف ره است در کتاب مذکور انتهی
ابن شهر آشوب روایت ابی مخنف از جلودی روایت کرده است که آنجناب در هنگام کارزار گروه اشرار بسوی لشکر آن مسعود
اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی که از آن حمله نمود و آن ملاعین چهار هزار نفر بودند که بشریعه فرات موکل بودند
آن معدن شهادت و منبع شجاعت آن قوم اهل شقاوت را از سر شریعه پراکنده کرده اسب خود را داخل آب فرات نمود آن
حیوان تشنه چون بمیان آب داخل شد سر خود را بسوی آب فرو برد که حرارت آتش جگر خود را به آب فرات خاموش
نماید آنحضرت فرمود ای حیوان تو تشنه هستی و من هم تشنه لب هستم بخدا سوگند هرگز از این آب نخواهم چشید تا اینکه تو
از آن بیاشامی و سیراب شوی چون آن حیوان کلام شریف آن امام انس و جان را شنید سر خود را از روی آب برداشت و از
آب نیاشامید گویا سخن حضرت را فهمید آن معدن فتوت و کرامت بر اسب خود خطاب نمود آب بخور من هم بخورم پس
جناب امام حسین علیه السلام کفی از آب برداشت ناگاه ملعونی صدا زد یا اباعبدالله تو به آشامیدن آب لذت میبری
و حال آنکه لشکر حرم ترا غارت میکنند آنحضرت آب را از دست خود ریخت از شریعه بیرون آمد رو بخیمه ها گذاشت
و بر آن اشقیای کافران حمله نموده ایشان را از پیش روی خود دور مینمود و پراکنده میکرد تا خود را به نزد خیمه ها رسانید
و دید هنوز خیمه ها را سببی نرسیده است مترجم میگوید در وجه اعتنا کردن آن منبع علوم ربانی و معدن الهامات
فیوضات الهی بصدای آن کافر عنید شقی سه وجه بنظر قاصر میاید وجه اول آنست که آن ملاعین اعتقاد بامامت آن امام
انام بلکه بالوهیت خداوند عالم نداشتند حضرت بجهت شنیدن آن خبر آب را ریخت تا اینکه در نظر ایشان چنین نه
باشد که ما خبر دادیم که حرم ترا غارت میکنند غیرت حرم را نه کشید مشغول خوردن آب گردید اگرچه آنحضرت بعلم
امامت میدانست که آن خبر را اصل ندارد دوم آنکه شاید تکلیف آنحضرت چنین بود که باید بآن خبر اعتنا نماید هرچه
بگوش خود شنید و بدیده خود میدید تکلیفش عمل بآن بود نه بعلم امامت چنانکه غالب افعال ائمه انام چنین است
که در مقام خصومات رفع و هنگام مرافعات بشهادت شهود عمل مینمودند و بحلف و احلاف قطع مخاصمات
میکنند و میکردند سیم آنکه شاید همان خبر صحیح بوده است در آن هنگام لشکر مخالفان نزدیک خیمه های حرم رسیده باشند
اگر آنحضرت تاخیر مینمود مشغول غارت میشدند و ترسی از ایشان بزنان حرم آن امام محترم رسیده باشد اگرچه هنوز
زجهت غارت خیمه ها سالم بودند اصل اعتقاد بامامت سلسله اوصیای پیغمبر آخر الزمان آنست که بقول و فعل ایشان
گردن نهاده طاعت و انقیاد نماید و از علت افعال ایشان جستجو و تفتیش ننماید زیرا که غالب اوقات عقول قاصر
ما را بحقیقت و کنه افعال و اقوال ایشان راه رسیدن و ظفر یافتن نزدیک بسر حد محال است چه نسبت خاک را با عالم
پاک بروایت دیگر تیری به دهان معجز بیان آنحضرت رسید آب را از دست خود ریخت و دهن مبارکش پر از خون
شده بود مصنف ره در جلاء العیون فرموده است که چون آنحضرت بخیمه آمد دید که هنوز خیمه ها سالم است پس
دیگر بار اهل بیت رسالت و پرده گیان سرادق عصمت و طهارت را وداع نمود و ایشان را به صبر و شکیبائی امر فرمود و
بوعده مثوبات غیر متناهی الهی تسکین داد و فرمود که چادرها بر سر کنید و آماده لشکر مصیبت و بلا گردید بدانید
که حق تعالی حافظ و حامی شما است و شما را از شر اعدا نجات میدهد و عاقبت شما را بخیر مبدل میگرداند و دشمنان شما را
بانواع بلاها مبتلا میسازد و شما را بعوض این بلاها در دنیا و عقبی بانواع نعمتها و کرامتها مینوازد زنهار که دست
از شکیبائی بر مدارید و کلام ناخوشی بر زبان میاورید که موجب نقص ثواب شما میگردد انتهی مصنف ره از ابن
شهر آشوب و محمد ابن ابی طالب روایت کرده است که پیوسته آن مظلوم بیکس مشغول کارزار و جهاد گروه اشرار بود تا اینکه
هزار و نه صد و پنجاه نفر از لشکر عمر بد اختر بسوی آتش سقر فرستاد غیر از زخمداران چون عمر بن سعد حرامزاده لعین
شجاعت آن یادگار حیدر کرار را چنان دید بلشکر نامسعود خود بانگ زد وای بر شما میدانید با کدام کسی مقاتله می
کنید کسیکه با او مقاتله مینمائید فرزند رشید انزع بطین است یعنی فرزند کسیست که مو سرش از دو جانب پیشانی
نداشت و شکم بزرگ بود و این فرزند کشنده عرب است باید از هر طرف او را احاطه کنید و محاصره نمائید و همگی بر او حمله
کنید چون آن ملاعین این را شنیدند دریای لشکر بجوش و خروش آمده از هر طرف بسوی آن غریب بیکس هجوم آوردند مترجم
میگوید بروایت ابی مخنف شمر حرامزاده چون شجاعت آن شیر بیشه شجاعت را مشاهده نمود و دانست که هیچ کس را
تاب مقاومت آن معدن مبارزت و شجاعت در مبارزت ندارد بنزد عمر بن سعد زنازاده آمد گفت ای امیر آنچه در
در هنگام مبارزت همه ما را فانی میکند عمر ملعون بی ایمان از آن لعین شیطان پرسید پس چه باید بکنیم آن ملعون

دیگر آنکه مصلحت را نست که لشکر را سه فرقه نمایم گروهی تیراندازی نمایند و فرقهٔ بشمشیر و نیزه کارزار کنند و گروه
دیگر با آتش و سنگ اندازی جنگ و قتال نمایند پس عمر بدکردار رای آن نابکار را پسندید لشکر را سه قسمت نمودند انتهی
بروایت مصنف از ابن شهر آشوب و محمد ابن ابی طالب لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد بداختر از هر طرف بسوی آن امام فرخنده سیر
حمله ور شدند تیراندازان لشکر اشرار چهار هزار بودند یکباره تیرهای کین بچله کمان گذاشتند آن بزرگوار مظلوم را تیرباران
نمودند و تیرها مانند قطرات باران شدید پی در پی بر بدن نازنین آن امام مظلوم می باریدند تا اینکه آن اشقیا میان آنحضرت و
خیمه‌های اهلبیت رسالت حایل شدند بروایت محمد ابن ابی طالب و صاحب المناقب و سید ابن طاوس آنحضرت لشکر اشقیا را صدا زد
وای بر شما ای شیعیان آل ابی سفیان اگرچه شما را اعتقاد بدین خدا ندارید و از عذاب و ز قیامت ترس ندارید و پرهیز نمیکنید
پس لا اقل در دنیای خود آزاده گان و ارباب غیرت باشید بحسب خود رجوع نمائید و دست از غیرت و حمیت عربیت نکشید
اگر عرب هستید شمر حرامزاده عرض نمود ای فرزند فاطمه چه میگوئی آنحضرت فرمود میگویم من با شما مقاتله میکنم و شما با من مقاتله
مینمائید زنان را جرمی نیست طاغیان لشکر خود را از تعرض حرم من دفع کنید و نگذارید که کسی از طاغیان و سرکشان لشکر
بحرم من متعرض شوند تا هنگامیکه من زنده هستم شمر حرامزاده گفت این مطلب را از تو قبول داریم پس سرکشان لشکر شقاوت
اثر خود را بانگ کرد از حرم این مرد دور شوید کنار باشید بجان خود قسم که او نیکو کفو است و مبارز کریمست اقلا بجان او را
قصد کنید کار او را تمام نمائید پس آن کافران از هر طرف بسوی آن مظلوم حمله کردند و با ایشان جنگ و قتال مینمود و با وجود این
از آن کافران طلب جرعهٔ آبی کرد و هر وقتیکه میخواست که خود را بسوی نهر فرات میرساند آن کافران لشکر شیطان میان آن
حضرت حایل میشدند و آن تشنه لب را احاطه نموده از نهر آب فرات دور میکردند بروایت ابو الفرج جناب مظلوم کربلا پیوسته
از آن کافران سئوال آب طلبید و شمر لعین میگفت هرگز ترا نخواهم گذاشت که وارد آب فرات بشوی و جرعهٔ آب بیاشامی
تا اینکه وارد آتش جهنم بوده باشی ملعونی از آن کافران ندا نمود که یا حسین آیا نظر نمیکنی بسوی آب فرات که گویا در رنگ و صافی
مانند شکم ماهیان جاری میشود بخدا سوگند هرگز جرعهٔ از آن آب نخواهی چشید تا اینکه تشنه لب بمیری حضرت گفت خداوندا
اینمرد را تشنه بمیران راوی روایت کرده است که بخدا سوگند من اینمرد را دیدم که از برکت دعای آنحضرت که بنهایت تشنگی
مبتلا گردید پیوسته فریاد مینمود که مرا آب دهید چون برادر نزد آن ملعون حاضر مینمودند آنقدر آب آشامید که از دهن
او بیرون میشد باز صدا میزد که مرا آب دهید که عطش مرا کشت پیوسته آب میخورد و از عطش داد میکشید باین نحو
بجهنم واصل گردید لعنة الله علیه مترجم میگوید بعضی از علما روایت کرده است که برای جناب امام حسین دختری داشت
فاطمه نام در هنگام بیرون آمدن از مدینه آنخاتون مکرمه ناخوش بود او را در نزد ام سلمه گذاشت سایر اهلبیت را
بمصلحت خود بیرون آورد آن بانوی محترمه از آن روز یکه جناب امام حسین علیه السلم با اهلبیت کرام خود بسوی
عراق تشریف آورده بود هر روز به پشت در خانه می نشست که شاید کسی را ببیند از حال پدر بزرگوارش خبری بگیرد
چون زمان مفارقت بطول انجامید خبری از پدر بزرگوارش نرسید لشکر اندوه و محنت بر آن خاتون مکرمه هجوم
آور گردید پیوسته در مفارقت پدر بزرگوارش ناله های جانگداز و گریه های دلسوز مینمود که دل سامعان را پاره پاره
میکرد و نامه برای خدمت پدر بزرگوارش نوشت و در آن نامه احوال بیکسی و بی یاری و مصیبت و غصهٔ خود را بیان نمود نامه را
حاضر کرده کسی نمییافت که آن را بخدمت آنحضرت بفرستد هر وقت در خانه مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری
بود ناگاه گذر اعرابی از کوچهٔ جناب رسول خدا افتاد ناله جانگداز آنخاتون مکرمه را شنید دلش بدرد آمد سئوال علت گریهٔ
ناله آن دختر علیله کرد پس به پشت در خانهٔ حضرت رسول آمد بصدای بلند گفت السلم علیکم یا اهل بیت النبوة
و معدن الرسالة من مردی هستم از اهل بادیه عزم سفر عراق دارم اگر شما را حاجتی و خدمتی هست بمن بفرمائید چون
جناب فاطمه صدای آن اعرابی را شنید بدم در در آمد جواب سلم را رد نمود و فرمود ای اعرابی من دختر جناب امام حسین هستم
مرا در نزد جدهٔ ام ام سلمه گذاشته مسافرت نمود حال طاقت من طاق شده توانائی صبر مفارقت برای من نمانده است این
نامه را برای پدر بزرگوار خود نوشته ام تا حال کسی را نمییافتم پس اعرابی نامه را گرفت بسوی عراق متوجه گردید در روز عاشورا
در هنگام قتال جناب سید شهدا بزمین کربلا وارد شد و نامه را بخدمت آنحضرت رسانید چون آن مظلوم بیکس نامه را کشود
و بر مضمون وی مطلع گردید قطرات اشک از رخسار مبارک خود جاری نمود نامه را بخیمه های حرم آورد و مضمون آن را
برای زنان حرم خواند صدای شیون و ناله از زنان بیکسان بلند شد و حال آن اعرابی معلوم نشد که ملکی بود یا بشر در
معرکه شهید شد یا بوطن خود برگشت انتهی مصنف ره از ارباب مقاتل معتبره روایت کرده است ناگاه ملعونی

ازانقوم

از آن قوم اشرار که کنیه آن لعین ابو الحتوف جعفی میگفتند تیری بجانب آنحضرت انداخت آن تیر چون از چلهٔ کمان کین آن کافر عنید رها
شد بر پیشانی آنحضرت رسید آن تیر جفاکار را از پیشانی انور خود کشید خون از جبین اطهرش مانند سیلاب بسوی
روی انور و ریش مبارکش جاری گردید آنحضرت گفت خداوندا تو دانا و خبرداری به ستم و مصیبتی که از این گروه عاصیان بما
بمن میاید و از دست ایشان چه کشم خداوندا بعذاب خود همه این گروه عاصیان را احاطه نما و یکی یکی ایشان را بکش و
کسی از ایشان در روی زمین باقی مگذار و هرگز ایشان را میامرز پس آن شیر عرصه کارزار و فرزند غضنفر حیدر کرار
به آن زخم کاری اعتنا ننموده مانند شیر خشمناک بر آن روبه صفتان ناپاک حمله نمود صفهای لشکر را درهم پیچید و
میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه و قلب را بر جناح زده آن بیغیرتان لشکر شیطان از هر طرف رو بگریز نهادند
و از پیش روی آنحضرت رو بهزیمت می گذاشتند شمشیر آبدار آتشبار را اسب رهوار خود را از عقب ایشان میدوانید و هیچ
یکی از ایشان نمیرسید مگر اینکه آتش شرربار بخرمن حیات آن نابکار میافکند و کرهٔ زمین را از لوث وجود ناپاک آن ملعون
پاک مینمود و به تیغ بیدریغ او را دو نیم میکرد از کشته پشته ترتیب میداد تیرهای کین از چلهٔ کمان آن ملاعین مانند ابر نوبهار
بر بدن نازنین آن نجات جهانیان و حجت قاطعه خداوند عالمیان می بارید بگلوی مبارک و سینه پر از علوم ربانی و
الهامات الهی رسید و میفرمود ای امت بدکردار چه بد مراعات نمودید حق محمد مصطفی را در خصوص عترت
طاهره او آگاه باشید که بعد از کشتن من از کشتن هیچ بنده از بندگان شایسته خدا پرهیز نخواهید نمود بالکه
از کشتن هیچ مؤمنی از مؤمنان نمیکنید بلکه کشتن ایشان بعد از کشتن من بر شما آسان و سهل میباشد قسم بذات
اقدس حق تعالی ابدیست از کرم عمیم خداوند کریم امیدم آنست که مرا بشهادت در راه رضای او گرامی بدارد بخواری و رغم
انف شما بعد از آن انتقام مرا از شما بکشد بوجهیکه بخیال شما هرگز چنین انتقام نیاید حصین بن مالک سکونی حرام
زادهٔ شقی آن مظلوم کشته جور و جفا را صدا نمود ای فرزند فاطمه بچه چیز از ما برای تو انتقام خواهد کشید حضرت فرمود بأس
و شدت و عداوت میان شما می اندازد که شمشیر بروی یکدیگر می کشید و شما را بیکدیگر مبتلا میکند که خون شما را
بشمشیر خود میریزید بعد از آن بعذاب دردناک دوچار خواهید شد پس آن مظلوم بیابان کربلا پیوسته مشغول جهاد
کافران بود و دست از قتال بر نمیداشت تا اینکه زخمهای بسیار و جراحات بیشمار بر بدن نازنین آن بزرگوار رسید
بروایت صاحب مناقب و سید بن طاوس هفتاد و دو زخم کاری بر بدن مبارک آن معدن علوم ربانی رسیده بود بروایت ابن
شهر آشوب از ابی مخنف از جناب امام جعفر صادق علیه السلم که در بدن مبارکش سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر رسید
گردید جناب امام محمد باقر علیه السلم فرموده است که در بدن نازنین آن مظلوم سیصد و بیست و چند زخم نیزه و شمشیر و تیر
پیدا بود بروایت دیگر سیصد و شصت زخم داشت بروایت دیگر غیر از زخمهای تیرهای گروه اشقیا سی و سه زخم شمشیر در
بدنش بود بعضی چنین گفته است که هزار و نه صد زخم در بدن نازنین آن امام محترم داشت و تیرها در زره مبارکش
بهمدیگر پیوند شده و متصل بودند مانند خارهای خارپشت و مرویست که همه این زخمها فزون از شماره از پیش روی
بدن مبارک آنحضرت بود زیرا که هرگز پشت بجانب دشمنان نکرده بود ارباب مقاتل مذکور گفته اند که چون جراحات
بسیار بر بدن مبارک آن بزرگوار رسید از بسیاری کارزار خسته شده بود در جای خود ایستاد که ساعتی آرام گیرد و راحت بشود که از
قتال کافران ضعیف شده بود هنگامی که آنجناب ایستاده بود ناگاه ملعونی از جبین انور مبارکش سنگی زد آن مظلوم دامن جامه خود را
بلند نمود که خون از پیشانی انور خود بزداید ناگاه تیر زهرآلود سه شعبه از چلهٔ کمان ملعونی رها شد بر سینهٔ مبارک
که صندوق علوم ربانی بود رسید در بعضی اخبار بر دل مبارکش واقع گردید آن مظلوم بیکس فرمود بسم الله و بالله و علی
ملة رسول الله و سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند نمود عرض کرد ای خداوندا که من بدرستیکه تو دانا و آگاهی بر این ستم
کاران که ایشان کسی را میکشند که امروز در روی زمین فرزند پیغمبری بجز او نیست پس آنجناب آن تیر سه شعبه را از پشت
مبارک خود بیرون کشید خون از زخم آن تیر کین مانند ناودان جاری شد دست مبارک بر زخم گذاشت چون از خون پر شد
آنجناب بسوی آسمان انداخت قطرهٔ از آن خون بسوی زمین برنگشت تا آنوقت سرخی در اطراف آسمان معروف نبود بعد از
انداختن آن خون این سرخی در آسمان پیدا و ظاهر گردید دفعهٔ دیگر دست مبارکش را پر از خون نمود بر روی و ریش مبارکش
کشید و فرمود این گونه با شمایل تا جدم جناب رسول خدا ملاقات میکنم هنگامیکه بخون خود آغشته و
رنگین شده ام و چون بخدمت جد بزرگوارم میرسم بر آنحضرت میگویم فلان و فلان از روی ظلم و عدوان مرا
کشتند و بخون خود آغشته کردند چون از قتال ضعیف شد در جای خود ایستاد پس هر ملعونیکه بنزد آن مظلوم

بجنبد

میامد که بانجناب ضربت زند بعضی از ترس بعضی از خجالت روی انحضرت بر میکشت تا اینکه ملعونی از قبیلهٔ کنده
بنزدیک ان بزرگوار بیکس و بی یاور رسید که نام انلعین مالک ابن بشیر یا نسیر بود انحضرترا ناسزا گفت و ضربتی با شمشیر
کین از سر مبارک ان امام مبین زد و طاس کلاهی که در سر مبارکش بود پر از خون شد حضرت فرمود هرگز با این دست نخوری
و نیاشامی خدا ترا با ظالمان و ستمکاران محشور نماید پس حضرت ان طاس کلاه پر خونرا از سر مبارکش برداشت بدور انداخت
و کلاهی یا عرقچینی دیگر بسر مبارک خود گذاشت و عمامه را از بالای ان پیچید بیلخسته و مانده شده بود ان کندهٔ ناکس
حرامزاده امد ان طاس کلاه پر خونرا برداشت ان طاس کلاه از خز بود و چون ان ملعون بعد از تمام شدن جنگ بخانهٔ خود بر
گشت خون انرا می شست زن نیکوکار ان حرامزادهٔ بدکردار بر او گفت یا جامهٔ غارت شدهٔ فرزند رسول خدا را بر خانهٔ
من داخل میکنی از من دور شو خدا وند عالمیان قبر ترا پر از اتش جهنم پر کند ان ملعون بعد از ان پیوسته به کمال فقر و پریشانی
مبتلا بود و به بدترین حالتی زندگانی مینمود و دو دست نحس انشقی ستمکار مانند چوب خشک شد در زمستان خون
از انها جاری میشد و در تابستان خشک میشد گویا دو چوب خشک بودند که هرگز حرکت نمیکرد شیخ بزرگوار شیخ مفید ره
و سید جلیل سید بن طاوس روایت کرده است که ان ملاعین اندکی صبر نمودند در کلفو والیستادند بعد از ان رو بان مظلوم
بیکس بی یاور هجوم اور شدند و اورا از هر طرف احاطه کردند چون عبد الله ابن الحسن عم بزرگوار خود را با انحالت مشاهده
نمود و ان کودکی بود که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود از نزد زنان اهل بیت جناب رسول انام بیرون امد بسرعت تمام
خود را بنزد عم بزرگوار مظلوم خود رسانید جناب زینب خاتون از عقب ان طفل معصوم دوید بجهت اینکه اورا بسوی
خیمها بر گرداند جناب امام حسین بجناب زینب خاتون ندا نمود که ای خواهر او را بگیر و نگذار بیاید جناب زینب خاتون
هر چه خواست که او را بر گرداند ان طفل معصوم از بر گشتن ابا و امتناع شدید نمود و گفت بخدا سوگند هرگز از عم خود جدا
نخواهم شد خود را از دست جناب زینب خاتون رها کرده و خود را بعم بزرگوار خود ملحق کردید که ابحر بن کعب لعین
بروایتی حرملة ابن کاهل بی دین میخواست که شمشیر کین بان امام مبین زند ان طفل معصوم فرمود وای بر تو ای فرزند
زن خبیثه میخواهی عموی مرا بکشی ان طفل معصوم دست خود را بدم شمشیر ان حرامزاده داد که نگذارد بعم بزرگوارش رسد
پس شمشیر ان لعین بدست مبارک ان طفل مظلوم رسید دستش را تا پوست برید و اویخته شد ان بیچاره فریاد نمود یا عماه
یعنی ایعم بزرگوار بفریادم رس بروایتی فریاد یا اماه کشید جناب امام حسین برادر زادهٔ خود را گرفته بسینهٔ خود
چسبانید فرمود ایفرزند برادر من بچیزیکه بر تو وارد شد صبر کن و در این مصیبت و بلا طلب خیر از خدا نما بدرستیکه
خداوند عالمیان در این دو بیرا تر ابر پدران نیکوکاران بزرگواران خود ملحق خواهد فرمود بروایت سید بن طاوس
ناگاه حرملة ابن کاهل حرامزاده تیری بر ان مظلوم معصوم زد او را در کنار عم بزرگوار خود شهید نمود پس شمر بن ذی الجوشن
حرامزاده بر خیمه گاه ملائک پناه ان مظلوم کشته کافران با یاران فاجران خود حمله نموده خیمه های حرم را با نیزه ها کین
پاره پاره کردند ان ملحد حرامزاده طاغیان لشکر خود را صدا زد پیش من اتش بیارید که این خیمه ها و هر که در انها هست
اتش بزنم و بسوزانم چون جناب امام حسین سخن کفرامیز انکافر عنید را شنید فرمود ای پسر ذی الجوشن تو اتش می طلبی
که اهل بیت مرا بسوزانی خدا ترا باتش دوزخ بسوزاند در انهنگام شبث ابن ربعی امد شمر حرامزاده را مذمت و ملامت
نمود ان حرامزاده از ملامت او حیا نموده بکلفو بر گشت انحضرت بر اهل بیت خود صدا زد جامهٔ پیش من بفرستید که کسی به بردن
او رغبت ننماید که من انجامه را از زیر جامه های خود بپوشم تا اینکه بعد از کشته شدن انرا از بدن من
بیرون نیاورند و مرا عریان نگذارند پس شلوار تنگی اوردند که محض ستر عورت بپوشد که در زبان عرب ان شلوار را
تبان میگویند بر وزن رمان که در غالب اوقات لباس اهل طریقت چون ان شلوار تنگ را نزد انحضرت اوردند فرمود
نه این را نمیخواهم این جامهٔ کسیست که بر او خواری و ذلت رخ داده باشد پس جامهٔ کهنه گرفت و انرا پاره نمود از زیر
جامه های خود پوشید چون کشته شد ان ناکسان همان جامهٔ کهنه و پاره پاره را نیز غارت نمودند و شلواری از قماش منقش
یمنی طلبید انرا نیز درید و پاره پاره نموده از زیر جامهٔ خود پوشانید وجه پاره پاره کردن این بود که کسی رغبت بان
ننماید انرا غارت نکنند چون ان بزرگوار را به درجهٔ شهادت رسانیدند ابجر بن کعب حرامزاده ان شلوار را از بدن
مبارکش بیرون اورد دو او را برهنه گذاشت دو دست ان حرامزاده بعد از قضیهٔ جنگ نینوا خشک شد در تابستان
مانند چوب خشک میشد و در زمستان خون و چرک از انها پیوسته جاری میشد تا اینکه بجهنم واصل گردید
مترجم میگوید در ابواب بنده خواهد امد که جمال ملعون خواست بند شلوار انحضرت را باز کند ان شقی را

میسر نگردید از انحکایت معلوم و مشخص میشود که عورت انحضرت پوشیده بوده است و باعتبار خبر چنین است که عریان کردن
تمام بدن انحضرت برای اهل شقاوت ممکن نشود و نیز مترجم میگوید از ظاهر کلام مصنف ره معلوم میشود که انحضرت در هنگام طلب
لباس کهنه در میدان بود بخیمه تشریف نیاورد زیرا که عبارت حدیث را چنین نقل کرده است وَقَالَ الْحُسَيْنُ ابْغُوا إِلَيَّ ثَوْبًا
لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجَرَّدَ فَأُتِيَ بِتُبَّانٍ ترجمهٔ این عبارت انتهی مصنف ره از ملهوف سید جلیل سید بن
طاوس ره روایت کرده است چون بدن نازنین ان امام مبین پر از زخم کاری گردید و از بسیاری زخم سنگین شد و تیر بسیار در
بدن ان مظلوم چسبیده بود که مانند خار های خار پشت بهم دیگر متصل بودند ناگاه صالح ابن وهب مزنی ملعون نیزهٔ بر پهلوی
مبارک انحضرت زد که از هیکل گرفته بود پس بر خد تبارک خود از بالای اسب بروی خاک گرم کربلا افتاد بعد از افتادن از جای
خود برخواست در انهنگام جناب زینب خاتون چون برادر بزرگوار خود را در انحالت مشاهده نمود از خیمه های حرم بی اختیار بیرون
دوید فریاد وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه بر اورد و میگفت کاش اسمان در اینوقت بر زمین می چسبید و کوهها از هم دیگر
پاشیده میشد بصحرا های ریخت شمر حرامزاده لشکر شقاوت اثر خود را بانگ زد در کشتن این مرد چه انتظار دارید کار اورا تمام
کنید پس انکافران زنازاده کان از هر طرف بسوی ان مظلوم زخمدار بیکس حمله نموده زرعة ابن شریک حرامزاده شمشیری بر کتف مبارک
ان شیر بیشهٔ شجاعت با ان لب تشنه و بدن خسته و زخمهای افزون از شماره بشمشیر ابدار ضربتی بر زد و نابکار زد که ان حرامزاده
به اتش دوزخ فرستاد و ملعون دیگر ضربتی بمیان دو کتف انحضرت زد که بروی خود بروی خاک افتاد و دیگر از پا وا مانده و خسته شده
بود که هی بنهایت مشقت بر میخواست و گاهی بر زمین میافتاد سنان ابن انس نخعی حرامزاده نیزهٔ بر میان گردن و گاه انحضرت
زد که بروی خود بروی خاک غلطید ان حرامزاده نیزهٔ خود را از جای زخم کشید از سینهٔ مبارکش که صندوق علوم ربانی بود دیگر
باره نیزهٔ زد و ان حرامزاده باینها اکتفا نکرد و تیری بجله کمان کین گذاشته زد گلوی ان امام ابرار زد که بر زمین فرود امد باز
برخواست و بزانوی خود نشست و تیر کین از گلوی نازنین خود کشید و دو دست خود را پر از خون زخم تیر نموده سر و ریش
مبارکش را بخون خود رنگین و خضاب نمود و میفرمود با این نحو بجد او ند عالمیان ملاقات خواهم نمود هنگامی که بخون خود غلطید
و از حق خود ممنوع شده باشم عمر بن سعد حرامزاده بر ملعونی از یاران خود که در طرف راست او ایستاده بودند گفت وای بر تو الا
از اسب خود فرود ای سر حسین را ببر خولی بن یزید اصبحی حرامزاده پیشی نموده که سر مبارکش را از بدن انورش جدا سازد لرزه
بر اندام ان ملعون افتاد جرات انکار قبیح نکرد سنان حرامزاده از اسب خود فرود امده شمشیر کین سر مبارکش را جدا نمود و انکافر
عنید سر مبارکش را می برید و می گفت بخدا سوگند سر ترا می برم و میدانم که تو فرزند رسول خدا هستی و بهترین مردمان هستی
از جهت پدر و مادر پس سر مقدس ان بزرگوار را از بدن مطهرش جدا نمود و مرویست که سنان ملعون را مختار ره بدست اورد
و انگشتهای انکافر نحس را از بدن بند بند جدا نمود بعد از بریدن همهٔ انگشتان دست و پاهایش و دست و پاهای او را بریده حکم
نمود که دیگی بزرگ را پر از روغن زیت نموده در اتش جوشانیده ان ملعون حرامزاده را بمیان روغن جوشیده افکندند
ان ملعون در میان روغن گرم میجوشید دست و پا میزد لعنة الله علیه صاحب مناقب و محمد ابی طالب روایت کرده اند که چون
بر انحضرت از قتال اهل شقاوت ضعف عارض شد شمر حرامزاده یاران خود را ندا نمود مادران شما در عزای شما به نشینند
در کشتن این مرد چرا تامل و انتظار میکشید به تحقیق زخمها و تیرها بدن اورا سنگین نموده است از هر طرف بر او حمله کنید پس
ان حرامزاده کان بنا بوسوسهٔ انشیطان از هر طرف بان امام انس و جان حمله کردند حصین بن نمیر شریر تیری از دهان معجز بیان مبارکش
زد و ابو ایوب غنوی شقی تیر دیگر بگلوی مبارکش زد زرعة ابن شریک تمیمی حرامزاده شمشیری بر انحضرت زد و سنان نخعی
زنازاده نیزهٔ از سینهٔ بی کینهٔ ان مظلوم زد صالح ابن وهب مزنی نیزهٔ از تهیگاه ان مظلوم بیکس حواله نمود بروی خود راست انور
بر روی خاک افتاد باز برخواست نشست تیر ابو ایوب حرامزاده را از گلوی مبارکش کشید در انهنگام عمر بن سعد حرامزاده نزدیک
انحضرت رسید از حمید بن مسلم مرویست که زینب خاتون دختر جناب علی مرتضی از خیمه بیرون امد از غایت دهشت
و وحشت گوشوارهٔ انخاتون مکرمه در گوشش می لرزید و میگفت کاش اسمان در اینساعت بر زمین می چسبید چون نزدیک
عمر بن سعد رسید فرمود ای عمر ابا عبد الله را میکشند تو ایستادهٔ تماشا میکنی سخن ان مظلومه بعمر بن سعد تاثیر نمود
روی خود را بر گردانید و اشک از دیده هایش فرو ریخت و مانند سیلاب برخد و ریش نجس کثیف او دوید و خود را از
انخاتون مکرمه بر گردانید در انهنگام امام حسین علیه السلام بزانوی خود نشسته بود و جبهٔ از خز در بر داشت و
مردم او را احاطه نموده بودند شمر صدا زد مادران شما در عزای شما بنشینید چرا ایستاده انتظار میکشید کار او را
تمام کنید و او را بکشید زرعة بن شریک ضربتی بدست چپ معجز نمای انحضرت زد دست مبارکش را جدا نمود

ضربت دیگر از میان دو کتفش زد پس برگشتند آنحضرت از غایت ضعف گاه بر روی زمین می افتاد و گاه بر میخواست در آنحالت سنان حرامزاده بر آنحضرت حمله نمود و نیزه زد که بر روی زمین افتاد آن حرامزاده بر خولی بن یزید گفت سر او را از بدنش جدا کن چون خولی بنزدیک آن مظلوم بیکر آمد لرزه بر اندامش افتاد و دستش از دهشت و وحشت سست و ضعیف شد و بدنش میلرزید سنان ملعون گفت خدا بازوی ترا ریزه ریزه نماید دست ترا از بدنت جدا کند پس شمر ملعون از اسب خود آمد و آن لعین حرامزاده بمرض پیسی مبتلا بود و بپای نحس خود لگدی بر آنحضرت زد که بر روی خود بر زمین افتاد بعد از آن از ریش مبارکش بدست خود گرفت حضرت فرمود تو همان سگ سفید رنگ هستی که در خواب خود دیدم که بر من حمله میکند آن حرامزاده خشمناک گردید بشمشیر نحس خود سر از کشته گروه فجار و امام ابرار را برید و میگفت اقتلك الیوم ونفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم ولا مجال لا ولا تکتم ان اباك خیر من تکلم یعنی امروز ترا میکشم و دل من عالم و داناست بعلم یقینی که غبار شك شك کننده بر دامن وی نمی نشیند و هرگز مجال انکار و کتمان را راه بر آن علم یقینی که در دل من است ندارد که پدر تو بهترین کسانی است که متکلم و سخن گو شده اند احتمال دارد که مجال عطف شود بر مزعم و مضا باشد یعنی لا و لفظ لاء اول از برای تاکید نفی است که از کلمه لیس مستفاد میشود یعنی در آن علم لا گفتن را مجال نیست مترجم میگوید ابو مخنف این پنج مصراع را با آن دو بیت اضافه نموده اسناد شرابهای انکار ملعون داده است ان اباك من خیر تکلم بعد النبی المصطفی المعظم

اقتلك الیوم وسوف اندم وان مثوای غدا جهنم افیض دمك بالتراب غصة ولا لاولاد النبی ارحم

غصه محتملست که مفعول باشد بر افیض که بمعنا پر شدن سینه باشد از کینه و عداوت دیرینه بنوعی از نجانه و محتملست که بمعنای حزن و اندوه باشد یعنی پدرت بهترین مردمانست بعد از پیغمبر برگزیده صاحب تعظیم و احترام و امروز ترا میکشم و زود است که از کرده خود پشیمان میباشم و میدانم که جای من فردا جهنم خواهد شد خون ترا بر روی خاك میریزم از روی کینه در سینه من است یا باندوه و محنت و بر فرزندان پیغمبر رحم نمیکنم انتهی در مناقب بسند خود از عبدالله بن میمون از محمد بن الحسن روایت کرده است که محمد گفته است که در کنار نهر کربلا با اصحاب امام حسین بودیم چون شمر بن ذی الجوشن نظر نمود و آن ملعون بناخوشی برص مبتلا بود فرمود الله اکبر الله اکبر راست فرموده است خدا و رسول خدا جناب رسول خدا فرموده است گویا میبینم سگ سفید رنگ ابلق را که دهان خود را بخون اهل بیت من آلوده میکند چون عمر بن سعد ملعون این سخن را از آن بزرگوار شنید آتش غضب در سینه پر کینه اش شعله ور شد به یکی از آن ملاعین که در جانب راست وایستاده بود خطاب نمود وای بر تو پاین شو حسین را بکش پس خولی بن یزید اصبحی لعنه الله از اسب خود فرود آمد سر آنحضرت را از بدن مبارکش جدا نمود بعضی گفته است که شمر ملعون با سنان ابن انس لعین بسر آنحضرت رسیدند که آخر رمق او بود از نهایت تشنگی زبان خود را حرکت میداد و میخائید و طلب آب مینمود شمر حرامزاده لگدی بر آن مظلوم زد و گفت ای فرزند ابوتراب گمان تو اینست که پدرت در کنار حوض پیغمبر می ایستد هر که دوست دارد از آب حوض سیراب مینماید پس صبر کن تا اینکه از دست پدرت آب بگیری و بیاشامی بسنان ابن انس ملعون گفت سرش را از بدنش جدا نما سنان گفت بخدا سوگند هرگز من مرتکب اینکار نمیشوم تا اینکه فردا جدش محمد مصطفی خصم و دشمن من بشود شمر حرامزاده از سخن سنان خشمناك شده بر روی سینه بی کینه پر از زخم آنحضرت نشست و از ریش مبارکش گرفت خواست که آنحضرت را بکشد آن مظلوم در آنحالت خندید فرمود مرا میکشی آیا مگر نمیدانی که من کدام کسی هستم آن حرامزاده عرض نمود من ترا بحق شناختن میشناسم مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است و کسیکه از جانب تو دشمنی میکند و طلب خون تو خواهد نمود خداوند عز و علاست لکن با وجود این ترا میکشم و هیچ پروا ندارم به دوازده ضربت سر مبارکش را از بدن انورش جدا نمودند صلی الله علیه و آله ولعن الله قاتلیه ومقاتلیه والسائرین الیه بجموعهم ابن شهر آشوب از ابو مخنف بطریق جلودی روایت کرده است که چون آنحضرت کشته شد یا بر زمین افتاد اسب آنحضرت در مقام حمایت و یاری ایستاد هر سواری را که میرسید او را از زین اسب خود بدهن می کشید با قوت تمام بر زمین میزد و بدست و پای خود آن ملعون را خورد خورد میکرد تا اینکه با این نحو چهل نفر را از آن اشقیا بجهنم و دوزخ فرستاد بعد از آن یال و کاکل خود را بخون آنحضرت رنگین نمود بسوی خیمه ها دوان شد و شیهه میکشید و دو دست خود را بر زمین میزد سید ابن طاوس ره روایت کرده است که چون آنحضرت را بدرجه شهادت رسانیدند در آن هنگام غباری پیدا شد بید تاریك که در وی باد سرخ تند داشت از جانب آسمان ظاهر شد گرد و غبار تاریك عالم را بنحوی گرفت که هیچ عین و اثر دیده نمیشد آن کافران لشکر اشرار چنین گمان نمودند که عذاب خدا بر ایشان نازل شد یکساعت بر آن حالت حیرت و وحشت ماندند

تا اینکه

تا اینکه هوا صاف شد و غبار مرتفع گردید مترجم میگوید بعضی از اخبار دیگر که مناسب اینمقام است در باب شانزدهم خواهد آمد انشاء الله از هلال بن نافع مرویست که من در میان لشکر عمر بن سعد ایستاده بودم ناگاه کسی بصدای بلند صیحه کشید و گفت بشارت باد بتو ای امیر اینك شمر حسین را کشت هلال میگوید من بمیان دو صف آمدم که حقیقت امر را معلوم کنم بالای سر آنحضرت رسیدم دیدم آن بزرگوار در حالت نزع بود و بیرون شدن روح را طلب مینمود بخدا سوگند هرگز کشته و زخم داری ندیده بودم که بخون خود آغشته و غلطیده شود خوبتر و نورانی تر بوده باشد از آن بزرگوار و نور رویش مانند ماهی درخشنده نور روی انورش و هیبت جمالش مرا از فکر کردن و ملتفت شدن بر کشته شدنش مشغول نمود که پیوسته از لبهای نور در جمال روی انور آنحضرت در حیرت و فکرت میبودم و مرا جمال با کمال روی مبارکش چنان مشغول نموده بود که هرگز کشتن او بخیال من نمی آمد دیدم آن مظلوم در آنحالت طلب آب نمود از مردی شنیدم که میگفت که یا حسین هرگز آب نخواهی چشید تا اینکه وارد آتش گرم جهنم بوده باشی و از حمیم دوزخ بیاشامی شنیدم آنحضرت در جواب آن مرد فرمود آیا من وارد آتش جهنم میشوم و از حمیم وی میآشامم نه چنانست که گفتی بلکه من بخدمت جد بزرگوارم جناب رسول خدا وارد خواهم شد و با آنحضرت در منزل او می نشینم که مقام نشستن راست و درستست در نزد پادشاه صاحب قدرت و از آب شیرین بهشت سیراب میشوم که هرگز طعم و لذت وی تغییر پذیر نیست و بر آن جد بزرگوارم از کردهای شما در خصوص من شکایت میکنم هلال میگوید چون ایشان این سخن را از آن بزرگوار شنیدند همه ایشان غضبناك گردیدند چنان که گویا غضبناك شدند که آن مظلوم را زدند که گویا خدا هرگز چیزی از رحمت و رقت در دل یکی از ایشان قرار نداده است پس سر مبارك آنحضرت را بریدند پیوسته تا آنجان در بدن داشت با ایشان سخن میگفت و احتجاج مینمود من از بسیاری قلت رحم آن ملاعین تعجب نمودم و گفتم بخدا سوگند هرگز من بعد از این با شما در هیچ امری اتفاق و شراکت نمیکنم سید ابن طاوس ره روایت کرده است که چون آن ملاعین حضرت را بدرجه شهادت رسانیدند پس مشغول شدند بغارت کردن و سلب نمودن جامه های آن مظلوم کشته گروه ناکسان پیراهن آن بزرگوار را اسحق بن حویه حضرمی لعنه الله برداشت چون آن پیراهن را بر بدن نحس خود پوشید بناخوشی برص [illegible] موی بدن نحسش ریخت مرویست که در پیراهن آن مظلوم صد و ده و چند شکاف نیزه و شمشیر یافتند که آنها جای زخم و علامت جراحت بدن نازنین آنحضرت بود حضرت صادق علیه السلام فرموده است که در بدن آنحضرت سی و سه زخم نیزه و سی و چهار جراحت شمشیر داشت و شلوار آنحضرت را ابحر بن کعب تمیمی حرامزاده برداشت مرویست که آن ملعون زمین گیر گردید که از جا خود نمیتوانست برخیزد و عمامه آنحضرت را اخنس ابن مرثد بن علقمه حضرمی لعنة الله علیه برداشت بعضی گفته است جابر بن یزید اودی غارت نمود چون بسرش گذاشت بمرض جنون مبتلا گردید و در غیر روایت سید اینست که آن ملعون بمرض جذام مبتلا شد و زره آنحضرت را مالك بن بشر کندی ملعون برداشت مجنون شد سید ابن طاوس ره روایت کرده است که نعلین آن بزرگوار را اسود بن خالد الاخذ نمود و انگشتر مبارکش را بجدل بن سلیم کندی حرامزاده گرفت و انگشت مبارکش را با آن انگشتر برید مرویست که بجدل ملعون را جناب مختار بدست آورد و هر دو دست و پای آن حرامزاده را برید با آن حالت گذاشتند بخون نحس خود میغلطید در میان خاك و خون مضطرب بود و دست و پای میزد تا اینکه بجهنم واصل گردید لعنة الله علیه و قطیفه آنحضرت را که از خز بود قیس بن اشعث لعین برداشت و زره تبراء آنحضرت را که بسیار خوش رنگ بود و درخشنده عمر بن سعد حرامزاده گرفت چون بامر مختار بزرگوار عمر بدکردار را کشتند زره آنحضرت را بدست آورد و آن را برای ابی عمره بخشید که قاتل عمر سعد ملعون بود و جمیع بن خلق ازدی بد بنیاد شقی شمشیر آنحضرت را برداشت بعضی گفته است که ملعونی از بنی تمیم اخذ نمود که نام آن لعین اسود بن حنظله بود در روایت بن سعید فلان نهشلی ملعون شمشیر آنحضرت را برداشت محمد بن زکریا گفته است که آن شمشیر در آخر بدست دختر حبیب بن بدیل رسید و این شمشیر مغصوب و غارت شده غیر از ذوالفقار بوده ذوالفقار مانند سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در نزد اهل بیت رسالت محفوظ و مصون است سید بن طاوس بعد از نقل اینها که ذکر شد فرموده است بتحقیق راویان تصدیق آنچه که نقل کردیم و صورت چیزی که حکایت نمودیم کرده اند مترجم میگوید چند روایت از مصنف ره و دیگری مرویست که ایراد آنها در اینجا بهتر است اگرچه مصنف ره در ابواب متفرقه فرموده است مصنف در کامل الزیاره بسند خود از حلبی روایت کرده است که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که چون جناب امام حسین را کشتند اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند میگفت امروز بلا بر این امت نازل گردید هرگز شادی نخواهند دید تا اینکه قائم آل محمد ظاهر شود و غصه های سینه های شما را شفا دهد و مبدل بشادی نماید و دشمنان شما را بکشد و بعوض یکخون خون بسیار بریزد اهل مدینه از این ندا بسیار

ترسیدند و مضطرب گردیدند و گفتند این سخن بجهة حادثه ایست در این ایام حادث شده است که ما از آن نمیدانیم چون
بعد از چند روز خبر شهادت آنحضرت بمدینه رسید اهل مدینه حساب کردند دیدند که آن صدا در شب قتل آن بزرگوار بوده است
حلبی گوید عرض کردم فدای تو شوم تا کی شما و ما در این کشته شدن و خوف و شدت بیم باشیم و کدام وقت شما و ما را از این
بلاها و ستمها فرج خواهد شد حضرت فرمود تا هفتاد نفر فرزند برادر یک پدر بمیرند و وقت هفتاد نفر دیگر برسد در آن
هنگام علمها عقب یکدیگر نمایان می باشند و گویا آنها را برشته منظم ساخته اند پس هر کس از ما زمان را دریابد چشمان او
خندان و دلش شاد و خرم می باشد فرمود بدرستی که چون حسین را کشتند در میان لشکر کسی ظاهر شد که پیوسته فریاد و
لشکر اشقیا او را مذمت و ملامت کردند او را گفت مرا ملامت نکنید چگونه فریاد نکشم و ناله نکنم و حال آنکه می بینم
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده گاهی بسوی زمین نگاه مینماید و گاهی نظر بگروه شما میکند من می ترسم که آنحضرت
بر اهل زمین نفرین نماید و من نیز در میان ایشان هلاک شوم بعضی از آن اشقیا با بعض دیگر گفت این دیوانه است کسانی
که از لشکر از گروه خود نادم و پشیمان شده بودند و از گفته او متنبه شدند گفتند بخدا سوگند که با خود چه
خود کردیم هیچ کس بما انکار نکرد و این چه بلائی بود که بسر خود آوردیم بسوی فرزند سید جوانان اهل بهشت را کشتیم
پس عازم شدند که بر یزید پلید خروج نمایند و کردند فایده بحال ایشان نبخشید حلبی گوید بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم فدای تو شوم آن صیحه کننده و فریاد کشنده که بود حضرت فرمود گمان بکسی ندارم مگر اینکه جبرئیل بود حضرت
فرمود اگر از جانب خدا مأذون و مرخص میشد بر ایشان صیحه می زد که همان ساعت روح ایشان از بدن مفارقت
نموده بسوی آتش دوزخ میشتافت لکن خدا برای ایشان مهلت داد که گناه شان زیاد شود و بر ایشان عذاب دردناک میباشد
حلبی میگوید عرض کردم فدایت شوم چه میفرمائید در حق کسیکه زیارت امام حسین را با قدرت و مکنت ترک نماید فرمود بتحقیق
کسی که رسول خدا و بر ما عاق شده و اهانت بامر کرده است که نفعش برای خودش بر میگردد و هر کس آنحضرت را زیارت
نماید خداوند عالمیان در صدد بر آوردن حوائج او می باشد و مقاصد دنیا و آخرت او را بر آورد و کفایت می کند خدا
بجهة زیارت آنحضرت روزی را بسوی زائر او می کشد و هر چه نفقه و خرج می کند برای او نگاه میدارد و گناهان پنجاه سال او را
می بخشد و بسوی اهل خود بر میگردد در هنگامی که هیچ گناهی و خطائی در ذمه او نماند و از نامه عملش محو می نماید اگر در سفر
زیارت بمیرد ملائکه آسمان نازل شوند برای او و غسل می دهند و دری از بهشت بقبرش باز میشود که عطر بهشت از آن
در بقبرش داخل میگردد تا اینکه از قبرش بسوی محشر بیاید اگر زنده باشد دری از رزق برای او باز میشود و بر هر درهم که در
راه زیارت خرج کرده است ده هزار درهم عوض عطا می فرماید و این را برای او ذخیره می نماید و بنظر رحمت بسوی او نظر
میفرماید والحمد لله بانتها رسید آمدن اسب آنحضرت را بسوی خیمه که بطریق دیگر نقل کرده است مصنف و در زیارت جناب
صاحب العصر والزمان آمدن اسب بسوی لشکرگاه وارد شده است و جمله از مصائب آنحضرت در آن زیارت بیان نموده است
پس مناسب است که اول جمله از فقرات شریفه زیارت قائمیه علیه السلام بلفظ و عبارات آنها نقل نمائیم بعد از آن بترجمه
آنها بپردازیم چون بیان زیارت طولانی است از فقرات آن اکتفا نمائیم بآن فقراتی که مناسبت آنها با این مقام دارد مصنف
ره در تحفة الزائرین از شیخ بزرگوار شیخ مفید و شیخ جلیل شیخ محمد بن المشهدی روایت کرده است که آن دو بزرگوار
فرموده اند که زیارتی از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام بسوی بعضی از نایبان آنحضرت بیرون آمده است که اولش
اینست السلام علی آدم صفوة الله تا اینجا که فرموده است السلام علی الحسین الذی سمحت نفسه بمهجته السلام
علی من اطاع الله فی سره و علانیته السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته السلام علی من الاجابة تحت
قبته تا اینجا که فرموده است السلام علی المرمل بالدماء السلام علی المهتوک الخباء السلام علی خامس اصحاب
الکساء السلام علی غریب الغرباء السلام علی شهید الشهداء السلام علی قتیل الادعیاء السلام علی ساکن
کربلا السلام علی من بکته ملائکة السماء تا اینجا که می فرماید السلام علی المحبوب المضرج السلام
علی الشفاه الذابلات السلام علی النفوس المصطلمات السلام علی الارواح المختلسات السلام علی الاجساد
العاریات السلام علی الجسوم الشاحبات السلام علی الدماء السائلات السلام علی الاعضاء المقطعات
السلام علی الرؤس المشالات السلام علی النسوة البارزات تا اینجا که می فرماید السلام علی علی
الکبیر السلام علی الرضیع الصغیر السلام علی الابدان السلیبة السلام علی العترة القریبة
السلام علی المجدلین فی الفلوات السلام علی النازحین عن الاوطان السلام علی المدفونین بلا

اکفان

اکفان السلام علی الرؤس المفرقة عن الابدان تا اینجا که میفرماید السلام علی المغسل بدم الجراح السلام علی المجرع بکاسات
الرماح السلام علی المضام المستباح السلام علی المنحور فی الوری السلام علی من دفنه اهل القری السلام
علی المقطوع الوتین السلام علی المحامی بلا معین السلام علی الشیب الخضیب السلام علی الخد التریب
السلام علی البدن السلیب السلام علی الثغر المقروع بالقضیب السلام علی الراس المرفوع تا اینجا که
فرموده است وانت فی حرم جدک قاطن وللظالمین مباین جلیس البیت والمحراب معتزل عن اللذات
والشهوات تنکر المنکر بقلبک ولسانک علی حسب طاقتک وامکانک ثم اقتضاک العلم للانکار
ولزمک ان تجاهد الفجار فسرت فی اولادک واهالیک وشیعتک وموالیک وصدعت بالحق والبینة
ودعوت الی الله بالحکمة والموعظة تا اینجا که میفرماید فجاهدتهم بعد الایعاظ الیهم وتاکید الحجة علیهم فنکثوا
ذمامک وبیعتک واسخطوا ربک وجدک وبدؤک بالحرب فثبت للطعن والضرب وطحنت جنود
الفجار واقتحمت قسطل الغبار مجالدا بذی الفقار کانک علی المختار فلما راوک ثابت الجاش غیر خائف
ولا خاش نصبوا لک غوائل مکرهم وقاتلوک بکیدهم وشرهم تا اینجا که میفرماید ولم یبق لک ناصر
وانت محتسب صابر تذب عن نسوتک واولادک حتی نکسوک عن جوادک فهویت الی الارض جریحا
تطؤک الخیول بحوافرها وتعلوک الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبینک واختلفت بالانقباض
والانبساط شمالک ویمینک تدیر طرفا خفیا الی رحلک وبیتک وقد شغلت بنفسک عن ولدک
واهالیک واسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا فلما راین النساء جوادک مخزیا و
نظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات و
بالعویل داعیات وبعد العز مذللات والی مصرعک مبادرات والشمر جالس علی صدرک ومولغ
سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده قد سکنت حواسک وخفیت انفاسک و
رفع علی القنا راسک وسبی اهلک کالعبید وصفدوا فی الحدید فوق اقتاب المطیات تلفح وجوههم
حر الهاجرات یساقون فی البراری والفلوات ایدیهم مغلولة الی الاعناق یطاف بهم فی الاسواق
سلام بر جناب امام حسین باد که نفس طاهر و مطهر او جان عزیز خود را در راه رضای خدا بخشش نمود سلام خدا
بر کسی باد که در پنهان و آشکار پیوسته اطاعت خداوند جبار نمود و بر کسی باد که در تربت طاهره او برای امراض دردمندان
مرض شفا قرار داده است سلام بر کسی باد که در زیر گنبد قبر مبارکش اجابت دعا حاجتمندانست سلام خدا بر وجودی
که بدن مبارکش بخون خود آغشته و خیمه های او غارت گشته است و بر پنجم اصحاب کسا و بر غریب غریبان و بر شهید شهیدان
و بر کشته زنازادگان و بر ساکن کربلا مدفون خاک نینوا و بر کسیکه ملائکه آسمانها در مصیبت او گریان
شدند سلام خدا بر گریبانهای خون آلود و بر لبهائیکه از تشنگی خشک و پژمرده شده بودند و بر جانهائیکه از جور دشمنان
مستاصل و هلاک شدند و بر ارواحی که بشمشیر فاجران از بدنها ربوده و بیرون کشیده شد و بر جسدهای عاریه و اجسادی که
از مرکب متفرقه بشمشیر دشمنان و بر سرهائیکه بر نیزه ها بلند شده و بر زنانی که از پرده بیرون کشیده در دست دشمنان
اسیر شدند سلام خدا بر فرزند شهیدش علی کبیر و بر فرزند شیرخواره صغیر و بر بدنهائیکه جامه های آنها را بغارت بردند
و بر عترت و خویشان نزدیک و بر جسمهائیکه در بیابانها بر روی خاک افتادند و بر کسانیکه از وطنها آواره شدند و بر
کسانیکه در زیر خاک بی کفن مدفون گشتند و بر سرهائیکه از بدنها جدا شدند سلام خدا بر کسی باد که در راه رضای خدا
بر مصیبتها و بلاها صبر و تحمل نمود و بر مظلومی که بی یار و بی یاور بود و بر کسیکه بخون زخم خود غسل داده شد و به
کاسه های نیزه ها شربت ناگوار مرگ چشید بر کسیکه در حقش ستم نمودند و ریختن خون و غارت اموال و هتک
حرمت او را مباح داشتند بر کسیکه در میان اهل روزگار پسر او را نحر کردند و بر کسیکه اهل بادیه و دهات او را
دفن نمودند و بر کسیکه بند و رگ دلش به تیر جفا بریده کردند و بر کسیکه از دین خدا و رسول او بی یار و یاور و بی ناصر
حمایت میکرد و با دشمنان دین به تنهائی جهاد نمود و بر ریش که بخون خضاب گردید و بر سر یکه بسر نیزه بلند
شد و بجد و گونه که بر روی خاک گرم افتاده بود و بر بدن غارت و عریان شده و بدندانی که چوب
بان زدند و بسر بلند شده ببالای نیزه چون جور و ستم بازوی خود را بلند نموده قوت یافت و ظلم پرده
تاریکی را بروی زمین افکند و ضلالت و گمراهی تا بعنان خود را برتر و خود خواند در حالتیکه در حرم جد

در زکون

بزرگوارت ساکن و مقیم بوده‌ای و از کرده‌های ستمکاران دوری جستی و کناره‌ای شدی پیوسته در خانه و محراب عبادت خود
ملازمت کردی و از لذاید دنیا و شهوات نفسانیه کناره کشیدی و دامن جامهٔ عصمت و طهارت را بلوث لذاید و شهوات آلوده
نکردی و منکر و مناهی را ناخوش داشتی و بقدر قوت و طاقت خود بدل و زبان کراهت و نهی از کناهان میکردی پس علم ربانی
تو اقتضا نمود که در ظاهر و آشکار نهی منکر نمایی و بر تو لازم شد که با فاجران جهاد کنی پس براه جهاد کافران با فرزندان و
اهل بیت و شیعیان و دوستان خود بیرون رفتی و دشمنان و منافقان را بحق و بینه و برهان کشیدی و کروه ستمکاران را بحکمت بالغه
و نصایح کافیه و مواعظ حسنه پند و نصیحت نمودی و ایشان را باقامهٔ حدود و طاعت معبود امر کردی و از خباثت و طغیان نهی
فرمودی اما ستمکاران بظلم و عدوان ترا مواجهه و مقابلت نمودند پس بعد از موعظهٔ ایشان و تمام نمودن حجت و برهان
با آن ظالمان در راه رضای خداوند عالمیان جهاد کردی و عهد و پیمان و بیعت ترا شکستند و در حق تو خدا و جد بزرگوارت را
بر خود شان خشمناک و غضبناک کردند و بکارزار تو ابتدا نمودند و شیوهٔ ظلم و عداوت را پیش گرفتند و دامن شمشیر را
بر کمر بستند و بر طعن نیزه و بضرب شمشیر صبر نمودی و ثابت قدم شدی و لشکر کفار را در هم شکستی و بشمشیر شرربار جمعیت
ایشان را پراکنده ساختی و استخوان ایشان را مانند ذره خورد کردی و هبا کردی و غبار کارزار کروه اشرار بی باک و واهمه داخل
و بشمشیر ذوالفقار مانند علی مختار شجاعت بکار بردی و چون لشکر اشقیا ترا آرام دل و غیر خائف و ترسان و دلیر یافتند
و هرکز در تو ترس و واهمه ندیدند پس غوائل و مکاید مکر خود را بر تو آماده کردند و دام تزویر و حیله را در کارزار تو
بر چیدند و بمکر و شرارت در برابر تو مقاتله کردند بمردانکی و جوانمردی با تو جنک ننمودند پس بنا کردند یاوران ترا
کشتند و تو باین بلاها و مصایب در راه رضای خدا صبر کردی و از زنان و فرزندان خود به تنهایی شر ایشان را دفع نمودی
تا اینکه بزخمهای کاری فزون از شماره ترا از بالای اسب بر زمین افکندند پس با تن زخمدار بر روی خاک افتادی و اسب لشکر کافران
بسمهای خود بدن نازنین ترا لکد می زدند و کروه طاغیان با شمشیرها در بالای سر تو ایستادند و ترا زخمها می زدند و
پیشانی مبارک تو بجهت مرک عرق نمود و جانب یمین و یسار تو بسبب مرک کاهی پیچیده میشدند و کاهی کشوده میکردیدند
بکوشهٔ چشم خود بر حال و خیمه‌های خود نظر نمودی و حال آنکه بجهت زخمهای بیشمار از مراعات فرزندان و اهل بیت بر جان خود مشغول
بودی و اسب تو در آن هنکام رم نمود با شیهه و صدای بلند و دیده کریان و همهمه کنان رو بسوی خیمه‌ها زنان نهاد چون زنان حرم اسب
ترا بی صاحب دیدند و زین او را در زیر شکم وی پیچیده و سر از زیر یافتند پس بی اختیار از پرده‌ها خود بیرون آمدند و موی سر خود را
بروی خود پریشان کردند و برویهای خود لطمه می زدند و آشکار شدند و واویلا و ناله و فریاد می نمودند و بعد از عزت خوار
و ذلیل شدند و بجای کشته شدن تو مبادرت و سرعت کردند در حالتیکه شمر بر روی سینهٔ تو بلند شده و شمشیر خود را بکلوی تو فرو برده
و از ریش مبارکت بدست خود گرفته و بشمشیر فولادی تیز آهن هندی ترا ذبح کرد و حواس و اعضای تو از جهت مرک ساکن بودند و نفس
تو پنهان و مخفی شد و سر انورت بالای نیزه بلند کشته و اهلبیت و عیال ترا مانند بندکان اسیر نمودند و دستهای ایشان را
در بالای قتب شتران بزنجیر بستند و روی ایشان از حرارت هنکام زوال و عصر می سوزانید در بیابانها و صحراها میکردانیدند
در حالتیکه دست ایشان از زنجیر کین بکردنها بسته در بازارها میکردانیدند مترجم میکوید از فقرات این زیارت شریفه بسیاری
از مطالب و مصائب اهل بیت ظاهر و هویدا میشود که دل شیعیان را کباب و دیده‌ها ایشان را پر آب می نماید بعد از ترجمه احتیاج به تفصیل
و بیان نماند شاید جناب سید بزرگوار سید بحر العلوم طاب ثراه مضمون دو بیت خود را از فقرات این زیارت شریفه
اخذ نموده که می فرماید يَلْقَى الأَعَادِي بِقَلْبٍ مِنْهُ مُنْقَسِمٍ بَيْنَ الخِيَامِ وَأَعْدَاءٍ تُكَافِحُهُ وَاللَّحْظُ كَالقَلْبِ عَيْنٌ نَحْوَ
نِسْوَتِهِ وَعَيْنُ القَوْمِ لَا تُبَارِحُهَا مظلوم بی کس بدشمنان دین بعزم جهاد ملاقات نمود بقلبی که از آن بزرگوار بدو
قسمت منقسم شده بود در میان خیمه‌های حرم و میان دشمنانی که در مقام کارزار آنحضرت ایستاده بودند که یک حصهٔ وی در فکر
بیکسی زنان و مصایب اهلبیت بود که ایشان را بجز آنحضرت پرستاری نداشت و پشت پناهی نبود و نیم دیکر در فکر جهاد
دشمنان بود و نظر کردن آن بزرگوار مانند دل منقسم بدو قسمت بود چشمی از آن غریب مظلوم پیوسته بسوی حالت زنان و
اهلبیت خود بود و چشم دیکرش بسوی آنقوم کافران بود که از او بر نمیداشتند مصنف ره از کتاب نوادر علی ابن اسباط
… نموده از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود پدر بزرگوارم سید سجاد در روز قتل پدر
… بمرض اسهال مبتلا بود و در خیمه خوابیده بود من بدوستان و شیعیان خود نظر می کردم که چکونه در خدمت
… مشغول کارزار کروه اشرار می شوند و چکونه جان نثاری مینمایند و چکونه طلب آب برای او مینمایند
… بزرگوار خود را می دیدم که بر آن اشقیا حمله می نمود کاهی بمیمنهٔ لشکر اشرار و کاهی بر میسره و دفعهٔ بر قلب لشکر کفار

حمله میکرد ایشان را مانند مور و ملخ پراکنده مینمود تا اینکه آن بزرگوار را کشتند بکشتنی که جناب رسول خدا از آن نوع کشتن نهی کرده
بود یعنی غیر انسان از انواع افراد حیوان بچنین کشتن نهی میکرد بتحقیق که مظلوم را بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند بعد
کشتن بدن نازنین زخمدار او را لکدکوب سم اسبان میکردند مصنف ره آمدن اسب بخیمه‌های حرم نزد زنان یکی بعد دیکر ذکر خواهد نمود تمام
آنچه مقصود بیان وی بود در اینجا ایرادش مناسب باب و مقام بود مصنف ره در ابواب متأخره بسیاری از اخبار مناسب آن مقام
ذکر خواهد نمود انشاء الله از جهت طول بند سابق و لاحق ذکر فرموده است باید ذاکران بجمیع ابواب کتاب نظر نمایند تا مطلع
باینها بشوند زیرا که در میان اینها بسیاری از اخبار در لهوف موجود است در ترجمه را تابع بیان اصل کتاب نمودم انتهی مصنف
ره از سید بزرگوار سید بن طاوس ره روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید نمودند کنیزی از خیمه‌ها بیرون آمد کسی برای
کنیز گفت ای کنیز سید آقای ترا کشتند همان کنیز میکوید چون این خبر وحشت اثر را شنیدم بنهایت سرعت بسوی خواتون خود
دویدم در حالتیکه صدا بناله و ضجه بلند کرده بودم چون دختران جناب رسول خدا و زنان حرم صدای ناله و فریاد مرا
شنیدند رو برو من آمده صیحه کردند و صدا بناله بلند کرده نمودند سید ره روایت کرده است که چون کروه اشقیا از قتل و غارت آنحضرت
فارغ شده رو بسوی خیمه‌های حرم کذاشتند بجهت غارت اهلبیت رسالت بیکدیکر سبقت کردند برای غارت خیمه‌های آل رسول
و نور دیدهٔ زهراء بتول آنقوم هجوم آوردند و بیکدیکر پیشی میکرفتند همه اموال خیمه‌ها را غارت نمودند چادرها را از پشت سر زنان
می کشیدند دختران جناب رسول خدا و حرم محترمان پیغمبر کرام از خیمه‌ها بیرون شدند در کریه و زاری و ناله و سوکواری برای یکدیکر
مساعدت و یاری می کردند در فراق حامیان و هجرت دوستان جان نثاران ناله‌های جانکداز مینمودند قطرات اشک حسرت را
برخسار مصیبت زده و محنت دیدهٔ خود جاری میکردند حمید ابن مسلم روایت کرده است زنی از قبیلهٔ بکر بن وایل در آن عرصهٔ
کارزار با شوهر خود در میان لشکر عمر بن سعد بود و چون بیحیایی لشکر اشرار را مشاهده نمود و دید که آن قوم بدکردار در
خیمه‌ها بغارت حرم و اهلبیت جناب مظلوم کربلا هجوم آورده شدند و ایشان را غارت می کنند غیرت و حمیت بر آن زن رخ داد
شمشیری برداشت بسوی خیمه‌ها روانه شد که آنقوم را از غارت دختران جناب رسول خدا منع نماید فریاد می کشید که کجایند مردان بکر بن
وایل آیا سزاوار و روا است که دختران جناب رسول خدا را غارت نمایند در این کار قبیح حکمی نیست مکر خداوند کجایند طالبان خون
جناب رسول خدا پس در این هنکام شوهر آن زن بنزد او آمده از دست زنش گرفت و بسوی منزل خود بر کردانید سید بن طاوس ره روایت کرده
و فرموده است که آن ملاعین بعد از غارت خیمه‌ها و ملابس زنان اهلبیت رسالت آتش را بیرون کردند آتش کین بخیمه‌های غارت شدهٔ آن مظلوم
کشتهٔ جور و جفا زدند آن زنان بیکس از خیمه‌ها سر برهنه و غارت شده و پا برهنه بیرون آمدند کریه و ناله کردند و فریاد می نمودند و در قید
اسیری بودند صاحب مناقب محمد بن ابی طالب روایت کرده اند که بمقتضای اتفاق روایات و اخبار روز قتل آن امام ابرار روز عاشورا دهم ماه محرم
از شهور سال شصت و یکم هجرت بود در آنوقت آن مظلوم بیابان کربلا در سن پنجاه و هفت سالگی بود و کفته اند که چون آنحضرت کشته شد اسب
از دست قوم اشرار بکریخت بر بالای سر جناب بخون آغشته خود رسید پیشانی خود را بخون آن مظلوم آغشته نمود از ترس اینکه مبادا لشکر اشقیا
بکیرند رو بخیمه‌های حرم کذاشته صیحه و شیهه می کشید آنقدر سر خود را در پیش روی خیمه‌ها بر زمین زد تا اینکه روح از تنش مفارقت نمود چون خواهران
کباب و دختران بی پشت و پناه و ایتام اهلبیت جناب مظلوم کربلا اسب بی صاحب را دیدند در بالای وی کسی را نیافتند صداها بکریه و زاری بلند نمودند
جناب ام کلثوم دست خود را بر سر کذاشت با دل بریان و دیده کریان فریاد وامحمداه و اجداه و انبیاه و اباالقاسماه و اعلیاه و اجعفراه و احمزتاه
و احسناه می کشید و می کفت این کشته بخون خود آغشته حسین است که در بیابان افتاده و در صحرای کربلا بخون خود آغشته کردیده اکنون

که سرش را از قفا بریده عمامه و رداء او را غارت کرده اند آنقدر ناله و فغان نمود

تا اینکه بی اختیار کشته مدهوش کردید

هذا آخر المجلد الاول من جلد بحر الابرار في ترجمة مقتل بحار الانوار احمد على من وفقني لاتمامه و اشكر على ان من لي بالفتح منه بحسن
ميامن الائمة الاطهار اهل بيت احمد المختار صلى الله عليه وآله الابرار مستغفرا منيبا حامدا شاكرا
بحسب فرمایش سرور اعظم و قبلهٔ معظم جناب صاحب امر افتخار الحاج والحرمین جناب احمد آقا دام مجده
که برادر آقا ولد المرحوم المغفور جناب ابراهیم طاب ثراه قلمی و تحریر کردید در دار الطباعه
مخصوصهٔ شریفه خود سمت الیها انطباع پذیرفت فی شهر رمضان المبارك
وکتبه العبد الاقل غلامعلی ابن المرحوم محمد رسول خوشنویس الاشکوری
سنه ۱۳۱۱

[illegible]

[illegible]

رب یسر ولا تعسر سهل

هذا المجلد الثانی من بحر الابرار فی ترجمهٔ مقتل بحار الانوار فی مصائب الابرار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا و شکر بی منتها مر خداوند قادر بیچون را سزاست که از لطف کامل و فضل شامل خود برای مترجم حقیر صحبها مستغرق در بحر معاصی بر اتمام مجلد اول بحر الابرار ترجمهٔ مقتل بحار الانوار منت گذاشت که از اول کتاب مستطاب مجلد دویم جلد دهم مقتل بحار تا آخر و منتهای شهادت جناب مظلوم بیابان کربلا و کشتهٔ گروه اشقیا سید شهداء علیه السلم لباس عربیت را از بر و دوش اخبار دلسوز کتاب مستطاب کنده بخلعت فاخر لغت فارسی مخلع نمودم تا اینکه همهٔ مومنان و عامهٔ شیعیان از مضامین اخبار معتبرهٔ کتاب مذکور بهره‌مند و فایده‌مند بشوند بلکه بجهت انتفاع ایشان خداوند عالمیان قلم عفو بر جرایم اعمال این بندهٔ حقیر کثیر التقصیر بکشد چون آخر مجلد اول ترجمه را منتهای قضیهٔ هایله و مصیبت جانگداز شهادت آنحضرت قرار دادم پس اول مجلد دویم ترجمه را از اسیری و دستگیری پرده‌گیان سرادق عصمت و طهارت و غارت شدن خیمه‌های اهل بیت رسالت بنا گذاشتم که تتمهٔ اخبار باب سیزدهم با اخبار سایر ابواب بعده را تا آخر کتاب مقتل بحار الانوار ترجمه نمایم انشاء الله تعالی و حال شروع مینمایم بترجمهٔ آنها و میگویم مصنف ره از کتاب لهوف سید بزرگوار سید بن طاوس رضی الله عنه روایت کرده است که چون لشکر شقاوت اثر عمر بن سعد حرامزاده از قتل جناب مظلوم کربلا و اصحاب کرام و اهل بیت بزرگوار آن امام انام فارغ شدند پس آن دشمنان خدا و [illegible] و اعداء جناب احمد مختار رو بخیمه‌های ملایک پاسبان نور دیدهٔ حیدر کرار گذاشتند و شمر لعین بدکردار بمصاحبت آن گروه اشرار بجهت غارت اهل بیت طاهر پیغمبر آمد و آن حرامزادهٔ ملعون بیاران کافران خود را حکم نمود که داخل خیمه شوند و زیب و زینت و زر و زیور پرده‌گیان سرادق عصمت و طهارت را از روی ظلم و عدوان غارت نمایند پس آن گروه کافران بی‌ایمان بنا بحکم آن زنازادهٔ شیطان داخل خیمه‌های ملایک پاسبان گردیده هر چه در آنها یافتند بظلم و عدوان غارت نمودند حتی گوشوارهٔ جناب ام کلثوم خواهر جناب امام حسین کشیده و گوش آن خاتون مکرم را دریدند و زنان بیکس در سر جامه‌های خود با آن گروه اشرار در مقام نزاع می‌ایستادند و جامه‌های خود را در پشت با دو دست سخت میگرفتند بلکه از چنگ آن ناکسان رها نمایند ایشان دور گرد ند و غلبه نمودند و جامه‌ها را از چنگ آن مصیبت زدگان رها نمودند بغارت می‌بردند و قیس بن اشعث لعین قطیفهٔ جناب امام حسین را غارت نمود بعد از آن ملقب بقیس القطیفه ملقب گردید و نعلین مبارک آنحضرت را ملعونی از بنی اود که نام آن حرامزاده اسود بود برداشت پس آن ملاعین ورس که زعفران یمنی و زیورها و سایر آلات زیب و زینت زنان اهل بیت رسالت و شتران صاحب آنحضرت را بالتمام غارت نمودند مصنف ره از بعضی کتب مقاتل روایت کرده است که جناب فاطمهٔ صغری میفرماید که من در در خیمه ایستاده بر بدنهای نازنین پاره پارهٔ پدر خود و سایر ابدان اصحاب نظر میکردم و ایشان را مانند گوسفندان قربانی ذبح نموده و بدنهای مطهر ایشان را بر روی ریگهای گرم بیابان افکنده بودند و اسبهای دشمنان از روی آن ابدان خاک و خون آلوده جولان مینمودند و من در حال کثیر الاختلال خود و سایر زنان اهل بیت فکر میکردم که آیا بنی امیه بعد از آنکه پدرم را کشتند ما را نیز خواهند کشت یا اسیر دستگیر مینمایند من در آنحالت متفکر بودم ناگاه دیدم سواره از آن ناکسان زنان بیکسان نالان را بر جلو اسب خود افکنده بکعب نیزهٔ خود از پشت ایشان میزند و ایشان از پیش آن ملعون شقی هر طرف میگریزند و از ترس و واهمه بنا جار یکدیگر پناه میبرند و معجرها داشتند از خلخال و دست بند و زر و زیورها از ایشان گرفته بودند و آن بیکسان ستم زده کان صدا

فجداه

در بیان غارت خیمه‌های اهل بیت رسالت سلام الله علیهم

واجداه وابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسیناه از دل پر درد میکشیدند و میگفتند یا فریاد رس هست که بفریاد ما برسد یا دفع کننده هست که بلا و محنت را از سر ما دفع کند جناب فاطمه فرموده است چون من اینحالت را مشاهده نمودم دلم از ترس و واهمه طپید نزدیک شد زهرهٔ من چاک شود و لرزه بر اندام افتاد و بطرف یمین و یسار خود نگاه میکردم که بلکه عمه‌ام ام کلثوم از ترس آن سواره پناه برم که او پناه ببرم و بی‌ترسی که بگو من بیا یا من در اینحالت حیران و ترسان بودم ناگاه دیدم آن لعین قصد مرا نمود پس من از ترس او رو بگریز نهادم و گمان داشتم که بگریختن از دست او رها میشوم آن ملعون از عقب من روانه شد چون آمد از او بگریزیدم از ترس و واهمه مدهوش شدم ناگاه کعب نیزهٔ خود در میان دو کتف من گذاشت بروی خود بر زمین افتادم گوشواره را از گوش من کشید و گوش مرا درید معجر را از سرم کشید مرا در آنحالت گذاشت بکار خود روانه شد و خون بر رخسار من جاری گشت و آفتاب بسر گشودهٔ من می‌تابید مرا گذاشت بسوی خیمه‌ها برگشت و من مدهوش شدم ناگاه بهوش آمدم دیدم عمه‌ام زینب در نزد من نشسته گریه میکند و میگوید برخیز بسوی خیمه برویم تا به بینیم بسر دختران و برادر علیل تو از این قوم چه بلا و مصیبت رسید پس از جا خود برخاستم و عرض کردم بعمهٔ مهربان سر من گشوده است آیا پارچه پیدا میشود که سر خودم را از دیدهٔ ناظران بپوشم فرمود ای دختر برادر عمه‌ات مانند تو سر گشوده است جناب فاطمه میگوید نگاه کردم سرش گشوده و پشتش از ضرب تازیانه ستمکاران سیاه گشته است و برگشتم بسوی خیمه دیدیم تمام خیمه‌ها را غارت کرده‌اند و هر چه در آنها داشتیم برده‌اند و برادرم علی بن الحسین را بر رو خود بر زمین افکنده‌اند از بسیاری گرسنگی و غایت تشنگی و نهایت شدت ناخوشی و هجوم الام و اسقام طاقت ندارد بنشیند پس بحال پر اختلال آنمظلوم گریه میکردیم و آن بیکس و بیمار بحال زار ما میگریست مصنف ره بعد از حدیث رجعت که عنقریب بیاید مذکور از امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره بسند خود از عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلم روایت کرده است که مادرم فاطمه دختر جناب امام حسین علیه السلم شنیدم میفرمود که چون پدر بزرگوارم را شهید نمودند لشکر اشقیا در خیمه ما داخل شدند و من دختر صغیر بودم و در پای من دو خلخال از طلا داشت ملعونی از آن اشقیا آنها را از پای من بیرون می‌آورد و میگریست من بر آن شقی گفتم ای دشمن خدا چرا گریه میکنی جواب داد چرا گریه نکنم و حال آنکه دختر جناب رسول خدا را غارت میکنم جناب فاطمه میگوید من گفتم حال این را میدانی پس مرا غارت نکن آن دشمن خدا گفت میترسم کسی دیگر بیاید ترا غارت نماید جناب فاطمه فرمود هر چه داشتیم غارت نمودند و در خیمه‌ها هیچ چیز نگذاشتند مگر اینکه بردند حتی اینکه چادرها را از پشت ما کشیدند شیخ مفید ره از حمید بن مسلم روایت کرده است که چون لشکر بخیمه‌ها ریختند با چند نفر بخیمه گذاشتیم که در انجا علی ابن الحسین در رختخواب بود و بنهایت مرض مبتلا بود شمر نیز با گروهی از پیاده‌گان لشکر بان خیمه داخل شدند آن ملاعین بشمر گفتند این علیل مریض را نمیکشی حمید میگوید من گفتم سبحان الله میخواهید کودکان را هم بکشید بدبختی که این علیل کودک است با وجود اینکه بشدت مرض مبتلاست پیوسته من ایشانرا از کشتن آن بزرگوار دفع میکردم تا اینکه عمر بن سعد لعین آمد زنان اهل بیت صدا بناله بلند کردند و در پیش روی او شیون مینمودند عمر بن سعد حکم کرد که دیگر کسی متعرض حرم نشود و بخیمه‌های ایشان داخل و متعرض این جوان علیل نباشید زنان اهل بیت رحمت از عمر استدعا نمودند که هر چه از ایشان غارت کرده‌اند پس بدهند تا اینکه سرهای خود را با آنها بپوشند عمر در میان لشکر خود صدا زد که هر کسیکه از متاع زنان چیزی برده است رد کند حمید میگوید بخدا سوگند کسی از ایشان پس نداد چیزی پس جماعتی از لشکر بخیمه‌های حرم و علی بن الحسین موکل نمود و ایشان را سفارش میکرد که پاسبانی اهل بیت را نمایند و نگذارند کسی از ایشان از خیمه بیرون روند و کسی بدی با ایشان نکند مترجم گوید مقتل ابی مخنف در اینمقام روایتی نقل کرده است بسیار دلسوز و گریه‌خیز است منافاتی باعتبار عقلی و نقلی ندارد از انجهت ایراد آن در اینمقام خالی از فایده ندیدم مجمل آنچه در مقتل خود نقل کرده این است که چون شمر لعین سر مبارک آن امام مبین و عزیز رسول امین را از بدن نازنین او جدا نمود و بر نیزهٔ بلند نصب نمودند صداها به تکبیر بلند کردند زمین زلزله نمود آفتاب عالمتاب بدایرهٔ کسوف منکسف گردید و دور زمین از مشرق آفتاب تا غروب خورشید عالمتاب تیره و تار شد صاعقه و رعد و برق مردم را احاطه کرد و از آسمان خون تازه میبارید و منادی را شنیدند که از ملکوت اعلی صدا میزد که بخدا سوگند امام فرزند امام برادر امام و پدر ائمه را نام را کشتند از عبد الله بن عباس مرویست که یکی از حاضران جنگ برای من نقل کرده است که بدبختی اسب جناب امام حسین را دیدم همهمه و شیهه میکشید و از نزد کشته‌گان معرکه یکی یکی گذشت تا اینکه در بالای جثهٔ بخون آغشتهٔ جناب شهید بیابان کربلا ایستاد و پیشانی خود را بخون آنحضرت خضاب نمود پیوسته پاهای خود را بر زمین میزد و صدا ببلندی کشید حتی اینکه آن بیابان بلا از صدای آنحیوان پر شده بود از قوم کافران

ازخوکان

از حرکات آن حیوان بی‌زبان تعجب کردند چون نظر عمر ملعون به اسب آنحضرت افتاد لشکر خود را صدا زد که وای بر شما این
اسب را گرفته بنزد من بیارید و آن حیوان از اسبهای نیکو بجناب رسول خدا بود سواران لشکر از هر طرف بجانب آن روانه شدند
چون آن حیوان مآل آنکافر را فهمید و با دست و پای خود گروه اشقیا را از گرفتن خویش دفع میکرد تا اینکه جماعت بسیاری از لشکر
اشرار بدست و پای خود بخاک هلاکت و مذلت افکند و بدهن خود سوار از اسب گرفت از سر اسب خود میکشید بر زمین میزد
و میکشت از اشقیا نتوانستند که بر او دست بیابند عمر ملعون گفت بگذارید تا به بینیم چه میکند چون آن حیوان از اشقیا
ایمن گردید پیشانی خود را بخون حضرت رنگین نمود و صدای کشید مانند زن فرزند مرده ناله جانگداز میکرد و بجانب
خیمه‌ها روانه شد چون جناب سکینه اسب پدر خود را بی صاحب دید معجر خود را بر زمین زد و از دل پر درد صدا کشید واقتیلاه وا
ابتاه واحسناه واحسیناه وابعد سفراه واطول کربتاه بلند نمود و گفت این کشته و بخون خود آغشته حسین است که در بیابان
بروی خاک افتاده و عمامه و ردا و انگشتر و نعلینش بغارت رفته پدرم فدای کشته باد که سر انورش در جائی است و جسد اطهرش
در جای دیگر پدرم فدای کسی باد که سرش را بسوی شام هدیه می‌برند پدرم فدای کسی باد که حریم او را غارت کرده‌اند و اینها
گفت بصدای بلند گریه دلسوز نمود و گفت مات الفخار و مات الجود والکرم واغبرت الارض والآفاق والحرم و
اغلقت ابواب السماء فما ترتقی لهم دعوة تجلی بها الهمم یعنی تمام فخر و شرف بزرگواری و جود و کرم از دنیا رحلت
نمود جمیع روی زمین و اطراف عالم و حرم مکه تاریک و غبار آلود شد خداوند عالم درهای رحمت آسمان از برای عالمیان بست
دیگر هیچ دعای ایشان بجانب آسمان بلند نخواهد شد که مقاصد ایشان بسبب آن گشوده شود پس زنان اهل بیت از خیمه‌ها
بیرون دویدند و کربلا را پر از هلهله و ولوله نمودند و لطمه بر روها میزدند سینه‌ها میخراشیدند و ندای وامحمداه واعلیاه واحسناه وا
حسیناه کشیدند و گفتند امروز محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی از دنیا رفت چون عمر بن سعد حرامزاده صدای
شیون اهل بیت رسالت را شنید لشکر اشرار خود را صدا زد وای بر شما خیمه‌ها را بسر ایشان بیفکنید و آتش بر آنها زده
همه ایشان را بسوزانید یکی از میان لشکر بعمر بد اختر گفت وای بر تو ای عمر آیا ترا کشتن حسین و اهل بیت و انصار او کفایت نکرد
حال میخواهی که کودکان و زنان او را با آتش بسوزانی اراده داری که خدا ما را بزمین فرو برد پس ملاعین خیمه‌ها را غارت
نمودند از جناب زینب خاتون مرویست که من در آن هنگام در خیمه ایستاده بودم ملعونی کبود چشم باندرون خیمه داخل شد و هرچه
داشت غارت نمود پس بسوی علی ابن الحسین نظر نمود که در روی پوست گوسفند خوابیده بود همان پوست را از زیرش کشید آن
بیمار را بروی خاک افکند پس بسوی من ملتفت شد مقنعه مرا از سرم گرفت و گوشواره را از گوشم میکشید و گریه میکرد
گفتم مرا غارت میکنی و گریه میکنی گفت بمصیبت شما گریه میکنم گفتم خدا دو دست و پای ترا قطع نماید و ترا به آتش دنیا به
سوزاند پیش از آتش آخرت ابو مخنف گفته چون ایام گذشت مختار ثقفی آن ملعون را بدست آورد که نامش خولی اصبحی بود چون
در پیش روی جناب مختار آن حرامزاده بدکردار را نگاه داشتند پرسید در کربلا چه کردی آن ملعون قصه غارت خیمه و نفرین جناب
زینب خاتون را نقل نمود مختار بسیار گریست پس حکم نمود که دو دست و دو پای آن حرامزاده را بریدند و بدن او را در آتش سوزاندند
لعنة الله علیه انتهی ما اردنا نقله من مقتل ابی مخنف مصنف ره از محمد بن ابی طالب روایت کرده است که عمر بن سعد حرام
زاده سر مبارک آنحضرت را در روز عاشورا از خولی بن یزید اصبحی حرامزاده برای پسر زیاد زنازاده فرستاد بعد از آن حکم کرد
که سرهای سایر اهل بیت کرام و اصحاب وفادار آنحضرت را از بدن جدا نمودند در همان روز از شمر حرامزاده بسوی کوفه فرستاد
و خود آن ملعون شب یازدهم را تا هنگام زوال روز یازدهم در کربلا توقف نمود کشتگان لشکر اشرار را جمع کرده نماز خواند
بدن نجس ایشان را در زیر خاک دفن نمود و بدن نازنین فرزند عزیز رسول رب العالمین را و ابدان اهل بیت و اصحاب طاهرین او را
در بیابان کربلا بی غسل و کفن و دفن گذاشت چون عمر حرامزاده بعد از زوال روز یازدهم از کربلا بسوی کوفه روانه شد اهل
غاضریه از بنی اسد آمدند بر آن ابدان طاهره نماز کردند و دفن نمودند مصنف ره از لهوف سید ابن طاوس روایت
کرده است که راوی روایت نموده که اهل بیت رسالت را بذلت اسیر کرفتند خواستند بسوی کوفه ببرند آن مصیبت زدگان نالان
بآن قوم کافران فرمودند شما را بحق خدا سوگند میدهیم که هیچ چیز از شما نمیخواهیم مگر اینکه ما را از محل کشته شدگان
جناب امام حسین علیه السلام و از نزد بدن بخون آغشته آن مظلوم ببرید آن ملاعین خواهش آن خواتین مکرمه را قبول نمود
قطار ایشان را از قتلگاه کشیدند چون نظر آن مصیبت زدگان بیکس و غریب بر ابدان زخمدار بخاک و خون
آلوده شهدا افتاد بی اختیار صیحه کشیدند و طپانچه بر رخسار خود زدند راوی میگوید فوالله لا انسی زینب بنت
علی تندب الحسین و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب وامحمداه صلی علیک ملیک السماء هذا الحسین

مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و بناتک سبایا الی الله المشتکی والی محمد المصطفی والی علی المرتضی والی حمزة سید الشهداء
وامحمداه هذا حسین بالعراء یسفی علیه الصبا قتیل اولاد البغایا واحزناه واکرباه الیوم مات جدی رسول الله یا اصحاب محمد هؤلاء
ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا یعنی بخدا سوگند هرگز فراموش نمیکنم زینب خاتون دختر جناب علی مرتضی را که بناله
جانگداز برادرش حسین را نوحه میخواند و بنوحه میفرمود بصدائی اندوهناک و با دل دردناک جد بزرگوار خود را ندا میکرد و میگفت که
وامحمداه سلطان آسمان خداوند عالمیان برای تو صلوات فرستد این کشته حسین فرزند دلبند تست که بدن نازنینش را
بخون خود آغشته و اعضای جسد انورش پاره پاره شده و دختران تو را اسیر میبرند بسوی خدا شکایت میکنم و بسوی محمد مصطفی و
علی مرتضی و حمزه سید شهدا شکایت میکنم از این مصیبت دلسوز وامحمداه این کشته بخاک و خون آغشته حسین تست که با بدن
پاره پاره در بیابان افتاده باد صبا بر بدن او میوزد و خاک صحرا را بر تن انورش میریزد کشته فرزندان ستمکاران و زناکاران
و حرامزادگان است وای بر طول یافتن و دیدن این حزن و مصیبت و اندوه من امروز جدم رسول خدا از دنیا رحلت نمود ای
اصحاب محمد مصطفی آخر نظری بسوی این زنان بیکس نمائید و بفریاد این مصیبت زدگان برسید که ایشان ذریه طاهره محمد
مصطفی است که مانند اسیران ایشان را بهر دیار میکشند سید ره فرموده است که بعضی از روایات آن خاتون مکرمه با نوحه
مصیبت و محنت زده با دیده گریان و دل بریان در بالای نعش بخاک و خون آلوده برادر خود با این سخنان دلسوز و مرثیه
جانگداز نوحه و ناله مینمود که یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک مقتلة تسفی علیهم ریح الصبا و هذا حسین محزوز
الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء بابی من عسکره فی یوم الاثنین نهبا بابی من فسطاطه مقطع العری بابی من
لا هو غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی
بابی من شیبته تقطر بالدماء بابی من جده رسول اله السماء بابی من هو سبط نبی الهدی بابی محمد المصطفی
بابی خدیجة الکبری بابی علی المرتضی بابی فاطمة الزهراء سیدة النساء بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی فابکت
والله کل عدو و صدیق بابی کلمه ایست غالب اوقات آنرا در مقام تعظیم و مهربانی استعمال کنند غرض اصلی فدا کردن
پدر نیست و تحقیق این مطلب را در اول کتاب مشکلات اخبار بیان نموده‌ام و شاید مراد از قول آن خاتون مکرمه بابی محمد
المصطفی این بوده باشد که پدرم فدای کسی باد که او فرزند و یادگار محمد المصطفی است و یادگار خدیجه کبری و فاطمه زهرا است
عوض همه آن بزرگواران است حاصل مرثیه آن خاتون مکرمه اینست که ای محمد مصطفی دختران تو اسیر دستگیر ستمکاران
فرزندان زنا است ذریه تو همه کشته و بخون خود آغشته در بیابان بی غسل و کفن بروی خاک افتاده هستند که باد صبا
بر ابدان خون آلود ایشان خاک و خاشاک میریزد و این بدن خون آلود بدن حسین تست که سرش از قفا بریده و عمامه و ردا او بغارت
رفته پدرم فدای کسی باد که لشکرش در روز دوشنبه بتاراج رفت و پدرم فدای کشته باد که ریسمان خیمه او پاره پاره گشته
پدرم فدای وجودی است که چنان کوته غایب و مسافر نیست که بر بازگشتن او امیدوار بشود و زخمدار نیست که
زخمهای او مداوا پذیر گردد پدرم فدای کسیست که جان من فدای اوست پدرم فدای اندوهناکی است که پیوسته دلش پر درد
و محنت بود تا اینکه بتیغ کین گروه ملاعین بملاقات رب العالمین گردید پدرم فدای تشنه لبی است که مرکز حرارت جگرش
لب از آب سرد و سیراب نشد تا اینکه تشنه و عطشان بشمشیر جفاکاران بدرجه شهادت رسید پدرم فدای کسی باد که
از ریش مبارکش خون میریخت پدرم فدای آن کشته گروه اشقیاست که جد بزرگوارش رسول خداوند عالمیانست پدرم
فدای وجودی است که سبط پیغمبر هدایت و رستگاری است پدرم فدای جان محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه
زهرا است که سیده زنان عالمیانست پدرم فدای جان عزیز کسی باد که خداوند عالمیان بخاطر او آفتاب را از افق مغرب
بدایره نصف النهار برگردانید تا اینکه نماز خواند راوی میگوید بخدا سوگند آن خاتون مصیبت زده در سر نعش
برادر ارجمندش چنان ناله و فغان میکرد که دوست و دشمن از ناله جانگداز او نالان و گریان شدند مترجم میگوید
در بعضی از کتب مقاتل مذکور است که راوی میگوید بخدا سوگند دیدیم که قطرات اشک از دیده‌های اسبها بر سم خود می
ریزد انتهی پس جناب سکینه با دل حزین و چشم گریان نعش پاره پاره پدر خود را با غوش کشید و دستهای خود را بر
آن جسد بی سر حمایل کرد جماعتی از اعراب لشکر اشقیا آن خاتون مکرمه را با زور و شدت از نعش پدرش جدا نمودند پس
عمر بن سعد حرامزاده لشکر خود را صدا زد که کدام یک از شما اجابت میکند امر مرا در خصوص نعش حسین که در
بالای جسدش اسب بدوانند و بدن او را پایمال سم اسبان نماید ده نفر از آن کافران اجابت این فرمان را نمودند که
ایشان اسحق بن حیوة ملعون آن حرامزاده همان ملعونست که پیراهن آنحضرت را غارت نموده بود و اخنس بن مرثد

۶ وحکیم بن طفیل سنبسی وعمرو بن صبیح صیداوی ورجاء بن منقذ عبدی وسالم بن خیثمه جعفی وصالح بن وهب جعفی وواحظ
بن ناعم وهانی بن ثبیت حضرمی واسید بن مالک واین ملاعین دامن همت بر کمر زده باین کار شنیع اقدام وجرات نمودند که در بدن
نازنین فرزند رسول رب العالمین اسب دوانیدند تا اینکه استخوانهای پشت وسینه او را که صندوق علوم ربانی بود در زیر سم
اسبان خورد نمودند وگفته است که چون این ده نفر ملاعین بکوفه برگشتند در پیش زیاد پسر زنازاده زیاد حرامزاده
ایستادند اسید بن مالک حرامزاده که یکی از ان ده نفر بود این بیت را خواند نَحنُ رَضَضنا الصَّدرَ بَعدَ الظَّهرِ بِکُلِّ
یَعبُوبٍ شَدیدِ الاَسرِ یعبوب بر وزن یعقوب اسب تنومند سریع السیر وطویل را گویند و ندرای کویند یعنی ما ئیم
کسانی که استخوان سینه را بعد از ظهر بهر اسب بزرگ شدید وقوی خلقت خورد نمودیم پسر زیاد حرامزاده از ان زنازادگان
پرسید شما کیستید گفتند ما انکسانی هستیم که با اسبان خود پشت حسین را لگدکوب اسبان ساختیم تا اینکه استخوانهای سینه
او را ریزه کردیم وشکستیم پس ان ملعون امر نمود که ایشانرا اندک جایزه دادند ابو عمرو زاهد گفته است که ما ملاحظه کردیم که این
ده نفر ملعون را فرزندان زنا یافتیم وایشانرا دیدیم که همه زنازاده بهم رسیدند وایشانرا مختار بزرگوار بدست اورد بمیخ اهنی
دستها وپاهای ایشانرا بر زمین کوبیدند وامر فرمود که در بالای ابدان نجس خبیث حرامزادگان اسبها دوانیدند تا بدن ایشانرا پایمال
سم اسبان گردید تا اینکه بجهنم واصل شدند مصنف ره در میان نقل روایات ورود اهل بیت بعد از نقل این روایت فرموده است
که معتمد صحیح در نزد من انست که در روایت کافی خواهد امد که حاصل ان روایت اینست که ملاعین متمکن از این اراده وکار
قبیح نشدند مترجم میگوید روایت کافی را مصنف ره در میان نقل روایات ورود اهل بیت بشام نقل کرده است که در کافی
بسند خود از ادریس بن عبد الله اودی روایت کرده است که چون جناب امام حسین را کشتند ملاعین خواستند که در روی بدن مطهر انحضرت
اسب دوانند جناب فضه بجناب زینب خاتون عرض نمود ای خاتون من سفینه ازاد کرده جناب رسول خدا در کنار دریا با کشتی سوار
شد کشتی او شکست یافت بعد از شکستن کشتی در سر تخته پاره بند شد وبجزیره افتاد ناگاه شیری در انجا مشاهده نمود گفت یا ابا
الحارث من ازاد کرده رسول خدا هستم چون انحیوان این سخن را از سفینه شنید همهمه نمود ودر پیش روی سفینه ایستاد واو را
براه دلالت نمود ودر این حوالی شیری هست مرا مرخص فرما که بروم ان شیر را خبر برسانم که این قوم فردا چه چیز میخواهند بعمل بیاورند
چون رخصت یافت بنزد ان شیر رفت فرمود یا ابا الحارث چون انحیوان صدای فضه را شنید سر خود را بالا نمود جناب فضه فرمود ایا
خبر داری که این قوم اشرار میخواهند فردا در باره بدن مبارک جناب ابی عبد الله بعمل بیاورند میخواهند که بالای بدن او اسب
بدوانند پس انحیوان همان ساعت از جای خود برخواست بسوی معرکه شتافت وبر روی بدن مبارک انحضرت رسید ودو دست خود را بر روی
بدن اطهر انحضرت گذاشت چون انکافران امدند که بر ان کار شنیع اقدام نمایند انشیر را در انحالت دیدند ودانستند که قدرت
باراده خود نخواهند یافت عمر بن سعد لعین گفت این فتنه است هرگز او را برانگیخته نسازید واشکار ننمایید برگردید ملاعین
برگشتند ابو الحرث کنیه شیر است مترجم میگوید در صریح زیارت جناب صاحب الامر صلوات الله علیه وصریح روایت جناب فاطمه صغری
گذشت که بدن انحضرت لگدکوب اسبها گردید جمع وتوفیق در میان اخبار مختلفه انست که هنگامی که انحضرت را شهید کردند لشکر اشرار
پیوسته اسب سوار بایطرف وانطرف میگردیدند وبیباکانه از روی جسد اطهر انحضرت وسایر شهدای اهل بیت رسالت سوار اسب
گذشتند واعتنائی نکردند که اسب لگد بر ان ابدان طاهره میزدند چنانچه ظاهر روایت جناب فاطمه صغری دلالت واضح بر این مدعا
دارد اما فردا خواستند که جسد مطهر انحضرت را بالمره در زیر پای اسبان پایمال نمایند متمکن از وی نشدند بنا بر این روایت سابقه
که در خصوص اسب تاختن ده نفر حرامزاده بالمره مطروح میشود نتیجه مصنف ره از کامل الزیاره بسند خود از زائده روایت کرده
که روزی بخدمت جناب علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم انجناب بمن فرمود یا زائده برای من خبر داده اند که بدرستی
تو پیوسته بزیارت قبر پدرم ابی عبد الله علیه السلام میروی وبسیاری از اوقات انقبر شریف را زیارت میکنی زائده میگوید من عرض
کردم بلی کار من چنانست که بتو رسیده است فرمود ای زایده بچه سبب این کار را میکنی وحال انکه ترا در نزد سلطان قدر منزلت
بسیار دارد وانسلطان کسی است که از هیچ کس متحمل این نمیشود که بر دوستی ومحبت ما اهل بیت رسالت اراسته وپیراسته وما را به
دیگران تفضیل وترجیح بدهد وفضایل ومناقب ما را ذکر نماید وحق واجب لازم ما را که در گردن این امت داریم اشکارا سازد
زایده میگوید عرض کردم بخدا سوگند در زیارت ان بزرگوار ومحبت اهل بیت اطهار جز رضای خدا ونجابت ورسول احمد مختار
چیز دیگر غرض ومقصودی ندارم وباک از خشم کننده ندارم ودر دل من بزرگ وعظیم نیست کراهت وبدی که بسبب این کار
از دیگری بمن برسد حضرت فرمود بخدا سوگند نیت تو همین است که گفتی عرض کردم بخدا سوگند هر اینه این طور است
که گفتم فرمود بلی والله چنانست نیت تو واعتقاد تو همین است باز من بتصدیق گفته خود سوگند یاد نمودم وانحضرت

ختم

بتصدیق

۷ بتصدیق سخن من سوگند یاد فرمود وسه دفعه انحضرت چنان گفت ومن نیز سه دفعه چنان گفتم بعد از سه دفعه فرمود بشارت
باد ترا وبرای تو باد هر اینه ترا خبری نقل میکنم که در نزد من مکنون ودر مخزون مستور است واز چیزهائی است که در نزد من مخفی
است که چون در کنار نهر فرات انمصایب جلیله وبلاهای عظیمه از لشکر بنی امیه بما رسید پدرم وسایر اصحاب واهل بیت کرام
او بدرجه شهادت رسیدند ودختران وخواهران وحرم وزنان پدرم را بر روی اقتاب شتران سوار نموده بکوفه اراده
سیر کردند چون راه قطار ما از قتلگاه افتاد دیدم پدرم وسایر شهدا با اصحاب با تن خون الود در روی خاک انکرم کربلا افتاده
که هیچ ایشانرا در زیر خاک دفن نمیکنند از مشاهده این حالت مصیبت در دل من بزرگ گردید واضطراب وقلق من شدت نمود
واز دیدن ابدان طاهره بخاک خون الوده شهدا نزدیک شد که روح از بدن من بیرون برود عمه ام زینب چون حالت
اضطراب وشدت انقلاب حالت پر اختلال مرا مشاهده نمود بسوی من متوجه شد گفت ای یادگار جد وپدر وبرادران من
چه شد که چنین گونه اضطراب مینمائی ونزدیک است که جان تو از بدنت مفارقت نماید گفتم ای عمه چگونه جزع واضطراب نکنم
وحال انکه سید وآقای خود وبرادران وعموها وعموزادگان واهل خود را می بینم که کشته بخون خود اغشته ودر میان صحرا
افتاده وجامه های ایشان بغارت رفته است که کسی بدن ایشانرا کفن نمیکند ودر زیر خاک دفن نماید واحدی بنزد بدنهای ایشان نمیاید
ومسلمانی بر حالت ایشان اندوهناک وسوزناک نمیگردد گویا ایشان گروهی اند دیلم وخزر است عمه ام زینب گفت انچه که از
حالت این ابدان مشاهده میکنی هرگز ترا بجزع واضطراب نیارد بخدا سوگند این عهد معلوم وقضیه معهود است که از جد
بزرگوارت جناب رسول خدا بر جد امجد تو علی مرتضی وپدرت سید شهدا وعمویت حسن مجتبی رسیده است بتحقیق خدا
وند عالمیان از گروهی از این امت عهد وپیمان گرفته است که ستمکاران این زمین بلا انجماعت را نمی شناسند وایشان در نزد اهل
اسمانها معروف معلوم است البته انجماعت بر این بیابان خواهند امد واین اعضای پراکنده را یکی یکی جمع میکنند واین اجساد
خون الوده را در این زمین دفن میکنند ودر این بیابان علامتی در بالای قبر شریف پدر بزرگوارت سید شهدا نصب
مینمایند که هرگز بگذشتن شبها وبسیار روزها اثر ان علامت ونشانه ان عمارت مندرس وکهنه نمیشود وپیشوایان
کفر وشقاوت وتابعان گمراهی وضلالت پیوسته همت خود را بر محو نمودن ان علامت گماشته میباشند ودر تخریب واندراس
وی سعی وجد وجهد میکنند هیچ ضرری از سعی ایشان بران نشانه نمیرسد مگر اینکه روز بروز اثر ان علامت ظاهر وهویدا
میشود وساعت بساعت مرتفع ونور وی بلند واشکار میگردد من از عمه ام زینب پرسیدم این عهد وخبر را کدام کسی
از پدران بزرگوارم برای تو نقل کرده است گفت ام ایمن مرا خبر داد که روزی جناب رسول خدا بخانه جناب فاطمه زهرا داخل
شد انخاتون مکرمه حریره برای نهار جناب رسول خدا درست نمود جناب امیر مومنان طبقی حاضر فرمود که در ان قدری
خرما داشت ام ایمن میگفت من کاسه بزرگی پر از شیر وسکه بنزد انحضرت اوردم پس جناب رسول خدا وعلی مرتضی وحسن مجتبی وجناب
امام حسین از ان حریره تناول نمودند وهر یکی قدری از ان شیر اشامیدند بعد از ان از خرما وسکه میل فرمودند چون
فارغ شدند جناب علی مرتضی بدست مبارک جناب رسول خدا اب ریخت انحضرت دست مبارک خود را شست وبر روی نازنین خود
بتری دست مسح فرمود چون فارغ شد از روی شادی مهربانی بر روی مبارک جناب امیر مومنان وفاطمه زهرا وحسن وحسین علیهم
السلام نظر نمود بنظری که در رخسار مبارکش اثار شادی وسرور فهمیدیم بعد از ان سر مبارک خود را بسوی اسمان برداشت وبجانب
اسمان نظر طولانی نمود بعد از ان روی مبارک خود را بجانب قبله برگردانید ودستهای خود را برداشت پیوسته مشغول دعا
گردید پس سر مبارک خود را بسجده گذاشت گریه بر انحضرت غالب گردید بسیار گریست وبگریه خود طول داد وصدای خود را
بگریه بلند نمود وقطرات اشک را بر روی زمین میریخت بعد از گریه بسیار سر از سجده برداشت وسر مبارک خود را بزیر
افکنده گریه مینمود وقطرات عبرات مانند ابر نوبهاری جاری میشد چون جناب فاطمه وعلی وحسن وحسین حالت انحضرت را مشاهده
نمودند بسیار محزون واندوهناک شدند ام ایمن میگوید من نیز بجهت اندوه ایشان غمناک شدم وجناب امیر مومنان
وجناب فاطمه زهرا عرض نمودند یا رسول الله خدا دیده ترا نگریاند چه باعث شد ترا که باین نحو گریه میکنی به تحقیق انچه از
حالت تو مشاهده کردیم دل ما را اندوهناک وزخمدار نمود حضرت فرمود ای برادر ومزاحم وابن عبد الوارث در حدیث
خود گفته اند که حضرت رسول خدا فرمود ای حبیب من بدرستی که بدیدن وجود شما چنان شاد ومسرور شدم که هرگز چنین گونه
شاد ومسرور نشده بودم بدرستی که من بشما نظر میکنم پیوسته برای خدا در برابر نعمت کامله خود بر من حمد وثنا
تمام ناگاه در انحالت جبرئیل از جانب رب جلیل بنزد من فرود امد گفت یا محمد خداوند علی اعلی بخطرات دل تو مطلع
واگاه است وشادی ترا بسبب وجود وسلامت برادرت ودخترت ودو سبط گرامی تو دانست نعمت خود را در حق

تو کامل

تو کامل نمود و این عطیه و کرامت را برای تو گوارا فرمود با اینکه ایشان و فرزندان ایشان و محبان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت
در منزل نیکو قرار داد هر که ایشان از تو جدا نخواهند شد و زندگانی نمایند به بهجت و کرامت مانند زندگانی تو و عطا کرده کرامتها
یافته میباشند مانند آنچه ترا عطا فرموده است چنانکه تو راضی و خوشنود بوده باشی و بالاتر از رضا و خوشنودی تو کرامت
خواهد فرمود در مقابل بلاهای عظیمه که در دنیا بر ایشان وارد خواهد شد و مصایب و مکاره که بر ایشان میرسد بکه
گروهیکه خود را بدین و ملت تو نسبت میدهند و دین اسلام را بخود می بندند و گمان ایشان اینست که از امت تو
هستند ایشان از خدا و تو دور و بری میباشند خدا و تو از ایشان بیزار دید در گمان خود شان خبط عظیم کرده اند
و اهلبیت ترا شمشیر میزنند شمشیر زدن شدید و ایشانرا میکشند بکشتن سخت و منکر بمحل و مقام کشته شدن ایشان
از هم دیگر جدا و دور میشود و قبرهای ایشان از یکدیگر دور میباشند خداوند عالمیان از روی رحمت و شفقت این
بلاها و محنت را در بارهٔ ایشان و برای تو در حق ایشان اختیار نموده و پسندیده است در مقابل این کرامت بخداوند
عزیز و جلیل حمد و ثنا کن و بقضای الهی راضی باش پس من حمد و ثنا کردم و بقضای پروردگار خود راضی شدم مقابل
آنچه خداوند بارهٔ شما مقدر فرموده و پسندیده است پس جبرئیل بمن گفت یا محمد برادرت علی بعد از وفات تو مظلوم
و مقهور و مغلوب خواهد شد و از دست امت تو رنجها و محنتها خواهد کشید و از دشمنان ستمها خواهد دید بعد از تو بدست
دشمنان کشته میباشد شریر ترین خلق و بدترین مردم او را خواهد کشت که اشقی مردم روزگار مانند پی کنندهٔ ناقه صالح
است و او در شهری میکشند که هجرت او بسوی آنشهر خواهد شد و همان شهر محل روییدن و مقر و مقام شیعیان او و شیعیان
فرزندان اوست در آنشهر در هر حال مصیبت ایشان بزرگ میباشد و این سبط تو و بدست خود اشاره نمود بسوی حسین من
بظلم و ستم با گروهی از فرزندان و اهلبیت تو و نیکان امت تو کشته میشود در جانب فرات در زمینیکه نام او را کربلا میگویند
که بجهت آنسرزمین کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو بزرگ خواهد شد و سبط ترا در روزی میکشند که مصیبت
و اندوه وی باخر نمیرسد و حسرت و محنت وی تمام و فانی نمیشود و محل شهادت او پاکیزه ترین بقعه های زمین است و حرمت
و احترام آنسرزمین از همه جا بیشتر و بزرگتر است بدرستیکه آنجا قطعه ایست از قطعه های بهشت چون روز کشته شدن فرزند
تو و اهلبیت او پدید و آشکار میشود و لشکر اهل کفر و لعنت او را احاطه میکنند همه زمین و اطراف عالم زلزله
مینماید و کوهها بحرکت می آیند و اضطراب بهم میرسانند و دریاها موج میزنند و تلاطم مینمایند و آسمانها
از روی غضب بخاطر تو و ذریه تو برای مصیبت تو و مصیبت اهلبیت تو بجهت بزرگی هتک حرمت تو و بجهت یکچیز یکه
مکافات مینمایند عترت و فرزندان ترا اهل خود و ساکنان بحرکت در آورند و هیچ یکی از اقطار زمین و کوهها
و دریاها و آسمانها باقی نماند مگر اینکه از خداوند عزیز و جلیل رخصت میطلبند که یاری نمایند برای اهلبیت
ضعیفان و مظلومان تو که ایشان حجت خداوند عالمیانند بعد از تو بر همهٔ اهل جهان پس خداوند عالم حین
با آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و آنچه در آنها هست وحی و خطاب میکند که منم خداوند ملک قادر و قاهر
قاهری که هیچ گریزنده از دست قدرت او رها نمیشود و مرا امتناع هیچ امتناع کننده عاجز نمیکند و من قاهر و قادر
هستم بر انتصار و انتقام قسم بعزت و جلال من هر آینه عذاب میکنم بکسیکه رسول و برگزیدهٔ مرا تنها گذاشته خون
عترت او را بریزد و کسیرا از ایشان نگذارد که طلب خون عترت مظلومان او نماید و کسیکه هتک حرمت و قتل عترت او
کند و عهد و پیمان او را بشکند اهلبیت او را ستم نماید چنان کنم عذابی که احدی از عالمیانرا نکرده باشم پس در آن
هنگام هر چیزیکه در آسمانها و زمینها میباشد بر ستمکاران و ظالمان اهلبیت تو لعنت میکنند و نفرین می
نمایند بر کسیکه هتک حرمت تو نموده چون آن جوانان نیکوکاران بمحل شهادت خود بیرون میروند و هنگام
شهادت ایشان میرسد خداوند عالم بید قدرت خود روح پر فتوح ایشانرا قبض مینماید و ملایک آسمان هفتم
بسوی زمین نازل میشوند که با ایشان ظرفهای یاقوت و زمرد میباشد که پر میشوند از آب حیات بهشت و جامه ها
و حله ها آورند از جامه های خوش قماش بهشت و عطرهای خوشبوی آن پس بدنهای آن شهدا را بآب حیات غسل میدهند
و از حله های بهشت کفن میسازند و بآن عطرها حنوط مینمایند و ملایک خداوند عالمیان صف صف بر آن ابدان
طاهره نماز میکنند بعد از آن خداوند عالمیان گروهی از امت ترا برانگیخته میکند که کفار ایشانرا نمیشناسند و ایشان
در ریختن خون آن بزرگواران با آن کافران به هیچ وجه شراکت نکرده باشند نه بقولی و نه بفعلی و نه به نیتی پس بدنهای
آن شهدا را در زیر خاک دفن میکنند و علامتی در سر قبر سید الشهدا در آن بیابان بلند میکنند که نشانه

باشد

باشد برای شناختن اهل حق قبر آنحضرت را و سبب رستگاری مؤمنان میباشد و از هر آسمان صد هزار ملک بقبر شریف او
در هر روز و شب احاطه میکنند و در آنجا نماز میکنند و صلوات بر ساکن قبر شریف میفرستند و تسبیح و تهلیل میخوانند برای
زایران وی از خدا طلب آمرزش مینمایند و هر کسیکه بجهت رضای خدا و خوشنودی تو بزیارت آن مرقد مطهر بیاید نام او و نام پدر
او و خویشان و شهر او را مینویسند و بعلامت و خط نور عرش خداوند عالم بر روی زایران آن مرقد مطهر علامت و خط می
کشند که این زایر قبر بهترین شهدا و فرزند بهترین انبیاست چون روز قیامت میشود همان علامت نور درخشنده می
تابد که دیده ها را خیره مینماید و بآن نور دلالت کرده و شناخته میشوند گویا ترا می بینم یا محمد که در میان من و میکائیل ایستاده
باشی و علی مرتضی در پیش روی ما باشد و با ملایک خدا بیشمار میباشد که حساب عدد شمار آنها را بجز خدا کسی نمیداند
و ما زایران قبر او را بآن علامت از عرصهٔ محشر میچینیم و از میان اهل محشر بیرون میکنیم و از ترس روز قیامت و شدائد
وی نجات میدهیم و این حکم حتمی و عطای منتهای خداست در حق کسیکه قبر ترا یا محمد و قبر برادرت و قبر دو سبط ترا زیارت
کرده باشد که غیر از رضای خدا اراده دیگر نکرده باشد و زود است گروهی از مردم که سزاوار لعنت و غضب خدا شده اند سعی
و جد و جهد نمایند که نشانهٔ آن مرقد مطهر را بر طرف سازند و اثر آنرا محو کنند هرگز خداوند عالم ایشانرا راه بر این کار بد
نخواهد داد پس رسول خدا فرمود این سخنان مرا اندوهناک و گریان نمود جناب زینب گفت چون پدر بزرگوارم را ابن
ملجم ملعون ضربت زد و نزدیک شد که از دنیا رحلت نماید عرض کردم ای پدر مهربان ام ایمن چنین حدیثی بمن نقل نمود
و دوست دارم که آنرا از تو بشنوم پدرم فرمود ای دختر عزیز من حدیث همان قسم است که ام ایمن گفته است و ترا نقل نموده
است فرمود گویا ترا و دختران اهلبیت ترا گروه اشرار اسیر نموده باین شهر داخل میکنند که خوار و ترسان میباشید که مردم
شما را بربایند و هلاک کنند پس باید در آنوقت صبر نمایید فرمود قسم بوجودیکه دانه را شکافته و رویانده است و نفس
ناطقهٔ انسانی را بقدرت خود آفریده است در آنروز از برای شما برای خدا ولی و دوست نباشد بجز شما و دوستان و شیعیان
شما به تحقیق هنگامیکه جناب رسول خدا این سخنان جبرئیل را بما نقل نمود فرمود بدرستیکه ابلیس ملعون در روز قتل فرزندم
حسین از نهایت شادی خود میخواهد پرواز کند با لشکر خود همهٔ روی زمین را میگردد و میگوید ای گروه شیاطین از فرزندان آدم
غرض خود را بجا آوردیم و در گمراهی و هلاکت ایشان بنهایت آرزوی خود رسیدیم و آتش دوزخ را برای ایشان ارث گذاشتیم
مگر در بارهٔ کسیکه بدامن این گروه نیکوکاران چنگ بزنند و بریسمان محبت ایشان متمسک باشد شغل و کار خود را گماشته
سازید که مردم را در حقیت ایشان بشک بیندازید و بر دشمنی ایشان وادار کنید چنین کنید که بر ایشان و دوستان
ایشان هجوم آور شوید تا اینکه ضلالت و گمراهی مردم را محکم کنیم و کفر ایشانرا قایم سازیم و نگذاریم که کسی از ایشان
نجات یابد بتحقیق شیطان راست فهمیده است ضرر مردم را هر چند یکه آن ملعون بسیار کاذب است زیرا که هیچ عمل صالح
با عداوت شما فایده نمی بخشد و با وجود محبت و مودت شما هیچ گناهی بجز کبایر ضرر نمیرساند زائده میگوید چون
جناب امام زین العابدین علیه السلم این خبر را از جناب زینب خاتون برای من نقل نمود فرمود یا زائده این حدیث را از
من بگیر و حفظ کن آگاه باش اگر یکسال تمام بجهت طلب و بدست آوردن این خبر سعی و کوشش نمایی و شتر برانی باز اندک و کم
خواهد شد مترجم میگوید این بود خبریکه مناسب مقام است که مصنف ره در ابواب آینده نقل کرده است انتهی ما اردنا
نقله من الروایات الآتیة والحمد لله مترجم میگوید در ورود اهلبیت رسالت بسر کشتگان خود در بعض مقاتل
قصه ها نقل کرده اند که دل شیعیانرا کباب و دیدهٔ ایشانرا پر آب میکند لکن جملهٔ از آنها معلوم الکذب و از مفتریات و اکاذیب
بعضی از بی سوادان و جسارت کنندگان بر معصیت خداوند عالمیانست ایراد چنین حکایات مناسب شان و دین نیست
و سزاوار نیست که اثری از آنها در ترجمهٔ کتاب مستطاب بحار الانوار یافت شود اما بعض آنها اقرب به صدق و مناسب مقتضای
عقل و نقل است آنها را در این باب ایراد مینماییم در بعضی کتب از عبدالله بن ادریس از پدرش ادریس نقل کرده است که زنان
اهلبیت رسالت را از روی عداوت و عناد بمعرکهٔ قتال آوردند چون نظر جناب ام کلثوم بر بدن مبارک پاره پاره بخون
آغشتهٔ برادر ارجمند امام ابرار افتاد که بادها خس و خاشاک و ریگ و خاک بر آن بدن زخمدار میریزد و بروی خود بروی خاک
گرم کربلا بی عمامه و ردا افتاده خود را بی اختیار از بالای شتر بزمین انداخت و نعش پاره پارهٔ برادر بزرگوار خود را ببر
آغوش خود کشید با دل دردناک و چشم گریان و سینهٔ سوزناک جناب جد بزرگوارش را ندا مینمود و میگفت
ای رسول پروردگار عالمیان برخیز نظری بر جسد پاره پارهٔ فرزندت بکن که بی غسل و کفن بروی خاک افتاده
کفنش ریگهای بیابانهاست که بادها بر آن میریزد و غسلش از خون گلوی اوست که از رگ گلویش جاری میگردد

واین

واین زنان بکس اهل بیت او ستکه در قید اسیری برند وکسی ندارند که اذیت دشمنان از ایشان دفع و سر او کلاه ش
با سر شریف خود بر سر نیزه ما زده اند که مانند ماه تابان میدرخشند یا محمد مصطفی این زنان دختران تو هستند که اسیر
دشمنان شده اند و فرزندان تو کشته کردیده اند و از این سخنان نجانکداز پیوسته میکفت و میکریست تا اینکه بکریه
و زاری خود دوست و دشمن را بکریه و درد آورد راوی میکوید حتی اسبها را دیدیم که قطرات عبرات از دیده ها نها میبارید با ما
مانندهٔ باران از ابر نوبهاری میریخت تا اینکه آن خاتون مکرمه را از سر نغش برادرش جدا نمودند با دیدهٔ کریان و دل بریان
میرفت و اشک حسرت را بر رخسار خود جاری مینمود و در بعضی کتب مسطور است که جناب سکینه خاتون بی اختیار خود را
بروی نغش پدر خود افکند و از کثرت کریه و ندبه و ناله و بیقراری بیهوش کردید و از آن مظلومه مرویست که در حالت
بیهوشی صدا از کلوی بریدهٔ پدرم شنیدم که میکفت شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب
او شهید فاندبونی وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی لیتکم
فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی ای شیعیان من اکر آب شیرین بیاشامید تشنکی
مرا یاد کنید یو یاد آوری نمائید و اگر از مصیبت غریبی یا شهیدی بشنوید مصیبت مرا یاد کنید و ناله و ندبه سازید و
من همان سبط جناب رسول خدا هستم که بیکناه مرا کشتند بعد از کشتن بدن مرا در زیر سم اسبان انداختند و عمدا خورد کردند
آرزو دارم که در روز عاشورا در معرکهٔ کربلا حاضر میشدید نظر میکردید که من چکونه برای فرزند خود آب طلب
کردم و ایشان از جرعهٔ آبی ابا و امتناع کردند و مرا رحم ننمودند و مرویست که در آن روز برای جناب امام حسین علیه السلام
دختری داشت که در سن صغر بود و در میان زنان در نزد نغش پدر خود نشسته بود کاه کتف دست پدر خود را به
کنار خود میکذاشت و کاه کتف پاره پارهٔ او را میبوسید و کاه انکشتهای خاک و خون آلود پدر خود را بر روی دل پر درد خود
میکذاشت و کاهی بچشم خود میچسبانید و از خون کلوی آنحضرت را بدست خود میکرفت و زلف و روی خود را باآن خون مبارک
خضاب و رنکین میکرد و میکفت ای بابا کشته شدن تو دیده های شماتت کنندکان را روشن نمود و دل معاندان را شاد
و خرم ساخت یا ابا عبد الله ستمکاران بنی امیه بدن مرا در سن کوچکی جامهٔ یتیمی پوشید ندای پدر بزرکوار در هنکام
تاریکی شب کدام کسی حمایت و حراست مرا میکند ای پدر بزرکوار اکر تشنکی بمن رخ دهد که مرا بعد از تو سیراب مینماید
ای پدر مهربان دشمنان بداندیش کوشواره و ردای مرا غارت کردند ای پدر بزرکوار آیا نظر نمیکنی بسر های بی چادر ما
و جکرهای سوخته و عمه ام زینب که دشمنان بتازیانه ها او را زدند و بمادر مظلومه ام که او را از روی قهر و غلبه میکشند
راوی میکوید از مرثیه های جانکداز او اشک از دیده ها جاری شد و در هنکام نالهٔ آن دلسوز اشک مژکان سامعان
بر آب میکردید ناکاه زجر بن قیس سنکدل رسید و کفت منادی امیر ندای رحیل در داد بیایید سوار شوید ای دختر
مظلومه یزید ساربان لعین آمد کفت ایمرد ترا بخدا و جدم رسول خدا سوکند میدهم امروز در اینجا ماندنی هستید
یا اراده دارید کوچ نمایید آن ملعون کفت در اینجا اقامت نمیکنیم بلکه امروز کوچ میکنیم فرمود ای مرد چون عزم دارید
که امروز بروید این زنان را ببرید و مرا در نزد بدن والد خود بکذارید زیرا که من کودک صغیر هستم طاقت سوار
شدن بر شتر ندارم با من بطریق احسان و نیکویی رفتار کنید در نزد نغش پدر بزرکوارم بکذارید که با دیدهٔ پرآب اشک
ریزان و دل سوزناک نالان در مصیبت پدرم کریان شوم و اندوه دل خود را بمواسات پدرم دفع کنم اکر در نزد او
مردم خون من بکردن شما نمیاید آن ملعون کافر عنید آن دختر دلسوز یتیم را از روی نغش پدرش بازور کشید و آن مظلومه
پناه بر بدن پاره پارهٔ پدرش برده بر آن بدن نازنین چسپید آنکافر بیچاره را کشید و از نزد پدرش دور نمود و فرمود
ایمرد مرا در این بیابان برادر شیرخوارهٔ هست که بنو امیه او را کشته اند بکذار او را زیارت و وداع نمایم خدا ترا عوض
بدهد پس ساربان لعین مهلت داد آن مظلومه چند قدم برداشت بنزد بدن خون آلود برادر خود رسید چون دیده اش
بر نغش برادرش افتاد آه سرد از دل پر درد کشید و اشک حسرت بر رخسار خود جاری نمود و این ابیات را کریان و نالان میخواند
قفوا ساعة بالنوق لا ترکبنها وریضوا المن بالطف خابت ظنونها احادی مطایاهم توقف هنیئة
اودع نفسی ثم اقضی شئونها ساعتی شتران خود را نکاهدارید سوار نشوید و آنها را بجا بانید بخاطر کسانی
که در کنار نهر فرات امید وار بی ایشان به ناامیدی رسید ای ساربان و شتران ایشان اندکی توقف نما تا اینکه
نفس خود را وداع باز پسین نمایم و ناله ها و شانهای و برا با خبر بسانم اودع صغارا بالطفوف تذبحوا
آثم ثنایاها والثم عیونها والثم اکفا قطعتها ید العدا فما ضرهم لو انهم یدفنونها وداع نمایم کودکان

که در بیابان بلا مذبوح شده اند لبها و دندانهای ایشان را ببوسم و از دیده های ایشان ببوسم و از آن کفها و دستها ببوسم که
دست دشمنان آنها را از تن ایشان قطع نمودند و آن دشمنان را هیچ وجه ضرر نداشت اکر آنها را در زیر خاک دفن کردند
واصبح ازداری و شعری و مفرقی بدم رجال بالظبا یخرقونها اراهم بنیاما والتراب وسادهم علیهم طیور
القفر ظال ایبنها یعنی رنکین نمایم آستین و موی سر خود را بخون مردانی که به تیزی شمشیر ایشان را مانند شتران
ذبح کردند ایشان را می بینم که در روی خاک خوابیده اند و خاک کرم کربلا متکا و بالش ایشانست و مرغهای بیابان ها بیوسته
بحال زار ایشان اشک ریزان و دیده کریان و ناله کنان هستند فبالله ریضوا وقفوا العیس ساعة ولا تمنعوا
زینبا ولا تضربونها دعوها تودع اهلها ورجالها فدون لقا المحبوب خابت ظنونها اکرچه در
قول او ولا تمنعوا تا آخر انزحاف جزئی بنظر می آید لکن باد غام تنوین زینبا بواو انزحاف فی الجمله رفع میشود شاید
اصل النسخه ولا تضربنها باشد بتاکید نون ثقیله ولا تضربونها از قلم ناسخ بوده باشد یعنی شما را بخدا سوکند میدهم
ساعتی شتران را آرام نمائید نکاه دارید و زینب ستمزده را از نغش برادرش منع نکنید و نزنید بکذارید که اهل و مردان
خود را وداع نماید زیرا که در دل آرزوی لقای محبوب میداشت بریده بنا امیدی مبدل کردیده است فضرب سیاط القوم
المجنبها وانی نادت جدها یلطمونها وان هی قالت یا رجالی ابنکم فمن شعرها یا جیرتی تسحبونها
تنوح وما تشفی النیاحة ثاکلا اذا لم تجد فی نوحها من یعینها ترد منی ذنوبها من اخیها و تبتغی تودعه
اعداؤها یمنعونها وتلتمس النظار ان تفرجوا لها فلا یستحوا منها ولا یرحمونها فتلجم علی المذبوح
تبغی تشمه اذا ما دنت من قربه ید فعونها لیتا تازیانه زدن قوم اشرار بپهلوی عمه ام زینب را دردناک
کردیده است و اکر او جد بزرکوار خود را ندا نماید لطپانچه بر او میزنند و اکر بکوید ای میدواران و مردان من کجا
هستید از موی سرش ایفزیاد و داد رسان من او را میکشند پیوسته نوحه و ناله میکند و نوحه کردن برای مصیبت
فایده نمیدهد و سوزش سینهٔ او را شفا نمی بخشد هنکامیکه در نوحه کردن خود یاوری نیابد که او را اعانت نماید قصد
کند که نزدیک شود به نغش برادر خود و میخواهد که او را وداع سازد دشمنانش او را منع میکنند و نمیکذارند که برادر خود را
وداع کند و از ناظران خواهش نماید که از او کناره شوند ایشان حیا از او نمیکنند و رحم به حال پریشان او نمیکنند مجبور
او میشود که برادر مذبوح خود را ببوید و ببوسد چون نزدیک نغش برادرش میشود همیرسد او را از مقصود خود
دفع میکنند رقیة قومی واستری راس زینب تعز علی آبائها ینظرونها ای رقیه برخیز سر عمه ام زینب را
بپوشان زیرا که بر پدرانش بسیار کرانست که او را سر برهنه نظر نمایند ویا ویح قلبی من یداوی جروحها ومن یغسل
الدم الذی فی متونها وای بسوزش و حسرت قلب من کدام کسی برخمهای عمه ام مداوا میکند و کدام کسی خون
پشت او را شستشو میدهد ومن ذا یسلیها ویجلی همومها وهیهات بعد الیوم تغمض عیونها و که او را تسلی
میدهد و کدام کسی اندوه دل او را زایل میکند بسیار دور و مشکل میشود که دیدهٔ او بعد از امروز بخواب راحت
پوشیده شود وقد زاد احزانی بکا النوق حولها اتبکی علینا ام لاجل جنینها حزن مرا کریه کردن شتران
در اطراف ما زیاده نمود آیا آنها بحال سوکواری ما کریه مینمایند یا بفراق بچه خود کریه میسازند راوی میکوید آن دختر
مظلومه پیوسته از روی برادر خود میبوسید و نغش او را برداشت و بسینهٔ خود میچسبانید و دهن خود را بر کلوی نغش
او کذاشت و کفت ای برادر اکر من مختار باشم در میان اینکه نزد تو باشم و جانوران کوشت ترا بخورند و میان دور شدن و
کوچ کردن از نزد تو در نزد تو می ماندم لکن حال بی اختیار از نزد تو دور میشوم و ترا در زمین دفن نکردم این
شتران شتران کوچکیست ما را باسیری کردن میکشند آنها را آورده اند لاغران و بی محمل هستند و در پشت آنها چیزی از فرش
و شترمن با وجود اینکه لاغر است رهوار هم نیست و بسیار سرکش است نمیدانم اهل عناد ما را بکجا میبرند بجد بزرکوارم
جناب رسول خدا و علی مرتضی و مادرم فاطمهٔ زهرا از من سلام برسان و بکو خواهرم از حال سوکواری خود شکایت میکند
کوش او را دریدند و کوشوارهٔ اش را بردند و خلخال او را غارت کردند بعد از آن دهن خود را به لبهای آن طفل مذبوح
کذاشت و از رخسار او بوسید ساربان لعین آمد آن خاتون مکرمه را بازور و قوت کشید و بقهر سوار شتر نمود چون سوار
شد روی خود را بسوی نغش پدر بزرکوارش کرفت و عرض کرد ای پدر بزرکوار ترا بخدا و ند سمیع علیم میسپارم و سلام
میدهم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم انتهی ما ادرنا الحاقه فی المقام حال بر میکردیم بسوی ترجمهٔ روایات
مصنف ره که در اینجا نقل کرده است ابن شهر آشوب روایت کرده است که چون اهل غاضریه بسوی معرکه آمدند

دفن بدان طاهره را دفن نمایند بنی اسد از ایشان را قبر کمال حاضر کنند یافتند وان ابدان را در ان قبرها دفن کردند و دیدند
که مرغان سفید بیشمار در ان معرکه هستند محمد ابن ابی طالب فرموده است که در روایت امده است که سرهای اهلبیت شهید
انحضرت و سرهای اصحاب کرام همه هفتاد و هشت سر بودند و قبایل لشکر اشرار بجهت تقرب بر پسر حرامزاده زیاد بد بنیاد
ان سرها را در میان خود قسمت نمودند سیزده سر قبیله کنده برداشت بزرگ ان ملاعین قیس ابن اشعث حرامزاده بود
و قبیله هوازن دوازده عدد از ان سرها را از ان نیکو بکوفه اوردند بروایت ابن شهرآشوب بیست عدد سر
برداشتند بزرگ ایشان شمر حرامزاده بود و اشرار قبیله تمیم هفده سر بروایت ابن شهرآشوب نوزده عدد از ان سرها
تصاحب نمودند کافران بنی اسد شانزده بروایت ابن شهرآشوب نه عدد سر برداشتند و فاجران مذحج هفت
و سایر مردم سیزده سر بکوفه امدند ابن شهرآشوب فرموده است باقی لشکر نه عدد سر برداشتند وان بزرگوار قبیله
مذحج را ذکر نکرده است و فرموده است که اهل حرم را باسیری بردند مگر جناب شهربانو که انخواتون مکرمه خود را باب
فرات افکند در اب فرات نمود ابن شهرآشوب صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب فرموده اند که راویان اخبار در عدد کشته
کان اهلبیت رسالت اختلاف کرده اند اکثر ایشان بر انست که ان بزرگواران هفده نفر بودند هفت نفر ایشان از بنی عقیل
بودند مسلم مقتول در کوفه و جعفر و عبد الرحمن این سه بزرگوار فرزندان عقیل بودند و محمد بن مسلم و عبد الله بن مسلم
و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل و ابن شهرآشوب عون و محمد دو فرزند عقیل را زیاده کرده است
و سه نفر از فرزندان جناب جعفر طیار کشته شدند محمد و عون الاکبر و عبید الله این سه نفر فرزندان جناب عبد الله بن
جعفر طیار بودند نه نفر از فرزندان جناب امیر مومنان بدرجه شهادت رسیدند جناب امام حسین و جناب عباس بعضی گفته اند محمد
بن جناب عباس و عمر بن علی و عثمان بن علی و جعفر بن علی و ابراهیم بن علی و عبد الله الاصغر بن علی و محمد الاصغر بن علی و ابو
بکر بن علی و کشته شدن ابو بکر در ان عرصه کربلا مشکوک است چهار نفر از فرزندان جناب امام حسن در کربلا بدرجه شهادت
رسیدند ابو بکر و عبد الله و قاسم بعضی بشر و بعضی دیگر عمر گفته است ان بزرگوار در هنگام شهادت خود بحد بلوغ
نرسیده بود صغیر بود و شش نفر از فرزندان جناب امام حسین کشته شده اند با وجود اختلاف در اسامی ان بزرگواران
و عدد ایشان علی اکبر و عبد الله و ابراهیم و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمر و زید و عبد الله در کنار انحضرت به تیر جفا
کشته شد و صاحب مناقب غیر از علی و عبد الله دیگران را ذکر نکرده است محمد ابن ابی طالب حمزه و ابراهیم و زید و عمر را
نقل نکرده است ابن شهرآشوب فرموده است محمد الاصغر بن علی در ان کارزار کربلا بدرجه شهادت نرسید زیرا که در ان
وقت ناخوش بود بعضی گفته است که ملعونی از بنی دارم تیری بر ان جناب زد او را بدرجه شهادت رسانید ابو الفرج گفته است
جمیع انکسانی که در روز جنگ کربلا از اولاد جناب ابوطالب کشته شدند بیست و دو نفر بودند غیر از کسانی که
در شهادت ایشان از اولاد جناب ابوطالب اختلاف شده است مصنف ره بعد از نقل این اختلافات و روایات فرموده
است شیخ بزرگوار شیخ طوسی ره در کتاب مصباح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که روزی بخدمت سید خود جناب
امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم که ان روز روز عاشورا بود دیدم رنگ مبارک انحضرت متغیر شده و حزن و اندوه از
رخسار مبارک ظاهر و هویدا است و قطرات عبرات مانند دانه های مروارید پی در پی فرو میریزد پس من عرض کردم ای سید
و مولای من یابن رسول الله چه چیز سبب گریه تو گردیده است خدا دیدهای مبارک ترا نگریاند حضرت فرمود مگر تو غافلی
مگر نمیدانی که حسین بن علی در مثل امروز کشته شد عبد الله بن سنان میگوید من عرض کردم ای سید و مولای من در
روزه امروز چه میفرمایی فرمود روزه بدار امروز را لیکن از شب نیت روزه نموده باشی و افطار نما در ان نه از روی
شماتت و شادی و تمام روز را روزه مگیر باید افطار تو بعد از ادای فریضه عصر یکساعت بجرعه ابی بشود زیرا که
در ان وقت جنگ از جناب ال رسول خدا برداشته شد بلا از ایشان رفع گردید هنگامی که سی نفر از ایشان در میان کشته کان
دوستان خود کشته و بخون خود اغشته بر روی خاک گرم کربلا افتاده بودند که کشته شدن ان جوانان بجناب رسول خدا بسیار
گران بود اگر انحضرت در ان روز در دنیا زنده میشد هر اینه تعزیه ایشان بنشستی و صاحب عزای ایشان گردید عبد الله میگوید
پس انحضرت گریست تا انکه ریش مبارکش بقطرات اشک دیده خود تر شد بعد از ان فرمود خداوند عالمیان در تقدیر خود نور را
روز جمعه اول ماه رمضان خلق نمود و در تقدیر خود ظلمت را در روز چهار شنبه در مثل امروز یعنی روز دهم ماه
محرم افرید و هر یکی را راهی و منهاجی قرار داده است تا الخبر شیخ بزرگوار شیخ بن نماره فرموده است که راویان
اخبار چنین روایت کرده است که هر وقت ما در نزد جناب امام محمد باقر علیه السلام یاد قتل امام حسین علیه السلام

مینمودیم میفرمود که قوم اشرار هفده نفر جوان را شهید نمودند که همه ایشان از بطن فاطمه بودند یعنی فاطمه بنت اسد مادر
جناب امیر مومنان صاحب مناقب از کتاب بستان الظرف از حسن بصری روایت کرده است که در خدمت جناب امام حسین علیه السلام
شانزده نفر از اهلبیت کرامش بدرجه شهادت رسیدند که هیچ یکی از ایشان ادنی مثلی و مانندی در روی زمین نداشت و بروایت دیگر
از حسن بصری هفده نفر منقول است ابن شهرآشوب فرموده است کسانیکه از لشکر انجناب که سپاه در حمله اول بدرجه شهادت
رسیدند این بزرگواران بودند که عدد ایشان قریب بچهل نفر است نعیم ابن عجلان و عمران بن کعب بن حارث اشجعی و
حنظله بن عمرو الشیبانی و قاسط بن زهیر و کنانة بن عتیق و عمرو بن مشیعه و ضرغامة ابن مالک و عامر بن مسلم و سیف بن
مالک نمیری و عبد الرحمن الارحبی و مجمع العایذی و حباب بن الحرث و عمرو جندعی و حلاس بن عمرو راسبی و سوار بن ابی
عمیر فهمی و عمار بن ابی سلامة الدالانی و نعمان بن عمرو الراسبی و زاهر بن عمرو مولی بن الحمق و جبلة بن علی و مسعود بن الحجاج
عبد الله بن عروة الغفاری و زهیر بن بشر الخثعمی و عمار بن حسان و عبد الله ابن عمیر و مسلم بن کثیر و زهیر بن سلیم
و عبد الله و عبید الله دو فرزند عزیز بن زید البکری و ده نفر از موالیان جناب امام حسین و دو نفر از موالیان جناب
امیر مومنان مصنف ره بعد از ذکر این اخبار و اختلافات فرموده مناسب است در اینمقام ایراد نمایم ان زیارت را که سید ره در
کتاب اقبال روایت کرده است مشتمل است بر نامهای نامی شهدای کربلا و جمله از احوال ان بزرگواران رضوان الله علیهم
و نامهای قاتلان ایشان لعنهم الله سید ره فرموده است روایتی بسند خود بجد من ابی جعفر طوسی میرسد که ان بزرگوار از
محمد بن احمد بن عیاش از شیخ صالح ابی منصور بن عبد المنعم بن نعمان بغدادی روایت کرده که در سال دویست و پنجاه و دو
از هجرت گذشته بعد از وفات پدر خود که من در سن جوانی بودم عریضه بخدمت سرور سادات مولای خود جناب صاحب
العصر و الزمان علیه السلام نوشتم و از ان حضرت طلب اذن و رخصت نمودم در زیارت مولای خود جناب ابی عبد الله
الحسین و سایر شهدای کربلا رضوان الله علیهم از ناحیه مقدسه صاحب الامر بدست شیخ محمد بن غالب اصفهانی توقیع
شریف از انحضرت بسوی من بیرون امد بسم الله الرحمن الرحیم چون اراده نمایی که شهدا رضوان الله علیهم در پایین پای جناب
امام حسین علیه السلام بایست و انجا قبر جناب علی بن الحسین است رو خود را بسوی قبله بگردان زیرا که در همان جا است حومه
و کو دالی که شهدا مدفون شده است و قصد نما و اشارت کن بسوی علی بن الحسین علیه السلام و بگو السلام علیک یا اول
قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلی الله علیک و علی ابیک اذ قال فیک قتل الله قوما قتلوک
یا بنی ما اجراهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول علی الدنیا بعدک العفا کانی بک بین یدیه ماثلا
و للکافرین قائلا قائلا انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی
اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی والله لا یحکم فینا ابن الدعی حتی قضیت نحبک و
لقیت ربک اشهد انک اولی بالله و برسوله و انک ابن رسوله و ابن حجته و امینه حکم الله لک علی
قاتلک مرة بن منقذ بن النعمان العبدی لعنة الله علیه و اخزاه و من شرکه فی قتلک و کانوا علیک ظهیرا و
اصلاهم الله جهنم و ساءت مصیرا و جعلنا الله من ملاقیک و مرافقیک و مرافقی جدک و ابیک و عمک و
اخیک و امک المظلومة و ابرء الی الله من قاتلیک و اسئل الله مرافقتک فی دار الخلود و ابرء الی الله من اعدائک
اولی الجحود و السلام علیک و رحمة الله و برکاته السلام علیک علی عبد الله بن الحسین الطفل الرضیع المرمی الصریع
المتشحط دما المصعد دمه فی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی
و ذویه السلام علی عبد الله ابن امیر المومنین مبلی البلاء و المنادی بالولاء فی عرصة کربلاء الضروب مقبلا
و مدبرا لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی السلام علی ابی الفضل العباس ابن امیر المومنین المواسی
اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعة یداه لعن الله قاتلیه
یزید بن الرقاد الجهنی و حکیم بن الطفیل الطائی السلام علی جعفر بن امیر المومنین الصابر بنفسه محتسبا و النائی
عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدم للنزال المکثور بالرجال لعن الله قاتله هانی ابن ثبیت الحضرمی
السلام علی عثمان بن امیر المومنین سمی عثمان بن مظعون لعن الله رامیه بالسهم خولی بن یزید الاصبحی الایادی
و الابانی الدارمی السلام علی محمد بن امیر المومنین قتیل الابانی الدارمی لعنه الله و ضاعف علیه
العذاب الالیم و صلی الله علیک یا محمد و علی اهل بیتک الصابرین السلام علی ابی بکر بن الحسن بن علی الزکی
الولی المرمی بالسهم الردی لعن الله قاتله عبد الله بن عقبة الغنوی السلام علی عبد الله ابن علی الزکی

موافقیک
المضروب
الحضرمی

لعن الله قاتله و رامیه حرملة بن کاهل الاسدی السلام علی القاسم بن الحسن بن علی المضروب علی هامته المسلوب
لامته حین نادی الحسین عمه فجلی علیه عمه کالصقر و هو یفحص برجلیه التراب و الحسین یقول بعدا لقوم
قتلوک و من خصمهم یوم القیمة جدک و ابوک ثم قال عز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او ان یجیبک
و انت قتیل جدیل فلا ینفعک هذا و الله یوم کثر واتره و قل ناصره جعلنی الله معکما یوم جمعکما و بوأنی
مبوأکما و لعن الله قاتلک عمر بن سعد بن عروة بن نفیل الازدی و اصلاه جحیما و اعد له عذابا الیما السلام
علی عون بن عبد الله بن جعفر الطیار فی الجنان حلیف الایمان و منازل الاقران الناصح للرحمن التالی للمثانی
و القرآن لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهانی السلام علی محمد بن عبد الله بن جعفر الشاهد مکان ابیه
و التالی لاخیه و واقیه ببدنه لعن الله قاتله عامر بن نهشل التمیمی السلام علی جعفر بن عقیل لعن الله قاتله
و رامیه بشر بن خوط الهمدانی السلام علی عبد الرحمن بن عقیل لعن الله قاتله و رامیه عمر بن خالد بن
اسد الجهنی السلام علی القتیل بن القتیل عبد الله بن مسلم بن عقیل و لعن الله قاتله عامر بن صعصعة و قیل
اسید بن مالک مترجم میگوید اشکال در این نیست که تردید و شک از امام عالم بعلوم و تبلی چاین و سزاوار نیست
و این تردید در قاتل جناب عبد الله نسبتی با از راوی دیگر سر زده است چنانکه مصنف ره در توجیه این تردید چنین
گفته است انتهی السلام علی عبید الله بن مسلم بن عقیل و لعن الله قاتله عمرو بن الصبیح الصیداوی السلام علی محمد بن
ابی سعید بن عقیل و لعن الله قاتله لقیط بن ناشر الجهنی السلام علی سلیمان مولی الحسین بن امیر المؤمنین و
لعن الله قاتله سلیمان بن عوف الحضرمی السلام علی قارب مولی الحسین بن علی السلام علی منجح مولی الحسین بن
علی السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسین و قد اذن له فی الانصراف انحن نخلی عنک و بم نعتذر
عند الله من اداء حقک و لا و الله حتی اکسر فی صدورهم رمحی و اضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی و لا افارقک
و لو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة و لم افارقک حتی اموت معک و کنت اول من شری
نفسه و اول شهید شهد لله و قضی نحبه ففزت و رب الکعبة شکر الله استقدامک و مواساتک امامک
اذ مشی الیک و انت صریع فقال یرحمک الله یا مسلم بن عوسجة و قرء فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر
و ما بدلوا تبدیلا لعن الله المشترکین فی قتلک عبد الله الضبابی و عبد الله بن خشکارة البجلی
و مسلم بن عبد الله الضبابی السلام علی سعد بن عبد الله الحنفی القائل للحسین و قد اذن له فی الانصراف
لا و الله لا نخلیک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله فیک و الله لو اعلم انی اقتل ثم احیا
ثم احرق ثم اذری و یفعل ذلک بی سبعین مرة ما فارقتک حتی القی حمامی دونک و کیف افعل ذلک
و انما هی موتة او قتلة ثم هی بعدها الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا فقد لقیت حمامک و واسیت
امامک و لقیت من الله الکرامة فی دار المقامة حشرنا الله معکم فی المستشهدین و رزقنا مرافقتکم فی اعلی
علیین السلام علی بشر بن عمر الحضرمی شکر الله لک قولک للحسین و قد اذن لک فی الانصراف اکلتنی اذن
السباع حیا ان فارقتک و اسئل عنک الرکبان و اخذلک مع قلة الاعوان لا یکون هذا ابدا
السلام علی یزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری المجدل بالمشرفی السلام علی عمر بن کعب الانصاری
السلام علی نعیم بن العجلان الانصاری السلام علی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین و قد
اذن له فی الانصراف لا و الله لا یکون ذلک ابدا اترک ابن رسول الله اسیرا فی ید الاعداء و انجو لا
ارانی الله ذلک الیوم السلام علی عمرو بن قرظة الانصاری السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی السلام علی
الحر بن یزید الریاحی السلام علی عبد الله بن عمیر الکلبی السلام علی نافع بن هلال بن نافع البجلی المرادی
السلام علی انس بن کاهل الاسدی السلام علی قیس بن مسهر الصیداوی السلام علی عبد الله و عبد الرحمن ابنی عروة
بن حراق الغفاریین السلام علی مولی ابی ذر الغفاری جون بن حری السلام علی شبیب بن عبد الله النهشلی
السلام علی الحجاج بن زید السعدی السلام علی قاسط و کرش ابنی ظهیر التغلبیین السلام علی کنانة بن عتیق
السلام علی ضرغامة بن مالک السلام علی جوین بن مالک الضبعی السلام علی عمرو بن ضبیعة الضبعی
السلام علی زید بن ثبیت القیسی السلام علی عبد الله و عبید الله ابنی یزید بن ثبیت القیسی السلام علی عامر بن مسلم
السلام علی قعنب بن عمرو النمری السلام علی سالم مولی عامر بن مسلم السلام علی سیف بن مالک السلام

علی زهیر بن بشیر الخثعمی السلام علی زید بن معقل الجعفی السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفی السلام علی مسعود
بن الحجاج و ابنه در بعض نسخ و ابیه السلام علی مجمع بن عبد الله العائذی السلام علی عمار بن حسان بن
شریح الطائی السلام علی حیان بن الحارث السلمانی الازدی السلام علی جندب بن حجر الخولانی السلام علی عمر
بن خالد الصیداوی السلام علی سعید مولاه السلام علی یزید بن زیاد بن مظاهر الکندی السلام علی زاهد مولی عمرو بن
الحمق الخزاعی السلام علی جبلة بن علی الشیبانی السلام علی سالم مولی بنی المدینة الکلبی السلام علی اسلم بن کثیر
الازدی الاعرج السلام علی زهیر بن سلیم الازدی السلام علی قاسم بن حبیب الازدی السلام علی عمر بن
جندب الحضرمی السلام علی ابی ثمامة عمر بن عبد الله الصائدی السلام علی حنظلة بن اسعد الشبامی السلام
علی عبد الرحمن بن عبد الله الکدر الارحبی السلام علی عمار بن ابی سلامة الهمدانی السلام علی عابس بن ابی
شبیب الشاکری السلام علی شوذب مولی شاکر السلام علی شبیب بن الحارث بن سریع السلام علی مالک بن
عبد الله بن سریع السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی السلام علی المرتث معه عمرو بن
عبد الله الجندعی السلام علیکم یا خیر انصار السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار بوأکم الله مبوأ
الابرار اشهد لقد کشف الله لکم الغطاء و مهد لکم الوطاء و اجزل لکم العطاء و کنتم عن الحق غیر
بطاء و انتم لنا فرطاء و نحن لکم خلطاء فی دار البقاء و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته مترجم میگوید
چون شرح فقرات زیارت شریفه باعث طول است با وجود این ترجمه جمله از فقراتش در فصول سابقه گذشت لهذا
ترجمه آنرا نپرداختم و در اعراب و حرکات الفاظ وی اتکال و اعتماد بتحفة الزائرین نمودم که مصنف ره در آن کتاب
مستقصا غالب اعراب الفاظ را ضبط و ثبت نموده است العهدة علیه انتهی مصنف ره از کتاب مروج الذهب مسعودی
روایت کرده است که جناب امام حسین علیه السلام بکربلا متوجه گردید که لشکر آنحضرت مرکب از پانصد سوار و صد نفر پیاده بودند
با آن گروه اشرار مشغول کارزار شد تا اینکه بدرجه شهادت رسید و کسیکه مباشر کشتن آن بزرگوار گردید
ملعونی بود از قبیله مذحج و در هنگام شهادتش در سن پنجاه و پنج سال بود بعضی پنجاه و نه گفته است و غیر این را نیز گفته اند
که در بدنش سی و سه عدد زخم نیزه و سی و چهار عدد زخم شمشیر موجود بود زرعة بن شریک ملعون از کف چپ
مبارکش شمشیری زد و سنان حرامزاده پسر انس نخعی شقی نیزه بر آنحضرت زد بعد از آن از اسب خود فرود آمد سر مبارکش را
از بدن جدا نمود کسانیکه بقتال و جنگ آن بزرگوار قدم نهادند بیش از اهل کافران کوفه بودند کسی از شامیان در قتال
آنحضرت حاضر نبود همه آنکسانیکه در خدمت با سعادت آن بزرگوار بدرجه شهادت فایض شدند هشتاد و هفت نفر بودند
و عدد کشتگان اصحاب عمر بن سعد حرامزاده هشتاد و هشت ناکس بودند مترجم میگوید آنچه از نسخ کتاب مستطاب بحار
الانوار در نزد مترجم حقیر موجود بود به همین قرار است که در ترجمه سمت تحریر یافت لکن بعضی افاضل عبارت
مروج الذهب را در باب عدد کشتگان لشکر اشرار هشت هزار و هشتاد نفر نقل کرده است اگر عبارت مروج ذهب
چنانست که آنفاضل نقل نموده است فی الجمله باعتبار عقل و نقل درست می آید و الا کلام مسعودی در باب عدد کشتگان
لشکر کفار به هیچ مقتلی از مقاتل علمای عامه و خاصه موافق نخواهد شد که زیرا مانند مصنف ره که در فن اخبار و اطلاع
بکتب سیر و تواریخ و آثار سرآمد اهل روزگار است آنچه که در کتب خود و در این کتاب کشتگان لشکر اشرار را تصریح
نموده است دو هزار و هشتصد و شصت نفر ذکر کرده است اینها غیر از آنکسانی است که در جنگ مغلوبه
و در مبارزت اصحاب کرام آنحضرت بجهنم واصل شدند چنانکه در مبارزت جمله از اصحاب آنحضرت میگوید فلان کس
اذن جهاد طلبید و قدم دلیری بمیدان گذاشت گروه بسیاری از اشرار را بخاک مذلت افکند تا اینکه بدرجه شهادت
رسید و باز در حملات اصحاب آنحضرت روایت کرده است که جماعتی را کشتند جمعی را زخمدار نمودند تا اینکه
رخنه بلشکر کفار افکندند بملاحظه اینها باید زیاده از نصف لشکر کفار کشته شده باشد بنابر اینکه عدد ایشان
سی هزار نامرد بشود در سابق از خود مسعودی روایت شده است که آنحضرت هشتصد نفر بجهنم واصل نمود
و الله العالم بحقایق الامور انتهی در کتاب غیبة نعمانی بسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که خداوند عالمیان مؤمنان را در دنیا به بلاها مبتلا میسازد و ایشان را از یکدیگر تمیز میدهد گویا مراد این
باشد هر یکی از ایشان که بر بلا و محنت صبر بیشتر و تحمل بیشتر نماید سازد قرب و منزلتش بیشتر و اجر و ثوابش
زیاده تر میباشد یا اینکه مراد این است هر کسیکه از ایشان مقرب و بلند مرتبه و جلیل القدر باشد بلا

و در دنیا بقدر قرب خود عظیم و بزرگ میشود بدرستیکه خدا مؤمنان را از بلاهای دنیا ایمن نمیکند ولکن ایشان را از کوری
و شقاوت آخرت ایمن میگرداند بعد از آن حضرت فرمود جناب امام حسین علیه السلام کشتگان خود را در نزد یکدیگر میگذاشت
و میفرمود کشتگان ما پیغمبران و اولاد پیغمبرانند در خرایج بسند خود از همان حضرت روایت کرده است که جناب امام حسین
پیش از شهادت خود برای اصحاب گرامش فرمود که از جد بزرگوار خود جناب رسول خدا شنیدم که میفرمود بدرستیکه ای [illegible] رای فرزند
که ترا در زمین عراق بکشند و آن زمینیست که پیغمبران و اوصیا ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر نمودند و آن سرزمین
کشته اند و آنجا زمینی است که نامش را عمورا میگویند و البته تو و جمعی از اصحاب تو در آنجا بسعادت شهادت خواهید رسید
که ایشان در دو الم آهن را نمی یابند و آنحضرت این آیه را تلاوت نمود قُلنا یا نارُ کونی بَرداً و سَلاماً علیٰ ابراهیم آتش
حرب و قتال برای تو و ایشان سرد و سلامت میشود فرمود بشارت باد شما را بخدا سوگند اگر چه این گروه ما را میکشند
لکن ما بخدمت پیغمبر خود وارد خواهیم شد فرمود بعد از آنکه در خدمت جد بزرگوار خود بسیار خواهم ماند اول کسیکه
خدا خواسته است بعد از من اول کسی خواهم شد که زمین از برایش شکافته میشود پس از زمین بیرون بیایم هنگام
بیرون آمدن امیر مؤمنان و قیام قائم ما که بیرون آمدن من از قبر موافق بیرون آمدن امیر مؤمنان و قیام قائم و
حیوة جناب رسول خدا میشود بعد از بیرون آمدن من گروهی از ملایک آسمان از نزد خدا می آیند و جناب محمد مصطفی و علی
مرتضی از نزد خداوند عالمیان بنزد من نازل میشوند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکر بسیار از ملایک خداوند جبار نزد من
می آیند و جناب محمد مصطفی و علی مرتضی و من و برادرم و کسانی که خداوند عالمیان برای ایشان منت گذاشته است یعنی سایر امامان
و دیگران از شیعیان ایشان باشند بر بالا شترانی که بدست قدرت پروردگار عالمیان از نور خلق شده است هرگز آفریده بر آنها
سوار نشده است بعد از آن جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله علم میمنت شیم خود را بحرکت خواهد آورد و آنرا با شمشیر ظفر
اثر خود بقائم ما کرامت خواهد فرمود بعد از آن در دنیا باب الهای بسیار خواهیم ماند بعد از آن خداوند عالمیان از مسجد
کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر بیرون خواهد آورد بعد از آن جناب امیر مؤمنان شمشیر جناب رسول خدا را برای
من میدهد و مرا بسوی مشرق زمین و مغرب زمین میفرستد و بنزد هیچ دشمن خدا نمی آیم مگر اینکه خون او را خواهم ریخت و هیچ
بتی را نخواهم گذاشت مگر اینکه او را میسوزانم تا اینکه بزمین هند وارد خواهم شد و آن بلاد را فتح میکنم بدرستیکه دانیال و
یوشع به نسخه دیگر یونس پیغمبر بنزد امیر مؤمنان علیه السلام می آیند میگویند صدق الله و رسوله و با آن دو پیغمبر بزرگوار
هفتاد مرد بسوی بصره میفرستد پس کسانی که با ایشان مقاتله نمایند جنگ و قتال میکنند و لشکر ببلاد روم خواهد فرستاد
خداوند عالمیان برای ایشان نصرت و ظفر کرامت میفرماید بعد از آن میکشم هر راه رونده و حیوانی را که خدا گوشت آنرا
حرام کرده است حتی اینکه در زمین باقی نمیماند مگر طیب و حیوان حلال گوشت و دین حق اسلام را بر یهود و نصارا و سایر ملل باطله
و فرق ضاله عرض میکنم و ایشانرا میان شمشیر زدن و قبول دین اسلام مخیر خواهم کرد پس هر کس بشرف اسلام مشرف شد او را
منت میگذارم و هر کس اسلام را ناخوش دارد خداوند عالمیان بدست من خون او را بزمین میریزد و هیچ مردی از شیعیان ما نمی
ماند مگر خداوند عالمیان بنزد او ملکی میفرستد از روی او خاک را پاک میکند زنان و منازل او را در بهشت برای او نشان
دهد و در روی زمین از کور و زمین گیر و مبتلا بمرضی نمیماند مگر اینکه خداوند عالم از برکت ما اهل بیت بلا را از او دفع
میکند برکت از آسمان بسوی زمین نازل میشود حتی اینکه درختان میوه که خدا اراده کرده است که از برای مردم کرامت
فرماید از بسیاری میوه خود شاخهای خود را از سنگینی میوه ها میشکنند میوه زمستان در تابستان خورده میشود و میوه
تابستان در زمستان خورده میباشند و اینست مراد از قول خدا وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الکتابِ آمَنوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَیْهِم
بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الاَرْضِ وَ لٰکِنْ کَذَّبوا فَاَخَذْناهُم بِما کانوا یَکْسِبونَ پس خداوند عالمیان بشیعیان ما چنان کرامتی
خواهد فرمود که برای ایشان هیچ چیز پنهان نمیماند حتی اگر کسی از ایشان بخواهد که کار اهل بیت و عیال خود را بداند
را ایشان از العمل خود خبر میدهد همه کار ایشان از امید اند و خبر با ایشان میدهد در ثواب الاعمال بسند خود از عمرو بن
قیس مشرقی روایت کرده است که گفت من با پسر عم خود در قصر بنی مقاتل بخدمت جناب امام حسین علیه السلام وارد
شدیم آنحضرت را سلام دادیم پسر عم من بآنحضرت عرض کرد که این سیاهی که در ریش مبارک تو می بینم خضاب و رنگ است
یا اینکه موی ریش مبارکت چنانست آنحضرت فرمود اثر خضاب است و پیری بر ما گروه بنی هاشم هستیم بزودی عارض میشود
بعد از آن برسا فرمود برای نصرت من آمده اید گفتم من مردی هستم که قرض بسیار دارم و سن و سال و پیری و کثرت
العیال هستم و در دستم متاع بسیار از برای مردم هست و نمیدانم حال من چگونه خواهد شد و ناخوش دارم که امانت

خود را

نمود و اما بعد نامه پسر عم من مانند ابن سخن را عرض کرد حضرت فرمود حال که برای نصرت من نیامده اید پس بروید تا اینکه
صدای ملتب یاری و استغاثه ما را نشنوید و سیاهی ما را در برابر لشکر مخالفان نه بینید بدرستیکه هر کس صدای استغاثه ما را بشنود و سواد
لشکر ما را به بیند و اجابت دعوت ما ننماید و برای ما یاری نکند خدا را سزاوار است که او را به بینی خود بجهنم بیندازد در کتاب
بصائر الدرجات بسند خود از حمزة بن حمران روایت کرده است که روزی در خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام
بیرون رفتن جناب امام حسین و تخلف نمودن برادرش محمد بن حنفیه را ذکر کردیم و وجه تخلف محمد بن حنفیه را از آنحضرت
پرسیدیم حضرت فرمود یا حمزه ترا در این مطلب خبر بدهم بعد از این مجلس ما دیگر از چنین مطلب سؤال نکن بدرستیکه جناب
امام حسین علیه السلام چون عازم بیرون رفتن شد کاغذ و دوات طلبید نوشت بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست از حسین
بن علی بسوی اولاد بنی هاشم اما بعد بدرستیکه هر یکی از شما بمن ملحق شود و همراه من بسوی عراق برود بدرجه شهادت میرسد
و هر کس تخلف ورزد بسعادت رستگاری و فتح نرسد والسلام در کامل الزیاره بسند خود از ابی سعید روایت کرده است
هنگامیکه جناب امام حسین علیه السلام با عبدالله بن زبیر خلوت نمودند و با او زمان طولانی نجوی کردند و راز گفتند
و بیکدیگر آهسته سخن میگفتند پس آنحضرت روی مبارک خود را بسوی اهل مجلس برگردانید شنیدم که میفرمود این مرد یعنی عبدالله
بن زبیر بمن میگوید مانند کبوتری باش از کبوتران حرم و اگر کشته باشم در حالتیکه میان من و حرم خدا یکذراع و میان دو ذراع
فاصله باشد دوست تر است برای من از اینکه کشته شوم میان من و حرم یک وجب فاصله باشد و اگر در کنار نهر فرات کشته
شوم برای من خوشتر است که در حرم مکه کشته گردم بروایت دیگر در همان کتاب عبدالله بن زبیر عرض کرد کاش بسوی
مکه بیائی و پیوسته در حرم خدا اقامت نمائی آنحضرت فرمود ما حلال نمیکنیم حرمت حرم را و البته چنان نمی
کنیم که بسبب ما حرمت حرم را حلال نمایند و اگر در بالای تل سرخ کشته شوم بهتر و خوشتر است برای من که در مکه کشته شوم و بروایت
روایت دیگر در کتاب مزبور در جواب عبدالله بن زبیر فرمود اگر در کنار شط فرات مدفون باشم بهتر و دوست تر است
برای من از اینکه در آستانه کعبه مدفون بشوم مترجم میگوید آنحضرت بعلم امامت بجا مدفن خود و بجا مدفن عبدالله زبیر را
بیان نمود و غرض او این بود که ترا در مکه میکشند و در آستانه کعبه دفن نمایند انتهی در کتاب مذکور بسند خود از جناب
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که جناب امام حسین در صبح عاشورا برای اصحاب خود فرمود خداوند عالمیان
شهادت شما را در این روز مقدر فرموده است پس باید جنگ بدامن صبر و تحمل بزنید در همان کتاب بسند خود از
جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت از جناب امام زین العابدین علیه السلام نقل نمود که جناب امام
فرمود قسم بوجود یکه جان حسین در قبضه قدرت او است برای بنی امیه پادشاهی و سلطنت گوارا نمیشود مگر اینکه مرا
بکشند ایشانند قاتل من و چون مرا بکشند هرگز به همه نماز را ظفر نمییابند هیچ عطا را در راه رضای خدا نمیگیرند من اول
قتیل این امتم هستم با اهل بیت خود سوگند یاد میکنم بذات اقدس باری که جان حسین در قبضه قدرت او است قیامت قیام
و بر پا نخواهد شد در حالتیکه در روی زمین نظر کننده از بنی هاشم موجود بوده باشد مصنف در توجیه این خبر شریف
فرموده است که شاید معنای خبر چنین باشد که مردم بسبب نماز جماعت با امام حق موفق نمیشوند و اخذ زکوة و حقوق
خدا را بآن نحو نمیگیرند که خدا دوست دارد تا قیام قائم آل محمد و فرموده است که آخر خبر اشارتست بر مضائقه بر گروه بنی
هاشم در آخر زمان میرسد در ارشاد شیخ مفید ره بسند خود از جناب امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که با
پدرم جناب امام حسین بسوی عراق بیرون رفتیم و در هیچ منزلی از منازل فرود نیامد و کوچ نفرمود مگر یاد حضرت یحیی
و قتل او را مینمود و میفرمود از خواری و بیقدری این دنیاست در نزد خداوند کار عز و جل که سر مبارک یحیی بن زکریا
را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند و فرموده است در روز شنبه دهم ماه محرم سال شصت و یکم
هجرت بعد از نماز ظهر از همان بدن بدرجه شهادت رسید که کشته گردید مظلوم و تشنه صابر و راضی بقضای الهی و سن شریف
در روز شهادتش پنجاه و هشت سال بود هفت سال در خدمت جد بزرگوارش جناب رسول خدا نشو و نما نمود و با پدرش
سی و سه سال و با برادرش حسن مجتبی و مدت خلافت آن بزرگوار بعد از وفات برادر بزرگوارش حسن مجتبی یازده
سال بود بحنا و کتم خضاب میکرد و کشته شد هنگامی که خضاب در دو طرف رخسار مبارکش بیرون بود در مناقب حسن بصری
از جناب ام سلمه روایت کرده است که روزی جناب امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلام بخدمت حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند و جبرئیل امین در پیش روی آنحضرت نشسته بود چون در آن روز جبرئیل در صورت
دحیه کلبی نازل شده بود آن دو بزرگوار بدور جبرئیل میگردیدند جبرئیل دست خود را مانند کسیکه چیزی

بگیرد

بگیرد بلند نمود ناگاه در دست خود سیبی و اناری و بهی او ورد برای آن دو بزرگوار داد بایشان داد و ختم شدند و بنزد جد
بزرگوار خود رفتند انحضرت انها را گرفت و بویید فرمود اینها را به پیش مادر خود ببرید و اگر اول بنزد پدر خود ببرید بهتر
خواهد شد چنانکه حضرت ایشانرا امر نموده بود بعمل اوردند و از انها نخوردند تا اینکه جناب رسول خدا بنزد ایشان رفت پس از
انها خوردند هر قدر یکه میخوردند چیزی از انها کم نمیشد بر حالت اولی بر میگشت در ایام حیوة جناب رسول خدا هیچ تغییری
در انها نشد جناب امام حسین علیه السلام فرموده است در هنگام وفات جناب رسول خدا تغییر و نقصان در انها نداشت
چون فاطمه زهرا از دنیا رحلت نمود انار ناپیدا گردید سیب و به بحال خود بودند و چون امیر مؤمنان علیه السلام بدرجه شهادت
رسید به ناپیدا شد و سیب بحال خود ماند و چون حسن مجتبی بزهر جفا کشته شد سیب بحال خود موجود بود و چون مرا از
ابفرات منع کردند در هنگام شدت تشنگی خود ان سیب را بو میکردم حرارت جگرم را ساکت میکرد چون تشنگی برای من
زور اورد از بدندان خود پاره نمودم در انوقت بمرگ خود یقین داشتم جناب علی بن الحسین میفرمایند این سخن را از پدرم
به یک ساعت پیش از شهادتش شنیدم چون بدرجه شهادت رسید بوی ان سیب در نجا کشته شد نخود میامد هر چه نگاه کردم
از انیافتم و اثری از وی ظاهر نبود اما عطرش باقی بود بتحقیق قبر پدرم را زیارت نمودم دیدم عطر ان سیب از قبرش ظاهر
شد هر کس از شیعیان ما که قبر شریف پدرم را زیارت کند و اراده نماید که بوی انرا بفهمد در هنگام سحرها طلب نماید زیرا که
انوقت بوی انرا ادراک توان کرد در کافی بسند خود از حکم بن عتیبه روایت کرده است که مردی از اهل کوفه در منزل ثعلبیه به
خدمت انحضرت رسید و سلام داد حضرت فرمود از کدام بلاد هستی عرض نمود از اهل کوفه هستم حضرت فرمود بخدا سوگند ای
برادر اهل کوفه اگر در مدینه ترا ملاقات مینمودم اثر جبرئیل را در خانه ما ترا نشان میدادم و نزول او را بوحی الهی بجد بزرگ
وارم ترا معلوم میکردم ای برادر اهل کوفه ایا سزاوار است که مردم از چشمه علوم ما سیراب شوند و علم را از ما یاد گیرند و ایشان
عالم و دانا شوند و ما جاهل بشویم هرگز این نخواهد شد در کافی بسند خود از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت
برادرش جعفر بن عیسی روایت نمود که از روزه عاشورا از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم و انچه مردم در امر روزه روز مذکور
سخن می گفتند بجملتش عرض کردم حضرت فرمود روزه پسر مرجانه را از من می پرسی این روزیست که زنا زادگان از آل
زیاد برای شادی قتل حسین روزه داشتند ان روزیست که آل محمد انرا میشوم میدانند و هیچ امری در ان روز نمبارک نمیدانند و هم
چنین متدینین بدین اسلام انروز را شوم و نحس حساب می کنند دو روز یکه اهل اسلام انرا نحس و میشوم بدانند البته روزه
گرفته و متبرک نمیشود فرمود دو روز دو شنبه روز نحس است که خدا در انروز پیغمبر خود را بملاقات خود برد و هیچ کسی از آل
محمد به مصیبت مبتلا نگردید مگر در روز دو شنبه پس از این جهة انروز را ما شوم دانستیم و دشمنها انروز را روز خیر
و برکت دانستند و تبرک نمودند و روز عاشورا روزیست که جناب امام حسین در انروز بدرجه شهادت رسید پسر
مرجانه انروز را روز برکت و مبارک دانسته و آل محمد انرا شوم و نحس دانستند هر کس این دو روز را روزه بدارد و مبارک
بداند خدا را بقلب سرنگون و ممسوخ ملاقات می کند و حشر او با کسانی باشد که روزه ان دو روز را سنت نمودند و شعار
خود کردند و تبرک بانها نمودند در کتاب صدوق بسند خود از عبد الملك روایت کرده است که روزی از جناب امام جعفر صادق
علیه السلام از روزه روز تاسوعا و عاشورا پرسیدم حضرت فرمود تاسوعا روزیست که در انروز لشکر اشقیا جناب امام حسین
و اصحاب کرام او را رضی الله عنهم در کربلا محاصره نمودند و لشکر کفار شام شوم بقتال انحضرت جمع شدند از اینجهة پسر مرجانه
و عمر بن سعد شاد و مسرور شدند و از بسیاری لشکر و پی در پی وارد شدن سواران شادی می کردند و جناب امام حسین و اصحاب
کرام او را ضعیف کردند و یقین نمودند که دیگر برای انحضرت ناصری نمیاید و اهل عراق او را یاری و مدد نمی کنند حضرت فرمود
بابی المستضعف الغریب یعنی پدرم فدای ضعیف شده و غریب باد بعد از ان فرمود اما روز عاشورا پس ان روزیست که جناب
امام حسین در میان اصحاب کرام خود کشته و بخون خود اغشته بروی خاک کرم کربلا افتاد و اصحاب کرامش از چهار جانب و با
بدن عریان بروی خاک افتاده اند پس در مانند چنین روز روزه میشود حاشا قسم به پروردگار بیت حرام و کعبه صاحب احترام
انروز روز روزه نیست و نیست انروز مگر روز حزن و اندوه و مصیبت که وارد گردید بر اهل سماها و اهل زمین
و جمیع مؤمنان و روز شادی و سرور است بر پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام خداوند عالم لعنت کند بر ایشان و فرزندان
ایشان و این روزیست که جمیع بقعه های زمین در روی گریستند مگر بقعه شام پس هر کس روزه بدارد در انروز یا
... نماید بوی خداوند عالمیان با آل زیاد بقلب نگون و مسخ شده مغضوب محشور میشود و هر کس در انروز
... ذخیره ببرد خداوند عالم نفاق را در قلب او یادگار بگذارد در روز یکه بملاقات او برود و برکت را

او برسید ارد و از اهل بیت و فرزندان او برکت را قطع نماید و شیطان در جمیع اینها با او شراکت کند و بسند دیگر از امالی
شیخ بزرگوار شیخ طوسی ره مرویست که انحضرت برای عبد الله فرمود اگر شماتت کننده باشی روز عاشورا روزه بگیر و فرمود آل
امیه لعنهم الله و کسانی که بر قتل حسین از اهل شام اعانت نمودند ملاعین نذر کردند که اگر حسین کشته شود و کشتاگاه برقتل
انجناب بیرون رفتند سالم بخانه های خود برگردند و خلافت در آل ابی سفیان باقی باشد انروز را عید کنند و از برای شکر خدا
روزه بدارند و این روزه در آل ابی سفیان سنت شد و تا امروز در میان مردم سنت شد و مردم بر آل ابی سفیان در اینمطلب
اقتدا نمودند از اینجهة مردم این روز را روزه میدارند و بر عقب و اهل و عیال خود فرح و سرور داخل میکنند در کافی بسند
خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که قیس بن اشعث ملعون در کشتن جناب امیر مؤمنان علیه السلام شریک
شد و دختر اشعث جعده ملعونه بجناب امام حسن زهر داد و محمد بن اشعث ملعون در کشتن جناب امام حسین سعیها بکار برد و
شراکت نمود لعنة الله علیهم مصنف ره بعد از نقل این اخبار فرموده است تذنیب قال السید ره فی کتاب تنزیه الانبیاء مترجم گوید
اصل وضع و تالیف سید بزرگوار عالی مقدار علم الهدی رضی الله عنه کتاب مذکور را بجهة دفع شبهات مخالفان و مسامحات مطاعن
ایشانست که بسلسله انبیا و زمره اصفیا و گروه پیشوایان دین مبین ثابت کرده اند و جمله شبهات و امثال ایشان اینست که جناب
امام حسین علیه السلام با قدر قلیلی از اهل بیت کرام و شیعیان خود بسوی عراق رفت با ان لشکر بیشمار و گروه بسیار مشغول کارزار
گردید و نفس خود و نفوس اصحاب کرام خود را بمهلکه افکند و سعی در کشته شدن خود نمود عاذنا الله مما یتفوه به جهال الفرق
الباطلة و سفهاء الطایفة الضالة خذلهم الله القهار یوم یقوم الحساب بنابر این کتاب جناب سید بزرگوار سید مرتضی ره در مقام دفع
این شبهه واهیه بمذاق ایشان رفتار کرده و قطع نظر از علم لدنی پیشوایان دین مبین و تکلیف الهی ائمه طاهرین نموده در مقام
الزام مخالفین بقواعد و قوانین ایشان جواب از این شبهه داده است لهذا اینجا ظاهر کلام ان بزرگوار ظاهر و هویدا میشود
حمل بر اعتقاد او نمیتوان نمود بعض جهال شیعیان الیسا ذکی بظاهر کلام او چنگ زدند در مقام اثبات اعتقاد فاسد خود بظاهر
کلام او مذکور تمسک مینمایند احتجاج می اورند و حال انکه قضیه شهادت جناب مظلوم کربلا و غریب بیابان نینوا نیز از جمله
امور واضحه بود که از قدیم زمان خداوند عالمیان بگروه پیغمبران خبر داده و پیوسته بزرگان دین و خواص شیعیان ائمه طاهرین
از قضیه شهادت انحضرت اگاه و خبر دار بودند و جناب رسول خدا مکرر خبر شهادت انحضرت را برای اصحاب خود میرسانند و اگر همه
ان اخبار را در یکجا جمع نمایند کتاب بزرگ بلکه مجلدات چندی باشد و مانند سید بزرگوار که در فنون علوم خصوصا در علم اخبار
و فن آثار اهل بیت اطهار سرامد اهل روزگار و پیشرو علمای اخباریست چگونه این اخبار متواتره و اثار متظافره پوشیده و مستور می
ماند بلی خصم بداندیش و دشمن کفر کیش را با ان اخبار الزام نمیتوان نمود مگر بدلیل عرف و عادت لهذا سید بزرگوار در قلع و قمع این
ماده فاسده و شبهه واهیه بطریق مخالفان احتجاج نموده است که رفع ان شبهه نماید هر چند یکه اعتقاد قلبی بظاهر ان دلیل
نداشته باشد و این نحو احتجاج در کلام علمای اخبار بسیار است بلکه در کلام خدا و پیغمبران و پیشوایان دین مبین از حد شماره فزون
است انچه مصنف ره در ذیل این تذنیب ذکر کرده است حاصل ترجمه ان در دو مقام تحریر مینمایم انتهی مقام اول در ترجمه کلام
سید بزرگوار است که مصنف ره عین عبارتش را نقل کرده است فرموده است اگر با حجتی بحث نماید که چه عذر و سبب دارد در بیرون
رفتن جناب امام حسین با اهل بیت و عیال و فرزندان و حشم خود از مکه معظمه بسوی کوفه و حال انکه مستولی بر کوفه دشمنان
انحضرت و امر کننده گان و بزرگی نماینده کان از جانب یزید پلید بودند که در شهر کوفه مشغول امر و نهی شدند و حکومت میکردند
و انحضرت کار و بیوفایی اهل کوفه را در حق پدر و برادر بزرگوارش دیده بود و ایشان پیوسته در حق ان بزرگواران مکر و حیله
نمودند و راه بیوفایی می پیمودند و چگونه می باشد که ظن انحضرت باظن همه ناصحان مخالف شود که گروه بسیار انحضرت را نصیحت
میکردند و اشارت بترك سفر عراق مینمودند و از نیکخواهی گروه بسیار بر انحضرت عرض مینمودند که کوفیان یاری ترا نمی
کنند و عبد الله بن عباس عرض نمود که ترك این سفر نما و اشارت نمود که یقین بهلاکت دارد و پسر عمر چون انحضرت را وداع
کرد و عرض نمود که ترا بخدا میسپارم که کشته خواهی شد و غیر از این سخنان را دیگران در این باب بخدمت سراسر سعادت ان
جناب عرض نمودند با همه اینها چون بکشته شدن جناب مسلم خبر دار گردید و ان بزرگوار را از جانب خود دیده بان فرستاده
بود چرا بر نگردید و حال انکه بغریبی اهل کوفه اگاه شد و یقین بمکر و حیله کردن و چگونه در هنگام ملاقات لشکر
بیشمار با انچند نفر از یاوران خود با لشکر انبوه مشغول قتال گردید و حال انکه اگر بر فرض ان لشکر بیشمار شکست
میافتند باز ماده ایشان تمام نمیشد پیوسته لشکرها میفرستادند و علمها ترتیب میدادند بعد از همه این اشکالات
چون پسر زیاد در صدد امان دادن شد و اظهار امان نمود ملعون بعرض انحضرت رسانید ... و بیعت یزید را

۲۰ تکلیف نمودند چرا بجهت حفظ ریختن خون خود و خون اهل بیت و شیعیان خویش اجابت تکلیف ایشان نفرمود پس با وجود اینها
چرا جان خود را بدست خود بمهلکه افکند و برادر بزرگوارش جناب امام حسن مجتبی با آنکه اینقدر خوف هلاکت داشته باشد با
معاویه صلح نمود و کار این دو برادر بهم دیگر نمیماند و چگونه جمع میشود سید ره بعد از بیان این اشکال و تحریر شبهه
اهل ضلال فرموده است در جواب میگوئیم چون امام عصر ظن غالب بوصول حق خود نمود و ظن کثیر بهم رساند که ممکن است بنوعی
از جهاد و سختی قیام بامر امامت نماید و آنچه خدا بعهده او واگذار نموده است از اجرای احکام و اقامهٔ حدود و امر بمعروف و نهی
منکر پس واجب است بر امام که در رسیدن بحق خود سعی نماید هر چند یک مشقتی در آن بوده باشد فرموده است سید و مولای
ما جناب ابو عبد الله الحسین علیه السلام رفتن بسوی کوفه نشد مگر بعد از محکم نمودن کوفیان عهود و پیمان خود را و نوشتن
نامه ها عهد و میثاق و فرستادن رسولان با وجود اینکه ایشان در اظهار اطاعت و بیعت آنحضرت بطوع و رغبت بودند و در
امر فرمان برداری آنجناب مختار و غیر مکره بودند که کسی ایشان را بزور نمیکرد و خودشان ابتدا بآن کار نمودند و آنحضرت ایشان
را بطاعت و بیعت خود نخوانده بود که ایشان بناچاری اظهار اطاعت و فرمان برداری رسانند و مکاتبات و نامه های ایشان از
اشراف اهل کوفه و بزرگان و قاریان ایشان بودند و در ایام خلافت معاویه بعد از صلح جناب امام حسن بخدمت آنجناب
نوشتند آنحضرت ایشان را دفع نمود و در جواب ایشان آنچه سزاوار بود نوشت و بعد از وفات جناب امام حسن مکاتبات بسیار
نوشتند و هنوز معاویه باقی بود و ایشان را وعده نمود و آرزومند فرمود و در ایام معاویه خلافت و قتال آنحضرت بسیار سخت و صعب و مشکل
بود چنین کاری برای در مثل آن ایام امیدواری نداشت چون معاویه حرامزاده از دنیا بآتش جهنم در پیوست و شیعیان باز مکاتبات
نوشتند و بذل طاعت و اظهار بیعت و تکرار طلب آنحضرت و اظهار شوق و رغبت نمودند و آنحضرت میدانست که اهل عراق را
قوت و قدرت بآن امر و قتال دارند و میتوانند بر یزید پلید دست و تسلط بیابند و یزید حرامزاده را ضعف از محاربه
و برابری لشکر عراق میشد اگر اتفاق میکردند در ظن آنحضرت غالب شد که رفتن بسوی عراق بجهت طلب حق امامت واجب
لازم است و اجتهاد و جد و جهد در طلب حق معین شد و در ظاهر گمان چنین نبود که صاحب نامه ها عذر و مکر بکار
خواهند برد و اهل حق بسبب مکر بعض قوم از نصرت آنحضرت ضعیف و عاجز میشود و آنچه بعد از آن واقع شد اتفاقی
افتاد از امور عجیبه و غریبه زیرا که جناب مسلم بن عقیل چون وارد کوفه شد از اکثر اهل کوفه بیعت گرفت و چون عبید الله
ابن زیاد ملعون وارد کوفه گردید در حالیکه خبر جناب مسلم را شنیده و دانسته بود که جناب مسلم داخل کوفه شده و در
خانهٔ هانی منزل نموده است چنانکه در سیر و تواریخ قضیهٔ ایشان به تفصیل تمام مذکور است و شریک ابن اعور نیز بخانهٔ
هانی نازل شده مهمان شریک با جناب مسلم موافقت شد که پسر زیاد در هنگام آمدنش بخانهٔ هانی بجهت عیادت شریک
بکشند و کشتن آن ملعون بسیار آسان و سهل است جناب مسلم آنکار را بعمل نیاوردند و بعد از فوت در تاخیر خود چنین نحو عذر
آوردند که این نحو کشتن مکر و حیله بوده و جناب پیغمبر فرموده است که ایمان قید فتک و ناگاه کشتن است و اگر جناب مسلم پسر
زیاد را در آن هنگام میکشت رونق امر یزید پلید برطرف میگشت و قوت دشمنان باطل میشد و دخول جناب امام حسین
بکوفه آسان و سهل و بی معارض میگردید و هر کس پرده از روی خود برمیداشت و در نصرت و یاری آنحضرت امر خود را آشکار
میکرد و کسانی که در دل نصرت و یاری آنحضرت داشت بسرش اجتماع مینمودند و با دشمنانش در آشکار جنگ میکرد و نیز
جناب مسلم در هنگام حبس نمودن پسر زیاد ملعون جناب هانی بن عروهٔ مرادی را با لشکر انبوه از اهل کوفه بقتال پسر زیاد حرامزاده
بیرون رفت و آن ملعون را در قصر الاماره محاصره نمود و امر را بر او تنگ گرفت و آن ملعون در آن قصر را بر روی ایشان
بست و ترس شدید بر دل او نشست از غایت ترس بمقابلت ایشان بیرون نیامد و شیاطین تابعان خود را فرستاد مردم کوفه را
که در سر جناب مسلم بودند از عذاب و مؤاخذهٔ پسر زیاد عنید و یزید پلید ترسانیدند و از یاری و نصرت جناب
مسلم سست میکردند گروه گروه مردم کوفه را از یاری آنحضرت پراکنده ساختند تا اینکه در وقت نماز شام و عشا کسی
از ایشان در سر جناب مسلم نماند و آخر امر او چنان شد که در کتب تواریخ و سیر مذکور است سید ره بعد از ذکر اینها
که مذکور شد فرموده است اینها همه از اسباب و علامات ظفر بر دشمنان است و قضایای اتفاقیه که بعکس اسباب ظاهریه
اتفاق افتادند از جملهٔ اتفاقیات شدند تا اینکه امر جناب امام حسین بر قلت یاوران و اندکی ناصران کشید
چند نفر از مؤمنان بدرجهٔ شهادت رسیدند از جهت حفظ و حمایت دین و این گونه شدت سزاوار دولت
که غالب بر مراد در روزگار رخ میدهد که بعد از فوت اسباب قوت نفس خود را بمهلکه میاندازند تا جمع
کردن و توفیق دادن در میان صلح برادر بزرگوارش جناب امام حسن مجتبی و آنجناب بر واضح است زیرا که برادر

۲۱ قبول مصالحه نمود از جهت ترس گرفتن و خوف بر جان خود و جان اهل بیت و شیعیان خود چون اکثر و جمله از اصحاب
لشکر خود فهمید و دانست که کوفیان شیوهٔ بیوفائی پیش گرفته اند اما جناب امام حسین چون ظ البین بود که اهل
کوفه غدر نباید بکنند و خودشان باختیار نامه ها نوشتند و عهد و پیمان محکم بستند و اسباب قوت و علامات ظفر
دشمنان ظاهر و هویدا بود و یاوران حق صاحب قوت و شوکت و یاوران باطل ضعیف و بی طاقت بودند بر آنحضرت
طلب حق و خروج با وجود ظهور اسباب قوت واجب و لازم گردید چون امر قوت بعکس ظاهر شد و امارات مکر و حیله
هویدا گردید و بعضی اتفاقیات بظهور پیوست خواست که رجوع نماید و کف از قتال کند و تسلیم فرماید چنانکه برادرش
نمود پس آن ملاعین دست از آنجناب برنداشتند و نگذاشتند که بجای خود برگردد پس حالا در میان دو برادر هیچ
مگر اینکه تسلیم و مصالحه و کف از قتال آنجناب امام حسین بعد از ظهور امارات غدر و مکر مقبول نشد و طلب ترک ریختن
خون خود نمود آن ملاعین قبول نکردند تا اینکه بکرامت نفس و جوانمردی بسوی روح و ریحان و بهشت و رضوان رفت
مترجم میگوید این بود حاصل آنچه سید بزرگوار در جواب اشکال اهل باطل و ضلال تحریر و تقریر نموده است
که ایشان را بقاعدهٔ عرف و عادات الزام فرموده است و دست از قواعد امامیه در دفع این اشکال برداشته است زیرا
که خصم بد اندیش به بیان قواعد محکمه و قوانین متقنه ملزم و مجاب نمیشد کسی را نمیرسد که قایل شود بر اینکه سید بزرگوار
قایل بر آنست که آنحضرت در هنگام توجه بسوی عراق شهادت خود را امید داشت چگونه این را میشود نمود آن بزرگوار نسبت
بد مدعا داده در حالیکه کلام پسر عمر را نقل کرد که بخدمت حضرت عرض نمود که ترا بجد امیدم پیام که در این سفر کشته خواهی شد انتهی مقالهٔ
دوم بیان آنچه مصنف ره در علت بیرون رفتن آنحضرت فرموده است و گفته است در کتاب امامت و کتاب فتن بسیار از
اخبار گذشت دلایل همهٔ آنها اینست که هر یکی از ائمهٔ طاهرین و پیشوایان دین مبین مأمور بودند باموری خاصه معلومه و
تکالیف معینه و مشخصه که در کتب الهیه و صحف سماویه که از جانب خداوند عالمیان بسوی جناب رسول خدا نازل شده
و آن بزرگواران بر آن تکالیف عمل میکردند و جای این نیست که احکام و تکالیف متعلقه بر ایشان را قیاس بر احکام و تکالیف خود
نماییم و هر کس بر احوال پیغمبران گذشته اطلاع و خبردار شود و هر یکی از ایشان به تنهائی بچند هزار نفر از قوم خود مبعوث شد
و با ایشان به تن تنها در مقام جنگ و مخالفت میایستاد و آلهه و معبودان ایشان را دشنام میداد و از مکاره و ضرب و عداوت
قوم خود باک نمیکرد و متحمل مشقات کثیره و رنجهای بیشمار میشد از حبس و قتل و انداختن بمیان آتش افروخته ترس و اهمیت
نمود هر کس بر قضایای و تفاصیل احوال ایشان خبردار شود اعتراض بر پیشوایان دین و ائمهٔ طاهرین نمینماید و بر اقوال و
افعال آن بزرگواران گردن مینهد با وجود این چون عصمت ایشان به براهین قطعیه و احادیث متواتره ثابت و معلوم گشته
کسیکه اعتقاد بر عصمت ایشان دارد سزاوار نیست که در مانند چنین قضایا و حکایات بحث و اعتراض بر پیشوایان دین خود
نماید بلکه واجب و لازم است که افعال ایشان را تسلیم کند علاوه بر این ادلهٔ واضحه و براهین قطعیه اگر کسی به تامل تمام و فکر کامل
تامل نماید یقین میکند بر اینکه آن بزرگوار شهید دشت بلا نفس مقدس و جان عزیز خود را فدای ترویج دین جد بزرگوار خود
نمود و ارکان دولت باطلهٔ بنی امیه لعنهم الله متزلزل و قبول انهدام و شکست نکردند مگر بعد از شهادت آن جان نثار عرصهٔ
بلا و مظلوم بیابان کربلا و کفر و ضلالت بنی امیه بر مردم ظاهر و هویدا نشد مگر بعد از فایز شدن آن بزرگوار بسعادت شهادت
اگر آنجناب با ایشان مصالحه میکرد و در مقام تسلیم و صلح می ایستاد سلطنت آن ملاعین قوت میگرفت و کفر و نفاق ایشان بر
مردم مشتبه میگردید بعد از مدتی چند نشانهای دین مبین رو به پنهانی میگذاشتند و پوشیده میگشتند و آثار هدایت و رستگاری
مندرس میشدند و ارکان دین مبین و مذهب حق ائمهٔ طاهرین رو بخرابی میگذاشتند به همهٔ اینها از اخبار سابقه ظاهر و
هویدا گردید که آنحضرت از ترس قتل خود بسوی مکهٔ معظمه روانه شد و همچنین از مکه بسوی عراق از ترس کشته شدن بیرون رفت
و دانست که شیاطین بنی امیه میخواهند در میان حرم خدا آنحضرت را بمکر و حیله بکشند حتی برای آن بزرگوار پدر و مادرم و جان
فرزندانم فدای او باد میسر و ممکن نشد که اتمام حج نماید بعمرهٔ مفرده از احرام خود محلل گردید و از مکهٔ معظمه بنهایت خوف
و اضطراب بیرون رفت و آن ملاعین جمیع اقطار و اطراف زمین را بر روی آنحضرت بسته بودند و جای خلاصی و فرار بر آن بزرگوار در هیچ
جا و مکان نگذاشته بودند مصنف ره بعد از بیان اینها فرموده است بتحقیق در بعض کتب معتبره دیده ام که یزید لعین عمرو بن
سعید بن عاص ملعون را در همان سال امیر حاج نموده با لشکر بیشمار بسوی مکهٔ معظمه فرستاد و آن لعین را در پنهانی سفارش
نمود که در میان حرم جناب امام حسین را بگیرد و اگر از گرفتن آنحضرت در پنهانی متمکن نشود از روی مکر و حیله آنحضرت را
بکشد و سی نفر از شیاطین بنی امیه به بهانهٔ حج بمیان حاجیان داخل نمود و آن حرامزادهٔ کافر امر نمود که بهر گونه ممکن و

میسر

میسر نشود انجناب بکشند چون انحضرت از مکاید غیاطین کروه ضلالت کاهی داشت احرام حج را بعمرهٔ مفرده بدل نمود بتعجیل تمام از مکهٔ معظمه بیرون رفت و بسند بهای بسیار معتبر مرویست که چون جناب محمد بن حنفیه ان امام ابرار را از سفر عراق منع نمود و راضی بسفر کوفه نشد انحضرت فرمود ای برادر اگر بسوراخ جانوران زمین فرو روم هراینه بنی امیه مرا بیرون میاورند ومیکشند بلکه ظاهر ومشخص اینست که هرگاه انحضرت با ان ملاعین صلح مینمود و بیعت میکرد باز دست از کشتن ان حضرت بر نمیداشتند بجهة شدت عداوت و بی حسابی ایشان بلکه هرگونه حیلها در حق انحضرت بکار میبردند و بیعت یزید پلید را در دست خود شان بهانه کرفتند بجهة اینکه میدانستند که انحضرت هرگز موافقت در این امر با انملاعین نخواهد نمود در سابق شنیدی که مروان ملعون والی مدینه کفت مصلحت انست که حسین را پیش از خبر یافتن مرگ معاویه عرض بیعت بکنی عبید الله بن زیاد علیه لعاین الله الی یوم التناد بلشکر شقاوت اثر خود چنین کفت بحسین بکوئید که کردن طاعت بر امر و فرمان ما بکذارد و بزیر حکم ما نازل شود بعد از ان هرچه رای ما است در حق حسین بعمل میاوریم ندیدی که جناب مسلم را امان دادند بازاو را کشتند اما معاویه ملعون با تمام شدت عداوت خود نسبت به اهل بیت رسالت انحرامزاده صاحب فکر و تدبیر و کار ازموده و غدار و مکار بود و میدانست که کشتن اهل بیت رسالت در اشکار باعث میشود که اهل اسلام از او دور کردان میشوند و خلافت باطلهٔ انحرامزاده باطل میباشد مردم از هر طرف بر سر او شمشیر میکشند از اینجهة بقدر امکان با اهل بیت رسالت مدارا مینمود از این سبب بلجناب امام حسن مصالحه نمود و پسر لعین خود را وصیت کرد که با جناب امام حسین متعرض نشود زیرا که میدانست که کشتن انحضرت سبب زوال سلطنت یزید پلید میکرد مصنف ره بعد از تحریر این براهین فرموده است اللهم العن کل من ظلم اهل بیت نبیک وقتلهم واعان علیهم ورضی بما جری علیهم من الظلم والجور لعنا وبیلا وعذبهم عذابا الیما واجعلنا من خیار شیعة آل محمد وانصارهم والطالبین لثارهم مع قائمهم

باب چهاردهم در بیان شهادت دو فرزند یتیم کوچک وصغیر جناب مسلم بن عقیل شهید غریب

است شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره در امالی بسند خود از ابی محمد شیخ و بزرک اهل کوفه روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام را بدرجهٔ شهادت رسانیدند از لشکرگاه انحضرت دو نفر کودک را دستگیر کرده اسیر کردند و ان دو بزرگوار غریب بیکس را بنزد عبید الله بن زیاد حرامزاده اوردند زندان بان خود را طلبید و کفت این دو طفل صغیر را ببر در زندان حبس کن و ایشان از طعام خوشگوار مده و از اب سرد برای ایشان بچشان و حبس ایشان را تنگ و سخت نما پس زندان بان ان دو نفر طفل بی پدر را بزندان داخل نمود و امور را برای ایشان تنگ میگرفت پیوسته ان دو بزرگوار روزها روزه میداشتند چون وقت افطار میشد زندان بان دو قرص نان جو و یک کوزه اب خالص در نزد ایشان حاضر مینمود ان بیچارگان روزه خود را افطار میکردند مشغول عبادت پروردگار خود میشدند چون زمان حبس ایشان بطول انجامید تا اینکه یکسال در زندان باین منوال ماندند چون شدت و محنت ایشان از حد گذشت روزی یکی از ان دو برادر بیکس مظلوم بدیگری کفت ای برادر ماندن ما در زندان بطول انجامید نزدیک است عمر ما در زندان تمام شود و بدن ما فانی گردد چون این شیخ زندان بان بنزد ما بیاید حال خود را برای او معلوم کن و بجناب محمد مصطفی برای او تقرب نما شاید وسعتی در طعام ما بدهد و اب ما را زیاد نماید چون هنگام شب شیخ زندان بان بقرار معهود دو قرص نان جو و کوزهٔ اب نزد ایشان اورد برادر کوچک بزندان بان فرمود ای شیخ ایا محمد مصطفی را میشناسی عرض کرد چگونه نمیشناسم و حال انکه محمد پیغمبر من میباشد فرمود ایا جعفر بن ابی طالب را میشناسی عرض نمود چگونه انجناب را نشناسم و حال انکه خداوند عالمیان دو بال در جسم مبارکش رویانیده بان دو بال با ملائکه اسمان در باغهای بهشت پرواز مینماید بهر جا که میخواهد میرود و فرمود ای شیخ جناب علی بن ابی طالب را میشناسی عرض نمود چگونه علی را نشناسم و حال انکه ان بزرگوار فرزند عم پیغمبر و برادر پیغمبر منست فرمود ای شیخ ما از عترت پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه واله هستیم و ما از فرزندان مسلم بن عقیل بن ابی طالب هستیم در دست تو اسیریم از تو طعام خوشگوار میخواهیم ما را طعام نیکو نمیدهی و از اب سرد ما را سیراب نمیکنی و در زندان حبس را برای ما تنگ و سخت میگیری چون شیخ زندان بان این سخنها را شنید خود را بزیر پای ان دو بزرگوار افکند و از قدم ایشان بوسید عرض نمود جانم فدای جان شما باشد و نفسم برای نفس شما فدا شود ای عترت پیغمبر پسندیدهٔ خداوند عالمیان این در زندان در پیش روی شما برای شما باز است هر راهی که میخواهید روانه شوید که بر شما هیچ حرجی و منعی نیست چون تاریکی شب ظلمانی پردهٔ ظلمت را بروی زمین افکند برای ایشان دو قرص نان جو و کوزهٔ پر از اب شیرین اورد و ایشان را براه دلالت نمود و عرض کرد ای حبیبان من تمام شب راه روید و در روز روشن در جاهای خلوت پنهان شوید تا اینکه خداوند عالمیان از شدت و محنت راه فرج و در

[illegible]

مخرجی برای شما باز کند پس انهر دو بزرگوار چنانکه زندانبان کفته بود بعمل اوردند و در هنگام شب بدر خانهٔ پیره زالی رسیدند که ان ضعیفه در در خانه ایستاده بود ایشان فرمودند ای عجوزه ما دو نفر طفل صغیر غریب بیکس هستیم و راه را بلد و خبردار نیستیم و این شب تاریکی رسیده است در این تاریکی امشب در خانهٔ خود ما را مهمان نما و منزل ده چون روز روشن ظاهر و هویدا کردد روانهٔ راه خود میباشیم ان پیره زن عرض نمود شما کیستید ای حبیبان من جمیع عطرهای نیکو و بوهای خوش از شما بمشام من میرسد و هیچگونه بوی خوش و عطر دلنشین مانند عطر شما ندیده و نبوییده بودم فرمودند ای عجوزه ما از عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی هستیم از زندان پسر زیاد لعین از ترس کشته شدن کریزان شده ایم ان زن پیر عرض نمود ای حبیبان من مرا دامادی فاسقی هست در یاری عبید الله بن زیاد بجنگ کربلا حاضر شده بود میترسم در خانهٔ من بشما دوچار شود و شما را بکشد ان بزرگواران فرمودند پس امشب را در خانهٔ تو بسر بریم چون روز روشن پردهٔ ظلمت را از روی زمین برچید از در تو راه میشویم پس ان ضعیفه ایشان را بخانهٔ خود برد طعام نیکو و اب خوشگوار پیش ایشان حاضر نمود از طعام میل فرمودند و اب اشامیدند و رختخواب اورد چون میان رختخواب داخل شدند برادر کوچک به برادر بزرگ خود کفت ای برادر مهربان بدستی امیدوار هستیم که امشب از ترس دشمن ایمن شده ایم بیا دست بگردن یکدیگر بیندازیم من بوی خوش ترا ببوییم و تو بوی مرا ببوی پیش از انکه مرگ میان ما جدائی افکند پس ان دو مظلوم غریب دست محبت بگردن یکدیگر افکندند مشغول خواب راحت شدند چون پاسی از شب گذشت داماد فاسق ان پیره زن در رسید در را اهسته کوبید ان پیره زال صدا زد کیست کفت من فلانم در را باز کن ان زن فرمود تا اینوقت کجا بودی چه چیز ترا تا اینوقت شب معطل و مشغول کرده بود و این ساعت هنگام امدن تو نبود ان کافر عنید جواب داد وای بتو پیش از انکه عقل و هوش من از سرم پریده شود و زهرهٔ من در جوف خود از غایت خستگی و شدت بلا چاک چاک گردد در را بگشا ان پیره زن فرمود وای بر تو چه بلا و مصیبت بتو وارد گشته انحرامزاده کفت از زندان پسر زیاد دو نفر طفل کریخته اند امیر در میان لشکر ندا کرد نمود هر کس سر یکی را از ایشان نزد من بیارد برای او هزار درم میباشد و اگر سر هر دو را بیارد دو هزار درهم عطا میدهم از اینجهة خود را به تعب و مشقت افکندم خسته و مانده شدم چیزی بدستم نرسید ان زن صالحه و نیکوکار بان کافر بدکردار فرمود ای داماد من از شیوهٔ پرهیزکاری دست برمدار و پرهیزکاری را شعار خود ساز و از این بترس که فردای قیامت محمد مصطفی خصم و دشمن تو باشد ان ملعون کفت وای بتو دنیا چیزیست که حرص و رغبت بروی زیاده و بیان است ان پیره زن فرمود دنیا را چه میکنی که اخرت با وی نباشد و محض دنیا باشد ان شقی کفت ترا چنین میبینم که حمایت از ان دو پسر مینمایی از این سخنان بخیال میرسد که از مطلب و مقصود امیر در نزد تو چیزی هست و تو از حال ایشان خبردار و اگاهی پس برخیز ترا بنزد امیر ببرم زیرا که امیر ترا میطلبد ان زن نیکوکار کفت امیر از من چه میخواهد من پیره زنی هستم در این بیابان ان ملعون کفت مرا مطلبی هست با این سخنان چکار دارم در خانه را باز کن تا غذائی بخورم و راحت شوم و ارام بگیرم چون صبح شود بجهة طلب ایشان هر راهی که باشد میروم پس ناچار در را کشود و طعام و اب حاضر نمود ان ملعون طعام و اب زهر مار کرد چون پاسی از شب گذشت بگوش نحس ان لعین صدای خواب ان دو بزرگوار رسید ان شقی مانند شتر مست و گاو فربه صدا میکرد و مجوم اورمیگشت بر فوگ انجای خود برجست دست نحس خود را بدیوار خانه میسائید تا اینکه دست ان شقی بپهلوی پسر کوچک رسید ان مظلوم فرمود صاحب این دست کیست ان ملعون کفت من صاحب اینمنزل هستم پس شما کدام کسی هستید پس ان بیچاره برادر بزرگ خود را بدست خود حرکت داد و کفت ای حبیب من برخیز بخدا سوگند پس بتحقیق از انچه پرهیز و حذر میکردیم بران بلا دوچار گشتیم ان ملعون کفت شما که باشید فرمودند ای شیخ اگر ما برای تو سخن راست بگوییم ما را از تو امان میشود ان ملعون کفت بلی امان میدهم فرمودند چنان امانی که امان خدا و رسول خدا و عهد و پیمان خدا و رسول او یعنی بیاد خدا و رسول او عهد و پیمان و امان میدهی ان ملعون عرض نمود بلی چنین کونه امان میدهم فرمودند جناب محمد بن عبد الله بر امان دادن تو شاهد و کواه باشد ان کافر کفت بلی فرمودند خداوند عالمیان بکفتهٔ ما و انچه از تو امان میگیریم و تو امان میدهی وکیل و شاهد باشد عرض نمود بلی فرمودند ای شیخ ما از عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی هستیم از زندان عبید الله بن زیاد بجهة ترس کشته شدن کریخته ایم ان کافر عنید چون سخن ان دو بزرگوار را شنید کفت از مرگ کریزان شده بمرگ دوچار گشته اید حمد و ثنا مر خداوند را سزاست که مرا بر شما ظفر و دست قدرت داد پس از جای خود برخواست دست ان دو مظلوم را محکم بست و تا صبح دست بسته ماندند چون عمود صبح صادق از افق مشرق ظاهر و هویدا کردید ان ملعون غلام سیاه خود را طلبید که نام او فلیح بود و کفت این دو طفل را به کنار نهر فرات ببر کردن ایشان را بزن سر ایشان را بنزد من بیار تا اینکه سر ایشان را بنزد عبید الله

ابن زیاد ببرم دو هزار درهم جایزه وا بگیرم پس آن غلام شمشیر برداشت در پیش روی این دو طفل مظلوم غریب روانه شد چند
راه نه پیموده بود یکی ازان دو بزرگوار فرمود یا اسود یعنی ای غلام سیاه چه بسیار شباهت به بلال مؤذن جناب رسول
خدا داری آن نامراد عرض نمود مولای من امر نموده است بکشتن شما پس شما که هستید فرمودند ای غلام ما از عترت پیغمبر
تو جناب محمد مصطفی هستیم از ترس قتل از زندان عبید الله بن زیاد گریخته ایم این عجوزه شما را امشب در خانه مهمان نموده
مولای تو اراده کشتن ما دارد آن غلام نیکوکار خود را بپای ان دو بزرگوار افکند و پاهای ایشان میبوسید و میگفت نفس من
فدای نفس شما باشد و جان من فدای جان عزیز شما باد و و ای بر شما ای عترت جناب پیغمبر پسندیده خداوند عالمیان بخدا سوگند
هرگز چنین کاری نمیکنم که جناب محمد مصطفی در روز قیامت خصم و دشمن من بوده باشد پس شمشیر را از دست خود بر زمین
انداخت و خود را به آب فرات زده بطرف دیگر آب عبور نمود مولای کافرش آن نامراد تمرد را صدا زد ای غلام مرا عصیان کردی
و از اطاعت من بیرون رفتی فرمود ای مولای من ترا اطاعت کردم تا هنگامی که معصیت خدا نکنی چون تو عصیان خدا کردی
من در دنیا و آخرت از تو بیزارم آن ملعون رو بخود را به پسر خود کرد و گفت ای فرزند حلال و حرام مال دنیا را برای تو
جمع میکنم مال دنیا چیزیست که همه کس را رغبت بر جمع مال میدارد این دو طفل را بگیر و ایشان را بکنار نهر فرات ببر و گردن
ایشان را بشمشیر بزن سر ایشان را بنزد من بیاور تا به پیش عبید الله بن زیاد ببرم جایزه دو هزار درهم را بگیرم و آن
جوان شمشیر خود را برداشت از پیش روی دو بزرگوار روانه گردید چندان دور نشده بودند تا اینکه یکی ازان دو بزرگوار
گفت ای جوان نیکوطینت فرمود ای جوان چه بسیار از آتش دردناک دوزخ بر جوانی تو میترسم ای پاک طینت گفت ای حبیبان من شما
کیستید فرمودند ما از عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی هستیم پدر میخواهد ما را بکشد چون جوان نیکوسیرت این سخن را از ایشان
استماع نمود خود را بر پای ایشان افکند و از پای ایشان میبوسید و برای ایشان مانند غلام سیاه سخن آغاز کرده و شمشیر را از
دست خود بکنار انداخت جان خود را بمیان نهر فرات انداخت بجانب دیگر آب عبور نمود پدر ملعونش صدا زد ای فرزند
مرا عاق شدی و فرمان بردار نکردی آن جوان نیکوخصال و پاک طینت فی الفور فرمود اگر اطاعت خدا نمایم و ترا معصیت کنم در نزد
من خوشتر و محبوب تر است از آنکه ترا اطاعت نمایم و خدا را معصیت کنم آن ملعون شقی گفت کشتن شما را بجز من کسی دیگر ما
نمیشود و شمشیر کین را بدست نحس خود گرفت و به پیش روی آن مظلومان بیکس غریب افتاد کشان کشان ایشان را به کنار نهر فرات
رسانید شمشیر برنده خود را از نیام کین کشید چون نظر آن دو بزرگوار یتیم بر شمشیر برهنه و برنده افتاد قطرات عبرات از
دیده های ایشان جاری گردید فرمودند ای شیخ ما را به بازار برده فروشان ببر ما را بفروش بقیمت ما منتفع باش ما را نکش و چنین
نکن که فردای قیامت جناب محمد مصطفی خصم تو گردد آن کافر سنگدل عرض نمود هرگز این را نمیکنم بلکه شما را میکشم سر شما را بنزد
عبید الله بن زیاد میبرم جایزه دو هزار درهم را از او میگیرم فرمودند یا خویشی ما را از جناب رسول خدا مراعات نمیکنی آن شقی
گفت شما را با رسول خدا خویشی ندارد فرمودند ای شیخ ما را زنده بنزد عبید الله بن زیاد ببر تا اینکه هر حکمی که درباره ما بخواهد
بکند آن کافر نابجیب گفت این مطلب را هیچ نیست مگر اینکه در نزد او بریختن خون شما تقرب نمایم فرمودند ای شیخ یا رحم بصغر سن ما
و کودکی ما نمیکنی آن حرامزاده گفت هرگز خدا برای شما چیزی از رحمت و رقت در دل من قرار نداده است فرمودند ای شیخ اگر از کشتن ما
ناچاری بگذار چند رکعت نماز بعمل بیاوریم آن کافر گفت اگر نماز بحال شما نفع میبخشد هر قدر میخواهید نماز بخوانید پس آن دو بزرگوار
چهار رکعت نماز خواندند و دستهای مبارک خود را بجانب آسمان بر کردانیدند و گفتند یا حی یا علیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه م
بالحق پس آن لعین ستمکار از جای خود برخواست گردن مبارک برادر بزرگوار را زده و سر انورش به سوی تو بره گذاشت طفل کوچک
خود را بروی نعش برادر بزرگ افکند و روی و بدن خود را بخون برادر بزرگ خود رنگین و خضاب مینمود و میفرمود باید بجدت
جناب رسول خدا بر سم و آنحضرت را ملاقات مینمایم هنگامی که بخون برادر خود آغشته باشم آن کافر سنگدل گفت ترا هیچ باکی نیست
بزودی ترا به برادرت ملحق میکنم پس گردن مبارک برادر کوچک را از بدن شریفش جدا نمود و آن سر مطهر را به توبره گذاشت بدن
نازنین آن دو بزرگوار را بمیان آب انداخت و خون از بدن ایشان مانند باران تند میریخت پس آن لعین سر انور آن بزرگوار
به نزد پسر زیاد حرامزاده آورد و آن حرامزاده در روی کرسی نشسته بود و در دست نحس چوبی از خیزران داشت آن سرها را در
پیش روی آن حرامزاده بر زمین گذاشت چون نظر نحس آن لعین بسرهای نازنین آن دو مظلوم کشته جور و جفا افتاد سه دفعه از جای
خود برخواست و نشست بعد از آن رو بخود را بسوی آن کافر ستمکار خسران مآب کرد و گفت وای بر تو برای ایشان
در کجا دست ظفر یافتی گفت پیره زنی داشتیم ایشان را دیشب در منزل ما مهمان نموده بود پسر زیاد گفت حق مهمانی را
درباره ایشان مراعات نکردی گفت نه گفت در هنگام کشتن چه سخن بتو گفتند ای بی سعادت گفت برای من گفتند ای

شیخ ما را ببر در بازار بفروش از قیمت ما منتفع باش چنان نکن که در روز قیامت جناب محمد مصطفی خصم تو باشد پس
زیاد پرسید تو در این جواب بخن چه گفتی آن لعین گفت من گفتم هرگز چنین نمیکنم بلکه باید شما را بکشم و سر شما را بنزد عبید
الله بن زیاد ببرم جایزه دو هزار درهم را بگیرم پسر زیاد گفت ایشان چه گفتند گفت ایشان گفتند ما را زنده بنزد ابن
زیاد ببر هر حکمی که خواهد درباره ما بعمل بیاورد پرسید تو در جواب چه گفتی گفت من جواب دادم که این مطلب را هیچ نیست
اینکه بریختن خون شما براو تقرب نمایم پسر زیاد گفت چرا ایشان را زنده بنزد من نیاوردی تا جایزه ترا مضاعف کنم و ترا چهار
هزار درهم بدهم گفت این مصلحت ندیدم مگر اینکه بریختن خون ایشان در نزد تو مقرب باشم پرسید دیگر برای تو چه گفتند
گفت برای من گفتند ای شیخ یا قرابت ما را از جناب رسول خدا حفظ و مراعات نمیکنی پرسید ایشان چه گفتی گفت من گفتم شما را
با رسول خدا قرابت و خویشی ندارد گفت دیگر برای تو دیگر چه گفتند گفت برای من گفتند یا شیخ بصغر سن ما ترحم نمیکنی پسر زیاد
گفت پس تو برای حال ایشان رحم نکردی آن سنگدل گفت من گفتم خدا در دل من چیزی از ترحم بحال شما نگذاشته است پرسید
وای به تو دیگر چه گفتند آن خسران مآب شقاوت انتساب گفت از من مهلت خواستند که چند رکعت نماز بخوانند من گفتم اگر
نماز بحال شما نفع میکند هر قدر دل شما میخواهد نماز بکنید پس آن دو طفل چهار رکعت نماز بجا آوردند پرسید بعد از ادای نماز
چه گفتند آن ملعون گفت چشم خود را بسوی آسمان بلند نمودند و گفتند یا حی یا علیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق عبید
الله بن زیاد گفت احکم الحاکمین در میان ایشان و تو حکم کرده است پس خود را با اهل مجلس بر گردانید و گفت کیست که این فاسق را
بکشد مردی از اهل شام از جای خود برخواست و گفت من او را میکشم پسر زیاد گفت این فاسق را ببر بآن موضعی که در آنجا این دو
پسر را کشته است گردن او را بزن و نگذار خون او بخون ایشان مخلوط و ممزوج شود و زود سرش را بنزد من بیاور پس آن مرد چنانچه
پسر زیاد گفته بود آن کافر بد اندیش را به آنجا برده سر نحسش را از بدن نحسش جدا نمود و سر آن ملعون را آورده به نیزه بلند نصب
کرده کودکان اهل کوفه سر نحس آن ملعون را نشانه سنگها و تیرها میکردند و میگفتند اینست جزای کسیکه ذریه جناب رسول
رسول خدا را بکشد مصنف ره بعد از نقل قضیه شهادت آن دو بزرگوار از امالی شیخ بزرگوار شیخ صدوق ره فرموده
است در مناقب قدیم این قصه و حکایت را به تقریر دیگر بسند خود روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام را در
کربلا بدرجه شهادت رسانیدند دو طفل صغیر از لشکر عبید الله بن زیاد کافر شیر بر گریختند که نام یکی را ابراهیم و دیگری را
محمد از فرزندان جناب جعفر طیار بودند ناگاه راه ایشان بنزد زنی افتاد از او طلب آب نمودند چون نظر آن زن بحسن و جمال
دل آرای آن دو بزرگوار افتاد پرسید شما از کدام کسان هستید فرمودند ما از فرزندان جناب جعفر طیار هستیم که در بهشت با ملائک
آسمان پرواز میکند از دست لشکر پسر زیاد گریخته ایم آن زن گفت شوهر من در میان لشکر ابن زیاد است اگر از آمدن او امشب نترس
نداشتم شما را در منزل خود مهمانی کردم و مهمانی شما را خوب مینمودم فرمودند این زن ما را امشب در خانه خود جا ده امید واریم که
شوهر تو امشب نیاید پس آن زن آن دو بزرگوار را بخانه خود برد تا اینکه بخانه او رسیدند چون وارد خانه شدند طعام برای
ایشان حاضر نمود فرمودند ما را احتیاج بطعام ندارد جای نماز و سجاده ما حاضر کن تا نمازهای فوت شده خود را بجا بیاوریم چون
جای نماز آماده شد برخواستند نمازها را بجا آوردند و داخل رخت خواب شدند که قدری بخواب راحت مشغول شوند برادر
کوچک به برادر بزرگ خود گفت ای برادر ای فرزند مادر من مرا بسینه خود بچسبان و بوی خوش از بوی من بردار زیرا که گمان من این است
که امشب آخر شب است از عمر من دیگر صبح نخواهیم نمود در مناقب آمدن آن ملعون را در هنگام شب مانند روایت امالی نقل کرده
و حکایت را چنانکه گذشت روایت نموده است تا سخن را بانجا رسانیده است که آن ملعون شمشیر خود را از نیام کشیده گردن
شریف برادر بزرگ را ~~در وسط مبارک او~~ از بدن نازنینش جدا نمود و بدن نازنین خون آلود مبارک آن مظلوم را به آب فرات
انداخت برادر کوچک برای آن شقی گفت ترا بخدا سوگند میدهم مرا بگذار و مهلت ده تا ساعتی خود را بخون برادر خود آغشته
سازم آن کافر بی رحم گفت این کار برای تو نفع نمیدهد فرمود چنین کار را دوست دارم چون مهلت یافت تمام بدن خود را بخون
برادرش ابراهیم آغشته نمود آن ملعون گفت دیگر بس است برخیز آن مظلوم از جای خود برخواست پس آن لعین پلید شمشیر خود را
از پشت گردن آن بزرگوار بیکس گذاشت سر مبارکش را از قفا جدا نمود بدن نازنین او را نیز بمیان نهر فرات انداخت بدن برادر
بزرگ در روی آب ایستاده بود چون بدن برادر کوچک را به آب افکند پس بدن برادر بزرگ آب را شق میکرد نزد برادر کوچک
رسید بدن او را بسینه خود چسبانید و ~~دست بگردن یکدیگر انداختند~~ و دست بر بدن یکدیگر افکندند و رفتند آن
ملعون صدائی از میان آن دو بدن سر بریده در میان آب شنید که میگفت ای پروردگار من تو میدانی و می بینی که این ملعون
بسر ما چه آورد حق ما را در روز قیامت از او بگیر و حکایت آوردن سر ایشان را بنزد پسر زیاد در کتاب مذکور

نقل

نقلکرده است تا اینکه حدیث را بانجام رسانده است که پسر زیاد غلام سیاه نادر نام خود را طلبید گفت ای نادر این شیخ حاضر که در نزد تست دو دست او را در کتفش محکم به بند و او را بهمان جا ببر که آن دو پسر و ادر آنجا کشته است گردنش را در همانجا بزن و هر چه دارد از جامه و چیز دیگر برای تو باشد و ده هزار درهم برای تو جایزه میدهم و تو در راه خدا ازادی پس آن غلام دستهای آن زیانکار دنیا و آخرت را در کتفش محکم بسته او را بهمان مکان برده که گردن آن دو بزرگوار زده بود آن خبر آن مآب چون نادر را عازم کشتن خود دید گفت ای نادر از کشتن من ناچاری پس نادر گردن آن کافر عنید را زد و جیفهٔ نجس او را میان فرات انداخت بدن نجس او را قبول ننمود موج زده بکنار انداخت پسر زیاد امر کرد بدن نجس او را باتش سوزانند تا اینکه بعذاب دردناک جهنم پیوست لعنة الله علیه و علی جمیع من ظلم آل محمد و قتلهم و اعان علی قتلهم اجمعین من اول الدهر الی یوم الدین امین رب العالمین

باب پانزدهم در بیان

وقایع متاخره که بعد از کشته شدن آنحضرت از ستمکاران ناصران بنی امیه لعنهم الله ببر دختران جناب رسول انام آمد تا رجوع ایشان بسوی مدینهٔ طیبه و دربیان معجزات و خوارق و عادات است که از سر بریده و بدن بی سر آنحضرت در میان این احوال بظهور آمد مترجم گوید چون مصنف ره ورود اهلبیت را بشهر کوفه و شام و رجوع ایشان بمدینهٔ جناب رسول خدا و سایر قضایا و حکایات را در ضمن یکباب مندرج نموده است با وجود این خالی از اختلال نظام و مقدم و مؤخر شدن اخبار باب بوجه غیر مناسب نیست اگر چه خود آن بزرگوار عذر اینمطلب باینطریق بیان فرموده است که از اختلاف اخبار تکرار کلی و اختلال جزئی در نقل قضایای اینمقامات بعمل آمده است لکن بنا بر این بنا مترجم حقیر در نقل اخبار این باب برانست که در ضمن سه فصل ترجمه نمایم و مکررات اخبار را بقدر امکان ترک کنم و خطب اهل بیت را در کوفه و شام به نحوی نقل نمایم که قدر جامع باشد میان الفاظ مکررات آنها و چون خطب ایشان از غایت فصاحت و بلاغت فوق از کلام مخلوق و دون از کلام خالق است و از جمله دلایل امامت و براهین عصمت و طهارت اهل بیت رسالت میباشند لهذا اول بعین عبارت از خطب را نقل میکنم بعد از آن بترجمه وی میپردازم انتهی

فصل اول

در بیان ترجمهٔ اخبار ورود دختران جناب رسول انام و اهلبیت امام همام در قید غل اسیری بشهر کوفه است مصنف ره از کتاب لهوف سید بن طاوس که در مصایب اهل طفوف جمعکرده است و از مثیر الاحزان شیخ بزرگوار شیخ بن نما روایت کرده است و فرموده است که لفظ از سید بزرگوار است که چون روز عاشورا جناب مظلوم کربلا را بدرجهٔ شهادت رسانیدند عمر بن سعد حرامزاده سر انور جناب امام حسین علیه السلم را در همان روز بمصاحبت خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی برای پسر زیاد حرامزاده ارمغان فرستاد و حکم نمود که سرهای سایر اصحاب و اهلبیت کرام آنحضرت را از بدن مطهر ایشان جدا نمودند بهمراهی شمر بن ذی الجوشن ملحد عنید و قیس بن اشعث پلید و عمرو بن حجاج کافر بدکردار در همان روز روانه کوفه کرده ایشان انسرها مانند ماه درخشنده را بکوفه داخل نمودند عمر بن سعد حرامزاده کافر بقیهٔ روز عاشورا تا هنگام زوال روز یازدهم ماه محرم را در کربلا اقامت نموده و کشتگان لشکر اشرار را دفن نمود بعد از زوال آفتاب روز دویم شهادت آنحضرت با اسارای اهلبیت رسالت از کربلا کوچ کرده بسوی کوفه روانه شد و آن خواتین مکرمه و پردگیان عصمت و طهارت برهنه که آفتاب شتران بی پرده و بالش و بستر سوار کردند با روهای مکشوفه در میان دشمنان دین و حال آنکه ایشان ودایع بهترین پیغمبران بودند و ایشان را مانند اسیران ترک و روم با اسیری مقصا و مهموم بقید ذلت اسیر میراندند و سید فرموده است وَلِلّٰهِ دَرُّ الْقَائِلِ يُصَلّٰى عَلَى الْمَبْعُوْثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَيُغْزٰى بَنُوْهُ اِنَّ ذَا الْعَجِيْبُ یعنی برا روح پاک مبعوث رسول خدا از آل هاشم صلوات و سلام میفرستند با فرزندان و اهل بیت کرام آن پیغمبر اکرم جنگ و قتال میکنند این دو مطلب با هم دیگر ضد است و بسیار عجیب و غریب است سید فرموده است چون عمر بن سعد لعین از کربلا بیرون شد گروهی از قبیلهٔ بنی اسد به معرکهٔ کارزار آمده آن جثهای طاهره و ابدان مطهره و خاک و خون آلوده را نماز خواندند و در زیر خاک دفن کردند چنانکه در این ایام قبور ایشان معهود و معروف است شیخ بزرگوار شیخ مفید ره فرموده است که جسد انور جناب امام حسین علیه السلم را در همان قبریکه در این ایام معروف است دفن نمودند علی بن الحسین الاصغر را یعنی علی معروف بعلی اکبر در پایین پای آنحضرت دفن کردند و برای شهدا را گودالی کندند از یاوران و اهلبیت کرام که در خدمت آنحضرت شهید شده بودند در همان گودال و حفیرهٔ بزرگ از پایین پای یعنی علی الحسین بخاک سپردند و جناب عباس بن علی را در مکان کشته شدن خود بطرف راه غاضریه دفن نمودند چنانکه قبر شریفش در این ایام معروف است مترجم گوید مصنف از رجال شیخ کشی بسند خود از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت روزی در خدمت جناب امام رضا علیه السلم نشسته بودیم ناگاه علی بن حمزه و پسر سراج و فرزند مکاری بخدمت آنحضرت داخل شدند بعد از مکالمات بسیار و سخنان بیشمار که در میان ایشان و آن بزرگوار که در امر امامتش جاریشد علی بن حمزه عرض نمود از پدران

بزرگواران تو روایتی بما رسیده است که کسی مباشر امر دفن و کفن امام نمیشود مگر امام غرض علی گویا این بوده است که بر آن حضرت بگوید تو در مدینهٔ طیبه بودی هنگامیکه پدرت موسی بن جعفر در بغداد بزهر جفا شهید شد مباشر امر دفن و کفن آن بزرگوار که شد جناب امام رضا علیه السلم فرمود مرا خبر ده از جناب حسین بن علی یا امام و پیشوای اهل اسلام بود یا نه علی بن حمزه عرض نمود بلی امام و پیشوا بود حضرت فرمود کدام کسی بدفن آنمظلوم مباشر شد عرض کرد علی بن الحسین جناب امام رضا فرمود علی بن الحسین در آنهنگام در کجا بود عرض نمود در دست عبید الله بن زیاد ملعون اسیر و دستگیر بود از کوفه بیرون رفت کسی از بیرون رفتنش خبردار نگردید پدر بزرگوارش را در کربلا دفن نمود باز برگشت جناب ابو الحسن امام رضا فرمود چون علی بن الحسین را ممکن شد که به بیابان کربلا برگردد و امر دفن پدر بزرگوارش را مباشر شود پس این امر صاحب امر خلافت و امامت نیز ممکن و میسر است که از مدینه به بغداد بیاید و پدرش را دفن نماید کسی از حال او خبردار نباشد مترجم میگوید از این روایت بر واضح معلوم میشود که بدن جناب امام حسین را جناب امام زین العابدین دفن کرده است و بنی اسد بدلالت و هدایت آنحضرت مباشر دفن سایر شهدا بوده باشند چنانکه از بعضی از افاضل علما از کتاب مدینة العلم سید نعمة الله جزایری تفصیل دفن کردن شهدا را نقل کرده است که سید مذکور در کتاب مذکور بسند خود از عبد الله اسدی روایت کرده است که در کنار نهر علقمی گروهی از بنی اسد ساکن بودند چون لشکر اشقیا بسوی کوفه روانه شدند زنان اهل قبیله بمعرکهٔ کارزار آمدند ابدان فرزندان جناب رسول و اجساد جگرپارگان زهرای بتول و اجسام اولاد جناب امیر مؤمنان فحل الفحول را دیدند که در بیابان بی آب و علف و صحرای خالی از آبادانی و عمارت ابدان پاره پاره بر روی خاک گرم افتاده خون تازه از زخمهای ایشان پیوسته جاری میگردد گویا ایشان در این ساعت کشته شده اند زنان قبیله از مشاهدهٔ اینحالت بسیار تعجب نمودند و بسوی قبیله برگشتند و آنچه دیده بودند بشوهران و مردان قبیله نقلکردند گفتند بچه رو و عذر جناب رسول خدا و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا را ملاقات خواهید نمود هنگامیکه برای فرزندان آن بزرگوار یاری و نصرت نکردید و شر دشمنان را از ایشان بضرب شمشیر و طعن نیزه و انداختن تیر ننمودید دفع مردان قبیله گفتند ما از بنی امیه ترسیدیم و ایشان از ذلت پشیمانی و جامهٔ ندامت پوشیده بود بوجهیکه فایده برای ایشان نمینمود و زنان قبیله میگفتند اگر چه نصرت عترت نبویه و یاری فرقهٔ علیهٔ علویه از شما فوت شد پس برخیزید که اجساد طاهرهٔ ایشان را در زیر خاک دفن کنید پسر سعد لعین اجساد خبیثهٔ لشکر خود را دفن کرده است پس شما سرعت نمایید بدفن اجساد آل رسول و چرا شعار نصرت نکردن خود را بدفن ابدان طاهرهٔ ایشان از جامهٔ ایشان خود ظاهر بشوید اگر فرد اکروه عرب شما را طعن و سرزنش نمایند براینکه فرزند دختر پیغمبر شما در نزدیک شما کشته شد او را یاری نکرده و بدن آن فرزند طیب و طاهر و ابدان اهلبیت و اصحاب کرامش را دفن نکردید پس جواب شما چه خواهد شد پس بروید ایشان را دفن کنید و بعضی چرکهای عار و شنار را از بدن ایشان از جامهای ابری خود بشوئید مردان قبیله از جای خود برخواسته بمیان معرکهٔ کارزار آمدند همت بر این گماشته بودند که اول جسد مبارک جناب امام حسین را دفن کنند بعد از آن ابدان سایر شهدا را بخاک بسپارند هر چه بر آن ابدان بخاک و خون آلودهٔ بی سر نگاه کردند بدن مبارک جناب سید شهدا را نمیشناختند زیرا که سر در بدن و جامه در تن نداشتند و آفتاب به بدن نازنین ایشان میتابید باد های تیک و خاک بیابان بر آنها ریخته بود ایشان در اینحالت بودند ناگاه دیدند اسب سواری از طرف وادی نمایان گردید تا اینکه بنزد ایشان رسید فرمود در اینجا چه میکنید مردان قبیله عرض کردند آمده ایم که این ابدان طاهره و پاره پاره را دفن کنیم و جسد مبارک جناب امام حسین علیه السلم را نمیشناسیم چون اینسخن را از اهل قبیله شنید ناله و زاری نمود فرمود وا ابتاه وا ابا عبد الله ای کاش در وقتیکه تو زنده میشدی من حاضر بودم و ای کاش در وقتیکه تو شهید شدی من در دست دشمنان اسیر و ذلیل نبودم بعد از گریه و زاری با اهل قبیله فرمود من شما را ببدن آنحضرت دلالت میکنم از اسب خود فرود آمد کشتگان شهدا را یکی یکی گذشت چون نظر مبارکش بر جسد انور پدر بزرگوارش جناب مظلوم کربلا افتاد الجسد پاره پاره بی سر را در بر کشید میگریست و میفرمود ای پدر بزرگوار بکشته شدن تو دیدهٔ اهل شماتت روشن و دلهای کینهٔ بنی امیه شاد و خرم گردید ای پدر بعد از تو حزن و اندوه من طولانی و دایمی شد و مصیبت ما تمام نخواهد شد پس چند قدم از نزد جسد آنحضرت کنار رفت بدست مبارک خود قدری خاک زمین را کنار کشید ناگاه قبری کنده و لحدی شق شده حاضر و نمایان گردید جسد مبارک آنحضرت را بدست خود بمیان آن قبر شریف نهاد و او را در زیر خاک دفن نمود چنانکه در این ایام قبرش معروف است پس یکی یکی شهدا را بر اهل قبیله نشان میداد و میفرمود این فلان کس است و آن فلان است بنی اسد آن بدنها را دفن مینمودند چون از دفن ابدان اهل بیت رسالت فارغ

شدند پس بجسد بیدست و سر حضرت عباس علیه السلام روانه گردیدچون بنزد جسد آن بزرگوار و فادار رسید خود را
بر روی او افکند میگریست میفرمود ای عم بزرگوار در وقتیکه نظری بحال زار اهل حرم و دختران پیغمبر اکرم بکنی که ایشان
پوشیده و اعطشا و اغربتاه میکنند پس امر فرمود که قبری کنند بدن آن بزرگوار را در همان جا دفن نمودند چنانکه در این
ایام معروف است پس از آنجا برکشت که اجساد سایر شهدای اصحاب را دفن کند پس امر فرمود که گودالی بزرگ و وسیع کندند
همه ایشان را دفن کردند مگر بدن جناب حبیب ابن مظاهر را که بعضی از پسر عمان آن مظلوم و فاداران جان نثار راضی نشدند
که بدن جناب حبیب در میان شهدا باشد بدن او را آوردند در کنار دفن کردند چون از دفن ایشان فارغ شدند حضرت پیش افتاد
و فرمود بیائید برویم بدن حر ریاحی را دفن نمائیم چون بالای سر جناب حر رسیدند اهل قبیله خواستند که بدن
او را بنزد سایر شهدا بیاورند آنحضرت راضی نشد و فرمود در اینجا دفن کنید و آنحضرت در بالای جسد جناب حر ایستاده میفرمود
بدرستیکه خدا توبه ترا قبول نمود بجهت مواسات کردن تو بجان خویش در راه مودت امام خود فرزند جناب رسول خدا سعادت تو
مقرون کردید چون از دفن همه شهدا فارغ شدند آنحضرت باستر خود سوار شد اهل قبیله از هر طرف دست بدامنش زدند
عرض کردند ترا سوگند میدهیم بآن بدن اطهر که از دست خود دفن کردی بما بیان نما که تو که بودی آنحضرت فرمود من حجت خدا
و بند غلیان بشما منم علی بن الحسین آمدم که بدن پدر و برادران و عموها و یاوران خود را دفن کنم در اینساعت بزندان
پسر زیاد برمیگردم اما شما پس خوشا بحال شما گوارا باد بشما این زحمتها و جزع نکنید از اینکه صدمه دفن ابدان طاهره ایشان
زحمت و مشقت کشیدید پس از نظر ایشان غایب شد و بنی اسد بسوی منازل خود رفتند این بود آنچه از کتاب سید
جزایری نقل کرده اند مصنف ره در کتاب جلاء العیون خود فرموده است چون امام را بغیر امام دفن نمیکند حضرت امام زین
العابدین علیه السلام باعجاز امامت آمد جسد مطهر آنحضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کرد و آنجناب امام رضا علیه السلام روایت
کرده است که جناب امام زین العابدین علیه السلام بخفیه آمد پدر خود نماز کرد و آنجناب را دفن نمود و برگشت انتهی مصنف ره
ابن طاوس روایت کرده است که پسر سعد حرامزاده اسیران اهلبیت را برداشته بسوی کوفه روانه کردید چون نزدیک
کوفه رسیدند اهل بیوفایان آن دیار برای تماشای اهلبیت اطهار بیرون آمدند زنی از زنان کوفه از دیوار خانه سر فرود
آورد عرض نمود شما از اسرای کدام بلد و گروه هستید ایشان فرمودند ما اسیران آل محمد مصطفی ایم زن چون این سخن را شنید
از پشت بام خود داخل خانه گردید مرچه در خانه چادر و لباس مقنعه داشت جمع نمود و بیرون آورد و بر زنان بیچادر و مقنعه
اهلبیت رسالت داد سرهای خود را با آنها پوشیدند از مردان بنی هاشم در نزد آن زنان اهلبیت رسالت جناب امام زین العابدین
علیه السلام بود که بیماری بدن نازنین آنحضرت را ضعیف و رنجور و علیل نموده بود و حسن بن حسن مثنی نیز در میان ایشان بود
آن بزرگوار در عرصه کاه کربلا بعم بزرگوار و امام نیکوکار خود جان نثاری نمود و بزخم نیزه ها صبر و تحمل کرده بود بدن نازنین
او زخمهاء سید بار خمهای فزون از میان معرکه او را دستگیر نمودند هنوز رمقی از زندگی در او موجود بود و زید و عمرو فرزندان
جناب امام حسن مجتبی سبط جناب رسول خدا نیز همراه زنان اهل بیت بودند اهل کوفه از هر جانب صداها بناله و زاری و گریه
و بیقراری بلند کرده بودند جناب علی بن الحسین بر بیوفایان اهل کوفه بانک زد آیا بخاطرها نوحه و گریه میکنید پس مارا که کشته
است یعنی شما ما را کشته اید و گریه هم میکنید اگر دل شما برای ما میسوزد پس چرا ما را کشتید بشر بن خزیم اسدی روایت کرده
که ما در روز بجناب زینب خاتون دختر جناب امیر مؤمنان نظر میکردم بخدا سوگند هرگز زن صاحب حیا و عفت و عصمت مانند
آن خاتون محترمه ندیده بودم که از او فصیح تر و بلیغ تر بوده باشد بزبان فصیح و بلیغ بر اهل کوفه سخن طعن آمیز و سرزنش
میفرمود گویا از زبان معجز بیان جناب امیر مؤمنان سخنان شیرین بیان و کلمات فصاحت و بلاغت نشان در رد کلمات را
میریخت بدرجهٔ و بسوی اهل کوفه اشاره نمود بر اینکه ساکت شوند باشارت آن دختر زهرا نفسها بسینه ها بر گشتند و
صدای جلاجل هم آرام گرفتند پس بزبان فصیح این خطبه شریفه را برای مردم کوفه خواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ عَلٰی اَبِی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الْاَخْیَارِ اَمَّا بَعْدُ یَا اَهْلَ الْکُوْفَةِ وَیَا اَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ وَالْخَذْلِ اَتَبْکُوْنَ فَلَا رَقَأَتِ الدَّمْعَةُ
وَلَا هَدَأَتِ الرَّنَّةُ اِنَّمَا مَثَلُکُمْ کَمَثَلِ الَّتِیْ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْکَاثًا تَتَّخِذُوْنَ اَیْمَانَکُمْ دَخَلًا
بَیْنَکُمْ اَلَا وَهَلْ فِیْکُمْ اِلَّا الصَّلَفُ وَالنَّطَفُ وَالْعُجْبُ وَالتَّرَفُ وَالشَّنَفُ وَالْکِذْبُ وَمَلَقُ الْاِمَاءِ وَغَمْزُ
الْاَعْدَاءِ خَوَّارُوْنَ فِی اللِّقَاءِ عَاجِزُوْنَ عَنِ الْاَعْدَاءِ نَاکِثُوْنَ لِلْبَیْعَةِ مُضَیِّعُوْنَ لِلذِّمَّةِ اَوْ کَمَرْعًی عَلٰی
دِمْنَةٍ اَوْ کَفِضَّةٍ عَلٰی مَلْحُوْدَةٍ اَلَا سَاءَ مَا قَدَّمَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ وَفِی الْعَذَابِ
اَنْتُمْ خَالِدُوْنَ اَتَبْکُوْنَ وَتَنْتَحِبُوْنَ اِیْ وَاللّٰهِ فَابْکُوْا کَثِیْرًا وَاضْحَکُوْا قَلِیْلًا فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا

وَشَنَارِهَا وَلَنْ تَرْحَضُوْهَا بِغَسْلٍ بَعْدَهَا اَبَدًا وَلَنْ تَغْسِلُوْا دَنَسَهَا عَنْکُمْ اَبَدًا وَاَنّٰی تَرْحَضُوْنَ قَتْلَ سَلِیْلِ
خَاتَمِ الْاَنْبِیَاءِ وَسَیِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذِ خِیَرَتِکُمْ وَمَفْزَعِ نَازِلَتِکُمْ وَمَنَارِ حُجَّتِکُمْ وَمَدَرَةِ سُنَّتِکُمْ
وَمَلَاذِ حَرْبِکُمْ وَمَعَاذِ حِزْبِکُمْ وَمَقَرِّ سِلْمِکُمْ وَآسِیْ کَلْمِکُمْ وَالْمَرْجِعِ اِلَیْهِ عِنْدَ مَقَاتِلِکُمْ اَلَا سَاءَ مَا تَزِرُوْنَ
وَبُعْدًا لَکُمْ وَسُحْقًا فَتَعْسًا تَعْسًا وَنَکْسًا نَکْسًا فَلَقَدْ خَابَ السَّعْیُ وَتَبَّتِ الْاَیْدِیْ وَخَسِرَتِ الصَّفْقَةُ
وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَضُرِبَتْ عَلَیْکُمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْکَنَةُ وَیْلَکُمْ یَا اَهْلَ الْکُوْفَةِ اَتَدْرُوْنَ اَیَّ کَبِدٍ
لِرَسُوْلِ اللّٰهِ فَرَیْتُمْ وَاَیَّ کَرِیْمَةٍ لَهُ اَبْرَزْتُمْ وَاَیَّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُمْ وَاَیَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَکْتُمْ لَقَدْ
جِئْتُمْ شَیْئًا اِدًّا تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا
صَلْعَاءَ عَنْقَاءَ سَوْدَاءَ فَقْمَاءَ خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ کَطِلَاعِ الْاَرْضِ وَمِلَاءِ السَّمَاءِ اَفَعَجِبْتُمْ اَنْ قَطَرَتِ
السَّمَاءُ دَمًا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَخْزٰی وَاَنْتُمْ لَا تُنْصَرُوْنَ فَلَا یَسْتَخِفَّنَّکُمُ الْمَهَلُ فَاِنَّهُ لَا یَحْفِزُهُ الْبِدَارُ
وَلَا یُخَافُ فَوْتُ الثَّارِ وَاِنَّ رَبَّکُمْ لَبِالْمِرْصَادِ مترجم میگوید در این خطبه بقدر امکان میان الفاظ و کلمات
روایت سید صاحب لهوف و احتجاج و مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی ره جمع نمودم اگر چه مصنف بجهة اختلاف روایات
اینها خطبه را مکرر ذکر نموده است ختل بر وزن قتل بمعنی خدعه و فریب دادن است خذل بر وزن ضرب ترک نمودن نصرت
و یاری دیگرانست و خوار نمودن اوست در میان شما رقاء مهموز اللام از باب منع یمنع بمعنی سیلان اشک چشم است هدء
مثل رقاء است در وزن آن باب مهموز بودن بمعنی آرام و سکون است محتمل است که کلام خبری بوده باشد یعنی اشک دیده
ملخشک نشده و صدای ناله شما آرام و ساکن نگشته است و محتمل است که کلام دعا و نفرین باشد چنانکه در ترجمه بیان
طریق جاری میشود انکاث جمع نکث بکسره نون بمعنی بریدن ریسمان است بعد از محکم کردن وی قولها کمثل التی نقضت
تا آخر اصل این قضیه آنست که در میان قریش زنی داشت ریطه نام دختر سعد بن تیم بن مره آن زن بسیار احمق و بیعقل
بود در آن قریش با کنیزان خود تا نصف نهار ریسمان میتابید و تغزل میکرد چون ریسمان را محکم مینمود بعد از آن کنیزان خود را
امر میکرد که ریسمان را پاره پاره میکردند و کسی که عهد و پیمان خود را محکم نماید بعد از آن پیمان خود را بشکند تشبیه
میکنند بهمان زن احمق که بی سبب و بیجهت ریسمان خود را بعد از زحمت میشکست و پاره پاره مینمود دخل بفتحه دال و خا
بمعنی خدعه و مکر است الصلف بفتحه صاد و کسره لام یا بر وزن مثل بمعنی لاف و گذاف و بیهوده و هرزه گوئی است
والنطف بفتحه نون و طاء بمعنی عیب و فساد و شر و تهمت است سرف بر وزن شرف بمعنی تجاوز از حد است در هر چیز و به
معنی جهل و غفلت و خطاست شنف بر وزن مذکور بمعنی بغض و کینه است و ملق در وزن مانند صلف است بمعنی
ضعیف و ناتوان و فروتنی و تملق است غمز بر وزن فلس بمعنی سعایت و خیانت است دمنه بکسره دال جائی است که
شتر و گوسفند اندر آن خوابیده و بول نمایند و پشکل بیندازند که از رطوبت آنجا گیاه در آنجا روئیده میشود که به
زودی زایل و خشک شود ملحوده بمعنی قبرستانست که در ظاهر با نقره زینت بدهند و در باطن جیفه گندیده بدبو
میباشد برحض با ضاد معجمه بمعنی شستن جامه است آسی بر وزن قاسی و قاضی طبیب و حاذق را میگویند و مصلح اختلاف
قوم را نیز میگویند اگر کلم بفتحه کاف و سکون لام بوده باشد که بمعنی زخم است آسی بمعنی اول مراد است و اگر کلم
بکسره لام بوده باشد که جمع کلمه است آسی بمعنی دوم مراد میشود نکس بضمه نون بمعنی برگشتن علت و مسند آمده
بودن مرض است یقال تعساله و نکساله نون از جهت ازدواج مفتوح میشود اد بکسره همزه و تشدید دال بمعنی
چیز عجیب و قبیح است ضمیر بها در قول او لقد جئتم بها عبارت از فعلت قبیحه و قضیه شنیعه است که از کوفیان بدکردار صادر
شد صلعاء و عنقاء بمعنی داهیه قبیحه و امر شدید و سوءت شنیعه است فقماء گناه بزرگ و خرقاء اگر با حاء مهمله و زاء
معجمه باشد چنانکه از بیان مصنف ره برمیاید بمعنی شدت است و اگر بعکس مذکور بوده باشد بمعنی ارض بی آب و علف
و باد تند شدید سخت را میگویند با سایر لغات خطبه شریفه از ترجمه معلوم میباشد حاصل معنی این خطبه بلاغت
مشحون آنست حمد و ثنا مر خداوند عالمیان را سزاست و درود بی پایان بروح اقدس پدر بزرگوار و جدم محمد مختار
و آل طیبین اخیار جد بزرگوارم باد اما بعد ای اهل کوفه و ای اهل خدعه و مکر و فریب و خوار کنندگان همه ابرار
در میان گروه اشرار آیا بحال زار ما گریه میکنید هرگز اشک دیدگان شما خشک نشود و ناله شما ها آرام و ساکن
نگردد یا هنوز آب دیده ما از جور و ستم شما خشک نشده و ناله ما از ظلم شما ساکن نگردیده است مثل شما مثل
زنی است که رشته خود را بعد از محکم کردن پاره پاره میکرد و میگشود ای بیوفایان و اهل حیله قسمهای سوگند

شما در میان خود مکر و فریب است با ایمان و دین شما مکر و حیله است آگاه باشید در طبیعت شما نیست مگر لاف و گزاف و هرزه گی
و عیب نمودن و کبر و فساد و خودپسندی و اسراف در معصیت خدا و عداوت و کینه و دروغ و ضعف و فرومایگی مانند ضعف
و فرومایگی کنیزان بی اصل و نسب و خیانت کردن و سعایت بر دوستان مانند خیانت دشمنان یا مراد این است عیب جوئی
دشمنان در هنگام ملاقات سست کنندگانید و از کارزار دشمنان عاجز هستید و شکنندگان بیعت و ضایع کنندگان
عهد و پیمان خود هستید مثل شما مثل آن گیاهی است که در مرابض شتران و گوسفندان روییده باشد که چندان اعتبار
بر ثبات و دوام وی نمیشود یا مانند نقره هستید که قبرستان مردگان را بان مزین نموده باشند که ظاهرش خوش نما
و باطنش جیفهٔ گندیده میباشد چه بسیار چیز قبیح و توشهٔ بد برای نفس خود پیش فرستادید بجهت فرستادهٔ خود در عذاب
دردناک روز قیامت مخلد خواهید شد آیا برای ما گریه و زاری و ناله میکنید بلی بخدا سوگند باید شما بسیار گریه کنید
و خنده اندک نمایید بتحقیق عار و شنار خصلت کردار بد شما در شما پایدار میباشد که بد توشهٔ برای نفس خود خریده اید
و لوث عار کار قبیح و چرک شنار خصلت خود را به هیچ آب عذر و جوابی نتوانید بشویید و چرک آن را هرگز پاک نخواهید نمود
و چگونه پاک میتوانید نمایید چرک عار و لوث شنار کشتن فرزند عزیز خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت که ملاذ
برگزیدگان و نیکان و پناهگاه شما بود در هنگام نزول هر بلا و مصیبت و در وقت حجت شما و محل یکجه شدن
احکام دین شما و ملاذ شما بود در جنگ و شر دشمنان و پناهگاه لشکر شما و قرارگاه و گریزگاه دوستان شما بود و طبیب
زخمهای دل شما بود در سخنان مشکله و مطالب معضله مرجع و دادرس شما بود چه بسیار بد زراعت نمودید برای آخرت
دو گیتی و هلاکت و خواری و ذلت بسیار باد شما بتحقیق سعی و عمل شما باطل گردید و دستهای شما بریده باد و تجارت
شما برای روز آخرت زیان و خسران شد بازگشت شما بغضب خدا گردید و ذلت و مسکنت بسر شما خیمه زده و جامهٔ
ذلت از بر شما دور نخواهد شد وای بر شما ای اهل کوفه آیا هیچ میدانید کدام جگر گوشهٔ جناب رسول خدا را پاره
نمودید و کدام پرده گیان سرادق عصمت و طهارت را بی چادر و بی ستر در میان مردم آشکار کردید و کدام خون او
ریختید و کدام حرمت ایشان را دریدید بتحقیق بسیار عجیب و غریب بعمل آوردید که نزدیک است آسمانها از هم دیگر پاشیده
و زمین منشق و شکافته گردد و کوهها پاره پاره شوند و فرو ریزند بتحقیق این خصلت قبیح و عمل بدی که از شما سر زد بسیار
بسیار عمل و داهیهٔ عظیمی قبیح سخت است که بدی و قباحت آن زمینها و آسمانها را پر کرده است یا از خون باریدن آسمانها
تعجب دارید بتحقیق عذاب آخرت در خواری شدیدتر است هرگز در روز قیامت یاری کرده نخواهید شد هرگز مهلت
دادن خدا در این چند روز دنیا شما را مغرور نگرداند که مبادرت و پیشدستی دشمن خدا را باعث اخذ و تعجیل
عذاب نمیکند و خدا هرگز از فوت انتقام و طلب خون دوستان خود نمیترسد پروردگار شما در کمین گناهکاران
و طاغیان است که از دست قدرت او راه گریز ندارد در روایت احتجاج این خواتون مکرمه این ابیات را در آخر خطبهٔ خود
انشا نمود برای اهل کوفه میفرمود ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم آخر الامم باهل بیتی
و اولادی و مکرمتی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء
فی ذوی رحم انی لاخشی علیکم ان یحل بکم مثل العذاب الذی اودی علی ارم ارم بروزن عنب اسم غیر
منصرف و ارم بنا بقولی نام شهری است که شداد ابن عاد در مقابل بهشت بنا نمود چون از بنای وی فارغ شدند
با اهل مملکت خود بتماشای ارم بیرون رفتند بقدر مسافت یک شب و روز مانده بود که بارم برسند خداوند تعالی
صیحهٔ از آسمان برانگیخته نمود که همهٔ ایشان در آنجا هلاک شدند یعنی هنگامی که پیغمبر اکرم بشما بفرماید که چه کار
در بارهٔ اهلبیت و فرزندان و نور دیدگان من کردید و حال آنکه شما آخر امتها بودید و جزا کردهای ایشان به
گوش شما رسیده بود شما چه خواهید گفت و چگونه جواب خواهید داد که بعضی از اولادان پیغمبر برگزیده دستگیر
و اسیر شما است و جمعی از ایشان از ستم شما بخون خود آغشته شده اند و آن پیغمبر خدا بشما خواهد فرمود که این
کار و ستم جزای عوض خیرخواهی من بود بشما که در مقابل خیرخواهی من بشما در خویشان من بد رفتار کردید و
مراعات حق مرا در بارهٔ ایشان بعمل آوردید بلکه فرمود من بشما میترسم که مانند عذاب قوم ارم بر شما عذاب وارد
شود که ایشان را آن عذاب هلاک نمود یا اثر غضب را بسر ایشان فرو ریخت معنی اول بنا بر آنست
که اودی بدال مهمله بوده باشد و لفظ علی بمعنا باء بشود و معنی دوم بنا بر آنست که بذال معجمه بوده باشد
حذیم راوی خبر میگوید بخدا سوگند در آن روز مردم کوفه را دیدم که همه ایشان از سخنان آن جگر گوشهٔ

فاطمه

فاطمه زهرا و دختر صاحب عفت و حیای علی مرتضی چنین رخ داده و دست خود شان را بدهان گذاشته گریه و ناله میکردند
در نزد من شیخ پیری ایستاده بود دیدم آن مرد پیر بشدت تمام گریه میکند حتی اینکه ریش او از قطرات اشک چشمش
تر شده بود و دست خود را بسوی آسمان برداشته میگفت پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین پیران اهل روزگار و
جوانان شما نیکوترین جوانان است و نسل پاک طینت شما نسل نیکو و بزرگوار هستید و فضایل و مناقب ایشان بزرگ و عظیم
است و این شعر را در مدح آل رسول انام میخواند کهولهم خیر الکهول و نسلهم اذا عد نسل لا یبور و لا یخزی
یعنی پیران ایشان بهترین پیران و نسل ایشان هنگامیکه در اعداد مقابل نسلها شمرده شوند هرگز هلاک و خوار و ذلیل
نمیباشند و مغلوب نخواهند شد جناب سید سجاد فرمود ای عمه ساکت باش و آرام بگیر و فرمود ففی الباقی عن الماضی
اعتبار و انت بحمد الله عالمة غیر معلمة و فهمة غیر مفهمة ان البکاء و الحنین لا یردان من اباده الدهر گویا
مراد اینست که در باقی ماندگان از گذشتگان عبرت هست که چون گذشتگان ما را این جماعت راه بیوفائی و شیوهٔ
بی اعتباری پیمودند که دیگر باقی ماندگان ما فریب این جماعت را اعتبار نمیکنند یا اینکه مراد اینست که در باقی ماندگان بیوفایی
اهل کوفه از گذشتگان ایشان عبرت و اعتبار است که بیوفایی از پدران ایشان ارث و یادگار است و تو بحمد الله دانا و
عالمی بی آنکه احتیاج بتعلیم دیگری داشته و دانندهٔ و صاحب فهم بعضی علوم هستی بی آنکه دیگری برای تو فهمانده باشد تو دانا
بر اینکه بسیار گریه و ناله بر نمیگرداند و زنده نمیکند کسی را که حوادث روزگار او را هلاک نموده باشد پس آن خواتون
مصیبت زده ساکت شد و آنحضرت پائین آمد خیمه زد و زنان خود را داخل خیمه نمود مترجم میگوید شاید این قضیه خیلی
بکوفه مانده رخ داده باشد و مردم از کوفه رفته و بیرون خیمه باشند در آنجا برای امری آن ملاعین انتظار بکشند آنحضرت
از جهة تأخیر ایشان خیمه بزند یا اینکه بعد از رسیدن بکوفه باشد و الله العالم بالحقایق انتهی در احتجاج و امالی شیخ طوسی
بسند خود از حذلم بن ستیر مرویست که من در ماه محرم سال شصت و یکم هجرت وارد کوفه شدم هنگام برگشتن جناب علی
بن الحسین علیه السلام با زنان اهل بیت رسالت از کربلا بسوی کوفه و آن بزرگواران لشکر بیشماری از گروه اشرار داشتند
و ایشان را آن ملاعین از هر طرف احاطه نموده و مردم کوفه برای تماشا بیرون آمده بودند چون لشکر اشقیا اسرای اهل بیت را
سوار شتران برهنه آوردند هنگامیکه نظر اهل کوفه بحالت پریشان و دستگیری دختران خاتم پیغمبران افتاد زنان کوفیان از
هر طرف صداها بناله و ندبه بلند نمودند بروایت حذیم بن شریک اسدی زنان اهل کوفه گریبانها را چاک کردند و مردان
کوفه میگریستند بروایت حذلم در آن هنگام جناب علی بن الحسین را دیدم که بیماری بدن مبارک او را ضعیف و رنجور نموده
و با وجود این در گردن مبارکش غل جامعه و زنجیر بزرگ گران آویخته و دست مبارکش را در گردن نازنینش بسته بودند
شنید که آنحضرت بصدای ضعیف فرمود این زنان اهل کوفه برای حال زار ما گریه میکنند پس ما را کدام کسی کشته است یعنی خود اهل
کوفه ما را کشتند و خود شان نیز گریه مینمایند بعد از این حذلم خطبهٔ جناب زینب خاتون را نقل کرده است چنانکه به
ترجمهٔ خود گذشت سید بن طاوس از زید بن موسی روایت کرده است که آن بزرگوار از پدر خود از جد بزرگوارش نقل نموده
که فاطمهٔ صغری دختر مظلومهٔ جناب سید شهدا علیه السلام در آن روز این خطبه را بر اهل کوفه خواند الحمد لله عدد
الرمل و الحصی و زنة العرش الی الثری احمده و اومن به و اتوکل علیه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمدا عبده و رسوله و ان ولده ذبحوا بشط الفرات بغیر ذحل و لا ترات اللهم انی اعوذ بک
ان افتری علیک الکذب و ان اقول علیک خلاف ما انزلت علیه من اخذ العهود لوصیه علی بن ابی طالب
المسلوب حقه المقتول من غیر ذنب کما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوت الله تعالی فیه معشر مسلمة بالسنتهم
تعسا لرؤسهم ما دفعت عنه ضیما فی حیوته و لا عند مماته حتی قبضته الیک محمود النقیبة طیب العریکة
معروف المناقب مشهور المذاهب لم یاخذه اللهم فیک لومة لائم و لا عذل عاذل هدیته یا رب للاسلام
صغیرا و حمدت یا رب مناقبه کبیرا و لم یزل ناصحا لک و لرسولک حتی قبضته الیک زاهدا فی الدنیا
غیر حریص علیها راغبا فی الآخرة مجاهدا لک فی سبیلک رضیته فاخترته و هدیته الی صراط مستقیم
اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل المکر و الغدر و الخیلاء فانا اهل بیت ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا فجعل
بلاءنا حسنا و جعل علمه عندنا و فهمه لدینا فنحن عیبة علمه و وعاء فهمه و حکمته و حجته فی بلاده لعباده نحن
تراجمة وحی الله اکرمنا الله بکرامته و فضلنا بنبیه محمد علی کثیر ممن خلق تفضیلا بینا فکذبتمونا و کفرتمونا
و رأیتم قتالنا حلالا و اموالنا نهبا کانا اولاد ترک او کابل کما قتلتم جدنا بالامس و سیوفکم تقطر من دمائنا

أَهلَ البيت لحقدٍ متقدّمٍ قرّت بذلك عيونكم وفرحت قلوبكم لجرأةٍ منكم على الله ومكرًا مكرتم والله خير الماكرين
فلا تدعونّكم أنفسكم إلى الجذل بما أصبتم من دمائنا ونالت أيديكم من أموالنا فإنّ ما أصابنا من المصائب الجليلة
والرزايا العظيمة في كتاب الله من قبل أن نبرأها إنّ ذلك على الله يسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما
آتاكم والله لا يحبّ كلّ مختالٍ فخور تبًّا لكم فانتظروا اللعنة والعذاب وكأن قد حلّت بكم وتواترت من
السماء نقمات فيسحتكم بما كسبتم ويذيق بعضكم بأس بعض ثمّ تخلّدون في العذاب الأليم يوم القيمة
بما ظلمتمونا ألا لعنة الله على الظالمين ويلكم أتدرون أيّة يدٍ طاعنتنا منكم وأيّة نفسٍ نزعت إلى قتالنا
أم بأيّة رجلٍ مشيتم إلينا تبغون محاربتنا قست قلوبكم وغلظت أكبادكم وطبع على قلوبكم وختم
على سمعكم وبصركم وسوّل لكم الشيطان وأملى لكم وجعل على بصركم غشاوة فأنتم لا تهتدون تبًّا
لكم يا أهل الكوفة كم ترات لرسول الله قبلكم وذحول له لديكم بما غدرتم بأخيه علي بن أبي طالب جدّي وبنيه عترة
النبيّ الطاهرين الأخيار فافتخر بذلك مفتخر من الظالمين فقال شعرًا نحن قتلنا عليًّا وبني علي بسيوف
هندية ورماح وسبينا نساءهم سبي ترك ونطحناهم فأيّ نطاح قالت بفيك أيّها القائل الكثكث
ولك الأثلب افتخرت بقتل قومٍ زكّاهم الله وطهّرهم وأذهب عنهم الرجس فاكظم واقع كما أقعى أبوك
وإنّما لكلّ امرءٍ ما قدّمت يداه حسدتمونا ويلًا لكم على ما فضّلنا الله عليكم فما ذنبنا أن جاش دهرًا
بحورنا وبحرك ساجٍ لا يواري الدعاميص ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ومن لم
يجعل الله له نورًا فما له من نور ذحل بفتح ذال معجمه وسکون حاء مهمله بمعنی ضرریست که از دیگری به کسی وارد
شده باشد یا رنج وخونی است که بجهة ریخته شود جمعش اذحال وذحول میباشد ترات ماخوذ است از وتر واو آن
بتاء قلب کنند وگاهی تره میگویند بر وزن عدة ظاهر اینست که ترات بکسر تاء بوده باشد که جمع تره باشد یا
بضم وی بار جمعت بر وزن قضاة عربکه بمعنی طبیعت است عذل بمعنی ملامت است جذل بفتحه جیم مفتوحه و ذال معجمه
بمعنی شادی و سرور است ونزع بمعنی اشتیاق میباشد اسحات بمعنی استیصال است الکثکث بفتحه کافین بمعنی خاک
است اثلب بفتحه همزه وکسره وی وفتحه سنگهای ریزه است که بخاک ممزوج شود اکظم فعل امر است یعنی کینه و حسد
و غیظ در سینه خود نگاه دار و پیوسته از غصه کینه دارم مباش اقع فعل امر است از اقعاء که عبارت از نشستن سگ به
ران خود و دستها بر زمین فرش کند گویا مراد اینست مانند سگ بخواری و ذلت بر دو ران خود بنشین و صدا تمام کن ضرر
بحال ما نمیرسد چنانکه شاعر گفته است فاقع كما أقعى أبوك على استه رأى أنّ ريما فوقه لا يعادله یعنی بر ران خود
بنشین چنانکه پدرت بر رانهای خود نشست چون مشاهده نمود که یار در بالای رتبت و معال و موافق نیست مصنف
در جلاء العیون در ترجمه اکظم واقع چنین میفرماید بمرگ پدران خود بمیر و در کردهای خود نظر نما و بر عاقبت
حال خود گریه کن ساج اسم فاعل است از سجی بمعنی دائم و ساکن میباشد در اینجا کنایه از خشک شدن دریاست دعامیص
جمع دعموص بر وزن عصفور است و دعموص جانوریست سیاه رنگ از ابغار که کفچلین میگویند سر و بدنش
مدور و بی پا سیاه رنگ و دم کوچک میباشد که در بعضی زبانها از آن سگ ماهی میگویند حاصل معنی خطبه
شریفه کاملة الحجة بالغة البرهان این است حمد و ثنا مر خداوند را سزا است بقدر عدد ریگ بیابانها و شماره
سنگ صحراها و بوزن و اندازه عرش تا بزیر خاک زمینها و حمد و ثنا مینمایم برای ذات اقدس کردگار و بوحدانیت
خداوند کار ایمان آورده و توکل باو دارم و شهادت دارم برانکه خدایی جز ذات اقدس باریتعالی ندارد و احدی
همتا و بیمثل و مانند نیست و شهادت میدهم برانکه محمد مختار بنده برگزیده و رسول بزرگوار خداوند جبار است
و شهادت دارم که فرزندان آن پیغمبر پسندیده در کنار فرات بیجرم و گناه و بی آنکه خون ناحق ریخته باشند مذبوح
و سر بریده گردیدند الهی بتو پناه میبرم از آنکه بر تو افترا و بهتان و دروغ به بندم و بتو خلاف آنچه
نسبت دهم که بر پیغمبر خود نازل نمودی از گرفتن عهدها و پیمانها برای امر امامت و وصایت و نصرت وصی خود
علی بن ابی طالب علیه السلام که حق او را طاغیان امت غصب و سلب نمودند و دیروز آن وصی پسندیده را بی جرم
و گناه مانند فرزندان بزرگوار آنحضرت در محراب خانه از خانه‌های خداوند عالمیان از روی ظلم و ستم کشتند
که در آنجا گروهی بودند از مسلمانان که حقیت دین اسلام را بزبان خود جاری میکردند هلاکت و خاک بر آن گروه
منافقان باد که هرگز در حیوة و ممات او هیچ ظلمی و ستمی از آن بزرگوار دفع نکردند تا اینکه او را بسوی رحمت و ملاقات

خود بردی هنگامیکه نفس پسندیده و طبیعت پاک پاکیزه و مناقب معروفه و فضایل مشهوره داشت بخدا تو ای خداوند عالمیان آن
وصی پیغمبر بزرگوار را در راه رضای تو و ترویج احکام شریعت پیغمبر تو ملامت هیچ ملامت کنندگان و سرزنش مذمت کنندگان
دامنگیر از ترویج دین مبین نمود ای پروردگار من آن بزرگوار پسندیده خصال را در کودکی به تصدیق دین اسلام
هدایت کردی ای پروردگار من آن امام نیکوکار را در بزرگی صاحب مناقب پسندیده فرمودی و عواقب او را پسندیده نمودی
خیرخواه دین مبین تو و پیغمبر و رسول پسندیده تو بود تا اینکه آن بزرگوار را بملاقات خود بردی هنگامیکه در دنیا پرهیز
کار و زاهد بود و هرگز بمال و منال و جاه و جلال دنیا طالب و حریص نبود پیوسته طالب و راغب آخرت و مروج احکام
شریعت و در راه رضای تو جهاد کننده با اهل ضلالت و شقاوت گردید ای خداوند کار و کردار آن بزرگوار راضی و خوشنود
شدی و او را بولایت و امامت پسندیدی و براه راست هدایت فرمودی بعد از ذکر مناقب و فضایل جناب امیر مؤمنان
آن خاتون مکرمه بیوفایان اهل کوفه را بخطابات عتاب آمیز مخاطب نموده فرمود ای اهل کوفه و ای اهل مکر و حیله
غدر و ارباب کبر که ما ییم همان اهل بیت رسالت که خداوند عالمیان ما را بسبب شما مبتلا و امتحان فرموده و شما را
بالطاعت و فرمانبرداری ما بمقام ابتلا و امتحان نموده است پس بلای و ابتلای ما را نیکو و پسندیده فرموده است و علم
و احکام دین و فهم شرایع مذهب و آیین را در نزد ما قرار داده است و سینه ما را بعلم و فهم خود گشاده و پر فرموده است
ما ییم صندوق علوم ربانی و مخزن وحی و الهام الهی و معدن حکمت و برهان سبحانی و ما ییم حجة خدا در بلاد بر
عباد و خداوند عالم ما را بکرامتهای بی‌نهایت خود گرامی داشته و ما را به پیغمبر برگزیده خود بر خلق جهان و بر بسیاری از عالمیان
تفضیل واضح و ترجیح بین و آشکار داده است پس شما با وجود اینکه اینها را میدانید ما را تکذیب نمودید و بر حقیت
براهین واضحه و دلایل ساطعه ما کافر و منکر شدید و قتال ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید گویا
ما ها در پیش شما از اولاد ترک و کابل هستیم چنانکه جد بزرگوار ما را دیروز کشتید از شمشیرهای شما خونهای ما
قطره قطره میچکد بسبب کینه دیرینه که در کانون سینه پر کینه شما جاگیر و برقرار بود بسبب کشتن ما دیده‌های شما روشن
و دلهای شما شاد و خرم گردیدند بجهة جرات و جسارت شما بر معصیت خدا و مکر و حیله خود را در بارهٔ ما ها بکار بردید
خداوند قهار سخت ترین و بهترین جزا دهنده مکاران است که خوب انتقام از غداران خواهد کشید نفوس طاغیه شما ما
بجهة ریختن خونهای ما شما را به شادی و سرور نخوانند و بسبب ظفر یافتن دست تعدی شما بر غارت اموال ما خوشدل
و شادمان نباشید زیرا که این مصایب جلیله و محنتهای عظیمه که از ستمکاران شما بما رخ دادند پیش از آنکه از شما ها
سر زنند و بظهور بیایند در ضمن علوم کتاب خداوند عالم و تقدیرات لوح محفوظ مسطور و معلوم بود چنانکه
خداوند عالمیان در آیات شریفه قرآن میفرماید مِن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا
تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ هلاکت باد بشما ای اهل کوفه آماده لعنت و غضب و عذاب خداوند
باشید بتحقیق به شما وعده کرده و عذابهای در پی از آسمان نازل خواهند شد و اصل و بیخ شما را کنده و مستاصل
خواهند نمود بجهة کردهای شما و شمشیرهای شما بر روی یکدیگر کشیده خواهد گردید بعد از مواخذات و انتقامات دنیوی
در روز قیامت در عذاب دردناک خدا مخلد و دایمی میباشید بجهة ستمهائیکه از شما ها بما وارد گردید لعنت بگروه
ستمکاران وای بر شما آیا میدانید کدام دستها بما نیزه زدند و کدام نفسها بقتال ما مشتاق شدند و بکدام پاها بکشتن
ما را ستم پیمودند و محاربه و قتال ما را طلب نمودید چه بسیار دلهای شما از سنگ قساوت گرفته و جگرهای شما سخت
و غلیظ و بیرحم شده اند و بر دلهای شما مهر ضلالت و گمراهی زده اند و گوشها و دیده‌های شما از شنیدن مواعظ
شافیه و دیدن چراغهای هدایت و رستگاری پوشیده گردیده اند و شیطان اعمال قبیحه شما را در نظر شما زینت
داده و سخنان کفر و نفاق را بیاد شما آورده و پرده ضلالت و گمراهی را به پیش چشم شما آویخته که هرگز بهره
از دیدن راه راست هدایت در شما نگذاشته است دیگر امید و راه هدایت یافتن شما نمانده است وای بر شما
ای اهل کوفه چه بسیار غرامتها و خونبها برای جناب رسول خدا در گردن شما دارد و چه بسیار حقها در پیش شما هست بجهة
آنکه برادرش علی بن ابی طالب که جد بزرگوار من است و فرزندان آن امام ابرار را که پاکیزه کاران نیکوکاران اخیار
و عترت پیغمبر بزرگوار بودند مکر و حیله نمودید ملعونی از ستمکاران بسبب کشتن آن بزرگواران فخر
و شادی مینمود و در مقام مفاخرت رجز میخواند و میگفت نحن قتلنا عليًّا وبني علي بسيوف هندية
ورماح وسبينا نساءهم سبي ترك ونطحناهم فأيّ نطاح یعنی ما ییم همان کسانی که کشتیم علی و فرزند

علی را بشمشیرهای هندی و نیزه‌های تیز و زنان ایشانرا دستگیر نمودیم لکدکوب کردیم ایشانرا چگونه لکدکوب کردنی بغز نمودن قراریکه گوینده و فخر
کننده بچنین کار قبیح بدهن تو خاک و خاشاک و سنگ و ریگ باد بجهت کشتن گروهی نیکان مفاخرت میکنی که خداوند عالمیان
ایشانرا پاک و پاکیزه و مطهر نموده و رجس و نقایص را از ایشان دور فرموده است پس از جهت حسد و کینه و غیظ خود دلتنگ
باش و بمیر همانند سگ هر اینه برای هر کس از ان خود بنشین چنانکه حال پدر تو چنین بود بدرستیکه برای هر مرد جز انکه دستها او پیش
فرستاده نخواهد بود وای بر شما بجهت انکه خداوند عالمیان ما را بهمه شما ترجیح و تفضیل داده است حسد نمودید گناه ما
چیست جز انکه در روزگار دریاها ماازاوصاف علم و فضل و دانائی و شرافت و نجابت و بزرگواری پر شده و جوش کند
و دریای تو خشک و کم آب گردیده از سبب ای کی سگ تمام ما را بمیرسد و این کرامتهای ما از فضل خدا است و عطایی است که برای
هر کسیکه میخواهد خداوند عالم صاحب فضل عظیم و عطای بزرگ جسیم است و هر کس را خدا نور قرار نداده است از برای او نمیشود نور
چون انخاتون مکرمه حجت خدا در ضمن این خطبه شریفه بلیغه بر بیوفایان و ستمکاران اهل کوفه تمام تر نمود صدای
آوازهای انجفاکاران از هر طرف بناله و زاری بلند شدند و عرض کردند ای دختر نیکوکاران کلام خود را تمام نما بتحقیق
دل ما را سوزانیدی و کردنهای ما را ذلیل کردی و آتش حسرت و ندامت را در کانون سینه‌های ما افروختی و جگرهای ما را در آخگر
افروخته ذلت و خواری سوزانیدی پس انخاتون معظمه ساکت شد برای او و پدر بزرگوارش و جده نیکوکارش سلام خدا و الله
علام باد و سید بن طاوس روایت کرده است که جناب ام کلثوم دختر جناب امیر مؤمنان از پس چادر عصمت و پرده عفت
خود بصدای بلند با دل نالان و دیده گریان بزبان خوش بیان برای بیوفایان کوفیان خطبه خواند و فرمود یا اهل
الکوفة سوءة لکم مالکم خذلتم حسینا وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نسائه ونکبتموه وتبا لکم
ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم وای وزر علی ظهورکم حملتم وای دماء سفکتموها وای کریمة اصبتموها
وای صبیة سلبتموها وای اموال انتهبتموها قتلتم خیر رجالات بعد النبی ونزعت الرحمة من قلوبکم الا ان
حزب الله هم الفائزون وحزب الشیطان هم الخاسرون ثم قالت قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا الغالبون
حرها یتوقد سفکتم دماء حرم الله سفکها وحرمها القران ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی
سقر حقا یقینا تخلدوا وانی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد بدمع غزیر مستهل مکفکف
علی الخد منی ذائبا لیس یجمد علی خیر من غیره عطف است مانند تفسیر زبرای علی اخی اگر مراد از خیر من برادر بزرگوارش
جناب امام حسین بوده باشد و اگر جناب امیر مؤمنان باشد بدل خواهد شد و سین در سیولد محتملست برای اینکه زاید بوده
باشد و محتمل است که چیز مناسب مقام مقدر شود یعنی بخیر کسیکه بعد از پیغمبر از جانب خدا رسید که زایده میشود
و بی تقدیر بنا بر این تقدیر کلام درست میباشد حاصل مراد از فقرات خطبه شریفه انستکه ای اهل کوفه بدی و بد عاقبتی بر شما باد
چه بلعنت بر شما که حسین را بدیار غربت خواندید و ان بزرگوار را در میان دشمنان تنها گذاشتید و یاری نکردید و او را کشتید
و مال او را غارت نمودید و وارث اموال مظلوم شدید و زنان او را اسیر و دستگیر کردید و او را خوار و مصیبت زده نمودید
پس هلاکت و لعنت و زیانکاری و خسارت باد بشما آیا مکر نمیدانید که چه مصیبتها و بلاها شما را احاطه نموده و چه گناه
و بار وزر و وبال بر پشت خود برداشتید و چگونه خونهای محترمه را ریختید و کدام زنان گرامی و پردگیان سرادق عصمت و طهارت
و صاحبان عفت و حیا را دستگیر کردید و کدام دختران را غارت نمودید و کدام مالها را دست برد ساختید کسانیرا کشتید
که بهترین مردمان روزگار بودند بعد از پیغمبر و پسندیده پروردگار و رحم از دلهای شما کنده و بیرون شده است اگاه
باشید که لشکر و دوستان خدا همیشه غالب و رستگاران هستند و لشکر و یاوران شیطان پیوسته زیانکارانند
پس انخاتون مکرمه ابیات مذکوره را انشا فرموده است که حاصل معنای انها اینست که برادر بزرگوار مرا بی تقصیر
و بی سبب انکه قصد قتال و جنگ شما باشد کشتید وای بر مادران نانجیبان شما زود است که باتش دوزخ جزا داده
خواهید شد که هر گز حرارت و سردی نمیشود و پیوسته افروخته میگردد خونهائیرا ریختید که خداوند عالمیان و آیات
قران و جناب محمد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ریختن انها را حرام فرموده اند باتش افروخته جهنم بشارت باد بشما
که بدرستیکه شما در روز قیامت هر اینه براستی و یقینی در سقر مخلد خواهید شد بدرستیکه تا زنده و جان در بدن
دارم در مصیبت برادر مظلوم خود گریه خواهم نمود و گریه خواهم کرد بر مصایب کسیکه بهترین فرزندانست
بعد از پیغمبر پسندیده از مادر متولد گردید ند گریه من باشک دیده ریزنده از بسیاری وی صدای قطرات اشک
اشکار میکردد برویهای گلگونه من سیلان میکند و خشک نمیشود چون انخاتون مکرمه درر الفاظ خطبه خود را

برشته نظام تقریر در آورد صدای تمام مردم از ان زمین بگریه و زاری بلند کردید و همه حاضران قطرات اشک مانند
ابر نوبهار بر خاک خود میریختند و زنان اهل کوفه مقنعه‌ها از سر گشوده و موها پریشان کرده و خاک زمین را بسر
پاشیدند و گلگونه رخ خود را خراش میکردند و طپانچه بر رخ خود میزدند و صداها بواویلا و واثبورا بلند نمودند
و مردان ان دیار پیوسته میگریستند در هیچ روزگار زنان گریان و مردان نوحه کنان هرگز مانند ان روز ندیده بود
و دیده روزگار هرگز چنین ماتم و نوحه و زاری ندیده بود بعد از ان جناب سید سجاد زین العابدین و الزهاد بستم
کاران کوفه اشارت نمود که ساکت شوید چون مردم ساکت شدند حمد و ثنای الهی را بجا اورد و نام نامی جد
بزرگوار خود را ذکر نمود و درود بی پایان برای ان رسول نام فرستاد و فرمود ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم
یعرفنی فانا علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل ولا تراث انا ابن من انتهک حریمه
وسلب نعیمه وانتهب ماله وسبی عیاله انا ابن من قتل صبرا وکفی بذلک فخرا ایها الناس ناشدتکم بالله هل تعلمون
انکم کتبتم الی ابی وخدعتموه واعطیتموه من انفسکم العهد والمیثاق والبیعة وقاتلتموه وخذلتموه فتبا لکم لما قدمتم لانفسکم
وسوءة لرایکم بایة عین تنظرون الی رسول الله اذ یقول لکم قتلتم عترتی وانتهکتم حرمتی فلستم من امتی یعنی هر کسیکه مرا
شناخته است بتحقیق شناخته است و کسیکه مرا نمیشناسد پس بداند که منم علی بن الحسین منم فرزند مذبوح در کنار فرات بجرم
و گناه منم فرزند کسیکه حریم او را هتک کردند و نعمتهای او را غارت نمودند و اموال او را بردند و عیال او را اسیر کردند منم
فرزند انوجود یکه در راه رضای خدا کشته و بخون خود اغشته گردید و این شهادت در مقام مفاخرت کفایت میکند ایها الناس
شما را بخدا سوگند میدهم آیا نمیدانید که شما نامه‌ها بسوی پدر بزرگوارم نوشتید و او را بدیار خود طلبیدید
و انمظلوم را فریب دادید و مکر نمودید درباره او بکار بردید از نفوس خود عهد و پیمان برای پدر بزرگوارم دادید سوگند
یاد کردید و بیعت نمودید و بعد از امدنش بدیار شما با ان بزرگوار در مقام جنگ و قتال ایستادید و او را در میان
دشمنان خوار و ذلیل کردید هلاکت باد بشما بجهت توشه بدیکه برای انفس خود پیش فرستادید بدی و قباحت باد برای
عمل باطل شما بکدام دیده بروی مبارک جناب رسول خدا نظر خواهید نمود و چه عذر و جواب دارید هنگامیکه شما را بفرماید
که عترت مرا بچه سبب کشتید و حرمت مرا هتک کردید پس شما از امت من نیستید چون انحضرت سخنان خوش بیان خود را
باینجا رسانید صدای مردم از هر جانب بناله و زاری بلند گردید بعضی از ایشان به بعض دیگر میگفت بخدا سوگند هلاک
شده اید نمیدانید انحضرت فرمود خدا رحمت کند برای مردیکه نصیحت مرا قبول نماید و وصیت مرا حفظ کند در راه رضای
خدا و رسول او و اهل بیت کرامش زیراکه برای ما در کردار و رفتار جناب رسول خدا پیروی نیکو هست باید از نصیحت مردم
کوتاهی نکنیم چنانکه انحضرت نمود جمیع حاضران اهل کوفه عرض کردند یا ابن رسول الله ماها سخنان ترا میشنویم
و فرمان ترا اطاعت میکنیم و عهد و پیمان ترا حفظ مینمائیم در یاری تو پرهیز نداریم و از تو اعراض و روگردان
نمیشویم پس بفرما ما را امر بهر چه میخواهی بفرما خدا ترا رحمت نماید زیراکه ماها با دشمنان تو دشمن و قتال کننده‌ایم
تو در مقام جنگ و قتال میباشیم و با دوستان تو دوست هستیم البته خون تو و خون خود را از کسانیکه بر تو
و بر ما ستم نمودند خواهیم گرفت فقال هیهات هیهات ایتها الغدرة المکرة حیل بینکم وبین شهوات انفسکم اتریدون
ان تاتوا الی کما اتیتم الی آبائی من قبل کلا ورب الراقصات الی منی فان الجرح لما یندمل قتل ابی بالامس واهل بیته ها
معه ولم ینسنی ثکل رسول الله وثکل ابی وبنو ابی وجده بین لهازمی ومرارته بین حناجری وحلقی وغصصه یجری فی فراش
صدری وصلبی التی ان لا تکونوا لنا ولا علینا ثم قال لا غرو ان قتل الحسین وشیخه لقد کان خیرا من حسین واکرما فلا
تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصیب حسین کان ذلک اعظما قتیل بشط النهر روحی فداؤه جزاء الذی ارداه
نار جهنما قوله حیل بینکم الخ ظاهر اینست که مراد چنین باشد حیلوله واقع شده است میان شما و میل خواهشهای
نفوس شما یعنی از بسکه بیوفائی نسبت از شما سر زده دیگر خواهش شما را قبول نخواهم نمود راقصات را مصنف ره در
کتاب جلاء العیون باسبهانها ترجمه کرده است که گویا از رقص بمعنای ارتفع گرفته است و احتمال دارد بمعنای شتران
و یا گوسفندان بوده باشد یا بمعنای بیابانها باید بحسب لغت صراحت در معنای مناسب مقام ندارد و در بعض
نسخه‌ها راقصات موجود است جز یکی از معانی مذکوره بیرون نمیشود قوله ولم ینسنی تا آخر مصنف ره در
بیان توضیح لغات اخبار و شرح مشکلات الفاظ اشعار فرموده است که در این کلام قلب هست و در این
وقت کلام خالی از لطف نمیباشد و فرموده است که شاید بمعنای ولم یترکنی بوده باشد اینست مراد

مراد شاعر اینست که باید شکل مفعول باشد و بعوض یاء متکلم ضمیر مرفوع متکلم بشود زیرا که مقصود
... هنوز فراموش نکرده‌ام مصیبت والد و جناب رسول خدا را در عزای فرزند خود و لطف در اینکلام بدین
قرار است ... گریه و نوحه جناب رسول خدا فراموش نکرده است که پیوسته بحال زار من دلش میسوزد و باین تعبیر دو
مطلب از این کلام فهمیده میشود یکی مقصود اصلی است چنانکه گذشت و دیگری را در کلام اشاره دارد و این نیز بهمت بحر بر
یا فتح ... جمع طرمه میباشد که عبارتست از دو نا استخوانی که در زیر دو گوش موجود میباشد فراش بکسره فاء از
دهان محل فرش شدن زبانست مطلق جا هموار است از بدن حاصل مراد از کلام آن امام مظلوم اینست بیا بیاد ور
قبول کردن من خواهش شما را دیگر فریب شما را نمیخورم ایمکارات و غداران دیگر حیلوات و مانع واقع است از قبول کردن
خیالات و شهوات نفسانیه شما یا اراده دارید که مرا بفریب خود بازی دهید چنانکه با پدران گذشتگان من فریب
دادید هرگز دیگر فریب شما نخواهم شد بپروردکار آسمانها قسم تا کی فریب شما را مغرور شویم زیرا که هنوز زخم ما
از ستم شما چاق و مرهم پذیر نشده است دیروز پدر من با جوانان اهل بیت کرام خود از مکر و فریب و ستم شما کشته شد و هنوز
مصیبت والد و جناب رسول خدا و پدر بزرگوارم سید شهدا و فرزندان امام سعدا را فراموش نکرده‌ام و حزن آن درد
میان دو گوش من موجود است و تلخی آن مصایب جان گداز در میان استخوانهای سینه و گلوی من ثابت و برقرار است و حزنها و غصه
های سوزش در زوایای سینه من مانند آتش افروخته شعله ور گردیده است و خواهش من اینست که نه برای خیرخواهی ما
باشید نه بضرر ما و مراد از ابیات مذکوره اینست که هیچ عجیب و غریب نیست که حسین بستم شما کشته گردید بدین
پدر بزرگوارش بفریب شما کشته شد که بهتر از حسین و گرامی‌تر از او بود ای اهل کوفه بجهت مصایبی که از شما بر حسین وارد گردید
شاد و خرم نباشید اینکار بزرگ و گناه عظیم است روح من فدای کسی باد که در کنار نهر فرات کشته گردید بجز آنکسیکه او را بیا کار
کشت و خوار نمود آتش افروخته جهنم است بروایت سید بن طاوس ره آنحضرت بغداران اهل کوفه فرمود از شما سر بسر راضی
شدیم دیگر نه زودی از شما برای ما باشد نه بر ما مصنف ره فرموده است که در بعض کتب معتبره بسند مرسل از مسلم
گچکار روایت کرده است که در وقتی پسر زیاد مرا باصلاح دار الاماره طلبیده بود هنگامی که مشغول اصلاح و گچ کاری درهای
دار الاماره بودم ناگاه صداها و غوغای مردم از اطراف کوفه بلند شد خادمی که در نزد ما ایستاده بود و بسرکار ما موکل
بود متوجه شدم و گفتم چرا کوفه را چنین مییابم که گویا پر از غوغا و صدا شده است گفت در این ساعت سر خارجی را
داخل کوفه میکنند که بر یزید خروج نموده بود مسلم میگوید پرسیدم آن خارجی که بود گفت حسین بن علی چون این سخن را
شنیدم دیگر از خادم چیزی نپرسیدم تا اینکه بیرون رفت چنان طپانچه بروی خود زدم که نزدیک بود ترسیدم که دیدهای
من فرو ریخته کور شوند و دست خود را شستم و از پشت کوفه بیرون رفتم تا اینکه بکناسه کوفه رسیدم دیدم مردم برای
رسیدن اسرا و سرها انتظار میکشند در آنهنگام دیدم چهل محمل بر بالای پشت چهل شتر سوار نموده حرم سید شهدا و
زنان و دختران و اولاد جناب فاطمه زهرا بر آن محامل سوار شده اند ناگاه دیدم جناب علی بن الحسین را بشتری بی بالش و بی بستر
سوار کرده اند و از رگهای گلوی مبارکش خون جاری میشود با وجود این آنحضرت گریه میکند مترجم میگوید ظاهر اینست که جریان
خون از صدمه زنجیری بوده است که بر گردن مبارکش زده بودند چنانکه گذشت و بترجمه مصنف ره در کتاب جلاء العیون
که خون از بدن مبارکش جاری گردید انتهی مسلم میگوید دیدم آنحضرت میگریست و این ابیات را میخواند یا امة السوء
لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا تسیرونا علی
الاقتاب عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا ربع بفتحه را و سکون با بمعنا جماعت انسان و منزل و چراگاه را گویند
و یوم القیمه منصوب بظرفیت میباشد یا مرفوع است بفاعلیت یجمعنا یعنی ای امت بدکردار بدترین امتها خداوند عالم جماعت
شما را به باران رحمت خود سیراب ننماید و بشما خیر ندهد که حق جد ما را در باره ما رعایت نکردید اگر ما با جناب
رسول خدا در روز قیامت در یکجا جمع شویم شما در عذر کردار بد خود چه خواهید گفت جواب ما را چگونه میدهید ما را
در بالای قتب برهنه و عاری شتران سوار نموده باسیری میبرید گویا ما همان جماعت نیستیم که امر دین را در میان شما
محکم نمودیم بنی امیة ما هذا الوقوف علی تلک المصائب لا تلبون داعینا تصفقون علینا کفکم فرحا
و انتم فی فجاج الارض تسبونا الیس جدی رسول الله و یلکم اهدی البریة من سبل المضلینا یا
وقعة الطف قد اورثتنی حزنا والله یهتک استار المسیئینا در بعض نسخها بعوض لا تلبون لم تصغوا
وارد است ای بنی امیه چه باعث شده است بر شما که ما را بر این مصایب جلیله وا داشته اید که برای استغاثه
کشته

کنند ما را جواب نمیدهید و گوش نمیکنید از روی فرح و شادی دستهای خود را بهم دیگر میزنید و شما در روی زمین مردم ما را ناسزا
میگوئید آیا مگر جد بزرگوارم رسول خدا نبود وای بر شما که مردم روزگار را از راه ضلالت گمراه کنند کان بشاهراه هدایت
و رستگاری دلالت نمود ای کارزار عرصه کربلا و قضیه قتال نینوا بتحقیق حزن دائمی و مصیبت سرمدی را بر من ارث و یادگار
گذاشتی خداوند قهار ستر و پرده آبروی گناهکاران و بدکرداران را دریده و هتک خواهد فرمود مسلم میگوید دیدم اهل کوفه
از روی ترحم بر اطفال اهلبیت که در محامل نشسته بودند خرما و نان و جوز میدادند جناب ام کلثوم بر آن مکاران
بانگ زد و فرمود ای اهل کوفه صدقه بر ما که اهل بیت رسالت هستیم حرام است پس آن چیزها که برای اطفال داده
بودند آن خاتون مکرمه از دست اطفال میگرفت و از دهن ایشان بیرون میاورد بروی زمین میانداخت با همه اینها مردم کوفه
مشغول گریه و ناله بودند و بر مصائب اهلبیت دیده گریان و دلسوزان میشدند جناب ام کلثوم در آنهنگام سر مبارک خود را
از میان محمل بیرون آورد اهل کوفه را فرمود ای اهل کوفه ساکت باشید مردان شما ما را میکشند و زنان شما بحال ما گریه میکنند
حاکم میان ما و شما در روز فصل و قضا و قیامت که بر خداوند علی اعلی است هنگامی که آن خاتون مصیبت زده و محنت کشیده
بی وفایان کوفه را بخطاب عتاب آمیز مخاطب نموده ناگاه غوغای مردم بلند گشت ناله از هر طرف برخواست ناگاه دیدم لشکر اشقیا
سرهای شهدا را به نیزه ها زده میآورند پیش از همه سرها سر نور جناب امام حسین علیه السلم بود سر انور در سروران مانند ماه
تابان و خورشید سما میدرخشید شبیه‌ترین مردم عالمیان بود بجد بزرگوارش جناب رسول خدا و ریش مبارکش مانند سیاهی
شبه سیاه بود خضاب بوی متصل شده بود مترجم میگوید بعید نیست که در عرف ... مراد از شبه همان شوبوبه باشد که زنها
بمیان کردن بند داخل میکنند که چیزی و جوهر سیاه رنگ است اگر چه بحسب لغت چنین نیست و شاید مراد سایه بوده باشد انتهی مسلم
میگوید روی انور آنجناب مانند حلقه ماه تابان درخشنده و روشن بود و باد آن ریش مبارک را در سر نیزه بجانب یمین و یسار حرکت
داد در آنهنگام نظر جناب زینب خاتون در بالای نیزه بر آن سر انور افتاد و دید که سر برادر بزرگوارش در بالای نیزه دشمنان
بی اختیار پیشانی خود را بچوب مقدم محمل چنان زد که خون از زیر مقنعه‌اش مشاهده گردید با دل دردناک و جگر سوزناک رو
بر آن این ابیات را میخواند یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا ما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا
مکتوبا یا اخی فاطمة الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا یا اخی قلبک الشفیق علینا ماله قد قسی و صار صلیبا
یعنی ای برادر ای ماه منیر هلال فلک امامت چون بمرحله کمال رسید و مانند ماهتاب چهارده شبه گردید نور انور جهانتاب زود
تاریکی غروب و خسوف احاطه نموده روشنی جمال رخ خورشید نمای باکمالش از ستم تیره رویان گروه فاجران میل بغروب نمود
هرگز ای پاره دل دردمند من بخیالم چنین نیامده و این گونه مصیبت بوهم من نرسیده بود که در تقدیر و قضا چنین
تقدیری نوشته و مکتوب باشد که سر انور ترا بریده بر سنان دشمنان بزنند ای برادر مهربان دختر خود فاطمه صغری را
سخنی بگو و دل پر درد و محنت چشیده او را بسخنان شیرین بیان خود تسلی ده زیرا که بتحقیق دل دردمندش از بسیاری
محنت و کثرت مصیبت نزدیک است که گداخته مانند آب جاری گردد ای برادر بزرگوار عزیز دل مهربان و پر شفقت ترا چه
باعث شد که بحال زار ما نمیسوزد و بر سخت سنگ مینماید یا اخی لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوبا
کلما اوجعوه بالضرب ناداک بذل یفیض دمعا سکوبا یا اخی ضمه الیک و قربه و سکن فؤاده المرعوبا
ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه و لا یراه مجیبا اگر هاء ضمیر غایب را در قربه از اول مصراع دوم خوانده شود
وزن دو مصراع با هم دیگر خوب سازکار میشوند قول آن خاتون مکرمه لا یطیق وجوبا بدو معنا محتمل میباشد
اولی آنست که طاقت نشستن و برخاستن ندارد دومی آنست که از بسیاری ضعف طاقت و قدرت بر این ندارد که واجبات
خود را بوجه اختیار بجا بیاورد یعنی ای برادر مهربان کاش فرزند علیل خود علی را در این هنگام بلا در محنت اسیری میدیدی
که با وجود اسیری و یتیمی از بسیاری ضعف و ناتوانی طاقت سکون در زمین و نشستن ندارد هر وقتیکه بدن رنجور
نازنین او را بضرب تازیانه دردناک میکنند ای برادر مهربان در آنهنگام ترا بفریاد خود میخواند و با کمال ذلت
اشک حسرت را از چشم پر درد و محنت خود پی در پی بر رخسار انور خود میریزد ای برادر عزیز مهربان آن علیل مصیبت
زده را بسینه خود بچسبان و بر نزد خود نزدیک نما و دل لرزان و ترسان او را آرام کن و تسلی ده چه بسیار
ذلت و خواری بر یتیم بی پدر میباشد هنگامیکه پدر خود را بیاری و فریادرسی خود بطلبد و او را مجیب نه
بیند مصنف ره در باب تعجیل عذاب قاتلان آنحضرت و ظهور معجزات آن [illegible] صاحب محنت و مصیبت
از ابن عباس روایت کرده است که جناب ام کلثوم بحاجب ابن زیاد حرامزاده فرمود وای بر تو این هزار درهم
بکیر

بکیرو سر حسین را در پیش ما قرار ده و ما را در بالای پشت شتران از عقب ناظران بگذار و سر را از پیش ما ببر تا مردم مشغول
تماشای سر حسین باشند و بسوی ما نظر نکنند آن ملعون هزار درهم را از جناب ام کلثوم گرفت و سر انور آنحضرت را مقدم
نمود چون روز دیگر در رسید آن هزار درهم را بیرون آورد دید که از قدرت خداوند قهار آن دراهم تماما سنگ
سیاه رنگ گردیده در یکجانب هر یکی از آنها باید قدرت خدا این آیه نوشته شده است و لا تحسبن الله غافلا عما
یعمل الظالمون و در جانب دیگر هر یکی از آنها این آیه نوشته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از صاحب
کتاب کامل و صاحب مناقب و شیخ ابن نما روایت کرده است که ابو مخنف روایت نموده است که چون عمر بن سعد حرامزاده
سر انور جناب سید شهدا را بمصاحبت خولی اصبحی لعین شقی برای پسر زیاد ملعون هدیه فرستاد خولی حرامزاده
آن سر مطهر را وقتی بکوفه رسانید که شب تاریک پرده ظلمت بر روی زمین افکنده بود و در قصر الاماره را بسته بودند
آن حرامزاده سر انور حضرت را بمنزل خود بر گردانید و آن لعین را دو زن داشت یکی از قبیله بنی اسد و دیگری از قبیله
حضرمی بود که نام زن حضرمیه را نوار می گفتند آن حرامزاده آن سر انور را در حجره از حجرهای خانه اش بتوی تغاری
گذاشت و بنزد زن حضرمیه آمد و داخل تخت خواب بخش خود شد آن زن پاک طینت پرسید چه خبر داری و تا حال
کجا رفته بودی و چه چیز آورده آن حرامزاده گفت ترا طلا آورده ام اکنون سر بریده حسین در خانه تو میباشد
چون آن زن این سخن را شنید فرمود وای بر تو مردم طلا و نقره میاورند و تو سر فرزند عزیز جناب رسول خدا را
بخانه من میاوری بخدا سوگند دیگر سر من و سر تو در یک بالین و متکا هرگز جمع نخواهد شد از همان زن نیکوکار
روایت است که من همان ساعت از میان رخت خواب برخواستم و بصحن خانه در آمدم زن اسدیه آن ملعون بنزد خود
طلبید و بمیان رخت خواب خود داخل نمود زن حضرمیه میگوید پیوسته من نظر میکردم و میدیدم که نور درخشنده
از آن تغاری که سر انور آنحضرت را در میان وی گذاشته بود مانند عمود بسوی آسمان بلند شده بود و مرغهای سفید
بیشمار را میدیدم که از هر طرف آن نور درخشنده و سر بریده آن امام ابرار را احاطه نموده بودند از سید بن طاوس
روایت کرده است که پسر زیاد حرامزاده در آن روز در قصر خود نشست و مردم را بحضور مجلس خود اذن عام و صلای
رخصت تمام داد بیوفایان اهل کوفه که مجلس کفر و نفاق آن سلسله اهل شقاق حاضر و برقرار شدند و سر انور جناب امام حسین
علیه السلام را آورده در پیش روی آن کافر عنید گذاشتند و زنان و دختران و خواهران آن فرزند عزیز خاتم پیغمبران را بر مجلس
عام آن لعین بد فرجام داخل نمودند جناب زینب خاتون در کناری نشست و از شناخته شدن خود ناخوش داشتن
حرامزاده از یاران خود پرسید که این زن کیست که در کنار مجلس نشسته است گفتند زینب دختر علی است آن حرامزاده بی اصل
و نسب روی نحس خود را بسوی آن خاتون مکرمه بر گردانید و گفت حمد مر خداوند را سزا است که شما را در میان مردم
رسوا نمود و دروغ بدعتهای شما را آشکار کرد چون آن نور دیده فاطمه زهرا و دختر گرامی جناب علی مرتضی این سخن
کفرآمیز شماتت خیز را از آن کافر بی حیا شنید فرمود رسوا و مفتضح نمیشود مگر کسیکه فاسق است و دروغ نمیگوید مگر
فاجر و او غیر ما است و الحمد لله پسر زیاد حرامزاده گفت چگونه یافتی صنع و تقدیر خداوند عالمیان را در حق برادرت
و اهل بیت و آن دختر جناب رسول خدا فرمود ندیدم درباره ایشان مگر نیکی و جمیل و ایشان گروهی بودند خداوند
عالمیان قتل و شهادت را برای ایشان نوشته و سکه سعادت شهادت را بنام نامی ایشان زده بود پس بنا بتقدیر حتمی
خدا بمحل شهادت و دفن خود بیرون رفتند زود است که خداوند عالمیان ایشان و ترا در یک مقام محل حساب
جمع خواهد فرمود و ایشان در نزد خدا با تو مخاصمه و محاجه خواهند نمود پس بدل خود رجوع کن و ببین که حجت بر که
و غلبه و ظفر در آنروز برای که خواهد شد مادرت بعزایت بنشیند ای پسر مرجانه چون پسر زنازاده زیاد حرامزاده این
سخنان را از آن خاتون مکرمه شنید آتش خشم و غضب در کانون سینه پر کینه آن لعین شعله ور گردید و از بسیاری
غضب در کشش آتش گرفت حالتی از آن ملعون بظهور آمد که گویا قصد کشتن آن خاتون مکرمه نمود عمرو بن حریث در
مجلس آن کافر عنید حاضر بود گفت این زنست و زنان بگفتهها و سخنان خود مواخذه گرفته نمیباشند و بر خطابات زنان
مذمت و ملامت روا نیست پس آن ملعون از روی شماتت بجناب زینب خاتون گفت بتحقیق خداوند عالم غصه و
اندوه سینه من و مرض نفس مرا از برادر طاغی تو حسین و گناهکاران و متمردان اهل بیتت شفا داد و به کشتن
ایشان دل من تسلی گرفت چون جناب زینب خاتون این سخن را از آن کافر بداندیش شنید دل پر درد ش بدرد
آمد قطرات اشک از دیده حق بینش بر رخسار مبارک خود جاری گردید و زار زار گریست و فرمود بخدا سوگند

برادر مرا

برادر مرا کشتی و ریشه خویشان و بزرگان مرا بریدی و اصل مرا برانداختی و نوبرهای مرا افکندی و بنا ابکه مبتلا نمودی
و اگر این کار بمرض و عداوت سینه تو شفا و تسلی بود بتحقیق تسلی و شفای مرض سینه خود را حاصل نمودی پسر زیاد حرام
زاده گفت این زن بسیار در سخن وری سجع ساز و قافیه گوست بجان خود قسم پدرش نیز قافیه گو و شاعر بود جناب زینب
خاتون فرمود ای پسر زیاد زنرا با قافیه گوئی چکار است بروایت شیخ ابن نما فرمود مرا از قافیه گوئی شغل دیگر در
پیش است یعنی دل من بمصایب خود مشغول است با قافیه سازی چکار است بدرستی من تعجب دارم از کسیکه دل
خود را بکشتن ائمه و پیشوایان خود تسلی میدهد با وجود اینکه میداند که ایشان از او در آخرت انتقام خواهند
کشید بروایت مصنف در بحار دیگر جناب ام کلثوم بر آن کافر میشوم فرمود ای پسر زیاد اگر دیده تو بکشتن
حسین روشن شد دیده مبارک جد بزرگوارش بدیدار او بسیار روشن و نورانی شده است و پیوسته او را
میبوسید و لبهای مبارکش را میمکید و او را بر دوش مبارکش سوار مینمود پس آماده جواب آنحضرت باش بدرون
قیامت شیخ بزرگوار شیخ مفید ره فرموده است پس سر مبارک جناب امام حسین را در پیش آن ملعون ملحد گذاشتند بانتر بریده
نظر مینمود و میخندید و شادی میکرد و در دست نحسش چوبی داشت پیوسته بدندانهای پیشین آنحضرت اشاره مینمود و
زید بن ارقم صاحب جناب رسول خدا در جانب آن ملعون نشسته بود و پیری بر او مستولی شده بود چون بیشرمی آن حرامزاده را مشاهده
نمود و دید که آن ملعون بچوب خود دندانهای آن مظلوم را اشارت میکند و بیش و بیش از حد گذشت فرمود ای پسر زیاد چوب خود را
از این لبها بردار قسم بوجودیکه جز ذات اقدس خداوند کار معبودی نیست هر آینه انقلاد دو لب شریف جناب
رسول خدا را در این لبهای مبارک دیده ام که عدد آنرا شماره نمیتوانم بیاورم که پیوسته از این لبهای نازنین میبوسید زید بن
ارقم بعد از فرمودن این سخن آه سرد از دل پر درد بر کشید و باشدت تمام آغاز گریه و زاری نمود پسر زنازاده زیاد
حرامزاده گفت خداوند دیده ترا بگریاند آیا بجهت فتحی و نصرتی که خدا برای ما کرامت فرموده است گریه میکنی اگر این نبود
که پیری بر تو غالب گشته و تو از بسیاری پیری پوسیده شده و عقل تو زایل گشته است هر آینه در این ساعت گردن ترا میزدم
زید بن ارقم دید که هیچ پند و نصیحت در دل آن کافر سنگدل تاثیر نمیکند از جای خود برخواست و بسوی منزل خود رفت وزاری
بروایت محمد بن ابی طالب زید بن ارقم بعد از شنیدن سخن آن حرامزاده صدای خود را بناله بلند نمود و از مجلس آن ملعون بیرون
رفت و میفرمود بندگان بر آزادگان مالک گردیدید ای گروه عرب شما بعد از امروز بندگان شدید و ذلت و
خواری بشما رخ داد فرزند عزیز فاطمه زهرا را کشتید و پسر مرجانه را بر خود مسلط و امیر نمودید نیکان شما را میکشد
و شرار شما را ببندگی اختیار میکند و زنده میگذارد در ذلت و خواری خود راضی شدید پس دوری باد از رحمت خدا
بر کسانیکه باینها راضی شدند از سعید بن معاذ و عمرو بن سهیل نقل است که ایشان روایت کرده اند که ما در آن
هنگام در مجلس پسر زیاد حاضر بودیم که آن ملعون از بینی و چشم و دهان مبارک جناب امام حسین بچوب دست خود اشارت
میکرد زید بن ارقم بر آن کافر سنگدل بانگ زد چوب خود را از این سر بردار زیرا که من بچشم خود جناب رسول خدا را
دیدم که دو لب مبارک خود را بجای چوب تو گذاشته بود و از این لبهای نازنین فرزند خود میبوسید پس زید آغاز گریه
و زاری گلوگیر شد پسر زیاد خشمناک گردید گفت ای دشمن خدا خدا همیشه دیده ترا گریان نماید و اگر تو پیر پوسیده و بی
عقل نبودی هر آینه گردن ترا میزدم زید بر آن کافر بداندیش فرمود هر آینه ترا حدیثی نقل میکنم که آن حدیث ترا
از حدیث اول گران تر و سنگین تر بوده باشد روزی جناب رسول خدا را دیدم که جناب امام حسن را در زانوی
راست خود و جناب امام حسین را در زانوی چپ مبارک خود نشانیده بود و دست مبارکش را بسر هر یکی از آن
دو بزرگوار گذاشته بود و میگفت خداوندا این دو نور دیده خود را بتو و بشایستگان مؤمنان میسپارم ای
پسر زیاد چه بسیار خیانت نمودی از تو نسبت به امانت جناب رسول خدا آه سر زد و خوب امانت داری نمودی بجناب رسول
خدا و شیخ ابن نما ره فرموده است که از انس بن مالک بر من روایتی رسیده است که گفته است من در نزد پسر
زیاد حاضر بودم در هنگامی که بچوب خود بدندان مبارک جناب امام حسین اشارت مینمود و میگفت چه
نیکو است دندان او انس میگوید من بر آن ملعون گفتم بلی بخدا سوگند هر آینه ترا بروایتی و بنقل
حکایتی بد دل و بد حالت خواهم نمود بتحقیق جناب رسول خدا را مکرر دیدم که از آن جائیکه از دهن
این بزرگوار تو چوب میزنی میبوسید مصنف ره از امالی شیخ صدوق ره بسند خود از حاجب پسر زیاد
حرامزاده روایت کرده است که چون سر جناب امام حسین را بنزد پسر زیاد آوردند آن لعین امر نمود

که آن

کاسر بریده را در میان طشت گذاشتند و در پیش روی او نهاده چوبی که در دست داشت بدندانهای پیشین آن حضرت اشارت مینمود و میگفت یا ابا عبدالله پیری بتو سرعت نموده است یکی از حاضران بر پسر زیاد فرمود در جای خود آرام باش و این سر نور را چوب مزن به تحقیق جناب رسول خدا را دیدم از این جایکه چوب خود را میگذاری میبوسید ملعون این روز را بعوض روز بدر پس امر نمود که جناب علی بن الحسین علیه السلام را بغل و زنجیر زدند و امر کرد کان بزرگوار را با زنان و اسیران بسوی زندان ببرند و حاجب گوید من نیز بمصاحبت ایشان بودم از هیچ کوچه و زقاق عبور نکردیم مگر اینکه دیدیم انجا ما از مردان و زنان اهل کوفه پر بود و مردم با زنان کوفه بر رویهای خود سیلی میزدند و گریه میکردند پس اسرای اهل بیت را به پیش خود طلبید چون ایشانرا با سر نور جناب امام حسین علیه السلام در نزد او حاضر نمودند و زینب خاتون دختر علی در میان ایشان بود پسر زیاد گفت حمد میکنم بخدا و ندی که شما را رسوا و مفتضح نمود و مردان شما را کشت و دروغی احادیث شما را برای مردم اشکار نمود جناب زینب خاتون فرمود حمد و ثنا سزاوار ذات اقدس خداوند کاریست که ما را بجناب محمد مختار گرامی داشت و ما را از همه عیب و نقایص مطهر و پاک فرمود بدرستیکه خداوند عالمیان رسوا نمیکند مگر فاسق را و دروغ نمیگوید مگر فاجر پسر زیاد گفت چگونه دیدی تقدیر خدا را بشما اهل بیت جناب زینب خاتون فرمود برای ایشان مقدر شهادت شده بود پس بسوی محل شهادت رفتند و بسعادت شهادت فایز شدند و زود است که خدا میان ایشان و میان تو جمع مینماید و بر یکدیگر مخاصمه کنید چون پسر زیاد این سخن را شنید خشمناک گردید قصد کشتن آن بانوی مکرمه نمود و عمرو بن حریث او را ساکن کرده جناب زینب خاتون فرمود ای پسر زیاد بتو کفایت میکند کارها که در باره ما بعمل آوردی بتحقیق مردان ما را کشتی و اصل ما را قطع نمودی و هتک حرمت ما را مباح دانستی و زنان و کودکان ما را اسیر کردی اگر این کارها از جهت تسلی کینه و عداوت خود نمودی بتحقیق تسلی دل حاصل کردی پس پسر زیاد امر نمود که ایشانرا بزندان برگردانید شیخ بزرگوار شیخ مفید ره فرموده است عیال جناب امام حسین را داخل مجلس پسر زیاد لعین نمودند و جناب زینب خاتون نیز در میان جمله اسیران داخل مجلس آنکافر بی ایمان گردید که خود را پنهان و مخفی میداشت و نمیخواست که کسی او را بشناسد و جامه های کهنه و بیقدر خود را پوشیده بود و از مجلس گذشت در کناری نشست و کنیزان آن خاتون مکرمه او را از هر طرف احاطه نمودند پسر زیاد حرامزاده پرسید این زنکیست که آمد در کناری نشست و کنیزان او را احاطه نمودند جناب زینب جواب ندادند آن کلام را دو دفعه و سه دفعه اعاده نمود و از حال آن خاتون مکرمه پرسید یکی از کنیزان او فرمود این جناب زینب فاطمه زهرا دختر جناب رسول خداست پس در میان پسر زیاد و آن خاتون مکرمه سخنان مذکوره گذشت و سید بن طاوس و شیخ بن نما ره روایت کرده اند که پسر زیاد لعین بسوی جناب علی بن الحسین نگاه نمود پرسید این جوان کیست گفتند علی بن الحسین آن حرامزاده گفت آیا خدا علی بن الحسین را نکشت جناب امام زین العابدین علیه السلام فرمود مرا برادری بود که نامش را علی بن الحسین میگفتند مردم او را کشتند آن حرامزاده لعین در جواب آن امام مبین گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود اللّه یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها یعنی خداوند عالمیان مباشر قبض روح همه نفوس میباشد و مباشران نفسی است که در خواب خود نمرده باشد چون پسر زنازاده زیاد لعین از جواب آن برگزیده خداوند امین عاجز و مغلوب شد کفر و نفاق خود را اشکار کرد و گفت آیا ترا این جرات دارد که جواب سخن مرا بگویی و یاوران ملاعین خود را صدا زد که این را ببرید گردنش را بزنید چون جناب زینب خاتون این سخن را از آنکافر عنید شنید فرمود ای پسر زیاد تو میخواهی که کسی از ما زنده نگذاری اگر بکشتن او عازم شده مرا با او بکش و شیخ بزرگوار شیخ مفید ره و شیخ بن نما فرموده اند که جناب زینب خاتون بی اختیار از جا خود برخواست بدست خود آن بزرگوار مظلوم چسبید و دستهای خود را بگردن مبارکش افکند و فرمود ای پسر زیاد ترا کفایت میکند خونهائیکه از ما ریختهٔ بخدا سوگند از او جدا نمیشوم تا اینکه مرا نیز با او بکشی ساعتی پسر زیاد بحالت رقت و مهربانی آن خاتون مکرمه و جناب سید سجاد نظر نمود بعد از آن گفت عجب دارم از مهربانی خویشی بخدا سوگند گمان من اینست که این زن دوست دارد که او را نیز با این جوان بکشم بعد از آن بجاکران خود گفت دست از این جوان بردارید زیرا که او را ناخوشی و کفایت میکند و بناخوشی خود مشغول است سید بزرگوار سید بن طاوس ره فرموده است که جناب زینب خاتون اینکلام را فرمود که اگر عزم داری که کشتن او مرا

نیز با او بکش جناب امام زین العابدین فرمود ایعمه مهربان تو ساکت باش تا اینکه من با او سخن بگویم پس آن بزرگوار رو بجانب آن خود را بسوی آن حرامزاده برگردانید و فرمود ای پسر زیاد آیا مرا بکشته شدن میترسانی آیا ندانسته که کشته شدن در راه خدا عادت ماست و کرامت ما از خدا شهادت است پس پسر زیاد ملعون امر نمود که جناب علی بن الحسین و اهل بیت را داخل خانه نمودند که در جانب مسجد اعظم شده بود و از جناب زینب خاتون مرویست که نزد ما کسی از زنان عرب داخل نمیشد مگر ام ولد و کنیزان زیرا که ایشان نیز مانند ما اسیر شده بودند شیخ بن نما ره روایت کرده است هنگامیکه عمر بن سعد لعین با پسر زیاد کافر بیدین بعد از کشتن جناب امام حسین در یکجا جمع شدند پسر زیاد حرامزاده بعمر زنازاده گفت آن نامهٔ که برای تو در خصوص کشتن حسین و قتال او نوشته بودم نزد من بیار عمر ملعون گفت آن نامه گم شده است پسر زیاد شقی گفت البته باید او را بیاوری عمر گفت آیا مصلحت خود را در این دانسته که آن نامه در میان پیره زنهای قریش عذر خود را در کشتن حسین اظهار نمایی و چنان بنظر دهی که در کشتن او بی اختیار بودی عمر بدکردار گفت بخدا سوگند که هر اینه ترا در خصوص حسین نصیحتی کردم که اگر پدرم سعد مرا مشورت مینمود در خصوص مصلحت او چنین گو نصیحت خواهی بعمل میاوردم که ترا اگر کردم هر اینه از عهده حق او بیرون میامدم و تو نصیحت خواهی را از من قبول نکردی عثمان بن زیاد برادر عبیدالله ملعون گفت عمر راست گفت بخدا سوگند من دوست داشتم که از فرزندان پدرم زیاد تا روز قیامت کسی نماند مگر اینکه بینی او بخاک مالیده باشد و چیزی بر بینیش داخل نمود و بخواری و ذلت زندگی بکند و حسین کشته نمیشد عمر بن سعد حرامزاده مخبران ماب گفت بخدا سوگند هیچ کس از اینکار زار مانند من زیانکار و شرمند و برگردید بسوی اهل خود برنگشت چنانکه من بدترین حالتی برگشتم زیرا که عبیدالله اطاعت نمودم و خدا را معصیت کردم و قطع صله رحم نمودم سید بن طاوس روایت کرده است که پسر زیاد امر نمود که سر مبارک جناب امام حسین را در کوچه های کوفه بگردانید و سیده ره فرموده است سزاوار است برای من اینکه تمثل نمایم بآن ابیاتی که بعضی از ارباب عقول در ذکر و مرثیه کشتگان آل رسول سلام الله علیهم اجمعین انشا نموده است و آن ابیات اینست راس ابن بنت محمد و وصیه ۔ للناظرین علی قناة یرفع والمسلمون بمنظر و بمسمع لا منکر منهم ولا متفجع یعنی سر انور فرزند دختر محمد مختار و وصی آن بزرگوار برای ناظران و تماشا کنندگان بر نیزه بلند میشود و حال آنکه مسلمانان در تماشا دیدن و شنیدن بودند و اثر را میدیدند و میشنیدند نه کسی از ایشان انکار آن فعل قبیح مینمود و نه دلش بآن حالت سوزناک میگردید کحلت بمنظرک العیون عمایة واصم رزؤک کل اذن تسمع ما روضة الا تمنت انها للنحرة ولخط قبرک مضجع ایقظت اجفانا وکنت لها کری و انمت عینا لم تکن بک تهجع کری بروزن عصا بمعنی خواب راحت میباشد یعنی دیدهای مومنان بدیدن سر بریده تو در سر سنان دشمنان سرمه کوری و نابینایی کشیدند و نابینا شدند و مصیبت و محنت تو هر گوش شنونده بره و صم و کر میافکند هیچ قطعهٔ از قطعه های زمین و روضهٔ از روضه های عالم نماند مگر اینکه آرزو و تمنا نمودند که برای جسد انور حضرت بشود و برای محوطه قبر شریف محل خوابیدن بدن مبارک شود بکشته شدن خود دیدهها را در شبها بیدار نمودی و تو آن دیدها را خواب راحت بودی دیدهها که هرگز از جهت ترس تو خواب نکردند پیوسته بیدار بودند بجهت شهادت خود بخواب راحت مشغول شدند سیده ره بعد از ذکر این ابیات فرموده است پسر زیاد بد بنیاد بسوی مسجد رفته بر بالای منبر بر آمد بعد از آن خدا را حمد و ثنا نمود و جملهٔ از کلمات کفر آمیز خود گفت الحمد لله الذی اظهر الحق واهله و نصر امیر المؤمنین واشیاعه و قتل الکذاب بن الکذاب یعنی حمد مر خدا را سزا است که حق و اهل حق را ظاهر نمود امیر مؤمنان و شیعیان او را یاری کرد یعنی امیر کافران یزید بن معاویه علیهما اللعنة و کذاب ابن کذاب را کشت غرض آنکافر از معلوم است هنوز آن شقی و حرامزاده چیزی بر کلام کفر و نفاق خود زیاده نکرده بود عبدالله بن عفیف ازدی رضی الله عنه از جا خود برخواست آن بزرگوار از نیکان شیعیان آل خاتم پیغمبران و از جملهٔ زاهدان گروه اهل حق و ایمان بود ... در آن روز به پرده بی نوری ظاهری مستور و پوشیده بود ند دیدهٔ چپش در یاری جناب امیر مومنان ... ناکثان بیعت جنگ جمل رفته بود و دیده دیگرش در جهاد کافران جنگ صفین ... پیوسته آن مومن پاک طینت و صاحب عزت و همت ملازم مسجد اعظم کوفه بود ... عالمیان عبادت و بندگی مینمود و مشغول ... نماز ...

نفاق انحرامزاده صاحب نفاق را شنید بی اختیار از جا خود برخواست و فرمود ای فرزند مرجانه و دشمن دین خدا به
درستی تو ی دروغ کو و فرزند مرد دروغ کو و کذاب پسر کذاب تو و پدر تو سی و انکسیکه ترا بر ای مسلمانان والی
نموده است و و پدرش کذاب و پسر کذاب است ایدشمن خدا ایا فرزند پیغمبر ان میکشید و باینکلام در منابر مؤمنان
ور است کویان سخن میکوئید چون پسر زنا زاده زیاد این سخنان از ان مؤمن صلب دین و یقین شنید سینه پر از
کفر و نفاق انلعین از اتش خشم و غضب فروخته کردید رکهای کلوی انحرامزاده از باد نخوت و غرور منتفخ شد
از بالای منبر صدا زد این متکلم کیست ان مؤمن صاحب غیرت و جرات فرمود ایدشمن خدا منم متکلم ایا ذریه طاهره را
که خدا مطهر از ایشان دور نموده میکشی و نسل پاک پاکیزه جناب رسول خدا را بعد جد شهادت میرسانی و کمان میکنی
که در دین اسلام از جمله مسلمانان هستی فرمود و اغوثاه او لاد مهاجر و انصار کجا یند که از طاغی و ستمکار بزرک تو لعین
ابن لعین دروز بان معجز بیان رسول رب العالمین انتقام بکشند یعنی یزید پلید کافر عنید اتش غضب انحرامزاده
از استماع این سخنان ند نهایت شعله ور کردید و کفت اینمرد را بکیرید پیش من بیارید چاکران و یاوران انلعین از
هر طرف رو بسوی ان مؤمن صلب یقین هجوم اورده سرعت نمودند که او را بکیرند بزرکان و شجاعان قبیله از دار لپر
عم ان بزرکوار از جا برخواستند ان بزرکوار را از دست ایشان رها نمودند و از در مسجد بیرون اورده بسوی
منزل او بردند پسر زیاد حرامزاده را طاقت صبر و تحمل نماند حکم نمود که یاوران کافر انش بروند او را بکیرند بیارند
و کفت بروید بسوی این کور ازدی که خدا دیده قلب او را مانند دیده کانش کور نماید کرفته پیش من ارید چون اینخبر
بقبیله ازدر رسید جمعیت و اتفاق نمودند و جماعتی نیز از قبایل یمن جمع شدند که شر انلعین را از ان بزرک و صاحب خود
جناب عبد الله دفع نمایند چون خبر اجتماع ایشان بکوش انحرامزاده رسید قبایل مضر را جمع نموده با سرداری محمد بن اشعث
حرامزاده بمقابله ایشان فرستاد و امر نمود که با ایشان مشغول کارزار بشوند پس دو لشکر با هم دیگر ملاقات نموده
جنک نمایان و قتال شدید در میان ایشان واقع کردید تا اینکه کروه بیشمار از اعراب در انمیان کشته شدند اصحاب
پسر زیاد لعین بخانه ان بزرکوار مظلوم رسیدند و در خانه را شکستند و بسران بزرکوار هجوم اوردند دخترش صدا
زد ای پدر بزرکوار قوم اشرار از انجائیکه میترسیدی و حذر میکردی بتو رسیدند فرمود ترا هیچ باکی نیست شمشیر مرا بمن بده
چون شمشیر پدر را خود را بدست کرفت بان پیری و نابینائی شرارت ان اشقیا را از جان خود دفع میکرد و میفرمود
انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن ام عامر کم دارع من جمعکم و حاسر و بطل جدلته مغاور
و لفظ مغاور به معنی مقاتل است صفت است برای بطل یا حال است از وی بنا بر اینکه مضاف است بسوی یاء متکلم
چنانکه مصنف ره فرموده است منم فرزند صاحب فضل و بزرکواری که عبارت است از عفیف طاهر عفیف پدر من و
فرزند ام عامر است چه بسیار کسانیکه زره پوش و کسانیکه شجاع دلیر مقاتل از لشکر اشرار و جمعیت فجار شما بروی خاک
هلاکت و ذلت افکنده ام سید ره روایت کرده است دخترش میکفت ای پدر بزرکوار ارزو میکنم که من مرد میبودم امروز
در پیش روی تو با این کروه فاجران کشندکان عترت نیکوکاران جناب رسول خدا و ندعالمیان کارزار و جنک نمایان
میکردم و انقوم کافران با طراف ان میکردیدند و شر ایشان را از جان خود دفع میکرد و کسی دست قدرت بر ان بزرکوار
نمیافت هر وقت ملاعین از جانبی هجوم اور میشدند دخترش صدا میزد ای پدر بزرکوار قوم اشرار از فلان طرف
امدند پیوسته با ایشان مشغول کارزار شد تا اینکه پی در پی برای ان اشرار مدد میامد چون جمعیت ایشان
زیاد شد ان بزرکوار مظلوم را از هر طرف احاطه نمودند دخترش با دل بریان و دیده کریان میکفت وا ذلتاه
پدرم را دشمنان از هر طرف احاطه نموده اند کسی نیست که برای او ناصر و معین باشد که از او استعانت نماید و ان
بزرکوار شمشیر خود را میکردانید و میکفت اقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری بذات
خدا سوکند میخورم که اکر بینائی از دیده من کشوده میشد بر شما مقام ورود و صدور من تنک میکرد یدو
هرکز دست بر من نیافتید ملاعین دست از قتال ان بزرکوار نیکو خصال بر نداشتند تا اینکه او را دستکیر
نمودند و نزد پسر زیاد حرامزاده اوردند چون نظر انکافر غدار بر ان مؤمن بزرکوار افتاد کفت حمد مر خدا و ندی
سزاست که ترا خوار و ذلیل نمود ان بزرکوار فرمود ایدشمن خدا با چه چیز مرا خوار و ذلیل نمود بخدا سوکند
اکر دیده من کشوده و بینا میشد هر اینه مقام ورود و محل صدور من تنک و سخت میکرد بد انحرامزاده کفت
ایدشمن خدا چه میکوئی در حق عثمان بن عفان ان بزرکوار فرمود ای عبد و غلام بنی علاج ای پسر مرجانه

و دشنام بان نابکار داد و فرمود ترا با عثمان چکار است و عثمان چه دخل بتو دارد خواه بدکردار باشد یا نیکوکار و شایسته باشد
با مفسد خداوند عالمیان ولی و بزرکان مخلوقات و میان ایشان و عثمان بعدالت و حق رفتار خواهد نمود و لکن ای ولد
بنی علاج از من حال پدر و خود و یزید و پدرش را بپرس پسر زیاد لعین کفت از تو از هیچ چیز نخواهم پرسید تا اینکه
شربت ناکوار مرک را بچشی ان بزرکوار در جواب ان نابکار کافر بدکردار فرمود الحمد لله رب العالمین اکاه باش پیش از انکه تو
از مادرت زائیده باشی من از خدا سؤال میکردم که شهادت را برای من روزی و نصیب فرماید و پیوسته میخواستم که
شهادت من در دست ملعون ترین و مبغوض ترین مردم و بدکار باشد بسوی خدا چون چشم من نابینا شد از شهادت خود ناامید
و مایوس شدم ندا این هنکام حمد و ثنا میکنم بخداوند یکه شهادت را بعد از ناامیدی از وی برای من نصیب نمود و مرا شناسائید
اجابت خود را در دعاء قدیم من پس ان حرامزاده خدا نشناس حکم نمود که کردن ان برکزیده ناس را زدند و در سبخه بدار کشیدند
بروایت شیخ مفید ره هنکامیکه چاکران انکافر عنید ان بزرکوار سعید را کرفتند بشتاب قبیله ازد طلب یاری نمود هفت
صد نفر از خویشان و شجاعان ازد بسر او کرد امده او را از دست چاکران انحرامزاده رها نمودند چون هنکام شب شد
انکافر عنید جمعی بسوی منزل ان بزرکوار فرستاد که او را از خانه خود بیرون اوردند و کردن او را زده در سبخه بدار کشیدند
شیخ ابن نما روایت کرده است پسر زیاد ملعون جندب بن عبد الله ازدی را بنزد خود طلبید و ان بزرکوار بر نیکوکار بود
و کفت ایدشمن خدا ایا تو از شیعیان ابو تراب نیستی ان بزرکوار فرمود بلی از شیعیان او هستم و اعتذار و عذر خواهی از این
کم انحرامزاده کفت هیچ کار بهتر در تقرب جستن بسوی خدا جز ریختن خون تو برای خود نمی بینم ان بزرکوار فرمود در این وقت
خدا ترا متمکن از ریختن خون من نمیکند بلکه ترا دوری نماید ان ملعون کفت این مرد پیر است زیرا که عقل او زایل شده است
دست از او برداشت و بمنزل خود برکشت شیخ بزرکوار شیخ مفید ره روایت کرده است که چون روز دیکر شد پسر زیاد
لعین حکم نمود سر بریده جناب امام حسین را در کوچه ها و محله های کوفه و در میان قبایل ان دیار در سر نیزه سیر دادند
از زید بن ارقم مرویست چون انسر انور را در سر نیزه از مقابل غرفه من کذرانیدند و من در بالای غرفه خود نشسته
بودم شنیدم انسر بریده سرور سروران این ایه را از قران تلاوت میکند ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم
کانوا من ایاتنا عجبا زید میکوید چون این ایه را از سر بریده انحضرت شنیدم موهای بدن من از ترس و واهمه راست شدند
انسر انور را ندا نمودم ای فرزند جناب رسول خدا سر تو در سر سنان از حکایت ایشان عجیب و اعجب است مصنف ره در
باب تعجیل عذاب قاتلان انحضرت بروایت ابی مخنف از شعبی نقل کرده است که سر مبارک انحضرت را در صیارف کوفه او بخته و نکاه
داشتند ان سر بریده تنحنح نمود بعد از ان شروع کرد بخواندن سوره کهف تا قول خدا انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم
هدی این معجز نمایان بر انکافران فاجران جز ضلالت و کمراهی چیزی دیکر نیفزود و در خبر امده است که در بالای درخت این
ایه را میخواند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فصل دوم در بیان نامه نوشتن پسر زیاد لعین
بسوی شام شوم و مدینه طیبه و اطراف و جوانب و فرستادن سر نور انحضرت باد ختران جناب رسول الله و نور دیده کان فاطمه
زهرا علیها السلام بسوی شام شوم مصنف ره از سید بن طاوس روایت کرده است که پسر زیاد لعین خبر کشته شدن جناب امام
حسین و اهلبیت او و اسیر نمودن دختران زهرای بتول را به یزید پلید کافر عنید نوشت و نامه دیکر در مضمون بر امیر مدینه
عمرو بن سعید بن عاص نوشت شیخ مفید ره روایت کرده است که چون پسر زیاد حرامزاده سر مبارک انحضرت را به یزید پلید
ارمغان فرستاد عبد الملک ابن الحرث سلمی را طلبید کفت بسوی مدینه روانه شو و نزد عمرو بن سعید ابی العاص برو به
قتل حسین او را بشارت ده عبد الملک میکوید من بر احله خود سوار شدم بسرعت تمام وارد مدینه کشتم مردی از بنی
قیس از قریش در مدینه بمن دو چار شد از من پرسید چه خبر داری من کفتم خبر پیش امیر است خواهی شنید انمرد چون این
سخن را از من شنید کفت انا لله و انا الیه راجعون بخدا سوکند حسین کشته شده است عبد الملک میکوید چون بر
عمرو بن سعید وارد شدم از من پرسید در پشت تو چه خبر دارد کفتم خبری هست که شنیدن وی امیر را مسرور میکند
حسین بن علی کشته شد عمرو بمن کفت برو به بیرون مردم را از کشته شدن او خبر برسان و اهل مدینه را از این
قضیه اکاه و خبردار بکن عبد الملک میکوید من بیرون امدم در میان مردم ندای قتل حسین را دادم بخدا سوکند که
نالهء و فریادی مانند ناله و فریاد بنی هاشم تا ان روز به کوش من نرسیده بود همینکه ندای کشته شدن حسین را
از من شنیدند در خانهای بنی هاشم صدای ناله و فغان در ماتم حسین بلند شد چون از کشته شدن مردم مدینه
خبر دادم بنزد عمرو بن سعید رفتم چون مراد دید از شادی بروی من خنده نمود بعد از ان بقول عمرو بن معد کرب

تمثل کرده وگفت عجّت نساء بنی زیادٍ عجّةً کعجیج نسوتنا غداة الارنب ناله وفغان نمودند زنان بنی زیاد مانند فغان زنان ما در روز جنگ ارنب غرض آن لعین از تمثل نمودن باین بیت آنست که شیون وفغان زنان بنی هاشم در این روز عوض ناله وشیون زنان ماست در روز کشته شدن عثمان چنانکه صریح کلامش در این مضمون هست که گفت این نالهها وشیونها بعوض نالهها وشیونهای روز کشته شدن عثمانست وبعد از آن بسوی مسجد آمد وبر منبر بالا رفت مردم را از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام اعلام وخبردار نمود وبر یزید پلید دعای خیر کرد آن ملعون از منبر فرود آمد صاحب مناقب قدس الله سره نقل فرموده است که عمرو بن سعید لعین در ضمن فقرات خطبهٔ خود گفت این سیلی وطپانچه زدن بنی هاشم وناله وزاری وصدمه بعوض سیلی وطپانچه زدن وصدمهٔ ماست چه تسبیب لطمه عقب خطبه ونصیحت وموعظه مکرر عقب موعظه از ما بظهور آمد حکمت بالغه وحجت کامله را بکار بردیم پس ترسانیدن ومواعظ ونصایح فایده نبخشید گویا مراد آن شقی از این کلمات آنست که ما پیوسته بر حسین خطبه بعد از خطبه وموعظه بعد از موعظه ذکر نمودیم و حکمت بالغه کامله را تمام کردیم هیچ فایده بحال او نبخشید واز اصرار خود برنگردید وگفت بخدا سوگند مرا اینه تبیان خوش داشتم که سر حسین در بدن وروح مدتها در تن میماند مارا مذمت وشتم میکرد وما او را مدح وتوصیف نمودیم وقطع احسان وصلهٔ رحم ما مینمود وما حق وصلهٔ رحم را در بارهٔ حسین بجای آوردیم چنانکه عادت بدین قرار بود که پیوسته حسین را نیکوئی میکردیم ودر حق او بدی از ما سر نمیزد وعادت نیکی ما جاری شده بود وهرگز نیکوئی از او ندیده بودیم ودوست داشتیم روزگار باین طریقه وقرار میان او وما بگذشت از امر او چنین گونه بظهور نیامد وواقع نمیشد چنانکه شد ولکن چه چاره داشتیم در حق کسیکه شمشیر خود را از نیام کشیده بود و ارادهٔ کشتن ما مینمود جز اینکه بایست شر چنین کس را از خود دفع کنیم چون سخنان آن مخیل غدار باینجا رسید عبد الله بن سایب از جای خود برخواست وگفت بمن بگو اگر فاطمه در این ایام زنده بود وسر فرزند خود را میدید هر اینه میگریست ودلش بدرد میآمد یا نه عمرو بن سعید ملعون جواب سخن عبد الله را باین وجه داد ودست رد بر پیشانی کلام او بدین گونه گذاشت ما سزاوارتر هستیم بفاطمه از تو زیرا که پدرش عم ماست وشوهرش برادر ماست وفرزندانش از جملهٔ فرزندان ماست اگر فاطمه زنده بود چشمانش از مصیبت فرزندش میگریست ودلش بکشته شدنش میسوخت ولکن قاتل او را ملامت نمیکرد که دفع شر از خود نموده باشد شیخ بزرگوار شیخ مفید ره روایت کرده است که یکی از غلامان عبد الله جعفر بن ابی طالب بنزد آقای خود عبد الله آمد وخبر هلاک دو فرزند او را باو داد چون آن بزرگوار این خبر وحشت اثر را شنید فرمود انا لله وانا الیه راجعون غلام جناب عبد الله ابو السلاسل نام گفت این بلا بسر ما از حسین بن علی آمد آن بزرگوار چون این سخن از ابو السلاسل شنید خشمناک شد کفش خود را برداشته بر سینهٔ او زد وگفت ای فرزند زن گندیده آیا نسبت بجناب امام حسین چنین گونه بی ادبی میکنی فرمود بخدا سوگند اگر من در خدمت آنجناب حاضر میشدم هر اینه دوست داشتم که از او جدا نشوم تا اینکه در پیش روی او کشته شوم بخدا سوگند آن بزرگوار سزاوار بود که بجان خود او را سخاوت کنم از عوض فرزندان خود وچون کلام جناب عبد الله خالی از اجمال نیست زیرا که فرمود والله انه لمما یسخی بنفسی عنهما شاید مراد چنین باشد بدرستیکه کشته شدن فرزندانم از آنهاست از آن چیزهاست که مقصود سخاوت نمودن جان فرزندان خودم را از جانب ایشان فرمود از مصیبت فرزندانم برای من تسلی باین میباشد که در جان نثاری برادر وپسر عم من کشته شده اند ودر راه محبت ونصرت او بضرب شمشیر وطعن نیزه ها صبر وتحمل کرده اند وطالب اجر وثواب گردیده اند شدند پس روی مبارک خود را بحاضران مجلس خود گردانید وفرمود بسیار گران است بر من کشته شدن حسین الحمد لله اگرچه من بدست خود جان خود را در پای او مواسات نکردم وخود را فدای آن بزرگوار ننمودم لکن پسرانم جان خود را برای آن بزرگوار فدا نمودند چون خبر کشته شدن جناب امام حسین واهل بیت کرام او بگوش مخدرات بنی هاشم وپرده نشینان سرادق عصمت وطهارت رسید ام لقمان دختر جناب عقیل پابرهنه وبادیدهٔ گریان ودل نالان با خواهران خود ام هانی واسماء ورمله وزینب دختران جناب عقیل از خانه بیرون آمدند کشتگان خود را که در کنار فرات بدرجهٔ شهادت رسیده بودند نوحه وزاری مینمودند ونالههای جانگداز ونوحههای دلسوز میکردند و میگفت ماذا تقولون ان قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم اخر الامم بعترتی وباهلی بعد مفتقدی منهم اساری وقتلی ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم بعضی در جواب چه خواهید گفت ای امت بدکردار هنگامیکه پیغمبر بزرگوار شما بگوید بعد از ناپاک

نمودن من در حق عترت واهلبیت من چه کار بعمل آوردید که بعضی از ایشان اسیر ودستگیر وبعضی کشته وبخون خود آغشته شدند جزای خیرخواهی من بشما این نبود که در حق خویشان من بکردار بد رفتار نمودید وبدخلفی شدید از من چون خطبه خواندن عمرو بن سعید عنید باخر رسید شب ظلمانی پردهٔ تاریکی را بر روی زمین افکند اهل مدینه درمیان شب شنیدند که منادی ندا میکند صدای او را میشنیدند وشخص او را نمیدیدند که میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل کل اهل السماء یدعو علیکم من نبی ومرسل وقبیل قد لعنتم علی لسان داود وموسی وصاحب الانجیل یعنی ای قاتلان حسین از روی جهالت وضلالت بشارت باد شما بعذاب بد وبا ناله وخواری وای بر همه اهل آسمانها بر شما نفرین ولعنت میکنند از پیغمبران ورسولان خداوند عالمیان وملایک هفت آسمان بتحقیق لعنت کرده شده اید بر زبان جناب داود وجناب موسی وعیسی صاحب انجیل شیخ بزرگوار شیخ بن نما ره فرموده است که مرویست یزید بن معاویه لعنهما الله عمرو بن حریث بن مسعود کلبی از قبیلهٔ بنی علی بن جناب ومرد دیگر را از قبیلهٔ بهرامه که از افاضل شام بودند بسوی مدینه فرستاد که خبر کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام را باهل مدینه برسانند چون همان دو نفر وارد مدینه شدند وخبر کشته شدن آنحضرت را بگوش مردم رسانیدند زنی از دختران جناب عبد المطلب وبعضی گفته است که او زینب دختر جناب عقیل بود از خانه بیرون دوید وموی خود را پریشان نموده آستین خود را بسر گذاشته بود بگروه منافقان ملاقات نمود ومیگریست واز ابیات گذشته را بر ایشان خواند که اولش این بیت ماذا تقولون اذ قال النبی لکم تا اخر ابیات شهر بن حوشب روایت کرده است که هنگامیکه من در خدمت جناب ام سلمه بودم ناگاه زنی گریه کنان وناله وفریاد کشان اندرون در آمد گفت حسین کشته شده است جناب ام سلمه چون این خبر وحشت اثر را شنید فرمود این فعل قبیح را کردند خداوند عالمیان قبرهای آن کافران را از آتش جهنم پر بکند از تاریخ بلادری منقولست که چون سر جناب امام حسین را بشهر مدینه آوردند صدای ناله وشیون از هر طرف برخواست مروان بن حکم لعین از روی شادی وسرور این بیت را میخواند ضربت دوسی فیهم ضربة اثبتت اوتاد ملک فاستقر یعنی سرهای بنی هاشم که در بدن ایشان بودند زده شده اند بر زدن سنجی پس میخهای سلطنت وپادشاهی بنی امیه در صفحهٔ روزگار ثابت ومحکم شدند وامر ملک ایشان برقرار گردید سر مبارک آن مظلوم را بچوب اشاره میکرد واز روی شادی میگفت یا حبذا بردک فی الیدین ولونک الاحمر فی الخدین کانه بات بمجسدین شفیت منک النفس یا حسین برد محتملست که بفتحهٔ باء وسکون راء بوده باشد که بمعنی سستی وضعف است که از مرگ شده باشد یا بضمهٔ باء وسکون راء بود که بنوعی از مجاز از معنی قوت وسکون مراد شود واین معنا در احتمال اول انسب محتمل است مجسد بر وزن منبر جامهایست که ملاصق بدن بشود ومجسد بر وزن مکرم بجامهٔ اطلاق میکنند که بزعفران صبغ شده باشد هر دو معنا در اینمقام محتمل است یعنی چه بسیار نیکو قوت وسکون داشتی در دستهای تو ورنگ سرخ تو در دو گونهٔ رخسار تو ثابت وبرقرار وخوش رنگ بود گویا بدو جامهٔ نیکوی نرم نازک خوابیده است که هرگز خیال بیداری ندارد ای حسین کینهٔ سینهٔ خود را بکشته شدن وچوب زدن بر تو شفا دادم از جمله چیزهائی که نظر در خصایص از ابی ربیعه از ابی قبیل روایت کرده است از ملائکه در هوا در مدینه جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدند که این ابیات را میخواندند یا من یقول بفضل آل محمد بلّغ رسالتنا بغیر توانی قتلت شرار بنی امیة سیدا خیر البریة ماجدا ذا شان ابن المفضل فی السماء وارضها سبط النبی وهادم الاوثان بکت المشارق والمغارب بعد ما بکت الانام له بکل لسان یعنی ای کسیکه قایل میشوی بفضل آل محمد ومناقب وفضایل ایشان رسالت وسفارش ما را بی سستی برسان که اشرار بنی امیه سید بزرگوار که بهترین مردم روزگار صاحب مجد وشان اکشتند که آن بزرگوار فرزند برگزیدهٔ صاحب فضایل پسندیده در آسمانها وزمینها سبط پیغمبر اکرم وشکنندهٔ بتهاست مشارق ومغارب در مصیبت آنکشته گریه کردند بعد از گریه کردن انام بمصیبت آن امام عالمیان بهر لغت وزبان مصنف از امالی شیخ بزرگوار شیخ مفید ره بسند خود از عبد الله بن عامر روایت کرده است که چون خبر شهادت جناب امام حسین علیه السلام را بمدینهٔ طیبه رسانیدند اسماء دختر جناب عقیل با زنان بنی هاشم وکنیزان خود بدیدهٔ گریان ونالان دیوانه وار از خانه بیرون دویدند تا اینکه بنزد قبر شریف جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند خود را بی اختیار بر روی مبارک قبر آن بزرگوار افکند وبر آن قبر شریف چسپید ونعرهٔ از دل پر درد خود بر کشید بعد از آن نگاه خود را بجانب گروه مهاجران وانصار بر گردانید وایشان را مخاطب نموده میگفت

مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ النَّبِیُّ لَکُمْ یَوْمَ الْحِسَابِ وَصِدْقُ الْقَوْلِ مَسْمُوعٌ خَذَلْتُمْ عِتْرَتِی اَوْکُنْتُمْ غُیَّبًا وَالْمَوْتُ عِنْدَ
وَلِیِّ الْاَمْرِ مَجْمُوعٌ اَسْلَمْتُمُوهُمْ بِاَیْدِی الظَّالِمِینَ فَمَا مِنْکُمْ لَهُ الْیَوْمَ عِنْدَ اللّٰهِ مَشْفُوعٌ مَا کَانَ عِنْدَ
غَدَاةِ الطَّفِّ اِذْ حَضَرُوا تِلْکَ الْمَنَایَا وَلَا عَنْهُنَّ مَدْفُوعٌ یعنی چه سخن در جواب پیغمبر خدا در روز حساب
خواهید گفت هنگامیکه بشما فرماید و حال آنکه در آن روز در ونیست که سخن راست شنیده و بکار میاید عترت مرا از میان
دشمنان تنها گذاشتید یا اینکه در دنیا نبودید و غایبان بودید و حق واسبهٔ هر چیز در نزد ولی امر و خداوند کار
صاحب حکم و فرماروایان روز قیامت مجموع و حاضر خواهد شد میفرماید برای شما که عترت و فرزندان مرا بدست
ستمکاران دادید و هیچ عذر و جواب برای شما نبود پس هیچکس از شما در آن روز برای آن پیغمبر شفیع مطاع مشفوع
و شفاعت شده نخواهید شد کسی از شما در هنگام جنگ کارزار کنار فرات نشد زمانیکه عترت من بخشیدن
شربت ناگوار مرگ حاضر شدند و هیچیکی از ایشان مرگ را مدفوع نکردید عبدالله بن عامر میگوید هرگز مرد و زن گریه کننده
بسیار اکر یه کنان از آن روز ندیده بودم و باز مصنف ره از کتاب مناقب قدیم بسند خود از جناب امام زین العابدین علی بن الحسین
علیهما السلام روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام بدست ستمکاران بدرجهٔ شهادت رسید در آن هنگام کلاغی
آمد بدن خود را بخون آنحضرت آغشته نمود پرواز کرده در مدینهٔ طیبه بر دیوار فاطمهٔ صغری دختر جناب مظلوم
کربلا افتاد بخون آلوده بود مصیبت زده چون آن غراب خون آلوده را در بالای دیوار خانه خود دید بشدت تمام آغاز گریه
و زاری نمود و این ابیات را باهای گریان و دل بریان انشا فرمود نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ مَنْ تَنْعَاهُ وَیْلَکَ یَا غُرَابُ
قَالَ الْاِمَامُ فَقُلْتُ مَنْ قَالَ الْمُوَفَّقُ لِلصَّوَابِ اِنَّ الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلَا بَیْنَ الْاَسِنَّةِ وَالضِّرَابِ یعنی آن کلاغ
صیحه میکشد پس من گفتم وای بر تو ای غراب خبر مرگ کدام کس را آورده بلسان حال گفت خبر مرگ امام را آورده ام گفتم
آن امام کیست گفت توفیق یافته براستی و درستکاری بدرستی حسین در کربلا در میان نیزها و شمشیرها بود فَابْکِی
الْحُسَیْنَ بِعَبْرَةٍ تُرْجِی الْاِلٰهَ مَعَ الثَّوَابِ قُلْتُ الْحُسَیْنَ فَقَالَ لِی حَقًّا لَقَدْ سَکَنَ التُّرَابَ ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِالْجَنَاحِ
فَلَمْ یُطِقْ رَدَّ الْجَوَابِ فَبَکَیْتُ مِمَّا حَلَّ بِی بَعْدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ پس آن مرغ گفت که با اشک ریزان گریه کن بر
مصیبت حسین علیه السلام تا امید وار رحمت خداوند عالمیان بوده باشی با ثواب و من گفتم چه واقعه ای است بر حسین
و چه مصیبت با او رخ داده است پس آن مرغ بمن گفت براستی بدن پاره پاره مخاک را مسکن و ماوای خود نموده این را
گفت پر خود را بلند نمود و یکدروی طاقت رد جواب من نماند پس آن مصیبتی که بمن وارد گردید گریه و زاری نمودم
بعد از رضا بقضای الهی که مقبول درگاه خداوند کار بوده باشد و بعد از دعای مستجاب از محمد بن علی مرویست که جناب
فاطمهٔ صغری خبر شهادت پدر خود را باهل مدینه داد منافقان اندیار گفتند این دختر سحر فرزندان عبدالمطلب است پیوسته بیاد
و جادوی ایشان از تازه میباید از این حکایت چندان نگذشت که خبر شهادت آنحضرت را بمدینه آوردند در تهذیب بسند
خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است بجهت فرح و شادی کشته شدن امام حسین علیه السلام چهار مسجد در
کوفه بنا نمودند مسجد اشعث و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شبث بن ربعی لعنهم الله سید بن طاوس ره روایت کرده است
که چون نامهٔ پسر زیاد عنید بیزید پلید رسید و از مضمون کفر آمیزش مطلع گردید نامه در جواب نوشت که سر مبارک آن
جناب را با سایر سرهای شهدا و اهلبیت و عیال و اثقال جناب امام حسین علیه السلام را بسوی شام شوم بفرستد چون نامهٔ یزید
حرامزاده در کوفه به پسر زیاد نانزاده رسید محفر بن ثعلبه عائذی شقی را طلبید سرهای شهدا را و اهلبیت آن امام سعادتمند را
بدست آن ملعون غاسپرده بشام شوم فرستاد و آن ملعون اهلبیت رسالت را مانند اسرای ملل خارجه بغایت ذلت و خواری
میبردند و آن پردگیان سرادق عصمت و طهارت را دوست و دشمن در همهٔ اقطار تصفح و مشاهده مینمودند و شیخ
بزرگوار شیخ مفید ره فرموده است که پسر زیاد لعین سر نورانی امام مبین را با سرهای سایر شهدا با زجر بن قیس
شقی بد اختر داده برای یزید کافر عنید او مغان فرستاد ابو بردة بن عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان را
بالجماعتی از اشقیای اهل کوفه بهمراهی زجر بن قیس حرامزاده بسوی دمشق روانه نمود بعد از بیرون رفتن ایشان
با سر جناب امام حسین علیه السلام امر کرد که تدارک سفر اهلبیت رسالت را آماده نموده خواهران و دختران
و اهل و عیال آنحضرت را سوار شتران نموده و جناب امام زین العابدین علی بن الحسین را از پاها تا به
گردن مبارکش در غل و زنجیر بستند ایشان را از عقب سرها از محفر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن حرامزاده
زاده روانهٔ شام شوم نمود بزودی خود شانرا بآن جماعت رسانند که سرها را میبردند صاحب

مناقب از ابو عبدالله حافظ از ابن ابی عقیل روایت کرده است که بعد از کشتن جناب امام حسین علیه السلام سر مبارکش را
برای یزید پلید هدیه میبردند چون موکلان آن سر نوریرند و اول منزل فرود آمدند مشغول آشامیدن شراب شدند با
آن سر مبارک در میان خود بشادی میکردند ناگاه دستی از دیوار نمایان شد که قلم آهنی با آن دست داشت سطری بخون نوشت
اَتَرْجُوا اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسَابِ یا گروهیکه حسین را کشتند دیگر در روز قیامت امیدوار
شفاعت جد بزرگوارش میشوند صاحب مناقب و سید بن طاوس روایت کرده اند لکن لفظ از مناقب منقول است ابن لهیعه و دیگری
روایتی نقل کرده اند فرموده اند چون روایت طولانی بود موضع حاجت را از وی اخذ نمودیم راوی میگوید من سالی در مکه معظمه
مشغول طواف کعبه بودم ناگاه بمردی در آن اثنا دوچار شدم دیدم میگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِی وَمَا اَرَاکَ فَاعِلًا یعنی خداوندا
مرا بیامرز هر چند یکه اعتقاد من اینست که هرگز نیامرزی راوی میگوید گفتم ای بندهٔ خدا از خدا بترس و چنین سخنی نگو
زیرا که اگر گناهان تو بعدد قطرات باران ابرنوبهار و بعدد اوراق اشجار بشوند از خدا طلب آمرزش نمائی البته خواهد بخشید
زیرا که خدا غفور رحیم است آن مرد گفت بنزد من بیا تا قصهٔ خود را برای تو نقل کنم چون نزدیک رفتم گفت ای بندهٔ خدا بدان
من یکی از آن پنجاه نفر هستم که بسر مبارک جناب امام حسین علیه السلام موکل بودیم بسوی شام میبردیم چون هنگام شب در یک
منزلی از منازل فرود آمدیم سر مبارک آنحضرت را در میان صندوقی میگذاشتیم و مشغول شرب خمر میشدیم در هنگامیکه
آن صندوق را میان خود گذاشتیم شبی از شبها یاران من همه شراب خوردند و مست گردیدند و آنشب من با ایشان موافقت
نکردم و شراب نخوردم چون پاسی از شب گذشت دیدم رعد و برق از آسمان ظاهر شد در آنحالت نظر میکردیم ناگاه دیدیم
درهای آسمان باز شدند و حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و پیغمبر ما جناب محمد مختار صلی الله علیه و آله
بسوی زمین فرود آمدند و جناب جبرئیل با گروه بیشمار از ملایک آسمان در خدمت آن بزرگواران بودند دیدم
جناب جبرئیل نزدیک همان صندوق آمد و سر نور آنحضرت را از میان صندوق بیرون آورد و بسینهٔ خود چسبانید
و بوسید پس یکی یکی از پیغمبران آن سر مبارک را گرفتند بسینهٔ خود چسبانیدند و بوسیدند جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
بسر فرزند خود گریه میکرد و پیغمبران برای آن بزرگوار تسلی میدادند و تعزیت میگفتند جناب جبرئیل پیش آمد عرض
کرد یا محمد بدرستی خداوند عالمیان مرا مامور فرموده است که ترا در حق امت تو اطاعت نمایم هر امریکه درباره ایشان
بفرمائی بعمل بیاورم اگر مرا امر کنی و فرمان دهی که زمین را بتزلزل بیاورم بالای زمین را پائین و پائین را بالا کنم چنانکه
در خصوص قوم لوط کردم همین ساعت چنان میکنم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای جبرئیل من را ضی
نیستم که چنین کاری درباره امت من بعمل بیاوری زیرا که مرا با ایشان در روز قیامت مقام مخاصمه هست پس جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله با گروه پیغمبران بفرزند خود نماز کردند و صلوات فرستادند و گروهی از ملائکه بخدمت آنحضرت آمدند عرض
کردند بدرستی خداوند عالمیان ما را مامور کرده اند که این پنجاه نفر را بکشیم و این ملاعین را هلاک نمائیم جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود هر امریکه درباره ایشان مامور شده اید بعمل بیاورید چون ایشان از جناب رسول انام رخصت یافتند
یکی یکی از آن پنجاه کس را حربه میزدند همان ساعت آتش میگرفت و میسوخت یکی از آن ملایکه زدن مرا قصد نمود و حربه در
دست که میخواست مرا بآن حربه بزند من از ترس و واهمه فریاد کشیدم الامان الامان یا رسول الله آن پیغمبر رحمت فرمود برو خدا ترا
نیامرزد چون صبح شد دیدم یاران من همه سوخته اند و خاکستر شده اند بروایت صاحب مناقب که در بعض فقرات این روایت
هست که هر کسیکه در کشتن آنحضرت شرکت نموده بود دستهای او خشک شد و نیز در همان روایت از همان ملعون منقولست
که ناگاه صدای بی شنیدم هرگز چنین صدا تا آنوقت بگوش من نرسیده بود دیدم یکی صدا میکند که جناب محمد مختار آمد صدای
اسبها و سلاح بگوش من رسید و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیان و روحانیان و مقربان در بارگاه خداوند عالمیان
هم فرود آمدند جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله از دست ستمکاران امت خود بگروه پیغمبران و سلسلهٔ کروبیان شکایت
و فرمود نمود که فرزند و نور دیدهٔ مرا کشتند هر یکی از پیغمبران و مقربان ملاء اعلی آن سر انور را میبوسیدند و بسینه
خود میچسبانیدند مصنف ره فرموده است در بعض کتب دیده ام چون آن قوم ستمکاران نزد بعلبک رسیدند
از آمدن خود شان بحاکم آندیار نوشتند حاکم ملعون امر نمود علمها را از زینت دادند و بیرون آوردند مردم آندیار
بر باد فوج فوج بیرون آمدند و کودکان آن ملاعین از روی شادی شتر میل باستقبال لشکر اشقیا رفتند
جناب ام کلثوم چون حالت اهل بعلبک را چنان دید فرمود خداوند قهار جمعیت شما را هلاک و پراکنده
سازد و کسی را بشما مسلط کند که همهٔ شما را بکشد جناب علی بن الحسین علیهما السلام از حالت شادی ایشان

اندوهناك شد و کریست و فرمود هوی الزمان فلا تفنی عجایبه *** من الکرام وما تهدی مصایبه فلیت شعری
الی کم ذا تجاذبنا فنونه وترانا لم نجاذبه *** لیری بنا فوق اقتاب بلا وطاء وسایق العیس یحمی عنه غاربه
کاننا من اساری الروم بینهم *** کانما قاله المختار کاذبه کفرتم برسول الله ویحکم *** فکنتم مثل من ضلت
مذاهبه هوی الزمان یعنی زمانست که از قبیل دعا باشد یا از قبیل اخبارات زبیقدری و خواری روزکار غدار و در بعض نسخ
بعوض هوی هو اذ شده است یعنی این زمانه لیث وطاء بر وزن کتاب بمعنی بالش و بستر است مقابل غطاء که عبارتست
از پرده و مانند ان غارب بمعنی غایب بنود یکرشتر است که از جا کاه غایب شده باشد معنی بیت اول چنین است خوار و بیقدر
باد این زمانه غدار و چرخ کجرفتار که عجایب وی هرکز فانی نمیشوند و باخر نمیرسند دست از کریبان کرام و نجیبان نمیکشند
و مصایب روزکار دون و چرخ بوقلمون ساکن و ارام نمیشوند و بی نهایت و باخر نمیرسند و معنی بیت دوم اینست کاش من می
دانستم که تاکی حوادث این روزکار غدار با ما در مقام منازعه و مخاصمه خواهند شد و حال انکه ما با این روزکار کجرفتار در
صدد منازعه و مخاصمه نمی شویم و طالب جاه و جلال و مال و منال وی نیستیم و معنی بیت سیم اینست که این زمان بیوفا و چرخ
دغا ما را در بالای اقتاب بی بالش و بی بستر شتران میکردانند در حالتیکه ساربان شتران ممنوع میشود از او شتریکه از قطار
او غایب شده باشد ظاهر اینست که این کلام از قبیل کنایه باشد از اینکه از بسکه شتران ما را با سرعت میرانند که
هر شتریکه از قطار غایب شد مجال این نداشت که انرا بر کردانند و این اقرب محتملات این بیت است معنی بیت چهارم
اینست کویا ما در میان ایشان مانند اسیران روم هستیم و کویا هر وصیتیکه جناب احمد مختار در مراعات و احترام
ما فرموده است باعتقاد ایشان ان پیغمبر بزرکوار در کفته خود راستکو نبوده باشد و معنی بیت اخر اینست وای
بر شما ای جناب رسول خدا دین انحضرت کافر شدید پس مانند کسانی هستید که در مذاهب و اعتقادات کمراه شده باشند
و راه راست را کم کرده براه ضلالت راه پیمایند مصنف ره در باب نوحه جنیان در مصیبت ان امام عالمیان علیه السلام
که از طریقی نقل کرده است هنکامیکه ان ملاعین قاصد شام شوم شدند در اول منزل نوحه ملائکه را شنیدند که
این ابیات را میکفتند ایها القاتلون جهلا حسینا *** ابشروا بالعذاب والتنکیل کل اهل السماء یدعو
علیکم من نبی ومرسل وقبیل *** قد لعنتم علی لسان ابن داود *** وموسی وصاحب الانجیل اکر دال اخر داود
از اول مصراع اخر خوانده شود وزن بیت بنهایت درست میاید خصوصا بتقدیریکه لقد لعنتم وارد شده
و معنی این ابیات در این نزدیکی کذشت و نیز از امالی شیخ صدوق ره روایت کرده است که جماعتی که بمصاحبت لشکر
اشقیا بشام شوم میرفتند نقل کرده اند که پیوسته در هر شب ناله و زاری جنیان را در ماتم انحضرت تا هنکام صبح می
شنیدند و نیز از کتاب خرایج بسند خود از سلیمان بن مهران اعمش روایت کرده است سالی در موسم حج در مکه معظمه
مشغول طواف بودم ناکاه دیدم کسی دست خود را بدرکاه قاضی الحاجات برداشته برای خود دعا میکند و میکوید خداوندا
مرا بیامرز اکرچه میدانم تو مرا هرکز نخواهی بیامرزی سلیمان میکوید از کلام او بدن من لرزید نزد او رفتم و کفتم ای مرد تو
در حرم خدا و رسول او هستی و این روزها روزهای مبارك و محترم است از ماه عظیم محترم پس چرا از مغفرت و امرزش خدا مایوس
و نا امید کشته در جواب کفت ای بنده خدا کناه بزرکی دارم کفتم کناه تو از کوه تهامه بزرکتر است کفت بلی کفتم کناه تو به
کوههای محکم بزرك ثابت برابری میکند کفت بلی و اکر میخواهی ترا نقل کنم کفتم مرا از کناه خود خبر ده کفت بیا از حرم خدا
بیرون رویم تا کناه خود را بتو بکویم چون از حرم بیرون رفتیم ان مرد کفت من یکی از جمله لشکر میشوم عمر بن سعد بودم
هنکامیکه جناب امام حسین علیه السلام را بدرجه شهادت رسانیدند و یکی از ان چهل نفر بودم که سر مبارك انحضرت را از کوفه
بیزید پلید لعین ارمغان میبردند چون روانه راه شام شوم شدیم روزی در دیر نصاری فرود امدیم و ان سر انور در سر
نیزه منصوب بود و پاسبانان حراست میکردند پس سفره افکندیم و طعام حاضر نمودیم که بخوریم ناکاه نظر ما بر دیوار
دیر بدستی افتاد که این بیت را مینوشید اترجوا امة قتلت حسینا *** شفاعة جده یوم الحساب چون اینحال را
مشاهده نمودیم جزع و اضطراب شدید بر ما رخ داد یکی از رفقای ما از جای خود برخواست که ان دست را بکیرد ناکاه دیدیم
که ان دست غایب شد پس ما نشستیم که طعام بخوریم ناکاه همان دست باز ظاهر شد و بدیوار دیر نوشت فلا والله
لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب یعنی نه چنانست نباید امیدوار شفاعت جد بزرکوار انکشته
کروه اشرار بشوند بخدا سوکند هرکز برای ایشان شفاعت کننده پیدا نخواهد شد و ایشان در روز قیامت
در عذاب اتش جهنم معذب خواهند شد پس یاران ما بجهت کرفتن همان دست غیبی برخواستند باز دست

قدرت خدا غایب کردید ایشان بجهة خوردن طعام بجای خود بر کشتند باز ان دست ظاهر و هویدا کردید و نوشت
وقد قتلوا الحسین بحکم جور *** وخالف حکمهم حکم الکتاب بتحقیق این امت بدکردار بحکم و فرمان جور و ستم حسین را
کشتند و حکم ان ملاعین بحکم کتاب خداوند عالمیان مخالفست چون اینحالت را مشاهده کردم طعام نخوردم و نخوردن
ان بر من کوارا کردید بعد از ان راهبی از دیر سر فرود اورد و بسوی ما نظر نمود پس ان نوری که از سر مبارك انحضرت بسوی
اسمان میتابید ساطع بود دید و لشکر ما را مشاهده نمود از پاسبانان پرسید از کدام دیار میائید ایشان کفتند از عراق
میائیم و با حسین محاربه نمودیم و او را کشتیم راهب کفت حسین فرزند فاطمه دختر پیغمبر شما و فرزند ابن عم پیغمبر شما کفتند
بلی راهب در جواب کفت هلاکت باد شما را بخدا سوکند اکر برای عیسی بن مریم فرزندی میشد ما او را بالای احداق دیدهای
خود نکاه میداشتیم و لکن مرا از شما حاجتی و خواهشی هست کفتند چه حاجت از ما داری کفت به بزرك لشکر خود بکوئید
که در نزد من ده هزار درهم هست از پدران خود بمن ارث مانده است که ان ده هزار درهم را از من بکیرد و این سر انور را
تا وقت کوچ در نزد من بکذارد و چون اراده کوچ مینماید باز انسر را رد میکنم پس سخن راهب را بعمر بن سعد خبر دادند انشقی
خسران ماب کفت پولها را از راهب بکیرید و سر را تا هنکام رحیل بدست او بسپارید پس ایشان پیش راهب امدند کفتند
پولها را بیاور تا سر را بتو بدهیم پس راهب دو انبان حاضر نمود که در هر یکی پنجهزار درهم داشت پس عمر بدکردار ناقد و صراف را
کننده حاضر نمود ان پولها را تصرفی کرده و وزن نمود پس عمر پولها را بخازن خود سپرد و راهب انسر انور را از دست ان ملاعین
کرفت باب صاف انرا شسته و از کرد و غبار راه پاك نمود و مشك و کافور بران پاشید بر بالای حجله ابریشمی کذاشت بعد از ان
بسینه خود چسبانید تا هنکام کوچ پیوسته نوحه و ندبه و کریه و بیقراری میکرد تا اینکه در میان لشکر صدای رحیل زدند و سر را
از راهب طلبیدند راهب سر بریده انحضرت را مخاطب نموده عرض کرد ای سر بخدا سوکند من جز بنفس خود مالك نیستم در
فردای قیامت در نزد جد بزرکوار خود برای من شهادت ده که بدرستیکه من شهادت میدهم که خدای معبودی جز ذات اقدس
باری نیست و شهادت میدهم که محمد مصطفی بنده برکزیده و رسول امین خداست و بدست تو بشرف دین اسلام مشرف
شدم و من غلام و دوست تو میباشم پس به پاسبانان کفت من احتیاج دارم که سخنی به بزرك شما بکویم سر را بدست او بسپارم پس
بعمر بن سعد لعین فرمود ترا بخدا و بحق محمد مصطفی سوکند میدهم که دیکر درباره این سر مانند اول رفتار نکنی و دیکر
از میان این صندوق انرا بیرون نیاری ان ملعون کفت چنان میکنم و ان صندوق بیرون نیاورم پس انسر انور را با ایشان داد
و او از دیر خود فرود امد و بسوی کوهها کذاشت و بعبادت پروردکار خود مشغول کردید و عمر بن سعد لعین از انجا کوچ نمود
و دیکر با انسر مانند اول رفتار میکرد و بکفته راهب عمل نمود چون نزدیك دمشق رسید لشکر خود را امر نمود که فرود
ایند چون لشکر در انجا فرود امدند از خزینه دار خود ان پولها را خواست چون خازن ان دو انبان را حاضر نمود عمر ملعون
بمهر و ختام خود نکاه کرد دید بحال خود برقرار است امر کرد سر انبانها را کشودند ناکاه دیدند ان پولها بقدرت خدا همه سفال شده اند
و سکه انها را نکاه کردند دیدند در یکجانب هر یکی از انها بدست قدرت خداوند قادر قهار نوشته شده ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و در جانب دیکر وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون نوشته شده است چون عمر ملعون
این را دید کفت انا لله وانا الیه راجعون زیان کار دنیا و اخرت شدم بغلامان خود امر نمود که انها را بنهر اب بیندازید
پس انها را بنهر اب بیفکندند و از انجا کوچ نموده در فردای انروز داخل دمشق شدند مترجم میکوید ان ملعون بعض حکایات
شام شوم را بسلیمان اعمش نقل کرد چنانکه در جای مناسب خود ذکر خواهم نمود تا سخن خود را رسانید با انجا که یزید ملعون
امر نمود که سر مبارك انحضرت را داخل قبه نمودند که در برابر قبه خود واقع شده بود که پیوسته در انجا شراب میخورد و ما
با چند نفر دیکر به پاسبانی انسر انور موکل نمود و چون هنکام شب در رسید ما نیز بحراست ان قبه که سر را در انجا کذاشته بودند
مشغول بودیم و چیزهائی که در راه شام و مجلس یزید دیده بودم در دل من موجود بود و نمیکذاشت که خواب بچشم من بیاید
چون پاسی از شب کذشت ناکاه صدای جماعتی را شنیدم از اسمان و منادی در جانب اسمان ندا میکرد ای ادم فرود ای پس حضرت
ادم ابو البشر فرود امد با جماعت بسیاری در خدمت انحضرت از ملائك و از اهل اسمانها بودند و منادی دیکر شنیدم که ندا مینمود ای ابراهیم
نازل شو انحضرت نیز با کروه بسیار از ملائك اسمانها فرود امد دیکر ندا دادند ای موسی نازل باش پس حضرت موسی با کروه
بسیاری از ملائکه اسمان فرود امد پس غوغای عظیمی شنیدم و ندا میکردند ای محمد نازل بر من شو پس انحضرت
نازل شد و خلق بسیار و کروه بیشماری از ملائکه در خدمت انحضرت نازل شدند پس ملائکه ها از هر طرف بان قبه
نظر میکردند جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله داخل قبه شد و سر فرزند عزیز خود را برداشت در روایت دیکر

آن بیت ... آنحضرت در زیر آن نیزه که سر انور جناب امام حسین علیه السلام را بان نصب کرده بودند نشست پس نیزه خود بخود پایین
آمد و سر آنحضرت بدامن جد بزرگوار خود افتاد پس آنحضرت سر بریده فرزند مظلوم خود را برداشت بنزد حضرت آدم آورد و فرمود ای پدر من
آدم می بینی که امت من بعد از وفات من در حق فرزندم چه ستمها کرده اند آن ملعون بلبلیان عرض نمود چون اینها را دیدم لرزه بر
اندامم افتاد دیدم جناب جبرئیل از جلو خود برخواست و عرض نمود یا محمد منم صاحب زلزال مرا رخصت ده تا زمین را حرکت
بیام و ایشان را بزلزله هلاک نمایم یا صیحه بکشم این گروه اشقیا را به صیحه خود هلاک سازم آنحضرت فرمود چنان نکن
و رخصت نداد پس عرض نمود یا محمد مرا با این چهل نفر موکل ساز انور بگذار که ایشان را هلاک نمایم پس آنحضرت رخصت داد
جبرئیل بکوش یکی یکی میدمید چون بنزدیک من رسید فرمود تسمع و تری یعنی اینجا ایستاده سخنان ما را میشنوی و ما را
می بینی یا اینکه مرا ایست تو در میان لشکر بود که استغاثه فرزندان جناب رسول خدا را شنید و ستمهائیکه از لشکر
اشقیا بر ایشان وارد میگشت میدید یکه هر چند یکه خود کاری نکرد کار پیغمبر رحمت صدا زد دست از او بردارید و
کاری درباره او بکنید خدا او را انبیا مرا زد پس جبرئیل دست از من برداشت سر آنحضرت را برداشتند از نظر من غایب
شدند از آن شب دیگر سر آنحضرت نایاب و نابدید گردید و خبر از وی معلوم نشد و عمر بن سعد لعین بجهت حکومت
ملک ری بیرون رفت بار دیگر خود برسید خدا عمر او را برید در اثنا راه بجهنم واصل شد سلیمان اعمش چون این سخنان را
از آن ملعون خسران مآب شنید فرمود از من دور شو مرا باتش خود مسوزان سلیمان میگوید آن ملعون را گذاشتم برگشتم نه
دانستم بعد از آن حال خسران مآلش بکجا رسید این بود حاصل روایت کتاب خرایج که مصنف ره روایت کرده است و مصنف
ره از کتاب مناقب قدیم نقل کرده است که در کتاب مذکور مرویست که چون لشکر اشقیا سر آنحضرت را برداشته روانه شام شوم
شدند در راه شبی از شبها در نزد یکی مردی از یهود فرود آمدند چون شراب خوردند و مست شدند با نمرد یهودی
گفتند سر بریده حسین با ماست نمرد گفت این سر بریده را بمن بنمائید و نشان دهید پس کردن میان صندوق این سر انور را
برای او نشان دادند در حالتیکه نور از این سر انور مانند آفتاب عالمتاب بی تابید ساطع بود یهودی از این حالت تعجب نمود
آن سر را از ایشان امانت گرفت بمنزل خود برد بان سر بریده عرض کرد ای سر مرا در نزد جد بزرگوارت شفاعت کن
بقدرت از خدا سر حضرت ناطق و سخن گو شد فرمود شفاعت من برای محمدیین خواهد شد و تو محمدی نیستی یعنی
شفاعت من برای کسانی میشود که به نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله قایل شده باشند تو از آنها نیستی
چون مرد این معجزه ها را از سر بریده آنحضرت دید خویشان خود را بسر خود جمع نموده پس آن سر انور را در میان طشتی گذاشت
و گلاب و کافور و مشک و عنبر برای آن سر ریخت بفرزندان و خویشان خود فرمود این سر فرزند دختر محمد مصطفی است بعد
از آن گریست و گفت و الهفاه بخدمت جد بزرگوار تو نرسیدم تا در دست مبارکش بدین اسلام مشرف شوم بعد از آن
گفت واحسرتاه ترا هم زنده نیافتم که بدست مبارک تو مسلمان شوم و در پیش روی تو جهاد با دشمنانت نمایم اگر در
این ساعت مسلمان شوم در روز قیامت مرا شفاعت نمایی پس سر بریده حضرت بزبان فصیح و بلیغ سخن فرمود اگر
مسلمان شوی ترا شفاعت نمایم پس ساکت شد چون نمرد و خویشان او این اعجاز را دیدند همه ایشان بشرف اسلام سرافراز
و سربلند گردیدند مصنف ره بعد از نقل این قضیه فرموده است شاید این یهودی راهب قنسرین است که بسبب سر
مبارک جناب امام حسین علیه السلام مسلمان شد در اشعار شعرا ذکر و مذکور است جوهری جرجانی قصه او را در مرثیه جناب
امام حسین علیه السلام ذکر نموده است مترجم میگوید قنسرین بکسر قاف و فتح نون مشدده نام بلدیست و اسم مملکتیست
در نزدیکی شام و در کتاب جلاء العیون خود راهب اول را همین سر یهودی حمل نموده است و دو قصه را یکی حساب
کرده است لکن بحسب دقت باید دو نفر بوده باشند و اگر کسی درست تامل نماید که این قضیه با هم دیگر منافات کلی
دارند نباید دو تا را یکی حساب کنیم انتهی مصنف ره در باب تعجیل عذاب قاتلان آنحضرت از خصایص نطنزی حکایت
راهب قنسرین را بوجه دیگر نقل کرده است و آن اینست که چون سر مبارک را بمنزل قنسرین وارد نمودند راهبی از صومعه
خود نگاه نمود دید نوری از آن سر انور بسوی آسمان ساطع است و از دهن مبارکش نور درخشنده بیرون میاید و بجانب آسمان
بلند میشود چون این امر غریب را دید ده هزار درهم آورد و آنها را با ملاعین داد و سر را از ایشان گرفت بصومعه خود داخل
نمود صدائی بگوش راهب رسید نگاه کرد کسی را ندید شنید که صاحب صدا میگوید خوشا بحال تو و خوشا بحال کسیکه
حرمت این سر را بشناسد چون راهب این قضیه را مشاهده نمود سر خود را بجانب آسمان برداشت و عرض کرد ای پروردگار
من ترا بحق عیسی سوگند میدهم امر نما که این سر مبارک با من تکلم نماید پس سر بریده آنحضرت بسخن آمد فرمود ای راهب

چه میخواهی راهب عرض کرد تو کیستی خودت را بمن نشان ده حضرت فرمود منم فرزند محمد مصطفی و منم فرزند علی مرتضی
منم میوه دل فاطمه زهرا و منم کشته بیابان کربلا منم مظلوم منم عطشان پس ساکت شد پس راهب روی خود را بروی انور آن
حضرت گذاشت و عرض نمود که روی خود را از روی مبارکت بر نمیدارم تا اینکه بفرمائی که من در روز قیامت شفیع تو میباشم آن
سر انور فرمود بدین جد بزرگوار من برگرد تا ترا ضامن شفاعت بشوم راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله پس حضرت قبول شفاعت نمود چون روز شد لشکر اشقیا سر آنحضرت را از راهب گرفتند و درهمها را
برداشتند و روانه شدند چون بوسط بیابان رسیدند دیدند آن درهمها سنگ شده بودند مصنف ره از سید
بزرگوار سید ابن طاوس ره روایت کرده است که چون گروه اشقیا سر مبارک آنحضرت را با زنان و اهل بیت کرام او را
در قید اسیری بنزدیکی شام شوم رسانیدند جناب ام کلثوم نزد شمر بن ذی الجوشن حرامزاده آمد فرمود برای تو حاجتی دارم
آن کافر ملعون عرض کرد از من چه حاجت میخواهی فرمود از تو خواهش دارم که چون ما را داخل این بلد میکنی ما را از دری ببر که تماشا
کنان و ناظران در آن دروازه اندک بوده باشد و پیش بروان نیزه داران را بگو که سرها را از میان محامل ما بیرون برند و ما را
از سرها دور سازند بتحقیق از بسیاری تماشای مردم خوار و ذلیل شدیم در حالتیکه ما با این حالت هستیم آن حرامزاده عنید
بسبب طغیان و کفر و عناد خود در مقابل آن خواتون مکرمه یاران ستمکاران خود را امر نمود که سرهای شهدا را به نیزه ها
نصب نمودند و داخل وسط محامل اهل بیت رسالت کردند و ایشان را با این صفت و حالت از میان ناظران اهل شام می
بردند تا اینکه ایشان را بدروازه شام آوردند و نشاندند در پهلوی مسجد جامع میدان وی نگاه داشتند که همیشه اسیران را برای
تماشای مردم نگاه در آنجا میداشتند و صاحب مناقب سند خود از سهل بن سعد روایت کرده است که بجای بعزم بیت المقدس از
منزل خود بیرون رفتم تا اینکه گذارم بشهر شام افتاد بشهر داخل شدم دیدم که اینجا شهریست که نهرها بسیار و درختان بیشمار دارد
بازارها و دکانها را آذین بسته اند شهر را زینت داده پرده ها و گلوگلان و دیباها بدیوارها آویخته اند و اهل شام شادمان و خندان
بودند بیکدیگر بشارت و مبارکباد میگفتند در نزد ایشان زنان ساز زنند و نوازنده دف میزنند و طبل مینوازند و برقص
مینمایند مردم خود را با زیب و زیور آرایش داده بودند من در دل خود خیال کردم که برای اهل شام عیدیست که ما از آن نا
آشنائیم دیدم جمعی در کناری نشسته با همدیگر سخن میگویند من بنزد ایشان رفتم و گفتم ای قوم آیا برای شما عیدیست که ما از آن
نشناخته باشیم گفتند ای شیخ ترا در این شهر غریب و بیخبر می بینیم گفتم منم سهل بن سعد بشرف دیدار جناب محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله فایض شده ام و بخدمت آنحضرت رسیده ام گفتند ای سهل البته تعجب است که از آسمان خون نمیبارد و زمین
اهل خود را فرو نمی برد گفتم چرا چنین بشود گفتند اکنون سر حسین فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را از عراق
برای یزید هدیه میاورند گفتم واعجبا سر حسین را هدیه میاورند مسلمانان و مردم شام شادی میکنند پرسیدم
از کدام دروازه داخل میشوند اشاره کردند بدروازه که نام آن باب ساعات است گفتند پس بان دروازه رفتم در آن
اینجا ایستادم ناگاه دیدم علمها پیدا شدند و علم از عقب علم پی در پی میایند ناگاه دیدم اسب سواری میاید که در دست
آن ملعون نیزه هست در سنان نیزه سری نصب کرده است که شبیه ترین مردم است بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت
جمال و رخسار و از عقب آن نیزه داران زنان چند بشتران بی جهاز و بالش سوار نموده اند و نزد اول آن زنان و کودکان رفتم
و عرض کردم ای دختر تو کیستی فرمود منم سکینه دختر حسین علیه السلام عرض کردم آیا ترا برای من حاجتی و فرمایشی هست
منم سهل بن سعد از جمله کسانی هستم که جد بزرگوار ترا دیده اند و حدیث از آنحضرت شنیده ام فرمود ای سهل بان نیزه
دار بگو که سر را قدری از ما پیشتر ببرد تا اینکه مردم به تماشای سر مشغول بشوند بحرم و دختران جناب رسول خدا نظر
نکنند سهل میگوید من نزد آن ملعون رفتم که سر حضرت را به نیزه خود زده بود گفتم آیا ترا امکان است که حاجت مرا
برآوری چهار صد دینار از من بگیری آن ملعون گفت حاجت تو چه میباشد گفتم این سر را قدری پیشتر ببر پس آن ملعون سر را پیش
کشید و آنچه برای او وعده کرده بودم دادم سهل میگوید پس آن سر مبارک را در میان طشتی گذاشتند داخل مجلس یزید پلید نمودند
من نیز با ایشان داخل شدم دیدم یزید ملعون در بالای تخت و سریر مملکت نشسته و در سر آن شقی تاجی هست
که بدر و یاقوت زینت داده اند و در اطراف آن ملعون گروه بسیاری از مشایخ قریش نشسته اند چون صاحب بود آن نیزه
سر انور آنحضرت را در داخل شد رجز میخواند و میگفت اوقر رکابی فضة و ذهبا انا قتلنا السید المحجبا
قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبا یعنی زیاده و پر کن رکاب مرا از نقره و طلا زیرا که
ما بیم سید محجب بزرگوار را کشتیم و کشتیم کسیرا که بهترین مردم روزگار است از جهت پدر و مادر و بهترین

ایشان است هنگامیکه بنسبتی منسوب بشوند چون یزید پلید این ابیات را از آن لعین عنید شنید گفت اگر دانسته بودی که او بهترین مردم است پس چرا او را کشتی آن زیانکار دنیا و آخرت گفت بامید وعدهٔ جایزهٔ تو او را کشتم یزید ملعون امر نمود که گردن او را بزنند پس سر آن ملعون خسران مآب از بدن نحس جدا نمودند مترجم میگوید مصنف ره در غیر این مقام فرموده است که این ملعون سنان بن انس بود که کشته شد و شرح این ابیات در اوایل باب سیزدهم در ضمن [illegible] گذشت انتهی و سعد میگوید سر آنحضرت را در میان طبقی گذاشتند که از طلا بود یزید ملعون میگفت چگونه دیدی یا حسین مترجم میگوید از سیاق خبر مذکور و کیفیت سیاق ترتیب مصنف ره چنان معلوم و مشخص میشود که همینکه سر آنحضرت را داخل شام نمودند بمجرد ورود بمجلس یزید پلید بردند و بعض قضایای دیگر در روز دیگر واقع شده انتهی مصنف ره از سید بزرگوار سید بن طاوس ره روایت کرده است که آن بزرگوار میفرماید مرویست که بعض فضلای تابعین چون سر مبارک جناب امام حسین را در شهر شام شوم در بالای نیزه مشاهده کرد از بسیاری غصه و اندوه نفس خود را مدت یکماه از همه دوستان و آشنایان خود مخفی و پنهان نمود چون اصحاب همان مرد فاضل تابعی بعد از یکماه او را پیدا کردند و از وجه پنهان شدنش سؤال نمودند در جواب ایشان فرمود آیا نمی بینید چه بلائی بسر ما آمده بعد از آن این ابیات را خواند جاؤا براسك یا ابن بنت محمد قتلوا جهاراً عامدین رسولا قتلوك عطشانا ولما یرقبوا فی قتلك التأویل والتنزیلا ویکبرون بان قتلت وانما قتلوا بك التکبیر والتهلیلا یعنی ای فرزند دختر جناب محمد مصطفی سر ترا ارمغان آوردند و ترا کشتند آشکارا از روی عمد جناب رسول خدا را کشتند ترا تشنه لب کشتند هیچ و جهد در کشتن تو اسرار آیات و تنزیل قرآن را که دلالت بر حرمت کشتن تو داشتند مراعات نکردند بجهة قتل تو از روی شادی تکبیر گویند و حال آنکه ایشان بسبب کشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند سید بن طاوس و صاحب احتجاج ره روایت کرده اند که چون اهلبیت رسالت را در در مسجد جامع نگاه داشتند چنانکه عادت ایشان در حق اسرای ملل خارجه چنین بود و جناب علی ابن الحسین علیه السلم در میان اهل بیت حاضر بود در آن هنگام شیخی از مشایخ شام بنزد اهل بیت رسالت رسید عرض نمود حمد و ثنا مر خداوندی را سزاست که شما را کشت و هلاک نمود و شهرها را از مردان شما راحت و فارغ فرمود و بکشتن شما شاخهای فتنه و فساد و بیخهای شرارت را برافکند و از آنجا بر کند و شروع نمود بدشنام دادن چون سخن آن شیخ شامی باخر رسید جناب سید سجاد علیه السلم فرمود ای شیخ من به سخنان تو گوش دادم تا اینکه سخنان خود را تمام نمودی و آنچه در دل تو از عداوت و دشمنی و بغض و کینه موجود بود آشکار کردی پس تو بسخنان من گوش کن چنانکه من گوش کردم آنمرد عرض کرد هرچه میخواهی بگو حضرت فرمود ای شیخ آیا کتاب خدا را خوانده شامی عرض نمود بلی حضرت فرمود مگر این آیه را نخوانده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی یا محمد باصحاب خود بگو که من برحمت و مشقت خود از شما هیچ اجر نمیخواهم مگر مودت و محبت در حق خویشان من آن شیخ شامی عرض نمود بلی خوانده ام حضرت فرمود ما همان خویشان جناب رسول خدا هستیم که خدا مودت ما را اجر و جزای نبوت قرار داده است حضرت فرمود آیا در سورهٔ بنی اسرائیل حق مخصوصی از برای ما یافته که سایر مسلمانان را حق و نصیبی در آن نبوده باشد که بآن اختصاص بما داشته باشد آن شیخ شامی عرض نمود نیافتم و ملتفت نشده ام حضرت فرمود آیا این آیه را نخوانده وآت ذا القربی حقه یعنی از برای صاحب قرابت حق او را بیار و نصیب او را بده عرض نمود بلی خوانده ام حضرت فرمود مائیم همان کسانی که خدا پیغمبر خود مأمور نموده که حق ایشان را برای ایشان برساند شامی عرض کرد شما باید همان کسان حضرت فرمود بلی ما همان کسان هستیم حضرت فرمود این آیه را خوانده واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی شامی عرض نمود بلی خوانده ام حضرت فرمود مائیم صاحبان قرابت رسول خدا که خمس غنایم و مکاسب مردم برای ماست حضرت فرمود آیا در سورهٔ احزاب حقی مخصوص از برای ما یافته که سایر مسلمانان را بهره و نصیب در آن نباشد عرض نمود نه جناب علی بن الحسین علیهما السلم فرمود مگر این آیه را نخوانده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی نیست جز این نیست که خداوند عالمیان اراده دارد و میخواهد که هر پلیدی و عیب و نقص را از شما که اهلبیت پیغمبرید دور سازد و شما را پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر نماید شیخ شامی عرض نمود بلی خوانده ام حضرت فرمود مائیم مراد از اهل بیت که خدا ما را بآیهٔ تطهیر مخصوص فرموده است آن شیخ شامی چون این سخنان را شنید ساکت شد و بگفتهٔ خود پشیمان شد و عرض نمود ترا

بخدا سوگند میدهم شما باید مراد از اهلبیت و آیهٔ تطهیر جناب علی بن الحسین علیهما السلم فرمود بخدا سوگند مائیم مراد از اهلبیت بی شك و شبهه بحق جد بزرگوارم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم میخورم مائیم همان اهلبیت پس شیخ شامی دست خود را بسوی آسمان برداشت و سه دفعه عرض نمود اللهم انی اتوب الیك یعنی خداوندا بسوی تو بازگشت میکنم از گفته خود خداوندا بازگشت و توبهٔ من بسوی تست از عداوت آل محمد و از قتل اهلبیت محمد صلی الله علیه و آله بخدا سوگند مدتها بود که آیات قرآن را میخواندم پیش از امروز باین آیات ملتفت نشده بودم در روایت سید چنانست که چون شیخ شامی این سخنان خوش بیان و حجت و برهان را از آن امام انس و جان شنید گریه نمود و عمامهٔ خود را بزمین انداخت و گفت خداوندا بسوی تو بیزاری میکنم از دشمن آل محمد از جن و انس بعد از آن به جناب سید سجاد عرض نمود آیا مرا توبه هست حضرت فرمود بلی اگر توبه نمائی خدا توبهٔ ترا قبول فرماید و تو در بهشت با ما خواهی شد آن سعادتمند نیکو عاقبت عرض نمود من از گفته خود توبه و بازگشت نمودم حکایت شیخ شامی بگوش یزید بی دین کافر شقی رسید حکم نمود که آن بزرگوار را کشتند شیخ بزرگوار شیخ مفید و شیخ ابن نما ره فرموده اند که از عبدالله بن ربیع حمیری مرویست که روزی در دمشق در نزد یزید پلید نشسته بودم ناگاه زجر بن قیس لعین داخل مجلس شد یزید ملعون برای زجر گفت وای بر تو از عراق چه خبر داری و بمصاحبت خود چه چیز آورده آن ملعون گفت بشارت باد بر تو ای امیر مؤمنان بفتح و نصرت خداوند عالمیان حسین بن علی با هجده نفر از اهلبیت خود و به شصت نفر از شیعیان و دوستان خود بزمین عراق وارد گردید ما هم بلشکر انبوه بسوی ایشان روانه شدیم و ایشان را مخیر نمودیم در اینکه گردن بطاعت و فرمان امیر عبیدالله نهند یا جنگ نمایند ایشان قبول اطاعت و فرمان بردن نکردند و اختیار قتال و کارزار نمودند پس ما در هنگام تابیدن آفتاب عالمتاب بر ایشان هجوم آوردیم و جماعت ایشان را از هر طرف احاطه نمودیم چون شمشیرهای برندهٔ ما در سر آنقوم قرار گرفت ایشان از ترس شمشیرهای ما بجاها گریزان شدند که پناهگاه ایشان نمیشد و از ترس ما بهر تل و گودال پناه بردند چنانکه کبوتر از ترس شهباز بهر خس و خاشاك و تل و گودال پناه میبرد بخدا سوگند ای امیر مؤمنان چندان مدتی نگذشت مگر بقدر نحر کردن شتری یا بقدر خواب قیلوله که همهٔ ایشان را شربت ناگوار مرگ را چشانیدیم و تا آخر ایشان را کشتیم و یکی را از ایشان زنده نگذاشتیم اینك اجساد ایشان عریان و جامه‌های ابدان ایشان بخونها آلوده و رنگین و گونه‌های روی ایشان در روی خاك افتاده آفتاب گرم بدن ایشان را می تابد و گرد آن میپاشد بادهای ریگ و خاك و خس و خاشاك بر ایشان میریزند و زوار ایشان مرغهای کرکس و شهبازان هواست چون یزید پلید سخن آن کافر عنید را شنید اندکی سر فرو افکند بعد از آن سر برداشت و گفت من از طاعت شما بکشتن حسین خوشنودتر بودم اگر من در برابر او میبودم هر آینه از سر تقصیر او میگذشتم و او را عفو مینمودم مترجم میگوید هر یکی از آن دو کافر حرامزاده دروغ گفتند اما زجر ملعون بجهة خوش آمد یزید پلید لشکر پسر زیاد حرامزاده را تعریف و توصیف نمود و ترس گروه آنحضرت که از شجاعت آن شاه کم سپاه در دل لشکر نامسعود عمر بن سعد مردود افتاده بود بلشکر آنحضرت نسبت داده و آن ملاعین همان کسانی بودند که پیوسته از ترس و واهمهٔ شمشیر آبدار هر یکی از یاوران آنحضرت گردکار و بگریز و هزیمت مینهادند کار ایشان جز این نبود که از دور سنگ و تیر بیندازند چنانکه از تتبع اخبار راستگویان و تواریخ و سیر دشمنان معلوم و مشخص میشود و اما یزید حرامزاده بخدا سوگند در کلام مذکور خود که بزجر گفت دروغگو بود زیرا که آن کافر عنید بجز کشته شدن آنحضرت بچیز دیگر راضی نمیشد چنانکه از اخبار گذشته و آینده معلوم میشود در امالی شیخ طوسی ره بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است هنگامیکه جناب علی ابن الحسین علیهما السلم وارد شام میشدند ابراهیم بن طلحه ملعون بجهت جراحتی که در جنگ جمل در دل نجس داشت باستقبال جناب علی بن الحسین علیهما السلم شتافت از روی شماتت عرض کرد یا علی بن الحسین در آخر کدام کس مغلوب و کدام کس غالب شد حضرت سر مبارك خود را در محمل پیچیده بود فرمود اگر میخواهی بدانی که کدام کس غالب است چون وقت نماز میشود اذان و اقامه بگو یعنی نوبت میدانی که کدام کس است و نام کدام کس تا روز قیامت در اذان و اقامه گفته میشود شیخ مفید ره روایت کرده است که جناب علی بن الحسین علیهما السلم در راه شام هیچ سخنی بیکی از گروه اشرار نمیگفت و با ایشان تکلم نمی نمود تا اینکه بدر خانهٔ یزید رسیدند محفر بن ثعلبه ملعون صدای خود را بلند نمود و گفت اینك محفر بن ثعلبه فاجران لئام را دستگیر نموده بنزد امیر مؤمنان آورده چون سخن آن حرامزاده بگوش جناب علی بن الحسین علیه السلم رسید آن کافر عنید را جواب داد و فرمود که آنچه مادر

بمخفر زاییده است شریرتر و نانجیب تر است صاحب مناقب اینکلام را زیاده کرده است که گفت ولکن خدا روی پسر مرجانرا
قبیح نماید بروایت شیخ بن نما ره از تاریخ دمشق یزید پلید جواب بمخفر بن ثعلبه داد و گفت کسیکه مادر مخفر زاییده
است شریرتر و لئیم تر است مترجم میگوید ابو مخنف در مقتل خود از سهل شهرزوری روایت کرده است هنگامیکه جناب
علی بن الحسین علیهما السلام داخل شهر شام میشد این ابیات را میخواند اُقادُ ذَلیلاً فی دِمَشْقَ کَاَنَّنی مِنَ الزَّنجِ عَبْدٌ غابَ
عَنْهُ نَصیرٌ وَجَدّی رَسُولُ اللّهِ فی کُلِّ مَشْهَدٍ وَشَیْخی اَمیرُ الْمُؤمِنینَ وَزیرٌ فَیا لَیْتَ لَمْ اَنْظُرْ دِمَشْقَ وَلَمْ یَکُنْ
یَزیدُ یَرانی فِی الْبِلادِ اَسیرٌ یعنی مرا از روی خواری و ذلت در کوچه های دمشق بهر طرف میکشند گویا من در نزد
ایشان غلامی هستم از زنگ که یاور و ناصرش از او غایب شده است و حال آنکه جد بزرگوارم در همه جا مشهور و
معروفست باینکه حضرت رسول امین رب العالمین است و بزرگ و پدر من جناب امیر مؤمنان و زیران پیغمبر بر
گزیده است کاش نظر من بدمشق نمی افتاد و یزید مرا در شهرهای دید که اسیر و دستگیر میکردم سهل میگوید
در اینهنگام سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام را از برابر غرفه بلندی میبردند در بالای آن غرفه پنج نفر از
زنان شام نشسته بودند تماشا میکردند در میان ایشان پیرو زنی ملعونه نشسته بود ناگاه سنگی برداشت و بر
لبهای سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام زد سهل میگوید چون این بی ادبی را دیدم عرض نمودم خداوند ایشانرا
هلاک گردان هنوز کلام من تمام نشده بود آن غرفه خراب شد و آن زنها همه هلاک شدند انتهی مصنف ره هم
فرموده است که بخط بعضی افاضل محدثین یافتم که از خط شریف شهید اول ره نقلکرده بود که چون سرهای شهدا
کربلا و اسیران اهلبیت جناب رسول خدا را وارد شام مینمودند یزید پلید لعنه الله این دو بیت را میخواند لَمّا بَدَتْ
تِلْکَ الرُّؤُسُ وَاَشْرَقَتْ تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلی رُبی جَیْرُونِ صاحَ الْغُرابُ فَقُلْتُ صِحْ اَوْلا تَصِحْ فَلَقَدْ قَضَیْتُ
مِنَ النَّبِیِّ دُیُونی ربی بر وزن هدی نام موضعی است شاید در اینجا مراد از وی تل بوده باشد جیرون بر وزن
جیحون نام موضعی است در شام یعنی در هنگامیکه این سرها بر یزید ظاهر و نمایان شدند و این روها درخشند
مانند آفتابهای عالمتاب در تل جیرون درخشنده و پرتو افکنده گردیدند ناگاه کلاغی صیحه و ناله نمود پس من
بآن غراب گفتم میخواهی صدا و آواز بکن یا صدا نکن بتحقیق من از پیغمبر قرضهای خود را گرفتم و قصاص خود را از او
بجا آوردم در مناقب مرویست که عبد الرحمن بن حکم در مجلس یزید حاضر بود این دو بیت را خواند لَهامٌ بِجَنْبِ
الطَّفِّ اَدْنی قَرابَةً مِنِ ابْنِ زِیادِ الْعَبْدِ ذِی النَّسَبِ الْوَغْلِ سُمَیَّةُ اَمْسی نَسْلُها عَدَدَ الْحَصی وَبِنْتُ رَسُولِ
اللّهِ لَیْسَ لَها نَسْلٌ یعنی بنیا حسرت و اندوه است به سریکه در جانب کنار نهر فرات بریده شد از آن نزدیکتر بوده
از جهت قرابت و تقرب به پسر زیاد غلام بی علاج صاحب نسب بیست رذیل نزدیک نمودند سمیه زانیه
مادر زیاد ملعون نسل آنملعونه در صفحه روزگار بعدد سنگریزه های بیابان شد و دختر جناب رسول خدا را
نسلی در روزگار نماند در مصراع اول بیت اول احتمال دیگر هست در مقام بیان اینقدر کافیست یزید لعین در جواب
عبد الرحمن گفت بلی چنین است خدا پسر مرجانه را لعنت کند اگر مانند حسین بن فاطمه بنزد من وارد میشد و
در برابر او میگشتم هر خواهشی از من مینمود آنرا بجا میاوردم و حاجتهای او را روا میکردم و بقتل مقدور مرگرا از
آن ناحسین دفع مینمودم هر چند یکه بهلاک بعض فرزندان من میشد لکن خدا امری مقدر فرمود که دفع آن
نشد در روایت دیگر یزید لعین به گوش عبد الرحمن آهسته گفت سبحان الله اینمقام را بسخن تو مناسبت نه
...در تراچه شد است که ساکت نمیشوی شیخ مفید ره فرموده است که چون سرهای شهدا را در برابر یزید لعین
...اشتند سر نور جناب امام حسین علیه السلام در میان آن سرها بود یزید حرامزاده این بیت را خواند تفلق هاماً
...من اعزة علینا و هم کانوا اعق و اظلما یعنی سرهای گروهی که نسبت بما هجوم آورده میباشند و تکبر نمایند
...و غلبه داشته باشند شکافته مینمائیم در حالتیکه ایشان بر ما عاق و ظلم کننده بودند یحیی بن حکم برادر
عبد الرحمن بن حکم شعر عبد الرحمن بن حکم را در مقابل شعر یزید پلید خواند یزید پلید از سینه یحیی بدست خود
...زد و گفت ساکت باش بعد از آن روی قبیح خود را بسوی اهل مجلس برگردانید و گفت صاحب این سر من مفاخرت
...و بزرگی اظهار میکرد و میگفت پدر من بهتر است از پدر یزید و مادر من بهتر است از مادر یزید و جد
من از جد یزید بهتر است و من از یزید بهتر هستم و این مفاخرت و دعوای بزرگی او را بکشتن داد اما سخن او
که پدر من از پدر یزید بهتر است پدر من با پدر حسین احتجاج نمودند و بمقام مجادله برامدند خدا

خداوند عالمیان پدر مرا غالب نمود و بر پدرش ترجیح داد و اما قول او که مادر من از مادر یزید بهتر است بجان خود سوگند
میخورم که در این سخن راستگو بود زیراکه فاطمه زهرا دختر رسول خدا از مادر من بهتر بود و اما قول او که جد من از جد یزید
بهتر است پس برای هیچکس سزاوار و روا نیست که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد بگوید که او از محمد صلی الله علیه و آله
بهتر است اما قول او که میگفت من از یزید بهتر هستم پس شاید او این آیه را نخوانده باشد قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ در عیون اخبار
بسند خود از فضل روایت کرده است که از جناب امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود که چون سر مبارک جناب امام حسین
علیه السلام را بشام داخل نمودند یزید لعین امر نمود که آن سر مبارک را در پیش روی آنکافر عنید گذاشتند خوان حاضر نمودند
سفرها گستردند و طعامها حاضر ساختند و آن ملاعین طعام میخوردند و از پیاله ها فقاع میاشامیدند چون از طعام خوردن
فارغ شدند آنملعون امر نمود که آنسر مبارکرا در توی طشتی بزیر سریر یزید شریر گذاشتند بر روی تخت رقعه های شطرنج بچیدند
یزید پلید در روی سریر نشسته با حریف خود شطرنج میباخت و جناب امام حسین و پدر و جد بزرگوارش را به بدی ذکر میکرد
و بر آن بزرگواران استهزا مینمود هنگامیکه در شطرنج بازی بحریف خود غالب میشد از فقاع سه مرتبه می آشامید و فضله
و درد فقاع را از نزدیک طشت بزمین میریخت حضرت فرمود هر کس از شیعیان ما باشد باید از آشامیدن فقاع و شطرنج
بازی پرهیز نماید فرمود کسیکه بفقاع یا بشطرنج نظر نماید باید از مصایب جناب امام حسین علیه السلام یاد آوری کند بر یزید
لعین و آل زیاد ملاعین لعنت نماید خداوند عالمیان گناهان او را از نامه عملش محو میسازد هر چند گناهانش در شمار
ستارگان آسمانها بوده باشند و نیز در کتاب مذکور بسند دیگر از هروی روایت کرده است که از جناب امام رضا علیه السلام
شنیدم که میفرمود اول کسیکه در شهر شام در دین اسلام برای او فقاع درست کردند یزید بن معاویه ملعون بود و آن فقاع را در
هنگام طعام خوردن آنملعون از خوانی که بر روی سر جناب امام حسین علیه السلام گسترده بود نزد حاضر کردند آنکافر عنید از آن شراب
میخورد و بیاران خود میداد و ایشان نیز از آن میاشامیدند و آنکافر برای ایشان میگفت از این شراب مبارک بیاشامید از جمله مبارک
بودن این شراب آنست که در اول آشامیدن ما از وی چنان اتفاق افتاد که ما از آن میخوریم هنگامیکه سر دشمن ما حسین در پیش روی
ماست و خوان ما بر سرش گسترده شده و ما طعام میخوریم و حال آنکه نفوس ما هیچ غصه و اندوه ندارند و ساکن و آرام هستند
و دلهای ما مطمئن است حضرت فرمود هر کسیکه از شیعیان ما بوده باشد باید از آشامیدن فقاع پرهیز نماید زیراکه آن شراب دشمنان
ما از آن آشامیده اند الخبر در امالی شیخ صدوق قدس سره مرویست که چون اهلبیت رسالت را در هنگام روز روشن بر در بازار
شام شوم نمودند جفاکاران اهل شام گفتند ما تا امروز اسیران بهتر از این اسیران ندیده بودیم شما از کدام اسیران هستید گروه
هستید جناب سکینه خاتون فرمود ما اسیران آل محمد هستیم سید بن طاوس ره روایت کرده است که اهل و عیال و دختران
و زنان جناب امام حسین علیه السلام را داخل مجلس یزید نمودند هنگامیکه آنها از ریسمانها محکم بسته بودند مترجم میگوید
از منتخب المراثی منقولست که جناب سید سجاد علیه السلام فرموده است که چون ما را داخل شام نمودند و خواستند که داخل
مجلس یزید پلید نمایند ریسمان حاضر کردند ما را مانند گوسفندان بستند و ریسمانها از گردن من و گردن عمه ام جناب زینب
جناب ام کلثوم و سایر دختران و اهل حرم بسته بودند و اگر در راه رفتن از ما قصوری میشد ما را میزدند تا اینکه ما را به
اینحالت داخل مجلس یزید پلید نمودند آنملعون با کمال غرور و نخوت در بالای سریر سلطنت نشسته بود و از صاحب کتاب
انوار نعمانیه منقولست که یزید پلید از یکی یکی پرسید برای او نشان میدادند و زجر بن قیس حرامزاده از طرف ریسمان ایشان را گرفته
بود میکشید جناب سکینه خاتون از بی چادری روی مبارک خود را با آستین خود پوشیده بود یزید پلید پرسید این دختر کیست گفتند
سکینه دختر حسین یزید حرامزاده گفت تو دختر حسین هستی ای خاتون مصیبت زده از گریه گلوگیر شد و قطرات اشک از
دیدهایش جاری گردید خلقی بر آن مظلومه رخ داد نزدیک شد که روح از بدنش مفارقت نماید یزید ملعون عرض کرد دیگر گریه
تو چه چیز باعث شد فرمود چگونه گریه ننماید کسیکه ساتری ندارد که روی خود را بپوشد آنکافر عنید با آن قساوت قلب
رقت نموده گریه بر او مستولی شد و تمام حاضران نیز گریستند یزید پلید گفت خدا به پسر زیاد لعنت کند چه قدر...
بر آل رسول سخت شده است مترجم میگوید اگر چه مصنف ره این روایت را ذکر نفرموده است لیکن چیزیکه در این باب
کرده است که شهادت به صدق این روایت دارد چنانکه از شیخ مفید ره روایت کرده است که یزید ملعون زنان و دختران
آل رسول را طلبید در پیش او نشانیدند حالت پریشانی و جامه های کهنه ایشانرا دید و حالت مستنکره مشاهده
نمود دلش بر پریشانی ایشان سوخت پس چنان گفت خدا روی پسر مرجانه را قبیح نماید اگر میان شما و میان او قرابت و خویشی
میشد در حق شما چنین ستمی نمینمود و شما را باینحالت و هیئت نمی فرستاد و از امالی شیخ صدوق از جناب فاطمه

دختر امیر مؤمنان روایت کرده است که چون ما را در پیش روی یزید بن معاویه لعنهما الله نگاه داشتند بحالت پریشانی
مارقت نمود و مهربانی کرد سید بن طاوس رح روایت کرده است که چون اهلبیت رسالت را باین حالت دست بسته در پیش
روی یزید پلید نگاه داشتند جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرمود ای یزید ترا بخدا سوگند میدهم گمان تو بجناب رسول
خدا چیست که اگر آنحضرت ما را باین حالت ببیند چون آن ملعون این سخن را شنید امر کرد ریسمانها را بریدند در آنهنگام
سر مبارک جناب امام حسین را در پیش روی آن شقی بر زمین گذاشتند و زنان اهلبیت رسالت را از پشت سر پریشانیدند
تا نظر ایشان بر آن سر نور نیفتد چون جناب امام زین العابدین علیه السلام سر بریده پدر بزرگوار خود را در آنحالت مشاهده
نمود حالتی بر آنجناب حادث شد که دیگر هرگز تا هنگام مرگ از سر هیچ حیوانی تناول نفرمود شیخ ابن نما روایت کرده است که
جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است که ما را داخل مجلس یزید نمودند در حالتیکه ما دوازده نفر مرد بودیم که همه
ما را بزنجیر بسته بودند چون ما را در پیش روی یزید نگاه داشتند گفتم ای یزید ترا بخدا سوگند میدهم چه ظن داری
برسول خدا اگر ما را باین حالت ببیند فاطمه دختر جناب امام حسین علیه السلام فرمود ای یزید سزاوار است که دختران
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اسیر و دستگیر باشند چون اهل مجلس این سخن را شنیدند همه ایشان شروع بگریه
نمودند و اهل خانه یزید صداها بناله و شیون بلند کردند جناب علی بن الحسین علیهما السلام میفرماید در حالتیکه مرا به
زنجیر بسته بودند به یزید گفتم آیا رخصت میدهی که سخنی بگویم آنکافر عنید گفت بگو و هذیان نگو حضرت فرمود من در
مقامی ایستاده ام که مانند مرا سزاوار نیست که سخن هذیان و جفنگ بگوید گفتم گمان تو برسول خدا چگونه است
اگر مرا در پیش روی تو در زنجیر ببیند آن ملعون بکسانیکه در اطراف او نشسته بودند گفت زنجیر او را بردارید و غلش را
باز نمایید در تفسیر علی بن ابراهیم از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود هنگامیکه جناب علی
بن الحسین علیهما السلام را داخل مجلس یزید پلید نمودند نگاهی بآنحضرت نمود بعد از آن از روی شماتت گفت یا علی بن
الحسین وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ یعنی چیزیکه بشما رخ داد از مصیبت سبب کارهائی است که دستهای
شما کسب کرده بود حضرت فرمود حاشا این آیه در شان ما نیست بلکه در حق ما این آیه نازل شده است مَا أَصَابَ مِنْ
مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ
وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ یعنی نمیرسد بشما مصیبتی در زمین و نه در جانهای شما مگر در لوح نوشته ایم پیش از آنکه نفس
شما را بیافرینیم تا آزرده نشوید بر آنچه فوت میشود از شما و شاد نگردید بآنچه داده است جناب امام زین العابدین علیه السلام
ما اییم کسانیکه بمضمون این آیه عمل کرده اند که اندوهناک نمیشویم بچیزیکه از ما فوت میشود از مال و منال دنیا و شاد
نمیشویم بر آنچه بما رخ میدهد باز در کتاب مذکور از آنحضرت مرویست که چون سر مبارک حضرت امام حسین و جناب
علی بن الحسین و دختران جناب امیر مؤمنان علیهم السلام را داخل مجلس یزید لعنه الله نمودند در آنهنگام جناب علی بن
الحسین علیهما السلام بغل و زنجیر بسته بودند یزید لعین عرض کرد یا علی بن الحسین حمد و ثنا میکنم خداوندی که پدر ترا
کشت جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرمود لعنت خدا بر کسی باد که پدر مرا کشت یزید لعین خشمناک شد امر کرد که گردن
آنحضرت را بزنند حضرت فرمود اگر مرا بکشی پس دختران رسول خدا را کدام کسی بمنازل ایشان بر میگرداند و حال آنکه
بغیر از من محرمی برای ایشان نیست آن لعین عرض کرد تو ایشان را بمنازل ایشان بر میگردانی بعد از آن یزید ملعون سوهانی
طلبید شروع نمود که بدست خود غل جامعه را از گردن آنحضرت باز نماید بآنحضرت عرض نمود یا علی بن الحسین میدانی
سبب باز نمودن زنجیر تو بدست خود چه چیز است و چه اراده کرده ام از این حضرت فرمود خیال تو اینست که دیگری را
جز تو در گردن من منت نداشته باشد یزید لعین عرض کرد بخدا سوگند همین است خیال من پس آن ملعون همان آیه
شریفه را خواند حضرت در جواب او آن آیه دویم را تلاوت فرمود عبد الملک بن مروان ملعون روایت کرده است
چون سر حسین را نزد یزید آوردند گفت یا حسین اگر میان تو و پدرم خویشی و قرابت داشت هر آینه هر چیزیکه از او
خواهش میکردی برای تو عطا مینمود پس این بیت را خواند نُفَلِّقُ هَاماً مِنْ أُنَاسٍ أَعِزَّةٍ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ
أَظْلَمَا جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرمود مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ
أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ راویان اخبار روایت میکنند که جناب زینب خاتون چون سر مبارک
برادر مظلوم خود را در پیش روی یزید میشوم دید بی اختیار گردیده دست بگریبان خود زده آنرا پاره نمود
و گریبان خود را چاک کرده بصدای حزین که دل سامعان را مضطرب و سوزناک مینمود ندا کرده میگفت یا

حسنا

یا حسیناه و احبیباه یا رسول الله ای فرزند مکه و منی و ای نور دیده فاطمه زهرا سیدة النساء و ای فرزند دختر مصطفی راوی
میگوید بخدا سوگند که ناله های جانگداز آن خاتون مصیبت زده همه اهل مجلس را گریانید و یزید لعین ساکت بود
سخنی نگفت ناگاه زنی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید پلید بود صدای خود را بگریه و ناله در مصیبت جناب
امام حسین علیه السلام بلند نمود و بناله دردناک و گریه سوزناک گفت وا حبیباه و یا سید اهل بیتاه یعنی ای حبیب جناب
رسول خدا و ای حبیب من و ای بزرگ و سید اهلبیت رسالت ای فرزند عزیز محمد مصطفی ای پشت و پناه بیوه زنان و
دادرس یتیمان و ای کشته فرزندان زنا پس هر کسیکه صدای ناله جانگداز و مرثیه های دلسوز آن زن دل افکار را
می شنید بی اختیار گریه مینمود پس یزید ملعون چوب خیزران طلبید و بشاخه خیزران بدندانهای ثنایای فرزند مظلوم
رسول امین اشاره مینمود ابو برزه اسلمی که یکی از حاضران مجلس آن ابلیس شقی بود چون بی شرمی یزید حرامزاده را مشاهده
نمود فرمود وای بر تو ای یزید آیا روا است که بچوب خود بدندان حسین فرزند گرامی فاطمه چوب بزنی شهادت میدهم
بر اینکه بخدا سوگند جناب پیغمبر خدا را دیدم که از دندان مبارک این بزرگوار و دندان برادرش حسن مجتبی علیه السلام
میمکید و میبوسید و میفرمود شما سید و آقای جوانان بهشت هستید خدا کشنده شما را بکشد و لعنت نماید جهنم
را بر قاتل شما آماده و محل قرار شاد و چه بد جا بر گشتن است آتش دوزخ چون یزید حرامزاده این سخن را از ابو برزه شنید
آتش خشم در کانون آن زنازاده مشتعل گردید امر نمود ابو برزه را از روی زمین کشیده بذلت و خواری از مجلس بیرون
کردند پس آن کافر عنید از روی شادی و سرور با بیات ابن الزبعری تمثل نموده کفر باطنی خود را در ضمن آن اشعار در میان
مردم آشکار نمود مترجم میگوید مصنف ره ابیات آن حرامزاده را بچند طریق در ضمن روایتی دو بیت و در ضمن
دیگری سه تا از آنها نقل کرده است از جهت اختلاف روایات کتب مقاتل بهتر نظم کلام و اختصار مقام محصل اخبار
باب را گرفته همه آن ابیات را در یکجا و محل ذکر نمایم زیرا که روایتی نیست که همه آنها را جمع کرده باشد تا اکتفا
بهمان روایت نمایم و دیگر از آن ترک کنم و چون ابو مخنف در مقتل خود چند بیت دیگر در اول و وسط آن ابیات روایت کرده است
دوست داشتم که آنها را نیز در اینجا ایراد نمایم با اشاره بآن ابیات ابی مخنف انتهی ابو مخنف روایت کرده است که چون سر
مبارک جناب امام حسین را در پیش یزید پلید گذاشتند ناگاه دیدند کلاغی صدا میکند و ناله مینماید یزید پلید
گفت یَا غُرَابَ الْبَيْنِ مَا شِئْتَ فَقُلْ إِنَّمَا تَنْدُبُ أَمْراً قَدْ فُعِلْ كُلُّ مُلْكٍ وَنَعِيمٍ زَائِلٌ وَبَنَاتُ الدَّهْرِ
يَلْعَبْنَ بِكُلّ غراب البین کلاغی است که در منازل اقوام نازل میشود که از منازل خود کوچ نموده باشند
بعضی گفته اند که آن غرابی است ینوح نوح الحزین المصاب و ینعق بین الخلان و الاحباب یعنی نوحه میکند مانند نوحه
کسیکه اندوهناک و مصیبت زده باشد و صدا مینماید بجهت مفارقت دوستان و آشنایان یعنی ای غراب بین هر چه
میخواهی بگو و ناله نما بدرستیکه نوحه میکنی بجهت امریکه بعمل آمده هر ملک و نعمت زایل خواهد شد دختران روزگار
و حوادث چرخ کجمدار بهر ملک سلطنت و مال و دولت بازی خواهند نمود این بود زیادتی ابو مخنف ره بیت
دیگرش باز میاید انتهی مصنف ره روایت کرده است که یزید پلید بکمال شادی و سرور این ابیات را میخواند لَيْتَ
أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلْ لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا
تُشَلْ لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلْ قَدْ جَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرٍ مِثْلَهَا وَأَقَمْنَا مِثْلَ بَدْرٍ
فَاعْتَدَلْ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ وَكَذَاكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ فَاتَّبَعْتُ
الشَّيْخَ فِيمَا قَدْ سَأَلْ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَاهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلْ وقع بمعنای شدت
زدن سنگ است بسنگ دیگر و اینجا مطلق ضرب است بنحو شدت اسل بفتحه همزه و سین بمعنای نیزه ها
و تیر و نیزه است بنوعی از مجاز لفظ ثمّ ظاهر اینست که بضمه ثاء و فتحه میم مشدده بوده باشد که حرف تراخیست
و جایز است که بفتحه ثاء بوده باشد که اشاره است بمجلس حاضر یعنی کاش مشایخ من در این مجلس بودند و
گفتند یا یزید لا تشل مراد از شیخ موصی محتمل است بر اینکه معاویه بوده باشد یا خلیفه ثانی چنانکه خواهد
آمد که این ستمها بر اهل بیت رسالت از وصیت او بظهور رسید و در این کلام صراحت دارد که معاویه
ملحد یزید عنید را بر این ستمها وا داشته است زیرا که اگر اصل وصیت از خلیفه دوم بوده باشد
بان برای معاویه بود بواسطه آن حرامزاده بیزید نا زاده رسید و این کلام دلالت دارد بجمیع آنچه
در اوایل باب سیزدهم گذشت که سعادتش معاویه ملعون بمراعات حال جناب امام حسین علیه السلام

ظاهری بود و در باطن راضی وخوشنود بود بکشتن آنجناب خندف نام قبیله است از عرب شاید نسبت یزید بجهه
زاد ما ز طرف مادر بان قبیله برسد یا اینکه بطریق تجاهل گفته باشد در روایت مناقب اینست که گفت لست من عتبة
ان لم انتقم عتبه بروزن جرعه نام عتبة بن ربیعه است که در جنگ بدر بدست امیر مومنان در آخر کارش بجهنم واصل
شد خویشان نزدیک ابوسفیان ملعون است گویا مراد یزید همان ملعون بوده باشد و لفظ من در قول یزید پلید
من ساداتهم محتمل است من بیانیه بوده باشد بر آن قوم و محتمل است که تعلیلیه باشد بنا بر تعلیل دو وجه در آن محتمل
است یکی آنکه مراد آن باشد که گروه بنی هاشم را همگی کشتیم بجهة کشتن سادات ایشان زیرا که بزرگان قوم اگر کشته
شوند گویا همه آن قوم کشته شده‌اند و وجه دیگر اینست که این قوم را کشتیم بجهة کردهٔ بزرگان ایشان در جنگ
بدر و احد حاصل معنا ابیات آن لعین اینست که آرزو دارم که مشایخ و بزرگان من که در جنگ بدر بدست لشکر اسلام کشته
شدند در این مجلس و ایام حاضر میشدند و مشاهده مینمودند ناله قبیلهٔ خزرج را از زدن ما ضرب تیر و نیزه پس شاد و
خرم میشدند و صداها خود را از روی شادی بلند میکردند و میگفتند ای یزید دستهای تو شل و سست نباشد خوب انتقام
کشید قبیلهٔ هاشم بیجهت در ملک بازی کردند و بیجهت سبب بر مردم بزرگی نمودند نه خبری از کذشتکان بر
صدق نبوت ایشان و بزرگی ایشان رسیده بود و نه وحی از جانب خدا و آسمان نازل شده بود پس ایشان ابجزای کردها
ایشان در روز جنگ رسانیدیم و مانند کار زار جنگ بدر برابر ایشان آوردیم پس کار ما بکار کذشتهٔ ایشان برابر
و مقابلت نمود نیستم از قبیلهٔ خندف اگر انتقام از فرزندان احمد نکشم در آنچه احمد در حق پدران من در روز
جنگ بدر و احد و احزاب نمود شیخ و بزرگ من چنین گونه بر امر وصیت کرده بود پس تبعیت شیخ خود نمودم در آنچه
از من خواهش نموده بود که انتقام از فرزندان احمد بکشم بتحقیق بزرگان و سادات بنی هاشم را کشتیم و این کشتن را
بقصاص جنگ بدر برابر و مقابل کردیم پس معتدل و برابر شد بیت ابومخنف پیش از بیت آخر مصنف ره واقع
شده است و آن بیت اینست قد اخذنا من علی ثارنا وقتلنا الفارس اللیث البطل بتحقیق قصاص و خون پدران
خود را از علی گرفتیم و کشتیم شجاع دلیر شیر صفدر را در تفسیر علی بن ابرهیم در ذیل آیهٔ شریفه ومن عاقب بمثل
ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله گفته است مراد از آن جناب رسول الله صلی الله علیه و آله است چون کفار
قریش آنحضرت را از مکه بیرون کردند و بسوی غار رفت آن ملاعین آنحضرت را جستجو و طلب نمودند که او را بدست
آورند و بکشند پس خداوند عالمیان آنکافران را در روز جنگ بدر معاقب نمود و عتبه و شیبه و ولید و ابوجهل
و حنظله پسر ابوسفیان و دیگران را بدست لشکر اسلام باتش دوزخ رسانید چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
از دنیا رحلت فرمود طاغیان بنی امیه خونهای آنکافران را طلب کردند پس جناب امام حسین و آل محمد صلوات الله
علیه و آله اجمعین را از روی ظلم و عدوان کشتند اینست قول یزید پلید که بابیات گذشته تمثل نمود و گفت
لیت اشیاخی تا آخر ابیات یکی از شعرا در اینمضمون دو بیت گفته است والراس مطروح یقلبه یا لیت اشیاخ
الملاعین بالحضر حتی یقیسوا قیاساً لا یقاس به ایام بدر و کان الوزن بالقدر یعنی سر مبارک آنحضرت را
در پیش روی یزید پلید گذاشته بودند و آنرا زیرو رو میکردانید و میگفت ایکاش گذشتکان و مشایخ ما در حضر
شدند تا اینکه قیاس و اندازه نمایند باندازه و کار و قصاص ما را میزان کنند که بدن‌ها و کردهای جنگ بدر باین اندازه
نمیشوند و وزن بقدر و اندازه کردید و قول خداوند عالمیان و من عاقب یعنی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عقاب
نمود بکافران در مقابل آنچه اراده داشتند که آنحضرت را بکشند بعد از وفات آنحضرت بفرزندانش ستم نمودند
اینه خدا آنحضرت را بجای قائم که از فرزندان اوست یاری و نصرت مینماید مترجم می‌گوید اینست حاصل آنچه
مصنف ره از تفسیر مذکور نقلکرده است چون در میان ارباب مقاتل الجمله اختلاف دارد در اینکه این ابیات
از یزید ملعون است یا از ابن زبعری و یزید ملعون تمثل بر اینها نموده مصنف ره از شرح نهج البلاغه عبد الحمید
ابن ابی الحدید نقلکرده است که ابن ابی الحدید در ضمن جملهٔ ابیات ابن زبعری گفته است که این ابیات را با چند
بیت دیگر ابن زبعری در وصف جنگ احد گفته است و در مقام مفاخرت بغلبه نمودن لشکر کفار بلشکر
اسلام چند بیت انشا نمود که اول آنها اینست لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
حین حطت بفناء برکها واستحر القتل فی عبد الاشل چون ابن ابی الحدید این را نقل نمود بعد از آن
گفته است که جماعت بسیار از مردم اعتقاد دارند باینکه این ابیات از یزید بن معویه است و کسیکه ناخوش

دارم که بنام او تصریح نمایم در نزد من گفت این بیت بجز یزید است ابن ابی الحدید میگوید من در جواب گفتم یزید این بیت را از
روی تمثل خوانده هنگامیکه سر مبارک حسین را بنزد او آوردند و اصل انشا بیت از ابن زبعری است بمحض خبر دادن من دلش
مطمئن نشد تا آنکه مطلب را برای او واضح نمودم گفتم مگر نمی بینی که در بیت مذکور گفته است جزع الخزرج من وقع
الاسل و حال آنکه قبیلهٔ خزرج در خدمت جناب امام حسین با دشمنان آنحضرت محاربه ننمودند و اگر از یزید بود
باید بگوید جزع بنی هاشم من وقع الاسل یکی از حاضران در جواب برهان من گفت شاید یزید این بیت را در جنگ
حره گفته باشد که با اهل مدینه در حره قتال نمود ابن ابی الحدید میگوید من در جواب او گفتم آنچه در روایت بما رسیده آن
اینست که یزید این بیت را در هنگام دیدن سر امام حسین خواند و دیگر منقول است که این بیت را پسر زبعری گفته است منقول را
گذاشته غیر منقول را نمیگیریم اینست آنچه مصنف ره از شرح نهج نقلکرده است مترجم می‌گوید ظاهر اینکلام اینست که سخن
ابن ابی الحدید در بیت اول است و میشود بگوییم که گفتن یزید جزع الخزرج من وقع الاسل دلیل نمیشود بر اینکه اصل
انشا بیت از آن ملعون نباشد زیرا که جایز است که ذکر خزرج از باب این باشد که چون کشندگان کفار قریش در روز
جنگ بدر باعانت خزرج شد قصاص ایشان از گروه بنی هاشم نمودند گویا قبیلهٔ خزرج را بجزع آوردند چنانکه
اگر در عوض کسی بزرگ او را نکشند گویا همان کس را کشتند و دل او را سوزاندند و اما شرح آن بیت دیگر که در کلام
ابن ابی الحدید واقع شده است حین حطت بفناء برکها تا آخر پس میگوییم برک بفتحهٔ با جمع برکه است که سینهٔ شتر است
که هنگام خوابیدن بزمین میچسبد شاید مراد در اینجا نفس شترها بشود و ضمیر برکها بمدینه یا بحرب برگردد شاید عبد الاشل
نام قبیلهٔ بوده باشد حاصل معنا ظاهر بیت اینست هنگامی که شتران جنگ سینه‌ها خود را در اطراف مدینه بزمین گذاشتند
در میدان کارزار آرام گرفتند قتل نمایان در سر عبد الاشل جاری گردید انتهی در احتجاج از بعض مشایخ راستگو از بنی هاشم
و دیگری نقلکرده است چون یزید پلید آن ابیات گذشته را با کمال شادی و سرور خواند و بچوب بر سر مبارک آنحضرت اشاره
نمود جناب زینب دختر رشیدهٔ جناب علی مرتضی بی‌اختیار گشته طاقت شنیدن آن کفر صریح از آنکافر عنید نیاورد و از جا حرکت
برخواست و آنخطبهٔ بلاغت و فصاحت مشهور را در مجلس آن پلید خواند و فرمود الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی جدی
رسول الله سید المرسلین صدق الله سبحانه کذلک یقول ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله وکانوا
بها یستهزؤن اظننت یا یزید حین اخذت علینا اقطار الارض وضیقت علینا آفاق السماء فاصبحنا لک فی اسار
نساق الیک فی قطار وانت علینا ذو اقتدار ان بنا من الله هوانا وعلیک منه کرامة وامتنانا وان ذلک لعظم خطرک
وجلالة قدرک فشمخت بانفک ونظرت فی عطفک تضرب اصدریک فرحا وتنفض مذرویک مرحا
حین رأیت الدنیا لک مستوثقة والامور لدیک متسقة وحین صفی لک ملکنا وخلص لک سلطاننا
فمهلا مهلا لا تطش جهلا انسیت قول الله ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم
لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وسوقک بنات
رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن یحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد و
یستشرفهن اهل المناقل ویبرزن لاهل المناهل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والغائب و
الشهید والشریف والوضیع والدنی والرفیع ولیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی
عتوا منک علی الله وجحودا لرسول الله صلی الله علیه وآله ودفعا لما جاء به من عند الله ولا غرو منک
ولا عجب من فعلک وانی یرتجی ممن لفظ فوه اکباد الشهداء ونبت لحمه بدماء السعداء ونصب الحرب
لسید الانبیاء وجمع الاحزاب وشهر الحراب وهز السیوف فی وجه رسول الله اشد العرب جحودا و
انکرهم له رسولا واظهرهم له عدوانا واعتاهم علی الرب کفرا وطغیانا الا انها نتیجة خلال الکفر
وضب یجرجر فی الصدر لقتلی یوم بدر فلا یستبطأ فی بغضنا اهل البیت من کان نظره الینا شنفا
وشنئانا واحنا واضغانا یظهر کفره برسوله ویفصح ذلک بلسانه وهو یقول فرحا بقتل ولده وسبی
ذریته غیر متحوب ولا مستعظم لاهلوا واستهلوا فرحا ولقالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی
ثنایا ابی عبد الله علیه السلام وکان مقبل رسول الله ینکتها بمخصرته قد التمع السرور بوجهه
لعمری لقد نکأت القرحة واستأصلت الشافة باراقتک دم سید شباب اهل الجنة وابن
یعسوب العرب وشمس آل عبد المطلب وهتفت باشیاخک وتقربت بدمه الی الکفرة من اسلافک

ثم صرخت بندائك ولعمري لقد ناديتهم لو شهدوك ووشيكا تشهدهم ولن يشهدوك ولتودن يمينك
كما زعمت شلت بك عن مرفقها وجذت واحببت امك لم تحملك واباك لم يلدك حين تصير الى سخط الله و
يخاصمك رسول الله صلى الله عليه واله اللهم خذ بحقنا وانتقم ممن ظلمنا واحلل غضبك على من سفك دماءنا
ونقض ذمامنا وقتل حماتنا وهتك عنا سدولنا وفعلت فعلتك التى فعلت وما فريت الا جلدك وما
جززت الا لحمك وسترد على رسول الله صلى الله عليه واله بما تحملت من ذريته وانتهكت من حرمته و
سفكت من دماء عترته ولحمته حيث يجمع به شملهم ويلم به شعثهم وينتقم من ظالمهم ويأخذ لهم بحقهم
من اعدائهم فلا يستفزنك الفرح بقتله ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء
عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله وحسبك بالله وليا وحاكما وبرسول الله صلى الله عليه و
اله خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من سولك ومكنك من رقاب المسلمين ان بئس للظالمين بدلا وايكم
شر مكانا واضل سبيلا وما استصغارى قدرك ولا استعظامى تقريعك توهما لانتجاع الخطاب
فيك بعد ان تركت عيون المسلمين عبرى وصدورهم عند ذكره حرى فتلك قلوب قاسية ونفوس
طاغية واجسام محشوة بسخط الله ولعنة الرسول قد عشش فيه الشيطان وعشعش وفرخ ومن هناك مثلك ما درج
ونهض فالعجب كل العجب لقتل الاتقياء واسباط الانبياء وسليل الاوصياء بايدى الطلقاء الخبيثة
ونسل العهرة الفجرة تنطف اكفهم من دمائنا وتتحلب افواههم من لحومنا وللجثث الزاكية
على الجبوب الضاحية تنتابها العواسل وتعفوها الفراعل فلئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا
وشيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت يداك وما الله بظلام للعبيد والى الله المشتكى والمعول
واليه الملجأ والمؤمل ثم كد كيدك واجهد جهدك فوالذى شرفنا بالوحى والكتاب والنبوة
والانتجاب لا تدرك امدنا ولا تبلغ غايتنا ولا تمحو ذكرنا ولا ترحض عنك عارنا وهل رأيك الا فند
وايامك الا عدد وجمعك الا بدد يوم ينادى المناد الا لعن الله الظالم العادى والحمد لله الذى حكم
لاوليائه بالسعادة وختم لاصفيائه ببلوغ الارادة ونقلهم الى الرحمة والرأفة والرضوان والمغفرة
ولم يشق بهم غيرك ولا ابتلى بهم سواك ونسئله ان يكمل لهم الاجر ويجزل لهم الثواب والذخر
ونسئله حسن الخلافة وجميل الانابة انه رحيم ودود اسار بر وزن كتاب بمعنى ريسمانست كه اسير را
باوى ببندند عطف بكسر عين بمعنى جنب وجانب است كسيكه خود پسند ومعجب باشد ميكويند هو ينظر فى
عطفيه يعنى فلانكس بدو طرف خود نگاه ميكند وهمچنين است حال متكبر اصدران تثنيه اصدر ميباشد اصل معنى
وى ميان پيشانى وكوش است وكاهى هم بر كتف مستعمل ميشوند كسيكه از مقصود ومراد خود تهى دست ونا اميد بر
كردد در امثال چنين كس را ميكويند فلان جاء يضرب اصدريه يعنى فلانكس خائب وخاسر از اميد خود بركشته چون
غالب چنين كس دست به دو جانب سر خود ميزند اگر بخيزي كه از وى نا اميد شده باشد لهذا بسيار مهمى شود وكاهى
اسدران بسين مهمله هم كويند وبعضى كفته است كه با صاد وزاء معجمه نيز ميكويند يعنى اصدران مذروين بصيغة
تثنيه ميباشد بعضى كفته است كه از امفردى نيست مثل كالثنا است و بمعنى دو كتف نيز مستعمل است نفض سر زدن
وحركت نمودن است يقال فلان ينفض مذرويه يعنى جاء باغيا متهددا يعنى ظلم وتعدى را قاصد شده است
طائش يطيش عبارتست از اينكه مرد از روى جهل وعنادانى بى وقار وبى تمكين وخفيف شود وعقلش زايل باشد
مناقل جمع منقلة بر وزن مرحلة لفظا ومعنا ومناهل جمع منهل بر وزن مقعد منازلى است كه در بيابانها
واقع شوند خلال مخارج ابر است كه باران از انها بيرون بيايد شنف بفتحه شين وسكون نون بمعنى نظر كردن
بسوى كسى از روى كراهت واعراض شنان بر وزن سحاب واحن بر وزن ضرب هر دو بمعنى بغض وكينه وعداوتست
قرحه بر وزن جرعه بمعنى زخم است كه در بدن حادث شود شافة بر وزن بمرة بمعنى اصل وبنيانست مادر ما درج
زايده است چنانكه در قول خدا فبما رحمة فتلك اشاره است باعوان وانصار يزيد پليد در بعض نسخها قبلك
وارد است كه بمعنى عندك ميباشد وميشود قبلك بكسره قاف وفتحه با بوده باشد كه بمعناى عند است
وميشود بفتحه قاف وسكون باء بشود اين وقت قلوب قاسيه وبحو ان اشاره ميشود به پدران يزيد ملعون
كه پيش از ان ملعون در كفر وعناد بجهنم واصل شدند عواسل گرگان وفراعل شيران يا دهن

نهاست جبوب بر وزن قعود بمعنى زمين است ضاحيه بمعنى ساطع است فند بفتح فاء ونون بمعنى خطا كردنست بدد
بدير حاصل ترجمه اين خطبه شريفه آنست كه حمد وثناء بى پايان سزاوار وجوديست كه پروردكار عالميانست ودرود
نامعدود از جانب خداوند معبود بر جد بزركوارم جناب رسول خدا باد كه سيد فرستادكان خداوند كار عالميانست
راستكو وصادق القول است پروردكار عالميان كه تقديس وتنزيه مينمايم پروردكار خود را از هر نقايص چنانكه
ميفرمايد پس عاقبت كسانيكه كارهاى بد كناهان قبيح بعمل آورده اند اين شد كه آيات خدا را بكذب ودروغ نسبت
دادند وبر آنها استهزاء كردند اى يزيد آيا كمان نچنان دارى هنكاميكه اقطار واطراف روى زمين را بر روى ما ستى
وآفاق وجوانب آسمانرا بر ما كرفتى تنك تا اينكه ماها كرديده ايم در دست تو بجهة خاطر تو بسته شده ايم ما مانند قطار
شتران بهم يك ريسمان بسوى تو كشيده كشتيم وتو بر ما صاحب اقتدار وصاحب اختيار شدى وتو كمان دارى كه اين دستكيرى
ما بجهة خوارى ماست از خداوند عالميان ودر براى تو از جانب خدا كرامت واحسانست كه ما را دستكير نمود براى تو وكمان دارى
كه اين از جهة بزركى شان وجلالت قدر ومنزلت تو است در نزد خدا بجهة اين كمان باطل وخيال فاسد تكبر وغرور كردى از
روى تكبر ونخوت باطراف خود نكاه ميكنى از روى شادى وسرور وتكبر وغرور دست بد وكتف خود ميزنى واز غايت نخوت
وستم ما را به مؤاخذات خود ميترسانى ودو كتف خود را حركت ميدهى چون مى بينى كه كارهاى روزكار براى تو منتظم كرديد
وامور جهان بر وفق مراد تو جارى شده است ودر يكه ملك پادشاهى ما براى تو رسيده بى معارض بتو رخ داده است وسلطنت
بزرك ما براى تو خالص وبى منازع شده است بجهة ظلم وستم تو نخوت وغرور مكن ودر جا ومقام خود آرام بنشين از روى
جهل ونادانى طغيان مكن وبى تمكين وسبك وبى عقل مباش آيا قول خدا را فراموش كرده كه ميفرمايد كمان نكنند كسانيكه
كه بخدا كافر شده اند زمانيكه ما براى ايشان مهلت داده ايم براى ايشان خير وصلاح است بلكه مهلت نداده ايم براى
ايشان مكر بجهة اينكه كناهان خود را زياده نمايند وايشانرا عذاب خوار كننده خواهد شد آيا از عدالت وانصافست اى
فرزند كنيزان وآزاد شدكان يعنى اى فرزند نانجيبان اينكه زنان ودختران وكنيزان خود را در پس پرده نكاه نمائى ودختران
جناب رسول خدا را اسير ودستكير خود نموده كه چادر ايشان بغارت فاجران رفته وروى ايشان بى مقنعه وبى ستر كشته كه دشمنان
ايشانرا بخوارى وذلت از شهرى بشهرى ديكر ميكشند اهل مجالس ومنازل در هر شهر ودياربراى تماشاى ايشان نزديك ميايند
ودر ميان اهل منازل ايشانرا بيرون ميآرند وظاهر ميشوند خويش وبيكانه وغايب وبزرك ودونان وفرومايكان و
بزركان بر ايشان نظر ميكنند وحال آنكه بمصاحبت ايشان از مردان ايشان ولى ودوستى وحمايت كننده از حمايت كنندكان خود
ندارند واين كارها از طغيان تست بر معصيت خدا واز انكار توست برسالت جناب رسول خدا واز جهة رد كردن تست
بر بخيزيها كه آنحضرت از جانب خدا آورده است واين كارها از مانند تو عجيب وغريب نميشود وكجا اميد وارى خير ونيكويى
باشد از كسيكه دهن او جكرهاى شهدا را خاييده بيرون بيندازد وكوشت او بخون نيكوكاران پرورش يافته باشد
وپيوسته جنك وقتال بر روى مبارك سيد پيغمبران آماده كرده باشد وبر قتال آنحضرت لشكرها جمع نمايد جنكها آشكار
سازد وشمشيرها كين از نيام بر روى مبارك سيد انام بكشد كه او بدترين كروه عرب است از جهة انكار خدا ورسالت آنحضرت
وانكار كننده ترين ايشانست از جهة رسول او واشكار كننده ترين ايشانست از حيثيت عدوان وسخت ترين و
بدترين ايشانست از جهة كفر وطغيان بر خداوند عالميان آگاه باش اين كارهاى قبيح نتيجه كفر وضلالت و
عداوت ديرينه است كه پيوسته در سينه شما بجهة كشتكان كافران روز جنك بدر حركت وصدا مينمود هركز
از عداوت ودشمنى ما كه اهل بيت رسالت هستيم دست بر نميكشد وتأمل نمينمايد كسيكه نظر كردن او بسوى ما بر عداوت
ودشمنى وكينه وحسد بوده باشد كه كفر خود را برسالت رسول خدا وپيغمبر خود آشكار سازد واز زبان خود صريح
وهويدا نمايد از روى شادى وفرح بقتل فرزندان پيغمبر واسير نمودن ذريت ودختران آنسرور در حاليكه اين معصيت
بد انداز كار قبيح وكناه بزرك شمارد ميكويد لأهلوا واستهلوا فرحا ولقالوا يا يزيد لا تشل واين ادا در هنكامى
ميكويد كه چوب بدندان مبارك ابو عبد الله الحسين عليه السلم ميزند در حاليكه محل بوسه كاه جناب رسول
خدا صلى الله عليه واله بوده وبعصاى خود بر ان دندانهاى مبارك اشارت ميكند با وجود اين شادى وسرور در روى
او ظاهر وهويدا ميكردد بعزم خود قسم بجان خود جراحت دل ما را خراشيدى وپرده از روى بر داشتى واصل
ما را مستاصل نمودى بجهة ريختن تو خون سيد جوانان اهل بهشت وفرزند يعسوب امير عرب وآفتاب فلك
امامت فرزندان عبد المطلب ومشايخ كافران كذشتكان خود را بانك زدى وندا نمودى وبر ريختن خون ان

بزرگوار رحمت پروردگار را بسوی اسلاف کفار خود تقرب جستی و ایشانرا بندای خود با نانت زدی قسم بجان خود هر اینه
ایشانرا اندک زمانی دیگر در نزد تو حاضر بودند و بزودی در نزد ایشان حاضر خواهی شد و هرگز ایشان در این مجلس و در این
روزگار در نزد تو حاضر نخواهند شد و هر اینه دست تو دوست داری که کاش از مرفق شل میشد و قطع میگردید
چنانکه اعتقاد تو با اعتقاد من همین است و دوست خواهی داشت که مادر تو ترا حامله نمیشد و پدرت ترا در صلب نگرفته و نه
زائیده و این آرزو برتو آنوقت رخ میدهد که بسوی سخط و غضب خدای بروی و جناب رسول صلی الله علیه و آله با تو مخاصمه کند خدا
وندا حق مارا از ستمکاران ما بگیر و از کسیکه در حق ما ظلم و ستم روا داشته انتقام بکش و غضب خود را بر آنکس نازل
کن که خون ما را ریخت و عهد پیمان ما را شکست و حمایت کنندگان ما را کشت و پردهای ما را هتک نمود فرموده این فعل
قبیح خود را بجا آوردی پاره نکردی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت بدن خود را و زود است که بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله وارد میشوی به بار آن ستمها که در حق فرزندان او بگردن خود گرفته و بکنا اینها از حرمت او هتک کرده و به
معصیت خونهای که از عترت و پاره تن او ریختی هنگامیکه خدا بخاطر او پراکندگی ایشانرا بجمعیت مبدل سازد و ترس و
تفرق ایشانرا با منیت و رفاهیت آورده باشد از ستمکاران ایشان انتقام بکشد و حق ایشانرا از دشمنان ایشان بگیرد
ترا شادی و فرح بسبب کشتن آن بزرگواران بجا خود برکنده و بی تمکین و سبک مغرور نسازد و گمان مبر آنکسانیکه در راه
خدا کشته شده اند که ایشان مرده اند بلکه ایشان زنده هستند در محل کرامت پروردگار خود روزی میخورند و انچه
خدا در عوض شهادت ایشان از فضل کرامت خود عطا مینماید شاد و خرم هستند و در جزای کردهای بد تو این کفایت میکند
که خداوند عالمیان ولی و حاکم است در میان ایشان و شما حکم خواهد نمود و مانند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
با تو دشمنی و مخاصمه خواهد فرمود و جبرئیل یاور و معین آن بزرگوار خواهد شد و زود است کسیکه ترا آماده پادشاهی
نموده و به گردن مسلمانان متمکن و قادر ساخته خواهد دانست که چه بسیار بد عوض و بدل میباشد بر ظالمان در
مقابل کردهای ایشان و خواهد دانست که کدام یکی از شما بدتر هستید از جهت مکان و گمراه تر دید از جهت کم کردن راه
هدایت و حقیر شمردن من قدر ترا و بزرگ نمودن من سرزنش و ملامت ترا از جهت گمان این نیست که موعظه و خطاب در
دل تو فایده میدهد بعد از آنکه دیده مسلمانانرا اشک ریزان و سینه های ایشانرا در هنگام یاد مصیبت آن بزرگواران سوزان
گذاشتی دل تو و یاران و پدران تو دلها قاسیه و نفوس شما نفوس طاغیه است و اجسام شما مملو است از سخط خدا و لعنت
رسول خدا که شیطان لعین آن دلها را برای خود آشیانه ساخته و تخم افکنده و جوجه ها در آورده است و مانند تو کافران
همان قلوب قاسیه و نفوس طاغیه بیرون آمده دریغ و زمین حرکت میکند عجب و بسیار عجب است بر کشته شدن پرهیزکاران و
اسباط پیغمبران و سلاله اوصیا و رسولان بدست نا نجیبان خبیثان و نسل ناکاران فاجران که دستهای ایشان از خونهای
ما قطرات میریزد و خون ما از دهانهای ایشان جاری میشود و دهن ایشان از گوشتهای ما پر میشوند و از زیادتی بر زمین میریزد بسیار
حسرت است بر بدنهای پاکیزه که در روی زمین آشکار گشته و در صحرا ایشان علف نمایان هستند که گرگان بیابانها پیوسته بر
آنها وارد میشوند و مادران کفتارها و شیران بیابانها خاک بر آنها میریزند پس بسیار شاد مکن بر اینکه ما را غنیمت
اخذ نمودی هر اینه بزودی ما بر تو غرامت و ضرر خواهیم شد در وقتیکه جز کرده های دست خود را نخواهی یافت و خداوند
عالمیان بر بندگان خود ستم کننده نیست بسوی خداست شکایت و اوست محل اعتماد و پناه هم خداست و اوست در روز
ارزومندان پس مکر و کید خود را بعمل بیاور و هر قدر توانائی داری جد و جهد نما قسم بوجود یکه ما را بوحی و کتاب و نبوت
و برگزیدگی مشرف نموده و سربلند فرموده است که هرگز بجایت بزرگی ما را درک نمیکنی و نهایت بزرگواری و شرافت ما را
نخواهی رسید هر قدر بکنی ذکر فضایل و مناقب ما را از صفحه روزگار محو نمیتوانی نمای و عار ستم کردن خود را در حق
ما از خود نمیتوانی پاک و شسته کنی و لوث این ظلم در دامن ابر تو تا روز قیامت باقی خواهد شد و نیست رای تو مگر
سست و خطا و ایام زندگی تو مگر چند روزی و نیست جمعیت تو مگر اینکه بزودی پراکنده میشود در روزیکه منادی خدا ندا
میدهد خدا لعنت کند بر ستمکاران حمد و ثنا مر خدا را سزاست که در حق دوستان خود سعادت قرار داده است
و برای برگزیدگان خود بلوغ اراده و رسیدن به آرزو و خواهش ختم کرده است و ایشانرا بسوی محل رحمت و مقام
رافت و منزل رضوان و مغفرت خود نقل میکند و شقی و ستمکار نگردید بجهت کشتن دوستان خدا مگر
تو و برگشتن برگزیدگان خدا مبتلی نشد مگر تو و از خدا سوال میکنم که اجر و ثواب را برای ایشان کامل فرماید
و ثواب و ذخیره ایشانرا بزرگ و نیکو سازد و از او سوال مینمایم که نیکو خلافت نماید در حق ما از جانب

ایشان و بلند گرداند بنیکوئی و انابت جمیل برای ما کرامت فرماید زیرا که خدا رحیم و مهربان برای بندگان خود یزید پلید در
جواب آنخاتون مکرمه این شعر را خواند یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح یعنی صیحه و ناله این
زنان دلسوخته و صیحه و ناله کنند خوش نما و پسندیده میباشد چه بسیار آسان و سهل میشود مرگ بر زنان نوحه کننده
یعنی این گونه سخنان از مصیبت زدگان دور و مکروه نمیشود شیخ بزرگوار شیخ مفید ره فرموده است یزید لعین به
جناب امام زین العابدین علیه السلام عرض نمود ای فرزند حسین پدرت قطع رحم مرا کرد و حق مرا جاهل شد در پادشاهی
من با من نزاع و مخاصمه نمود پس خدا در حق او کرد چنانکه دیدی جناب علی بن الحسین علیهما السلم فرمود ما اصاب من مصیبة
فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر یزید عنید به پسر خود خالد پلید
رو کرد و گفت جواب علی بن الحسین را بده آن جاهل نادان پسرک فرو ماند ندانست در جواب آنحضرت چه بگوید پس یزید
مانند خر در گل ماند یزید بآنحضرت عرض کرد این آیه را بگو ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر
صاحب مناقب فرموده است که جناب علی بن الحسین علیهما السلم در جواب ملعون فرمود ای فرزند معویه و هند و صخر
نبوت و امارت و پادشاهی و سلطنت مخصوص پدران و اجداد بزرگوار من بود پیش از آنکه تو از مادرت متولد
شوی و جد من علی بن ابی طالب همان کس است که علم نصرت و هدایت نشان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست او
بود و پدر و جد تو همانکسان هستند که علم ضلالت کفار در دست ایشان میبود پس حضرت فرمود ماذا تقولون
اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم اخر الامم بعترتی و باهلی عند مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
پس حضرت فرمود وای بر تو ای یزید اگر بدانی بچه گناه و معصیت مرتکب شده از ریختن خون پدر و اهلبیت و برادر
و عموهای من هر اینه بسر کوه ها میگریختی و بپوست دباغی خاکستر مینشینی و واویلاه و وا ثبوراه میگوئی آیا سزاوار است
که سر پاک پدرم حسین بن فاطمه و علی در دروازه شهر شام به نیزه منصوب بشود و حال آنکه آن بزرگوار امانت جناب رسول
خدا بود در میان شما ای یزید بخواری و ندامت در فردای قیامت ترا بشارت باد هنگامیکه مردم بر احتساب عز قیامت
جمع شوند شیخ مفید ره روایت کرده است که از جناب فاطمه دختر جناب امام حسین علیه السلم مرویست که چون ما را در مجلس
یزید نشانیدند مرد سرخ رنگی از اهل شام از مجلس خود برخاست به یزید ملعون گفت ای امیر مؤمنان این دختر را برای من ببخش جناب
فاطمه میفرماید غرض شامی من بودم و من دختر صاحب جمال و خوش صورت بودم چون این سخن را از شامی شنیدم ترسیدم و لرزه بر
اندامم افتاد و گمان کردم که این کار برای ایشان ممکن و میسر خواهد شد از غلبه دهشت بجامه خود انجامه عمه ام زینب چسبیدم
آنخاتون مکرمه میدانست که این کار قبیح برای ایشان ممکن نمیشود در روایت سید ابن طاوس است که من بعمه ام زینب عرض کردم
مرا یتیم و بیکس نمودند حال بخدمت کاری و کنیزی میگیرند پس عمه ام جناب زینب بسوی شامی رو کرده فرمود دروغ گفتی
و فرومایه و لئیم هستی بخدا سوگند این کار نه برای تو ممکن میشود و نه برای او یعنی یزید پلید از این سخن خشمناک
گردید و گفت دروغ گفتی بخدا سوگند اینکار برای من جایز و ممکن است اگر بخواهم بکنم میکنم جناب زینب خاتون فرمود حاشا
بخدا سوگند خدا امر کرده ترا چنین کاری قرار نداده است مگر از دین و ملت ما بیرون روی و بغیر دین جد ما متدین شوی
آتش خشم و غضب در سینه پر کینه یزید پلید شعله ور گردید از جا خود کنده شد و گفت با این سخن با من مواجهه و روبرو
میشوی و ترا این جرأت دارد که این سخن را بمن بگوئی پدر پیشتر این نیست که پدرت و برادرت از دین بیرون رفتند جناب
زینب خاتون فرمود بدین خدا و دین پدر و برادرم تو و پدرت و جدت هدایت یافته اید اگر مسلمان بوده باشید یزید
حرامزاده گفت دروغ گوئی ای دشمن خدا جناب زینب فرمود تو امیری دشنام میگوئی در حالتیکه ظالم و ستمکار هستی
به سلطنت خود قهر و غضب مینمائی گویا آن بیحیا از این سخن شرم و حیا نمود و ساکت شد شامی سخن خود را باز اعاده کرد
و همان سخن را باز گفت یزید لعین گفت غایب شو خدا ترا مرگ حتمی بدهد مصنف ره فرموده است که در بعض کتب مرویست
که جناب ام کلثوم بر آن شامی بانگ زد یا لکع الرجال یعنی ای ناکس و فرومایه مردمان خدا زبان ترا قطع نماید و دیدگان
ترا کور و نابینا فرماید و دستهای ترا خشک سازد و آتش را مقام و مقر تو کند بدرستیکه فرزندان پیغمبران خدمتکار و فرزند
زنازادگان نمیشوند راوی میگوید بخدا سوگند هنوز سخن آنخاتون مکرمه تمام نشده بود که خداوند عالمیان
دعای او را بدرجه اجابت رسانید در حق همان شامی و هر چه گفته بود بظهور پیوست فرمود حمد و ثنا سزاوار
خداوند کاریست که عقوبت ترا در دنیا بزودی بعمل آورد پیش از آخرت اینست جزای کسیکه بحرم جناب
رسول خدا به بدی متعرض شود در روایت سید ره اینست که آنشامی بعد از شنیدن سخنان جناب زینب

از یزید پلید پرسید که این دختر کیست یزید حرامزاده گفت فاطمه دختر حسین است و این زن زینب دختر علی بن
ابی طالب است شامی پرسید حسین فرزند فاطمه و علی ابن ابی طالب حرامزاده گفت بلی شامی گفت لعنت خدا بر تو باد ای
یزید عترت پیغمبر خود را میکشی و دختران او را اسیر مینمایی و گفت بخدا سوگند من ایشان را کمان نکردم مگر اینکه ایشان
از اسیران روم هستند یزید حرامزاده گفت بخدا سوگند ترا با ایشان ملحق کنم پس امر کرد که گردن شامی را زدند مصنف ره
از امالی شیخ صدوق ره روایت کرده است که چون زنان و اهلبیت رسالت را داخل مجلس یزید حرامزاده نمودند زنان
آل یزید و دختران معاویه صیحه و ناله کشیدند و وا ویلا گویان گردیدند مصیبت و ماتم بر پا کردند و سر مبارک سید الشهداء
در پیش روی آن لعین گذاشتند از جناب سکینه خاتون مرویست که من کسی ندیده بودم که از یزید لعین دلش سخت تر
و قساوت تر بوده باشد هیچ کافر و مشرکی شریرتر و بدتر و جفاکارتر از آن ملحد مشرک ندیده بودم و آن ملعون بسر حضرت
نگاه میکرد و میگفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل پس امر نمود که سر مبارک آنحضرت را بر
دروازه شهر به نیزه نصب کردند از جناب فاطمه دختر علی امیر مؤمنان مرویست که چون ما را به مجلس یزید پلید
داخل نمودند دل او را بر ما بحال زار ما رقت نمود و مهربانی کرد در آن هنگام مرد سرخ رنگی از اهل شام برخواست
و بجانب یزید گفت ای امیر مؤمنان این دختر را برای من ببخش غرض آن ملعون من بود پس بسیار ترسیدم و از جامه خواهر خود جناب
زینب گرفتم و خواهرم زینب از من بزرگتر و عاقلتر بود خواهرم جناب زینب بر شامی صدا زد دروغ گفتی و ملعون
شدی این امر نه بر تو میسر میشود نه برای یزید تا اینجا که روایت بطریق مذکور نقل کرده است که یزید بشامی گفت کم شو
خدا ترا مرگ لازم و حتمی را بر تو نصیب نماید مصنف ره از ابو مخنف روایت کرده است که چون سر مبارک آنحضرت را به
مجلس یزید پلید داخل نمودند بوی عطر از سر انور آنحضرت چنان ظاهر گردید که بر بوی خوش غلبه نمود و سر بریده آن بزرگوار در شهر
شام سوره کهف میخواند و شنیدند که میفرمود لا قوة الا بالله در دعوات راوندی مسطور است که در خبر آمده است
که چون جناب علی بن الحسین علیهما السلام را بمجلس یزید لعین آوردند آن ملعون قصد نمود که گردن آنحضرت را بزند
و حکم نمود که آنحضرت را در پیش روی آن حرامزاده نگاه داشتند پیوسته آنحضرت را بسخن وا داشت که بلکه سخنی از آن بزرگوار
صادر شود که سبب قتل او گردد بان بهانه او را بکشد جناب امام زین العابدین علیه السلام جواب سخنان آن لعین را
موافق سؤالی فرمود و در طبق کلامش جوابی گفت و در دست مبارکش سبحه کوچکی داشت با انگشتان خود حرکت می
داد و میگردانید و سخن میگفت چنانکه اراده میکرد بی آنکه با سبحه خود ذکر نماید یزید ملعون گفت من با تو سخن
گویم و تو مرا جوابی دهی هنگامی که انگشتان تو سبحه که در دست توست حرکت میدهد و میگرداند پس چگونه این کار
ترا سزاوار و جایز میشود که در برابر من چنین کار را مرتکب شوی حضرت فرمود پدرم از جدم برای من نقل نمود که جد
بزرگوارم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از نماز صبح فارغ میشد با کسی سخن نمیفرمود تا آنوقتیکه سبحه
که در پیش روی خود داشت از جا بر میداشت و این دعا را میخواند اللهم انی اصبحت اسبحك و امجدك و احمدك و
اهللك بعدد ما ادیر به سبحتی پس شروع میفرمود بگرفتن سبحه و در دست مبارک خود میگردانید و هر چه میخواست
سخن میگفت بی آنکه با تسبیح خود ذکری نماید و میفرمود هر کس این دعا را بخواند و سبحه را در دست خود بگرداند
برای او ثواب ذکری نویسند تا هنگام داخل شدن بمیان فراش خود و در حرز و امان میباشد و چون داخل فراش خود شود
دعای مذکور را بخواند و سبحه را بر زیر سر خود بگذارد او را ثواب ذکر نوشته میشود از آنوقت تا وقت فارغ شدن خود از نماز صبح
و بعمل آوردن اینکار مذکور جناب امام زین العابدین فرمود من اینکار را بجهة تبعیت جد بزرگوار خود میکنم یزید پلید
بآنحضرت عرض نمود من هیچ یکی از شما سخن نمیگویم مگر اینکه بجز جواب میدهد که به پیغمبر راجع میشود و کار خود را
بامر او نسبت میدهد و تفخر بر خود شان بر میگردد پس از سر گشتن آنحضرت گذشت و مهربانی کرده حکم نمود
بخلاص او مرویست که یزید پلید بجناب زینب خاتون گفت سخن بگو و تکلم نما جناب زینب خاتون فرمود خدا
متکلم جناب امام زین العابدین علیه السلام چون سخن آن حرامزاده نابجیب را شنید فرمود لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم
و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا والله یعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم ان لا تحبونا یعنی طمع نکنید که
شما ما را اهانت مینمایید پس ما شما را اکرام میداریم و اذیت خود را از شما کف میکنیم و حال آنکه شما
ما را اذیت میرسانید و خدا میداند که ما شما را دوست نداریم و شما را نیز مذمت و ملامت نمیکنیم در این
که ما را دوست ندارید یزید پلید گفت راست گفتی ای جوان و لکن پدر تو و جد تو خواستند که بر مردم شوند

بحمدالله

الحمد لله خدا ایشان را کشت و خون ایشان را بریخت حضرت فرمود پیوسته نبوت و امارت مخصوص پدران و اجداد من
بود پیش از آنکه تو متولد شوی مدائنی در تاریخ خود ذکر نموده است که چون سید سجاد خود را بجناب رسول خدا صلی
الله علیه و آله نسبت داد یزید حرامزاده بیکی از چاکران خود گفت این جوان را داخل این بستان نما و او را بکش و دفن کن چون
چاکر آن لعین جناب سید سجاد را داخل بستان نمود حضرت را گذاشت مشغول بقبر کندن شد حضرت شروع نمود بنماز خواندن
چون آن ملعون از کندن قبر فارغ گردید خواست که آنحضرت را بکشد ناگاه دستی از هوا پیدا شد مشتی بر آن ملعون زد بروی خود بر زمین
افتاد و نعره کشید مدهوش گردید جان خود را بمالك دوزخ سپرد چون خالد پسر یزید حرامزاده بمعاینه دید رنگ
از روی نحسش پرید بسوی پدر ملعون خود برگشت حکایت را بر آن ملعون نقل کرد یزید پلید حکم نمود که چاکر ملعون را در آن
قبر دفن کردند و دست از حضرت برداشت مدائنی بعد از نقل این خبر گفته است که موضع حبس جناب امام زین العابدین
علیه السلام در این روز در شام مسجد است مصنف ره فرموده است در بعض مؤلفات اصحاب کرام و علمای شیعیان ائمه
انام بروایت مرسل منقول است که یکی از نصارا بعنوان رسالت از جانب پادشاه روم به نزد یزید پلید آمده بود در همان
مجلسیکه سر مبارك آنحضرت را در پیش روی یزید حرامزاده گذاشته بودند حاضر شد چون سر مبارك جناب امام حسین علیه السلام را
دید صیحه کشید گریه و ناله نمود و قطرات اشك از دیدهای خود فرو میریخت تا اینکه ریش او از اشك تر شد مانند باران چشمش تر شد
بعد از آن فرمود ای یزید بدان که در ایام حیوة جناب پیغمبر خدا بعنوان تجارت وارد مدینه منوره شدم خواستم که چیزی
بخدمت آنحضرت ببرم از اصحاب کرام آنحضرت پرسیدم آیا کدام یکی از هدایا در نزد آنحضرت محبوبتر است گفتند طیب و عطر
برای آنحضرت از همه چیز بهتر و خوشتر است و بسیار میل بان دارد پس دو نافه مشك و قدری از عنبر اشهب یعنی سفید رنگ
را با بعضی خوش عطر نیکو برداشتم بخدمت آنحضرت بردم آنروز در خانه زن خود جناب ام سلمه تشریف داشت چون نظر من
بجمال رخسار با جمال مبارك آنحضرت افتاد در دیده من نوری درخشنده از روی انور آنحضرت نمایان گردید و چشم من از این
کرد و خیره نمودن مشاهده جمال روی مبارك آنحضرت شادی برای من رخ داد و دل من از محبتش پر شد پس سلام کردم عطرها را
در پیش روی آنحضرت بر زمین گذاشتم فرمود این چه چیز است عرض کردم هدیه حقیریست که بحضرت مبارکه تو آورده ام
پرسید نام تو چیست عرض کردم عبد الشمس فرمود نام خود را تغییر ده من نام ترا عبد الوهاب گذاشتم فرمود اگر تو
از من دین اسلام را قبول نمایی من نیز از تو این هدیه را قبول میکنم پس من در اوصاف و نشانهای نبوت آنحضرت درست
تامل و تفکر کردم دانستم که او پیغمبر است و اوست همان بزرگوار یکه حضرت عیسی از آمدنش بما خبر داده بود چنانکه
گفته بود انی مبشرا لکم برسول یاتی من بعدی اسمه احمد یعنی من بشارت میدهم بشما برسولیکه بعد از من خواهد آمد نام
او احمد است پس به نبوت و رسالت آنحضرت اعتقاد کردم و در دست مبارکش همان ساعت بشرف اسلام مشرف شدم و به
مملکت روم برگشتم و حال آنکه اسلام خود را از اهل مملکت خود پنهان داشتم سالهای بسیار است که از عمر من گذشته است
هنگامی که من مسلمان هستم با پنج نفر از فرزندان و چهار نفر از دختران خود من امروز وزیر پادشاه روم هستم کسی از نصاری
از حال و اسلام من خبر ندارند بدان ای یزید روزی در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بودم در خانه ام سلمه
دیدم این بزرگوار عزیز را که سر مبارکش را بجهت زیارت و خواهش در پیش رویت آن در خانه داخل خدمت جد بزرگوار خود گردید
همینکه نظر مبارك جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله باین فرزند عزیز خود افتاد و بازوی خود را گشود تا اینکه او را به کنار خود
بگیرد و میفرمود مرحبا بتو ای حبیب من پس او را به دو دست خود گرفت در بالای زانوی خود نشانید دو لب مبارك فرزند خود را
میبوسید و دندان پیشینی او را بمکید و میفرمود ای حسین از رحمت خدا دور باد کسیکه ترا بکشد خدا قاتل ترا
لعنت نماید یاری کشتن تو بکند با وجود این جناب رسول خدا صلی الله میگریست چون روز دیگر شد من در خدمت جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله بودم در مسجد ناگاه حسین با برادرش جناب امام حسن داخل مسجد شدند عرض نمود ای جد بزرگوار
من با برادرم حسن کشتی گرفتیم هیچ یکی از ما بدیگری غلبه ننموده میخواهیم بدانیم که کدام یکی از ما از دیگری قوی تر هستیم جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای حبیب من و جا عزیز من کشتی گرفتن لایق شان و بزرگواری شما نیست و لکن بروید خط بنویسید
خط هر یکی از شما از دیگری بهتر شد همچنان قوت او بیشتر میباشد پس بیرون رفتند هر یکی از آن دو بزرگوار یک سطر خط
نوشتند و بخدمت جد بزرگوار خود آوردند و لوح را بدست مبارك جناب رسول خدا دادند که در میان خط ایشان
ترجیح بدهد و حکم نماید حضرت ساعتی بسوی ایشان نگاه نمود و نخواست که دل مبارك هیچکدام یکی را بشکند فرمود ای
حبیب من من پیغمبری هستم که درسی نخوانده ام و خطی ننوشته ام و خط را نمیشناسم این لوح را بنزد پدر خود ببرید

تا میان ایشان حکم کند و به بگویند که کدام یکی از شما از جهت خط نیکوتر و بهتر هستید پس آن دو بزرگوار به نزد پدر بزرگوار خود
رفتند پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز با ایشان تشریف برد و به منزل جناب فاطمه داخل شدند ساعتی نگذشت که جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله با سلمان فارسی بیرون آمدند و میان من و جناب سلمان آشنایی و صداقت و دوستی داشت از او پرسید
چگونه پدر ایشان حکم نمود و خط کدام یکی بهتر شد حضرت سلمان فرمود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان جواب نداد
زیرا که در امر ایشان تامل نمود فرمود اگر بگویم خط حسن بهتر است دل حسین آزرده و اندوهناک میشود و اگر بگویم
خط حسین بهتر است دل حسن از این آزرده گردد پس ایشان را به سوی پدر بزرگوار خود فرستاد پس من به سلمان گفتم ترا به حق صداقت
و برادری که میان من و تو هست و به حق دین اسلام قسم میدهم که برای من خبر دهی از اینکه پدر ایشان چگونه حکم نمود در میان ایشان
حضرت سلمان فرمود چون به نزد پدر بزرگوار خود رفتند آن بزرگوار در حالت ایشان تامل فرمود و دلش به حالت ایشان
رقت نمود و نخواست دل هیچ یکی را بشکند فرمود به نزد مادر خود بروید میان شما حکم بکند پس به خدمت جناب فاطمه رفتند و آنچه
در لوح نوشته بودند برای جناب فاطمه نشان دادند عرض کردند که ای مادر مهربان جد بزرگوار ما امر فرمود که ما خط بنویسیم پس
اگر خط هر یکی از ما از خط دیگری بهتر شد پس قوت و نیز از دیگری زیادتر و بهتر میشود چون خط نوشتیم به خدمت جد بزرگوار
خود بردیم ما را به خدمت پدر بزرگوار ما فرستاد پدر ما چیزی نفرمود به نزد تو روانه نمود چون جناب فاطمه دید که جد و پدر بزرگوار
ایشان نخواستند که خواطر شریف ایشان را بشکنند گفت من چه طور نمایم و چگونه در میان ایشان حکم نمایم فرمود ای نور دیدگان
من گردن بند خود را می برم دانه های او را بر زمین میریزم پس هر کدام یکی از شما از لؤلؤهای آن زیادتر چید پس قوت آن یکی
از شما زیادتر میشود و در گردن بند آن خاتون مکرمه هفت دانه جواهر و لؤلؤ داشت چون گردن بند خود را برید دانه ها
و بر زمین پاشید دانه ها از آنها جناب امام حسین علیه السلام برداشت سه دانه دیگر جناب امام حسن علیه السلام برچید یکی از آن
هفت دانه در میان ایشان باقی ماند هر یکی از آن دو بزرگوار خواست که آن را بردارد همان ساعت خطاب از جانب رب الارباب
به جبرئیل امین رسید که به روی زمین نازل شود و آن دانه را با بال خود بشکند و نصف نماید چون جبرئیل امین به حکم خداوند
کار عالم آن دانه را دو نصف نمود هر یکی از آن دو بزرگوار نصف آن را برداشتند پس عبد الوهاب و می فرمود ای یزید فکر بکن که
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواست که به دل هیچ کدام یکی از آن دو بزرگوار اندوهناک نباشند و ترجیح کتابت را داخل
نماید و دل ایشان را بشکند همچنین جناب امیر مؤمنان و جناب فاطمه زهرا و رب العزة دل ایشان را نشکستند بلکه خداوند
صاحب عظمت و عزت جبرئیل امین را امر نمود که دانه لؤلؤ را دو نصف و دو قسمت نماید تا دل ایشان را به دست بیاورد
و تو بفرزند عزیز دختر جناب رسول خدا را چنین ستمها کنی اف باد بر تو و دین تو ای یزید پس عبد الوهاب زنجیر خود برخواست
و سر مبارک آن حضرت را به سینه خود چسبانید و بوسید میگریست و عرض میکرد ای حسین در نزد جد بزرگوارت جناب محمد مصطفی
و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین برای خیر و نیکویی و اسلام من شهادت ده مترجم میگوید
مصنف ره درین روایت دیگر از مؤلف مذکور نقل کرده است در آخر فصل ستم ایراد خواهم نمود ان شاء الله انتهی
مصنف ره از امالی شیخ صدوق به سند خود از فاطمه دختر جناب امیر مؤمنان روایت کرده است بعد از آنکه یزید پلید
اهلبیت رسالت را به مجلس خود حاضر نمود حکم کرد که ایشان را در جای منزل دادند که نه از حرارت آفتاب ایشان را نگاه داشت
و نه از سردی تا اینکه روهای مبارک ایشان پوست افکند و در بیت المقدس هیچ سنگی بر نمی داشتند مگر اینکه خون تازه از زیر آن
نمایان میشد و مردم آفتاب می دیدند که سرخ رنگ می آید نور آفتاب در دیوارها مانند چادرها مانند رنگ تند می دیدند تا
آنوقتی که جناب علی بن الحسین علیهما السلام با دختران اهلبیت رسالت و سرهای شهدای کربلا برگشتند در بصائر الدرجات
به سند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون جناب علی بن الحسین علیهما السلام با سایر اهلبیت رسالت
به نزد یزید پلید بن معاویه عنید علیهما لعنة الله الملک الحمید آوردند حکم نمود ایشان را به خانه داخل نمودند که دیوارهای
شکسته و خراب بود بعضی اهلبیت به بعض دیگر گفت ما را به جهت این خیال به چنین خانه داخل کردند که بسر ما خراب شود و ما را
بکشد پاسبانان به زبان رومی به یکدیگر گفتند با اینها نظر کنید به بینید که از خراب شدن خانه میترسند حال آنکه فردا ایشان را
بیرون می کنند همه ایشان را می کشند جناب علی بن الحسین میفرماید در میان اهل بیت کسی نبود که زبان رومی را بداند غیر
از من در روایت دیگر در همان کتاب مرویست که جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است که ما را از مجلس یزید
به سوی زندان بردند و یکی از اصحاب من گفت بنیان این دیوار چه بسیار خوب بنیان است اهل عراق و اهل روم با یکدیگر
به زبان رومی گفتند در میان این اسیران صاحب خون نیست مگر این حضرت میفرماید غرض ایشان من بودم مصنف ره

در ذکر وقایع مجلس یزید عنید

در بیان ما صاحب خون فرموده است شاید مراد آن باشد که خون کشتگان اهلبیت رسالت را بجز این جوان طلب نخواهد
نمود یا اینکه مراد این است بجز این جوان پسری دیگر از آن خاندان نمانده در تفسیر علی بن ابراهیم به سند خود از جناب امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که آن حضرت فرمود روزی منهال بن عمرو در شام به جناب علی بن الحسین علیهما السلام عرض نمود یا ابن رسول الله
چگونه صبح میکنی حضرت فرمود وای بر تو باید تو بدانی ما چگونه صبح میکنیم ما در میان قوم خود مانند بنی اسرائیل هستیم
در میان آل فرعون که فرزندان ما را میکشند و زنان ما را اسیر و دستگیر مینمایند و شایسته ترین مردم بعد از جناب محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله در منابر و مساجد لعنت می کنند دشمنان ما به مال و منال و جاه و جلال بهره مند میشوند و
دوستان ما در میان مردم حقیر میشوند و حق ایشان را غصب می کنند پیوسته مؤمنان در این ذلت هستند عجم حق و بزرگی عرب را
میشناسند به جهت اینکه جناب رسول خدا از عرب است و عرب حق قریش را میشناسند به جهت اینکه جناب محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله از قریش است و قریش به جمیع عرب تفاخر میکنند که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشانست و عرب به عجم تفاخر
میکنند با اینکه جناب محمد صلی الله علیه و آله از عرب است ما که از اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستیم کسی
حق ما را نمیشناسند حالت حیات کردن ما بدین قرار است مترجم میگوید سید جزائری در انوار نعمانیه به سند خود از منهال
روایت کرده است که روزی در شهر شام در بازار گردش میکردم ناگاه جناب امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که به عصای خود
تکیه نموده و دو ساق مبارکش از ضعف و لاغری مانند نی خشک است و خون از پاهای مبارک جاریست و رنگ مبارکش مانند زعفران
زرد شده است چون حالت پریشانی آن حضرت را دیدم گریه بر من مستولی و گلو گیر گردید و قطرات اشک از چشمان من فرو
ریخت پس به نزد آن حضرت رفتم عرض کردم ای فرزند جناب رسول خدا چگونه زندگی مینمایی و روزگار تو چگونه میگذرد آن حضرت
گریست فرمود چگونه زندگی میکنند و خوش میگذرد بر کسی که در دست یزید بن معاویه اسیر و دستگیر شود و عمه ها و خواهران
من و زنان اهل بیت رسالت تا حال از طعام سیر نشده اند و چادر ندارند که سر خود را بپوشند شب و روز پیوسته گریه
و ناله مینمایند حال ما ای منهال مانند حال بنی اسرائیل است در میان تابعان فرعون که فرزندان ایشان را می کشتند و زنان
ایشان را به خدمت کاری میگرفتند زنده میگذاشتند پیوسته عرب به عجم مفاخرت میکنند با اینکه جناب محمد مصطفی از
عرب است و قریش بر عرب مفاخرت دارند بر اینکه آن حضرت از قبیله ایشانست و ما که اهلبیت همان محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله هستیم که حق ما را غصب می کنند و ما را می کشند و تنها و بی یاور می گذارند و هیچ وقت ما را به مجلس یزید
برند مگر گمان چنین میباشد که ما را بکشد منهال میگوید عرض کردم ای سید من کجا میروی فرمود حبس خانه که ما را در آنجا
جا داده اند برای سقف نیست پیوسته آفتاب بالای ما تابد گرمی وی ما را تاثیر میکند و باد خاک بر آنجا میوزد پس من
از جهت ضعف بدن خود بیرون آمدم که ساعتی در سایه دیوار و جا کشاده استراحت نمایم منهال میگوید من با آن جناب در
این سخن بودیم ناگاه دیدم زنی از آن خرابه بیرون آمد آن حضرت را صدا زد که ای نور دیده من کجا میروی پس آن حضرت
مرا گذاشت به منزل خود برگشت من درست دقت کردم دانستم که آن زن جناب زینب خاتون بوده است پیوسته من این حالت را
یاد آوری میکنم گریه و زاری مینمایم انتهی مصنف ره از سید بزرگوار سید بن طاوس ره روایت کرده است که یزید لعین روزی
خطیب خود را طلبید امر نمود که بر منبر برود مذمت جناب امام حسین و پدر بزرگوارش را بکند و بدی ایشان را بر مردم خبر
بدهد پس خطیب ملعون عنید به جهت اطاعت امر یزید پلید بالای منبر برآمد بسیار سخنان کفر آمیز در مذمت جناب امیر مؤمنان
و جناب امام حسین علیهما السلام ذکر نمود و در بدی آن دو بزرگوار مبالغه و اصرار را از حد گذرانید و معاویه و یزید بدبخت
حرامزاده را مدح و توصیف کرد چون جناب سید سجاد علیه السلام بیشرمی آن کافر بد بنیاد را مشاهده نمود بر آن کافر
بانگ زد وای بر تو ای خطیب رضا و خوشنودی مخلوق را بر رضا و خوشنودی خالق خریدی پس از آتش جهنم بر خود محل قرار آماده
کردی سید فرموده است به تحقیق ابن سنان خفاجی در وصف امیر مؤمنان خوب گفته است اعلی المنابر تعلنون بسبه
و بسیفه نصبت لکم اعوادها یعنی در بالای منابر ای گروه ستمکاران سب و شتم جناب امیر مؤمنان را آشکار می کنید
و حال آنکه چوبهای منابر به ضرب شمشیر آن بزرگوار برای شما منصوب و برپا شده است صاحب مناقب و دیگران روایت
کرده اند که یزید لعین امر نمود که منبری ترتیب دادند و خطیبی طلبید گفت بالای منبر برو و مساوی و بدی حسین و علی را
برای مردم ذکر کن و آنچه ایشان کرده اند به مردم برسان پس خطیب لعین بالای منبر برآمد خدا را حمد و ثنا
نمود و در مذمت و بدگویی در حق جناب امیر مؤمنان و جناب امام حسین علیه السلام مبالغه و اصرار کرده
در مدح معاویه کافر عنید و یزید پلید سخن خود را طول داد هر نیکی و خوبی آن دو ملعون را ذکر نمود پس

جناب علی بن الحسین فرمود ای خطیب رضای خوشنودی خالق خود را بخوشنودی مخلوق فروختی در جهنم برخود جا قرار
آماده کردی بعد از آن به یزید پلید فرمود مرا اذن ده که بالای این چوبها بالا روم چند کلمه در بالای وی ذکر نمایم که
خدا را در آن رضا و خوشنودی باشد و در شنیدن سخنان من برای اینجا الستان اجر و ثواب بشود یزید لعین از این مطلب
ابا و امتناع نمود اهل مجلس گفتند ای امیر مؤمنان این جوان را رخصت ده که بر بالای منبر برود شاید ما از او چیزی بشنویم
یزید لعین گفت اگر این جوان بر بالای منبر برقرار شود فرود نیاید مگر برسوا کردن من و رسوائی آل ابی سفیان بعضی
از حاضران گفتند چه قدر و اعتنا دارد سخنی که این جوان نیکو نماید بگوید یعنی چه میتواند بگوید یزید ملعون گفت
این جوان از خانواده است که علم را در شیر خوارگی چشیده اند و سینهای ایشان از کودکی پر از علم میباشند مردم پیوسته
اصرار کردند یزید لعین بناچاری رخصت داد چون آن دریای علم امامت و فخر دودمان نبوت و رسالت و قطب فلک عزت
و شرافت در بالای منبر قرار گرفت خدا را بمحامد شریفه و ثناهای بلیغه حمد و ثنا نمود و صلوات فصیحه موجزه بروح پاک حضرت
رسالت فرستاد بعد از آن خطبه در غایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود که مشتمل بود بر نصایح کامله و مواعظ شافیه
ترسیدند از هول روز قیامت که دیدهای اهل مجلس از شنیدن آنها گریان و دلهای ایشان ترسان گردید بعد از آن فرمود
ایها الناس اعطینا ستا وفضلنا بسبع اعطینا العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة فی قلوب
المؤمنین وفضلنا بان منا النبی المختار محمد صلی الله علیه و آله ومنا الصدیق ومنا الطیار ومنا اسد الله و
منا اسد رسوله ومنا سبطا هذه الامة من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی انبأته بحسبی ونسبی ایها الناس
انا ابن مکة ومنی انا ابن زمزم والصفا انا ابن من حمل الرکن باطراف الردا انا ابن خیر من ائتزر وارتدی
وانا ابن خیر من انتعل واحتفی وانا ابن خیر من طاف وسعی وانا ابن خیر من حج ولبی انا ابن من حمل علی البراق فی
الهوی انا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی انا ابن
من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انا ابن من صلی بملائکة السماء انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی
انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله انا ابن من ضرب
بین یدی رسول الله بسیفین وطعن برمحین وهاجر الهجرتین وبایع البیعتین وقاتل ببدر وحنین ولم
یکفر بالله طرفة عین انا ابن صالح المؤمنین ووارث النبیین وقامع الملحدین ویعسوب المسلمین
ونور المجاهدین وزین العابدین وتاج البکائین واصبر الصابرین وافضل القائمین من آل یٰسین رسول رب
العالمین انا ابن المؤید بجبرئیل المنصور بمیکائیل انا ابن المحامی عن حرم المسلمین وقاتل المارقین والناکثین
والقاسطین والمجاهد اعداءه الناصبین وافخر من مشی من قریش اجمعین واول من اجاب واستجاب لله
ولرسوله من المؤمنین واول السابقین وقاصم المعتدین ومبید المشرکین وسهم من مرامی الله علی المنافقین
ولسان حکمة العابدین وناصر دین الله وولی امر الله وبستان حکمة الله وعیبة علمه سمح سخی بهی بهلول
زکی ابطحی رضی مقدام همام صابر صوام مهذب قوام قاطع الاصلاب ومفرق الاحزاب اربطهم
عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم عزیمة واشدهم شکیمة اسد باسل یطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الاسنة
وقربت الاعنة طحن الرحا ویذروهم فیها ذرو الریح الهشیم لیث الحجاز وکبش العراق مکی مدنی حنفی بدری
احدی شجری عقبی مهاجری من العرب سیدها ومن الوغی لیثها وارث المشعرین وابو السبطین الحسن
والحسین ذاک جدی علی بن ابی طالب ثم قال انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء فلم یزل یقول انا انا
حتی ضج الناس بالبکاء والنحیب در روایت مناقب بعد از قول خود انا ابن فاطمة الزهراء فرمود انا ابن خدیجة
الکبری انا ابن المقتول ظلما انا ابن المحزوز الراس من القفا انا ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلاء
انا ابن مسلوب العمامة والرداء انا ابن من بکت علیه ملائکة السماء انا ابن من ناحت علیه الجن فی الارض
والطیر فی الهواء انا ابن من راسه علی السنان یهدی انا ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی ایها الناس
ان الله وله الحمد ابتلانا ابتلاء حسنا حیث جعل رایة الهدی والعدل والتقی فینا وجعل رایة الضلالة
والردی فی غیرنا در مجر قول آنحضرت که فرمود به هفت چیز خدا ما را بدیگران تفضیل داد در تفسیر
فرموده از ماست رسول و صدیق و طیار و اسد خدا و رسول او و دو سبط این امت در باده منظر هیچ جزء
نه هفت چیز شاید مراد اسد خدا و اسد رسول دو تا حساب بشود چنانکه سبطا هذه الامة نیز دو تا

شود پس حساب هفت عدد درست میباشد قوله آنحضرت منم فرزند مکه و منی تا آخر گویا مراد این باشد چنانکه احترام
مکه و زمزم و غیر آن از جمله واجبات حتمیه است همچنین احترام جد من چنین است و تشبیه کامل بر ناقص ضرر ندارد
بهنگامیکه نظر قاصر مخاطب ناقص معلوم بوده باشد یا اینکه مراد اینست که جد من مانند مکه و منی و زمزم و
صفاست در اینکه چگونه آن حرم مکه بخاطر آنحضرت محترم در امان امن هستند همچنین باید اهلبیت رسالت چنان
باشند شاید مراد اینست که اصل مکه و نحو آن عبارتست از جد من که احترام آن بلد بجهة جد منست که خدا بجهة آنحضرت مکه
معظم را محترم نموده است اصل مراد از خداوند نابان ابرار خدا میدانند قوله ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
یعنی بحجابات عظمت و انوار جلال عزت نزدیک شد و قرب او زیاد گشت بهم رسید پس در قرب و نزدیکی بمقام حجاب عظمت
بمرتبه رسید که بقدر اندازه دو کمان بلکه نزدیکتر گردید لفظ او بمعنا بل میباشد و اشکال تردید بر داشته میشود
و در این آیه تحقیقات بسیار در اخبار اهلبیت اطهار و کلمات علمای اخیار وارد شده است که مقام را مناسبت بذکر آنها
ندارد مراد از سیفین شاید حقیقت دو شمشیر باشد چنانکه در اخبار هست که شمشیر آنحضرت در جنگ احد شکست و جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله ذو الفقار را برای امیر مؤمنان بکرامت فرمود از آسمان آمد یا بمعجزه جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله عصا مبدل بشمشیر گردید یا اینکه ذو الفقار شمشیر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود برای امیر مؤمنان
علیه السلام کرامت فرمود چنانکه اخبار در این باب مختلف است و شاید مراد از دو شمشیر چیز دیگر بشود یعنی شمشیر زدن جناب
امیر مؤمنان علیه السلام در پیش روی جناب رسول خداوند سبحان صلی الله علیه و آله زمانی پیش از هجرت شد و زمانی بعد از
هجرت آنحضرت بمدینه یا برای ترویج دین رسول خدا زمانی با مشرکین مشغول شمشیر زدن شد و زمانی با منافقان و ناکثان
عهد و پیمان و مراد از رمحین نیز همین احتمالات است مراد از هجرتین هجرت مدینه و کوفه است و از بیعتین اول بیعت
و بیعت رضوان است و تفاصیل اینها در اخبار موجود است بهلول بضم باء سید بزرگوار و صاحب شان و جامع
صفات حمیده و اخلاق حسنه است مقدام بکسر میم شجاع دلیر مرد بی هراس و ترس را میگویند همام پادشاه صاحب عزم و تدبیر
و صاحب سخاوت و جوانمردی و بزرگواریست باسل بمعنا دلیر است اعنه جمع عنان بروزن کتاب بمعنای یاره کردنست مصنف ره
در بیان مشکلات الفاظ اخبار فرموده است فلان شدید الشکیمة اذا کان شدید النفس اربطهم عنانا کنایه است از
~~محارم و ملازمه شکیمه [illegible]~~
یعنی منسوبست بدین حضرت ابراهیم که ملت حقه است در بعض نسخها بجای حنفی خیفی وارد شده است یعنی منسوبست بمسجد
خیف عقبی شاید مراد اینست که از جمله کسانی است که در عقبه بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند و احتمال
دیگر اینست که اصلش عاقب باشد بجهة الحاق یاء نسبی الف ساقط بشود و معنا چنین است که منسوبست به رئیس بودن امت
و سید و آقای ملت است حاصل خطبه بلاغت مشحون آنحضرت اینست ایها الناس خداوند واهب العطایا برای ما که اهل
بیت رسالت هستیم شش خصلت پسندیده را عطا فرموده است عطا کرده شده ایم بعلوم ربانی و حلم و بردباری و
سخاوت و جوانمردی و فصاحت در سخن و دلیری و شجاعت و دلیری و محبت کامله در دلهای مؤمنان و ما را بهفت چیز
از اهل روزگار امتیاز داده است از ماست پیغمبر مختار محمد برگزیده پروردگار صلی الله علیه و آله از ماست صدیق اکبر
و فاروق اعظم آفتاب فلک امامت علی مختار حیدر کرار و از ماست جناب جعفر طیار شهید بزرگوار و از ماست شیر دلاور
خداوند جبار و شیر دلیر رسول مختار حمزه سید شهدای ابرار و از ماست دو سبط برگزیده این امت حسن مجتبی و حسین سید
شهدا هر کس مرا شناخته است شناخته است هر کسیکه مرا نمیشناسد حسب جمیل و نسب اصیل خود را برای او خبر میدهم ایها
الناس منم فرزند مکه و منی و منم فرزند زمزم و صفا و منم فرزند کسیکه رکن و مقام ابراهیم را با طرف ردای خود برداشت
منم فرزند بهترین کسانی که احرام بستند و ردا پوشیدند و فرزند بهترین پیغمبران و فرزند بهترین نعل
پوشان و پابرهنه شدگان و فرزند بهترین طواف کنندگان و ساعیان منم فرزند بهترین حاجیان و لبیک گویان
منم فرزند کسیکه با الطاف بیکرانه خداوند جبار بر اسب براق سوار گشته بسوی آسمانها رفته منم فرزند کسیکه جبرئیل
بحکم خداوند جلیل او را بسدرة المنتهی برد منم فرزند کسیکه از قرب حجابات عظمت بمقام بلند و مرتبه رسید
که از انوار جلال عظمت و تجلیات اشراقات عزت بقدر اندازه دو قوس بلکه نزدیکتر شد منم فرزند کسیکه
ملائکه آسمانها نماز خواندند منم فرزند کسیکه خداوند جلیل بی واسطه وحیها برای او نمود [illegible]
منم فرزند کسیکه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است منم فرزند علی مرتضی [illegible]

با طراف بلیغه مردم ضربتها زد تا اینکه بناچار بلا اله الا الله گفتند منم فرزند کسیکه در پیش جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله با کافران دین مبین بدو شمشیر مشغول جهاد شد و بدو نیزه ایشانرا بخاک مذلت افکند بدو هجرت مهاجرت
فرمود و دو بیعت را بجا آورد و در بدر و حنین داد مردانگی داد و شجاعتها از او بظهور آمد و بوحدانیت خدا یک
چشم زدن کافر نشد منم فرزند صالح مؤمنان و وارث پیغمبران و قامع ملحدان و پادشاه مسلمانان و نور مجاهدان
و زینت عابدان و تاج باکیان از ترس خداوند عالمیان و صبرکننده ترین صابران و بهترین قائمان از آل یاسین رسول رب
العالمین منم فرزند کسیکه مؤید بود بجبرئیل و منصور بود بمیکائیل منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان و قاتل مارقین
از دین برگشتگان و کشنده ناکثان عهد و پیمان و ستمکاران بی ایمان و جهاد کننده با دشمنان مبغضان و افخر و بهترین
کسانی است که از قریش در روی زمین راه رفتند و از همه ایشان بمفاخرت ظفر یافتن بشرف سعادت و شرافت بزرگواری امتیاز
یافت و اول کسی است که اجابت دعوت اسلام نمود و پیش از همه مؤمنان باجابت خطاب خداوند علام عالمیان و فرمان رسول
برگزیده رحمن سبقت فرمود و اول سابقان و شکننده ستمکاران و برانداز مشرکانست و تیری است از تیرهای خدا و
قهار بر سینه پرکینه منافقان و ترجمان حکمت عابدان و زبان حکمت عارفان و ناصر دین خداوند عالمیان و ولی
امر خداوند رحمن و بستان حکمت پروردگار زمین و زمان و صندوق علوم ربانی و معدن الهامات الهیست
فرزند جوانمرد نیکوکار عطا کننده بزرگوار نیکوکار خوش جمال نیکو رخسار دانای احکام دین مبین سید و پادشاه
روی زمین پسندیده پاک طینت ابطحی رضی جرأت کننده بر قتال دلیران پادشاه صاحب عزم و دلاور میدان رزم صابر و صوام
شکر کننده برمکاره و روزه دار در روزهای بسیار گرم مهذب مطهر کثیر القیام بر عبادت خداوند علام قاطع بیخ کفر و عناد
شکننده پشت اهل ضلالت خدا و پراکنده لشکرهای کافران بدبنیاد ثابت ترین مردم روزگار است در هنگام
مبارزت دشمنان و دلش از همه مردم آرام تر بود در جهاد کافران و دلش در ترک محارم از همه کس ثابت تر بود در حفظ احکام
دین و آداب شرع و آیین آرام تر عزیمتش از همه بیشتر و دلش از همه قوی تر بود شیر بیشه شجاعت است که دلیران لشکر
اشرار را در جنگها بشمشیر آتش بار بمانند آرد مینمود و استخوان ایشانرا خورد خورد میکرد هنگامیکه نیزه ها در میدان
کارزار بر روی یکدیگر میریختند و برق زننده میگشتند و شجاعان فجار اشرار در نصرت یکدیگر میایستادند و همه بیکدیگر
نزدیک میشدند استخوان ایشانرا مانند آسیا خورد میکرد و جمعیت ایشانرا پراکنده میکرد مانند پراکنده کردن باد
تند خاکستر و خس و خاشاک را و عمرها گروه کافران را بباد فنا میداد شیر بیشه ممالک حجاز و مرد مردانه دلیر عراقست مکی مدنی
متدین بملت حنفیه ابراهیمیه برانداز مشرکان بکل واحد و بیعت کننده بیعت رضوان و عقبه بود هجرت کننده
بجا الطاعت خدا بود از گروه عرب سید ایشانست و در میدان کارزار شیر دلاور شجاعان بود و وارث مشعرین پدر
بزرگوار دو سبط ارجمند پیغمبر حسن و حسین است صاحب این صفات حمیده و خصلتهای پسندیده جد من علی ابن
ابی طالب است منم فرزند فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان منم فرزند خدیجه کبری منم فرزند کسیکه در راه رضای خدا
از روی ظلم و عدوان کشته و بخون خود آغشته گردید منم فرزند کسیکه سرش را از قفا بریدند منم فرزند لب تشنه
عطشان تا هنگامیکه بدرجه شهادت رسید منم فرزند کسیکه بدن پاره پاره در بیابان کربلا بر روی خاک گرم افکندند
منم فرزند کسیکه عمامه و ردای او را بغارت بردند منم فرزند مظلومی که ملائکه آسمانها در مصیبت او گریستند و گروه
جنیان در زمین و مرغها در هوا بر مظلومی او ناله و زاری نمودند منم فرزند شهیدیکه سر مبارک او را در سر نیزه برای
دشمنان هدیه بردند منم فرزند غریبی که حرم او را از ممالک عراق بشهر شام اسیر و دستگیر آوردند ایها الناس خداوند عالمیان
برای اوست حمد و ثنا مارا ببلای نیکو مبتلا گردانیده که رایت هدایت و رستگاری و عدالت و پرهیزکاری را در دست
ما قرار داده و رایت ضلالت و گمراهی و غدار را در دست غیر ما قرار داده است بروایت صاحب مناقب چون کلام معجز
نظام آنحضرت از زبان خوش بیان او مانند دانه های جواهر رشته بیان و تقریر منتظم گردید صدای حاضران از هر طرف
بناله و زاری بلند شد یزید پلید چون حالت مردمان دید از شورش ایشان ترسید مؤذن را امر نمود که کلام
آنحضرت را قطع نماید و اذان بگوید چون مؤذن الله اکبر الله اکبر گفت حضرت فرمود هیچ چیز نیست که بزرگتر از خدا
باشد و چون اشهد ان لا اله الا الله گفت حضرت فرمود شهادت میدهد بوحدانیت خدا موی و بشره و گوشت و خون
من چون مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله گفت آن حضرت از بالای منبر یزید ملعون را صدا زد فرمود این محمد که بر رسالت
او شهادت میدهد جد منست یا جد تو اگر بگوئی که جد تست بتحقیق دروغ گفته و کافر شده

و اگر بگوئی

و اگر بگوئی که جد منست پس چرا عترت او را کشتی بروایت دیگر حضرت بعد از آن روی با اهل مجلس کرده
فرمود ای گروه مردم آیا کسی در میان شما هست که اقرار نماید که جد من بزرگوار جناب رسول خدا باشد چون مردم این
سخن را از آن مظلوم غریب شنیدند صداهای گریه ایشان بلند گردید در آن هنگام مردی از شیعیان آنحضرت از جا برخواست
که نامش منهال ابن عمرو طائی بود بروایت دیگر مکحول صاحب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود عرض نمود ای فرزند
رسول خدا چگونه شب میکنی و روزگارت چگونه میگذرد حضرت فرمود وای بر تو چگونه شام میکنیم ما اهل بیت در میان دشمنان
حالت ما مثل حالت بنی اسرائیل است در میان آل فرعون که کودکان ایشانرا میکشتند و زنان ایشانرا زنده میداشتند
خدمتکاری کنند عرب پیوسته بعجم مفاخرت مینماید باینکه محمد صلی الله علیه و آله از ایشانست و قریش بر سایر عرب مفاخرت
میکنند باینکه محمد صلی الله علیه و آله از قریش است و آل محمد صلی الله علیه و آله مقهور و خوار شده اند و بیچاره و پاره مانده
بسوی خدا شکایت میکنیم از بسیاری دشمنان و پراکندگی ما و غلبه دشمنان بر ما بروایت دیگر چون مؤذن از اذان و اقامه فارغ گردید
یزید نماز ظهر را خواند مرویست که در همان مجلس عالمی از علمای یهود حاضر بود از یزید پلید پرسید که ای امیر مؤمنان این جوان کیست
آن حرامزاده گفت علی ابن الحسین است عالم یهودی پرسید حسین کیست یزید لعین گفت فرزند علی ابن ابی طالب پرسید مادرش
کیست آن حرامزاده گفت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله عالم یهودی از روی تعجب گفت سبحان الله این مرد فرزند پیغمبر شماست
که او را باین زودی بعد از وفات پیغمبر کشته اید چه بسیار بد رعایت کرده اید حق پیغمبر خود را در خصوص فرزندان او بخدا سوگند
اگر از موسی ابن عمران سبطی و فرزندی از صلب خود در میان ما یادگار میماند گمان این بود که ما او را پرستش و بندگی
میکردیم و بجا میآوردیم دیروز پیغمبر شما از میان شما رفته است پس بکشتن فرزندانش اجتماع کردید و او را کشتید قباحت
باد بر شما که بد امتی هستید یزید لعین حکم نمود که سه دفعه بگردنش بزنند عالم یهودی از جای خود برخواست و گفت اگر
خواهید مرا بزنید یا بکشید یا مرا بگذارید من در توریه خوانده ام که هر کسیکه فرزندی از فرزندان پیغمبری بکشد هر قدر
در دنیاست ملعونست و چون بمیرد خدا او را با آتش دوزخ میاندازد سید بزرگوار سید ابن طاوس و شیخ ابن نما
از ابن لهیعه از ابی الاسود محمد ابن عبد الرحمن روایت کرده اند که ابی الاسود گفت در راس الجالوت بزرگ علمای یهود و من
ملاقات نمود و گفت بخدا سوگند میان من و حضرت داود علیه السلام هفتاد پدر فاصله هست با وجود این دوری یهود مرا
که یهودان بر من ملاقات میکنند مرا تعظیم و تکریم مینمایند و حال آنکه میان شما و فرزند پیغمبر شما جز یک واحد فاصله
نیست شما او را کشتید از جناب امام زین العابدین علیه السلام مرویست که چون سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام را بنزد یزید پلید
ارمغان آوردند پیوسته آن لعین مجلس شراب ترتیب میداد و سر آنحضرت را در پیش روی خود میگذاشت مشغول شراب خوردن
میشد روزی رسول ملک روم که از اشراف و بزرگان اهل روم بود بمجلس یزید پلید حاضر گردید چون سر آنحضرت را در پیش روی
یزید عنید دید پرسید ای پادشاه عرب این سر بریده سر کیست یزید لعین گفت ترا با این سر چکار است رسول روم گفت
چون من بسوی مملکت خود بر میگردم پادشاه ما از من از هر چه دیده ام میپرسد دوست دارم که قصه این سر را بدانم
و صاحب او را بشناسم با پادشاه خود نقل نمایم تا اینکه در شادی و سرور با تو شریک شود یزید لعین گفت این سر حسین
ابن علی ابن ابیطالب است رومی پرسید مادرش کیست گفت فاطمه دختر رسول خدا نصرانی رومی گفت تف بر تو و بر دین تو دین
من از دین تو بهتر است بدرستیکه پدر من از اولاد حضرت داود است و میان من و او پدران بسیار فاصله دارد نصاری بجهة اینکه
جد من از اسباط او است مرا تعظیم میکنند خاک را از زیر قدم من بر میدارند و تبرک بآن خاک مینمایند شما فرزند دختر پیغمبر
خود را میکشید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز یک مادر فاصله دیگر نیست پس دین شما چگونه دین است بعد از آن بیزید
کافر عنید فرمود آیا حکایت کلیسای حافر را شنیده آن ملعون گفت بگو تا اینکه بشنوم فرمود میان عمان و چین مسافت یک سال
راه میباشد در آن عرض یکسال راه آبادانی و مسکن نیست مگر یک شهری که در آب واقع شده است طولش از هشتاد فرسخ
تا هشتاد فرسخ است در روی زمین شهری بزرگتر از وی نیست و از آنجا کافور بیرون میاید درختان ایشان عود و عنبر
است و آن شهر در دست نصاری است برامدن پادشاهی از پادشاهان تسلط بر آن ندارند بجز نصاری در آن شهر کلیساهای بسیار
ساخته اند بزرگترین آنها کلیسای حافر است در محراب آن حقه هست از طلا از محراب آویخته اند میگویند در میان آن حقه سمی
هست که میگویند سم حماریست که حضرت عیسی بر آن سوار شده است اطراف آن حقه را نصاری بطلا و دیباج زینت
داده اند هر سال گروه بسیار از نصاری بزیارت همان کلیسا و حقه میروند و اطراف آن را طواف میکنند و آن حقه را
میبوسند و حاجات خود را در آنجا بخدا عرض میکنند این گونه ایشان بآن سم حمار تعظیم و احترام مینمایند بخیال آنکه

سم

ستم ها دیت که حضرت عیسی پیغمبر ایشان بر آن سوار شده است شما فرزند پیغمبر خود را میکشید خدا برکت در میان شما و
دین شما نگذارد یزید ملعون بر یاران کافر خود بانگ زد که این نصرانی را بکشید تا مرا در بلد خود رسوا نکند
چون آن نصرانی عاقبت بخیر فهمید که او را خواهند کشت بیزید ملعون گفت میخواهی مرا بکشی انحرامزاده بیا بگفت
خوام کشت فرمود ای یزید بدانکه دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم بمن فرمود ای نصرانی تو از اهل بهشت هستی
من از این کلام آنحضرت تعجب کردم و من حال شهادت میدهم بر اینکه خدایی بجز ذات اقدس باری تعالی نیست و شهادت
میدهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول بر حق خدا و ند عالمیانست پس آن شقاوت مندان بجلو دوید و مهمه بر جست سر
انور آنحضرت را برداشته بسینه خود چسبانید و میبوسید و میگریست تا اینکه او را بدرجه شهادت رسانیدند مترجم میگوید
از صاحب کتاب منتخب المراثی منقولست که چون اهلبیت رسالت را در خانه علیحده جا و منزل دادند پیوسته شب و روز
در آنجا بعزاداری جناب سید شهدا علیه السلام مشغول بودند و جناب امام حسین علیه السلام دختری داشت که عمر شریفش
سه سال بود مفارقت پدر بزرگوارش بر او بزرگ و گران شده بود هر وقتیکه پدرش را طلب مینمود جواب میدادند که فردا
میاید هر چه دلت میخواهد برای تو میاورد تا اینکه شبی از شبها پدر بزرگوارش را در خواب دید چون بیدار شد صیحه و ناله کشید
و آغاز گریه و زاری نمود و اضطراب میکرد اهلبیت رسالت از آن مظلومه میپرسیدند ترا چه شده است که این نحو گریه
و زاری میکنی گفت پدرم را نزد من بیاورید و نور دیده خود را میخواهم هر قدر بکه تسلی میدادند ساکت نمیشد
و ندوه و گریه اش زیاده میگردید این مصیبت بر اهلبیت بسیار بزرگ و گران شد پس صداها بناله و زاری بلند نمودند
و مصیبت خود را تازه کردند و طپانچه بر خسار زدند و خاک بر سر میپاشیدند و موها را پریشان نمودند چون
صداهای ایشان بلند شد یزید لعین صدای ناله و زاری ایشان را شنید پرسید چه خبر و اقع شده است گفتند دختر حسین
پدر گوارش را در خواب دیده است چون از خواب بیدار گشته پدرش را میخواهد و میگرید و صیحه و ناله میکشد انحرامزاده گفت
سر پدرش را به پیش او ببرید تا اینکه بر آن نظر کند و تسلی بیابد پس سر مبارک آنحضرت را میان طشتی گذاشتند و دستمالی
بر روی آن افکندند در پیش روی آن خاتون مصیبت زده بر زمین نهادند چون دستمال را برداشت پرسید این سر کیست
گفتند سر پدر توست پس سر را از میان طشت برداشت بسینه خود چسبانید با دل بریان و دیده گریان میگفت ای پدر
بزرگوار کدام کسی ریش مبارک ترا بخون خود آغشته کرده است ای پدر مهربان برای دختر یتیمت کدام کسی سرپرستی میشود تا
بزرگ کرده ای پدر بزرگوار بکار زنان برهنه و بیچاره کدام کسی پشت پناه میباشد و کدام کسی دلش بحال بیوه زنان اسیر میسوزد
و بر دیدهای گریان رحم کند ای پدر بزرگوار کدام کسی بر زنان غریب بیکس پشت و پناه میباشد ای پدر مهربان دل کدام کسی
بر اینها پریشان میسوزد ای پدر مظلوم وای بر نا امیدیها بعد از شهادت تو ای بابا وای بر غریبی ما بعد از تو کاش
جان من بجان تو فدا میشد یا ابتا ارزو دارم که چشم من پیش از امروز کور میشد و کاش در زیر خاک مدفون میشدم
و ریش ترا بخون خود آغشته نمیدیدم این مرثیه ها جان گداز را خواند و دهن بلبهای خشکیده پدر بزرگوار خود نهاد بسیار
گریست تا اینکه مدهوش گردید چون اهلبیت رسالت او را حرکت دادند ناگاه دیدند که روح پر فتوحش بعالم قدس
پرواز نموده است از مشاهده این حالت صداها بناله و زاری بلند کردند و در گریه و زاری بیکدیگر یاری کردند در
آن روز در شام شیون بلند شد مردم اندیار بر مصیبت اهلبیت رسالت گریان و نالان شدند انتهی در خرایج مرویست
مرویست که روزی یزید لعین سر مبارک آنحضرت را و امام مبین را در پیش روی خود در طشتی گذاشته بود بدندان مبارکش
بچوب خود اشارت مینمود زید بن ارقم فرمود چوب خود را از دندان مبارکش بردار زیرا که در بسیاری از اوقات جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیده بودم که از این دندانها میبوسید انحرامزاده در جواب گفت اگر تو پیر پوسیده نبودی
ترا میکشتم ناگاه در آن هنگام بزرگ یهودان داخل مجلس یزید لعین بد بنیان گردید از آن حرامزاده بی ایمان پرسید
این سر کیست که در پیش روی خود گذاشته ای عنید گفت سر خارجیست که بر من خروج نموده بود پرسید که بود آن
مرد خارجی گفت حسین گفت پسر کیست انحرامزاده گفت پسر علی پرسید مادرش که بود گفت فاطمه پرسید فاطمه
کیست گفت دختر محمد صلی الله علیه و آله بزرگ یهود گفت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر شما انحرامزاده بجیب
گفت بلی بزرگ یهود گفت خدا جزای خیر بشما ندهد دیروز بود که پیغمبر شما از میان شما رفته است امروز
پسرش را کشید وای بتو ای یزید میان من و حضرت داود علیه السلام سی و چند نفر پدر فاصله هست چون یهود
مرا می بینند تعظیم مرا بجا میاورند و از روی تعظیم دست را بر روی دست دیگری میزنند پس آن عنود سر فرود آورد

و سر انور حضرت را بوسید و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان جدك محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله بر گفت آن
مجلس بیرون رفت یزید حرامزاده امر نمود که او را کشتند صاحب مناقب از ابی مخنف و دیگران روایت کرده است که یزید لعین
امر نمود که سر مبارک آنحضرت را اندر خانه خود آویختند و امر نمود که اهلبیت رسالت را بآنخانه او داخل نمودند چون
زنان مصیبت زده گان اهلبیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنخانه یزید پلید داخل شدند هیچ زنی از آل
معاویه و آل ابی سفیان نماند مگر اینکه باستقبال ایشان دویدند و صداها بناله و شیون بلند کردند و ناله هلجا
گذارد در مصیبت جناب امام حسین علیه السلام ساختند و هر چه از جامه های نیکو و زر و زیور داشتند بر زمین انداختند
و سه روز ماتم و عزا برپا کردند هند دختر عبد الله بن عامر بن کریز که در سابق در خانه جناب امام حسین علیه السلام
میبود در آن روز زن یزید پلید بود پرده عصمت را درید پا برهنه و بیچادر و بی مقنعه ناله کنان داخل مجلس یزید عنید
گردید هنگامیکه مجلس عام و ازدحام تمام بود و گفت ای یزید آیا سزاوار است سر انور فرزند عزیز فاطمه زهرا دختر جناب
رسول خدا در خانه من مصلوب و آویخته شود چون یزید بیشرم و بیحیا هند را در آنحالت دید از جا خود برخواست سر او را
پوشید و گفت ای هند بر فرزند فاطمه دختر رسول خدا فریاد بکن مصیبت زده قریش را ناله و زاری کن پسر زیاد در کشتن او
تعجیل نمود خدا او را لعنت کند و بکشد پس یزید لعین اهلبیت رسالت را در خانه مخصوصی منزل داد و هیچ وقت تنهائی
نمیخورد مگر اینکه جناب علی بن الحسین علیهما السلام را در نزد خود حاضر مینمود سید بزرگوار سید بن طاوس و دیگران
روایت کرده اند که روزی جناب امام زین العابدین علیه السلام از منزل خود بیرون رفت در بازار شام منهال بن عمرو بان
حضرت دوچار شد عرض نمود ای فرزند جناب رسول خدا روز و شب را چگونه بسر میبری خبر را مانند سابق ذکر کردند تا اینکه
فرمود ما که اهلبیت رسول خدا هستیم در میان دشمنان مظلوم و مغصوب الحق و کشته و از وطنهای خود آواره شده ایم
فانا لله و انا الیه راجعون از اینجا که ما بان دوچار گردیده ایم ستدره فرموده است خدا خیر بسیار باین شیخ مهیا بدهد که در
اینمطلب خوب میگوید یعظمون له اعواد منبره و تحت ارجلهم اولاده وضعوا بای حکم سوء یتبعونکم
و فخرکم انکم صحب له تبع یعنی بخاطر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله چوبهای منبر آنحضرت را تعظیم و احترام میکنند
و فرزندان آنحضرت را بزیر پای خود میگذارند بکدام حکم و سزاوار است فرزندان آن پیغمبر اکرم شما باید تابع شما بوده باشند و
انکه فخر شما اینست که از اصحاب آنجناب هستید باز ستدره روایت کرده است که روزی یزید لعین جناب علی بن الحسین و عمرو
پسر جناب امام حسن علیه السلام را به پیش خود طلبید و عمرو در آنوقت هنوز بحد بلوغ نرسیده بود بنا بقول بعضی
در سن یازده سال بود انحرامزاده بعمرو بن حسن علیه السلام عرض نمود میتوانی با فرزندم خالد کشتی بگیری عمرو فرمود
نمیگیرم و لکن میخواهم کارد بدست من بده و کاردی بدست او تا اینکه مقاتله کنیم یزید ملعون چون دلیری آن بزرگوار را
دید این مصراع را خواند شنشنة اعرفها من اخزم هل تلد الحیة الا الحیة معنا دویمی معلوم و واضح است
اما معنا مصراع اول موقوفست بذکر ابیات دیگر که این مصراع از آنهاست و اصل مورد ش اینست که بلد اخزم
جد حاتم طائی یا جد جد زهیر پسری داشت اخزم نام چون اخزم پیش از پدر خود وفات نمود پسرانی از اخزم ماندند
روزی با جد خود شان ابو اخزم در خصوص امری بمقام مجادله بر آمدند و غوغا کردند جد خود شان را زخمدار نمودند
و جد ایشان چند بیت در این باب انشا نمود که آن ابیات اینست ان بنی رملونی بالدم من یلق اساد الرجال
یکلم و من یکن درء به یقوم شنشنة اعرفها من اخزم یعنی فرزندان من مرا بخون خود آغشته و الوده
ساختند و اینمطلب پر واضح است که هر کس با شیران و دلیران مردم در افتد و انیست سازد البته زخمدار میشود
و کسیکه در او کجی نباشد راست میباشد و اینکار بد و قبیح عادتیست از فرزندم اخزم شناخته بودم که پیوسته عادتش
در حق من بد بود پس مصراع آخر این ابیات در میان عرب از جمله امثال مشهوره است که هر کس بعادات و طریقه پدران خود
راه برود میگویند شنشنة اعرفها من اخزم غرض یزید پلید اینست که شجاعت و دلیری در فرزندان بنی هاشم از پدران
خود یادگار و ارث و طبیعت است در تاریخ طبری و بلاذری اینست که یزید لعین این سخنان را بجناب امام زین العابدین
علیه السلام عرض نمود حضرت در جواب فرمود کشتی گرفتن مرا چه میکنی کاردی بمن و کاردی باو بده تا مقاتله کنیم انحرامزاده
همان مصراع اخیر ابیات را خواند و گفت هذا من العصا عصیة هل تلد الحیة الا الحیة قول ملعون هذا
من العصا عصیة از جمله امثالست عصا نام اسب جذیمه ابرش بود و عصیة بر وزن سمیه نام مادر جذیمه
است و مراد ایشان اینست که بعضی از بعض دیگرست و در لغت این کلمات را باین نحو گفته اند ان العصا من العصیة

شیخ بن نما و دیگران روایت کرده اند که جناب سکینه خاتون در هنگامی که در شام شوم بود خوابی دید و خوابش در میان
اهل شام منتشر شد مترجم می گوید خواب آن خاتون مکرم را مصنف ره بچند طریق روایت کرده است که مبسوط تر آنها را
نقل میکنیم و آنرا مصنف از بعض مؤلفات اصحاب کرام فرقه امامیه روایت کرده است مطابق روایت شیخ بن نما و سید
بن طاوس ره است و تفاوت در بسیار روایات ایشان بسیار کم است و فرموده است که روزی جناب سکینه خاتون بیزید پلید
فرمود ای یزید دیشب خوابی دیده ام اگر گوش میکنی خواب خود را بتو نقل نمایم یزید پلید عرض نمود هر چه دیده بگو
فرمود هنگامی که من در شب بیدار بودم و خواب بمن آمد بسیار گریه و ناله کردم بعد از آنکه نماز خواندم و خدا را بدعا
چند یاد نمودم ناگاه خواب بر من مستولی گردید دیدم درهای آسمان باز شد ناگاه دیدم نوری درخشنده از آسمان بر من
تابید و خدمتکاری چند از خدمتکاران و غلمان بهشت را دیدم نظرم بباغی سبز که لذا افتاد و در میان آن باغ قصری
دیدم ناگاه پنج نفر مرد نورانی و خوشرو را دیدم که میخواهند بآن قصر داخل شوند و در نزد ایشان خدمتکاری از
غلمان بهشت حاضر بود گفتم ای غلام این قصر برای کیست گفت قصر پدرت حسین است خداوند عالمیان در مقابل صبر کردن
و بر مصائب او عطا و کرامت فرموده است پرسیدم این مشایخ کرام کیانند گفت اول ایشان آدم ابو البشر است دویمی نوح
نبی الله سیمی ابراهیم خلیل الرحمن و چهارمی موسی کلیم الله پرسیدم پنجمی کیست که بدست خود ریش مبارک را گرفته اند و
گریانست گفت ای سکینه مگر او را نمی شناسی گفتم نه گفت این بزرگوار جد تو جناب رسول خدا است گفتم ایشان کجا میروند
گفت بنزد پدرت حسین میروند گفتم بخدا سوگند البته بجد بزرگوار خود میرسم و او را از آنچه بسر ما آمده است خبر میدهم
پس دیدم آنحضرت از من پیشی گرفت نتوانستم بخدمتش برسم من در آنهنگام متفکر ایستاده بودم ناگاه دیدم جد بزرگ
والدم علی بن ابی طالب در دست مبارکش شمشیری گرفته ایستاده است من جد خود را ندا کردم و عرض نمودم ای جد بزرگوار
سوگند فرزندت را بعد از تو کشتند پس مرا بسینه خود چسبانید فرمود ای دختر گرامی صبر کن از خداست طلب یاری
پس آنحضرت گذشت و ندانستم بکجا رفت من حیران ایستاده تعجب میکردم ناگاه دیدم دری از آسمان باز شد و ملائک آسمان
بنزد سر پدرم فرود میایند و بالا میروند صاحب کتاب مذکور فرموده است چون یزید پلید این خواب را شنید طپانچه بر روی نحس
خود زد و گریست و گفت مرا بکشتن حسین چکار داشت مصنف ره فرموده است در روایت دیگر اینست که جناب سکینه
خاتون فرمود دیدم مرد بزرگواری که رنگ رخسار مبارکش مانند در سفید درخشنده و روی انورش مانند ماه چهارده شبه
بود درخشید دلشاد و هناک بسوی من میاید از غلام پرسیدم این ماه تاب کیست گفت جد تو جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله بود من نزد جد بزرگوار خود رفتم عرض کردم ای جد بزرگوار بخدا سوگند مردان ما را کشتند بخدا سوگند خونهای ما را
ریختند و احترام ما را هتک نمودند و ما را بر قتبهای شتران سوار کردند ما را از روی اسیری بسوی یزید بردند پس مرا گرفت
بسینه خود چسبانید و روی مبارک خود را بسوی حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی کرده فرمود ببینید بعد از من امت
کردار با فرزندانم چه آورده اند غلام بمن گفت ای سکینه صدای خود را نگاه دار بتحقیق جناب رسول خدا را گریان
نمودی پس آن غلام دست مرا گرفت داخل قصر نمود دیدم پنج نفر زن خوش صورت و نیکو قامت و خوش
اندام مانند ماه تابان نشسته اند در میان ایشان زنی بلند قامت خوش صورت نشسته موی خود را پریشان نموده و جامه های سیاه
پوشیده و پیراهن خون آلود در دست خود گرفته است هنگامی که آنجناب خود برمیخیزد ایشان به تبعیت ایشان او برمی
خیزند و چون می نشیند ایشان نیز می نشینند از آن وصیفه پرسیدم این زنها کیستند که خداوند عالمیان خلقت ایشان را
بزرگ فرموده است یکی یکی ایشان را بمن نشان داد و گفت این زن حوا ام البشر است و این زن مریم دختر عمران است و این زن
خدیجه دختر خویلد است و این هاجر و این ساره است و این زن که در دستش پیراهن خون آلود هست سایر زنان با ایستادن
او می ایستند بجهت نشستن او می نشینند جده تو جناب فاطمه زهرا است پس نزد جده ام فاطمه زهرا رفتم عرض کردم ای جده مهربان
من بخدا سوگند پدرم را کشتند و مرا در کودکی یتیم گذاشتند پس مرا بسینه خود چسبانید و بسیار بشدت تمام گریستند و آن
زنان گریستند گفتند ای فاطمه خدا میان تو و میان یزید در روز فصل قضا و قیامت که بری حکم خواهد فرمود چون یزید پلید
این خواب را شنید او را گذاشت اعتنا بسخن او نکرد

فصل سیم در بیان توجه اهل بیت

رسالت از شام شوم بسوی مدینه منوره و خلاص شدن ایشان از چنگ گروه کافران و زمره ستمکاران
است مترجم می گوید چون اهل شام بعضی از معجزات باهرات و خوارق عادات آن سرور جناب فخر کاینات سید
مظلومان قتیل گروه ستمکاران دیدند و دیدند که ارباب ملل خارجه و علمای یهود و نصاری زبان طعن

و ملامت و سرزنش و مذمت بر اهل اسلام گشوده اند و بسبب کشتن فرزند پیغمبر و اسیر نمودن اهلبیت رسالت
ناچار مسلمانان ورد زبان کافران گردید بناچاری در مجالس و محافل زبان طعن بر یزید گشودند بعضی سخنان در میان او
آشکار ساختند اگر چه آن ملاعین در اول کار بسبب کشته شدن سید ابرار شادی و سرور میکردند حتی اینکه یزید لعین
در اول مرتبه در خصوص اهلبیت رسالت و زنان دلسوختگان اهل بیت نبوت مصلحت و مشورت نمود آن ملاعین
در جواب آن کافر لعین سخنی بر زبان نحس خود راندند که قلم را یارای تحریر و زبان را توانائی تقریر نیست که به ترجمه
کلام کفر آمیز ایشان بپردازد لکن نعمان بن بشیر بآن کافر شریر فرمود تو در باره ایشان کاری بجا آور که جد ایشان جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ایشان آنکار را بعمل میاورد یعنی باحترام و عزت و مهربانی ایشان را بسوی مدینه
برگردان چنانکه مصنف ره این روایت را از سید بن طاوس ره نقلکرده است و از جمله چیزها که سبب بیداری اهل شام
از خواب غفلت و نادانی گردید خواب جناب سکینه خاتون و پریشانی اهلبیت رسالت و خطبه آفتاب فلک امامت علامات
وجود امام نبوت جناب سید سجاد علیه السلام در مجلس عام یزید بد بنیاد گردید و چیزهای بسیار سبب تنبیه آن ملاعین شد تا
اینکه بروایت ابی مخنف که اهل شام دست از دکان و بازارها برداشتند و عزای آنحضرت را تازه نمودند و مصیبت آل عبا
آشکار ساختند چون یزید پلید از کار مردم آگاهی یافت امر نمود که کلام خدا را جزو جزو کردند و چون اهل شام در مسجد
جمع میشدند بعد از ادای نماز جزوها را بمردم قسمت کردند تا مشغول قرآن خواندن شده دیگر ذکر بعض سخنان نمایند
و در آخر دید که هیچ کار فایده نمیدهد از جهت این اسباب قصد استخلاص اهلبیت رسالت افتاد انتهی مصنف ره از بعض
علمای شیعه روایت کرده است که از هند زن یزید پلید مرویست که شبی از شبها بمیان رخت خواب خود داخل شدم دیدم دری
از آسمان باز شد ملائکه آسمان گروه گروه بزیارت سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام فرود می آمدند و میگفتند السلام علیک یا
ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله در آنهنگام دیدم ابری از آسمان نازل شد و در آن ابر مردان بسیار بودند و در میان
ایشان مردی بود که رنگ رخسار مبارکش مانند در سفید درخشنده و ماه تابنده بود پس آن بزرگوار روی بسوی سر مبارک آنسید
ابرار گذاشت و خود را بر روی سر انور افکند و از دندان آنحضرت میبوسید میفرمود ای فرزند عزیز من ترا کشتند آیا گمان داری
که شان و بزرگواری ترا نشناختند و از آشامیدن آب ترا منع کردند ای فرزند گرامی منم جد تو رسول خدا و این پدرت علی مرتضی
و این برادرت حسن و این عم تو جعفر و آن دیگری عقیل و این دو نفر حمزه و عباس است پس یکی یکی اهلبیت خود را میشمرد هند
میگوید در اینحالت ترسان و لرزان از خواب خود بیدار شدم ناگاه دیدم نوری درخشنده آن سر مبارک را احاطه کرده است یزید را
جستجو نمودم که خواب خود را برای او نقل نمایم دیدم یزید عنید بخانه تاریکی داخل شده روی خود را بدیوار نهاده میگوید
مرا با حسین چکار است دیدم لشکر اندوه و هموم بر او هجوم آور شده است پس خواب خود را برای او نقل نمودم در حالتیکه
آن لعین سر خود را بپایین افکنده بود هیچ سخنی نگفت و چون روز روشن ظاهر گردید اهلبیت رسالت را بنزد خود
طلبید برای ایشان عرض کرد کدام یکی از این دو امر برای شما محبوبتر است که در نزد من در شام مقام نموده پیوسته مکرم
و با احترام باشید یا بسوی مدینه برگردید شما را جایزه نیکو بدهم آن بزرگواران فرمودند دوست داریم که اول ماتم
سرا برپا نمائیم در مصیبت و عزای حسین نوحه و زاری کنیم یزید پلید عرض نمود اختیار با شما است میخواهید چنین
کنید پس حکم نمود که خانه ها و حجره ها را خالی کردند و فرش نمودند چون این خبر باهل شام رسید هیچ زنی هاشمی
و قرشی نماند مگر اینکه در عزای آنحضرت جامه های سیاه پوشیده بر آن ماتم سرا جمع شدند هفت روز نوحه و زاری و گریه و
بیقراری نمودند چون روز هشتم شد اهلبیت رسالت را طلبید باز برای ایشان ماندن در شام را تکلیف نمود ایشان
بجز برگشتن بسوی حرم جد بزرگوار خود بچیز دیگر راضی نشدند پس محملها ترتیب داد و آنها را بپرده های نیکو زینت
دادند و امر نمود که سفره های ابریشمی بروی زمین افکندند و مالهای بسیار بر آنها ریختند آن کافر بیحیا بجناب ام کلثوم عرض
نمود این مالها را در عوض آنچه بشما رخ داده از مصائب در جناب ام کلثوم فرمود ای یزید چه بسیار بیحیا و شرم تو کم است و از
روی تو آب حیا و شرم رفته است برادر بزرگوار و اهلبیت ابرار مرا میکشی و در عوض ایشان برای من مال دنیا میدهی بروایت
سید بن طاوس ره یزید لعین جناب علی بن الحسین علیهما السلام را بسوی به پیش خود طلبید و عرض نمود آنسه حاجت که وعده
کرده بودم برای تو که آنها را روا کنم ذکر نما حضرت فرمود اما اول آنها اینست که سر پدر و سید و مولای مرا
بمن بنمائی تا توشه از دیدار روی مبارکش بگیرم و نظری بروی انورش نمایم و او را وداع کنم دویمی اینست که هر چه از ما
غارت کرده اند پس بدهند آنها را برای ما رد نمایند و سیمی اینست اگر بر کشتن ما عازم شده پس کسی را با این مخدره

تماکه این زنان بیکس را بجرم جد بزرگوار خود برسانند یزید لعین گفت اما وی پدر خود را هرگز نخواهی دید و اما
کشتن تو پس ازان درگذشتم پس زنان اهلبیت را بجز تو بمدینه منوره برمی گردانند و اما آنچه ازان شما غارت کرده اند پس من
چند برابر از آنها میدهم حضرت فرمود اما مال تو پس ما از آن نمیخواهیم و مالها تو در نظر بزرگ و خوش باد آن چیزها که از ما
غارت کرده اند بجهة اینست طلب آنها را میخواهم که در میان آنها چیزهاست که رشتها از جناب فاطمه زهرا دختر حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود رشته است و مقنعه و گردن بند و پیراهن او در میان آنهاست پس آن لعین امر نمود که آنها را
رد کردند و دویست دینار طلا بر آنها افزود جناب فخر الساجدین علیه السلام آن دینارها را گرفت بفقرا و مساکین قسمت نمود و مصنف
ره فرموده است که شیخ ابن نما ره در کتاب مثیر الاحزان فرموده است در امر سر جناب امام حسین علیه السلام علما اهل سنت اختلاف
کرده اند گروهی از ایشان اعتقاد دارند که عمرو بن سعید آن سر نور را در مدینه طیبه دفن نمود و از منصور ابن جمهور منقول
است که روزی داخل خزانه یزید پلید بن معاویه عنید بعد از واصل شدن او بآتش دوزخ گردید خم بزرگ و عطر دانی
سرخ را در خزانه الخضراء مآب بد غلام خود سلیم نام را امر نمود که این خم را بگیر و محافظت نما زیرا که این کنز است از کنزهای
بنی امیه چون خزانه را گردید و بیرون آمد سر آن خم را باز نمود ناگاه دید که سر مبارک جناب مظلوم کربلا را در میان آن خم گذاشته
اند و هنوز اثر خضاب در ریش مبارک آنحضرت موجود است از غلام خود جامه طلبید بر آن سر نور پیچید در شام آن را در نزد دروازه
فرادیس که از برج سیم از طرف مشرق دفن نمود و فرموده است که جماعتی از اهل مصر بر آن نقل کرده اند که محل دفن سر آنحضرت در
مصر است و آنجا را مشهد کریم نام نهاده اند آن مشهد مقدس را بطلا لیبیا زینت داده اند در هر موسم و ایام شریفه بزیارت
بالخاصه میشوند و گمان اهل مصر بر آنست که سر آنحضرت در آنجا مدفون است شیخ ابن نما ره در کتاب مذکور فرموده است معتمد
و معتبر از اقوال آن قولست که سر آنحضرت را بکربلا بر گردانیدند و در نزد جسد اطهر دفن کردند بعد از آنکه در شهرها و
دیارها گردانیدند سید ابن طاوس ره فرموده است اما سر آنحضرت پس روایتی رسیده است که آن را بسوی کربلا بر گردانیدند
با جسد انور آنحضرت دفن کردند و عمل طایفه محقه و بنای علما امامیه بر اینست و فرموده است روایات مختلف و اخبار
متعارضه در این باب وارد شده است که مضامین آنها غیر از آنچه را است که ما ذکر کردیم و آنها را ترک کردیم تا اینکه منافات
بشرط خود نمودن ما نباشد که باید وضع کتاب لهوف را بر اختصار نمایم صاحب مناقب فرموده است ابو العلاء حافظ بسند
از مشایخ خویش روایت کرده است که چون سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام را بنزد یزید پلید آوردند از [illegible]
چند نفر از موالیان بنی هاشم و موالیان آل ابو سفیان بسوی مدینه طیبه فرستاد بعد از آن بقیة السیف و اهل و عیال آن
حضرت را تدارک سفر مهیا نموده بسوی مدینه فرستاد و هر چه در مدینه احتیاج بر آن داشتند بعمرو بن سعید بن عاص
نوشت که از ابعمل بیارد و آنملعون در آن اوقات از جانب یزید عنید حاکم مدینه بود چون سر آنحضرت را بنزد عمرو
لعین آوردند آنملعون بی دین گفت بسیار دوست داشتم که این سر را بنزد من نمی فرستاد بعد از آن امر نمود که در نزد
قبر مادر خود فاطمه زهرا در قبرستان بقیع دفن نمودند و دیگری روایت کرده که شبی سلیمان بن عبد الملک بن مروان جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید بنظرش در خواب چنان رسید که آنحضرت لطف و مرحمت نسبت بسلیمان
مذکور مینماید چون از خواب بیدار شد حسن بصری را طلبید خواب خود را برای او نقل نمود و تعبیر آنرا از حسن پرسید
حسن بصری گفت شاید تو در حق آل رسول خدا نیکی کرده باشی سلیمان گفت من سر حسین را در توی خزانه یزید پیدا
کردم آن سر را به پنج عدد پارچه دیباج پیچیدم با چند نفر از اصحاب خود بروی آن نماز کردم و دفن نمودم حسن گفت جناب پیغمبر
بآن سبب از تو راضی و خوشنود شده است چون سلیمان این سخن را از حسن بصری شنید بسیار شاد و خرم گردید و حسن را
احسان نمود و جایزه بسیار برای او عطا نمود و دیگران روایت کرده اند که سر آنحضرت را سه روز در شام در آنجا آویختند و
بعد از آن سر مطهر را داخل خزانه بنی امیه لعنهم الله نمودند مدتها در خزانه ماند تا اینکه سلیمان ابن عبد الملک والی
شد پس سلیمان آن سر نور را در خزانه پیدا نمود دید سفید شده است در جامه گذاشت و عطریات بر وی پاشید در مقابر
مسلمانان دفن کرد بعد از آنکه نماز میت را ادا نمود چون امر ولایت و حکومت بعمر بن عبد العزیز رسید جمعی
بسوی مدفن آن سر انور فرستاد اخبار آنرا نمودند سر آنحضرت را بیرون آوردند خدا میداند که در باره آن سر چکار نمودند
ظاهر از دین و طریق رفتار او اینست که بسوی کربلا فرستاد در قبر جسد شریف آنحضرت دفن نمودند مصنف
ره بعد از نقل این اخبار فرموده است این اخبار و اقوال از مخالفان و علما اهل سنت است مشهور در میان
علما امامیه و امنای فرقه محقه آنست که سر آنحضرت را جناب علی بن الحسین علیهما السلام از شام همراه خود

بکربلا

بکربلا آورد و بر جسد شریف آنحضرت ملحق نمود و در روایات بسیار وارد شده است که در نزد قبر جناب امیر مؤمنان
مدفون است چنانکه در کامل الزیاره بسند خود از عمرو بن طلحه روایت کرده است که عمرو میگوید جناب امام جعفر صادق
علیه السلام بمن وعده کرده بود که مرا در خدمت خود بزیارت قبر جناب امیر مؤمنان علیه السلام ببرد روزی در حیره
بخدمت آنحضرت رفتم همینکه مرا دید فرمود آیا آنچه بتو وعده کرده بودم از آن نمیخواهی عمرو میگوید عرض کردم بلی
پس آنحضرت از جا خود برخواست با اسب خود سوار شد و فرزندش جناب اسماعیل نیز سوار اسب شد و من هم با اسب خود
سوار شدم چون بزمین نجف رسیدیم آنحضرت از اسب خود فرود آمد ما نیز فرود آمدیم چون آنحضرت مشغول نماز شد
من نیز با جناب اسمعیل مشغول نماز گردیدیم بعد از زیارت قبر جناب امیر مؤمنان و ادای نماز آنحضرت بفرزند
خود جناب اسماعیل فرمود برخیز بر جد بزرگوار خود حسین بن علی علیهما السلام سلام کن و زیارت نما عمرو میگوید من
عرض کردم فدایت شوم آیا جناب امام حسین علیه السلام در کربلا نیست حضرت فرمود بلی لکن چون سر مبارک او را
بشام بردند غلامی از غلامان ما سر آنحضرت را در خلوت برداشته تا اینکه آورد در نزد قبر شریف جناب امیر مؤمنان علیه السلام
دفن نمود باز در کتاب مذکور بسند خود از یونس بن ظبیان از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
فرمود چون سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام را از شام بنزد ملعون عبید الله ابن زیاد لعین برگردانیدند آنملعون
امر نمود که این سر را از کوفه بیرون ببرید تا اهل کوفه بجهة آن مفتون نگردند پس خداوند عالمیان بقدرت کامله
خود بنزد جناب امیر مؤمنان علیه السلام رسانید فرمود پس آن سر مبارک بجسد شریف و جسد انور بسر اطهر در پیوست مصنف
ره در بیان آخر این خبر شریف فرموده است یعنی بعد از آنکه ظاهراً در نزد قبر شریف جناب امیر مؤمنان مدفون شد از آنجا
بکربلا رسید بر جسد خود ملحق گردید یا اینکه مراد اینست که آن سر مبارک را با جسد شریف مظلوم بسوی آسمان بردند
چنانکه در بعض اخبار وارد شده است یا اینکه بدن جناب امیر مؤمنان نسبت با آن سر مانند جسد بود و آن دو بزرگوار از
یک نور آفریده شده اند مترجم میگوید از قول پسر زیاد لعین چنین بنظر میرسد که گفت این سر را از کوفه بیرون ببرید تا
اینکه اهل این دیار بآن مفتون نشوند گویا بعض معجزات باهره در سر آنحضرت نمایان بوده است مانند نور و تغیر نیافتن
در آن مدت مدید و نحو آن اینست اقوال علما در خصوص سر آنحضرت چنانکه مصنف ره نقل کرده است انتهی مصنف ره آن
شیخ بزرگوار شیخ مفید ره و صاحب مناقب روایت کرده است فرموده لفظ خبر از صاحب مناقب است که یزید لعین اهلبیت
رسالت را مخیر نمود در میان اقامت ایشان در شام شوم و در میان برگشتن بسوی مدینه منوره ایشان از اقامت نمودن
در شام ابا و امتناع نمودند و فرمودند باید بمدینه برگردیم زیرا که مدینه محل هجرت جد بزرگوار ماست پس یزید لعین
نعمان بن بشیر صاحب جناب رسول خدا را طلبید و گفت تدارک سفر ایشان را مهیا نما و آنچه برای زنان سزاوار است درست کن
مرد امین صالح از اهل شام پیدا نما و او را با جماعتی از سواره و اعوان بسوی مدینه روانه کن پس جامهها برای اهلبیت رسالت
حاضر نمود و عطاها بخشید طعامها و تدارک تمام آماده کرده جناب علی بن الحسین علیهما السلام پیش خود طلبید و گفت خدا
به پسر مرجانه لعنت کند بخدا سوگند اگر من با پدر تو مقابل میشدم و روبروی میشدم هر حاجتی که از من میطلبید آنرا بجا میآوردم
و هر آینه مرگ و کشتن را از او دفع میکردم هر قدر که طاقت داشتم در دفع کشته شدن او سعی مینمودم هر چند که
بهلاک بعض فرزندانم منتهی میشد لکن خدا چنین مقدر نموده بود که دیدی پیوسته از مدینه نامه برای من بنویس و حوایج
خود را بمن اظهار نما پس رسول را طلبید در حق مراعات ایشان سفارشها نمود پس آن پیک خجسته خصال از شام شوم
بیرون آمده پیوسته از جهة احترام اهلبیت رسول انام در پیش روی ایشان راه میرفت و چون در منزلی فرود می آمدند
با یاران خود در کنار منزل میبود و از اطراف اهلبیت رسالت دور مانند پاسبانان میگردیدند و هر جا که دختران
جناب رسول عالمیان اراده میکردند که از محامل فرود آیند و در همانجا منزل سازند اطاعت مینمود و هر وقتیکه احتیاج
بفرود آمدن داشتند ایشان را نازل میکرد و بسیار مهربانی مینمود پیوسته از حوایج و فرمایشات ایشان میپرسید حوایج
ایشان را بجا میآورد بدین قرار رفتار نمود تا اینکه داخل مدینه طیبه شدند از حرث بن کعب مرویست که فاطمه دختر
جناب امیر مؤمنان بمن فرمود که چون بمدینه برگشتیم بخواهرم زینب عرض کردم که حق این مرد در گردن ما واجب شد
بجهة نیکویی او و خیر خواهیش در حق ما آیا چیزی هست در پیش تو که این مرد را در برابر خوبی او عوض بدهیم
فرمود بخدا سوگند چیزی نداریم که برای او بدهیم مگر اینکه زیورهای خود را بدهیم پس من دست برنجن و بازو
بند خود را در آوردم همچنین خواهرم زینب دست بند و بازو بندش را کشود بنزد آن مرد فرستادیم و از

آنکه

وازاندکی صله عذر خواهی نمودیم کفتیم اینها بعض جزای تو میباشد بجهت خیر خواهی تو برای ما وانمرد کفت اگر این را
بجهت طمع دنیا میکردم هرآینه باندکی از این راضی میشدم ولیکن بخدا سوکند خوبی برای شما نکردم مگر بجهت رضای خدا
وخویشی شما از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله پس آنها را برای ما رد نمود سید بن طاوس ره روایت کرده است که
چون اهل وعیال جناب امام حسین علیه السلام از شام برکشتند وبزمین عراق رسیدند بدلیل فرمودند ما را از
کربلا ببر چون به محل کشته شدن جناب مظلوم کربلا رسیدند دیدند جابر بن عبد الله انصاری با جماعتی از بنی هاشم و
مردانی چند از آل رسول بقصد زیارت قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام از مدینه طیبه بکربلا آمده اند در یکوقت
بان زمین بلا وارد شدند بناله وزاری بیکدیگر ملاقات کردند وطپانچه برروها وسینه ها وسرها میزدند ومرثیه های
جانکداز ونوحه های دلسوز انشا کردند که شنیدن آنها دلها را کباب ودیده ها را پرآب مینمود واهل بادیه که در آن
حوالی مسکن داشتند بآن زمین بلا آمدند وزنان ایشان در گریه وزاری برای مصیبت زدگان اهلبیت رسالت
اعانت ویاری میکردند وچند روز در انجا ماتم وعزا برپا نمودند ازابی جناب کلبی مرویست که گچ کاران وجصاصان
برای ما نقل کردند که بعد از کشته شدن جناب سید شهدا شبها بصحرا ومقابر شهدا بیرون میرفتیم نوحه جنیان را در مصیبت
جناب امام حسین علیه السلام میشنیدیم که نوحه میکردند ومیگفتند مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِینَهُ فَلَهُ بَرِیقٌ فِی الخُدُودِ اَبَوَاهُ
مِن عُلیَا قُرَیشٍ وَجَدُّهُ خَیرُ الجُدُودِ یعنی پیوسته جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بر پیشانی آن مظلوم دست
مهربانی میکشید واز جبین انورش میبوسید در کونه های نازنینش روشنی ودرخشندگی داشت پدر ومادرش از
اشراف وبزرگان قریش بودند وجد بزرگوارش بهترین اجداد در روزگار است مترجم میگوید در بعض کتب مقاتل
منقولست که چون اراده کوچ نمودند وساربان شتران آورد که اهل بیت رسالت سوار شوند رقیه دختر
جناب مظلوم کربلا از زنان مصیبت زدگان اهل بیت فاصله را زد دیگر بقبر پدر بزرگوارم حسین برنمیگردید که
آن قبر را وداع نماییم پس زنان مصیبت زدگان در اطراف قبر حلقه ماتم زده وآن قبر شریف را احاطه نمودند رقیه
خود را بر قبر شریف افکند وگریه وناله مینمود وقطرات اشک از دیده های خون آلود دل افکار مانند قطرات ابر بهار
بر رخسار خمدار خود میریخت انقدر گریه وناله نمود تا اینکه مدهوش گردید چون از بیهوشی افاقت حاصل نمود وبهوش
آمد با دل بریان ودیده گریان بزبان خوش بیانش مترنم اینمقال گردید رَحَلنَا یَا کَربَلَا بِالرَّغمِ مِنَّا اَلَا فَانظُر
اِلَی مَا حَلَّ فِینَا ای پدر بزرگوار با حسرت دل بی اختیار از نزد تو کوچ نمودیم یا نگاه میکنی بان مصایب وذلت و
خواریکه برما رخ داده وهجوم ور شدند اَلَا یَا کَربَلَا اَودَعتُ جِسمًا بِلَا غُسلٍ وَلَا کَفَنٍ دُفِینَا یعنی ای کربلا
در زیر خاک تو جسمی ودیعه وامانت گذاشتم که بی غسل وکفن در زیر خاک تو مدفون گردید اَلَا یَا کَربَلَا اَودَعتُ
نُورًا لِبَارِی الخَلقِ طُرًّا اَجمَعِینَا ای بیابان کربلا ترا امانتی سپردم که نوریست در روی زمین برای آفریننده
کاینات وهمه موجودات وجایز است که بای جمع باد بوده باشد یعنی نوری در تو ودیعه گذاشتم که نیکوکاران همه
مخلوقات را نوربخش وچراغ راه هدایت است اَلَا یَا کَربَلَا اَودَعتُ کَنزًا وَذُخرَ القَاصِدِینَ الزَّائِرِینَا یعنی
ای زمین کربلا در زیر خاک تو گنجی وذخیره قاصدان زایران ودیعه وامانت گذاشتم انتهی مصنف ره از سید بن
طاوس ره روایت کرده است که چون اهل بیت رسالت از کربلا کوچ نمودند وبقصد مدینه روانه راه شدند طی
منازل وقطع مراحل نموده تا اینکه نزدیک مدینه طیبه رسیدند از بشیر بن جذلم مرویست چون نزدیک مدینه
رسیدیم جناب علی بن الحسین علیه السلام در انجا فرود آمده حکم نمود خیمه زدند وبارها را گشودند وزنان اهلبیت را
فرود آوردند انحضرت بمن فرمود یا بشیر خدا به پدرت رحمت کند بتحقیق شاعر بود آیا ترا قدرتی بچیزی از آن دارد
عرض کردم بلی ای فرزند جناب رسول خدا من نیز شاعر هستم وقدرت بر انشاء شعر دارم حضرت فرمود داخل مدینه
شو وخبر شهادت جناب ابی عبد الله علیه السلام را باهل مدینه برسان بشیر میگوید پس من بنا بفرمایش انحضرت
باسب خود سوار گشتم وانرا دوانیدم تا اینکه داخل مدینه شدم وبمسجد جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله برآمده
وصدای خود را بلند نموده گفتم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قُتِلَ الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا
مضرج والرأس منه علی القناة یدار قوله قتل الحسین بمنزله علت است بقول او لا مقام لکم یعنی ای
اهل مدینه سزاوار وگوارا نیست اقامت شما در آن زیرا که حسین کشته گردیده است از انیست که قطرات
اشک از دیده های من جاریست وبریزنده است جسم از بدن مبارکش در کربلا بخون خود آغشته شده است وسر انور

از جسم اطهرش جدا شده در شهرها میگردانیدند بشیر میگوید من باهل مدینه گفتم اینک جناب علی بن الحسین علیهما السلام با عمه ها
وخواهران بنزدیکی شما رسیده در بیابان شهر شما نازل شده اند ومن رسول آن بزرگوارم که مرا بسوی شما فرستاده که مکان او را
بشما نشان بدهم بشیر میگوید همینکه این سخن را اهل مدینه از من شنیدند در مدینه هیچ زنی از پرده نشینان سرادق
عصمت وطهارت بنی هاشم ومخدرات زنان مهاجر وانصار نماند مگر اینکه از پس پرده عصمت بیرون آمده باسرهای گشوده وپاهای
برهنه وروهای خود را خراشیده کردند وخون از گونه های خود جاری مینمودند وطپانچه بر رخسارها میزدند وصداها بناله وزاری
بلند نمودند ووا ویلاه واثبوراه گویان شیون وفغان میکردند بشیر میگوید من هرگز مانند انروز چنین گریه وزاری زیادتر ندیده
بودم وهرگز این نحو ناله وفغان بگوش من نرسیده بود ودر روز بی مانند انروز هرگز مشاهده نکرده بودم که بر مسلمانان
تلختر باشد از انروز شنیدم که دختری بر حسین علیه السلام نوحه گری کرده ودر ماتم آن بزرگوار مرثیه میخواند ومیگفت نَعَی سَیِّدِی
نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوجَعَا وَاَمرَضَنِی نَاعٍ نَعَاهُ فَاَفجَعَا یعنی خبر مرگ سید وآقای مرا خبر دهنده از مرگ درآورد وچون از مرگ
آقای من خبر داد پس دل مرا غمناک وجسم مرا دردناک وسینه ام را سوزناک نمود فَعَینَیَّ جُودَا بِالدُّمُوعِ وَاَسکِبَا وَجُودَا بِدَمعٍ
بَعدَ دَمعِکُمَا مَعًا یعنی ای دیده های من بریزید قطرات اشک سخاوت ویاری نمایید ویاری وسخاوت کنید بریختن اشک چشم بعد
عَلَی مَن دَهَی عَرشَ الجَلِیلِ فَزَعزَعَا فَاَصبَحَ هَذَا المَجدُ وَالدِّینُ اَجدَعَا عَلَی ابنِ نَبِیِّ اللهِ وَابنِ وَصِیِّهِ وَاِن کَانَ عَنَّا
شَاحِطَ الدَّارِ اَشسَعَا احتمال دارد که مشار الیه هذا بقرینه مقام کشته شدن آن امام همام است ومجد ودین معروف باللام
منصوب باشند بخبریت اصبح ومحتمل است که مجد ودین مشار الیه بوده باشند وان کان عنا محتمل است که ان وصلیه باشد
ومحتمل است که ان بفتح همزه وسکون نون بوده باشد معنای بیت بتقدیر اول معلوم شود وبنابتقدیر دوم معطوف میشود
به من دهی یعنی گریه کن بر اینکه آن بزرگوار از ما بعید الدار والقبر شد وقبر شریفش در دیار غربت واقع گردید حاصل معنای
دو بیت اخیر چنین است بدیدگان من گریه نمایید واشک بریزید بر کسیکه کشته شدن آن بزرگوار عرش کردگار را بتزلزل در
آورد ولرزان نمود واینمجد بزرگواری وتمام عزت وشرافت ودین مقطوع وبینیش بخاک مالیده شد وبر فرزند پیغمبر خدای
عالمیان ونور دیده وصی رسول خداوند کهن هرچند یکه بعید الدار وغریب القبر والدیار گردید چون بلبل دردناک
ناله سوزناک این مرثیه را خواند که خود را بجانب من گردانید وگفت ایها الناعی تو حزن واندوه ما را بجهة مصیبت زخمهای
دل پر درد ما را که هنوز چاق نشده وروبه بهبودی نگذاشته بود تازه نمودی که انها بر داشتی وخراش نمودی تو کیستی خدا ترا رحمت کند
گفتم بشیر بن جذلم هستم مولای من جناب سید سجاد علیه السلام مرا بسوی شما فرستاده در موضع فلان با عیال سرور مظلومان وزنان او
فرود آمده اند چون اهل مدینه این سخن را از من شنیدند مرا در همان مکان گذاشته با ازدحام عام با سرعت تمام بدان محل مقام
دویدند من اسب خود را راندم وبسرعت وشتاب بجانب اهل بیت خیمه ماب برگشتم دیدم مردم مدینه راهها وصحراها را پر نموده
ومسدود کرده اند از اسب خود فرود آمده پا بگردنهای مردم میگذاشتم تا اینکه خود را بنزدیکی در خیمه انحضرت رسانیدم
دیدم هنوز آن بزرگوار در خیمه خود نشسته در دست مبارک خود دستمالی گرفته قطرات عبرات دیده های مبارکش را با ان
دستمال میزدود ودر عقب انحضرت خادمی در دست کرسی گرفته آن کرسی را آورد بزمین گذاشت انجناب از خیمه بیرون آمده
در بالای آن کرسی قرار گرفت وگریه بر انحضرت زور آور شده بنحویکه نمیتوانست از گریه خودداری نماید چون اهل مدینه بجمال
انجناب نظر نمودند از هر طرف وجانب صداها بناله وزاری بلند گردید وزنان ودختران نوحه میکردند وصیحه ها
کشیدند مردم از هر طرف برای انحضرت تعزیت داری وتسلی میدادند بقعه یکپاره ضجه وناله گردیده وناله وگریه مردم
اشتداد یافته آن بیابان از صداها پر شده بود پس انحضرت مردم را بدست خود اشارت فرمود که ساکت شوند واز گریه
آرام بگیرند صداهای مردم از گریه ساکن گردید انجناب فرمودند الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
بارئ الخلائق اجمعین الذی بَعُدَ فارتفع فی السموات العلی وقرب فشهد النجوی نحمده علی عظایم الامور وفجایع
الدهور والم الفجایع ومضاضة اللواذع وجلیل الرزء وعظیم المصایب الفاظعة الکاظة الفادحة الجایحة ایها
الناس ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی الاسلام عظیمة قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نسائه و
صبیته وداروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السنان وهذه الرزیة التی لا مثلها رزیة ایها الناس فای
رجالات منکم تسرون بعد قتله ام ایة عین منکم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها فلقد بکت السبع
الشداد لقتله وبکت البحار بامواجها والسموات بارکانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها
والحیتان ولجج البحار والملائکة المقربون واهل السموات اجمعون ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله

ام ای فؤاد لا یحزن الیه ام ای سمع لیسمع هذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام ایها الناس اصبحنا مطرودین مشردین مذودین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک وکابل من غیر جرم اجترمناه ولا مکروه ارتکبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناه ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق والله لو ان النبی صلی الله علیه وآله تقدم الیهم فی الوصایة بنا لما ازدادوا علی ما فعلوا بنا فانا لله وانا الیه راجعون من مصیبة ما اعظمها واوجعها وافجعها واکظها وامرها وافظها وافدحها فعند الله نحتسب فیما اصابنا وما بلغ بنا انه عزیز ذو انتقام مضاضه ظاهرا مفاعله است از مضض که بمعنای تاثیر کردن حزن است در اندرون انسان بفتح میم نیز جایز است لواذع جمع است بر وزن ضوارب بمعنای مصایب دلسوز و جانگداز است کاظه اسم است از کظ که بمعنای امور است که انسان را از اندوه و غصه بمشقت بیندازد فادحه امور عظیمه و شدیده را میگویند که انسان را مغلوب سازند و حیران نموده چاره نماید جایحه بمعنای شدیده است که مال و غیر آن را مستاصل نماید ثلمه بر وزن غرفه بمعنای رخنه است عامل السنان کسیست که نیزه را بردارد معلوم است چیزی که در سر نیزه خود بردارد در بالای سر او واقع میشود حاصل خطبه شریفه اینست حمد و ثنا سزاوار و مختص ذات اقدس خداوند جهانیان پروردگار عالمیان رحمن رحیم مهربان پادشاه روز جزا آفریننده همه اشیا جانان خداییست که دور و بعید است از انظار ناظران و افکار عاقلان و اوهام عالمان و اذهان فاضلان و از همه چیز بلند مرتفع است قاهر و غالب است بر آسمانها و مستولی است بر امور افلاک بلند مرتبه ما بر همه چیز نزدیک است بی قرب مکانی و بی منافات نزدیکی مکانی چون بقدرت قاهر بر همه چیز نزدیک است پس شاهد و بیننده راز نهان و دانای هر سر نهان است حمد و ثنا میکنم بر چنین خداوند قهار قادر بیمثل و مانند در مقابل عظایم کارها و بزرگیهای آنها و دلسوختگان مصایب حوادث روزگار و الم و غصه مضاد دردناک و وجع محنتهای سوزناک و بزرگ مصیبتها و عظیم محنتهای شدیده که موجب رنجهای دوراز اندازه و مضا مشقت افکنده و مستاصل کننده مال و جان ایها الناس بدرستی که خداوند قادر بیچون که مراو را سزاوار است حمد و ثنا ما را بمصایب بزرگ مبتلا ساخته و بر آن رخنه بزرگ و صدمه عظیم دو چار نموده که سبب رخنه اسلام است و این کلام اشاره است بر اینکه رخنه این بزرگواران رخنه دین و اسلام و اسلامیانست جناب ابوعبدالله با عترت و اهلبیت خود کشته شد و زنان و دختران او اسیر و دستگیر شدند و سر او را در بالای سر عامل سنان و مباشر نیزه بلند در شهرها گردانیدند این مصیبتی که مانند این مصیبتی نیست و نخواهد شد ایها الناس پس کدام کسی از شما بعد از کشته شدن آن بزرگوار شاد و خرم خواهد شد یا کدام دیده اشک خود را حبس مینماید و بر یختن آب دیده بخل و مضایقه میکند بتحقیق در مصیبت آن مظلوم آسمانهای هفتگانه محکم گریه نمودند دریاها بموجها و تلاطم امواج و آسمانها با ارکان و زمینها با اطراف و جوانب و درختان با شاخها و ماهیها در آب دریاها و ملایک مقربان ملاء اعلی بتمامی در مصیبت آن کشته جور و جفا گریه و ناله نمودند ایها الناس کدام دلیست که در این مصیبت و محنت پاره نمیشود و کدام قلب بر کشته شدن او گریه و ناله نمینماید و کدام گوشی که این رخنه بشنود که در اسلام اتفاق افتاد ناله و بیقراری نمیکند ایها الناس مگر نمیدانید که در حق ما چه مصیبتها بجا آوردند و بما چه ستمها روا داشتند ما را از وطن خود آواره کردند بهر دیار و شهر کشیدند مردان ما را کشتند ما را تنها گذاشتند و از استراحت منع میکنند از شهرها دور انداختند گویا ما از اولاد ترک و فرزندان کابل بودیم بی آنکه گناهی کرده و بی آنکه بکار بد و مکروهی مرتکب شده باشیم و یا رخنه در اسلام نموده باشیم هرگز این را در خصوص پدران بزرگوار پیشین خود نشنیده بودیم نیست این عمل مگر بدعتی که بخیال خود احداث کردند و از نزد خود شان یافتند و تراشیدند بخدا سوگند درباره ما هر چه از دست میآمد از ستم و ظلم مضایقه نکردند اگر پیغمبر صلی الله علیه وآله در زمان وصیتی به بد کردن و مستاصل نمودن و خوار کردن ما میفرمود در مقابل آنچه در نیکی ما کرده بود هر آینه زیاده بر آنچه کردند نمیتوانستند بجا بیاورند انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که چه بسیار بزرگ شده است و دردناک و سوزناک و شدت کننده و مشقت افکننده و تلخ و دردناک گردیده است در نزد خدا اجر و ثواب طلب کنیم در آن مصائبی که بما رخ داده و محنتهائی که بما رسید بدرستی که خدا قاهر غالب و صاحب انتقام شدید است چون کلام معجز نمای آنحضرت به اینجا رسید صوحان بن صعصعة بن صوحان که مرض زمین گیر بود از جا برخواست از تخلف نصرت و یاری اهلبیت رسالت عذرخواهی نمود و اظهار کرد که تخلف کردن من از نصرت شما بجهت ناخوشی زمینگیری است که در دو پای من پیدا شده بود آنحضرت عذر آن مؤمن را قبول فرمود و اظهار حسن ظن در باره او فرمود و در حق او دعای خیر نمود و بر پدرش رحمت خواند بروایت مصنف ره از مؤلف مذکور بعض علمای

اعلام مینویسند جناب ام کلثوم رو بسوی مدینه منوره کرد این اشعار حسرت بار را انشا و خود جاری مینمود بانالم و اتون مکرمه این ابیات دلسوز مترنم میشد مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا یعنی جد بزرگوار ما امر ما را دیگر قبول نما زیرا که بحسرتها و غصهها قلبی بمصیبتها خود بسوی تو آمدهایم الا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا فی ابینا وان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤس وقد ذبحوا البنینا مخاطب بخطاب فعل امر در قول اخوانون مکرم محتمل است که مدینه طیبه باشد و تذکیر باعتبار بلد بشود یا بجهة ضرورت شعر و محتمل است که مخاطب بانجناب سید سجاد علیه السلام باشد که خطاب از سوی مدینه بر آنحضرت توجیه نماید بعد از چند بیت دیگر باز مدینه را خطاب فرمود و این وجه را دو چیز تایید میکند یکی قول او که فرمود بانا قد فجعنا فی ابینا زیرا که ظاهر اینست که بمعنای پدر است یعنی جناب امام حسین علیه السلام بوده باشد بنا بتقدیر اول محتمل است که مراد از اب جناب امیر مؤمنان بشود یا مضاف مقدر شود یعنی فی اولاد ابینا و محتمل است که جناب امام حسین علیه السلام مقصود باشد باعتبار اینکه در مقام پدر مهربان بود برای اهلبیت رسالت یا بجهة تغلیب آن حضرت بر پدر تعبیر نمود برای اینکه پدر بعضی از ایشان بود مانند سید سجاد و خواهران آنجناب دوم قول اخوانون مکرمه است که فرمود وقل یا عم یا الحسن المزکی چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله و شاید مراد از مخاطب کل انکس باشد که صلاحیت توجیه خطاب داشته باشد چنانکه در قول خدا ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم بعض علما بیان کرده است حاصل معنای دو بیت مذکور اینست نما بجناب رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر بده ما که بدرستی مادر مصیبت پدر خود دردناک و دلسوز شدیم بدرستی که مردان ما در کنار نهر فرات بی سر گشته و بر روی زمین افتادند ستمکاران کروه اشقیا کودکان ما را ذبح نمودند واخبر جدنا انا اسرنا وبعد الاسر یا جد سبینا ورهطک یا رسول الله اضحوا عرایا بالطفوف مسلبینا وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا فلو نظرت عیونک للاساری علی اقتاب الجمال محملینا اگر همزه اقتاب بجهة ضرورت شعر بدرج بیفتد میزان شعر درست میاید حاصل معنای ابیات اینست که بجد بزرگوار ما خبر ده که بدرستی ما در دست دشمنان اسیر و دستگیر شدیم و بعد از اسیر ما را غارت نمودند و خویشان و فرزندان تو ای رسول خدا در کنار نهر مسلوب و غارت شدند به تحقیق حسین ترا ذبح کردند و احترام ترا ای جناب رسول خدا در حق ما رعایت نکردند و شهر بشهر ما را گردانیدند کاش ای رسول خدا میدیدی که تو بر حال زار اسیران دل افکار خود نگاه مینمودی هنگامی که بر قتبهای شتران برهنه سوار کرده بودند رسول الله بعد الصون صارت عیون الناس ناظرة الینا وکنت تحوطنا حتی تولت عیونک ثارت الاعدا علینا ای رسول خدا بعد از شدن حفظ ما در پس پرده عصمت و طهارت ما را بیرون کردند دیدههای ناظران بسوی ما نظر نمودند و تو پیوسته ما را در پرده عصمت احاطه و حفظ میکردی و از نامحرمان پرهیز میدادی چون چشمهای تو نمایب مرا اعراض نمودند دشمنان تو از هر طرف بسوی ما هجوم آور شدند افاطم لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا ای فاطمه زهرا کاش بسوی اسیران دختران دستگیر خود نظر مینمودی که در شهرها پراکنده شده بودند افاطم لو نظرت الی الحیاری ولو ابصرت زین العابدینا افاطم لو رأیتینا سهاری ومن سهر اللیالی قد عمینا ای فاطمه آرزو دارم که بزنان و دختران حیران و سرگردان خود نظر میکردی و حالت پریشان زین العابدین را میدیدی ای فاطمه کاش ما را میدیدی که شبها پیوسته از غصه و اندوه بیدار بودیم و از بیداری شبها به تحقیق دیدگان ما بی نور شدند افاطم ما لقیت من عداک ولا قیراط مما قد لقینا قیراط در زبان اهل مکه چهار یک است از شش یک دینار و در نزد اهل عراق نصف عشر دینار است در اینمقام اصطلاح اهل مکه انسب است یعنی ای فاطمه بآن ستمهایی که از دشمنان خود ملاقات نمودی و بشو نسبت بآن ستمها که بما رسید و بآنها ملاقات نمودیم بمنزله قیراط نسبت به دینار نیست فلو دامت حیوتک لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا پس اگر حیات تو دایم و بی زوال میشد تا روز قیامت بر جناب ما میگریستی وعرج بالبقیع وقف ونادی ابن حبیب رب العالمینا وقل یا عم یا الحسن المزکی عیال اخیک اضحوا ضایعینا ایا عماه ان اخاک اضحی بعیدا عنک بالرمضاء رهینا بلا رأس تنوح علیه جهرا طیور والوحوش الموحشینا ولو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدن لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء و شاهدت العیال مکشفینا اگر خطاب در اوامر گذشته بغیر جناب امام زین العابدین علیه السلام باشد این خطاب در عرج و ما بعد وی بآنحضرت میشود باعتبار التفات از غایب بمخاطب شاید مضاف الیه مقدر بشود یعنی ایعم اکثر عیال الحسین یا ایعم زین العابدین بنابر اینکه خطاب بمدینه باشد یعنی خروج

نماو کذر کن بقبرستان بقیع و بایست و صدا نما که ای حبیب پروردکار عالمیان و بکو ایتیم ابحسن مزکی ع و پاکیزه و مطهر عیال
برادرت ضایع شدند ایتیم بزرکوار بدر تو برادرت از تو دور کردید و بی سر کردید و بخاک کرم کربلا شد و قبرش بقبر تو نزدیك
نکردید اشکارا مرغان هوا و وحشیان صحرا در مصیبت برادرت نوحه نمودند کاش میدیدی ای مولای من که قطار حرم برادرترا
دشمنان از شهری بشهری بکرم میکشیدند که برای خود شان یاور و معینی نمیافتند بر پشت شتران بی بستر و بالش سوار نمودند
و کاش برادرت را مشاهده نمودی هنکامی که بی چادر و بی مقنعه بودند مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و
الاحزان جئنا خرجنا منك بالاهلین جمعا رجعنا لا رجال و لا بنینا وکنا فی الخروج بجمع شمل رجعنا
حاسرین مسلبینا معنا بیت اول کذشت و معنا دو بیت دیکر این است از تو بیرون رفتیم با همه اهل و فرزندان
جناب رسول خدا بسوی تو برکشتیم که نه از مردان ما زنده ماند و نه از فرزندان ما کسی هستند هنکام خروج ما از تو
با جماع تفرق و پراکندکی بودیم که هیچ پراکندکی نداشتیم و حال بسوی تو برکشتیم پا برهنه و ناامید و غارت شده وکنا
فی امان الله جهرا رجعنا بالقطیعة خائفینا ومولانا الحسین لنا انیس رجعنا والحسین به دفینا
اشکارا در امان خدا راحت و خوش دل بودیم برکشتیم بسوی تو بنا امیدی و ترسان هستیم مولای ما حسین در هنکام
بیرون رفتن برای ما انیس و مونس بود بسوی تو برکشتیم در هنکامی که بمصیبت حسین مصیبت زده شده ایم در بعض
نسخ بجای دفینا رهینا است یعنی برکشتیم هنکامی که حسین در کنار نهر فرات در کرو مرك محبوس ماند فنحن
الضایعات بلا کفیل ونحن النائحات علی اخینا ونحن السائرات علی المطایا نشال علی الجمال
المبغضینا مائیم ضایع شدکان بی پشت و پناه مائیم نوحه و ناله کنندکان بر برادر خود مائیم سیر کننده از روی
اسیری در پشت شتران که مارا بشتران دشمنان سوار کردند ونحن بنات یس و طه ونحن الباکیات علی ابینا
ونحن الطاهرات بلا خفاء ونحن المخلصون المصطفونا ونحن الصابرات علی البلایا ونحن
الصادقون الناصحونا مائیم دختران یس و طه که هر دو نام جناب رسول انام صلی الله علیه و آله هستند
مائیم کریه کنندکان بر پدر خود مائیم بیشك پاکیزکان که بر هیچکس پنهان نیست و مائیم مخلصان پسندیدکان
و صابران بر بلاها و راستکویان و نصیحت کنندکان و خیر خواه مردمان الا یا جدنا قتلوا حسینا ولم یرعوا
جناب الله فینا الا یا جدنا بلغت عدانا مناها واشتفی الاعداء فینا لقد هتکوا النساء وحملوها
علی الاقتاب قهرا اجمعینا وزینب اخرجوها من خباها وفاطم واله تبدی الانینا سکینة
تشتکی من حر وجد تنادی الغوث رب العالمینا وزین العابدین بقید ذل وراموا قتله
اهل الخؤونا در بعض نسخها بجای وجد جسد وارد شده است بنا بر این نسخه شاید جسد بکسره جیم و سکون
سین بوده باشد که بمعنای خون است و شاید بفتحه جیم و سین است بجهة میزان شعر بسکون سین خوانده شود ای جد
بزرکوار دشمنان دین حسین ترا کشتند حق و فرمان خدا را در حق ما رعایت نکردند ای جد بزرکوار دشمنان از
کشتن و بکما به ارزوی خود رسیدند و اندوه دل خود را در ضایع کردن ما شفا دادند به تحقیق زنان و دختران
ترا بی احترام نمودند و هتك حرمت کردند و همه ایشان را از روی قهر و جبر بر اقتاب شتران برهنه سوار کردند و زینب
نور دیده فاطمه زهرا را از خیمه بیرون کشیدند فاطمه دختر حسین و حیران مانده نالها جانکداز ظاهر میکرد سکینه از
حرارت افتاب و سوزش اندوه دل پر درد خود پیوسته شکایت مینمود پروردکار عالمیان را بیاری خود میطلبید و زین
العابدین در قید ذلت اسیر بود پیوسته اهل مکر و خیانت قصد کشتن او میکردند فبعدهم علی الدنیا تراب
فکاس الموت فیها قد سقینا وهذی قصتی مع شرح حالی الا یا سامعون ابکوا علینا بعد از آن بزرك
واران خاك بسر این دنیا باد ما را در این روزکار فانی از کاسه مرك سیراب نمودند اینست قصه و حکایت من با شرح
بیان حال خود ایسامعان قصه ما جانکداز من بر حال زار ما کریه نمائید پس اهل بیت رسالت با دل بریان و دیده
کریان داخل مدینه رسول خداوند عالمیان کردیدند راوی میکوید اما جناب زینب خاتون با دو دست خود
از چار چوبه در مسجد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله چسبید از دل پر درد خود جد بزرکوارش را مخاطب
ساخته عرض نمود ای جد بزرکوار من خبر مرك برادرم حسین را بنزد تو اورده ام و این را میکفت اشك حسرت
از دیدهای خود میریخت و هرکز اب دیده اش خشك نمیشد و از کریه و ناله سست نمیکردید و هر وقت به
سوی جناب علی بن الحسین علیهما السلام نظر مینمود اندوه دل پر دردش زیاد میشد مترجم میکوید سید بن طاوس

ره در کتاب لهوف خود میفرماید پس جناب علی بن الحسین علیهما السلام با اهل و عیال خود بسوی مدینه کوچ نمود بمنازل خویشان
کشتکان خود نظر کرد و آنمنازل را خالی یافت که بزبان حال نوحه و زاری مینمایند و اشك حسرت را جاری میکردند
و بجهة نایاب شدن صاحبان و ساکنان خود مانند زن فرزند مرده نوحه میکردند کویا از اهل مجالس انقصه ایشان می
پرسید و بر کشته شدن ایشان خونها خود را بحرکت آورده بجهة کشته شدن ایشان صدای وایلاه و واثکلاه بلند نمودند و بزبان حال هم
اینمقال بود که ایقوم مرا از نوحه و ناله معذور دارید و در مصیبت بزرك مرا یاری کنید زیرا که کسانیکه در مفارقت ایشان کریان
و نالانم شب و روز مرا انقصه کویان و انیس بودند و تاریکیهای مرا نورهای درخشنده بودند و مایه مفاخرت و شرافت من بودند و
اسباب قوت و یاوران بودند و یادکار افتابها و ماههای تابان من بودند چه بسیار از اوقات و حشت مرا باکرام خود شان دور
میکردند و حرمت مرا با انعام خود محکم مینمودند و مناجات سحر های خود را بکوش من میرسانیدند و مرا بودیعه نمودن اسرار
خود مشرف میساختند این بزرکواران در دنیا حکایت حال منزلهای ایشان نوشته تا اینجا که فرموده است بتحقیق ابن قتیبه چه بسیار
ابیات خوب انشاء نموده است هنکامیکه بر خانهای بیصاحب و منازل بی اهل ال رسول کریه کنان بود مررت علی ابیات
ال محمد فلم ارها امثالها یوم حلت فلا یبعد الله الدیار واهلها وان اصبحت منهم برغم تخلت ترجمه
از خانهای ال محمد کذشتم آنها را مانند امثال آنها ندیدم که مسکون بودند خداوند عالمیان ان دیار و خانها و اهل انها را از
رحمت خود دور نسازند هرچند یکه بقهر و غلبه دشمنان خالی شدند الا ان قتلی الطف من ال هاشم اذلت رقاب
المسلمین فذلت وکانوا غیاثا ثم اضحوا رزیة لقد عظمت تلك الرزایا وجلت الم تر ان الشمس اضحت
مریضة لفقد حسین والبلاد اقشعرت اکاه باش بدرستیکه کشتکان کنار نهر فرات از ال هاشم کردنهای مسلمانان را ذلیل
نمودند و ایشان خوار کشتند و ایشان پناه و فریاد رس مسلمانان بودند بعد از آن بجهة کشته شدن خود مصیبت مسلمانان
شدند و از اینجهت مصیبت بزرك و عظیم کشتند ایا نمی بینی آفتاب را که بیحالت و بی نور و روشنی نمایان میشود بجهة فقد و
نایاب شدن حسین منکسف میباشد و بلاد و اقطار عالم متزلزل مینماید انتهی مصنف ره از سید بن طاوس ره روایت کرده
که جناب جعفر صادق علیه السلام فرمود که جناب علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام چهل سال در مصیبت پدر بزرکوار خود
کریه نمود که روزها روزه میداشت و شبها بعبادت پروردکار خود مشغول بود چون هنکام افطار میرسید غلام آنحضرت
طعام و اب حاضر مینمود و در پیش روی آنحضرت بر زمین میکذاشت و عرض میکرد ای مولای من بخور ان بزرکوار میکریست و میفرمود
فرزند عزیز جناب رسول خدا کرسنه کشته شد و فرزند رسول خدا لب تشنه کشته کردید پیوسته اینکلام دلسوز را
مکرر مینمود و میکریست تا اینکه طعام خود را با اشك چشم خود تر میفرمود و اب خود را بقطرات عبرات خود ممزوج و مخلوط
میساخت کار آنحضرت همیشه بدینقرار بود تا اینکه بملاقات پروردکار خود در پیوست و غلام آنحضرت روایت کرده است که
روزی آنحضرت بسوی صحرا بیرون رفت من تابع آن بزرکوار شدم ناکاه نزدیك آنحضرت شدم دیدم پیشانی مبارك خود را
بر روی سنك سخت و درشت کذاشته بود پس من در جا ایستادم و ناله جانسوز و کریه جانکداز آنحضرت را میشنیدم هزار
مرتبه شمردم که میکفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا بعد از آن سر مبارك خود را
از سجده برداشت و ریش و روی شریفش در میان اب دیده اش غرق شده فرو رفته بود انغلام میکوید من عرض کردم ای سید من ایا
حزن و اندوه ترا وقتی نیست که باخر برسد و کریه ترا هنکامی نیست که اندك شود آنحضرت بمن فرمود وای بر تو یعقوب بن
اسحق بن ابرهیم پیغمبر و فرزند پیغمبر بود و او دوازده فرزند داشت خدا یکی را از فرزندان او از نظرش غایب نمود از حزن
مفارقت فرزندش موی سرش سفید کردید و پشت او از غم خم شد و دیده اش از بسیاری کریه رفت و بی نور کردید بحال انکه
فرزندش در دار دنیا زنده بود و من پدر و برادر و هفده نفر از اهلبیت خود را نایاب کردم و کشته و بخون اغشته دیدم چکونه
حزن من تمام شود و بانجام رسد و کریه من اندك باشد فایده مصنف ره در میان اخبار کوفه و شام چند خبر روایت
کرده است که خواستم ذکر انها را در ضمن این فایده ایراد و ترجمه نمایم چنانکه در سابق وعده کرده بودم که در اخر این فصل
ذکر نمایم انمؤلف مذکور بعض اصحاب نقل کرده است که از طریق اهل بیت رسالت مرویست که چون جناب سید الشهدا
علیه السلام در زمین کربلا بدرجه شهادت رسید در روی خاك ماند و خون از بدن نحیف ان نازنین مظلوم بجا میشد ناکاه
مرغ سفیدی نزد آمده پرهای خود را بخون شریف آنحضرت اغشته نموده پرواز کرد پیوسته خون از پرهای ان
مرغ تقاطر مینمود و قطره قطره خون میچکید تا اینکه با اینحالت بمرغهای بسیار دچار شد که در زیر سایه
در شاخهای درختان و اشجار افتاده هر یکی از انها بهوای دانه و علف و اب نغمه و صدا میکنند انمرغ خون

آلوده بر آن مرغها بانگ زد که وای بر شما آیا روا است که شما در سایه و شاخهای اشجار مشغول خوانندگی و ملاهی و ذکر دنیا
و مناهی بوده باشید و حسین در زمین در برابر آفتاب حرارت آن در چنین گرمی بر روی خاک گرم افتاده لب تشنه مذبوح کشته و
خون از بدنش جاری گردیده چون مرغان این خبر وحشت اثر را از آن مرغ خون آلوده شنیدند یکبار از نغمه و نوا کشیدند
بتمامی پرواز نموده رو بسر زمین بلا و بیابان پر آشوب کربلا نهادند چون بآن صحرای بلا رسیدند دیدند سید ما جناب
امام حسین علیه السلام با تن بی سر و با بدن بی غسل و کفن بر روی خاک گرم کربلا افتاده بادها خس و خاشاک و ریگ و خاک را بر
بدن چاک چاک مبارک میریزند و استخوان بدنش در زیر سم اسبان کافران خورد خورد شده و زوار آن بدن انور وحشیان بیابانها و نوحه
و گریه کنندگانش جنیان کوهها و صحراها است ریگ خاک با انوار تابناک آن نور خدا روشن و اطراف هوا از طلعت نور آفتاب
عالمتاب جمال آنجناب روشن و نورانی گشته چون آن مرغها این حالت را مشاهده نمودند بی اختیار بیکباره صیحه کشیدند و گریه و
زاری نمودند و صدا بناله و وا ویلا و وا مصیبتا بلند آشکار ساختند و خود را بخون شریف آنحضرت افکندند و بدنها
و پر و بال خود را بخون آن مظلوم آغشته نمودند پس هر یکی بدیاری و جانبی پرواز کردند که اهل آن دیار را از کشته شدن جناب ابی
عبد الله الحسین علیه السلام خبردار نمایند از قضای الهی و تقدیر جناب باری یکی از آن مرغها قاصد مدینه جناب رسول خدا گردید تا
اینکه وارد مدینه شد بمرقد شریف جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد به پوشش پر میزد و خون از سر و پر و بالش قطره قطره
میریخت و اطراف مرقد مطهر سید ما جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید و ندا کرد الا قتل الحسین بکربلاء الا ذبح الحسین
بکربلاء آشکار میکرد پس مرغان از هر طرف بدور آن مرغ گرد آمده در اطرافش جمع شدند بحالت آن مرغ گریه و نوحه
میکردند چون اهل مدینه این حالت را از آن مرغ مشاهده کردند که خون پیوسته از پر آن مرغ تقاطر میکند
ندانستند چه خبر است تا اینکه مدتی از آن زمان گذشت خبر کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام بمدینه آمد آن وقت
برای ایشان معلوم گردید که آن مرغ خبر شهادت فرزند فاطمه بتول و نور دیده رسول جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
میداد و منقولست که در همان روز یکه آن مرغ بمدینه آمده بود در مدینه مردی بود یهودی و آن یهودی دختری داشت زمین
گیر و کور و شل و مبتلا بناخوشی جذام بود که انواع ناخوشیها بدن آن دختر بیچاره را احاطه کرده بودند از قضا آن یهودی همان
دختر مریضه را از مدینه بیرون آورده در باغیکه در خارج مدینه بود گذاشت و بسوی مدینه برگشت و آن مرغ خون آلوده آمد
و خون پیوسته از پرهایش میچکید در شاخه درختی افتاد و تمام شب مشغول ناله و زاری شد از قضای الهی یهودی را از برای
شب کاری عارض شد نتوانست که بنزد دختر خود برگردد چون دختر علیله یهودی مشاهده نمود که پدرش نیامد خواب از
دیدهای او دور شد بیدار ماند زیرا که پدرش هر شب او را با سخن مشغول میساخت و تسلی میداد تا اینکه میخوابید چون
آن شب تنها ماند خوابش نیامد تا دم سحر بیدار ماند در هنگام سحر گریه و ناله آن مرغ را شنید خود را بمشقت بسیار از
روی زمین میکشید تا اینکه در زیر همان درخت رسید که آن مرغ در سر شاخ وی افتاده بود هر وقت آن مرغ صدای خود را
بناله بلند میکرد آن دختر علیل با دل اندوهناک بجهت گریه وی گریه و زاری مینمود هنگامیکه آن دختر در این حالت بود
ناگاه قطره از آن خون بچشم او افتاد همان ساعت از برکت وی چشم او گشوده شد و قطره دیگر بچشم دیگرش افتاد آن چشم
نیز گشوده و روشن گردید پس دو قطره دیگر بدستهای شل او افتاد همان ساعت شفا یافتند پس بپاهای آن دختر افتاد پاهای
او از مرض زمین گیری شفا یافتند بعد از آن هر قطره که میافتاد آن دختر آن قطره خون را ببدن خود میکشید و خون آلوده
نمود تا اینکه ببرکات آن خون شریف جناب امام حسین علیه السلام از همه ناخوشیهائیکه داشت شفا یافت چون روز شد پدرش
بان بستان آمده دید که در میان بستان دختری هست پس گرد دید پرسید که مراد این بستان دختر علیله بود که قدرت بر حرکت
نداشت هیچ از او خبر داری آن دختر گفت بخدا سوگند من دختر تو هستم چون یهودی این سخن را شنید بیهوش شد بر زمین افتاد
چون بهوش آمد و از حکایت دختر خود آگاهی یافت از جا خود برخاست بنزد همان مرغ آمد که در شاخ درخت آشیانه
ساخته بود بدل اندوهناک و ناله سوزناک گریه و زاری مینمود بجهت دیدن آنچه که ببدن جناب امام حسین علیه السلام
کرده بودند یهودی آن مرغ را گفت ترا قسم میدهم بوجودیکه ترا خلق کرده است بقدرت خدا با من سخن بگو ای مرغ باد دیده
گریان بقدرت خداوند عالمیان بسخن آمد و گفت من در شاخ درختی با گروهی از مرغان افتاده بودیم که هنگام
گرمی زوال بود که ناگاه دیدیم که مرغی آمد و بنزد ما آمد و بی گفت ای گروه مرغان شما دانه میخورید و لذت
میبرید و عیش عشرت مینمائید و حال آنکه حسین در زمین کربلا در این ساعت گرمی هوا در روی خاک گرم کربلا
تشنه لب خون آلود کشته و سر او را برید و بر نیزه زده اند و زنان او را پابرهنه و بی چادر و بی مقنعه

اسیر دستگیر نموده اند چون ما این سخن را شنیدیم پرواز کردیم بزمین کربلا رسیدیم آن مظلوم را در آن بیابان کشته دیدیم در
غسل او از خون خود و کفنش ریگ بیابانها است که بادها بر بدنش میریزند پس همه ما خود را بر روی بدنش افکندیم نوحه و زاری
کردیم و خود را بخون بدن شریفش رنگین و آلوده نمودیم و هر یکی بسوی جانبی روانه شدیم من باین مکان آمده ام چون یهودی
این سخن را شنید بسیار تعجب نمود و گفت اگر حسین در نزد خدا صاحب قدر بلند نمیشد خونش شفاء هر درد و دوای
هر مرض نمیگردید پس یهودی با دختر و پانصد نفر از خویشان خود بشرف دین اسلام مشرف شدند بانمصنف ره از کتاب مدینه
و مؤلف مزبور نقلکرده است که مردی از قبیله بنی اسد حکایت نموده است که من در کنار نهر علقمی بعد از کوچ نمودن لشکر
میشوم بنی امیه ملاعین مشغول بجفت کاری و زراعت بودم عجایب بسیار و غرایب بیشمار دیدم که قدرت ندارم آنها را تمام
نقل نمایم مگر بعض آنها را حکایت میکنم از جمله آن عجایب اینست هنگامیکه بادها شروع بوزیدن مینمودند بمشام
من بوی خوش و عطرهائیکه میرسید مانند عطر معطر مشک و عنبر و چون بادها ساکن میشد ستارهای درخشنده
بسیار مشاهده میکردم که از آسمان بسوی زمین فرود میآیند و مانند آنها از زمین بسوی آسمان بلند میگشتند و چون من در آن
بیابان تنها بودم بجز عیال خود کسی در آنجا نبود که از حقیقت اینها از او سؤال نمایم و هر روز بعد هنگام غروب آفتاب شیری از
طرف قبله می آمد من از ترس آن شیر بمنزل خود میرفتم چون صبح صادق از افق مشرق ظاهر و نمایان میشد و آفتاب عالمتاب روی زمین را
از ظلمت تاریکی شب روشن و درخشنده مینمود از منزل خود بیرون می آمدم دیدم که همان شیر رو بسوی قبله گذاشته میرود در
خیال خود این خاطر خطور میکرد که مردم میگویند که این کشتگان و بدنهای پاره پاره گروهی بودند از خوارج که بعبید الله بن
زیاد علیهما اللعنة والعذاب خروج نموده بودند لشکر خود را امر نمود بکشتن ایشان و حال آنکه من از این گروه کشتگان عجایب
و معجزات بسیاری بینم که از سایر کشتگان ندیده بودم بخدا سوگند باید امشب بیدار بوده باشم تا اینکه نگاه نمایم که این شیر از
این بدنها میخورد یا نه چون هنگام غروب آفتاب شد دیدم همان شیر آمد در منظر وی درست دقت نمودم دیدم بسیار شیر
هولناکی است پس من از وی ترسیدم و در خاطر خود گفتم اگر مقصود این شیر خوردن گوشت فرزندان آدم باشد البته در این
هنگام بسوی من هجوم آور میشود من در این فکر بودم ناگاه دیدم همان شیر از نزد هر یکی از آن کشتگان گذشت تا اینکه بر روی جسد
ایستاد که نور از آن بدن مانند آفتاب عالمتاب درخشید دیدم خود را بر روی آن جسد منور افکند و رخ خود را بر جسدش میمالید
و همهمه و گریه میکرد و خود را بر زمین میزد و خشمناک شد دهقان اسدی گوید من بسیار تعجب کردم و از روی تعجب گفتم الله اکبر
اینها نیست مگر عجایب پس من تا هنگام تاریکی شب بحالت آن شیر تماشا مینمودم چون شب تاریک پرده ظلمت را بر روی زمین پهن
کرد ناگاه دیدم شمعهای بسیار از جانب بالا بروی زمین معلق افکندند تا اینکه روی زمین را از شمعها پر نور کردند دیگر
صدای ناله و شیون بلند شد پس انصدا را رفتم دیدم از زیر زمین می آید از بعضی از آن ناله کنان و شیون کنندگان فهمیدم که میگفت
واحسیناه وا اماماه پس پوست بدن من لرزید نزدیک گریه کننده رفتم و او را بخدا و رسول خدا قسم دادم که خودش را بمن نشان
بدهد گفتند ما گروهی هستیم از زنان جن گفتم شما را چه شده است که ناله و فغان میکنید گفتند کار ما هر شب و روز بدین
منوال است که در ماتم حسین ذبیح عطشان مشغول گریه و فغان هستیم گفتم این حسین که شیر در نزد جسد او نشسته است گفتند
بلی پس من گفتم برگشتم و قطرات اشک بر رخسار من جاری میشد مترجم میگوید در آخر این روایت آنمرد اسدی چیزی از قول جنیان
نقل کرده بود چون بقواعد مذهب امامیه رضوان الله علیهم موافق و مطابق نبود لهذا بترجمه اش نپرداختم زیرا که حق
در نزد علماء اخیار و امناء ائمه ابرار اینست که امام معصوم بصورت هیچ یکی از غیر اقسام انسان متصور نمیشود و ضرر هم
باقی روایت نمیرساند زیرا که در قواعد اصولیه مشخص و معلوم شده که اگر روایتی متضمن چند مطلب شود بعضی از آن
مطالب موافق قواعد نشود آنمطلب را ترک میکنند و سایر مطالب آن روایت را میگیرند و همان مطلب فاسد باعث طرح روایت
و موجب عدم حجیت نمیشود گویا نازل بمنزله دو روایت میکنند نسبت بآن مطلب باطل غیر حجت و نسبت بآن مطلب
حق حجت میباشد انتهی مصنف ره از کتاب طرایف بسند خود از سهل روایت کرده است که جناب ام سلمه زن نیکوکار جناب
پیغمبر بزرگوار خداوند جبار در هنگام شنیدن خبر شهادت فرزند عزیز حیدر کرار فرمود خدا لعنت کند باهل عراق
و فرمود آخر حسین را کشتند خدا ایشانرا بکشد آن بزرگوار را فریب دادند و در میان دشمنان خوار نمودند خدا ایشانرا
لعنت نماید زیرا که روزی جناب فاطمه زهرا علیها السلام طعامی پخته بود و دیگ را بر روی طبقی گذاشته در هنگام عشا
بنزد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد جناب پیغمبر فرمود کجاست پسر عم تو عرض نمود که در خانه بود فرمود
برو برخیز پسر عم خود را با دو فرزند او پیش من بیاور پس جناب فاطمه بیرون رفت ناگاه دیدم آنخاتون

مگر صد دست دو فرزند عزیز خود گرفته و جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام از عقب ایشان می‌آمد تا اینکه وارد خدمت
جناب رسول خداوند عالمیان شدند پس آنحضرت نور دیدگان خود را در کنار خود نشانید و جناب امیر مؤمنان علیه
السلام در طرف راست و جناب فاطمه علیها السلام در جانب چپ آنحضرت نشستند جناب ام سلمه فرمود که آنحضرت فرش خیبری را
از زیر من کشید که فرش ما بود پس آن کسا را بخود و بایشان پیچید و دست خود را بدرگاه پروردگار قاضی الحاجات
برداشت و عرض نمود خداوندا اینها اهلبیت من هستند هر بدی و نقص را از ایشان دور نما و ایشان را پاک و پاکیزه
فرما پس من عرض کردم یا رسول الله یا من از اهل بیت تو نیستم فرمود بلی پس عرض کردم مرا نیز بزیر کسا داخل کن و در
نوادر علی ابن اسباط از جماعتی از اصحاب خود نقل کرده است که چون مصعب ابن زبیر از کوفه بجنگ عبد الملک
بن مروان متوجه گردید و گذر او بحایر جناب امام حسین علیه السلام افتاد در سر قبر آن بزرگوار ایستاد و گفت یا ابا
عبد الله اگر چه جان تو مغلوب و مقهور گردید لکن دین تو مغلوب نشد و سلامت ماند پس برگشت و این بیت را میخواند
الا ان الاولی بالطف من آل هاشم تأسوا فسنوا للکرام التأسیا یعنی بدرستی که این گروه شهدا که در کنار فرات از
فرزندان هاشم بودند پیشینیان بدان بزرگواران خود پیروی و تبعیت کردند دست بدامن ذلت نزدند بمردانگی
با دشمنان در مقام جنگ و قتال ایستادند پس تاسی و پیروی کردن از برای کرام جوانمردان سنت و طریقت نمودند و نیز
در کتاب مذکور از جماعتی منقول است که چون خبر شهادت جناب سید شهداء علیه الاف التحیة والثنا در شهرها منتشر
گردید صد هزار زن که هرگز نزاییده بودند قصد زیارت آنحضرت نمودند بقبر شریفش متوسل گردیدند چون بولایت خود
برگشتند از برکت قبر شریف آنحضرت همه ایشان فرزند زاییده شد مصنف ره از کافی بسند خود از مصقلة
طحان نقل کرده است که از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم فرمود که چون جناب امام حسین علیه السلام کشته شد
زنی داشت از قبیله کلب که در مصیبت آنحضرت ماتم برپا نمود پیوسته با زنان و کنیزان و خادمان خود گریه و ناله
میکرد تا اینکه اشک از دیدهای ایشان خشک شد و از بسکه اشک بسیار از دیدهای ایشان جاری گردید که تمام شد و در آن
حالت بود ناگاه کنیزی از کنیزان خود را دید که گریه کند و اشک از دیدهایش جاری میگردد زن وفادار حضرت بکنیز خود
فرمود بی توجه شده است که از دیدهایت اشک جاری است عرض نمود چون از بسیار گریه خسته و ناتوان شدم شربت سویق
یعنی آرد گندم بریان را در آب ریختم و خوردم قوتی حاصل نمودم پس امر نمود که طعام و قاوتها حاضر کردند ایشان طعام خوردند
و شربتها آشامیدند و فرمود ما اینها را از جهت لذت نمیکنیم بلکه از جهت این میخوریم که برای گریه کردن بر جناب امام
حسین علیه السلام قوت پیدا نماییم مروی است که برای آن خاتون مکرمه مرغهای قطا بریان شده هدیه آوردند تا اینکه
بماتم مظلوم کربلا قوت حاصل نماید پرسید اینها چیست گفتند هدیه است فلان کس فرستاده است که
از آن بخورید و قوت بر گریه حاصل کنید فرمود ما در مجلس عروسی نیستیم و اینگونه چیزها را نمیخواهیم پس امر
نمود که اینها را از خانه بیرون بردند چون از خانه بیرون کردند همان ساعت ناپید گردیدند گویا در میان آسمان و زمین
پروان نمودند بعد از بیرون کردن از خانه اثری از اینها ظاهر نگردید مصنف ره بعد از نقل این روایت فرموده
شاید ناپید شدن اینها از روی اعجاز شد که اینها را به بهشت برده باشند فرموده است شاید اینها ملائکه آورده
بودند چون میل نکردند باز باسمان بردند **باب شانزدهم در بیان اخباریست که**
دلالت دارند براینکه بجهت شهادت فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله آسمانهای هفتگانه و تمام
اقطار زمین گریه کردند و آفتاب و ماه در این مصیبت عظمی گرفته شدند و ستارها منکسف گردیدند در تفسیر
علی ابن ابراهیم بسند خود از جناب امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که روزی مردی که دشمن خدا و رسول او بود
از نزد آنحضرت گذشت آنجناب فرمود فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین یعنی آسمان و زمین بر
ایشان گریه نکردند و مهلت داده نخواهند شد پس جناب امام حسین علیه السلام بعد از آن مرد ملعون از نزد آن
امام مبین گذشت فرمود لکن این کس هر آینه آسمانها و زمین بر مصیبت او گریه خواهند نمود و آسمان و زمین گریه نکردند
بکسی مگر بر یحیی ابن زکریا و حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام در قرب الاسناد از حنان از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت فرمود قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام را زیارت کنید و ترک زیارت او
جفا ننمایید زیرا که آنحضرت سید جوانان شهدا یا سید جوانان اهل بهشت است و شبیه یحیی بن زکریا است و بر
مصیبت آن دو بزرگوار آسمان و زمین گریه کردند مترجم گوید نزد بنده خبر مذکور در اینکه سید جوانان

شهدا یا بهشت است روایت یا بدین معنا واو شود انتهی در امالی شیخ بزرگوار شیخ طوسی ره بسند خود از حسین بن ابی فاخته
روایت کرده است که گفت من و ابو سلمة السراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار در نزد جناب امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم
بآنحضرت عرض کردیم فدایت شوم من بعضی از اوقات در مجالس این گروه یعنی مخالفان حاضر میشوم و شما اهلبیت را در آن حالت بیاد
خود میآورم پس در آنوقت کدام چیز سزاوار است بگویم آنحضرت فرمود یا حسین چون بمجالس ایشان حاضر میشوی بگو اللهم
ارنا الرخاء والسرور یعنی خداوندا راحت و شادی را برای ما بنما اگر این را بگویی بآنچه دوست داری خواهی رسید حسین
میگوید عرض کردم من بسیاری از اوقات جناب امام حسین را یاد میکنم در هنگام یاد آوری آنحضرت چه باید بگویم فرمود سه دفعه
بگو صلی الله علیک یا ابا عبد الله بعد از آن جناب امام جعفر صادق علیه السلام روی مبارک خود را بسوی ما برگردانید فرمود
چون جناب ابو عبد الله الحسین علیه السلام کشته شد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفت طبقه و آنچه در آنها و در میان آنها بود گریه
کردند و آنچه در بهشت و در آتش و هر چه دیدنی و غیر دیدنی بود همه بر آنحضرت گریستند مگر سه چیز زیرا که اینها نگریستند
حسین بن ابی فاخته میگوید عرض کردم فدایت شوم آن سه چیز چه بودند که گریه نکردند فرمود بصره و دمشق و آل حکم بن
ابی العاص در روایت دیگر آل عثمان بن عفان مصنف ره ذکر نموده است در امالی و علل الشرایع بسند خود از جبله مکیه
که زنی بود از اهل مکه روایت کرده است که گفت روزی از جناب میثم تمار قدس الله روحه شنیدم که میفرمود بخدا سوگند
این امت بدکردار در روز دهم ماه محرم فرزند عزیز پیغمبر بزرگوار را خواهند کشت البته دشمنان روز قتل آن بزرگوار را
روز برکت اخذ میکنند این قضیه هر آینه بی شک و شبهه واقع خواهد شد بتحقیق از علم قدیم خداوند کریم گذشته و در دفتر
قضای حتمی نوشته شده است میثم تمار فرمود من این قضیه را بخبر دادن مولای خود جناب امیر مؤمنان علیه السلام دانستم و به
تحقیق آنحضرت مرا خبر داد که همه ذرات کاینات و سلسله موجودات در مصیبت فرزند مظلوم جناب رسول خدا صلی
الله علیه وآله گریه میکنند حتی وحشیان در بیابانها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و گریه مینمایند بر او آفتاب و ماه و ستارگان
و آسمانها و زمینها و مؤمنان جن و انس و همه ملائکه آسمانها و اقطار زمین و رضوان خازن بهشت و مالک ... حاملان
عرش و از آسمان خون و خاکستر بارد پس میثم فرمود لعنت خدا بر قاتلان حسین واجب شده و مستوجب لعنت و سخط خدا هستند
چنانکه لعنت خدا بر کسانی واجب شد که خدا را شریک قرار دادند و بر آنها که معبودی دیگر اخذ کردند و چنانکه بر یهود و نصاری و مجوس
واجب و لازم شد جبله میگوید من عرض کردم یا میثم چگونه میشود که مردم روز قتل حسین را روز مبارک و برکت بدانند و
تبرک نمایند میثم چون این سخن را شنید گریست و فرمود گمان ایشان این میشود بخیال مردم چنین میدهند که روز برکت شدن
وی از جهت آن روایتی است که از خود شان اختراع کرده اند که خداوند عالمیان در همان روز توبه حضرت آدم را قبول نمود
و حال آنکه دروغ میگویند خدا توبه حضرت آدم را در ماه ذی الحجه قبول فرمود و گمان دارند که آن روز همان روز است که خدا
توبه حضرت داود را قبول کرده و دروغ میگویند خدا قبول توبه آنحضرت را در ماه ذی الحجه نمود و گمان میکنند که آن روز خدا
وند عالم حضرت یونس را از شکم ماهی بیرون آورد و حال آنکه آنحضرت را از شکم ماهی در ماه ذی الحجه بیرون آورد و گمان دارند که
کشتی حضرت نوح از غرق شدن رها گردید و در جودی قرار گرفت و حال آنکه قرار گرفتن کشتی حضرت نوح در ماه ذی الحجه شد
گمان مینمایند آن روز روزیست که خداوند عالمیان دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و حال آنکه این قضیه در ماه ربیع الاول
واقع گردید پس جناب میثم فرمود ای جبله بدان که جناب امام حسین بن علی علیهما السلام در روز قیامت سید شهداست و برای
اصحاب آنحضرت بر دیگر شهدا فضیلت و زیادتی درجه خواهد شد فرمود هنگامی که دیدی آفتاب مانند خون تازه سرخ رنگ بود
پس بدان که سید شهداء جناب امام حسین علیه السلام کشته شده است جبله میگوید چون مدتی گذشت روزی از خانه بیرون آمدم
دیدم که روشنی آفتاب بر دیوارها در رنگ چادرهای سرخ رنگ تابیده است همینکه این را دیدم صیحه کشیدم و گریستم و گفتم بخدا
سوگند سید و مولای ما جناب امام حسین بن علی علیهما السلام کشته شده است در کامل الزیاره بسند خود از کسی از ابی
نصر از اهل بیت المقدس روایت کرده است که آن مرد گفت بخدا سوگند همه اهل بیت المقدس و اهل اطراف آن دیار شب همان
روزیکه حسین بن علی علیهما السلام را کشته بودند کشته شدن آن بزرگوار را دانستیم ابو نصر میگوید من از آن مرد پرسیدم
که چگونه این قضیه را دانستید گفت هیچ سنگ و کلوخ بر نمیداشتیم مگر اینکه میدیدیم که خون از زیر آن میجوشید و
دیوارها مانند قطعه خون سرخ شده بودند سه روز از آسمان خون تازه میبارید شنیدیم هاتفی در میان شب
ندا میکند و میگوید اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب معاذ الله لا نلتم یقینا شفاعة
احمد و ابی تراب فقتلتم خیر من رکب المطایا وخیر الشیب طرا والشباب در قول منادی مذکور

لا یزلتم التفات دارد ان غایب بخطاب یا امید وار میشوند گروهیکه حسین را کشتند بشفاعت جد بزرگوارش در روز
جزا معاذ الله پناه بر خدا یقین است که شفاعت احمد مختار و ابی تراب حیدر کرار را نخواهید رسید کشتید بهترین
کسانیکه سوار اسب و شتر شده اند و بهترین همه پیران و بهترین جوانان را و آفتاب سه روز گرفته شد و ستاره ها نمایان
شدند بعد از سه روز آفتاب ظاهر و هویدا گردید چون همان شب بآخر رسید روز شد ما ها در بیت المقدس از
کشته شدن حسین علیه السلم سخن میگفتیم چندان نگذشت که خبر شهادت آنحضرت بما رسید باز در کامل الزیاره بسند
خود از زراره روایت کرده است که گفت روزی جناب امام جعفر صادق علیه السلم فرمود یا زراره در مصیبت جناب امام حسین
علیه السلم آسمان چهل روز بریختن خون گریه نمود و زمین چهل صباح بسیاهی و تاریکی گریه کرد و چهل روز آفتاب
بکسوف و سرخی گریه و زاری نمود و کوهها از هم پاشیده و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه ها بر کشته شدن حسین
علیه السلم چهل روز گریه کردند و هیچ زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و عطر بر بدن نمالید و سرمه نکشید
سر خود را شانه نکرد تا انوقتیکه سر عبید الله بن زیاد بد بنیاد را بنزد ما آوردند و پیوسته کار ما گریه و زاریست
و جد من علی بن الحسین علیهما السلم در هنگام یادآوری پدر بزرگوارش گریه مینمود تا اینکه ریش مبارکش از اشک چشم
او تر میگردید و هر کس حالت آنحضرت را میدید دلش میسوخت و بگریه او گریه مینمود و ملائکه که در نزد قبر جناب امام حسین
علیه السلم هستند همیشه گریه مینمایند بگریه ایشان جمیع آنکسانیکه در هوا و آسمانها هستند گریه میکنند چون روح
بدن مبارکش بیرون رفت جهنم نعره کشید نزدیک شد که زمین از نعره و زبانه وی از هم پاشیده و منشق شود و هنگام
که روح پلید عبید الله بن زیاد عنید و یزید بن معاویه پلید از بدن کثیف ایشان بیرون رفت نعره از جهنم
ظاهر شد اگر خداوند عالم از خازنان دوزخ حبس نگاه نمیفرمود بزبانه خود همه اهل زمین را هلاک مینمود اگر رخصت
یافت جمیع اهل زمین را بکام خود میکشید ولیکن اختیاری نداشت مامور است بامر خدا و مقید است بزنجیرها بحکم چند مرتبه
بمالکان دوزخ سرکشی نمود و نزدیک شد که از دست ایشان رها شود تا اینکه جبرئیل امین آمد از پر خود زد تا
اینکه ساکن گردید پیوسته جهنم بجهت ظلم و ستم و کشته شدن آنحضرت گریه و ناله مینماید بدرستیکه جهنم بر قاتل آنحضرت
افروخته گردد و اگر در روی زمین کسی از حجج خداوند عالم نباشد هرآینه زمین را درهم میشکند و هرچه در روی
زمین است بکام خود میکشد زلزله در زمین بجهت وجود یکی از حجتهای کردگار بسیار نمیشود مگر در هنگام نزدیکی
قیامت و هیچ دیده گریان و اشک ریزان در نزد خداوند عالمیان محبوبتر از آنچشم نیست که در مصیبت آنحضرت اشک
بریزد و نالان شود و هیچکس از مومنان در مصیبت و گریه نمیکند مگر اینکه صله و نیکی بر فاطمه زهرا نموده در مصیبت
فرزندش یاری برای آنخاتون مکرمه کرده است هیچ کسی از بندگان خدا نیست مگر اینکه دیده اش در هنگام محشور شدن
و وقت برخواستن از قبر خود گریان و از ترس روز قیامت نالان خواهد شد مگر دیده گریه کنندگان بر جد بزرگوارم
حسین زیرا که ایشان با دیده خندان محشور باشند بشارت از جانب خدا به پیش روی ایشان میاید و شادی در رخسار ایشان
ظاهر میگردد و همه مردم در ترس و هول قیامت ترسان و لرزان میباشند ایشان ایمن هستند و خلق را بمقام حساب میکشند
ایشان در سایه عرش در خدمت جناب امام حسین علیه السلم مشغول صحبت میباشند و از حساب نمیترسند ایشان را تکلیف
نمایند که داخل بهشت شوید از دخول بهشت ابا و امتناع میکنند و در خدمت آنحضرت ماندن و صحبت او را بر بهشت ترجیح
میدهند و حوریان ایشان بنزد ایشان کسانی میفرستند که ما با ولدان و غلامان مخلد در جنان مشتاق لقای شما هستیم
چون فرستادگان حوریان بنزد ایشان میایند سفارش ایشان را بخدمت آن سعادتمندان میرسانند بجهت شادی و کرامتی که
در مجلس آنحضرت برای ایشان رخ داده است هرگز سر بالا نمیکنند جوابی دهند دشمنان خود را می بینند که بعضی از ایشان را
بر پیشانی خود باتش دوزخ میکشند و بعضی از آنکافران از حسرت و ندامت میگویند ما را امروز شفاعت کنندگان و دوست
نزدیک صدیق و خویشی نداریم که برای ما رحم کند شفاعت نماید ایشان منزلت و مقام گریه کنندگان حضرت را می بینند
و قدرت نمی یابند که نزدیک ایشان بروند و بخدمت ایشان برسند و از دیدن حالت بد دشمنان خود شاد و خرم
باشند و بان ملائکه از جانب زنان ایشان رسالت میاورند و اشتیاق حوریان را برای ایشان خبر میدهند و ایشان
در جواب میگویند انشاء الله میاییم و بملاقات ایشان میرسیم چون ملائکه سخن ایشان را بحوریان نقل میکنند
اشتیاق ایشان بشوهران خود زیاده میشود بجهت آنچه بحوریان خبر میرسد از بزرگواری و کرامت و قرب منزلت
ایشان در نزد جناب امام حسین علیه السلم پس ملائکه دو باره رسالت از جانب حوریان می آورند و اسبهای

نجیب بهشتی را بزینت تمام آراسته و پیراسته نموده بخدمت ایشان میاورند و بر درگاه نگین بر کوهه زین اسبها میاندازند
و ایشان سوار میشوند و ایشان میگویند حمد و ثنا مر خداوندی را سزاست که ما را از ترس بزرگ روز قیامت ایمن کرد و اینکه خدا
حمد و ثنا میکنند و صلوات بر جناب محمد مختار و آل اطهار او میفرستند تا اینکه بمنازل خود میرسند و نیز در کتاب مذکور
بسند خود از ابی بصیر روایت کرده است که گفت روزی در خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلم نشسته بودم ناگاه فرزند آنحضرت
از در در آمد حضرت بر فرزندش فرمود مرحبا او را گرفت بسینه خود چسبانید و از روی او بوسید و فرمود خدا خوار و حقیر
نماید کسی را که شما را حقیر نمود و انتقام بکشد از کسیکه شما را تنها گذاشت خون شما را بگردن خود بار نمود خدا خوار
نماید کسی را که شما را در میان دشمنان تنها و خوار گذاشت و خدا لعنت کند بر کسیکه شما را کشت خدا ولی و حافظ
و ناصر شما است و بجهة مصیبت شما گریه مردم و گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان بطول انجامید پس
حضرت گریست و فرمود یا ابا بصیر هنگامیکه بفرزندان حسین نظر میکنم مرا حالتی رخ میدهد بلکه نمیتوانم خود را از
گریه باز دارم بجهة مصیبتی که بر پدران ایشان و بر ایشان وارد گردید ای ابو بصیر بدرستیکه فاطمه بر مصیبت فرزند
گریه میکند نعره و صیحه میکشد و بسبب گریه او آتش جهنم بجوش و خروش میاید اگر مالکان دوزخ صدای گریه آنخاتون مکرمه
نشنوند هر آینه زبانه از جهنم بیرون میاید یا دود جهنم خارج میشود تا اینکه اهل زمین را بسوزاند و پیوسته مالکان
دوزخ آماده هستند که در هنگام گریه کردن فاطمه جهنم را بزنجیرها میگیرند و جلو آنرا سخت میکشند هر وقت که
گریه فاطمه ساکن نشود و آتش جهنم را زجر میکنند درها را بحکم می بندند از ترس هلاک نمودن اهل زمین پس جهنم
ساکن و آرام نمیشود تا جناب فاطمه از گریه ساکن و آرام باشد و دریاها نزدیک میشود که از هم پاشیده میباشند بروی
یکدیگر بیفتند و داخل یکدیگر شوند و هیچ قطره از انها نیست مگر اینکه ملکی بر آن قطره موکل است چون موکلان
دریاها صدای گریه فاطمه زهرا را میشنوند موج و جوش دریاها را بپر خود آرام نمایند و بعضی را در بعض دیگر حبس کنند
از جهة خراب شدن دنیا و غرق شدن اهل زمین پیوسته ملائکه ترسان و گریان میباشند بجهة گریه فاطمه و خدا
وند را دعا و تضرع نمایند حاملان عرش و ساکنان ملاء اعلی در تضرع و زاری میشوند و صدای ملائکه بتقدیس و تسبیح
خدا بلند میباشد از جهة ترس هلاکت اهل زمین اگر صدای از صداهای ایشان بگوش اهل زمین برسد هر آینه اهل زمین بروی
خود میافتند و هلاک میشوند و کوهها شکافته میگردند و زمین اهل خود را بزلزله خود بحرکت در آورد ابو بصیر
گوید من عرض کردم فدایت شوم این امر بسیار عظیم است فرمود آنچه نشنیده از این امر که شنیدی بزرگتر و عجیب تر است فرمود
ای ابو بصیر آیا دوست نداری که در میان آنکسانی بوده باشی که فاطمه را در گریه کردن خود یاری میکنند چون این را از آنحضرت
شنیدم گریه بر من مستولی شد قدرت بسخن گفتن نیافتم و کلام خود را از گریه قادر نشدم که ذکر نمایم پس حضرت
بجای نماز خود برخواست مشغول دعا گردید با این حالت گریه از خانه آنحضرت بیرون رفتم و از طعام خوردن فایده مند نشدم
خواب من تا هنگام سحر نیامد و روزه دار و ترسان از جای خود برخواستم بخدمت آنحضرت رفتم چون دیدم که گریه آنحضرت
ساکن شده است دل من آرام گرفت و خدا را حمد و ثنا نمودم که عقوبتی بر من نازل نشد و نیز در همان کتاب مذکور از
حنان روایت کرده است که گفت روزی بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم چه میفرمایید در زیارت قبر امام حسین زیرا که برای
ما خبر رسیده است که زیارت آنحضرت برابر حج و عمره است حضرت فرمود تعجب نما کسیکه این را گفته است تمام سخن او درست
نیست و لکن زیارت نما آنحضرت را و جفا بترک زیارت او مکن زیرا که او سید جوانان شهدا و سید جوانان اهل بهشت است
و مانند حضرت یحیی بن زکریا است و بر مصیبت آن دو بزرگوار آسمان و زمین گریه کردند مصنف ره قول آنحضرت را حمل بر تقیه
کرده است در گفته خود که همه گفته آن خبر درست نیست مترجم میگوید محتمل است که کلام آنحضرت را حمل کنیم بر اینکه
قایل نفهمیده است بلکه ثواب زیارتش زیاده از آنست که گفته است انتهی و نیز در کتاب مذکور از حسین بن غند روایت
کرده است که روزی از جناب امام جعفر صادق علیه السلم شنیدم که فرمود آیا کسی از شما بوم را یعنی جغد را در روز دیده است
عرض کردند در روز دیده نشده است که هیچ دیده نشود و بیرون نمی آید مگر در شب حضرت فرمود بیشتر آن مرغ در آبادانی مسکن
و آشیانه مینمود و چون جناب امام حسین بن علی را کشتند بر نفس خود لازم کرد و سوگند خورد که دیگر در آبادانی آشیانه
نسازد و مسکن نسازد مگر در خرابه ها پیوسته در تمام روز امساک دارد و چیزی نمیخورد و غمناک میباشد
تا هنگام شب و چون شب شود بر حسین ناله و زاری نماید تا اینکه صبح شود و ایضا بسند خود از صاعد بربری
روایت کرده است که روزی بخدمت جناب امام رضا علیه السلم رسیدم فرمود در میان خود چه میگویند من عرض

مرغ عرض کردم فدایت شوم آمدیم که از تو سؤال نمایم فرمود مرغ بوم در عهد جدم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه
در منازل و قصرها و خانه‌ها آشیانه میساخت چون مردم طعام حاضر میکردند که بخورند این مرغ بجانب خود پرواز کرده در پیش
روی ایشان بر زمین میافتاد و طعام باین مرغ میدادند و آب باشامیدند و بجای خود برمیگشت چون جناب حسین بن علی علیهما
السلام کشته شد از آبادانی بیرون رفت و در خرابها مسکن ساخت و در کوهها و بیابانها آشیانه گذاشت و میگفت بد
امتی بودید شما فرزند پیغمبر را کشتید دیگر از ضرر شما ایمن نیستم بر جان خود بروایت دیگر از جناب امام جعفر صادق ع
مرویست که در هنگام عشاء هر چیزی که خدا روزی قرار فرموده است باز افطار میکند و تا دم صبح در مصیبت جناب
امام حسین علیه السلام نوحه و زاری مینماید و در روزها هر که صدا نمیکند در مناقب گفته است که ابو نعیم در کتاب
دلایل النبوة و نسوی در کتاب معرفت از نضره ازدیه روایت کرده اند چون جناب امام حسین علیه السلام کشته شد از آسمان
خون میبارید و خمها و جرهای ما پر از خون شدند و از قرطه بن عبید الله مرویست که روزی در وسط نهار آسمان باران
نمود و جامه‌ها سفید را نگاه کردم دیدم از بسیاری خون سرخ شده اند شترها رفتند که در بیابان آب بیاشامند دیدند
آبها خون گشته اند ملاحظه کردیم دیدیم همان روز جناب امام حسین را کشته اند محمد بن سیرین گفته است بما خبر رسیده
است که در اطراف آسمان سرخی بیشتر نمایان نبود بعد از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام پیدا گردید در مناقب
مرویست که اسود بن قیس گفت چون جناب امام حسین علیه السلام کشته شد سرخی از جانب مشرق و سرخی دیگر
از جانب مغرب نمایان شدند و در وسط آسمان بیکدیگر میرسیدند چند شب بهمین منوال ماندند در تاریخ نسوی
مذکور است چون حضرت کشته شد آفتاب بنحوی منکسف گردید که در میان روز ستاره‌ها ظاهر و نمایان
شدند چنان گمان نمودیم که قیامت برپا میشود در امالی شیخ صدوق ره بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود چون جناب امام حسین علیه السلام را شمشیر زدند و خواستند که سر شریف را از بدن جدا نمایند هاتفی
از ساق عرش از جانب پروردگار عزت ندا نمود که ای امت بدکردار حیران ستمکاران بعد از وفات پیغمبر خود خدا شما را
بظفر بنماز عید اضحی و فطر توفیق ندهد حضرت فرمود بخدا سوگند بناچاری توفیق بر آن نیافتند و نخواهند یافت
تا اینکه طلب کنند خون حسین علیه السلام ظاهر شود در عیون اخبار قریب باین مضمون روایت رسیده است مصنف
ره در توجیه این روایت چند وجه ذکر نموده است و فرموده است شاید توفیق نیافتن ایشان بجهت اشتباه هلال این
دو نماز بوده باشد چنانکه اکثر علما چنین فهمیده اند و شاید بجهت مستور شدن پیشوایان دین مبین و ظاهر نشدن
ائمه طاهرین بشود که بجهت غالب شدن بر ستمکاران مردم باین دو نماز توفیق نیابند یا بجهت کمال و بنحو کامل با هیچ
و بنابر اینکه امام حق از جمله شرایط نماز عید بشود و محتمل است که این حکم مخصوص بر مخالفان باشد و ایشان
توفیق باین دو نماز نیابند مصنف ره بعد از ذکر این وجوه فرموده است اظهر در نزد من وجه آخر است که این نفرین
و توفیق نیافتن برای این دو نماز در باره مخالفانست نه شیعیان در امالی شیخ صدوق ره بسند خود از جناب علی
بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که روزی جناب امام حسین علیه السلام بمنزل برادر خود جناب امام حسن علیه السلام
داخل شد چون بر آنحضرت نظر نمود گریست جناب امام حسن علیه السلام فرمود یا ابا عبد الله چه چیز ترا بگریه در آورد
حضرت گفت بجهت آنچه بتو خواهند نمود گریه میکنم جناب امام حسین علیه السلام فرمود آنچه من با او دوچار خواهم شد
زهریست که بمکر و حیله مرا میدهند و من کشته میشوم ولکن یا ابا عبد الله هیچ روزی مانند روز تو نخواهد
شد سی هزار کس که گمان دارند از امت جد بزرگوار ما هستند و دین اسلام بر خود شان می‌بندند بسوی تو مجتمع
شوند و دامن همت بر کمر میزنند و بکشتن تو اجتماع نمایند بریختن خون تو و هتک حرمت و اسیر نمودن
فرزندان و زنان تو و غارت کردن اموال تو عازم میشوند در آنوقت لعنت بر بنی امیه وارد میگردد و از آسمان
خون و خاکستر میبارد و همه چیز بتو گریه میکنند حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریا در کامل الزیاره بسند خود از عروة
بن زبیر روایت کرده است که از جناب ابی ذر در هنگام بیرون کردن عثمان او را از مدینه بسوی ربذه شنیدم
که چون مردم برای او گفتند بشارت باد ترا این مصیبت در راه رضای خدا بسیار کم است آن بزرگوار
فرمود چه آسان و سهل است این مصیبت ولکن چگونه میشود حال شما هنگامی که حسین بن علی کشته
شود یا فرمود مذبوح و سر بریده باشد بخدا سوگند در اسلام بعد از قتل خلیفه یعنی جناب امیر مؤمنان
علیه السلام قتیلی بزرگتر از حسین نخواهد شد و خدا شمشیر انتقام بر این امت خواهد کشید و هرگز آنرا ابدا نیام

خون نخواهد گذاشت و بهر کننده از فرزندان آنحضرت مبعوث و ظاهر میگرداند و از مردم انتقام میکشد اگر شما بدانید چه
بلیات از دریا و غضب بر اهل دنیا و ساکنان کوهها و بیشه‌ها و تلها و نیستانها و اهل آسمانها بسبب کشته شدن حسین
رخ میدهد هر آینه بخدا سوگند تعجب کرده بیمناک میبینید که جان از بدن شما بیرون میشود روح مبارک جناب امام حسین
علیه السلام از هیچ آسمانی نمیگذرد مگر اینکه هفتاد هزار ملک از ترس و اضطراب بر پا می‌ایستند و تا قیامت اعضای
بدن ایشان لرزان میباشند و هیچ ابری برق نزند و صدا کننده نیست مگر اینکه بر قاتلان آنحضرت لعنت میکند و روح
روح مبارک آنجناب بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان میدهند و باهمدیگر ملاقات مینمایند

باب هفدهم در بیان

ناله کردن ملائکه و استغاثه نمودن ایشان بدرگاه خداوند عالمیان از ستم قاتلان فرزند عزیز سید پیغمبران است
در امالی شیخ صدوق رحمه الله بسند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
چهار هزار ملک از آسمان فرود آمدند باراده اینکه در خدمت جناب امام حسین علیه السلام با لشکر اشقیا مشغول کارزار
شوند آنمظلوم رخصت قتال نداد بآسمان بالا رفتند که از خدا رخصت حاصل نمایند چون بزمین آمدند دیدند آن
حضرت را بدرجه شهادت رسانیده اند پس ایشان در نزد قبر شریف آنحضرت ماندند پیوسته غبارآلود و پریشان مو
هستند تا روز قیامت و بزرگ ایشان ملکی است که نام او منصور است در عیون اخبار بسند خود از ثمالی روایت کرده
که روزی جناب امام محمد باقر علیه السلام را عرض کردم که ای فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا همه شما قایم بحق
و هدایت کننده براستی نیستید فرمود بلی پس عرض کردم چرا قایم آل محمد صلی الله علیه و آله بلقب قائم ملقب گردید
حضرت فرمود چون لشکر اشرار جناب امام حسین علیه السلام را کشتند ملائکه آسمانها بدرگاه خدا استغاثه نمودند
و گریان و نالان عرض کردند الهنا و سیدنا آیا غافلی که برگزیده و فرزند برگزیده و پسندیده از میان کاینات ترا
کشتند پس خداوند عالمیان بر ایشان وحی نمود که ای ملائکه من دلشاد و روشن چشم باشید بعزت و جلال
خود سوگند هر آینه انتقام از ایشان خواهم کشید هر چند که بعد از مدتی باشد پس خداوند عالم انوار مقدسه اشباح
منوره ائمه طاهرین را که از نسل حسین علیه السلام بودند بر ایشان نشان داد ملائکه از دیدن ایشان شاد و خرم شدند
ناگاه دیدند که یکی از اشباح ائمه را نام ایستاده نماز میکند خداوند عالم فرمود باین مرد ایستاده از ایشان انتقام
میکشم در کامل الزیاره بسند خود از هشام بن سعد روایت کرده است که مشایخ کرام بمن خبر داده اند که ملکی که آن
خبر شهادت جناب امام حسین علیه السلام را بخدمت جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید ملک موکل بدریاها بوده و از
فردوس برین نازل روی زمین گردید بدریا آمده پر خود را بدریا زد و صیحه کشید فرمود ای اهل دریاها جامه‌های حزن و
اندوه بپوشید زیرا که فرزند رسول خدا را ذبح نمودند پس قدری از تربت آنحضرت در پرهای خود بسوی آسمانها برد هیچ
ملکی از ملایک آسمانها نماند مگر اینکه آن تربت طاهره را بوییدند و اثری از آن تربت در پیش هر یکی از ایشان ماند و لعنت
بر قاتلان آنحضرت و شیعیان و تابعان ایشان ملاعین میکردند در کامل الزیاره بسند خود از عبد الملک بن مقرن روایت
کرده است که روزی جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود چون قصد زیارت جناب امام حسین علیه السلام نمائید سکوت
و صمت اختیار نمایید و سخن نگویید مگر از سخنان نیکو و خیر زیرا که ملائکه شب و روز از حافظان در حایر آنحضرت بنزد ملائکه
که پیوسته در نزد قبر آنحضرت هستند نازل میشوند و با ایشان مصافحه مینمایند پس از بسیاری گریه جواب بر ملایک
حافظان نمیدهند ملایک حافظان تا طلوع آفتاب و زوال نیر اعظم می‌ایستند پس با ایشان سخن میگویند و از اخبار
آسمان میپرسند و اما در میان این دو وقت هرگز سخن نمیگویند و از گریه و دعا فراغت حاصل نمیکنند خسته نشوند
و در این دو وقت از اصحاب خود شان بچیزی دیگر مشغول نمیشوند اشتغال ایشان با شما است هنگامی که سخن بگویید
و تکلم نمایید عبد الملک میگوید عرض کردم فدایت شوم از چه چیز سؤال میکنند و کدام یکی از ایشان از دیگران می
پرسند ملایک حافظان از ملایک ساکنان میپرسند یا ایشان از حافظان سؤال میکنند حضرت فرمود اهل حایر از
حافظان سؤال مینمایند زیرا که ملایک حایر هرگز از حایر بیرون نمیروند لکن ملایک حافظان بالا میروند و فرود میشوند
پس عرض کردم از چه چیز می‌پرسند فرمود در هنگام بالا رفتن بملک اسماعیل موکل هوا دوچار میشوند
گاهی میشود که بجناب رسول خدا و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین مظلوم کربلا و سایر گذشتگان ائمه هدی
علیهم السلام در نزد اسماعیل ملاقات نمایند آن بزرگواران از چیزها چند می‌پرسند و از کسانی که میمانند که از شما

بجا آورده شوند و میفرمایند بحاضران حایر که علامت دیدار زیارت دهید حافظان عرض میکنند چگونه ایشانرا بشارت دهیم و حال آنکه زایران حایر صدای ما را نمیشنوند آن بزرگواران میفرمایند از جانب ما بایشان مبارکباد بدهید و دعا برسانید و اینست بشارت دادن ما بایشان و چون زایران از زیارت حایر بر میگردند ایشانرا با بالهای خود بپیچید رسانید تا اینکه مکان شما را بفهمند و ما ایشانرا بخدا امانت میسپاریم که مکرم خدا امانت خودرا ضایع نمیکند و میفرمایند اگر ایشان خبر یکه در زیارت حایر هست بدانند و سایر مردم بکرامتها که در زیارت هست خبردار شوند در سر زیارت با شمشیر مقاتله مینمایند و اموال خودرا در نفقهٔ سفر زیارت میفروشند و بدرستیکه جناب فاطمه بسوی ایشان نظر میکند همگی با الخواتون مکرمه هزار نفر از پیغمبران و هزار نفر از صدیقان و هزار کس از شهیدان و هزار هزار کس از کروبیان هستند که برای فاطمه زهرا در گریه و ناله یاری میکنند و الخواتون مکرمه نعره میکشد هیچ ملکی در آسمانها نمی ماند مگر اینکه از آن وقت بصدای فاطمه گریه میکند ساکن نمیشود و از گریه آرام نمیگیرد تا اینکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بنزد او میآید و میفرماید ای دختر گرامی بتحقیق بگریه خود اهل آسمانها را گریان و نالان نمودی و ایشانرا از تقدیس و تسبیح مشغول کردی از گریه خود آرام بگیر تا ملائکه تقدیس نمایند بدرستیکه خدا در امر فرزندت آنچه خواستست بعمل خواهد آورد و جناب فاطمه پیوسته بسوی زیارت کنندگان شما نظر مینماید و از خدا برای ایشان طلب خیر مینماید حضرت فرمود از زیارت حایر اعراض نکنید زیرا که در زیارت او آنقدر کرامتها هست که شماره نمیآید مترجم گوید در جمله از فقرات این خبر شریف تشویش و اغلاق داشت جز بترجمهٔ اصل متن چیزی دیگر نپرداختم انتهی باز در کتاب مذکور بسند خود از اسحق بن عمار روایت کرده است که گفت نزد جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که من در شب عرفه در حایر شریف بودم و نماز میخواندم در آنجا قریب پنجاه هزار کس خوشرویان و خوش بویان دیدم که مشغول نماز بودند چون صبح طلوع نمود سر خود را بسجده گذاشتم چون سر برداشتم هیچکس را از ایشان ندیدم حضرت فرمود پنجاه هزار ملک در هنگام کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام از نزد او گذشتند چون باسمان رسیدند خطاب از حضرت رب الارباب رسید که از نزد فرزند حبیب من گذشتید و او را کشتند شما یاری برای او نکردید پس جزای شما اینست که بسوی زمین برگردید و در نزد قبر او غبار آلود و ژولیده موی تا روز قیامت ساکن شوید در امالی مفید نیشابوری مرویست که ذره نوحه کنندهٔ فاطمه زهرا را در خواب دید که در سر قبر فرزندش خود جناب امام حسین علیه السلام ایستاده گریه میکند پس ذره را امر نمود که این ابیات را در مرثیهٔ جناب امام حسین علیه السلام بخواند ایها العینان فیضا واستهلا لا تغیضا و ابکیا بالطف میتا ترک الصدر رضیضا لم امرضه قتیلا لا ولا کان مریضا یعنی ای دیدگان من اشک حسرت بریزید و قطرات عبرات را پی در پی جاری سازید و ریختن اشک را اندک نکنید گریه و ناله نمایید بمرده که در کنار فرات استخوان سینهٔ او را شکسته گذاشتند و در زیر خاک دفن نمودند من در هنگام کشته شدن پرستاری مرضش را نکردم بجهت آنست بلکه مریض و ناخوش نبود مترجم میگوید مصنف ره در این دو باب ابیات بسیار نقل کرده بود چون ذکر همهٔ آنها موجب تکرار بود ترک نمودم مصنف ره از کتاب معراج حسن بن سلیمان بسند خود از جناب امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که چون مرا بسوی آسمان بردند در آسمان پنجم صورت علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم گفتم ای حبیب من یا جبرئیل این صورت چه چیز است جبرئیل گفت یا محمد ملائکه مشتاق دیدار صورت علی علیه السلام شدند و عرض کردند ای پروردگار ما فرزندان آدم در دنیا در هر بامداد و شام نظر کردن بصورت علی لذت میبرند که آن بزرگوار حبیب حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله و وصی و جانشین و امین اوست در دنیا امت خود ما را نیز بهره از لذت دیدار صورتش بقدر لذت اهل دنیا کرامت فرما خداوند عالمیان از نور مقدس خود صورتی مانند صورت علی علیه السلام مصور فرمود و از اینجهة صورت علی در هر شب و روز در نزد ایشانست او را زیارت میکنند هر بامداد و شام بسوی آن نظر میکنند اعمش میگوید جناب امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده است که چون ابن ملجم لعین بسر آنحضرت ضربت زد مانند زخم ضربت آن ملعون در همان صورت ظاهر و هویدا گردید ملائکه چون بجای ضربت آن ملعون هر وقت نظر میکنند بر کشندهٔ آنحضرت که ابن ملجم حرامزاده است لعنت مینمایند چون جناب امام حسین علیه السلام را بدرجهٔ شهادت رسانیدند ملائکه از آسمان فرود آمده او را از زمین بسوی آسمان پنجم بردند و در نزد صورت جناب امیر

مومنان علیه السلام گذاشتند چون ملایک آسمان ششم و هفتم بجهة زیارت صورت جناب امیر مومنان علیه السلام باسمان پنجم میآیند و همچنین از آسمان اول و دویم و سیم و چهارم ملایکها بقصد زیارت صورت آنحضرت بالا میروند نگاه میکنند ببدن پاره پارهٔ جناب امام حسین و می بینند که بخون خود آغشته شده بیزید پلید و پسر زیاد عنید و قاتلان آنحضرت تا روز قیامت لعنت میکنند اعمش میگوید چون جناب امام جعفر صادق علیه السلام این را نقل کرد بمن فرمود این خبر از اسرار مکنونهٔ علم و از جواهر نفیس مخزون و لیکن این را از سینهٔ خود بیرون میار مگر برای اهل او که سزاوار شنیدن این بود

باب هجدهم در بیان دیدن جناب ام سلمه و دیگری جناب رسول خدا را صلی الله علیه و آله در خواب خود و خبر دادن آنحضرت در خواب از شهادت کرام

در احتجاج امالی شیخ طوسی ره بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود روزی جناب ام سلمه در وقت بامداد مشغول گریه و ناله گردید پرسیدند ترا چه شده است که گریه میکنی فرمود امشب فرزندم حسین کشته شده است زیرا که من از آن روز یکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نموده است هرگز آنحضرت را در خواب ندیده بودم مگر امشب که گذشت دیدم رنگ مبارک آنحضرت متغیر و دلش اندوهناکست پرسیدم یا رسول الله ترا چه شده است که رنگ رخسار مبارکت متغیر و دل شریفت اندوهناک و پریشان حال هست فرمود تمام امشب برای حسین و اصحاب او قبر میکندم در امالی شیخ طوسی ره بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی من در خانهٔ خود خوابیده بودم ناگاه نالهٔ شدید و صدای گریه از خانهٔ جناب ام سلمه بلند شد پس قاید من از دستم گرفته روانهٔ منزل جناب ام سلمه شدم و اهل مدینه از مرد و زن رو بسوی خانهٔ او گذاشتند چون بمنزل او رسیدم گفتم ای مادر مومنان ترا چه شده است که ناله میکنی و فریاد میکشی مرا جواب نداد و رو بسوی زنان هاشمیه کرد و گفت ای دختران عبدالمطلب مرا یاری کنید در گریه با من شراکت نمایید بتحقیق سید شما و سید جوانان بهشت کشته گردیده بخدا سوگند سبط جناب رسول خدا و ریحانه و گل گلستان آنحضرت کشته شده است ابن عباس میگوید من گفتم ای ام مومنان از کجا دانستی که حسین را کشته اند گفت در این ساعت جناب رسول خدا را صلی الله علیه و آله ژولیده موی لرزان در خواب دیدم از سبب آن پرسیدم فرمود امروز فرزندم حسین و اهل بیت او را کشتند بدستهای خود ایشانرا در زیر خاک دفن کردم در اینساعت از دفن ایشان فارغ شدم چون از خواب خود بیدار شدم بی اختیار داخل خانهٔ خود گشتم و حال آنکه از غایت دهشت و وحشت خود هوش از سرم رفته بود بسوی آن تربتی رفتم که جبرئیل از کربلا آورده بود و آنحضرت آنرا بمن امانت نمود و فرمود هنگامیکه دیدی این تربت خون شده است پس بدان که فرزندم حسین کشته شده چون در توی قاروره آن تربت را نظر کردم دیدم خون تازه گردیده جوش میکند پس جناب ام سلمه از همان خون برداشت بروی خود مالید و آن روز را روز ماتم و نوحه بر حسین چون خبر شهادت آنحضرت را بمدینه آوردند ملاحظه کردیم در همان روز واقع شده بود عمرو بن ثابت میگوید من خبر ابن عباس را بجناب امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم او تصدیق کرد و در آخر فرمود همان شیشه در نزد ما میباشد مصنف ره فرموده است که احمد در مسند و غزالی در کتاب کیمیای السعادة و ابن بطه در کتاب ابانه بپانزده سند و طریق و ابن جبش تمیمی همان خبر ابن عباس را نقل کرده اند در امالی بسند خود از عمار روایت کرده است که روزی ابن عباس در میان روز جناب رسول خدا را در خواب خود دید که ژولیده موی و غبار آلود و در دست آنحضرت شیشه بود که در وی خون داشت ابن عباس عرض نمود که این خون چه خونیست فرمود خون حسین علیه السلام است پیوسته امروز خون او را چیده ام چون از خواب بیدار شدم روز ما را بشمار در آوردم دیدم جناب امام حسین علیه السلام در همان روز کشته بوده اند

باب نوزدهم در نوحه و نالهٔ جنیان است در عزای جناب امام حسین علیه السلام

مترجم میگوید هرچه از ابیات جنیان در ابواب گذشته بترجمهٔ خود گذشته است در این باب بمحض لفظ آن ابیات را اکتفا میکنم بترجمهٔ آنها نپردازم و آنهائیکه در سابق مذکور نشده است با ترجمه و بیان ذکر میکنم ان شاء الله انتهی مصنف ره فرموده است که در بعض کتب مناقب معتبره دیده ام که بسند خود از هند دختر جون روایت کرده است که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل خالهٔ من ام معبد نزول اجلال فرمود و جمعی از اصحاب کرامش در خدمت آنحضرت بودند و اعجاز آنحضرت در آن گوسفند لاغر بغایت مشهور و معروف است که همه کس از او دانسته و شناخته است مترجم میگوید مجمل این حکایت اینست که چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خویش در خیمهٔ

ام معبد فرود آمدند از ام معبد شیر طلبید و آن زن نیکوکار عرض نمود که گوسفندان ما را بصحرا برده اند و در نزد ما جز این گوسفند لاغر نمانده که از بسیاری لاغری و ناتوانی بصحرا نبرده اند و شیر در وی ندارد حضرت فرمود مرا رخصت ده که این گوسفند را بدوشم چون رخصت یافت دست مبارک خود را بپستانهای آن گوسفند لاغر ناتوان بی شیر کشید همان ساعت از برکت دست معجز نمای افخر کاینات و برگزیدهٔ موجودات پستان گوسفند از شیر چنان گونه پر شد که خود بخود فرو ریخت پس ظرفی طلبید پس از شیر آن گوسفند ظرفها دوشید تا اینکه همه ظرفهای ام معبد پر شد و خود آنجناب و اصحاب کرامش از شیر آن گوسفند آشامیدند و ظرفها را پر کردند انتهی پس آنحضرت در خیمه با اصحاب خود بخواب قیلوله مشغول گردید تا اینکه هوا خنک شد و آن روز بسیار گرم بود چون از خواب بیدار شد آب طلبید و دو دست مبارک خود را شست و مضمضه نمود و آب مضمضه را بر درخت خاری ریخت که آن درخت عوسجه میگفتند در نزد خیمهٔ خالهٔ من روییده بود بعد از آن سه دفعه مضمضه و سه دفعه استنشاق فرمود و روی خود را شست و دو دست خود را از مرفق تا سر انگشتان شسته سر و دو پای مبارک خود را مسح نمود و فرمود این درخت عوسجه را شانی هست و اصحاب کرامش نیز مانند آنحضرت کردند پس برخاستی و دو رکعت نماز بجا آورد چون ما پیش از آن روز چنین کار و نماز کننده ندیده بودیم دختران قبیله بسیار تعجب نمودند چون فردای آن روز از خواب بیدار شدیم دیدیم آن درخت عوسجه از برکت آب دهن معجز بیانش سر بجانب آسمان بلند نموده و از بزرگترین درختان روزگار و بهترین اشجار گردیده و خارهای وی بقدرت خداوند قادر بیچون فرو ریخته و ریشه هایش فرو رفته محکم و سخت شده و شاخهایش بسیار گشته و ساقش سبز شده و ورقهایش خوش رنگ و تازه و خرم و سبز گردیده و میوه های نیکو و بزرگ از وی ظاهر و هویدا گردیده که در بزرگی مانند سیب میانه و در رنگ مانند رنگ زعفران کوبیده میمانست بود که بوی مانند بوی عنبر خوش بود و در لذت و شیرینی مانند شهد عسل و شکر بود بخدا سوگند که هیچ گرسنه از آن میوه نمیخورد مگر اینکه سیر میشد و هیچ تشنه از آن نچشید مگر اینکه سیراب گشت و هیچ صاحب مرض و ناخوش نمیخورد مگر اینکه دوای مرض و شفای ناخوشی او میبود و هیچ طالب حاجت و صاحب فقر و فاقه از میوه های شیرین تر از عسل آن درخت میمنت اثر نچشید مگر اینکه غنی و بی نیاز میشد و هیچ شتری و گوسفندی از ورقش نمیخورد مگر اینکه چاق و فربه میشدند و شیر از پستانش از بسیاری فرو میریخت از آن روز یکه آنحضرت در منزل ما فرود آمد خیر و برکت در اموال ما بسیار شد و بلاد ما رو بفراوانی و ارزانی گذاشت و نام آن درخت برکت میمنت را مبارکه نامیدیم پیوسته اهل بادیه و صحرانشینان که در حوالی ما ساکن بودند پیاپی بسوی ما میآمدند و در سایهٔ آن درخت مبارک می نشستند و از برگش توشه برمیداشتند و در راه سفر برای ایشان مانند آب و طعام میشد پیوسته آن شجرهٔ مبارکه بدین منوال بود و بر این حالت ثابت و برقرار بود تا اینکه روزی از جای خود برخواستیم دیدیم میوه هایش از درخت فرو ریخته و رنگ برگهایش زرد شده چون این حالت را از درخت مشاهده کردیم بسیار اندوهناک و ترسان شدیم چندان نگذشت خبر رحلت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسید که در همان روز آنحضرت رحلت نموده بود بعد از آن روز میوه پستتر و کوچکتر در آن درخت میمنت اثر ظاهر میشد که در لذت و خوشبوئی از اول کمتر بود سی سال بدین منوال ثابت و برقرار بود چون روزی از خواب بیدار شدیم ناگاه دیدیم آن درخت از سر تا بیخ پر از خار است طراوت و نضارت شاخهای وی رفته و همهٔ میوه های وی فرو ریخته چندان بر این قضیه نگذشت خبر کشته شدن جناب امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام بما رسید در همان روز بدرجهٔ شهادت رسیده بود بعد از شهادت آنحضرت هرگز میوه در آن درخت دیده نشد نه بسیار و نه اندک لکن پیوسته ما و کسانی که در حوالی ما ساکن بودند از برگ آن درخت بهره گرفتیم و بر مریضان خود طلب شفا بان برگ میکردیم و ناخوشیهای خود را مداوا مینمودیم مدت مدیدی بایحالت بود ناگاه روزی نگاه نمودیم دیدیم خون تازه از آن درخت میجوشد و بروی زمین جاری میشود و برگهایش خشکیده شده قطره قطره خون مانند آب سرخ و خون آلود گوشت فرو میریزد گفتیم حادثهٔ بزرگی حادث شده است ما هنوز خبر از آن حادثه نداریم آن شب اندوهناک و ترسان بودیم و انتظار مصیبت عظمی شدیم چون شب پردهٔ تاریکی بر روی زمین افکند از زیر آن درخت صدای ناله و گریه و آواز و ویلا شنیدیم که غوغا شدید و صدای گریه و زاری و اضطراب از زیر آن درخت بچرخ برین و فلک اطلس پیوست از زیادی گریان و نالان شنیدیم که با این بیت جانگداز مرثیه میخواندند و گریه و نوحه میکردند یا ابن النبی و یا ابن الوصی و یا بقیة ساداتنا الاکرمینا یعنی ای فرزند پیغمبر بزرگوار و ای فرزند وصی نیکوکار و ای یادگار سادات کرام ما بعد از آن گریه و ناله و غوغا بلند و بسیار شد و نوحه ها میگفتند و صداها بگریه و زاری بلند میکردند که ما سخنان ایشان را از بسیاری ناله ها و شیونها نفهمیدیم و نمیدانستیم چه میگویند بعد از آن خبر شهادت جناب امام حسین علیه السلام

بولایت ما رسید و آن درخت خشک شد و بادها و بارانهای شدید آن را شکست و پامال نمودند و از آن درخت اثری و نشانه نماند عبدالله بن محمد انصاری گوید روزی بدعبل بن علی خزاعی در مدینه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نمودم این حدیث مذکور را برای او نقل نمودم دعبل گفت پدرم از جدم از مادرش سعیده دختر مالک خزاعیه برای من نقل نمود که جدهٔ ام سعید بجهت من روایت کرده بود که همان درخت را دیده و از میوه آن در عهد جناب امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام خورده و در همان شب نوحه جنیان را شنیده و دو بیت از آن نوحه یاد گرفته و نقل کرده بود که زنی از طایفه جنیان میگفت یا ابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار عجبا لمصقول اصابک حده فی الوجه منک و قد علاه غبار یعنی ای فرزند شهید و ای بزرگواری که عم بزرگوارش شهید شد که بهترین عمها بود که عبارت از جناب جعفر طیار است بسیار عجب است بر شمشیر صیقل شده که حدت و تیزیش برخسار مبارک برسد و حال آنکه غبار میدان کارزار بروی انورت نشسته و بلند شده بود دعبل گفت من در قصیده خود گفتم زر خیر قبر بالعراق یزار واعص الحمار فمن نهاک حمار لم لا ازورک یا حسین لک الفدا قومی و من عطفوا علیه نزار و لک المودة فی قلوب ذوی النهی و علی عدوک مقتة و دمار یا ابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار محتمل است که تاء عطفت تاء متکلم بوده باشد یعنی کسیکه من او را دوست و مهربان باشم زیارت کرده میشود یعنی البته زیارت خواهم نمود و محتمل است که تاء خطاب بوده یعنی کسیکه تو او را دوست و مهربان بودی از فرزندان و یاوران خود زیارت کرده میشود حاصل معنای این ابیات اینست زیارت کن بهترین قبریکه در زمین عراق مردم آنرا زیارت میکنند و مرکوب خود را بجهت زیارت آن قبر بهر پیشتر تند بدوان کسیکه ترا از زیارت آن قبر مبارک نهی کند حمار و خراست ای حسین چرا ترا زیارت نکنم قوم من فدای تو باد و حال آنکه کسیکه من او را دوست دارم زیارت کرده میشود ترا دوستی در دلهای ارباب عقل و کمال مودت و محبت کامنه هست و بر دشمن تو عداوت و هلاکت باشد معنی بیت اخیر گذشت شیخ ابن نما در کتاب مثیر الاحزان فرموده است که جنیان بر آنحضرت نوحه کردند و چند نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که یکی از ایشان مسعود بن مخرمه است نوحه جنیان را شنیده و گریسته اند و صاحب ذخیره از عکرمه روایت کرده است که در شب قتل جناب امام حسین علیه السلام در مدینه از هاتفی شنیدند که این ابیات را میخواند صدای او را شنیدند و شخص او را ندیدند که میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل کل اهل السماء تبکی علیکم من نبی و ملائک و قبیل قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و صاحب الانجیل و تبکی علیکم شاید در اینجا بمعنای دعا و نفرین بوده باشد بنحوی از مجاز یا در اصل معنای خود بوده یعنی به ضرر شما گریه میکنند و در سایر نسخ غیر روایت عکرمه یدعوا علیکم وارد شده است ملائک بکسر میم یا بفتح وی بمعنای چیزیست که قوام امر بان باشد و مقصود در اینجا وجود اقدس کبریاست که امور آسمانها در قبضهٔ قدرت اوست یا مراد ملک است که مفرد ملائکه است معنای اینها در باب جمله الوال و تدبابت قایع متلخره گذشت و شنیدند که هاتفی در میان در بصره این ابیات را میخواند ان الرماح الواردات صدورها نحو الحسین تقاتل التنزیلا و یهللون بان قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا یعنی نیزه ها که سینه ها خود بجانب بدن نازنین حسین وارد میشدند در حقیقت با تنزیل و کتاب مجید خداوند جلیل مقاتله و محاربه میکردند و آنگروه کافران بسبب کشته شدن تو از روی شادی لا اله الا الله میگفتند و حال آنکه بسبب قتل تو تکبیر و تهلیل را کشتند نکانما قتلوا بک محمدا صلی علیه الله او جبریلا لفظا و معنا او است یعنی ترا که کشتند گویا پدرت جناب محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله کشتند که اوی خداوند جلیل و جناب جبرئیل صلوات فرستادند در مناقب از ابان بن بطه نقل کرده است که از نوحه جنیان این دو بیت را شنیدم که میگفتند ایا عین جودی و لا تجمدی و جودی علی الهالک السید فبالطف امسی صریعا فقد رزینا الغداة بامر بدی یعنی ای دیده من اشک بریز و خشک مباش و گریه کن بر هلاک شدهٔ که سید عالمیانست در کنار فرات در روی خاک کشته افتاده بتحقیق کشته مصیبت زده شدیم در آن روز قتل او مصیبت غریب و عجیب و از مرثیه و نوحه جنیان این ابیاتست نساء الجن یبکین من الحزن شجیات و اسعدن بنوح للنساء الهاشمیات و یندبن حسینا عظمت تلک الرزیات و یلطمن خدودا کالدنانیر

نقیات وَیَلبِسنَ الثِّیابَ السُّودَ بَعدَ القَصَبِیّاتِ قصب بفتحتین قاف وصاد جامهٔ لطیف و نازک است که از کتان
میباشد زنان جنیان از حزن و اندوه گریه میکنند هنگامی که ناله کنندگان و اندوهناک هستند بنوحه و گریه خود
زنان هاشمیات را یاری مینمایند و نوحه و ندبه ساز میکنند بر مصیبت حسین و این مصائب بسیار بزرگ است و عظیم میباشد بر گونه
ها که مانند دنانیر طلا و نقره پاکیزه و لطیف هستند طپانچه میزنند بعد از پوشیدن جامه های لطیف سیاه و بیرون کردن
آنها جامه های سیاه و عزا میپوشند و از جمله نوحهٔ جنیانست این ابیات اِحمَرَّتِ الأَرضُ مِن قَتلِ الحُسَینِ کَما اِخضَرَّ عِندَ
سُقُوطِ الجَونَةِ العَلَقُ یا وَیلَ قاتِلِهِ یا وَیلَ قاتِلِهِ فَإِنَّهُ فی سَعیرِ النّارِ یَحتَرِقُ سرخی زمین بچون محتمل است که مراد
خون سرخ شود که از آسمان میبارید و محتمل است که سرخی وی بسبب خون زخمهای آنحضرت بوده باشد و اشکال در این
نیست که چون روشنی نور آفتاب بقطعهٔ خون بتابد در نظر برنگ سبز تند مینماید چنانکه در هنگام تابیدن بر سرخی شفق دلیل
صدق این مدعا میباشد بنا بر این احتیاج ندارد باینکه بگوییم که بعوض کما اخضر کما احمر بشود چنانکه مصنف ره فرموده
اظهر اینست کما احمر گفته شود چونکه بروزن ثمره بمعنای نور خورشید است حاصل معنا اینست که روی زمین از قتل جناب امام
حسین علیه السلام سرخ شد چنانکه قطعهٔ خون شفق در هنگام فرو شدن روشنی آفتاب بسبز رنگ میباشد وای بحال قاتل آن
حضرت وای بحال قاتل او زیرا که آن ملعون در آتش افروختهٔ جهنم سوخته خواهد شد و ایضاً از نوحهٔ ایشان این دو بیت است
اِبکِی ابنَ فاطِمَةَ الَّذی مِن قَتلِهِ شابَ الشَّعرُ وَلِقَتلِهِ زُلزِلتُم وَلِقَتلِهِ خُسِفَ القَمَرُ ابکی شاید فعل امر است یا بصیغهٔ
متکلم وحده فعل مضارع یعنی گریه کن یا گریه میکنم بفرزند عزیز فاطمه که کسی بزرگوار است که از جهة کشته شدن او موهای
سر مومنان از تب غصه و اندوه سفید شد و بجهة قتل او مضطرب شدید و زمین بر شما متزلزل نمود بحرکت و اضطراب
و از اثر کشته شدن او ماه درخشنده گرفته گردید و از نوحهٔ جنیان این ابیاتست ماذا تَقُولُونَ اِذ قالَ النَّبِیُّ لَکُم ماذا
فَعَلتُم وَأَنتُم آخِرُ الأُمَمِ بِأَهلِ بَیتی وَإِخوانی وَمَکرُمَتی مِن بَینِ أَسری وَقَتلی ضُرِّجُوا بِدَمِ معنای این ابیات در باب
ورود اهل بیت بکوفه و شام گذشت در کامل الزیاره بسند خود از داود رقی روایت کرده است که گفت جدهٔ ام
من خبر داد از اینکه چون جناب امام حسین علیه السلام را بدرجهٔ شهادت رسانیدند جنیان در مصیبت آنحضرت باین ابیات
نوحه میکردند یا عَینُ جُودی بِالعَبَر وَابکی فَقَد حَقَّ الخَبَر اِبکی ابنَ فاطِمَةَ الَّذی وَرَدَ الفُراتَ بِما صَدَر
الجِنُّ تَبکی شَجوَها لَمّا أَتی مِنهُ الخَبَر قُتِلَ الحُسَینُ وَرَهطُهُ تَعساً لِذلِکَ مِن خَبَر وَلَأَبکِیَنَّکَ حُرقَةً عِندَ
العِشاءِ وَبِالسَّحَر وَلَأَبکِیَنَّکَ ما جَری عِرقٌ وَما حَمَلَ الشَّجَر ای دیده اشک حسرت بریز و گریه نما بتحقیق
خبر شهادت جناب امام حسین علیه السلام حق و راست گردید گریه و زاری نما بر فرزند فاطمه که لب تشنه بنهر فرات وارد
شد بهمان تشنگی بیرون آمد یا تیر بدهان معجز بیانش رسید و بزخم تیر از همان آب بیرون آمد جنیان اندوه و حزن خود را در
مصیبت آن بزرگوار از دیدهٔ خود در هنگام بجای اشک میریختند چون از آن بزرگوار مظلوم خبر آمد که حسین و خویشان
و اصحاب او کشته شدند هلاکت و نکبت باد باین سخن از جهة اینکه بد خبر است اینک من در هنگام عشا و سحر برای تو گریه
خواهم نمود و گریه میکنم تا هر قدر رگها در بدنها درختان بر زمین ثابت و برقرار باشند یا مراد اینست هر قدر یکه آب از نهرها
جاری میشود و هر قدر یکه اشجار حامل اثمار میباشند در مجالس شیخ مفید ره و امالی شیخ طوسی ره از محفوظ بن منذر مروی
که گفت شیخ پیرمردی تمیمی از اهل ربذه بمن روایت نمود که ما اهل ربذه از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام خبر
دار نبودیم تا اینکه هنگام شب روز عاشورا یعنی شب یازدهم شد من در ربذه نشسته بودم و یکی از مردمان قبیله
در نزد من حاضر بود ناگاه صدای هاتفی را شنیدیم که این ابیات را میخواند وَاللهِ ما جِئتُکُم حَتّی بَصُرتُ بِهِ بِالطَّفِّ
مُنعَفِرَ الخَدَّینِ مَنحُوراً وَحَولَهُ فِتیَةٌ تُدمی نُحُورُهُمُ مِثلُ المَصابیحِ یُطفُونَ الدُّجی نُوراً بخدا سوگند
بنزد شما نیامدم تا اینکه بچشم خود دیدم که جناب امام حسین علیه السلام در کنار نهر فرات گونه های نورانیش خاک آلود
و مانند شتر قربانی آن مظلوم را نحر کرده اند و در اطراف جسد انورش جوانان گلعذار در روی خاک افتاده خون
از گلوهای ایشان جاری بود و آن بزرگواران مانند چراغها و ستاره ها درخشنده بودند که بنور جمال خوش سیمای خود تاریکی
ظلمت را روشن و درخشنده میساختند وَقَد حَثَثتُ قَلُوصی کَی اُصادِفَهُم مِن قَبلِ أَن تَتَلاقی الخُرَّدَ الحُورُ
حرد با حاء مهمله جمع حرد بروزن کتف یا جمع حرید یا حارد است که کسی گوشه نشین را میگویند و همچنین
غضبناک و خشمناک است اگر مراد معنای اول است یعنی حوریان پرده نشینان بهشت برین و اگر معنای دوم مراد
باشد یعنی حوریان خشمناک بر دشمنان آل رسول خدا مصنف ره فرموده است بروایت ابن قولویه من قبل

ان یلاقوا الخُرَّدَ الحُور را با خاء معجمه جمع خرید بروزن امیر یا خریده بروزن سفینه دختر رسیدهٔ باکره میگویند و دختر پرده
نشین صاحب عصمت و حیا را نیز استعمال مینمایند و فرموده است که این اظهر است یعنی شتر خود را حرکت دادم و تند راندم
تا بزمرهٔ جوانان ماهتابان برسم پیش از آنکه بدرجهٔ شهادت رسیده بحوریان خوش صورت و صاحب حیا و عصمت ملاقات
کنند فَعاقَنی قَدَرٌ وَاللهُ بالِغُهُ وَکانَ أَمراً قَضاهُ اللهُ مَقدُوراً کانَ الحُسَینُ سِراجاً یُستَضاءُ بِهِ اللهُ یَعلَمُ
أَنّی لَم أَقُل زُوراً تقدیر حتمی و قضا و قدر الهی مرا از مقصود خود باز داشت که چنین تقدیر بود که خدا جاری
خواهد فرمود و این تقدیر امریست که خداوند قادر متعال از مقدر فرموده محتوم نموده است پیوسته جناب امام
حسین علیه السلام در روی زمین چراغ راه هدایت بود که مردم روزگار بروشنایی و روشنی میبافتند و براه رستگاری
میرسیدند خدا میداند که من هرگز دروغ نگفتم صَلَّی الإِلهُ عَلی جِسمٍ تَضَمَّنَهُ قَبرُ الحُسَینِ حَلیفَ الخَیرِ
مَقبُوراً مُجاوِرَ الرَّسُولِ اللهِ فی غُرَفٍ وَلِلوَصِیِّ وَلِلطَّیّارِ مَسرُوراً خداوند عالم صلوات و سلام فرستاده
است بر جسمی که قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام ملازم خیر در ضمن خود گرفته است مجاور است با رسول خدا صلی
الله علیه و آله و وصی محمد علی مرتضی و جعفر طیار در غرفه های بهشت برین شیخ تمیمی میگوید گفتیم تو کیستی خدا ترا رحمت کند
گفت من و پدرم از جن نصیبین هستیم اراده نمودیم که جناب امام حسین علیه السلام را یاری نماییم و جان خود را برای آن امام
انام علیه السلام فدا سازیم چون از حج برگشتیم آن مظلوم را کشته یافتیم ابن قولویه در کامل الزیاره بسند خود از میثمی نقل
کرده است که پنج نفر از اهل کوفه بجهت نصرت آنحضرت از کوفه بیرون رفتند در دهی که نام او را شاهی میگفتند منزل نمودند
ناگاه در آنجا دو نفر از ایشان دوچار شدند یکی جوان و دیگری پیرمردی بود با آن پنج نفر سلام دادند آن پیرمرد گفت من مردی
هستم از طایفهٔ جن و این جوان فرزند برادر من میباشد اراده دارد که این مرد مظلوم را یاری نماید یعنی جناب مظلوم شیخ
جن گفت من در این باب مصلحتی دیده ام جوانان انس که عبارت از این پنج نفر باشند گفتند رای که دیده چیست بگو گفت
رای من آنست که پرواز کنم و خبر لشکر را از برای شما بیاورم تا بدانیم که کار ایشان بکجا رسیده است تا اینکه با بصیرت بیاری آنحضرت
بروید گفتند رای تو بسیار خوبست همانست از نظر ایشان غایب شد و آن روز و شب را بنیامد چون روز فردا ظاهر و هویدا
گردید صدائی شنیدند که میگفت وَاللهِ ما جِئتُکُم حَتّی بَصُرتُ بِهِ تا آخر ابیات و شخص و صورت او را نمیدیدند لکن
دو بیت از آنها را نخواند که اول یکی فعاقنی و اول دیگری صلی الاله و تا آخر یکی از جوانان انس باین ابیات جواب
او را داد اِذهَب فَلا زالَ قَبرٌ أَنتَ ساکِنُهُ اِلَی القِیامَةِ یُسقَی الغَیثَ مَمطُوراً وَقَد سَلَکتَ سَبیلاً کُنتَ
سالِکَهُ وَقَد شَرِبتَ بِکأسٍ کانَ مَغرُوراً وَفِتیَةٍ فَرَّغُوا لِلّهِ أَنفُسَهُم وَفارَقُوا المالَ وَالأَحبابَ وَالدُّورا
ظاهر بلکه متیقن است که خطاب در اذهب متوجه است بجناب امام حسین علیه السلام یعنی ای بزرگوار سید عالمیان
برو بسوی بهشت پیوسته قبری که تو در وی ساکن هستی تا روز قیامت از باران رحمت پروردگار عزت سیراب باشد
و باران کرامت بر وی ریزنده شود و احتمال دارد که مراد چنین باشد پیوسته قبریکه تو ساکن او هستی از برکت و میمنت
خود زمین را تا روز قیامت از باران رحمت سیراب کند بتحقیق راهی که پیمودی و طریق شهادت و جوانمردی را در
راه رضای خدا سلوک نمودی که تو سزاوار بودی که باین راه سعادت راه روی بتحقیق از جام سعادت شهادت آب نیل بخشی و
سعادت جاودانی را آشامیدی که چنان کاسه است که آب وی جاودانی است و بی بقا است که هرگز بنهایت نمیرسد و کسانی که در
خدمت سراسر سعادت تو بدرجهٔ شهادت رسیدند جوانان نیکو خصال و نیکوکار بودند که در راه رضای خدا از جان شیرین
گذشتند و از مال و منال و دوستان نیکو خصال و خانه های خود مفارقت نموده بسعادت رستگاری در نصرت و یاری
تو رسیدند باندک تغییر در کتاب مذکور بسند مزبور از بعض راویان اخبار روایت کرده است که جنیان بر آنحضرت
نوحه و ناله میکردند و میگفتند لِمَنِ الأَبیاتُ بِالطَّفِّ عَلی کُرهٍ بُنِینَه تِلکَ أَبیاتُ حُسَینٍ یَتَجاوَبنَ الرَّنینَه
بُنِینَه هاء آن هاء سکته و برای وقف است همچنین است هاء رنینه بنین فعل ماضی مجهول است از بنا یبنی
و جایز است که بروزن فعیل اسم بمعنای مفعول باشد و تاء را در حالت وقف بدل بها نماید چنانکه قاعده چنین جاری
گشته یعنی این خانه های بی صاحب که در کنار نهر فرات بنا شده و خیمه ها که در آنجا از روی اکراه زده اند برای کدام بزرگوار
است اینها خانه های جناب امام حسین است که ناله های ناله کنندگان را بناله و زاری جواب میدهند و ایضاً در کتاب
مذکور بسند دیگر از علی بن حزور روایت کرده است که گفت از لیلی شنیدم که میگفت از جنیان شنیدم که برای
جناب امام حسین علیه السلام نوحه و زاری مینمودند و میگفتند یا عَینُ جُودی بِالدُّمُوعِ فَإِنَّما

يَبْكِي الحَجَرُ مِنْ حُرْقَةٍ وَتَوَجُّعٍ يا عَيْنِ الهالِكَ الرُّقادُ بِطِيبِهِ عَنْ ذِكْرِ آلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَجُّعٍ باتَتْ ثَلاثًا بِالصَّعِيدِ جُسُومُهُمْ بَيْنَ الوُحُوشِ وَكُلُّهُمْ فِي مَصْرَعِ اَيْ دِيدَهْ مَنْ باشَكْ سخاوت نما و اشکها حضرت را بر ین بدر سے حزین و سوزناک ببوز دل و دردناک بپوسته گریه میکند ای دیده خواب راحت بطیب و خوبے خود ترا مشغول و غافل نموده است از یاد مصائب آل محمد و اندوهناک و دلسوختگی با ایشان که جسمهای نازنین ایشان سه روز در روے خاک کربلا مانده‌اند در میان وحشیان بیابان و همهٔ ایشان در محل کشته شدن خود هستند بسم الله الرحمن الرحیم

باب بیستم در بیان مراثی

و نوحه‌هاست که علمای اعلام و افاضل کرام در مصیبت آن امام انام علیه السلام بر رشتهٔ نظم و سلک شعر آورده‌اند در مجالس شیخ مفید ره و امالی شیخ طوسی ره بسند خود از ابراهیم بن داحه منقولست که گفت اول شعریکه در مرثیهٔ جناب امام حسین علیه السلام گفته شد قول عقبة بن عمرو سهمی از قبیلهٔ بنی سهم بن عوف بن غالب است اِذا العَيْنُ قَرَّتْ فِي الحَيٰوةِ وَاَنْتُمْ تَخافُونَ فِي الدُّنْيا فَاَظْلَمَ نُورُها احتمال دارد که کلام بطریق استفهام انکاری وارد شده باشد و مخاطب به خطاب انتم اهل بیت رسالت بشود یعنی چگونه دیده‌های مومنان و چشمان شیعیان در زندگانی دنیا شاد و خرم باشند و حال آنکه شما پیوسته در روزگار از ستم اشرار ترسان میباشید نور و روشنی دنیا در نظر شما از ترس اشقیا تیره و تاریک شده است و محتمل است که مخاطب بخطاب انتم بیهمتان روزگار بوده باشند و معنای بیت چنین بشود هنگامی که دیده بجهت زندگانی دنیا شاد و خرم گردید و دنیا خانهٔ استراحت جناب شد انسان از مرگ پیوسته ترسان میباشد باین لذت فانی آشفته گردد و شما ای اهل روزگار میترسید از ترک مرگ از بیمودن راه جوانمردی و نیکبختی محروم شده اید پس از بیهمتی نور دنیا و روشنی جهان در نظر شما از جهت ترس مرگ تیره و تار میباشد اگر این معنا از بیت مقصود شود تعریض و طعن است باهل روزگار و اشاره است بمدح شهدای کربلا و جوانان نینوا که ایشان بزندگانی دنیا دل شاد نبودند و از آشامیدن شربت ناگوار مرگ ترسان و لرزان نشدند از اینجهت بسعادت ابدی رسیدند و بمردانگی و جوانمردی آب شستکاری را انجام شهادت نوشیدند مَرَرْتُ عَلىٰ قَبْرِ الحُسَيْنِ بِكَرْبَلا فَفاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُها شاید مررت بجهت مضمون ربط بقول او داشته باشد که گفت اذا العین قرت یعنی هنگامیکه چشم من در زندگانی دنیا روشن شد روزی در سرزمین بلا و بیابان پرآشوب کربلا از قبر شریف سید شهدا گذشتم برای مصائب آنحضرت از اشکهای دیدهٔ من بسیار و فزون از اندازه فرو ریخت فَما زِلْتُ اَرْثِيهِ وَاَبْكِي لِشَجْوِهِ وَيُسْعِدُ عَيْنِي دَمْعُها وَزَفِيرُها یعنی باین سبب پیوسته در مصیبت جان گداز آن مظلوم کشتهٔ گروه اشقیاء نوحه و زاری و مرثیه خوانی میسازم و بجهت مصیبت و اندوه دل او گریه کنم و چشم من در ریختن اشک حسرت و نالهای دلسوز خود مرا یاری و اعانت مینماید وَبَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الحُسَيْنِ عَصائِبًا اَطافَتْ بِهِ مِنْ جانِبَيْها قُبُورُها بعد گریه و زاری کردن خود عقب جناب امام حسین علیه السلام گریه کردم بر گروه رستکاران و زمرهٔ شایستگان شهیدان که از دو طرف کربلا قبور ایشان قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام را دور زده‌اند و احاطه نموده‌اند سَلامٌ عَلىٰ اَهْلِ القُبُورِ بِكَرْبَلا وَقَلَّ لَها مِنِّي سَلامٌ يَزُورُها قل محتمل است که بصیغهٔ امر بوده باشد از قال بقول یا فعل ماضی بشود که بفتحهٔ قاف و تشدید لام فتحه دار معنای بیت بنابتقدیر اول اینست سلام بسیار برای ساکنان قبرها بشود که در کربلا هستند برای آنها از من سلام برسان که آنها را زیارت نماید و بتقدیر دوم سلامی که از من در نزد آنها بشود و زیارت نماید اندک و کم میباشد سَلامٌ بِآصالِ العَشِيِّ وَبِالضُّحىٰ تُؤَدِّيهِ نُكْباءُ الرِّياحِ وَمُورُها وَلا بَرِحَ الوُفّادُ زُوّارُ قَبْرِهِ يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِسْكُها وَعَبِيرُها شاید زوار قبرهم وارد شده باشد و در نسخه‌هاکه نزد مترجم حقیر بود زوار قبره بود نکباء الریاح آن باد است که از میان باد صبا و شمال میوزد و مور بضمهٔ میم و سکون میم باد غبار انگیز است و شاید باد نکباء از منزل و شهر شاعر مذکور میوزید مصنف ره از جوهری نقلکرده است که نکبا بادیست که از مهب و محل وزیدن باد هر قوم بوزد بنابراین تقدیر بمقام مناسبت بسیار دارد یعنی سلامهای بی پایان در هنگام نزدیکی عشا و هنگام سحرها و روزها یا باشمارهٔ اوقات نزدیکی عشا و سحرها بر آن قبور مطهره باد که آن سلام را انگیز بادها و غبار انگیز آنها بر آنها میرساند پیوسته واردان که زائران قبر شریف میباشند برای ایشان مشک و عنبر آنها میرسد در مناقب این ابیات را از کمیت شاعر نقلکرده است اَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَاَبْكانِي وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَاَلْوانٍ لِتِسْعَةٍ بِالطَّفِّ قَدْ غُودِرُوا صارُوا جَمِيعًا رَهْنَ اَكْفانٍ وَسِتَّةٍ لا يُتَجازىٰ بِهِمْ

بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسانِ ثُمَّ عَلِيُّ الخَيْرِ مَوْلاهُمْ ذِكْرُهُمْ هَيَّجَ اَحْزانِي مراد از تسعه که نه نفر است و سته که شش نفر جوانان بنی هاشم است که در دشت بلا و بیابان کربلا در خدمت سید شهدا بدرجهٔ شهادت رسیدند و ظاهر مراد از علی الخیر جناب علی اکبر بوده باشد که با آن بزرگوار شانزده نفر میباشند و این بنابر آنست که عدد کشتگان اهل بیت رسالت شانزده نفر بوده‌اند چنانکه مصنف ره از بعضی روایت کرده است چرخ کجمدار که گاهی مرا خندان و شاد و خرم نمود و گاهی بحوادث و مصایب لسوزنده گریان و نالان نکرد و روزگار غدار صاحب حوادث و مصایب است و عادت این فلک دوار و چرخ کجمدار پیوسته در تغییر و تبدیل است و هر ساعت برنگی و هر روز بحالتی دیگر ظاهر و هویدا شود چشم مرا این روزگار دون و چرخ بوقلمون برای نه نفر از بزرگوار جوانان نیکوکار اشک ریزان نمود که آن بزرگواران در کنار نهر فرات با بدنهای پاره پاره کشته مانده‌اند که کسی ایشان را یاد نکرده در روی خاک بیابان کربلا گذاشتند و همهٔ ایشان در کفنها مانده‌اند و شش نفر دیگر که کسی از اهل روزگار با ایشان برابر و مثل و مانند نبود و ایشان فرزندان عقیل بودند که بهترین شجاعان و نیکوترین فارسان جهان هستند بعد از ایشان علی نیکوکار و جوان رشید بزرگوار که مولای ایشانست که ذکر ایشان حزنها و مصائب مرا هیجان آورده‌اند در مناقب از سری رفاء این ابیات منقولست اَقامَ رُوحٌ وَرَيْحانٌ عَلىٰ جَدَثٍ ثَوَى الحُسَيْنُ بِهِ ظَمْآنَ آمِينا كَاَنَّ اَحْشاءَنا مِنْ ذِكْرِهِ اَبَدًا تُطْوىٰ عَلَى الجَمْرِ اَوْ تُحْشىٰ بِالسَّكاكِينا مَهْلاً فَما نَقَضُوا اَوْتارَ والِدِهِ وَاِنَّما نَقَضُوا فِي قَتْلِهِ الدِّينا اوتار بنابر قول مصنف ره جمع وتر است کنایه از عهود و مواثیق است و بگمان مترجم حقیر بعید نیست که ماخوذ از وتر بر وزن سفینه باشد که بمعنای گل سرخ و سفید و غنچه است حاصل معنای ابیات اینست پیوسته روح و ریحان و رحمت و رضوان برای قبر شریفی باد که جناب امام حسین علیه السلام در میان وی ساکن و اقامت نموده در حالتیکه تشنه لب بود خدایا این دعای ما را بدرجهٔ اجابت برسان گویا احشاء و اعضای باطنی ما از یاد مصائب جانگداز آن مظلوم بیابان کربلا پیوسته در روی اخگر افروخته و شعلهٔ آتش گداخته و پیچیده هستند یا در تیزی کاردهای تیز افتاده پاره پاره میباشند ساکت باش و خیال نکن پس آن ملاعین کافران عهد و پیمان پدر او را شکستند و گل بوستان و غنچه‌های گلستان آن بزرگوار را چیده و پایمال کردند بلکه بجهت قتل او ارکان دین را شکستند و محتمل است که دین بمعنای جهان باشد یعنی بسبب کشتن او دنیا را شکسته و خراب نمودند در مناقب این ابیات را از دعبل خزاعی نقلکرده که در مصیبت آنحضرت انشاء نموده است هَلّا بَكَيْتَ عَلَى الحُسَيْنِ وَاَهْلِهِ هَلّا بَكَيْتَ لِمَنْ بَكاهُ مُحَمَّدٌ فَلَقَدْ بَكَتْهُ فِي السَّماءِ مَلائِكٌ زُهْرٌ كِرامٌ راكِعُونَ وَسُجَّدٌ لَمْ يَحْفَظُوا حُبَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ اِذْ جَرَّعُوهُ حَرارَةَ ما تُرِدُّ قول شاعر زهر کرام تا آخر مصراع ظاهر اینست که صفات ملایک بوده باشند و محتمل است که در معنی صفات اهل آنحضرت بشوند بتقدیر مبتدا و محتمل است که بدل باشند از ملایک که سایر پیغمبران و صدیقان و مومنان از انس و جن باشند بنابراین معنا محتمل است که واو عطف مقدر بشود بجهت ضرورت شعر افتاده باشد خطاب بکیت محتمل است که بسوی نفس شاعر متوجه شود یا هر کسیکه قابل مخاطبه و مواجهه بشود یعنی با گریه و زاری بر مصیبت حسین و اهل بیت کرام آن مظلوم بیکسی و گریهٔ خود را از کسی مضایقه نمای که مانند جناب محمد مختار صلی الله علیه و آله در مصیبت او گریه نمود بتحقیق در آسمانها ملائکها بر او گریه کردند که ایشان کسان نورانی و کرامی رکوع و سجود کنندگان هستند آن ملاعین دوستی و محبت جناب پیغمبر خدا را در حق فرزند عزیزش مراعات کردند هنگامی حرارت شمشیرهای تیز و نیزه‌های خیز رست ضعیف کننده را بر نور دیده اش چشانیدند قَتَلُوا الحُسَيْنَ فَاَثْكَلُوهُ بِسِبْطِهِ فَالثُّكْلُ مِنْ بَعْدِ الحُسَيْنِ مُبَدَّدُ مِثْلُ الحُسَيْنِ بِالسُّيُوفِ مُبَضَّعٌ مُتَخَضِّبٌ بِدِمائِهِ مُسْتَشْهِدُ عارٍ بِلا ثَوْبٍ صَرِيعٌ فِي الثَّرىٰ بَيْنَ الحَوافِرِ وَالسَّنابِكِ يُقْصَدُ مصنف ره فرموده محتمل است که بجای فالثکل من بعد الحسین مبدد فالکل من بعد الحسین مبدد بشود از روی تصحیف راویان و یا کاتبان فالثکل نوشته گردد آن کافران بجناب امام حسین علیه السلام را کشتند جناب رسول خدا را صلی الله علیه و آله بمصیبت سبط عزیز خود مصیبت زده و گریه کننده نمودند پس مصیبت در فرزندان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی هاشم و همهٔ مومنان پراکنده گردید یعنی بهمهٔ ایشان مصیبت رسید و قتل و غارت در میان ایشان بستم ستمکاران بسیار شد بنابر فرمودهٔ مصنف ره همهٔ ایشان بعد از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام پراکنده و کشته شدند این کشتهٔ گروه اشقیا حسین مظلوم کربلاست که بدن نازنین او بشمشیرهای برندهٔ کافران پاره پاره گردید و شهید شد با تن بی حیا

در روی خاک گرم زیر سم ستوران لگدکوب دشمنان و مقصود پاره پاره شدن ایشان شد کیف القرار فی الثبا یا زینب تدعو بفرط
حرارة یا احمد یا جداه ان الکلب یشرب آمنا ریا و نحن عن الفرات نطرد چگونه صبر و قرار میباشد و حال آنکه در اسیران
اهلبیت رسالت جناب زینب خاتون حاضر بود بحرارت دلسوز نالک و نهایت شدت هجوم غصهها دردناک جد بزرگوار
خود را ندا مینمود و میگفت که ای احمد مختار ای جد بزرگوار سگ بیابان به آرام دل آب میخورند و ما که اهلبیت تو هستیم از آب
فرات ممنوع شده ایم یا جداه من ثکلی و حر مصیبتی و لما اعاینه اقوم و اقعد حر بضمهٔ حاء مهمله بمعنی آزار و اذیت
و شاید اصل نسخه حز بوده باشد اعاینه محتمل است که بتقدیم یا بنون بوده باشد که بمعنی دیدن از روی آشکار است و محتمل
که بعکس آن وارد شود که ماخوذ میباشد از عنا که بمعنی رنج و مشقت است بنا بتقدیر اول معنی بیت اینست که ای جد بزرگوار
که از بسیاری مصیبت و آزار و اذیت محنت خود و بجهت مصیبتیکه آشکار دیدم یعنی کشته شدن برادر بزرگوار و اهلبیت
اطهار او بی آرام گشته پیوسته برمیخیزم و مینشینم بنابر تقدیر دوم بجهت رنج مصیبت و کشیدن اذیت محنتها گاهی برخاسته و گاهی
مینشینم در مناقب این ابیات را از کشاجم شاعر نقل کرده است بعضی اهل لغت گفته است که کشاجم بر وزن علابط لقب
شاعریست که صاحب صنایع بود که هر حرف این لقب دلالت به یکی از صنایع دارد کاف اشارتست بر کتابت و شین معجمه
اشارتست بشعر و الف بادب و جیم بعلم نجوم و میم بعلم موسیقی اشارتست و ابیات او در مصیبت آنحضرت اینهاست اذا تفکرت
فی مصابهم اثقب زند الهموم قادحه فبعضهم قربت مصارعهم و بعضهم بعدت مطارحه اظلم فی کربلاء
یومهم ثم تجلی و هم ذبایحه ذل حماه و قل ناصره و نال اقوی مناه کاشحه زند بر وزن قند نام درخت
مرخ و عفار است که آتش بزودی از وی بیرون می آید مانند سنگ و چقماق آهنی که در بادیهٔ عرب روییده میباشد مرخ
بمنزلهٔ چقماق و عفار بمنزلهٔ سنگ است که مرخ را به عفار میسایند آتش بیرون می آید گویا اینست مراد از قول خداوند قادر
بیچون الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا بیضاوی در تفسیر این آیهٔ شریفه گفته است مانند مرخ و عفار که مرخ را بعفار
میسایند با آنکه پیوسته سبز میباشد آب از آنها قطره قطره میچکد در هنگام سایید بیکدیگر آتش بیرون میآید فسبحان
الملک القادر یکی را زند و دیگری را زنده میگویند و در نزد ایشان مرخ نر و عفار ماده است باقی لغات الفاظ از ترجمه
ظاهر میشود حاصل معنی ابیات اینست هنگامیکه در مصیبت آل رسول فکر و تامل میکنم چقماق زننده زند هموم و چقماق
غموم را با آتش حزن و اندوه زنده افروخته میسازد بعضی از آل محمد و گروهی از فرزندان احمد مختار صلی الله علیه و آله محل
کشته شدن ایشان بیکدیگر نزدیک و مقام افتادن بدن گروهی از ایشان از یکدیگر دور و بعید گردیده است در بیابان
کربلا و روز کشته شدن آن بزرگواران مانند شب تار تیره و تاریک شد چون هوا روشن و تاریکی مرتفع گردید ناگاه
معلوم شد که همهٔ آن بزرگواران مانند گوسفندان مذبوح و سر بریده شده بودند حمایت کنندگان آنروز خوار و ذلیل
و ناصران اندک و قلیل و دشمنان آنروز میشوم بمنتهای آرزوی خود رسید مصنف ره دو قصیدهٔ دیگر بعد از ابیات
کشاجم ذکر فرموده است که اول یکی از آن دو قصیده اینست جاؤا براسک یابن بنت محمد تا آخر ابیات و این قصیده
از خالد بن معدان روایت کرده است و این قصیده در فصل دوم باب پانزدهم گذشت و اول دیگری مررت علی ابیات
آل محمد تا آخر و این قصیده از سلیمان بن قبهٔ هاشمی روایت کرده است با ترجمهٔ خود در فصل سیم باب مذکور گذشت
از شاعر سوسی این ابیات را در مرثیهٔ آنحضرت روایت کرده است لهفی علی السبط و ما ناله قد مات عطشانا
بکرب الظماء لهفی لمن نکس عن سرجه لیس من الناس له من حما لهفی علی بدر الهدی اذ علا فی رمحه
یحکیه بدر الدجی دریغ و حسرت من بسبط جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر مصایب جانگداز آن مظلوم
که از ستمکاران معاندان بر او وارد شد نه بتحقیق تشنه لب و جگرش بحرارت تشنگی و رنج عطش سوخته بملاقات
پروردگار عالمیان رفت و جهان فانی را ترک نموده بخانهٔ جاودانی پیوست اندوه من بحالت مظلومی آن بزرگوار
زخمدار است که از ستم ظالمان بدکردار از روی زین اسبش بر روی خود بر زمین فرود آمد در آن هنگام از بیوفایان
اهل روزگار کسی نشد که برای آن امام ابرار حمایت نماید حسرت و اندوه من بحالت ماهتاب فلک هدایت و رستگاری
هنگامیکه به نیزه سر خود بلند گردید و حالت بلند شدن سر انور ماهتاب فلک امامت و آفتاب آسمان سخاوت
و نجابت را ماه چهارده شبه شب تاریک حکایت میکند و دلالت مینماید لهفی علی النسوة اذ برزت
تساق سوقا بالعنا و الجفا لهفی علی تلک الوجوه التی ابرزن بعد الصون بین الملا لهفی علی ذلک
العذار الذی علاه بالطف تراب العرا لهفی علی ذلک القوام الذی احناه بالطف [illegible]

افسوس من بر این زنان اسیران هنگامیکه از پس پردهٔ عصمت و طهارت بستم اهل ضلالت و شقاوت برنج و رسوائی
جفاکاران در قید ذلت اسیری و بی نصیبی محنت دستگیر میکشیدند حزن و اندوه دل من بر چنین روزها که لعنه آرا
که بعد از آنکه در پس پردهٔ حیا عصمت پرورش یافته بودند در مجالس دشمنان و محافل کافران و میان مردمان بازو آشکار گشتند
حسرت من بر آن رخسار گلگون که در کنار نهر فرات بخاک بیابان بریان بهشتی و حرقت دل من بر قامت سرو خرامان که
در کنار نهر فرات بضرب شمشیر دشمنان خم شد بر زمین خشک بیابان کربلا افتاد و نیز از سوسی این ابیات نقل کرده
کم دموع ممزوجة بدماء سکبتها العیون فی کربلاء لست انساه بالطفوف غریبا مفردا بین صحبه
بالعراء و کانی به و قد خر فی الترب صریعا مخضبا بالدماء و کانی به و قد لحظ النسوان یهتکن
منک هتک الاماء چه بسیار قطرات عبرات که بخون مخلوط و ممزوج شده بود که دیدهها اهلبیت رسالت در
بیابان پر آشوب کربلا فرو ریختند هرگز حالت آن مظلوم را در عرصه گاه کربلا فراموش نمیکنم که در میان کشتگان
اصحاب کرام خود غریب و بیکس و تنها مانده گویا آن مظلوم را بچشم خود می بینم هنگامیکه در روی خاک از بالای اسب فرود
آمده و کشته و بخون خود آغشته گردید گویا در پیش چشم من حاضر است که بگوشهٔ چشم زنان بیکس مصیبت زدهٔ
خود را بنظر حسرت نگاه مینمود و میدید که هتک حرمت ایشان در میان دشمنان مانند هتک کنیزان شده هیچ کس
احترام ایشان را رعایت نمیکنند و نیز از سوسی این ابیات در مصیبت آنحضرت منقول است جودی علی الحسین یا عین
بانغزار جودی علی الغریب اذ الجار لا یجار جودی علی النساء مع الصبیة الصغار جودی علی القتیل
مطروح فی القفار الا یا بنی الرسول لقد قل الاصطبار الا یا بنی الرسول خلت منکم الدیار
الا یا بنی الرسول فلا قر لی قرار ای چشم بسیلان اشک و بسیاری آب اشک ریزان باش بر مصیبت جانگداز
جناب امام حسین علیه السلام بحالت غریبی و بیکسی او شان حضرت برین هنگامیکه فریاد رسی طلبید کسی بفریاد او
نرسید و خود پشت و پناه عالمیان و دادرس بیکسان است در آن هنگام بداد او نرسید و بحالت زنان بیکس
و دختران صغیر بی پدر اشک ریزان باش و گریه نما بر کشتهٔ که در بیابان با تن پاره پاره افتاده بود ای فرزندان
جناب رسول خدا در مصایب جانگداز شما به تحقیق صبر و تحمل اندک شده ای فرزندان جناب رسول خدا خانهها
و دیار از وجود مبارک شما خالی گردیده ای فرزندان رسول خدا برای من در مصیبت شما صبر و قرار نمانده است
و نیز از سوسی این ابیات در مصیبت آنحضرت منقول است لا عذر للشیعی یرقی دمعه و دم الحسین
بکربلاء اریقا یا یوم عاشور لقد خلفتنی ما عشت فی بحر الهموم غریقا فبک استبیح حریم
آل محمد و تمزقت اشیاعهم تمزیقا ءا ذوق ری الماء و ابن محمد لم یروحتی للمنون
اذیقا یعنی هیچ عذر و بهانه برای شیعیان نیست که اشک چشم خود را نگاه دارد و مضایقه نماید و حال
آنکه خون جناب امام حسین علیه السلام در کربلا بر روی زمین ریخته شد ای روز پرمحنت عاشورا مرا در دریاهای
مصیبتها غرق نمودی تا جان در بدن دارم مرا غرق در دریای محنت و اندوه کردی در تو هتک حریم آل محمد صلی الله
علیه و آله مباح گردید و انصار و چارهٔ ایشان قطع شد و اسباب امید و آرای آن بیچارگان پراکنده شده از هر جهت
بریده گردید آیا سزاوار است که سیراب کنندهٔ آب خوشگوار را بچشم و حال آنکه فرزند عزیز جناب محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله از آب سیراب نگردید تا اینکه شربت ناگوار مرگ را از جام شهادت نوشید و ایضا از سوسی
منقول است و کل جفنی بالسهاد مذ غرس الحزن فی فؤادی ناع نعا بالطفوف بدرا اکرم به رائحا
و غادی نعی حسینا فدته روحی لما اکظلب به الاعادی فی فتیة ساعدوا و واسوا و جاهدوا
اعظم الجهاد حتی تنالوا و ظل فردا و نکسوه عن الجواد و جاء شمر الیه حتی جز عن الموت و هو
صاد و رکب الراس فی سنان کالبدر یجلو دجی السواد و احملوا اهله سبایا علی مطایا بلا مهاد
از بسیاری بیداری پلکهای چشم من خسته و زخمدار گردید از وقتیکه درخت حزن و اندوه در دل من کاشته
و ریشه افکند خبر مرگ دهنده در کنار نهر فرات خبر غروب ماهتاب درخشندهٔ فلک امامت را ندا داده به
گوش مردم رسانید چه بسیار گرامی و بزرگوار بود هنگامیکه در روزگار صبح و شام مینمود و بهترین کسانی
بود که در روزگار زندگی نمود از مرگ جناب امام حسین علیه السلام که روح و جان من فدای آن مظلوم بیکس
باد خبر رسانید هنگامیکه دشمنان دین او را احاطه کردند در میان جوانان نیکوکار که او را مساعدت

نمودند و جان خود را در راه محبت خدا و امام انام نثار نموده بجان خود مواسات کردند و در راه رضای خدا بهترین
جهاد و بزرگترین مجاهده نمود تا اینکه به آرزوی خود رسیدند و بدرجهٔ شهادت فائز شدند آن بزرگوار
بعد از شهادت ایشان در میان دشمنان تنها ماند و بزخمهای کاری او را از بالای اسب بروی خاک افکندند در آنهنگام
شهزاده بنزد آنحضرت آمده تا اینکه از جام شهادت شربت ناگوار مرگ را بآن مظلوم بیکس چشانید حالانکه تشنه
و عطشان بود و سر انورش بسر نیزه سوار نمود گویا آن سر انور بماهتاب درخشنده بود که تاریکی شب را نورانی و درخشنده
میساخت اهلبیت او را بقید ذلت اسیر بر شتران بی فرش و بالش سوار نموده شهر بشهر و دیار بدیار کشیدند و نیز از سوسی
این ابیات مرویست ءَأَنْسى حُسَيْناً بِالطُّفُوفِ مُجَدَّلاً وَمِنْ حَوْلِهِ الْأَطْهارُ كَالْأَنْجُمِ الزُّهْرِ ءَأَنْسى حُسَيْناً يَوْمَ سِيرَ
بِرَأْسِهِ عَلَى الرُّمْحِ مِثْلَ الْبَدْرِ فِي لَيْلَةِ الْبَدْرِ ءَأَنْسَى السَّبايا مِنْ بَناتِ مُحَمَّدٍ يُهَتَّكْنَ مِنْ بَعْدِ الصِّيانَةِ وَالْخِدْرِ
آیا روا است که حالت جناب امام حسین علیه السلام را فراموش نمایم که با بدن زخمدار بروی خاک افتاده از اطراف بدن نازنین
او جوانان اطهار و پاکیزگان ابرار مانند ستارهای درخشنده در اطراف ماه تابنده با بدنهای پاره پاره بروی خاک افتاده بودند
آیا سزاوار است حالت دلسوز آنجناب را فراموش نمایم روزیکه سر انورش در سر نیزهٔ دشمنان مانند بدر تابان در شب
بدر تمام بهر شهر و دیار میبردند آیا روا است اسیران بی یار و یاور و دختران محمد مختار صلی الله علیه و آله را فراموش کنم
که حرمت ایشان در میان دشمنان بعد از محفوظ و مصون شدن در پس پردهٔ عصمت و چادر حیا و عفت مهتوک گردید
در مناقب این ابیات را از عونی نقلکرده است فَيا بَضْعَةً مِنْ فُؤادِ النَّبِيِّ بِالطَّفِّ أَضْحَتْ كَثِيباً مَهِيلاً وَيا كَبِداً
مِنْ فُؤادِ الْبَتُولِ بِالطَّفِّ شُلَّتْ فَأَضْحَتْ أَكِيلاً قُتِلْتَ فَأَبْكَيْتَ عَيْنَ الرَّسُولِ وَأَبْكَيْتَ مِنْ رَحْمَةٍ جَبْرَئِيلاً
کریاء نبی باول مصراع دویم متصل شود بیاوزن شعر درست میباشد همچنین است لام بتول باید باول مصراع دویم
متصل شود بجهت رفع آنزحاف و همچنین است حال کثیب مهیل بمعنای ریگست که از بالا فرو ریخته شود مانند آب سیلان
نماید جاری گردد چنانکه در قول خدا وَكانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلاً چون روز برپا شدن قیامت همهٔ اقطار زمین کوهها
سخت سنگین بغایت شدت و نهایت سختی زلزله مینمایند و کوهها سخت محکم از غایت شدت زلزلهٔ قیامت از
هم پاشیده و مانند ریگ نرم شده فرو میریزند آنحضرت را در محکمی و سختی بکوه بزرگ محکم سخت تشبیه نموده و کارزار روز عاشورا
مانند قیامت کبری گردید زلازل پر وحشت و دهشت آنروز میشوم آشجاع دلاور کارزار را با آن محکمی و سختی و شجاعت و
دلیری از جا کنده بدن نازنین او را پاره پاره نمود یعنی ای پارهٔ دل جناب پیغمبر خدا در بیابان کربلا از ستم ستمکاران پاره
پاره گردیده اعضای مبارکش از هم دیگر جدا شده فرو ریخت و ای پارهٔ قلب شریف فاطمهٔ بتول در کنار نهر فرات پاره پاره
شده طعمهٔ تیرهای دشمنان و شمشیر کافران گردید بجهت کشته شدن خود دیدهٔ جناب رسول خدا را گریانیدی و بمصائب
جانگداز خود دل جبرئیل را سوزاندی از روی رقت و رحمت بحالت مظلومی خود دیدهٔ او را گریانیدی و نیز این
ابیات را از عونی نقلکرده است يا قَمَراً غابَ حِينَ لاحا أَوْرَثَنِي فَقْدُكَ النُّواحا يا نُوَبَ الدَّهْرِ لَمْ يَدَعْ لِي صَرْفُكِ
مِنْ حادِثٍ صَلاحا أَبَعْدَ يَوْمِ الْحُسَيْنِ وَيْحِي أَسْتَعْذِبُ اللَّهْوَ وَالْمِزاحا ای ماهتاب فلک امامت و ای منیر
نور دمان رسالت هنگامیکه نور درخشندهٔ خود ظاهر و نمایان شده عالم را بنور جمال خود منور نموده بزودی از ستم
ظالمان در عقدهٔ خسوف منخسف و غایب شدی نایاب و مفقود شدن تو نوحه و زاری برای من ارث و یادگار گذاشتی ای
مصیبت روزگار بجهت اثر صرف و تغییر تو از جهت حوادث خود صلاح و نیکویی برای من نگذاشتی آیا دیگر بعد از روز
کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام وای بر من از مزاح و شوخی و لهو و لعب لذت خواهم برد و آنها برای من
گوارا خواهند شد يا بِأَبِي أَنْفُسٌ ظِماءٌ ماتُوا وَلَمْ يَشْرَبُوا الْمُباحا ظاهر اینستکه انفس مبتدا است بابی خبر
مقدم است تقدیرش اینست انفس ظماة مفدیون بابی یعنی ای پدرم فدای جانهای تشنگان باد که شربت ناگوار مرگرا
چشیده قطرهٔ از آب مباح نیاشامیدند يا بِأَبِي غُرَّةٌ هُداةٌ يا كَرَمَ الْخَفِّ هاصِباحا پدرم فدای نیکوکاران خوش
رویان باد که مرگ و اجلهای ایشان در اول روز عاشورا باحات ایشان هجوم آوردند یا سادتی یا بنی علی ن
الْهُدى لِفَقْدِكُمْ وَناحى يا سادَتِي يا بَنِي إِمامٍ أَقُولُها عَنْوَةً صُراحا ای آقایان و سادات کرام من ایغوند
علی مرتضی بجهت مفقود و کشته شدن شما هدایت و رستگاری نوحه و زاری نمود ای سادات بزرگوار ای
فرزندان امام مبین این مرثیه‌ها و نوحه‌ها را از روی محبت و اخلاص میگویم أَوْحَشْتُمُ الْحِجْرَ وَالْمَساعِيَ الشُّمَّ
تَعْفُو دَرَاً لِبِطاحا أَوْحَشْتُمُ الذِّكْرَ وَالْمَثانِي وَالسُّوَرَ الطُّوَلَ انْفِصاحا یا ایسادات کرام از حجرها و

خاندان کرامت و مجلت و شرافت دور گردیده و از وطنها آواره شدید در بیابانهای خشک خالی بی آب و علف
سنگستان و ریگستان منزل نموده انس گرفتید آیا از خواندن قرآن و مثلیکه عبارتست از سورهٔ فاتحه و یا هفت
سوره از اول قرآن و سورهای انوال و عطاهای فصیح و بلیغ وحشت گردید و باختیار دوری جستید در مناقب این ابیاترا نیز
از عونی نقلکرده است لَمْ أَنْسَ يَوْماً لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ ثَوى بِالطَّفِّ مَسْلُوبَ الرِّداءِ خَلِيعاً ظَمْآنَ مِنْ ماءِ الْفُراتِ
مُعَطَّشاً رَيّانَ مِنْ غُصَصِ الْحُتُوفِ نَقِيعاً يَرْنُو إِلى ماءِ الْفُراتِ بِطَرْفِهِ فَيَراهُ عَنْهُ مُحَرَّماً مَمْنُوعاً از روز محنت
و مصیبت بار جناب امام حسین علیه السلام هرگز فراموش نمیکنم در حالتیکه با تن پاره پاره در زمین خاک کرم کربلا افتاده ردای
مبارکش را غارت نموده جامهای بدن شریف او را بیرون آورده بودند با وجود نزدیکی بآب فرات تشنه لب و جگرش از غایت عطش
سوخته میشد از غصه‌های آشامیدن شربت زهرآلود مرگ سیراب بود پیوسته بگوشهٔ چشم خود بسوی آب فرات نظر
میکرد خود را از آب فرات محروم و ممنوع میدید در مناقب از زاهی این ابیاترا نقلکرده است أُعاتِبُ عَيْنِي إِذا
أَقْصَرَتْ وَأَفْنِي دُمُوعِي إِذا ما جَرَتْ لِذِكْراكُمُ يا بَنِي الْمُصْطَفى دُمُوعِي عَلى خَدِّي قَدْ سُطِّرَتْ لَكُمْ وَعَلَيْكُمْ جَفَتْ غُمْضَها
جُفُونِي عَنِ النَّوْمِ وَاسْتَشْعَرَتْ مصنف ره در بیان بیت آخر فرموده است جفت بمعنای ابعدت میباشد یعنی دوری
کرده است و جفونی فاعل فعل مذکور است غمض بمعنای اغماض و پوشیدن است و حرف جر در عن النوم متعلق است بجفت
بنابه تضمین معنای فراره و استشعرت بمعنای اضمرت حزناً میباشد میگویند استشعر فلان خوفا یعنی ترس را در دل
خود جا گیر نمود حاصل معنای ابیات مذکوره اینست چشم خود را ملامت و عتاب میکنم زمانیکه در ریختن اشک تقصیر
نماید اشک دیدهٔ من هنگامیکه جاری شد فنا میباشد ای فرزندان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیاد مصائبتان
که از شما قطرات اشک در خد من مانند قطرات باران در زمین و منتظر با همدیگر متصل میباشند بخاطر شما و بمصائب
شما دیدهٔ من از چسبانیدن پلکهای خود دوری میکند و از خواب کردن گریزان و در دل میشود اندوه را پیوسته
در دل جا میگیرد أَمْثِلَ أَحْبابٌ كُمْ بِالْعِراقِ وَفِيها الْأَسِنَّةُ قَدْ كُسِّرَتْ أُمَثِّلُكُمْ فِي عِراصِ الطُّفُوفِ بُدُوراً
تَكَسَّفْنَ إِذْ أَقْمَرَتْ غَدَتْ أَرْضُ يَثْرِبَ مِنْ جَمْعِكُمْ كَخَطِّ الصَّحِيفَةِ إِذْ أَقْفَرَتْ وَأَضْحَتْ بِكُمْ
كَرْبَلاءُ مَغْرِباً كَزُهْرِ النُّجُومِ إِذا غَوَّرَتْ معنای اقمرت یعنی هنوز بحد بدریت و کمال نرسیده احبای ماه
شما را در زمین عراق در نظر خود مصور میسازم هنگامیکه نیزهای دشمنان از شدت طعن در آن ابدان
شریف میشکستند شما را در نظر خود در عرصه‌گاه کنار فرات مانند ماه تابان درخشنده مصور مینمایم
که پیش از رسیدن بحد کمال در عقدهٔ کسوف گرفته و منکسف گردیدند زمین مدینه از جمعیت شما مانند
صحیفه شد که خطش محو و خراب شده باشد و بیابان کربلا بسبب کشته شدن شما مانند مغرب افق شد که مانند
روشنی ستارهای درخشنده انوار جمال رخسار شما را بمغرب زمین غروب نمودند كَأَنِّي بِزَيْنَبَ حَوْلَ
الْحُسَيْنِ وَمِنْها الذَّوائِبُ قَدْ نُشِّرَتْ تُمَرِّغُ فِي نَحْرِهِ شَعْرَها وَتُبْدِي مِنَ الْوَجْدِ ما أَضْمَرَتْ وَفاطِمَةُ
عَقْلُها طائِرٌ إِذَا السَّوْطُ فِي جَنْبِها أَبْصَرَتْ گویا حالت پریشانی جناب زینب خاتون را در دور بدن
پاره پارهٔ جناب امام حسین علیه السلام مشاهده میکنم که گیسوان آن مظلومهٔ ستمزده پریشان و موی سر خود را بخون
گلوی بریدهٔ برادرش آغشته و رنگین مینمود و با دل بریان و دیدهٔ گریان در مرثیه‌های جانگداز و نوحه‌های
دلسوز خود مصیبت و اندوه سینهٔ خود را آشکار میکرد و جناب فاطمه هنگامیکه تازیانهٔ دشمنان دین را در جنب
و جانب خود مشاهده نمود از لبیای ترس عقل از سرش پرید وَلِلسِّبْطِ فَوْقَ الثَّرى شَيْبَةٌ بِفَيْضِ دَمِ النَّحْرِ
قَدْ عُفِّرَتْ وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ أَمامَ الرِّفاقِ كَغُرَّةِ صُبْحٍ إِذا أَسْفَرَتْ برای سبط احمد مختار در بالای خاک
گرم کربلا ریش مبارکی داشت که بسیلان خون گلوی نازنین اش بخاک خون آلوده شده بود و سر مبارک آنجناب در
پیش روی کسرها شهدا که همراهی آنسرانور بشهرها میبردند و در جلو قافلهٔ اسیران مانند روشنی صبح صادق که از
افق مشرق طالع شود درخشنده میشد و این ابیات نیز از زاهی نقلکرده است لَسْتُ أَنْسى أَنِينَنا فِي كَرْبَلا وَ
حُسَيْنٌ ظامٍ فَرِيدٌ وَحِيدٌ ساجِدٌ يَلْثِمُ الثَّرى وَعَلَيْهِ قُضُبُ الْهِنْدِ رُكَّعٌ وَسُجُودٌ يَطْلُبُ الْماءَ وَالْفُراتُ
قَرِيبٌ وَيَرَى الْماءَ وَهُوَ عَنْهُ بَعِيدٌ یعنی هرگز مصیبت و اندوه زنان اهلبیت رسالت را فراموش
نمیکنم هنگامیکه جناب امام حسین علیه السلام را میدیدند که با لب تشنه بیکس و تنها از لبیای زخم کاری
بروی خود مانند ساجد بروی خاک افتاده و خاک را میبوسید و پرده و تکیه‌گاه خود میکرد و شمشیر

تیر آهن هندی و بالای سر آنحضرت رکوع و سجود کننده بودند یعنی بعض آنها بر بدن نازنین آنحضرت رسید و بعض
آنها میل فرود آمدن داشت آن تشنه لب از ستمکاران کافران آب طلبید و حال آنکه فرات در نزد یکی او بود از ستم
آن ظالمان ابر بچشم خود میدید و حال آنکه از آب دور بود یعنی نمیگذاشتند قطره از آن بچشد مانند کسی شده بود
که از آب دور شده باشد در مناقب ابن ابیات را از ناشی نقلکرده است مصائب نسل فاطمة البتول نكت
حسراتها كبد الرسول الا بابي البدور لقين كسفا واسلمها الطلوع الى الافول مصیبتهای فرزندان فاطمه
بتول بحسرتهای جانگداز خود جگر رسول را خراش و زخمدار نمودند پدرم فدای ماهتابان آفتاب و یان باد که بر گرفته
شدن ملاقات کردند و طلوع کردن ایشان بر غروب کشید الا يا يوم عاشوراء رماني مصابي منك بالداء
الدخيل كاني بابن فاطمة جديلا بلا في الترب بالوجه الجميل يجر في الثرى قدا ونحرا على القضبا
بالخد التليل صريعا ظل فوق الارض ارضا فوا اسفا على الجسم النحيل اعاديه توطاه ولكن
تخطاه العتاق من الخيول وقد قطع العداة الراس منه وعلوه على رمح طويل ای روز عاشورا
مصایبیکه از تو بر من وارد گردید که آن مصیبتها مرا بدرد اندرون و درد بلیا انداخت گویا من فرزند فاطمه را می
بینم که بتن پاره پاره بر زمین افتاده بخاک کرم کربلا بروی جمیل ملاقات مینمود استخوان قامت و گلوی بدن نازنین او در
روی خاک از سنگهای زمین بار رو بخاک آلوده خورد خورد و ریزه ریزه میشد با بدن زخمدار در روی زمین لرزان بود
وای بر حسرت و اندوه من بر آن جسم مبارک ضعیف دشمنانش آن بدن زخمدار را در زیر پا لگدکوب کرده و
اسبانش کود در زیر ستم خود پایمال و لگد میزدند دشمنان دین سر انور او را از بدن اطهرش بریده به نیزه بلند نمودند
مترجم میگوید مصنف ره قد را بمعنای قامت گرفته است چنانکه در ترجمه گذشت و محتمل است که بمعنای
بریدن باشد بنابراین احتمال مناسبت نحر بیشتر میباشد وقد برز النساء مهتكات يجززن الشعور من
الاصول يسرن مع اليتامى من قتيل فطورا يلتثمن بني عقيل وفاطمة الصغيرة بعد عز كساها
الحزن اثواب الذليل تنادي جدها يا جد انا طلبنا بعد فقدك بالذحول بتحقیق زنان بیکس
مصیبت زده از خیمه‌ها بیرون آمده هنگامی که احترام ایشان از دشمنان دین هتک نموده بودند از شدت مصیبت
بی اختیار موهای سر خود را از بیخ میکندند با دختران یتیمان که از کشته جور و جفا مانده بودند در قید اسیری
راه میپیمودند و گاهی بجهت دلداری فرزندان جناب امیر مؤمنان را میبوسیدند و گاهی فرزندان یتیمان عقیل را
روبوسی مینمودند فاطمه صغیره را بعد از عزت حزن و مصیبت جامهای ذلت ذلیلی را بر بدنش پوشیده بود بسته
با دل دردناک و چشم اشک ریز جد امجد خود را باین نحو ندا مینمود که ای جد بزرگوار بعد از وفات تو ما را
بجهت خون کشتگان کافران خود گرفته و خون ایشان را از ما مطالبه نمودند در مناقب از مرتضی این ابیات را در
مصیبت فرزند علی مرتضی نقلکرده است ان يوم الطف يوما كان للدين عصيبا لم يدع للقلب مني
في المسرات نصيبا لعن الله رجالا اترعوا الدنيا غصوبا سالموا عجزا فلما قدروا شنوا الحروبا
طلبوا اوتار بدر عندنا ظلما وحوبا ظاهر اینست که یوما خبر کان بوده باشد که مقدم شود این بنابر
آنست که یوما منصوب باشد و کان با خبر خود خبر ان میشود چنانکه در نسخه‌های بحار که در پیش مترجم حقیر
بود چنین است و اگر یوم مرفوع شود از وقت خبر ان باشد حوب با ضم حا بمعنای گناه و هلاکت است یعنی به
درستی روز جنگ کفار فرات برای دین رسول خدا روز شدید مصیبت شد آن روز بر قلب من در مسرات
و شادی نصیبی و بهره نگذاشت خداوند قهار لعنت نماید بر کسانی که دنیا را از ستمها و غصبها پر کردند
در هنگام عجز کردن بطاعت گذاشتند و کینه‌های دل خود را پنهان نمودند و چون قدرت یافتند جنگها
و فتنه‌ها بر اهل بیت رسالت برپا کردند خونهای کافران کشتگان بدر را که در نزد ما بود از فرزندان
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی ظلم و معصیت طلب نمودند و ایضا این سه بیت دیگر را از مرتضی نقلکرده
لقد كثرت للدين في يوم كربلا كسائر لا توسى ولا هي تجبر فاما سبي بالرماح مسوق واما قتيل
بالتراب معفر وجرحى كما اختارت به ماح وانصل وصرعى كما شاءت ضباع وانسر یعنی
بتحقیق در روز کارزار کربلا بر دین مبین جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شکستها و رخنه‌ها بسیار
بظهور آمد که هرگز قبول مداوا نمیکنند و هرگز آن شکسته‌ها البته بهم نمیباشند آن شکستها با اسیری اهل

بیت رسالت بود که اسیران را با نیزه‌ها میراندند و میزدند یا کشته بود که بخاک آلوده شده بود و زخمداران چند بودند که
هر گونه نیزه‌ها و پیکان تیرها الخیار و قدرت داشتند آنها را بظهور آوردند و کشتگان چند بودند چنانکه کفتارها
و کرکسها میخواستند بجا آوردند در مناقب این ابیات را از رضی نقلکرده است كربلا لا زلت كربا وبلا ما لقي
عندك آل المصطفى كم على تربك لما صرعوا من دم سال ومن دمع جرى وضيوف بفلاة قفرة نزلوا
فيها على غير قرى لم يذوقوا الماء حتى اجتمعوا بحدى السيف على ورد الردى قری بکسر قاف بمعنای مهمان
خانه است حدی در بعض نسخ‌ها حذی است با فتحه حاء و ذال معجمه بمعنای قطع و بریدن است در بعض نسخ حد وارد
شده است با دال مهمله که بمعنای جراحت ظاهر اینست که اول بوده باشد یعنی ای کربلا پیوسته محنت و مصیبت و بلا
شدی چه بسیار بلاها و مصیبتها را آل محمد صلی الله علیه و آله در تو ملاقات نمودند چه بسیار خونها و اشکها دیدها
بخاک تو سیلان و جاری شدند هنگامی که فرزندان مصطفی در بیابان پرآشوب تو کشته گردیدند چه بسیار مهمانها
در صحرای بی آب و علف تو در غیر مهمانخانه و زاد و توشه نازل شدند قطره آب نچشیدند تا اینکه ببریدن و زخم شمشیر
بمحل هلاکت رسیدند تكسف الشمس شموس منهم لا تدانيها علوا وضياء وتنوش الوحش من اجسادهم
ارجل السبق وايمان الندى ووجوها كالمصابيح فمن قمر غاب ومن نجم هوى غيرتهن الليالي و
غدا جائر الحكم عليهن البلى مصنف ره فرموده است که جائر الحکم حال است از البلی یعنی پوسیدگی بسیار واقع
گردید که گویا در حکم خود ظالم و ستمکار شد و فرموده است شاید مراد شاعر غیر معصوم شود زیرا که بدن
معصوم پوسیده نمیشود و احتمال میرود که این کلام بجهت شعر باشد زیرا که در مقام شعر این نوع سخن معفوات مترجم
میگوید در نظر قاصر حقیر معنای بیت غیر از اینست که مذکور شد زیرا که ظاهر اینست که جائر الحکم فاعل و اسم غدا باشد و مراد
از جائر الحکم پسر سعد حرامزاده یا پسر زیاد بدبنیاد یا یزید پلید است و بلی پوسیدگی نیست بلکه مجرد تغییر و تبدیل
و رفتن طراوت و درخشندگی است و هیچ عیبی در این معنا نیست مگر اینکه غدا لازم است و بلی مفعول وی
شود و تصحیح این عیب بتقدیر حرف جر درست میباشد یعنی باء حرف جر در البلی مقدر شود از جهت ضرورت شعر و محذوف
بوده باشد یا غذا بشود با ذال معجمه که بمعنای فعل متعدی آمده است معنای بیت بهر تقدیر مذکور خواهد شد
مصنف ره فرموده است تكسف الشمس شموس منهم یعنی هر یکی از ایشان مانند آفتاب بود که نور جمالش بر آفتاب
غالب میشد مترجم میگوید بنابراین تقدیر باید من در قول شاعر منهم بیانیه نشود و محتمل است که مراد این باشد
که آفتابها از جمال دل آرای این بزرگواران بی تابیدند بنور آفتاب حقیقی غالب شدند و من بنابراین بیانیه تقدیر
بلکه ابتدائیه و نشویه میباشد حاصل معنای ابیات اینست وحشیان صحرا از اجساد طاهره ایشان پاها سبقت کننده
بر همگنان و دستها سخاوت را اخذ و تناول میکردند و رخسارها که مانند چراغها و ستاره‌ها درخشنده بودند
تناول نمودند این توجیه بمطلب در ضمن ترجمه خطبه آنحضرت که در هنگام خروج خود از مکه معظمه ادا فرمودند
گذشت بعضی از آن بزرگواران ماهتاب درخشنده بود غایب گردید بعضی ستاره تابنده بود که از آسمان حیوة بر روی
خاک زمین فرود آمد آن بدنهای نازنین را گذشتن شبها و روزها تغییر داد بر آنها پوسیدگی بی نهایت رخ داد این معنا
بنابر فرموده مصنف ره است اما بر آن احتمال که مذکور شد معنا چنین میباشد طعمه و غذا نمود ظلم کننده در حکم
خود تغییر و تبدیل را در آن بدنها و این مطلب خالی از عیب است و آنچه مصنف ره احتمال داده است که شاید مراد غیر
معصوم باشد از جهت دیگر عیبی بکر دارد زیرا که در اخبار متواتره وارد شده است که جسد شهدا خصوصا
شهدای کربلا پوسیده نمیشود با وجود آنکه جائر الحکم در این ترکیب معرفه است حال که معرفه است از ذی حال مقدم نمیشود
و اضافه جائر اضافه لفظیه در اینمقام چندان مناسبت ندارد مصنف ره فرموده است بحد السیف که بمعنای
اینست که شمشیر ایشان را کشید تا اینکه بدرجه شهادت رسیدند و ممکنست که بحد السیف بوده باشد که بجهت
ضرورت شعر بتخفیف ذال خوانده شود فرموده است در بعض نسخ بحذ السیف بمعنای قبال السیف وارد است یا
رسول الله لو عاينتهم وهم ما بين قتل وسبا من رميض يمنع الظل ومن عاطش يسقى انابيب القنا
ومسوق عاثر يسعى به خلف محمول على غير وطاء جزروا جزر الاضاحي نسله ثم ساقوا اهله
سوق الاماء قتلوه بعد علم منهم انه خامس اصحاب الكساء ميت تبكي له فاطمة وابوها و
علي ذو العلى ای رسول خدا آرزو میکنم که فرزندان و اهل بیت کرام خود را میدیدی هنگامی که ایشان

دنیا فتنه اسیر بودند بعض ایشان در بیابان از حرارت آفتاب در رنج و مشقت بود با وجود این از سایه ممنوع میشد و
بعض ایشان تشنه لب بود که ستمکاران اشقیا از سرهای نیزها تیر او را بخون خود سیراب میکردند و بعضی از ایشان را در جلو
اسب میراندند که پایش بسنگ و زمین بر میخورد و زخمدار میکردید و او را به پشت مرکوب بی بستر و بی بالش سوار کردند
و از شهری بشهر دیگری برده بودند نسل کرام آنحضرت را مانند شتران قربانی سر بریدند و اهل بیت او را مانند کنیزان
اسیر و دستگیر کردند آن بزرگوار را بعد از آنکه دانسته بودند که پنجم اهل کسا بود کشتند او مظلوم کشته است که فاطمه
زهرا پیوسته برای او گریه و پدر بزرگوار فاطمه زهرا جناب رسول خدا و علی مرتضی صاحب مناقب علیا در مصیبت آن مظلوم
کربلا گریه و زاری نموده اند و نیز از رضی این ابیات را در مناقب نقل کرده است شَغَلَ الدُّمُوعَ عَنِ الدِّيارِ بُكاؤُنا
لِبُكاءِ فاطِمَةَ عَلى أَوْلادِها لَمْ يُخْلِفُوها في الشَّهيدِ وَقَدْ رَأى دُفَعَ الفُراتِ يُذادُ عَنْ وُرّادِها مصنف ره در
بیان بیت اول فرموده است که گریه دیده ها را از ریختن قطرات اشک بجهت یاد آوری منازل محبوبان مشغول نموده و مو
است ضمیر بکائها بقرینه مقام راجع بر عیون است و اصوب اینست که بگوید شغل العیون عن الدیار بکائها ای عن النظر
الی الدیار این بود بیان مصنف ره نسبت به بیت اول ظاهر اینست که معنای بیت چنین باشد گریه دیده ها بریختن
قطرات اشک مشغول گشتند و از یاد آوری منازل محبوبان و مشاهده خانهای خالی از وجود ایشان غافل گشته بریختن
اشک چشم مشغول گردیدند بجهت گریه فاطمه بر مصیبت فرزندان خود کافران لشکر اشقیا در حق فرزند شهید حضرت
حرمت نسل بقیه طاهره را مراعات ننمودند در حالتیکه آن شهید دشت بلا و کشته نینوا موجهای جریان
آب فرات را میدید که آن طالبان و واردان منع میکردند أَتُرى دَرَتْ أَنَّ الحُسَيْنَ طَرِيدَةٌ لِقَنا بَني الطُّرّادِ
عِنْدَ وِلادِها در بعض نسخها طریدة با تاء مثناة فوقانیه است و این تاء تاء مبالغه است مانند تاء علامه یا طریده بمعنای
صید و شکار است یعنی گمان تو چیست که جناب فاطمه بداند که بدرستیکه حسین فرزند عزیزش شکار نیزهای فرزندان
ملاعین دور از رحمت و دربار حضرت نبویه شدند در هنگام ولادت جناب فاطمه فرزندان خود را یعنی چگونه صبر
و تحمل میکرد که حسین او شکار چنین کسانی بشود که در ایام حیوة خود ملاعین دور شدگان از رحمت ایزدی و حضرت
نبوی بودند كانَتْ مَآتِمُ بِالعِراقِ تَعُدُّها أُمَوِيَّةٌ بِالشّامِ مِنْ أَعْيادِها ما راقَبَتْ غَضَبَ النَّبِيِّ وَقَدْ غَدا
زَرْعُ النَّبِيِّ مَظِنَّةً لِحَصادِها جَعَلَتْ رَسُولَ اللهِ مِنْ خُصَمائِها فَلَبِئْسَ ما ادَّخَرَتْ لِيَوْمِ مَعادِها
ماتمهائیرا در زمین عراق بر اهل بیت رسالت برپا شدند که بنی امیه لعنهم الله آن ماتمها را در شام شوم از
عیدهای خود شمردند غضب پیغمبر خدا را در کشتن فرزندان او ملاحظه نکردند و زرع آن پیغمبر اکرم که عبارت از فرزندان
و نسل اوست برای درو کردن ایشان مظنه جواز گردید یعنی در گمان باطل کافران بنی امیه کشتن آل رسول از جمله
چیزهای جایز گردید آن ملاعین بدانجام جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بجهت کشتن فرزندان او از دشمنان خود
نمودند چه بد ذخیره و توشه برای روز آخرت خود کسب کردند نَسْلُ النَّبِيِّ عَلى صِعابِ مَطِيِّها وَدَمُ
الحُسَيْنِ عَلى رُؤوسِ صِعادِها نسل و دختران پیغمبر اکرم خدا را بر شتران سرکش ناهموار بد رفتار سوار نمودند
و خون شریف جناب امام حسین علیه السلام بر سر نیزهای ملاعین بنی امیه جاری و رنگین شده بود وَالَهْفَتاهُ لِعُصْبَةٍ
عَلَوِيَّةٍ تَبِعَتْ أُمَيَّةَ بَعْدَ ذُلِّ قِيادِها جَعَلَتْ عِرانَ الذُّلِّ في آنافِها وَعِلاطَ وَسْمِ الضَّيْمِ في أَجْيادِها
عران بروزن کتاب چیزیست که بر بینی شتران داخل میکنند گویا از چوب ساخته شود قیاد محتمل است که
جمع قاید بشود که بزرگ و رئیس قوم را میگویند و محتمل است که بروزن کتاب بمعنای خانه و دودمان باشد یعنی
وای بر حزن و اندوه و مصیبت من بر گروه علویه و فرزندان امیر مؤمنان که آن بزرگواران بناچاری تابع ملحدان
بنی امیه شدند بعد از ذلت بزرگان و خواری دودمان خود ملاعینان ریسمان ذلت را بر بینیهای ایشان
داخل نمودند و زنجیرهای محکم نشانه ظلم و ستم را در گردن آن بزرگواران بستند وَاسْتَأْثَرَتْ بِالأَمْرِ عَنْ غُيّابِها وَ
قَضَتْ بِما شاءَتْ عَلى أَشْهادِها طَلَبَتْ تِراتِ الجاهِلِيَّةِ عِنْدَها وَشَفَتْ قَديمَ الغِلِّ مِنْ أَحْقادِها
يا يَوْمَ عاشُوراءَ كَمْ لَكَ لَوْعَةٌ تَتَرَقَّصُ الأَحْشاءُ مِنْ إِيقادِها آن کافران دعوای خلافت و امارت باطله
با مروتیرا از جانب غایبان آل علی نمودند هر گونه حکم و ستم که دل پر کینه آن ملاعین در باره آل علی می
خواست بعمل آوردند خونهای کافران ایام جاهلیت که در نزد ایشان بود طلب نمودند کینه قدیمی را که از
جمله کینهای آن کافران بکشتن آن شفا و تسکینی دادند و سینه پر کینه دیرینه خود را از عداوتهای

آل علی شفا دادند ای روز عاشورا چه بسیار محنتها و مصیبتهای جانگداز در تو بظهور پیوست که همه چیزها از افروخته
شدن آتش آنها میجوشند میسوزند مصنف ره فرموده است که در بعض کتب بر این ابیات چند بیت دیگر زیاد
هست و آنها اینست إِنْ قُوِّضَتْ تِلْكَ القِبابُ فَإِنَّها خَرَّتْ عِمادُ الدِّينِ قَبْلَ عِمادِها اگر این خیمه‌های ملایک
پاسبان و قبه‌های عرش آشیان بستم ظالمان از جلو کنده و سرنگون شدند سرنگون شدن آنها سهل و اندک
نیست زیرا که شان اینست که ستون دین مبین و عمود شرع و آیین پیش از سرنگون شدن بزمین فرود آمده خانه دین
و ارکان شرع مبین رو بخرابی و شکستگی گذاشتند هِيَ صَفْوَةُ اللهِ الَّتي أَوْحى بِها وَقَضى أَوامِرَهُ إِلى أَمْجادِها
يَرْوي مَناقِبَ فَضْلِها أَعْداؤُها أَبَداً وَيُسْنِدُها إِلى أَضْدادِها اگر مراد از قباب بمعنای خیمه‌ها باشد از ضمیر
هي بوجه استخدام معنای دیگر مراد میباشد که عبارت از شیران بیشه شجاعت محتمل است که ضمیر هی با اهل
خیمه‌ها بر گردد و محتمل است که خود آن خیمه‌ها و خانه‌ها از ضمیر مقصود بشود بنا بر این هر چه بر آن خانه‌ها ثابت
گردد آن مضامین ابیات مذکوره بنحو مبالغه بر خود اهل آنها ثابت میشود یعنی ایشان برگزیدگان خداوند
عالمیان است که وحیهای الهی بر آنها وارده و وصیتها از جانب خداوندگار برای احترام و اطاعت ایشان نازل
شده اند و اوامر حتمیه الهیه و فرامین لازمه ربانیه بر تمجید و تکریم و تشریف و احترام ایشان حکم حتمی نموده
اند و مناقب و فضایل ایشان در ظهور و آشکار بمرتبه رسیده است که دشمنان ایشان پیوسته بناچار روایت کرده اند
و سند آنها را بر اضداد و دشمنان میدهند یعنی بطریق خودشان روایت مناقب و فضایل اهل بیت را سند
میکنند و هُمْ لِمُنْتَهَى المَدْحِ ما شَهِدَتْ بِهِ الأَعْداءُ يا فِرْقَةً ضاعَتْ دِماءُ مُحَمَّدٍ وَبَنيهِ بَيْنَ يَزيدِها وَزِيادِها
ای فرقه ضلالت اثری که خونهای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزندان رسول خدا در میان یزید حرامزاده و زیاد
زنازاده ضایع و ریخته کردند صَغُرَتْ بِمالِ اللهِ مِلْءَ أَكُفِّها وَأَكُفُّ آلِ اللهِ في أَصْفادِها و در بعض نسخها صفرا
وارد شده است بنا به نسخه اول مراد اینست ای فرقه شقاوت مال خدا را پر کف خود حقیر و کوچک شمردند یعنی
کردن دستهای خود را از مال خدا و بنا بر دومی مراد چنین است که کافران مالهای خدا را به پر کردن دستهای خود شکسته
و غنیمت شمردند بحال آنکه دستها با اسیران دین خدا بزنجیر خودشان بسته بودند ضَرَبُوا بِسَيْفِ مُحَمَّدٍ أَبْناءَهُ
ضَرْبَ الغَرائِبِ عُدْنَ بَعْدَ ذِيادِها اضافه ضرب بسوی غرایب محتمل است که از قبیل اضافه موصوف بسوی
صفت بوده باشد مثل مسجد الجامع یا از قبیل اضافه مصدر بسوی مفعول ظاهر معنای بیت اینست منافقان به
شمشیری که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اهل اسلام آماده نموده بود که پیوسته دشمنان دین اسلام را بآن
شمشیر بزنند و شرارت لشکر کفار را از اهل اسلام دفع نمایند بهمان شمشیر فرزندان جناب رسول خدا را کشتند
مانند کشتگان بیگانگان دین اسلام بعد از زیاده شدن خود بدین جاهلیت برگشتند يا يَوْمَ عاشُوراءَ كَمْ
لَكَ لَوْعَةٌ تَتَرَقَّصُ الأَحْشاءُ مِنْ إِيقادِها ما عُدْتَ إِلّا عادَ قَلْبي غُلَّةً حَرّى وَلَوْ بالَغْتُ في إِبْرادِها ای
روز عاشورا چه بسیار است حسرت و اندوه تو که احشاء از افروختن آتش مصایب جانگداز تو سوخته گردیده اند
هیچ سال برنگشتی مگر اینکه سوختن و حرارت دل بر قلب من برگشت هر چند یکه در سرد کردن وی بسیار مبالغه
سعی میکنم در مناقب از دیگری این ابیات را نقل کرده است تَبيتُ النَّشاوى مِنْ أُمَيَّةَ نُوَّماً وَبِالطَّفِّ قَتْلى
ما يَنامُ حَميمُها وَما قَتَلَ الإِسْلامَ إِلّا عِصابَةٌ تَأَمَّرَ نَوْكاها وَنامَ زَعيمُها فَأَضْحَتْ قَناةُ الدّينِ في
كَفِّ ظالِمٍ إِذا اعْوَجَّ مِنْها جانِبٌ لا يُقيمُها ظاهر اینست که نشاوی بروزن صحاری جمع نشوان بروزن
سکران بوده باشد و در معنا نیز موافق سکران است نوکا ظاهر مانند حمقاء است لفظا و معنا یعنی کسانی که
از طغیان بنی امیه مست بودند به راحت و آرام دل خوابیدند و در کنار نهر فرات کشتگان هستند که خویش
و دوستان ایشان پیوسته بیدار و هرگز خواب نمیکنند و دین اسلام را نکشته یا پایمال ننمود مگر گروهی که احمق
و جاهل ایشان برای اهل اسلام بزرگ و فرمانروا شد و بزرگ و کفیل ایشان در خانه خود در گوشه عزلت
نشسته و در آخر کار کشته گردید نیزه دین اسلام و امر راست و مستقیم وی در دست ستمکاری واقع شده
که اگر جانبی از وی کج بشود هرگز آنرا راست و قایم نمیکند از دیگری نیز نقل کرده است که این چند بیت
در مصیبت آنحضرت انشا نموده است وَالخَجْلَةُ الإِسْلامِ مِنْ أَضْدادِهِ ظَفِرُوا لَهُ بِمَعائِبٍ وَمَعايِرِ
آلُ العَزيزِ يُعَظِّمُونَ حِمارَهُ وَيَرَوْنَ فَوْزاً لَهُمْ لِلْحافِرِ وَسُيُوفُكُمْ بِدَمِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ مَخْضُوبَةٌ

بِرِضَا یَزِیْدِ الْفَاجِرِ وَلِی بَرْ جَمَالَت اسلام واهل اسلام از سایر دینها که همه اسلام هستند که بر دین اسلام بعینها
و سرزنشها المفر یافتند باوداین عزیز پیغمبر بجماوخراو تعظیم میکنند و در احترام و تعظیم ستم جار از خود شان
خود دشکار همیدانند و شمشیرها شما ایمه عیان تدین بدین اسلام بخون فرزند دختر پیغمبر خود رنگین
شدند بخاطر و رضای یزید فاجر و در روایت دیگر چنین است وَالْجُمْلَةُ الْاِسْلَامِ مِنْ اَضْدَادِهِ ظَفَرُوا لَهُ بِمَا
دَمُّ عَابِرٍ رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ یُهْدَیٰ جِهَارًا لِلشَّقِیِّ الْفَاجِرِ معنا بیت قبل گذشت و معنا دو بیت
اینست آیا سزاوار است که سر مبارک فرزند دختر محمد مصطفی صلی الله علیه واله وصی او علی مرتضی آشکارا
بر اشقی و فاجر بدکردار هدیه برند در مناقب از صنوبری این ابیات را نقلکرده است یَا خَیْرَ مَنْ لَبِسَ النُّبُوَّةَ مِنْ
جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ وَجْدِیْ عَلٰی سِبْطَیْكَ وَجْدٌ لَیْسَ یُؤْذِنُ بِانْقِضَاءِ ای بهترین کسیکه جامه نبوت را بر تن خود
آراسته نموده از میان همه پیغمبران غصه و اندوه من برد و سبط عزیز تو حزن و اندوه است که هرگز بآخر رسیدن
نخست نیافت هٰذَا قَتِیْلُ الْاَشْقِیَاءِ وَذَا قَتِیْلُ الْاَدْعِیَاءِ یَوْمَ الْحُسَیْنِ اَهْرَقْتَ دَمْعَ الْاَرْضِ بَلْ دَمْعَ السَّمَاءِ
یَوْمَ الْحُسَیْنِ تَرَكْتَ بَابَ الْعِزِّ مَهْجُوْرَ الْفِنَاءِ تانیث اهرقت و ترکت محتمل است که باعتبار معنا یوم الحسین
بوده باشد که عبارتست از عاشورا یا باعتبار حرب است که مونث سماعیست یعنی این سبط عزیز تو که عبارت
از جناب امام حسن علیه السلم است کشته گروه اشقیا گردید و آن سبط مظلوم تو کشته فرزندان زنا شد روز
جنگ جناب امام حسین علیه السلم اشک دیده زمین و اهل زمین بلکه اشک چشم آسمان و اهل آسمان را فرو ریخت
رو زجنگ آنحضرت در عزت و شرافت مهجور و آستانه عزت در بزرگوار برای صلح و خراب مهجور و برباد نمود
یَا كَرْبَلَا خُلِقْتِ مِنْ كَرْبٍ عَلَیَّ وَمِنْ بَلَاءِ كَمْ فِیْكِ مِنْ وَجْهٍ تَشَرَّبَ مَاؤُهُ مَاءَ الْبَهَاءِ نَفْسِیْ فِدَاءٌ لِلْمُصْطَلِیْ
نَارَ الْوَغٰی اَیَّ اصْطِلَاءِ حَیْثُ الْاَسِنَّةُ فِی الْجَوَاشِنِ كَالْكَوَاكِبِ فِی السَّمَاءِ فَاخْتَارَ دِرْعَ الصَّبْرِ حَیْثُ الصَّبْرُ
مِنْ لُبْسِ السَّنَاءِ تشرب فعل ماضی است از باب تفعل سرایت کردن چیزیست بچیزی دیگر چنانکه میگویند
تَشَرَّبَ الصَّبْغُ فِی الثَّوْبِ یعنی رنگ بجامه تاثیر نموده سرایت کرد حاصل معنا ابیات اینست ای کربلا از اندوه و مصیبت
و بلا و محنت بر من یادگار گذاشتی چه بسیار نما آمادرخشنده که آب از آب حسن و خوبی و جمال داخل شده در تو خاک
آلود گردید جان من فدای بزرگواری باد که باتش شعله و رکارزار گرم و سوخته شد چگونه سوختنی هنگامیکه در
نیزها در زره ها مانند ستارها در آسمان درخشنده و برق زننده فزون بود ند آنجان پاک در آن هنگام زره صبر و
شکیبایی بر تن نازنین خود آراسته نمود از جهت اینکه صبر و شکیبائی از جامه رفعت و مردانگی بود وَ اٰبَا
اِبَاءَ الْاُسُوْدِ الْاِنْسِ صَادِقَةَ الْاِبَاءِ وَقَضٰی كَرِیْمًا اِذْ قَضٰی ظَمْاٰنَ فِیْ نَفَرٍ ظِمَاءِ و از بیعت دونان و
طاعت کافران مانند شیران اباوامتناع نمود زیرا که شیران ثابت و صادق هستند در اباوامتناع و بکرامت
نفس و مردانگی تن بمرگ داد هنگامیکه تشنه لب و عطشان بود در میان بزرگوارانی چند که همه ایشان تشنه لب
بودند شربت شهادت را از جام شهادت نوشیدند مَنَعُوْهُ طَعْمَ الْمَاءِ لَا وَجَدُوْا لِمَاءٍ طَعْمَ مَاءِ مَنْ ذَا
لِلْمَعْفُوْرِ الْجَوَادِ مُمَالَ اَعْوَادِ الْخِبَاءِ مَنْ لِلطَّرِیْحِ الشِّلْوِ عُرْیَانًا مُخَلًّی بِالْعَرَاءِ مَنْ لِلْمُحَنَّطِ بِالتُّرَابِ لِلْمُغَسَّلِ
بِالدِّمَاءِ مَنْ لِابْنِ فَاطِمَةَ الْمُغَیَّبِ عَنْ عُیُوْنِ الْاَوْلِیَاءِ کافران لشکر اشقیا آنحضرت را از چشیدن لذت
آب منع کردند هرگز آن ملاعین آب را در دهان خود لذت و طعم آب نیابند و آب شیرین در کام آن ملاعین
بپوسته از حنظل تلختر گردد کدام کسی بر حال زار آن بزرگوار دلسوزود یده گریان میباشد که از بالای اسب
خود بر کشور خویش بر خاک گرم افتاده رخسار درخشنده ماهتابش خاک آلود گردید و محتمل است که مراد این
باشد که اسب آنحضرت از غصه و اندوه صاحبش آنقدر سر خود را بر زمین زد که جان خود را برای آنحضرت فدا
نموده بر خود بخاک زمین کربلا چسبید چنانکه در جلو خود گذشت و بر کسیکه چون جلیمه ملایک پاسبانش نکو
شدند و بر کسیکه کشته با بدن بیجامه و تن عریان بر خاک افتاده بی غسل و کفن در بیابان کربلا مانده و بر کسیکه
حنوطش خاک صحرا و غسلش بخون زخمهای خود گردید و کدام کسی گریه و زاری نماید بر مصیبت فرزند عزیز فاطمه
زهرا که از دیده دوستانش به کشته شدن خود غایب گردید مصنف رحمه چند بیت از شافعی محمد بن
ادریس در مصیبت جناب امام حسین علیه السلم بدو طریق روایت کرده است یکی بطریق روایت مناقب
و دیگری از خود ش از سید حفاظ لسند اذا از ابو النجم بدر بن ابراهیم دینوری روایت کرده است چون

تفاوت جزئی در میان این دو طریق ذاست از جهة خوف تکرار اختلاف هر دو طریق را در یکجا جمع نموده و از ابیات
اینست تَأَوَّهَ قَلْبِیْ وَالْفُؤَادُ كَئِیْبٌ وَاَرَّقَ نَوْمِیْ فَالسُّهَادُ عَجِیْبٌ بروایت ابو النجم تَاَوَّبَ هَمِّیْ وَالْفُؤَادُ كَئِیْبٌ
وَاَرَّقَ نَوْمِیْ فَالرُّقَادُ غَرِیْبٌ بعد از این در روایت ابو النجم این بیت نیز وارد شده است وَمِمَّا نَفٰی جِسْمِیْ
وَشَیَّبَ لِمَّتِیْ تَصَارِیْفُ اَیَّامٍ لَهُنَّ خُطُوْبٌ تاوه بمعنا آه کشیدنست در وقت شکایت تاوب بمعنا
رجوع کردنست در روایت مناقب در بعضی نسخها سهاد وارد شده است که بمعنا راحت شدنست در بعضی
نسخها سهاد وارد شده است و سهاد بمعنا بیداریست شاید مراد این باشد که محض بیدار شدن در این مصیبت
عجیب است بلکه باید انسان بمیرد حاصل معنا بیت مناقب اینست قلب من غمگین و دل من حزین و اندوه
ناک شد و خواب من از دیدها اندازه کرد بیدار شدن دنیا عجیب و غریب است معنا بیت دیگر بروایت
ابو النجم اینست اندوه و غم و غصه هجوم آورده و سینه من اندوه و هنا لدو محزون گشته و خواب بدیده
من نیآید بخواب نمودن با وجود این مصیبت بخواب راحت دنیا عجیب است از آنچیزها یکه جسم مرا نابود
و موی سرم را سفید کرد اینده حوادث این روزها ست که برانها عجیب و غریب است در هر دو روایت این ابیات
چنین کونه منقولست فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّی الْحُسَیْنَ رِسَالَةً وَاِنْ كَرِهَتْهَا اَنْفُسٌ وَقُلُوْبٌ قَتِیْلًا بِلَا جُرْمٍ
كَاَنَّ قَمِیْصَهُ صَبِیْغٌ بِمَاءِ الْاُرْجُوَانِ خَضِیْبٌ وَلِلسَّیْفِ اِعْوَالٌ وَلِلرُّمْحِ رَنَّةٌ وَلِلْخَیْلِ مِنْ
بَعْدِ الصَّهِیْلِ نَحِیْبٌ ارجوان بروزن عنفوان بمعنا سرخ رنگ است در بعضی نسخها ذبیحا بلا جرم
وارد است یعنی کدام کسی میباشد که از من رسالتی برای جناب امام حسین علیه السلم برساند هر چند بکه نعمکه
نادانان و سینه ها جاهلان این رسالت را از من ناخوشدار ند کشته است بیگناه گویا پیراهن مبارکش به
آب ارغوانی و رنگ سرخ تند آغشته و خضاب شده است بر شمشیرها که بر تن نازنین او زخم میزدند ناله ها
چنانکه از ونیزها که در کشتن او بکار میبردند نوحه ها دلسوز داشت و براسبها بعد از صیحه ها و صداها ناله
و گریه ها بود و نیز در هر دو روایت این بیت هست تَزَلْزَلَتِ الدُّنْیَا لِاٰلِ مُحَمَّدٍ وَكَادَتْ لَهُمْ صُمُّ
الْجِبَالِ تَذُوْبُ یعنی همه دنیا و اقطار عالم بخاطر مصائب آل محمد صلی الله علیه واله متزلزل گردید بدرد
نزدیک شد که سنگهای سخت کوهها گداخته و آب شوند در روایت مناقب این بیت نیز هست وَ غَارَتْ
نُجُوْمٌ وَاقْشَعَرَّتْ كَوَاكِبٌ وَهُتِّكَ اَسْتَارٌ وَشُقَّ جُیُوْبٌ ستارها بجهة این مصیبت چنانکه از فرو رفته
و کواکب بتزلزل آمدند و پرده های عصمت دریده و گریبانها چاک شدند بهر دو روایت این دو بیت نیز
وارد شده است یُصَلّٰی عَلَی الْمَبْعُوْثِ مِنْ اٰلِ هَاشِمٍ وَیُغْزٰی بَنُوْهُ اِنَّ ذَا لَعَجِیْبٌ لَئِنْ كَانَ ذَنْبِیْ حُبَّ
اٰلِ مُحَمَّدٍ فَذٰلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ عَنْهُ اَتُوْبُ بر پیغمبر بزرگوار فرستاده برگزیده از آل هاشم صلوات
میفرستند و با فرزندان آن پیغمبر جنگ و کارزار مینمایند این طلب دنیا عجیب و غریبست اگر
گناه من دوستی آل محمد صلی الله علیه واله بوده باشد پس این گناهیست که هرگز از وی توبه نخواهم نمود
بروایت مناقب این بیت نیز هست هُمْ شُفَعَائِیْ یَوْمَ حَشْرِیْ وَمَوْقِفِیْ اِذَا مَا بَدَتْ لِلنَّاظِرِیْنَ
خُطُوْبٌ و آن بزرگواران در روز حشر و هنگام ایستادن خود در جلسات شفیعان من هستند آن
هنگامیکه بر ناظران ترسهای روز قیامت و هولها شدید روز حساب ظاهر و هویدا شود اینها ابیات شافعی
بودند که تمام شد ندابن ابیات از جوهری منقولست عَاشُوْرُنَا ذَا اَلَا لَهْفِیْ عَلَی الدِّیْنِ خُذُوْا حِدَادَكُمْ
یَا اٰلَ یَاسِیْنِ اَلْیَوْمَ شُقِّقَ جَیْبُ الدِّیْنِ وَانْتُهِبَتْ بَنَاتُ اَحْمَدَ نَهْبَ الرُّوْمِ وَالصِّیْنِ اَلْیَوْمَ
قَامَ بِاَعْلَی الطَّفِّ نَادِبُهُمْ یَقُوْلُ مَنْ لِیَتِیْمٍ اَوْ لِمِسْكِیْنِ روز عاشورا ما روزیست که مصائب
چنانکه از برهیچ کس مخفی و پوشیده نیست وای حسرت و دریغ من بر خراب شدن ارکان دین و پایمال
شدن شرع مبین ای آل یاسین و خویشان و دختران پیغمبر امین جامه ماتم را بپوشید همان روز عاشورا
است که گریبان دین چاک و دختران احمد مختار مانند کنیزان روم و چین غارت شدند و دست گیر
کافران گردیدند امروز در بلندیهای کنار فرات ندبه کنندهٔ آل رسول بناله ها جان گداز نوحه گریه
مینمود و میگفت کدام مسلمانی بر حال زار یتیم بی پدر و مسکین بی یار و یاور دلسوز و ناصر شود
اَلْیَوْمَ خُضِّبَ جَیْبُ الْمُصْطَفٰی بِدَمٍ اَمْسٰی عَبِیْرٌ نُحُوْرِ الْحُوْرِ وَالْعِیْنِ اَلْیَوْمَ خَرَّ نُجُوْمُ الْفَخْرِ مِنْ مُضَرٍ

علی مناخرهٖ ذلیل و نوهین الیوم اطفی نور الله متّقدا و جزرت لهم التقوی علی الطین امروز کر بیان جناب محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله بجون فرزند عزیز خود رنگین کردید و ان خون مبارک عطرها کردن حوریان نیکو رویان
و بزرگ چشمان شد کویا مراد اینست که حوریان بهشت بخون مبارک را بکردنهای خود مالیدند و بجای عطریات خوشبو
استعمال نمودند ستارکان درخشنده فخر و بزرگواری و شرافت و عزت از قبیلهٔ مضر و بنی هاشم بر بینیهای خواری و
اهانت خرور فتند امروز نور انور درخشنده خدا و ند عالمیان که درخشنده و افروخته بود بستم کافران خاموش کردید
که بکشته شدن آن انوار طاهره و ستارها درخشنده تقوی و پرهیزکاری در زیر خاک سر بریده شدند الیوم فتك
اسباب الهدی مزقا و برقعت غرّة الاسلام بالهون الیوم زعزع قدس من جوانبه و طاح بالخیل
سلحات المیادین الیوم نال بنو حرب طوائلها مما صلوه ببدر ثم صفین الیوم جدلك سبط المصطفی
شرفا من نفسه بنجیع غیر مسنون امروز اسباب ناموس هدایت و ارکان رستکاری پراکنده شد و نور اسلام
پردهٔ خواری و ذلت افکند امروز دو باد قدس بارکاه عزت از همهٔ اطراف خود متزلزل کردید و ساحات میدان و ساحات
عرصه کاه شرع مبین بسبب ستم ظالمان هلاک و برباد شدند امروز فرزندان حرامزادکان حرب مشرک کافر مقتضای
عداوتها خود رسیدند از انچیزها که در جنگ بدر و صفین با تش آنها سینهٔ پرکینهٔ ایشان سوخته و افروخته بود امروز
ان سبط کرامی جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جدّ بزرگوار تو از جان عزیز خود که عبارت است از خون جاری نشد
عزیز او بخون تازه کلوی فرزند خود آغشته و روشنی بخشید در مناقب از شاعر دیکر این ابیات را در مصیبت آن
نقلکرده است یا کربلا یا کربتی و زفرتی کم فیك من ساق و من جمجمة و من یمین بالحسام بینت للفاطمیات
العظام الحرمة قد خرّ اذ کان العلی و انهدّت و غلقت ابوابه و سدّت تلك الرزا یا عظمت
و جلّت جمجمه بضمهٔ هر دو جیم بمعنای کاسهٔ سر است ای کربلا ای سبب اندوه و مصیبت و ناله و سوز دل من چه بسیار
استخوان پایها و ساقهای پایها و کاسهٔ سرها و دست راست بزرکان بشمشیر بران از تن جدا شد که این اعضای
نازنین برای فرزندان فاطمه لازم الاحترام و عظیم الحرمه بود ند بجهت کشته شدن ان بزرکواران ارکان بزرکی و بلندی
فرو ریخته منهدم و خراب شدند و درهای شرافت و عزت بسته کردیدند و این مصیبتها بر اسلام و اهل اسلام
بزرك و عظیم شد ند دیکری این ابیات را در مصیبت آنحضرت انشاء نموده است کم سیّدلی بکربلا قدنیه
السیّد الغریب کم سیّدلی بکربلا للموت فی صدره وجیب کم سیّدلی بکربلا عسکره بالعراء نهب
کم سیّدلی بکربلا الیس لما اشتهی طبیب چه بسیار سید بزرکوار در کربلا برای من داشت که جان من فدای او باد
که سیّد غریب و آقای بیکس بود چه بسیار سیّد برای من در کربلا بود که در سینه بی کینه آواز برای او
صدا داشت سیّد چند مرا در کربلا بود که لشکر او در بیابان بلا بغارت رفت و چه بسیار سیّد بزرکوار مرا در
کربلا داشت که انچه دلش طلبید جهت طبیبی نیافت کم سیّدلی بکربلا خاتمه والرداء سلیب کم سیّدلی بکربلا خضیب
من نحره المشیب چه بسیار سیّد کرامی در کربلا داشت که انکشتر و رداء او غارت شد ند که ریش و کریبان مبارکش
از خون کلوی سفید نازنینش رنکین و اغشته کردید کم سیّدلی بکربلا ملثمه والرداء خضیب کم سیّدلی
بکربلا لیسمع صوتی و لا یجیب کم سیّدلی بکربلا ینقر فی ثغره القضیب چه بسیار سیّد بزرکوار
مرا در کربلا بود که صدای مرا بشنید و جواب مرا نمیداد چه بسیار آقای شایسته بزرکوار در کربلا داشتم که به
دندان شریفش بچوب خیزران اشارت میکردند مصنف ره قصیدهٔ دیکر نقلکرده است با ترجمهٔ خود در احوال
شام کذشت اول ان قصیده اینست راس ابن بنت محمد و وصیه للناظرین علی القناة یرفع تا اخر
و نیز از شاعر دیکر این ابیات را نقلکرده است اذا جاء عاشورا تضاعف حسرتی لال رسول الله و انهلّ
عبرتی هو الیوم فیه اغبرّت الارض کلّها وجوما علیهاو السّماء اقشعرّت هنکامی که روز عاشورا
میاید حسرت دل من بر مصایب ال رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاده میکرد و قطرات اشك دیدهٔ من فرو
میریزد ان روز عاشورا روزیست که همهٔ اقطار زمین غبار الود و تاریك شد و شدت مصایب همهٔ روی
زمین را بپیچید و آسمانها زلزله نمودند ارٰیق دماء الفاطمیّین بالملا فلو عقلت شمس النّهار
تخرّت خون فرزندان فاطمه در اشکارا و میان مردم ریخته شد پس اکر خورشید نهار این مصایب جان
کداز را تعقّل میمود هر اینه از اسمان فرود میامد بنفسی خدود فی التراب تعفّرت بنفسی جسوم

بالعراء تعرّت بنفسی رؤس معلیات علی القنا الی الشام تهدی بارقات الاسنة کونهای درخشنده
که در روی زمین غبار الود شدند فدا کرده میشوند بجان من و جان من فدای بدنهای نازنین باد که در بیابان
بیجامه ماندند و جان من فدای سرها باد که بلند شده بر سر نیزها باد که در سر نیزها منع کنندهٔ بسوی شام هدیه بردند بنفسی
شفاه ذابلات من الظماء و لم تحظ من ماء الفرات بقطرة بنفسی عیون غائرات سواهر الی
الماء منها نظرة بعد نظرة بنفسی من ال النّبیّ حرائد حواسر لم تعرف علیهم بسترة جان من فدای
لبهای خشك شده از تشنکی باد که هرکز بقطرهٔ از آب فرات لذت و حظ نبردند جان من فدای دیدها باد که از دنیا
رنج و محنت و تشنکی و کرسنکی فرو رفته پیوسته در شبها بیدار بود ند بسوی اب از ان دیدها نظری بعد از
نظری داشت و جان من فدای زنان و دختران صاحب عفت و پریکیان سرادق عصمت و طهارت باد که از ال پیغمبر
خدا بود ند و هرکز بسا تری برایشان لحاظ نکردند این ابیات بعد از این بتفصیل دیکر خواهد امد انشاء الله
در مناقب از ابی الفرج بن جوزی این ابیات را نقلکرده است الحسین و المبعوث جدّك بالهدی قسما یکون
الحقّ فیه مسائلی لو کنت شاهد کربلا لبذلت فی تنفیس کربك جهد بذل الباذل و سقیت
حدّ السّیف من اعدائکم جللا و حدّ السّمهری الذّابل لکنّنی اخّرت عنك لشقوتی فبلابلی بین
الغریّ و بابل ان لم افز بالنّصر من اعدائکم فاقلّ من حزن و دمع سائل جلل بر وزن فرس به
معنای امر عظیم و حقیر است که از قبیل اضداد میباشد چنانکه مصنف ره فرموده است و شاید بر وزن
صرد باشد که جمع جلّه بر وزن ربّه بمعنای امید کبری و مصیبت عظمی است سمهری بر وزن جعفری نیزهٔ بلند تیز محکم و
متین است که منسوبست بسمهر نام که در صنعت نیزه مهارت و حذاقت داشت و زنش ردینه نام نیز نیزه درست میکرد
که اهل رمح ردینی میکویند نسبت نیزه را بان زن میدهند ذابل نیزهٔ نازك تیر چسبنده را میکویند بلابل بفتح
دو باء موحّده بمعنای شدت هموم و حزنها است بابل نام شهریست در زمین عراق عرب بنا بقول بعضی نمرود مردود
جناب ابراهیم علیه السلام را در آنجا باتش افکند حاصل معنای ابیات اینست ای حسین قسم بوجود یکه بهدایت و رستکاری
مبعوث کردید که عبارت از خدا پیغمبر جدّ بزرکوار تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد بان قسمی که همهٔ مسایل
من در ان حق و درست میباشد و هرکز دروغ در ان قسم نمیشود که اکر در بیابان کربلا حاضر میشدم در کشف
و دفع مصیبت و اندوه تو غایت جدّ و جهد و سعی و کوشش با ذل و فدا کنندهٔ جان خود در محبت تو بکار میبردم
و جان خود را فدای جان تو میکردم و از تیزی شمشیر تیز بدست دشمنان از شربت ناکوار مرك سیراب کشتم
و از جام تیزی شمشیر دشمنان شما شربتهای مصایب جانکداز را آشامیده سیراب جام بلا و مصیبت میشدم و بتیزی
نیزهٔ تیز بلند محکم مرك خیز شربت شهادت را انجام سعادت نوشیدم لکن بجهت بی سعادتی و شقاوت خود
از تو موخر شدم پس پیوسته سوزش حزن و اندوه من در میان غری که عبارت از نجف اشرفست و بابل دل مرا میسوزاند
اکرچه بنصرت و یاری شما از جهاد دشمنان شما بمرتبهٔ فیض و درجهٔ فوز نرسیدم پس اقل چیزی که از دست
من میاید عبارت از حزن و اندوه دل و ریختن اشك جاریست که پیوسته باید در مصیبت شما بعمل بیارم
چند بیت دیکر از همان شاعر یا از شاعر دیکر در کتاب مذکور منقولست یا حرّ صدری یا لهیب الحشا
انهدّ کنیا آخی و القوی کنت اخی رکنی و لم یبق لی ذخر و لا رکن و لا ملتجی یعنی ای سبب حرارت سینه
من و ای اتش شعلهٔ اندرون من رکن و قوای باطنی و ظاهری من ای برادر بزرکوارم منهدم و خراب شد و بی
من بعد از تو نه ذخیره و نه رکن و نه پشت پناه و داد رس ماند و کنت ارجوك فقد خاب بی ما کنت ارجوه
فخاب الرّجا پیوسته در هر شدت و مصیبت امیدوار تو بودم انچیزی که امیدوار او بودم از او نا امید کردید
و امید و الرحمن بنا امیدی مبدّل کردید یا ابن امّی کو تاملتنی رایت منّی ما یسرّ العدی شاید همزهٔ ابن
ظاهر کنند و بدرج نیندازند وزن مصراع اول این بیت درست بیاید ای فرزند کرامی مادر مهربان من
اکر بحال زار من تامل نمایی و بر مصایب من نظری بکنی هر اینه در حالت من پریشانی و مصایبی ببینی که دشمنان
از مصایب شاد و خرّم نماید حلّ باعدائك ما حلّ بی من الم التّسیر و ذلّ السّبا انچیزی که از الم
رنج سفر و ذلت اسیری بر من وارد شد بر دشمنان تو وارد شود این ابیات در ظاهر نظر از زبان حال
جناب زینب خاتون کفته شده باشد و دو بیت دیکر محتمل است که از زبان شاعر باشد یا از زبان حال جناب

زینب این دو بیت را گفت یا شفیعی أنا أفدیك من یومك هذا وأكون الفدا ولا أمنا إذا العیش یا سیدی
ما عشت من بعدك أو أذقنا ای شفیع روز حسرت و شدت و جرایم اعمال من جان خود را از روز کشته شدن
تو فدا سازم و من فدای جان عزیز تو باشم ای سید و آقای من هرقدر یکه بعد از تو در دنیا زنده باشم زندگانی
و عیش بر من گوارا نخواهد شد خواه زنده شوم یا در زیر خاك مدفون باشم تفاوت بحال من بی تو ندارد و
چند بیت دیگر مانند ابیات گذشته در کتاب مذکور منقول است یا من رأی حسینا شلوا لدی الفلاة
والرأس منه عال فی ذروة القناة وزینب تنادی قد قتلوا اخواتی یا جد لو ترانا اسری مهتکات
ای کسیکه حسین را در بیابان با بدن پاره پاره و استخوانهای شکسته و خورد خورد دیده است در حالتیکه
سر از بدنش جدا شده بر سر نیزه بلند گشته و جناب زینب خاتون با دل بریان و دیده گریان ندا مینمود که
حمایت کنندگان ما را کشتند ای جد بزرگوار آرزو دارم که کاش ما را در قید اسیری میدیدی که هتك حرمت ما را
نمودند مراد از ندا که در یا من رأی حسینا هست از کلام معلوم نشد محتمل است که در اواخر این ابیات ابیات دیگر
داشته باشد که روایت نکنند و محتمل است که مراد از منادی خدا بوده باشد بنابراین کلام بدینمنوال جاری میشود
ای خداوندگار بصیر که حسین را در بیابان بلا با تن پاره پاره دیدی لعنت خود را بر ستمکاران و قاتلان آن امام
انام نما و ایشان را بعذاب دردناك معذب فرما و محتمل است که مراد از منادی همان کسانی بوده باشند که آنحضرت را
کشتند یعنی ای کسانیکه حسین را در چنین حالت دیدند و استغاثه جناب زینب را شنیدند و هرگز ترحمی نه
کردند لعنت خدا بر شما باد یا مراد مطلق مخاطب باشد که نعش مبارك آنحضرت را در آنحالت دیده شود یا مراد از دیدن
دیدن دل باشد نه دیدن بچشم پس بنا باین دو تقدیر سیاق کلام چنین افاده میکند که ای کسانیکه آنحضرت را بآنحالت
دیده و دانسته قطرات اشك بر روی خود جاری کن والله اعلم بحقایق ما لم نعلم مصنف ره فرموده است که در بعض
مؤلفات متاخرین دیده ام از دعبل خزاعی روایت کرده است که روزی در ایام ماه محرم وارد خدمت سید و مولای خود
جناب علی بن موسی الرضا علیهما السلم شدم دیدم آنحضرت با جماعتی از شیعیان کرام خود نشسته مانند اشخاص
حزین و غمگین و اندوهناك بهم و چون نظر مبارك آنحضرت بر من افتاد و دید که وارد مجلس شریف گردیدم از روی
التفات و لطف برای من فرمود مرحبا بتو ای دعبل مرحبا بناصر و معین ما بدست و زبان خود بعد از آنکه مرا در
میان امثال و اقران بزیب و زیور این خلعت بیبهای لطف و مرحمت سرافراز و سربلند نمود مرا در نزد مبارك جا قرار داد
و در نزد آنحضرت نشستم فرمود ای دعبل دوست دارم که شعری چند بخوانی زیرا که این روزها روز حزن و اندوه
است بر ما که اهلبیت رسالت هستیم و ایام سرور و شادیست برای دشمنان ما خصوصا برای بنی امیه فرمود
ای دعبل کسیکه بر مصیبت ما گریه نماید یا دیگری را بگریاند هرچند یکنفر باشد اجر و ثواب او برای خدا
لازم میشود ای دعبل کسیکه دیده او در مصایب ما اشکریزان شود و گریه نماید بر ظلم و ستمی که از دشمنان
ما بما رسیده است خداوند عالمیان حشر او را در زمره ما خواهد نمود ای دعبل کسیکه بر مصیبت جد
بزرگوارم جناب امام حسین علیه السلم گریه کند البته خداوند عالمیان گناهان او را آمرزیده خواهد فرمود چون
آنحضرت این را فرمود از جای خود برخواست پرده میان اهل مجلس و اهل حرم محترم خود آویخته و اهل کرام خود را
در پس پرده نشانید بجهت اینکه بر مصیبت جد بزرگوار خود شان جناب امام حسین علیه السلم گریه نمایند بجانب خود
برگشت فرمود ای دعبل در مصیبت جناب امام حسین علیه السلم مرثیه بگو پیوسته تو ناصر و معین و مادح
ما هستی هرقدر یکه در دنیا زنده باشی هرقدر یکه قدرت داری از یاری و نصرت ما تقصیر نکن دعبل میگوید
پس من گریستم و قطرات اشك بر روی خود جاری نمودم و شروع کردم بخواندن این ابیات أفاطم لو خلت الحسین
مجدلا وقد مات عطشانا بشط فرات إذا للطمت الخد فاطم عنده وأجریت دمع العین فی الوجنات
محتمل است که لو در لو خلت برای تمنی بوده باشد و میشود که برای لو شرطیه باشد یعنی فاطمه زهرا اگر حسین خود را
با تن پاره پاره در روی خاك تصور نمودی و چنین حالت را خیال کردی که هنگامیکه در کنار نهر فرات لب تشنه
شربت ناگوار مرگ را چشید در چنین وقت ای فاطمه در نزد نعش مبارك او طپانچه بخد شریف خود میزدی
و قطرات اشك را بر رخسار خود جاری مینمودی أفاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی نجوم سماوات بأرض فلاة
ای فاطمه ای دختر بهترین عالمیان از جای خود برخیز و ندبه و ناله نما بر مصایب جانگداز ستارگان

درخشنده آسمانها که با بدن پاره پاره در روی خاك گرم زمین بیابان کشته افتاده اند قبور بکوفان وأخری بطیبة وأخری
بفخ نالها صلواتی قبور ببطن النهر من جنب کربلا معرسهم فیها بشط فرات مترجم میگوید از برای مصنف ره
کتاب کوچك مختصری هست که در شرح این ابیات دعبل نوشته است و در اول آن کتاب که بلغت فارسی ترجمه این
ابیات را نموده است فرموده تصانیف دعبل خزاعی مشهور است و آن بزرگوار از شیعیان اهلبیت رسالت و مداح
امام ثامن جناب علی بن موسی الرضا علیهما السلم بوده در کتاب خلاصه علامه ره گفته است که دعبل خزاعی در میان اصحاب
ما مشهور است و حال او در کمال ایمان و علو مرتبه است و عظمت او معلوم است و شیخ نجاشی نیز او را مدح کرده است
و تصانیف او را در فهرست خود ذکر نموده است و سند خود را متصل کرده است باو و شیخ ابن بابویه و شیخ کشی و علی
بن عیسی رضوان الله علیهم این قصیده را و متعلقات آنرا روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن بابویه در عیون اخبار الرضا
علیه السلم روایت کرده است این بود عبارات مصنف ره در کتاب مذکور و در شرح این دو بیت نوشته است که مراد
از کوفان کوفه است قبرهائی که در کوفه و نجف هستند عبارتست از قبر شریف جناب امیرمؤمنان علیه السلم و از قبر بعضی از
اولاد ائمه علیهم السلم که در کوفه و حوالی کوفه میباشند و قبرهائی که در مدینه طیبه اشاره است بمرقد منور حضرت سید انبیاء و سند
اصفیا صلی الله علیه و آله و مضجع معنبر فاطمه زهرا علیها السلم و ضرایح مقدسه ائمه بقیع علیهم السلم و مابین
سادات عظام که در آن بلده طیبه مدفون اند و فرموده است که فخ نام موضعی است در نزدیکی مکه معظمه که اهل
از انجا محرم میگردند و فرموده است که مجمل قضیه فخ آنست که حسین پسر علی پسر حسن سیم پسر حسن دوم پسر جناب
امام حسن مجتبی علیه السلم که مادر او زینب دختر عبدالله پسر حسن دویم بود در ایام خلافت موسی ملقب بهادی
چهارم خلفای بنی عباس خروج کرده در ماه ذیقعده سال صد و شصت و نهم هجرت در مدینه منوره خروج نموده مردم را
بیاری خود دعوت نمود ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین روایت کرده است که سبب خروج حسین مذکور آن
شد که هادی مردی شقی را از اولاد عمر بن الخطاب والی مدینه منوره کرد و آن عمری ملعون کار را بر سادات مدینه
سخت و تنك گرفت و بسیار اهانت و اذیت بر ایشان میرسانید چون در اوایل آمدن حاجیان بمدینه هفتاد نفر از
حاجیان داخل شدند و آن هفتاد نفر وسوسه کردند که حسین و سایر سادات خروج نمایند و گفتند ما نیز شما را یاری و نصرت
میکنیم حسین بوسوسه ایشان سایر سادات را جمع کرده که از جمله ایشان سه نفر پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن
ابیطالب علیهما السلم بود نام یکی از ایشان یحیی و دیگری سلیمان و سیمی ادریس و عبدالله پسر حسن سیم که او را افطس میگفتند
و ابراهیم پسر اسمعیل بن حسن که او را طباطبا میگفتند که سادات طباطبائی باو نسبت میرسانند و سایر سادات
و دوستان و آزاد کردگان و آشنایان خود را جمع کردند بیست و شش نفر از اولاد جناب امیرمؤمنان علیه السلم و ده نفر
از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم جمع شده خروج کردند چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و
افطس بر مناره بالا رفت و مؤذن را جبر نمود که حی علی خیر العمل را در اذان بگوید چون عمری ملعون این خبر را شنید گریخت
و از مدینه بیرون رفت و حسین در مسجد نماز صبح را با مردم ادا نمود و کسی از اولاد جناب ابیطالب تخلف از اجتماع
ایشان ننمود مگر حضرت امام موسی کاظم علیه السلم و حسن پسر جعفر پسر حسن سیم پس حسین بعد از نماز بر منبر آمده حمد و ثنای
الهی را بجا آورد و فرمود منم فرزند رسول خدا و بر منبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برآمده ام و در حرم جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را دعوت میکنم که بسنت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنید مردم را وعظ
مینمود در آنحال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع کرده بجهة قتال حسین بدر مسجد آمد و میخواست از بر
منبر خود فرود آید سید یحیی بن عبدالله شمشیری که در دست داشت بر پیشانی آن ملعون چنان زد که زره و خود و کلاه
او را برید و نصف سر او را قطع نمود آن ملعون از اسب بر زمین افتاد و بجهنم واصل شد و جناب یحیی بلشکر او حمله
نمود آنها رو به صفحتان رو بگریز نهادند و در آنسال مبارك ترك از امرای خلیفه بحج آمده بود چون داخل مدینه شد
خروج حسین را شنید در میان شب بهلرکسی بنزد حسین فرستاد که من نمیخواهم بجنگ تو مبتلا شوم و در خون سادات
شرکت شوم جمعی را بسر لشکر من بفرست اگرچه ده نفر باشند و این کار برای من بهانه باشد من بگریزم پس حسین جمعی
در میان شب بسوی لشکر او فرستاد مبارك با لشکر خود گریخته بسوی مکه معظمه رفتند و کلینی ره روایت کرده است
که حسین بمدینه طیبه متصرف شد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلم را ببیعت خود دعوت نمود حضرت فرمود
ای پسر عم من مرا به بیعت خود تکلیف منما پدر تو محمد بن عبدالله بن حسن پدرم حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

جز به بیعت خود در اوورود بر او لازم شد که امر چند به بگوید و حال آنکه نمیخواست بگوید فرمود یعنی خبر داد بانکه
کشته خواهد شد و بچه کونه کشته خواهد کردید و کی او را خواهد کشت اگر مرا نیز به بیعت خود تکلیف نمایی آنچه
که میدانم نخواهم گفت حسین عرض کرد که من از شما التماس میکنم اگر خواهی بیعت کن من شما را جبر نمیکنم اختیار با
شماست چون خواست که از مدینه بیرون رود بوداع جناب امام موسی کاظم علیه السلام رفت حضرت فرمود ای پسر
عم در این سفر کشته میشوی نیکو جنگ کن که در این کروه فاسقانی هستند که در ظاهر اظهار اسلام میکنند و در باطن
مشرک و کافرند فرمود انا لله و انا الیه راجعون من نزد ولی مصیبت شما را از خدا میطلبم پس حسین بیرون رفت
چنانکه جناب امام موسی کاظم علیه السلام فرموده بود در فخ با کروه منافقان جنگ نمایان نموده با اصحاب خود در انجا
بدرجه شهادت رسیدند و در فخ مدفون شدند انتهی معرس بصیغه اسم مفعول اسم مکانست بمعنی لشکرگاه
و منزلگاه مسافران است حاصل معنی این دو بیت اینست قبرهای ایشان از یکدیگر جدا شدند قبری از ایشان
در کوفه و قبرهای دیگر در مدینه طیبه و قبری چند در فخ است درود بسیار برای قبرهای ستارکان فلک امامت
و ماهتابان آسمان نجابت برسد فتو رحنگ در مقابل نهر فرات از جانب کربلا هستند که منزلگاه و لشکرگاه
در آن سرزمین بنهر فرات بود توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفاتی الی الله اشکو
لوعة عند ذکرهم سقتنی بکاس الثکل والفظعات مصنف ره در شرح این دو بیت و بیت سابق در
کتاب مزبور فرموده است اندوه بسیار بر صاحبان قبر چندیست که واقع است در نزد یک نهر یکه در پهلوی کربلا
جاریست در آخر شب در آنجا نزول نمایند در وقت چاشت بنهر فرات میرسیدند و وفات یافتند و با لب تشنه در کنار
فرات شهید شدند چه بود اگر من در مصیبت ایشان پیش از مردن میمردم فرموده است مترجم میگوید که فرات
نهر بزرگیست که از پنج فرسخی کربلا معلا است و از آن نهر کوچکی جدا کرده بودند بکربلا می آمد و بکوفه میرفت
و بارانی کوفه از همان نهر بود و آن نهر همانست که بروی جناب امام حسین علیه السلام بستند و اثر آن نهر نزدیک قبر
منور جناب عباس ظاهر است و حضرت عباس آب را از آن نهر برداشت که برای لب تشنه کان اهل بیت رسالت ببرد کروه
اشقیا او را میان گرفتند و در حوالی همان نهر آن حضرت را بدرجه شهادت رسانیدند و از سایر شهدا در انجا دور
شده است و ابن علقمی که وزیر مستعصم است از علمای شیعه بود و باعث برطرف شدن مستعصم ملعون گردید که آخر
خلفای بنی عباس است چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون بکربلا تشریف آوردند آن نهر را
خطاب فرموده که ای نهر تو آب بر امام حسین شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و میلی باین سبب ابن علقمی
سد آن نهر را خراب نمود باعث خرابی کوفه گردید و از این است که آن نهر را نهر علقمی نامیدند زیرا که خراب
کننده اش او بود و غرض دعبل بیان زیادتی شناعت اعمال قبیحه آن کافرانست که با وجود آنکه سید شهدا و اهل
بیت او در پهلوی نهر کوچک و نزدیکی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع کردند تا آنکه همه با لب تشنه شهید
شدند بخدا شکایت میکنم سوختن دل خود را در وقت یاد کردن ایشان که بمن آشامید کاسه های ماتم زدگی و رسوایی
این بود انچه مصنف ره در معنی این سه بیت فرموده است در بعض نسخها والفظعات وارد شده است و در بعض نسخها
والقصعات وارد است معنی اولی امر بسیار شنیع و قبیح را میکویند والقصعات بمعنی کاسهای بزرگ است معنی بیت اول
اینست با لب تشنه در کنار نهر فرات جان خود را بجهان آفرین سپردند آرزو دارم که در میان ایشان پیش از وفات خود
میبودم و جان شیرین خود را در راه محبت ایشان بذل مینمودم معنی دویمی اینست سوختن دل خود را در هنگام یاد
آوردن مصایب جانکداز ایشان بخدا شکایت میکنم مرا بکاسه مصیبت و اندوه و کارهای شنیع و قبیح سیراب نمود
اذا فخروا یوما اتوا بمحمد و جبریل و القرآن و السورات و عدوا علیا ذا المناقب و العلی و فاطمة
الزهراء خیر بنات و حمزة و العباس ذا الدین و التقی و جعفرها الطیار فی الحجبات یعنی بزرگواران
بنی هاشم و سادات کرام از فرقه طاهره هنگامی که روزی مفاخرت نمایند بدیکری فخر کنند جناب محمد مصطفی
و جبرئیل و قرآن و سورهای قرآن که در شان آن بزرگواران و خانهای ایشان نازل شده اند میاد ند و ذکر می
کنند و در مقام فخر و شمردن مفاخر و مناقب جناب علی مرتضی که صاحب مناقب و فضایل و مقامات
بلند و مفاخرات پسندیده و جناب فاطمه زهرا که بهترین دختران پیغمبران و زنان عالمیان است و حمزه
سید شهدا و عباس صاحب دین و پرهیزکاری و جعفر بنی هاشم که در حجابات عظمت و در باغهای

بهشت پرواز کننده است میشمارند بعضی از علماء ضمیر جمع را که در اتوا و بعد از وی موجود است عبارت از بنی امیه گرفته
یعنی اگر میخواستند که مفاخرت نمایند بجناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فاطمه زهراء و علی مرتضی علیهما السلام
میکنند و این توجیه بسیار بعید و از اعتبار عقلی دور است اولئک مشؤمون هند و حربها سمیة من نوکی
و من قذرات هم منعوا الآباء عن اخذ حقهم و هم ترکوا الابناء رهن شتات در بعض نسخها با رفع هند وارد
بعض از آنها منصوب وارد شده است بنا بر اول هند بمنزله عطف بیان یا خبر مبتدء محذوف است و بنا بر دویم بمنزله
تمیز است بر مشؤمون یعنی این کروه اشقیا که عبارت از ملاعین بنی امیه است شوم و میشوم هستند از جهة شوی هند
و فرزندان کافران حربی و محاربان بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند سمیه زناکار بمادر زیاد بدکاران
احمقان و از نجسها و رجسهاست و این کافران پدران کرام ائمه انام علیهم السلام را از گرفتن حق خود منع کردند و فرزندان
اهل بیت رسالت را در کرو پراکندگی کذاشتند سابکیهم ما حج لله راکب و ما ناح قمری علی الشجرات
پیوسته در مصیبت اهل بیت رسالت گریه میکنم هر قدر یک سواران در راه طاعت خدا حج میکنند و تا قمریها در
درختان نوحه و نواسازند فیا عین بکیهم و جودی بعبرة فقد آن للتسکاب و الهملات یعنی بمصایب آن
بزرگواران گریه نما و اشک جاری کن زیرا که بتحقیق هنگام اشک ریختن و قطرات عبرات برای خود پی در پی
جاری کردن رسیده است بنات زیاد فی الحجر مصونة و آل رسول الله منهتکات و آل زیاد فی
الحصون منیعة و آل رسول الله فی الفلوات دیار رسول الله اصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن
الحجرات دختران نانجیبان زیاد حرامزاده در جامهای حریر و پردهای ابریشم مصون و محفوظ هستند و
فرزندان کرام جناب رسول انام بی چادر و بی احترام بودند و آل بی عفت و عصمت زیاد در قصرهای نیکو و
عمارتهای محکم از نظر ناظران ممنوع شدند و فرزندان کرام جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید اسیری در
بیابانها میکردیدند و خانهای ملایک پاسبان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از بزرگواران و جوانان
ساکنان خالی ماندند و فرزندان زنازادکان زیاد حرامزاده در حجرها ساکن شدند و آل رسول الله نحف
جسومهم و آل زیاد غلظ القصرات فرزندان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته از کثرت مصائب
و رنج و محنت شدید جسمهای نازنین ایشان ضعیف و رنجور است و نانجیبان زیاد نانجیب غلیظ و چاق
و فربه در خانهای آراسته هستند و آل رسول الله تدمی نحورهم و آل زیاد ربة الحجلات و آل
رسول الله تسبی حریمهم و آل زیاد آمنوا السربات فرزندان کرام جناب رسول انام گلوی نازنین ایشان
از ضرب شمشیر جفا و تیر کین کروه اشقیا خون میریزد و فرزندان حرامزادکان زیاد ملعون پرورده کان
حجلهای نیکو آراسته بودند حرم محترم فرزندان جناب رسول انام صلی الله علیه و آله و سلم دستگیر نانجیبان و اد
کافران بودند و پیوسته از ستم ظالمان خائف و ترسان شدند و فرزندان نانجیبان زیاد بدبنیاد دل آرام
و خاطر جمع هستند اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات هنگامی که
ستمکاران دشمنان ایشان بی گناه کشتند و از ایشان خون ایشان را بزمین ریختند دستهای ایشان از طلب خونهای
خود بسوی دشمنان کشیده نشد سابکیهم ما ذر فی الافق شارق و نادی منادی الخیر للصلوات و ما
طلعت شمس و حان غروبها و باللیل ابکیهم و بالغدوات پیوسته بمصایب جانکداز اهل بیت
رسالت گریه مینمایم مادامیکه آفتاب عالمتاب در افق آسمان ذره مینماید و هویدا میشود و هر قدری
که منادی خیر برای اقامه نمازهای پنجگانه ندا میکند و خورشید انور طلوع مینماید و وقت غروب وی میرسد
و پیوسته شبها و روزها بر حال زار ایشان ناله و گریه مینمایم مترجم میگوید مصنف ره در کتاب مختصر فارسی
خود که در شرح و ترجمه ابیات دعبل خزاعی نوشته است چند بیت دیگر نقل کرده است که ذکر بعض آنها
خالی از فایده نیست از جمله ابیات او روایت کرده است که دعبل گفت و قبر ببغداد لنفس زکیة
تضمنها الرحمن فی الغرفات و قبر دیگر از آفتابان فلک امامت در شهر بغداد واقع است که برای نفس طاهره
پاکیزه میباشد که آن نفس پاکیزه را خداوند رحمن برحمت خود پوشیده در غرفه های بهشت ساکن
نموده است و از ابن بابویه نقل کرده است که جناب امام رضا علیه السلام فرمود میخواهی در اینمقام دو
بیت دیگر به قصیده ات الحاق نمایم دعبل میگوید من عرض کردم بلی ای مولای من حضرت این دو بیت را

فرمود و قبر بطوس یا لها من مصیبة الحث علی الاحشاء بالزفرات الی الحشر حتی یبعث الله قائماً
یفرج عنا الغم والکربات یعنی قبر دیگر از فرزندان فاطمهٔ زهرا در شهر طوس میباشد چه بسیار مصیبت
دلسوز است پیوسته تا روز محشر این حسرت این مصیبت با ناله‌ها جانگداز اندر اندرون افروخته کرده تا
روزیکه خداوند عالمیان قایم آل محمد را برای انتقام مبعوث گرداند و با انتقام کشیدن از دشمنان غم و محنتها
از سینهٔ پر غصهٔ ما بزداید و بدلهای پردرد ما تسلی و شفا دهد بروایت مصنف ره در آخر این دو بیت
دعبل بیت دیگر اضافه نمود که بمنزلهٔ بیانست بساکن انقبر شریف علی بن موسی ارشد الله امره
وصلی علیه افضل الصلوات یعنی صاحب همان قبر شریف علی بن موسی علیهما السلام است خداوند
عالمیان امر او را با صلاح بیاورد و درود دنا معدود که بهترین درود و صلوات است برای او بفرستد و از
شیخ بن بابویه روایت کرده است که دعبل عرض نمود یابن رسول الله این قبریکه در طوس میباشد قبر کیست
حضرت فرمود قبر منست که روزها و شبها نمیگذرد مگر اینکه در شهر طوس قبر من محل تردد شیعیان
و زایران من میباشد که هر کس در طوس و غربت مرا زیارت نماید در روز قیامت در درجهٔ من خواهد شد
و خداوند عالمیان گناهان او را بیامرزد انتهی مصنف ره فرموده است در بعض مؤلفات بعض ثقات
معاصرین خود دیده‌ام که بعض مراثی در کتاب خود از علماء نقل کرده است دوست دارم که آنها را ایراد نمایم
از جملهٔ آنها قصیده‌ایست که از شیخ خلیعی نقل شده است لم ابک ربعاً للاحبة قد خلا وعفا
وغیره الجدید وانحلا کلا ولا کلفت صحبی وقفة فی الدار ان لم اشف صبا عللا ومطارح
النادی وغزلان النقی والجزع لم احفل بها متغزلا وبواکر الاظعان لم اسکب لها دمعا
ولا خلت نای وترحلا احمل فعل ماضیست بمعنا کرانی و خشکسالی است صب بمعنا آشفته و عشق
علل فعل ماضی است بمعنا مشغول کردن است والف وی برای الحاق است مطارح محتمل است که بضمهٔ میم
و فتحهٔ را بوده باشد باعتبار اینکه مصدر میمی است از باب مفاعله که بمعنا صحبت کردن همکنانست در مجالس
در مسائل مشکله و قصص و حکایات و مانند اینها اگر بفتحهٔ میم باشد باز در اینمقام بهمان معنا است که مذکور
شد نادی بمعنا مجلس است اضافهٔ غزلان بسوی نقا ظاهر از قبیل اضافهٔ موصوف بسوی صفت بوده باشد الجزع
بکسرهٔ جیم و سکون زاء معجمه اصل معنا با یا غوری یمنی است که در زبان ترکی کوز بونجی میگویند و شاید
بنوعی از مجاز مطلق جواهر مراد باشد یا اینکه آن جوهر یمنی مشابهت بسیار بچشم دارد از این بابت در اینجا
بنوعی از مجاز چشمان نیکوی محبوبان مراد باشد و شاید اینمعنا بمقام مناسبت زیاد داشته باشد یا بمعنا
سیلحت است اظعان با ظاء معجمه و فتحهٔ همزه جمع ظعینه بر وزن سفینه است که بمعنای هودج است که نوع
زنان در آن می‌نشینند و خلت بکسرهٔ خاء و تشدید لام بمعنا دوست حقیقی را میگویند ظاهر اینست که
معطوف باشد بضمیر مجرور که در لها موجود است و اعادهٔ حرف اگر در هنگام عطف کردن بضمیر مجرور
لازم باشد در اینجا بجهت ضرورت شعر اعادهٔ حرف جر نشده است و حال آنکه بعضی از افاضل اعادهٔ حرف جر
این نوع عطف را در نثر جایز دانسته است چنانکه در قول خدا تسائلون به والارحام بنا بقرائت جر و
الارحام که معطوفست بضمیر مجرور در کلمهٔ به وارد شده است چون در مرثیه‌ها اشعار متعارف است که پیش از
شروع بمقصود شعری چند مناسب مقام میگویند بعد از آن اصل مقصود را برشتهٔ نظم درآورند از اینجهة
این ابیات مذکور شده‌اند حاصل معنای آنها اینست هرگز گریان نمیشوم بر منزلی که از وجود دوستان
واحبا خالی گشته و گردش چرخ کجمدار و روزگار دون غدار آنرا تغییر داده و بادها آنرا بخرابی مبدل
ساخته است و پوسیدگی و خشکی واندکی دوستان در آن منزل هویدا شده اگر دل من از محبت مشغول کنند
و غالب شده شفا و تسلی نیابد برای آرام کردن دل خود هرگز دوستان و اصحاب خود را بجانه ایستادن و با من صحبت
داشتن تکلیف نمیکنم و با آن ایشان طالب نیم برای صحبتها و قصه‌ها و شعر گوی بمجالس و صید کردن آهوان
نیکو و سیلحت باغ و بوستان و ملاقات خوبان نیکو رویان و جواهر خوش نشان از روی مشقت و رنج
اشک ریزان نمی‌دیده گریان نخواهم شد و دختران خوش دهان برده کبان اشک دیده نمی‌ریزم و نه برای
درستی که از من دور شده و کوچ کننده باشد لکن بکیت لفاطم ولبنیها فدکا وقد اتت الحزن

الاولا یعنی بجهة هیچ چیز گریه نکنم لکن گریه میکنم بحالت زار و مصیبت جناب فاطمهٔ زهراء و بجهة ممنوع شدن
آنخاتون مکرمه از فدک هنگامیکه بنزد خاتم اول آمد اذ طالبته بارثها فروی لها خبراً یتلی فی المحکم
المنزلا چون پیش آن آمد که ارث خود را که از جناب رسول خدا مانده بود و رسیده بود از آن مطالبه نمود در
جواب آن مظلومه خبری از روی دروغ روایت کرد که آنخبر بحکم نازل شده از جانب خدا منافی بود و خبر دروغ
آن اینست ان الانبیاء لا یورثون مالا بل انما یورثون علما یعنی پیغمبران مال ارث نمیگذارند بلکه علم
یادگار میگذارند و این خبر با وجود مشهور بودن حال ناقل منافی محکمات آیات قرآنیه و نصوص کلمات
الهیه است که صریح آنها دلالت دارند بخلاف خبر مذکور بر فرض صدق خبر مراد اینست که پیغمبران مال
منال و ذخایر و کنوز ارث نمیگذارند مثل سایر مردم نه اینکه هر چه از ایشان بماند بفرزندان ایشان نمیرسد
حاشا و کلا که چنین باشد زیرا که صریح آیات و عموم کتاب منافی اینمدعا است یخفی لها وجوبها فرحی وقد
حملت من الاحزان عبئاً مثقلا عبء بمعنا بار گرانست حسرت و اندوه من بر حالت زار و مصیبت بیشمار آن
خاتون معظمه در حالتیکه از دنیا مصایب بیشمار و ستمهای ظالمان بلکه کاخ جور بینش زخم‌دار بوده از اندوه
بیشمار بار دنیا گران جمع نموده بود وقد اغتدت منفیة و حمیتها متطیرا بکائها مستقلا از حق ثابت
و ارث لازم خود ممنوع گردید و ناخوشی و مرضش از دنیا مصائب بمرتبهٔ شدت داشت که هر کس ناخوشی او را
مشاهده نمود تطیر میکرد و به مردنش فال بد میزد پیوسته بگریه او مرضش گران میگشت و زیاده میشد
تخفی تفجعها و تخفض صوتها وتظل نادبة اباها المرسلا پیوسته سوختگی جگر خود را مخفی میداشت
و صدای ناله و فغان خود را آهسته مینمود و ناله جانگداز خود را از دشمنان پنهان میداشت و پیوسته در مصیبت
پدر بزرگوار مرسل خود ندبه و ناله میکرد تبکی علی تکدیر دهر ما صفی من بعده و قفر عیش ما حلا
بعد از پدر بزرگوارش به تغییر زمانهٔ غدار و مکدر ساختن چرخ کجمدار حالت شادی و سروریکه از مصائب
صاف و نیکو بود میگریست و بر خوبی عیش و زندگی که هرگز شیرین و خوشگوار نگردید ناله میکرد این معنا بنا بر آن
که ما نافیه بوده باشد و حلا از حلاوة باشد و محتمل است که ما اصلی باشد که اسم فاعل است از محل بمعنا زایل
شدنست یعنی خوبی عیشی که زایل گردید بعد از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله لم انسها اذ اقبلت فی
لمة من قومها تروی مدامعها الملا وتنفست صعدا ونادت ابها الانصار یا اهل الحمایة
والکلا الف و لام الانصار باید آخر مصراع اول خوانده شود بجهة درست آمدن میزان شعر صعداء بضمهٔ صاد
آه کشیدن طولانی است یقال تنفس صعداء ای طویلا کلا بکسرهٔ کاف و فتحهٔ وی بمعنا حفظ و حراست است یعنی
فراموش نمیکنم حالت آنخاتون مکرمه را هنگامیکه در میان زنان خویشان خود رو بسوی گروه منافقان نهاد در حالتیکه
سیراب مینمود سیلاب اشک چشمش فضا و مجلس و چادر را سیراب مینمود و آه سرد طولانی میکشید و گروه انصار را
باین نحو ندا مینمود که ای انصار و ای اهل حمایت و حراست اترون یا نجب الرجال وانتم انصارنا و حماتنا
ان نخذلا آیا نگاه میکنید و روا و سزاوار میدانید ای نجیب و شایستگان مردان که ما اهل بیت رسالت در
میان گروه منافقان خوار و تنها بمانیم و حال آنکه یاوران و حامیان ما بودید ملی و ما لدعی تیم ادعی ارثی
وضل مکذبا و مبدلا اعلیه قد نزل الکتاب مبینا حکم الفرائض ام علینا نزلا دعی بروزن
غنی کسی را میگویند که نسبی را برای خود نسبت دهد و حال آنکه از آن نسبت نباشد یعنی از زنا زاییده شود
و تیم بفتحهٔ تاء و سکون یاء قبیلهٔ ابو بکر است و آن قبیله منسوبند به تیم که جد ابو بکر است که عبارت از
تیم بن مره یعنی مرا با دعی تیم چکار است که ارث مرا که از پدرم مانده است ادعای کند و غصب نماید گمراه
گردید در حالتیکه مرا تکذیب کند و آیات قرآن تصدیق نمینماید و گفتهٔ رسول خدا را صلی الله علیه و آله
بدروغ نسبت میدهد و شریعت او را تغییر و تبدیل مینماید یا این حکم خلاف شریعت که از او سر زده است برای
او در حکم باطل خود کتابی از خدا نازل شده است که احکام فرایض و شرایع مواریث را بیان کرده است یا کتاب
خدا بما نازل شده است ام خصه المبعوث منه بعلم ما اخفاه عنا کی نضل و نجهلا ام انزلت
ای یمنعی ارثه قد کان یخفیها النبی اذ تلی ام کان فی حکم النبی وشرعه نقص فتممه الغوی
و کملا ام کان ذنبی غیر دین ابی فلا میراث لی منه ولیس له ولا ولا بفتحهٔ واو بمعنا مالکیت

وقرابت است یعنی یا پیغمبر فرستاده دعی تیم از کتاب خدا بدانستن چیزی که آنرا مخفی و پنهان داشته است مخصوص
نموده است و برما آنرا انفرموده است تا اینکه ما در پی بغیر راه هدایت راه برویم و بضلالت بیفتیم یا اینکه آیات
چند از خدا بممنوع شدن من از ارث پدرم وارد و نازل گشته اند که جناب رسول خدا در هنگام تلاوت قرآن آنها را
مخفی داشته است یا اینکه در حکم و شرع پیغمبر صلی الله علیه و اله نقصانی داشت که این گمراه و طاغی تیمی آنرا تمام
و کامل نمود یا دین من غیر دین پدرم هست پس از این جهت مرا از پدرم میراثی نباشد چنانکه قاعده اینست که کافر
از مسلمان ارث نمیبرد و برای پدرم خویش مسلمانی نیست که باید ارث او را دیگران مالک بشوند قوموا
بنصری انها الغنیمة لمن اعتدی لی ناصرا متکفلا واستعطفوه وخوفوه واشهدوا ذلی له وجفاه لی
بین الملا ان لج فی سخطی فقد عدم الرضی من ذی الجلال والعقاب معجلا او دام فی طغیانه فقد اقتنی
لعنا علی مر الزمان مطولا ای گروه انصار یاری من برخیزید بدرستیکه نصرت من برای کسیکه مرا ناصر و معین
و کفیل شود غنیمت است و دعی تیمی را از ستم خود برگردانید و او را تخویف نمائید و بترسانید و ذلت مرا
بجهت او حاضر و شاهد باشید جفا نمودن او را برای من در میان مردم گواه باشید اگر در سخط و غضب کردن من اصرار
و ابرام نمود بتحقیق خوشنودی از خداوند صاحب عزت و جلال معدوم و نایاب شد و بر عذاب و عقاب دائمی تعجیل
نمود یا در طغیان و عناد خود برقرار و ثابت گردید برای من در طغیان خود ضرری ندارد زیرا که بتحقیق لعنت
طولانی و دور و دراز بر خود شد در مرور زمان و گذشتن روزگار کسب و جمع کرد این المودة والقرابة یا ذوی
الایمان ما هذا القطیعة والقلا کجاست مودت واجبه و محبت لازمه و قرابت و خویشی ما از جناب رسول
خدا صلی الله علیه و اله که خداوند عالمیان مودت و محبت خویشان جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله را
اجر نبوت و رسالت قرار داده است فرموده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی کجاست عمل
کردن و بجا آوردن این مودت لازمه را ای صاحبان ایمان و چه چیز است اینگونه کردن قطع صله رحم پیغمبر خدا
صلی الله علیه و اله دشمنی با ایشان افهل عسیتم ان تولیتم بان تمضوا علی سنن الجبابرة الاولی یا بجهة
اعراض شما از نصرت و یاری ما امیدوار شدید باینکه بطریقه و رفتار ستمکاران و گذشتگان و ظالمان ماضین
راه بروید و تنکبوا نهج السبیل بقطع ما امر الاله عباده ان یوصلا شاید تنکبوا بصیغه فعل مضارع
مخاطب بوده باشد که نون جمع بجهت ضرورت شعر بیفتد و تاء مضارع بجهت جواز حذف یکی از دو تا چنانکه متعارف است
یعنی از راه راست واضح شریعت منحرف شدید بجهت قطع کردن و بریدن چیزیکه خداوند عالمیان بندگان خود را
امر نموده است که آنرا وصل نمایند یعنی صله رحم اهلبیت رسالت و مودت و یاری ایشان بنا بصیغه فعل ماضی
معنا واضح است ولقد ازلکم الهوی واجلکم دار البوار من الجحیم وادخلا بتحقیق هوا و خواهش نفوس
شما شما را از راه راست شریعت و جاده مستقیم دین گمراه نمود و شما را بخانه خواری و هلاکت از جهنم وارد و
داخل نمود ولسوف یعقب ظلمکم ان تترکوا ولدی بمضاء الطفوف مجدلا وفی فتیة مثل
البدور کواملا عرض الحداث بها فاضحت افلا و در بعض نسخها وفی فتیة که جمع فتی بمعنای جوانست و دنا
که این ظلم و ستم شما که امروز بر من روا داشتید عقب انداز دو یادگار بگذارد اینکه فرزند عزیز مرا در روی
خاک گرم بیابانهای کربلا افتاده و زخمدار و خون آغشته میگذارید در میان گروهی از شایستگان و جوانان
نیکوکاران که ایشان مانند ماه های چهارده شبه کامل و تمام باشند و درخشنده میشوند که ایشان را در آن بیابان
در یاری فرزندم بهلاک و غروب عارض میشود پس مانند خورشید نور در افق مغرب و عقده کسوف غروب
گرفته میباشد واقوم من خلل اللحود حزینة والقوم قد نزلت بهم غیر البلا ویروعنی نقط القنی بجسوم
ویسوءنی شکل السیوف علی الطلا از میان لحد قبرها با دل حزین بر میخیزم در حالتیکه یاوران فرزند مرا
حوادث تغییر یافتن و کهنه شدن عارض و نازل شده باشد و نقطهای جانیزه ها و سوراخ نمودن آنها در جسم
بزرگواران مرا میترساند و شکل شمشیرها در بدن و قالب ایشان مرا غمگین و بدحال میسازد فاقبل
النحر الخضیب وامسح الوجه الترب مضمخا و مرملا پس از گلوی خون آغشته میبوسم و بر روی خاک
و خون آلوده مسح میکنم ویقوم سیدنا النبی ورهطه متلهفا متاسفا متقلقلا فیری الغریب
المستضام النازح الاوطان ملقی فی الثری ما غسلا سید و آقای ما جناب رسول خدا صلی الله

علیه

علیه و اله و خویشان او با دل دردناک و قلب حزن ناک و حسرت و لرزه بر میخیزد فرزند غریب ستم زده لب تشنه دور
از اوطان خود را در روی خاک زمین بی غسل بی کفن می بیند وتقوم آسیة وتاتی مریم ویبکین من کرب بعرصة
کربلاء آسیه از قبر خود برخیزد و مریم میاید بجهت حزن و اندوه من در عرصه گاه کربلا گریان و نالان میشوند
ویطفن حولی نادبات الجن اسفا وما علی یفضن دمعا مسبلا میگردند باطراف من نوحه و ناله کنندگان
زنان جن از درد دلسوزی و محبت بر من و پی در پی از دیده ها اشک ریزنده جاری سازند وتضج املاک
السماء لعبرتی وتعج بالشکوی الی رب العلی ناله و فغان نمایند ملایک آسمانها بجهت اشک دیده و گریه
من در مصیبت فرزند خود و فریاد و استغاثه کنند بدرگاه پروردگار صاحب عزت و رفعت
واری بناتی یشتکین حواسرا هتب المعاجر والهات ثکلا واری امام العصر بعد ابیه فی صفد
الحدید مغللا و معللا واری کریم مولی فی ذابل کالبدر فی ظلم الدیاجی یجتلی دختران بی
کس خود را می بینم که پا برهنه از غارت شدن معجرهای خود شکایت می کنند در حالتیکه واله حیران ناله و زاری
کنندگان میباشند بعد از پدر خود امام عصر یعنی سید سجاد را در زنجیرهای محکم می بینم که دست و پایش با غل و زنجیر
بسته باشند و رنجور و بیمار میشود و بامرض شدید خود مبتلا و مشغول می باشد و سر انور گرامی آرزو و امید
والی خود را در سر نیزه بلند مانند ماه انور چهارده شبه در تاریکیهای شبهای ظلمانی می بینم که درخشنده
و نور افکنده میباشد یهدی الی الرجس اللعین فیشتفی منه فؤاد بالحقود قد امتلی ویظل یقرع
منه ثغرا طال ما قدما ترشفه النبی وقبلا سر انور فرزند مرا برای رجس نجس کافر لعین هدیه می
برند سینه پر از کینه ها از آن کافر عنید بدیدن سر فرزندم شفا می یابد و پیوسته بدندان همان سر انور بچوب
نحس خود اذیت میکند غالبا از اوقات در زمان قدیم همان دندان مبارک را پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله
میمکید و میبوسید ومضلل اضحی یوطی عذره ویقول وهو من البصیرة قد خلا لولم یحرم
احمد میراثه لم یمنعوه اهله و تاولا از این بیت کلام ابتدای شیخ خلیع است میفرماید که گمراه کننده
صاحب ضلالت که از غایت جهالت و نادانی عذره خود را الکه میزند عذر خود را در تصحیح فعل قبیح کار
شنیع ائمه ضلالت و پیشوایان شقاوت خود را آماده و مهیا مینماید و میگوید و حال آنکه آن گمراه شده
راه هدایت و رستگاری از بصیرت و حقیقت شناسی خالی و عاری بود چنین سخن میگوید اگر جناب احمد مختار میراث
خود را از اهل بیت خود منع نمیکرد مسلمانان آن عصر ایشان را از میراث آنحضرت منع نمیکردند و کار قبیح ایشان را
باین عذر غیر مقبول و بهانه دروغی تاویل میکرد فاجبته اصر بقلبک ام قذا فی العین عدتک
تبصرة الجلا او لیس اعطاها ابن خطاب لحیدرة الرضی مستعتبا متنصلا اصر بکسر همزه
و سکون صاد بمعنای حبس و گناه است میفرماید در جواب چنین گمراه گفتم در دل تو گناه و بستگی و بار گران و در چشم
قذا و خس و خاشاک بوده باشد بصیرت گشادگی از تو بگذرد که پیوسته در نادانی و جهالت و قساوت قلب
بمانی آیا این معلوم و مشخص نیست که پسر خطاب فدک را برای آن خاتون مکرمه نداد بجهت حیدر کرار پسندیده
خداوند جبار در حالتیکه بر پسر خطاب عتاب کننده و از کار قبیح و ظلم شنیع و غصب کردن فدک بیزار
کننده بود و آنجناب پسر خطاب را در غصب کردن فدک و منع نمودن دختر جناب رسول خدا صلی الله
علیه و اله از آن سرزنش و ملامت میفرمود و امر مینمود که رد فدک نماید و از ستم خود بگذرد و مرتکب
آن کار قبیح نشود اتراه حلل ما راه محرما ام ذاک حرم ما راه محللا آیا گمان تو چیست
حلال مینمود چیزی را که اعتقاد داشت که آن چیز حرام است یا عمر حرام مینمود چیزی را که آنحضرت آنرا حلال
میدانست و میشود که ضمیر مرفوع در اراه اول بقرینه مقام بجناب رسول انام صلی الله علیه و اله برگردد
چنانکه در رد قول این احتمال نیز موجود است حاصل جواب اینست که شک و شبهه در این نیست که جناب
امیر مؤمنان در باب غصب فدک پسر خطاب را سرزنش میفرمود و امر میکرد که آنرا بجناب فاطمه علیها
السلام رد نماید اگر آنرا جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله بر جناب فاطمه علیها السلام حرام کرده
بود لازم میاید که امیر مؤمنان حلال نماید چیزی را که جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله حرام نموده با
و اگر جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله بدختر خود حلال فرموده بود لازم میاید که پسر خطاب حرام

نماید

نماید چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال کرده بود کار یکی از جناب امیر مومنان و پسر خطاب باطل میشود
در نزد خبیر بصیر عالم و دانا مسلمان حقیقی معلوم و مشخص است که باید کار پسر خطاب باطل باشد زیرا که
سرمایهٔ اصل فساد و صاحب بدعت و عناد بود و از امیر مومنان علیه السلام جز نیکویی و بزرگواری چیز دیگر
سر نزده است یا راکبا تطوی المهامه عیسه طی الرداء و تجوب اجواز الفلا عرج باکناف الغری
مبلغا شوقی و نادبها الامام الافضلا مهامه جمع مهمه و مهمه بمعنای بیابان وسیع دور و دراز را
میگویند اجواز ظاهر جمع جوز است که بمعنای وسط بیابان و میان راه و جادهٔ بزرگ است یعنی ای سواری که
بیابانها را شترانش مانند ازار و پیراهن و عبای پیچد و وسط بیابان را قطع نماید بر تلهای غری که عبارت
از زمین نجف اشرف باشد عروج نما و بالا رو در حالیکه شوق مرا برسانی و امام افضل امت را ندا کن
ومن العجیب تشوقی لمزار من لم یتخذ الا فوادی منزلا از امر عجیب و کار بسیار غریب است اشتیاق من
بمزار و قبر کسیکه جز دل من منزل دیگر اخذ نکرده است فاجلس وقل یا خیر من وطأ الثری واعز من
جارا واعذب منهلا لو شئت تمت بنصر بضعة احمد الهادی بعقد عزیمة لن تحللا ورمیت
اعداء الرسول بجمرة من حد سیفک حرها لا یصطلی لکن صبرت لان تقام علیهم حجج
الاله ولن تری ان تعجلا کیلا یقولوا ان عجلت علیهم کنا نراجع امرنا لو امهلا در بعض نسخها لو امهلا
وارد است و الف و لام الهادی از آخر مصراع اول خوانده شود میزان بیت درست میاید چنانکه ذال و راء و تاء لجمرة
از اول مصراع دویم خوانده شود در شعر سابق میزان مصراعین نیکو و درست میاید یعنی شتر خود را در زمین نجف
اشرف نگاه دار و بگو ای بهترین کسانیکه در زمین راه میروند و ای عزیزترین از جهت فریادرسی و شیرین و صافترین
ایشان از جهت محل آب و نیکوترین ایشان از جهت اخذ کردن آب خوشگوار دریای علوم ربانی که مردم احکام حتمیهٔ الهیه
و شرایع شریعت احمدیه را از همان سرچشمهٔ امامت و مشرعهٔ خلافت آب شیرین علوم دین مبین را میاشامند
ای مولای من اگر میخواستی و از جانب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور شدی هر آینه بنصرت و یاری پاره
تن احمد مختار هادی راه هدایت بر پا ایستادی بکرم عزیمت ثابت و شجاعت عالمگیر خود و عقد را محکم که هر
گز گره عزیمت تو کشادگی قبول نمیکند دشمنان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را و گروه منافقان را به
شعلهٔ شرربار و اخگر شعله ور شمشیر مرگ خیز خود میانداختی و آتش شرربار بجان ایشان میریختی که هرگز حرارت
و شعلهٔ وی خاموش نمیگردید لکن بامر الهی صبر را پیشهٔ خود نمودی بجهت اینکه براهین قاطعه و حجتهای ساطعهٔ
الهیه بر ایشان قایم و محکم و تمام شوند و هرگز به تعجیل کردن در دفع ایشان مصلحت ندیدی اگر در دفع ایشان
شتاب فرمودی فردای روز حساب میگفتند ما بقبح کردهٔ خود مراجعه نمودیم و بازگشت میکردیم لکن بما مهلت
ندادا از جهت قطع معاذیر و بهانهٔ ایشان صبر کردی و مهلت دادی که کفر باطنی را آشکار کردند و هرچه در دل
پر کینهٔ خود داشتند اظهار نمودند مولای یا جنب الاله و عینه یا ذا المناقب والمراتب والعلی احیاؤک
العظم الرمیم و ردک الشمس المنیرة والدجی قد اسبلا وخضوعها لک فی الخطاب وقولها یا قادر یا قاهر
یا اولا وکلام اصحاب الرقیم وردهم منک السلام وما استنار وما انجلی وحدیث سلمان ونصرته
علی اسد الفرات وعلم ما قد اشکلا لا یستفز ذوی النهی ویقل من ان یرتضی ویجل من ان یذهلا
اصحاب الرقیم عبارت است از اصحاب کهف و رقیم عبارتست از دو لوح که امر اصحاب کهف و حالات و اسلام ایشان
در آنها نوشته شده بود در بعض نسخها لا یستفز براء مهمله وارد است و در بعض آنها بزاء معجمه وارد است معنای
اولی اینست که حدیث سلمان و یاری کردن تو به شیر فرات و دانستن تو علم چیزیکه مشکل است از صاحبان عقل
و دانش فرار نمیکند و بر ایشان مخفی و مستور نمیشود و معنای دویم اینست که آنها صاحبان عقل و دانش را از جای خود
کنده نمیکنند و بر ایشان بعید نمیاید تفصیل حکایات این معجزات باهرات بعد از ترجمهٔ تمام قصیدهٔ شیخ خلیع
خواهد آمد انشاء الله ای مولای من و ای جنب خدا و عین او ای صاحب مناقب ظاهره و مراتب بالغه و صفات کامله
و مقامات عالیه زنده کردن تو استخوان پوسیده را و رد نمودن تو آفتاب عالمتاب را از افق مغرب بوسط
آسمان بعد از غروب هنگامیکه شب ظلمانی پردهٔ تاریکی را بروی زمین افکنده بود و خضوع کردن آفتاب
برای تو در خطاب و گفتن وی برای تو یا قادر یا قاهر یا اول و کلام اصحاب کهف و رقیم و رد نمودن

ایشان

ایشان جواب سلام را از تو و آنچه روشن و هویدا گردید از امامت و خلافت تو و حدیث سلمان و یاری کردن او بر شیر
فرات و دانستن مشکلها صاحبان عقل و دانش را از جای خود بر کنده و مضطرب نمیسازند و دل ایشان را تشویش و پریشان
نمیکنند بخیال اینکه این عجایب و غرایب چگونه از بنی نوع بشر صادر میشوند بلکه اینها را از مانند تو اندک میدانند
و از رضا و از واضح شدن براینها قلیل میشمارند و این غرایب چنان هویدا و ظاهر بودند که از غفلت کردن بزرگ
و جلیل میباشند چگونه روا میشود که اینها بر صاحبان عقل و هوش مخفی و پنهان شوند و حال آنکه دوست و دشمن
و همه کس میدانند که تو منبع غرایب و مظهر عجایب ولی خداوندگاری و از نهان حجت خالق یزدان بر همه عالمیان هستی
و نشناختن شان و بزرگواری امیر مومنان از مکر خدا و رسول برگزیدهٔ او و در شان او وارد است یا علی قد هلک
فیک اثنان مبغض قال و محب غال هو آیة الله فی الارضین و حجته علی العالمین و نوره و برهانه و یده و لسانه
و جنبه و عینه به رزق الوری و بیمنه ثبتت الارض والسماء و هو النبأ العظیم الذی یسئل عنه عباد الله یوم
القیمة والسفینة التی من رکبها فقد نجی و من تخلف عنها فقد هلک و الامام المبین و صاحب الحق الیقین
والامانة المعروضة علی السموات والارض والحجة البالغة و کلمة الله العالیة اخذ الاله لک العهود علی الوری
فی الذر لما ان بری وبلا ابتلا فی یوم قال لهم الست بربکم و علی مولاکم قالوا بلی خداوند
عالمیان بر مردم جهان عهد و پیمان گرفت در عالم ذر و بر امامت و خلافت تو از ایشان پیمانها اخذ نمود چون
فرزندان آدم مانند مورچگان دیده شدند و بر تکلیف امامت حتمی از ایشان عهد و پیمان گرفت و ایشان را بر
این تکلیف امتحان و اختبار نمود در روزیکه بر ایشان فرمود آیا من پروردگار شما نیستم و علی مولای شما نیست
گفتند بلی یعنی تو پروردگار ما و علی مولای ما میباشد مترجم میگوید اخبار در وجود عالم ذر از حد احصا بیرون است
لکن جمعی از علمای محققین قایل بر آن نشدند بلکه آن اخبار را بر دو وجه تاویل کرده اند وجه اول راجع بعلم خدا است
یعنی خدا بعلم ذاتی و قدیمی و محیطی خود بر احوال مخلوقات حادث خود خبردار و دانا بود گویا ایشان را تکلیف بر
امر مذکور نموده و ایشان جواب مزبور را داده اند و دویم عالم ذر را عبارت از این عالم مشاهده و تکلیف
دانسته اند قسما بوردی من حیاض معارفی وبشربی العذب الرحیق السلسلا ومن استجار لک من نبی
مرسل ودعا بحقک ضارعا متوسلا لو قلت انک رب کل فضیلة ما کنت فیما قلته متخیلا
او جئت بالخطر الذی اعطاک رب العرش کادوا وقالوا قد غلا سوگند یاد میکنم بوارد شدن
و حظ و نصیب خود از حوضهای آب صاف شیرین معارف خمسه و عقاید حقهٔ خود که عبارت است از توحید
ذات اقدس باری و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امامت و خلافت علی مرتضی و ائمهٔ هدی
علیهم السلام و معاد جسمانی و عدل خداوندگاری و باشامیدن آب شیرین سیراب کنندهٔ صاف خوشگوار خوشبوی
از مشرعهٔ احکام دین مبین و سرچشمهٔ شریعت آیین سید المرسلین و بر کسانیکه از تو فریادرسی و استغاثه نموده اند
از پیغمبران مرسلان و دعا و تضرع و توسل کرده اند باین چیزها سوگند یاد میکنم که اگر بگویم تو صاحب هر فضیلت
و منبع هر منقبت و معدن هر قرب و منزلت هستی در آنچه گفتم و گفته ام متخیل نمیشوم یعنی مانند کسی نمیشوم که
در حقیقت از دین اسلام بیرون رفته و کافر گشته بسبب غالی شدن لکن در صورت دین حق را بر خود بسته باشد
یا اینکه اظهار سازم آن امور عظیمه و آیات عجیبه را که پروردگار عرش برای تو کرامت فرموده است نزدیک میشود
که مردم بگویند که من غالی شده ام و در شان تو غلو نموده ام و بر کلام من ریشخند کنند فالیک من تقصیر عبد لک
عذره فکثیر ما انهی یراه مقللا بل کیف یبلغ کنه وصفک قائل والله فی علیاک ابلغ مقولا
ونفایس القرآن فیک تنزلت وبها اغتدی متحلیا متجملا عذر عبد تو بسوی تو منتهی میشود از
تقصیر خود بسیاری از مناقب و فضایل تو که با خر میرساند و بقدر قوهٔ خود بنهایت میرساند آنرا اندک می
شمارد بلکه چگونه نمیشود که کنه مناقب و فضایل ترا گوینده با خر میرساند خداوند عالمیان در مناقب و فضایل
تو کلام خود را بنهایت رسانده و مبالغه نموده است که بکلام شیرین و سخنان خوشگوار لطیف فصیح و بلیغ
مدایح و فضایل ترا در قرآن ذکر نموده است آیات مدح و فضیلت و کلمات رحمت و منقبت قرآن در
شان و بزرگواری تو نازل شده است و بسبب مدایح و تعداد مناقب تو قرآن زینت یافته و آیاتش
آرایش گرفته و صاحب زیب و زینت گشته است و تو صاحب و مالک دختران بکر معانی آیات قرآن و دقایق

نفایس

نفایس فروان هستی فاستجلها بکرا فانت ملیکها و علی هواک تجل من ان تجتلی پس کشف ظاهرها آنهارا
درحالتیکه دست کسی بدامان فهم آنها نرسیده است و بغیر تو بزرگ و مشکل میشود که کشاده و هویدا کردد
ولئن بقیت لانظمن قلایدا ینسی ترصعها النظام الاولا بجا شوکند اکر در روزکار زنده و باقی
بمانم هر اینه در مدایح و فضایل تو کردن بندها بر رشته نظم و ترتیب در آوردم که نظم و ترتیب دادن آنها
نظام اول را که در مدح و منقبت توست در پرده فراموشی میکذارد شهدالاله بانتی متبرء من حبتر
ومن الدلام و نعثلا وبرائة لخلیع من عصب الخنا تنبی علی ان البرا اصل الولا حبتر بروزن
جعفر بمعنای روباه حیله جو و مرد کوتاه قامت است دلام بروزن سحاب مرد سیاه رنک است ظاهر کنایه است
از مرد نانجیب فرومایه نعثل بروزن ثعلب پیر احمق است و نام یهودی است در مدینه که لبیار معاند و مخالف
جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله است بنا بقول بعض اهل لغت سینی را برای تشبیه کنند از دوشمنان جهت
بلند کردن این یهودی و سینی ظاهر است که تشبیه از جهت عناد است که مانند نعثل یهودی معاند جناب رسول
خدا صلی الله علیه و اله بود و در باطن خود با نعثل یهودی شرکت داشت یعنی خداوند عالمیان کواه است
برانیکه بدرستی من بیزار هستم از دو با حیله جو و فتنه انکیز سیاه دل و سیاه رنک است فرومایه نانجیب و از نعثل یهودی
که عبارت باشند از غاصب اول و دوم و سیم با ترتیب مذکور و بیزاری خلیعی که قائل این قصیده است از صاحب
هرزه کوی و مکاران ارباب منکرات و فواحش اشکار میساخت از اینکه بیزاری از دوشمنان اهل بیت اصل ولایت و
دوستی است یعنی اکر از دشمنان ایشان کسی بیزار نشود و لاف محبت زند مانند دیواری باشد که بنیانش خراب
شود و درختی است که در زمین بیخ و ریشه نیفکنده باشد که بصدمه اندک باد و باران شبهه و تشکیک بباد
فنا میرود **فایده است** در بیان بعض چیزها است که اجمال آنها در این قصیده کذشت اول آنها قول
شیخ خلیعی است که فرمود مولای یا جنب الاله و عینه در کلبیاری از اخبار وارد است که جناب امیرمومنان علیه السلم
جنب الله و عین الله و ید الله و لسان الله و قلب الله و اذن الله و وجه الله و باب الله است اشکال در این نیست
که ذات اقدس قادر بیچون منزه و مبرا است از جسم بودن و عرض و جوهر و هیچ کیفیت متکیف نمیشود و ازاو
است متکیف شدن جمیع کیفیات و محل اعراض تسعه نمیباشد و همه اینها از قدرت قاهره خداوند قادر
متعال بوجود و ظهور پیوندند و وحدت و اتحاد میان خدا و مخلوقات نیست و او است بی مثل و مانند خالق
موجودات و موجد کاینات و قایل شدن بیکی از اینها کفر و الحاد است چنانکه قول به جسمیت خداوند بیهمتا
ناشی است از فرقه مجسمه لعنهم الله و قول بوحدت و اتحاد ناشی است از فرقه صوفیه تعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا و هو الله سبحانه لا یدرک بالحواس و لا یعرف بالقیاس و لا یشبه بالناس معروف بالایات و
مشهود بالعلامات چون ذات اقدس باری تعالی منزه است از نقایص و محل نیست بحوادث پس برای او قلب نمیشود
که بان ادراک کلیات و جزئیات نماید و کوش نمیشود که بسبب آن بشنود و چشم نمیباشد که بجهت وی
چیزها را به بیند و جنب و دست و سایر اعضا و جوارح را بذات اقدس او راهی نیست و همه اینها از صفات ممکن و
محتاج است بلکه عالم است بکلیات و جزئیات نه بعلم عارضی بلکه بعلم ذاتی و بقدرت قاهره بیننده است
نه بچشم و شنونده است نه بکوش متکلم است نه بزبان پس مراد از جنب بمعنای جانب طاعت واجبه مفترضه است یعنی
امیرمومنان علیه السلم طاعت واجبه مفترضه خدا است که از بندکان خود اراده نموده است چنانکه در قول خدا
وارد است ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ای فی طاعة الله و کاه میشود که مراد از جنب الله امر الله
بوده باشد یعنی جناب امیرمومنان علیه السلم همان امر خدا است که بسوی بندکان خود متوجه است و کاه مراد از جنب الله
رحمت و قرب منزلت است که در پیش خدا برای بندکان خدا اماده کردیده است یعنی آنحضرت و سایر اهل بیت
عصمت و طهارت رحمت و قرب و منزلت خدا هستند هر کس طالب رحمت خدا باشد باید ایشانرا دوست دارد و
بولایت ایشان قایل بشود و از دشمنان ایشان بیزاری نماید و اطاعت ائمه انام کند و بر جبت و طاغوت و پیشوایان
ضلالت کافر کردد عین از انسان عضو مخصوص است و کاهی بمعنای دیدبان و پاسبان آنرا اطلاق میکنند اکر
از عین در قول جناب امیرمومنان علیه السلم انا عین الله معنای حقیقی وی مراد نشود که عبارت است از چشم
و عضو مخصوص در کلام تشبیه و استعاره هست یعنی من در میان مردم بمنزله چشم هستم برای خدا که

مطیعانرا می بیند و عاصیان را مشاهده نماید و دوست و دشمن را میشناسد و اکر مراد از عین دیدبان باشد پس مراد چیز
است که آنحضرت از جانب خدا دیدبان دین و پاسبان شرع و امین است که انرا از لشکر شقاوت اثر شیاطین انس و جن نکاه
دارد و مومنانرا از وساوس خناس لئیم و مکرهای شیطان رجیم میرهاند و ایشانرا از مهالک لغزشها و ارتکاب معصیتها
نجات داده از دریای ضلالت و شقاوت کشیده بساحل سعادت و رستکاری میرساند و این نحو تصرف در معنای ولی
نیز جاری است ید بمعنای دست عضو مخصوص است از انسان که غالبا شر دشمن را بان دفع میکند و کاه بمعنای نعمت مراد بشود اکر ید
برای آنحضرت اطلاق میشود چنانکه فرموده است ید الله فوق ایدیهم بمعنای عضو مخصوص استعاره شود و جهتش این میشود که
خداوند عالمیان بشمشیر آبدار آتشبار جناب حیدر کرار از کروه سرکشان کفار انتقامی کشد بزور بازوی آنحضرت
داد مظلومانرا از ستمکاران میکیرد پس جناب امیرمومنان علیه السلم مانند دست قدرت خداوند قهار است که ذخیره
شده است برای هنکام غضب قادر بیچون بر کروه ستمکاران دون و شمشیر برهنه خداوند متعال است بر دشمنان
دین مبین و اکر از معنای دویمی مستعار شود وجهش بسیار واضح است زیرا که آنحضرت نعمت واسعه خداوند رحمن است
برای بندکان و رحمت بالغه او است برای خلق عالمیان و رافت کامله او است برای مومنان در دنیا و آخرت و لسان که بمعنای
زبان است عضو مخصوص معروف است از انسان که آنچه در خاطر انسان خطور میکند از حوایج و مطالب بزبان خود اظهار
مینماید و آنچه در دل خود مرکوز میشود بکلام فصیح انرا آشکار میسازد از اسرار خود چون ائمه انام و جناب امیرمومنان
علیهم السلم ینابیع حکم الهیه و معادن احکام ربانیه و محال معارف رحمانیه و مصادر شرایع نبویه هستند از نفوس
شریفه ایشان بلسان الله تعبیر آمده بجهت این نکته دقیقه و حکمت غریبه عجیبه قلب از انسان محل اسرار و موضع مطالب
است و ایشان چون محل اسرار الهیه و معادن احکام دینیه هستند از انجهت از ایشان بقلب الله تعبیر کردید و اذن که به
معنای کوش است که انسان سخن دیکرانرا بان میشنود و کاه میشود که بنفس انسان اطلاق میشود بجهت انکه اطاعت کننده
و قبول کننده حق باشد با سلاح و رغبت چون خداوند عالمیان جناب امیرمومنان علیه السلم را در میان خلق بر بندکان
خود ولی امر نموده و پادشاه عالمیان فرموده است و او است از جانب خداوند رحمن حاکم عدل در میان رعیت و قسمت کننده
اموال خدا در میان فقرا با عدالت و بی حیف و تفاوت و فصل خطاب در هنکام قضا و او است محل امید و ارمساکین و
مومنین در وقت شدت و رخا و پناه بیچارکان در نازلات و ملمات و امیدوار مسلمانان در مهمات و مشکلات
و حکم کننده با عدالت و فیصل در خصومات و تیر شهاب و شمشیر برنده خدا است بر ظالمان و نعمت واسعه است
بر مظلومان و ان ولی حضرت باری در میان اهل عالم بنحوی حکم میکرد چنانکه خدا اراده داشت و راضی میشد پس
رجوع مردم بسوی مرد در حکم قضا و فرمان فرمای خداوند رحمن بمنزله رجوع کردن ایشان است بحکم و فرمان حق تعالی
کویا خدا شکایت مظلومانرا میشنید و از ستمکاران داد ایشانرا میکرفت پس آنحضرت بمنزله اذن و کوش
برای حی قیوم و اکر از معنای دوم اذن ماخوذ بشود پس وجه مناسبت بر واضح است و جایز است که اضافه برای محض تشریف
و تکریم بوده زیرا که آنحضرت کوش شنونده و حفظ کننده بود بر چیزهائیکه از جناب رسول یاد کرفت و شنیده بود
چنانکه در روایت رسیده است که چون این آیه نازل شد و تعیها اذن واعیة یعنی حفظ مینماید انهارا کوش حفظ
کننده پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود یا علی مراد از این کوش کوش توست از اینجهت آنحضرت را اذن الله
میکویند چنانکه در اخبار و فقرات زیارات وارده است و اکر مجازیت اذن از معنای دویم بشود وجه اطلاق اذن الله بر
آنحضرت بر واضح است زیرا که آنحضرت اطاعت کننده بود با وامر و نواهی خداوند عالمیان و قبول کننده بود فرمان
خدا را وجه انسان عبارت است از روی او و کاهی وجه را بمعنای سمت و جانب اطلاق میکنند مانند باب که بمعنای در است
که از ان بداخل خانه و مانند ان میرسند پس طریق راه هدایت و سبیل شبستان رستکاری و سعادت ولایت و اطاعت جناب
امیرمومنان علیه السلم و سایر اهل بیت رسالت است که بجز ولایت و اطاعت ایشان کسی را ممکن نیست که متصف باشد بدین
بدین مبین و بشرع آیین حضرت سید المرسلین بغیر ولایت و اطاعت ایشان ظفر یابد و بسعادت سرمدی فایز کردد و ممکن
است که از وجه الله دین و شرع مراد باشد چنانکه مقتضای اخبار است که در بیان قول خدا وارد شده اند کل شیء
هالک الا وجهه یعنی همه چیزها و موجودات نیست و نابود و هالک خواهند شد مکر وجه اقدس باری تعالی
بنا بمقتضای اخبار مراد از آیه شریفه چنین میباشد که جمیع بدعتها و مذاهب باطله و دینهای فاسده باطل و نابود
خواهند شد مکر دین خدا که از بندکان خود خواسته است یعنی ولایت و امامت اهل بیت رسالت همان دین

خداست که تا روز قیامت باقی و پایدار خواهد ماند و بقیه مذاهب باطله رو بنیست نابود و بی اصل خواهند گردید
دویم زنده شدن مرده است ببرکت و دعای آنحضرت چنانکه زنده کردن فرزند پیره زنی را که در جنگ صفین بدرجه شهادت
رسیده بود در کتب معجزات نقلکرده اند که مادرش از آنحضرت خواهش نمود و آنجناب دعا نموده آن فرزند پیره زن زنده شد
و چند نفر دیگر نیز نقلکرده اند سیم رد کردن آفتابست بعد از غروب نمودن وی و تفصیل این قضیه را مصنف
ره در بعض مجلدات بحار الانوار نقلکرده است و حاصلش اینست که چون جناب امیر مؤمنان علیه السلام از جنگ نهروان
عازم کوفه گردیدند هنگام مراجعت کذر آنحضرت از بیابانی افتاد فرمود این بیابان وادی شیطانست نماز عصر را
درین وادی ترک نموده تا هنگام بیرون رفتن از بیابان مذکور آفتاب غروب نموده ستارها شب تاریک ظاهر
و هویدا گردیدند و نماز عصر آنحضرت بخارج وقت مقرر افتاد پس بدست معجز نما اشاره بآفتاب نمود باز
در وسط آسمان برقرار گشته عالم را منور نمود حضرت نماز عصر را ادا نمود باز آفتاب غروب کرده ستارها
ظاهر و هویدا گردیدند در این روایت در ظاهر نظر قاصر اشکال رخ میدهد باین وجه چگونه ممکن میشود
که امام معصوم نماز را از وقت خود بتاخیر بیندازد بمحض اینکه این بیابان بیابان شیطانست در دفع این
اشکال دو وجه بنظر قاصر خطور میکند اول آنکه محتمل است در همان روز مکلف بنماز عصر نبوده باشد مگر
بعد از برگشتن آفتاب دویم آنکه محتمل است که نماز را بنحو اعجاز خوانده باشد و مردم مطلع نباشند و آنچه بعد از
برگشتن آفتاب خوانده باشد نماز دیگر و تکلیف دیگر بوده باشد خداوند عالمیان رد کردن آفتاب را آیت امامت
و برهان وصایت و ولایت آنحضرت فرماید تا اینکه هر کس هلاک و زیانکار شود از روی برهان و دلیل باشد و هر کس
زنده و رستکار شود از روی دلیل واضح و معجزه آشکار باشد والله العالم بالصواب چهارم تکلم نمودن
آفتابست در هنگام طلوع با آنحضرت سید نعمة الله بسند خود از شیخ صدوق ره از سلمان فارسی رضی الله
عنه روایت کرده است که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما ادا فرمود چون از سلام نماز
فارغ گردید فرمود کجاست فرزند عموی من و ادا کننده قرض های من و وفا کننده عهد های من کجاست علی بن ابی طالب
جناب امیر مؤمنان علیه السلام عرض نمود لبیک لبیک یا رسول الله چه میفرمائی آنحضرت فرمود یا علی میخواهی از
فضیلت تو برای تو نشان بدهم جناب امیر علیه السلام عرض نمود بلی یا حبیبی فرمود یا علی بصحن مسجد بیرون رو
چون آفتاب طلوع مینماید بر آن سلام بده پس آنجناب بنا بفرموده جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد
چون قرص آفتاب سر از مشرق افق بیرون آورد حضرت امیر علیه السلام فرمود سلام بر تو باد ای آفتاب ناگاه از قرص آفتاب
صدائی در آمد سلام بر تو باد ای اول و ای آخر و ای ظاهر و ای باطن یا من هو بکل شیء علیم یعنی ای کسیکه بر همه چیز
عالم و دانائی صحابه چون جواب سلام آفتاب را شنیدند همه خنده نمودند و عرض کردند یا رسول الله دیروز
فرمودی که اول و آخر از صفات خداست آنحضرت فرمود بلی اینها از صفات خدا هستند که شریک ندارند چنین خدائی که
مرده را زنده میکند و زنده را میمیراند همه چیزها در قبضه قدرت او است و خیرها و نیکیهاست و بر همه چیز قادر
و قاهر است عرض نمودند پس اینها چیست که از آفتاب شنیدیم یا علی خداست که برای او عبادت نمود حضرت فرمود توبه
استغفار نمائید اما مراد آفتاب از قول خود یا اول یعنی ای اول کسیکه بخدا و رسول او ایمان آورد و اما قول وی
یا آخر پس مراد آخر کسی است که بتهارا میشکند و مرادش از ظاهر اینست که دین خدا را بشمشیر خود ظاهر و هویدا
ساخت و مراد از باطن اینست که علوم مرا در سینه خود حفظ کرده است و اوست عالم و دانا بعلم و شریعت و عترت
بزرگوار خود سوگند یاد میکنم هیچ علمی خدا بمن یاد نداده است مگر اینکه آنرا بعلی تعلیم نموده ام تا آخر خبر
پنجم سخن گفتن اصحاب کهف و رقیم است اجمال این قضیه آنست که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب
امیر مؤمنان علیه السلام را با همراهی چند نفر از اصحاب خود بسوی غار اصحاب کهف فرستاد فرمود یکی یکی بر اصحاب کهف
سلام بدهید جواب سلام یکی از شما را رد نمایند پس بدانید که او وصی من و امام امت من است و از جمله ایشان هما
سه نفر بودند که غصب خلافت آنحضرت نمودند پس باعجاز جناب رسول خدا صلی الله و آله بساطی از آسمان فرود
آمد جناب امیر مؤمنان علیه السلام با چند نفر دیگر در روی همان بساط نشستند باد ایشانرا بزودی بمقام
اصحاب کهف رسانده همه ایشان سلام برای اصحاب کهف دادند جواب سلام نشنیدند چون جناب امیر مؤمنان
علیه السلام برای اصحاب کهف سلام نمود همان ساعت از ایشان جواب سلام در آمد و شهادت بر امامت و خلافت

آنحضرت

آنحضرت در محضر صحابه دادند پس بروی بساط سوار شده بمدینه برگشتند ششم نجات دادن آنحضرتست حضرت
سلمانرا از شیر و اصل این در کتب غیر معتبر وارد است و ظاهر آنچه نقلکرده اند پیش از تولد جناب امیر مؤمنان علیه السلام
اتفاق افتاده بود میباشد و این گونه تصرفات را پیش از ولادت ائمه علمای امامیه انکار کرده اند و روایات را حمل بر ضعف کرده یا
تاویل نموده اند که راجع میشود باینکه نجات بجهة توسل بانوار خمسه شده است و تفصیل این مطلب در مجلدات دیگر مذکور است
انتهی برگشتیم بر آنچه که در بحار مذکور است در کتاب بعض ثقات معاصرین مصنف ره دو تا قصیده دیگر از محمد بن
حماد ره نقلکرده است قصیده اول ابن حماد ره اینست مصاب شهید الطف جسمی انحلا وکدر من دهری وعیشی ما
خلا جایز است که ما در ما خلا ما موصوله یا موصوفه بوده باشد و جایز است که ما خل اسم فاعل شود که بمعنای گریزنده است
معنای بیت بنابر اول چنین است که مصیبت شهید کنار نهر فرات جسم مرا ضعیف و لاغر نمود و از روزگار و عیش آنچه بانی
و سرور و من آنچه گذشته است مکدر گردانیده تغییر داد بنابر احتمال دویم و از روزگار من شادی مرا مکدر نمود و سرور
دل مرا از من گریزان و دور گردان ساخت فما هل شهر العشر الا تجددت بقلبی احزان توسلنی البلی یعنی دیدم
سال هلال مصیبت انگیز ماه عاشورا ظاهر و نمایان نشد مگر اینکه حزنهای بیشمار در دل من تازه گردیده و
پوسیدگی و تغییر بکار ابر من یادکار نموده و پریشانی را بر من متکا ساخت واذکر مولای الحسین وما جری
علیه من الارجاس فی طف کربلا پیوسته یاد آوری میکنم از بیکسی سید و مولای خود جناب امام حسین علیه السلام
و مصایبی که از رجسها و صاحبان خباثت و گروه ضلالت بر آنحضرت در بیابان کربلا گذشت فوالله لا انساه
بالطف قائلا لعترته الغر الکرام ومن تلا الا فانزلوا فی هذه الارض واعلموا بانی بها امسی صریعا
مجدلا واسقی بها کاس المنون علی ظماء ویصبح جسمی بالدماء مغسلا بخدا سوگند هرگز حالت آن
مظلوم را فراموش نخواهم نمود که در بیابان نینوا بعترت ماهتابان کرام و اهل بیت نیکوکاران خورشید و پان
خود و اصحاب بزرگوار آن تابعان شایستگان میفرمود در هنگامی که وارد آن سرزمین بلا شدند نازل شوید در این
زمین و بدانید که من در اینجا کشته بخون خود آغشته خواهم گردید و در روی خاک گرم این صحرای پر آشوب با بدن پاره
پاره افتاده میباشم در این بیابان بلا از کاسه حوادث شربت ناگوار مرگ را خواهم چشید و بجام مرگ در حالت تشنگی
سیراب میباشم و جسم من بخون زخمهای بدن خود غسل داده و آغشته خواهد شد وفیهم له یدعوا اللئام تاملوا
مقالی یا شر الانام وارذلا الم تعلموا انی ابن بنت نبیکم ووالدی الکرار للدین کملا فهل
سنة غیرتها او شریعة وهل کنت فی دین الاله مبدلا احللت ما قد حرم الطهر احمد
احرمت ما قد کان قبل محللا حسرت و دریغ من بر حال زاران بزرگوار گشته گروه اشرار که قوم ناکسان و
لشکریان نانجیبان را خطاب نموده میفرمود در گفته من ای بدترین انام تامل و فکر نمائید آیا مکر ندانسته اید
که من فرزند دختر پیغمبر شما احمد مصطفی هستم و پدر من حیدر کرار است که بشمشیر آتش بار خود دین خدا را آشکار
نموده و برهان شرع آیین خاتم پیغمبران را در میان مردم کامل کرده حجت را تمام نمود با وجود این گشتن مرا
حلال دانسته اید آیا سنتی در میان شما تغییر داده ام یا شریعت را برهم زده ام آیا دین خداوند عالمیانرا تبدیل
و تغییر داده ام آیا چیزیکه طاهر مطهر احمد مختار حرام نموده بود من حلال کرده ام یا اینکه چیزیکه پیشتر حلال
بود من آنرا حرام نموده ام فقالوا له دع ما تقول فاننا سنسقیک کاس الموت غصبا معجلا کفعل
ابیک المرتضی بشیوخنا وکشفی صدورا من ضغائنکم ملا آن گروه فاجران و لشکر شیطان در جواب این
مواعظ شافیه گفتند این سخنانرا ترک نما و آنچه که میگوئی کنار بگذار زیرا که ما برودی ترا از روی ظلم و عدوان
از کاسه شربت ناگوار مرگ سیراب خواهیم نمود و بقهر و غلبه معجل ترا خواهیم کشت مانند فعل و قهر پدرت علی
مرتضی بپدران و بزرگان ما و تسلی و شفا خواهیم داد سینه های خود را که از کینه های شما پر شده است فاتوا الی
نحو النساء جواده واحزانه منها الفؤاد قد امتلی ونادی الا یا اهل بیتی تصبروا علی الضر بعدی
والشداید والبلا پس جلو اسب خود را بجانب زنان حرم محترم برگردانید هنگامی که در دل خود غصه ها و
حزنها داشت که سینه آن معدن فتوت و کرامت پر از آن غصه ها بود چون بنزد اهل بیت رسالت رسید
ایشانرا ندا نموده فرمود ای اهل بیت کرام من بعد از شهادت من و کشته شدن من بر ضررها و شداید
و مصایب و بلاها صبر و تحمل نمائید فانی بهذا الیوم ارحل عنکم علی الرغم منی لا ملالا ولا قلی

فرمود

فقوموا اجیبوا اهل بیتی واسرعوا اودعکم والدمع فی الخد مسبلا فصبرا جمیلا واتقوا الله انه سیجزیکم
خیر الجزاء وافضلا یعنی پدر شبه من امروز از میان شما کوچ خواهم نمود و از روی ناچاری و بیعلاجی از شما مفارقت
میکنم با حسرت دل نه از جهة ملال و دشمنی پس ای اهل بیت من شما برخیزید و بسوی وداع باز پسین من
شتاب نمائید تا اینکه من شما را وداع نمایم و توشهٔ ز دیدار شما بردارم و این را میفرمود هنگامیکه اشک حسرت
از دیدهٔ پر درد آنحضرت بر روی انور خود جاری و مانند سیلاب آب فرو ریخت فرمود صبر جمیل را پیشهٔ خود نمائید
و جزع و زاری و اضطراب بیقراری را ترک کنید و از خداوند عالمیان پرهیز نمائید زیرا که آن پروردگار کریم بزودی
شما را بهترین و نیکوترین جزاها اجر و عوض خواهد داد فاثنی علی اهل العباد مبادرا یحامی عن دین المهیمن
ذی العلا وصال علیهم کالهزبر مجاهدا کفعل ابیه لن یذل و یخذلا چون آن مظلوم کشتهٔ اهل جفا از وداع
پردگیان سرادق عصمت و طهارت فارغ گردید عنان اسب خود را بسوی میدان کارزار بجهة قتال اهل عناد
و جنگ با گروه اشرار بر گردانید و بغایت دلیری و جوانمردی بمبارزت اهل ضلالت مبادرت نمود تا اینکه از دین خداوند
مؤتمن و ایمن کنندهٔ مؤمنان از عذاب نیران حضرت عزت و بلند حمایت نماید بر آن روبه صفتان کافران مانند
شیر خشمناک هجوم آور گشته و در کارزار ایشان مانند کارزار پدر بزرگوارش حیدر کرار مجاهده مینمود و از
کشته‌ها پشته‌ها ترتیب داد و آن گروه اشرار را طعمهٔ شمشیر آبدار میفرمود هرگز در جهاد دشمنان قبول ذلت ننمود
و جامهٔ خوار برابر بر دوش خود نپوشید فمال علیه القوم من کل جانب فالقوه عن ظهر الجواد مجدلا
پس آن کافران بد اندیش از هر طرف بر آن امام مظلوم هجوم آور شده و بزخمهای نیزه و تیر آن بزرگوار تنها و غریب را از زین
اسب خویش بر روی خاک گرم کربلا افکندند وحز کریم السبط یالک نکبة بها اصبح الدین القویم معطلا
یعنی سر اکرم سبط بزرگوار برگزیدهٔ کردگار احمد مختار بریده شد ای نفس اندوه بسیار و مصیبت بیشمار بر تو
باد که بجهة چنین مصیبت دین محکم رسول خداوند عالمیان معطل گردیده مبین قوانین شریعت احمدی و مقرر قواعد دین
محمدی در دست گروه ضلالت اثر کشته شد احکام دین مبین و قوانین شرع و آیین در زاویهٔ فراموشی ماند فارتجت
السبع الشداد و زلزلت وناحت علیه الجن والوحش فی الفلا بجهة کشته شدن آن مظلوم بزرگوار آسمانهای
هفتگانه محکم حرکت شدید و اضطراب بی نهایت و زلزلهٔ بی غایت کردند و جنیان صحرا و وحشیان بیابانها
در کوهستانها و صحراها در مصیبت آن مظلوم کربلا نوحه و زاری مینمودند وراح جواد السبط نحو نسائه
ینوح و ینعی الظامی المزملا خرجن بنیات الرسول حواسرا فعاین مهر السبط والسرج قد خلا مهر
بضمهٔ میم و سکون هاء اسب جوان را میگویند چون آن بزرگوار از اسب خود در غلطید اسب بی صاحبش بسوی
زنان بیکس او رفت که بجهة کشته شدن صاحبش نوحه و ناله میکرد و خبر کشته شدن آن مظلوم تشنه لب
بخون خود آغشته را برای زنان مصیبت زدگان میرسانید هنگامیکه صدای ناله و فغان اسب بی صاحب آنحضرت
بگوش دختران گرامی آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید پا برهنه از خیمه‌ها بیرون دویدند و اسب
سبط احمد مختار را بی صاحب دیدند در حالتیکه زین وی از صاحبش خالی بود فادمین باللطم الخدود لفقده
واسکبن دمعا حره لیس یصطلی پس گونه‌های گلگون خود را سیلی میزدند بجهة نایاب نمودن آنحضرت
و اشک حسرت را مانند قطرات باران بر رخسار خود جاری میکردند که هرگز حرارت وی خاموش نمیشد
و قبول سردی نمیکرد ولم انس زینب لتستغیث سکینة اخی کنت لی حصنا حصینا وموئلا سکینه
محتمل است که عبارت باشد از جناب سکینه خاتون یعنی لقب همان دختر مکرمهٔ جناب سید شهدا علیه
السلام است که اصل نامش امینه بود بنابراین جایز است که مفعول لتستغیث بوده باشد یا فاعل و محتمل
است که در معنا و صفیت بلی باشد که اصلش صفت مشبهه است بمعنای صاحب تمکین و وقار است بنابراین
حالت از فاعل لتستغیث پس سه وجه در این بیت محتمل است معنای وی بنابر وجه اول اینست که هرگز فراموش
نمیکنم حالت پریشانی و دلسوزی جناب زینب خاتون را که جناب سکینه او را در گریه و زاری برای خود طلب
یاری مینمود و بنابر وجه دویم که هرگز فراموش نمیکنم جناب زینب را که جناب سکینه او را استغاثه می
و بنابر وجه سیم اینست که هرگز فراموش نخواهم نمود جناب زینب خاتون را که با وقار و تمکین ناله و زاری
مینمود و از برادر بزرگوارش استغاثه و طلب یاری میکرد که ای برادر بزرگوار تو برای من قلعهٔ محکم و حصن حصین

وامیدوار

و امید و الحمن بودی اخی یا قتیل الادعیاء کسرتنی واورثتنی حزنا مقیما مطولا اخی کنت ارجو ان اکون
لک الفدا فقد خبت فیما کنت فیه و املا اخی لیتنی اصبحت عمیا و لا اری جبینک والوجه الجمیل
مرملا یعنی ای برادر گرامی وای کشتهٔ گروه زنا زادگان دل و پشت مرا شکستی و اندوه دایم بیشمار را برمن یادگار
گذاشتی ای برادر بزرگوار پیوسته امید داشتم برا اینکه جان من فدای جان مبارک تو گردد پس بتحقیق نا امید گردیدم
در آنچیزی که امیدوار بودم ای برادر آرزو داشتم که پیش از این کور میشدم و جبین انور و روی نورانی و درخشندهٔ
ترا بخون خویش ندیدم آغشته وتدعو الی الزهراء بنت محمد ایا ام رکنی قد وهی و تزلزلا ایا ام
قد اضحی حبیبک بالعری طریحا ذبیحا بالدماء مغسلا ایا ام نوحی فالکریم علی القنا یلوح کالبدر المنیر
اذا انجلی و نوحی علی النحر الخضیب واسکبی دموعا علی الخد الترب المرملا و نوحی علی الجسم التریب و رسه
خیول بنی سفیان فی ارض کربلا و نوحی علی السجاد فی الاسر بعده یقاد الی الرجس اللعین مغللا
یعنی آن خاتون مکرمه با دیدهٔ گریان و دل بریان مادر خود جناب فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله را ندا مینمود و میگفت ای مادر مهربان رکن من شکسته شده و متزلزل شد ای مادر بتحقیق حبیب تو
در بیابان بی آب و علف با بدن عریان و جسم زخمدار و سر بریده افتاده که بعوض آب بخون زخمهای بدن نازنین
خود غسل داده شده است ای مادر من نوحه و ناله نما زیرا که سر انور حسین تو در سر سنان کافران مانند ماه چهارده
شبهٔ درخشنده روشنی میدهد و برق میزند و نوحه و زاری نما بر گلوی بخون آغشته و سیلاب اشک را از دیده‌ها
خود بر بیرون گونهٔ درخشنده که خاک و خون آلوده گشته نوحه نما بر آن جسم نازنین خاک و خون آغشته که
اسبهای فرزندان سفیان در زمین کربلا در زیر سم خود خورد خورد نموده اند و بحالت مظلومی فرزند دلبند ستمکش
خود سید سجاد نوحه و زاری نما که در قید اسیری بعد از شهادت پدر خود او را بر رجس لعین بد اختر میکشند در
حالتیکه دستهای او در زنجیر بسته بودند فیا حسرة ما تنقضی و مصیبة الی ان نری المهدی بالنصر اقبلا
امام یقیم الدین بعد خفائه امام لدرب السموات فضلا این بیتها از زبان خود شاعر است یعنی یا حسرت
و مصیبت است که هرگز از دل دوستان اهل بیت رسالت نخواهد رفت و باخر نمیرسد تا هنگامیکه مهدی آل محمد
علیهم السلام را به بینیم که بعلم نصرت اثر و لشکر ظفر نشان دولتسرای دوستان خود گذاشته پردهٔ ظلمت کفر و
عناد را ببرق شمشیر آبدار از صفحهٔ روزگار چیده روی زمین را بنور عدالت منور سازد آن بزرگوار امامیست که دین
مبین سید مرسلین صلی الله علیه و آله را بعد از آنکه از جور ستمکاران در پس پردهٔ فراموشی مخفی و مستور شده
بر پا و آشکار خواهد فرمود امامیست که پروردگار آسمانها بجهة خاطر شریفش بر عالمیان تفضل و کرامت
و او را از دیگران امتیاز داده است ایا آل طه یا رجائی و عدتی و عونی ایا اهل المفاخر والعلی
یمینا بانی ما ذکرت مصابکم ایا سادتی الا ابیت مقلقلا فحزنی علیکم کل ان مجدد مقیم الی
ان اسکن الترب والبلا ای آل طه ای امید و ذخیرهٔ و ای یاوران من ای اهل مفاخر و مناقب و صاحبان درجات
بلند مراتب عالیه سوگند یاد میکنم بر اینکه یاد آوری نمیکنم مصائب شما را ای سادات من مگر اینکه با اضطراب و جزع
شب را باخر میرسانم و پیوسته شب را به بیداری صبح مینمایم حزن و اندوه من بر شما در هر وقت و ساعت تازه میشود
و پیوسته در دل جاگیر و مقیم است تا هنگامیکه در زیر خاک ساکن قبر شوم و فرسوده و پوسیده باشم عبیدکم
العبد الحقیر محمد کئیب و قد امسی علیکم معولا یؤملکم یا سادتی تشفعوا له اذا ما اتی یوم
الحساب لیسئلا فوالله ما ارجو النجاة بغیرکم غدا یوم ابقی خائفا متوجلا اذا فر منی والدی و
مصاحبی و عاینت ما قدمت فی زمن الخلا و منوا علی القصار بالعفو فی غد لان بکم قد کان قلدهم
علا علیکم سلام الله یا آل احمد سلام علی مر الزمان مطولا یعنی عبد ذلیل شما که بنابست
از بندهٔ حقیر محمد بن حماد پیوسته در مصیبت شما محزون و اندوهناک است و حال آنکه بر مصائب شما تا الان است
امید دارد بشما ای آقایان کرام من که برای او شفاعت نمائید هنگامیکه روز حساب بی حساب بیاید بجهة
اینکه از او حساب بکشند و از کرده‌های خود سؤال نمایند بخدا سوگند در آنروز امید نجات بغیر شما ندارد
و فردای قیامت هنگامیکه در آنروز خائف ترسان و مضطرب لرزان بعرصهٔ محشر بیاید و وقتیکه والد و
دوست من از من بگریزند و گناهانیکه در زمان گذشته از پیش بخود فرستاده مشاهده نمایم و بر حاضران

مجلس

مجلس عزا بعفو گناهان فردای قیامت منت بگذارید زیرا که قدر و منزلت من و حاضران بجهت دوستی شما
بلند کردیده ای فرزندان احمد مختار سلام و رحمت کردگار بر شما باد سلامی که بگذشتن زمان طول بیابد و نیز این
قصیده دیگر از پسر حماد محمد مذکور منقولست اَهَجَرتِ یا ذاتَ الجَمالِ دَلالا وَجَعَلتِ جِسمی لِلصُّدُودِ خَبالا
وَسَقَیتِنی کاسَ الفِراقِ مَرارَةً وَمَنَعتِ عَذبَ رُضابِكِ السَّلسالا اَسَفاً کَما مُنِعَ الحُسَینُ بِکَربَلا ماءَ
الفُراتِ وَاَوسَعُوهُ خَبالا وَسَقَوهُ اَطرافَ الاَسِنَّةِ وَالقَنا وَیَزِیدُ یَشرَبُ فِی القُصُورِ زُلالا
دلال بر وزن سحاب ناز و غمزه و شیوه را میگویند صدود بر وزن دخول بمعنای اعراض و دوری است خبال بر
وزن سحاب بمعنای هلاکت و رنج و مشقت رضاب بر وزن غراب بمعنای مکیدن آب دهن محبوب را میگویند
چون بنای شعرا خصوصاً قدماء ایشان بر آنست که در غالب اوایل اشعار و قصاید خود بعنوان تغزل و اشاره
پیش از شروع بر مقصود و اصلی حال معشوق را در ضمن چند بیت بیان کنند و از اثر دلسوز فراق شکایت می
نمایند بعد از آن اصل مقصود را برشته نظم در آورند از این جهة شیخ محمد بن حماد در ۂ چند بیت بقاعدهٔ
شعرا در مقام شکایت از فراق محبوب مقدم داشته است حاصل مراد از آنها اینست ای صاحب جمال و نیکو
رخسار و ای نیک خصال از ناز و غمزهٔ خود دوری نمودی و جسم مرا باعراض و دوری خود برنج و مشقت فکندی از روی
تلخی مرا از کاسهٔ ناگوار زهر آلود فراق سیراب نمودی و مرا از مکیدن آب دهن شیرین خوشگوار شیرین تر از عسل
و خوشبوتر از مشک عنبر منع و محروم ساختی از روی حسرت و تاسف بسیار باد چنانکه جناب امام حسین علیه السلم
در بیابان کربلا از آب فرات منع نمودند و رنج و عنا و مشقت را بر آنحضرت ارزانی داشتند و از اطراف نیزه ها
و تیرها تیز آنجناب را بعوض آب شیرین سیراب نمودند و یزید پلید در غرفه ها بلند آب شیرین خوشگوار سرد می
آشامید لَم اَنسَ مَولایَ الحُسَینَ بِکَربَلا مُلقیً طَرِیحاً بِالدِّماءِ رَمالا رمالا شاید مصدر در قیم بوده باشد
از باب تفعیل یعنی هرگز فراموش نخواهم نمود در زمین کربلا آقای خود جناب امام حسین علیه السلم را که با
بدن پاره پاره بخون خود آغشته در روی خاک کرم کربلا افتاده بود وَالخَیلُ تَسحَقُهُ بِضَربِ جِلادِهِ وَالشِّمرُ مِنهُ
یُقَطِّعُ الاَوصالا وَیَقُولُ یا جَدّاهُ لَیتَكَ حاضِرٌ فَعَساكَ تَمنَعُ دُونَنا الاَندالا اندال محتمل است که بادال
مهمله بوده باشد که بمعنای غارت و حوادث و جرلاست و محتمل است که با ذال معجمه بشود که بمعنای صاحب خباثت
و خساست است یعنی چه بسیار حسرت و اندوه میباشد بر حالت مظلومیت آنجناب که استغاثه مینمود و جد بزرگوار خود
را بیاری خود می طلبید و از دست لشکر اشقیا شکایتها مینمود هنگامیکه شمر حرامزاده رگها و مفاصل گلوی مبارکش
را میبرید و میگفت ای جد بزرگوار کاش در این هنگام حاضر بودی شاید این ستمها را از ما دفع میکردی وَیَقُولُ لِلشِّمرِ
اللَّعِینِ وَقَد عَلا صَدراً تَرَبّی فِی تُقیً وَدَلالا یا شِمرُ تَقتُلُنِی بِغَیرِ جِنایَةٍ حَقّاً سَتُجزی فِی الجَحِیمِ نَکالا
و آنمظلوم بیابان کربلا هنگامیکه شمر بسینهٔ بی کینهٔ پر از علوم الهی پای نحس نجس خود را گذاشته بود آنسینه
که پیوسته در تقوی و پرهیزکاری و ناز و غمزه پرورش یافته بود با آن حرامزادهٔ لعین میفرمود ای شمر مرا بی
گناه و بی تقصیر میکشی بزودی بغایت ذلت و خواری در آتش سوزناک و عذاب دردناک جهنم جزا داده خواهی
شد وَاحتَزَّ بِالعَضبِ المُهَنَّدِ رَاسَهُ ظُلماً وَهَزَّ بِرَاسِهِ العَسّالا وَعَلا بِهِ فَوقَ السِّنانِ وَکَبَّرُوا
لِلّهِ جَلَّ جَلالُهُ وَتَعالی فَاَنَجَّت السَّبعُ الطِّباقُ فَاَظلَمَت وَتَزَلزَلَت مِمّا بِهِ زِلزالا وَبَکَینَ
اَطباقُ السَّماءِ وَاَمطَرَت اَسَفاً لِمَصرَعِهِ دَماً قَد سالا آنلعین حرامزاده سر پر نور آنحضرت را از بدن
مبارکش بشمشیر تیز هندی از روی ظلم و عدوان جدا نمود و سر مبارکش را به نیزه تیز حرکت داده و آنرا به نیزهٔ بلند نصب نموده
بلند کرد و آنکافران چون سر آنحضرت را در بالای نیزه مشاهده نمودند از روی شادی صداها به تکبیر خداوند عزیز
جلیل بلند نمودند بسبب کشته شدن آفتاب فلک امامت هفت طبقهٔ آسمانها حرکت و اضطراب نمودند و بند
انور بجهة منخسف شدن آفتاب عالمتاب فلک عصمت و طهارت و ماهتاب عزت و جلالت در عقدهٔ کسوف منکسف
کردید همهٔ آسمانهای هفتگانه مانند شب یلدا تیره و تاریک کردیدند و بجهة مصیبت آن بزرگوار متزلزل
و مضطرب شدند و طبقه های آسمانها گریه و زاری نمودند و از روی غصه و اندوه بجای اشک دیده
آسمانها خون باریدند چنان گونه خونی که مانند آب سیلاب سیلان میکرد یا وَیلَکُم اَنکَرتُم لِفَقدِ
مَن قَتَلُوا بِهِ التَّکبِیرَ وَالتَّهلِیلا تَرَکُوهُ شِلواً فِی الفَلاةِ وَصَیَّرُوا لِلخَیلِ فِی جَسَدِ الحُسَینِ مَجالا

وای بر شما آیا تکبیر میگویید و شادی مینمایید بکشته شدن کسیکه بسبب کشته شدنش تکبیر و تهلیل را گشتند
و ذکر خدا را از میان خلق برداشتند بدن نازنین آنمظلوم در روی خاک گرم بیابان پاره پاره نمود و بی غسل و کفن
گذاشتند و بر اسب ها برای اسب تاختن بر جسد مبارکش محل جولان قرار دادند وَلَقَد عَجِبتُ مِنَ الاِلهِ وَحِلمِهِ فِی
الحالِ جَلَّ جَلالُهُ وَتَعالی بخدا سوگند از بسیاری حلم و صبر خداوند عالم در آنحالت تعجب دارم که چگونه
ساعتی غضبها بجوش و خروش نمود تا همهٔ آنکافران و عالم و عالمیان را نیست و نابود نماید کَفَرُوا فَلَم یَخسِف بِهِم
اَرضاً بِما فَعَلُوا لَکِن مَهَّلَهُم بِرِضاهُ اِمهالا آنملاعین بسبب کشتن و قتال آنحضرت بخدا کافر شدند و ایشان را بجهة
کردارهای قبیح آنملاعین بزمین فرو نبرده و ایشان را با وجود آن عمل قبیح و ظلم و ستم مهلت داد مهلت دادنی وَعَدَت
الحِصانُ مِنَ الوَقِیعَةِ عارِیاً یَنعی الحُسَینَ وَقَد مَضی اَجفالا مُتَوَجِّهاً نَحوَ الخِیامِ مُخَضَّباً بِدَمِ الحُسَینِ وَسَرجُهُ
قَد مالا وَتَقُولُ زَینَبُ یا سُکَینَةُ قَد اَتی فَرَسُ الحُسَینِ فَانظُرِی ذَا الحالا قامَت سُکَینَةُ عایَنَتهُ
مُحَمحِماً مُلقَی العِنانِ فَاَعوَلَت اِعوالا فَبَکَت وَقالَت وَاشَماتَةَ حاسِدِی قَتَلُوا الحُسَینَ وَاَیتَمُوا الاَطفالا
حصان بر وزن کتاب بمعنای اسب نجیب و کریم است اجفال مصدر باب افعال است که بمعنای سرعت نمودن میباشد
یعنی اسب نجیب آنحضرت بی سرج و بی صاحب از رزمگاه گذشت خبر مرگ جناب امام حسین علیه السلم را میداد هنگام
که از میان لشکر اشرار بسرعت میگذشت در حالتیکه بسوی خیمه های اهل حرم متوجه بود و یال و کاکلش از خون مبارک
آنحضرت آغشته و زین وی بر زیر شکمش مایل شده بود چون جناب زینب خاتون صدای اسب برادر بزرگوار
خود را شنید فرمود ای سکینه اینك اسب حسین آمد در اینحال نظر بکن ببین بسر پدر چه بلا آمده است جناب
سکینه از خیمه بیرون آمده آن اسب بی صاحب را دیده که پیوسته صیحه و ناله میکند و خبر مرگ را اکبر را میرساند
آنخاتون مکرمه صدا را بناله چنانکه از بلند نمود و قطرات اشك از دیده جاری کرد. گفت وای بشماتت
حاسد بد اندیش من اینکافران بد فرجام حسین را کشته کودکان بی سر و سامان را یتیم گذاشته اند یا عَمَّتا جاءَ
الحِصانُ مُخَضَّباً بِدَمِ الشَّهِیدِ وَدَمعُهُ قَد سالا لَمّا سَمِعنَ الطّاهِراتُ سُکَینَةَ تَنعی الحُسَینَ وَتُظهِرُ
الاَعوالا اَبرَزنَ مِن وَسَطِ الخُدُورِ صَوارِخاً یَندُبنَ سِبطَ مُحَمَّدٍ المِفضالا فَلَطَمنَ مِنهُنَّ الخُدُودَ
وَکَشَّفَت مِنهَا الوُجُوهُ وَاَعلَنَت اِعوالا وَخَمَشنَ مِنهُنَّ الوُجُوهَ لِفَقدِ مَن نادی مُنادٍ فِی السَّماءِ
وَقالا قُتِلَ الاِمامُ ابنُ الاِمامِ بِکَربَلاءِ ظُلماً وَقاسی مِنهُمُ الاَهوالا جناب سکینه چون اسب
پدر بزرگوار خود را بی صاحب دید صدا نمود ای عمهٔ مهربان اسب پدرم آغشته بخون شهید گردیده
و اشك دیده اش مانند سیلاب جاریست چون پردگیان سرادق عصمت و طهارت خبر شهادت آنحضرت را
از جناب سکینه شنیدند و ناله ها چنانکه آشکار میشد از وسط پرده ها بی اختیار ظاهر گشته صیحه
میکشیدند در مصیبت سبط محمد صلی الله علیه و آله صاحب فضیلت بیشمار و فضایل و مناقب
بسیار نوحه و ندبه میکردند از خود شان بروی ها خود طپانچه میزدند و روها را از خود آشکار نمودند
و ناله ها و صداها بلند کردند و روی ها خود را خراش ساختند بجهة نایاب نمودن آن بزرگوار یکه هنگام کشته
شدن او منادی از آسمان ندا نمود و میگفت که کشته شد امام فرزند امام در کربلا از روی ظلم و عدوان
و رنجها و مشقتهای بیشمار و ترسهای بسیار از آنکروه اشرار میکشید وَتَقُولُ یا جَدّاهُ نَسلُ اُمَیَّةٍ
قَتَلُوا الحُسَینَ وَذَبَّحُوا الاَطفالا یا جَدَّنا فَعَلُوا عُلُوجُ اُمَیَّةٍ فِعلاً شَنِیعاً یُدهِشُ الاَفعالا
یا جَدَّنا هذَا الحُسَینُ بِکَربَلا قَد بَضَّعُوهُ اَسِنَّةً وَنِصالا مُلقیً عَلی شاطِی الفُراتِ مُجَدَّلاً فِی
الغاضِرِیَّةِ لِلسَّوافِی آمالا ثُمَّ استَباحُوا فِی الطُّفُوفِ حَرِیمَهُ نَهَبُوا السُّراةَ وَقَوَّضُوا
الاَجمالا و میگفتند ای جد بزرگوار ما فرزندان امیه و نسل ناپاك او کشتند حسین و کودکان او را ذبح
نمودند ای جد بزرگوار ما کفار فرقهٔ امیه فعل بسیار قبیح آشکار کردند که همهٔ افعال قبیح در مقابل آن
مضمحل شدند ای جد بزرگوار ما این حسین فرزند عزیز تست که با بدن پاره پاره در زمین کربلا افتاده
که جسم نازنین او را به نیزه های تیز و شمشیرها و تیرها مانند خیز پاره پاره ساختند با تن زخمدار
در کنار نهر فرات در زمین غاضریه بر مردم روزگار عبرت اعتبار نمودند بعد از کشتن او در کنار
نهر فرات و بیابان کربلا حرم او را اسیر کردند و یاوران ما را غارت نمودند و خیمه ها را سرنگون

وغارت نموده وبارها مارا برداشتند وغدا ابن زين العابدين مكتفا فوق المطية يشتكي الأمو الا يبكي
آباءه بعبرة مسفوحة أسروه مغنى لا يطيق نزالا وأبوابه نحو الخيام وأمه تبكي وتسحب خلفه
الأذيالا وتقول ليت الموت جاء ولم أر مثل الفعال وأنظر الأنذالا لو كان والده علي
المرتضى حيا لجدل دونه الأبطالا ولفر جيش المارقين هزيمة من سيفه لا يستطيع قتالا
وان ملاعین بعد از کشتن آنحضرت بسوی جناب امام زین العابدین علیه السلام هجوم آوردند ودستها وکتفهای
اورا محکم بستند در بالای شتر درشت بسته میبردند از مضاجانکداز وترسها وکارهای بزرك شکایت میکند بر فراق
وکشته شدن پدر بزرگوارش گریه وزاری مینمود بقطرات اشك دیده که از چشمان مبارکش فرو میریخت واورا
با تن تب دار میکشیدند که از ضعف جسم وناتوانی طاقت حرکت وسوار شدن ونازل کشتن نداشت وانمظلوم
بیکس از روی اسیری ودستگیری بجانب خیمه ها آوردند هنگامی که مادرش بحالت پریشانی ومظلومی او گریه میکرد
ودامن جامهای خود را از عقب او میکشید وراه میرفت که بلکه از جنگ کافران نجات یابد میگفت کاش مرك پیش از
این بعید آمد ومرا درك میکرد که این افعال قبیح وستمهای شنیع را ندیدم واین خبان خباثت وخساست را نظر نمیکردم
اگر پدر بزرگوارش علی مرتضی در این هنگام زنده میبود هر اینه در یاری او شجاعان لشکر اشقیا را بخاك مذلت می
افکند وهر اینه لشکر کافران از ترس تیغ بیدریغ آن شیر خداوند جبار روبهزیمت می نهادند وطاقت کارزار نیاوردند
باویلکم فستصبحون أذلة وستحملون بفعلكم أثقالا وای بر شما در عوض کردارهای خویش بذلت وخواری
کشیده میباشید وبجهت فعل قبیح خود بارهای گران معاصی بدوش نحس خود برداشتید فعلى ابن سعد اللعين
وعبيده لعن يجدد لا يزول زوالا بر پسر سعد حرامزاده ولعین زنازاده عبید الله لعنت بیشمار باد که
پیوسته متجدد میشود که هیچ وقت قبول زوال ننماید وعلى محمد ثم آل محمد روح وريحان يدوم
مقالا وعليهم صلى المهيمن ملحدا في البيد ركبان تسير عجالا برای محمد مصطفی وآل آن سند اصفیا
صلی الله علیه وآله روح وریحان باد که در زبان مردم مستدام از جهت قول ومقال کردد وبرای ایشان خداوند
مهیمن کردکار ومؤتمن جبار صلوات بیشمار بفرستد هر قدر یکه در بیابانها سواران با سرعت راه میرفتند
فمتى تعود لآل أحمد دولة وترى لملك الظالمين زوالا این بیت در مقام دل تنکیست از تاخیر شدن
سلطنت آل محمد صلی الله علیه وآله وغایت ذلت ایشان شیعیان ودستکیری ایشان در دست ستمکاران
منافقان یعنی چه وقت دولت وسلطنت برای آل محمد صلی الله علیه وآله رجوع خواهد نمود وملك وسلطنت
دشمنان ایشان وستمکاران ظالمان را زایل خواهیم دید يا آل أحمد أنتم سفن النجا وأنا وحقكم لكم
أتوالى أرجوكم لي في المعاد ذريعة وبكم أفوز وأبلغ الآمالا فلأنتم حجج الإله على الورى
من لم يقل ما قلت قال محالا والله أنزل هل أتى في مدحكم والنمل والحجرات والأنفالا ای آل
احمد مختار شمائید کشتیهای نجات ورستکاری هر کس در دریای پر آشوب این جهان به کشتی هدایت وولایت
آل محمد صلی الله علیه وآله سوار شود البته بساحل نجات دنیا وآخرت خواهد رسید ومن قسم بحق شما شما را
دوست دارم وامیدوار هستم که شما در روز قیامت وبازکشت خلایق وسیله وشفیع من خواهید شد وبولا
ودوستی شما رستکار خواهم کردید وبآرزوهای خود خواهم رسید شمائید حجتهای خداوند عالمیان بر همه انس و
جان کسیکه مانند من نکوید واینچنین اعتقاد وسخن مرا بزبان خود جاری نسازد چیز بی محال کفته است این بنا برانست
که لام در لأنتم لام مؤکده شود وانتم ضمیر جمع مذکر مخاطب بشود ولکن در بعض نسخها فلاتم وارد شده است
که فعل ماضی است از فلا که ناقص یائی است بمعنای اظهار کردن معنای کلام وکشف نمودن مفاد خطابات واحکام
پس معنای بیت چنین است شما بیان واضح وتبیان لایح مفاد وواقعات آیات قرآن مبین وسنت سید مرسلین برای
مردم آشکار وظاهر نمودید خداوند عالمیان سوره هل اتی وسوره نمل وحجرات وانفال را در شان و
مدایح ومناقب شما نازل فرموده است اما نزول سوره هل اتی در شان اهل بیت جناب رسول خدا از جمله
واضحات است حتی اینکه علماء اهل خلاف تصدیق اینمطلب را در کتب تفاسیر خود نوشته اند و
اما نزول سوره نمل ظاهر اینست که اشاره باشد بآیه شریفه که در آن سوره مبارکه وارد است أخرجنا
لهم دابة من الأرض تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون یعنی برای ایشان بیرون آورده ایم

حرکت کننده وراه رونده از زمین که با ایشان تکلم میکند بدرستی که مردم بآیات ما یقین نمیکنند شیخ ابو علی طبرسی
ره در جوامع کلم بسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود روزی جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله منتهی شد بنزد جناب امیر مؤمنان علیه السلام درحالیکه آنحضرت خوابیده بود
پس جناب رسول خدا از روی لطف ومرحمت بپای مبارك خود آنحضرت را حرکت داد فرمود برخیز یا دابة الأرض یکی
از اصحاب جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض نمود یا رسول الله بعضی از ما بعض دیگر را باین نام نامیده نمائیم
فرمود نه بخدا سوکند این لقب مختص اوست فرمود اینست مراد از دابه که خدا در کتاب خود فرموده است حضرت
فرمود یا علی چون آخر زمان میرسد خداوند عالمیان ترا در بهترین صورتها از زمین بیرون میآورد ودر دست
تو علامت کننده میباشد که بان دشمنان خود علامت میگذاری که بان علامت شناخته میشوند ودر بعض
روایات بمیان دو دیده مؤمن مینویسد مؤمن وبمیان دو دیده کافر لفظ کافر را مینویسد واز علی بن ابراهیم القمی
ره منقولست که روزی مردی بجناب عمار یاسر ره عرض نمود یا ابا الیقظان بدرستی آیه از کتاب خدا قلب مرا فاسد
نموده ومرا بشك انداخته عمار فرمود کدام آیه است عرض نمود وإذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم تا آخر آیه ودر عرض
نمود این دابه کدام دابه است جناب عمار فرمود بخدا سوکند هرکز نمی نشینم ونمیخورم ونمیآشامم تا اینکه آن دابه را
بتو نشان بدهم پس جناب عمار به مصاحبت آن مرد بخدمت جناب امیر مؤمنان علیه السلام آمد هنگامیکه آنحضرت خرما
ومسکه میل میفرمودند آنحضرت فرمود یا ابا الیقظان بیا بخور پس جناب عمار نشست از تمر ومسکه میل نمود
وآب آشامید چون از خدمت آنحضرت بیرون آمدند آنمرد عرض نمود سبحان الله تو سوکند یاد نمودی که نخوری و
نیاشامی ونه نشینی تا اینکه دابه ارض را بمن نشان بدهی عمار فرمود بتو آنرا نشان دادم اگر تامل وتعقل می
کردی واما سوره حجرات ظاهر آنچه که از آیات مخصوصا در شان امیر مؤمنان علیه السلام نازل کشته قول خدای تعالی است
که فرموده است إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله
أولئك هم الصادقون بدرستی نیست جز این نیست که مؤمنان کسانی هستند که ایمان بخدا ورسول خدا آوردند
وبعد از ایمان خود هرکز شك وشبهه در دین خود ننموده ودر راه رضای خدا بمالها وجانهای خود جهاد وسعی
نموده اند پس ایشانند راستکویان علی بن ابراهیم قمی ره در تفسیر خود فرموده است که این آیه در شان امیر مؤمنان
علیه السلام نازل شده است واما سوره انفال پس چند آیه از آن سوره مبارکه در شان اهل بیت رسالت نازل کشته
از جمله آنها این آیه شریفه است واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى تا آخر
آیه شریفه یعنی بدانید هر چیزیکه فایده ومنفعت از آن چیز بیابید پس بدرستیکه پنج یك وی برای خدا ورسول
او وبرای صاحب قرابت رسول خداست که عبارت از اهل بیت اطهار بوده باشند والمرتقى من فوق منكب أحمد
منكم ولو رام السماء لنالا وعليكم نزل الكتاب مفصلا والله أنزله لكم إنزالا کسیکه از بالای
کتف جناب احمد مختار بلند شده بتها را شکست از شما بود که عبارت باشد از جناب امیر مؤمنان علیه السلام
بجا بلند مرتبه بلند شده بود که اگر از آنجا قصد میکرد که بر آسمانها بلند شود هر اینه میرسید وبرای شما
کتاب خدا به تفصیل تمام نازل کشته خدا آنرا برای شما نازل نموده نازل نمودنی نص بإذن الإله لا من نفسه
ذو العرش نص به لكم إفضالا فتكلم المختار لما جاءه من ربه جبريله إرسالا إذ قال هذا وارثي و
خليفتي في أمتي فتسمعوا ما قالا محتمل است که ضمیر مرفوع در نص راجع بکتاب خدا بوده باشد وشاید
بقرینه حالیه ومقالیه راجع بسوی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بشود یعنی کتاب خدا نص وتصریح نمود
کتاب خدا وآیات قرآنیه باذن وقدرت خدا نه بجهة مجرد تراکیب کلمات ونظم الفاظ که هیچ وجه متکلم
وقاصد نشود کتاب خدا تصریح بر فضایل ومناقب وخلافت شما نموده است خداوند تعالی وخالق عرش تصریح
بر آنها بخاطر شما فرموده است که فضیلت وبزرگواری شما را بر عالمیان ظاهر نماید چون جبرئیل امین از جانب
خداوند علی اعلی رسالت نص بر امامت وخلافت شما بخدمت جناب احمد مختار صلی الله علیه وآله آورد
پس آنحضرت بنا بفرمان حتمی وامر لازم الهی کروه مسلمانان را جمع نموده با ایشان تکلم کرده هنگامی که
فرمود این وارث وخلیفه من است در میان امت خود پس همه ایشان کلام آنحضرت را در خصوص خلافت
ووراثت جناب امیر مؤمنان علیه السلام واهل بیت کرام شنیدند وهر چه فرمود بکوش ایشان رسید

اهدیکم آل النبی بمهجتی   وابی وابذل فیکم الاموالا   وانا ابن حماد ولیکم الذی   لم یرض غیرکم ولم
یتولا   اصبحت معتصماً بحبل ولائکم   جداً وان قصر الزمان وطالا   وانا الذی اهواکم
یا سادتی   ارجو بذلک عنایة ونوالا   بعد الصلوة علی النبی محمد   ما غرد القمری وارخی
البالا یعنی ای آل اطهار احمد مختار جان خود و پدر خود را فدای شما میکنم و در راه محبت و مودت شما
همه مال و منال خود را بذل مینمایم منم فرزند حماد دوست و محب شما که هرگز غیر شما را راضی نمیشوم و
دیگران را دوست نمیدارم براستی و صدق بر ریسمان محکم ولایت شما چنگ زده ام خواه زمان زندگی من در
دنیا قصیر باشد یا طویل شود منم کسیکه شما را خواهانم ای آقایان من بسبب دوستی و چنگ زدن بحبل ولایت
شما امیدوار عنایت و لطف و مرحمت و نوال از خدا دارم این مقاصد و مطلب من است بعد از صلوات و سلام
فرستادن بجناب پیغمبر بزرگوار محمد مختار سید ابرار مادامیکه قمری در شاخهای درختان با آواز خوش و نغمه خوش
الحان نغمه و نوا نماید هنگامی که از نغمه سازی آرام گرفت پر می افکند مصنف ره بعد از نقل این دو قصیده
شیخ محمد بن حماد ره دو قصیده دیگر نقل کرده است یکی از آن دو قصیده را از خالد بن عفران که از افاضل
اهل شام و اعاظم تابعان بود حکایت وی که با ترجمه اش در فضل و درود اهل بیت بشام شوم سمت تحریر یافت
اولش اینست جاؤا برأسک یا ابن بنت محمد تا آخر و دیگری قصیده شافعی محمد بن ادریس که با ترجمه خود در اوایل
این باب قصاید گذشت مصنف ره فرموده است که ابو المنصور دیلمی در بغداد بسند خود از ابو احمد
بن ابی منصور بن علی القطیفی المعروف بالقطان خبر داد که ابو احمد مذکور این ابیات را برای من خواند
و نسبتش را برای خود داد   یا ایها المنزل المحیل   غالک مستخفر هطول   اوزی علیک الزمان لما
شجاک من اهلک الرحیل   لا تغترر بالزمان واعلم   ان ید الدهر تستطیل   فان آجالنا
قصار   فینا وآمالنا تطول   محیل ظاهر بروزن امیر است منزل و مکان غبارآلود و خشک است شاید
کنایه از منزلی است که اهل وی هجرت نموده بادها بر وی وزیده غبارآلود ساخته باشد این ابیات تغزل است
بجهت بیان اصل مقصود در بعض نسخ کتاب وی با راء مهمله وارد است که بمعنی درست نمودن اثر است
و در بعض از آنها او وی با دال مهمله مذکور است که بمعنی هلاک گشت یعنی ای منزلیکه غبارآلود و خشک شده
ترا باران بحیل فرو ریزنده و ریزنده سیراب نماید بجهت ضرر تو زمانه غدار و چرخ کجمدار آتش مضا اماده
و مهیا ساخته و ترا بجهت ابتلا بفراق اهل خود محزون و اندوهناک نموده است ای نفس ای مرد عاقل و دانا
مغرور و گرویده بدوستی این زمان بی اعتبار مباش و بدان که دست تعدی روزگار دون و حوادث این
چرخ بوقلمون دور و دراز و بیشمار میباشد اجلها و عمرهای ما در وی بسیار کم است و کوتاه و آرزوی
ما در آن بسیار دور و دراز است   تفنی اللیالی ولیس یفنی   شوقی ولا حسرتی تزول   لا صاحب
منصف فاسلو   به ولا حافظ وصول   وکیف ابقی بلا صدیق   باطنه باطن جمیل
یکون فی البعد والتدانی   یقول مثل الذی اقول   هیهات قل الوفاء فیهم   فلا حمیم ولا
وصول   غالب این ابیات شکایت است از اهل مذهب خود زیرا که قایل این ابیات از علمای اهل سنت
است و مقصودش اینست که اهل مذهب من در ستمکاری قاتل جناب امام حسین علیه السلم فرزند
رسول خدا صلی الله علیه وآله انصاف نمیکنند و بر مظلومی اهل بیت رسالت رقت نمینمایند و حاصل
معنای آنها اینست شبها پیوسته در گذشتن و فنا است و هرگز شوق من برجا و حلال و مال و منال این
روزگار بی اعتبار زایل نمیشود و حسرت دل در آن بنهایت نمیرسد در این جهان فلانی نه مصاحب دوستی
مانده است که انصاف کننده باشد که با انس و مصاحبت او تسلی بیابم و نه حفظ کننده راز و حمایت کننده
دوست در غیاب دارد که رشته دوستی را وصل نماید و صله و احسان کند پس چگونه این روزگار
پر غصه و اندوه را بی دوست و صدیق و محب رفیق بسر برم و بی یار موافق بمانم که باطن او و باطن نیکو
و جمیل باشد و در حضور و غیاب و دوری و نزدیکی قایل شود بمثل چیزی که من میگویم و هیچ
صفت منافقیت در او نباشد هیهات بسیار بعید است که چنین کسی و رفیقی در روزگار پیدا شود
زیرا وفا و صداقت در دوستان کم شده است و خویش و صله کننده موافق نیست   یا قوم ما

بالنا

بالنا جئنا   فلا کتاب ولا رسول   لو وجدوا بعض ما وجدنا   لکاتبونا ولم یحولوا   لکنهم خانوا ولم
یجودوا   لنا بوصل ولم ینیلوا   ظاهر اینست که این ابیات از صاحب قصیده بجهت شک و شبهه در حقیقت
دین و مذهب خود سر زده است و شکایت از گذشتگان مینماید که ایشان باعث اختلاف امت و اخبار و سبب
اضلال مذهب مختار گشتند بجهت آن امت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله مختلف در رای و مذهب گشته
با یکدیگر در مقام جنگ و جدال ایستادند اتفاق امت مبدل باختلاف شد حاصل ظاهر آنچه در مراد از این
ابیات بنظر قاصر میرسد الست ای یاران من ما را چه بلا و مصیبت بسر آمده و چه شده است بر ما که بسیار
ستم زده و جفا کرده شده ایم نه در میان ما کتابی واضح الدلالة هست که دردهای ما را علاج نماید و مشکلات
ما را حل کرده بگشاید و نه رسولی داریم که در میان ما بوده باشد که هیچ امری معطل نمانیم اگر گذشتگان ما
از اهل اسلام بعض آنچه ما یافته ایم و مبتلا گشته ایم می یافتند و دوچار شدند هر آینه همه آنچیزهائیکه ما محتاج
هستیم برای ما مینوشتند و حایل میان ما و آنها نگشتند و سبب اختلاف نمیشدند لکن ایشان بر ما خیانت
کردند و جود و سخا ننمودند شاید مراد صاحب این قصیده از این فقرات آنست که اختلاف بسیار در میان امت در
خصوص امر خلافت واقع شد طایفه محقه از شیعیان عترت طاهره قایل بخلافت اهل بیت رسالت هستند
بجهت اخبار متواتره از گذشتگان خود و دیگران نقل کرده اند که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر
جناب امیر مومنان علیه السلم را مخلع بخلعت وراثت و ولایت و مزین بزیب و زیور وصایت و خلافت
آراسته بحکم خداوند جلیل آنجناب را بر امت خود فرمانفرما و خلیفه نمود و نایب مناب و جانشین خود ساخت
و طایفه دیگر از اهل ضلال در باب خلیفه بودن دیگران اخبار و احادیث از گذشتگان خود حکایت کردند
و امر خلافت بر غایبان زمن حضور و خدمت جناب رسول مشتبه شده است از اینجهت گذشتگان را طعن و مذمت
مینماید که چرا آنچه از زبان جناب رسول صلی الله علیه وآله شنیدند ثبت و ضبط نکردند و نوشتند کتاب
مستقل مضبوط واضح نکردند تا امر بر آیندگان بعد از ایشان مشکل نشود و اختلاف در میان راویان
اخبار برداشته گردد مترجم گوید حمد و ثنای بی منتها مر خداوند کریم بیهمتا را سزا است که ما را بکرم عمیم
و فضل شامل خود از مرض گمراهی و ضلالت نجات داده و بولایت اهل بیت رسالت و ره نمایان شاه راه
هدایت دلالت فرموده توفیق را رفیق ما ساخته از قعر دریای نادانی و جهالت بساحل دانایی و هدایت رسانید
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله این بود آنچه بنظر قاصر مترجم حقیر در معنی
این ابیات رسیده است شاید مراد چیز دیگر بوده باشد والله اعلم بالصواب   قلبی قریح به کلوم   افتنه
طرفک النجیل   انحل جسمی هواک حتی   کانه خصرک النحیل   در بعض نسخ کتاب بجای افتنه افتته
وارد شده است بنوعی از مجاز بمعنی پاره پاره نمودن است و نجیل با نون و جیم دیده وسیع و بزرگ را میگویند
و در بعض نسخها بخیل با باء موحده و خاء معجمه وارد گشته است ظاهر اولی بوده باشد خصر با خاء معجمه
مفتوحه و صاد مهمله ساکنه کمر انسان و میان او را میگویند یعنی قلب من بجهت آن امر مذکور زخمدار و مجروح
است که از آن گرویده نموده است چشم بزرگ تو محبت و عشق تو جسم مرا ضعیف و ناتوان نمود چنین ضعیف
و لاغر کرده است که جسم من در غایت ضعف و نازکی مانند کمر خوش اندام نازک تو ست   یا قاتلی بالصدود
رفقا   بمهجة شفها الغلیل   غصن من البان حیث مالت   ریح الخزامی به یمیل   در بعض نسخها
شفها با فاء و در بعضها با قاف است معنای اولی زیادتی است و معنای دومی کشف کردن و پاره نمودن
است بان بروزن مال درخت راست و نیکوست که در صحرای عربستان میباشد و برگ وی بسیار معطر
و دانه و میوه اش را در فارسی تخم غالیه گویند و همان درخت را در زبان ترکی سورقون اغاجی و بن اغاجی
تعبیر کنند شعرای عرب قد و قامت محبوب را بر وی تشبیه میسازند و دانه وی غالب امراض را نافع است
خصوص برای بلغم خزامی بروزن همانی نباتی است خیری بیابانی میگویند اکثر به اعراض خود پوشیده
رخسار دل آرای خوش جمال مدارا و خوش سلوکی و اظهار شادی نما بکم کم گشودن از نقاب روی
انور بهجت افزای خود زیرا آشکار نمودن و کشف کردن وی بیکدفعه آتش حسرت بار سوزناک
بجز من حیوة فریفتگان وی میاندازد درخت بان بهر طرف میل میکند بوی خزامی از آن

میوزد

١٣٤ میل صید ہد گویا مراد شر اینست که نیکورویان خوبان بامثال و مانند خود میل میکنند به عاشقان و دلسوختگان کار
ندارند کیطو علینا بغیر لحظ کانه مرهف صیقل کما سطت بالحسین قوم اراذل ما لهم اصول بناز
و شیوهٔ گوشهٔ چشم خود بر ما قهر و سطوت و ستم مینماید گویا ناز و غمزهٔ نگاه نمودن او تیغ برندهٔ برق زنندهٔ صیقل
شده است چنانکه گروهی از نانجیبان و فرومایگان که ایشان را اصل درست و نسب صحیح و نجیب نداشت در زمین کربلا
بر جناب امام حسین علیه السلم قهر و ستم نمودند یا اهل کوفان لم غدرتم بنا و کما انتم نکول انتم کتبتم
الی کتبا و فی طریها دخول فراقبوا الله فی خبای فیه لنا فتیة عفول خباء از مهموز اللام بر
وزن کتاب بمعنی ذلت است فتیة محتمل است که از فاء مهموز اللام بمعنی انکار و رجوع کردن از دین اسلام
بسوی کفر است و محتمل است که فتیة جمع فتاة بوده باشد یا از مهموز العین بمعنی گروه و جماعت بشود لنسخها
بهر دو وجه مساعدت دارد و این ابیات از زبان معجز بیان آنحضرت در مقام مخاطبهٔ بیوفایان اهل کوفه و اصحاب کفر
و ضلالت گفته است یعنی چرا مکر و حیله نمودید بر ما که اهل بیت رسالت هستیم چه سبب است شماها ناکثان عهد
و پیمان هستید شماها برای ما ها نامه‌ها نوشتید که در فرستادن و سبب نوشتن آنها آمدن ما بر بلد شما
کردید پس بنا بنوشته‌های خود رضای خدا را در ترک خواری من ملاحظه نمائید و از عذاب خدا بترسید در خوار
نمودن انکار حق و غفلت است و بنا بر احتمال دوم معنی بیت چنانست که در آمدن ما به بلد شما بمقتضای
نوشته‌های شما است عذاب خدا را در نا امیدی و خواری ما ملاحظه نمائید که ما را جوانان و زنان و دختران
هست که از این مصائب و بیوفائی شما بیخبر بودند و ام کلثوم قد نادی لیس الذی حل بی قلیل تقول لما
رأته خلوا قد خسفت صدره الخیول جاشت بشط الفرات تدعوا ما فعل السید القتیل این
الذی حین ارضعوه ناغاه فی المهد جبرئیل این الذی حین عمدوه این الذی جده النبی و امه
فاطم البتول یعنی جناب ام کلثوم با دل بریان و دیدهٔ گریان ندای ناله و فغان را بلند میکرد و میگفت
این مصائبی که بر من وارد شده است اندک نیست که در آن صبر و تحمل میتوان نمودن خواتون
مکرمه برادر بزرگوارش را تنها و بیکس و کشته دید که اسبهای لشکر اعدا استخوانهای سینهٔ پر از علوم ربانی او را
پایمال نموده فرو برده اند میگفت هنگامی که در کنار نهر فرات دلش از سبب حزن و غصه جوش و خروش نموده
از جا خود کنده میکرد دید و دریا درد و الم و غصه و اندوه او موج میزد و فریاد میکرد که این سید بزرگوار
کشتهٔ گروه اشرار چه گناهی کرده بود او را بچنین ظلم و ستم کشتند کجا رفت کسیکه در هنگام شیر دادن و جبرئیل
امین او را بلحنهای شیرین خنده آمیز در گهواره مشغول مینمود کجاست آن بزرگوار صاحب عزت و منزلت در کجا
هنگامیکه او را بقنداقی می پیچیدند و در جامهٔ نیکو میپوشیدند جناب احمد مختار رسول امین خداوند
جبار او را پیوسته میبوسید کجاست آنکسیکه جد بزرگوارش پیغمبر پروردگار عالمیان است و مادرش فاطمهٔ
زهرا و بتول عذرا است انا ابن منصور لی لسان علی ذوی النصب یستطیل ما الرفض دینی و لا اعتقادی
و لست عن مذهبی احول یعنی منم فرزند منصور از برای من زبان تیز هست که در طعن و مذمت صاحبان
عداوت و دشمنی اهل بیت بلند میشود که پیوسته با آن زبان تند و تیز مذمت آن اشقیا را میکنم و عیبها و
کفرهای ایشان را میگویم بیزاری از صحابه خصوصاً از شیخین دین من و اعتقاد من نیست و نیستم از مذهب خود
عدول کننده یعنی از طعن و مذمت من گمان نکن که من از مذهب اهل سنت تبری نموده مذهب رافضیه و شیعه
گرفته ام نه چنان است بلکه قاتلان جناب امام حسین علیه السلم را طعن نمایم بجهة اینکه ظلم و ستم را در حق فرزند
پیغمبر روا داشتند بعضی از اهل لغت از علمای اهل سنت نوشته است که رافضیه فرقهٔ است از شیعه که قایل شدند
بامامت زید بن علی بن الحسین بن علی المرتضی علیه السلم بعد از آن زید ایشان را از طعن صحابه و شیخین منع نمود
چون تابعان زید مقالهٔ او را فهمیدند زید را ترک نمودند و از بیعت او تبری کردند از اینجهت ایشان را
رافضیه گفتند و بعضی علمای شیعه نوشته است که رافضیه را توسعه دادند و اطلاق نمودند هر کسیکه از
شیخین بیزاری نموده باشد مصنف ره دو قصیدهٔ دیگر از دعبل خزاعی روایت کرده است اول آنها
ابینت ء اسبلت دمع العین بالعبرات و بت تقاسی شدة الزفرات و تبکی لآثار لآل محمد
فقد ضاق منک الصدر بالحسرات الا فابکهم حقا و بل علیهم عیونا لریب الدهر منکسرات

ولاتنس

١٣٥ ولا تنس فی یوم الطفوف مصابهم و داهیة من اعظم النکبات گویا خطاب بنفس خود یا قطرات اشک دیده
بکر یعنی ای جگر سوز و حسرتهای ناله خیز و دیدهٔ بختی و شب را به هزار محنت و بلای شدت نالها و رنج و غم سوز
گریها صبح میکنی گریه مینمائی بر مصائب آل محمد و خانه‌های خالی ماندهٔ ایشان از سادات بزرگوار آن پس بتحقیق
سینهٔ آن تو بجراحت و غصه‌ها تنگ گردیده است آگاه باش گریه نما بر مصائب بلکه از ایشان بر اسبی و در سینهٔ تر
و اشک آلود کن دیده را بجهت آن دیگرها حق بین که از حوادث روزگار و مصایب چرخ کجمدار فرو رفته اند و پوشیده
کشته اند مصائب ایشانرا هرگز فراموش نکن که در جنگ بیابان کربلا بر ایشان رخ داد نباید فراموش نمائی
بلاها و محنتها را که از بزرگترین مصائب و محنتها بودند سقی الله اجداثا علی ارض کربلا مرابیع امطار
من المزنات خداوند عالمیان قبرهای شریفه را که بر اشهدا است در سر زمین کربلا به بارانهای رحمت نوبهاری
از ابرهای فضل شامل کرده که آن را سیراب نماید و صلی علی روح الحسین حبیبه قتیلا لدی النهرین بالفلوات
قتیلا بلا جرم فجیعا بفقده فریدا ینادی این این حماتی انا الظامی العطشان فی ارض غربة قتیلا و مظلوما
بغیر تراث خداوند منان صلوات بی پایان بروح پاک مبارک جناب امام حسین علیه السلم حبیب خود بفرستد
که آن بزرگوار ولی خداوند جبار در نزد یکی دو نهر یکی اصل نهر فرات و دیگری نهر علقمی در بیابانهای
بی آب و علف لب تشنه و عطشان از ظلم و عدوان گروه کافران کشته گردید کشته ایست بیگناه که دلهای مومنان
بکشته شدن او اندوهناک سوزناک شدند تنهائی بود که پیوسته ندا مینمود کجایند حمایت کنندگان
من و میفرمود منم خشک لب عطشان در سر زمین غربت کشته است که طلب کشتن آنحضرت نمودند بی آنکه
خونی از ایشان ریخته و ضربه‌ها اجلی و مالی در پیش آنها داشته باشد و قد رفعوا راس الحسین علی القنا
و ساقوا النساء ولهاً حفرات بتحقیق سر مبارک جناب امام حسین علیه السلم را بر نیزهٔ بلند نصب کرده
بلند نمودند و زنهای مخدرات پس سرادق عصمت و عفت حیا را بقید اسیری بردند فقل لابن سعد
عذب الله روحه ستلقی عذاب النار باللعنات پس بر پسر سعد حرامزاده بگو خداوند قهار در روح
نحس بخس او را عذاب نماید بزودی عذاب دردناک آتش سوزناک جهنم را خواهی افتاد به لعنها یا به سبب لعنتها که بر
تو میکنند سالقنت طول الدهر ما هبت الصبا و اقنت بالآصال و الغدوات علی معشر ضلوا جمیعا
و ضیعوا مقال رسول الله بالشبهات در طول دهر و در همهٔ روزگار هر قدر یکه باد صبا میوزد لعنت
و نفرین میکنم و در هر عصر و شام و بامداد و علی الدوام نفرین و لعنت میکنم بر گروهیکه همهٔ ایشان گمراه بودند
و گفته‌های جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هر باب خصوصاً در خصوص اهل بیت اطهار الیاب خود
بشبهات اهل ضلالت و شقاوت ضایع نمودند قصیدهٔ دویم دعبل ابیست یا امة قتلت حسینا عنوة لم ترع
حق الله فیه فتهتدی قتلوه یوم الطف طعنا بالقنا و بکل ابیض صارم و مهند ای امت بدکردار
که جناب امام حسین علیه السلم از روی قهر و ستم کشتند و حق و فرمان خدا را در بارهٔ آن بزرگوار رعایت نه
کردند تا اینکه براه راست هدایت یابند در روز جنگ بیابان کربلا آن بزرگوار را کشتند بطعن نیزه و بهر تیغ
برق زننده تیز هندی مرگ خیز و لطال ما نادام بکلامه جدی النبی خصیمکم فی المشهد جدی
النبی و ابی علی فاعلموا و الفخر فاطمة الزکیة محتدی یا قوم ان الماء تشربه الوری و لقد
ظمئت و قل منه تجلدی قد شفنی عطشی و اقلقنی الذی القاه من ثقل المؤید قالوا له هذا
علیک محرم هذا حلال من یبایع للغوی فاتاه سهم من ید مشؤمة من قوس ملعون
خبیث المولد محتد بر وزن منزل بمعنی اصل صحیح درست نجیب است مؤید بر وزن مؤمن بمعنی
امر عظیم است چه بسیار طول کشید نصیحت و پند دادن آن بزرگوار که بکلام شیرین بیان خود ایشان را اندرز
مینمود و میفرمود جد بزرگوار من پیغمبر ارجمند خداوند جبار در مقام حضور عالمیان بحشر دشمن شما است و هر آینه
جد من پیغمبر بزرگوار و پدر من حیدر کرار علی مرتضی قامع کفار است این را بدانید و فخر دودمان نبوت
و شرف عزت فاطمهٔ پاک طینت و پاکیزه صورت و سیرت اصل و مادر منست ای قوم بد بنیاد به
درستی این آب روانرا همهٔ مردم از دوست و دشمن میآشامند و حال آنکه من تشنه شده ام و از آشامیدن
وی ممنوع گشته ام و جلادت و قوت بدنم از آن تشنگی اندک گردیده عطش مرا ضعیف نموده

از عز

۱۳۰ وانزحمت و مشقتکه از سنگینی آهن بزرك مشقت آندارم که آرام مرا مضطرب و ناتوان کرده است ملاعین حرامزادکان
در مقابل مواعظ شافیهٔ آن امام انس و جان کفتند این آب بر تو حرام است و این آب مباح و حلال کسی است که بیعت
نماید بر جاهل نادان بی فهم و ادراك یزید ناپاك پس آن بزرکوار تیری از دست میشوم از کمان خبیث ملعون المولد درجواب
بد اصل حرامزاده بجان بزرکوار آمد یا عین جودی بالدموع وجودی وابکی الحسین السید ابن السید بچشم به
ریختن قطرات عبرات اشك ریزان باش و بسیلاب اشکهای جاری سخاوت نما کریه نما بر حسین که سید انس و جان فرزند
سید عالمیانست مصنف ره از کتاب مناقب قدیم از بعض شعرای عرب این قصیده را نقلکرده است ان کنت
محزونا فما لك ترقد هلا بکیت لمن بکاه محمد هلا بکیت علی الحسین ونسله ان البکاء لمثله قد
یحمد لتضعضع الاسلام یوم مصابه فالجود یبکی فقده والسودد انسیت اذ سارت الیه
کتائب فیها ابن سعد والطغاة الجحد فسقوه من جرع الحتوف بمشهد کثر العداة به وقل المسعد
ثم استباحوا الصالحات حواسرا والتمل من بعد الحسین مبدد اکر براستی و صدق در مصایب
جانکداز سید شهدا علیه السلم محزون و اندوهناك هستی پس ترا در شبها با خواب راحت چکار است یا چه
باعث است کریه نکنی بر مصیبت دلسوز اشکریز کسیکه محمد مصطفی حبیب برکزیدهٔ خدا صلی الله علیه و آله در
مصیبت او کریان و نالان شد یا چرا کریه نمیکنی بر مصیبت جناب امام حسین علیه السلم و مصیبت نسل طاهر و مطهر آن بزرکوار
و اریکه کریه و زاری بر مصیبت مانند چنین کونه بزرکواران پسندیده و محبوبست بهر اینه در روز کشته شدن
آن مظلوم دین اسلام مضطرب و متزلزل کردید و بمصایب او سخاوت وجود و کرم و آقا و بزرکواری بر کشته شد پس
پیوسته کریان و نالانست محتمل است که مرجع ضمیر فقده جود بوده باشد یعنی جود پیوسته به نایابی شدن خویش
کریانست که موضوع و محل وی کشته شد آیا فراموش کرده هنکام دلسوز جناب امام حسین علیه السلم را
که لشکرهای بیکرانه قوم دغا بسوی کشتن او روانه شدند که در میان ایشان پسر سعد حرامزاده سرکرده و سرعسکر
بود و کروهی از طاغیان جاحدان و اشقیای بی ایمان بودند پس در روز نحس مشئوم در محل شهادت آنحضرت در
حضور اهل اسلام از جرعهای مرکها او را سیراب نمودند دشمنان دین در قتال و کار زار او بسیار و بیشمار شدند
و یاوران بسیار اندك و کم کشتند بعد از کشتن آن بزرکوار غارت و اسیر پردکیان سرادق عصمت و طهارت
منکاحی که پابرهنه بودند مباح کردند اجتماع اهل بیت رسالت بعد از شهادت جناب امام حسین علیه السلم
و پراکندکی و تفرق نهاد کیف القرار وفی السبایا زینب تدعو لفیا یا جدنا یا جدنا یا احمد هذا
حسین بالحدید مقطع متخضب بدمائه متشهد عار بلا کفن صریع فی الثری تحت الحوافر
والسنابك مقصد والطیبون بنوك قتلی حوله فوق التراب ذبائح لا تلحد یا جدنا قد
منعوا الفرات وقتلوا عطشا فلیس لهم هنالك مورد یا جد من ثکلی وطول مصیبتی ولما
اعانیه اقوم واقعد چکونه قرار و آرام برای دل شیعیان آل محمد میباشد حال آنکه در میان اسیران اهلبیت رسالت
جناب زینب خاتون موجود بود در هنکام شام شوم شب یازدهم ماه محرم یا هنکام هر شب با دل بریان و دیدهٔ کریان
نوحه و زاری مینمود و جد بزرکوار خود را مخاطب ساخته این مرثیهها را انشا کرده از رامیخواند در دها و مصائب
خود را بجد بزرکوار خود عرض میکرد و میکفت ایجد بزرکوار ای احمد مختار این حسین است که اعضای او را با
تیزهای خنجر و نیزه و شمشیر پاره پاره نموده اند بدن نازنینش بخون زخمهای خویش اغشته و رنکین شده شهید
است که بدن مبارکش بغارت ناکسان لشکر کافران عریان بی کفن کشته بر روی زمین افتاده در زیر پای اسبها
دشمنان او و سمهای سم کوبان کافران لکد کوب مقصود پایمال دشمنان کرد بد طیبان پاکیزه کان که فرزندان تو
بودند کشته از اطراف و جوانب تو در روی خاك بتیغ جور و جفا مذبوح هستند که ایشانرا کسی دفن نمی
کند و لحدی برای دفن کردن آن اجسام طاهره شق نمینماید ایجد بزرکوار ایشانرا از آشامیدن آب فرات
منع کردند و ایشانرا تشنه لب شهید کردند برای ایشان در آب فرات محل ورود نکذاشتند ایجد بزرکوار
از غایت حزن و اندوه و ناله و سوکواری خود و از بسیاری مصیبت و بجهت آنچه معاینه دیده ام نمیتوانم
آرام بنشینم پیوسته برمیخیزم و مینشینم یعنی بنا بر آنست که اعانیه بتقدیم یاء مثناة از تحت
بر نون بوده باشد و اکر بتقدیم نون بر یاء مثناة شود که از معاناة بمعنای رنج بردن و

مشقت کشیدن است معنای بیت بنحو واضح است و بیت دیکر از همان اشعار بر نقلکرده است
حسب الذی قتل الحسین من الخسارة والندامة ان الشفیع لدی الا له خصمه یوم القیامة
یعنی از خسارت و ندامت و زیانکاری و پشیمانی برکسیکه کشنده جناب امام حسین علیه السلم است همین قدر بس
که کسیکه شافع عاصیان است در نزد خداوند عالمیان دشمن آن ملعون بوده باشد در روز قیامت بیت دیکر از
دعبل خزاعی ره نقلکرده است منازل بین اکناف الغری الی وادی المیاه الی الطویی غری بر وزن غنی
عبارت است از زمین نجف اشرف و وادی المیاه کویا عبارت باشد از بیابان کربلا و نزدیکی بغداد که نام مرزی
طوی بر وزن غنی نام زمین است در ذی طوی در قرب مکهٔ معظمه شاید آن زمین باشد است که سادات بنی
هاشم را در آنجا کشتند و دفن کردند چنانکه تفصیل قضیهٔ ایشان در شرح قصیدهٔ دعبل کذشت کویا
مراد دعبل تحسر و اظهار حزن و اندوه است بر قبرهای ائمهٔ انام و سادات کرام از بنی هاشم که در این بیابانها
مدفون شده اند و شاید منازل منادی بوده باشد بندای استغاثه و تحسر یا مبتدا شود برای خبر محذوف یا خبر
باشد برای مبتدای محذوف یعنی چه بسیار منازل حزن انکیز است در میان تلهای غری تا وادی میاه و از آنجا
تا زمین طوی بنا بر رفع منازل بجهت حرف ندای محذوف یا منازلیکه در شمار بزرکان دین و سادات کرام
بنی هاشم مدفون و ساکن شده اند چه بسیار حزن و اندوه از شما بر شیعیان وارد شده است لقد شغل
الدموع عن الغوانی مصاب الاکرمین بنی علی غوانی جمع غانیه است که بمعنای دختر نیکو و خلخوش
جمال شیرین کفتار است که همه کس طالب دیدار جمال او بشود یعنی بتحقیق مصایب جانکداز کرامیان که فرزندان
علی امیر مؤمنانست ریختن قطرات عبرات را از اشتیاق خوبان و نیکو رویان مشغول و غافل نموده است که پیوسته
در مصایب آن بزرکواران ریخته میشوند و هرکز در شوق لقای نیکو رویان ریخته نمیشوند انا اسفی علی
هفوات دهر تضاءل فیه اولاد الزکی تضاءل بر وزن تفاعل بمعنای ضعیف و خوار شدن است
یعنی پیوسته اندوه و غصه میخورم بر حوادث روزکار دون و لغزشهای چرخ بوقلمون که در این روزکار
نکبدار فرزندان پیغمبر پاك طینت و امام نیکو طریقت ضعیف و خوار شدند الم تقف البکاء
علی حسین وذکرك مصرع الحبر النقی یا بلحسن بکاء نمیداری کریه کردن خود را بر مصایب جناب امام
حسین علیه السلم و بریاد آوردن خویش کشته شدن و محل شهادت عالم دانا بعلوم ربانی پرهیزکار و متقی
و احتمال دارد که مراد چنین باشد یا اشك ریزان و کریه کنان مانند بر نوحهها نمیشوی بر مصیبت جناب امام حسین
علیه السلم تا آخر و شاید و ذکرك معطوف بر بکاء بوده باشد الم یحزنك ان بنی زیاد اصابوا
بالترات بنی النبی وان بنی الحصان یمر فیهم علانیة سیوف بنی البغی آیا اندوهناك و
محزون نمیکند ترا اینکه فرزندان حرامزادکان زیاد بد بنیاد بمقتضای کینههای دیرینهٔ خود فرزندان
کرامی پیغمبر بزرکوار را ظفر یافتند و از ایشان انتقام پدران کافران بد روحنین را کشیدند بدرستی
شمشیرهای کین کروه ملاعین فرزندان زناکار آشکارا بر اجسام طاهرهٔ فرزندان زن صلحب عفت و عصمت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم کذشته نصرت یافتند حصان بر وزن سحاب بمعنای زن پرهیزکننده است
از نامحرم و خاتون با حیا و عفت و عصمت است و در کتاب مذکور این ابیات را در مصیبت آنحضرت از
سید بزرکوار رضی الدین موسوی نقیب النقباء البغدادی روایت کرده است سقی الله المدینة من
محل لباب الودق بالنطف العذاب وجاد علی البقیع وساکنیه رخی البال ملآن الوطاب
واعلام الغری وما استباحت معالمها من الحسب اللباب وقبرا بالطفوف یضم شلوی قضی
ظماء الی برد الشراب وبغداد وسامرا وطوسا هطول الودق منخرق العباب بکم فی
الشعر فخری لا بشعری وعنکم طال باعی فی الخطاب ومن اولی بکم منی ولیا وفی ایدیکم
طرفی وانتسابی محل محتمل است که بفتحهٔ میم و حاء مهمله بوده باشد و محتمل است که بضمهٔ میم و
کسرهٔ حاء بشود یعنی حلول کننده و وارد شده بمکان شریف که عبارت از جناب فخر کائنات
اشرف موجودات بوده باشد و من بنا بر این تقدیر قریب است به من تعلیلیه و ودق بفتحهٔ واو و سکون
دال مهمله بمعنای باران دیزنده است نطف بر وزن صرد جمع نطفه بمعنای آب صاف خالص

عذاب بر وزن رجال یا غراب ظاهراً جمع عذب بفتح عین و سکون ذال بمعنای آب خوشگوار شیرین است و طاب بر وزن رجال
جمع وطب بفتح واو و سکون طاء مثناة پوست گوسفند و بزی و بز امیگویند ساخته و برای بردن است یعنی خداوند عالمیان
سیراب نماید مدینه طیبه را که محل هجرت و مدفن جناب رسول خداست از حیثیت محل و مقام بودن برای آنحضرت یا بجهة
خاطر کسیکه با نمکان شریف وارد شد از خالص و نیکوی باران رأفت و رحمت با آب صاف شیرین خوشگوار فضل کامل و جود
شامل خود و بصلوات بی پایان جود و کرم فرماید بر بقیع و ساکنان بزرگواران آنمکان شریف از نسل طاهر آل پیغمبر آن فرزندان
جناب رسول امین که قلب شریف وسیع و ذات مقدسشان مهبط اسرار آخرت و پوست بدن ایشان معلوم بی منتهای الهی و
زمینها و راههای لاغری را که عبارتست از بیابان شریف نجف اشرف و آنچیزهائیکه بضمن خود گرفته و فرو برده است
از شرافتهای صاحب بزرگوار و وجود هائی بی نهایت و سیراب نماید به باران رحمت و صلوات بی نهایت فرستد بقبری که
در کنار نهر فرات است که متضمن جسم نازنین و بدن مبارک را که لب تشنه و عطشان بدرجه شهادت رسید در
هنگامیکه اشتیاق تمام و سوز جگر به سرد آب شیرین داشت و قبر شریف دو امام عالیمقام از نسل طاهر جناب رسول
انام صلی الله علیه و آله که در نزدیکی بغداد در کنار نهر شط واقع است و بر آن قبر شریف که در سامره و سر من
رای و طوس خراسان همه این اماکن شریفه و ضرایح مقدسه را به باران فضل کامل و لطف شامل که ریزنده
و سیلان کننده و ابهای موج زننده و سیل کننده بوده باشد با شما بشعر خود فخر میکنم که از برکت انتساب
و حسن میامن شما قوت و توانائی بشعر گفتن دارم با اینکه مفاخرت باین میکنم که در مدح و مناقب شما برشته
نظم و شعر آورده ام نه بشعر خود از جهة میامن شما باز و من در خطاب و نظم اشعار آبدار و ترکیب کلام دلنشین
طولانی از کشته کنایه است از نهایت فصاحت و بلاغت و زیادتی قوت و قدرت بر ایراد کلام فصیح الالفاظ
و بلیغ در افاده مراد کدام کسی سزاوارتر است در محبت و دوستی شما از من و حال آنکه در دست شماست طرفین ریسمان
نسب من که از طرف پدر رشته نسب من متصل بحبل محکم و عروه وثقی عترت جناب احمد مختار است صلی الله علیه
و آله و در همان کتاب مذکور این اشعار آبدار و ابیات خوشگوار را از ابی الحسن علی بن جرجانی روایت کرده است
از جمله ابیات قصیده طولانی است که در مدح و منقبت اهل بیت رسالت انشا نموده است وَجْدِی بِکُوفَانَ
لا وَجْدِی بِکُوفَانِ تُهْمِی عَلَیْهِ ضُلُوعِی قَبْلَ أَجْفَانِی أَرْضٌ إِذَا نَفَحَتْ رِیحُ الْعِرَاقِ بِهَا أَتَتْ بِشَاشَتُهَا
أَقْصَی خُرَاسَانِ حزن و اندوه دل پر غصه و اندوه من از جهة مصایب جانگداز نیست که در کوفه با اهل بیت
رسالت رخ داده و شادی و سرور من بجهة کوفه نمیشود که پهلوها و بدن در آن حزن دلسوز ریخته و گوشت من
گداخته میباشد پیش از ریختن آب پلکهای چشمان پر آب من از آنجا زمینی است هنگامیکه باد عراق با آن زمین
بوزد بوی خوش معطر وی بمنتهای خراسان برسد یعنی قبر شریف امام هشتم که از نسل پاک ساکنان کوفه و
کربلاست وَمِنْ قَتِیلٍ بِأَعْلَی کَرْبَلَاءَ عَلَی جُهْدِ الصَّدَی فَتَرَاهُ غَیْرَ صَدْیَانِ صدی بر وزن عصا
بمعنای تشنگی و عطش است صدیان بر وزن عطشان لفظاً و معنیً گویا مراد از این بیت اینست و آن پسندیده تر
خداوند عالمیان در راه رضای خدا هر یکی بنحوی کشته شد بعض ایشان کشته ایست در منتهای بیابان کربلا در رنج
و مشقت تشنگی و تو او را غیر عطشان خیال میکنی بجهة آنکه کسیکه در رنج و مشقت تشنگی باشد هرگز
توانائی قتال و کارزار و مبارزان در او نمیشود و حال آنکه شجاعت و مبارزت آن شیر بیشه شجاعت و آفتاب
فلک امامت با لب تشنه و جگر سوخته در هنگام کارزار گروه اشرار از آفتاب عالمتاب مشهودتر است مخاطب
بخطاب فتراه هر کسی است که اهلیت خطاب داشته باشد چنانکه در قول خدا فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ نَاکِسُوا رُؤُسِهِمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ گفته اند و محتمل است که معنای بیت چنین باشد که تو در این ایام بکربلا وارد میشوی و آب فرات را
بی مانع می بینی خیال میکنی که آنحضرت تشنه لب نبوده است و شاید لفظ من در من قتیل بمعنای سببیت بشود
و معطوف باشد بقول او بکوفان اول یعنی حزن و اندوه من بسبب کشته ایست تا آخر معنای گذشته وَذِی صَفَائِحَ
یَسْتَسْقِی الْبَقِیعُ بِهِ رَیَّ الْجَوَانِحِ مِنْ رَوْحٍ وَرِضْوَانِ و یکی از ایشان بزهر جور جفاکاران کشته شد که
صاحب جودها و بخششها است و بزرگواریست که قبرستان بقیع بسبب مدفون شدن آن بزرگوار در وی
طلب سیراب شدن میکند در حالتیکه اطراف و جوانب وی از باران رأفت و رحمت و رضوان و کرامت خدا
وند عالمیان سیراب است هَذَا قَسِیمُ رَسُولِ اللهِ مِنْ آدَمٍ قَدْ مَاعَ مِثْلَ مَا قَدْ الشِّرَاکَانِ وَذَاکَ سِبْطَا

رسول الله

رَسُولِ اللهِ جَدُّهُمَا وَجْهُ الْهُدَی وَهُمَا فِی الْوَجْهِ عَیْنَانِ ظاهراً اینست که مشار الیه بهذا و ذاک جناب امام حسین
علیه السلام کشته بیابان کربلا و جناب امام حسن علیه السلام مدفون قبرستان بقیع بوده باشد اگرچه لفظ هذا و
ذاک مفرد هستند بقرینه قد او سبطا که تثنیه هستند چون آن دو بزرگوار نور واحد هستند اشاره به
لفظ مفرد ضرری ندارد خصوصاً دو تا را یکی حساب کردن مناسب اینمقام است چنانکه وجهش با تأمل واضح
ظاهر میشود و محتمل است که مشار الیه هذا یکی از آن دو بزرگوار شود و مشار الیه ذاک دیگری ادم بفتح همزه
و ذال مهمله مخفف آدم نام حضرت ابو البشر است و لفظ من تشویه ابتدائیه است با تعلق وی بفعل عموم
مقدر و محتمل است که مراد از وی مثل بوده باشد که دو بند نعلین از وی بریده شود و قد بظاهر تثنیه
نعل مجهول است مراد از ضمیر تثنیه آن دو بزرگوار است که هر دو پاره تن رسول خدا هستند و شاید مراد جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله و آن دو بزرگوار بشود که دو تای ایشان یکی محسوب گردد و شراک بر وزن کتاب بند
نعل است که از روی پای می بندند و وجه تسمیه وی بشراک گویا اینست که با خود نعل شرکت دارد یعنی این دو
بزرگوار پاره تن مبارک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند از حضرت آدم جدا شده اند با هم دیگر مانند
جدا شدن دو بند نعلین از پوست خود نعلین و این دو بزرگوار دو سبط جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله هستند و جد بزرگوار ایشان روی هدایت و وجه رستگاریست و آن دو بزرگوار برای ایمان وجه هدایت
و رستگاری برادو دیده هستند در این بیت از نکات بیانیه نکاتی هست که به خبیر بصیر مخفی و مستور نمیباشد
وَانْجَلَتَا مِنْ أَبِیهِمْ یَوْمَ یَشْهَدُهُمْ مُضَرَّجِینَ نَشَاوَی مِنْ دَمٍ قَانِ یَقُولُ یَا أُمَّةً حَفَّ الضَّلَالُ بِهَا فَاسْتَبْدَلَتْ
لِلْعَمَی کُفْرًا بِإِیمَانِ مَاذَا جَنَیْتُ عَلَیْکُمْ إِذْ أَتَیْتُکُمْ بِخَیْرِ مَا جَاءَ مِنْ آیٍ وَفُرْقَانِ أَلَمْ أُخَبِّرْکُمْ وَأَنْتُمْ
فِی ضَلَالَتِکُمْ عَلَی شَفَا حُفْرَةٍ مِنْ حَرِّ نِیرَانِ أَلَمْ أُؤَلِّفْ قُلُوبًا مِنْکُمْ فِرَقًا مُثَارَةً بَیْنَ أَحْقَادٍ وَ
أَضْغَانِ أَمَا تَرَکْتُ کِتَابَ اللهِ بَیْنَکُمْ وَآیَةَ الْعِتْرَةِ فِی جَمْعٍ وَقُرْآنِ أَلَمْ أَکُنْ فِیکُمْ غَوْثًا لِمُضْطَهَدٍ
أَلَمْ أَکُنْ فِیکُمْ مَاءً لِظَمْآنِ قَتَلْتُمُ وَلَدِی صَبْرًا عَلَی ظَمَأٍ هَذَا وَتَرْجُونَ عِنْدَ الْحَوْضِ إِحْسَانِی
سَبَیْتُمُ ثَکِلَتْکُمْ أُمَّهَاتُکُمُ بَنِی الْبَتُولِ وَهُمْ لَحْمِی وَجُثْمَانِی مَزَّقْتُمُ وَنَکَثْتُمْ عَهْدَ وَالِدِهِمْ
وَقَدْ قَطَعْتُمْ بِذَاکَ النَّکْثِ أَقْرَانِی یَا رَبِّ خُذْ لِی مِنْهُمْ إِذْ هُمُ ظَلَمُوا کِرَامَ رَهْطِی وَرَامُوا هَدْمَ بُنْیَانِی
مَاذَا یُجِیبُونَ وَالزَّهْرَاءُ خَصْمُهُمُ وَالْحَاکِمُ اللهُ لِلْمَظْلُومِ وَالْجَانِی نشاوی جمع نشوان بمعنای سیراب
شده است قانی چیزیکه برنگ سرخ تند رنگین بوده باشد مثاره اسم مفعول است از اثاره بمعنای هیجان
آمدن و طغیان است غوث محتمل است که با غین مضمومه و ثاء مثلثه بشود که جمع اغوث بمعنای سفید رنگ درخشنده
است و محتمل است که عین مهمله مکسوره و ثاء معجمه بشود مضطهد بمعنای مظلوم مضطر است و ای نجلتا
و ندامت نکرو و بد بنیاد از پدر بزرگوار ایشان که عبارتست از جناب احمد مختار برگزیده جناب خداوند جهان
روزیکه مشاهده نماید فرزندان مظلوم خود را هنگامیکه بخون خود شان آغشته شوند و از خون سرخ
رنگ سیراب شده باشند آنحضرت در روز حساب بر قاتلان فرزندان خود میفرماید ای گروه بدکردار یکه ضلالت
و گمراهی ایشان را پیچیده و رگ و ریشه ایشان را احاطه نموده است از این کوری و بی بصیرتی را از تنگ کوری و بی
بصیرتی ضلالت و گمراهی کفر و انکار معارف حق را با ایمان تبدیل کرده اند و دین حق را بضلالت
و گمراهی فروخته اند من چه گناه بشما کردم و کدام جنایت را در حق شما بجا آوردم هنگامیکه برای شما
آوردم خیر آنچیزها را که از آیات قرآنیه و معجزات باهره و عبارات تمیز دهنده میان حق و باطل از جانب خدا
بنزد من آمده بود ندا یا از همه چیزها بشما خبر ندادم در حالتیکه شما بجهة گمراهی در کنار چاهی بودید
از حرارت آتش جانگداز دوزخ آیا دلهای شما را جمع نکردم و با محبت و مودت بیکدیگر بر ننمودم هنگامیکه
که از یکدیگر پراکنده و در نهایت اختلاف و عداوت بودند و در کینه ها و عداوتها یکدیگر هیجان کننده
و طغیان کننده بودند آیا کتاب معجز بیان خداوند عالمیان را در میان شما نگذاشتم و آیات نور بخش دلها
و درخشنده در توحید خدا و عزت دهنده برای مؤمنان در میان دو جلد دفتین و یکجا نگذاشتم آیا در میان
شما برای مظلومان پشت و پناه نبودم آیا در میان شما برای تشنه کان معارف حقه و احکام الهیه و علوم
ربانیه و مطالب مشکله را آب سرد نبودم که دل تشنه را به بیان واضح و برهان لایح سرد نمودم فرزند

ضمن این قصیدهٔ غرا بحر بیعتقریر آورده است و اشعار این است یا اهل عاشورا یا لهفی علی الدین خذوا اهل ذکم
یا آل یاسین تا آخر ابیاتیکه بروایت ابن شهر آشوب گذشت و در کتاب مذکور این ابیات را برانها زیاده
کرده است که جوهری علی بن احمد جرجانی گفته است زادوا علیه بحبس الماء غلته فیا لرای فریق فیه مغبون
آن ملاعین حرامزادگان بجهت حبس و منع کردن آب فرات تشنگی و سوز جگر آن بزرگوار را زیاده نمودند چه ابیات حسرت
و ندامت است بر تدبیر و فکر این گروه ستمکاران که در خصوص ستم کردن بر آنحضرت و منع نمودن آب فرات مغبون
و زیانکار شدند نالوا ازمة دنیاهم ببغیهم فلیتهم سمحوا منها بماعون حتی یصیح بقنسرین راهبها
یا فرقة الغی یا حزب الشیاطین اتهزئون برأس بات منتصبا علی القناة بدین الله یوصینی
امنت ویحکم بالله مهتدیا و بالنبی و حب المرتضی دینی انعم جمع نعم بروزن کتاب بمعنای بهایم لای است
که شتران با آن بسیار باشند ماعون بمعنای عطیه و احسان است یعنی آن گروه ستمگار بر سر نمان مرادات و زینتهای
دنیای خویش بظلم و عدوان و عداوت و طغیان خود رسیدند کاش آن ملاعین بد اختر اندکی از خود شان بجمع
آبی عطیه و احسان میکردند چنان کو نه ستمها نمودند حتی اینکه در قنسرین راهب ولی از آن ستمکاران
چون سر انور آنحضرت را در بالای نیزه مشاهده کرد و دید که نور عالم افروز مانند آفتاب عالمتاب از آن سر انور به
سوی آسمانها بلند میشود و از ایشان خواهش نمود که ده هزار درهم از او بگیرند و سر مبارک آنحضرت را آن
سرشب تا دم کوچ نمودن لشکر ضلالت نزد او بگذارند چون سر مبارک را گرفت و آنشب از برکت سر مبارک
آن سرور سروران بشرف اسلام مشرف شد آنقوم بدکردار را مخاطب ساخته فرمود ایگروه ضلالت و گمراهی و
شقاوت و نادانی و ایلشکر و گروه شیاطین آیا استهزا مینمائید بسریکه در سر نیزه شب را در بالای نیزه روز بسر می
کند و مراهدین خداوند عالمیان هدایت مینماید وای برشما بدلالت و هدایت این سر مبارک از روی
توفیق و رستگاری بخداوند جبار و پیغمبر برگزیدهٔ احمد مختار ایمان آوردم و محبت و مودت جناب علی
مرتضی دین و مذهب منست و قضیهٔ این راهب در احوالات شام شوم مفصلا گذشت فجدلوه صریعا
فوق جبهته وقتموه باطراف السکاکین واوقروا صهوات الخیل من احن علی اساراهم فعل
الفراعین مصفدین علی اقتاب ارحلهم محمولة بین مضروب ومطعون ارحل در بعض نسخها
با حاء مهمله است ظاهر جمع راحله بوده باشد و بنا بر این اقتاب مضاف است بسوی ارحل و در بعض نسخها با جیم
وارد است که جمع رجل بکسرهٔ راء بمعنای پای انسان است و در اینوقت اقتاب با تنوین خوانده میشود و ارجل منصوب است
بنا بر مفعولیت مصفدین بصیغهٔ اسم فاعل است بنا بر نسخهٔ دویم یعنی پس آن بزرگوار عزیز جناب فاطمهٔ زهرا را
از بالای زین اسب با زخم فزون از حساب بر پیشانی خود بروی خاک گرم بیابان افکندند و بدن نازنین آن
بزرگوار را با شمشیرهای تیز و نیزهای مرگ انگیز و کاردهای خونریز پاره پاره نمودند از روی کینه و عداوت پشت
و رانهای اسبان نجیبان بضرب تازیانهای سنگین کردند و آنها را از روی غارت و اسیری اهل بیت رسالت
تند و سخت میراندند و در حق اهل بیت رسالت و پردگیان سرادق عصمت و طهارت ستمها نمودند
و کارها کردند مانند ستمها و کارهای فرعونیان قبطیان در حق بنی اسرائیل مردان ایشانرا کشتند زنان
ایشانرا بخدمتکاری میگرفتند دستهای ایشانرا بزنجیرها بستند بالای قتبهای شتران برهنه سوار نموده
بعض ایشانرا با تازیانها اذیت میکردند و بعض را بکعب نیزه اذیتها میرساندند اطفال فاطمة الزهراء
قد فطموا من الثدی بانیاب الثعابین کودکان شیرخوار جناب فاطمهٔ زهرا از پستان مادران بدندانهای
تیز اژدرها که عبارت از تیرها و نیزها بوده باشد جدا شدند یا امة ولی الشیطان رایتها و مکن
الغی منها کل تمکین ایگروه شقاوت اثر منافقان بدگهر که شیطان ملعون مباشر رایت و علمدار فرقهٔ
ضلالت شد چنانکه در جنگ بدر علمدار لشکر کفار شیطان مکار بود و شیطان ملعون لشکر ضلالت
شیم عمر بن سعد لعین را از ضلالت و گمراهی متمکن ساخت لشکر وساوس خود را با ضلال و گمراهی ایشان
تلخ و شقاوت و ضلالت را در دل ایشان محکم و ثابت و برقرار نمود ما المرتضی و بنوه من
معاویة ولا الفواطم من هند و میسون چه بسیار دور است جناب علی مرتضی و فرزندان کرام او
از معاویهٔ حرامزادهٔ ملحد معاند و هیچ نسبت میان آن بزرگواران و میان آنکافر بی ایمان نیست و

اختران

عزیز مرا از روی ظلم و عدوان بیجرم و گناه در حالت تشنگی کشتید اینست کار بد کردار قبیح شما در حق رعایت فرزند
من با وجود این کارها امیدوار احسان هستید در کنار حوض کوثر مادران بدکرداران شما در مصیبت و عزای
شما دیده گریان و نالان شوند فرزندان فاطمهٔ بتول را غارت نموده از روی ستم باسیری بردید و حال آنکه ایشان
گوشت من و جسم من بودند و ایشانرا پراکنده و پایمال نمودید و عهد و پیمان پدر بزرگوار ایشانرا شکستید و
با این نقض عهد و شکستن پیمان ارکان و اطراف سر مرا شکستید ای پروردگار عادل قهار انتقام مرا از ایشان
بکش و حق مرا از آنگروه بدفرجام بگیر و زهرا که ایشان به کرام و گرامیان خویشان مرا ستم نمودند و قصد کندن
بنیان نسل مرا کردند ایگروه ستمکاران فردای روز قیامت چه جواب خواهید داد و حال آنکه فاطمه خصم شما
خواهد شد و حکم کننده در میان آن خواتون مکرمه و شما خداوند عادل قهار است که حکم کننده است در میان
مظلوم و ستمکار و انتقام کشنده است از ظالمان بجهت خاطر مظلومان اهل الکساء صلوات الله ما نزلت
علیکم الدهر من شیء و وجدان ای اهل کسا و آل عبا صلوات زاکیات و تحیات وافیات هر قدر یکه در
روزگار از جانب خداوند کریم جبار نازل میشود بر شما باد و احتمال دیگر در معنای بیت میرود احتیاج به بیان
ندارد انتم نجوم بنی حواء ما طلعت شمس النهار و ما لاح السماکان ما زلت منکم علی شوق یهیجنی
والدهر یأمرنی فیه و ینهانی حتی اتیتک والتوحید راحلتی والعدل زادی و تقوی الله امکانی
و سماک بروزن کتاب ستارهٔ درخشندهٔ براق است در فلک نام وی سماک رامح است بعضی گفته است
یکی را سماک اعزل و دیگری را سماک رامح و اولی در برج میزانست طلوع کردن وی در شب پنجم تشرین اول می
باشد در هنگام صبح صادق از افق مشرق ظاهر و هویدا میشود و چون آن ستارهٔ درخشنده طلوع نماید
هوا رو به سردی میگذارد و مراد از امر و نهی روزگار مساعدت و نامساعدت زمانه است که گاهی انسانرا از آن
ابتلاآت روزگار و اشغال چرخ ناپایدار فرصت مجال و فراغت بال حاصل میشود که پی مقصود و دیدن
دیدار محبوب میرود و گاهی مصایب و ابتلاآت و غالب و هجوم آور میشوند که هرگز فرصت و مجال در
خود نمی یابد از اولی بامر تعبیر کنند و از دیگری بنهی از روی مجاز یعنی شما ئید ستارهای درخشندهٔ
فرزندان حضرت آدم و حوا هر قدریکه خورشید نورانی بجهت چیدن پردهٔ تاریکی شب ظلمانی سر از
افق مشرق بیرون آورد و دو ستارهٔ سماک هویدا و ظاهر میشوند یعنی تا روز قیامت شما ستارگان راه
هدایت و چراغ رستگاری عالمیان هستید که خداوند عالمیان شما را پادشاهان اهل جهان و پیشوایان
همهٔ انس و جان فرموده است پیوسته از شما اشتیاق محبت و شوق مودت مرا هجوم آور و هیجان کننده
میباشد روزگار گوناگون و چرخ بوقلمون گاهی مرا در آن اشتیاق و محبت فرصت میدهد و گاهی حوادث
و مصائب مرا از غرض و مقصود باز دارد این غایت اشتیاق مرا انجا خود کنده تا اینکه آمدم بسوی شما
هنگامی که توحید خداوند عالمیان راحلهٔ من و عدل جبار عادل توشهٔ راه و ولایت شما و پرهیزکاری پروردگار
غفار قدرت و توانایی منست هذی حقائق لفظ کلما برقت بدت بلألأ الا انها ابصار عمیان
هی الحلی لبنی طه و عترتهم هی الردی لبنی حرب و مروان هی الجواهر جاء الجوهری بها محبة
لکم من ارض جرجان مضامین این عبارات دلکشا و مدالیل کلمات شیرین بیان فصیح الالفاظ و
بلیغ العبارات حقایق لفظ و مقال است که هر وقت در زبان سخنوران دوستان و متکلمان شیعیان ائمهٔ
انام بزیب و زیور ایشان مزین شوند به درخشندگی و روشنی خود دیدهای نابینایان و بی بصیرتی بصیرتان بر
میگردانند و آنها زیب و زیور گردن بند مناقب و قلادهٔ فضایل است بر فرزندان طه و عترت طاهرهٔ
برگزیدگان خدا و ریسمان ذلت و زنجیر خواری و مذلت است بر فرزندان زنازادگان کافر حربی ابوسفیان
ملحد دعی و مروان فرزند زن زانیه و مرد شقی و اینها جواهر گران بهاست و در و یواقیت پر قیمت و
نفیس است که جوهری آنها را از سرزمین جرجان در راه محبت و مودت شما باستانهٔ علیه و عتبات
عالیه تحفه و هدیه آورده است جزاه الله خیر جزاء المداحین للائمة الطاهرین و در همان
کتاب نیز این قصیدهٔ غرا را از آن بزرگوار نقل کرده است قصیده لبیا طویلة الذیل است
که جملهٔ ابیات آن در سابق با ترجمه و بیان خود گذشت که مصایب جانگداز روز عاشورا در

ضمن

ودختران فاطمیات از هند ملعونه و میسون زانیه که مادر یزید طاغیه است دور و بی نسبت بودند چه نسبت خاک را
با عالم پاک آل الرسول عبادید السیوف فمن هام على وجهه خوفا ومسجون آل اطهار جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله پراکندگان شمشیرهای دشمنان هستند بعضی از ایشان از ترس کافران حیران سرگردان بروی
خود افتاده و بعضی در زندان محبوس است یا عین لا تدعی شیئا لغادیة همی ولا تدعی دمعا لمحزون
قومی على جدث بالطف فانتقضی بکل لؤلؤ دمع فیک مکنون ای چشم هیچ چیز برای ابر ریزنده بامداد
نگذار و چنان گونه اشک بریز که هیچ قدر و منزلت بر باران ابر نماند و قدر و منزلت برای هیچ محزون و اندوه
ناک نگذار در سر قبر شریفی که در کنار فرات هست بایست قطرات عبرات مانند دانه‌های لولو و در و جواهر در
رشته رخسار منتظم شود که در خزینه جواهر قطرات تو مخزونست یا آل احمد ان الجوهری لکم سیف یقطع
عنکم کل موضون ای آل اطهار جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله بدرستی جوهری شمشیر تیز شرربار آتش
ریز است در یاری و نصرت شما که زره دشمنان و سخنان دروغ و بهتان ایشانرا از شما دفع نموده پاره پاره مینماید
در کتاب مذکور این قصیده را از کسی دیگر در بیان مصائب جانگداز روز عاشورا روایت کرده است مصنف
از کتاب مذکور نقل نموده که صاحب همان کتاب فرموده است که این چند بیت را از همان قصیده انتخاب
نمودم اذا جاء عاشورا تضاعف حسرتی لآل رسول الله وانهل عبرتی هو الیوم فیه اغبرت الارض
کلها وجوما علیهم والسماء اقشعرت مصائب ساءت کل من کان مسلما ولکن عیون الفاجرین
اقرت هنگامی که روز عاشورا میاید حسرت و اندوه به مصایب آل جناب رسول زیاد میگردد و قطرات
اشک از دیدهای من میریزد روز عاشورا روز محنت و مصیبت انگیزیست که تمام روی زمین غبار آلود و
تیره و تاریک گردید بجهة شدت اندوه بر ایشان و آسمانهای هفتگانه متزلزل و مضطرب شدند مصائب
جانگداز ایشان بدحال و اندوهناک نمود هر کسیکه مسلمان بوده باشد لکن دیدهای فاجران روشن و خندان
گردید اذا ذکرت نفسی مصیبة کربلا واشلاء سادات بها قد تفرت اضاقت فؤادی واستباحت
تجاربی وعظم کربی ثم غشیی امرت تجارب بروزن مساجد جمع تجربه میباشد بمعنای امتحان کنند است
چیزیرا مکرر اچون دل من یاد آوری نماید مصیبت دلسوز بیابان کربلا را و پاره پاره شدن اعضای سادات
کرام را در آن عرصه‌گاه بلا که از هم دیگر جدا شده بودند این مصایب دل تنگ و پر از غصه و اندوه میسازد و عقل و هوش
و صبر و تحمل مرا زایل میکند اریقت دماء الفاطمیین بالملا فلو عقلت شمس النهار لخرت در آن روز
میشوم خونهای فرزندان جناب فاطمه در آشکار او حضور مسلمانان ریخته شدند پس اگر آفتاب عالمتاب
حقیقت اینمطلب و قبح این کار را فکر و تعقل مینمود هر اینه از فلک چهارم بروی زمین سرنگون میگردید
واحتمال دارد که مراد این باشد که اگر خورشید انور صاحب عقل و هوش مانند انسان و جان داشت از
غایت حزن و اندوه بیهوش گردیده بروی خود میافتاد الا بابی تلک الدماء التی جرت بایدی کلاب
فی الجحیم استقرت توابیت من نار علیهم قد اطبقت لهم زفرة فی جوفها بعد زفرة فشتان من
فی النار قد کان هکذا ومن هو فی الفردوس فوق الاسرة پدرم فدای خونهایی باد که بدست سگان
بنی امیه که در آتش جهنم ثابت و برقرار هستند ریخته و بروی زمین جاری شدند تابوتهای آتشین از
آتش شرربار آنکافرانرا احاطه نموده اند و ایشان از درمیان آتش نالهای جانگداز پی در پی میباشند چه
بسیار فرق و دوری هست میان کسیکه در آتش دوزخ در چنین عذاب و حالت بشود و میان کسیکه در فردوس
برین بالای تختها و سریر سلطنت با کمال عزت و راحت نشسته باشد اسره بروزن افعله جمع سریر است
بنفسی خدود فی التراب تعفرت بنفسی جسوم بالعراء تعرت بنفسی رؤوس معلیات على القنا الى
الشام تهدى بارقات الاسنة بنفسی شفاه ذابلات من الظما فلم تحظ من ماء الفرات بقطرة
بنفسی عیون غائرات سواهر الى الماء منها نظرة بعد نظرة بنفسی من آل النبی خرائد
حواسر لم تقذف علیهم لسترة تفیض دموعا بالدماء مشوبة کقطر الغوادی من مدافع سرة
نوادی شاید صیغه جمع بشود بمعنای اطراف چشم باشد یعنی مانند برف که در وسعت و اندازه چشمها
و شاید جمع فواد بشود یعنی برف که و اندازه دلها و شاید بصیغه مفرد بوده باشد که بضمه فاء بمعنای

دل انسان و حیوانست و محتمل است که غوادی جمع غادیه بمعنای بارانست که در هنگام بامداد بیاید و در نسخ کتاب
سهو قلم از کتاب بشود والله العالم حاصل معنای ابیات اینست جان و نفس من فدای خدهای درخشنده باد که
در روی خاک خاک آلوده شده بودند و جان من فدای اجسام نازنین باد که در صحراها از جامه‌ها عاری شدند و بسرهای
انور باد که بر سر نیزه‌ها بلند شده پیکان و نیزه‌های برق زننده آنها بسوی شام شوم برای یزید میشوم هدیه بردند
جان من فدای لبها باد که از بی آبی تشنگی خشکیده بودند و بقطره از آب فرات بهره‌مند نشدند و دیدها باد
که از بی آبی بیداری فرو رفته بودند و از آنها بسوی آب نظرهای حسرت انگیز داشت جان من فدای دختران باد از آل پیغمبر
بزرگوار که پردگیان سرادق عفت و عصمت بودند و ایشان از جور و جفای ظالمان بی چادر و پا برهنه شدند
هرگز ساتری برای ایشان نیفکندند که پیوسته با دل بریان و دیده گریان اشکهای حسرت خون آلود و قطرات
عبرات خونین مانند برفی که دل از مجاری ناف و مدافع اندرون دل میریختند على خیر قتلى من کهول وفتیة مصالیت
انجاد اذا الخیل کرت ربیع الیتامى والارامل فابکها مدارس للقرآن فی کل سحرة واعلام دین المصطفى
والولایة واصحاب قرآن وحج وعمرة و این اشکهارا در مصایب جانگداز بهترین کشتگان از پیران و
جوانان که شجاعان و دلیران جنگها و شیران عرصه‌گاه هیجا بودند هنگامیکه لشکر اعدا از هر طرف هجوم آوردند میشدند
بهار یتیمان و دادرس بی پدران و فریادرس بیوه زنان بودند بر مصایب ایشان گریه و زاری نما که محل درس و منبع
علوم فرقانی و قاریان قرآن بودند در هنگام سحرها و نشانها و رایتهای دین جناب محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و چراغهای شاه راه ولایت جناب علی مرتضی بودند و صاحبان قربان منی و ارباب حج و عمره هستند یا دون
یا جداه ایة محنة تراها علینا من امیة مرت ضغائن بدر بعد ستین اظهرت وکانت اجنت فی الحشا
واسرت شهدت بان لم ترض نفس بهذه وفیها من الاسلام مثقال ذرة و آن ستمزدگان بی یار و یاوران
جد بزرگوار خود شان رسول خداوند عالمیان صلی الله علیه و آله را ندا مینمودند که ای جد بزرگوار چه محنتها و
مصیبتهائی که بعد از طغیان بنی امیه بر ما رخ داد کینه‌های جنگ بدر که در دل آنکافران مکنون و مستور بودند بعد از
شصت سال ظاهر و هویدا گشتند و آن عداوتها و کینه‌ها در سینه پرکینه ایشان مخفی و خاموش و پنهان شده
بود در بیابان کربلا بیرون آمدند شهادت میدهم بوحدانیت خدا و سوگند یاد میکنم بعزت و جلال قادر بی
همتا لیکه دل آن بمقدار ذره از دین اسلام داشته باشد باین ستمها راضی نمیشود کانی ببنت المصطفى قد
تعلقت یداها بساق العرش والدمع اذریت وفی حجرها ثوب الحسین مضرجا وعنها جمیع العالمین
بحسرة گویا دختر گرامی جناب پیغمبر پسندیده را میبینم که در روز قیامت کبری بدو دست مبارک خود از
ساق عرش کبریای خداوند حاکم جناب عادل نهان گرفته و آب دیدهای خود را پی در پی میریزد که در زیادی
آتش سوزنده را خاموش مینماید در کنار مبارک آنخاتون مکرمه جامه‌های خون آلود جناب امام حسین علیه السلام
میباشد و آن ناله و استغاثه او همه عالمیان و جمیع اهل محشر در حزن و اندوه و حیرت و حسرت میباشند نقول
ایا عدل اقض بینی وبین من تعدى على ابنی بعد قهر وقسرة اجالوا علیه بالصوارم والقنا وکم
جال فیهم من سنان وشفرة على غیر جرم غیر انکار بیعة لمنسلخ من دین احمد غرة در بعض نسخ
غرة وارد است و در بعض دیگر عترة وارد است بنا به نسخه اول صفت احمد است زیرا که غرة بمعنای عزیز و شریف و بزرگ
جماعت را میگویند و بنا به نسخه دویم صفت منسلخ است و آن عبارت از یزید پلید زیرا که عترة بکسره عین
و سکون تاء بمعنای کافر بت پرست و خود بت را نیز اطلاق میشود و هر دو در اینجا مناسب است و تاء وی بجهة
مبالغه میشود چون آنخاتون روز جزا از ساق عرش خداوند علی اعلی میگیرد و عرض میکند ایخداوند عادل حکم
کن میان من و میان کسیکه ظلم و ستم نمود بر فرزند دلبند من بعد از قهر و غلبه و اکراه لشکر اشرار هجوم آور
شدند و از هر طرف فرزند مرا احاطه نمودند بشمشیرهای تیز و نیزه‌ها مرا نخیز او را بمیان خود گرفتند چه بسیار
در مقابل ایشان با تن تنها با نیزه و شمشیر تیز مبارزت و مجادله نمودند و بقدر امکان شر ایشانرا از خود
دفع میکرد و این ستم را در حق فرزند من نمودند بی آنکه گناهی از او سرزده باشد جز اینکه انکار بیعت کسی
بود که از دین جناب احمد مختار اشرف کاینات بیرون رفته و کافر بت پرست و بت ملحدان فاجران بود
فیقضى على قوم علیه تالبوا بسوء عذاب النار من غیر فترة ویسقون من ماء صدید اذا دنا

شوی الوجوه الامعاء منه متهلکات پس دریای غضب خداوند قهار بجوش و خروش میآید و بر آنکافران ستمکاران
حکم عذاب و عقاب نماید و فرمان انتقام کشیدن از مصلحت جلال خداوند قادر قهار میرسد از آنکه لشکرها و
جمعیتها ملکشتن آنحضرت آماده نموده و شدت و قتال کرده بودند و ایشان به بدترین عذاب آتش جهنم که هرگز
سببی در آن نمیشود معاقب و معذب خواهد فرمود و سیراب میشوند از آب گرم جوشیدهٔ بدبوی جهنم که از خون
و چرک اهل آتش است هنگامی که نزدیک بکافران میرسانند روی بخس و بخس آن ملاعین را بریان و از گوشت عریان
میکنند و چون بناچار بجرعهٔ از آن میچشند امعا و احشاء و هر چه در اندرون ایشانست از هم بیکرباشیده و
ریخته میشوند و در بعض نسخها هو قربت وارد است بهمین معنا مذکور است مودة ذی القربی دعوها
کما تری وقول رسول الله اوصی بعترة فکم عجرة قد اتبعوها بعجرة وکم غدرة قد الحقوها بغدرة
هم اول العادین ظلما علی الوری ومن سار فیهم بالاذی والمضرة مضوا وانقضت ایامهم وعهودهم
سوی لعنة باؤا بها مستمرة عجره بضمهٔ عین مهمله بمعنای عیب و گناهست و عذره محتمل است که با عین
معجمه و ذال مهمله بمعنای مکر و حیله است و محتمل است که با عین مهمله و ذال معجمه که بمعنای فضلهٔ انسان بود باشد
و این کنایه از پیشوایان ضلالت و ائمهٔ گمراهی و شقاوت شود که بت پرستان این امت ایشانرا مانند
گوسالهٔ سامری پرستش نمودند حاصل معنای این ابیات اینست مودت و محبت صلحای قرابت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنانکه می بایست ترک کردند و قول و فرمان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که وصیت
مودت و ولایت عترت خود را بر ایشان کرده بود بعقب و کنار گذاشتند چه گناه و کار قبیح عقب همدیگر و پی در پی
آوردند و چه بسیار مکر و حیله لاحق مکر و حیله نمودند یا خلاف فضله را بفضلهٔ دیگر لاحق کردند آنکافران
اول تعدی و ظلم کنندگان هستند بر اهل روزگار بودند و کسانی بودند که در میان مردم به اذیت و مضرت
رفتار کردند آن ملاعین رفتند و با آتش دوزخ پیوستند و روزگار ایشان و عهد و پیمان ستم ایشان باخر
رسید و نماند برای ایشان مگر لعنت دایمی و ضلالت سرمدی که بآن لعنت همیشگی بسرای آخرت برگشتند
لال رسول الله ودی خالصا کما لموالیهم ولائی ونصرتی وها انا مذ ادرکت حد بلاغتی
اصلی علیهم فی عشیتی وبکرتی وقول النبی المرء مع من احبه یقوی رجائی فی اقالة عثرتی
علی حبهم یا ذا الجلال توفنی وحرم علی النیران شیبی وکبرتی برای آل اطهار و فرزندان
جناب احمد مختار پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله مودت و دوستی من در حالتیکه خالص و غیر
ممزوج است بچیز دیگر چنانکه برای دوستان و موالیان ایشانست محبت و نصرت من از آن زمان که حد
بلوغ و مقام بلاغت خود را درک نموده ام در هنگام عشا و بامداد و شب و روز خود برای ایشان صلوات
و سلام میفرستم و قول پیغمبر بزرگوار سید ابرار رسول امین صادق خداوند جبار که فرموده است مرد با آن
کسی محشور میشود که او را دوست دارد امید و آرزوی مرا در گذشتن خدا از لغزش و گناه من و بخشیدن
خطایا و تقصیرات من تقویت و قوت میدهد ای پروردگار صاحب عزت و جلال مرا در محبت و مودت
ایشان بمیران و ثابت قدم نما و جوانی و پیری و ریش و همهٔ اعضای مرا بر آتش جهنم حرام کن و در همان کتاب
فرموده است که این ابیات را از قصیدهٔ طویلهٔ علی بن الحسین داود کی انتخاب نموده نقل کرده ام بنو
المصطفی المختار احمد طهروا وانثی علیهم محکم السورات بنو حیدر المخصوص بالدرجات
من الله والخواض فی الغمرات فروع النبی المصطفی ووهیبة وفاطم طابت تلک من شجرات
در اصل نسخهٔ کتاب وهیبة وارد شده است که بمعنای عطیه است اگر مراد از وی جناب رسول خدا باشد تا
وی بجهة مبالغه میباشد و در بعض نسخ ووهیبه با هاء ضمیر وارد شده شاید وهیب جناب امیر مؤمنان
علیه السلام بشود و در بعض نسخ ووصیه منقول است حاصل معنای ابیات اینست که فرزندان جناب محمد
مصطفی احمد مختار پسندیدهٔ خداوند جبار از جانب خدا بعصمت موهوبی طاهر و مطهر و از جمیع
نقایص و قبایح پاک و پاکیزه هستند و مدح و ثنا نموده است برای ایشان آیات محکمات سورهای
کلام معجز بیان خداوند عالمیان فرزندان جناب حیدر کرار مخصوص درجات بسیار و مناقب و فضایل بی
شمار از جانب خداوند جبار شناور در مهالک و شدتها و خوض کنندهٔ دریای بلا و مصائب فرع و میوهای پیغمبر

پسندیده و عطیهٔ او هستند میوهای فاطمهٔ زهرا پاک و پاکیزه شده لذا این میوها و شاخها از آن درختان پاک
و اصول پاکیزه و پسندیده وسابلة لمکتسب الدمع دائبا وتقذف نارا منک فی الزفرات فقلت
علی وجه الحسین وقد ذرت علیه السوافی ثائر الهبوات فقد غرقت منه المحاسن فی دم وامسی للفجار
فوق قناة وخلی عن ماء الفرات وقد صفت موارده للشاء والحمرات شاء جمع شاة است بمعنای
گوسفند و شتر است یعنی گروهی از مردمان از من سؤال نمودند که چرا پیوسته اشک حسرت میریزی و آتش جانسوز
درد نالهای دلکباب از دل خود بیرون میاندازی پس در جواب گفتم نالهای من برای مصائب جناب امام حسین علیه
السلام است که در دریای خاک کرم کربلا افتاده و حال آنکه بادهای غبار انگیز بر آن بدن نازنین میوزد و گرد بیابان
بر آن میریزد هنگامی که گردها از آن بر میخیزد بتحقیق ریش مبارک و همهٔ اعضای آنحضرت در خون غرق شده
و سر مبارکش را برای فاجران در بالای نیزه هدیه بردند و از آب فرات ممنوع گردید و حال آنکه محل ورود
و مشرعهٔ وی برای گوسفندان و سایر حیوانات مباشده است علی ام کلثوم نساء سبیة وزینب
والسجاد ذی الثفنات اصیبوا باطراف الرماح فاهلکوا وهم للوری امن من الهلکات بهم
عن شفیر النار قد نجی الوری تجازوهم بالسیف ذی الشفرات ناله و جانسوز و جانکداز من برای
حالت پریشان گریه انگیز جناب ام کلثوم است که بقید اسیری از شهری بشهر دیگر میکشند و بر مصیبت جناب
زینب خواتون و سید سجاد صاحب پینه در اعضای سجود عبادت خدا یا و آن ایشانرا باطراف نیزهای تیز
زده بدرجهٔ شهادت رسانیدند و حال آنکه ایشان امن و امان خداوند عالمیان بودند در روی زمین بسبب ولایت
و هدایت ایشان مردم جهان از آتش افروختهٔ نیران نجات یافتند آنگروه در مقابل و عوض هدایت و احسان
فرزندان اشرف کاینات بشمشیر صاحب تیزها و دو پهلو جزا دادند فیا اقبرا خطت علی انجم هوت
وفرقن فی الاطراف مغتربات ولکن لیست قبورا هن بل هی روضة منورة مخضرة الجنبات
چه بسیار حسرت و غصها میباشند بر قبوریکه کنده و خط کشیده شده اند برای ابدان طاهرهٔ ستارهای
فلک امامت و آسمان دستگاری و هدایت که از عالم ملکوت مراتب عزت به تیزی شمشیر گروه ضلالت
بسر زمین مرگ و هلاکت افتادند در اطراف عالم از جور و جفای گروه اشرار پراکنده و از وطن و دیار
خود بدیار غربت رفتند و آنها در حقیقت قبور نیستند بلکه آنها باغ و بستانی است از باغهای بهشت
برین که بنور انوار ابدان طاهره منور گردیده و اطراف آنها سبز و خرم است وما غفل الرحمن عن
عصبة طغت وما هتکت ظلما من الحرمات هرگز خداوند رحمن از کردههای بد گروهی که طغیان
نموده اند غافل نیست و از آنچیزیکه از روی ظلم و عدوان از حرمت و احترام اهل بیت رسالت هتک
نمودند غافل نمیشود اما قرعة فی کل یوم صفاتکم بایدی ردایا فتن کل صفات ظاهر اینست
که صفاة در اینجا بمعنای خیار و بزرگان بوده باشد هر چند یکه بنوعی از مجاز در روی شود و فتن بر وزن
ضرب بمعنای تلخ کردن و سوزانیدنست یعنی یا رواست که پسندیدگان و بزرگان شما در هر روز و زمان
بدستهای مصایب مغلوب و مقهور و همهٔ اوصاف حمیدهٔ شما بدست محنت و مصیبت که تلخ کنندهٔ دهن
همهٔ بزرگان و سوزانندهٔ همهٔ اوصافست مغلوب و مستور و زبان بداندیشان و منافقان طعن بر آنها زنند
وجد و جهد در محو نمودن آنها بکار برند و در معنای بیت احتمال دیگر موجود است بیان آن باعث تطویل است
ختام القی جدکم وهو مطرق عضیض والقی الدهر غیر موات ختام ظاهر اینست که حتی ما بوده
باشد که الف ما بجهة تخفیف افتاده شود چنانکه در عم یتساءلون چنین است و معنای ختام تا کی است ظاهر
اینست که القی در هر دو مقام بصیغهٔ فعل ماضی مجهول بشود و عضیض بمعنای محنت و شدت است بنا بر
این غیر موات نایب فاعل القی میباشد غیر بر وزن سیر بفتحهٔ غین و سکون یاء و بعید نیست که غیر بر وزن
عنب بشود که بمعنای حوادث و مصایب مانست بنا بر این غیر موات نایب فاعل القی دویم بشود و در بعض
نسخ کتاب غضیض با غین معجمه وارد است که بمعنای نقصان و فتور است و محتمل است که القی بصیغهٔ
فعل ماضی معلوم بشود و دهر فاعل و غیر بر وزن عنب مفعول باشد حاصل معنای بعض احتمالات
اینست تا کی بساحت جد بزرگوار شما محنت و شدت مصایب شما خواهد رسید هنگامی که آنسرور

پیغمبران سر خود را از حزن و اندوه بر زمین افکنده باشد و بر زمانه حوادث مراک و پوشیده که میافتد و در معنا
این دو بیت احتمالات دیگر میرود این مقام را گنجایش ذکر آنها نیست فیا ربّ غیّرها ترا؛ معجّلاً تعالیت
یا ربّی عن الغفلات ای پروردگار من آن چیزیکه میبیفزاید از مصائب اهل بیت رسالت و شیعیان ایشان بر دلهای
تغییره و تبادیه مبدل نما شان تو بلند است از غفلتها و نیز در کتاب مذکور که بر اصاحب کافی الکفاة اسمعیل بن
عباد قصیدهٔ طویله نسبت داده است و فرموده است که این ابیات را از آن قصیده انتخاب نموده ام بلغت
نفسی مناها بالموالی آل طه برسول الله من حاز المعالی وحواها و ببنت المصطفی من اشبهت فضلاً اباها
و بحبّ الحسن البالغ فی العلیا مداها و الحسین المرتضی یوم المساوی اذ حواها لیس فیهم غیر نجم قد تعالی
و تناهی عترة اضحت الدنیا جمیعاً فی حماها بسبب محبت و مودت و ولایت اهلبیت رسالت که آقایان
و آل طه هستند و ایشان این بزرگواران میباشند که یکی یکی مذکور است کسیکه بسبب رضایت و وراثت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله مراتب عالیه و مناقب علیه را جمع و احراز نموده که عبارت از جناب امیر مؤمنان بوده
باشد بمنتهای آرزوی خود رسیده شاید باء حرف جر متعلق بلغت بشود یعنی دل من بتصدیق جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله که بسبب آن مراتب عالیه را جمع آوری نموده است و شاید من حاز المعالی بدل باشد از رسول الله و مراد
از او جناب امیر مؤمنان بشود و بجهت دختر گرامی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کسیکه در فضیلت و بزرگواری
شباهت به پدر بزرگوار خود رسانده است و بجهت محبت جناب امام حسن علیه السلم که در فضایل و مراتب به
منتهای رسیده است و بسبب محبت جناب امام حسین علیه السلم که پسندیده کار بود در مصاف و بدیهٔ جنگ با
کربلا هنگامیکه داخل مصائب و حایز آن بلاها گردید و در بعض نسخها یوم المساعی وارد است و معنای آن واضح است
در میان اهل بیت رسالت کسی نیست مگر اینکه ستارهٔ درخشندهٔ هدایت است که در فضایل و مناقب بمراتب عالیه
میرسد و بغایت انتها ایشان عترت بزرگواران جناب احمد مختار هستند همهٔ دنیا و اهل دنیا بحفظ و حمایت
ایشان است ما یحدث عصب البغی بانواع عماها اذنب الاکبر بالسمّ و ما کان کفاها و انبرت تبغی
حسیناً و عرته و عراها منعته شربة والطیر قد ارْوت صداها فاتت نفسه یالیت روحی قد فداها
چه چیزها است که بدکاری گروه قبیح فرقهٔ بغی و عدوان بانواع کوری و اقسام بی بصیرتی خود احداث و اختراع
نمودند فرزند عزیز جناب رسول خدا برادر بزرگ مظلوم کربلا جناب امام حسن مجتبی بزهر جفا شهید کردند و ان
نمودند و این کار قبیح و عمل شنیع را اکتفا نه نمودند طغیان و ستم روا داشتند و هجوم آوردند بر طلب ریختن خون
جناب امام حسین علیه السلم و از هر طرف آن بزرگوار را احاطه کردند و آن شیر بیشهٔ شجاعت ترس از کثرت آن
ملاعین نکرده ایشان را حمله ور گردید و هجوم آوردند آنکافران حرامزادگان آنحضرت را از جرعهٔ آب منع
نمودند حال آنکه مرغان هوا عطش خود را از آب فرات سیراب کردند نفس شریف آنحضرت را بمعرض فنا
آوردند تا که روح من بتن نفس شریف آن بزرگوار میشد بنته تدعو اباها اخته تبکی اخاها لو رای الجد
منها ان دعاه و دماها فذرای زینب اذ شمر اتاها و سباها لشکا الحال الی الله و قد کان شکاها
و الی الله سیلقی و هو اولی من جزاها یعنی دختر ستم زدهٔ آن بزرگوار پدر مظلوم خود را بفریاد خود مے
خواند و خواهر با اثر مصیبت برادر بزرگوار گریه و زاری میکرد اگر جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله
زنده میبود و میدید آن مصائب جانگداز را که آن بزرگوار مظلوم و خواهر و دختر او را مضطرب و پریشان
نمودند و جناب زینب خاتون را میدید هنگامیکه شمر حرامزاده بجهت غارت کردن او آمد و او را اسیر نموده هر
آینه از آن حالت ایشان بخدا شکایت میکرد و حال آنکه ایشان را شکایت کرده است و خدا است که بدرگاه خدا
و نقادان تعالی انتقام خواهد او از خواهد شد و آن قادر بیچون سزاوار تر است به انتقام و عوض دادن آن
مصائب و انتقام کشیدن از گروه ستمکاران و نیز این ابیات منتخب از قصیدهٔ طویله که از صاحب کافی الکفاة اسمعیل
ابن عباد است ما لعلیّ العلی اشباه لا و الذی لا اله الا هو مبناه مبنی النبی تعرفه وابناه
عند التفاخر ابناه لو ذلک النجم ذات اخمصه نعلاه و الفرقدان نعلاه یعنی برای علی
اعلی صاحب بلندیها هیچ کسی از عالمیان شبیه و نظیر نیست نه بخدا و ند عالمیان که جز ذات اقدس
خدا نیست قسم که هرگز مانند ندارد مبنا و اصل او مبنا و اصل جناب پیغمبر است و آن دو بزرگوار ثمرهٔ

طاهرهٔ شجرهٔ طیبهٔ هاشمیه هستند چنانکه میشناسی و دو فرزند عزیز او در مقام مفاخرت دو نور دیدهٔ جناب
احمد مختار نه دیگران و در سروران و پیشوای عالمیان خواهش این میل نمود که ستاره آسمان نعلین پای کف دست مبارکش
قرار گیرد هر آینه آن ستاره بلند شده و فرقدین دو نعل پای مبارکش میگردید یعنی در بلندی مرتبه بمقامی رسید
که فرقدان در زیر پای او میباشند یا بابی السید الحسین و قد جاهد فی الدین یوم بلواه یا بابی اهله
و قد قتلوا من حوله و العیون ترعاه پدر من فدای سید بزرگوار حسین فرزند حیدر کرار باد در حالتیکه
در راه دین و ترویج شرع مبین مجاهدات بسیار با لشکر اشرار بکار برد در روز ابتلا و بلاکش خویش یعنی فدای
اهل بیت کرام آن امام انام باد در حالتیکه از اطراف او کشته شده بودند و دیدها ناظران مراقب و انتظار
او میکشیدند که او را بقتل آوردند یا قبح الله امة خذلت سیدها لا ترید مرضاه خداوند عالمیان
روی امت بد کردار آنحضرت را قبیح گرداند که سید و پیغمبر خود را خوار نموده رضا و خوشنودی او را اراده
نکردند یا لعن الله جیفة نجساً یقرع من بغضه ثنایاه خداوند عالمیان این جیفهٔ مردار نجس بدکردار را
لعنت کند که از جهت بغض و عداوت خود بدندانهای پیشین مبارک آن مظلوم اشارت میکرد و نیز این ابیات از قصیدهٔ
طویلهٔ صاحب کافی الکفاة منتخب است برئت من الارجاس رهط امیة لما صح عندی من قبیح غذائهم بیزار
شده ام از رجسها و نجسها که رهط و فرزندان امیه بودند بجهت چیزیکه در نزد من از قبیح غذای ایشان صحیح و متیقن
گردیده است که پوست بمال الحرام و شراب خوردند و لعنهم خیر الوصیین جهرة لکفرهم المعدود فی
شرواتهم و قتلهم السادات من آل هاشم و سبیهم عن جرأة لنسائهم و ذبحهم خیر الرجال ارومة
حسین العلا بالکرب فی کربلائهم و تشتیتهم شمل النبی محمد لما ورثوا من بغضهم فی ابائهم
بهترین اوصیاء آشکار و حضور مردم بر ایشان لعنت نمود بجهت کفر و الحاد ایشان که در کسر کشان و در
هر یکی از ایشان شمرده میشد و بجهت کشتن ایشان سادات و بزرگان دین را از آل هاشم و اسیر و دستگیر
نمودن از بیجرائت و جسارت زنان و دختران سادات بنی هاشم را و ذبح کردن ایشان بهترین مردم روزگار را
از جهت اصل و نسب که عبارت است از جناب امام حسین علیه السلم صاحب مراتب و مناقب عالیه با محنت و اندوه
در کربلای خود شان و پراکنده ساختن آنملاعین جمعیت و اتفاق اهل بیت رسالت را که از فرزندان
پیغمبر بزرگوار محمد مختار است بجهت کینه و بغض و عداوت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که بسبب فانی
کردن پدران کافران ایشان که در دل داشتند و از گذشتگان فاجران برای ایشان از عداوت آنحضرت
ارث و یادگار مانده بود و ما غضبت الا لاصنامها التی ادیلت و هم انصارها لشقائهم و آنکافران خشم و
تعصب نکردند مگر بجهت بتان و الههٔ خود که آنها بفرمان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست معجز
نمای جناب امیر مؤمنان علیه السلم سرنگون شکسته و مغلوب گردیدند و آنکافران یاوران بتان و الههٔ باطله
بودند بجهت شقاوت باطنی و کمرحیقی خود یا رب جنّبنی المکاره و اعف عن ذنوبی لما اخلصته
من ولائهم یا رب اعدائی کثیر و زدهم بغیظهم لا یظفروا بابتغائهم یا رب من کان النبی
و اهله وسائله لم یخش من غلوائهم در بعض نسخها خلوائهم وارد است هر دو بنوعی از تصرف
مجازی به یک معنا است یعنی ای پروردگار من مرا از مکاره و مصائب و مناهی و معاصی دور نما و نگاه دار و از
گناهان من عفو کن بجهت محبت و مودت اهل بیت رسالت که در حق ایشان خالص نموده ام ای پروردگار من
دشمنان من بسیار و بیشمار است پس بغیظ و حسد ایشان بیفزا تا اینکه بخواهش و مقصود خود نرسند ای
پروردگار من کسیکه پیغمبر بزرگوار اشرف کاینات و اهل بیت کرام آن سرور موجودات وسیلهای او بشوند هرگز
از دشمنان نمیترسد یا مراد اینست که هرگز از عداوت و کینهٔ دشمنان ترس نکند حسین توسل الی الله
انی بلیت بهم فادفع عظیم بلائهم فکم قد دعونی رافضیاً لحبکم فلم ینثنی عنکم طویل
عوائهم محتمل است که فادفع بصیغهٔ متکلم وحده بوده باشد و جزم وی بجهت واقع شدن وی است
در جواب امر یا بجهت ضرورت یعنی ای حسین ای آقای من برای من بسبب جد خود توسل نما و شفاعت و حاجت مرا
از درگاه قاضی الحاجات بطلب برای که بدرستی که من بر عداوت ایشان و دشمنی دشمنان خود مبتلا گردیده
تا اینکه بحول و قوهٔ الهی بزرگ بلا و عداوت ایشان را دفع نما بهم چه بسیار است بجهت محبت من بشما

میناسند بسیاری اصلا و هیف هیف آنکسان مرا از محبت و ولایت برنگردانیده است و نیز از صاحب کتاب مذکور این
ابیات را نقل کرده است که از قصیده طویله آن بزرگوار منتخب است یا اَصْلَ عِتْرَةِ اَحْمَدٍ لَولاکَ لَمْ یَکُنْ اَحْمَدُ
اَلْمَبْعُوثُ ذَا الْاَعْقابِ رُدَّتْ عَلَیْکَ الشَّمْسُ وَهِیَ فَضِیلَةٌ ظَهَرَتْ فَلَمْ تُسْتَرْ بِکَفِّ نِقابِ و این خطاب بجناب امیر
مؤمنانست یعنی ای اصل و پدر عترت طاهره و ذریت پاکیزه احمد مختار رسول خداوند جبار اگر وجود مبارک
تو در جهان نمیشد جناب احمد مبعوث به نبوت و رسالت صاحب عقب نگردید یعنی اگر تو نبودی در دنیا بجناب فاطمه زهرا
و بتول عذرا کفوی و مانندی پیدا نمیشد تا اینکه او را برای او تزویج نمایند و از آن خواتون مکرمه فرزندی
نشود که برای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب و فرزند باشد آفتاب عالمتاب بعد از آنکه در افق
مغرب سر بزیر زمین فرو برد عالم بجهت غروب وی تیره و تاریک گردید بسبب اظهار فضیلت و بیان شأن و
منزلت تو خداوند قادر و بیهمتا از قریب بدایره نصف النهار برگردانید و حال آنکه این فضیلت و معجزه است
قرص خورشید انور با نور درخشنده خود در آسمان آشکار و هویدا گردید و در نقاب افق مغرب و پرده ابر
تاریک مستور و پنهان گردیده نشد تا اینکه فضیلت و منزلت تو بر عالمیان ظاهر شد لَمْ اُحِلَّ اِلاَّ مارَوَتْهُ
نَواصِبُ عاداتِکَ فَهِیَ مُباحَةُ الْاَسْلابِ از مناقب و فضایل تو حکایت نمیکنم مگر مناقبیکه دشمنان تو روایت
کرده اند و آن فضایل و مناقب که از زبان دشمنان تو میرسند مانند جامه ها و چیزهای پر قیمت و نفیس است که
مؤمنان از کافران غارت نمایند و محتمل است که مراد این باشد که دشمنان تو مانند کافرانست که غارت کردن
ایشان مباح است عُومِلْتَ یا تِلْوَ النَّبِیِّ وَصِنْوَهُ بِاَوابِدٍ جائَتْ بِکُلِّ عُجابِ قَدْ لَقَّبُوکَ اَبا تُرابٍ بَعْدَما
باعُوا شَرِیعَتَهُمْ بِکَفِّ تُرابِ اوابد بفتحه همزه جمع آبد بر وزن عابد بمعنای مصائب و آفات و دواهی است
صنو بکسره صاد و سکون نون بمعنای برادر شفیق و رفیق موافق است یعنی ای تالی جناب پیغمبر خدا و محب حقیقی و
برادر شفیق جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به کارهای بد و ستمهای بیحد و حصر با تو معامله کردند که بسیار
کارهای عجیب و ستمهای غریب بودند و چیزهای بیشمار در خصوص نیکوئیهای تو مقابلت نمودند که عار و شنار آنها
از صفحه روزگار محو نخواهد شد ترا از روی استهزا و خواری بابوتراب ملقب ساختند بعد از آنکه شریعت و دین
خود را به مشت خاک فروختند اَتَشُکُّ فِی لَعْنِی اُمَیَّةَ بَعْدَما کَفَرَتْ عَلَی الْاَخْیارِ وَالْاَطْیابِ قَتَلُوا الْحُسَیْنَ
فَیالَ الْعَوِیلِ بَعْدَهُ وَلِطُولِ حُزْنِی وَاکْتِئابِی فَسَبَوا بَناتِ مُحَمَّدٍ فَکَاَنَّما طَلَبُوا ذُحُولَ الْفَتْحِ وَالْاَحْزابِ
رِفْقاً فَفِی یَوْمِ الْقِیمَةِ غُنْیَةٌ وَالنَّارُ باطِنَةٌ بِسَوْطِ عِقابِ و در ظاهر نسخها که در پیش مترجم حقیر موجود
بود بصوت عقاب وارد است یا شک و شبهه نمائی در لعنت کردن من بر امیه و نسل او بعد از آنکه بر
آزادگان و نیکوکاران و پاکیزگان از فرزندان رسول خداوند عالمیان کافر شدند و جناب امام حسین علیه
السلام را از روی ظلم و عدوان کشتند چه بسیار دلسوز و جانگداز خواهد شد ناله و زاری من بعد از شهادت آن
امام انام و بطول انجامید اندوه و اندوه تا برکردم بسوی بچه که بر من وارد خواهد شد یعنی تا دم مرگ که در حق
من مقدر است و اسیر و دستگیر نمودند دختران رسول خدا را گویا آن ملاعین کینه های فتح مکه و جنگ احزاب را
از فرزندان آنحضرت طلب کردند که جناب امیر مؤمنان علیه السلام بشمشیر آبدار آتش بار بجز من حیات پدران کافران
ایشان افکنده بود ای نفس آرام بگیر و جزع بسیار و اضطراب بیشمار منما که در عذاب آخرة که در مقابل کردهای بد
ایشان کفایت هست و آتش جهنم شدت کننده و عذاب کننده است به تازیانه عقاب و بصدای عذاب جانگداز
و نیز از قصیده طویله صاحب رحمه الله این ابیات منتخب است اَجْرَوا دِماءَ اَخِی النَّبِیِّ فَلْتَجْرِ غُزْرُ دُمُوعِنا
وَلْتَهْمِلِ وَلْتَصْدُرِ اللَّعَناتُ غَیْرَ مُزالَةٍ لِعِداهُ مِنْ ماضٍ وَمِنْ مُسْتَقْبَلِ وَتَجَرَّدُوا لِبَنِیهِ ثُمَّ
بَناتِهِ بِعَظائِمٍ فَاسْمَعْ حَدِیثَ الْمَقْتَلِ خونهای برادر پیغمبر آخر الزمان جناب امیر مؤمنان علیه السلام
فاجران منافقان بر روی زمین جاری نمودند باید پیوسته بسیاری اشک دیدهای ما بر رخسارها جاری و بر روی زمین
ریخته شوند و باید لعنتهای بیشمار پی در پی از بسیاری شیعیان ائمه اطهار بر دشمنان حیدر کرار از
گذشته و آینده صادر شود و شمشیر کین از نیام بر فرزندان آن شیر یزدان کشیدند و دامن همت
بکمر شقاوت بستند که مصائب جلیله و کارهای عظیمه بر فرزندان و دختران آنحضرت نمایند پس
گوش کن خبر مقتل جناب امام حسین علیه السلام را که ستم ایشان از بدای مَنَعُوا الْحُسَیْنَ الْماءَ وَهُوَ

مُجاهِدٌ فِی کَرْبَلاءَ فَنُحْ کَنَوْحِ الْمُعْوِلِ از جناب امام حسین علیه السلام آب فرات را منع نمودند و حال آنکه آنحضرت در راه
خدا جهاد مینمود و در رنج تشنگی و عطش در طلب آن جناب جهد داشت پس در مصیبت آنحضرت نوحه نما مانند نوحه کردن
کسیکه در نوحه و گریه خود فریاد بکشد و بصدای بلند بگرید مَنَعُوهُ اَعْذَبَ مَنْهَلٍ وَکَذا غَداً یَرِدُونَ فِی
النِّیرانِ اَوْخَمَ مَنْهَلِ یعنی آب شیرین خوشگوار فرات را از آنحضرت منع نمودند همچنین آن ملاعین فردای روز جزا
در آتش جهنم وارد سخت ترین و ثقیل و بدترین مکان و ناگوارترین شراب بد بوی حمیم خواهند شد اَیُجَزُّ رَأْسُ
ابْنِ النَّبِیِّ وَفِی الْوَری حَیٌّ اَمامَ رِکابِهِ لَمْ یُقْتَلِ وَبَنُوا السِّفاحِ تَحَکَّمُوا فی اَهْلِ حَیَّ عَلَی الْفَلاحِ بِفُرْصَةٍ وَ
تَعَجُّلِ یعنی سزاوار و روا است برای اهل روزگار و امت پیغمبر بزرگوار که سر انور فرزند عزیز پیغمبر خداوند
جبار بریده و از بدن مبارک جدا شود و حال آنکه در میان مردم هنوز گروهی زنده باشند که در پیش رکاب شریف
آنحضرت بخون خود آغشته و در یاری و نصرت او کشته نشود فرزندان زنا از روی ظلم و عدوان در اهل بیت کسی
که عبارتست از حی علی الفلاح یعنی ولایت و مودت او عین رستگاریست که مردم روزگار بآن مامورند حکو
و بزرگی در هنگام فرصت و تعجیل نَکَتَ الدَّعِیُّ ابْنُ الدَّعِیِّ ضَواحِکاً هِیَ لِلنَّبِیِّ الْخَیْرِ خَیْرُ مُقَبَّلِ زنازاده
بدکردار فرزند حرامزاده بدکار بچوب خیزران بدندانها که در هنگام تبسم گشاده میشدند اشارت نمود که آنها
برای پیغمبر بزرگوار نیکوکار بهترین عالمیان و نیکوترین پیغمبران بهترین بوسه گاه بودند تَنْضُو بَنُو هِنْدٍ سُیُوفَ
الْهِنْدِ فی اَوْداجِ اَوْلادِ النَّبِیِّ لِتَعْتَلِی فرزندان زنا زادگان هند جگرخواره ملعونه شمشیرهای هندی
در رگهای گلوی مبارک فرزندان پیغمبر بزرگوار گذرانیدند و طلب بلندی و بزرگی میکردند ناحَتْ مَلائِکَةُ
السَّماءِ لِقَتْلِهِمْ وَبَکَوا فَقَدْ اَسِفُوا لِکُوسِ الذُّبَّلِ ملائک آسمانها بجهة قتل فرزندان اشرف کائنات
نوحه نمودند و گریه کردند زیرا که به تحقیق نکرو اشرار شربت ناگوار مرگ را از کاسه های زهرآلود نیزه های مرگ
ریز بر ایشان چشانیدند فَاَرَی الْبُکاءَ عَلَی الزَّمانِ مُحَلَّلاً وَالضِّحْکَ بَعْدَ الطَّفِّ غَیْرَ مُحَلَّلِ کَمْ قُلْتُ
لِلْاَحْزانِ دُونِی هکَذا وَتَنَزَّلِی فِی الْقَلْبِ لا تَتَرَحَّلِی گریه کردن را بر حال بد زمانه مباح و محلل دانسته ام
و خنده کردن بعد از جنگ کنار فرات غیر جایز و غیر حلال دیده ام چه بسیارست که بر حزنها و اندوهها گفته ام
که باین کثرت در دلم مستدام باشید و در دل من منزل کرده هرگز کوچ ننمائید مصنف ره فرموده است
که این ابیات از قصیده طویله جناب زینب خواتون دختر جناب فاطمه بتول عذرا منتخب است تَمَسَّکْ بِالْکِتابِ وَ
مَنْ تَلاهُ فَاَهْلُ الْبَیْتِ هُمْ اَهْلُ الْکِتابِ بِهِمْ نَزَلَ الْکِتابُ وَهُمْ تَلَوْهُ وَهُمْ کانُوا الْهُداةَ اِلَی الصَّوابِ
خطاب در تمسک از قبیل وَلَوْ تَرَی اِذِ الْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ است بنا بقول بعضی اهل بیان
یعنی تمسک نما و چنگ بزن بر کتاب خداوند عالمیان و بر دامن کسیکه تالی کتاب است در قول جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله اِنِّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتِی و بر کسیکه خواننده و داننده احکام و آیات
قرآنست اهل بیت رسالت بر ایشانست اهل کتاب خدا و دانای حقایق و معانی و بر ایشان کتاب خدا نازل
گشته و ایشانند تالی قرآن و ایشانند کسانیکه بوده اند هدایت کننده براه رستگاری در دین حق اِمامِی وَحَّدَ الرَّحْمنَ
طِفْلاً وَآمَنَ قَبْلَ تَشْدِیدِ الْخِطابِ عَلِیٌّ کانَ صِدِّیقَ الْبَرایا عَلِیٌّ کانَ فارُوقَ الْعَذابِ شَفِیعِی فِی الْقِیمَةِ
عِنْدَ رَبِّی نَبِیِّی وَالْوَصِیُّ اَبُو تُرابِ وَفاطِمَةُ الْبَتُولُ وَسَیِّدا مَنْ یُخَلَّدُ فِی الْجِنانِ مَعَ الشَّبابِ
بتول صفة مشبهه است از بتل بمعنای قطع و انقطاع جناب فاطمه زهرا علیها السلام باین لقب شریف ملقب
گردید بجهة قطع شدن آن خواتون مکرمه از حیض و نفاس و چیزهای دیگر از نجاسات خبایث سایر زنان
و از جهة اینکه از همه علایق دنیا قطع کرده بخدا مشغول شد و از زنان عالم از جهة حسب و نسب و دین و عبادت خدا
ممتاز بود که بر هیچ یکی از زنان عالمیان شباهت نداشت یعنی امام و پیشوای من توحید خداوند رحمن نمود
هنگامیکه طفل خورد سال بود به جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و تصدیق نبوت و رسالت
آنحضرت نمود پیش از آنکه خطاب و نطق محکم سازد و آن امام عالیمقام علی مرتضی علیه السلام است که صدیق
همه عالمیان است و علی کرار غیر فرار است فرق دهنده است میان اهل عذاب و بهشت و شفیع من
در روز قیامت در پیش پروردگار من پیغمبر آخرزمان و وصی اکرم که ملقب بابوتراب و فاطمه بتول عذرا
و دو سید بزرگوار و آقای کسانی که در بهشت مخلد خواهند شد با جوانی عَلَی الطَّفِّ السَّلامُ وَ

وساکنیه وروح الله فی تلک القباب نفوسا قدست فی الارض قدما وقد خلصت من النطف العذاب
فضاجع فتیة عبدوا فناموا هجودا فی الفدافد والشعاب نفوسا تمیز است از برای ان نسبت که در میان
روح الله و فی تلک القباب موجود است و هجود بر وزن رقود جمع هجود بر وزن صبور بمعنای کسی است
که شب خیز و عبادت کننده در شبها است و ممکن است که حال مؤکد باشد از فتیة یا از فاعل ناموا فدافد
جمع فدفد بر وزن عنبغب بمعنای بیابان است یعنی سلام بی منتها بر بیابان کربلا و ساکنان خاک انسرزمین
بلا باد و روح و ریحان و رحمت و رضوان خداوند عالمیان در قبهای ان بزرگوارانست که پاک و پاکیزه
شده اند از جهت مدفون شدن نفوس طاهرهٔ قدسیه که از قدیم زمان پاکیزه بودند بتحقیق خالص
و برگزیده شده اند از نطفهای خوشگوار طاهر مطهر هم خوابه و هم قبر گردیدند دران بیابان جوانان نیکو
کاران که پیوسته عبادت کردند و در ترویج شریعت غرا رنجها و زحمتها کشیدند هنگامی که شب خیز
و نماز گذار هنگام سحرها بودند در بیابانها و سر کوهها و درها علتهم فی مضاجعهم کعاب بارواق
منعمة بطاب وصیرت القبور لهم قصورا مناخا ذات افنیة رحاب ارواق جمع رواق بر وزن
کتاب بنائی که در مقدم خانه درست میکنند در مضاجع و محل خوابگاه ایشان بلندیها و گنبدهای بارواقها
خوشنشین که نعمتهای بهشت برین گردیدند تر و تازه و خوشگوار و شیرین در آنها موجود است و قبرهای شریف برای
ان ابدان لطیف قصرهای بهشت برین گردیدند که محل استراحت و خوابگاه که صاحب ساحت چمن زار گلزار
دلنشین هستند لئن وارتهم اطباق ارض کما اغمدت سیفا فی قراب کانما اذا جاسوا رواض
واسادا اذا رکبوا غضاب لقد کانوا البحار لمن اتاهم من العافین والهلکی السغاب فقد نقلوا
الی جنات عدن وقد عیضوا النعیم من العقاب رواض بر وزن رجال جمع رایض است مراد در این
مقام خوار و ذلیل کنندهٔ دشمنانست سغاب جمع ساغب است بمعنای گرسنه و شاید جواب لئن وارتهم
فقد نقلوا بوده باشد اگر طبقهای زمین کربلا ایشانرا در زیر خود پنهان و مستور نمودند چنانکه شمشیر
برنده را در غلاف خود پنهان و مستور سازند و ایشان مانند ارسلانها بودند که چون داخل عرصهٔ کارزار
شدند دشمنان خود را ذلیل میکردند و جلو ذلت را بدهن مبارزان میزدند و مانند شیران خشمناک بودند
هنگامی که بعزم مبارزت سوار اسبان میشدند غضبناک میگردیدند بتحقیق ان بزرگواران دریاهای جود
و سخاوت و بحار عزت و کرامت و ینابیع علوم و حکمت بودند برای کسانی که بنزد ایشان میامدند که از سائلان و
مشرفان هلاکت از گرسنگی و تشنگی پس بتحقیق ایشان بباغهای بهشت برین نقل و ارتحال نمودند و عوض داده شدند
بنعیم ابدی بهشت سرمد که از عقاب آتش دوزخ بنات محمد اضحت سبایا یسقن مع الاساری والنهاب
مغبرة الذیول مکشفات کسبی الروم دامیة الکعاب لئن ابرزن کرها من حجاب فهن
من التعفف فی الحجاب نهاب بکسرهٔ نون جمع نهب بفتحهٔ نون و سکون هاء بمعنای مال غارت
شده است مغبرة محتمل است که با باء موحده شود یا به یاء مثناة تحتیه شود و مراد از کلام بنا بر اول دامنهای جامههای
ایشان از بسکه در بالای خاکهای فرش میشستند و بیم کوب راه میرفتند غبار آلود میشدند و بنا بر دوم
تغییر یافتن دامنهای جامههای ایشان کنایه است از اینکه جامههای ایشان کهنه شده بودند یعنی دختران جناب محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله در دست کافران ستمکاران اسیر و دستگیر شدند که با اسیران و غارت شدگان
از شهری بشهر دیگر میکشیدند هنگامی که دامن جامههای ایشان غبار آلود و مکشفات الوجوه بودند مانند
اسیران روم و کعبهای پای ایشان از برهنگی و بسیار پیادگی خون آلود شده بودند هر چند یکه ان پردگیان
سرادق عفت و عصمت در پس پردهها بودند ایبخل فی الفرات علی الحسین وقد اضحی مباحا
للکلاب فلی قلب علیه ذو التهاب ولی جفن علیه ذو انسکاب ایا رواست در نزد یکی فرات
مانند جناب امام حسین علیه السلام را از اب فراوان وی بخل نمایند و حال انکه برای خسیس ترین حیوانات
مباح شده بود پس بجهت این ستمها بر انحضرت مرا قلب سوزناک هست که صاحب اتش شعله ور است و پلک
چشمان صاحب اشک ریخته موجود است و این ابیات از قصیدهٔ طویلهٔ دعبل خزاعی رحمة الله است
جاءوا من الشام المشومة اهلها بالشوم یقدم جندهم ابلیس لعنوا وقد لعنوا بقتل امامهم

ذکو

ترکوه وهو مبضع مخموس وسبوا فواخر فی بنات محمد عبری حواسر المهن لبوس تبا لکم یا ویلکم
ارضیتم بالنار ذل لفخنا لک المحبوس بعتم بدنیا غیرکم جهلا بکم عز الحیوة وانه لنفیس
برای جنگ سید ابرار و امام اخیار از شام شوم اهل میشوم اشرار روی هجوم آور شدند از شومی و کفر ایشان
ابلیس بی ایمان پیش جنگ و مقدم لشکر انکافران بی آمد آن ملاعین در زبان معجزنمای پیغمبر امین لعنت کرده شده
بودند بتحقیق بجهت قتل امام و پیشوای خود شان سزاوار لعنت و مستحق سخط و غضب قهار صاحب عظمت
گردیدند بدن پاره پارهٔ ان امام مبین و عزیز رسول امین در دل خاک بیابان کربلا بی غسل و کفن دفن گذاشتند
و حال انکه بدن مبارکش پاره پاره و پنج قسمت شده بود و جامهای فاخر و دختران نجیبه در دختران طاهره
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود به غارت نمودند اسیر و دستگیر کردند هنگامی که قطرات عبرات از دیدهای ان دختران طاهره
جاری و پا برهنه بودند که ایشانرا جامها نداشت هلاکت باد بشما ای اهل شام میشوم و لشکر شیطان رجیم یا بخلود آتش
جحیم راضی شدید در آنجا محبوس خوار و ذلیل میباشید از روی جهل و نادانی خویش بدنیای دیگری عزیز زندگانی و عمر
عزیز را فروختید و حال انکه زندگی چیزی پر قیمت و نفیس بود آخر بها من بیعة اموتیة لعنت وحظ البایعین
خسیس ظاهر اینست که آخر فعل امرست یعنی دور نمائیدان زندگی را از بیعت طایفهٔ امیه که در زبان رسول خدا
لعنت کرده شده اند و نصیب بیعت کنندگان بمقدار وی قدر است و در لفظ و معنای این بیت احتمالات بسیار
موجود است بجهت اینکه اصل صحت نسخه معلوم نیست لهذا از بیان ان احتمالات فایده چندان نداشته ترک
نمودم بلکه انشاء الله بعد از این به نسخهٔ صحیحه دوچار شویم بؤسا لمن بایعتم وکاننی بامامکم وسط
الجحیم حبیس شدت و هلاکت باد بر کسیکه شما برای او بیعت نمودید گویا بینم امام شمارا که برای او
گردید در وسط آتش دوزخ حبیس محبوس است یا آل احمد ما لقیتم بعده من عصبة هم فی القیاس
مجوس ای فرزندان و آل احمد مختار صلی الله علیه و آله چه بسیار مصایب و شداید را ملاقات نمودید بعد از
وفات جد بزرگوار خود از گروهی که ایشان در حقیقت از آتش پرستان و مجوس است اگر چه بظاهر اظهار اسلام
میکردند کم عبرة فاضت لکم وتقطعت یوم الطفوف علی الحسین نفوس ای موالیان من چه بسیار
قطرات اشک در روز جنگ نینوا بر شما ریخته شد و چه بسیار دلها و جانها در روز جنگ بیابانها کنار نهر
فرات بر جناب امام حسین علیه السلام پاره پاره گردیدند صبرا موالینا فسوف ندیلکم یوما علی آل اللعین
عبوس مازلت متبعا لکم ولامرکم وعلیه نفسی ما حییت اسوس بر این مصایب و شداید صبر و
تحمل نمائید ای موالیان کرام من زیرا که بزودی بجهت شما از دشمنان شما انتقام خواهیم کشید که بر آل کافر
لعین بنی امیهٔ ملاعین بسیار شدید و سخت میشود پیوسته تابع شما و امر شما هستم و بر این امر تا من تا
زنده هستم عادت و خو گرفته ثابت برقرارم این چند بیت از قصیدهٔ جعفر بن عفان طائی منقولست لیبک
علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه واستحلت کسیکه گریه کننده است باید بر حال دین اسلام
گریه نماید زیرا که از ستم دشمنان اهل بیت رسالت احکام وی ضایع گشته و تغییر دادن آنها در میان مردم ستم
کاران حلال و مباح گردیده است غداة حسین للرماح دریة وقد نهلت منه السیوف وعلت دریه
بر وزن غنیه بمعنای مشق کردن لشکر است با نیزهای برای تعلیم که حلقه در زمین نصب میکنند و نیزه را حرکت
و جولان میاورند مهموز اللام و ناقص یائی است و علت در بعض نسخها با عین مهمله و در بعض دیگر با غین معجمه
وارد است بنا بر اولی خوردن آب است بر وجه تکرار و بنا بر دوم بمعنای داخل شدن است یعنی روز جنگ کربلا
جناب امام حسین علیه السلام برای نیزهای مبارزان جولان و حرکتها و طعنها داشت بتحقیق تیغهای کین مخالفان از خون
بدن مبارک انحضرت سیراب شدند و خونها مکرر میاشامیدند وغودر فی الصحراء لحما مبددا علیه
عتاق الطیر باتت وظلت در بیابان کربلا بدن پاره پارهٔ انمظلوم از بسیاری زخم نیزه و شمشیر مانند قطعهٔ
گوشت پراگنده بی غسل و دفن ماند پیوسته مرغان شکاری و مرغان گردن طویل در دور ان بدن نازنین شب را
بصبح میاوردند و قایم میشدند فما نصرته امة السوء اذ دعا لقد طاشت الاحلام منها وضلت
یاری نکردند امت بدکردار برای ان بزرگوار هنگامی که ایشانرا به یاری و نصرت خود طلبید بتحقیق بخدا
سوگند عقلهای ایشان بر طرف شده و گمراه گردیدند الا بل محوا انوارهم باکفهم فلا سلمت

تلك

لَكَ الْأَكُفُّ وَشُلَّتْ تمام عين يارى و نصرت نكردن اكتفا ننمودند بلكه اولاد درخشنده ان بزرگواران بدستهاى
خود محو و خاموش گردند بنكو نزد ستها هر كه سلامت نباشد و پيوسته شل شوند تو نادائم جُهْدُ الْحَقِّ
مُحَمَّدٍ فَإِنَّ ابْنَهُ مِنْ نَفْسِهِ حَيْثُ حَلَّتِ فَمَا حَفِظُوا قُرْبَ الرَّسُولِ وَلَا رَعَوْا وَزَلَّتْ بِهِمْ أَقْدَامُهُمْ
وَاسْتَزَلَّتِ أَذَاقَتْهُ حَرَّ الْقَتْلِ أُمَّةُ جَدِّهِ هَفَتْ نَعْلُهَا فِي كَرْبَلَاءَ وَزَلَّتِ فَلَا قَدَّسَ الرَّحْمٰنُ أُمَّةَ
جَدِّهِ وَإِنْ هِيَ صَامَتْ لِلْإِلٰهِ وَصَلَّتِ كَمَا فَجَعَتْ بِنْتَ الرَّسُولِ بِنَسْلِهَا وَكَانُوا كُمَاةَ الْحَرْبِ حِينَ
اسْتَقَلَّتِ ان بزرگوار براى اتمام حجت و اكمال برهان و حكمت و قطع بهانه و معذرت گروه اهل ضلالت
و شقاوت را در نهايت مبالغه و اصرار نمودند او بجو جد بزرگوار خود حتم داده فرمود بدرستى فرزند
رسول خدا پاره است از نفس مباركش و هر مقام و منزلت كه نفس جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله نازل و وارد
يعنى چنانكه حفظ و حمايت جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله لازم و واجب بود همچنين جان فرزند عزيزش
مانند جان او واشكه بايد او را حفظ و حمايت نمايند انكافران اهل عناد قرابت و نزديكى انحضرت را از جناب رسول
خدا صلى الله عليه و آله حفظ نكردند و مراعات ننمودند و قدمهاى ايشان بجهة كشتن ان بزرگواران لغزيد
و قبول لغزش دائمى نمودند كه ديگر در راه راست شريعت غرا ثابت و برقرار نخواهند شد حرارت كشتن را
امت بدكردار جد بزرگوارش براو چشانيدند نعل هدايت و رستگارى ايشان در كربلا لغزيد از شاهراه رستگارى
بيرون رفت و غير ثابت و بيقرار گرديد خداوند عالميان پاكيزه و رستگار ننمايد امت جد بزرگوار او را هر چند
كه براى خدا روزه بدارند و نماز بگذارند چنانكه دل فاطمه زهرا دختر رسول خدا را بجهة كشتن نسل او غمگين و محزون
نمودند و حال آنكه آن بزرگواران مبارزان عرصه كارزار و دليران ميدان حرب و قتال بودند هنگامى كه آنها
اظهار قلت و اندكى ميكردند و از ان بزرگواران يارى طلبيدند يا مراد اينست كه ايشان شجاعان ميدان كارزار
بودند هنگامى كه حرب برپا و قايم ميشد مصنف ره فرموده است اين ابيات را از قصيده طويله انتخاب نمودم
بَكَى الْحُسَيْنَ الرُّكْنُ الَّذِينَ حِينَ وَهَى وَلِلْأُمُورِ الْعَظِيمَاتِ الْجَلِيلَاتِ در بعض نسخها بكى بتشديد كاف صيغه
فعل امر مؤنث است بنا بر اين لركن الذين بدل كل از كل است يعنى بچشم گريه نما بر مصايب جانگداز جناب امام حسين
عليه السلم بركن دين كه عبارت است از انحضرت هنگامى كه رو بخرابى گذاشت و در بعض نسخها بكى الحسين الركن
الدين بصيغه فعل ماضى يعنى ديده مبارك الحباب بر ركن دين مبين اشك ريزان گرديد هنگامى كه رو بخرابى
و تزلزل نهاد و گريه نمود بر مصايب عظيمه و شدايد جليله هَلْ لِامْرِئٍ عَاذِرٌ فِي حُزْنِ دَمْعَتِهِ لِبُعْدِ
الْحُسَيْنِ وَمَسْبَى الْفَاطِمِيَّاتِ آيا بعد از شهادت جناب امام حسين عليه السلم و اسير و غارت شدن دختران
فاطمه زهرا عليها السلم بر مرد مسلمان عذر و بهانه قبول كننده موجود ميشود در حفظ كردن اشك چشم خود من اجل
أَمْ هَلْ لِمُكْتَئِبٍ حَرَّانَ فَقْدُهُ لِلَذَاذَةِ الْعَيْشِ تَكْرَارُ الْفَجِيعَاتِ اگر لام لذاذه از آخر مصراع اول خوانده شود
شايد ميزان بنا بر اين نسخه مذكوره درست بيايد يعنى براى كسيكه اندوهناك مضطرب جان گداز انحضرت
و دل سوخته و جگر سوز ناياب نمودن ان امام انام است پى در پى وارد شدن مصايب دلسوز لذت زندگى
بلكه ميگذارد اينست انچه بنظر قاصر مترجم حقير در ترجمه و معناى اين بيت رسيد و اصل النسخه معلوم
نبود مِثْلُ النُّجُومِ الدَّرَارِي فِي مَرَاتِبِهَا إِنْ غَابَ نَجْمٌ بَدَا نَجْمٌ لِمِيقَاتِ اين مصايب يا آل احمد
مختار مانند ستارهاى درخشنده مضيئه است در منازل و مراتب خود اگر ستاره از آنها غايب شود ستاره
ديگر بيرون ميآيد در وقت ظهور خود يَا أُمَّةَ السُّوءِ هَاتُوا مَا احْتِجَاجُكُمُ إِذَا بَرَزْتُمْ لِجَبَّارِ السَّمٰوَاتِ
وَأَحْمَدُ خَصْمُكُمْ وَاللّٰهُ مُنْصِفُهُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ مِنْهُ لَا الْمُحَابَاتِ أَلَمْ أُبَيِّنْ لَكُمْ مَا فِيهِ رُشْدُكُمُ
مِنَ الْحَلَالِ وَمِنْ تَرْكِ الْخَبِيثَاتِ فَمَا صَنَعْتُمْ أَضَلَّ اللّٰهُ سَعْيَكُمُ فِيمَا عَهِدْتُ إِلَيْكُمْ فِي وَصَايَا
أَمَّا بَنِيَّ فَمَقْتُولٌ وَمُكْبَلٌ وَهَارِبٌ فِي رُؤُسِ الْمُشْمَخِرَّاتِ وَقَدْ أَخَفْتُمْ بَنَاتِي بَيْنَ
أَظْهُرِكُمْ مَاذَا أَرَدْتُمْ شَفَيْتُمْ مِنْ بُنَيَّاتِي يُنْقَلْنَ مِنْ عِنْدِ جَبَّارٍ يُعَاهِدُهُ إِلَى الْجَبَابِرِ
أَمْثَالَ السَّبِيَّاتِ أَكَانَ هٰذَا جَزَائِي لَا أَبَا لَكُمُ فِي أَقْرِبَائِي وَفِي أَهْلِ الْحُرُمَاتِ
رُدُّوا الْجَحِيمَ فَحُلُّوهَا بِسَعْيِكُمُ ثُمَّ اخْلُدُوا فِي عُقُوبَاتٍ أَلِيمَاتِ مشمخرات جمع مشمخر
بروزن مقشعر بمعناى طاق و كوه بلند است لا ابا لكم بچهار معنا مستعمل است يكى در مقام ذم

وطعن است

و طعن است گنگو يا كلام بر اين وجه اشاره است لا ابا لك ترا پدر معين معروف نيست اشاره ميشود بحرامزادگى
و گاه اين معنى مراد ميباشد مانند تو از صلب و پشت انسان متولد نميشود بلكه بايد مانند تو از بهايم و حيوانات
بشود و دويم در مقام نفرين مستعمل است يعنى مر كه ترا ياور معين نباشد تنها و بيكس بمانى سيم در مقام
مدح مستعمل ميشود يعنى مانند ترا از انسان پدر نيست بايد تو از جنس ملك باشى چهارم در مقام خلوت يعنى در
كارها خود محتاج باعانت ديگرى نشوى خود تنهائى باشى يعنى اى امت بدكردار هنگامى كه در پاى حضرت جبار
كاينات و پادشاه آسمانها ايستاده و ظاهر شويد در اين ستمها و كارها حجت و برهان شما چه خواهد شد
بياريد حجت خود را در حالتيكه جناب احمد مختار صلى الله عليه و آله دشمن مخاصم شما شود خداوند دانا
راز و نهان حاكم منصف است بحق و عدالت از او نه از روى ستم و ميل انحضرت در مقام مخاصمه و ملاقات شما
ميفرمايد آيا بيان و واضح نكردم براى شما چيزيكه در آن رستگارى و نجات شما داشت از حلال و ترك خبايث
و معاصى پس با وجود اين شما چه كار كرديد خداوند عالميان سعى و عمل شما را ضايع نمايد و عملهاى شما را
باطل و نابود فرمايد چگونه رفتار نموديد در آن چيزيكه در وصاياى خود بشما عهد و پيمان نمودم در
خصوص فرزندان خود يا فرزندان بزرگواران من هر يكى از ايشان از ستم شما به مصيبتى دوچار شدند
بعضى از ايشان بجور و جفاى شما كشته و بخون خود آغشته گشته و بعض از ايشان بزنجير محكم بسته گرديد
و بعض ديگر از ترس ستم شما بالاى كوهها بلند گريزان شده است بتحقيق در اشكار و ميان شما دختران بيكس
مرا ترسانيد هر ظلم و ستم كه اراده داشتيد سينه پر كينه خود را بعمل آوردن آنها در باره دختران من شفا
و تسلى داديد ايشان بستم شما از نزد و پيش يك ظالم ستمكار كه از روى كفر و الحاد خود از حال يكى از ايشان مطلع
و خبردار گشته نقل شدند بنزد ستمكاران ديگر مانند اسيران روم و فرنگ آيا اينها بود جزاى زحمات و
مشقات من كه در راه هدايت و رستگارى شما كشيدم هرگز پاداش و معين بشما اميد انشود در خويشان و اهل
حرم من كه در عوض نيكويى من جزاى بد با ايشان را ديد چون انحضرت اين سخنان حق و كلمات صدق را بر آن
كافران ميفرمايد و ايشان را ملزم ميسازد ميفرمايد برگرديد بسوى آتش دوزخ پس وارد شويد بر آتش نيران
بجهة كردارهاى شما بعد از ان در عذابهاى دردناك و عقوبات سوزناك مخلد و دائمى باشيد و اين ابيات را در
همان كتاب منتخب از مرثيه جناب زينب خاتون دختر رشيده جناب فاطمه زهرا و خواهر نيكوكار جناب مظلوم كربلا
نقل كرده است و صاحب ان كتاب فرموده است كه انخاتون مكرمه اين ابيات را در هنگام وارد شدن اهل بيت رسالت
بشام شوم ميخواند أَمَا شَجَاكَ يَا سَكَنُ قَتْلُ الْحُسَيْنِ وَالْحَسَنِ ظَمْآنَ مِنْ طُولِ الْحَزَنِ وَكُلُّ وَغْدٍ
نَاهِلٍ مصدر شجا شجو است بفتحه شين و سكون جيم بمعناى غمناك و اندوهناك كردن و شاد نمودن و طربناك
كردن ديگر است از قبيل اضداد است وَغْدٍ بفتحه واو و سكون غين آدم ناكس و فرومايه و احمق است و ناهل
تشنه كام را ميگويند چنانكه سيراب شده را نيز مستعمل است بحسب لغت كه از قبيل اضداد است اگر شجا در
اين بيت بمعناى شادى و طرب باشد بر مناسب است و كل وغد ناهل معطوف بشود بمحل كاف خطاب در
شجاك يا واو بمعناى مع باشد يعنى چه بسيار شاد و خرم نموده است ترا اى مسكن شوم و ساكن ميشوم كشته شدن
حسين و حسن دو نور ديده جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله تشنه كام و سوخته جگر از طول حزن و اندوه
و كشته شدن دو بزرگوار نيز شاد و طربناك نموده است هر مرد ناكس و فرومايه احمق نادان تشنه بخون
صلحا و فرزندان اوصيا و اگر شجا بمعناى حزن باشد و كل وغد معطوف ميشود بقول او قتل الحسين و
يا اينكه واو بمعناى مع ميباشد يعنى آيا هرگز ترا اندوهناك نميكند اى مسكن شوم كشته شدن حسين و حسن
هنگامى كه تشنه كام و دلسوخته از دنيا حزن بودند و اندوهناك نميكند كردار بد هر ناكس فرومايه و در تركيب كلام
احتمال ديگر موجود است مقام گنجايش طول دادن نيست يَقُولُ يَا قَوْمُ أَبِي عَلِيٌّ الْبَرُّ الْوَصِيُّ وَفَاطِمُ أُمِّي
الَّتِي لَهَا التُّقَى وَالنَّائِلُ مُنُّوا عَلَى ابْنِ الْمُصْطَفَى بِشَرْبَةٍ يُحْيِي بِهَا أَطْفَالَنَا مِنَ الظَّمَا حَيْثُ
الْفُرَاتُ سَائِلٌ انحضرت در مقام اتمام حجت بر آن كافران اهل شقاوت ميفرمود اى قوم
پدر من على نيكوكار و وصى احمد مختار و فاطمه زهرا مادر مهربان من است كه او و پدرم هر كار بر
تقوى داشت و صاحب عطا و بخشش است اى قوم بفرزند عزيز محمد مصطفى صلى الله عليه و آله بجرعه

آبى

آن جمعیت بگذارید که بان شربت آب کودکان ما از تشنگی زنده میشوند چون آب فرات جاری و سیلان است
قالوا له لا ماء و لا الا السیوف و القنا فانزل بحکم الادعیاء فقال بل افاضل حتی اتاه مشقص
نماه وغد ابرص من سقر لا یخلص رجس دعی واغل قول آنحضرت بل افاضل از قبیل عطف
تلقینی بوده باشد چنانکه در قول انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی و عطف من ذریتی را از قبیل
عطف تلقینی میگویند و شاید اعراض است از کلام ملاعین و اثبات فضیلت و بزرگواری خود شان است و
مشقص بر وزن منبر بمعنای تیر عریض طول است واغل بمعنای مرد ناکس بی همت بی اصل و نسب دنی الطبع است
یعنی آن لشکر اشرار در مقابل مواعظ و کلام ان پسندیدهٔ خداوند جبار گفتند هرگز آب بتو نخواهیم داد
مگر شمشیرها و نیزها که خبر خواهی چشید اینکه ما پس نازل شو بحکم و زیر فرمان زنا زادگان آنحضرت فرمود
بلکه داخل میشویم بحکم و فرمان افاضل کرام از آل اطهار رسول انام صلی الله علیه و آله این بنا بر احتمال اول است
و بنا بر احتمال دویم فرمود نه هرگز بحکم ادعیا اطاعت نمیکنیم بلکه ما افاضل و دانایان هستیم فرمانبردار جاهلان
نمیشویم تا اینکه تیری بجانب آنحضرت آمد که از ناکس احمق ملعون ابرص انداخت که هرگز از آتش جهنم خلاص
نخواهد یافت که رجس نجس حرامزادهٔ بی اصل و بی قدر بود فهللوا لخذله و اغصوا صبوا لقتله وموتر
فی نصله فذا قحم المناضل چون اصل حقیقت الفاظ این بیت بدست نیامد از این جهت به یک احتمال
اکتفا کرد مطول در ترجمه ندادم یعنی بجهت مکر و حیلهٔ او شادیانگی نمودند و انتعشا لا اله الا الله می گفتند و اجماع
نموده همه ایشان بقتال آنحضرت بیرون آمدند و برگشته شدنش شادی کردند و مشتاق قتل و مرگ او بودند در
هنگام تیر انداختن آن حرامزاده ملاعین تیرهای کین بچلهٔ کمان گذاشته آن مظلوم را تیرباران نمودند و عفروا جبینه
و خضبوا عثنونه بالدم یا معینه ما انت عنه غافل و هتکوا لحرمه و ذبحوا فطیمه و اسروا
کلثومه و سیقت الحلائل عثنون با ثاء مثلث بر وزن عصفور بمعنای ریش است یعنی پیشانی و جبین
مبارک آنحضرت را خاک آلود و ریش مبارکش بخون خود رنگین نمودند ای معین و یاور او هرگز تو از او غافل نیستی
میدانی که آن کافران بر او چه ستمها کردند و حریم او را هتک نمودند و فرزند شیرخوارهٔ او را ذبح کردند
و کلثوم خواهر مهربانش را اسیر و دستگیر نمودند و زنان او را از شهری بسوی شهر دیگر کشیدند لیسقن
بالتنایف یضجمن الهواتف واذمع طوارف عقولها نوائل یقلن یا محمد یا جدنا یا
احمد قد اسرتنا الاعبد و کلنا ثواکل تنایف جمع تنوفه بفتحهٔ تاء و ضمهٔ نون مخففه بیابان
وسیع الاطراف است که انیس و مونسی در روی پیدا نشود یعنی زنان حرم او را در بیابانها می کشیدند بصداهای
گریه و زاری و اشک دیدها جاری و از غایت دهشت و ترس عقول ایشان از سر پریده مانند مدهوشان بودند و پیوسته
میگفتند ای محمد مختار ای جد بزرگوار ای احمد حبیب خداوند جبار بندگان و نانجیبان ما را اسیر و دستگیر کردند همه
ما مصیبت زدگان و نوحه کنان هستیم تهدی سبایا کربلا الی الشام و البلا قد انتعلن بالدماء
لیس لهن ناعل الی یزید الطاغیه معدن کل داهیه من نحو باب الجابیه فجاحد و خاذل
شام بر وزن سحاب نام بلد شام شوم است جابیه نام دهی است در نزدیکی شام ایشان را از کربلا به اسیری بسوی
شام اسیر بردند بتحقیق از خون پا نعل پوشیده بودند که ایشان را کسی نبود که کفش پا بدهد بلکه کفش ایشان از
خون پای خود شان بود آن بیچارگان را بسوی یزید طاغی یاغی هدیه بردند که معدن هر فتنه و منبع هر فساد است
که ایشان را بخاطر آن ملعون از دروازهٔ جابیهٔ شام داخل آن شهر مشوم میکردند آن ملعون منکر خدا خلل کننده
در شریعت غرا بود لعنة الله علیه و غرض از این معنا در آخر بیت محتمل است احتیاج بطول دادن ندارد حتی دنی
بدر الدجی راس الامام المرتجی بین یدی شر الوری ذاک اللعین القاتل تا اینکه ماهتاب شب
تاریک که سر امام انام و امیدوار خاص و عام بود نزدیک پیش روی آن کافر بدترین مردم گردید بلکه آن حرامزاده
لعین قاتل فرزند پیغمبر خدا است یظل فی بنانه قضیب خیزرانه ینکت فی اسنانه قطعت
الانامل انامل بجاحد و حافد مراصد مکابد معاند فی صدره غوائل طوائل
بدریه غوائل کفریه شوهاء جاهلیه دلت بها الافاضل خیزران بفتحهٔ خاء معجمه
و ضمهٔ زاء معجمه نام درختی است که از هند بعمل میاید و بنوعی از تحریف آنرا هزاران میگویند چوب

خیزران در انگشتان آن کافر بی ایمان ثابت و برقرار بود بدندانهای مبارک آن سید ابرار اشارت مینمود این انامل که از دست
قطع و بریده گردد که انامل است بر منکر خدا و رسول و یاور کافران و بد عمل پا بست برخلاف کفر و نفاق و مراقب
قتل فرزند پیغمبر خدا بحیله مکار معاند سید ابرار که در سینهٔ پر کینهٔ او کینه ها و عداوتها داشت که کینه های جنگ بدر
و معصیت آن مکار نشان و فتنه های کفر الحاد و اعمال قبیحه و صفات خبیثهٔ جاهلیت بود تا آنکه دانایان دین اسلام و بزرگان
شریعت رسول انام بسبب آن کینه های بدر و احد و قبایح جاهلیت خوار و ذلیل گردیدند فیا عیونی اسکبی علی ابنة
بنت النبی بفیض دمع ناضب کذاک یبکی العاقل وای دیدهٔ کان من بریختن اشک جاری و ریزنده بر مصائب
فرزندان دختر گرامی جناب پیغمبر خدا گریه نما و اشک حسرت را بر رخسار خود جاری کن اینگونه عاقل دین دار در
مصائب آن گریه و زاری مینماید و روایت شده است که روزی ابو یوسف محمد بن قزوینی که در بغداد مسکن داشت
به ابو العلاء معری گفت آیا تو در مصیبت و بزرگواری اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شعری مدحی
گفتهٔ شعرای قزوین در مصائب ایشان شعرهای خوبی گویند که شعرای قبیلهٔ تنوخ نمیگویند ابو العلاء پرسید که
شاعران قزوین چه گفته اند ابو یوسف همان ابیات را که در فضل و رود اهل بیت رسالت علیهم السلام بشهر کوفه
با ترجمه اش گذشت بابی العلا خواند که اول آن ابیات این است رأس ابن بنت محمد و وصیه للمسلمین علی قناة
یرفع تا آخر ابیات ابو العلا گفت من میگویم مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا
قریش جده خیر الجدود و ترجمهٔ این دو بیت نیز در باب مراثی جنیان گذشت شاید مراد معری از خواندن
این دو بیت آنست که در شان و بزرگواری اهل بیت رسالت مرثیهٔ جنیان کفایت میکند و محتمل است
که این دو بیت از خود ابو العلا بشود و موافقت تعاقب در میان شعر ابی العلا و جنیان دور نیست والله
اعلم بالحال و حقیقة المقال مصنف ره از بعض تابعین این ابیات را در مصیبت آنحضرت نقل کرده است
یا حسین بن علی یا قتیل ابن زیاد یا حسین بن علی یا صریعا فی البوادی ای حسین فرزند علی مرتضی
و ای کشتهٔ فرزند زنا زادهٔ زیاد و افتاده به بدن پاره پاره در ریگ و خاک بیابانها لوراءت فاطم
بکت بدموع کالعهاد لوراءت فاطم نلحت نوح ورقاء بوادی عهاد بر وزن کتاب باران اول ربیع
و نو بهار است و رقاء بر وزن حمراء کبوتر است اگر فاطمهٔ زهرا بدن نازنین پاره پارهٔ ترا در بیابان کربلا می
دید هر آینه گریه مینمود و قطرات اشک حسرت مانند باران نو بهار بر رخسار خود میریخت اگر جناب فاطمه
آن زخمهای کاری بدن مبارک ترا مشاهده میکرد مانند کبوتر بیابانها نوحه و زاری میکرد و لقامت وهی
و لهاء و تبکی و تنادی و لدی سبط نبی قد بالشمر الشداد آه من شمر لعین کافر
و ابن زیاد لعن الله یزیدا و ابن حرب لعن عاد هم اعادی لرسول الله ابناء اعادی و لهم
عاجل خزی و عذاب فی التناد و مهاد فی الجحیم انها شر مهاد و در ماتم تو بر پا می ایستاد
در حالتیکه از نهایت حزن و غایت مصیبت مانند مدهوشان حیران میشد و پیوسته میگریست
و با دل بریان و دیدهٔ گریان ندا میکرد که ای فرزند من سبط پیغمبر بزرگوار که بدن تو با نیزه ها تیر محکم و تیرهٔ
مرگ خیز سخت پاره پاره گردیده آه از ستم شمر زناکار زنا زادهٔ ستمکار کافر بدکردار و از پسر زیاد بدترین
اشرار خداوند قاهر قهار بر یزید پلید و فرزند حرب عنید لعنت نماید مانند لعنت کردن قوم عاد آن
ملاعین دشمنان رسول خدا بودند و فرزندان دشمنان آنحضرت هستند بر ایشان خواری معجل و ذلت دنیا
و عذاب دردناک آخرت هست در روز قیامت و بر آن کافران تابوتهای آتشین در دوزخ موجود است که آنها
بدترین تابوتهای جهنم است این ابیات به بعض شیعیان منسوبست متی یشفیک دمعک من همول و یبرد
ما بقلبک من غلیل قتیل ما قتیل بنی زیاد الا بابی و نفسی من قتیل باحتمال بعض نسخ کتاب بعوض ما
یاء ندا بشود و محتمل است که غلیل مضاف بوده باشد بسوی قتیل و احتمال دارد که قتیل خبر مبتدای محذوف
بشود و ما بجهت افادهٔ بزرگی مصائب آن کشتهٔ جور و جفاست و بنا به نسخهٔ یاء ندا مجرد اظهار تحسر است
نه مقصود اصل ندا است ظاهر معنای این دو بیت بنا به نسخهٔ ما چه وقت سوزش دل ترا تسلی میدهد
اشک دیدهٔ تو بجهت زیادی ریختن و محتمل است که معنای یشفی بمعنای کناری باشد یعنی چه وقت اشک تو
از ریختن و جریان از تو کنار خواهد شد و آنچه در سینهٔ تست از آتش سوزندهٔ مصیبت جانگداز کشته

سرد و خاموش خواهد کرد یعنی چگونه کشته که قتیل نانجیبان و ناکسان فرزندان زیاد بی ایمانست پدرم و جانم فدای
و عوض باشد ازین کشته که بدست حرامزاده کنیززادگان بدرجهٔ شهادت رسید اُرِیقَ دَمُ الْحُسَیْنِ فَلَمْ یُرَاعُوْا
وَفِی الْأَحْیَاءِ أَمْوَاتُ الْعُقُوْلِ یعنی ریخته شد خون مبارک جناب امام حسین علیه السلام پس ملاعین قرابت آنحضرت را
از جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله مراعات نکردند و در میان ندیمها اهلبیت رسالت کسانی بودند که عقلهای
ایشان از ترس ستمکاران و مضادان سوزان امام انس و جان از سر رفته مانند مدهوشان بودند و احتمال دارد که مراد
اینست که در میان ندیمها جاهلان و بیخردان بودند که یاری و نصرت آنحضرت نکردند و احتمال دارد که و فی صلهٔ ماضی معلوم
بوده باشد بمعنای غلب یعنی جاهلان و بیخردان به دانایان و زندهدلان غالب شدند فَدَتْ نَفْسِیْ جَبِیْنَکَ مِنْ
جَبِیْنٍ جَرَیٰ دَمُهُ عَلَیٰ خَدٍّ أَسِیْلِ یعنی جان من فدای جبین مبارک تو گردد چه بسیار جبین نورانی بود که از زخمهای
تیر کین خون وی بر خد انور درخشنده گشاده جاری شد أَیَخْلُوْ قَلْبُ ذِیْ وَرَعٍ تَقِیٍّ مِنَ الْأَحْزَانِ وَالْأَلَمِ الطَّوِیْلِ
آیا سینهٔ مؤمن صاحب ورع و پرهیزکار از حزنها و الم مصیبتها خالی میشود وَقَدْ شُرِقَتْ رِمَاحُ بَنِیْ زِیَادٍ
بِرِیٍّ مِنْ دِمَاءِ بَنِیْ رَسُوْلٍ و حال آنکه نیزهای فرزندان زیاد براشت کینه از نسب پدر خود از خونهای فرزندان
جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله رنگین و درخشنده گردیدند فُؤَادُکَ وَالسُّلُوْ فَإِنَّ قَلْبِیْ سَیَلْبِیْ اٰنَ
یَعُوْدَ إِلَی الذُّهُوْلِ فَیَا طُوْلَ الْأَسَیٰ مِنْ بَعْدِ قَوْمٍ أُدِیْرَ عَلَیْهِمْ کَأْسُ الْأُفُوْلِ دور نما دل خود را از فراغت
حزن و تسلی یافتن و دل ترا با فراغت و تسلی چه کار است بدرستی که دل من چه بسیار ابا و امتناع دارد از اینکه
برگردد بسوی غفلت از مصیبتها اهل بیت رسالت چه بسیار طولانی یابد حزن و اندوه و وای بطول یافتن غصه
بعد از شهادت گروهی که کاسهٔ شربت زهرآلود ناگوار مرگ را چشیدند و فرو رفتن در میان ایشان دوران نموده
بیکی یکی داده شد تُعَاوِدُهُمْ أَسِنَّةُ الْحَرْبِ وَأَسْیَافٌ قَلِیْلَاتُ الْفُلُوْلِ نیزهای الحرب پی در پی برابدان اهلبیت
رسالت علیهم السلام وارد میشدند و شمشیرهای کین که رخنهها و شکستگی آنها اندک بود پی در پی بر اجساد طاهرات آنها
وارد میگشت بِتُرْبَةِ کَرْبَلَاءَ لَهُمْ دِیَارٌ نِیَامُ الْأَهْلِ دَارِسَةُ الطُّلُوْلِ تَحِیَّاتٌ وَمَغْفِرَةٌ وَرَوْحٌ عَلَیٰ
تِلْکَ الْمَحَلَّةِ وَالْحُلُوْلِ در تربت کربلا برای ایشان خانهها و مسکنها دارد که اهل آنخانهها خواب کنندگان
و خاموش شدگان و آثار و نشانهای آنها کهنه و مندرس گردیده اند تحیات وافیات و مغفرات کافیات
و رحمتهای زاکیات بر آن محلها و ساکنان آنها باد وَأَوْصَالُ الْحُسَیْنِ بِبَطْنِ قَاعٍ مَلَاعِبُ لِلدَّبُوْرِ وَلِلْقَبُوْلِ
دبور و قبول بفتحهٔ دال و قاف بروزن صبور قبول باد صبا که در هنگام برابر شدن ساعات شب و روز از
طرف مشرق میوزد و دبور بادیست که در مقابل باد صبا میوزد اعضای پاره پارهٔ جناب امام حسین علیه
السلام در وسط بیابان محل بازی کردن و وزیدن باد صبا و مقابل آنست بَرِئْنَا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مِمَّنْ
أَصَابَکَ بِالْأَذَاةِ وَبِالذُّحُوْلِ ای رسولخداوند عالمیان ما بیزار هستیم از کسانی که به اذیت و کینههای
دیرینهٔ خود ترا مقابلت و برابری نمودند و بر تو تیرهای کین انداختند این دو بیت را برای منصور بن نمری
نسبت داده اند یُقَتِّلُ ذُرِّیَّةَ النَّبِیِّ وَیَرْجُوْنَ جِنَانَ الْخُلْدِ لِلْقَاتِلِ مَا الشَّکُّ عِنْدِیْ فِیْ کُفْرِ قَاتِلِهِ
لٰکِنَّنِیْ قَدْ أَشُکُّ لِلْخَاذِلِ اگر نصف اول و بیرون از آخر مصراع بیت اول خوانده شود شاید معنی این بیت
درست بیاید ذریهٔ طاهرهٔ پیغمبر آخرالزمان کشته میشوند عجب است از گروه منافقان که باغهای بهشت
دائمی را برای قاتل ایشان امید وار میباشند هرگز در پیش من شک و شبهه در کفر قاتل آن بزرگوار نیست
ولکن گاه شک میکنم در کفر یاری نکنندهٔ او و این ابیات برای صاحب منسوبست لَا یَشْتَفِیْ إِلَّا بِسَبْیِ بَنَاتِهِ
وِجْدَانُهَا التَّخْوِیْفَ وَالْإِیْعَادِ دل ستمکاران بنی امیه تسلی نمی یابد مگر بغارت کردن و اسیر نمودن دختران
جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله باجهت اینکه ترسانیدن و شرر ساندن را نیابند و احتمال دارد که ضمیر
بناته راجع شود بقرینهٔ مقام بسوی انکسیکه دختران جناب رسولخدا را اسیر نمود یعنی دل مؤمنان تسلی نمی
یابد مگر باسیر کردن دختران آن ستمکار غدار تا اینکه تخویف و تهدید را درک نمایند چنانکه دختران
جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله را اسیر کردند و ترسانیدند و شاید وجدانها بحذف حرف عطف است
بسوی بناته معطوف شود و احتمالات چند در این بیت موجود است ذکر آنها باعث طول کلام است
إِنْ لَمْ أَکُنْ حَرْبًا لِلْحَرْبِ کُلِّهَا فَنَفَانِیَ الْآبَاءُ وَالْأَجْدَادُ اگر من دشمن و جنگ کنندهٔ بنی هاشم

بگروهی که پیوسته با جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله محارب و عدو بودند پس پدران و اجداد من مرا از خود شان نفی
دور نمایند کنایه است از اینکه اگر با دشمنان جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله دشمن نشوم من از پدران و اجداد
نیستم بلکه زنازاده هستم إِنْ لَمْ أُفَضِّلْ أَحْمَدًا وَوَصِیَّهُ لَهَدَمْتُ مَجْدًا شَادَهُ عُبَادُ شاد در بعض نسخ
کتاب با دال مهمله وارد است که بمعنای محکم کردن و زینت دادن است و در بعض دیگر شاء با همزه وارد است
بمعنای سبق و تقدم میباشد عباد نام جد شاعر صاحب قصیده است یعنی اگر تفضیل ندهم جناب احمد مختار و
وصی بزرگوار او را بر بنی امیه بلکه بر همهٔ عالمیان هر آینه خراب نموده ام ارکان مجدت و بزرگواری را که عباد آنها را
محکم کرده بود و از من برابا دادی آنها سبقت گرفته است و میشود که عباد در اینجا جمع عابد باشد یعنی خراب
نموده ام ارکان مجدی را که عابدان و پرهیزکاران آنها را محکم نموده و زینت داده اند یَا کَرْبَلَاءُ تَحَلَّفِیْ بِبَلَائِنَا
وَبِکَرْبِنَا إِنَّ الْحَدِیْثَ یُعَادُ ای کربلا اخبر ده و حکایت نما به بلا و مصیبت ما و به اندوه و کرب ما را
زیرا که قضیهٔ واقعه و خبر اعاده و دیگر باره منقول میشود اَسَدٌ نَمَاهُ أَحْمَدُ وَوَصِیُّهُ أَرْدَاهُ کَلْبٌ نَمَّهُ
زِیَادٌ فَالدِّیْنُ یَبْکِیْ وَالْمَلَائِکُ تَشْتَکِیْ وَالْجَوُّ أَکْلَفُ وَالسُّنُوْنُ جَمَادُ مظلوم بیابان کربلا شیر دلاوری
عرصهٔ کارزار بود که جناب احمد مختار و وصی بزرگوار او صلی الله علیهما و آلهما در کنار خود شان پرورش
داده بودند چنین بزرگوار را سگی نانجیب هلاک و خوار نمود که زیاد بد بنیاد او را پرورش داده بود پس
هلاک او دین مبین رسول امین گریست و ملائک نه افلاک به مقام شکایت آمده و هوا تاریک شده و
از آن زمان تاریکی مانند شب ظلمانی ساخت و سالها خشکی و گرانی گردیدند این ابیات برای سلیمان بن قبه
منسوب است مَرَرْتُ عَلَیٰ أَبْیَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا حِیْنَ حَلَّتِ تا آخر ابیات که در سابق با ترجمه
اثر گذشت این ابیات بیکی از شعرا منسوب است عَیْنُ جُوْدِیْ بِعَبْرَةٍ وَعَوِیْلِ وَانْدُبِیْ إِنْ بَکَیْتِ آلَ الرَّسُوْلِ
ای دیدهٔ من بریختن قطرات اشک و ناله نمودن و قصد ناله بلند کردن جود و کرم نما اگر خیال گریه و اراده
اشک ریختن و ناله داری بر مصایب فرزندان رسولخدا صلی الله علیه گریه و ندبه کن وَانْدُبِیْ تِسْعَةً لِصُلْبِ
عَلِیٍّ قَدْ أُصِیْبُوْا وَخَمْسَةً لِعَقِیْلِ وَانْدُبِیْ کُلَّهُمْ فَلَیْسَ إِذَا مَا ضَنَّ بِالْخَیْرِ کُلُّهُمْ بِالْبَخِیْلِ بر نه نفر جوانان
نیکو سیر که فرزندان صلبی حیدر صفدر بودند ندبه و ناله نما که در بیابان نشانهٔ تیرها و بلا و نیزها
گروه دغا شدند و بر پنج نفر بزرگوار که فرزندان عقیل نیکو کردار گریه و زاری کن و بر همهٔ آن بزرگواران
ندبه نما زیرا که همهٔ آن بزرگواران بخیر و نیکوئی بخیل نبودند هنگامی که مردم بر آن بخل نمایند بلکه ایشان
همه معادن فتوت و جوانمردی و ینابیع مجدت و بزرگواری بودند در راه دین از مال و منال و جاه و جلال و از
جان گرامی و زندگانی گذشتند با نهایت مردانگی و جوانمردی بالشکر اشقیا مشغول جهاد گردیدند تا آنکه
بدرجهٔ شهادت فائز و سربلند شدند روحی فداهم وَانْدُبِیْ إِنْ نَدَبْتِ عَوْنًا أَخَاهُمْ لَیْسَ فِیْمَا
یَنُوْبُهُمْ بِخَذُوْلِ وَسَمِیُّ النَّبِیِّ غُوْدِرَ فِیْهِمْ قَدْ عَلَوْهُ بِصَارِمٍ مَسْلُوْلِ اگر خواهی بجزی ندبه
نمایی پس نوحه و ندبه نما بمصیبت جناب عون که برادر ایشانست در اینجا از آن بزرگواران نایب شد
که عبارتست از جهاد گروه اشرار سست کننده نبود بلکه پیوسته داد مردانگی میداد و مانند شیر خشمناک
مبارزان لشکر ناپاک را بر روی خاک بیابان ذلت و هلاکت می افکند و برادرش محمد همنام پیغمبر خدا کشته و با
بدن پاره پاره در میان ایشان افتاد و آنکافران بشمشیر برهنه بجانب آن بزرگوار هجوم آور گشتند عون
و محمد هر دو از فرزندان جناب عبد الله بن جعفر هستند محمد بن عبد الجبار سمعانی این بیت را از خودش
نقل کرده است بِمُحَمَّدٍ سَلُّوْا سُیُوْفَ مُحَمَّدٍ رَضَخُوْا بِهَا هَامَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ بجهت و سبب جناب محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله شمشیرهائی که آماده و مهیا کرده بود که بسر کافران و دشمنان بزنند ملاعین بد فرجام همین
تیغهای آنحضرت را کشیدند و سرهای مبارک آل محمد صلی الله علیه و آله بهمین تیغها بخون آغشته و رنگین ساختند
این دو بیت را بدیگری نسبت داده است مِحَنُ الزَّمَانِ سَحَائِبٌ مُتَرَادِفَةٌ هِیَ بِالْفَوَادِحِ وَالْفَوَاجِعِ سَاجِمَةٌ
وَإِذَا الْهُمُوْمُ تَعَاوَرَتْکَ فَسَلِّهَا بِمَصَائِبِ أَوْلَادِ الْبَتُوْلِ فَاطِمَةٍ مصایب و محنتهای زمانهٔ غدار مانند
ابرهاست که پی در پی ظاهر و نمایان میشوند و بروی همدیگر میریزند هنگامی که لشکر هموم و افواج
مصایب و غموم بسوی تو هجوم آور گشتند و صفوف سپاه هموم خود را بشمشیر یاد آوری مصایب فرزندان

بتول عذرا فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بشکن و برهم بزن و دل خود را بیاد بود مصایب جانگداز آن بزرگواران
از مرض محنتهای خود شفا بده و تسلی بکیر و آینهٔ دل خود را از پاس آنها بزدا و دو قصیدهٔ دیگر از صاحب کافی الکفاة
اسمعیل بن عباد نقل شده است قصیدهٔ اول اینست عَیْنُ جُودِی عَلَی الشَّهِیدِ الْقَتِیلِ وَاتْرُکِی الْخَدَّ کَالْمَحِیلِ
الْمُحِیلِ بعید نیست محیل اول بافتحهٔ میم بشود بمعنی انجاز بمعنای ظهر بوده باشد و دویمی باضمهٔ میم اسم فاعل
بشود از احاله یعنی ریختن آب و جاری کنندهٔ آب است پی در پی اید بر مصیبت و مظلومی شهید بیابان کربلا و کشته
کروه اشقیا کریه و زاری نما و گونهٔ رخسار را مانند نهر جاری کنندهٔ آب و دلو آب ریز بکن کَیْفَ یَشْفِی الْبُکَاءُ فِی
قَتْلِ مَوْلًی لِإِمَامِ التَّنْزِیلِ وَالتَّأْوِیلِ وَلَوْ أَنَّ الْبِحَارَ صَارَتْ دُمُوعِی مَا کَفَتْنِی لِمُسْلِمِ بْنِ عَقِیلِ چگونه
شفا و تسلی دهد بدل پر درد و غصهٔ من کریه و زاری بسیار در کشته شدن سید و مولای من که امام
تنزیل و پیشوای تاویل قرانست و اکر دریاهای عالم قطرات عبرات دیدهای من بشوند برای من کفایت نمیکنند
در مصیبت مسلم بن عقیل کجا از مصیبت جانگداز امام ابرار و سید اخیار قَاتَلُوا اللهَ وَالنَّبِیَّ وَمَوْلَا
هُمْ عَلِیًّا إِذْ قَاتَلُوا ابْنَ رَسُولِ صَرَعُوا حَوْلَهُ کَوَاکِبَ دُجُنٍ قَتَلُوا حَوْلَهُ ضَرَاغِمَ غِیلِ إِخْوَةٌ کُلُّ وَاحِدٍ
مِنْهُمْ لَیْثُ عَرِینٍ وَحَدُّ سَیْفٍ صَقِیلِ هنگامی که کافران لشکر شیطان با فرزند رسول خداوند عالمیان
مقاتله و محاربه کردند در حقیقت با خداوند جبار و پیغمبر بزرگوار احمد مختار و مولای خود شان علی مرتضی حیدر
کرار مقاتله و کارزار نمودند در اطراف مظلوم بیابان کربلا جوانان خوب رویان بر روی خاک افکندند که ستارگان
درخشندهٔ تاریکیهای راه هدایت و رستگاری بودند و در اطراف و جوانب آنحضرت شیران دلیران سواران عرصهٔ
کارزار کشتند که برادران یکدیگر بودند که هر یکی از ایشان شیر بیشهٔ شجاعت و تیزی شمشیر برنده و درخشنده
بودند اوسعوهم ضربا و طعنا و نحرا وانتهابا باصلهٔ من سبیل بسیار ضرب شمشیر تیز و طعن نیزه و
نحر و نحر کردن و غارت نمودن جامه‌ها در بارهٔ آن بزرگواران بکار بردند چه بسیار حسرت و ضلالت است
از شاه راه هدایت وَالْحُسَیْنُ الْمَمْنُوعُ شَرْبَةَ مَاءٍ بَیْنَ حَرِّ الظُّبَی وَحَرِّ الْغَلِیلِ مُثْکَلًا بِابْنِهِ وَقَدْ ضَمَّهُ
وَهُوَ غَرِیبٌ مِنَ الدِّمَاءِ الْهَمُولِ تَجْمَعُوهُ مِنْ بَعْدِهِ بِرَضِیعٍ لَمْ یَسُمْهُمُ بِرَضْعِ مَقْتُولِ ثُمَّ لَمْ
یَشْفِهِمْ سِوَی قَتْلِ نَفْسٍ هِیَ نَفْسُ التَّکْبِیرِ وَالتَّهْلِیلِ هِیَ نَفْسُ الْحُسَیْنِ نَفْسُ رَسُولِ اللهِ نَفْسُ
الْوَصِیِّ نَفْسُ الْبَتُولِ ظبی بر وزن هدی جمع ظبه بضمهٔ ظاء معجمه بر وزن شبه تیزی شمشیر و نیزه
و تیر است یعنی جناب امام حسین علیه السلام از جرعهٔ آبی ممنوع کردید در میان حرارت شمشیرهای تیز و تیرها
و سوزش و حرارت سوختگی جگر و تشنگی هنگامی که مصیبت زده بود به کشته شدن فرزند عزیز شبیه
پیغمبر ارجمند در حالتی که بدن پاره پارهٔ فرزند دلبند خود را بسینهٔ خود چسبانیده هنگامی که نعش مبارک
غرق دریاهای جاری بود دل [illegible] بعد از کشتن شبیه پیغمبر علی اکبر بکشتن فرزند شیرخوارهٔ دردناک
و سوزناک کردند ای مسلمانان آیا این ستم را شنیدهاید که طفل شیرخواره به تیر جور و جفا کشته کردد و بعد از
کشتن فرزندان او تسلی دل پر کینهٔ ایشان را چیزی حاصل نکرد جز کشتن نفسی که نفس تکبیر و تهلیل بود که آن نفس
کرامی عبارتست از نفس مبارک جناب امام حسین علیه السلام که نفس و جان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و وصی او علی مرتضی و جان عزیز فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود ذَبَحُوهُ ذَبْحَ الْأَضَاحِی فَیَا قَلْبُ تَصَدَّعْ
عَلَی الْعَزِیزِ الذَّلِیلِ وَطَئُوا جِسْمَهُ وَقَدْ قَطَعُوهُ وَیْلَهُمْ مِنْ عِقَابِ یَوْمٍ وَبِیلِ أَخَذُوا رَأْسَهُ وَقَدْ
بَضَعُوهُ إِنَّ سَعْیَ الْکُفَّارِ فِی تَضْلِیلِ نَصَبُوهُ عَلَی الْقَنَا فَدِمَائِی لَا دُمُوعِی تَسِیلُ کُلَّ مَسِیلِ
آن بزرگوار را مانند کوسفندان قربانی کرده ذبح نمودند ای قلب من بر کشته شدن عزیز خوار شده پاره پاره
و پراکنده باش جسم نازنین او را لکد کوب پای اسبان کردند در حالتی که آن بدن عزیز فاطمهٔ زهرا را پاره
پاره نموده بودند وای بر حال آن کافران از عقاب روز شدید و عذاب دردناک سر مبارک او را از بدن
شریفش برداشتند و حال آنکه او را پاره پاره نموده بودند بدرستی سعی و عمل کافران در کمراهیست آن سر
انور را بر نیزه‌ها نصب کردند از این سبب خونهای من نه بس اشکهای دیده‌ها جاری و بر هر جا روان
کشته است وَاسْتَبَاحُوا بَنَاتِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ لَمَّا صَرَخْنَ حَوْلَ الْقَتِیلِ حَمَلُوهُنَّ قَدْ کُشِفْنَ
عَلَی الْأَقْتَابِ سَبْیًا بِالْعُنْفِ وَالتَّهْوِیلِ دختران فاطمهٔ زهرا را غارت نمودند و زدن

ایشانرا اسباح کردند هنگامی که در اطراف آن کشته جور و جفا ناله‌های جانگداز و صداهای جگرسوز می‌کشیدند
ایشانرا بی چادر و بی مقنعه اندر اسیری بسته و ترسانیدند بر قتبهای شتران سوار کردند بِالْکَرْبِ بِکَرْبَلَاءِ عَظِیمٍ
وَلِرُزْءٍ عَلَی النَّبِیِّ ثَقِیلِ کَمْ بَکَی جَبْرَئِیلُ مِمَّا دَهَاهُ فِی بَنِیهِ صَلُّوا عَلَی جَبْرَئِیلِ چه بسیار طول انجامید
و سختی هست بر حزن و اندوهی که در بیابان کربلا بسیار بزرک شد و از مصیبتیکه بر پیغمبر بزرکوار صلی الله علیه
و آله بسیار کرانست چه بسیار جبرئیل امین از آن مصایب که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در فرزندانش
دردناک و اندوهناک نمودند کریه و زاری نمود ای کروه مؤمنان بر جبرئیل امین صلوات بفرستید جایز است
که صلوا بفتحهٔ صاد مفعول مطلق باشد بر فعل محذوف یعنی صلی الناس صلوا علی جبرئیل یعنی آتش جانگداز مصایب
دلسوز بر جبرئیل امین شعله ور کشته شعله ور کردید سَوْفَ تَأْتِی الزَّهْرَاءُ تَلْتَمِسُ الْحُکْمَ إِذَا حَانَ مَحْشَرُ التَّعْدِیلِ
وَأَبُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوهَا حَوْلَهَا وَالْخِصَامُ غَیْرُ قَلِیلِ وَتُنَادِی یَا رَبِّ ذُبِّحَ أَوْلَادِی لِمَاذَا وَأَنْتَ خَیْرُ
مُدِیلِ اکر الف و لام الحکم از آخر مصراع اول و دال و یاء و تنادی از اول مصراع اخیر بیت سیم خوانده شود
میزان شعر بهتر میباشد زود است که هنگام آشکار شدن محشر عدالت حکم را جناب فاطمه علیها السلام بدربار
عزت و جلال خداوند قادر متعال میآید و از خداوند قاهر قهار خواهش حکم و قطع خصومت نماید در میان او
و دشمنان بدکردار پدر بزرکوارش و شوهرش سید ابرار و فرزندان طاهرش از اطراف آنحضرت روز قیامت ایستاده باشند
و مخاصمه در آن روز زیاد خواهند شد جناب فاطمهٔ زهرا علیها السلام ندا نماید که ای پروردکار عالمیان این کروه طاغیان
بچه سبب اولاد مرا ذبح نمودند و حال آنکه تو ناصر بهتر و معین نیکوتر و دادرس بیچارکان و انتقام کشنده از ستمکاران ۱
هستی فَیُنَادِی مَالِکٌ لَهَبُ النَّارِ أَجِّجِی وَخُذِی بِأَهْلِ الْغُلُولِ پس دریای غضب خداوند قهار بجوش و خروش
میآید و خطاب قهرآمیز غضب انکیز از مصدر عزت خداوند عزیز صادر کردد که ای مالک دوزخ آتش و زبانه شعله ور
و افروخته نما و بشعلهٔ افروختهٔ وی از اهل خیانت و شقاوت انتقام بکش یَا بَنِی الْمُصْطَفَی بَکَیْتُ وَأَبْکَیْتُ وَنَفْسِی
تَأْتِی بَعْدُ بِسُؤْلِ ای فرزندان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در مصایب کریستم و دیدهٔ مؤمنان را با بیات خود
کریاندم نفس من دیکر بعد از این حاجتی نخواهد آورد بمنتهای آرزوی خود رسیدم لَیْتَ رُوحِی ذَابَتْ دُمُوعًا
فَأَبْکِی لِلَّذِی نَالَکُمْ مِنَ التَّذْلِیلِ فَوَلَائِی لَکُمْ عَتَادِی وَزَادِی یَوْمَ أَلْقَاکُمْ عَلَی السَّلْسَبِیلِ لِی فِیکُمْ
مَدَائِحٌ وَمَرَاثٍ حَفِظَتْ مُحْکَمَ التَّنْزِیلِ قَدْ کَفَانِی فِی الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ فَخْرًا أَنْ یَقُولُوا
هِیَ مِنْ قِیلِ إِسْمَاعِیلِ وَمَتَی کَادَنِی النَّوَاصِبُ فِیکُمْ حَسْبِیَ اللهُ وَهُوَ خَیْرُ وَکِیلِ آرزو دارم
که روح من کداخته و آب میشد و بر آدیدکان من قطرات اشک میکردید پس بجهت آنچیزیکه از ذلت
و خواری بشما رسیده است میکریستم روح من بجای اشک دیده فرو میریخت دوستی من بشما توشهٔ سفر آخرت
و زاد راه قیامت من است روزیکه در کنار نهر سلسبیل بشما ملاقات میکنم برای من در مدایح و مناقب و مراثی
و مصائب شما اشعار و ابیاتی و در شان شما مدایح و مراثی بسیار هست که آنها را مانند آیات محکم تنزیل و عبارات
قرآن حفظ نموده‌ام بتحقیق از جهت مفاخرت در شرق و غرب عالم اینها را کفایت میکند اینکه بکویند آنها از جانب
اسمعیل و از انشاآت او است هر وقتیکه دشمنان در حق من برای کید من و مکر و عداوت نمایند خداوند
عالم کفایت کنندهٔ من است از شر ایشان و او بهتر وکیل است قصیدهٔ دوم صاحب اسمعیل بن عباد رحمه الله اینست
هُمْ وَکَدُّوا أَمْرَ الدَّعِیِّ یَزِیدَ بِمَلْعُونِ السِّفَاحِ فَسَطَا عَلَی رُوحِ الْحُسَیْنِ وَأَهْلِهِ جَمُّ الْجِمَاحِ مراد از ضمیر
هم شاید پدران ناتمام بوده باشد که اصل دین اسلام را کشودند ملعون بدکردار بجهت اظهار اسلام که
ظاهری بر مسلمانان خلافت باطله نمود پس بنا بر این نسبت توکید و تشدید امر ملعین را بر آن بزرکواران
از قبیل اسناد مجازی میشود مثل أَنْبَتَ الرَّبِیعُ الْبَقْلَ و محتمل است که مراد از ضمیر هم لشکر اشقیا بشود که کردن
به بیعت اکراه زاده کذاشتند چون در امر خلافت باطلهٔ خود محکم و مستحکم و برقرار کردید آغاز قهر و غلبه
بر جناب امام حسین علیه السلام نمود و فاعل سطا شاید یزید پلید بشود جم بنا بر این تقدیر فعل ماضی است بمعنای
کرد آوردن و جمع کردن و شاید جم بفتحهٔ جیم بشود که بمعنای جماعت بسیار و چیزی بی شمار است و الجماح
بر وزن رمان یا بر وزن رجال جمع جموح بر وزن صبور بمعنای مرد سرکش هواپرست تابع رای خود است
حاصل معنای بیت بنا بر بعض احتمالات ملاعین تابعان شیطان امر سلطنت و خلافت باطلهٔ یزید را محکم

زاده بدکردار نطفهٔ زنا افتاده برحم مادر زناکار خود را محکم نمودند چون امر پادشاهی آن حرامزاده مستحکم شد پس
جماعت سرکشان کافران و گردنکشان طاغیان به بیرون آوردن روح پاک فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
سید شهدا و اهلبیت کرام او علیهم السلام هجوم آورده شدند و بر غلبه کردند صرعوهم قتلوهم نحروهم
نحر الاضاحی یا دمع حی علی انسجام ثم حی علی انسفاح فی اهل حی علی الصلاة واهل حی علی
الفلاح لیت النوائح ما سکتن عن النیاحة والصیاح حی بافتح حاء و با یاء مشدده مفتوحه بمعنای اسرع و
اقبل است که صله امر مقصود است و در حی علی الفلاح بمعنای مذکور و بمعنای هلم و بمعنای زنده باش جایز است یعنی آن
کافران بداندیشان بزرگواران را از روی عداوت و شقاوت بروی خاک افکندند و ایشان را کشتند و مانند شتران
قربانی نحر نمودند ای اشک دیده تعجیل نما بجاری شدن و ریختن در مصایب اهل حی علی الصلوة واهل حی علی الفلاح
یجیء بن یزید نساءه بین النضاید والوشاح وبنات احمد قد کشفن علی حریم مستباح نضاید جمع نضیده بر
وزن قصیده بمعنای متکا و وساده و خانهٔ پرمتاع است و محتمل است که جمع نضد بفتح نون و ضاد معجمه شود
که بمعنای سریر است که فرشهای نیکو بر روی همدیگر افکنده باشند و وشاح بضم واو و کسر وی بمعنای گردن بند مرصع
است بانواع جواهر که میان دو جوهر نفیس یکرنگ و حقه جواهر چند منتظم نمایند یکی از آن دو جوهر را از
یکطرف و دیگر را از طرف دیگر بگذارند بجهت خوشبوئی و خوشنما و گاه پوست و چیزی دیگر را بانواع و اقسام
جواهر مزین میسازند زنها برای خود شان حمایل نمایند یعنی یزید پلید زنان خود را در روی سریر و خانه‌های
نیکو و گردن بندهای دلنشین حفظ و حراست نماید و دختران جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله را از مقنعه و
چادر بی‌ستر گردید در سر حرمت هتک شده بودند و محتمل است که مستباح مصدر میمی بشود بمعنای فاعل یا اسم
فاعل است بنوعی از تصرف لفظی و حریم بمعنای نامحرم بوده باشد و معنای آخر مصراع بیت چنین میباشد دختران
جناب احمد مختار صلی الله علیه و آله بیچادر و بی‌مقنعه شدند با نامحرمی که هتک احترام ایشان را مباح میدانست
کاش زنان نوحه کنندگان از نوحه و صیحه کشیدن ساکت نمیشدند یا سادتی لکم ودادی وهی داعیة امتداحی
وبذکر فضلکم اغتباقی کل یوم واصطباحی لزم ابن عبادی ولاکم التصریح بلا براح اغتباق بمعنای خوردن
شیر و شربت است در وقت شام و اصطباح افتعال است از صبح بمعنای چراغ افروختن و سراج روشن کردن
است براح بروزن سحاب مصدر میباشد یکه از مقام خود زایل شود و بصحرا برود و از زوال را براح میگویند
در زبان عرب لا براح بمعنای لازوال است که لا نافیة للجنس است چنانکه در لا ریب چنین است یعنی ای سادات کرام من
محبت من منحصر است بشما و محبت باعث مدح کردن من است برای شما که پیوسته بسبب مودت خود مداح شما هستم
و شربت خوشگوار شیرین صاف من بذکر فضایل و مناقب شماست در هر روز و شب لازم شده است بر فرزند عباد
دوستی و ولایت صریح شما که بی زوال است مصنف ره از شیخ ابن نما ره روایت کرده است که سلیمان بن قتبه عدوی مولای
بنی تیم بعد از گذشتن سه روز از شهادت جناب امام حسین علیه السلام راه او از بیابان پرخون کربلا افتاد پس نظر
سلیمان بر مصارع و محل افتادن ابدان طاهرهٔ شهدا افتاد بر اسب عربی خود تکیه کرده شروع نمود بخواندن این ابیات
مررت علی ابیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت الم تر ان الشمس اضحت مریضة لفقد حسین
والبلاد اقشعرت وکانوا رجاء ثم اضحوا رزیة لقد عظمت تلک الرزایا وجلت اگرچه ترجمهٔ
این ابیات در مقام خود گذشته است لکن در اینجا چند بیت دیگر زیاده دارد ترجمهٔ همه را نوشتن خالی
از وجه نیست یعنی بخانه‌های آل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گذشتم و ندیدم آنها را مانند روزیکه مسکون
بودند نمی‌بینی که آفتاب عالمتاب بجهت مفقود شدن جناب امام حسین علیه السلام و شهادت آن بزرگوار بد
حال و منکسف بیرون میاید و شهرها متزلزل گردیدند آن بزرگواران امید حاجتمندان و ملجای فقرا و
بیچارگان بودند بعد از آن مصیبت عالمیان گردیدند که سوز مصیبت ایشان از دل مؤمنان تا روز قیامت
بیرون نمیرود بتحقیق این مصایب عظیم و بزرگ و جلیل شدند وتسئلنا قیس فنعطی فقیرها و
تقتلنا قیس اذا النعل زلت قیس نام پدر چند قبایل و القاب عرب است و شاید کلام از باب
مثل وارد شده است یعنی طاغیان اهل کوفه و بنی امیه هنگام وقت ذلت و مسکنت از آل جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال میکردند و بمقصود خود میرسیدند چون فرصت یافتند دک

ما ... گویی آن بزرگواران ایشان را کشتند و مالهای ایشان را غارت کردند و زنان ایشان را اسیر کردند حاصل معنای
ظاهر بیت قبیلهٔ قیس از ما سؤال میکنند پس فقیر ایشان را اعطا میکردیم و قیس ما را میکشند هنگامی که نعل پای ما
بلغزد وعندی غیر قطرة من دمائنا ستطلبهم یوما بها حیث حلت قطرهٔ از خونهای ما که در نزد جاهل
نادان و کافر جهنمی است زود است که روزی ایشان را با آن خونها مطالبه خواهیم نمود هر جا که وارد شده اند فلا
یبعد الله الدیار واهلها وان اصبحت منهم برغمی تخلت خداوند عالمیان این خانه‌های آل محمد صلی الله علیه و آله
و اهل آنها را از رحمت و فضل خود دور نخواهد فرمود هرچند یکه آنها بکمان من از آن بزرگواران خالی شده است
وان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمین فذلت یعنی مصیبت و شهادت کشتهٔ کنار نهر فرات گردن
مسلمانان را ذلیل نمود و آنها خوار و ذلیل گشتند وقد اعولت تبکی النساء لفقده وانجمنا ناحت علیه
وصلت یعنی مسلمانان صداها بناله و زاری بلند نمودند هنگامی که زنها بجهت شهادت آنحضرت گریه کردند
و ستارها ما بر آنحضرت نوحه نمودند و صلوات فرستادند و محتمل است که فاعل اعولت النساء بشود از قبیل
تنازع والله العالم والهادی بروایت دیگر این ابیات از ابی الرمح خزاعی است مرزبانی روایت کرده است روزی
ابی الرمح وارد خدمت جناب فاطمه دختر حسین بن علی علیهما السلام گردید در حضور آن خاتون مکرمه این ابیات را
در مصیبت و مرثیهٔ پدر بزرگوارش انشا نمود اجالت علی عینی سحائب عبرة فلم تصح بعد الدمع حتی ارمعلت
تصح فعل مجزوم است از صحا یصحو یقال اصحت السماء اذا ذهب الغیم عنها یعنی هوا صاف و روشن گردید
ارمعل بروزن اقشعر بمعنای پی در پی آمدن اشک چشم است و همچنین است ارمغل بالغین معجمه از جهت وزن
و معنی یعنی آشکار شد و جولان نمود ابرهای اشک بر چشم من و آن ابرهای اشک زایل نشدند و مرتفع نگردیدند
تا اینکه بعد از اشک پی در پی ریخته شد یا اینکه بعد از اشک ریختن خود چشمهٔ آب ریزان گردید بنابراین
جایز است تصح فعل مجزوم باشد از صح یصح تبکی علی آل النبی محمد وما اکثرت فی الدمع لا بل اقلت
یعنی چشم من بر مصایب آل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میگریست چه بسیار کار نمود در اشک ریختن نه بلکه اندک نمود
میشود که ما در ما اکثرت نافیه باشد و لا از جهت توکید ذکر شود اولئک قوم لم یشیموا سیوفهم وقد نکأت
اعداءهم حین سلت فرزندان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گروهی هستند که شمشیرهای خود شان را از نیام
و غلاف بیرون نکردند بتحقیق دشمنان خود را آن شمشیرها ابلا و زخمدار نمودند هنگامی که کشیده شدند
وان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت معنای بیت گذشت چون این را ابی رمح در خدمت
جناب فاطمه خواند آن خاتون مکرمه فرمود ای ابا رمح چنین گو نه میگوئی عرض نمود پس چگونه بگویم خدا جان مرا فدای
جان تو نماید فرمودند بگو اذل رقاب المسلمین فذلت ابو الرمح عرض کرد بعد از این نمیخوانم مگر چنین گو نه
که فرمودی مصنف ره بعد از اتمام قصاید فرموده است آنچه که از مراثی در مصیبت جناب سید شهدا علیه السلام
گفته اند بسیار است و از حد شماره بیرون است ذکر آنها مناسب آنچه که در نظر است در این کتاب نیست اندکی از
آنها در این باب ایراد نمودم باین امید که بلکه خداوند عالم مرا با گریه کنندگان بسبب آن مراثی در ثواب شریک نماید از این
آنچه در صدر کتاب ملتزم شده بودم که از کتب تواریخ و از کتب غیر معتبره چیزی نقل نمایم و از اخبار از کتب
معتبره که در فهرست نام آنها را ذکر نموده ام تجاوز نکنم بذکر بعض قصه‌ها از تواریخ و کتب غیر معتبره ایراد نمودم
و تبعیت نمودم در ایراد این قصه‌ها از بعض تواریخ بطریقهٔ علماء اخیار از افاضل گذشتگان ابرار زیرا که
ایشان رضوان الله علیهم در ایراد این قصه‌های دلسوز و مصایب جانگداز اعتماد بنقل اخبار کتب تواریخ کرده اند بجهت
قلت ورود خصوصیات آنها در اخبار ائمهٔ انام علاوه بر این وجه ذکر اخبار منقوله در این کتاب از کتب
تواریخ مؤید است به اخبار معتبره که آنها را ایراد کرده ام والله الموفق وعلیه التکلان مترجم میگوید همهٔ
اینمطالب ترجمهٔ عین عبارات مصنف ره است و در ترجمهٔ قصاید بقدر امکان سعی نمودم و آنچه در مرادات آنها
بنظر قاصر حقیر رسید بیان نمودم چون انسان خالی از خطا و سهو نیست گاهی میشود که در اصل بیان مراد ابیات
اشتباه و خطا بشود باید ناظران در هنگام اطلاع باشتباه مترجم حقیر بقدر امکان اصلاح نمایند و در
صدد اغماض بشوند نه ایراد زیرا که کلامی نیست که خالی از شبهه و خطا و ایراد باشد مگر کلام خداوند قادر
علام و کلمات ائمهٔ انام علیهم الصلوة والسلام والله الهادی الموفق بالصواب والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

انه لکریم لهلنه ال المتعززین — باب بیست و یکم — بالعزة والجلال انتهی

در بیان علت تاخیر کردن خداوند قاهر و قهار از تعجیل عذاب قاتلان امام ابرار و سبب مهلت دادن آنکافران اشرار
و در بیان سبب قتل فرزندان قاتلان آنحضرت و جهت انتقام کشیدن خداوند عالمیان در زمان صاحب العصر و الزمان
علیه الصلوة والسلام از نسل و اولاد کشندکان سید عالمیان و حال آنکه اولاد آنملاعین در جنگ عاشورا موجود نبودند

در علل الشرایع و عیون الاخبار بسند خود از هروی منقولست که روزی بخدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم ای
فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه میفرمایی در حدیثی که از جناب صادق علیه السلام مرویست که چون قایم
آل محمد عجل الله فرجه ظاهر میشود ذریه و اولاد قاتلان جناب امام حسین علیه السلام را بجهة کردههای قبیح پدران کافر
خودشان میکشد جناب امام رضا علیه السلام فرمود بلی باین طور خواهد شد و روایت صحیح است و هروی میگوید من
عرض کردم پس کجاست قول خداوند عالمیان که فرموده است که و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی وزر و وبال فرقه دیگر را
گروه دیگر بدوش خود نمیگیرد و کسی به گناه کسی دیگر مواخذه و معاقب نمیشود پس چگونه کشتن فرزندان قاتلان آنحضرت
بجهة کردههای پدران کافران خود موافق و مطابق میشود با آیه کریمه حضرت فرمود خداوند عالمیان در همه
اقوال خود صادق و راستگوست و لکن فرزندان قاتلان جناب امام حسین علیه السلام بکردههای قبیح پدران کافر خویش
راضی و خوشنود میشوند و پیوسته بکردههای ایشان مفاخرت مینمایند و هرکس بکاری و عملی راضی و خوشنود میشود
مانند کسی میشود که آن را بعمل آورده است و هرگاه مردی در مشرق زمین کشته شود و در مغرب زمین کسی از آن خوشنود
و راضی بشود هر آینه راضی شونده بفعل قاتل شریک خواهد شد در عمل بد او در نزد خداوند عالم بدرستی حضرت
قایم عجل الله فرجه هنگامی که بیرون میآید نمیکشد فرزندان قاتلان جناب امام حسین علیه السلام را مگر بجهة خوشنود
شدن ایشان بکردههای قبیح پدران خویش هروی میگوید من عرض کردم اول قائم شما هنگام ظهور خود بکدام چیز و کار ابتدا خواهد
نمود فرمود چون ظاهر میشود اول به مواخذه بنی شیبه ابتدا مینماید و دستهای ایشان را قطع میکند زیرا که ایشان دزدان
خانه خداوند عز و جل هستند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و احتجاج بسند پدران بزرگوار خویش از
جناب علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که روزی آنحضرت حال کسانی را بیان میفرمود که خداوند عالمیان
ایشان را به بوزینه یعنی میمون مسخ نمود از گروه بنی اسرائیل و قصه ایشان را ذکر فرمود چون بآخر قصه ایشان
رسید فرمود خداوند عالمیان این گروه را بجهة صید کردن ماهی مسخ نمود پس چه اعتقاد داری در نزد خدا بحال کسانی که
فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند و هتک حرمت حرم محترم آنحضرت را نمودند بدرستی خداوند
عالمیان هر چند که ایشان را در دنیا مسخ ننمود لکن آنچه که برای ایشان از عذاب آخرت آماده و مهیا فرموده است چندین
برابر عذاب مسخ میشود پس یکی از اهل مجلس عرض نمود یا فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ما این حدیث را از
شما شنیدیم بعضی ناصبیان بما ایراد نمود و گفت اگر کشتن حسین باطل میشد هر آینه گناه وی از صید ماهی در روز
شنبه بزرگتر خواهد شد پس چرا خدا بر قاتلان امام حسین علیه السلام غضب نکرد چنانکه بر صیادان ماهیان در روز
شنبه غضب نمود حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود بر آن ناصبیان بگو شیطان لعین بزرگتر و بالاتر است از آن
جهة گناه و عصیان از آن گروهی که بوساوس و اغوای شیطان از شاه راه هدایت و رستگاری بچاه ضلالت و گمراهی افتادند
مانند قوم نوح و فرعون پس خداوند عالمیان آن گمراهان راه هدایت را هلاک نمود و حال آنکه ایشان در عمل معاصی
از ابلیس کمتر بودند و شیطان را مهلت داد با وجود اینکه در اختیار معاصی و اتیان قبایح و مخالفات اصرار دارد پس چه
باعث شد که خداوند عالم گرویدگان و طوایف گمراهان را هلاک نمود و شیطان با وجود کثرت معاصی و اصرار او
در قبایح و معاصی مهلت داد با وجود اینکه اینها نیست مگر اینکه خداوند عالمیان عالم دانا و حکیم مطلق است در تدبیر
و حکم خود و خبیر و بصیر است بر مصالح و مفاسد در حق کسانی که ایشان را هلاک میکند و در حق کسانی که ایشان را
زنده میگذارد و همچنین است حال در کسانی که در روز شنبه صید ماهی نمودند و کسانی که حسین علیه السلام را کشتند
خداوند عالم در خصوص این دو گروه از صیادان ماهی در شنبه و قاتلان امام حسین علیه السلام هر چه مصلحت و صواب
میداند بعمل میآورد و هر چیزی که سزاوارتر بحق و مقتضای حکمت و مصلحت است بوجود میآورد خدا از
هر چیزی که میکند سوال کرده نمیشود و بندگانش سوال کرده خواهند شد جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرموده است چون جناب علی بن الحسین علیهما السلام در همان مجلس این حدیث و مطلب را فرمود یکی از اهل مجلس

عرض نمود یا ابن رسول الله چگونه روا و جایز میشود عقاب فرزندان گذشتگان و سرزنش و طعن اولاد پدران کافر بجهة
کردههای قبیح پدران و گذشتگان خویش و حال آنکه خدا در قرآن فرموده است و لا تزر وازرة وزر اخری جناب زین العابدین
علیه السلام در جواب سائل مذکور فرمود بدرستی قرآن بلغت عرب نازل شده است و خدا در قرآن اهل لسان را مخاطب نماید
بلغت و زبان و اصطلاح ایشان نمی بینی که مردی از عرب بکسی از قبیله تمیم میگوید شما بفلان شهر و جماعت غارت
بردید و ما اهل همان بلد را غارت کردید و حال آنکه آنمرد تمیمی آن بلد را غارت نکرده است و در میان غارت
کنندگان نبوده است بلکه قوم و قبیله او غارت برده اند و اهل آن ولا را کشته اند و نیز عربی میگوید ما ببنی
فلان چنین کردیم و ما آل فلان را اسیر و دستگیر نمودیم و ما فلان بلد و مکان را خراب کردیم مراد آن عربی این نیست
که خودش مباشر قتل و غارت و تخریب گردیده است بلکه بسا میشود که در عصر غارت کنندگان هم نبوده باشد
لکن مرادش این است که ایشان بعدالت و حق قتل و غارت نمودند و این گوینده در مقام مفاخرت بکار گذشتگان نسبت
آن افعال را بخودش میدهد که قوم او این کارها را کرده اند و قول خداوند عالم در این آیه از این قبیل است بلکه مذمت
خدا و تقبیح اعمال گذشتگان را بعنوان طعن بر حاضران و موجودان در حقیقت توبیخ و طعن است بر گذشتگان و
مباشران آن افعال و طعن و عتاب بر حاضران موجودان بجهة اینکه این حاضران افعال گذشتگان بحقیقت و عدالت
نسبت میدهند و کردههای ایشان را میپسندند از این جهة جایز است مذمت این قسم فرزندان بجهة کردههای پدران
خویش و این مقتضای قاعده همان لغت و اصطلاح است که قرآن بآن نازل گشته الآن همین باقی ماندگان از نسل
کافران گذشتگان بکردههای پدران راضی هستند و ایشان را در آن کارها تصدیق مینمایند و در صواب بحقیقت
میدانند از این جهة جایز است که بر این حاضران در این ایام بگویند که شما این کارها را کردید یعنی چون راضی بکرده
ایشان شدید مترجم میگوید این اصل ترجمه روایت و متن است چون در عبارات حدیث فی الجمله اجمال و اضطراب
دارد عیبی ندارد که بطریق اختصار بیان حاصل سوال آن مرد سائل و حاصل جواب جناب سید سجاد علیه السلام را نمایم
و میگویم حاصل اصل سوال آن مرد این است که خداوند عالمیان بچه وجه و سبب بر باقی ماندگان از نسل یهودان
طعن و عتاب نماید بسبب کردههای پدران ایشان آن کارها را بعمل آورده اند چنانکه در اوایل سوره بقره خداوند عالمیان
آیات بسیار در مذمت موجودان عصر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نموده از فرقه یهود و ایشان را مخاطب
بآنها کرده نسبت افعال قبیح اسلاف یهود را که در زمان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بودند بر حاضران
زمان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله میدهد و حال آنکه هرگز این افعال دخل باین گروه حاضران ندارد و مذمت کردن
و عتاب نمودن خدا حاضران این زمان بسبب کردههای پدران و اسلاف ایشان در زمان حضرت موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام از عبادت گوساله و کارهای دیگر با قول خدا و لا تزر وازرة وزر اخری نمیسازد این حاصل سوال همان
مرد سائل است حاصل جواب جناب سید سجاد علیه السلام این است که اصل قرآن و زبان بلغت عرب نازل گردیده و
این قاعده در اصطلاح عرب موجود است که اگر فعلی و عملی از قبیله صادر شود و دیگران از اهل همان قبیله تبری
و بیزاری از آن کار ننمایند و بکرده ایشان راضی و خوشنود باشند و ایشان را در آن کار قبیح دوست دارند و
تصدیق نمایند جایز است بر نحو اسناد مجازی متعارف نسبت همین کار به دیگران از اهل همان قبیله بدهند اگرچه
ایشان مباشر آن کار نشوند بلکه در زمان ایشان هم نباشند خصوصا بکردههای گذشتگان راضی باشند و از آنها
بیزاری نکنند و در کار ایشان تصدیق داشته باشند بنحوی که اگر خودشان در آن زمان بودند با ایشان شرکت
میکردند از این قبیل است مذمت و عتاب یهودان که حاضران عصر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند
بسبب کردههای ایشان در این مذمت و عتاب دو حیثیت و جهة دارد از یک حیثیت قبیح شمردن و اظهار بد گفتن
آن فعل است که از مباشران صادر شده است و مذمت صاحبان همان فعل است و از حیثیت دیگر اظهار بد نیتی
غیر مباشران است در آشکار نمودن این است که این حاضران زمان بعمل قبیح پدران خود راضی و خوشنود هستند و کارهای
کار ایشان را نیکو و صواب میدانند و باطن امر ایشان چنین است که اگر در آن زمان موجود بودند در آن کارها
با پدران خود شرکت میکردند و در همان صفت و اعتقاد پدران خود هستند انتهی در ثواب الاعمال
بسند خود از اسماعیل بن جابر مرویست که گفت روزی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود
بخدا سوگند قائم آل محمد عجل الله فرجه چون از پس پرده غیبت بیرون آید مانند آفتاب [illegible] از مشرق افق [illegible]

وهویدا شود عالم بنور جمال خود منور سازد فرزندان قاتلان جناب امام حسین علیه السلام را بشمشیر آبدار خود میکشد
بجهة کردهای پدران ایشان که در حق جناب امام حسین علیه السلام کرده بودند در کامل الزیاره بسند خود از
جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که انحضرت در تفسیر قول خداوند عالمیان لا عدوان الا علی الظالمین
فرمود مراد از ظالمان اولاد و فرزندان قاتلان جناب امام حسین علیه السلام است مصنف ره در توجیه این
آیه شریفه فرموده است مراد از عدوان شاید کاری باشد که در بادی نظر قاصران عدوان بگویند و در ظاهر عدوان
بنظر بیاید نه در واقع و حقیقت یعنی ظلم و عدوان روا نیست مگر بر ستمکاران یعنی چیزیکه در نظر ظاهر مردم
نادان ظلم و ستم بگویند و در واقع موافق عدل بوده باشد غرض مصنف ره اینست که بی اشکال ظلم و ستم در با
هیچکس روا نیست نه در حق ظالمان و نه در حق دیگران پس باید آیه را توجیه نمایند پس توجیه بنا بر تفسیر مذکور
همانست که مصنف ره فرموده لکن اشکال در اینست که این نحو کار موافق عدل واقعی در حق غیر ستمکاران هم
جایز است و شاید در آیه شریفه بنحو دیگر تصرف نمائیم که عدوان بمعنای حقیقی خود بوده باشد و نسبت تعلق وی
بر غیر ظالمان اصل ظالمان ظلم است و نسبت در تعلقش بر ستمکاران از بابت مشاکله عدوان تعبیر شود یا
اینکه مراد از عدوان عداوت و دشمنی است این وقت اشکال بالمره مرتفع شود در کتاب مذکور بسند خود
از جناب امام محمد باقر علیه السلام مرویست که در تفسیر این آیه شریفه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله
علی نصرهم لقدیر باذن داده شده بر کسانی که مقاتله میکنند بجهة اینکه مظلوم شده بودند بدرستیکه خدا
بنصرت و یاری ایشان قادر است فرمود مراد از ایشان جناب امیر مؤمنان علی و جناب امام حسن و جناب امام
حسین علیهم السلام است در کتاب مذکور بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن
حضرت در تفسیر این آیه شریفه وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین فرمود
افساد اول قتل جناب امیر مؤمنان علیه السلام و افساد دوم طعن جناب امام حسن علیه السلام است و لتعلن علوا کبیرا
فرمود این طغیان در زمین به طغیان بزرگ کشتن جناب امام حسین علیه السلام است فاذا جاء وعد اولیهما فرمود
چون هنگام نصرت جناب امام حسین علیه السلام میآید بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار
فرمود این جماعت صاحبان باس شدید گروهی هستند که خداوند عالمیان ایشان را پیش از ظهور قائم آل محمد
عجل الله فرجه مبعوث میکرداند هیچ خونی و حقی برای آل محمد صلی الله علیه و آله نمیگذارند مگر اینکه طلب نمایند
و دشمنان ایشان را الترمیزنند و کان وعد الله مفعولا مترجم میگوید تا اصل تفسیر آیه معلوم شود اینکلام
شریف فهمیده نگردد ظاهر آیه شریفه اینست وحی حتمی ثابت نمودیم بر بنی اسرائیل در کتاب که هر اینه دو
مرتبه در زمین افساد خواهید نمود و هر اینه علو و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگ پس چون وقت عقاب
و هنگام عذاب اول آنها میرسد بر انگیخته نمائیم بندگانی که ایشان برای من بندگان هستند که صاحبان
شدت و صولت شدید میباشند و در جنگ و قتال صاحبان قوت میشوند تردد و آمد و شد نمایند
در وسط بلاد و خانهها بجهة اینکه شما را از هر گوشه و کنار بدست بیاورند و بکشند بعضی از ارباب تفاسیر از
تفسیر علی بن ابراهیم القمی نقل کرده است که معنای وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی شنا سانیدیم بر
بنی اسرائیل در توریه پس مخاطبه بنی اسرائیل در اینجا مقطوع شد و شروع فرمود بمخاطبه امت جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله و فرمود هر اینه شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله دو دفعه در زمین افساد خواهید
نمود مقصود از مخاطبین باینکلام فلان و فلان و اصحاب منافقان ایشانست بنا بتفسیر عیاشی آنست
که جناب امام جعفر صادق علیه السلام دو افساد را بکشتن جناب امیر مؤمنان و نیزه زدن منافقان بر جناب امام
حسن علیه السلام است و علو کبیر را بر قتل جناب امام حسین علیه السلام تفسیر نمود و عباد را بر جماعتی که پیش از ظهور
صاحب الامر علیه السلام بر انگیخته خواهند شد که خون آل محمد صلی الله علیه و آله را طلب نمایند و ستمکاران آن بزرگواران را
میکشند انتهی در همان کتاب بسند خود از جناب امام محمد باقر علیه السلام مرویست که انحضرت این آیه را تلاوه
فرمود انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد بدرستیکه ما هر اینه یاری
خواهیم نمود بر فرستادگان خود و بر کسانی که ایمان آورده اند در زندگانی خویش این چند روز دنیا و روزیکه
اشهاد قایم خواهند شد فرمود جناب امام حسین علیه السلام از جمله مؤمنانست که خدا ایشان را در دنیا و روز قیامت

یاری

یاری و نصرت خواهد فرمود و هنوز یاری کرده نشده است بعد از آن جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمود بخدا
سوگند هر اینه قاتلان جناب امام حسین علیه السلام را کشتند و هنوز خون انحضرت گرفته نشده است تفسیر آیه شریفه
ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل در باب آیات ما قبله گذشت تاریخ بغداد و
خراسان و الابانة و الفردوس از ابن عباس مرویست که خداوند عالمیان بجناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بجناب
وحی نمود که بدرستیکه من بجهة یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس بقتل آوردم و بجهة فرزند دختر تو هفتاد هزار کس خواهم کشت
حضرت صادق علیه السلام فرمود بجهة جناب امام حسین علیه السلام صد هزار کس کشته شدند و هنوز طلب خون انحضرت
نشده است و زود است که خون او مطلوب خواهد شد و جناب امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که
با جناب امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بسوی عراق بیرون رفتیم و در هیچ منزلی از منازل نزول و ارتحال نفرمود
از آنجا کوچ ننمود مگر اینکه یحیی بن زکریا علی نبینا و آله و علیه السلام را یاد میفرمود و روزی از روزها فرمود از عبارات
باینکلام ناطق و گویا گردید که از خواریهای دنیا است بر خداوند عالمیان که سر یحیی را از ناکاری از زنا
کاران بنی اسرائیل هدیه بردند در حدیث مقاتل از جناب امام زین العابدین علیه السلام مرویست که زن پادشاه
بنی اسرائیل از پادشاه دیگر دختری داشت چون خودش پیر شده بود ترسید که پادشاه زن دیگر براو تزویج نماید
خواست همان دختر را بشوهر خود تزویج نماید پادشاه در امر تزویج دختر بیبی خود بجناب یحیی مشورت
نمود انحضرت پادشاه را از این کار نهی کرده و عدم جوازش را بیان فرمود پس پادشاه تزویج دختر را موقوف نمود
و زن شنید که پادشاه از اراده تزویج دخترش در گذشته دانست که این قضیه از جناب یحیی بن زکریا علی نبینا و آله
و علیه السلام شده است دختر خود را با زیب و زینت تمام آراسته و پیراسته نموده به پیش روی پادشاه فرستاد و دختر
پیش پادشاه مشغول بازی و رقاصی گردید پادشاه کمال محبت بآن دختر رسانده و گفت ای دختر از من چه حاجت در نظر
داری حاجت خود را اظهار نما تا روا کنم دختر ملعونه گفت حاجت من اینست که سر یحیی بن زکریا را ببرید و من بیاورید
پادشاه گفت ای دختر از این مطلب در گذر حاجت دیگر بطلب ملعونه گفت جز این حاجت دیگر ندارم پس این امیخوام
و عادت در آن زمان این بود که اگر پادشاه مملکت در میان مردم براستی و خوبی راه نمیرفت و بنا ظلم و ستم می
گذاشت او را از سلطنت عزل میکردند پادشاه در امر خود حیران گردید که اگر یحیی را بکشد از پادشاهی معزول
شود و اگر نکشد آن دختر ملعونه دست بر او نمیدهد پس نفرا و در میان سلطنت و کشتن یحیی بن زکریا علیهما السلام
متردد گردید چون شهوت و محبت دختر براو غالب نمود و دست از پادشاهی برداشته کشتن یحیی بن زکریا را اختیار
نمود پس انحضرت را کشته ثم بعث براسه الیها فی طشت من ذهب فامرت الارض فاخذتها و سلط الله علیهم بخت
النصر ظاهر معنای این عبارت اینست که سر مبارکش را از بدن شریفش جدا نمود در میان طشت طلا نهاده به پیش آن ملعونه
فرستاد پس زمین از جانب خداوند قهار مأمور گشته آن زن بدکردار را فرو برد و خدا بخت النصر را بر بنی اسرائیل
مسلط نمود با منجنیقها با ایشان جنگ و مقاتله کرد و تیراندازی مینمود و کاری در باره ایشان نمیتوانست بکند و دست
غالب شد پس پیره زنی از آن شهر بیرون آمد و گفت ای پادشاه این بلد شهر پیغمبرانست هرگز مفتوح نمیشود و
بر روی تو نخواهی یافت مگر با بجز تر ابروی دلالت میکنم پادشاه گفت اگر چنین کار برایمان ایشان بدهی که دست بر فتح
و گشودن این شهر بیابیم هر چیزیکه از من بخواهی و خواهش نمائی ترا خواهم داد و حاجت ترا بر آورم گفت خبایث
و نجاسات بمیان این شهر بیندازند تا اینکه قدرت و توانائی بر ظفر و غلبه بیابی چون بخت النصر بگفته پیره زن
عمل نمود دیوار شهر از هم دیگر منقطع و خراب شدند بر آن شهر استیلا یافت چون داخل شهر شد گفت آن پیره زن را به
پیش من بیارید از آن پیره زن پرسید اگر حاجت داری از من بخواه آن زن گفت ای پادشاه در میان این شهر خونیست
پیوسته میجوشد و هرگز ساکن نمیشود مردم را در بالای آن بکش تا از جوش بیفتد و ساکن شود پس هفتاد هزار
کس را در بالای همان خون کشت تا اینکه از جوش افتاد و ساکن گردید جناب امام حسین علیه السلام بجناب سید سجاد علیه السلام
فرمود ای فرزند من یا علی بخدا سوگند خون من ساکن نخواهد شد تا اینکه مهدی آل محمد عجل الله فرجه را خداوند عالمیان
بر انگیخته نماید بر بالای خون من هفتاد هزار کس از منافقان کافران فاسقان بکشد لعنة الله علی ظالمی
آل محمد اجمعین

باب بیست و دویم در بیان

چیزهائیکه خداوند عالمیان بآنها در دنیا بر قاتلان انحضرت عقاب و عذاب نمود و در عذاب کردن آن ملاعین تعجیل فرمود
ودر بیان معجزات باهرات وخوارق عادات واستجابت دعای آن سید مظلومانست که در هنگام قتال و بعد از
جنگ وجدال بظهور پیوست در مناقب مرویست که جناب امام حسین صلوات الله علیه بعمر بن سعد حرامزاده لعین
فرمود بدرستیکه از ایجیزهائیکه چشم من بآنها روشن میشود اینست از گندم عراق چیزی نخواهی خورد مگر اندکی آن
حرامزاده کافر عنید از روی استهزا عرض نمود یا ابا عبدالله در خوردن جو از گندم کفایت وخلافت دارد چنانکه
آن منبع علوم ربانی فرموده بود چنان شد آن حرامزاده به مملکت ری نرسید مختار بزرگوار آنکافر بدکردار را بقتل رسانید
مترجم میگوید از ظاهر روایت در بادی نظر قاصر چنان بر میآید که آن ملعون بمملکت ری رفته باشد و اندکی در آن
مملکت حکومت نماید ولکن اینمطلب باخر همین روایت وسایر روایات نمیسازد که آن ملعون را مختار در کوفه کشت
وحکومت ری بر آن خسران مآب بدانشیر میسر نشد ممکن است بگوییم که مراد از عراق در کلام آن امام آفاق عراق
عرب بوده باشد که عبارت از کوفه وغیر آنست وکلام انحضرت کنایه میشود از آنکه بعد از من در دنیا چندان زندگی
نخواهی نمود انتهی مصنف ره از تاریخ نسوی و تاریخ بغداد و ابانة العکبری نقلکرده است که سفیان بن عیینه
گفته است که جده ام بمن خبر داد که ملعونی از حاضران قتال جناب امام حسین علیه السلام زعفران یمنی از اموال
غارت شده انحضرت آورده بود همان زعفران یمنی بقدرت قاهره خدا قطعه خون شد ودیدم روز کشته شدن
جناب امام حسین علیه السلام آتشها از نبات بر میخواست وشعله از میان نبات ظاهر میگشت مترجم میگوید
شاید مراد از نبات همان ورس یمنی غارت شده انحضرت است که از زعفران یمنی میگویند محمد بن الحکم از مادر
خود نقلکرده است که لشکر اشرار از خیمه های آن امام ابرار زعفران یمنی غارت نمودند پس هیچ زنی از آن استعمال
نکرد و بتن خود نسائید مگر اینکه بمرض برص مبتلا گردید در امالی از ابی سهل روایت کرده است که از ابن
عیینه روایت نموده است که من دو نفر ملعون از قاتلان جناب امام حسین علیه السلام دیدم هر دو ببلائی
مبتلا بودند اما یکی از آن دو نفر بتحقیق ذکر آن ملعون بمرتبه بلند شده بود حتی اینکه بکمر خود می بست و در
روایت دیگر بر کتف خود می افکند واما دیگری به تشنگی مبتلا شده بود برابر مشک آبی امد و دهن بخس
و بخن خود را بدهن مشک میچسبانید تا آخر آب و تمام شراب را میخورد باز سیراب نمیشد وسبب این آنست که
آن حرامزاده بجناب امام حسین علیه السلام نظر نمود هنگامیکه آبرا در توی نهر فرات بنزدیک لب دهان مبارک خود آورده
بود که شربتی از آن بیاشامد تیری بجانب آن حضرت انداخت حضرت آب را از دست مبارک ریخت
فرمود خدا ترا در دنیا از آب سیراب نکند و در آخرت بتشنگی روز قیامت مبتلا و معذب سازد و در روایت دیگر
ملعونی از قبیله کلب تیری بجانب آن امام مبین انداخت بر حنک مبارک فرو رفت آن مظلوم بیابان کربلا فرمود
خدا ترا هرگز سیراب نفرماید از برکت دعای سریع الاجابة انحضرت همان ساعت آن خسران مآب لعین را تشنگی مستولی
گردید از غایت اضطراب عطش خود را بمیان نهر فرات افکند آنقدر آب خورد تا بدرکات اسفل دوزخ در پیوست
در مناقب المقتل از ابن بابویه والتاریخ از طبری نقلکرده است که ابو القاسم واعظ گفت ملعونی انحضرت را صدا
زد یا حسین تو هرگز قطره از آب فرات نخواهی چشید تا اینکه شربت ناگوار مرگ را بچشی یا اینکه داخل زیر
بار حکم امیر شوی حضرت فرمود خداوندا او را تشنه بمیران وهرگز او را میامرز خداوند عالم دعای آن برگزیده
عالمیان را در باره آن نطفه شیطان بدرجه استجابت رسانید تشنگی بر او غالب گردید پیوسته آب میخورد و باز صدا
و اعطشا میکشید تا اینکه شکمش پاره پاره شده باتش دوزخ در پیوست در تاریخ طبری این زبانکار بدکردار
عبدالله بن الحصین ازدی بود حمید بن مسلم چنین روایت کرده است و در روایت دیگر مردیکه بود از قبیله
دارم در فضایل العشرة از ال السعادات روایت کرده است چون همان ملعون دارمی دید که انحضرت آب بیاشامد
تیری انداخت بحنک مبارک رسید و آن دعا مذکور را در حق آن لعین نمود و خون را بدست مبارک میگرفت بجانب
آسمان می انداخت و این ملعون دارمی بعد از آن بچندین امراض متضاده و مختلفه دچار گردید از حرارت
شکم خود صیحه میکشید و جگرش را حرارت و آتش گرفته بود و از سرما و چایید که پشت بدن خود می نالید
در پیش روی آن لعین باد زنها میزدند و بر شکمش یخ می بستند و در پشت سر او بخاری میافروختند و
آتش درست میکردند و از حرارت تشنگی فریاد می کشید و میگفت مرا آب بدهید کاسه بزرگ را پر از آب

سر در میکردند تمام آنرا میخورد و باز میگفت جرعه آبی بمن بدهید که تشنگی مرا هلاک نمود حالش بهمین منوال بده مآل
بود تا اینکه آنقدر آب خورد شکمش درید روح پلیدش بقعر آتش دوزخ رسید مترجم میگوید استجابت دعای
انحضرت در حق ابن جوزه در باب جنگ روز عاشورا گذشت و از جهت خوف تکرار ترک نمودم انتهی در تاریخ طبری
منقولست که ابو مخنف گفته است که دو دست ابجر بن کعب حرامزاده در فصل زمستان پیوسته آب و چرک و خون
میریختند و در تابستان مانند دو تا چوب خشک میشدند واین ملعون همانست که جامه های انحضرت را غارت نموده
بود در روایت رسیده است که عمامه انحضرت را جابر بن یزید الاودی برداشت چون بسر خود گذاشت در همان
ساعت دیوانه شد و جامه مبارک را جعونة بن حوبة الحضرمی برداشت چون پوشید روی نحسش متغیر گردید موهایش
ریخته و بدنش بناخوشی پیسی مبتلا گردید شلوار بالای انحضرت را ابجر بن عمرو الجرمی حرامزاده برداشت همین که
پوشید زمین گیر شد در احادیث ابن الحاشر مرویست که ملعونی در همسایگی ما میشد بر جناب امام حسین علیه السلام
خروج نمود بکار زار انحضرت رفت از اموال انحضرت شتری و زعفرانی غارت نموده بخانه خود شد آورد هرچند یکی آن
زعفران را میکوبیدند آتش میگشت زن آن ملعون از آن زعفران بدن خود مالید بناخوشی پیسی مبتلا گردید
ابن الحاشر گفته است آن شتر را نحر کردند هرچند یک گوشت آنرا بکار بردند و بکاردی بریدند در جای آن آتش ظاهر میشد چون
استخوان آنرا شکستند آتش از وی نمایان گردید دیگ گوشت آنرا چون پختند آتش از توی دیگ شعله ور و افروخته
میگردید در تاریخ نسوی از سفیان بن عیینه و یزید بن هرون الواسطی روایت کرده است که شتر انحضرت را
نحر کردند ناگاه از گوشت آن آتش افروخته بر میخواست در تاریخ نسوی بسند خود از جمیل بن مره روایت کرده است
که چون گوشت آنرا طبخ کردند مانند درخت تلخ و هندوانه ابی جهل تلخ بود در ابانه ابن بطه و جامع دار قطنی
و فضایل احمد مرویست که قرة بن اعین از خالد نقلکرده است که من در نزد ابی رجا العطاردی حاضر بودم گفت
یاد ننمائید اهل بیت این خانواده را مگر بخیر و نیکوئی یعنی اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنوقت
ملعونی از حاضران جنگ کربلا که از زوار نینوا وارد مجلس شد پیوسته آن ملعون دشنام بجناب امام حسین علیه السلام
میگفت خداوند قاهر منتقم دو تیر شهاب از آسمان نازل نمود دو دیده آن حرامزاده را کور و نابینا کردند عبدالله بن
رباح قاضی از سبب کوری چشمان آن بی بصیرت کور باطنی و ظاهری پرسید آن ملعون گفت من در کارزار کربلا حاضر شدم
ولکن مشغول جنگ و مقاتله با یاران حسین علیه السلام نگردیدم چون شب را خوابیدم مرد مهیب و هولناک را دیدم
که گفت برخیز فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نما گفتم مرا یارای این نیست که بخدمت انحضرت بروم
پس مرا کشان کشان بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کشید چون مرا بخدمت انحضرت رسانید دیدم آن بزرگوار
محزون و اندوهناکست و در دست مبارکش حربه داشت و در پیش روی او سفره از پوست گسترده بودند و در
پیش روی او ملکی ایستاده بود که در دستش شمشیر آتشین گرفته گردنهای لشکر اشرار قاتلان فرزند سید ابرار را یکی یکی
میزند و آتش بر ابدان ایشان می افتد و میسوزاند باز زنده میشوند و نیز ایشانرا بان نحو میکشند چون من این
حالت را مشاهده نمودم عرض کردم السلام علیك یا رسول الله بخدا سوگند من شمشیر نزدم و نیزه بکار نبردم
و تیر نیفکندم حضرت فرمود تو مگر سیاهی لشکر را زیاده نکردی پس از نزدیکتر من عفو نمود و طشتی پر از خون در پیش
روی انحضرت داشت پس آن طشت را گرفت و میل از آن خون بچشمان من کشید چشمان مرا سوزانید چون از خواب بیدار
شدم خود را کور و نابینا یافتم در کنز المذکرین از شعبی مرویست که گفت روزی مردی را دیدم در مسجد الحرام که از استار
کعبه معظمه گرفته است هنگامیکه میگفت خداوندا مرا بیامرز و اعتقاد من اینست که مرا هرگز نخواهی بیامرزی
پس من نزد او رفتم و از انکار او پرسیدم گفت من از جمله کسانی بودم که سر بریده حسین را موکل شده بودند
و با من پنجاه نفر کس بودند دیدم ابر سفیدی از نور درخشنده از آسمان بسوی زمین فرود آمد و در همان خیمه که ما
بودیم قرار گرفت و جماعت بسیاری دیدم که آنرا از هر طرف احاطه کرده بودند ناگاه دیدم در میان آن جماعت بیشمار
حضرت آدم ابو البشر و نوح نبی الله و ابرهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله هستند ابری دیگر مانند
اول فرود آمد که در آن ابر سفید از نور جناب پیغمبر آخر الزمان و جبرئیل و میکائیل و ملك الموت عزرائیل
حاضر بودند پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مصیبت فرزند خود میگریست و دیگران نیز گریه
میکردند پس ملك الموت نزدیك یکی از موکلان سر نور جناب امام حسین بن علی علیهما السلام رسید و جهل

و نفس را قبض روح نمود ناگاه بچشم تمام بسوی من برجست من از غایت دهشت و وحشت برجستم و بر بالای پای خود ایستادم
و صدا زدم الامان الامان یا رسول الله بخدا سوگند من متابعت قاتلان فرزندم تو نکردم و راضی بکشتن او نبودم
فرمود وای بر تو اینها را نظر میکردی که اینجا واقع میشد و یاری نمیکردی عرض کردم بلی اینحالت داشتم فرمود ای ملک
الموت از قبض روح او کنار شو و دست از او بردار زیرا که این شخص از مردن ناچار است البته بدی مرگ او را خواهد
یافت پس ملک الموت دست از من برداشت بکار خود رفت پس من باین مکان شریف آمدم و آنچه از من سر زده آ
توبه و بازگشت میکنم و در کتاب ابن بطه اینست که لشکر اشرار که سر انور سید ابرار را بجانب شام میبردند ناگاه کنیسه از
کنایس نصاری این بیت را در دیوار وی مکتوب یافتند اترجوا امة قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب
انس بن مالک روایت کرده است که مردی از اهل نجران کودالی میکند در آن کودال لوحی از طلا یافتند که این بیت
مذکور نوشته شده بود و بعد از آن بیت این دو بیت دیگر نیز در همان لوح مکتوب بودند فقد قدموا عليه
بحكم جور فخالف حكمهم حكم الكتاب آن لشکر اشرار بحکم جور و جفا سر کرده فجار بسر آن امام ابرار هجوم آوردند
و حکم ایملاعین بحکم کتاب خداوند عالمیان مخالف شد ستلقى يا يزيد غدا عذابا من الرحمن يا لك من
عذاب ای یزید پلید زود است که فردای قیامت بر عذاب دردناک از جانب خداوند رحمن شدید الغضب
ملاقات خواهی نمود ای بد کردار چه بسیار بشارت داده خواهی شد از عذاب جانکداز بر اینکه اول اینست که از
ساکنان همان کنیسه پرسیدم این بیت از چه وقت بر دیوار کنیسه شما نوشته شده است گفتند سیصد سال پیش
از بعثت پیغمبر شما ابو الفرج در مقاتل الطالبین بسند خود از قاسم ابن اصبغ بن نباته روایت کرده است که دوری
مردی را از قبیله بنی دارم دیدم که روی او مانند قیر تیره و تار شده است و پیشتر او را میشناختم که بسیار خوشرو و خوش صورت
و رخسارش در نهایت سفیدی بود قاسم گوید من بان مرد گفتم روی تو چنان گونه شده است نزدیک بود که من ترا نه
شناسم آن ملعون گفت من در روز جنگ کربلا جوان خوش صورتی از یاوران حسین بود کشتم و در پیشانی مبارکش اثر سجده
داشت از آن روز که آن جوان را کشتم هیچ شب خواب نرفتم مگر اینکه کسی میآید از گریبان من میگیرد تا اینکه مرا بکنار
جهنم میرساند مرا بران میاندازد پس من از غایت دهشت و وحشت فریاد میکشم و کسی در میان قبیله نماند مگر فریاد و
صیحه مرا میشنوند و آنجوان بزرگوار جناب عباس بن امیر مومنان علیه السلم بود و این روایت بوجه دیگر در فصل شهادت
آن بزرگوار روحی فداه گذشت در ثواب الاعمال این روایت را بنوع دیگر نقل کرده است و در آخرش از راوی خبر روایت کرده
که چون من این را از آن مرد شنیدم و از همسایه او پرسیدم گفت شبها صدای او ما را نمیگذارد بخوابیم پس من با جمعی از جوانان
آن قبیله برخاستیم و بنزد زن آن ملعون آمدیم و قضیه شوهرش را از او پرسیدیم و گفتیم ما چنین گونه خبر داد آن
زن گفت آنچه بضرر جان خود بود بشما آشکار کرده است و راست گفته است و حقیقت امر خود را بشما بیان کرده است
و از کعب الاحبار که از علمای یهود بود و در زمان خلافت عمر بشرف اسلام مشرف شد و مردم از فتنه هائی که در آخر زمان واقع
میشد از او می پرسیدند چون کعب الاحبار از کتب سماویه اطلاع داشت از آن فتنه ها بمردم خبر میداد از هر نوع خبرها
و جنگها و فتنه هائیکه در عالم نمایان میشد بعد از آن زمان نقل میکرد بعد از نقل جمله از آنها گفت بزرگترین و
شدیدترین فتنه ها از جهت مصیبتی که هرگز فراموش نخواهد شد و در صفحه روزگار باقی خواهد ماند و از خاطرها محو
نمیشود و سوزش وی از دلها نمیرود مصیبت جانگداز حسین است و آن فتنه و مصیبت همان فساد است که خداوند
عالمیان در کلام مجید خود ذکر نموده است چنانکه میفرماید ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس بدرستی
ابتدای فساد قتل هابیل ابن آدم است و ختم فساد بکشته شدن امام حسین علیه السلم است و گفت بدانید که روز
قتل آنحضرت درهای آسمانها گشوده میشوند و آسمان را رخصت گریه و زاری میدهند پس آسمان خون میگرید
پس هنگامی که دیدید سرخی در آسمان مرتفع شد و نمایان گردید پس بدانید که آسمان بر مصیبت کشته شدن حسین علیه
السلم گریه میکند گفتند یا کعب چرا آسمان در مصیبت پیغمبران چنین گونه نشد خون نه گریست و در مصیبت حسین
گریست کعب گفت وای بر شما بدرستی که کشته شدن حسین امر عظیم است و آن بزرگوار فرزند سید پیغمبران است بدرستی
او را از روی ظلم و عدوان علانیه و آشکارا میکشند و وصیت جد بزرگوارش جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله را در خصوص او رعایت نمیکنند و حال آنکه آن بزرگوار طعم و شیر بی آب جد بزرگوارش هست و قطعه
است از پاره گوشت او در میدان کربلا مانند گوسفند قربانی ذبح خواهند نمود پس قسم بوجود یکه جان کعب

در قبضه قدرت اوست هر آینه البته بر او گریه خواهند نمود جماعت بسیار از اهل آسمانها هفتگانه هرگز گریه خود را قطع نمی
کنند برای او تا آخر روزگار بدرستیکه آن مکانیکه در وی مدفون میشود بهترین مکانها و زمینهاست و هیچکس
از پیغمبران نمانده مگر اینکه بزیارت همان مکان نخواهند آمد و بر مصیبت او خواهند گریست برای کربلا هر روز
زیارتی خواهد شد از ملایک آسمانها و جن و انس چون شب جمعه میرسد نود هزار ملک با دیده گریان بکربلا
نازل میشوند و فضیلت حسین را ذکر میکنند و در آسمانها حسین مذبوح نامیده میشود و در زمین ابا عبد الله المقتول
و در دریاها فرزند نور و فرخ زهرا مظلوم است بدرستیکه در روز کشته شدن او آفتاب عالمتاب در عقده کسوف منکسف
گردد و در همان شب بعد از شهادت او ماهتاب آسمان در تیرگی خسوف منخسف شود ظلمت عالم گیر سه روز بر مردم
قرار و مستدام گردد و از آسمان خون تازه میبارد و دریاها بجوش و خروش و موج میایند و کوهها از هم یکر پاشیده
شوند و زلزله نمایند اگر بقیه از ذریه طاهره او و طایفه از شیعیان پاک طینت او کم خون او را طلب خواهند نمود
در روی زمین باقی نباشند هر آینه دریای غضب خداوند قهار بجوش و خروش میاید و آسمان بر سر کفره و کافران و اهل
جهان آتش بار خواهد ریخت بوجهیکه زمین و اهل او را میسوزاند کعب گفت ای قوم گویا شما از آنچه بشما خبر دادم تعجب
دارید از امر و بزرگوار حسین بدرستیکه خداوند عالمیان هیچ چیز از علوم اولین و آخرین و علم ما کان و ما یکون را از اول
دهر تا آخر وی باقی نگذاشت مگر اینکه تفسیر و بیان آنها را بجناب موسی بن عمران نمود هیچ نفسی از نفوس انسانیه خلق شده
است و مخلوق نخواهد شد مگر اینکه در عالم ذر برای حضرت آدم مرتفع و منکشف گردید و آن حضرت را این امت را
نشان دادند و عرض نمودند و نگاه بایشان و اختلاف ایشان نمود و مخاصمت و نزاع ایشان را در سر اموال و جلال
دنیا ملاحظه فرمود و حضرت آدم عرض نمود ای پروردگار من این امت پاکیزه را با ابتلا و الود بزخارف دنیا چکار
و حال آنکه ایشان بهترین و فاضلترین امتها هستند خداوند عالم فرمود ای آدم بدرستیکه ایشان با یکدیگر مختلف
شدند و قلوب ایشان از اینجهة با همدیگر اختلاف نمودند و زود است که در زمین بنای فساد خواهند نمود و اظهار
فساد خواهند کرد مانند فساد قابیل هنگامیکه هابیل را کشت و ایشان فرزند حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله را خواهند کشت بعد از آن مقتل جناب امام حسین علیه السلم و محل کشته شدن و افتادن آنحضرت و همچنین اوردن
امت جدش بر کشتن او را متصور و نمایان نمود چون حضرت آدم بر قاتلان آنحضرت نگاه نمود و دید که ایشان همه
رو سیاه و تیره رخسار هستند عرض نمود ای پروردگار من در انتقام را بر ایشان بگشا و فرش مواخذه و عقاب بر ایشان
بسط کن چنانکه فرزند عزیز پیغمبر کریم ترا کشتند علیه افضل الصلوة والسلام در بعض مؤلفات اصحاب کرام
از علمای ائمه انام از سعید بن مسیب مرویست که چون سید و مولای من جناب امام حسین علیه السلم را بدرجه شهادت
رسانیدند در سال دویم مردم بعزم حج قاصد مکه معظمه شدند من بخدمت جناب علی بن الحسین علیهما السلام
رفتم عرض نمودم ای مولای من موسم حج نزدیک است برای من چه میفرمائی و بچه چیز امر میفرمائی فرمود بسر نیت و اراده
خود باش و هر چه اراده داری بکن و برو عمل حج را بعمل بیاور پس عازم حج بیت الله الحرام گشتم هنگامیکه مشغول
طواف خانه کعبه معظمه شدم ناگاه مردی را دیدم که دو دست او بریده است و روی او مانند شب تاریک سیاه و تیره است
و از استار کعبه چسبیده میگوید خداوندا ای پروردگار این بیت حرام مرا بیامرز اگر چه گمان من اینست که نخواهی مرا بیامرزی
و از گناه من نمیگذری هر چند یکه جمیع ساکنان آسمانها و زمینها و جمیع خلق تو مرا در نزد تو شفاعت نمایند بجهة بزرگی
گناه و خطای من سعید بن مسیب میگوید چون اینکلام را از آن مرد شنیدم مرا از طواف باز داشت و مردم دست از طواف
برداشتند بسر او جمع شدند و گفتیم وای بر تو اگر تو ابلیس شوی سزاوار نیست تر اکه از رحمت خداوند عالمیان
مأیوس باشی تو کیستی و گناه تو چیست آن مرد گریست و گفت ای قوم من از شما بنفس و گناه خود اعرف و خبر دار ترم
و آنچه که تقصیر کرده ام میدانم گفتیم گناه خود را بما نقل میکنی گفت من شتربان و جمال جناب ابی عبد الله الحسین علیه
السلم بودم چون از مدینه منوره بسوی عراق تشریف بردند من از آن حضرت وقتیکه اراده وضو بنماز میکرد شلوار
خود را پیش من میگذاشت بند و بر او مشاهده میکردم از غایت روشنی و درخشندگی و خوبی خود چشمها را
خیره مینمود و پیوسته آرزو داشتم که آن بند شلوار برای من باشد همیشه کار بدینمنوال بود تا بسر منزل
کربلا رسیدیم و آنحضرت را کشتند و آن بند شلوار در نزد آنحضرت بود و من خود را در آن معرکه کارزار
در مکان خلوتی پنهان نمودم چون شب ظلمانی پرده تاریکی بر روی زمین افکند از همانجا بیرون آمدم و بسوی

معرکهٔ کربلای پر بلا روانه شدم از آنمعرکه نور درخشنده را مانند خورشید نور دیدم که هرگز اثر ظلمت نداشت
و مانند روز روشن یافتم که هرگز نشانهٔ از شب تاریك نبود دیدم که ابدان کشتگان شهدا بروی خود بر زمین کربلا
افتاده اند هماناعراض غایت زیانکاری و شقاوت خود بند شلوار آنحضرت را یاد آورده در خاطر خود خطور نمودم که بخدا
سوگند هر آینه بدن حسین را جستجو نمایم بلکه آن بند شلوار مانده باشد تا اینکه از ابدست بیادم پیوسته ابدان
کشتگان را نگاه میکردم تا اینکه بسر نعش جناب امام حسین علیه السلم رسید دیدم بدن بی سر آنحضرت بروی آفتاب مثال
خود بر زمین افتاده و نور از نور او مانند آفتاب عالمتاب روشنی میافکند بخون خود آغشته کشته بادها خس و خاشاك و گرد و
خاك بران بدن پاره پاره چاك چاك میافکند در دل خود گفتم بخدا سوگند اینست بدن حسین شلوار او را نگاه نمودم
دیدم در بدن او باقی است همانست که دیده بودم پس نزدیك وی رفتم و دست خود را به بند شلوار زدم دیدم گرهها و عقدها
بسیار در چون بعض آنها را گشودم آنمظلوم دست راست مبارك خود را از زمین برداشت بروی عقد بند شلوار
گذاشت و از اقایم گرفت هر چه زور کردم که دست آنحضرت را از روی بند شلوار بردارم قدرت بران نیافتم و دست من
به بند شلوار نرسید پس نفس خبیث ملعونهٔ من مرا وادار نمود که در میان معرکه بگردم بلکه چیزی بیابم دست مبارك
آنسرور را ببرم و بند و گره شلوار را گشوده بردارم در آنمعرکه قطعهٔ شمشیر شکستهٔ یافتم که بر زمین افتاده بود آنرا
برداشتم پس تیزی آن شمشیر پاره را بدست و گذاشتم پیوسته رگهای او را می بریدم و شمشیر بر آن دست مبارك میکشیدم
تا اینکه از بند دست و زند وی بریدم و آن دست بریده را از روی بند شلوار دور نمودم دست خود را بردم که گره
بند شلوار را بگشایم پس آنمظلوم دست چپ خود را از زمین برداشت بروی گره بند شلوار گذاشت چون قدرت بر برداشتن
دست او نیافتم قطعهٔ شمشیر را برداشتم تا اینکه دست او را از بند شر جدا کردم پس دست خود را بردم که گره بند شلوار را
بگشایم ناگاه طبقات زمین زلزله نمودند و آسمان بحرکت آمد ناگاه در آنهنگام خروش عظیم و غوغای بسیار و گریه و صدای
بیشمار برخاست و آن بیابان بلا پر از ناله و غوغا شد شنیدم گوینده با این نحو ناله میکرد و ندا مینمود وا ابناه وا
مقتولاه واذبیحاه واحسیناه واغریباه یا بنی قتلوك وما عرفوك ومن شرب الماء منعوك ایفرزند عزیز گرامی
این گروه اشرار ترا کشتند و ترا نشناختند یعنی قدر و منزلت و بزرگواری ترا ندانستند و از خوردن آب مباح منع
کردند چون من این را دیدم از ترس و واهمه بروی خود مدهوش شانه بروی خاك افتادم بنوعی نفس خود را بمیان کشتگان افکندم
ناگاه بنظر من سه مرد و یك زن رسید در اطراف و جوانب ایشان خلایق بسیار و مردمان بیشمار هستند و ایشان را از
هر طرف احاطه نموده و همه ایستاده اند آن بیابان از صور مردمان و پرهای فرشتگان پر شده است ناگاه یکی از آن سه نفر
مرد بزرگوار میگفت یا ابتاه یا حسین جان جد و پدر و برادر تو فدای تو باشند ناگاه جناب امام حسین علیه السلم را
دیدم که نشسته است و سر او بر شد بالای بدن خود آنجناب است و میگوید لبیك یا جداه یا رسول الله و یا ابتا یا
امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمة الزهرا و یا اخا المقتول بالسم علیکم منی السلم بعد از آن گریست و گفت ایجد بزرگوار
بخدا سوگند مردان ما را کشتند ایجد مهربان بخدا سوگند زنان ما را غارت نمودند ایجد بزرگوار بخدا سوگند
طفلان ما را ذبح کردند ایجد بزرگوار بخدا سوگند بسیار گرانست بر تو که حال ما را به بینی و مصائب ما را مشاهده نمائی و بسیار
مشکل است بر تو آنچه از کافران بما رسیده است ناگاه دیدم ایشان در اطراف آنمظلوم نشسته اند گریه میکنند بجهت مصائبی
که بر او وارد شده بود و جناب فاطمهٔ زهرا میگفت ایپدر بزرگوار رسول خداوند جبار آیا می بینی چه مصیبت و بلا
از امت تو بسر فرزندم آمده است یا مرا رخصت و ماذون میکنی که از خون ریش پر خون فرزند خویش بگیرم و پیشانی خود
با آن خون شریف رنگین نمایم تا اینکه بپروردگار خود ملاقات کنم هنگامیکه بخون فرزند خود حسین آغشته و
غلطیده باشم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از آن بگیر و ما نیز میگیریم ایفاطمه پس دیدم از خون ریش
الشهید میگیرند و جناب فاطمه پیشانی انور خود را بآن رنگین مینماید و جناب پیغمبر خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی
گلو و سینهها و دستهای خود شانرا تا مرفق بآن خون رنگین نمودند و شنیدم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود فدای تو شوم یا حسین بخدا سوگند بسیار گرانست بر من که ترا سر بریده و دو جبین ترا بخون خود آغشته و گلوی
ترا خون ریز و بر پشت خود بر زمین افتاده بینم و بادها تند بیابانها بر جسد نازنین تو ریگهای صحراها را ریخته
باشند بزمین افکنده و کشته و دو کفش از بازو بریده به بینم ایفرزند عزیز من کدام ستمکار دست راست ترا بریده
و دست چپ ترا با آن در قطع و جدا کردن شریك نموده ان مقتول گروه اشقیا گفت ایجد بزرگوار مرا شتربانی

وجمال بود

وجمالی بود که بمصلحت من از مدینه بیرون آمد و پیوسته شلوار مرا در هنگام وضو گرفتن میدید و آرزو میکرد که
بند همان شلوار من برای او بشود و هیچ چیز مرا از دادن آن بند شلوار برای او مانع نشد مگر اینکه علم داشتم که انجمال همان
این فعل قبیح است چون گشته شدم از جای خود بمیان کشتگان آمد تا اینکه جسد بی سر مرا یافت و شلوار مرا تفحص و
جستجو نمود و بند و پراید در حالتیکه بران گرهها و عقدهای بسیار زده بودم دست خود را بر بند شلوار زد و گرههای از
عقدهای آن گشود پس دست خود را بردم و بروی آن گذاشتم پس در معرکه گردید و شمشیر شکستهٔ یافت پس دست راست مرا
برید پس گره دیگر را گشود بند شلوار را بدست چپ خود گرفتم تا اینکه عقدها از انکشاید و عورت من برهنه و
سائر نماند پس دست چپ نیز برید و خواست که بند از انکشاید چون آمدن تو مطلع و خبردار شد خود را
بمیان کشتگان افکند چون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنان فرزند دلبند خود را شنید بشدت تمام آغاز گریه و
زاری نمود پس آنحضرت از نزد فرزند خود برخواست و در میان کشتگان بسوی من روانه گردید تا اینکه در بالای سر من ایستاد و
فرمود ترا با من چکار داشتی و چه عداوت و دشمنی با من داشتی دو دست مبارك فرزندم را بریدی چه بسیار شده است که
آنها را جبرئیل امین و ملایك خداوند عالمین بوسه میبوسیدند و اهل آسمانها و زمینها بآن دو دست تبرك
نمودند آیا ترا کردهای گروه ملاعین از ذلت و خواری در حق فرزندم کفایت نکرد که هتك احترام زنان او را کردند و
بعد از پرورش یافتن ایشان در پس پردهٔ عزت و عصمت جامههای ایشان را غارت کردند و خودشان را باسیری بردند
فرمود خدا روی ترا سیاه نماید در دنیا و آخرت ایجمال و خداوند قادر و قهار دو دست و پای ترا قطع فرماید و ترا در سلك
گروهی نماید که خون ما را بریختند هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود دو دست من شل شدند و مقطوع گشتند و
روی خود را در سیاهی چنین یافتم که گویا جامهٔ تیرگی و سیاهی شب تاریك ظلمانی را پوشیده است پس در اینحالت ماندم و بسوی
این خانهٔ خدا آمدم که طلب شفاعت بآن بیت الله الحرام نمایم و حال آنکه میدانم که خدا هرگز مرا نخواهد آمرزید پس در
مکهٔ معظمه کسی نماند مگر اینکه حکایت آنخسران مآب را شنید و بسوی خدا بلعنت آنملعون تقرب میجستند همه میگفتند
ای ملعون آنکه بتو رسیده است ترا بس است وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون در کتاب مذکور و موقف
مزبور گفته است از مردی کوفی حداد یعنی آهنگر کوفی مرویست چون لشکر اشرار از کوفه بعزم قتال جناب امام حسین علیه
السلم بیرون رفتند هر قدر که آهن داشتم جمع نمودم و اسباب و آلات آهنگری را برداشتم و با ایشان روانه شدم بجهت
اینکه در میان لشکر آهنگری نمایم چون بیرون کوفه رفتند خیمهها زدند و طناب خیمهها را بستند و من نیز خیمهٔ برای
خود بنا کردم مشغول شدم باینکه میخهای خیام را درست نمایم و بر بستن اسبها میخ میساختم و سنان نیزهها و اعوجاج
و کجی آنها را درست مینمودم و خنجر و شمشیر لشکر را اصلاح میکردم و بهمهٔ این کارها بصیر بودم و مهارت داشتم
رزق من بسیار شد و شهرت حذاقت و مهارت من در میان لشکر بگوش همه رسید پیوسته کار من در میان لشکر
بدین قرار بود تا اینکه جناب امام حسین علیه السلم با اصحاب کرام و لشکر قلیل خود رسید پس لشکر پسر زیاد بزمین
کربلا کوچ نمودند من نیز بمصلحت ایشان رفتم در کنار نهر علقمی خیمه و خرگاه زدیم پس امر ایشان منجر بقتال
شد و آتش حرب در میان دو لشکر شعله ور گشته و آب را از آنحضرت منع نمودند و خود آنحضرت را با اصحاب کرام و
برادران و فرزندان او کشتند مدت رفتن و اقامت ما نوزده روز شد من از آن سفر با مال بسیار و بی نیازی برگشتم
و اسیران اهلبیت بهمراهی ما بکوفه رسیدند ایشان را بمجلس پسر زیاد بردند و امر نمود که ایشان را برای یزید پلید
بسوی شام ببرند چند روز در منزل خود ماندم از قضا شبی از شبها در میان رختخواب بخواب راحت مشغول گشتم و خوابی
هولناکی دیدم که گویا قیامت برپا گشته و مردم مانند دریا در زمین موج میزنند و روی زمین از مردم پر شده
مانند ملخ انبوه که دلیل خود را کم و نایاب نموده باشند و در جنبش و حرکت بودند و زبان مردم از نهایت تشنگی
بسینهٔ خود افتاده است و گمان من اینست که در میان اهل محشر کسی نیست که از من تشنه تر گردد و چنین اعتقاد داشتم که عطش
من از همهٔ مردم شدیدتر است زیرا که از بسیاری عطش گوش از شنیدن و دیدهٔ من از دیدن عاجز بودند با وجود این
حرارت آفتاب از شدت بمرتبهٔ رسیده بود که مغز دماغ در سر من میجوشید و زمین را گرم و افروخته نموده بودند
که گویا کورهٔ قیر است که در زیر آن آتش افروخته باشند از هولهای آن سرزمین هولناك چنان خیال داشتم
که دو قدم پایهای من جدا شده اند بخدا سوگند کار من از تشنگی بجائی رسیده بود که اگر مخیر میگشتم در اینکه
با آن تشنگی بمانم یا اینکه بدن گوشت خود را ببرم و خون آنرا بگیرم بجای آب بخورم هر آینه آشامیدن خون

از تشنگی بهتر و نیکوتر میدانستم هنگامیکه من در دوزخ عذاب عظیم دیدم نالان و بلاها مانند نعیم بودم ناگاه بنظرم رسید بزرگوار
خوش رفتار اسب سوار رسید که نور انورش مانند خورشید سپهر همه محشر روشن و درخشنده نموده بود و زمین و زمان
و کون و مکان از بهجت سرور و نور دیدار آفتاب عالمتاب او در بهجت و سرور بود و آن بزرگوار عالیمقدار صاحب محاسن
نورانی است که چندین هزار کس از پیغمبران و اوصیاء کرام ایشان و صدیقان و شهدا و صلحان اطراف آن بزرگوار را
احاطه کرده بودند و در رکاب همایونش را میرفتند آن بزرگوار صاحب عزت و جلال مانند باد تند و سیر کردن
فلک دوار از آن سرزمین پرآشوب و بلا در گذشت چون ساعتی در گذشت ناگاه بزرگوار دیگر سوار اسب خوش
رفتار سفید رنگ بود در رسید و در انورش مانند ماهتاب در شب تمام خویش روشنی میبخشید و درخشندگی
داشت و در زیر رکاب همایونش چندین هزار کس را میرفتند هر امر و فرمانی که از مصدر عزت و جلال آن صاحب قدر
و منزلت صادر میشد اطاعت و فرمان برداری میکردند و در نواهی خطابات لشکر و سروران و تاجداران سریر
سلطنت فرمانفرمای محشر کردن اطاعت و انزجار میگذاشتند از لحظات و اشارات گوشه چشمانش اجسام مردم
محشر در لرزه و اضطراب بودند و از اشارات دست و سر او دیدم اهل آن سرزمین بلاخیز و واهمه انگیز در حرکت و ارتعاش
بودند چون صولت و صلابت و هیبت و جلالت آن بزرگوار را مشاهده نمودم لرزه بر اندامم افتاد و ندامت بی غایت
و پشیمانی بی نهایت بمن رخ داد که چرا دفع این محنت و بلا که خود را از آن بزرگوار اولی خواهش نکردم من در این خیال بودم
ناگاه آن صدر نشین سریر سطوت و صولت در بالای رکاب خود ایستاده و باشاره قضا قدرت خود اصحاب خود را
اشارت نمود و شنیدم که از مصدر بارگاه عزتش این خطاب وحشت انگیز پر دهشت و عتاب صادر شد که او را بگیرید همان
ساعت یکی از ایشان چنگال آهنین در آتش افروخته ببازوی من بند نمود و باشدت تمام بازوی مرا گرفت مانند سیمرغ
مرا در چنگال آتشین بسوی آن بزرگوار کشید از بازوی من بنوعی گرفته بود بخیال من چنان میرسید که دست راست من
از بازو جدا شد و از او خواهش نمودم که گرفتن مرا قدری سبک نماید از نبیانه قهر و غضب خود از اولی سخت تر و سنگین تر
ساخت من گفتم ترا بحق آن بزرگوار سوگند میدهم که ترا بگرفتن من مامور فرمود مرا بگو که تو کیستی گفت ملکی هستم
از ملائکات خداوند جبار گفتم این بزرگوار کیست گفت علی کرار گفتم آنمرد اولی که بود گفت محمد مختار صلی الله علیه
و آله گفتم کسانی که اطراف او را احاطه کرده بودند کیانند گفت پیغمبران و صدیقان و شهدای سعادتمندان و
شایستگان و مومنان گفتم از من چه تقصیر سر زده است که ترا بگرفتن من فرمان داد گفت بازگشت امر بسوی آن
بزرگوار است حال تو مانند حال این جماعت است بنظر دقت نگاه کردم ناگاه عمر بن سعد امیر لشکر را دیدم و گروهی
دیگر هم بنظر من آمدند که ایشان را نمی شناختم دیدم در گردن عمر بن سعد زنجیر آهنین و از دو چشم و گوش آن بد
عاقبت آتش افروخته شعله ور بیرون میاید پس بهلاک خود یقین نمودم و باز آنکه و دیگر بعض ایشان در گ
غل و بعض دیگر مقید بزنجیر و بعضی از ایشان مقهور است به بازو ... مانند ... هنگامیکه ما را میکشیدند و
... میرفتیم ناگاه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم بحالتیکه ملائک صف کرده بودند بالای
کرسی بلند نشسته بود که کرسی درخشنده و نوربخش بود گمان میکردم که از در و لؤلؤ درخشنده است و دو
مرد بزرگوار خوش ریش نظر از طرف راست آنحضرت هستند و آن ملک نشان ایشان را پرسیدم فرمود یکی نوح و دیگری
ابرهیم است ناگاه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چکار کردی یا علی عرض نمود کسی از قاتلان حسین نگذاشتم
مگر اینکه همه را در اینجا حاضر کردم چون من این سخن را شنیدم خدا را حمد و ثنا نمودم که من از قاتلان آنحضرت نبودم
و عقل من بسرم برگشت پس فرمان قضا قدرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شد که ایشان را پیش من
بیاورید چون ایشان را بنزد آنحضرت بردند و از یکی یکی کار قبیح او را در جنگ کربلا میپرسید و ایشان بناچار دستهای
خود را در معرض آن بلا نقل میکردند و آنحضرت میگریست و کسانیکه در آنجا حاضر بودند بجهة گریه او میگریستند
زیرا که آنحضرت بیکی از ایشان میفرمود در جنگ بیابان کربلا بفرزندم حسین چه کردی جواب داد یا رسول الله
من آب را از او منع کردم و دیگری میگفت من او را کشتم و آن یکی میگفت من در روی سینه او اسب دوانیدم
و دیگری میگفت من فرزند علیل او را تازیانه زدم چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اینها را
شنید صدای واولداه و اقلة ناصراه و احسیناه و اعلیاه بکشید و میفرمود ای اهلبیت من بعد از
وفات من بشما چنین مصایب رخ داده است نگاه نما ای پدرم آدم و ای پدرم نوح امت من چگونه رعایت

حق من در خصوص اهلبیت من کردند پس ایشان گریستند و همه محشر بناله و جنبش آمدند پس فرمان داد که یکی یکی ایشان را
بسوی آتش شعله ور نیران بکشند پس یکی یکی را بسوی آتش میکشیدند ناگاه دیدم مردی آوردند از کار او پرسید عرض
نمود هیچ کاری نکردم فرمود آیا تو نجار نبودی عرض نمود راست فرمودی ای سید من لکن هیچ کاری نکردم مگر عمود
خیمه حصین بن نمیر را درست کردم زیرا که ستون خیمه او شکسته بود بجهة وزیدن باد تند پس من از او وصله کردم
فرمود که سیاهی ایشان را زیاد نمودی او را باتش بکشید ندا کردند امر و حکم و فرمان نیست مگر برای خداوند قهار
و رسول او احمد مختار و وصی او حیدر کرار را آنمرد حداد میگوید چون من حال نجار را دیدم بهلاکت خود یقین کردم
پس فرمان از آنحضرت درباره من رسید از کار من پرسید از کار خود خبر دادم پس حکم نمود که مرا بسوی آتش بکشند مرا
هنوز بمیان آتش نکشیده بودند تا اینکه از خواب بیدار شدم و این خواب وحشت انگیز را بهر کسیکه ملاقات نمودم نقل
کردم و حال آنکه زبانش خشک شده بود و نصف بدنش بیحس و بیحرکت بود و هر کسیکه او را دوست میداشت از او بی
زاری نمود و در غایت فقر و پریشانی از دنیا مفارقت کرده بآتش دوزخ در پیوست لا رحمه الله و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون و نیز در کتاب مذکور از سدی منقولست که شبی از شبها مهمانی بر منزل من وارد شد که من در آن
شب نعمت داشتم که کسی پیدا شود همنشین انیس و مصاحب جلیس من گردد چون همان گروه وارد شد خرم و فرحناک شدم و منزل
وسیع مهیا نمودم و او را مقرب و محترم داشتم و لوازم مهمانی را بجا آوردم و نشستیم از هر باب صحبت داشتیم آنمرد را در سخن و گفتگو
و کلام بزرگ در نهایت طلاقت و بلاغت یافتم و سخن را از هر باب مانند سیل آب که از بالا رو بسرازیری بگذارد فرو
ریخت و چون او را چنین دیدم گوش هوش بسخنان او دادم و سر فروتنی و شکستگی بسوی او بزیر افکندم در میان حکایات
و تضاعیف کلمات و حکایت حدیث کربلا و قصه جانگداز نینوا گذشت و آنمرد در عهد و زمان خود بکارزار کربلا
قریب العهد و نزدیک بود چون آن حکایت جانسوز بگوش من رسید آه سرد از دل پر درد بکشید و ناله دردناک
دلسوز کامل بجا آوردم آنمرد گفت چه شد ترا تو که گریه و ناله کردی گفتم بخاطر آوردم مصیبتی را که در برابرش مقابل
وی هر مصیبت خوار و آسان میشود از من پرسید مگر تو در کارزار کربلا حاضر بودی گفتم والحمد لله گفت ترا می بینم که شکر
و حمد میکنی بجهة چه ... گفتم بجهة خلاصی خود از شرکت شدن بریختن خون حسین علیه السلام زیرا که جد بزرگ
وار ... فرموده است که هر که در روز قیامت بخون فرزندم حسین مطلوب و مشغول الذمه شود البته ترا از روی عمل او خیر او سلب
و ضعیف خواهد شد آنمرد گفت بعد از شنیدن این سخن را گفته است گفتم نبی فرموده است که فرزندم حسین از روی ظلم و عدوان
کشته خواهد شد آگاه باشید هر کس او را بکشد در دوزخ بتابوتی از آتش داخل خواهد شد و بنصف عذاب اهل نار
معذب خواهد گردید در حالتیکه دو دست و دو پای او را بزنجیر بسته باشند و بر او بوی تلخی میاید که همه اهل آتش از گرانی
و بدبوی او بخدا پناه میبرند و هر کس تابع شود بر قاتلان او و یاری و اعانت نماید بر آن ستمکاران آن بزرگوار یا راضی به
کشتن او شود پیوسته در عذاب دردناک آتش مخلد خواهد شد هر قدر که پوستهای بدن ایشان بحرارت آتش نیران
گداخته شوند پوستهای دیگر در ابدان ایشان بدل پوست اول پدید میباشد بجهة اینکه نمیمیرند و تمام شوند
تا اینکه تلخی شربت عذاب دردناک جهنم را بیابند و از حمیم جگرسوز آتش دوزخ جهنم سیراب خواهند گردید وای بر حال
ایشان از عذاب جهنم چون سخن کلام حق و صدق رسول صادق مصدق و امین را باینجا رساندم آن ملعون گفت ای برادر تصدیق
اینکلام نکن و بر صدق و راستی این حدیث اعتقاد ننما اسکه میگوید گفتم چرا و حال آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله این را فرموده است نه من دروغ میگویم و نه بدروغ خبر داده شده ام گفت می بینی که مردم میگویند که جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که روزی که قاتل حسین طول نخواهد شد و بهره از طول عمر و زندگانی
نمیابد آگاه باش بحق تو سوگند یاد میکنم که عمر من از نود سال گذشته است و حال آنکه تو مرا نمیشناسی گفتم به
خدا سوگند ترا نمیشناسم گفت منم اخنس بن زید گفتم در روز جنگ کنار نهر فرات چه کار از تو سر زد گفت من بزرگ
و امیران سواران بودم که عمر بن سعد ایشان را امر نموده بود که بدن حسین را بسم اسبان لگدکوب و پایمال سازند پس
استخوانهای او را شکستم و پوست از زیر علی بن الحسین کشیدم و حال آنکه علیل و رنجور بود تا اینکه او را بروی
خود بزمین و بروی خاک افکندم و دو گوش صفیه دختر حسین بجهة دو گوشواره گوشهای او را پاره نمودم
سدی میگوید چون من این سخنان را از همان ملعون شنیدم دل من اندوهناک و نالان شد و قطرات عبرات
از دیدهای من جاری گردید بیرون آمدم که در علاج هلاک آن ملعون فکری بکنم ناگاه چراغ کم نور شد

نزدیک گردید که خاموش شود برخواستم که نور چراغ را روشن نمایم آن ملعون گفت بنشین و پیوسته قصه و حکایت کارهای امینمود و هنگامیکه مغرور به نفس خود بود و به بلائی متهم خودش را نمیدید خوشحال و تعجب داشت و انگشت خود را دراز نمود که چراغ را روشن نماید انگشت آن ملعون باتش چراغ آتش در بود شعله ور گردید و آنرا بخاک مالید بلکه خاموش نشود خاموش نشد مرا صدا زد ای برادر مرا دریاب شربه آبی بر روی آتش انگشت او ریختم و حال آنکه این را دوست نمیداشتم چون آتش را بجز آب را استشمام نمود قوت بهم رساند و شعله اش زیادتر شد مرا صدا زد این چگونه آتشی است که هیچ چیز آنرا خاموش نمیکند پس هر چه چیز آنرا خاموش سازد گفتم خود را باب انداز پس از جای خود برجست و خود را بمیان نهر افکند چون بدنش باب فرو رفت و تر شد آتش بجمیع بدنش سرایت نمود شعله کشید مانند آتشی که بر درخت خشک پوسیده در هنگام وزیدن باد تند افتاده باشد آن ملعون بدین منوال بود و من تماشا میکردم قسم بوجودیکه بجز ذات اقدس او خداوند معبودی نیست آتش در میان آب خاموش نشد تا اینکه بدن نحس او زغال شد و تیره و تاریک و سوخته گردید بر روی آب ماند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون شیخ مفید بسند خود از عمر محمد بن سلیمان روایت کرده است که چون ایام حجاج بکوفه برگشتیم چند نفر از مادر بپهلوی از کوفه بکربلا بیرون رفتند من نیز بمصاحبت ایشان روانه شدم چون بکربلا رسیدیم در آنجا منزلی نیافتیم که ساکن شویم در کنار نهر فرات کوخی بنظر ما رسید پس رفتیم در آنجا منزل کردیم ناگاه مرد غریبی در رسید و گفت مرا رخصت دهید که امشب را با شما باشم در این کوخ بسر بریم و من از این راه عبور خواهم نمود ما رخصت دادیم و گفتیم که مرد غریبی است خسته شده است عیب ندارد چون آفتاب غروب نمود و شب پرده تاریکی بر روی زمین افکند چراغ روشن نمودیم که پیوسته نفط میسوزانیدیم پس نشستیم با هم یکر کشته شدن جناب امام حسین و مصایبی که بآنحضرت رسیده بود یاد آوری نمودیم و یاد آور کشته شدن دوستان و یاران او را کردیم و گفتیم از قاتلان آنحضرت کسی نماند مگر اینکه خداوند قهار بدنش را نشانه تیر بلائی نمود آن مرد غریب گفت من در میان قاتلان حسین بودم بخدا سوگند هنوز مکروهی و بدی بمن نرسیده است شما ای قوم پیوسته دروغگو هستید چون این سخن را از او شنیدیم دیگر در جواب سخن او چیزی نگفتیم و ساکت شدیم ناگاه روشنی چراغ نفط کم شد آن مرد از جای خود بر خواست که فتیله چراغ را اصلاح نماید چون انگشت نحس خود را بفتیله زد همان ساعت کف دستش آتش گرفت از شدت آن آفتاب اضطراب با صدای بلند بیرون رفت و خودش را بنهر فرات افکند و در میان آب غوطه میزد بخدا سوگند ما نگاه میکردیم چون آن ملعون سر خود را باب فرو میبرد آتش در روی آب میماند چون سر را بیرون میاورد آتش به جانب و صورت سرش را باز فرو میبرد بعد از آن بیرون میکرد آتش بر میگشت پیوسته بدین منوال بود تا روح پلیدش باتش دوزخ در پیوست لعنة الله علیه مترجم میگوید چون جمله اخبار این باب را در ابواب گذشته ایراد نموده بودم و بعض دیگر مکرر بود ترک ترجمه آنها را نمودم تا باعث طول نشود والله الموفق الهادی انتهی در امالی شیخ طوسی ره بسند خود از ابن عطیه روایت کرده است که من از جده پدر مادر خود بربیع شنیدم که میگفت ما کودک بودیم در زمان خالد در راه بمردی گذشتیم که نشسته بود بدنش سفید و رویش سیاه بود و مردم میگفتند این مرد بر حسین علیه السلام خروج کرده بود

باب بیست سیم در بیان

احوال عشایر و خویشان آنحضرت است و در بیان اهل زمان او صلوات الله علیه و در بیان آنچه که در میان ایشان و یزید نطفه شیطان از احتجاجات گذشته است بعض آنها در ابواب سابقه گذشت و بعض دیگر مذکور خواهد شد در بعض کتب مناقب قدیمه بسند خود از شقیق بن سلمه روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلام کشته شد عبدالله بن زبیر نزد عبدالله ابن عباس آمد او را به بیعت خود خواند ابن عباس از بیعت او امتناع نمود و این خبر بگوش نحس یزید بن معاویه علیهما اللعنة رسید و آن حرامزاده چنین گمان نمود که امتناع ابن عباس از بیعت پسر زبیر بجهت بیعت یزید پلید است نامه در این مضمون بابن عباس نوشت اما بعد بتحقیق بمن خبر رسید که ملحد پسر زبیر ترا به بیعت خود خوانده است و خواهش نموده که بزیر طاعت او داخل شوی تا اینکه در باطل و گمراهی معین و یاور او بوده باشی و در معاصی با او شراکت نمایی و تو در جواب رد بیعت او چنگ به بیعت ما زده از جهت وفای تو برای ما و بسبب طاعت خدا در آنچه از حق من ترا عارف و دانا نموده است و سزاوار به امر ابرام خلافت ترا آگاه کرده است خداوند عالمیان ترا از جانب

صله قرابت و خویشی جزا بدهد به بهترین جزائیکه بصله رحم کنندگان خواهد داد که وفا کنندگان بعهد و پیمان خویشان خودند پس من نیکیهای و خوبیهای ترا فراموش نمیکنم و غافل نیستم و من هرگز احسان ترا فراموش نمیکنم تعجیل صله و نیکی از آنکه حق تو است هرگز ترک نخواهم نمود با نوجهیکه تو بجهت قرابت و خویشی خود بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر و لایقتر از صله و احسان هستی پس ملاحظه نما کسانی که از آفاق و اطراف بنزد تو میایند از آنجماعتیکه پسر زبیر بزبان نحو دایشانرا سحر کرده است بدروغ خود ایشانرا فریب داده است ایشانرا بشناسان و یاد ده رای و فکر خود را زیرا که ایشان بر تو اطاعت و اجابت کننده ترند از عبدالله بن زبیر که حلال کننده است هتک حرمت حرم خدا را که محترم است و بیرون رونده از دین و اطاعت و انقیاد خدا این است حاصل مضمون نامه یزید پلید بابن عباس و چون نامه آن حرامزاده ملحد بجناب عبدالله بن عباس رسید در جواب آن پلید نامه باین مضمون نوشت اما بعد پس بتحقیق نامه تو بمن رسید در وی ذکر نموده بودی که دعوت عبدالله بن زبیر را مرا به بیعت خود و دخول امر ابن زبیر حکم و اطاعت خویش اگر چنین باشد که تو نوشته بودی بخدا سوگند بترک بیعت او امید و آرا احسان و نیکی ترا نشده ام و در ترک این بیعت خوشنودی خاطر ترا نموده ام و لکن خداوند عالم و دانا است باینچیزیکه در ترک بیعت او نیت و اراده دارم و گمان کرده که تو صله و احسان مرا ترک نخواهی نمود و نیکی و خوبی مرا فراموش نخواهی کرد اگر در دلت این اراده و عزم هستی پس حبس و منع کن ایها اللاتی ان احسان و نیکی از تعجیل صله و نیکی خود را و از عزم و حزم خود بر کرد زیرا که من حبس کننده هستم مودت خود را از تو و منع کننده هستم محبت خود را بر تو بجان و دین خود سوگند یاد میکنم هر چه برای ما بدهی از اموال و حقوق ما که پیش تو ثابت است نیست مگر قلیل که مالها و حقوق ما را غصب نموده هر چیزیکه از آنها برای ما بخواهی بفرستی نخواهی داد و نخواهی فرستاد مگر چیز اندک بدرستیکه آنچه که از حقوق و اموال ما در پیش خود حبس میکنی و از ما منع نمایی و غاصبانه میشوی عریض و طویل و مال کثیر و حق جلیل است و در نامه خود از من خواهش نموده بودی که مردم را برای بیعت و اطاعت تو ترغیب و تحریص نمایم و ایشانرا از بیعت و اطاعت عبدالله بن زبیر رو گردان و سست کنم در این کار هرگز ترا دوستی و نیکی نخواهد بود و شادی و سرور برای تو در این کار و تکلیف نخواهد شد یعنی هم گر من قبول سخن و خواهش ترا بعمل نخواهم آورد و در این خیال خام که کرده از من در باره خود دوستی و نیکی و عطا و کرامت و سرور نخواهی یافت و هرگز مردم را بر بیعت و طاعت تو تحریص و ترغیب نمیکنم و ایشانرا از بیعت پسر زبیر بخاطر نخواهی و خیر خواهی تو روگردان و سست نخواهم نمود عجب است از خیال خام تو که از من خواهش داری که ترا نصرت و یاری کنم و مرا ترغیب و تحریص نمایی بر محبت و مودت خویش و حال آنکه حسین فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جوانان عبدالمطلب را کشته که آن بزرگواران چراغهای تاریک راه هدایت و رستگاری و ستارگان خانواده عزت و بزرگواری بودند به امر و فرمان تو لشکر شقاوت اثرت بسر ایشان هجوم آوردند و کشتند و یکی از بیابانها بخون خود آغشته بالجمله همه غارت شده در روی خاک بیابان خشک و خالی کشته افتاده نه ایشانرا کفن نمودند و نه در زیر خاک دفن کردند بلکه اجساد طاهره ایشان بی جامه و ساتر در روی زمین و عرصه کا بیابان ماندند که بادها گرد و غبار و خس و خاشاک بر بدنهای خدا بخون آغشته ایشان میریخت و گروه گرگان و گله پلنگها و درندگان دسته بدسته و نوبه به نوبه بر آنها وارد میشدند تا اینکه خداوند عالم برانگیخته نمود جماعتی را که در ریختن خون ایشان شریک آن قوم ستمکار نشده بودند ایشانرا کفن کردند و در زیر خاک دفن نمودند و در مجلس خلافت باطله و محل سلطنت فاسده خود نشستی و از خاطر من هیچ یکی از اینچیزها نخواهد رفت و هرگز فراموش نمیکنم منع کردن تو حسین عزیز فاطمه را از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و پناه بردن او از شر تو بسوی حرم خدا و فرستادن تو گروهی از ستمکاران را بسوی مکه که آن بزرگوار را در آن حرم محترم بکشند پیوسته در این خیال فاسد و فکر باطل بودی تا اینکه بناچاری او را از مکه بسوی عراق بیرون کردی فخرج خائفا یترقب مانند بیرون رفتن موسی بن عمران از شر فرعون آنحضرت ترسان و منتظر رسیدن گروه ستمکاران و لشکر کافران از مکه بیرون رفت پس لشکر اشرار خود را بسر او هجوم آوردی نمودی از عداوت و دشمنی بر خدا و رسول خدا و اهل بیت کرام او که خداوند عالمیان هر عیب و بدی را از ایشان دور نموده و ایشانرا از هر نقایص و معاصی و قبایح پاک و پاکیزه فرموده است و ایشان بزرگواران بودند که مانند پدران جفاکاران اجلاف جاهلان جگر خواران تو نیستند که پیوسته در کفر و الحاد و مرتکب معاصی و قبایح بودند آن بزرگوار خواهش و استدعا نموده که دست از او بردار و طلب مراجعت بجای خود نمود که با شما کاری نداشته باشد مانند یکی از

مسلمانان نبود که سر کز بخلافت باطلهٔ شما کاری و رجوعی نداشته باشد شما با وجود این دست از او برنداشتید و غلت
یا ورانی او را غنیمت شمردید و بر استیصال اهل بیت کرام مجال فرصت یافتید در کشتن انعز بن مصطفی و نور دیدهٔ فاطمهٔ
زهرا را بایکدیگر اجماع و اتفاق نمودید و بهمدیگر یاری و اعانت کردید گویا اهل بیتی را از ترک میکشتید با وجود این
کارهای قبیح تو هیچ چیز تو در نزد من عجیب تر از طلب دوستی مرا نسبت بتو نیست و حال آنکه فرزند پدر مرا کشتی و از
شمشیر تو هنوز خون خویشان من میچکد و تو یکی از قاتلان خویشان من هستی انشاء الله خون خویشان من هدر و
باطل نمیشود پس بر من پیشی نمیگیری و از عهدهٔ خون من بیرون نخواهی آمد و چاره و خلاصی از آن نداری اگرچه در دنیا
از چنگ من خلاص شوی و سبقت گیری پس مفاخرت و شادی بر این مکن و خاطر خود را آرام و راحت نما که دیگری در مقابل
ان خون ریزی مؤاخذ و گرفته نمیشوی چه بسیا پیش از تو پیغمبران و فرزندان پیغمبران کشته شده اند و خون ایشان در
دنیا گرفته نشده است پس خداوند عالمیان خون ایشان را در آخرت طلب خواهد فرمود خداوند قهار برای مظلومان
در نصرت و یاری کافی است و بر ستمکاران از بابت انتقام کشیدن کفایت میکند که انتقام مظلومان را از ظالمان خواهد
کشید پس شاد و خرم مباش از اینکه امروز بر ما ظفر یافتی زیرا که البته روزی ما بر تو ظفر خواهیم یافت و در نامهٔ خود یاد
نموده بودی که من بعهد و بیعت تو وفا نمودم و حق ترا شناختم اگر امر چنانست که نوشته بودی پس بتحقیق بخدا سوگند پیش از این
بتو بیعت نموده ام برای کسی که پیش از تو بود یعنی پدر تو یزید پلید معاویهٔ کافر عنید و حال آنکه خود تو میدانی که من و فرزندان
پدر و جد من باین امر خلافت از تو بهتر هستیم ولکن شما گروه قریش ما را انکار نمودید و حق ما را نشناختید حتی اینکه دست
ما را از حق ما بریدید و از روی ستم و عدوان امر خلافت ما را تصاحب نمودید و مستولی شدید و ما را از آن دور داشتید دوری
باد از رحمت خدا بر کسانی که ستم کردند بر ما اختیار نمودند و سفیهان امت را بر ما هجوم آور کردند چنانکه نمودند قوم لوط
و اصحاب مدین از رحمت خدا دور شدند آگاه باش از عجیب ترین عجایب است از آنچه که امیدوار هستی که بسیار التعجب بشود
اسیر کردن تو دختران عبد المطلب و کودکان صغیر را از فرزندان او و بردن ایشان بعنوان اسیری و دستگیری بنزد خود
در شام مانند اسیران غنیمت شدگان از ترک و روم این کارهای قبیح و ستمهای شنیع را نمودی که مردم را بنمائی و دانسته بر
اینکه تو ما را مقهور و مغلوب ساختی و بر ما بخلاصی اسیران ما منت گذاشتی و حال آنکه خدا بجهة بزرگواری ما بتو منت
گذاشته است قسم بعزت و جلال و بقای ذات خداوند ذو الجلال اگرچه تو امروز ما را از جراحت دستهای من ایمن شوی و من
امیدوارم که خدا جراحت دل ترا از زبان من بزرگتر و شدیدتر نماید و از نقض و اظهار کردن من عیوب و قبایح اعمال
تو سینهٔ پر کینهٔ ترا بسیار مجروح شاد و بسوزاند بخدا سوگند بعد از کشتن تو فرزندان رسول خدا را مأیوس و ناامید
نیستم که خدا ترا بعذاب دردناک مؤاخذه نماید و بیرون ببرد از دنیا در حالتیکه در زبان مردم مذمت شده
و دور گشته از رحمت خدا بوده باشی هرقدر یکه قدرت و توانائی داری در دنیا زندگی و شادی نمائی نباشد ترا
یعنی در شکنجه بلایا رو یاور شوی پس بتحقیق بخدا سوگند چندبرابر آنچه که بما کردی در نزد خدا بر تو خود عذابهای و
عقابها کسب کرده و چندین برابر آن گناهان بر دوش خود گرفته والسلم علی من اتبع الهدی تمام شد حاصل مضمون
نامهٔ فرزند جناب عباس ذکر مضمون نامهٔ یزید لعنه الله است برای جناب محمد بن حنفیه و رفتن او است به نزد آن حرام
زاده و گرفتن جایزه است از آن زنا زاده روزی یزید پلید لعنه الله از شام برای محمد بن علی که فرزند حنفیه بود نامه
نوشت در حالتیکه محمد بن حنفیه در مدینه تشریف داشت و مضمون نامهٔ آن لعین اینست اما بعد بدرستیکه از خدا برای
ما و برای تو عمل شایسته و نیکو میخواهم که بجهة آن عمل شایسته از ما راضی و خوشنود شود بدرستیکه من امروز در میان
بنی هاشم کسی نمیشناسم که از تو بهتر باشد از جهة حلم و بردباری و علم و دانائی و نیکوتر و حاضرتر شود از تو از جهت
فهم و حکمت و خبرداری و دورتر باشد از تو از جهة عاری شدن از هر عیب و سفاهت و نادانی و بدی و خفت عقل
و سبکی یعنی کسیکه در میان بنی هاشم از همهٔ این عیوب مبری و خالی باشد غیر از تو سراغ ندارم و کسیکه نیکوئی و خوبی را
بر خود بسته باشد و فضیلت بر خود نسبت بدهد مانند کسیکه خلق او بخیر و راستی و نیکی باشد و خداوند عالمیان
طبیعت و خلق او را به نیکی مجبول ساخته و او را فضل خدائی داشته باشد برابر نخواهد گردید بتحقیق این صفت
نیکو را در تو از قدیم زمان و این زمان و در غیبت و حضور شناخته ایم لکن من بسیار دوست دارم زیارت ترا دوست
دارم و خوش دارم که حظ وافر و بهرهٔ کامل از دیدار تو بردارم چون نامهٔ مرا ملاحظه کنی بیا بسوی من با ایمنی و
آرام دل خداوند عالم امر ترا برستگاری ختم نماید و کار بار ترا اصلاح فرماید و گناهان ترا بیامرزد والسلم

علا

علیه رحمة الله صاحب کتاب مناقب قلیه میگوید چون نامهٔ یزید پلید به محمد بن حنفیه رسید و از مضمون وی کلمه یافت
روی خود را بدو نفر فرزند خود جعفر و عبد الله ابی هاشم کرفت و مضمون نامه را با ایشان نگفت و از پسران خود در این باب
مشورت نمود و مصلحت بینی طلبید فرزندش عبد الله عرض نمود ای پدر بزرگوار بخدا پرهیز کار نما در تلف جان خود و
نزد یزید نرو زیرا که من خائف و ترسان هستم که ترا به برادرت حسین ملحق نماید و بکشد و هیچ گونه بالان کشتن تو نیماید
محمد بفرزندش فرمود ای فرزند گرامی اگرچه توانند رفتن من ترسی دارم ولکن من در این کار از کسی ترس ندارم و مرا هرگز نمیکشد
فرزندش جعفر عرض کرد ای پدر بزرگوار یزید در نامهٔ خود برای تو بسیار لطف و مهربانی نموده است من گمان ندارم که برای
کسی از قریش اینمضمون را بنویسد که ارشدک الله امرک و غفر لک ذنبک چنانکه بتو نوشته است و من از کرم خدا امیدوارم
که شر او را از تو باز دارد محمد بن حنفیه گفت ای فرزند من بنزد یزید میروم و اینکلام را خواند انی توکلت علی الله الذی یمسک
السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و کفی بالله وکیلا بدرستیکه من توکل نموده ام بر خداوندیکه آسمانرا نگاه دارد از اینکه
بزمین بیفتد و خدا نیکو وکیل است پس محمد بن حنفیه تدارک سفر خود را دید و از مدینهٔ طیبه بسوی شام روانه شد
تا اینکه در شام شوم وارد نزد یزید میشوم گردید چون رخصت خواست که داخل مجلس آن پلید بشود اذن دخول داد و محمد
بن حنفیه را نزد خود بخواند و بسیار اکرام و احترام در حق او بجا آورد و او را در بالای تخت سلطنت با خود نشانید
بعد از احوال پرسی یزید خود را بسوی محمد بن حنفیه کردانید و گفت یا ابا القاسم خدا ما را و ترا در مصیبت ابی عبد الله الحسین بن
علی علیهما السلم اجر بدهد و صبر کرامت فرماید بخدا سوگند هرچند یکه ترا اندوهناک و دردناک نمود و مرا نیز مصیبت
او غمناک کردانید چنانکه عیش ترا ناقص نموده و مبدل بحزن کرده همچنین درباره من چنین شد اگر من مباشر جنگ و
قتال او میگشتم هرآینه او را نمیکشتم و کشتن را از او دفع میکردم هرچند یکه ببریدن انگشتان و رفتن نور بصر و چشم
من میشد و هرآینه جمیع مال خود را فدای جان او میکردم هرچند یکه بر من ظلم نمود و قرابت و خویشی مرا قطع کرده و
در حق و سلطنت من با من بمقام منازعه بر آمد ولکن عبید الله بن زیاد اصل رای و فکر مرا درکار حسین ندانست
و بر وی زود او را کشت و آنچه فوت شده است دیگر تدارکش ممکن نیست و بعد بدرستیکه بر ما واجب نیست که از شادی و بزرگی
و حق خود بمرتبهٔ دون و پائین راضی شویم و بر برادرت واجب نبود که با من بمقام منازعه برآید در سر آن امریکه خدا
ما را بآن مخصوص نموده است و سلطنتی که بما داده و ما را بآن مختص نموده است نه غیر ما را بسیار گرانست بر من آنچه
که بر حسین وارد میشد والسلم یا ابا القاسم بیا آنچه که در نزد تست و هرچه در این باب سخن داری جواب ده بگو پس محمد
بن حنفیه آغاز تکلم نمود اول حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بعد از آن فرمود من کلام ترا شنیدم خدا خویشی و قرابت ترا ملاحظه
نماید و رحمت خود را برای روح حسین شامل فرماید و خدا مبارک کرداند برای حسین در آنچه بطرف آن متوجه شد که عبارتست
از ثواب پروردگار خود و خلد دائم طویل در جوار رحمت ملک جلیل که پیوسته در محل کرامت خدا در بهشت برین مخلد و
دائمی خواهد شد بتحقیق ما این را دانسته ایم آنچه که عیش ما را ناقص نمود عیش ترا نیز ناقص کردانید و هرچیزیکه از شادی
و اندوه بر تو روح میدهد بما نیز عارض میشود و همچنین اینرا مظنه دارم که تو بنفس خود حاضر جنگ و قتال حسین گشتی
هرآینه رای بهتر و عمل نیکوتر اختیار نمودی و هرآینه از فعل قبیح و عمل شنیع پرهیز کرده در این ساعت خواهش من از تو این
است که گوش من سخنی از تو نرسد در حق برادرم که من آنرا ناخوش دارم زیرا که حسین برادر من و پارهٔ من و مهربان و
فرزند پدر من است هرچند یکه گمان تو اینست که حسین بر تو ستم نمود و دشمن تو بود چنانکه میگوئی یزید پلید
عرض نمود بدرستیکه تو از من بعد از این چیزی نخواهی شنید مگر نیکو و دیگر کلام مکروه از من نمیشنوی ولکن بیا بمن
بیعت نما و آنچه از دین که در ذمهٔ تو دارد ذکر کن تا اینکه آنرا ادا نمایم محمد بن علی فرمود اما بیعت پس بتحقیق بیعت
ترا پیش از این وقت بجا آورده ام اما آنچه از دین من پرسیدی الحمد لله در ذمهٔ من دین نیست بدرستیکه من در هر وقت و زمان
مستغرق نعمت کامله هستم که هرگز شکر آنرا قیام نمیتوانم نمود یزید پلید روی نحس خود را بفرزند نطفهٔ ناپاک خود
خالد کرفت و گفت ای فرزند این پسر عموی تو از مکر و لئامت و بدی و کذب و دروغگوئی بعید است و اگر دیگری بجای او میشد
چنانکه بعض کسانی که میشناسی هرآینه میگفت برمن این قدر و این قدر دین هست تا اینکه اخذ کردن مال ما را غنیمت
نماید باز یزید پلید روی خود را به محمد بن حنفیه کرفت و گفت یا ابا القاسم مرا بیعت کن بیعت نمودی گفت بلی یا
امیر المؤمنین یزید ملعون گفت پس من برای تو امر نمودم که سیصد هزار درهم بدهند و کسی را بفرست که پولها را
قبض نماید چون ارادهٔ برگشتن نمائی ترا نیکوئی خواهیم نمود انشاء الله محمد بن علی فرمود مرا احتیاج باین مال نیست

و بجهت کن

وجهت آن باین دنیا آمده ام یزید پلید گفت تراحرجی وعیبی نیست که این مال اکبری ودر میان کسانی که از اهل بیت
خود دوست داری قسمت نمایی فرمود من قبول نمودم با امیر المؤمنین پس منزلی از منازل خود برای محمد بن علی مقرر نمود
پیوسته هر روز در صبح وشام بمجلس یزید پلید وارد میشد تا اینکه گروهی از اهل مدینه بدیدن یزید پلید وارد
شام شدند واز جملهٔ ایشان منذر بن زبیر وعبد الله بن عمرو بن مغیرهٔ مخزومی وعبد الله بن حنظلة بن ابی عامر انصاری
بودند وچند روز در نزد یزید اقامت نمودند پس یزید لعین بهر یکی از اهل مدینه پنجاه هزار درهم جایزه داد ومنذر
بن زبیر راصد هزار درهم جایزه بخشید چون خواستند که بمدینه برگردند محمد بن حنفیه بنزد یزید لعین رفت
از او رخصت برگشتن ورجوع بمدینه طلب نمودن پلید رخصت برگشتن داد ودویست هزار درهم نیز جایزه
داد واز متاع ولباس وچیزهای دیگر که قیمت آنها پانصد هزار درهم میرسید بعد از آن عرض نمود یا ابا القاسم من در میان
بنی هاشم واهل بیت تو کسی سراغ ندارم که باحکام حلال وحرام از تو داناتر باشد بتحقیق بسیار دوست داشتم که از
من مفارقت نمایی ومرا امر نمایی با چیزیکه در آن حظ ونصیب ورستگاری من میباشد بخدا سوگند دوست ندارم که
نزد من بسوی مدینه برگردی هنگامی که چیزی از اخلاق من مکروه داشته باشی محمد بن علی علیه السلم فرمود اما چیزیکه
از تو نسبت بحسین رخ داد پس آن امریست که دیگر تدارک نمیشود اما حال بدرستی که از آنوقتیکه بنزد تو آمده ام جز
خوبی از تو ندیده ام اگر صفت بدی از تو میدیدم سکوت نمیکردم زیرا که سکوت بر من جایز نیست بایستی ترا از آن
نهی نمایم وخبر میدادم از آنچه بر تو واجب بود در حکم خدا بسبب چیزیکه خداوند تبارک وتعالی اخذ میثاق بر
علما نموده است در خصوص علم ایشان که برای مردم بیان نمایند وانرا پنهان نکنند ومن از تو بر کسانی که در پشت من
هستند از اهل حجاز جز نیکی خبر نخواهم داد الا اینکه ترا از آشامیدن شراب ومسکر نهی میکنم زیرا که شراب مسکر
رجس وخبیث واز عمل شیطانست وسزاوار نیست برای کسیکه متولی امور مردم میشود ومردم مرادر اشکار بخلافت
خویش دعوت نماید ودر منابر دعوی خلافت امت کند مانند دیگران باشد در ارتکاب معاصی پس از خدا بترس ودر نفس خود
وتدارک گناهان گذشتهٔ خود نما والسلم پس یزید از اینجا از محمد بن حنفیه شنید بسیار مسرور وخوشحال گردید وعرض کرد
من قبول نمودم از تو آنچه که بمن امر نمودی بان بسیار دوست دارم که پیوسته نامه برای من بنویسی وهر حاجتیکه بر تو رخ میدهد
از صله واحسان وسایر حوایج اظهار نمایی البته در این باب تقصیر نکن جناب محمد بن حنفیه فرمود انشاء الله چنین خواهم نمود
باتو چنان میشوم که تو از خوش داری پس یزید را وداع نمود بسوی مدینه برگشت وتمام آنمال را در میان اهل بیت خویش
وسایر بنی هاشم وقریش قسمت نمود وهیچکس از بنی هاشم وقریش نماند از مردان وزنان وکودکان وغلامان مگر
اینکه چیزی از آن مال برای او رسید پس محمد بن علی علیه السلم از مدینه بسوی مکه روانه شد ودر آنجا بعزم مجاورت اقامت
نمود وهیچ چیز غیر از صوم وصلوة نمیشناخت وصلی الله علی محمد واله ورضی عنهم ورزقنا شفاعتهم بحوله ومنه وفضله
وکرمه انشاء الله مصنف ره فرموده است علامه ره از بلاذری روایت کرده است که چون جناب امام حسین علیه السلم
کشته شد عبد الله بن عمر بن خطاب نامه بیزید بن معاویه نوشت اما بعد پس بتحقیق محنت ورزیت بزرک شد
ومصیبت عظیم وجلیل گردید ودر اسلام حدث عظیم ومصیبت بزرک واقع شد وهیچ روزی مانند روز حسین
نخواهد شد چون نامهٔ او بیزید پلید رسید در جواب نامهٔ او نوشت اما بعد یا احمق بدرستی که خانه ها آراسته وفرشها
آماده وگسترده وبالشها که بر روی یکدیگر چیده شده بودند آمدیم وداخل شدیم پس بجهت دفع شر دیگران از آنها کارزار
وجنگ نمودیم اگر حق برای ما مختص باشد پس از جهة دفع تعدی دیگران از حق ما مقاتله کردیم واگر حق خلافت برای
ما مختص نباشد ترا دخل نداشت ومختص دیگران بود یعنی بنی هاشم پس پدر تو عمر اول کسی است که این طریقه را جاری
نمود وغصب کرد حق دیگری را در میان مردم سنت کرده است وبر اهل حق ستم وجفا روا داشت وبر صاحبان حق ظلم
وانچه عداوت قهر وغلبه نمود مصنف ره فرموده است در کتاب فتن خبر طویلی از کتاب دلایل الامامه بسند او از سعید بن
مسیب بیرون آورده ام که چون خبر کشته شدن جناب امام حسین علیه السلم بمدینهٔ طیبه رسید وخبر شهادت هجده نفر
از اهل بیت کرام وپنجاه نفر از شیعیان آن امام انام وکشته شدن علی اصغر فرزند شیرخوارهٔ او در دیده شیرخدا به تیر جفا
واسیر شدن دختران رسول خدا صلی الله علیه واله بگوش مردم رسید دشمن رسید عبد الله بن عمر بجهة انکار فعل
قبیح یزید پلید از مدینه بیرون رفت ومردم را بر یزید بهم آشوب وخروش آورد تا اینکه بنزد یزید پلید رسید
وسخنان درشت وسخط وغلیظ بر یزید ملعون گفت پس یزید با او خلوت نمود وطومار بزرک وطویل بیرون

آورد که عمر بخط خود بمعاویه ملعون نوشته بود ودر آن نامه اظهار نموده بود که در دین پدران کافر خود که عبدهٔ
اوثان وعبادت کنندهٔ بتها بودند باقی است واز دین ایشان در باطن برنگشته است واز بت پرستی دست نکشیده
ونوشته بود که محمد مرد ساحری بود که بسحر خود مردم را مغلوب نمود وبر معاویه در آن نامه سفارش ووصیت کرده بود
که اهل بیت محمد را در ظاهر ودر نزد مردم اکرام واحترام نماید ولکن در باطن سعی وجد وجهد نماید که ایشانرا از روی زمین
بردارد وکسی از ایشان در روی زمین زنده نگذارد وچیزهای دیگر نیز نوشته بود که همهٔ آنها دلالت
واضح بر کفر وبر نفاق او داشت چون عبد الله بن عمر نامه وطومار دستخط پدر خود را خواند بگردید ویزید پلید
راضی وخوشنود شد واز شام بسوی مدینه برگشت وبرای مردم اظهار مینمود که یزید محق است ودر آنچه که بعمل آورده است
معذور است خلافی نکرده است مصنف ره فرموده است چه بسیار خوب گفته اند که حسین کشته نشد مگر در روز سقیفه
فلعنة الله علی من اسس اساس الظلم والجور علی اهل بیت النبی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین انتهی

باب بیست وچهارم

در بیان عدد فرزندان آنحضرت ودر بیان مجملی از احوالات اولاد آن برگزیدهٔ خداوند عالمیانست ودر بیان
احوال زنان آن امام انام است ودر ارشاد شیخ بزرگوار شیخ مفید ره مسطور است که برای جناب امام حسین علیه السلم
شش نفر پسر ودختر داشت علی بن الحسین الاکبر کنیهٔ آن بزرگوار ابو محمد بود ومادرش شاه زنان دختر کسری یزدجرد است
علی بن الحسین الاصغر با پدر خود در کنار نهر فرات کشته شد وتفصیل قضیهٔ شهادت آن بزرگوار در سابق گذشت ومادرش
لیلی دختر ابی مرة ابن عروة بن مسعود ثقفی است وجعفر بن الحسین برای آن بزرگوار فرزندی نداشت وبقیه نماند ومادرش
قضاعیه است ووفات جعفر در زمان حیوة پدر بزرگوارش جناب امام حسین علیه السلم شد وعبد الله بن الحسین است با پدر
خود کشته شد هنگامی که صغیر بود وبتیر کمین از شصت کمان یکی از ملاعین رها شد واو در دامن پدرش مذبوح نمود و
ذکر کشته شدنش در سابق گذشت وسکینه دختر حسین ومادرش رباب بود که دختر امرء القیس عدی کلبی معدی است همان
خاتون مکرمه مادر عبد الله بن الحسین است وفاطمه دختر حسین است مادرش ام اسحق دختر طلحة بن عبد الله تیمی است ودر مناقب
مرویست که صاحب کتاب البدع وصاحب کتاب شرح الاخبار ذکر کرده اند که عقب ونسل جناب امام حسین علیه السلم از فرزند خود
علی بن الحسین الاکبر است وآن بزرگوار بعد از پدرش زنده ماند وآن فرزندیکه بشمشیر جفا در بیابان کربلا کشته شد علی الاصغر
است وبر این قول اعتماد نموده ایم زیرا که علی بن الحسین علیهما السلم که باقی ماند ودر کربلا بدرجهٔ شهادت نرسید از جملهٔ
کسانی بود که بسن سی سال رسیده باشند وفرزندش محمد الباقر علیه السلم است که از جملهٔ کسانی بود که در سن پانزده سال
بوده باشد وبرای علی الاصغر المقتول مقدار دوازده سال داشت وطایفهٔ زیدیه گفته اند علی الاصغر در روز جنگ
کربلا در سن هفت سال بود وبعضی از ایشان چهار سال گفته اند بنابراین بر این است یعنی کسانی که در علم انساب
اطلاع دارند باین قول قایل شده اند در کتاب نسب ابن یحیی بن الحسن منقولست که روزی یزید پلید بجناب علی بن
الحسین علیهما السلم عرض نمود چه بسیار تعجب دارم از پدرت حسین که نام پسرانش را علی نامید حضرت فرمود پدرم
پدر بزرگوارش را بسیار دوست میداشت پس بنام شریفش چند دفعه نام گذاشت یعنی نام چند نفر از فرزندانش بنام
پدرش نامید مترجم میگوید قول صاحب مناقب بر اینکه جناب امام محمد باقر علیه السلم در روز جنگ عاشورا بسن
پانزده رسیده بود خالی از اشکال نیست زیرا که آنوقت جهاد بر آنحضرت واجب میشود وترک واجب از امام معصوم
غیر ممکن است مگر اینکه قایل بشویم که مانند پدر بزرگوارش بجهت ناخوشی معذور بوده است ودر این باب خبری
بنظر نرسیده است ظاهر آنست که آنحضرت در آن روز طفل صغیر بوده ومراد زیدیه از علی اصغر مقتول گویا
همان بزرگوار است که به تیر جفا کشته شد وغرض مصنف ره از اینها نقل اقوال است والاغلب این کلمات با
اخبار معتبره واعتبار عقلی نمیسازد والله العالم انتهی در مناقب مذکور است که چون اسیران فارس را مسلمانان
بمدینهٔ طیبه آوردند عمر اراده نمود که زنان آن اسیران را بفروشد ومردان ایشانرا برای عرب خدمتکار نماید
وبه بندگی ایشان بدهد وعازم شد که هر کس از عرب علیل وضعیف وشیخ کبیر است بر مردان فارس بار نماید
در طواف بیت الله به پشت خود بگیرند طواف بدهند یعنی مردان فارس را بمکه بفرستد ودر آنجا بمانند
هر کسیکه از عرب علیل وضعیف وپیر وناتوان باشد از طواف عاجز شود خدمتکاران فارس ایشانرا به
پشت خود بگیرند طواف بدهند جناب امیر مؤمنان فرمود بدرستی جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه واله فرمود

بزرگان هر قومی را گرامی بدارید هر چند یکه در دین با شما مخالف باشند و اینگروه اهل فارس حکما و دانایان و نجبا و بزرگان
هستند و از روی تسالم و صلح بما وارد شده اند و رغبت بدین اسلام نموده اند پس من حق خود را از ایشان در راه خدا
آزاد نمودم مهاجران و انصار چون این سخن را از آن امام ابرار شنیدند عرض کردند ما حق خود را از این اسیران برای تو همه
کردیم حضرت فرمود خداوندا تو شاهد و گواه باش بر اینکه ایشان خود را بمن هبه نمودند و من آنرا قبول نمودم و آزاد کردم عمر گفت
علی بن ابی طالب بر این کار سبقت نمود و عزم مرا در خصوص عجمها نقض نمود و نگذاشت که ایشان را خدمتکار عربها نمایم
گروهی میل کردند که دختران پادشاهان عجم را تزویج نمایند جناب امیر مؤمنان فرمود ما ایشان را مخیر میکنیم و مجبور نمی
سازیم هر کس را خود شان اختیار نمایند تزویج میکنیم بزرگ ایشان اشاره نمود باختیار کردن شهربانویه دختر یزدجرد آن
خاتون مکرمه خود را به پردهٔ عصمت پوشید با او امتناع نمود مترجم میگوید مراد از اکبر ایشان آنکه در عبارت خبر وارد شده
که فاشار اکبرهم الی تخییر شهربانویه مشتبه المقصود است که مراد از وی کیست شاید مراد عمر باشد چنانکه مصنف ره در جلاء
العیون در این باب کلامی فرموده است که مؤید این مقال است که جناب امام محمد باقر علیه السلم فرموده است که چون دختر یزدجرد
بن شهریار آخر پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه بتماشای جمال او بیرون آمدند و
مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند مانع شد و گفت سیاه باد روی هرمز که تو
دست بفرزند او دراز میکنی عمر چون زبان او را نفهمید و گفت این کبر زاده مرا دشنام میدهد و خواست که او را آزار نماید
حضرت امیر علیه السلم فرمود سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است و شاید مراد بن رکتر بن اسرای فارس شود که بجهت
احترام جناب شهربانو اشاره نمود که اول او را مخیر نماید والله العالم انتهی بر گشتیم بترجمهٔ آخر روایت پس یکی از
اهل مسجد گفت ای کریمهٔ قوم خود و شریفهٔ ایشان کدام کس را اختیار میکنی از خاطبان و طالبان خود آیا تو بشوهر
راضی نیستی این بانوی مکرمه ساکت شد جواب نفرمود حضرت امیر علیه السلم فرمود بتحقیق راضی گردید بشوهر هنوز اختیار
باقیست که کدام کس را اختیار نماید سکوتش بمنزلهٔ اقرار است باز سخن را در تخییر شوهر و تزویج اعاده کردند فرمود نیستم
من از جمله کسانی که از نور ساطع و شهاب لامع که عبارتست از حسین عدول نمایند و دیگری را اختیار کنند اگر من مختر
باشم یعنی اگر اختیار در دست من باشد از نور ساطع درخشندهٔ آفتاب عالمتاب فلک امامت و شهاب ثاقب لامع میدان
مبارزت و شجاعت جناب امام حسین علیه السلم عدول نمیکنم و تزویج غیر او را اختیار نمینمایم جناب امیر مؤمنان علیه السلم
فرمود کدام کس را اختیار میکنی که وکیل و ولی تو شود عرض نمود تو ولی و وکیل من هستی پس جناب امیر مؤمنان علیه السلم
حذیفة بن الیمان را امر نمود که خطبه بخواند پس حذیفه خطبهٔ نکاح را خواند او را بفرزند عزیز خود تزویج نمود
ابن کلبی روایت کرده است که جناب امیر مؤمنان علیه السلم حریث بن جابر حنفی را بجانبی از بلاد مشرق والی و حاکم نمود حریث
دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری را بخدمت آنحضرت فرستاد حضرت او را بفرزندش جناب امام حسین علیه السلم
عطا فرمود و جناب علی بن الحسین علیه السلم از آن خاتون مکرمه متولد شد دیگری گفته است که حریث مذکور دو نفر
دختر یزدجرد را بخدمت جناب امیر مؤمنان علیه السلم فرستاد یکی را از آن دختران بفرزندش حسین علیه السلم عطا
فرمود جناب علی بن الحسین علیه السلم از او متولد شد خواهر او را که دیگری بود برای محمد بن ابی بکر عطا فرمود قاسم بن
محمد از او متولد شد پس قاسم و سید سجاد علیه السلم با هم خاله زاده میشوند در مناقب مذکور است که فرزندان
آنحضرت علی الاکبر الشهید است مادرش برة دختر عروة بن مسعود است که از قبیلهٔ ثقیف است و علی الامام است
که علی الاوسط و علی الاصغر و آن دو بزرگوار یعنی الامام و علی الاصغر از شهربانویه است و محمد و عبدالله الشهید
از ام رباب دختر زن حسن هستند و جعفر و مادرش قضاعیه باشد و دخترانش سکینه مادرش رباب دختر امرء القیس
کلبی است و فاطمه مادرش ام اسحق دختر طلحة بن عبدالله است و زینب است و عقب و نسل جناب امام حسین علیه السلم
از یک پسر واحد باید او باقی ماند که عبارتست از جناب امام زین العابدین علیه السلم و بعد از آن حضرت همان فرزندش
جناب امام زین العابدین علیه السلم و دو نفر دختر زنده مانده بودند و باب این روایت و طریقش رشید هجر باست
در کشف الغمه مرویست که کمال الدین بن طلحه گفته است که اولاد آنحضرت از پسر و دختر و ذکور و اناث ده نفر
بودند شش نفر ایشان ذکور و پسر بودند علی الاکبر و علی الاوسط و آن بزرگوار سید العابدین است و علی
الاصغر و محمد و عبدالله و جعفر است و اما علی الاکبر در پیش روی پدر بزرگوارش با گروه اشرار مشغول کارزار
گردید تا اینکه بدرجهٔ شهادت رسید و اما علی الاصغر پس تیری آمد هنگامی که آن مظلوم طفل صغیر بود

بگلوی مبارکش رسید بضرب همان تیر کشته شد و بعضی گفته است که عبدالله نیز با آنحضرت بدرجهٔ شهادت رسید و اما
دختران آنحضرت پس چهار نفر بودند زینب و سکینه و فاطمه این قول مشهور است و بعضی گفته است که برای جناب امام حسین علیه السلم
چهار نفر پسر و دو نفر دختر داشت و اول اشهر است و ذکر دائم مخلد و بنای محکم مزین مفروش منضد از میان فرزندانش مختص
بعلی اوسط که عبارتست از جناب سید سجاد علیه السلم باشد از باقی فرزندان آنحضرت را عقب نماند آخر کلام صاحب کشف الغمه
اینست که میگویم اولاد آنحضرت را کمال الدین بمقام شماره در آورد بعض ایشان را ذکر نمود و بعض دیگر را ترک کرد مترجم می
گوید محتمل است که مراد صاحب کشف الغمه از ترک بعضی ترک یکی از دختران آنحضرت باشد که نامش نفرموده گویا شد چهار
چهارمی را ترک کرد و غیر از این احتمال نیز در کلام هست ذکر وی باعث طول است انتهی ابن الخشاب گفته است که شش پسر و سه
نفر دختر برای آنحضرت داشت علی الاکبر الشهید با پدر بزرگوارش در جنگ عاشورا و علی الامام سید عابدان علیه السلم و
علی الاصغر و محمد و عبدالله الشهید با پدر خود و جعفر و زینب و سکینه و فاطمه و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر جنابذی
گفته است که اولاد حسین بن علی علیهما السلم شش نفر است چهار نفر ایشان پسر و دو نفر دیگر دختر بود علی الاکبر با پدر خود
بدرجهٔ شهادت رسید و علی الاصغر و جعفر و عبدالله و سکینه و فاطمه و گفته است نسل آنحضرت از فرزندش علی الاصغر است
و مادرش ام ولد است و افضل اهل زمان خودش بود زهری گفته است هیچ هاشمی را بهتر و افضل از او ندیدم مصنف ره
فرموده است بتحقیق حافظ بذکر علی زین العابدین علیه السلم اخلال نموده زیرا که آنجناب را بقول خود نسل حسین از علی اصغر
ثابت نموده پس در این روایت علی اصغر مشهور سقط شده و از قلم حافظ افتاده است صحیح معتبر اینست که علی نام از اولاد
آنحضرت سه نفر بودند چنانکه کمال الدین ذکر نمود و جناب زین العابدین علی الاوسط است و تفاوت میان قول کمال الدین
و حافظ چهار است مترجم میگوید دور نیست تا اینجا عبارات صاحب کشف الغمه بشود مصنف ره در کتاب جلاء العیون
از میان این اقوال مختلفه قول شیخ مفید را ترجیح داده است چنانکه در اول این باب گذشت والله الموفق الهادی الی سبیل
و نجاة انتهی

باب بیست و پنجم

در بیان احوال مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی است و در بیان آنچیزها است که بدست آن بزرگوار و سایر دوستان او جاری شد
از قتل و غارت قاتلان فرزند عزیز احمد مختار و نور دیدهٔ حیدر کرار و میوهٔ دل فاطمهٔ زهرا مادر ائمهٔ ابرار است هم
مترجم میگوید مصنف ره در این باب اول مختار خود را در تعظیم آن بزرگوار بروایات علما اخیار نوشته است بعد از
اتمام مختار خود بجهت کثرت دلشادی شیعیان ابرار و بسیاری خوشحالی دوستان ائمهٔ اطهار رسالهٔ شرح الثار که از مصنفات
شیخ بزرگوار شیخ ابن نماست از اول تا آخر بعبارات و لفظ آن رساله نقل کرده است مترجم حقیر با این اسلوب و طرز
مصنف ره روایات این باب را ترجمه مینمایم و در ضمن دو فصل اتمام میکنم فصل اول در ذکر قول مختار مصنف رحمه الله
است که تا آخر کلامش بترتیب و نظم کلام آن بزرگوار ترجمه مینمایم فصل دویم در شرح و بیان رسالهٔ شرح الثار شیخ بزرگوار
شیخ ابن نماست **فصل** در ترجمهٔ روایات خود مصنف ره است در امالی شیخ طوسی بسند معتبر از منهال بن عمرو
مرویست که در هنگام برگشتن خود از زیارت بیت الله الحرام در مدینهٔ منوره وارد خدمت مولای خود جناب علی بن الحسین
علیهما السلم شدم از من پرسید یا منهال حرملة بن کاهل اسدی چه میکند عرض نمودم من او را در کوفه زنده گذاشتم آنحضرت دست
مبارک معجز نمای مشکل گشای خود را بدرگاه قاضی الحاجات خداوند منتقم قهار برداشت عرض نمود خداوندا حرارت آهن را
بر او بچشان خداوندا حرارت و گرمی آهن را بر او بچشان خداوندا حرارت آتش را بر او بچشان منهال میگوید پس آنحضرت را
وداع نمودم بسوی کوفه برگشتم هنگامی که مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی در کوفه ظهور نموده بود و آن بزرگوار با من صداقت و
دوستی داشت چند روز در منزل خود اقامت نمودم و بیرون نیامدم تا اینکه مردم از دیدن من فارغ شدند آمد
شد دوستان و آشنایان از خانهٔ من بریده و منقطع گردید پس باسب خود سوار گشتم برای دیدن و تهنیت مختار بیرون
آمدم چون بخدمت آن بزرگوار رسیدم چون نظرش بر من افتاد فرمود یا منهال در این ایام ولایت و حکومت ما به
دیدن ما نیامدی و ما را تهنیت و مبارک بادی نگفتی و با ما در این کار خیر و عمل نیکو شراکت ننمودی گفتم من در مکهٔ معظمه
بودم در این چند روز آمدم ام حال که از آمد و شد مردم فراغت حاصل نمودم بخدمت تو آمدم پس بجانب کناسهٔ کوفه
روانه شد و من نیز بمصاحبت آن بزرگوار راه میرفتم تا اینکه بکناسهٔ کوفه رسید و جلو اسب خود را کشید در
آنجا ایستاد مانند ایستادن کسیکه انتظار چیزی بکشد و مکان حرملة بن کاهل حرامزاده را برای آن بزرگوار نشان
داده بودند جمعی از یاوران کرام خود ببر آن ملعون فرستاده بود چندان نگذشت دیدم گروهی بسرعت تمام می آیند

وگروهی شدت و سختی میکنند و یکی را کشان کشان میاوردند چون نزدیک آمدند صدا زدند البشارة ایها الامیر اینکه
حرملة بن کاهل اسدی دستگیر شده میاوردند چندان نگذشت ناگاه آن ملعون را با کمال ذلت و خواری آوردند چون نظر
آن بزرگوار بران کافر بدکردار افتاد فرمود حمد و ثنا سزاوار خداوند کاریست که چنگال امرا بتو بند نمود و ترا قدرت
و توانائی یافتم بعد از آن فرمود الجزار الجزار یعنی جلاد جلاد همان ساعت قصابی حاضر نمودند فرمود دو دست
این ملعون را قطع نما چون دو دست آن حرامزاده را برید بعد از آن مختار فرمود دو پای نحس او را قطع کن چون دو پای
نحس نجسش را از بدن کثیف آن دشمن خدا جدا نمودند آن بزرگوار فرمود النار النار یعنی آتش حاضر بکنید آتش حاضر ساختند
همان ساعت آتش و دسته‌های نی حاضر کردند پس آنها را آتش زدند مانند آتش دوزخ زبانه و شعله کشید و بدن نحس و نجس
آنکافر عنید را بمیان آتش شعله ور افروخته انداختند چون اینها را مشاهده کردم از روی تعجب گفتم سبحان الله آن بزرگوار
برای من فرمود یا منهال بلکه تسبیح هم خوب است لکن در اینجا در چه خصوص و امر عجیب تعجب کردی و سبحان الله
گفتی گفتم ایها الامیر در این سفر خود هنگامیکه از مکهٔ معظمه برگشتم بخدمت جناب علی بن الحسین مشرف شدم فرمود
یا منهال حرملة بن کاهل اسدی چکار میکند گفتم در کوفه زنده گذاشتم دو دست مبارک خود را بسوی آسمان برداشت
و گفت اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار چون مختار بزرگوار این سخن را از من شنید فرمود
آیا این کلام را از جناب علی بن الحسین علیهما السلام شنیدی عرض نمودم بخدا سوگند این را از آنحضرت بگوش خود شنیدم
که چنین بخود دعا نمود پس از اسب خود فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و سجود خود بسیار طول داد سر خود را از سجده
برداشت و بر اسب خود سوار شد هنگامیکه حرملهٔ ملعون در آتش سوخته بود و من نیز باسب خود سوار گشتم و روانه
کوفه شدیم چون بدر خانهٔ خود رسیدم بآن بزرگوار عرض کردم ایها الامیر اگر مصلحت میدانی و رای شما علاقه
بگیرد که مرا بقدوم میمنت لزوم خود مشرف نمائی و مرا مکرم سازی و در منزل من نزول اجلال فرمائی و از طعام
من میل نمائی بسیار در میان مردم سرافراز و سربلند میکنی فرمود یا منهال عجب است از تو که مرا خبر میدهی که جناب
علی بن الحسین علیهما السلام بچهار چیز دعا نمود و دعای آن بزرگوار را خداوند عالمیان بدست من مستجاب فرمود
با وجود این مرا بطعام خوردن تکلیف مینمائی امروز روز روزه و شکر خداست که مرا موفق نمود بر آنچه که در خصوص
حرمله بجا آوردم و آن حرامزاده همان ملعونست که سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام را بسر نیزهٔ خود برداشته بود در
کتاب مذکور بسند خود از مدائنی از مشایخ خود روایت کرده است که مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی در کوفه در شب چهار
شنبه چهاردهم شب یکی از ماه ربیع الآخر مانده در سال شصت و ششم هجرت نبویه علی هاجرها الف سلام و تحیة ظهور
نمود مردم کوفه آن بزرگوار را بیعت کردند باین قرار که کتاب خدا و سنت و شریعت جناب رسول مصطفی را صلی
الله علیه و آله عمل نماید و طلب خون جناب مظلوم کربلا و اهل بیت کرام آن امام سعید بکند و بداد ضعفا و مظلومان
برسد یکی از شعراء این مضمون شعری گفته است و جواهر درخشندهٔ این مطلب برشتهٔ شعر و نظم منتظم نموده است

و لما دعا المختار جئنا لنصره   علی الخیل تردی من کمیت و اشقرا
دعا یا لثارات الحسین فاقبلت   تعادی بفرسان الصباح لثارا

تردی فعل مضارع ردی بروزن رمی است معنای آن تند رفتن اسبست
بنحویکه راه رفتن باشد میان دویدن و آهسته رفتن آنست که خود را اسب از غایت تندی در راه رفتن به
قسمیکه اثر دویدن نمایان باشد کمیت بروزن زبیر اسب سرخ رنگ مایل بسیاهی است و اشقر بروزن احمر اسب سرخ رنگ
خالص که مایل بسیاهی نبوده باشد لام لثارات بجهة استغاثه است ثارات جمع ثار بفتح ثاء مثلثه و سکون همزه
بمعنای خون و بمعنای قاتل است و در اصل تقدیر و تفسیر این کلام دو وجه ذکر کرده اند اولی تقدیر مضاف است
یعنی یا اهل ثارات الحسین یکسانیکه طلب خون آنحضرت مینمایند دویمی تقریع و تقطیع قاتلان و اعلام آن
کافران که بر انتقام کشیدن دوستان خاندان نبوة آماده و مهیا باشند و ترغیب و تحریص است بر اخذ انتقام
و داد آنحضرت از ستمکاران و قاتلان تعادی فعل مضارع است از عدا که بمعنای دویدن و سرعت کردن با معنای
بی شکاری در پی رفتن است در بعض نسخها صباح بروزن سحاب با باء موحده بمعنای بامداد است چون کسیکه
بقتل و غارت گروهی اراده داشته باشد بامداد پی وی میرود بنابراین جایز است که فرسان بسوی وی مضاف
بوده باشد یا اضافه در میان نبود و صباح منصوب است بظرفیه و در نسخهٔ صیاح بروزن کتاب با یاء
مثناة تحتانیه فرسان الصیاح کنایه است از شجاعان غضبناک که از شدت خشم و غضب صیحه و فریاد بکشند

بعض

یعنی چون مختار بزرگوار مارا به بیعت و نصرت خود خواند سوار اسبان تند رو و سرخ رنگ شده بجهت نصرت و یاری آن بزرگوار
بیرون آمدیم و گروه مؤمنان ندا نمود یا لطالب خون جناب امام حسین علیه السلم پس بجهت اجابت این ندا خیل اسبها از هر طرف
بسرعت تمام هجوم آور شدند بمبارزان خشمناک که طلب خون آنحضرت را از قاتلانش بکنند چون مؤمنان و محبان خاندان
سید عالمیان بسر آن بزرگوار جمع شدند بقتال عبد الله ابن مطیع که از جانب عبد الله بن زبیر لعین بکوفه والی و حاکم
بود حرکت نمود در اول ملاقات او را با اصحابش مغلوب نموده رو بهزیمت گذاشتند و از کوفه بیرون رفتند تا ماه
محرم اول سال شصت و هفتم هجرت در شهر کوفه اقامت نمود بعد از آن عازم شد که لشکرها بجانب پسر زیاد حرام
زاده بفرستد و آنکافر ملحد در آن ایام در سرزمین جزیره بود بچاکران خود دو نفر را بزرگ نمود یکی ابو عبد الله
الجدلی و دیگری ابو عمرهٔ کیسان مولای زین عرینه بودند جناب ابرهیم ابن اشتر را امر نمود که بکارزار پسر زیاد بد بنیاد
آماده و مهیا گردد و آن بزرگوار را بلشکر ظفر اثر امیر نمود جناب ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از سال شصت
و هفتم با دو هزار نفر از مذحج و قبیلهٔ اسد و دو هزار از تمیم و همدان و هزار و پانصد نفر از قبایل مدینه و هزار
و پانصد کس از کنده و ربیعه و دو هزار از قبیلهٔ حمرا بیرون رفتند بعضی گفته است که لشکر ابرهیم چهار هزار
نفر از قبایل مذکوره و هشت هزار نفر از قبیلهٔ حمرا بود مختار بزرگوار بمشایعت جناب ابرهیم اشتر پیاده بیرون رفت
خدا مرو را رحمت نماید جناب ابرهیم بآن بزرگوار گفت سوار اسب خود باش خدا ترا رحمت کند مختار فرمود از
خدا در گامهائیکه در مشایعت تو بر میدارم طلب اجر و ثواب کنم و میخواهم که ثواب من در مشایعت تو زیاده شود و
دوست دارم که قدمهای من در نصرت آل محمد صلی الله علیه و آله غبار آلود باشد پس جناب ابرهیم را وداع نموده بسوی
کوفه برگشت ابراهیم با لشکر خود روانهٔ قتال آنکافر بدفعال شد تا اینکه بمداین رسید و از آنجا کوچ نموده باراده
قتال پسر زیاد حرامزاده بیرون رفت چون بمختار خبر رسید که ابراهیم از مداین کوچ نمود از کوفه بیرون آمده وارد
مداین گردید چون ابراهیم با لشکر خود در موصل بکنار نهر خازر رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود پسر زیاد ملعون
چون از توجه لشکر و رسیدن ایشان آگاهی یافت لشکر شقاوت اثر خود را برداشته بسوی لشکر عراق متوجه گردید تا
اینکه در چهار فرسخی لشکر ظفر میمنت و نصرت اثر جناب ابراهیم ابن الاشتر رسید و از آنجا کوچ نموده مقابل لشکر عراق و
منزلگاه ساخت ابرهیم لشکر خود را بتحریص قتال و ترغیب جدال لشکر آن خسران مآل نمود و فرمود ای اهل حق
یاوران دین خدا این ملعون پسر زیاد کشندهٔ جناب امام حسین پسر علی مرتضی و اهل بیت کرام اوست بتحقیق با خویش و لشکر
خود که لشکر شیطانست به برابر شما آمده است پس در کارزار این نابکار قدم همت را ثابت بدارید و با نیت درست و صبر
نیکو با این لشکر اشرار مشغول کارزار شوید شاید خداوند عالمیان اینکافر عنید را بدست شما انتقام بکشد و اندوه
سینه‌های شما را بکشتن این نابکار تسلی کرامت فرماید پس آن دو لشکر بعزم قتال بجوش و خروش آمده لشکر عراق صدا
میکردند یا اهل ثارات الحسین پس آن لشکر نصرت اسبها را بجولان آوردند و مشغول کارزار گروه اشرار شدند تا اینکه
ضعف و انکسار در میان لشکر ابراهیم ظاهر شد و نزدیک بود که لشکر منهزم شوند پس ابراهیم ایشان را بانگ زد که ای
یاوران خدا در جهاد گروه اشقیا صبر و تحمل نمائید پس یکدیگر را جرأت میدادند و تحریص قتال میکردند و باز به
سوی قتال کافران برگشتند عبد الله بن بشار بن ابی عقب دئلی برای ایشان گفت مرا خلیل خود جناب امیر مؤمنان علیه السلم
خبر داد که بدرستیکه ما در کنار نهریکه آنرا خاذر میگویند با لشکر شقاوت اثر شام ملاقات خواهیم نمود و در اول مرتبه ما را
شکست میدهند حتی اینکه میگوییم که گویا قیامت است و نصرت با لشکر شام است بعد از آن باز در جهاد ایشان ثبات
قدم را پیشه میگیریم و برایشان هجوم آور میشویم امیر ایشان را میکشیم پس بشارت باد بشما و دل خود را خوش دارید و در
قتال ایشان صبر کنید بدرستیکه شما بر ایشان غالب و قاهر خواهید شد پس فرزند رشید اشتر مانند شیر خشمناک دلاور
بمیمنهٔ لشکر شام حمله نمود و میمنهٔ ایشان را بقلب و قلب لشکر را به میسره رسانده تزلزل بر ارکان لشکر کافران افکند سرهای
مبارزان بدکردار را بشمشیر آبدار شرربار مانند قطرات ابر نوبهار بر زمین میریخت و از کشته‌ها پشته‌ها ترتیب میداد در
اندک زمانی لشکر اهل عراق بدو صف لشکر کافران شکست دادند و بگرد ایشان سوار شده پیوسته ایشان را
میکشتند تا اینکه رو بهزیمت نهادند و چون آتش جنگ فرو نشست و گرد کارزار رو بانجلا گذاشت ناگاه
دیدند که پسر زیاد حرامزاده بخاک مذلت و ضلالت افتاده با جمع دیگر از بزرگان لشکر کافران جان
بمالک نیران سپرده اند که از جملهٔ کشتگان کافران حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و ابن حوشب غالب

بالاهلی و عبد الله بن یاسر سلمی و ابو الاشرس که والی خراسان و سایر اعیان و بزرگان لشکر آن کافر عنید بخاک هلاکت افکنده بودند غالب این ملاعین بلکه همهٔ ایشان از کشندگان سید ابرار و فرزند عزیز احمد مختار بودند خداوند عالمیان ایشان را لعنت کند و عذاب ایشان را شدید نماید جناب ابراهیم بلشکر میمنت اثر خود فرمود بعد از شکست خوردن لشکر اشرار گروهی از ایشان دیدم که در جنگ و قتال صبر و تحمل را پیشهٔ خود نموده پیوسته جنگ تمام نمایند و دست از کارزار بر نمیدارند پس من بر ایشان حمله کردم و مرد دیگر که سوار استر سفید رنگ با گروه دیگر و شوکت تمام و جرأت و جلادت رو بسوی من نهاد و دلیرانه بمن حمله نمود و مردم را ترغیب و تحریص قتال میکرد و هیچکس نزدیک او نمیرفت مگر اینکه او را میکشت برابر من نزدیک شد شمشیری بر دست نحس او زدم از بدن نجسش جدا شد و از بالای استر خود غلطیده بکنار نهر افتاد و دو دست آن ملعون را جدا کردم و سست نمودم و در دو پای او دو زخم داشت پس دو پای او را نیز قطع نمودم پس بوی مشک بمشام من رسید و گمان دارم که همان کس پسر زیاد حرامزاده باشد که من او را کشتم پس او را در آنجا طلب نمائید پس مردی از لشکر ابراهیم برخاست بآنجا رفت که ابراهیم نشان داده بود روانه شد و در میان کشتگان لشکر اشرار گردید همان ملعون را یافته و چکمهها و زره او را بیرون آورد در دست تأمل نمود دید که آن ملعون پسر زیاد حرامزاده است چنانکه ابراهیم وصف کرده بود بآن قرار یافت پس سر نحسش را از بدن نجس آن کافر عنید جدا نموده بنزد ابراهیم آورد پس آتش افروختند بدن آن بدترین کافران را میان آتش افکندند و تمام شب در بالای جسد او آتش افروختند همراه آن ملعون که غلام زیاد بدبنیاد بود بحالت خواری و ذلت آقای کافر خود نگاه نمود و بپای او را دوست میداشت و دید که جسد نحس آن را در میان آتش میسوزانند و پیهٔ بدنش آب شده جاری میشود سوگند یاد نمود که دیگر هرگز قدری که زنده باشد چربی نخورد چون تاریکی شب ظلمانی پردهٔ تیرگی خود را از روشنی صبح صادق چید و آفتاب عالمتاب از افق مشرق بیرون آورد هر چه از اموال و اسباب و سلاح لشکر مخالفان داشتند در یکجا جمع نمودند و آن هزیمت کنندگان لشکر اشرار غلام ناپاک پسر زیاد حرامزاده بشام شوم گریخت و بنزد عبد الملک ابن مروان رفت و هزیمت لشکر را بآن پسر حرامزاده رسانید پرسید چند روز است از پسر زیاد مفارقت نمودهٔ و از او چه خبر داری گفت چون لشکر از هر طرف به یکدیگر حمله نمودند و اسبهای خود را بجولان آوردند پسر زیاد قدم بمیدان نگذاشت و پیش رفته مشغول کارزار شد بمن گفت کوزهٔ آبی بنزد من بیاور چون آوردم آن را گرفت و قدری از آب کوزه آشامید و باقی آب را به زره و جسد خود و پیشانی اسب خود پاشید پس بانگ بر اسب خود زد و آن را داخل آتش کارزار نمود این آخر دیدن و عهد منست بر او پس جناب ابراهیم فرزند رشید بزرگوار مالک اشتر سرهای سرکردگان لشکر شقاوت اثر را از بدنها جدا نموده با سر نحس پسر زیاد حرامزاده نزد مختار بزرگوار فرستاد پس سرها را نزد مختار آوردند هنگامی که غذا میل میفرمود در پیش روی آن بزرگوار بر زمین ریختند فرمود حمد و شکر خداوند عالمیان را سزاست که پروردگار عالمیانست در برابر اینکه سر نحس پسر زیاد را در پیش روی من گذاشتند هنگامی که من غذا میخوردم چنانکه سر انور جناب امام حسین بن علی علیهما السلام را بنزد این ملعون آوردند در آن حالت که غذا میخورد ناگاه ماری پیدا گردید در میان سرهای آن کافران داخل شده از یکی بیکی میگذشت تا اینکه بسر نحس پسر زیاد لعین رسید از بینی نحس آن ملعون داخل شده از گوش نحس او بیرون آمد و از گوش او داخل شده از بینی نجسش بیرون آمد مختار بزرگوار چون از غذا خوردن فارغ گردید از جای خود برخاست بنعل پای خود بسر آن ملعون زد بعد از آن نعل خود را بغلام خویش داد و فرمود این را ببر بشوی که بسر نحس کافر ملاقات نمود پس مختار از عمد این بکوفه برگشت سر نحس پسر زیاد و سر حصین بن نمیر و سر شرحبیل بن ذی الکلاع را بمصاحبت عبد الرحمن ابن ابی عمیر ثقفی و عبد الله بن شداد الجشمی و سایب ابن مالک اشعری بخدمت جناب محمد بن حنفیه فرستاد که در آن ایام در مکهٔ معظمه بود و جناب علی بن الحسین علیهما السلام در آن ایام بعزم زیارت بیت الله بمکهٔ معظمه تشریف آورده بود و مختار نامهٔ بر این مضمون نوشت اما بعد بدرستی که من انصار و شیعیان ترا بسوی قتال دشمن بداندیش تو فرستادم که خون برادر شهید مظلوم ترا از آن کافر عنید بگیرند و طلب نمایند پس ایشان با کمال شوق و همت بجهت خوشنودی خدا و طلب اجر و ثواب در حالتی که سینههای آن مؤمنان پاک طینت نیکو سیرت از کینه و عداوت آن کافران پر شده بودند و لبهای ایشان تشنه بود آنکه آن ملعون اند و هنگامی که از کوفه بسوی آن لعین بیرون رفتند در نزدیکی نصیبین با آن ملاعین ملاقات کردند پس خداوند عالمیان برای شیعیان نصرت و ظفر کرامت فرمود پروردگار عباد سرکشان اهل عناد را بدست ایشان کشت حمد و سپاس مر خدا را سزاست که خون شما را از دشمنان شما

طلب نمود و از ایشان انتقام کشید و بزرگان دشمنان شما را با ذلت و خواری در دست دوستان شما کشت و ایشان را بدریاها و دیار و رود و دریا و بیابان بخاک مذلت هلاکت افکند بسبب گرفتار و کشته شدن دشمنان اندوه دلهای محبان اهل بیت و زنگ غصه و اندوه را از آینهٔ دل ایشان بصیقل ذلت و خواری دشمنان شما زدود و غیظ و خشم قلوب ایشان را از اینست و نابود نمود پس رسولان خجسته خصال نامه را گرفته سرهای بزرگان دشمنان با سر نحس پسر زیاد ملعون در مکهٔ معظمه بخدمت جناب محمد بن حنفیه رسانیدند پس سر نحس پسر زیاد را بخدمت سرور سعادت جناب سید سجاد علیه السلام فرستاد در حالتی که آنحضرت غذا میل میفرمود آنجناب فرمود مرا بمجلس پسر زیاد داخل نمودند هنگامی که غذا میخورد و سر انور پدر بزرگوارم در پیش روی او گذاشته بودند بلکه از خدا عرض نمودم خداوندا آنقدر مرا زنده بدار و نمیران تا اینکه سر پسر زیاد را بمن بنمائی هنگامی که مشغول طعام خوردن بوده باشم حمد و ثنا مینمایم خداوند عالمیان را که دعای مرا بدرجهٔ اجابت رسانید پس امر نمود سر آن ملعون را به بیرون انداختند پس سر نحس آن ملعون را بنزد عبد الله ابن زبیر بردند و پسر زبیر آن را بسر چوبی نصب نمود پس باد تند وزید آن سر نحس را حرکت داد بر زمین افتاد ماری از زیر پردهها بیرون آمد از بینی آن ملعون گرفت باز بچوبی نصب کردند و نیز باد آن را حرکت داد بر زمین افتاد همان مار بیرون آمد بر بینی آن ملعون چسبید و این کار را سه مرتبه چنین کردند آخر آن را بردند به بعض کوهها و درههای مکه افکندند و پیوسته از مختار بزرگوار التماس امان عمر بن سعد کافر بی ایمان میکردند بناچاری او را باین شرط امان داد که باید از کوفه بیرون نرود اگر از کوفه خارج شد خون او مباح و هدر است باید ریخته شود روزی مردی بنزد آن حرامزاده خسران مآل آمد و گفت امروز از مختار شنیدم که بخدا سوگند یاد نمود که مردی را باید بکشد گفت بخدا سوگند جز ترا گمان ندارم که ظاهرا در نظر من مقصودش تو بودی چون آن ملعون زنازاده این سخن را شنید مضطرب گشته از خانهٔ خود بیرون آمده بعزم گریز از کوفه بیرون آمد و روانه شد تا اینکه بحمام رسید نام موضعی است در بیرون کوفه چند نفر را و گفتند گمان میکنی که این مطلب بر مختار پنهان میماند پس همان ساعت برگشت و بخانهٔ خود داخل شد راوی این خبر میگوید فردا چون روز روشن ظاهر گردید من بخدمت مختار رفتم هیثم بن الاسود نیز آمد در نزد مختار نشسته ناگاه حفص بن عمر بن سعد حرامزاده اندر در آمد و در جایی نشست بجناب مختار بزرگوار عرض نمود ابو الحفص میگوید یعنی پدر ملعونش چه شد آن امانی که میان ما و او قرار شده بود مختار فرمود بنشین پس حفص نشست مختار ابو عمره را گفت پیش خود طلبید ناگاه دیدم مردی کوته قد و قصیر القامه رسید که غرق آهن و در میان سلاح آهنی غوطه ور گشته پس مختار بگوش ابو عمره پنهانی چیزی گفت و دو نفر دیگر را پیش خود طلبید با ایشان فرمود بمصاحبت ابو عمره هر جا که رود بروید راوی میگوید بخدا سوگند من گمان نداشتم که ابو عمره هنوز بخانهٔ عمر بن سعد رسیده باشد ناگاه دیدم سر نحس عمر بن سعد را در پیش مختار حاضر نمود که رفتن و آمدنش چندان طول نکشید مختار بزرگوار به پسر عمر حرامزاده حفص را فرمود این سر را میشناسی حفص چون سر نحس پدر را نگاه نمود گفت انا لله و انا الیه راجعون مختار بابو عمره فرمود این ملعون را به پدرش لاحق کن همانساعت ابو عمره در دوزخ آن ملعون را و حفص خبیث را به پدرش رسانید و بقتل آورد مختار رحمه الله فرمود عمر بعوض جناب امام حسین و حفص بعوض جناب علی بن الحسین علیهما السلام حاشا که خون این دو لعین با خون آن دو بزرگوار برابری نماید راوی میگوید چون مختار پسر زیاد را کشت و جمیع اهل کوفه و بزرگان اهل شقاوت بترسیدند و همه افتاد سلطنت مختار محکم شد و اشراف و اعیان مملکت گردن شکستگی بطاعت او گذاشتند روزی فرمود طعام خوشگوار و آب شیرین و صاف بر من گوارا نمیشوند مگر اینکه قاتلان جناب امام حسین علیه السلام و کشندگان اهل بیت کرام و یاوران آن ~~سید مظلوم را~~ بکشم و یکی را از آن ملاعین در روی زمین زنده نگذارم و هر کسیکه بکشتن آن حضرت اعانت کرده باشد روی زمین را از لوث وجود آن ناکسان پاک نمایم و مقتضای دین و مذهب من این نیست که احدی از ایشان را باقی و زنده بگذارم و گفت مرا اخبار و اعلام نمائید هر کسیکه در خون آنحضرت و اهل بیت کرامش شریک شده باشد برای من نشان بدهید پیوسته از قاتلان آنحضرت یکنفر و دو نفر میآوردند و میگفتند که اینمرد از قاتلان آنحضرت و میگفتند اینمرد از اعانت کنندگان بکشتن آن بزرگوار پس همهٔ ایشان را میکشت و خبر آوردند که شمر ذی الجوشن حرامزاده در هنگام غارت خیام اهل بیت رسالت شتر آنحضرت را غارت نموده بکوفه آورد و آن را نحر کرده گوشت آن را قسمت نمود مختار فرمود که آنخانهها را تفحص نمائید هر خانهٔ که از گوشت وی چیزی داخل شده است بمن خبر بدهید پس سراغ نموده آنخانهها را پیدا کردند و معلوم نمودند بمختار خبر دادند پس جمعی را مامور نموده اهل آنخانهها که چیزی از گوشت آن گرفته بودند همهٔ ایشان را کشتند و خانههای ایشان را در کوفه

خوار نمود و عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیثم بدائی که از قبیله کنده بود و حمل بن مالک محاربی ملاعین را گرفته نزد
آن بزرگوار آوردند فرمود ای دشمنان خدا کجاست حسین بن علی علیهما السلام آن ملاعین گفتند ما را بکراهت و اکراه بجنگ او
بردند فرمود آیا بشما چه میشد که اگر بجرعه آبی برای آنحضرت منت میگذاشتید و آتش حرارت دل آنحضرت را بسر کشیدن آب
خاموش میکردید و خطاب عتاب آمیز مر آن خبیث مالک بدائی حرامزاده نمود و فرمود توئی که لباس کلاه آنحضرت را غارت
نمودی خدا ترا لعنت کند آن حرامزاده عرض نمود که من چنین کاری نکردم و خبر از آن ندارم فرمود بلی توئی که از غارت کردی
پس حکم نمود که دو دست و پای او را قطع نمایند پس بنا بحکم و فرمان آن بزرگوار دو دست و پای این کافر بدکردار را بریدند و
بروی زمین افکندند بچون بخون خود میغلطید و دست و پا میزد تا اینکه بجهنم واصل شد لعنة الله علیه و آن دو نفر دیگر را
امر نمود که گردن ایشان را زدند پس اصحاب کرام آن بزرگوار قراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن
قیس خولانی را اسیر و دستگیر نموده آن کافران را کشان کشان نزد مختار بزرگوار آوردند چون نظرش بر آن کافران افتاد فرمود
ای کشندگان بندگان شایسته خدا آیا این را دانسته اید که خداوند عالمیان از شما بیزار است و خدا از شما بیزار باد که
در روز محرم عطرها و زعفران یمنی آنحضرت را غارت نمودید و در میان خود قسمت کردید پس ایشان را بمیان بازار
بردند و در آنجا کشتند بعد مختار بزرگوار معاذ بن هانی کندی و ابوعمره کیسانی را بخانه خولی بن یزید اصبحی فرستاد و آن
ملعون همانست که سر مبارک آنحضرت را برای ابن زیاد آورد چون آن دو بزرگوار بنا بفرمان مختار بخانه آن حرامزاده بدکردار رفتند آن
زنازاده میشوم از غایت اضطراب داخل بیت الخلاء گشته و در آنجا در زیر سبدی پنهان شد پس آن ملعون را در همه جا پیدا کردند
و از زیر سبد بیرون کشیده اسیر و دستگیر نموده کشان کشان از در خانه اش بیرون بردند که نزد مختار ببرند ناگاه
در وسط راه دیدند مختار بزرگوار با جمعیت بسیار در نهایت شوکت و اقتدار میاید امر نمود که این ملعون را بخانه خود برگردانید
و در در خانه اش او را بکشیم و بجزای عمل خود برسانیم پس آن ملعون را بخانه خود برگردانیده و در آنجا کشتند و بدنش را در
میان آتش سوزانیدند بعد از آن مختار طلب شمر بن ذی الجوشن نمود چون آن کافر بدکردار از این مطلب آگاهی یافت بسوی بادیه گریخت
پس کسی خبر آن ملعون را بابوعمره رسانید پس ابوعمره با جمعی از یاران خود بطلب آن حرامزاده روانه شدند چون در بادیه بر
آن ملعون ملاقات نمودند جنگ نمایان در میان ایشان واقع شد و با یاران ابوعمره کارزار شدید نمود چون زخمهای
کاری بر بدن آن کافر رسید بدنش سنگین گشته پس ابوعمره آن حرامزاده را اسیر و دستگیر کرده نزد مختار فرستاده حکم
نمود گردن آن ملعون را زدند و دیگی را جوشانیدند و بدن نحس او را بمیان آن روغن جوشیده افکندند بالمره
مضمحل شد و غلام الحارث بن مضرب کلبی بروی و سر آن لعین میزد پس مختار پیوسته قاتلان آنحضرت را جستجو مینمود
و بدست آورده میکشت تا اینکه گروه بسیار از آن اشرار بشمشیر آبدار بدار البوار فرستاد و جمعی از ایشان به بیابانها
و صحراها گریختند و بهر دیار و بلاد پراکنده شدند و خانهای ایشان را خراب نمود غلامان آقایان خود را میکشتند که
بمقاتله جناب امام حسین علیه السلام رفته بودند و سرهای ایشان را پیش مختار میاوردند و ایشان را آزاد میکرد و جایزه
داد مصنف ره بعد از نوشتن محاربه و خروج مختار بزرگوار بسیاری از اخبار مختلفه و متضاده در مدح و ذم
مختار نوشته است که همه آنها را بی کم و زیاد ترجمه مینمایم و اصل حقیقت مطلب در رساله شرح اخذ الثار که مشمول فصل
دویم است معلوم و مشخص میشود انشاء الله مصنف فرموده است که ذم مختار در باب مصالحه جناب امام حسن علیه السلام
گذشت در بصایر الدرجات بسند خود از علی بن دراج روایت کرده است که مختار مرا ببعض کارهای خود عامل نمود و مختار
او را گرفت و حبس نمود و طلب مالی کرد تا اینکه روزی اندرونها علی بن دراج را با بشر بن غالب نزد خود خواند و ایشان را تخویف
داد و بقتل و بکشتن ترسانید چون بشر بن غالب مرد زیرک و سخندر بود گفت بخدا سوگند تو ما را قدرت نیابی که
بکشی گفت ما دوست بعزا توبه نشنید بچه جهت و از چه بابت قادر نمیشوم و حال آنکه در دست من اسیر هستید گفت زیرا
که در خبر آمده است که ما را هنگامی خواهی کشت که بر دمشق غالب شوی و ما را در درجها و کوچهای آن بکشی مختار گفت درست
و راست گفتی این خبر آمده است چون مختار کشته شد علی بن دراج و بشر بن غالب از زندان خود بیرون آمدند مترجم میگوید
اصل این روایت خالی از اجمال نیست بجز ترجمه عبارات حدیث چیز دیگر در میان نیست چون آن خبر را مصنف ره حواله
بر باب معجزات جناب امام محمد باقر علیه السلام فرموده است از این بابت نیز با مقصود مشخص نشد انتهی در قصص
الانبیا بسند خود از جناب امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالم اراده مینماید که
دوستان خود را یاری و نصرت نماید و انتقام ایشان را از ستمکاران بکشد بشریرترین بندگان خود را بر ستمکاران

قتل خولی

قتل شمر

دوستان خود مسلط فرماید که انتقام دوستان خدا را از ستمکاران میکشد چنانکه بر اهل بیت بخت نصر را مسلط فرمود
و چون اراده مینماید که بر آنستمگر خود انتقام بکشد یعنی برادرین خود انتقام میکشد بدوستان خود در سرائر بسند خود
از سماعه روایت کرده است که گفت روزی از جناب صادق آل محمد صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود چون روز قیامت برپا
شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با جناب امیر مومنان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از کنار جهنم و صراط
میگذرند ناگاه صدائی از آتش دوزخ میاید و ندا میکند یا رسول الله بفریادم برس سه مرتبه باین نحو صدا میکند جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب نمیدهد و اعتنا نمیکند پس سه دفعه نیز جناب امیر مومنان را ندا نماید که یا امیر المومنین
بفریادم برس و مرادریاب آنحضرت نیز جواب نمیدهد سه مرتبه ندا میکند یا حسین یا حسین یا حسین بفریادم برس و
مرا دریاب منم قاتل دشمنان تو جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا حسین حجت در این تو تمام نمود و حجت گرفت پس
جناب امام حسین علیه السلام مانند شهباز خشمناک او را از آتش جهنم برباید و بیرون میاورد سماعه میگوید بجناب امام
جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم فدایت شوم این منادی کیست فرمود مختار عرض نمودم مختار بچه جهت در آتش دوزخ معذب
نمایند و حال آنکه کرد آنچه که کرد یعنی از دست او کارهای نیکو جاری شد حضرت فرمود در دل او چیزی از محبت آن دو نفر
دارد یعنی ستمکار غاصب اول و دوم فرمود قسم بوجودیکه جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق و راستی
هدایت بندگان خود مبعوث نمود که اگر در دل جبرئیل و میکائیل از محبت آن دو نفر چیزی بشود هر آینه خداوند
عالمیان ایشان را برو خود بجهنم میاندازد مصنف ره بعد از نقل این خبر فرموده است گویا این خبر شریف با اهل
جمع شود میان اخبار مختلفه که در باب مدح و مذمت مختار وارد شده اند بدین منوال جمع و توفیق در میان اخبار این
باب میشود که اگر چه مختار در ایمان و یقین کامل نبود و در خروج و کردهای خود صاحب اجازت از ائمه حق و پیشوایان دین
مبین ماذون و مرخص نبود لکن چون بدست او خیرات بسیار و کارهای نیکو جاری شدند و عملهای خوب و خوش از او سر
زدند بسبب آن عملها اندوه دل مومنان تسلی یافت و سینهای ایشان از غیظ و کینه قاتلان سید شهدا شفا داد و زنگ
اندوه این مصیبت عظمی و غبار غصه این محنت کبری را از آئینه دل شیعیان ائمه انام زدود پس از این جهت عاقبت کار او
بنجات رسید و باین سبب داخل شد بر مقصود و غرض از این آیه شریفه وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا
صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ حاصل مراد از آیه کسانی دیگر که اعتراف بگناهان خود دارند خلط
و ممزوج کردند عمل صالح و عمل بد را شاید خداوند عالمیان توبه ایشان را قبول فرماید و ایشان را بیامرزد مصنف ره
بعد از بیان این مطلب و ذکر این نحو جمع در میان اخبار باب فرموده است من از جمله کسانی هستم که در نیکوئی و بدی
مختار توقف کرده اند و سکوت اختیار نموده اند هر چند یکه اشهر در میان اصحاب کرام و علمای اعلام از شیعیان ائمه انام
اینست که مختار از جمله نیکان و بزرگان شیعیانست مترجم میگوید این بود مضمون کلام مصنف ره که در بیان
خبر مذکور فرموده بود بی کم و زیاد انتهی مصنف ره از تفسیر جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است
که روزی جناب امیر مومنان علیه السلام با اصحاب کرام خود فرمود چنانکه گروهی از بنی اسرائیل اطاعت خدا نمودند گرامی
شدند و بمرتبه قرب و منزلت رسیدند و گروه دیگر از ایشان مرتکب معاصی شدند و عملهای قبیح و بد کردند
پس معذب شدند همچنین حال شما بدین منوال خواهد شد اصحاب آنحضرت عرض نمودند کدام کسانند گناهکاران
از ما یا امیر المومنین حضرت فرمود گناهکاران از شما کسانی هستند که خداوند عالمیان ایشان را بتعظیم ما اهل
بیت رسالت و تعظیم حقوق ما امر فرموده و اطاعت و ولایت ما را بر ایشان واجب و لازم نمود پس ایشان خیانت کردند
و در حق ما تقصیر نمودند و خدا را در این عمل مخالفت کردند و حقوق ما را سبک میشمارند و انکار میکنند و فرزندان
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را میکشند و حال آنکه مامور شده بودند که فرزندان و اهلبیت آنحضرت را اکرام
و احترام نمایند و گردن بر طاعت و محبت ایشان بگذارند اصحاب جناب امیر مومنان علیه السلام عرض کردند یا
امیر المومنین چنین کارها از ما ها واقع خواهد شد فرمود بلی البته خواهد شد این خبریست حق و صدق و امریست
مقدر که این کار البته واقع خواهد شد و دو ذات که این دو فرزند من که حسن و حسین است خواهند کشت بعد از
آنحضرت فرمود بزودی ستمکاران فرزندان مرا عذاب دردناک در دنیا خواهد رسید بحرارت و تیزی
شمشیرهای کسانی که خداوند عالمیان ایشان را بر آن ستمکاران مسلط خواهد فرمود که از ایشان انتقام بکشند
بجهت کردهای ایشان که بجهت آنها فسق کردند چنانکه بر بنی اسرائیل عذاب دردناک نازل شد بجهت کردهای

ایشان عرض کردند آن کسی که خداوند عالمیان بر ستمکاران خرزندان تو مسلط خواهد فرمود کدام کسی میشود
فرمود جوانی از ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده ثقفی میگویند جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرمود بعد از این کلام
که از امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شد در خصوص خروج مختار زمانی گذشت که از مادر خود متولد شد یعنی جناب امیر
مؤمنان علیه السلام پیش از تولد مختار از خروج او خبر داد و همان خبر دادن جناب امیر مؤمنان علیه السلام بگوش نحس حجاج
بن یوسف لعین رسید که جناب امام زین العابدین علیه السلام این خبر را از امیر مؤمنان علیه السلام بشیعیان خود نقل
کرده است حرامزاده گفت اما رسول الله صلی الله علیه و آله یقین این سخن را نگفته است و اما علی بن ابی طالب علیه
السلام پس من شک دارم که این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده باشد یا از خود گفته است گویا که
مراد آن حرامزاده این است که اگر امیر مؤمنان علیه السلام از پیش خود گفته است حجت نمیشود و صحت در آن نباشد و گفت
اما علی بن الحسین علیهما السلام پسر او کودکیست مغرور بباطل هر چند میگوید تابعان او باینها باور میکنند و اعتقاد مینمایند
بعد از گفتن اینها بچاکران فاسقان خود امر نمود که بروید مختار را پیش من بیاورید چون آن فاجران غدار مختار بزرگوار را بنزد آن
کافر مکار آوردند گفت سفرهٔ پوستی بیندازید چون نطع افکندند و مختار را در روی آن خوابانیدند و گفت گردن
او را بزنید و از غلامان خود شمشیر طلبید و گفتند حال شمشیر میآوریم لکن پیوسته بیرون میرفتند و میآمدند
و شمشیر را نمیآوردند حجاج گفت چه رخ داده است شما که در آوردن شمشیر بچنین وجه تاخیر مینمائید گفتند کلید خزینه
پیدا نمیشود و از ما گم شده است و شمشیر در خزینه است مختار فرمود هرگز نمیتوانی مرا بکشی و هرگز جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله دروغ نمیگوید و اگر بر فرض در این ساعت مرا بکشی البته خدا مرا زنده میکند تا اینکه از طاغیان شما
سیصد و هشتاد و سه هزار نفر بکشم آن حرامزاده بعد از شنیدن این سخن غضبناک شده بیکی از حاجبان خود گفت
شمشیرت را بجلاد بده تا او را بکشد چون جلاد شمشیر را گرفت و بجهت کشتن مختار متوجه شد و حجاج حرامزاده در
کشتن آن بزرگوار جلاد را تحریص و ترغیب مینمود هنگامی که جلاد در این خیال و تدبیر بود که مختار را چگونه و چه
طور بکشد ناگاه قدم پایش لغزید و شمشیر در دستش بود بشکم جلاد فرو رفت همان ساعت بجهنم واصل شد جلاد
دیگر را طلبید شمشیر را بدست او داد چون دست خود را بلند نمود که مختار را بزند همان ساعت عقربی نیشش را بر آن جلاد
بد اندیش زد بر روی خاک افتاد جان خود را بمالک دوزخ سپرد اهل مجلس از این کار متحیر و حیران شدند در دست
نگاه نمودند دیدند که عقرب او را نیش زده بجهنم واصل گشته است مختار فرمود یا حجاج تو بر کشتن من دست قدرت نخواهی
یافت وای بر تو یا حجاج آیا بخاطر نمیآوری آن سخنی را که نزار بن معد بن عدنان بشاپور ذی الاکتاف گفت چون
شاپور ذی الاکتاف کارش باین کشیده بود که عرب را پیوسته میکشت و ایشان را از بیخ میکند و مستاصل میکرد
پس نزار فرزندان خود را امر نمود که او را در زنبیلی گذاشته در سر راه شاپور آویختند چون شاپور آمد از آن
راه عبور نماید نزار را دید و پرسید تو کیستی نزار گفت من مردی هستم از عرب میخواهم از تو چیزی بپرسم که ترا
چه باعث شده که عرب را میکشی و حال آنکه در سلطنت و پادشاهی تو کاری ندارند و بر تو مخالفت نمیکنند
و کسانی که از ایشان در عمل تو گناه داشتند و سرکشی میکردند و در امر سلطنت تو افساد و فتنه مینمودند کشتی و از
شر و فساد ایشان آسوده گشتی دیگر با این بیچارگان چه کار داری شاپور گفت من در کتاب خوانده ام که مردی
از ایشان بیرون میآید که نام او را محمد میگویند دعوای پیغمبری میکند دولت و سلطنت گروه عجم را زایل
مینماید و سلطنت ایشان را فانی میکند پس من از اینجهت ایشان را میکشم تا نسل عرب تمام شود و آنمرد از
ایشان بیرون نیاید نزار گفت تو این خبر را در کتب دروغگویان یافته پس سزاوار نمیشود بر تو که بیگناهان
و بیکناهان را بجهت سخنان کذب آمیز دروغگویان بکشی و اگر این از راستگویان بتو رسیده است پس خدا
وند عالمیان بقدرت خود اصل و پدر همانکس را حفظ مینماید بجهت آنکه آنمرد از ایشان بیرون بیاید و تو
قدرت بر ابطال او نداری و خداوند قضا و تقدیر خود را جاری مینماید و امر حتمی خود را بمعرض ظهور و تحقق
امضا خواهد آورد شاپور گفت راست گفتی ای نزار که بزبان فارسی لاغر است اصحاب خود را امر نمود
که دیگر با عرب کار ندارید و دست از کشتن ایشان باز دارید مختار چون قضیهٔ نزار را بحجاج بد
کردار حکایت نمود فرمود یا حجاج خداوند عالم مقدر کرده است که باید من از شما سیصد و هشتاد
و سه هزار کس بکشم میخواهی بکشتن من مباشرت نمائی خدا ترا امروز از کشتن من منع نماید و اگر امروز

منع

منع نفرمود البته مرا زنده خواهد نمود بجهت آنکه سخن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله راست است دروغ نمیشود
باز آن کافر عنید بجلاد گفت گردن این مختار را فرمود اینهم قدرت بکشتن من نمییابی بعوض من دوست دارم که تو
بنفس خود متولی و مباشر کشتن من بشوی تا اینکه خدا مار افعی را بر تو مسلط فرماید چنانکه بر آن جلاد عقرب را مسلط
فرمود چون جلاد شمشیر خود را برداشت که گردن مختار را بزند ناگاه مردی از خاصان و مقربان ملازمان عبدالملک
بن مروان از در داخل شد و بر جلاد بانگ زد که دست خود را نگاهدار و پیش او نامهٔ داشت از عبدالملک بن مروان
چون نامه او را بحجاج داد دید نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد یا حجاج بن یوسف بنزد ما مرغی از هوا فرود آمد
و نامهٔ با آن مرغ داشت که مضمونش چنین بود که تو مختار را گرفته و اراده کشتن او داری بگمان اینکه مختار از جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایتی نقل کرده است که بزودی از یاوران بنی امیه سیصد و هشتاد و سه هزار نفر میکشد چون
نامهٔ من بتو میرسد دست از او بردار و او را رها کن متعرض حال او مباش مگر بخیر و خوبی زیرا که مختار شوهر دایهٔ فرزند
ولید بن عبدالملک بن مروانست بتحقیق فرزند ولید از من خواهش نمود که کار بمختار نداشته باشم و در خصوص
استخلاص او نامهٔ بتو بنویسم پس دست از او بردار زیرا خبری که نقل کرده است اگر باطل و دروغ است مرد مسلم را بجبر
بباطل کشتن روا نیست و اگر حق است پس قادر نیستی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را دروغ نمائی و خلاف
فرمودهٔ او را بعمل بیاوری چون آن حرامزاده نامه را خواند دست از مختار برداشت و او را از حبس و دستگیری رها نمود
باز مختار پیوسته در حضور مردم میگفت بزودی چنین خواهم کرد و در فلان وقت خروج خواهم نمود و این قدر از مردم
خواهم کشت و ایشان ذلیل خواهند شد از شر بنی امیه بود سخنان مختار بگوش نحس حجاج بدکردار رسید حکم نمود که مختار را
باز دستگیر نمودند و عزم بر کشتنش کردند مختار فرمود تو هرگز توانائی بکشتن من نداری که در مقام رد بر خدا بیائی و منع نمائی
که تقدیر او را تغییر بدهی ناگاه مرغی از هوا فرود آمد که نامهٔ از عبدالملک آورد که نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم یا حجاج
متعرض بمختار مباش زیرا که او شوهر زینبیست که ولید را شیر داده است اگر سخنش حق است تو از کشتن او ممنوع
خواهی شد چنانکه حضرت دانیال از کشتن بخت نصر ممنوع گردید که خدا مقدر نموده بود که بنی اسرائیل را بکشد
حجاج دست از مختار برداشت و او را بمواخذه خود ترسانید و گفت اگر مانند سخنان خود را بگوئی البته ترا خواهم کشت
چون مختار از چنگ آن کافر بدکردار خلاصی یافت باز در همه جا سخنان خود را بگوئی البته ترا خواهم کشت مانند سابق
میگفت چون سخنان او بگوش آن حرامزاده رسید پس کسانی را بطلب او گماشت و مدت چند روز پنهان شد بعد از آنکه آن بزرگوار را
جستجو نمودند آخر دست یافته بنزد حجاج آوردند قصد نمود که گردنش بزند باز نامهٔ عبدالملک بقرار سابق رسید
حجاج مختار را در زندان حبس نمود و نامه بعبدالملک نوشت که تو چگونه نمیگذاری کسی را بکشم که دشمنی ترا ظاهر می
کند و گمان دارد که از یاوران بنی امیه چندین هزار کس را بکشد عبدالملک نامه بحجاج نوشت که تو مرد جاهل و
نادان هستی اگر خبری که در این باب منقول است دروغ و باطل است چه بسیار سزاوار میشود بر ما که رعایت حق او نمائیم
حق کسی که برای ما خدمت نموده است و اگر خبر در این امر حق و راست است باید بناچاری بدست خود او را پرورش
میدهیم تا اینکه بر ما مسلط بشود چنانکه فرعون بدست خود حضرت موسی را پرورش داد آخر بر فرعون تسلط یافت
و غالب شد پس حجاج دست از مختار برداشت و امر مختار بان قرار شد که میگفت و گذشت تا آنکه روزی
شیعیان جناب علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردند یا ابن رسول الله جناب امیر مؤمنان علیه السلام کار و ظهور مختار را خبر داده
و لکن نفرموده است که کی وقت خروج خواهد نمود و قاتلان جناب امام حسین را چه وقت خواهد کشت جناب علی بن الحسین
علیهما السلام فرمود میخواهید شما را خبر دهم که در چه وقت خروج میکند عرض نمودند بلی وقت خروج او را بفرما فرمود بعد از
سه سال در فلان روز خروج مینماید و در فلان روز از آل سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذی الجوشن بنزد ما خواهند
آمد هنگامی که در پیش ما سرها را میگذارند و ما در هنگام آوردن آنها مشغول غذا خوردن میشویم و نظر بآن سرها می
کنیم چون آن روز که حضرت از قتل مختار خبر داده بود رسید آنجناب با اصحاب خود غذا میخوردند و خوانی گسترده
جناب علی بن الحسین علیهما السلام باصحاب کرام خود فرمود ای برادران غذا خود را خوش دارید و دلشاد باشید زیرا که شما
غذا میخورید و لذت میبرید شیعیان ما سرهای نحس ستمکاران بنی امیه را میبینند اصحاب آنحضرت عرض نمودند
در کدام سرزمین جنگ میکنند حضرت فرمود در فلان مکان مختار ایشان را میکشد و زود است در فلان روز
دو سر به پیش ما میفرستد چون آن روز در رسید آن دو سر نحس را آوردند هنگامی که از نماز خود فارغ شده سفره

گسترده بودند که آنحضرت طعام میل فرماید چون آن دو سر نحس دشمنان خود را دید سر بزمین نهاد و سجده شکر بجا آورد
و فرمود حمد میکنم بعزت و جلال خدا که مرا انقدر از اجل و مرگ امان داد تا اینکه سر این ملاعین را بمن نشان داد و بعد
آنحضرت طعام میل میفرمود و از روی شادی و سرور بر آن سرها بدیده نظر مینمود چون مقرر بود که بعد از چاشت آنحضرت حلوا بمجلس
میآوردند در آنروز بجهة تماشای آن سرها حلوا بمجلس نیاوردند یکی از ندیمان مجلس عرض نمود یا بن رسول الله امروز برای ما حلوا
نیامد حضرت فرمود حلوائی که شیرین تر و خوشتر باشد از نظر کردن ما بر این دو سر نیست باین کلام امیر مؤمنان علیه السلم برگشت
و آخر کلام آنجناب را نقل نمود و آنچه که بر کافران و فاسقان از عذاب دردناک در نزد خداوند قهار منتقم مهیا است این عقاب
دنیوی بزرگتر و کفایت کننده تر است و شیخ کشی بسند خود از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که میفرمود
مختار را دشنام ندهید زیرا که هر کسیکه ما را کشته بود او ایشانرا کشت و خونهای ما را از ستمکاران ما طلب نمود و بیوه
زنان ما را شوهر داد و مال را به قبیله بنی هاشم در هنگام وحشت و تنگی قسمت نمود و حاجت ایشانرا به بی نیازی مبدل تنگدستی
کرد و نیز در کتاب شیخ کشی مسطور است که مختار از زبان جناب سید سجاد علیه السلم خبرهای دروغ میگفت و نیز در کتاب
شیخ کشی بسند خود از عبد الله بن شریک مرویست که در روز عید اضحی و یوم نحر بخدمت جناب امام محمد باقر علیه السلم
رفتیم در منی و آنحضرت تکیه نموده بود و کسی پی حلاق فرستاده بود که بیاید سر آنحضرت را بتراشد پس در خدمت آنحضرت
نشستم ناگاه پیر مردی از اهل کوفه بخدمت آنحضرت آمد و دست مبارک آنجناب را گرفت که ببوسد آنحضرت دست خود را کشید و از بوسیدن
مانع گردید بعد از آن حضرت فرمود تو کیستی عرض نمود منم ابو محمد حکم بن مختار بن ابی عبیده ثقفی و آنوقت که اینشخص را عرض
نمود از حضرت دور نشسته بود حضرت چون نام و نشان آن پیر مرد را شنید دست مبارک خود را دراز نمود بسوی او آمد و او را
بکمال لطف و مرحمت بنزدیک خود کشید و چنان نزدیک طلبید که نزدیک شد که او را در دامن مبارک خود بنشاند باوجود
اینکه در اول امر دست خود را از بوسیدن منع کرده بود پس آن پیر مرد عرض نمود که خداوند عالمیان همه مهمات و امور
ترا بر وفق مراد فرموده باصلاح بیاورد ای مولای من مردم در حق پدرم بسیار عیبها میگویند و سخنان بزبان جاری میسازند بخدا
سوگند سخن درست و قول حق مقبول همانست که تو بفرمائی و از زبان مبارک تو بشنوم حضرت فرمود مردم چه میگویند
عرض نمود میگویند بسیار دروغگو بود و در دعوای خود راستگو نبود مرا در حق پدرم هیچ چیز امر نمیکنی مگر اینکه
آنرا قبول میکنم و هر چه که از تو در حق پدرم بشنوم آنرا اعتقاد و باور مینمایم فرمود سبحان الله از پدرم شنیدم که میفرمود
بخدا سوگند که مهر مادرم از آن زر داده شد که مختار بخدمت پدرم فرستاده بود آیا مختار همان نیست که خانه های ما اهل
بیت رسالت را بنا نمود و تعمیر کرد و قاتلان ما را کشت و خون ما را از دشمنان ما طلب نمود خدا او را رحمت کند بدرستی
پدرم بمن خبر داد که فاطمه دختر امیر مؤمنان علیه السلم پیوسته شبها در خانه ما میآمد و پدرم برای او خود بالشها گسترد
و متکاها میگذاشت و دولا میکرد و از او احادیث میشنید است خدا رحمت کند به پدر تو خدا رحمت کند به پدر تو
خدا رحمت کند به پدر تو هیچ حقی از ما در پیش کسی از دشمنان ما نگذاشت مگر اینکه آنرا طلبید کشندگان ما را کشت و خونهای
ما را گرفت و در بعض نسخها روایت بدین قرار است که پدرم مرا خبر داد که پیوسته در نزد فاطمه دختر امیر مؤمنان علیه السلم
می نشست هنگامی که فرشها برای او میگسترد و بالشها و دولا میکرد و این خبر را از او شنیده است تا آخر خبر که گذشت
و نیز در کتاب مذکور بسند خود از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت فرمود مختار بن ابی عبیده ثقفی
نامه بخدمت جناب علی بن الحسین علیهما السلم نوشت و هدایای بسیار از عراق فرستاده بود چون رسولان مختار بدر خانه
آنحضرت آمدند و رخصت طلبیدند رسول حضرت از داخل خانه بیرون آمد و گفت حضرت میفرماید از در خانه من
دور شوید بدرستیکه هدیه های دروغگویان را قبول نمیکنم و نامهای ایشانرا نمیخوانم پس عنوان نامه را محو کردند و چنین
نوشتند للمهدی محمد بن علی جناب امام محمد باقر علیه السلم فرمود بخدا سوگند محمد بن حنفیه آنها را قبول نمود و جواب نامه را
نوشت و زیاده تبجیل و تکریم نمود برای مختار نکرد جز اینکه نوشت یا ابن خیر من طشی و مشی ابو بصیر عرض نمود اما مراد از مشی را در آن نامه
میدانم و طشی چیست آنرا نمیدانم فرمود بمعنای حیاة است یعنی ای فرزند بهترین زندگان و روندگان مصنف ره فرموده
در کتب لغت طشی را نیافتم مترجم میگوید که هنوز کلام در قاموس موجود است لکن بحسب معنا مناسبت چندان بمعنای
حیاة ندارد مگر از کتاب مجاز دوری بوده باشد باز شیخ کشی بسند خود از اصبغ روایت کرده است مختار را روزی
در دامن جناب امیر مؤمنان علیه السلم دیدم که آنحضرت بلطف و مهربانی بدست مبارک خود سر او را مسح مینمود و می
فرمود یا کیس یا کیس یعنی ای زیرک ای زیرک و نیز در همان کتاب بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلم

کذابین

مرویست که فرمود بعد از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلم هیچ زنی از بنی هاشم بسر خود شانه نزد و خضاب ننمود تا
آنوقتیکه مختار سرهای قاتلان آنحضرت را بنزد ما فرستاد و ایضا در کتاب مذکور مرویست که عمر فرزند علی بن الحسین
علیه السلم گفته است که چون سر نحس پسر زیاد و سر عمر بن سعد را بنزد پدرم آوردند سر خود را بسجده شکر گذاشت و فرمود
حمد و ثنا مر خداوند را سزاست که خون مرا از دشمنان من گرفت و خدا برای مختار جزای خیر و نیکو کرامت فرماید و
نیز در کتاب مذکور بسند خود از عمر بن علی علیه السلم مرویست که مختار برای جناب علی بن الحسین علیه السلم بیست هزار
دینار فرستاد آنها را قبول فرمود و خانهای عقیل بن ابی طالب و سایر خانهای بنی هاشم را بنا نمود که پیش از آن خراب شده بودند و چون
سخنی که از مختار بظهور آمد چهل هزار دینار فرستاد حضرت آنها را رد کرد و قبول نفرمود یعنی بعد از اظهار او از نخست
از جناب علی بن الحسین علیهما السلم در بیعت و خروج خود مصنف ره فرموده است مختار همانکس است که مردم را بامامت محمد بن
حنفیه میخواند و اهل آن مذهب باطل کیسانیه مینامند که ایشان مختاریه یعنی منسوب بمختار بودند و لقب مختار کیسان بود زیرا
که بزرگ لشکر مختار ابو عمره بود که اصل نام ابو عمره کیسان است از موالیان جناب امیر مؤمنان علیه السلم بود و او است که
مختار را بکشتن قاتلان جناب امام حسین علیه السلم دلالت نمود و برای خون آنحضرت طلب ترغیب و تحریص میکرد و بر قاتلان آنحضرت دلالت
نمود و صاحب شرطه مختار بود و بر امور مختار مباشر و بزرگ لشکر بود هر گاه خبر برای ابو عمره میرسید که فلان کس از قاتلان
آنحضرت در فلان خانه یا در فلان مکان است صبر و تحمل نمیکرد مگر اینکه همین ساعت قصد گرفتن آن ملعون میکرد
و خانه که در آن پنهان شده بود خراب کرد و اهل آنخانه را میکشت بجهت اینکه قاتل جناب سید الشهدا را جا داده بودند بلکه
حیوانات ایشان و هر صاحب روح ایشانرا میکشت و هر خانه که در کوفه خراب شده بود از جهت ابو عمره بود زیرا که بامر
او خراب شده بود در میان اهل کوفه مثل شد که هر کسیکه فقیر و محتاج میشد میگفتند دَخَلَ اَبُو عَمْرَةَ فِی بَیْتِهِ
یعنی ابو عمره بخانه او داخل شده است حتی شاعری در این باب شعری گفته است که هجو و مذمت ابو عمره است اِبْلِیسُ بِمَا
فِیهِ خَیْرٌ مِنْ اَبِی عَمْرَةَ یُغْوِیکَ وَیُطْغِیکَ وَلَا یُعْطِیکَ کِسْرَةً یعنی ابلیس با وجود بدیهائی که در او است بهتر است
از ابی عمره زیرا که ترا گمراه و طاغی میکند و شکستگی و خرابی ابو عمره را بسر تو نمیآورد و در مناقب بسند خود از
جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت فرمود چون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر میکند
جناب امیر مؤمنان علیه السلم از عقب آنحضرت از صراط عبور نماید و عقب آنحضرت فرزندش جناب امام حسن علیه السلم و از
عقب امام حسن جناب امام حسین علیه السلم میباشد چون بوسط صراط میرسند مختار جناب امام حسین علیه السلم را
ندا میکند یا ابا عبد الله بدرستیکه من خون ترا طلب کردم و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جناب امام حسین
علیه السلم میفرماید خواهش مختار را قبول کن پس آنحضرت خود را مانند شهباز خشمناک بآتش میزند مختار را از آتش بیرون
میآورد و جناب امام جعفر صادق علیه السلم فرمود وَلَوْ شُقَّ عَنْ قَلْبِهِ لَوُجِدَ حُبُّهُمَا فِیهِ یعنی اگر دل مختار شکافته میشد
محبت ایشان در دلش یافته میگردید مصنف ره در توجیه ضمیر تثنیه سه وجه ذکر نموده است یکی مراد از ضمیر آن دو شیخ
است که غاصب اول و دوم بوده باشد و دیگری مراد از آنجناب امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلم است و فرموده
که بنا بر این کلام وجه علت است به بیرون آوردن مختار از آتش یعنی چون محبت آن دو بزرگوار در دلش بود از آتش بیرون
میآورد و بنا بر وجه اول علت دخول او در آتش است چون محبت آن دو شخص در دل داشت از این جهة بآتش دوزخ معذب
شد و فرموده است که روایت سماعه وجه دوم را دفع میکند چنانکه گذشت و وجه سیم محبت جاه و جلال و مال و منال است
و فرموده است اول بهتر است مترجم میگوید روایت سماعه صراحت ندارد که مراد از ضمیر منهما اولی و دویم بشود
زیرا که محتمل است که ریاست و مال باشد و مؤید این وجه است در آخرت بسیار مشکل است که دوستدار آن دو نفر نجات
بیابد هر چند که خیرات و مبرات بسیار از او سر زده باشد مگر اینکه بگوییم مختار از جمله مستضعفین بشود و چگونه
این احتمال در حق مختار روا است و حال آنکه در فراست و زیرکی در مرتبه بلند و سر آمد اقران و امثال خود بود و چگونه
مانند چنین کس داخل آیه میشود که خدا در حق مستضعفین فرموده است وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمَّا یُعَذِّبُهُمْ
وَاِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ پس باید اصل روایت را تضعیف نماییم یا مرجع ضمیر را ریاست و مال بگیریم انشاء الله بتحقیق این روایات
در تضاعیف این باب می آید انتهی مصنف ره از کتاب مختصر شیخ حسن بن سلیمان روایت کرده است که مختار
صد هزار درهم بخدمت جناب امام زین العابدین علیه السلم فرستاد آنحضرت ناخوش داشت که آنها را قبول کند
و از مختار ترسید که رد نماید پس آنها را گرفت در گوشه خانه گذاشت چون مختار کشته شد نامه برای عبد الملک

بن مروان

بن مروان نوشت و آنصد هزار درهم را ضبط نمود یعنی در نامه نوشت که مختار برای من صد هزار درهم فرستاده بود تا حال
نگاه داشته ام هرگاه اینکه در خصوص آنها رای تست عمل نمایم عبد الملک ملعون در جواب نوشت آنها را متصرف نما بر
تو گوارا و حلال است پیوسته آنحضرت برای مختار لعنت میکرد و میفرمود بخدا دروغ بست و بر ما بهتان گفت زیرا که مختار
چنین ادعا مینمود که از جانب خدا بر او وحی میرسد مترجم میگوید این اخبار ذم و طعن مختار است با وجود اینکه معارض است
با خبار مدح در شان آن بزرگوار آثار خوف و تقیه از آنها ظاهر و لایح است بجهة اینکه جناب علی بن الحسین علیهما السلم بعلم
امامت و الهام میدانست که در آخر کار ملاعین بنی امیه غالب و قاهر میشوند و امر ایشان مستحکم میشود از مختار بیزاری
میکردند که کارهای آن بزرگوار دامنگیر اهل بیت رسول مختار نشود چنانکه جناب امام جعفر صادق علیه السلم در ظاهر
از زراره بن اعین و هشام تبرا مینمود و در میان مردم میفرمود که زراره بما دروغ بست و ما از او بیزار هستیم با وجود آن بزرگوار
از اعیان شیعه و بزرگان فرقه محقه است و از جمله فضلاء خمسه است و از کسانیکه در حق ایشان صادق علیه السلم فرمود
لولا هؤلاء لاندرست آثار النبوة و حضرت صادق علیه السلم از پسر زراره احوال پدرش را پرسید و فرمود به پدرت از من سلام
برسان و بگو که من ترا عیب میکردم تا اینکه دفع نمایم شر منافقان را از تو تا اینجا که حضرت فرمود مثل او مثل کشتی است که برای
چند نفر از مساکین بود و خضر آنرا معیوب نمود تا اینکه پادشاه جبار دندان طمع از غصب کردن وی بکشد دست ستم را سوی
وی دراز ننماید و فرمود بگو بزراره که تو محبوبترین مردم هستی پیش من و محبوبترین اصحاب پدر من باشی در هنگام حیات و ممات
و تو بهترین کشتیها در دریای عمیق پر آب مواج علوم اهل بیت رسالتی که در عقب تو پادشاه ستمکار غاصب است که هر کشتی
درست و صالح را غصب مینماید تا آخر خبر و شاهد صدق اینمقال و گواه راستی این حال که جناب علی بن الحسین علیهما السلم در
هنگام رد کردن هدایای مختار ستوده خصال را فرمود من هدایای دروغگویان را قبول نمیکنم و نسبت دروغ صراحة
بمختار نداد با وجود این ائمه انام علیهم السلم هدایای طاغیان بنی امیه را قبول میفرمودند و حال آنکه ایشان بدترین کافران و دروغ
ترین کاذبان بودند و بهترین قراین بر حمل اخبار ذم و طعن مختار بر تقیه روایت حسن بن سلیمان مذکور است که جناب
امام زین العابدین علیه السلم آن چهل هزار درهم را که مختار فرستاده بود کراهت داشت که قبول فرماید و لکن از ترس مختار
قبول نمود و در گوشه خانه گذاشت تا آنکه مختار کشته شد بعبد الملک بن مروان نوشت که مقدار چهل هزار درهم
فرستاده تا حال پیش من هست اختیار آنها با تست در جواب نوشت آنها را برای تو بخشیدم بگیر خرج و مصرف نما که برای
تو حلال است این روایت از دو وجه بگفته ما شاهد است اول آنکه جناب امام زین العابدین علیه السلم از مختار ترسیدند
زیرا کسانیکه در سر مختار بودند شیعیان آنجناب و طالبان خون پدر بزرگوار آنحضرت بودند باین جهة بسر مختار جمع شدند
که از جانب آنحضرت در طلب خون جناب امام حسین علیه السلم ماذون و مرخص است با وجود این مختار چگونه میتوانست که مکروهی
بدل مبارک آن بزرگوار برساند دویم آنکه از جمله واضحات لایحه و بدیهیات اولیه است که ستمکاران بنی امیه را
در چنین اموال حقی و استحقاقی نداشت بلکه همه مالها آنملاعین اموال ائمه و حقوق اهل بیت کرام رسول خداوند ملک
علام است که آنکافران غصب نموده بودند در سابق شنیدی که جناب سید کونین جناب امام حسین علیه السلم هدایایی که
حاکم یمن بیزید پلید میفرستاد ضبط نمود و فرمود که همه این مالها مال ماست و ایشان بستمکاری و خلاف تصرف
در اموال مردم میکنند و جواب اکثر این شبهات در ترجمه شرح رسالة الثار معلوم میشود انشاء الله و الله العالم
بحقایق الامور و کنه ما فی الضمایر و الصدور و انا محب للمختار لقتله قتلة سید الابرار و بفعله شفت قلوب
المؤمنین الاخیار و بسطوته ذلت اعناق الکفرة الاشرار جزاه عنا و عن ائمة الابرار خیر جزاء الذین جاهدوا فی سبیلهم
و نصروهم سرا و علانیة بحق محمد و عترته الطاهرة صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین انتهی فصل دویم در ترجمه
رسالة شرح الثار که مصنف ره تمام آنکتاب مستطاب را بعین عبارات و لفظ خود از اول تا آخر نقل کرده است چنانکه
فرموده … لازم است که در اینمقام رساله شرح الثار را ایراد نمایم و نقل کنم و فرموده است که این رساله
شریفه … است که جناب شیخ بزرگوار فاضل کامل عالم متبحر عامل جعفر بن محمد بن نما جمع و تالیف نموده است زیرا
که آن رساله شریفه مشتمل است بر بسیاری از احوال مختار بزرگوار و کیفیت احوال کشتن او قاتلان اشرار را که بر وجه نظم
خوب و ترتیب لطیف شریف بنوع اختصار جمع نموده که بخواندن آن کتاب مستطاب دلهای مومنان اخیار از
اندوه مصایب سید ابرار شفا و تسلی مییابند و جمله انتقامها و مجاهدات مختار بزرگوار از آن رساله شریفه ظاهر
… میگوید اینکه نوشتم محض ترجمه عبارات مصنف ره است که در وجه ایراد رساله مذکوره …

فرموده است و آن رساله شریفه اینست که مصنف ره در این باب بلفظ و عبارات خود آن رساله مستطابرا نقل کرده که هیچگونه
تغییر و تبدیل در نظم و ترتیب عبارات آن نکرده است مؤلف رساله مذکوره شیخ بزرگوار شیخ جعفر بن محمد بن نما فرموده است
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد حمد الله الذی جعل الحمد ثمنا لثوابه و نجاة یوم الوعید من عقابه و الصلوة علی محمد الذی شرفت
الاماکن بذکره و عطرت المساکن بریا نشره و علی آله و اصحابه الذین عظم قدرهم بعقائده و تابعوه فی بهنیه امره فانی لما صنفت
کتاب المقتل الذی سمیته مثیر الاحزان و منیر سبل الاشجان و جمعت فیه من طرایف الاخبار و لطایف الآثار ما یربی علی
الجوهر و النضار سئلنی جماعة من الاصحاب ان اضیف الیه عمل الثار و اشرح قضیة المختار فتارة اقدم و اخری احجم و مرة اجمح
جنوح الشامس و تارة انفر نفور العذراء من ید اللامس فاردتهم فرقا من التعرض لذکره و اظهار مخفی سره ثم کشفت
قناع المراقبة فی اجابة سؤالهم و الانقیاد لمرامهم و اظهرت ما کان فی ضمیری و جعلت نشر فضیلته انیسی و سمیری لانه به
خبت نار وجد سید المرسلین و قرت عین زین العابدین ریا بفتح راء مهمله و تشدید یاء مثنات تحت بمعنای بوی خوش
معطر است نضار بر وزن غراب بمعنای طلا و نقره و جوهر خالص است جنوح بر وزن قعود بمعنای میل کردن است حاصل معنای این
عبارات فصیحه و بلیغه اینست اما بعد لزحمد و ثنای خداوند قادر بیهمتا که حمد و ثنا خود را برای احامدان قیمت و بهای ثواب
بهشت قرار داده است و شکر و سپاس خود را سبب نجات از عقاب دردناک روز ترسانیدن و خوفناک نموده است درود بی
پایان و رحمت و کرامت بی نهایت بر روح پاک مخلع بخلعت لولاک و زینت بخش مرکز دایره افلاک احمد مختار برگزیده
خداوند جبار ستوده قادر مختار باد که بذکر نام نامی آن قطب دایره امکان همه کون و مکان بخلعت زیبای فاخر عزت
و شرافت مزین و مشرف و ببوی خوشبوی نشر فضایل و مناقب جمال دل آرای آن خورشید فلک نبوت و رسالت تمامی
ربع مسکون خوشبو و معطر گشته و بر آل اطهار و فرزندان اخیار و اصحاب کرام ابرار آن پیغمبر بزرگوار باد که بقدر و
شرافت آن سرور کاینات قدر و منزلت و بزرگواری ایشان بزرگ شده است و در نواهی و اوامر آن پیغمبر اکرم تابع و پیروی
شدند که چون کتاب مقتل سید ابرار فرزند احمد مختار را جمع و تالیف نمودم و آنرا مثیر الاحزان یعنی برانگیخته کننده
حزنها و منیر سبل الاشجان یعنی درخشنده کننده راههای غصه ها نامیدم و جمع آوری نمودم در آن کتاب مستطاب از طرایف
اخبار و غرایب احادیث اهل بیت اخیار و لطایف آثار و عجایب حکایات احمد مختار چیزهایی که درخشندگی و نور زیادی
نمایند بر جواهر درخشنده الوان و طلاهای بدخشان جمعی از اصحاب کرام و شیعیان ائمه انام از من استدعا و خواهش نمودند
که اضافه و زیاده نمایم بر آنکتاب مستطاب عمل طلب خون فرزند پیغمبر بزرگوار و شرح کنم قضیه مجاهدات مختار را پس
تردد در اجابت مسئول ایشان برای من رخ داد که گاهی قدم همت پیش نهاده دامن جد و جهد بر کمر زده نیت بر اجابت
مسئول ایشان گماشتم و گاهی در این باب قدم سستی را پس کشیده و دست منع و رد بر سینه این عمل گذاشتم و دیگر بار
مانند میل کردن اسب دونده بغایت مقصود برای ایشان و اقدام بر آنکار میل میکردم و مانند اشتیاق طالب آفتاب و شوق
سرمستان بکشیدن باده شراب شوق و رغبت مینمودم و وقت دیگر مانند نفرت کردن و دوری جستن دختران نورس از
دست آشفته جمال دختران و از چنگ لمس کننده بر زلف دل افکار ایشان نفرت و دوری جستم از جهة ترس و خوف بر تعرض
ذکر این قضیه دلگشای دوستان و سبب ابتلای مخالفان و اظهار مکنون سر و پنهان امر آن بزرگوار دست رد بر سینه مسئلت
ایشان میگذاشتم بعد از تردد بسیار مقنعه انتظاری که در ترک اجابت خواهش ایشان داشت بدست عزم و چنگال جزم
آنرا از روی مطلب ایشان برداشتم و چادر منع و سرکشی را که در انقیاد مرام و مقصد ایشان داشت گشودم و آنچه که در کانون
خاطر و مکنون دل من از جواهر درخشنده و مضامین اسرار آن عمل ثار و قضیه مختار پنهان و مخزون بود بقلم تحریر و
خامه تقریر پرده از روی آن راز نهان و ستر پنهان برداشتم و نشر فضایل مختار و ذکر مناقب آن بزرگوار را انیس خلوتخانه خود
و مونس قصه پرداز شبهای دراز خویش نمودم زیرا که باب سر کار نیکوی آن بزرگوار آتش اندوه سید پیغمبران خاموش
گردید و بمجاهدات آن فرخنده فال چشم نمناک سید ساجدان و دیده زخمناک زینت بخش عابدان شاد و خرم و خندان
شد و شیخ بزرگوار شیخ ابن نما بعد از آن دیباچه مذکوره و خطبه مزبوره که ترجمه اش گذشت فرموده است با وجود اینکه کارهای
نیکو که از آن بزرگوار بمقام ظهور آمده است پیوسته گذشتگان فرقه محقه و سابقان طایفه امامیه از زیارت قبر پر نور
آن بزرگوار دوری و کناری میجستند و از اظهار فضیلت و ذکر بزرگواری آن منبع همت و شجاعت تقاعد و تکاهل
میکردند مانند دوری جستن سوسمار از آب و آهوان صحرا از سنگها و او را نسبت داده اند باینکه بامامت محمد بن حنفیه
قایل بود و از اینجهة ایشان قبر پر نور او را ترک نمودند و قرب منزلت خود شان را در نزد خدا در ترک زیارت قبر او
دانستند

دانستند با وجود نزدیکی قبرش بر مسجد جامع کوفه و قبهٔ قبر شریفش براه کسیکه از در حرم محترم جناب مسلم بن عقیل
بیرون بیاید مانند ستارهٔ درخشنده است که نور بخش دلهای دوستان میباشد وکسانیکه از کذشتکان شیعیان مرتکب
دوری از زیارت مختار نموده اند از شاهراه علم و دانائی عدول نموده کردن ذلت بر ریسمان تقلید نهاده اند وکارهائیکه
ان بزرکوار بکوری چشم دشمنان کشتهٔ جور و جفا و قاتلان شهید بیابان کربلا آورده بود بالمره در زاویهٔ نسیان وکوشهٔ
فراموشی کذاشتند و از این شرافت و بزرکواری یاد آوری ننمودند که ان بزرکوار بقدر وسع و طاقت در راه رضای خداوند
عالمیان بحق جهاد مجاهده نموده و از خوشنودی زین العباد بغایت مقصود و مراد رسید و مناقب و فضایل او که هو اشی
حلها و اطراف خلعتها فاخر آنها مانند ماهتاب عالمتاب بدیها را خیره و تاریکیهای دلهای اندوهناک را روشنی می افکند
و چشمهای سعادت و نیکبختی در مجاری کتابهای دلنشین شادی و فرح در آنها جاری و روانست و چون محمد بن حنفیه در سن
بزرکتر از جناب سید ساجدین بود ولکن تقدیم ان بزرکوار را و تکریم و تعظیم ان نور دیدهٔ سید شهدا را بر خود واجب
لازم و دین و مذهب میدانست و هیچ کاری و حرکتی از جناب محمد بن حنفیه سر نمیزد مکر بفرمان و اقتضا فرمان جناب سید عابدان
و ارادهٔ دل ان امام عالمیان و در هیچ امر نطق و سخن نمیکفت مکر آنچه رضا و خوشنودی دل آنجناب بود و مانند رعیت
بر والی بر امر آن بزرکوار فرمانبرداری میکرد و آن نور دیدهٔ فاطمهٔ زهرا را بر نفس خود ترجیح و تفضیل میداد مانند تفضیل
و ترجیح سید صاحب عزت و شان بر خدمتکاران و چاکران و در او امر حتمیه و نواهی الزامیه آنجناب و احکام فرضیه
انسیل ابرار و اطیاب در مقام اطاعت و فرمان برداری مانند اطاعت رعیت بر والی و خدمت بندکان بر موالی بود و این قلادهٔ
عزت و شرافت دایمی و سعادت و نیکبختی ابدی و کردن بند مفاخرت و رستکاری و بزرکواری سرمدی را که عبارت از طلب خون
فرزند سید کاینات و فخر دودمان اشرف موجودات جناب محمد بن حنفیه بکردن مختار بزرکوار حمایل نمود و بخلعت
زیبا کرانبهای این کرامت و سعادت قامت ان دلاور میدان شجاعت و سرآمد عرصهٔ کیاست و فراست را آراسته و پیراسته
ساخت بجهت اینکه کدورت خاطر شریف جناب سید سجاد علیه السلم بکشتن قاتلان پدر بزرکوارش زایل نماید پس بنابراین
رخصت دادن جناب محمد بن حنفیه برای مختار بزرکوار در طلب خون سید ابرار و کشتن کروه اشرار بمقام ظهور و حقیقت
نیامد مکر اینکه غبار ملال مضاد دلسوز و کدورت اندوه بارهای کران غصه ها و شدائد را از خاطر شریف فرزند مصیبت
کشیدهٔ مظلوم کربلا بزداید و دلیل این مدعا و برهان این دعوی اینکه از ابی بحیر عالم اهواز بمن رسیده است که
در اوایل امر خود بامامت محمد بن حنفیه قایل بود و ان عالم متبحر کفته است که سالی بقصد حج بیرون رفته و روزی از روزها در نزد
امام خود محمد بن حنفیه نشسته بودم ناکاه جوان بزرکواری از نزد او عبور نمود محمد بن حنفیه از جا خود برخواست و او را سلام
داد و از میان دو دیدهٔ مبارکش بوسید و او را بلبیات تخاطب نمود یعنی میکفت ای سید و مولای من و آنجوان کذشت و محمد بجای
خود برکشت من عرض کردم اجر و ثواب خود را در نزد خدا میخواهم و مزد مشقتی که در اینمدت در راه مودت تو کشیده ام
از خدا می طلبم جناب محمد بن حنفیه فرمود این چه سخنی است که کفتی عرض کردم ما اعتقاد کرده ایم که تو امام ما هستی که طاعت
تو فرض است بر ما و حال دیدم که برای تعظیم و تکریم انجوان برخواستی و او را ملاقات نمودی و پیوسته او را یا سیدی میکفتی
محمد کفت بلی بخدا سوکند او است امام من کفتم انجوان که بود کفت علی فرزند برادر بزرکوارم حسین است بدان روزی من در
سر امامت نزاع نمودم برای من فرمود بحکم حجر الاسود راضی میشوی که میان من و تو حکم کند بر امامت هر یکی از من و تو تصدیق
نماید قبول نمیکنی من عرض کردم چکونه حاکم میشود میان من و تو سنکی که چیزی نمیفهمد و ادراک ندارد فرمود امامی که
سنک با او تکلم نکند سخن نکوید امام نمیشود پس من از فرمایش او خجالت کشیدم عرض نمودم لبیا خوب حجر الاسود میان
من و تو حاکم باشد پس به پیش حجر الاسود رفتیم در نزد وی نماز خواندم من نیز نماز خواندم چون از نماز فارغ شد بنزد حجر الاسود
رفت و فرمود ایحجر ترا سوکند میدهم با تو جودیکه عهد و پیمان بندکان خود را در تو امانت کذاشته است تا اینکه تا دم مرک
برای ایشان شهادت دهی و کواه باشی که در شرع عهدها و پیمانها بر قرار مانده اند یا نه از تو حاجتی ندارم جز اینکه شهادت دهی و
خبر بر سانی برای ما که کدام یکی از ما امام و پیشوای مردم است بخدا سوکند همانساعت حجر الاسود تکلم نموده بسخن آمد مر خطاب نمود
ایمحمد امامت را برای فرزند برادرت بکذار و کردن بر طاعت او بکذار زیرا که ان بزرکوار برای امر امامت از تو سزاوار تر است
و حجر از جای خود حرکت و جنبش نمود بمرتبهٔ که من کمان کردم که بزمین می افتد پس من بامامت او اعتقاد نمودم و کردن نهادم
و بفرض طاعت او معتقد شدم ابو بحیر میکوید چون این سخن را از محمد شنیدم و از اعتقاد بر امامت او برکشتم و از
نزد او در رفتم و بامامت علی بن الحسین علیهما السلم معتقد شدم قول بمذهب کیسانیه را ترک نمودم ابو بصیر از

جناب امام

جناب امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که ابو خالد کابلی مدتها بود که محمد بن حنفیه را خدمت مینمود و هیچ شک
در امامت او نداشت تا اینکه روزی بنزد محمد بن حنفیه آمد عرض نمود فدایت شوم برای من در نزد تو حرمت و محرمیت و مودت
هست ترا بحرمت خدا و رسول او و حرمت جناب امیر مؤمنان سوکند میدهم هیچ مطلبی از تو نمیخواهم مکر اینکه مرا خبر دهی از
اینکه توئی امامیکه خداوند عالمیان طاعت او را بر مردم فرض و واجب فرموده است محمد فرمود یا ابا خالد مرا بقسم بزرکی سوکند
دادی امام علی فرزند برادر بزرکوارم حسین علیه السلم است بر تو و بر من و همه مسلمین چون ابو خالد کلام محمد بن حنفیه را شنید
بخدمت انحضرت رسید همینکه نظر جناب علی بن الحسین علیهما السلم بر ابو خالد افتاد فرمود مرحبا بتو ای کنکر تو هرکز بزیارت
من نمی آمدی حال برای تو چه رخ داده که آمدی چون ابو خالد این کلام معجز نمای ان امام انام را شنید پیشانی ذلت و خواری بجهت
شکر خداوند کریم بر روی خاک کذاشت و کفت حمد مر خداوندی راست که مرا از مرک نقدر امان داد که امام بر حق خود را شناختم
حضرت فرمود چکونه امام خود را شناختی عرض نمود زیرا که تو مرا بنام اصلی من ندا فرمودی که جز من آنرا تا حال کسی نمیدانست و من
در امر امام خود تا حال در کوری و بی بصیرتی بودم بخدا سوکند من مدتها از عمر خویش برای محمد بن حنفیه خدمت نمودم شک
نداشتم در اینکه امام من اوست تا اینکه امروز او را سوکند دادم مرا بتو دلالت نمود و کفت برادرزاده ام علی بر من و بر تو و بر همه کس از
مسلمانان امام است پس ابو خالد از آنجا بیرون رفت و حال آنکه بامامت زین العابدین علیه السلم معتقد و قایل شد و کروهی
از خارجیان روزی برای محمد بن حنفیه کفتند چرا پدرت ترا در جنکها بمعرض هلاکت میاورد و بر کارزار مبارزان دشمنان ترغیب
و تحریص میکرد و حسن و حسین را منع نمود و در جنکها ایشان را بمعرض هلاکت نمی آورد محمد بن حنفیه برای ملاعین جواب داد
که آن بزرکواران برای پدر بزرکوارم بمنزلهٔ دو چشم بودند و من بمنزلهٔ دست راست پس پدرم از دو دیدهٔ خود بلاو
صدمه را بدست راست خود دفع مینمود عباس بن بکار بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که کفت روزی از روزهای
جنک صفین فرزندش محمد بن حنفیه را طلبید فرمود ای فرزند کرامی بمیمنهٔ لشکر اشرار حمله نما پس آن مبارز میدان کارزار
شمشیر آبدار خود را از نیام انتقام کشیده بمیمنهٔ لشکر شقاوت اثر معاویه حمله نمود داد مردانکی داد و میمنه را کشت
و از کشته ها پشته ها ترتیب داد و سرهای کافران را مانند تکرک بزمین ذلت می افکند و آتش شرربار بخرمن حیوة کروه
اشرار انداخت تا اینکه زلزله بر ارکان میمنه افکنده ایشانرا پراکنده ساخت و برکردانید پس بخدمت پدر بزرکوارش بر
کشت هنکامی که خسته و مجروح زخمدار بود عرض نمود ای پدر بزرکوار بسیار تشنه هستم پس جناب امیر مؤمنان علیه السلم
فرزند رشید خود را با آب سرد شیرین خوشکوار سیراب فرمود و باقیماندهٔ آب را بر زره و بدنش پاشید ابن عباس میکوید
دیدم قطرات خون از حلقه های زره محمد میچکید چون ساعتی آرام کرفت جناب امیر مؤمنان علیه السلم فرمود بر میسرهٔ لشکر
اشرار حمله کن پس محمد باز بمیسرهٔ قوم کافران هجوم آورد و حمله ور کردید مانند شیر خشمناک آن کروه ناپاک را به پیش روی
خود افکنده میدوانید تا اینکه ایشانرا از جا بر کند و رخنهٔ فاحش بر ارکان میسره انداخت پس بخدمت امیر مؤمنان علیه السلم
آمد و چند زخم بر بدنش رسیده بود عرض نمود ای پدر بزرکوار الماء الماء یعنی تشنه هستم برای من آب بده پس حضرت از جا خود
برخواست و مانند مرتبهٔ اولی رفتار نمود چون محمد قدری آرام کرفت حضرت فرمود بقلب لشکر اشرار حمله کن چون حمله
نمود و ایشانرا پراکنده نمود بجا خود برکشت و زخمهای بسیار بر بدن او را سنکین و ناتوان نموده بود و میکریست جناب امیر
مؤمنان علیه السلم برخواست و از میان دو دیدهٔ فرزندش بوسید فرمود پدرت فدای تو شود بخدا سوکند امروز مرا بسیار مسرور
نمودی پس چه چیز ترا بکریه آورده است عرض نمود چکونه کریه ننمایم و حال آنکه امروز سه دفعه مرا نشانهٔ تیر مرک
نمودی خدا بقدرت خود سلامت فرمود هر وقتیکه بخدمت تو آمدم که مرا مهلت دهی ندادی و این دو برادر من حسن
و حسین در خدمت تو ایستاده اند ایشانرا امر بجنک نفرمائی آنحضرت از سر فرزندش محمد بوسید فرمود ای فرزند کرامی تو
فرزند منی و حسن و حسین علیهما السلم دو فرزند عزیز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند آیا فرزندان آنحضرت را
حفظ و حمایت نکنم محمد عرض کرد بلی ای پدر بزرکوار فرموده تو چنانست خدا جان مرا برای تو و برای این دو بزرکوار فدا نماید و چون
اعتقاد محمد بن حنفیه چنین باشد که جناب سید سجاد علیه السلم را امام مفترض الطاعة بداند چنانکه کذشت چکونه از طاعت
و فرمان امام خود بیرون رود و از اسلام بسبب مخالفت آن بزرکوار عدول نماید یعنی اکر جناب امام زین العابدین علیه السلم راضی
بقتال و خروج مختار نبود چکونه محمد بن حنفیه او را اذن و رخصت فرموده است با وجود اینکه محمد بن حنفیه میدانست
که جناب امام زین العابدین علیه السلم ولی خون پدر بزرکوار مظلوم خود هست و صاحب خون و ثار و مطالب خون ابرار
امام اخیار بود محمد اینمسئله را میدانست که دخل و تصرف در طلب خون حضرت با وجود فرزندش برای هیچ احدی جایز نیست

پس بحکم و فرمان محمد بن حنفیه مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی دامن همت بر کمر زده از جا خود مانند پادشاه صاحب قدرت
دانتدار و فرمانفرمای صاحب شوکت و جلال الحرکت و نهضت نموده در کمال دلیری و مردانگی دست قوت و اقتدار و بازوی برنده
و اختیار بکشتن دشمنان خداوند جبار کشید شمشیر آبدار شرربار استخوانهای اجساد گروه فجار را که پیوسته بعلف فسق و فجور
پرورش یافته بودند مانند آرد خورد خورد نمود و اعضای کافران بدفرجام را که پیوسته بشراب و خمور نشو و نما کرده بودند
از ابدان انجلاعین جدا ساخت و در فضیلت و سعادت بنهایت بلند و مرتبهٔ علوی رسید که پیش از آن بزرگوار سعادت
جلالت مدار کسی از گروه عرب و عجم بکنگرهای بلند شرافت انمرتبهٔ عالیه بلند نشده بود و در میدان منقبت و شرافت
اسب همت را چنان تاخت که در حیازت و جمع آوری سبقت و منقبت و بزرگواری کسی از قریش و بنی هاشم بگرد
غبار او نرسید و ابرهیم بن مالک اشتر در آن کار خیر و منقبت و بزرگواری مشارک مختار بود و در این قضیهٔ فرح انگیز
و دعوای شادی افزا و دلگشا در حقیقت ابرهیم مصداق حقیقی و کارکن معنوی بود که شمشیر آبدار شرربار فرزند رشید
مالک اشتر بزرگوار گردنهای گروه اشرار ذلیل و خوار گردید و معلوم است که ابرهیم در دین و مذهب خود شاک و بی بصیرت
نبود و در اعتقاد ضلالت و گمراهی نداشت و در یقین درست خود خطا نمیکرد پس حکم در مختار و ابرهیم یکی است
اگر کسی مختار را در امر طلب خون آنحضرت در خطا و خلاف بداند باید ابرهیم را نیز چنان بداند زیرا که در آن امر با
یکدیگر شراکت داشتند بلکه پیشرفت امور مختار بزور بازوی ابرهیم بزرگوار بود تا جناب ابرهیم اذن و رخصت جناب
سید سجاد علیه السلم را در آن کار بدست نیاورد و یقین برضای آن بزرگوار نمیکرد اقدام بچنین امر مهم ننمود مترجم
میگوید اگر هیچ خبری در مدح مختار نباشد همین آخر خطبهٔ جناب مظلوم کربلا که در میدان بیابان بلا خواندند در شأن
و بزرگواری آن بزرگوار کفایت میکند که فرمود وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً وَلَا يَدَعُ فِيهِمْ أَحَدًا
إِلَّا قَتَلَهُ قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ يَنْتَقِمُ لِي وَلِأَوْلِيَائِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأَشْيَاعِي مِنْهُمْ تا آخر و در ترجمهٔ این فقرات
در باب خود گذشت انتهی برگشتیم بترجمهٔ رسالهٔ شرح عمل الثار مصنف آن کتاب مستطاب شیخ بزرگوار شیخ بن نما
بعد از بیان و تحریر مطالب گذشته فرموده است حال شروع میکنم به بیان ذلت و خواری گروه فجار و فرقهٔ اشرار بضرب شمشیر
آبدار مختار در حالتیکه اعتماد کننده باشم در بیان غزوات و کارهای آن بزرگوار بقانون ایجاز و اختصار و نامیدم آن کتاب را به
ذوب النضار فی شرح الثار بتحقیق آنرا مرتب ساختم بچهار رتبه والله الموفق للصواب بملکه فی یوم الحساب المرتبة الاولی
در بیان اصل و نسب مختار و در ذکر جمله از احوال آن بزرگوار و اخبار او ست نام او مختار فرزند ابی عبیدهٔ ثقفی بن مسعود بن
عمیر است که از قبیلهٔ ثقیف است عمر بن ابی حذر در تاریخ خود چنین گفته است فرزند عمیر بن عقدة بن غنزه است کنیهٔ آن بزرگوار
آن بزرگوار ابو اسحق بود و پدرش ابو عبیده بسیار سعی مبالغه داشت در طلب و تفحص اصل و نجابت و عصمت و طهارت زنان و غرض
او تزویج بود لکن میخواست دختری تزویج نماید که در حسب و نسب و نجابت ممتاز بوده باشد یکی یکی دختران قبیلهٔ ثقیف را بخوبی
خود را برای او ذکر نمودند بتزویج ایشان اقدام ننمود و هیچ یکی را اختیار نکرد شبی در میان خواب خود خوابیده بود هاتفی
بخواب او آمده این کلام را برای او فرمود تَزَوَّجْ دَوْمَةَ الْحَسْنَاءَ الْحَوْمَةَ فَمَا تَسْمَعُ فِيهَا لِلَّائِمِ لَوْمَةً ظاهر حومه
بضم حاء بوده باشد که بمعنا بلور است یعنی تزویج نما دختر دومه نام خوش جمال نیکو رخسار که مانند بلور اندام دارد پس
اگر آن دختر را تزویج نمایی از هیچ ملامت کنندگان و عیب گیران در آن دختر نیکو سیرت عیب و ملامت نخواهی شنید
چون ابو عبیده از خواب خود بیدار شد این خواب را برای اهل و خویشان خود نقل نمود گفتند از جانب غیب در خواب خود مامور
شدهٔ پس دومه دختر وهب بن عمرو بن معتب را تزویج نما چون ابو عبیده آن دختر را بحبالهٔ خود در آورد بمختار نیکو
سیرت و کردار حامله گردید و دومه منقول است که گفت در خواب خود دیدم که گوینده بمن گفت أَبْشِرِي بِالْوَلَدِ أَشْبَهَ شَيْءٍ بِالْأَسَدِ
إِذَا الرِّجَالُ فِي كَبَدٍ تَقَاتَلُوا عَلَى بَلَدٍ كَانَ لَهُ الْحَظُّ الْأَشَدُّ در بعض نسخه‌ها دومه تبشری بالولد تا آخر
یعنی بشارت باد ترا ای دومه بفرزندی که شبیه ترین چیز است بر شیر دلیر هنگامی که مبارزان در میان جمعیت
و لشکر با همدیگر در عرصه گاه مقاتله و محاربه نمایند برای آن فرزند حظ وافر و بهرهٔ کامل از شجاعت داشته باشد
و دومه گفته است چون مختار را زاییدم هاتفی نیز بخوابم آمد و این کلام را گفت إِنَّهُ قَبْلَ أَنْ يَتَرَعْرَعَ وَقَبْلَ أَنْ يَتَشَعْشَعَ
قَلِيلُ الْهَلَعِ كَثِيرُ التَّبَعِ يُدَانُ بِمَا صَنَعَ یعنی این فرزند تو پیش از آنکه بحد کمال برسد و پیش از آنکه
مدتها از عمرش گذشته باشد اضطراب و ترسش کمتر میشود و تابعان او بیشتر می باشد در مقابل
کارهائیکه از او صادر خواهد شد جزا داده میشود و از دومه برای ابی عبیده پنج پسر زاییده شد

مختار و جبر و ابو جبر و ابو الحکم و ابو امیه و مولد مختار بزرگوار در سال هجرت نبویه بود با پدرش در جنگ [illegible]
حاضر بود هنگامی که فرزند سیزده ساله بود با آنکه غرس پیوسته دست و پا میزد که از جنگ پدر خود رها شود و
قدم دلیری بمیدان کارزار نهد عمش سعد بن مسعود او را منع گذاشت آن بزرگوار در میان خود قوم بسر حد کمال رسید
هنگامی که مبارزان هم منند دلیر شجاع جوانمرد دلاور بود که از هیچ چیز ترس نداشت و بکارهای بزرگ اقدام مینمود
و صاحب عقل وافر و جواب حاضر بود در کارهای بزرگ تدبیر درست و فکر صایب داشت و در جواب هیچ سؤال و کلام
عجز نداشت جواب هر سخن بی تامل مطابق و نیکو میداد و صاحب صفات پسندیده و اخلاق حمیده بود و نفسی داشت
که از جود و کرم و سخاوت حظ وافر و بهرهٔ کامل داشت آن بزرگوار در فطانت کامل و ذکاوت شامل و حسن تدبیر
بمرتبهٔ رسیده بود که عواقب امور را بفراست خود دریافت میکرد و همتی داشت که از غایت بلندی سر عزت و شرافت
باوج ستارهای افلاک بلند مینمود و تیر هدفش از نشانه هیچ امر خطا نکرد و دست پر قوت و بازوی محکم قوی داشت
که در جنگها جوانب دلیران و شکنندهٔ مبارزان بود و امور روزگار و کارهای جهان را بمحل تجربه کشید پس قدم
همت بسوی آنها بر داشت و امور عظیمه و کارهای خطرناک را ملازمت و مواظبت نمود تا اینکه آنها را از شایبهٔ خطا مهذب
و خالص کرد که در کارهای بزرگ خطار او را مجال بهاندیشهٔ او نداشت از اصبغ منقول است که روزی مختار را دیدم که در دامن
جناب امیر مؤمنان علیه السلم نشسته و آنحضرت دست مرحمت بسر او میکشید و میفرمود یا کیس یا کیس پس از اینجهت آن
بزرگوار بکیسان ملقب گردید و کیسانیه بآن بزرگوار منسوب شدند چنانکه واقفیه بجناب موسی بن جعفر
علیهما السلم منسوبند و اسمعیلیه ببرادر موسی بن جعفر علیهما السلم منسوب شدند و سایر فرقه‌ها هر یکی بکسی
منسوب گردید و از جناب امام محمد باقر علیه السلم مرویست که فرمود مختار را دشنام ندهید و بد نگویید زیرا
که مختار کشندگان ما را کشت و خونهای ما را از قاتلان ما طلبید و بیوه زنان بنی هاشم را بشوهر داد و هنگام عسرت
و تنگدستی بنی هاشم مالها بسیار در میان ایشان قسمت نمود و مرویست که گروهی بخدمت جناب امام محمد باقر
علیه السلم داخل شدند و عبد الله بن شریک نیز در میان ایشان بود عبد الله میگوید من در خدمت حضرت نشسته نا
گاه پیر مردی از اهل کوفه داخل شد که دست حضرت را ببوسد آنجناب دست خود را کشید و نگذاشت که آن پیر مرد ببوسد
حضرت فرمود تو کیستی عرض نمود منم ابو الحکم فرزند مختار بن ابی عبیده ثقفی و از آنحضرت دور بود چون این را شنید دست مبارک
خود را بلند نمود آن پیر مرد را نزد خود طلبید مانند کسیکه میخواهد طفل خود را ببیند خود چسباند آنقدر پیش خود
خواند نزدیک شد که در کنار خود بنشاند آن پیر عرض نمود خدا کارهای ترا اصلاح نماید مردم در حق پدر من بسیار
چیزها میگویند قول همانست که تو بفرمایی آنحضرت فرمود مردم در حق پدرت چه میگویند عرض نمود میگویند بسیار دروغ
گو بود و عرض کرد هر چه تو بفرمایی از قبول دارم حضرت از روی تعجب فرمود سبحان الله پدرم بمن خبر داد که مهر مادر
از آن طلاست که مختار بخدمت پدرم فرستاده بود آیا پدرت همان نیست که خانهای ما را آباد نمود و قاتلان ما را کشت
و خونهای ما را طلب نمود سه دفعه فرمود رحم الله اباک برای ما در پیش هیچ ستمکاری حقی نگذاشت مگر اینکه آنرا طلبید
و از ابی حمزهٔ ثمالی منقولست که من در هر سال در موسم حج بزیارت جناب علی بن الحسین علیهما السلم مشرف میشدم
سالی بقرار معهود بخدمت آنحضرت رفتم در بالای زانوی مبارکش کودکی نشسته بود پس آن کودک برخواست در آستانهٔ در
پایش لغزید بر زمین افتاد سرش شکست حضرت از جای خود برخواست و با سرعت تمام بسوی آن رفت و خون سرش را
بدست مبارک خود پاک مینمود و میفرمود من از آن تو را پناه میبرم که ترا در کناسه بدار بکشند ابو حمزه میگوید عرض
نمودم پدر و مادرم فدای تو باد در کدام کناسه فرمود در کناسهٔ کوفه عرض کردم این قضیه واقع میشود فرمود قسم بخدا
که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق و راستی برسالت مبعوث نمود اگر بعد از من در دنیا زنده باشی این کودک را
خواهی دید که در ناحیهٔ از نواحی کوفه کشته و مدفون میشود قبر او را میشکافند و نعش او را بیرون میآورند
و از پای او در روی زمین میکشند و بدار میبندند بعد از آن از دار فرود آورند و بدن او را در آتش میسوزانند
و خاکستر او را به بیابانها میپاشند ابو حمزه میگوید عرض کردم فدایت شوم نام این کودک چیست فرمود فرزندم
زید نام است بعد از آن قطرات اشک از دیدگانش فرو ریخت فرمود ترا از این فرزندم خبری نقل میکنم
شبی از شبها نماز خواندم و رکوع و سجود بجا آوردم خواب مرا در ربود دیدم که گویا من در بهشت هستم جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن مجتبی و حسین مظلوم کربلا علیهم السلم حوریهٔ از حوریان

بهشت برای من تزویج کردند با آن حوراء مواقعه کردم و در نزد سدرة المنتهی غسل نمودم و برگشتم هاتفی مرا صدا زد که
برای تو گوارا باد زید و مبارک شود پس از خواب بیدار شدم تطهیر نمودم و نماز صبح را ادا کردم ناگاه کسی در خانه را
زد بیرون آمدم دیدم مردی ایستاده و در نزد او کنیزی هست که آستین جامهٔ خود را بر رویش گرفته و بدن خود را
بچادر پوشیده است از آن مرد پرسیدم چه حاجت داری گفت علی بن الحسین علیهما السلام را میخواهم گفتم منم علی بن
الحسین گفت من رسول مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی هستم ترا سلام میرساند و عرض میکرد این کنیز را در ناحیهٔ ما به
فروختند او را بششصد دینار خریدم و کیسهٔ زری بیرون آورد و گفت این ششصد دینار است با آنها بمصارف دنیا
استعانت نما نامهٔ مختار را بمن داد جوابش را نوشتم رسول مختار برگشت از کنیز پرسیدم نام تو چیست گفت حوراء پس او را
بخانه آوردم برای من زینت دادند و با او بعنوان عروسی خوابیدم بر این کودک همان ساعت حامله گردید پس نامش را زید
گذاشتم فرمود زود است آنچه که در حق این کودک پسر گفتم خواهی دید ابو حمزه میگوید بخدا سوگند هرچه آنحضرت دربارهٔ
زید گفته بود بچشم خود دیدم از عمر بن علی علیه السلام مرویست که مختار بیست هزار دینار طلا بخدمت جناب علی بن الحسین
علیهما السلام فرستاد آنها را قبول نمود و از آن پولها خانهٔ عقیل بن ابی طالب و سایر خانه های بنی هاشم را تعمیر نمود مترجم مے
گوید اگرچه غالب این اخبار در فصل اول این باب گذشته بود لکن نمیخواهم که رشتهٔ کلام شیخ بن نما را قطع نمایم و هرچه
نقل کرده است همهٔ آنها را بترتیب کتاب آن بزرگوار نقل میکنم ان شاء الله انتهی و فرموده است مختار مرد سخنور
تیز زبان شیرین بیان بود در هنگام سخن پروری کلمات فصیحه و عبارات بلیغه را مانند قطرات باران پی در پی میریخت
و کلمات کلام خود را چنانکه نمیبایست بیکدیگر متصل میکرد که گویا سیل آب است که از بلندی رو بپستی نهاده است مختار
در سخن آوری و تیز زبانی مانند شمشیر تیز بران بود که هرگز از مقصود خطا نکرد اگر کلام را بعنوان نثر بیکدیگر متصل
میکرد و طول میداد کلماتش مانند دانه های در درخشنده منتظم گشته در غایت فصاحت و بلاغت مقفا و مسجع
میگشتند در هنگام نطق و سخن وری بهمهٔ امثال و اقران و ابناء زمان فائق میشد دل محکم ثابت و عزم جزم راسخ
داشت که مانند کوه قوی بود بهیچ چیز از جا کنده نمیشد دلیر هنرمند مبارز رزم جنگ شیر دلیر بود هیچ حدسی
بچیزی نزد مگر اینکه بحقیقتش رسید و درک امور را بفراست و ذکاوت چنان گونه فهمید که هرگز بدر رسیدن
بغایت آنها خایب و ناامید نگردید و اگر چنین گونه سخنور و صاحب عزم و حزم دلیر محکم دل صاحب فکر و تدبیر نگشت
هرآینه بکارهای بزرگ قیام نمیکرد که سبب مفاخرت و موجب سعادت و شرافت باشند و بزرگ و سرکردهٔ امرا و بزرگان
و لشکر نمیگشت جناب امیر مؤمنان علیه السلام عم مختار را در ایام خلافت خود بمداین والی و حاکم نمود و مختار در نزد
عم خود بود که پیوسته بزرگی و تدبیر مملکت داری و رعیت پروری را از عم بزرگوارش یاد میگرفت چون مغیرة بن
شعبه از قبل معاویه علیه اللعنة والهاویه بشهر کوفه و نواحی آن بلده والی شد مختار از مداین بسوی مدینه کوچ کرده
و پیوسته بخدمت جناب محمد بن حنفیه حاضر میشد و با آنجناب می نشست و برخواست میکرد و احادیث از او یاد میگرفت
چون بکوفه برگشت روزی سوار شدند و گذر ایشان از بازار افتاد مغیره گفت چه بسیار غارتی در کوفه بنظرم می خواهد
آمد وای بر حال کوفه از غارتی که در آن میباشد چه بسا جمعیت و ازدحام و لشکرها که در این بازار جمع خواهند شد
و بگرد غارت کنندهٔ لشکرها جمع میشوند بدبختی من کلمهٔ میدانم و سخنی در سر دارم اگر ندا کننده و فریاد کننده
با آن کلمه پیدا شود هر آینه آن لشکرها بر سرش جمع شوند و مردم بگرد او ازدحام مینمایند خصوصاً عجمها که هرچه
برایشان گفته شود قبول میکنند هر سخنی بگوش ایشان برسد باور مینمایند مختار چون این کلام را از مغیره شنید فرمود ایعم
من کدام است آن کلمه مغیره گفت برای آل محمد طلب قرب و نصرت نمایند و بیاری و نصرت و طلب خون ایشان دیگران را میکشند
و قتل نفوس و غارت اموال کنند چون مختار این سخن را شنید چشم امید بسوی دوخت و در خزانهٔ دل خویش این جوهر
گران بها را پنهان نمود و پیوسته این در درخشنده در خزانهٔ دلش مرکوز بود پس روز و شب زبان خوش بیانش بذکر
فضایل و مناقب آل محمد ناطق و گویا بود و در پر قیمت گران بها دل افزای مناقب جناب علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین
سید شهدا علیهم السلام را در هر مجلس و مقام نثار مینمود و گردن بند جواهر گونا گون فضایل آن بزرگواران را بگردن
صاحبان مواد قابله و ارباب فطرت و سریرت حمیده و حسب و نسب پسندیده می افکند و میگفت آن بزرگواران
بامر خلافت و ریاست امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه کس سزاوارتر هستند و خلعت زیبای
خلافت و امامت بجز قد و قامت سرو قامت خوش سیمای دلربای آن سروران عالمیان سزاوار و لایق نیست و پیوسته

از مصائب آل محمد و محنتهای ایشان دردناک و اندوهناک میگردید در بعض ایام معبد بن خالد که از قبیلهٔ جدیلهٔ
قیس نه جدیلهٔ حمیر بود بر آن بزرگوار ملاقات نمود و گفت یا معبد دانایان اخبار و مطلعان کتب آثار چنین ذکر می
کنند که در کتب صادق یافته اند که مردی از قبیلهٔ ثقیف خروج خواهد نمود و سرکشان ستمکار را از آتش شمشیر آبدار شرربار
از صفحهٔ روزگار برداشته بسوی دار البوار و بئس القرار خواهد فرستاد و داد مظلومان را از ستمکاران میگیرد و در
نصرت و یاری بیچارگان شمشیر انتقام بگردن ظالمان میزند و خون ضعیفان را از قاتلان ایشان طلب نماید و صفات این
مرد ثقفی را ارباب کتب ذکر نموده اند و همهٔ اوصاف او را نشان داده اند و هیچ صفتی از صفات آن مرد ثقفی که ذکر کرده اند نیست
مگر اینکه آنها را در خود یافته ام و در من موجود هستند مگر دو خصلت که آن دو خصلت را در خود نمی بینم
آنکه گفته اند که آن مرد جوانست و عمر من از شصت گذشته است و دیگری اینکه گفته اند که چشم او ردی و معیوبست و
چشم من بیناتر است از چشم عقاب معبد گفت اما سن تو به گفتهٔ ارباب کتب منافات ندارد زیرا که کسی که در سن شصت
یا هفتاد است نسبت باهل این زمان جوانست و اما چشم تو پس حالش معلوم نیست تو از کجا دانسته که همیشه بر اینحالت میماند
شاید خدا بعد از این در یکی از حادثه ها آنرا معیوب کند از عیسی منقولست که مختار پیوسته بر اینخیال و تمنا
بود و امیدوار بگفتهای ارباب کتب داشت تا اینکه معاویهٔ حرامزاده از دنیا رحلت نموده تابوت آتشین را در دوزخ مسکن
داد یزید خود نمود [illegible] چون جناب امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را بسوی کوفه فرستاد مختار جناب مسلم را
در خانهٔ خود نازل نمود و منزل داد و او را بیعت کرد چون پسر زیاد حرامزاده جناب مسلم را بدرجهٔ شهادت رسانید بعضی
از منافقان بسعایت و شیطنت مختار را در نزد پسر زیاد زنازاده نمود که مختار در هنگام ورود مسلم بکوفه در خانهٔ خود
منزل داد و او را بیعت نمود پس آن حرامزاده مختار را بدست آورد و گفت ای پسر ابی عبید تو بر دشمنان ما بیعت نمائی مختار از این
مطلب ابا نمود و عمرو بن حریث شهادت داد که مختار هرگز چنین کاری نکرده است برای امیر اشتباه کرده اند پسر زیاد لعین
بر مختار گفت اگر شهادت عمرو نمیشد گردن ترا میزدم آن بزرگوار را دشنام داد و چوبی که در دست نحس خود داشت
بر مختار زد و دیدهٔ او را درید و معیوب نمود و حکم کرد که او را بزندان بردند و در آنجا حبس کردند و در آن ایام آن
کافر بد فرجام عبد الله بن الحارث بن عبد المطلب را در همان زندانخانه محبوس نموده بود و جناب میثم تمار نیز در آنجا محبوس بود
روزی عبد الله بن الحارث کاردی طلبید و موی بدن خود را بآن کارد میتراشید و زایل مینمود و میگفت من ایمن نیستم
که پسر زیاد مرا بکشد پس در هنگام کشته شدن خود موی بدن من نباشد مختار گفت بخدا سوگند ترا و مرا نمیتواند
بکشد آنقدر زمان نمیگذرد که تو والی بصره میباشی و جناب میثم بر مختار فرمود تو نیز خروج خواهی نمود و طلب خون
جناب امام حسین علیه السلام خواهی کرد و این ملعون که میخواهد ما را بکشد خواهی کشت و بزیر پای خود گونه های او را
لگدکوب مینمایی و خبر میثم تمار در دل مختار ریشه داشت و از خاطر خود نمیرفت تا اینکه جناب امام حسین علیه السلام کشته شد مختار از
زندان نامه بخواهرش صفیه زن عبد الله بن عمر نوشت که از شوهرت عبد الله استدعا نما که نامهٔ بیزید بن معاویهٔ ملعون
بنویسد و التماس مختار را از آن پلید نماید پس عبد الله بن عمر در استخلاص مختار نامهٔ بیزید بدکردار نوشت چون نامهٔ
عبد الله بآن لعین رسید گفت شفاعت ابو عبد الرحمن یعنی عبد الله را قبول نمودیم هند دختر ابوسفیان که خالهٔ عبد الله
بن الحارث بود شفاعت عبد الله خواهرزادهٔ خود را از یزید پلید نمود پس یزید لعین در خصوص استخلاص مختار و عبد الله
بن الحارث نامه به پسر زیاد حرامزاده نوشت آن حرامزاده هر دو را از زندان بیرون آورد و رها نمود بعد از آنکه از مختار
عهد و پیمان گرفت که از سه روز زیاده در کوفه نماند و باید در ظرف آن سه روز بیرون برود و اگر زیاده از سه روز در
کوفه بماند گردنش بزنند پس مختار تدارک سفر خود را دید با نهایت تعجیل از کوفه بیرون رفت و رو بسوی مملکت حجاز گذاشت
در منزل واقصه بصقعب بن زهیر ازدی دچار گردید صقعب عرض نمود یا ابا اسحق چرا چشم تو چنین شده است چه چیز
موجب دریدن دیدهٔ تو گردید فرمود عبید الله بن زیاد چشم مرا چنین ساخت خدا مرا بکشد اگر من او را نکشم و اعضای
آن بدکردار را از هم دیگر جدا ننمایم هر آینه در عوض کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام آنقدر گروهی از این ملاعین
میکشم که عدد کشتگان ایشان برابر شمارهٔ کسانی بشود که در عوض خون یحیی بن زکریا کشته شدند و عدد ایشان هفتاد
هزار نفر بودند که بجهت کشته شدن حضرت یحیی کشته گردیدند بعد از آن فرمود والذی انزل القرآن و بین
الفرقان و شرع الادیان و کره العصیان لاقتلن العصاة من ازد عمان و مذحج و همدان و نهد و خولان و بکر و هزان
و ثعل و نبهان و عبس و ذبیان و قبایل قیس عیلان غضباً لابن بنت نبی الرحمن نعم یا صقعب و حق السمیع

العلیم العلی العظیم العدل الکریم العزیز الحکیم الرحمن الرحیم لا عرکن عرک الادیم بنی کندة و سلیم و الاشراف من تمیم همدان
بروزن سلمان نام قبیله است از قبایل یمن و بطن بروزن طلب و خولان بروزن سحبان هر دو نام قبیله است از قبایل یمن
یعنی قسم بوجودیکه قرآن معجز بیان را برای اثبات نبوت و رسالت آن پسندیده خداوند عالمیان نازل نمود و فرقان
خود را که فیصل است میان حق و باطل است به بیان شافی و کافی بیان فرمود و ادیان پیغمبران را در روی زمین جاری کرد و گناه
عاصیان و طغیان طاغیان را ناخوش داشت هر اینه میکشم ستمکاران عاصیان را که از گروه قبایل مذکوره هستند از
جهة غضب کردن و نصرت نمودن برای فرزند دختر پیغمبر اکرم خداوند رحمن بلی یا صعصعه قسم بحق خداوند سمیع علیم
علی عظیم که عدل کریم و عزیز قاهر غالب حکیم و برای مظلومان رحمن رحیم است هر اینه مالیده میکنم مانند مالیدن و
سائیدن پوست بنی کنده و قبیله بنی سلیم و اشراف بنی تمیم را این را فرمود و بسوی مکه معظمه روانه گردید ابن العرق
روایت کرده است که چون چشم مختار را بآن حالت دیدم از سبب آن پرسیدم فرمود پسر زیاد چشم مرا چنین نمود ای فرزند
عرق إنّ الفتنة أرعدت وأبرقت وكان قد انبعث والقت خطامها وخبطت وشمست وهي رافعة ذيلها وقائلة ويلها
بدجلة وحولها یعنی ابر باران فتنه و جنگ رعد و برق میزند و میوه و اوراق درختان ثمر رسید و بوی خوش خود را بر
مشام جهانیان رسانید دست و پای خود را بر زمین میزند و عداوت خود را اظهار و آشکار میسازد و دامن همت خود را
بر کمر زده و بالا کشیده است و واویلای خود را بر دشمنان گویا شده است در کنار نهر فرات و اطراف آن و مختار بزرگوار
بر این فکر و خیال زندگانی نمود تا اینکه یزید پلید لنگرا قامت ابر اسفل درک دوزخ افکند در نزد یک کافر خود
در تابوت آتشین قرار گرفت و تاریخ رحلت آن حرامزاده بسوی آتش دوزخ در روز پنجشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول ابتدای
سال شصت و سیم هجرت بود بعضی شصت و چهارم هجرت گفته است و سن آن کافر نجس بنابر اختلاف سی و هشت
و مدت خلافتش دو سال و هشت ماه شد و یازده نفر فرزند از دختر و پسر از آن ملحد ماند که یکی از ایشان ابو لیلی معاویه نام او
بعد از پدر ملعونش مردم شام شوم برای آن فرزند کافر عنید بیعت نمودند بعد از چند روز نفس خودش را از خلافت لعنه الله
عزل نمود و جامه ذلت آن خلافت فاسده که موجب بیزاری ابدی و سبب عذاب سرمدی بود از بر و دوش خود بیرون نمود
و شیخ بن نما فرموده است که قضیه معاویه پسر یزید را در کتاب مقتل ذکر نموده ام و برادر او خالد بود و مادرش دختر
هاشم بن عتبة بن عبد مناف است بعد از وفات یزید پلید مروان بن حکم عنید مادر خالد را بحباله نکاح خود در
آورد و در خصوص تزویج آن زن این بیت را شاعری گفته است اسلمی ام خالد رب ساع و قاعد مترجم میگوید در
کیفیت رحلت یزید بن معاویه بسوی آتش جهنم و بیه چند قول در کتب علما مذکور شده است یکی آنکه مصنف رحمه الله در این
کتاب مستطاب خود که در مقتل مظلوم کربلا برشته تحریر آورده است روایتی در باب جمل احوال و عذاب قاتلان آن
حضرت نقل کرده است که حاصلش این است که آن حرامزاده شبی بقرار معهود خود شراب خورده مست گردید چون صبح شد
او را مرده یافتند که بدنش مانند قیر سیاه شده بود و از زوری قهر و غضب خداوند منتقم قهار آن کافر عنید بدکردار
راه آتش دار البوار را پیموده به پدران کافران خود ملحق شد و دوم طریق دیگر ابو مخنف ره روایت کرده است طریق
اول این است که روزی با لشکر انبوه که ده هزار بودند بعزم شکار از شام شوم بیرون رفت چون دو منزل از شام دور
شد ناگاه آهوئی پیدا گردید آن حرامزاده بدبخت برگشته بلشکر شقاوت اثر خود گفت باید کسی از شما بعقب من نیاید
من این آهو را شکار نمایم پس سواران لشکر در همانجا ایستادند و خودش بهوای شکار آهو روانه گردید و آن
آهو را از بیابانی به بیابان دیگر دوانید تا اینکه به بیابان هولناک و صحرای خطرناک رسید دیگر خبری و
اثری از آهو ندید و تشنگی شدید بر آن کافر عنید مستولی گردید در آن بیابان حیران و سرگردان بهر طرف دوید
و اثری از آب ندید ناگاه مردی پیدا شد و مشک آبی در دوش داشت یزید پلید آب طلبید آن مرد خواست آب بدهد
آن حرامزاده گفت اگر مرا بشناسی بیشتر تکرم و احترام من مینمائی پرسید تو کیستی گفت منم امیر مؤمنان یزید بن معاویه
چون السعادت مند این را شنید گفت بخدا سوگند توئی قاتل حسین بن علی علیهما السلام ای دشمن خدا پس از جا خود
برجست که بشمشیر آبدار خود او را بجهنم واصل نماید چون چشم اسب یزید پلید ببرق شمشیر آن سعادتمند دلیر افتاد
رم کرده رو به گریز نهاد و اضطراب شدید در دویدن خود داشت پیوسته رم کردن زیاده میکرد تا
اینکه یزید پلید از بالای زین اسب در غلطید سر نحسش بزمین آمد و پای نحسش در رکاب ماند چون اسب به پشت
سرش نگاه نمود و آن حالت یزید پلید بنظرش آمد رمیدن زیاده بعمل رسانید تا اینکه بدن نحس آن ملعون نجس

ریزه ریزه گردید لعنة الله علیه و طریق دوم این است که بعقب آهو رفت و از لشکر خود بسیار دور افتاد و چون به بیابان مولناک
رسید و آهو از چشمش غایب و ناپدید گردید تشنگی بسیار و عطش بنهایت بر آن کافر عنید رخ داد ناگاه در آن هنگام ملکی
از ملائک خداوند جبار که از مالکان آتش دوزخ بود فرود آمد در دستش تازیانه آتشین داشت و آن حرامزاده خران ما برا
با تازیانه آتشین چنان زد که آتش بر جانش افتاد و با آتش دوزخ در پیوست بعضی گفته است تمام آن لشکریان نیز هلاک شدند
و در روایت دیگر این است که آن لشکر بعد از ناامیدی بسوی شام برگشتند و تعزیه بر پا نمودند پس اهل شام از مرگ آن حرامزاده
اندوهناک و بعض دیگر دلشاد بودند چون خبر مرگ آن کافر عنید بکوفه رسید آشوب میان اهل کوفه افتاد در آن وقت
پسر زیاد ملعون در بصره بود و در حبس خانه آن حرامزاده چهار هزار و پانصد نفر از شیعیان در زندان آن بی ایمان محبوس
بودند و از این جهة از یاری جناب امام حسین علیه السلام بی نصیب گشتند و در غل و زنجیر بسته شده بودند و دیگ روزنه
بر ایشان میدادند و درگشنداد ند چون خبر هلاک آن لعین در کوفه منتشر شد مردم کوفه بسوی زندانخانه هجوم آورده
گشتند و همه محبوسان را بیرون آوردند و از جمله محبوسان سلیمان بن صرد خزاعی و ابراهیم بن مالک اشتر و صعصعه بن صوحان
و صعصعه عبدی بودند این است آنچه که ابو مخنف نقل کرده است و در خلافت معاویة بن یزید روایت شیخ بن نما بنظر حقیر نرسید
لکن در بعض کتب فارسیه قضیه خلافت معاویة بن یزید و عزل نمودن نفس خود را از آن بدین قرار نقل کرده است محمل
است که بنقل شیخ بزرگوار شیخ بن نما ره موافق و مطابق بوده باشد و این قضیه را در همان کتاب چنین گونه نقل کرده است
که از جمله کسانی که چشم امید و آرزو از خانه فانی بسته و امید خود را بخانه جاودانی آخرت باقی گماشت معاویة بن یزید بود
که بجهة باز گشت خود از ملک سریع الزوال ملقب به راجع الی الله گردید که سه ماه و بقول بعضی چهل روز خلافت نمود و
بتوفیق ربانی و الهام سبحانی دانست که خلعت خلافت سزاوار اندام نیک انجام اهل بیت سید انام و شایسته تن آن بزرگوار
کرام است و خود را لایق حکومت و شایسته متمکن مسند خلافت ندید روز جمعه بمنبر آمد و بعد از ادای حمد و ثنای
الهی و درود بر جناب حضرت رسالت پناهی باین مضمون زبان بگوش زد مردم نمود که ای قوم بدانید که امر خلافت بمن نسبت ندارد و این
کار از من نیاید و خبر میدهم شما را بکسیکه وارث باستحقاق خلافت است واحدی را در او مجال طعن نیست حضرت علی بن
الحسین علیهما السلام است بروید برای او بیعت نمائید اگرچه میدانم آن بزرگوار قبول این امر را نخواهد فرمود و از آداب نا
پسندیده و کردار غیر مرضیه اسلاف کافران خود که یزید و معاویه بوده باشند تبرا کرده و طعنه ها بسیار بر ایشان اشقیا
زد و از منبر پائین آمد و بخانه گذاشت مادرش از این قضیه آگاهی یافت نزد پسرش معاویه آمد و ملامت بیشمار براو
نمود و گفت ای فرزند کاش تو یکقطعه خون میشدی در رحم من تا ننگ دودمان آل ابو سفیان نمیگشتی معاویه جواب داد
کاش چنین بودم و ایضا ننگ خرزندگی یزید مبتلا نگشتم و در خانه را بروی خود بست و پیوسته مشغول عبادت بود تا
رحلت قامت از این بیخ روزی بخانه جاودانی کشید این بود آنچه که در صدد الحاق وی بعدم بجهة مناسبتش بر ابن نما
انتهی شیخ بزرگوار شیخ بن نما مصنف کتاب مستطاب اخذ الثار فرموده است که در این سال مذکور که یزید پلید واصل آتش
دوزخ گردید مردم در ملک حجاز برای عبدالله بن زبیر لعین بیعت نمودند و در شام برای مروان بن حکم میشوم بیعت کردند
و برای عبیدالله بن زیاد حرامزاده در بصره بیعت نمودند و اما اهل عراق یعنی کوفه و اطراف آن در تاسف و اندوه ماندند و در
کردهای خود حیران و پشیمان شدند که چرا ترک نصرت و یاری جناب امام حسین علیه السلام نمودند و عبیدالله بن الحر بن المجمع ابن
خزیم جعفی که از اشراف کوفه بود و بشرف ملاقات جناب امام حسین علیه السلام رسید و آنحضرت او را برای نصرت و یاری خود طلبید
و قبول حتمی فرمان آن جناب ننمود و از نصرت و یاری آنحضرت تکاهل و تقاعد ورزید چون آنحضرت را بدرجه رفیعه شهادت
رسانیدند بدلش ندامت و پشیمانی بی نهایت داخل شد حتی از غایت ندامت نزدیک بود که شربت ناگوار مرگ را خود بچشد
و این ابیات را در مقام تحسر و پشیمانی میگفت فيالك حسرة ما دمت حيا تردد بين حلقي والتراقي حسين حين يطلب
بذل نصري على اهل الضلالة والنفاق چه بسیار حسرت و ندامت بر تو رخ داد ای نفس من که پیوسته در گلوی سینه
بردرد و حسرت من هست و در آشیانه غم و پشیمانی میکرد در مانند جناب امام حسین علیه السلام از من بذل نصرت و طلب یاری
نمود که در جنگ اهل ضلالت و نفاق برای آن امام آفاق یاری نمایم پس نفس اماره بدکردار کردن بر اطاعت آن بزرگوار
ننهاد غداة يقول لي بالقصر قولا أتتركنا وتزمع بالفراق ولو أني أواسيه بنفسي لنلت كرامة
يوم التلاق مع ابن المصطفى نفسي فداه تولى ثم ودع بانطلاق فلو فلق التلهف قلب حي
لهم اليوم قلبي بانفلاق فقد فاز الألى نصروا حسينا وخاب الآخرون الى النفاق هنگام بامداد در

عذیب الجنانات نزدیک تصرف مقاتل آن بزرگوار فرزند احمد مختار برای سخن فرمود که دل انسان را میسوزاند و غصه
واندوه مثل از دل بیرون نمیرود آیا نصرت و یاری مرا ترک نمایی و بر فراق و جدایی عزم نمایی و مرکا سعادت برای من باری میکرد
و توفیق فیوض میکردید بجان خود مواسات میکردم همراهیه درین روز ملاقات پرورد گار عالم بکرامت بی نهایت
میرسید بافرزند عزیز مصطفی صلی الله علیه وآله فدای آن امام ابرار باد چون بی سعادتی مرا رخ داد و دید که در صدد
نصرت نیستم از من اعراض نمود و روگردان شد بعد از آن مرا با عراض و کراهت وداع فرمود اگر حزن و حسرت دل نند
میشکافت همراهیه سینه و دل من امروز از بسیاری حسرت و ندامت قصد شکافتن میکرد پس بتحقیق کسانیکه یاری و نصرت
جناب امام حسین علیه السلم نمودند برستکاری و فوز رسیدند و دیگران که از یاری آن بزرگوار تکاهل نمودند زیانکار
شدند تا اینکه امر ایشان منجر بنفاق کشید و در عراق کسی نبود که سزاوار باشد بر قتال دشمنان و صاحب بزرگواری و مجد
و صاحب بأس و صولت شود که مردم را بسر خود جمع نماید مگر قبایل عرب که در کوفه بودند پس اول کسیکه قدم دلیری بطلب
خون جناب امام حسین علیه السلم گذاشت و دامن همت بر کمر امید رستکاری زد سلیمان بن صرد خزاعی ره بود و برای از بزرگوا
فیض درک صحبت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و شرف حضور آنحضرت داشت که زمانی به صحبت آن پیغمبر ارجمند
باوج فلک الافلاک کشیده بود و مدتها در خدمت جناب امیر مومنان علیه السلم مانند قرص ماهتاب کسب نور از خورشید انور
عالمتاب نموده بود و مسیب بن نجبه فزاری بود و آن بزرگوار نیز از بزرگان شیعه و از اصحاب کرام امیر مومنان علیه السلم بود و عبد الله
بن سعد بن نفیل ازدی و رفاعة بن شداد بجلی و عبد الله بن وال تیمی که از قبیله بنی تیم اللات بن ثعلبه بود ند ایشان
در خانه سلیمان بن صرد جمع شده و جمعی از شیعیان نیز در خدمت ایشان بودند چون در خانه سلیمان بر قرار گشتند پس سلیمان
ابتدا بکلام و آغاز سخن نمود حمد و ثنای الهی را بجا آورد فرمود ایها الناس ما مبتلا شدیم بطول عمر و ممتحن گشتیم بوجوه
شدیم بفتنها و بلاها بشما و پناه میبریم بسوی خدا از اینکه نکرداند ما را از کسانیکه در حق ایشان فرموده است اولم
نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر یا عمر ندادیم بشما زمانیکه
متذکر و متنبه میشد در آنمدت کسیکه خیال تذکر و تنبه داشت متذکر میشد و پیغمبر ترسانند برای هدایت
شما آمد پس بچشید آتش عذاب برای ستمکاران هیچ ناصر و یاوری نیست فرمود جناب امیر مومنان علیه السلم فرمود عمریکه خداوند
عالمیان فرزند آدم را در آن معذور دارد و عذر او را در آن قطع میکند شصت سال است و در میان ما کسی نیست مگر اینکه بآن
مدت و عمر رسیده است و پیوسته حریص بودیم و دوست داشتیم که نفوس خود را از چرک گناهان و پاس معاصی و زنگ
خباثت نفس اماره زدوده پاک و پاکیزه سازیم و همیشه طالب بودیم بمدح شیعیان و تعریف و توصیف ایشان که از هر عیب و
نقص عاری هستند تا اینکه نیکان ما را خداوند عالمیان بمقام امتحان آورد خود را از دروغگویان یافتیم در نصرت
و یاری فرزند دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و هیچ عذری برای شما در ترک نصرت آنحضرت ندارد و نجات را
امید وار نمانده است جز اینکه کشندگان آنحضرت را بکشید شاید خداوند عالمیان از این سبب گناهان ما را بیامرزد و از تقصیر
ما در گذرد رفاعة بن شداد گفت خداوند عالمیان ترا بصواب ترین و نیکوترین سخنان هدایت نموده است و ما را بخوشترین
و بهترین رستگاری امور خوانده که عبارت است از جهاد فاسقان و بازگشت نمودن از گناهان و این سخن حق و صواب از تو مسموع
و مستجاب و مقبول است اگر مصلحت میدانید برای جهاد و قتال فاسقان بزرگ شیعه صحابی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
سلیمان بن صرد را بزرگ و مباشر نماییم مسیب بن نجبه گفت بسخن حق و کار درست ظفر یافتید و موفق و رستگار شدید
من چنان مصلحت دانستم که شما دانستید پس آماده و مهیای جنگ کافران و قتال فاسقان باشید پس سلیمان نامه
بشیعیان مداین نوشت و آن نامه را بمصاحبت عبد الله بن مالک طائی نزد سعد بن حذیفه یمانی فرستاد حاصل مضمونش
این بود که شیعیان مداین را برای طلب خون جناب امام حسین علیه السلم دعوت نموده بود چون شیعیان مداین از مضمون نامه
سلیمان آگاهی یافتند همه ایشان گفتند رای ما مثل رای شیعیان کوفه است سعد بن حذیفه جواب نامه سلیمان بن صرد را نوشت
گفته شیعیان مداین را درج نمود که ایشان در مقام اطاعت و فرمانبرداری هستند و سلیمان نامه برای مثنی بن مخرمه عبدی
نوشت که از اشراف بصره و بزرگان شیعه بود و نامه را بمصاحبت ظبیان بن عماره تمیمی که از قبیله بنی سعد بود در بصره
پیش مثنی فرستاد چون نامه سلیمان بمثنی رسید در جواب نوشت اما بعد پس بتحقیق نامه ترا خواندم و برادران
دینی تو نشان دادم رای ترا پسندیدند و امر و سخن ترا قبول کرده گردن اطاعت نهادند پس ما همه با تو موافق هستیم
انشاء الله در همان مدتی که قرار گذاشته والسلم و در آخر نامه این ابیات را نوشت تبصر کانی قد اتیتک

مُعَلِّمًا عَلَی الْکُمَیْتِ الْهَادِی اَجْرَدَ مَرْبُوعٍ طَوِیلِ الْقَوَائِمِ اَقَبَّ شَوًی مُقَلِّصٍ مُلِحٍّ عَلَی فَاسِ اللِّجَامِ دَؤُمٍ بِکُلِّ فَتًی لَا
یَمْلَاءُ الدِّرْعَ نَحْرُهُ مُحِشٍّ لِنَارِ الْحَرْبِ غَیْرِ سَؤُمٍ اَخِی ثِقَةٍ یَبْغِی الْاِلٰهَ بِسَعْیِهٖ ضَرُوبٍ بِنَصْلِ السَّیْفِ غَیْرِ اَثِیمٍ
هادی اول اسبهاست که پیش از همه آنها ظاهر میشود و متقدم میافتد اجرد بتشدید شین بمعنای اسبیست که صاحب شیئه
وی بسیار بلند و موی غلیظ بوده باشد معنای مربوع نزدیک بمعنای اجرد قراء بروزن عصا بمعنای ظهر و پشت است هند
بروزن طلب اسب خوش اندام کشیده قامت که زین و لجامش بسیار آراسته و پیراسته باشد مقلص بکسر لام اسبی است
که قوایم وی محکم و بلند بوده باشد ملح صیغه ظاهر اسم فاعل است بروزن مکرم از الحاح بمعنای اسب سرکش است و معنای فاس
اللجام سوار اسبیست که جلو اسب را بکشد و نگذارد که بسیار سرعت نماید و بدود دوم بروزن صبور دوست دارنده
حرب و حریص جنگ است مع کل فتی ان متعلقات تیبک باشد قوله لا یملاء الدرع نحره کنایه است از اینکه از بسیار
شجاعت احتیاج بپوشیدن زره نداشته باشد یا کنایه است از اینکه از غایت تنومندی و بزرگی جثه و قوت اعضا هیچ
زره بقامت او سازگار نمیشود محش بکسر میم و تشدید شین آهنی است که بجهت از سنگ آتش بیرون بیاید حاصل
معنای ابیات اینست که ای باخبر باش که عنقریب بنزد تو میآیم هنگامیکه بانشانه های جنگ و بسلاح اسب را آراسته
در بالای اسبیکه پیش رونده و متقدم شده شیهه و نعره کشنده صف شکننده کشیده قامت و بلند قد تنومند بزرگ
طویل القوایم الحاح کننده بر دویدن و عشرت کننده مانند مرغ برای پرواز پر بزند که سرکشی نماید بر کسیکه جلو او را میکشد
و از دویدن باز دارد دوست دارنده جنگ حریص حرب و کارزار است بنزد تو با جوانانی که شجاع دلیر صف شکن بی نیاز
از پوشیدن زره افروخته کننده آتش حرب بهر کجا از کارزار بر دل نشیند برادر موثوق معتمد بوده باشد که پیوسته بجهاد
و قتال دشمنان و بهر عمل طلب خوشنودی خداوند عالمیان مینماید پیوسته در هنگام جنگ قبضه شمشیر را بدست
گرفته کردن دشمنان را میزند و گناهکار نشود محمد بن جریر طبری در تاریخ خود ذکر کرده است که ابتدای کار شیعیان و عزم
ایشان بجنگ دشمنان از سال شصت و یکم هجرت بود و آن سال حضرت امام حسین را اشقیای کوفه بدرجه شهادت رسانیدند
از آن سال پیوسته شیعیان سلاح و اسباب جنگ را جمع میکردند و تدارک قتال کافران میکردند و آماده کارزار گروه اشرار میشدند
و در ستر و پنهانی یکدیگر را ترغیب و تحریص میکردند بطلب خون جناب مظلوم کربلا از گروه اشقیا تا اینکه یزید
بن معاویه با آتش جانگداز هاویه در پیوست گفته است میان کشته شدن آنحضرت و هلاک یزید پلید بد طینت سه سال و
دو ماه و چهار روز شد امیر عراق در آنمدت عبید الله بن زیاد بد بنیاد بود و عمرو بن حریث مخزومی از جانب آن مخروم
در کوفه نایب و خلیفه بود و عبد الله بن زبیر محیل غدار پیش از ممات یزید بدکردار مردم را بطلب خون جناب امام حسین
علیه السلم دعوت میکرد و ایشان را بر یزید پلید بد ماشویید و تحریص و ترغیب بر قتال آن لعین مینمود و پیوسته در پیش روی مردم
بالحیله و تزویر اظهار میکرد که مراد من از بیعت مردم برای من طلب خون آنحضرت است و غرض دیگر در نظر ندارم چون یزید
پلید از سریر مملکت بآتش دوزخ در پیوست از اینمطلب اعراض نمود و برای مردم ظاهر شد که مرادش طلب ریاست و پادشاهی
است نه طلب خون جناب امام حسین علیه السلم مدائنی از مشایخ خود روایت کرده است مختار بزرگوار بعد از وفات
یزید بدکردار بنزد عبد الله بن زبیر غدار رفت بجهت اینکه آن ملعون را بمحک امتحان بکشد اصل غرض او را از دعوای
ریاست بداند که طلب خون آنحضرت است یا مجرد پادشاهی و مملکت داری و فرمانروایی است چون زمانی با آن ملعون مشغول
راز و صحبت گردید و در نزد آن غدار مقصود و مراد خود را نیافت و دید که در صدد طلب خون آنحضرت نیست مختار در دل خود
این بیت را میخواند ذو مخاریق و ذو مندوحة و رکاب حیث وجهت ذلل مخراق مرد دلیر کار آزموده را می
گویند و شمشیر برنده و ابدار تیز را نیز اطلاق میشود و تدبیر نیکو و رای صواب را نیز آمده است ظاهر خطاب بنفس
خود که تو شمشیر آبدار و تدبیر نیکو و عقل کامل و صاحب چاره و فکر و علاج هستی و در رکاب اسب من بهر جانب که برگردانم
برای من آرام و مطیع و منقاد است که احتیاج به نصرت و اعانت مانند این محیل غدار ندارم و در پیش رفتن امر طلب خون
آنحضرت بفکر و تدبیر و یاری مانند چنین ملعون محتاج نیستم و بهر دیار قدم بگذارم رکاب من تابع من است و احتمال دارد که مصراع
بیت مذکور اشاره باشد بمذمت و هجو عبد الله بن زبیر ملعون باینقرار که این ملعون صاحب مکرها و دروغهاست
و در امر ریاست صاحب چاره جوییهاست که پیوسته برای ترویج دعوای باطل خود مانند روباه حیله جو مکرها و حیلها به
قالب میزند و دام تزویر را در ره گذر مردم میاندازد که ایشان را شکار نماید و تابع خود سازد بیشتر از دو دو روغ
طلب خون آنحضرت میکرد چاره و علاج خیال خام خود را در آن دیده بود و خیال چاره دیگر یافته دست از آن

کار نیکو باز داشته است و جلو اسب خود در دست من است به هر جانب که بر گردانم تابع منست کسی دامن کیر من نیست
لا نبیتن منزلة تکرهه واذا زلت بك النعل فتزل فامت بسنر لکاه و خوابگاه نمی باید خود منزلی را که توانی تاخو
و مکروه داری و هر وقت نعل پا خود لغزید پس در آنجا بایست در مصراع دویم احتمال دیگر دارد بی احتیاج است
به بیان پس مختار از مکه بسوی کوفه متوجه گردید و در عرض راه ابن الحنفیه وادعی را ملاقات نمود و از کار و کردار و خیال
اهل کوفه استفسار و استعلام فرمود هانی گفت اگر مردی برای ایشان پیدا شود و بزرگ بلکه ایشان را بسر رسانید امر جمع
نماید همه روی زمین را بیاری ایشان میخورد و نصاحب کند مختار فرمود بخدا سوگند من ایشان را بسر حق و کار درست
جمع میکنم و با ایشان سواران با طلا بر روی زمین بی فکنم و بیاری ایشان هر ستمکار عنید را میکشم انشاء الله و لا قوة
الا بالله پس مختار از نهضا پرسید که سلیمان بن صرد بسوی قتال کافران رفته است هانی گفت هنوز نرفته است و لکن
عازم بودند که بروند پس مختار بسرعت تمام روانه شد تا اینکه بنهر حیره رسید و همان روز که بانجا رسید روز
جمعه بود پس از اسب خود فرود آمد و غسل جمعه را بجا آورد و جامهای خویش را پوشید شمشیر را بر خود آویخت و بر دوش
حمایل نمود بر اسب خود سوار گشته روز روشن داخل کوفه گردید و از نزد مسجد هیچ قبیله و مجالس قوم و محل جمع
محله نمیگذشت مگر اینکه می ایستاد و بر آن مردم سلام میداد و میگفت برای شما بشارت بفرج آورده ام بتحقیق برای
شما چیزی آورده ام که شما آنرا دوست دارید منم مسلط بر فاسقان و طالب خون اهل بیت رسول پروردگار عالمیان
پس داخل مسجد جامع گردید و نماز تحیت مسجد را بجا آورد و دید که مردم از هر طرف نظر بسوی او دوخته اند و به
یکدیگر میگفتند این مختار است بکوفه نیامده است مگر بجهة امر بزرگ و بسبب او امیدوار فرج هستیم و از مسجد جامع
بیرون آمد و داخل منزل خود گردید که پیشتر خانه سالم ابن مسیب معروف بود پس طلبکاران خود را بنزد بزرگان شیعه
فرستاد و ایشان را پیغام رسانید که من از جانب محمد بن حنفیه برای شما فرمان آورده ام بجهة طلب خون اهل بیت رسالت
و این امریست که در آن تسلی دلها و شفا مرض غصه‌های شما هست و کشتن دشمنان و انتقام کشیدن از ایشان خواهد شد و
ایشان جواب دادند که تو سزاوار این کار و صنا و اهلیت کردار هستی لکن در این ایام مردم برای سلیمان بن صرد خزاعی بیعت
نموده اند و او بزرگ و شیخ شیعیانست امروز در کار خود تعجیل نما و صبر کن پس مختار ساکت شد و منتظر عاقبت کار سلیمان
گردید که به بیند کار او بکجا میرسد و شیعیان در آن ایام کارها خود را پنهان میداشتند بجهت ترس عبد الملک بن مروان ملعون
و عبد الله بن زبیر لعین و ترس شیعیان از منافقان کوفه زیادتر بود زیرا که اکثر آن ملاعین از قاتلان سید کونین جناب امام حسین
علیه السلام بودند و مختار پیوسته مردم را گروه گروه و قبیله قبیله از بیعت سلیمان بن صرد خزاعی بر گردانید و برای بیعت خود
خواند پس اول کسیکه برای مختار بیعت نمود و دست خود را بدست او گذاشت عبید بن عمرو اسمعیل بن کثیر بود از آن
طرف عمر بن سعد حرامزاده و شبث بن ربعی زنازاده از کار مختار و خیال آن بزرگوار آگاهی یافتند اعوان منافقان
و یاران کافران خود را جمع کرده گفتند مختار بر شما سخت ترین مردم و دشمن ترین ایشانست زیرا که سلیمان خروج نکرده
مگر بجهة اینکه با دشمنان شما جنگ نماید و مختار مردیست میخواهد بر شما بشورد و هجوم آورد و شما را بکشد مصلحت
آنست که بروید و او را گرفته بغل و زنجیر محکم به بندید و در زندان حبس دایمی نمایید پس آن ملاعین بصوابدید آن دو کافر
عنید بخانه مختار ریخته آنرا احاطه کردند و از خانه بیرون کشیدند و آن بزرگوار از خیال آن گروه اشرار هیچ آگاهی
نداشت ابرهیم بن طلحه زنازاده عبد الله بن یزید را گفت دو کتف او را محکم به بندید و پا برهنه و پیاده ببرید عبد الله
گفت هرگز چنین کار را در حق کسی نمیکنم که هنوز برای ما اظهار عداوت نکرده است و برروی ما شمشیر نکشیده است ما او را
در این وقت بجهة مظنه بد و تهمت گرفته ایم پس امر نمود که استر سیاری را حاضر کردند مختار را سوار نموده داخل
زندان نمودند از یحیی بن عیسی منقولست که من بمصاحبت حمید بن مسلم ازدی در زندان بدیدن مختار رفتم
شنیدم که میگفت اما ورب البحار و الاشجار و المهامه القفار و الملئکة الابرار و المصطفین الاخیار لاقتلن
کل جبار بکل لدن خطار و مهند بتار فی جموع من الانصار لیسوا بمیل و لا اغمار و لا بعزل اشرار حتی اذا اقمت
عمود الدین ورأبت صدع المسلمین و ادرکت ثار النبیین لم یکبر علی زوال الدنیا و لم احفل
بالموت اذا آتی لغات این کلام خوش بیان از ترجمه ظاهر میشود یعنی قسم به پروردگار دریاها و درختان
و بیابانهای بی آب و علف و صحراهای کلزارستان و ملایک نیکوکاران و پسندیدگان شایستگان هر آینه
خواهم کشت هر متکبر ستمکار را به نیزه نازک تیز شر بار و شمشیر برنده آبدار با لشکرهای بسیار از کرو انصار

کدن یاوران دین خداوند نیستند با جور ستمکاران و جاهلان بیخبر [illegible] و چه بکرداری کسته چون بنا کردم
ایشان ستون دین مبین را برپا نمایم و شکستگی مسلمانان را اصلاح کنم و در دست بازم و خون فرزندان پیغمبران را از
دشمنان ایشان بگیرم هرگز بر من بزرگ و گران نمیشود زایل شدن دنیا و آمدن مرگ هادم لذات المرتبة الثانیه
در بیان احوال لشکر سلیمان بن صرد خزاعی علیه الرحمة و بیان خروج و مقاتله آن بزرگوار است با گروه اشرار چون در اول ماه
ربیع الآخر شهور سنه شصت و پنجم هجرت اراده نمود که با لشکر خود از نخیله که عبارتست از عباسیه بجهة کارزار
قوم اشرار حرکت نماید و آن سال مروان بن حکم ملعون اهل شام میشوم را امر نمود که بعد از وفات خود برای دو فرزند او
عبد الملک و عبد العزیز بیعت نمایند و ایشان را ولیعهد خود ساخت و در مقام خلافت باطله خویش برقرار نمود
و در همان سال اول ماه مبارک رمضان مروان بی ایمان در شام بدرک اسفل آتش نیران رفت و عمر نحس آن کافر نجس شصت و
یکسال بود و مدت خلافت باطله او نه ماه شد و پسر زیاد لعین در عراق بود و از عراق بسوی شام متوجه شد چون در
جزیره فرود آمد خبر مرگ مروان بر آن کافر شیطان رسید و سلیمان بن صرد از کوفه بیرون رفت که برای قتال کافران
متوجه شود لشکر خود را مشاهده نمود دید که بسیار کم است پس حکیم بن منقذ کندی و ولید بن عصین کندی را
با گروهی بسوی کوفه فرستاد که در میان کوفه بلند بخوانند یا لثارات الحسین چون ایشان در میان کوفه مردم را بآن
کلمه ندا کردند مردی از کثیر که از قبیله ازد بود این ندا را شنید و نامش عبد الله بن حازم میگفتند و [illegible]
زنش سهله بنت سبره در نزد آن مرد نشسته بود و آن زن از خوش جمال ترین زنان روزگار بود و عبد الله محبت
بسیار برای او داشت و با لشکر سلیمان بیرون نرفته بود همان ساعتیکه آن ندا را شنید از جا خود برجست و لباس سفر
خود را پوشید و تن خود را بسلاح جنگ آراست و اسب خود را بیرون آورد زنش گفت وای بر تو مجنون شده عبد الله
گفت نه مجنون نشده ام و لکن صدای منادی خداوند عالم را شنیدم پس من ندا او را قبول نمودم و باید خون مظلوم را
طلب نمایم تا اینکه در این راه بمیرم زنش گفت خانه خود را بکه میسپاری گفت بخدا میسپارم و گفت اللهم انی استودعک
ولدی و اهلی اللهم احفظنی فیهم و تب علی مما فرطت فی نصرة ابن بنت نبیک بعد از آن منادیان سلیمان نیز ندای
یا لثارات الحسین در مسجد جامع هنگامی که مردم نماز خفتن را ادا میکردند بلند نمودند پس جمع کثیر و گروه بسیار
بسوی سلیمان بیرون رفتند در دیوان نام شانزده هزار کس ثابت و مکتوب بود و از ایشان در صف بجز چهار هزار
کس نداشت و عزم توجه بسوی شام شوم نمود بجهة قتال عبید الله ابن زیاد عبد الله بن سعد بخدمت سلیمان عرض
نمود که کشندگان جناب امام حسین علیه السلام در کوفه هستند که از جمله ایشان عمر بن سعد و بزرگان محلات و اشراف قبایل
است و در شام جز عبید الله ابن زیاد ولد الزنا از قاتلان آنحضرت کسی نیست سلیمان سخن او را قبول نکرد و راضی بجز توجه
بسوی شام نشد پس شب جمعه پنجم ماه ربیع الثانی از سال مذکور متوجه گشته با لشکر خود در دیر الاعور فرود آمد از
آنجا کوچ نموده در اقساس بنی مالک نزد جانب فرات نازل شدند پس هنگام صباح در اطراف قبر مبارک جناب امام حسین
علیه السلام فرود آمدند که قبر شریف آنحضرت را زیارت نمایند یکشبانروز تمام در نزد قبر آن امام انام اقامت نمودند بسوی
نماز میخواندند و استغفار میکردند بعد از آن صداها بناله و زاری و بی قراری و گریه بلند نمودند هیچ روز در بسیاری
گریه و ناله از آن روز زیادتر نشده بود و چون خواستند که از آنجا کوچ نمایند یکبار دیگر بجهة وداع قبر مبارک جناب
مظلوم کربلا بسر قبر شریف آنحضرت هجوم آوردند و ازدحام کردند مانند ازدحام حجاج ببوسیدن حجر الاسود در آن هنگام
وهب بن زمعه جعفی از جا برخواست در حالتیکه قطرات اشک مانند سیل آب فرو میریخت و ابیات عبید الله بن الحر
الجعفی را که در مرثیه آنحضرت انشا نموده بود با دیده گریان و دل بریان میخواند یبیت النشاوی من امیة نوما
و بالطف قتلی ما ینام حمیمها و ما ضیع الاسلام الا قبیلة تامر نوکاها و دام نعیمها و اضحت قناة
الدین فی کف ظالم اذا اعوج منها جانب لا یقیمها فاقسمت لا تنفک نفسی حزینة و عینی تبکی لا یجف
سجومها حیاتی او تلقی امیة خزیة یذل بها حتی الممات قرومها ترجمه این ابیات بغیر از دو بیت اخیر آنها
در باب قصاید گذشت لکن در اینجا نیز بوجه اختصار ترجمه خواهم نمود یعنی سرمستان بنی امیه و شرابخواران آن فرقه
کفره شبها با کمال شادی و خرمی و راحتی خواب میکنند در کنار نهر فرات چند نفر از ماهتابان بنی هاشم
کشتگانی هست که دوستان و خویشان ایشان از غصه و اندوه و ترس ستمکاران شبها خواب راحت بچشم
ایشان نمیرود و دین اسلام و شرع و آیین جناب رسول انام را ضایع و خراب نمود مگر قبیله امیه که احمقان

وناداناں ایشان درمیان امت فرمان فرما شدند و نعمت و دولت ایشان مستدام کردید نیزه محکم دین اسلام در دست
ستمکار ملعون قرار گرفت هنگامی که جانبی از آن کج میشود آنرا بحال خود میگذارد و راست نمیکند قسم یاد نموده ام که نفس
مرا از غصه و اندوه منفک و جدا نشود و چشم من از قطرات اشک خشک نشود در ایام حیوة خود تا اینکه خواری و ذلت سرمیکنند
بر ستمکاران بنی امیه دچار شود که بزرگان آن گروه کافران تا هنگام مرگ ذلیل و خوار شوند و در میان لشکر سلیمان عبد الله
بن عوف الاحمر بر اسب سرخ رنگ سوار بود بمشاهده قبر شریف آنحضرت و بیاد آوردن مصیبت جان گداز او را بر دشمنان غیظ و غضب
میکرد و این ابیات را میخواند خرجن یلمعن بنا ارسالا عوابسا تحمل الابطالا نریدان نلقی بها الاقیالا القاسطین
الغدر الضلالا وقد رفضنا الاهل والاموالا والخفرات البیض والحجالا نرجو به التحفة والنوالا
لنرضی المهیمن المفضالا بعید نیست که ضمیر جمع مونث در خرجن و یلمعن بر اسبان راجع بشود که از قرینه مقام
مستفاد است یا مراد قبایل است ارسال جمع رسل است بفتحتین را و سین بمعنای گروه و جمعی است از هر چیز خمل بمعنای
کم نامیست اقیال جمع قیل است بفتحه قاف لقب ملوک حمیر است که چون قول خود را انفاذ و اجرا میکرد حجال الطام بضمه
حاء بشود که بمعنای زنان حجله نشین است و غیر از این احتمال نیز احتمال دیگر هست یعنی قبایل عرب نیکو خصلت و پاکیزه
طینت بیرون آمدند و ما را گروه گروه مانند شیران خشمناک که نام مبارزان را از صفحه روزگار محو نمایند و بخاک هلاکت
میاندازند بکود شمنان میبرند میخواهیم با آنها بزرگان و امیران کافران فاسقان غداران اهل ضلالت ملاقات و مقابلت نمائیم
بتحقیق اهل و عیال و عمال و منال و زنان با حیا و صاحب جمال سفید اندام حجله نشین را ترک نمودیم بسبب این ترک امیدوار
عطا بخش خداوند عالمیان هستیم تا اینکه راضی و خوشنود نمائیم خداوند مهیمن کثیر الانعام صاحب انعام و عطای بیکران را
پس از آن مکان شریف کوچ نمودند و پیوسته شب و روز راه رفتند تا اینکه به هیت رسیدند و از آنجا کوچ نموده تا بقرقیسا
رسیدند و در آنجا خبر رسید که لشکر شام با جمعیت بسیار و بسوی ایشان میآیند و از آنجا بسرعت تمام سیر نمودند تا
اینکه در یکشنبه روز بعین الورده رسیدند پس در آنجا سلیمان بن صرد از جای خود برخواست و لشکر خود را بمواعظ شافیه
و نصایح بالغه پند و نصیحت داد و دار آخرت را بیاد ایشان آورد و فرمود که گر من کشته شوم امیر شما مسیب بن نجبه است و
اگر حادثه برای مسیب رخ داد پس امیر لشکر عبد الله بن سعید بن نفیل و اگر عبد الله نیز بدرجه شهادت رسید برادرش خالد
بن سعید است و اگر خالد نیز کشته شود پس امیر عبد الله بن وال کرد و اگر فرزند وال نیز کشته شد پس امیر شما رفاعة بن
شداد است و مسیب بن نجبه را با چهار هزار نفر دلاور و دلیر و مبارزان هنرمند کار آزموده نبرد دیده پیش جنگ فرستاد
و سفارش نمود که بر لشکر میشوم شام شوم غارت برند و شبخون زنند از حمید بن مسلم مرویست که من نیز با آن چهار هزار
نفر پیش رفتم تمام آن روز و شب را راه رفتیم و در هیچ جا آرام نگرفتیم چون هنگام سحر شد فرود آمدیم سر خود را بزمین
گذاشته قدری خواب نمودیم بعد از طلوع صبح برخواستیم نماز صبح را بجا آوردیم و سوار گشته مشغول راه رفتن
شدیم پس مسیب لشکر خود را متفرق نمود و صد نفر از ایشان در سر خود گذاشت ناگاه بیکی از اعراب ملاقات نمود و از
او پرسید میان ما و لشکر شام چه قدر مسافه فاصله است اعرابی عرض نمود یکمیل شیخ بن نما مصنف این کتاب
ذوب النضار فرموده است میگویم میل عبارتست از چهار هزار زراع و هر سه میل یکفرسخ است آن اعرابی عرض
کرد اول ایشان لشکر شراحیل بن ذی الکلاع است که چهار هزار نفر در سر او از قبل عبید الله ابن زیاد جمعیت
هست و عقب شراحیل حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار کس میآید و از عقب ایشان صلت بن ناحیه الغلابی با چهار
هزار کس میآید و باقی لشکر شام با عبید الله بن زیاد در رقه هستند پس لشکر مسیب روانه شدند تا اینکه بلشکر
شام نزدیک رسیدند مسیب باصحاب خود فرمان داد بیکمرتبه حمله نمائید پس لشکر عراق دست بقائمه شمشیر
آبدار زده از نیام انتقام کشیده مانند شیران خشمناک بلشکر شام شوم هجوم آوردند سرهای آن کافران را مانند
قطرات باران پی در پی بر زمین میریختند پس در اندک زمانی ایشان را از جا کنده گریزان نمودند و گروه بسیاری از
ایشان بسوی آتش نیران فرستادند و مالهای بسیار از آن روبه صفتان غنیمت و غارت نمودند پس مظفر و منصور
با مسیب بسوی سلیمان برگشتند این خبر به پسر زیاد حرامزاده رسید که لشکر شقاوت اثرش رو بهزیمت نهاده و
گروه بسیار از ایشان بجهنم واصل شده است حصین بن نمیر را با لشکر انبوه بمقابلت لشکر عراق فرستاد
و پی در پی از عقب حصین لشکر روانه میکرد تا اینکه بیست هزار نامرد در مقابل لشکر عراق صف کشیدند
و لشکر عراق در آن روز سه هزار و یکصد نفر بودند زیاد از آن نبود پس دو لشکر بصف آرای مشغول شدند

قتال مسیب با لشکر شراحیل بن ذی الکلاع

آماده کارزار گشتند سرکرده میمنه لشکر اشقیا عبد الله بن ضحاک بن قیس الفهری بود و بر میسره ایشان جبار بن
ربیعه غنوی حرامزاده گردید و بر قلب لشکر شراحیل بن ذی الکلاع لعین سرکرده شد و در میمنه اهل عراق و یاوران
امام آفاق مسیب بن نجبه فزاری امیر شد و بر میسره ایشان عبد الله بن سعید بن نفیل ازدی موکل گردیده و بر جناح
لشکر رفاعة بن شداد بجلی سرکرده شد و بر قلب لشکر امیر سلیمان بن صرد بود چون دو لشکر بعد از صف آرای برابر یکدیگر
ایستادند اشقیای شام لشکر عراق را ندا کردند که گردن بطاعت عبد الملک بن مروان بگذارید و بزیر طاعتش داخل شوید
و اهل عراق ایشان را صدا زدند که عبید الله بن زیاد ملعون را بدست ما بسپارید و باید همه مردم از طاعت عبد الملک و آل
زبیر بیرون بیایند و امر خلافت را بر اصحاب آن تسلیم کنند که عبارت از اهل بیت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هستند
پس هر دو لشکر از قبول سخن یکدیگر ابا و امتناع نمودند بعض ایشان بر بعض دیگر حمله کردند سلیمان بن صرد (ره)
ایشان را بر قتال کافران و جهاد فاسقان تحریص و ترغیب مینمود و بکرامت بهشتها بشارت میداد پس نیام تیغ بید (?) خود را
شکست و بسوی لشکر شقاوت اثر اهل شام حمله ور گردید و این دو بیت را میخواند الیک ربی تبت من ذنوبی وقد
علانی فی الوری مشیبی فارحم عبیدا غرما تکذیب واغفر ذنوبی سیدی حوبی یعنی ای پروردگار غفار بسوی
تو بازگشت میکنم از تقصیرات و گناهان خود و حال آنکه در میان مردم پیری من ظاهر و هویدا گردیده و روزگار من گذشته
است پس بر بنده ذلیل بدخوی گناهکار خود که تکذیب بکنا او را بیامرز و معاصی و خطایای مرا بیامرز و ببخش حمید بن
مسلم میگوید میمنه لشکر ما بر میسره لشکر شام و میسره ما بر میمنه ایشان حمله نمودند و سلیمان بن صرد به تیغ آتشبار بر
قلب لشکر اشرار حمله در دریای جنگ غوطه ور گردید پیوسته لشکر عراق سرهای اهل نفاق را مانند قطرات باران بر زمین
فرو میریختند و میزدند و میکشتند سرها از تن و دستها از بدن جدا میشدند مبارزان دلیر بشمشیر آبدار پیوسته بخاک
مذلت میافتادند پس با تیغهای برنده تیز و نیزه برق زننده مرگ خیز پیوسته از کشته های لشکر اشرار پشته ها ترتیب میدادیم
و سرهای گروه اشقیا را مانند برگ خزان بزمین میریختیم تا اینکه آثار نصرت در لشکر ما ظاهر شده و علایم هزیمت در میان
لشکر اشرار هویدا گردید و دست ظفر بر آن روبه صفتان یافته از هر طرف رو بهزیمت و گریز نهادند پیوسته دست
از ایشان بر نداشتیم تا اینکه شب تاریک پرده ظلمت را بروی زمین افکند و خورشید انور سر بزیر افق مغرب فرو برد ناچار
دست از ایشان کشیده بجای خود برگشتیم و شب را آرام گرفتیم چون آفتاب عالمتاب سر از افق مشرق بیرون آورد و روی زمین را بنور
خود منور ساخت باز هر دو لشکر صفها را آراسته مقابل یکدیگر ایستادند و مبارزان دلیر و کار آزموده کان شیر کردار
دلیری بمیدان هنرمندی گذاشتند و آتش جنگ شررهای مرگ بجان دلیران میافکندند تا سه روز بدینمنوال با اهل ضلال
مشغول قتال شدیم روز جنگ میکردیم و شبها از یکدیگر جدا میگردیدیم چون اهل شام با آن کثرت و بیشماری تاب
مقاومت در شمشیر زدن و مبارزت بلشکر عراق نداشتند حصین بن نمیر ملعون لشکر نامسعود خود را به تیر انداز
فرمان داد آن روبه صفتان از هر طرف تیرها بچله کمان گذاشتند و لشکر عراق را یکدفعه تیرباران نمودند و تیرها
از هوا مانند قطرات باران و شررهای آتش شعله کنان میریخت و میبارید سلیمان بن صرد در آن گیر و دار بزخم کاری
جان عزیز خود را در راه محبت اهل ثار و مودت فرزندان احمد مختار بذل کرده و توبه خود را خالص نمود مرغ روح
پر فتوحش بکاشانه بهشت برین پرواز کرد مصنف این کتاب عمل الثار شیخ بزرگوار شیخ بن نما ره فرموده است چون
آن بزرگوار مومن پاک طینت و نیکو سریرت بصبر و شکیبائی در راه رضای خداوند کار جان خود را نثار فرزند عزیز
پیغمبر برگزیده خداوند عالمیان نمود و از هر عیب و شین پاک و عاری و بری بود این دو بیت را در حق آن شهید سعادتمند
انشا نمودم قضی سلیمان نحبه فغدا الی الجنان ورحمة الباری مضی حمیدا فی بذل مهجته واخذه للحسین
بالثار یعنی عهد و پیمان خود را وفا نموده باخر رسانید پس بسوی روح و ریحان و جنت و رضوان و رحمت
خداوند عالمیان رفت از این خانه عاریت سرا و گردان گردید در حالتیکه در بذل کردن جان خود و طلب نمودن
خون فرزند پیغمبر خود ستوده خصلت و پاک طینت بود پس علم ظفر اثر را مسیب ابن نجبه بر داشت پس دست همت
بقائمه شمشیر آبدار برده مانند شیر خشمناک در هنگام هجوم او ربی بسوی شکار رو بکارزار گروه اشرار نهاد و داد
مردانگی داد در آن عرصه شرر ریز و نبردگاه خونریز شعلهای آتش جان گداز بجان گروه اشرار بی
افکند جنگ نمایان و شجاعت بی پایان آشکار نمود و پیوسته زخمهای اهل ضلالت از ضرب شمشیر آبدار
آن مبارز میدان شجاعت بخاک ذلت و خواری سجده میکردند در میان لشکر اشرار بطعنه های نیزه مرا اندین خود

غلغله و ولوله افکنده دفعه حمله بران رو به صفتان نمود و گروه لئیم را در هر حمله بسوی آتش دار البوار فرستاد آن بزرگوار عالیمقدار در عرصه کارزار از دلیرترین شجاعان اهل روزگار بود و در مقام هجوم آوردن بسوی دشمنان و در بخوار کردن و ذلیل نمودن حریفان خود دلاورترین دلاوران بود و از کشته ها پشته ها ترتیب داده و این رجز را میخواند قد علمت مَیّالَةُ الذَّوائِبِ وَاضِحَةُ الخَدَّینِ وَالتَّرائِبِ اَنّی غَداةَ الرَّوعِ وَالتَّغالُبِ اَشجَعُ مِن ذی لِبَدٍ مُواثِبِ قَطّاعُ اَقرانٍ مَخُوفُ الجانِبِ یعنی بتحقیق زنان بلند گیسو که گیسوان ایشان از غایت بلندی از کمر ایشان سر فرو برده و میل به پایین نموده باشند و دختران گشاده گونها و صافی کمرهای نازک و میانهای باریک و خوش اندام نیکو دانسته و فهمیده اند که بتحقیق من در هنگام ترس جنگ و مغالبه از شیر جهنده و هجوم آورنده دلیرتر و قویتر هستم و حقیر و ذلیل کننده اقران میباشم و از هر طرف من ترس بر دلهای مبارزان میافتد پیوسته با گروه اشرار مردانه مشغول کارزار میکردید و حملها میکرد و مردانگیها بکار میبرد و با شمشیر آبدار بهر جانب لشکر اشرار حمله میکرد آن روبه صفتان از پیش روی آن مبارز میدان کارزار مانند مور و ملخ پراکنده میشدند و رو بگریز و هزیمت مے نهادند تا اینکه از هر طرف او را احاطه نمودند زخمهای کاری بر بدن نازنینش زدند و شربت خوشگوار شهادت را از جام سعادت نوشید مرغ روح پر فتوحش بعالم قدس پرواز نمود بعد از شهادت آن بزرگوار رایت نصرت اثر را عبد الله بن سعد بن نفیل برداشت و بر گروه اشرار حمله نمود و نیزه نازک تیز سر را در مرکز خبر بر سینه پر کینه آن ملاعین پے در پے میزد این ابیات را میخواند رَبِّ اِلٰهی عَبدُکَ التَّوّابا وَلا تُواخِذهُ فَقَد اَنابا وَفارَقَ الاَهلِینَ وَالاَحبابا یَرجُو بِذاکَ الفَوزَ وَالثَّوابا ای پروردگار من بر حال زار بنده ذلیل و توبه کننده خود رحم نما و او را بکردهای بدش مؤاخذه نفرما زیرا که بسوی تو بازگشت نموده روی امید و ارے بدرگاه کرم تو کرفته از اهل و عیال و دوستان و احباب جدایے کرده بجهة این کار بر رستکارے و ثواب اخروے امید داشته است پس جنگ دلیرانه نمود تا اینکه بدرجه شهادت رسید پس برادرش خالد بن سعد علم نصرت برافراشت پس لشکر مومنانرا ترغیب و تحریص قتال کروه بدفعال فرمود به نیکویے حال و ستودے عاقبت مآل مومنان نیکو خصال را بشارت میداد کارزار شدید و قتال سخت نمود و خوارے و ذلت بسیار بلشکر شقاوت افکند تا اینکه در راه رضای خداوند کریم بدرجه شهادت رسید پس عبد الله بن وال قدم دلیری پیش نهاد و مشغول قتال دشمنان و جهاد کافران کردید تا اینکه دست چپش را جدا نمودند پس پشتیبان اصحاب کرام خود کرم نمود و پیوسته خون از دستش فرو میریخت بعد از آن بر لشکر اشرار هجوم آور شد و یاران خود را مخاطبه نموده این ابیات را میخواند نَفسی فِداکُم اُذکُرُوا المِیثاقا وَصابِرُوهُم وَاحذَرُوا النِّفاقا لا کُوفَةَ نَبغی وَلا عِراقا لا بَل نُریدُ المَوتَ وَالعِناقا جانِ من فدای شما باد یاد آورے نمائید عهد و پیمانے را که البته باید در جهاد کافران صبر نمائید و از نفاق پرهیز کنید ما نه طالب کوفه هستیم نه عراق نه بلکه طالب مرگ و معانقه حور یا آزادی از آتش نیران هستیم پس کارزار بسیار بکار برد تا اینکه بدرجه شهادت رسید و لشکر عراق در این کیر و دار مشغول بودند ناگاه کمک و قوت دلیران جنگی بمصاحبت مثنی بن مخرمه عبدی از بصره و گروه بسیار از مداین بهمراهے کثیر بن عمرو الحنفی در رسیدند لهذا اهل عراق شاد و قلوب ایشان قوت یافت باهمدیگر ملاقات نموده و در یکجا جمع شدند و صدا ها بگریه و تکبیر بلند نمودند و آتش جنگ شعله ور کردید رفاعة بن شداد قدم دلیرے پیش نهاد و رو بجانب صفوف اهل شام گذاشت و رجز میخواند و میفرمود یا رَبِّ اِنّی تائِبٌ اِلَیکا قَد اتَّکَلتُ سَیِّدی عَلَیکا قِدماً اُرَجّی الخَیرَ مِن یَدَیکا فَاجعَل ثَوابی اَمَلی اِلَیکا ای پروردگار من بسوی تو بازگشت میکنم ای سید من توکل بتو کرده ام و از قدیم زمان امید خیر از دست قدرت تو دارم بر کردان ثواب عمل مرا این را بفرما که آرزوے من پیوسته بسوی تو باشد عبد الله بن عوف ازدی روایت کرده است که قتال در میان دو لشکر شدت نمود از هر طرف مبارزان جنگی زنده از جهانفانے بر میدان در دوید لهیب آن را از این دار بے بقا بر میچیدند تا اینکه ضعف در اهل عراق ظاهر کردید و قلت در عدد ایشان نمایان شد بجهة اینکه بسیار از ایشان کشته شد و در میان خودشان در ترک قتال کروه اشرار گفتگو نمودند و مشورت میکردند بعضی از ایشان این رای را پسندیدند و بعض دیگر گفت اگر از قتال ایشان رو کردان شویم هر آینه در کمر شمشیرها نیم و تیغ تیز کروه اشرار بکردن ما سوار شود هنوز یکفرسخ از پیش روی ایشان دور نشده یکے از ما زنده نمیماند باید با ایشان جنگ نمائیم تا تاریکے عالم را تیره و تاریک نماید پس در آن وقت هر جا که خواهیم میرویم پس عبد الله بن عوف قدم دلیرے پیش نهاد و علم را بلند کرد

و با شدت تمام مشغول کارزار شدند و جمع کثیر از اهل عراق کشته شدند و جماعت دیگر از چنگ ظالمان نجات یافتند و هر دو لشکر در هنگام شب از یکدیگر جدا شده بجای خود برگشتند و اهل عراق شب را راه نموده تا اینکه از طرف بیابان بقرقیسیا رسید الله و سعد بن حذیفه با یاران خود به هیئت رسیدند کروهے از اعراب بر آنها ملاقات نمودند و آنچه بر لشکر عراق رخ داده بود بر سعد خبر دادند پس اهل مداین بمداین و اهل بصره بسوی بصره و اهل کوفه ببلاد خود بر کشتند و مختار هنوز محبوس بود و بر اصحاب خود میکفت عدوا الغاز تکم بهذا اکثر من عشر و دون الشهر ثم یجیبکم بنبأ هتر من طعن نتر و ضرب هبر و قتل جم و امر رم فمن لها انا لها لا تکذبن انا لها هتر بکسره ها و سکون تا بمعنای امیه فظیعه و امر عجایب نتر بفتحه نون و سکون تا مثناة از فوق بمعنا بریدن و تیزی هبر بفتحه ها و سکون با بمعنای پاره پاره نمودن کوشت است رم بفتحه ها بمعنای اندوه و مصیبت و غریب است محتمل است که قول او فمن لها انا لها ناصیه متکلم باشد لها مرکب از لام جر و ضمیر غایب شود یعنی برای این کار کدام کسے آمر و حاکم بشود من بر آن غارت آمر و حاکم خواهم شد و محتمل است که انا لها فعل ماضی است از باب افعال و ضمیر غایب راجع بسوی غارت باشد در قول و لا تکذبن انا لها احتمال اول باز موجود است و احتمال دویم اینست که انال بکسره همزه مصدر باشد از انال بروزن اقام بحذف تاء که در آخر این نحو مصادر موجود میشود و قول او بهذا اکثر من تا آخر مشار الیه بهذا محتمل است که غارت بشود و امر تانیث در تذکیر سهل است و محتمل است که مشار الیه روز حاضر بشود که این کلام در روی واقع شده یعنی روز شمار ابرای غارت شما بر دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله که دشمنان شما است شمار بدین وعده از ده روز زیاده و از ماه کمتر خواهد شد و بعد از آن مدت میاورد بجانب شما خبر مصیبت انگیز و وحشت آمیز بر دشمنان از طعن نیزه تیز برنده و ضرب شمشیر آبدار قطع کننده و کشتن بسیار ایشان و امر بزرگ عجیب پس هر کس بپرسد که بزرگ و متولی این غارت کدام کسے خواهد شد منم انصار غارت و کارها انسبت بکذب و دروغ نباید داد که من صاحب غارت و کارها خواهم شد مختار بزرگوار بکارهای بزرگ و مهمات و مقاصد خویش بزرگ و ذهن وقاد و فراست کامل نقاد و تدبیر نیکو و حسن سیاست مشهور ... در کتاب شعر اکفته است بر مختار بزرگوار غلامی داشت جبرئیل نام و غالب اوقات در هنگام گفتگو میگفت جبرئیل بر امر چنین گفت و من بر جبرئیل چنین کفتم جهال اعراب بادیه نشینان نادانان چنان گمان میکردند که جبرئیل امین وحی الهی را میگوید پس بجهة این حسن کیاست و لطافت ذکاوت بر دلهای ایشان غالب شد تا اینکه امور لشکرکشی و ریاست سپاه بروی و غلبه دشمنان بر او منتظم کردید و بر اعزاز دین مبین و ترویج مذهب آبای ائمه طاهرین و شکستن ارکان باطل و برهم زدن رونق ضلالت و کمراهی قیام نمود چون اصحاب سلیمان بن صرد خزاعی از شام بسوی کوفه بر کشتند مختار بزرگوار از زندان نامه اشرار نامه بر آن مومنان ابرار نوشت که عبارات نامه اش چنین بود اما بعد فَاِنَّ اللهَ اَعظَمَ لَکُمُ الاَجرَ وَحَطَّ عَنکُمُ الوِزرَ بِمُفارَقَةِ القاسِطِینَ وَجِهادِ المُحِلّینَ اِنَّکُم لَم تُنفِقُوا نَفَقَةً وَلَم تَقطَعُوا عَقَبَةً وَلَم تَخطُوا خُطوَةً اِلّا رَفَعَ اللهُ لَکُم بِها دَرَجَةً وَکَتَبَ لَکُم حَسَنَةً فَاَبشِرُوا فَاِنّی لَو خَرَجتُ اِلَیکُم جَرَّدتُ فیما بَینَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ مِن عَدُوِّکُم بِالسَّیفِ بِاِذنِ اللهِ فَجَعَلتُهُم رُکاماً وَقَتَلتُهُم فَذّاً وَتُواماً فَرَحَّبَ اللهُ لِمَن قارَبَ وَاهتَدی وَلا یُبعِدُ اللهُ اِلّا مَن عَصی وَاَبی وَالسَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ الهُدی رکام بروزن غراب خاک و ریگ را روی همدیگر ریختن است تا اینکه تلی از خاک و ریگ بر پا شود فذ بفتحه فا و تشدید ذال بمعنای بلند و تنها و یکانه است و توام بروزن جوهر بمعنای جفت است یعنی بعد از حمد و ثنای الهی پس بدانید که خداوند عالمیان اجر زحمات و ثواب مجاهدات شما را بزرگ نمود و اجر جمیل و ثواب جزیل بشما کرامت فرمود و کناهان شما را فرو ریخت و قلم عفو بر جرایم اعمال شما کشید بجهة دوری و بیزاری شما از دوستی و طاعت کافران و اقدام نمودن بر جهاد مرتدان بدرستی شما در این راه هیچ نفقه صرف نکردید و هیچ مالی مصرف ننمودید و هیچ عقبه و کروه و کوه قطع و طی نکردید و هیچ کامی و خطوه بر نداشتید مگر اینکه خداوند کریم در نامه اعمال ثواب آنها درجه برای شما در بهشت برین بلند نمود و حسنه بر نامه حسنات شما نوشت بشارت باد بشما که بدرستی اگر من از محبس بیرون بیایم هر آینه میان مشرق و مغرب در صفحه ربع مسکون را از وجود ناپاک دشمنان شما بحول و قوه الهی بشمشیر آبدار شرربار پاک نمایم و کشته ایشانرا مانند تل ریگ روی همدیگر میریزم و از کشته ها پشته ها ترتیب میدهم و ایشانرا در هر جا و مکان دست بیایم تنها تنها و جفت جفت میکشم خداوند عالم

علیایان لطف و رحمت و کرامت و وسعت دهد بر کسیکه طالب رضای الهی شود و قبول رستکاری و هدایت نماید و خدا رحمن از رحمت خود دور نماید مکر کسی را که مرتکب کناهان و عصیان شود و از قبول حق با و امتناع نماید سلام خدا بر شما باد ای اهل هدایت چون نامهٔ مختار بر اشراف و اکابر قبایل رسید جواب آنرا اعاده نمودند نامه ترا خواندیم نیت ما چنانست که ترا دلشاد نماید بر قصد کاری هستیم که ترا بخوش سازد اکر دلت میخواهد و مصلحت میدانی ما جمعیت نماییم ترا از زندان کافران بیرون بیاریم چون پیک خبر مؤمنان نیکو کردار برسالت و پیغام ایشان بنزد مختار بزرکوار رسید از اجتماع و اتفاق شیعیان برای ترویج و نصرت او دلشاد و مسرور کردید و برای ایشان پیغام فرستاد مصلحت نیست که شما این کار را در بارهٔ من بکشایید من در این روزها از زندان این ستمکاران بیرون خواهم آمد و مختار پیش از این قضیه نامهٔ بشوهر خواهر خود عبد الله بن عمر بن خطاب نوشته بود که مضمونش این بود مرا بظلم و ستم محبوس کرده اند و والیان مرا بیجهت متهم نمودند و ظنهای باطل و تهمتهای دروغ در بارهٔ من کردند خدا ترا رحمت کند در خصوص من نامهٔ برای این دو ستمکار والی کوفه بنویس که ایشان عبد الله بن یزید و ابرهیم بن محمد است شاید خداوند عالم مرا بلطف و احسان از دست ایشان نجات بدهد والسلام علیک چون نامهٔ مختار بعبد الله بن عمر رسید نامهٔ برای آن دو ستمکار نوشت اما بعد پس بتحقیق خواهر من ... مرا با مختار میدانید و از شما نسبت میان من و مختار مخفی و مستور نیست و مودت و دوستی من نسبت بشما معلوم و مشخص است که هرکز برای شما پوشیده و پنهان نیست شما را بخدا و دوستی سوکند میدهم که باید دست از مختار بردارید و او را از زندان بیرون نمایید هنکامیکه نامهٔ مرا نظر نمایید والسلام علیکما و رحمة الله و برکاته چون نامهٔ عبد الله را آن دو ستمکار بدکردار خواندند و از مضمون وی آکاهی یافتند مختار را از زندان بیرون آوردند و از او چند نفر ضامن و کفیل طلبیدند که برای او ضمانت و کفالت نمایند که خروج نکند و فتنه برپا نسازد پس جماعتی از اشراف کوفه آمدند که برای مختار کفالت نمایند آن دو ظالم ده نفر از ایشان انتخاب نمودند پس آن ده نفر ضمانت کردند و مختار را آن دو ملعون تکلیف نمودند که سوکند یاد کند که خروج ننماید و اکر چنین کند باید هزار شتر در دروازهٔ مکهٔ معظمه قربانی نماید و همهٔ غلامان و کنیزانش آزاد شوند مختار کفته آنملعونان را بزبان خود جاری نمود حمید بن مسلم کوید چون مختار از چنک ایشان رها شد و از نزد ایشان بیرون آمد شنیدم که میفرمود خداوند عالمیان این کروه ستمکاران را بکشد چه بسیار جاهل و احمق هستند زیرا که از غایت جهل و نهایت حماقت خود اعتقاد نمودند که من بر این سوکندها وفا خواهم نمود و در سر آنها ثابت قدم میمانم اما سوکند یاد نمودن بخدا سزاوار برای من اینست که اکر ترک آن کاریکه سوکند برای آن یاد نموده ام در نظر من راجح شود باید خلاف سوکند را بعمل بیاورم و آن کار راجح را بکنم و معلوم است که خروج نمودن من و شمشیر کشیدنم برای این ستمکاران بهتر است از باز داشتن شمشیر خود از کشتن ایشان و اما قربانی هزار شتر در درب مکه برای من آسان تر است از افکندن آب دهن خود بر زمین و قیمت هزار شتر امر بزرک و مشکل نیست اما آزاد شدن غلامان من بخدا سوکند هر آینه من دوست دارم که امر طلب خون فرزند عزیز احمد مختار برای من میسر و مهیا شود پس هرکز هیچ مملوک مالک نشوم چون مختار در خانهٔ خود برقرار شد پیوسته شیعیان بنزد او تردد میکردند و بسرش جمع میشدند و بر بیعت و اتفاق کردند و بریاست و بزرکی او راضی و خوشنود شدند هنکامیکه در زندان محبوس بود جماعتی برای او بیعت کرده بودند و پیوسته بعد از بیرون آمدنش از زندان زیاد میشدند و روز بروز کار ایشان قوت میکرفت و سلطنت ایشان شدت میکرد تا اینکه عبد الله بن زبیر ملعون آن دو حاکم را که عبد الله بن یزید و ابرهیم بن محمد بن طلحه بودند عزل نمود و عبد الله بن مطیع را بر کوفه حاکم و والی کرد و حارث بن عبد الله بن ابی ربیعه را والی بصره نمود پس عبد الله بن مطیع داخل کوفه کردید مختار بزرکوار یاوران و اصحاب خود را جمع نمود در اطراف خانهٔ خود ایشان را در خانه ها مسکن داد و خواست که بر اهل کوفه شورش نماید و هجوم آورد پس مرد بزرکواری از قبیلهٔ شبام که صاحب شرافت بزرکواری بود نامش عبد الرحمن بن شریح بود کفتند بجماعتی از شیعیان و اصحاب مختار ملاقات نمود که از جملهٔ ایشان سعد بن منقذ و سعر بن ابی سعر حنفی و اسود کندی و قدامة بن مالک جشمی بودند که در آنخانه ها که در اطراف خانهٔ مختار جمع شده بودند برای عبد الرحمن کفتند مختار میخواهد خروج نماید و ما را به بیعت و یاری خود تکلیف کند که خون جناب امام حسین علیه السلم را از قاتلانش طلب نماید و ما هم بیعت کرده ایم و نمیدانیم که مختار را برای این کار محمد بن حنفیه فرستاده است یا نه پس برخیزید بنزد محمد بن حنفیه برویم و آن بزرکوار را از آن عا[زم]

مختار و سخن او خبردار نماییم اکر ما را رخصت داد مختار را تابع میشویم و اکر ما را نهی نمود بیعت و یاری او را ترک میکنیم پس از کوفه بیرون رفتند و نزد محمد بن حنفیه رسیدند آنبزرکوار ان حال مردم کوفه پرسید حال ایشان را معروض خدمت آنبزرکوار نمودند و عرض کردند ما را حاجتی بتو داریم فرمود حاجت شما چکونه است باید در خلوت و پنهانی بکویید و نکنید یا در آشکار و روبروی مردم ایشان عرض کردند باید در خلوت عرض کنیم فرمود پس قدری صبر نمایید چون قدری کذشت کسانیکه در خدمت آن بزرکوار بودند بیرون رفتند مجلس خلوت و مانع از اغیار کردید عبد الرحمن بن شریح بسخن کفتن و بیان مطلب آغاز و ابتدا نمود حمد و ثنای الهی را بجا آورد و عرض کرد اما بعد پس بتحقیق شما اهل بیت رسالت هستید که خداوند عالم شما را بفضایل و مناقب مخصوص کرده است و شما را به نبوت مشرف فرموده است و حق شما را بر این امت بزرک نموده است بتحقیق شما بمصائب جلیله جناب امام حسین علیه السلام مصیبت زده شدید بمصیبتیکه دلهای همهٔ مسلمانان را بدرد آورد و بر همهٔ ایشان شامل و مستولی کردید بتحقیق مختار وارد کوفه کشته ادعا مینماید که از جانب شما بسوی ما آمده و ما را بسوی عمل باحکام کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا و طلب خون اهلبیت رسالت میخواند و ما نیز با این شرطها برای او بیعت نمودیم اکر حال ما را به تبعیت و اطاعت مختار امر نمایی پس برویم برای او اطاعت کنیم اکر ما را از این امر نهی فرمایی از او دوری میکنیم چون محمد بن حنفیه کلام عبد الرحمن و دیکران را شنید حمد و ثنای الهی را بجا آورد و درود بروح پاک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و فرمود اما آنچه که ذکر نمودید که خدا ما را بفضایل و مناقب بسیار مخصوص کرده است و از سایر مردم امتیاز داده است پس هر فضل در دست قدرت ایزد متعال است بهر کسیکه میخواهد کرامت فرماید خداوند قادر به همه صاحب فضل عظیم است و اما مصیبت ما بسبب جناب امام حسین علیه السلام پس این امریست که در ذکر حکیم و قرآن کریم و لوح محفوظ مستور بود در طلب خون ما از دشمنان جعفر بن نما مصنف این کتاب ذوب النضار فی شرح الثار میکوید از طریق و الذمن روایتی بمن رسیده است که محمد بن حنفیه در اینمقام برای اهل کوفه فرمود برخیزید برویم بنزد امام من و امام شما جناب علی بن الحسین علیهما السلم پس آن بزرکوار هرچه بفرماید عمل کنیم چون بنزد آنحضرت رفتند و خبر اهل کوفه را بخدمت آنجناب عرض نمود و حقیقت حال را بیان کرد که این جماعت بجهت این امر باین دیار آمده اند آنحضرت فرمود ای عم اکر غلام زنجی بجهت ما اهل بیت رسالت خشم و غضب نماید و تعصب کشد بر همه مردم نصرت و یاری آن غلام زنجی واجب و لازم است فرمود ای عم ترا برای این کار مباشر نمودم و اختیار آنرا بتو واکذاشتم هرچه که مصلحت میدانی بکن پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدند و کلام شریف ورا شنیده بودند و برای یکدیکر کفتند جناب امام زین العابدین و محمد بن حنفیه ما را رخصت خروج و اطاعت مختار دادند و مختار از رفتن ایشان به پیش محمد بن حنفیه آکاهی یافت و اراده داشت که پیش از ورود ایشان بکوفه بجماعت شیعیان خروج نماید چون باین خیال آمادهٔ خروج بود و میکفت اِنَّ نَفَراً مِنکُم تَحَیَّرُوا وَ ارتابُوا فَاِن هُم اَصابُوا اَقبَلُوا وَ اَنابُوا وَ اِنهُم کَبَوا وَ هابُوا وَ اعتَرَضُوا وَ انجابُوا فَقَد خَسِرُوا وَ خابُوا بدرستی چند نفر از شما در این کار حیران و سرکردان شدند و شک آوردند پس اکر بحق و رستکاری ظفر یافتند بر میکردند و از کردهٔ خود پشیمان میشوند و توبه نمایند و اکر ایشان رستکار نشدند و از کمراهی بروی خود افتادند و ترسیدند و معترض کردیدند و کردن طمع لبکوزند کالای دنیا کشیدند پس بتحقیق زیانکار و نا امید شدند پس در این هنکام کسانیکه بنزد محمد بن حنفیه رفته بودند وارد کوفه کردیدند بنزد مختار آمدند پرسید چه خبر دارید بتحقیق فتنه برپا کردید و شک و ارتیاب نمودید ایشان عرض کردند ما باطاعت تو مأمور هستیم باید ترا یاری و نصرت نماییم فرمود منم ابو اسحق که هرکز دروغ نمیکویم شیعیان را بنزد من جمع نمایید هر کسی که از شیعیان در آن نزدیکی بودند در نزد مختار حاضر نمودند فرمود ای کروه شیعیان بدرستی چند نفر دوست داشتند که صدق و راستی آنچه که من بسوی شما آورده بودم بدانند پس بنزد امام هدایت و رستکاری فرزند نجیب علی مرتضی و نور دیدهٔ جناب محمد مصطفی و مجتبی جناب امام زین العابدین صلوات الله علیهم رفتند و حقیقت امر را بخدمتش رسانیدند آن بزرکوار برای ایشان شناسانیده است که من یاور و معین آنبزرکوار و ناصر دین رسول خدا احمد مختار هستم و شما را به اطاعت و تبعیت من امر نموده است و کلامی فرموده است که ایشان را بر اطاعت و یاری من ترغیب نموده است و سخنان چند در ترغیب و تحریص طاعت برای خود فرمود و کفت حاضران بر غایبان برسانند و کروهی عرض نمودند که جماعتی از بزرکان فاسقان بقتال تو در یاری پسر مطیع عازم هستند هر وقتیکه ابراهیم بن الاشتر با ما موافقت نماید امید نصرت و قوت هستیم در شکستن ارکان دشمنان زیرا که برای ابرهیم خویشان بسیار هستند که مطیع منقاد

باشنا ... را ملاقات نمائید و بگوئید که رخصت و اذن رسید ما است بر آمادن طلب خون جناب امام
حسین علیه السلام و اهلبیت کرام آنمظلوم چون این خبر را جمعی از شیعیان بخدمت ابرهیم رسانند فرمود با شما موافقت
میکنم بشرط اینکه مرا بزرگ اینکار بکنید و کردن در اجرا و انفاذ این امر بطاعت و فرمان من بگذارید ایشان عرض کردند
معلوم است که تو سزاوار و اهل این کار هستی و این خلعت زیبا بقد و قامت تو زیبنده است لکن برای اینمطلب راه
چاره مسدود است زیرا که مختار از جانب امام الهدی و نایب او محمد بن حنفیه بکوفه آمده است و او را از دو بزرگوار اذن
بر قتال داده اند و قامت او را باین خلعت زیبا آراسته اند پس ابراهیم ساکت شد جواب نگفت ایشان بخدمت مختار بر
گشتند و حقیقت امر را به تفصیل مذکور نقل کردند پس سه روز بدینمنوال امر مختار بماند امر خروج معوق کردید
بعد از سه روز کروهی از بزرگان و اشراف اصحاب خود بنزد خویش طلبید عامر شعبی میگوید من و پدرم در میان آن جماعت بودیم و
مختار پیش افتاد ما از عقب او میرفتیم و ما را از خانهای کوفه میگذرانید و نمیدانستیم بکجا میرود تا اینکه بدر خانه ابرهیم
رسید و در آنجا ایستاد رخصت طلبید چون رخصت دخول یافت بخانه داخل شدیم بالشها و فرشها افکنده بودند ما بالای
آنها نشستیم و مختار با ابراهیم در یک بالش و مخده نشستند مختار فرمود اینست کتاب محمد بن حنفیه فرزند امیر مؤمنان
ترا امر کرده است که برای من یاری کنی در طلب خون برادرش جناب امام حسین علیه السلم با ما شرکت نمائی و اگر اقدام باین
کار نمودی محسود امثال و اقران میشوی و کسب شرافت ابدی و بزرگواری سرمدی نمائی و اگر از زمره ما تخلف کنی این نامه حجت
و برهانست بر تو و عذر ترا قطع میکند و زود است که خداوند عالمیان جناب محمد مختار و اهلبیت اخیار او را علیهم
السلم از تو بی نیاز و بی احتیاج مینماید و مختار نامه را بشعبی سپرده بود چون سخن خود را تمام نمود برای شعبی فرمود نامه
برای ابرهیم بده پس ابرهیم نامه را گرفت و مهر او را برداشت دیدیم که نامه ایست بسیار طولانی اولش را چنین نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از محمد مهدی بسوی ابرهیم بن الاشتر سلام علیک بتحقیق فرستادم بسوی تو مختار را و
کسی را که پسندیده نفس خود یافتم او را امر نمودم بقتال دشمنان و طلب خون اهلبیت خویش پس تو بتمام همت
خود با او موافقت نما و تمام فقرات نامه مشتمل بود بر ترغیب و تحریص ابراهیم در موافقت مختار چون نامه را خواندند
گفت پیوسته در نامه‌ها خویش نام خود و نام پدرش را مینوشت پس چه شد برای او که در این نامه المهدی نوشته است
مختار فرمود آن زمان زمان دیگر بود دخل باین زمان ندارد ابرهیم گفت کدام کس اطلاع دارد بر اینکه این نامه از فرزند
حنفیه است برای من گواهی دادند بسیار یزید بن انس و احمر بن سقیط و عبد الله بن کامل و دیگران گفتند ما میدانیم
شهادت میدهیم که این نامه از محمد بن حنفیه است بسوی تو شعبی میگوید جز من و پدر من همه این شهادت را بزبان خود
ادا نمودند من و پدرم ساکت بودیم و حقیقت امر را ندانستیم چون ایشان شهادت بر صدق نامه دادند همین
ساعت ابرهیم از روی همان فرش پایین آمد و مختار را در بالای آنفرش نشانید و گفت دست خود را بیاور تا ترا
بیعت نمایم چون مختار دست خود را بیرون آورد ابرهیم بیعت نمود پس فواکه خوشگوار و شربت عسلی طلبید
از آنها خوردیم از خانه ابرهیم بیرون آمدیم و ابرهیم نیز همراه ما بخانه مختار آمد شعبی میگوید چون ابرهیم از خانه
مختار بیرون آمد دست مرا گرفت و فرمود یا شعبی دانستم که تو و پدرت شهادت ندادید آیا این جماعت افترا
و دروغ گفتند یا براستی شهادت دادند شعبی میگوید من عرض کردم بر آنچه دیدم شهادت براستی ان نمودند و
ایشان سادات کرام و اشراف عظام و قراء و مشایخ کوفه و فارسان عرب داشتند هرگز مانند چنین کسان
دروغ نمیگویند و ابرهیم بزرگوار بود صاحب شجاعت نمایان و دلیری و هنرمندی بی پایان آتش او رونده درخت
... و مرد مردانه و دلاوری و صاحب ذهن وقاد در میدان شجاعت و دلیری و مبارزت و هنرپروری گوی سبقت از
امثال و اقران ربوده سر مفاخرت در صفت شجاعت براوج غایت و رفعت بلند نموده بود در زیرکی و
نیکوسیرتی و بلندی همت و علو رتبت و غایت شجاعت سرآمد اهل روزگار و مشهور آفاق بود پیوسته دامن
همت در محبت اهلبیت رسالت بر کمر خود زده علم نصرت و یاری ایشانرا بدو بازوی پرزور و قوت خویش بر
... رفعت افراشته و فکر و ذکر و شغل و کار خود را بترویج مذهب آیین ائمه طاهرین از نسل طه و یس
... بود پس خویشان و دوستان و برادران و یاوران خود را بسرش جمع نموده در تمام شب بنزد مختار
... مینمود و در خدمتگذاری بیک چشم زدن تقصیر و تکاهل نمی ورزید و هم متعلقان خود را از یاوران
... ایشان و بیعت کنندگان مختار نمود پیوسته شبها در خدمت مختار بمصاحبت حمید بن مسلم ازدی می

نشستند تا اینکه ستارهای درخشنده آسمانها سرازشیب شده از دایره نصف النهار میل بغروب سر بسمت مغرب سپردند
و تیر شهاب ثاقب بجانب افق غربی سرعت مینمود پس عزم و جزم خود شانرا بر این بستند که شب جمعه چهاردهم ماه
ربیع الثانی از شهور سال شصت و ششم هجرت نبوی خروج نمایند و آتش افروخته بخرمن حیوة دشمنان اهلبیت را
بیندازند ایاس بن مضارب که بزرگ چاکران عبد الله بن مطیع امیر کوفه بود ایاس ملعون بعبد الله مطیع گفت که مختار
بر تو خروج خواهد نمود و برروی تو شمشیر خواهد کشید البته از او در حذر باش و هرگز از شر او ایمن مباش پس
ایاس با پاسبانان بجهة حراست کوفه از نزد پسر مطیع بیرون رفتند پسر را شد را بسوی حراست کناسه کوفه فرستاد و خود
ایاس با یاران و پاسبانان به بازار کوفه آمدند پسر مطیع جمعی بسوی قبرستانها و اطراف کوفه روانه نمود که در آنجاها خیمه
زده کوفه را از اهل بیعت و تهمت محافظت و حراست نمایند ابرهیم بعد از فرو رفتن آفتاب عالمتاب بافق مغرب از
خانه خود با جماعت ارباب سلاح و اسلحه بیرون شده رو بسوی خانه مختار گذاشتند و تن خود را بزره آراسته و قباها
از بالای زره خود شان پوشیده بودند و چاکران پسر مطیع بازارها و قصر الاماره را از هر طرف احاطه کرده بودند ایاس
بن مضارب با اصحاب ابرهیم دو چار شد در حالیکه ایشان بر اسبها بودند و اسلحه جنگ بر تن خود آراسته کرده بودند
ایاس بر ابرهیم بانگ زد که این جمعیت برای چیست که کار تو مرا بشک میاندازد و هرگز دست از گریبان تو نمیکشم
تا ترا بنزد امیر ببرم ابرهیم ابا و امتناع نموده دست عجز و ذلت را بدست ایاس نگذاشت در میان ایشان کشاکش و
نزاع واقع شد و در نزد ایاس مردی از قبیله همدان که نام او را ابو قطن میگفتند حاضر بود ابرهیم بآنمرد گفت نزدیک
من بیا چون آنمرد با ابرهیم صداقت داشت چنین گمان نمود که ابرهیم میخواهد او را در نزد ایاس شفیع و واسطه قرار دهد
که دست از اصحاب ابراهیم بردارد چون ابو قطن باین گمان نزد ابرهیم رفت در دستش نیزه بلندی داشت آنشیر بیشه شجاعت
و معدن کیاست و فراست نیزه ابو قطن را با کمال جلادت و چابکی در ربود و پیش دویده نموده بگلوی ایاس بن مضارب
نیزه زد همانساعت کشته بروی زمین افتاد بیاران خود امر نمود که سر ایاس را از تن جدا نمودند چون یاران ایاس بزرگ خود را
کشته دیدند رو بهزیمت نهادند پس جناب ابرهیم مظفر و منصور بنزد مختار رفتند و حکایت ایاس را نقل نمود مختار از این
قضیه بسیار خوشدل و خرم شد به نصرت و ظفر یافتن بدشمنان فال زد پس امر نمود در پشت بامها آتش بدستهای نی زدند
که این را علامت خروج قرار داده بودند و فرمود که در پشت بامها ندای یا آل ثارات الحسین بلند کردند پس مختار
بزرگوار زره خود را بر تنش پوشید و شمشیر آبدار خود را بر کمر بست و این دو بیت را میخواند قَدْ عَلِمَتْ بَیْضاءُ حَسَنَةُ
الطَّلَلْ وَاضِحَةُ الْخَدَّیْنِ عَجْزاءُ الْکَفَلْ اَنِّی غَداةَ الرَّوْعِ مِقْدامٌ بَطَلْ لا عاجِزٌ فیها وَلا وَغْدٌ فَشِلْ
یعنی دختران سفید اندام و نیکورویان گشاده خدان کفل درشتان دانسته اند که بدرستی من در روز ترس و جنگ
مردانه دلیر شجاع هنرمند شیرگیر هستم در آنروز نه از مقابلت دشمن عاجز میشوم و نه در هنگام مبارزت مانند
کسی میباشم که هیچ عذر و غیرت در او نباشد مردم را بمحض طعام شکم خود خدمتکاری نماید نه سست و ضعیف هستم
چون شیعیان نیکو صفتان آتش سوزان در پشت بامها دیدند از هر طرف دلیرانه رو بسوی خانه مختار گذاشتند و عبد
الله بن حر جعفی با خویشان خود میآمد در میان ایشان و اصحاب پسر مطیع آتش جنگ اشتعال یافت و جنگ شدید
عظیم نمایان گردید پس مردمان و ارباب سلاح که در راهها و بیابانها بودند دور شدند ترس و تزلزل بر ارکان مردم افتاد
و از ترس شمشیر آبدار شیر بار ابرهیم بزرگوار از حد و در پراکنده شده در تنگنای زقاقها و گوشه‌ها پنهان شدند
ابن ربعی حرامزاده امیر لشکر پسر مطیع را بقتال اصحاب مختار نیکو خصال اشارت و تکلیف نمود چون مختار از خیال اهل ضلال
آگاهی یافت با لشکر خود بیرون آمده در دیر هند که در نزد بستان زائده در زمین سبخه فرود آمد در آنهنگام ابو عثمان
النهدی با یاران خود بجهة اعانت مختار وارد کوفه شد و آن شیعیان ندای یا آل ثارات الحسین یا منصور امت و این کلمه
علامتی بود در میان ایشان یعنی منصور یاری شده بکش بجهة تفأل هنگام خبر دادن برای جنگ با این کلمه ندا میکردند چنانکه
در باب شهادت جناب مسلم گذشت و نیز منادی دیگر ندا میکرد یا ایها الحی المهتدون یعنی ای زنده دلان هدایت
یافتگان بدرستیکه امین آل محمد خروج نموده است و در دیر هند لشکرگاه ساخته و مرا بسوی شما فرستاده است
که شما را بیاری او بخوانم و بخروج او بشارت دهم چون این ندا بگوش مردم رسید از خانه‌ها لبیک گویان
بیرون دویدند مصنف این کتاب مستطاب شیخ فاضل کامل شیخ ابن نما فرموده است در این معنا این
ابیات را بسلک نظم در آوردم از جهة حسرت و دریغ بر آنچه که از من فوت شد که چه بی سعادتی است که ...

یاوران جناب امام علیه السلام نشدم تا در نصرت آنحضرت جان خود را نثار نمایم بسعادت ابدی و شرافت سرمدی برسم و نه
از اصحاب مختار و جماعت آن بزرگوار گشتم که بجهت طلب خون سید کونین دمار از گروه اشرار در آرم و انتقام آن
امام ابرار را از ایشان بکشم و ابیات اینست وَلَمَّا دَعَا الْمُخْتَارُ لِلثَّارِ اَقْبَلَتْ كَتَائِبُ مِنْ اَشْيَاعِ آلِ مُحَمَّدٍ وَقَدْ
لَبِسُوا فَوْقَ الدُّرُوعِ قُلُوبَهُمْ وَخَاضُوا بِحَارَ الْمَوْتِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ هُمْ نَصَرُوا سِبْطَ النَّبِيِّ وَرَهْطِهِ وَدَانُوا
بِاَخْذِ الثَّارِ مِنْ كُلِّ مُلْحِدٍ فَفَازُوا بِجَنَّاتِ النَّعِيمِ وَطِيبِهَا وَذَلِكَ خَيْرٌ مِنْ لُجَيْنٍ وَعَسْجَدِ وَلَوْ اَنَّنِي يَوْمَ الْهِيَاجِ
لَدَى الْوَغَى لَاَعْمَلْتُ حَدَّ الْمَشْرَفِيِّ الْمُهَنَّدِ فَوَا اَسَفًا اِذْ لَمْ اَكُنْ مِنْ حُمَاتِهِ فَاَقْتُلَ فِيهِمْ كُلَّ بَاغٍ وَ
مُعْتَدِي یعنی چون مختار بزرگوار مردم را بسوی طلب خون جناب امام حسین علیه السلام خواند گروه بیشمار دلیران
عرصه کارزار از شیعیان فرزند احمد مختار از هر طرف لبیک گویان و اجابت کنان هجوم آور شدند هنگامی که از بالای
زره خود دلهای خود را پوشیده بودند در هر جا و مقام در دریای امواج مرگ هادم لذات غوطه ور شدند ایشانند که
یاری کردند بر سبط پیغمبر بزرگوار و خویشان اخیار او و طلب کردن خون فرزند جناب رسول خدا از هر ملحد کافر
بخداوند عالمیان تقرب میجستند بباغهای بهشت برین و جنات نعیم و بوهای خوش فرح انگیز آن برستگاری و فوز رسیدند
و این سعادت و نعمت از طلا و نقره بهتر است کاش در روز هجوم آوردن لشکر کشیدن در هنگام کارزار در میان سپاه نصرت اثر مختار
بزرگوار بودم هر آینه تیزی شمشیر آبدار هندی را در کشتن دشمنان بکار میبردم و لو محتمل است که شرطیه باشد
در معنی بیت تفاوت نمیکند پس چه بسیار حسرت و اندوه است بر من بجهت اینکه از یاوران سید ابرار و از لشکر مختار
بزرگوار نگشتم تا اینکه در میان ایشان هر ستمکار زنازادهٔ بدکردار را بکشتم المرتبة الثالثة در بیان جنگ
مختار بزرگوار نیکوکار است بلشکر شقاوت آثار پسر مطیع بدکردار روایت است ابی و حمید بن مسلم و نعمان بن ابی الجعد
روایت کرده است که ما نیز با مختار بزرگوار بیرون رفتیم و در میان اصحاب آن بزرگوار بودیم بخدا سوگند هنوز عمود
صبح در افق مشرق نمایان نگشته و پردهٔ تاریکی شب تاریک از روی زمین نچیده بود آن بزرگوار کار آزموده صاحب
عقل و تدبیر از تعبیهٔ سپاه نصرت اثر و تدارک لشکر ظفر پرور خود فارغ گردید چون صبح صادق از افق مشرق طالع
و نمایان گردید برای امامت نموده پیش ایستاد نماز صبح را ادا نمودیم در نماز سورهٔ والنازعات و عبس را
خواند بخدا سوگند هیچ امام فصیح زبان خوش بیان شیرین لهجه و کلام بهتر و نیکوتر از آن بزرگوار ندیده بودیم
دُرر کلمات آیات قرآن را برشتهٔ فصاحت منتظم نموده گردن بند کردن دختران دلربایان بیان و زیب و زینت
جیب گلعذاران ترتیب و بنیان میساخت از آنطرف فرزند مطیع در میان اصحاب اشرار خود ندای تدارک کارزار داد
چون لشکر او جمعیت و ازدحام نمودند شبث بن ربعی حرامزاده را با سه هزار نامرد بمقابل لشکر نصرت اثر
مختار بزرگوار فرستاد و از عقب او راشد بن ایاس را با چهار هزار نفر و حجار ابن ابجر عجلی را با سه هزار و عکرمة بن
ربعی شداد ابن ابجر و عبد الرحمن ابن سوید را با سه هزار کس از ناکسان کوفه روانه نمود و پی در پی لشکر شقاوت اثر
از عقب یکدیگر میامدند تا اینکه بیست هزار نفر بعزم کارزار لشکر مختار نیکوکردار روانه شدند چون صدای
دغلغلهٔ کافران و هاهوی صدای ناکسان بسمع شریف مختار رسید یاران خود را باستعلام حال امر نمود
ناگاه خبر آوردند اینکه شبث بن ربعی با لشکر انبوه و سپاه بیشمار در رسید همان ساعت سعر ابن ابی سعر حنفی
از بیعت کنندگان مختار بود با تعجیل تمام از جانب قبیلهٔ مراد در آمد در میان راه لشکر راشد بن ایاس ملاقات
نمود و حال آمدن راشد بدکردار را بعرض مختار رسانید ابراهیم اشتر را با نه صد نفر سواره و ششصد نفر پیاده
بجانب لشکر راشد فرستاد و نعیم بن هبیره را با سیصد نفر سواره و ششصد نفر پیاده بمقابل گروه زنازادگان
فرستاد و یزید بن انس را با نه صد نفر در جا مسجد شبث ملعون پیش جنگ قرار داد پس با گروه اشرار مشغول کارزار
گشتند آن دلیران میدان مبارزت و ناصران اهلبیت رسالت تیغهای تیز از نیام انتقام کشیده با کمال دلیری
و مردانگی و شجاعت و جوانمردی بسوی لشکر اهل ضلالت و گمراهی هجوم آور شدند داد مردانگی دادند عرصه
کارزار را بر گروه اشرار تنگ نمودند بهر طرف که حمله میکردند از کشته های کافران پشته های بی پایان میساختند
و سرهای مبارزان مانند تگرگ بر زمین خواری و ذلت میریختند تا اینکه در اندک زمانی آن روبه صفتان را
از جا کندند و مانند مور و ملخ از مقابل آن دلیران میدان شجاعت رو گردان گشته در خانه ها و
گوشه کنارها پنهان شدند در آن میان نعیم بن هبیره بدرجهٔ شهادت رسید از آن طرف ابراهیم ابن اشتر

بالشکر نصرت اثر خود بمقابل راشد بن ایاس رسید و در سر آن ملعون چهار هزار سواره بود ابراهیم با اصحاب کرام خود
فرمود باید بیباک این گروه ناکسان شمار اثر سنان و هراسان نشاد زیرا که با گروه اندک بگروه بسیار و عدد بیشمار
غلبه می نماید خدا با پیوسته یاور و نصرت کنندگان است پس آتش قتال شعله ور گشته از هر طرف مبارزان میدان کارزار دست
بقائمهٔ شمشیر آبدار نموده از نیام کشیده بر یکدیگر حمله نمودند ناگاه نظر کیمیا اثر خزیمة بن نصر العبسی بر راشد
بن ایاس شقی افتاد آن شیر بیشهٔ شجاعت مانند شیر خشمناک که رو بسوی شکار نمود گذارد بجانب آن ملعون هجوم آور
گردید بی مهلت و امان با نیزهٔ تیز آتش ریز آن بر آن کافر بی ایمان را از عرصهٔ گاه حیوة بمغاک ذلت ممات افکند چون
آن ملعون را بسوی آتش دوزخ روانه نمود بندای بلند نعره کشید و فرمود قسم بپروردگار کعبه راشد را کشتم
چون این ندا بگوش لشکر راشد رسید رو بهزیمت نهادند و سلامتی را غنیمت شمردند و مانند شترمرغان از
هر طرف گریزان گردیدند و پردهٔ ظلمت خواری و ذلت مانند قطعهای ابر تاریک بسر آن روبه صفتان بی غیرت
افکندند اصحاب کرام مختار نیک انجام دلشاد فرخنده فال گشته با تیغهای برهنهٔ آبدار بر اهل کوفهٔ اشرار شرر
آتش مرگ را بخرمن حیوة قوم بدکردار انداختند و صف ها زدند که ایشان را بگرد و غبار مرگ مکدر ساختند ایشان را
دوان دوان بدریای مرگ گروه گروه روان میکردند و جلو خواری و ذلت را بسر آن کافران افکندند و از کشتن و گریزاندن
ایشان دست برنداشتند تا اینکه ایشان را تعاقب نموده برفاق کوچه ها رساندند و بمسجد جامع داخل نمودند امیر
اشرار پسر مطیع بدکردار راست روز در قصر الاماره محاصره کردند پس مختار بزرگوار بعد از پراکنده نمودن لشکر
اشرار در جانب بازار فرود آمدند و حاضران قصر الاماره را جناب ابراهیم از جانب مختار متوجه گردید چون امر محاصره
بر پسر مطیع و اصحاب او سخت شد و دانستند که چاره بمکر و حیله ندارند و راه گریز برای ایشان میسر و ممکن نمیشود
در بارهٔ پسر مطیع اصحاب مکر جویان و بی غیرتان چنان کو مصلحت دانستند که هنگام شب لباس زنانه بپوشد
و چادر بی غیرتی بسر بکشد بزی زنان از قصر الاماره بیرون برود و در بعض خانه های کوفه پنهان شود ناچار
پسر مطیع بدینمنوال از قصر در هنگام شب بیرون آمد و بخانهٔ ابو موسی اشعری رفته در انجا پنهان شد اما باقی
اصحاب پسر مطیع که در قصر مانده بود از ابراهیم طلب امان نمودند ایشان را امان دادند و از قصر بیرون آمده
برای امیر مختار بزرگوار بیعت کردند پیوسته مختار ایشان را امیدوار تلطف و مرحمت خود میساخت و دل
ایشان را بسوی محبت و مودت خود میکشید و با ایشان بحسن سلوک رفتار میکرد پس مختار بعد از خالی شدن قصر
الاماره خودش بقصر داخل شد و در آنجا ساکن گردید بعد از آن بسوی مسجد جامع رفته و منادیان خود را امر نمود
که در کوچه و بازار ندای الصلوة جامعة بدهند و اینکلمه را در هنگام ارادهٔ اجتماع مردم بمسجد بجهت اخبار دادن
بر امر مهم استعمال میکردند اگر چه در غیر وقت نماز میشد چون این ندا بگوش اهل کوفه رسید در اندک زمانی در مسجد
جامع اجتماع نمودند مختار بر منبر آمده فرمود الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَعَدَ وَلِيَّهُ النَّصْرَ وَعَدُوَّهُ الْخُسْرَ وَعْدًا مَاْتِيًّا وَاَمْرًا
مَفْعُولًا وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى اَيُّهَا النَّاسُ مُدَّتْ لَنَا غَايَةٌ وَرُفِعَتْ لَنَا رَايَةٌ فَقِيلَ فِي الرَّايَةِ اِرْفَعُوهَا وَلَا
تَضَعُوهَا وَفِي الْغَايَةِ خُذُوهَا وَلَا تَدَعُوهَا فَسَمِعْنَا دَعْوَةَ الدَّاعِي وَقَبِلْنَا قَوْلَ الرَّاعِي فَكَمْ مِنْ بَاغٍ وَبَاغِيَةٍ وَقَتْلَى
فِي الرَّاعِيَةِ اَلَا فَبُعْدًا لِمَنْ طَغَى وَبَغَى وَجَحَدَ وَلَغَى وَكَذَّبَ وَتَوَلَّى اَلَا فَهَلُمُّوا عِبَادَ اللّٰهِ اِلَى بَيْعَةِ الْهُدَى
وَمُجَاهَدَةِ الْاَعْدَاءِ وَالذَّبِّ عَنِ الضُّعَفَاءِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَاَنَا الْمُسَلَّطُ عَلَى الْمُحِلِّينَ الطَّالِبُ بِدَمِ
نَبِيِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَمَا وَمُنْشِئِ السَّحَابِ الشَّدِيدِ الْعِقَابِ لَاَنْبُشَنَّ قَبْرَ ابْنِ شِهَابٍ الْمُفْتَرِي الْكَذَّابِ الْمُجْرِمِ
الْمُرْتَابِ وَلَاَنْفِيَنَّ الْاَحْزَابَ اِلَى بِلَادِ الْاَعْرَابِ ثُمَّ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ لَاَقْتُلَنَّ اَعْوَانَ الظَّالِمِينَ وَبَقَايَا
الْقَاسِطِينَ ثُمَّ قَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَوَثَبَ قَائِمًا وَقَالَ اَمَا وَالَّذِي جَعَلَنِي بَصِيرًا وَنَوَّرَ قَلْبِي تَنْوِيرًا لَاُحْرِقَنَّ
بِالْمِصْرِ دُورًا وَلَاَنْبُشَنَّ بِهَا قُبُورًا وَلَاَشْفِيَنَّ بِهَا صُدُورًا وَلَاَقْتُلَنَّ بِهَا جَبَّارًا كَفُورًا مَلْعُونًا غَدًا
وَعَنْ قَلِيلٍ وَرَبِّ الْحَرَمِ وَالْبَيْتِ الْمُحَرَّمِ وَحَقِّ النُّونِ وَالْقَلَمِ لَيُرْفَعَنَّ لِي عَلَمٌ مِنَ الْكُوفَةِ اِلَى اِضَمِ اِلَى اَكْنَافِ
ذِي سَلَمٍ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ ثُمَّ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ اَكْثَرَ الْخَدَمِ بعید نیست که مراد از ابن
شهاب کثیر ابن شهاب ملعون بوده باشد آن ملعون در هنگام خروج جناب مسلم بن عقیل
در خدمت گذاری پسر زیاد حرامزاده آنی سستی نکرد و اسباب فراهم میاورد در قتال آنجناب و لشکر
آماده میکرد در توهین امر جناب مسلم و مردم را بانواع حیلها از یاری آن بزرگوار رو گردان مینمو

فتنه‌ها برپا میکرد و ظاهر بجهة کشتن جناب امام حسین علیه السلام نیز بالشکر عمر بکربلا رفت و بنابراین باید در
هنگام امر مختار آن ملعون مرده باشد و فرمودن مختار بنیکو کردن قبر فرزند شهابرا شکافته میکنم اشارت بود بر
اینکه قبر مرده‌ها دشمنان اهلبیت رسالت و کشندگان آن بزرگوار انرا شکافته بدن مردار او را بیرون خواهم آورد یعنی
از مردگان آن ملاعین انتقام خواهم کشید کجا مانده از زندگان ایشان حاصل ترجمه اینکلام شیرین بیان آنست حمد
ثنای بی‌پایان سزاوار خداوند عالمیانست که برای ولی و دوست حقیقی خود وعده نصرت داده و دشمن خود را
وعده زیانکاری قرار فرموده است چنان وعده که البته راست و بتحقیق و ظهور خواهد کردید و امر پیشه مقام حقیقت
و تحقق آمده است که تخلف در وعده‌ها خدا غیر ممکن است بتحقیق خایب و زیانکار کردید یکسیکه بخدا افترای
و دروغ گویی را شعار خود ساخت ایها الناس بر بزرگی و کارها علما را غایت معین و مدت مشخص مضبوط مقدر
و کشیده شده است و وعده معلوم بغایت ذلت و عزت برقرار است و بلند شد از برای ما رایت و علم پس در خصوص
بلند کردن علم امر حق بما رسید که آنرا بلند نمائید و ضایع نکنید و در زمین نگذارید و در غایت امر ما خطاب
مستطاب بزبان معجز بیان الطاب از جانب ثار الله باب رسید که انعابت را بگیرید و ترک ننمائید پس دعوت داعی را
اجابت نمودیم و قول پاسبان امت را قبول کردیم چه بسیار مرد ستمکار زناکار و زن ستمکار بدکردار هست که کشتگان
بیشمار در میان رعایت کنندگان موجودات اکاه باشید دوری باد از رحمت کردگار بر کسیکه هست که در روی
زمین طغیان و ستمکاری و عصیان نمود و آیات خدا را انکار کرد و کارها لغو و عبث بجا آورد و تکذیب دقان و آیات
قرآن نمود و از حق اعراض کرد بدانید ای بندگان خدا بیعت هدایت و رستگاری و جهاد دشمنان و دفع شرارت و بلای
ناکثان را از ضعیفان و مظلومان که عبارتست از فرزندان جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و منم کسیکه خداوند
قادر قهار بسبب من دین برگشتگان مسلط نموده است و منم کسیکه طلب خون فرزند دلبند پیغمبر خود کار
عللیان خواهم نمود قسم بخالق ابرها که قهار شدید العقابست هر آینه قبر فرزند شهابرا شکافته و نبش میکنم که آن
لعین افترا بجای بست دروغ گوی گناهکار شک کننده در خدا و رسول بود و هر آینه اخراج بلد و بیرون خواهم
نمود اشرار قبایل و بدکاران احزاب تا بلاد اعراب و دیار غربت و اغرابه قسم بپروردگار عالم هر آینه میکشم اعوان ستمکاران
و یاوران ظالمان و بقیه ماندگان کافرانرا پس مانند خطیبها از جمعه قد کرد در کرسی منبر نشسته بان بند و پای خود ایستادی فرمود
قسم بوجودیکه مرا بینا نموده و سینه مرا بنور هدایت و رستگاری منور و روشن ساخته هر آینه در میان شهر خانه‌ها بیابان
خواهم سوزاند و قبرها بیشمار نبش خواهم نمود و سینه‌ها مومنان و مظلومانرا تسلی خواهم داد و در انشهر ستمکار کافر
عنید ملعون غدار پلید را خواهم کشت و عنقریب قسم بپروردگار حرم و خانه محترم و بحق نون و قلم هر آینه برای من علم
نصرت اثر بالشکر منصور مظفر از کوفه تا کوه اضم که در نزدیکی مکه و مدینه است تا تلهای ذی سلم از عرب و عجم بلند
نمایان خواهد شد از پی همیم بسیار خدمتکار خواهم کرفت پس از منبر فرود آمد و داخل قصر الاماره کردید مردم از هر طرف
ببر او کرد آمدند پیوسته دست خود را بیرون آورده مردم برای او بیعت میکردند تا اینکه کروه بسیار از عرب و بزرگان
و موالیان بیعت نمودند و در خزینه را کشودند که بیت المال را در انجا ریخته بودند نه هزار هزار درهم در انجا پیدا
نمودند هر یکی از اصحاب کرام خود که در جنگ پسر مطیع آن بزرگوار را نصرت و یاری کرده بودند که شماره ایشان سه
هزار و هشتصد نفر بود پانصد درم کرامت نمود و بهر یکی از آن شش هزار کس که بعد از مغلوب شدن لشکر پسر مطیع
برای بیعت او کردن نهاده بودند دویست درم عطا کرد چون آن بزرگوار معلوم نمود که آکاهی یافت که پسر مطیع
در خانه ابو موسی اشعری نازل کشته عبد الله کامل شاکری را طلبید ده هزار درم داد و فرمود این پولها را نیز د پسر
مطیع و از زبان من پیغام رسان که من میدانم ترا از بیرون رفتن چیزی مانع نکشته مگر تنکدستی این پولها را بگیر و هر جا که
خواهی برو کسی ترا دامنگیر نخواهد شد پس عبد الله بن مطیع پولها را گرفت از خجالت خود بنزد عبد الله بن زبیر ملعون
نرفت بجانب بصره متوجه کردید پس امر مختار منتظم و امارت کوفه برای او مسلم کشته عبد الله بن کامل را سرکرده
چاکران خود نمود کیسان ابو عمره مولای عربیه را سرکرده پاسبانان ساخت و فرمان ایالت و علم حکومت ارمینیه
بنام نامی عبد الله بن الحارث برادر مادری مالک اشتر قلمزد فرمود مترجم میکوید ارمینیه بکسر همزه
و بتخفیف یاء اخیر نام مملکتی است از بلاد روم انتهی علم دیگر بجهة حکومت و ایالت آذربایجان برای محمد ابن
عطارد افراشت و رایت دیگر بجهة حکومت موصل برای عبد الرحمن ابن سعد ابن قیس و بجهة ایالت حلوان

برای سعید

برای سعید بن حذیفة بن الیمان و بجهة حکومت و ولایت مملکت ری و همدان برای عمر بن سایب برافراشت و
ایشانرا با جمعیت و لشکر بسوی آن بلاد مذکوره روانه نمود و عمال را بر کوهستانات و سایر بلاد روانه نمود و در
قصر الاماره برای دفع خصومت متخاصمان و فریاد رسی مظلومان و دفع ظلم ظالمان نشست پیوسته در میان ایشان
بعدالت و احکام کتاب خدا و سنت اشرف پیغمبران رفتار مینمود و چون او را از کارها دیگر مشغول ساختند
قضاوت کوفه بر شریح قاضی مفوض داشت چون دشمن شریف و خبر رسید که جناب امیر مومنان علیه السلام
در ایام خلافت خود شریح را عزل نموده بود عزم نمود که شریح را از قضاوت عزل نماید شریح از این مطلب آگاهی یافت
خود را بناخوشی زد پس او را عزل نمود عبد الله بن عتبة ابن مسعود را در جای او کذاشت چون بر عبد الله ناخوشی
عارض شد عبد الله ابن مالک طائی را برای قضاوت نصب نمود چون مروان بن حکم حرامزاده در ایام خلافت
باطله خود که اهل شام شوم کردن بر اطاعت آنکافر میشوم کذاشتند امر سلطنت را برای خود مستحکم یافت مشغول
بتهیه و تدارک لشکر کشی شده و لشکر انبوه و عسکر بیشمار برانگیخته ساخت که یکی از آن دو لشکر بجنگ و کارزار
مختار بزرگوار بیرون رود و دیگری بقتل و غارت اهل عراق مشغول شوند و امارت و لشکر نامشعور و اختیار ایشانرا
برای پسر نازاده زیاد حرامزاده واکذار نمود و بر آنکافر حرامزاده عنید فرمان داد که هر وقت بر اهل عراق غالب شود
سه روز اهل کوفه را قتل و غارت نماید پسر زیاد ملعون با لشکر انبوه از شام بیرون آمده از جانب جزیره بسمت عراق
متوجه کردید در جزیره کارها چند بر آن حرامزاده رخ داد سبب معطل شده نتوانست از انجا بگذرد و عامل جزیره در آن
وقت از قبل عبد الله ابن زبیر ملعون قیس عیلان بود پیوسته پسر زیاد ملعون با قیس عیلان مشغول قتال و
جدال کردید مجال فرصت برای توجه خود بسوی عراق نیافت و از انجا بعد از مدتی چند داخل موصل شد و عامل آن دیار
از جانب مختار بزرگوار عبد الرحمن بن سعد بن قیس بود چون لشکر آن حرامزاده بانجانب متوجه شدند عبد الرحمن
از موصل بجانب تکریت رفت و از آنجا نامه بجناب مختار نوشت و او را در نامه خود از حقیقت حال آگاه نمود چون نامه
عبد الرحمن بمختار رسید در جواب نوشت که کار نیکو کرده و در خیر خواهی و مصلحت گذاری تقصیر ننموده و بر تو
که از جای خود حرکت ننما تا اینکه امر من بتو برسد انشاء الله پس مختار یزید بن انس رحمه الله را پیش خود طلبید و جمعیت
حالرا برای او بیان نمود و او را ترغیب جهاد اهل ضلالت و تحریص قتال کروه بدفعال فرمود و با پیاده و سواره هر
قدر یکه میخواهد و هر کرا از شجاعان و دلیران اختیار نماید بمصاحبت خود بردارد و متوجه کارزار کروه اشرار شود پس
آن بزرگوار سه هزار نفر از سواران دلیر و کار آزمودگان جنگ آزما را منتخب و تدبیر اختیار نموده از کوفه بیرون رفت و مختار او را تا
دیر ابی موسی مشایعت نمود به بعضی چیزها از اسباب جنگ و کیفیت قتال وصیت فرمود و گفت اگر احتیاج تو بمدد
باشد اعلام نما که من برودی مدد در کمال میفرستم یزید بن انس عرض نمود بجز دعا تو احتیاج بچیزی دیگر ندارم و دعای تو
مرا بس است پس مختار نامه بعامل خود عبد الرحمن بن سعید بن قیس نوشت که چون نامه من بتو برسد آن بلاد را به
عهده یزید بن انس واکذار نما و دست از آنها بردار انشاء الله و السلام پس یزید مختار را وداع نموده روانه کردید بطی
منازل و قطع مراحل نموده تا اینکه بزمین موصل رسید مکانیکه نام انرا باتلی میکفتند نزول اجلال فرمود خبر
ورود آن بزرگوار بسمع نحس پسر زیاد حرامزاده بدکردار رسید و از شماره لشکر ظفر اثر یزید بزرگوار آکاهی یافت
و گفت در برابر هر هزار نفر ایشان دو هزار نفر میفرستم پس شش هزار نفر نامرد جنگی بسوی لشکر عراق فرستاد چون لشکر
اشقیا در برابر لشکر شیعیان صف کشیدند یزید بن انس را ناخوشی شدید رخ داده بود آن بزرگوار را بر حمار
مصری سوار نمودند و چند نفر از پیادگان لشکر مومنان نیکوخصال از یمین و شمال او کرفتند پیوسته آن مومن
پاک طینت و محب خاندان نبوت و رسالت بر بزرگان سپاه اهل سعادت توجه میکرد و ایشانرا ترغیب قتال و جهاد
کافران بدفعال مینمود و بحسن عاقبت مال بشارت میداد و فرمود اگر من هلاک شوم امیر شما ورقاء ابن عازب
اسدی باشد اگر عارضه بورقاء رخ دهد عبد الله ابن ضمرة العذری امیر شماست و اگر عبد الله نیز بمیرد امیر
لشکر سعر ابن ابی سعر حنفی باشد پس در روز نهم ماه ذی حجة الحرام روز عرفه از سال شصت و ششم هجرت جنگ نمایان
در میان لشکر مومنان و لشکر ضلالت واقع شد پیش از طلوع آفتاب عالمتاب هنوز از روز زمانی چند
نکذشته و خورشید بدایره نصف النهار نرسیده بود لشکر ظفر اثر عراق بشمشیر آبدار لشکر اهل نفاق را
از جا کندند و جمعیت ایشانرا مانند مور و ملخ پراکنده نمودند و از کشته‌ها ایشان پشته‌ها بیکران ترتیب

دادند

میدادند ومبارزان ایشانرا از عرصهٔ تنگنای کارزار به بیابان هزیمت افکندند ومانند باد صرصر تند که ابر نازک
خفیف را نیست و نابود نماید لشکر کافرانرا از میدان قتال بوادی حسرت وندامت رسانیدند و به تیغهای درخشنده
تیز بر نامهٔ زندگانی کافران قلم میکشیدند و بسیاری از گروه اشرار از دم شمشیر آبدار گذرانیده بسوی دار البوار بئس
القرار روانه نمودند و سیصد نفر از آن ناکسان اسیر و دستگیر و بغل و زنجیر بسته بسوی لشکرگاه خود برگشتند
یزید بزرگوار را آنوقت نزدیک بود که رخت اقامت از این سرای عاریتی و جهان فانی چیده بخانهٔ سرمدی و سرای
جاودانی نقل و انتقال نماید چون در آنهنگام از دستگیری آنگروه بدفرجام خبردار شد بدست مبارک خود اشارت
فرمود که گردن ایشانرا بزنند پس مؤمنان صاحب غیرت شمشیرها از نیام انتقام کشیده همهٔ آن سیصد نفر را
کشتند و روی زمین را از لوث وجود ناپاک ایشان پاک نمودند پس یزید ابن انس برحمت ایزدی پیوست ورقاء
ابن غارب بسوی او نماز خوانده در همان جا دفن نمودند و لشکر مؤمنان از مرگ آن بزرگوار صاحب یقین و ایمان
مهموم و اندوهناک شدند و رقاء ابن غارب ایشانرا تسلی میداد و فرمود لشکر بسیار زیاد بیشمار است با این عدد
قلیل تاب مقاومت و طاقت مقابلت ایشان بسیار مشکل است پس مصلحت در این دانستند که در میان شب کوچ
نمایند و بسوی کوفه برگردند محمد ابن جریر طبری در تاریخ خود نوشته است که عدد لشکر بسیار زیاد هشتاد هزار بود از اهل شام
و اخبار اراجیف و خبرهای بی اصل و مأخذ بگوش مختار و اهل کوفه رسید که لشکر شام یزید ابن انس را کشتند و لشکر عراق
شکست داده اند و نمیدانستند که بناخوشی وفات نموده است مختار از شنیدن این اخبار بسیار اندوهناک بود در عامل
خود در مداین نامه نوشت که از حقیقت حال یزید ابن انس و لشکر آن بزرگوار خبر درست بنویسید پس حاکم مداین نوشت
که یزید بمرگ خود وفات یافت و ورقا برگشته اند و بلکه لشکر منصور و مظفر بی صدمه و هزیمت برگشته اند آسیبی بر ایشان
نرسیده است چون نامهٔ والی مداین بخدمت مختار رسید و از حقیقت حال مطلع شد خوشحال گردید و مسرور شد
پس مردم را بقتال لشکر شام دعوت نمود مرزبانی گفته است که ابراهیم بن مالک اشتر را پیش خود طلبید و امر نمود که بجهت قتال
بسیار زیاد آماده شود و بتعجیل تمام بیرون برود پس در بیرون کوفه لشکرگاه ساخته دو هزار نفر از قبیلهٔ مذحج و اسد و دو
هزار از قبیلهٔ تمیم و همدان و هزار و پانصد نفر از قبایل مدینه و هزار و چهارصد نفر از کنده و ربیعه و دو هزار نفر
از قبیلهٔ حمراء مهیای جنگ شده با جناب ابراهیم بیرون رفتند تمام عدد لشکر ابراهیم بنابر این هشت هزار و نهصد نفر
شد بروایت دیگر لشکر آن بزرگوار دوازده هزار بود چهار هزار ایشان از قبایل متفرقه و هشت هزار ایشان از قبیلهٔ
حمراء بود پس مختار پیاده ابراهیم را مشایعت مینمود ابراهیم عرض نمود خدا ترا رحمت کند سوار شو مختار فرمود قدم
خود اجر و ثواب میطلبم و میخواهم که پاهای من در نصرت آل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در طلب خون جناب امام حسین
علیه السلام غبار آلود شود پس ابراهیم را وداع نموده بسوی کوفه برگشت ابراهیم آن شب در حمام اعین خوابید از آنجا کوچ
نموده بساباط مداین رسید چون ستمکاران اهل کوفه و یاوران بنی امیه ضعف و قلت در اصحاب مختار دیدند و ابراهیم را
عازم سفر جهاد اهل فتنه و فساد یافتند فرصت را غنیمت شمرده بر مختار خروج کردند و عداوت باطنی را آشکار نمودند
و کینه‌های دیرینه در سینه‌های پر کینهٔ آن شیاطین کافران بجوش و خروش آمدند و کسی از قاتلان جناب امام حسین علیه السلام
نماند که در خانه‌ها و کنار گوشه‌ها از ترس شمشیر آبدار ابراهیم پنهان شده بودند مگر اینکه بیرون آمدند و بیعت مختار را
شکستند و همهٔ ایشان شمشیر کین بر او کشیدند و گردن کشان قبایل بجیله و ازد و کنده و شمر بن ذی الجوشن
حرامزاده دامن عداوت بر کمر شقاوت زدند شمشیرها کشیده و لشکرها ترتیب دادند چون مختار بزرگوار این
جرات و جسارت و بی‌باکی و شقاوت را از آن کافران بد طینت و طاغیان بد فطرت مشاهده نمود و دانست که هیچ
وجه دست از فتنه و فساد نخواهند برداشت همانساعت پیک فرخنده فال تند تر از باد صبا نزد ابراهیم نیکو خصال
فرستاد که هنوز در ساباط اقامت کرده از آنجا کوچ نکرده بود و حقیقت حال را در نامه برای ابراهیم اعلام نمود و
نوشت چون نامهٔ مرا بخوانی که هنوز از دست بزمین نگذاشته لشکر خود را بردار بزودی بکوفه بیا چون نامهٔ مختار
بزرگوار برای ابراهیم نیکو کردار رسید و از مطلب و مضمون نامه آگاه شد در میان لشکر ابرار ندای کوچ برکشتند
نمود همانساعت بر اسبان تند رفتار سوار گشته سیر روز و سیر شب متصل نموده جلو اسبها را صرصر نهار را
بسوی کوفه برگردانیدند و جلوها را رها و تنگها را محکم کرده و حلقهای دهان اسبان را قایم کشیده مانند
باد تند روانهٔ کوفه شدند مختار بجهت انتظار آمدن ابراهیم گروه اشقیای کوفه را با ملاطفت و مهربانی

و ملایمت و امیدواری از تعجیل اظهار شرارت بتاخیر میانداختند تا رسیدن ابراهیم بلکه درخت عداوت و شوکت
شرارت کافران را از بیخ بکنند و خودش تا آنوقت از فتنه و فساد ایشان بانواع تدبیر نگهدارد و نزد مختار بزرگوار
از مؤمنان ابرار و از اصحاب خود چهار هزار نفر حاضر بودند پس اهل کوفه هیچ گونه از طغیان خود دست نکشیدند
ایشان ابتدا بقتال مختار نمودند تمام آنروز را با ایشان مشغول کارزار گشته و شب با لخالت بروز آوردند در روز
دویم شیر بیشهٔ شجاعت و آتش افروختهٔ مبارزت فارس میدان کارزار و غضنفر عرصه‌گاه نبرد دلاور دلیر نبرد
شیر گیر ابراهیم بزرگوار فرزند رشید مالک اشتر نیکوکار با سواران ابرار و پیادگان خوش کردار مانند بلا
خشمناک که از آسمان بلا رو بسوی شکار گذارد بسر آنگروه جفاکاران فرود آمد و با مبارزان شیر دلان و شیر
کار آزمودیان مانند سیل آب که از کوهسار سرشیب آید خس و خاشاک را بسر دشمنان بداندیش ریختند همراه دل
مؤمنانرا بورود خود آبروی خنک تر از یخ پاشید و در دلهای پر کینهٔ کافران بآمدن خویش آتش شعله بلند
نمود و در خدمت آن بزرگوار مردان کار آزمودهٔ نبرد دیده و صاحب قدرت و قوت [illegible]
کافران از دیدن ابراهیم کالهیه یافتند زهرهٔ آنگروه ناپاک چاک چاک گردید و دست [illegible]
کشیدند از بی علاجی و ناچاری لشکر جفاکار خود را دو فرقه نمودند مانند غریق در تلاطم دست و پا
هر خس و خاشاک میزدند گروه ربیعه و مضر از آن کافران بیک فرقه شدند و اشرار یمن فرقهٔ دیگر گشتند که
بلکه باین مکر و حیله چاره برجان پلید خود شاید از تیغ آبدار مؤمنان بیابند شاید از ورطهٔ هلاکت و ذلت [illegible]
نجات برسند مختار بزرگوار جناب ابراهیم را اختیار نمود که با یک فرقه از آن گروه [illegible] کارزار
نماید ابراهیم اختیار را بعهدهٔ مختار گذاشت چون مختار عقل کامل و فکر صائب [illegible] ابراهیم را
بمحاربهٔ گروه اشرار ربیعه و مضر که در کناسه مسکن کرده بودند واگذار نمود و خودش با دلیران [illegible]
اوج میدان دلاوری مانند شهاب ثاقب [illegible] کارزار اشرار اهل کوفه [illegible]
[illegible]
شمشیر آبدار نموده رو بکارزار آنگروه اشرار نهادند [illegible]
[illegible]
از دم شمشیر [illegible] مانند قطرات باران [illegible]
و ذلت میافکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
ذلت میافکند [illegible] انتقام [illegible]
لشکر کافران گذاشتند سرها و دستها از کافران مانند برگ خزان بر زمین [illegible]
ریز از دم شمشیر تیز آن دلاوران خونریز بجان پلید کافران فتنه انگیز پی در پی میافتادند چون آن رو به صفتان تاب
مقاومت و مبارزت و مقابلت مبارزان میدان شجاعت نیاوردند رو بخواری و ذلت به بیابان هزیمت نهادند
ولوله و غلغله میان جمعیت کافران افتاد و ارکان فتنه و فساد از دمدمهٔ آن فاجران بزلزلهٔ شمشیر آبدار مؤمنان فرو
ریختند و شکست فاحش و رخنهٔ نمایان بمیان آن رو به صفتان افتاد پشت بی غیرتی و بی همتی بسوی میدان ادبار
و همت دادند و روی [illegible] از میدان دلیری بسوی بیهمتی گذاشتند در آن هنگام بشیر نیکو فرجام فرخنده فال خوش
خرام با بشارت دلگشا نزد مختار بزرگوار دوید و صدای البشاره بلند نمود بعرض همایون آن بزرگوار خبر
رسانید که گروه دشمنان رو بهزیمت نهادند بعضی از آن ملاعین در خانهٔ خود پنهان شد بعضی از ایشان در بصره
نزد مصعب ابن زبیر ملعون رفت بعضی از ایشان رو به بیابانها گذاشت چون از آنجنگ نمایان جامه‌ها و سلاح
خود را از دوش بر افکند و بندها جامهٔ خونریزی را گشود و شعله‌های آتش قتال از نایرهٔ اشتعال رو بخاموشی
نهاد کشتگان کافرانرا بشماره در آوردند در آن زمان ششصد و چهل نفر نامرد دست ناامید
از زندگانی برداشته آتش جهنم را مسکن دائمی خود نموده بودند در آنهنگام از خانه‌ها وادعیین
پانصد نفر از آن ناکسان در قید اسیری و دستگیری بیرون آوردند چون ایشانرا کشان کشان در نزد

مختار بزرگوار حاضر نمودند فرمان همایون از دربار آن بزرگوار نیکو سیرت چنان صادر گردید که هر کس از اینجماعت
در جنگ میدان کربلا حاضر گشته و در کشتن جناب امام حسین علیه السلام شراکت نموده مرا اعلام و اخبار دهید هر
کسیکه از ایشان در کارزار کربلا حاضر شده بود بخدمت مختار بزرگوار میآوردند و میگفتند اینمرد از قاتلان
آنحضرت است امر مینمود که گردنش را میزدند تا اینکه دویست و چهل و هشت نفر از ایشان کشته شد و جماعت بسیاری
خبر از مختار اصحاب او را کشتند و بقیة السیف را آزاد و رها نمودند بر مختار خبر رسید که شمر بن ذی الجوشن با چند
نفر از قاتلان امام جن و بشر بسوی بادیه گریخته است غلام سیاه زنگ سعید دل خود رزین نام و بقول بعضی زربی نام را ابراد
طلبید و بسیار شجاع و دلیر و بهادر و هنرمند بود ده نفر دیگر بمصاحبت او بگرفتن شمر حرامزاده فرستاد که آن ملعون را دستگیر
نموده بنزد مختار بیاورند یا سرش را جدا نمایند بیاورند مسلم بن عبد الله ضبابی ملعون نقل میکند که من بمصاحبت شمر بیرون
رفتم هنگامیکه از ترس شمشیر آبدار مختار گریزان شدیم پس غلام مختار نزدیک ما رسید شمر بما گفت شما بگریزید شاید
اینغلام در کشتن من طمع دارد پس ما رو بگریز نهادیم و از دور تماشا میکردیم تا اینکه غلام مختار بنزد شمر رسید پس
آنغلام را حمله نمود و او را کشت و روانه گردید تا اینکه در جانب دهی که نام آن کلبانیه میگفتند که در کنار نهر
واقع شده بود فرود آمد از آن ده دهقانی اجیر نمود و قرار معینی برای او قرار داد کرده نامه بدست او داد و گفت این
نامه را بسرعت تمام بمصعب ابن زبیر برسان و عنوان نامه را خواند چنین گونه نوشته بود که امیر مصعب ابن زبیر من شمر
بن ذی الجوشن یعنی این نامه ایست برای امیر مصعب ابن زبیر از شمر بن ذی الجوشن پس آن مرد علج نامه را گرفت روانه گردید
تا اینکه داخل دهی شد که مختار ابو عمره را بجهة کاری با پانصد نفر سواره بکوان ده فرستاده نامه شمر را یکی از
اصحاب ابو عمره خواند و عنوان نامه را نگاه کرده حال شمر حرامزاده را از آن مرد پرسید که در کجاست و در کجا منزل دارد
گفت در فلان مکان میان شما و منزل شمر سه فرسخ مسافت دارد پس همانساعت ابو عمره با یاران خود سوار گشته رو بسوی
آنمکان گذاشتند مسلم بن عبد الله میگوید من برای شمر گفتم کاش از اینمکان کوچ نمایی ما را از اصحاب مختار بر تو
ترس هست میترسم که از عقب تو بیایند و ترا در اینجا بکشند شمر گفت وای بر شما چه بسیار ترس و اضطراب از مختار کذاب
دارید بخدا سوگند سه روز از اینمکان حرکت نخواهم نمود پس ما اراده خواب نمودیم هنوز اول خواب کردن ما بود که
ناگاه سواران ابو عمره از بالای تل فرود آمده نزدیک ما رسیدند اطراف ما را احاطه کردند شمر جامه های خود را کنده
لنگی بر تن خود بسته بود پس ما رو بگریز نهادیم و شمر را در آنجا گذاشتیم و دست از مصاحبت او برداشتیم پس شمشیر خود را
برداشت بجرات و جسارت بمقابل سواران بیرون آمد و این رجز را میخواند نبهتموا لیثاً هزبراً باسلا جهماً
محیاه یدق الکاهلا لم یک یوماً من عدو ناکلا الا کذا مقاتلا او قاتلا لغات این دو بیت در ترجمه
ظاهر میشود یعنی خبردار و بیدار نمودید شیر خشمناک دلیر را که ترش رو و هولناک است طلعت ترسناک و دستهای
هولناک وی کمر و شانه های دلیران را میشکند آن شیر دلیر هرگز روزی از برابر دشمن رو گردان نشده است مگر اینکه حالش
چنین است یا مقاتله میکند یا دشمن را میکشد پس چندان نگذشت که صدای یاران ابو عمره را شنیدیم که میگفتند آن خبیث
بدکردار کشته شد ابو عمره نامدار نیکوکار او را کشت پس یاران شمر را نیز کشتند پس سرهای بریده کافران نزد مختار بزرگوار
آوردند چون مختار سر آن شمر پلید و یاران آن کافر عنید را در برابر خود دید بجهة ادای شکر این نعمت عظمی و مفاخرت کبری
سر خود را بجهة سجده شکر بزمین گذاشت چون سر خود را از سجده برداشت امر نمود که سرهای آن کافران را در برابر بازار
کفش دوزان مقابل مسجد جامع نصب نمودند شیخ بزرگوار شیخ بن نماره مصنف این کتاب مستطاب رساله شرح عمل
الثار فرموده چون کلام باین مقام کشید باید در اینجا ذکر نمایم کیفیت کشتن مختار بزرگوار گروه کافران اشرار را که قاتلان
امام ابرار فرزند عزیز احمد مختار بودند طبری در تاریخ خود فرموده است که مختار بزرگوار نامدار خوش کردار شمشیر
آبدار خود را از نیام انتقام کشید چشم خود را از همه چیز برداشت و خواطر خود را برکشتن قاتلان جناب امام
حسین علیه السلام گماشت و ماوران نام آوران و اصحاب دلیران خود را بزیب و زینت خلعت زیبا گرانبهای کشتن قاتلان آن
حضرت آراسته و پیراسته نمود و فرمان همایون از آن بزرگوار در رسید که باید قاتلان آنحضرت را جستجو نمایید و
از هر گوشه و کنار بیرون بیارید تا ایشان را شربت ناگوار مرگ را بچشانیم زیرا که تا ایشان زنده باشند طعام
و آب برای من خوشگوار نخواهد شد و هیچ چیز برای من گوارا نمیشود مگر اینکه صفحه روزگار روی ربع
مسکون را از لوث وجود ناپاک ایشان مطهر و پاک نمایم موسی بن عامر میگوید اولین کسانی که مختار

بزرگوار همت خود را بکشتن ایشان گماشت کسانی بودند که اسب بر بالای جسد مبارک نازنین جناب امام حسین علیه السلام
گردانیده بودند چون آن حرامزادگان از دست قدرت و اقتدار یافت حکم نمود که ایشان را بر پشت خوابانیدند بمیخهای
سخت آهنین دستها و پاهای نحس نجس آن کافران را بزمین کوبیدند و امر نمود که مبارزان نیکوکاران بر اسبان تازی سوار گشته
در بالای سینه های پرکینه آن ملاعین اسب جولان آوردند تا اینکه اعضای بدن نحس آن ناپاکان در زیر سم درشت سخت
اسبان باد رفتار ریزه ریزه و از هم دیگر جدا شدند و فرمان داد که آتش شعله ور افروختند پاره های اجساد خبیثه ایشان را
در میان شعله آتش سوزانیدند بعد از آن دو ملعون حرامزاده را در نزد آن بزرگوار حاضر نمودند که در ریختن خون
جناب عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب شراکت کرده بودند و جامه ها و چیزهای دیگر آن بزرگوار غارت نموده بودند حکم نمود
که گردن آن دو حرامزاده را از بدن نحس ایشان جدا کردند بعد ایشان را در آتش سوزانیدند مالک ابن بشیر حرامزاده
حاضر نمودند بکشتن آن حرامزاده فرمان داد او را در میان بازار کشتند ابو عمره را بخانه خولی بن یزید اصبحی کافر حرامزاده
فرستاد که او را دستگیر نمایند پس ابو عمره با جماعتی خانه آن ملعون را احاطه نمودند و آن حرامزاده همان کافر ملعونست
که سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام را بکوفه بخانه خود آن حرامزاده آورده بود چون دور خانه آن حرامزاده را احاطه کردند
زنش بیرون آمد که نامش بروایت طبری نوار دختر مالک و بروایت دیگری عیوق بود و محبت بسیاری برای اهل بیت
کرام جناب احمد مختار داشت چون از خانه بیرون آمد برای ابو عمره و یاران بصدای بلند گفت نمیدانم کجاست
و بدست خود به بیت الخلاء اشاره نمود یعنی در مزبله پنهان شده است پس آن ملعون را در بیت الخلاء در زیر سبد
پیدا کردند بیرون کشیدند باقسام زجر آن حرامزاده را کشتند بدن نحسش را در آتش سوزانیدند مترجم میگوید
بروایت ابو مخنف از جناب زینب خاتون منقولست که فرمود من در خیمه ایستاده بودم ناگاه دیدم ملعون کبود چشم
داخل خیمه گردید و هر چیز که در خیمه داشتیم غارت نمود و مقنعه مرا از سرم ربود و گوشواره های مرا از گوشم بازور
و قوت کشید و دو گوشم را پاره نمود با وجود این بیشرمی میگریست گفتم مرا غارت میکنی و گریه مینمائی آن ملعون
گفت بر مصیبت شما اهلبیت رسالت گریه میکنم گفتم خدا دو دست و پای ترا قطع نماید پیش از آتش دوزخ باتش
دنیا بسوزاند چون آن ملعون را در نزد مختار حاضر کردند فرمود ای ملعون در کربلا چه کار کردی آن حرامزاده بناچار عرض نمود پوست
از زیر علی بن الحسین علیهما السلام کشیدم و او را بر روی زمین افکندم و جناب زینب را غارت نمودم و گوشواره او را از گوشش کشیدم
پس مختار از شنیدن این قصه چنانکه از گریه بسیار بیهوش نزدیک بود بعد از آن پرسید از جناب زینب چه شنیدی عرض کردم مرا نفرین نمود و فرمود
خداوند دو دست و پای ترا قطع نماید پیش از آتش آخرت باتش دنیا بسوزاند مختار فرمود خداوند عالمیان دعای آن مظلومه را
در حق تو مستجاب فرموده است پس حکم نمود دو دست و پای او را قطع نمودند و در میان آتش افروخته او را سوزانیدند
مترجم میگوید اگرچه این قصه را از ابی مخنف در باب غارت اهلبیت نقل کرده بودم لکن بجهة مناسبت مقام در اینجا
نیز ایراد نمودم تا ناظران لعنت بر آن حرامزاده نمایند انتهی برگشتیم بترجمه روایات کتاب ذوب النضار پس مختار عبد الله
بن کامل را طلبید بحکیم بن الطفیل السنبسی حرامزاده فرستاد این حرامزاده جامه های حضرت عباس علیه السلام را غارت نموده بود
و تیری بآنجناب زده بود پس آن ملعون را دستگیر نمودند پیش از آنکه آن حرامزاده را بنزد مختار بیاورند او را در جائی بستند
و نشانه تیرها نمودند از هر طرف تیرها بچله کمان انتقام گذاشتند آن کافر عنید را تیرباران ساختند
تا روح پلیدش بغایت ذلت و خواری باتش دوزخ در پیوست مختار چند نفر بدستگیری قاتل علی بن الحسین الاکبر علیهما
السلام فرستاد و نام او مرة بن منقذ عبدی بود و آن کافر عنید بی سعادت و شیطان صاحب شقاوت بود خانه او را احاطه
کردند اسب خوش رفتار تند رو داشت بر آن اسب سوار گشته از خانه بیرون آمد و در دست نحسش نیزه بلند قدی داشت نیزه
بعبید الله ابن ناجیة الشبامی زد آن بزرگوار بروی زمین افتاد لکن طعن نیزه آن حرامزاده کارگر نشد و ضرری بر آن بزرگوار
نرساند عبد الله ابن کامل شمشیری بر آن کافر عنید حواله نمود دست چپش را با دم شمشیر زد شمشیر آن بزرگوار دست نحس
آن حرامزاده بدکردار را قطع نمود اسبش از اینحالت رم کرد آن حرامزاده را بسرعت تمام از میان ایشان بیرون برده در بصره
بمصعب ابن زبیر لعین ملحق شده بود دست دیگرش بعد از آن شل شد زید بن رقاد ملعون را حاضر کردند که دست
حضرت عباس را قلم کرده بود آن حرامزاده را تیرباران و سنگسار نمودند و جسد خبیث او را در آتش سوزانیدند
سنان ابن انس حرامزاده از کوفه در پنهانی بسوی بصره گریخت پس خانه آن حرامزاده را خراب نمودند بعد از چند
روز از بصره بقادسیه آمد و دیده بانها بر او گماشته بود پس ورود آن کافر عنید را بقادسیه بعرض مختار

رسانیدند چند نفر مامور نمود که او را در میان عذیب و قادسیه کرفتند بنزد آن بزرکوار آوردند امر نمود
که انکشتان آنخاسر خایب را بند بند بریدند بعد از این عذاب دردناک دو دست و پای او را قطع کردند و روغن
زیت در دیک جوشانیدند و بمیان آن روغن افکندند تا اینکه جسد نحس او مضمحل و کداخته کردید عبد الله
ابن عقبه غنوی بجزیره کریخت خانهٔ آن حرامزاده را خراب کردند و دو کس از آنکافر عنید و حرملة بن کاهل
که یکی از اصحاب جناب امام حسین علیه السلم کشته بود شاعری این بیت را گفته است وعند غنی قطرة
من دمائنا وفی اسد اخری تعد وتذکر یعنی عبد الله بن عقبه غنوی ملعون و بنی اسد عبارتست از حرملة
ابن کاهل اسدی حرامزاده معنای بیت بظاهر نظر اینست که در نزد غنوی قطرهٔ از خون ما هست که با خون بچه
اند و دنمهٔ قبیلهٔ اسد قطرهٔ دیکر دارد که پیوسته شمرده و مذکور میشود منهال بن عمرو روایت کرده است هنکامی
اراده داشتم که از مکهٔ معظمه بسوی کوفه برکردم بخدمت جناب امام زین العابدین علیه السلم رفتم که آنحضرت را
وداع نمایم بشر بن غالب نیز بمصلحت من بخدمت آنحضرت رفت حضرت فرمود یا منهال حرملة بن کاهل چکار
میکند بشر عرض نمود حرملة از قبیلهٔ بنی الحرث یکی از بنی موقد النار میباشد و عرض نمود در کوفه زنده بود حضرت
دو دست مبارک خود را بدرکاه خداوند عالم برداشت و کفت خداوندا حرارت آهن بر او بچشان منهال میکوید
آنحضرت را وداع نموده وارد کوفه شدم و مختار در کوفه تشریف داشت و حکم رانی و فرمانفرمائی میکرد پس باسب
خود سوار کشتم بدیدن مختار بیرون رفتم در بیرون خانه اش بر آن بزرکوار ملاقات نمودم فرمود یا منهال در
امر ولایت و ریاست ما شراکت نکردی در مکهٔ معظمه بودن خود را عرض کردم و کفتم در این روزها از مکه میآیم پس
مشغول راه رفتن شد تا اینکه بکناس رسید پس در آنجا ایستاد کویا انتظار چیزی برای کشید چندان نکذشت
کروهی رسیدند و عرض نمودند بشارت باد بتو ای امیر اینکه حرملة دستکیر شد پس آنملعون را در پیش روی مختار
نکاه داشتند فرمود خدا ترا لعنت کند حمد میکنم برای خداوندکاری که مرا بر تو مسلط نمود فرمود جلاد جلاد
یعنی جلاد حاضر نمائید همین ساعت جلاد حاضر نمودند امر نمود که دو دست و پای او را قطع کرد بعد از بریدن دست
و پای آنملعون فرمود النار النار یعنی آتش بیارید و افروخته شاید پس آتش آوردند و دستهای قصب حاضر کردند بر آنها
آتش زدند آنملعون را در آتش سوزانیدند منهال میکوید چون این را دیدم از روی تعجب کفتم سبحان الله سبحان الله
مختار فرمود تسبیح خدا در هر حال نیکو و خوبست اینجا چرا از روی تعجب تسبیح کردی پس نفرین جناب امام زین العابدین را
درباره حرملهٔ ملعون بمختار کفتم چون این را از من شنید از اسب خود فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و سجود را بسیار طول
داد سر از سجده برداشت بر اسب خودش سوار شد متوجه خانه اش کردید چون مقابل خانهٔ من رسید او را تکلیف فرود
آمدن در منزل من و طعام میل فرمودن در خانهٔ خود نمودم و سوکند دادم که باید نازل بشود و از طعام من میل فرماید
فرمود جناب علی بن الحسین علیهما السلم چند دعا کرده است خداوند عالم آنها را بدست من مستجاب فرموده است
امروز روزهٔ شکر است منهال میکوید من عرض نمودم خداوند عالم توفیق ترا نیکو ساد و زیاده نماید عبد الله را
ابن عروه خثعمی ملعون در بصره بنزد مصعب ابن زبیر ملعون رفت و از کوفه کریخت حکم نمود که خانهٔ آن حرامزاده را
ویران نمودند عمرو بن صبیح صیداوی را پاسی از شب کذشته هنکامی که دیدها بخواب راحت مشغول شده بودند
در پشت بام خود کرفتند و آنملعون شمشیر خود را بزیر سرش کذاشته در پشت بام خوابیده بود چون او را کرفتند و
شمشیرش را نیز برداشتند چون در نزد مختار حاضر نمودند فرمود خدا روی ترا قبیح نماید که ترا قبیح و ذلیل نمود
که شمشیر تو با وجود اینکه بتو نزدیک بود ترا از این بلا دور نکردانید چون صبح صادق از افق مشرق نمایان
کردید بدن نحس آن خبیث را به نیزهای نازک بلند تیز پاره پاره کردند مترجم میکوید آنملعون در روز عاشورا
جناب عبد الله ابن مسلم را بدرجهٔ شهادت رسانید لعنة الله علیه انتهی جمعی بجهة کرفتن محمد بن اشعث بن
قیس حرامزاده فرستاد آنملعون بسوی قصر خود که در نزدیکی قادسیه داشت رفته بود چون از کریختن آن حرامزاده
مختار را مطلع کردند فرمود انطلق فانك تجده لاهیا متصیدا او قائما متبلدا او خائفا متلددا او
کامنا متغمدا فاتنی برأسه یعنی برو بسوی او که بدرستی تو او را در یکی از این کارها لغو خواهی
یافت یا بلهو و لعب مشغول شکار نمودن است یا از ترس شمشیر آبدار ما حیران و سرکردان ایستاده است
یا ترسان و هراسان بطرف چپ و راست نظر میکند یا پنهان و مستور شده است پس او را بکیر و سرش را

جلاد کرد

جدا کرده بنزد من بیار پس جمعی از اصحاب مختار قصر آنملعون را احاطه نمودند و بر آن قصر ورود کردند از یک سو رفت
و رو بسوی بصره کذاشت نزد مصعب ابن زبیر رفت پس مختار امر نمود که خانه و قصر آن حرامزاده را خراب نمودند و تمام
اموال آنها را غارت کردند مترجم میکوید خدا لعنت کند بعبد الله ابن زبیر و مصعب برادر آن محیل غدار و شیطان مکار
که در اول کار خود ادعا میکرد غرض من از ریاست طلب خون جناب امام حسین علیه السلم در آخر کار پشت و پناه
قاتلان آنحضرت کردید انتهی مرزبانی روایت کرده است عبد الله ابن اسید جهنی و مالک بن هیثم بدائی را و حمل بن
مالک محاربی ملعون را از قادسیه دستکیر نمودند بنزد مختار آوردند فرمود ای دشمنان خدا حسین بن علی علیهما السلم
چه شد عرض نمودند ما را بجبر و اکراه بجنگ بردند فرمود اکر راست میکوئید که شما را بجبر و اکراه بردند باختیار
خود نرفتید پس چه مانع شد بر شما که بجرعهٔ آبی بآنحضرت منت و احسان نکردید و بر مالک بدائی ملعون خطاب نمود
تو نیز که طاس کلاه آنحضرت را برداشتی ای حرامزاده کفت من چنین کاری نکردم و خبر از این ندارم فرمود بلی تو برداشتی دروغ
کوئی امر نمود که دو دست و پای او را قطع نمودند و کردن آن دو نفر دیکر را زدند و بجدل بن سلیم کلبی حرامزاده را کرفته
بنزد آن بزرکوار آوردند و عرض نمودند که این ملعون انکشتر حضرت را غارت کرده و انکشت مبارکش را بجهة بیرون آوردن
انکشتر برید امر نمود که دو دست و پای او را بریدند و کذاشتند بآنحالت بجهنم واصل شد و پیوسته خون از دست و
پایش فرو میریخت رقاد بن مالک و عمر بن خالد و عبد الرحمن بجلی و عبد الله بن قیس خولانی را دستکیر نموده در نزد
مختار حاضر نمودند فرمود ای قاتلان حسین و دستی در روز نحر غارت نمودید یعنی زعفران یمنی آنحضرت را در عاشورا
غارت نمودید و در میان خود قسمت کردید و حکم نمود ایشان را در میان بازار کشتند مترجم میکوید عمر بن خالد قاتل عبد
الرحمن بن عقیل است انتهی و اسماء ابن خارجهٔ فزاری ملعون در کشته شدن جناب مسلم بن عقیل دخیل شده بود و
کرده بود مختار فرمود اما ورب السماء ورب الضیاء والظلماء لتنزلن نار من السماء دهماء حمراء سحماء تحرق
دار اسماء یعنی قسم به پروردکار آسمان و به پروردکار نور و ظلمت هر آینه آتش تاریک سوزاننده سیاه از آسمان فرود
آید خانهٔ اسما را میسوزاند کلام مختار بزرکوار بکوش اسما بد کردار رسید کفت ابو اسحق قافیه سازی و سجع کوئی
بکار برده است بعد از این در کوفه نخواهم ماند و از خانهٔ خودش بیرون آمد بسوی بیابان کریخت مختار حکم نمود که خانهای
آنملعون و خانهای بنی اعمام او را خراب کردند و شمر بن ذی الجوشن حرامزاده شتر جناب امام حسین علیه السلم را از جلش
کرفت بکوفه آورد و آنرا نحر کرده کوشت آنرا بکروهی از اهل کوفه قسمت نمود پس مختار امر کرد که آنخانه ها را معلوم کردند
که از کوشت شتر حضرت بهر خانهٔ که داخل شده است مشخص سازند چون همهٔ آنها را شناختند و معلوم کردند فرمان داد که آن
خانه ها را خراب کردند و اهل آنها را کشتند پیوسته آن بزرکوار قاتلان فرزند شهید احمد مختار را در کوشه و کنار و
بیابانها و کوه ها تفحص و جستجو مینمود و بدست میآورد و ایشان را بانواع عذاب و اقسام عقاب میکشت و هر کسیکه
از ایشان کریختند و چنکال آن شهباز اوج سعادت در کریبان ایشان بند نمیشد خانهای ایشان را خراب نموده دست آن حرام
زادکان را از خانهها و عمارتها و قصرهای دلنشین و حصارهای رنکین محکم برید و از ترس شمشیر آبدارش رو به بیابانهای بی آب و
علف و هولناک و کوهستانها و تلهای خشک خالی دور از آبادی ترسناک کذاشتند مرزبانی نقل کرده است که غلامان
آن حرامزادکان موالیان و آقایان خود را میکشتند و سرهای آن آقایان خود را بنزد مختار میآوردند ایشان را آزاد مینمود
و از قید بندکی میکشود و بجائی میرسید که غلام بجهة اعتبار از آنملاعین سعایت موالیان خود را در نزد مختار میکردند
و جای آقایان خود را بآن بزرکوار نشان میدادند مختار ایشان را بیرون میآورد و میکشت تا جائیکه کار آنملاعین خسران مآبان
در ذلت و خواری بمرتبهٔ رسید که غلامان ایشان دست تسلط و قدرت بر آن بد کرداران یافتند که هر تکلیفی که بر آقایان
خود میکردند از پیش میبردند غلامان بر آقایان خود فرمانفرما و صاحب اقتدار و اختیار میکردید کشتند که کاهی میشد
که از جهة خواری و حقیر نمودن آقایان خود تکلیف میکردند او را بکردن خود سوار کن از ترس اینکه مبادا این کار را نکند
غلامش بنزد مختار برود و سعایت و شیطنت او را در نزد مختار نماید و جای پناه ایشان بدهد بناچار غلام خود را بکردن
سوار مینمود و چون بکردن سید خود سوار میکشت از روی اهانت و ذلت دو پای خود را بسینهٔ پر کینهٔ آقای خود می
چسبانید و میافکند از ترس شمشیر آبدار مختار بزرکوار آن ملعون غلام خود را نمیتوانست سخن درشت بکوید
شیخ بن نما ره فرموده است به به چه بسیار منقبت و شرافت است برای مختار بزرکوار که کوی سبقت از همکنان و
امثال و اقران بر این شرافت و بزرکواری بود و چه بسیار ثواب جمیل و اجر جزیل در این روزکار [illegible]

وبنهایت شرافت وغایت عزت وسعادت رسید که هیچکس را از عرب وعجم این منزلت بلند ومرتبت عالی میسر وممکن
نشد بتحقیق بکردار خوب کار ان بزرکوار جناب پیغمبر خدا وخداوند جبار دلشاد وخرم کردید وسرور بیپایان وفرح بی
منتها بدل عترت اطهار واهل بیت اخیار جناب احمد مختار داخل نمود وفرموده است که این ابیات را باوجود
پریشانی وکلال خواطر ووجود خس وخاشاک غصه واندوه در چشم ناظر خود داشتم بسلک نظم آوردم شعر
اَلنَّبِیُّ بِاَخْذِ الثَّارِ مِنْ عُصَبٍ ۞ بَاؤُا بِقَتْلِ الْحُسَیْنِ الطَّاهِرِ الشِّیَمِ ۞ قَوْمٌ غَذَوْا بِلِبَانِ الْبُغْضِ وَبُغْضُهُمُ
مَا لِلْمُرْتَضٰی وَبَنِیْهِ سَادَةِ الْاُمَمِ ۞ یعنی شاد وخرم شد پیغمبر خدا وخداوند جبار بجهت کرفتن مختار بزرکوار
خون فرزند دلبند شهید ابرار از کروه اشرار وقوم فجار که از بیابان وانغرصه کاه بلا بسوی منازل میشوم
خود برکشتند بکناه کشتن جناب امام حسین علیه السلم که امام مطهر وصاحب اخلاق پسندیده وصفات
حمیده بود آنکافران اشرار کروهی هستند که در کودکی شیر بغض وغذای عداوت علی مرتضی وفرزندان امام
سعد که سادات کرام امتها بودند مکیده وخورده بودند وای بحال ایشان جَارَ الْفِخَارَ الْفَتَی الْمُخْتَارُ
اِذْ قَعَدَتْ عَنْ نَصْرِهِ سَائِرُ الْاَعْرَابِ وَالْعَجَمِ ۞ جَادَتْهُ مِنْ رَحْمَةِ الْجَبَّارِ سَارِیَةٌ ۞ تَهْمِیْ عَلٰی قَبْرِهِ مُنْهَلَّةَ
الدِّیَمِ جوانمرد نیکوکار پسندیده خصال مختار بزرکوار جمع اوری وحیازت نمود تمام مفاخرت
وکمال بزرکواری وشرافت را هنکامی که تقاعد وسستی نمودند از یاری پیغمبر بزرکوار وفرزند بزرکوار او تمام
عرب وعجم که هیچیکی از ایشان درصدد این نبودند که خون فرزندش را از قاتلانش بکیرند جود وسخاوت نماید ابرهای
باران رحمت خداوند جبار برای قبر شریف ان بزرکوار پیوسته باران رحمت بران قبر شریف مانند ریخته شدن
باران ابرهای دیپی بسیار ریختن بیشمار المرتبة الرابعة در بیان کیفیت کشتن عمر بن سعد حرامزاده پلید و
قتل پسر ولد زنا زاده عنید وتابعان انکافر ملحد ودر بیان کیفیت قتال انکروه اشرار وظفر یافتن شیعیان ابرار
لشکر نصرت اثر مختار بزرکوار بر لشکر شقاوت اثر انکافر غدار است چون خواطر عاطر مختار بکشتن جماعتی از قاتلان
سید ابرار از غصه واندوه خالی کردید وچشم حق بینش بجهة انتقام کشیدن از دشمنان احمد مختار روشن وبینا
شد دامن همت بر کمر شهادت وشجاعت زد که روی زمین وصفحه ربع مسکون را از نجاست وخباثت عمر بن سعد و
فرزندش حفص لعین پاک نماید وغبار غصه وزنک حزن واندوه را بکشتن آن دو فرزند حرامزاده ناپاک از سینهای
بی کینه مؤمنان پاک طینت ونیکو سیرت بزداید عمر بن هیثم روایت کرده است که من در جانب راست مختار و
هیثم ابن اسود از جانب چپش نشسته بودیم شنیدم که مختار اینکلام را بزبان خوش بیان خود جاری مینماید وَاللّٰهِ
لَاَقْتُلَنَّ رَجُلًا عَظِیْمَ الْقَدَمَیْنِ غَائِرَ الْعَیْنَیْنِ مُشْرِفَ الْحَاجِبَیْنِ یَهْمِزُ الْاَرْضَ بِرِجْلِهِ یَرْضٰی قَتْلَهُ اَهْلُ السَّمَاءِ
وَالْاَرْضِ بخدا سوکند امروز کسی را خواهم کشت که دو قدم نحس بزرک ودیدکانش آب ریزان وابرویش از پی
بلند است واز غایت کبر وغرور بر زمین بپا خود منت میکذارد بکشتنش اهل آسمان وزمین راضی وخوشنود
میشوند چون هیثم ابن اسود کلام مختار بزرکوار را شنید در دلش افتاد که مراد مختار عمر بن سعد است فرزند خود
عریان نام را نزد عمر بن سعد فرستاد وسخنان مختار را بان ملعون رسانید ومعلوم نمود که مراد او غیر از عمر نیست و
چون عبد الله بن جعدة بن هبیره عزیزترین مردم بود در نزد مختار برای عمر بن سعد بدکردار امان نامه از ان بزرکوار
کرفته بود هنکامی که از ترس شمشیر آبدار مختار در کوشها پنهان شده بود وامان نامه را باین مضمون بقلم تحریر
آورده بودند بسم الله الرحمن الرحیم این امان مختار ابن ابی عبیده ثقفی است برای عمر بن سعد بن ابی وقاص بدرستی
ایعمر تو در امان هستی بامان خدا برای نفس خود واهل ومال وفرزندان خود آسوده خواطر وآرام دل باش در آنچه
ذکر شد هرکز بجهة آن کناهی که در قدیم زمان از تو سرزده است یعنی کشتن جناب امام حسین علیه السلم ترا مؤاخذه
نخواهیم نمود مادامیکه در اطاعت وفرمان ما بوده باشی وامر ونهی ما را اطاعت نمائی ودر خانه بنشینی وبیرون نروی
مکر اینکه حدثی از تو سرزند وهرکس بعمر بن سعد از یاوران خدا وشیعیان آل محمد صلی الله علیه وآله ملاقات
نماید ودو چار کردد باید بحال او متعرض نشود بجز نیکی در حق او چیزی دیکر بعمل نیارد والسلم پس جماعتی بر این
امان نامه کواه شدند از جناب امام محمد باقر علیه السلم مرویست که مراد مختار از شرط وقول خویش مکر اینکه
حدثی از او سرزند یعنی مکر اینکه در هنکام قضای حاجت در بیت الخلا حدثی از او سرزند وبادی صادر شود
چون این امان نامه را از مختار بزرکوار برای عمر بن سعد بدکردار کرفتند آنحرامزاده آسوده خاطر وآرام دل

از خلوتخانه پنهانی بمقام ظهور وآشکاری برآمد وکاه کاه بنزد مختار میرفت وان بزرکوار او را نزدیک خود مینشانید اکرام
واحترام ونوازش میکرد ودر نزد خود در روی سریر خویش مینشانید تا آنکه عریان پسر هیثم سخن مختار را بکوش حرامزاده رسانید
یقین نمود که مراد مختار کشتن اوست عزم نمود که از کوفه بیرون برود واز دست مختار رها شود پس مردی از بنی تیم اللات
که نامش مالک بود واو از اصحاب شجاعت وهنرمند دلیر ونامآور بود بنزد خود طلبید وچهار صد دینار پول بدست
او داد سپرد وکفت این زرها در نزد تو باشد بجهة حوائج واخراجات سفر خود مصرف نمائیم پس از کوفه بیرون رفتند وبحمام
نهر عبد الرحمن رسیدند عمر حرامزاده ایستاد وبهمراه خود مالک کفت میدانی بچه جهة از کوفه بیرون آمدم مالک کفت
نمیدانم ایحرامزاده بدبخت وپیر راه ضلالت وشقاوت کفت از مختار ترسیدم مالک کفت فرزند دومه یعنی مختار
دومه راست دومه یعنی موضع معتاد شرم از این تنک تر است که ترا بکشد واکر از دست فرو بکریزی خانه ترا خراب میکند
واهل وعیال ومال ترا غارت نماید ومزارع وبساتین ترا ضایع وپایمال سازد وتو بزرک وعزیزترین عرب هستی
چه شان وقدر ومنزلت دارد که مانند ترا بکشد ابجاهل نادان سفیه بی ایمان این سخنان بیهوده مالک را بخورد وازاراده
خود برکشت ودر روی بخانه خود نکذاشت تا اینکه بر روی خانه آمدند واز انجا هنکام بامداد بخانه خود داخل کردید شیخ بن عماره بعد از ان
نقل کردن اینکلام فرموده است که این سخن قول مرزبانی بود ودیکری کفته است مختار از بیرون رفتن انملعون آکاه شد
فرموده با بعهد وپیمان خود وفا کردیم واو برما مکر وحیله نمود در کردن نرزنجیر هست هرقدر که در خلاص وفرار کوشد
خود از چنک ما رهائی نمیتواند یابد با قدرت وتوانائی نیا بدمترجم میکوید شاید مراد مختار خون مبارک جناب امام حسین علیه
بوده باشد یعنی خون آنحضرت نمیکذارد که از چنک ما نجات یابد اَلْاَ تَمَهَّلْ قَضَاءَکُمْ اِلٰهِیْ انملعون بدبخت بدعاقبت
بیسعادت را در پشت شتر خود خواب غفلت ربود شتر او برکشته ودر روی بخانه انملعون نکذاشت وهرکز خبر از این نداشت
ناکاه بیدار شد دید که در میان کوفه است بخانه خود آمد پسر خود را بخدمت مختار فرستاد چون نظر مختار بپسر
عمر بدکردار افتاد فرمود پدرت کجاست عرض نمود در منزل خود نشسته است وعادت آن دو ملعون این بود
که هر دو یکدفعه در نزد مختار جمع نمیشدند اکر یکی حاضر میشد دیکری غایب میکردید از ترس اینکه مبادا در
نزد مختار جمع شوند هر دو را در یکجا جمع به بیند بکشد حفص ملعون عرض نمود پدرم میکوید با مان ما وفا
میکنید یا نه مختار فرمود بنشین ان بزرکوار ابو عمره نیکوکار نامدار را پیش خود طلبید واو را کفت با تمام
میکفتند در پنهانی بکوشش کفت برو عمر بن سعد را بکش وچون بخانه او داخل شدی وبکوید که غلام خود را صدا
میکند با غلام طیلسان مرا بیار پس بدان که شمشیر خود را میطلبد که با تو جنک کند نجیبه خود را میطلبد
که بپوشد پس تو پیشدستی ومبادرت نما بکشتن انلعین ان شهباز اوج شجاعت ونامدار میدان مبارزت
مانند تیر شهاب واتش رعد افروخته بسوی خانه انخسران مآب شتاب نمود بمجال فرصت بران کافر بدطینت
نداد سر نحس انکافر نحس را بشمشیر آبدار خود جدا نمود در اندک زمان در نزد امیر کبیر مختار بزرکوار حاضر
نمود چون پسر حرامزاده سر بریده پدر کافر را مشاهده کرد از روی حسرت ودریغ این کلمه را بزبان نحس
خود جاری نمود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ مختار فرمود یا این سر بریده را میشناسی عرض نمود بلی میشناسم
بعد از او هیچ نیکی وخیر در زندکانی ندارد فرمود غصه نخور بعد از او هرکز در دنیا زنده نخواهی شد همان
ساعت فرمان داد که حفص ملعون را در آتش دوزخ بنزد پدر کافرش برسانند چون انملعون را کشتند مختار فرمود عمر
بعوض جناب امام حسین علیه السلم وحفص بعوض علی بن الحسین علیهما السلم وحال آنکه برابر نخواهد شد
بخدا سوکند هر اینه هفتاد هزار کس را البته خواهم کشت چنانکه این قدر مردم بجهة کشته شدن یحیی بن زکریا
کشته شدند بعضی چنین روایت کرده است که مختار فرمود اکر سه ربع قریش را بکشم هر اینه بیک بند از
بندهای انکشتان انحضرت برابر نمیشود وپیوسته جناب محمد بن حنفیه عتاب وطعن در حضور مردم بر مختار می
نمود بجهة اینکه مختار با عمر بن سعد هم مجلس وهم نشین میشود وکشتن انملعون را بتاخیر میاندازد پس مختار
عمرو پسرش را حفص نصاما افر بن سعد همدان وظبیان بن عماره تمیمی بسوی مکه روانه نمود وجناب محمد
بن حنفیه نیز بقرار سابق با جماعتی از شیعیان نشسته وعتاب وطعن بر مختار مینمود که در کشتن
عمر بن سعد مسامحه مینماید هنوز کلام ان بزرکوار در عتاب مختار تمام نشده بود ان دو پیک خجسته
خصال سر نحس ان دو ملعون بدفعال را در پیش روی انجناب بزمین کذاشتند پس سر خود را بسجده

شکر گذاشت و چون شکر خدا را بجا آورد سر از سجده برداشت و دو دست خود را بسوی آسمان بلند نمود و عرض کرد
خداوندا امروز برای مختار در گوشهٔ فراموشی نگذار و از جانب اهل بیت محمد مختار صلی الله علیه و آله مختار را
بجز اخیر جزا کرامت فرما بخدا سوگند بعد از امروز هیچ عتاب بر مختار نیست مترجم میگوید ابو مخنف در
کتاب خود کیفیت کشتن عمر بن سعد لعنه الله و یاوران ملاعین او را بطور دیگر نقل کرده است که از
شنیدن آن زنگ مصیبت و اندوه از دل دوستان اهل بیت رسالت زدوده میشود و لشکر شادی
و سرور بر دلهای مومنان هجوم آور میباشند آب سرد فرح و سرور بر آتش غصه و اندوه ایشان پاشیده گردد
لهذا خوش داشتم که آنرا نیز نقل نمایم ابو مخنف ره روایت کرده است که چون مختار در امارت و ریاست خود
برقرار و مستقل گردید امر و فرمان قضا قدرتش چنان گونه صادر شد که هر کس از گروه اشرار کوفه در زمرهٔ
بجنگ خامس آل عبا حاضر شده است از هر گوشه و کنار آن ملاعین کفار را حاضر سازند که تیغ انتقام از نیام
کشیده شررها آتش افروختهٔ مرگ را بمجمرهٔ زندگانی آنکافران بیندازند آنگاه آوران عرصهٔ کارزار همانساعت
دامن همت بر کمر زده بدستگیری آنگروه اشرار شتاب نمودند گروهی را از ایشان دستگیر نموده در پیش روی
مختار حاضر کردند که از جملهٔ ایشان شرحبیل ملعون بود که در کربلا ضربتی بر جناب امام حسین علیه السلام
زده بود فرمود حمد میکنم خداوند عالمیان را که مرا بر تو مسلط نمود پس آتش طلبید حکم نمود که آن ملعون را میان
آتش افروخته افکندند سوخته گردید و از جملهٔ ایشان حرملة بن کاهل بود چون نظر مختار بر آنکافر بدکردار
افتاد گریست و فرمود وای بر تو کشتن بزرگان بر تو کفایت ننمود تا اینکه کودک شیرخواره را نیز کشتی
ای دشمن خدا مگر ندانستی که آن بزرگوار مظلوم فرزند پیغمبر ارجمند بود امر نمود که تیرها انتقام بچلهٔ کمان گذاشتند
آن حرامزاده را تیرباران نمودند تا اینکه بجهنم واصل شد خدا او را رحمت نکند و لعنت نماید از جملهٔ ایشان
حصین لعین بود فرمود ای دشمن خدا خدا را حمد میکنم که چنگال مرا در تو بند نمود و امر کرد که گوشت آن حرامزاده
بمقراض تراشیدند تا اینکه با آتش دوزخ پیوست پس چند نفر بگرفتن عمر بن سعد لعین گماشت چون آن حرامزاده را
پیدا کرده در نزد مختار حاضر نمودند فرمود ای پسر سعد توئی که بکشتن جناب امام حسین علیه السلام بیاوران
کافران خود فرمان میدادی خداوند ترا در دنیا و آخرت قبیح سازد نه عهد و پیمان جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله در حق اهل بیتش ملاحظه کردی و نه آخرت خود را محافظت نمودی بخدا سوگند اگر ان ابیات نوشته
خود را در حضور من نخوانی هر آینه به بدترین عذاب ترا عقاب کنم آن ملعون ناچار و بی علاج گشته شروع نمود
بخواندن آن ابیات فوالله ما ادری وانی لصادق افکر فی امری علی خطرین ااترک ملک الری
والری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل حسین یقولون ان الله خالق جنة و نار و تعذیب و
غل یدین فان صدقوا فیما یقولون اننی اتوب الی الرحمن من سنتین تا آخر ابیات که بشرح
و بیان و ترجمهٔ خود در باب خروج لشکر اشقیا از کوفه بکربلا گذشته هر کس میخواهد بر آنجا نظر نماید چون
آن حرامزاده ابیات خود را باخر رسانید مختار فرمود وای بر تو اعتقاد مسلمان چنین میشود که تو داری
فرمود میخواهم برای من خبر دهی از آنچه در میان تو و جناب امام حسین علیه السلام گذشت پس هر چیزی که آنحضرت
فرموده بود نقل نمود تا کلام را بانجا رسانید که آنحضرت فرموده بود خداوند عالم مسلط فرماید بر شما جوان
ثقفی را که خونهای شما را بریزد و انتقام مرا از شما بکشد مختار فرمود ایها الاخوان ثقفی را میشناسی عرض نمود
بلی توئی همان جوان فرمود حمد میکنم بخدا که دعای آنحضرت را مستجاب فرمود پس امر کرد که جامهای آن لعین را
کندند و سه زنجیر حاضر کردند یکی را بر لبهای آن ملعون محکم بستند و دو تای دیگر را بدو گوش آن لعین کشیدند
چنانکه حیوانات را میبندند و ناخنهای انگشتانش را یکی یکی از بیخ کندند و گوشتهای بدنش را بمقراض می
بریدند و زبانش را قطع نمودند و چشمانش را از جا خود کندند تا اینکه با آتش دوزخ پیوست از جملهٔ ایشان
قیس بود که او را قیس قطیفه میگفتند زیرا که قطیفهٔ جناب امام حسین را از زیر جناب امام زین العابدین
علیه السلام کشید و او را بر روی خود بر زمین افکند و قطیفه را برد بعد از آن ملقب قیس قطیفه ملقب
گردید مترجم میگوید حکایت غارت قطیفه و ملقب شدن آن حرامزاده به قیس قطیفه در مقتل بجای خود
بترجمه اش گذشت انتهی ابو مخنف میگوید آن ملعون از ناچاری پناه بعبدالله ابن کامل برد و بخانهٔ

آن بزرگوار رفت و عرض نمود صلاح کار خود را در این دیدم که ترا در نزد مختار شفیع خود نمایم عبدالله عذر نمود
که من قدرت ندارم باید التماس ترا از مختار میکنم پس بنزد مختار آمد و عرض نمود ایها الامیر قیس بن اشعث بخانهٔ من پناه آورده
و مرا در نزد تو شفیع نمود که از کشتنش درگذری مختار ساعتی سر بزیر افکند چون سرش را بالا نمود فرمود ای عبدالله انگشتر
خود را بمن بده چون انگشتر را گرفت و بر انگشت خود داخل نمود قدری گذشت آنجا خود برخاست و در جای دیگر نشست ابو
عمره یا عمیر را پیش خود خواند و فرمود این انگشتر را بخانهٔ عبدالله بن کامل ببر بزنش بگو که عبدالله ترا پیغام فرستاده که قیس را
امیر بمن بخشید و بر قیس بگو که نزد امیر بیاید و این انگشتر عبدالله است که بجهة اطمینان تو نشان داده است چون قیس از
خانه بیرون بیاید او را بخانهٔ خود ببر و گردنش را بزن سرش را پیش من بیاور عمیر عرض نمود سمعا و طاعة پس انگشتر را گرفت
بخانهٔ عبدالله روانه شد و همانقرار بزنش گفت و انگشتر را داد قیس خاطر جمع شد با عمیر روانه گردید او را بخانهٔ خود
آورد و سرش را برید پیش مختار برد مختار بعبدالله ابن کامل فرمود یا عبدالله ترا بخدا الحمد که میدانم که دشمنان خدا را
امان نده این ملعون قیس قطیفه بود عبدالله عرض نمود چون بخانهٔ من در آمد در شفاعتش ناچار گشتم حال خدا را
حمد میکنم که کشته شد انتهی برگشتیم بترجمهٔ عبارت کتاب نور الابصار چون مختار آرزوی دل خود را بکشتن دشمنان
خدا حاصل نمود و بمنتهای مقصود خود رسید فرمود مرا غرض اهم و مقصود اعظم بزرگتر از کشتن پسر زیاد ملعون نماند
پس جناب ابراهیم را پیش خود طلبید امر نمود که آماده جنگ پسر زیاد گردد و بجهة کشتن آن حرامزاده بیرون برود ابراهیم
گفت البته میروم لکن این را خوش ندارم که عبید الله ابن حر مصاحب من بوده باشد زیرا که میترسم که بر من مکر و حیله
نماید و در هنگام حاجت از او ضرر بحال من باشد مختار فرمود با او بحسن سلوک رفتار نما و دیدهای طمع او را بمال و
احسان پرکن میترسم او را از بیرون رفتن منع نمایم و در کوفه بماند کن برای تکلیف ملازمت بنفس او گوارا نگردد از اینمطلب
خوشدل نشود پس ابراهیم با ده هزار سوار از کوفه بعزم جهاد پسر زیاد بد بنیاد بیرون رفت مختار بزرگوار او را
مشایعت میکرد و میفرمود خداوندا یاری کن براکسیکه در راه رضای تو در جهاد دشمنان صبر نماید و خوار و ذلیل
نما کسی را که بر تو و رسول تو کافر شده و عاصی گردیده است و انواع فسق و فجور را بعمل آورده است و بدعت نموده
راه حیله و مکر پیموده است و در روی زمین بلندی و تکبر کرده است و آتش سقر بر جان خود مقرر و مسکن ساخته
کسی از این کافران ناکس را در صفحهٔ روزگار باقی و زنده مگذار و ایشان را بکش تا اینکه عذاب دردناک بزرگ را
بچشد پس ابراهیم را وداع نمود برگشت ابراهیم بار جز خوانی روانه شد و این ابیات را در مقام رجز میخواند انا و حق
المرسلات عرفا حقا و حق العاصفات عصفا لنعسفن من بغانا العسفا حتی یسوم القوم منا خسفا زحفا
الیهم لا نمل الزحفا حتی نلاقی بعد صف صفا و بعد الف قاسطین الفا نکشفهم لدی الهیاج کشفا
یعنی بحق سوگند میخورم بحق ملائک رحمت که پی در پی از آسمان با رحمت خداوند عالمیان بر زمین نازل میشوند
یا بحق بادهائی که پی در پی میوزند سوگند میخورم بحق بادهائی تند که با شدت و سختی میوزند مرا اینه
باخذ شدید پر قوت و گرفتن محکم سخت خواهیم گرفت کسانی را که در خصومت ما دست ستم و جنگ و قتال باشند تا
اینکه گروه ستمکاران و قوم فاجران را زنگ ملال و غبار اندوه و دلتنگی و کلال بر دلهای پر کینهٔ ایشان بنشیند
و جامهٔ ذلت و هلاکت در بر و دوش خود بپوشد بجهة فرو رفتن ستارهٔ طالع ایشان هجوم آور میشویم بر لشکر جمعیت
نامسعود ایشان بوجهیکه زنگ ملال از دلهای ما مجموع و گرد خود بر دلهای ما ننشیند تا اینکه ملاقات میکنیم بصف
لشکر اشرار بعد از ملاقات و بر هم زدن صف دیگر آن کفار و بشمشیر آبدار هزار تا سلطان کافران بر هزار دیگر
ایشان ملاقات و مقابلت مینمائیم و صفهای آن رو به صفها پراکنده خواهیم نمود و شکست خواهیم داد در هنگام
کارزار به شکست نمایان پس آن بزرگوار از کوفه بیرون رفته تا اینکه بمداین رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود
و حکم نمود که باج و خراج آن سرزمین را جمع نمایند چون تمام خراج را جمع نموده بنزد آن بزرگوار آوردند در میان لشکر
بقانون عدالت قسمت نمود و از آن پول پنجهزار درهم به پیش عبید الله ابن الحر بد عاقبت فرستاد آن معدن فتنه و فساد
بسیار خشمناک و غضبناک گردید زبان بحرفهای بیجا و بی ادبی بر جناب ابراهیم گشود و گفت برای خود ده هزار درهم
برداشتی و برای من پنجهزار درهم دادی پدرم حر از پدرت مالک کم نبود جناب ابراهیم سوگند یاد نمود که من
زیاده از تو برای خود بر نداشتم پس هر چه که بجهة اخراجات خود برداشته بود به پیش آن بدعاقبت فرستاد باز
راضی و خوشنود نگردید بر مختار خروج نمود و عهد و بیعت او را شکست از میان لشکر ابراهیم با چند

نفر از تابعان خود بیرون رفت و بر اطراف کوفه و دهات آن بلاد دست تعدی دراز نمود بقید مقدور خود دهات
کوفه را غارت کرد و عاملان مختار را کشت در بصره بنزد مصعب ابن زبیر بدکردار رفت چون مختار از کار آن
بدکردار خبردار گردید عبدالله ابن کامل را مامور نمود که خانه او را خراب کرد و زنش سلمی را که دختر خالد حنفی بود
گرفت محبوس نمود نامه بجناب ابرهیم نیکوخصال نوشت و در فقرات نامه خود آن بزرگوار نامدار را بر قتال گروه
فجار ترغیب و تحریص نمود که در کار خود مردانه باشد پس جناب ابرهیم از آنجا کوچ کرده طی منازل و
قطع مراحل نموده تا اینکه در کنار نهر خازر که در میان موصل و اربل واقع بود و از آنجا بموصل چهار فرسخ مسافت
داشت نزول اجلال فرمود در آنوقت پسر زنازاده زیاد حرامزاده در موصل بود عبدالله ابن ابی عقب دیلمی بلشکر
سعادت اثر ایشان شیعیان فرمود من از خلیل خود جناب امیرمومنان علیه السلام شنیدم که میفرمود که لشکر نصرت اثر ما به
لشکر شام شوم در همین زمان که هستیم در کنار نهری که نامش را خازر میگویند ملاقات خواهند نمود در ابتدای
امر لشکر شام لشکر ما را شکست میدهند و غالب میشوند ما چنان گمان میکنیم که قیامت برپا گشت و قلم قضا نصرت
در نامه طالع لشکر اشرار نوشته است و منشور ظفر را کردن بند آن گروه فجار نموده است از نصرت و ظفر خود مایوس
میشویم بعد از آن دلیرانه باز بر ایشان حمله نموده و هجوم آورده میشویم و ایشان را شکست تمام میدهیم و امیر ایشان را
میکشیم پس از این خبر درست صادق که خبر امین مصدق صادق است دلشاد و خرم باشید در جهاد کافران ثابت
قدم و صابر شوید زیرا که شما غالب تمام خواهید کردید چون پسر زیاد بد بنیاد از قدوم میمنت لزوم جناب
ابرهیم آگاهی یافت آن منبع کفر و عناد و معدن فتنه و فساد از موصل با کمال نخوت و غرور با هشتاد و سه
هزار نفر بیرون آمد تا اینکه در نزدیکی لشکر نصرت اثر عراق فرود آمد و لشکرگاه ساخت با لشکر بیابان و سپاه بیشمار طالب
استیصال و قتل و غارت لشکر مومنان گردید و سپاه ظفر پناه جناب امیر ابرهیم کمتر از بیست هزار نفر بود در
میان لشکر شام عمیر ابن حباب که از اشراف بنی سلیم است با خویشان و تابعان خود حاضر و موجود بود جناب ابرهیم
پیغام بنزد عمیر ابن حباب فرستاد که ترک یاری پسر زیاد بد بنیاد نماید و بلشکر سعادت اثر ابرهیم ملحق شود و او را
بوعده‌های نیکوئی و اکرام و عطای بیکران و احترام خود امیدوار نمود چون پیغام ابرهیم بعمیر ابن حباب رسید با هزار
نفر از بنی عمان و تابعان و خویشان خود در میان شب بلشکر ابرهیم ملحق گردید و ابراهیم لوازم احترام و اکرام
عمیر بجا آورد از آمدن عمیر دل مومنان شاد و خرم شد و عمیر نیکو عاقبت جناب ابرهیم را بتعجیل قتال اهل
ضلال تحریص و ترغیب نمود و از تاخیر کارزار و ترک تعجیل قتال گروه اشرار منع میکرد که مصلحت کار در
آنست که هرگز قتال را بتاخیر نیندازی چندان امان ندهی بر ایشان ابرهیم رای و صواب دید آن نیک اندیش را
پسندید چون ذنب السرحان از قعر دایره آسمان میل بجانب مشرق نمود و سفیده صبح صادق در کنار افق مشرق
نمایان گردید لشکر تاریکی شب ظلمانی از هجوم آوردن سپاه انوار درخشنده آفتاب عالمتاب کم رو بگریز نهادند
نامداران میدان دلاوری با شارت و فرمان فرزند رشید مالک اشتر نماز صبح را بانهایت تعجیل و سرعت ادا
نمودند قامت سرو قامت خود شانرا با سلحه کارزار آراسته و پیراسته کردند آماده فرمان قتال گروه اشرار
شدند پس جناب ابرهیم بصف آرائی و ترتیب نظام لشکر ظفرنشان خود پرداخت در میمنه لشکر سفیان ابن یزید
ازدی را برقرار و فرمان فرما نمود و بر میسره سپاه ظفرنشان علی ابن مالک جشعمی را سر کرده و امیر ساخت بر
سواران طفیل ابن لقیط نخعی را سردار فرمود و فرمان فرمائی پیادگان را بعهده مزاحم ابن مالک سکونی وا
گذاشت پس از نظم دادن لشکر مبارزان میدان شجاعت و دلاوران عرصه مبارزت در همان ساعت مانند شهباز
خشمناک بر قتال کافران ناپاک پر و بال گشودند و مانند شیر غضبناک بر شکار کردن ناکسان هجوم آورد
شدند دلیرانه و بی باکانه از هر طرف با نیزه نازک تیز و شمشیر آبدار مرگ خیز بدلهای فاجران فتنه انگیز
نهادند و مانند سیل آب که از بالا رو بسرازیر گذارد در طرفة العین اطراف لشکر میشوم شام شوم را
گرفتند و گمان روبه صفتان لشکر کافران این بود که لشکر عراق بجهة قلت عدد خود و مشاهده عدد
کثرت سپاه شام هرگز جرات و جسارت اقدام بر جنگ و قتال نخواهند نمود و بخیال خام مشغول استراحت
و سرمست شراب بودند ناگاه دیدند مبارزان جنگی با نیزه‌های خطی و تیغهای هندی مانند فرامین
قضا شرر لگام مرگ را در برابر ایشان آماده ساختند ترسان و هراسان از آنجا خود برخواستند پس

زیاد عنید با تعجیل تمام به تعبیه لشکر بدفرجام خود پرداخت میمنه را بشراحیل بن ذی الکلاع لعین سپرد
و در میسره ربیعة بن مخارق غنوی را برقرار نمود جناح میسره را بجمیل بن عبدالله خثعمی واگذار ساخت
و در قلب لشکر حصین بن نمیر کنگ حرامزاده را گذاشت پس آن دو لشکر در مقابل همدیگر صف کشیدند و
ملاقی یکدیگر شدند از میان لشکر شام ابن ضبعان کلبی حرامزاده عنید قدم بمیدان کارزار گذاشت و
خروش آواز خود را بلند نمود و لشکر عراق را ندا کرد که ای تابعان مختار کذاب وای یاوران پسر اشتر مرتاب

انا ابن ضبعان الکریم المفضل من عصبة یبرؤن من دین علی کذاک کانوا فی الزمان الاول

یعنی منم فرزند ضبعان که کریم و کثیر عطا صاحب فضل بسیار بوده و از نتیجه گروهی است که از دین علی بیزار
بودند عادت و اعتقاد ایشان از قدیم زمان و سابق ایام بدین قرار و منوال است که بیزاری از دین علی بن ابی
طالب کرده‌اند چون سخنان کفرآمیز آن ملحد بداندیش بگوش احوص بن شداد همدانی رسید مانند شیر دلیر غضب
آلود گردید قدم دلیری بمیدان مبارزت آن حرامزاده شقی گذاشت و این ابیات را بزبان شیرین بیان خود میخواند

انا ابن شداد علی دین علی لست بعثمان بن اروی بولی لاصلین القوم فیمن یصطلی بحر نار الحرب حتی تنجلی

یعنی منم فرزند شداد که پیوسته در دین جناب امیرمومنان و مذهب اویم از لشکر زمین
و زمان هستم و یار عثمان پسر مرد ضعیف دل رذیل نابجیب شقی دوست و خواهان نیستم هر آینه گروه کافران
بد زمره کسان میاندازم که جان ایشان از آتش شرربار شعله ور جنگ سوخته میشود تا هنگام انجلا یافتن غبار نار
حرب کار من چنین خواهد شد احوص بزرگوار از شامی بدکردار پرسید نام تو چیست آن حرامزاده گفت منازل الابطال
احوص بزرگوار گفت منم مقرب الآجال یعنی اگر تو مبارزت کننده شجاعان هستی من نزدیک کننده اجلها و مرگهای
مبارزان هستم پس آن دلیر عرصه کارزار با شمشیر آبدار بر آن کافر بدکردار حمله نمود آتش شعله ور بحر من حیات آن
کافر بدگهر افکند به تیغ تیز خود چنان ضربتی بر آن دشمن خدا زد همان ساعت از اسب در غلطید و روح پلیدش به
آتش دوزخ پیوست پس آن شیر بیشه میدان کارزار بعد از کشتن شامی بدکار اسب فرخنده فال خود را دیگر بار در
گاه بجولان آورد و صدای خویش را به هل من مبارز و لا رجل بلند نمود از لشکر کافران داود دمشقی ملحد شقی
قدم دلیری بمیدان کارزار گذاشت و کفر و نفاق خود را بمضامین این ابیات آشکار میکرد انا ابن من قاتل فی صفینا

قتال قرن لم یکن غبینا بل کان فیه بطلا حرونا مجتریا بالدین لو عصینا

یعنی منم فرزند کسیکه در جنگ صفین پیوسته در نصرت و یاری معاویه با لشکر علی ابن ابی طالب مقاتله نمود مانند قتال
مبارز دلیر و ضعیف و ترسان نبود بلکه در جنگ مبارزی کارآزموده و تیز دید و بتجربه رسیده بود در
هنگام کارزار قوی دل و محکم و کمین کننده بود قتال القرن بنابر جهت مذکور مصدر مضاف بسوی فاعل
و جایز است که قتال بفتح قاف و تشدید تا از صیغ مبالغه بوده باشد یعنی کشنده حریف مبارز بود احوص بزرگوار
باین ابیات آن حرامزاده را جواب داد یا ابن الذی قاتل فی صفینا ولم یکن فی دینه غبینا کذبت قد کان بها

مغبونا مذبذبا فی امره مفتونا لا یعرف الحق ولا یقینا بؤسا له لقد مضی ملعونا ای پسر ملعونی

که در جنگ بروی امام آفاق از روی کفر و نفاق در جنگ صفین شمشیر کشید میگوئی که در دین خود سخت
و ضعیف نبود و در مذهب باطل خود ثابت قدم بود دروغ گفتی بتحقیق در آن کارزار مغبون و در امر دین
خویش متحیر و حیران مفتون شیطان انسیان معویة ابن ابی سفیان علیهما اللعنة والنیران بود که او را
گرویده کفر و نفاق خود نمود نه دین حق را میشناخت نه یقین به آخرت داشت هلاکت و دوری بر پدر
باد بتحقیق از دنیا ملعون کافر رفت و بی اعتقاد بسوی دوزخ شتافت پس با همدیگر در افتادند و شمشیر
از نیام کشیده بهم پیچیدند آن بزرگوار شیر بیشه کارزار با شمشیر آبدار شرربار خود آن کافر عنید را بر بدن
پلید شرر را بآتش دوزخ ملحق ساخت پس مظفر و منصور بصف لشکر اخیار برگشت و از یاوران بنی حرب
و مروان حصین بن نمیر سکونی حرامزاده بعزم مبارزت قدم بمیدان گذاشت و آن کافر عنید در مقام رجز
خوانی این ابیات را بزبان کفر گوی خود جاری نمود یا قادة الکوفة اهل المنکر و شیعة المختار

وابن الاشتر هل فیکم قوم کریم العنصر مهذب فی قومه بمفخر یبرز نحوی قاصدا لا یمتری

یعنی ای قائدان و سرکردگان لشکر کوفه ای اهل منکر و معاصی و شیعیان مختار و

تابعان فرزند اشتر آیا در میان شما کسی هست که اصل و نسب و حسب نیکو داشته باشد و برگزیده و پاکیزه و پسندیده شده باشد در میان قوم خود بکارهای نیکو و مفاخرت که بیرون آید با قصد مبارزت برابر من و تکاهل و سستی و بیم نمی نماید چون سخنان هذیان مزخرفات آن کافر هرزه گوی شقی بگوش شریک بن حریم تغلبی رسید دریای غیرت و حمیت آن پاک فطرت و طینت بجوش و خروش آمده و آتش غضب در کانون سینهٔ بی کینهٔ آن نیکو سیرت شعله ور گردید مانند شیر غران با شمشیر بران قدم دلیری بمیدان کارزار آن کافر بی ایمان گذاشت در جواب ابیات آن ملعون این اشعار خوش بیان از زبان ناطق حق خود جاری کرده و میگفت یا قاتل الشیخ الکریم الازهر بکربلا یوم التقاء العسکر اعنی حسینا ذا الثنا والمفخر وابن النبی الطاهر المطهر وابن علی البطل المظفر مهلا فخذها من هزبر قسور ضربة قوم ربعی مضری آن هرزه گوی شقی خطاب کرده که ای قاتل سید بزرگوار کریم نیکو صورت مختار در سرزمین کربلا در هنگام ملاقات لشکر اشقیا مقصود من از آن بزرگوار که بکشتن او اقدام نمودی جناب امام حسین علیه السلام است که صاحب ثنای نیکو و پسندیده و مفاخرات کثیره فرزند ارجمند پیغمبر طاهر مطهر و فرزند دلبند حیدر کرار صف شکن لشکر کافران بد گهر مبارز دلیر شجاع مظفر زیاد سخن لغو و هرزه گویی مکن پس بگیر ضربت این شمشیر آبدار را از جوان شیر بیشهٔ خشمناک عرصهٔ کارزار که ضربت مبارز منسوب بقبیلهٔ ربیعه مضریها ست پس دو ضربت در میان ایشان رد و بدل شد پس شریک تغلبی بزور بازوی هنرمند شمشیری بر آن کافر شقی زد همان ساعت از روی زین اسب خود غلطیده بخاک ذلت و هلاکت افتاد مترجم میگوید از این ملعون خسران مآب در کارزار کربلا کارهای ناسزا و بدیهای بیشمار نسبت بامام ابرار و اصحاب کرام اخیار او رسیده بود انتهی چون روبه صفتان شام شوم مبارزت و دلیری شیعیان امام مظلوم را مشاهده نمودند ترس بسیار و واهمهٔ بیشمار بر دلهای غیزان لشکر شام افتاده و قلم نا امیدی بر خط امید واری زندگانی خود کشیدند دیگر یارای مبارزت و جرأت مقابلت در ایشان نماند پس شیر بیشهٔ دلاوری مبارز دلیر میدان هنرپروری محب دودمان حیدری فرزند رشید هنرور دلاور غضنفر فر مالک اشتر جناب ابرهیم بزرگوار قدم دلیری بمیدان مبارزت گذاشت و لشکر خود را بصدای بلند ندا نمود که ای یاوران خدا و ای تابعان دین حق و مذهب و ای یاوران دین مبین و شرع آیین رسول امین با کافران بی دین و فرزندان فاجران شیاطین جهاد شدید و قتال نمایان نمایید بعد از دیدن دشمن دین پسر زیاد لعین مجال فرصت را از دست خود فوت نکنید تا اینکه آن ملعون امروز از چنگ شما رها شود بعد از آن بی خبر و طالب ثار آن کافر بد اختر نشوید اینک پسر زیاد بد بنیاد قاتل سید کونین جناب امام حسین علیه السلام در پیش روی شما حاضر است چنگال شما بر آن کافران عنید بند شده است پس تیغ بیدریغ شرربار را از نیام انتقام کشیده مانند شیر دلیر خشمناک بر آن کافران ناپاک حمله نمود و مبارزان آن گروه اشرار را پی در پی از بالای زین بر زمین هلاکت می افکند و سرهای نحس ایشان مانند تگرگ فرو میریخت از کشته ها ایشان پشته ها ترتیب میداد و بهر جانب که میل میکرد آن روبه صفتان را مانند مور و ملخ پراکنده مینمود و شیرهای مرگ را انجمن جنوع دلاوران میانداخت میمنه را بر میسره و جناح را بر قلب می پیچید و در مقام مفاخرت و هنگام دلیری و شجاعت زبان شیرین بیان آن بزرگوار باین ابیات مترنم و گویا بود قد علمت مذحج علما لا خطل انی اذا القرن لقانی لا وکل ولا جزوع عندها و لا نکل اروع مقداما اذا الناکس فشل اضرب فی القوم اذا جاء الاجل واعتلی راس الطرماح البطل بالذکر البتار حتی ینجدل معانی لغات این ابیات از ترجمه ظاهر میشود یعنی بتحقیق قبیلهٔ مذحج دانسته است بعلمی که شک بردار نیست و غبار شک و تردد و اضطراب بر دامن وی ننشیند بدرستی هنگامی که مبارز حریف دلیر با من ملاقات نماید عاجز و ترسان و خائف و لرزان نیستم و در هنگام کارزار مبارزان مبارزت عجیب و مقابلت غریب دارم که از جرأت و جسارت و پیشدستی من مردم تعجب کنند هنگامی که مرد ضعیف بیهنر و ترسان سست و لرزان از جنگ مبارزان روگردان میشوند شمشیر آبدار پی در پی بسر گروه اشرار میزنم هنگامی که اجلها نزدیک بیایند سرهای مبارزان کارزار از شمشیر برندهٔ خود از بدنها بلند نموده بهوا میرانم تا اینکه از هوا بر زمین خوار میافتند از ترس مرگ خود سستی از مبارزت نمیکنم چون لشکر عراق سردار نامدار دلاور بزرگوار خود را غواص دریای کارزار یافتند یکدفعه مانند دریای مواج زخار بجوش و خروش بر آمدند با شمشیرها

برهنه

برهنه و نیزه های دراز تنده رو بلشکر پسر زیاد حرامزاده گذاشتند جوش و خروش و های و هوی آن دو لشکر از آن بیابان بلا بیز بجانب افلاک بلند شد و لشکر عراق بنهایت دلیری و غایت هنرمندی از دم شمشیر آبدار شررهای مرگ را بر جان پلید شامیان بی ناموس و ننگ می افکندند و علمها را از دو طرف پیش بردند آتش جنگ از تیغ صیقل شعله ور گردید بهادران حرب بلا دامن مبارزت بر کمر شجاعت زدند و جناح دو عسکر و قلب آن دو لشکر بهمدیگر چسبیدند و پیوسته سرهای مبارزان مانند قطرات باران از آسمان حیات بر زمین ممات افتادند و درخت زندگانی دلیران شاخ و برگ نوبهاری را مانند فصل خزان فرو میریخت دلاوران میدان شجاعت از اشتعال نایرهٔ حرب مجال فرصت و زمان استراحت و فراغت نیافتند که ادای فریضهٔ ظهر و عصر را بجا بیاورند تا اینکه قرص آفتاب عالمتاب میل فرو رفتن بچاه تاریک مغرب نمود و وقت نماز سخت تنگ شد از ناچار که نماز را با ایماء و اشاره بجا آوردند و مشغول جنگ و قتال گردیدند تا اینکه نور انور نیر اعظم جامهٔ روشنی از بر دوش زمین کنده سر خود را بر آب چشمهٔ مغرب فرو برد سینهٔ تاریکی شب تاریک بگردن بند لالی درخشندهٔ ستارهای تابنده زیب و زینت یافت لشکر یاوران احمد مختار و شیعیان حیدر کرار دامن همت و دلیری بر کمر هنرمندی بسته از روی فرح و شادی بقتال کافران و از غایت شوق و اشتیاق بریختن سرهای فاجران و از جهة وثوق و اطمینان بوعدهٔ نصرت دادن خداوند عالمیان و خبر دادن صادقان از ظفر یافتن ایشان بلشکر کافران از هر طرف مانند دریای بی پایان موج و تلاطم زده کشتی زندگانی لشکر شام شوم را با امواج مرگ غرق نمودند مانند شهبازان خشمناک و مرغان شکاری غضبناک از روی قهر و غلبه از آسمان مبارزت و شجاعت بسوی مرغان بی پر و بال و بی دست و چنگال شامیان اهل ضلال فرود آمدند زهرهٔ کرکسان مردار خوار گروه اشرار از ترس تیزی چنگال بلا ریز مرگ خیز لشکر ابرار چاک چاک گردید شمشیرهای آبدار در میان لشکر اشقیا مانند گرگان گرسنه و شیران طعمه نخورده بگلهٔ گوسفندان شامیان افتادند از هر طرف اجساد خبیثهٔ ایشان را از امید رسیدند و آن روبه صفتان بد فطرتان را مانند سفرهٔ پوست درهم بپیچیدند گروه گروه از آن کافران بسوی عذاب دردناک نیران و آشامیدن صدید حمیم دوزخیان میفرستادند به نیزه های دراز تنده تیز برون آورندهٔ خون و ارواح کافران بداندیش شربت ناگوار مرگ را بر آن فاسقان میچشانیدند پیوسته آتش جان گداز حرب شعله ور میگردید و شررهای نیزه و تیر و اخگرهای تیغ و شمشیر بر اجساد آن ملاعین میریخت و بربودن جان آن شیاطین غارت میبرد تا اینکه طاقت لشکر شام طاق شده و اتفاق ایشان بنفاق کشید توانایی مقاومت مبارزان جنگی اهل عراق و یارای مقابلت شیعیان امام آفاق در لشکر کفر و نفاق نماند روی شرمساری به بیشهٔ بیابان گریز نهادند از هر طرف زلزله بر ارکان جمعیت ایشان افتاد ترسان و لرزان خجل و شرمسار و بهزیمت نهاده و دست امید واری از جان خود برداشتند بهر دره و کوهستان گریزان شدند لشکر مؤمنان شادی کنان و روی خندان از دوش دیدگان مشتاق محبت فرزندان اشرف پیغمبران بودند مظفر و منصور بر اسبان تند روان سوار گشته گروه کافران را دوان دوان بسر تلها و بالای کوهها و بطون دره ها رسانده و تیرهای جگر سوز خون ریز از چلهٔ کمان مؤمنان مانند قطرات باران بسر گریختگان شامیان میریخت چون آتش شرر بار جنگ رو بخاموشی گذاشت و گرد و غبار کارزار فرو نشست مشاهده نمودند که بزرگان و سرکردگان لشکر طغیان در روی خاک ذلت و خواری بخون خود آغشته شده اند مانند حصین بن نمیر کندی و شراحیل بن ذی الکلاع و ابن حوشب و غالب باهلی و ابی اشرس بن عبد الله والی خراسان که این ملاعین شیاطین انسیان و کشندگان فرزندان اشرف پیغمبران بودند پس بسیاری از سرداران لشکر اشرار در محل اقامت از روی جهالت چیده در قعر آتش دوزخ بر خود شان مسکن گرفتند و روی ربع مسکون از نجاسات وجود ناپاک ایشان از برکت شمشیر آبدار مؤمنان پاک و پاکیزه گشتند جناب ابرهیم بن مالک بتاج مرصع فضیلت این فتح عظیم سرفراز و سربلند گردید و خلعت زیبای این کرامت عظمی و منقبت کبری و شرافت علیا زیب و زیور قامت آن بزرگوار شد آن سرور فرخنده فال خجسته خصال با انتقام شمشیر آبدار از قاتلان امام ابرار داغ دل شیعیان اخیار را مرهم گذاشت و حرارت آتش جگرهای مؤمنان که از غصهٔ مصایب جان گداز مظلوم کربلا افروخته میشد بآب سرد کشتن آن ملاعین خاموش و سرد و خنک نمود و قضیهٔ این فتح فرح انگیز و نصرت شادی خیز چنان گونه در اقطار عالم منتشر گردید که پیوسته در صفحهٔ روزگار باقی و پایدار است هرگز بمرور ایام و انقضای لیل و نهار از خواطر ها فراموش نخواهد

شد

شد وحکایت دلاوری وشجاعت آن بزرگوار نامدار در لوح روزگار بوجهی منقش گردید که هرگز غبار محو وپوسیدگی
بر دامن خطّ آن ننشیند لئالی درخشنده وجواهر فرخندهٔ مبارزت ودلیری آن شیر بیشهٔ شجاعت را عبد الله ابن زبیر
اسدی در کمال حسن وخوبی بر رشتهٔ نظم منتظم نموده گردن بند خاطرها کرده است که پیوسته در روزگار گفته میشود و
ابیات عبد الله که در مدح ابرهیم انشاء کرده است اینست الله اعطاك المهابة والتقى واحلّ بيتك في العدد
الاكثر واقرّ عينك يوم وقعة خازر والخيل تعثر في القنا المتكسّر من ظالمين كفتهم ايامهم تركوا
لحاجلة وطير اعثر ما كان اجرام جرامهم دبّهم يوم الحساب على ارتكاب المنكر حاجله بمعنای شتریست که
خوش رفتار باشد واگر مراد اینجا شتر باشد چنانکه معنی حقیقی است ترکوا بصیغهٔ معلوم است ولام شبیه بلام
زایده است از جهت ضرورت شعر ومحتمل است که حاجله در اینجا بنحوی از مجاز در بعض حیوانات درندگان ومرغان
شکاری مستعمل شود بنابراین ترکوا بصیغهٔ مجهول است ومعنای بیت بنابراین تقدیر اینست کفایت میکند بر
ستمکاران روزگار ایشان که اجساد ایشان در دریا وخاك بجهت خوردن درندگان وکرکسان گذاشته شدند وبر
تقدیر اینکه حاجله در معنای حقیقی باشد باز میتوان گفت که ترکوا بصیغهٔ فعل ماضی مجهول است یعنی اجساد آن
ملاعین بجهت لگدکوب شتران گذاشته شد معنای بیت بتقدیر اینکه ترکوا معلوم باشد در ترجمه ظاهر میشود یعنی
خداوند عالمیان از فضل وکرم بیمنتهای خود این ترس عظیم که از تو در دلهای کافران داشت هیبت بی نهایت که در تو
بود بتو کرامت فرموده که دلهای کافران پیوسته از هیبت تو ترسان ولرزان بودند واز غایت عطای کامل خود
پرهیزکاری است تو قرار داده است ودودمان مالك وپدران ترا بجهت بزرگواری وشرافت تو در میان خاندان گروه
بسیار خاندان بزرگواری وشرافت وجلالت نموده است که نام ونشان خانوادهٔ بسیار از خاطرها فراموش شد اما
بجهت بزرگواری وشرافت تو خانوادهٔ تو در زبان مردم روزگار است که بعزت وشرافت یاد مینمایند و
چشم ترا در روز جنگ خازر روشن ونورانی نمود در حالتیکه پاهای اسبان در بالای شکستهای نیزها بشیبهای لغزید
که در سینهٔ پرکینهٔ ستمکاران شکسته بودند کفایت نمود بر ستمکاران روزگار ایشان که بعد از ستمکاری جسدها
زندگانی واستراحت ودلشادی در جهان دیدند ترك نمودند شتران نیکو رفتار ومرغان خوش الحان را رحل اقامت
را در آتش دوزخ گستردند چه بسیار جرات داشتند بارتکاب معاصی ومناهی خداوند عالمیان در روز حساب ایشان
در مقابل کردهای بد خودشان ومرتکب شدن ایشان بر منکرات جزای بد بدهد راویان اخبار روایت کرده اند
که چون لشکر شام شوم رو بهزیمت گذاشتند بدرهها وبیابانها وتلها پناه بردند وغبار جنگ فرو نشست
کوهها لشکر شام در میدان کارزار بجهت وسوسهٔ شیطان قدم ثبات برقرار داشته بودند وبر زخمکاری
نیزه وشمشیر دلیران لشکر عراق صبر وتحمل میکردند در آن هنگام جناب ابرهیم را دیدیم با شمشیر آبدار شر بار
عطف عنان بسوی آن کافران نمود بتیغ تیز بیدریغ خود آن فریفتگان شیطان را از زین اسبها بزمین هلاکت
وخواری میافکند اجساد آن ملاعین را لگدکوب درندگان شب وطعمهٔ آنها مینمود وآن سرزمین از خون آن
کافران مانند جامهٔ سرخ رنگ خود را رنگین میکرد از نهایت شجاعت وغایت مبارزت آن شیر بیشهٔ کارزار
آن بیابان بی پایان از ترس واهمه پر شده بود واجساد خبیثهٔ آن فاجران در آن سرزمین بروی یکدیگر ریخته
بودند وکرکسان بیشهها بجهت خوردن گوشت نجس مردار ابدان آن اشرار بروی یکدیگر میریختند وشهبازان هوا
از هر طرف بخوردن گوشت ایشان فرود آمدند وبخون اجساد ایشان مانند عقیق سرخ رنگین بودند و
بخاطر پر کردن شکمها از گوشت آن ملاعین جانوران صحراها از کرکسان ودرندگان وشیران وکفتاران هجوم
آور میشدند از جناب ابرهیم مرویست در آن هنگام که لشکر شام شکست خورده وگریخته بودند مردی سرخ رنگ
وسرخ جامه با جماعتی هجوم آور شده مردم را بقتال ترغیب وتحریص مینمود گویا استر سبز رنگ یا گویا استر سفید
رنگ مایل بسبزی سوار شده بود هیچکسی نزدیك آن مرد نمیرفت مگر اینکه او را بزمین میافکند وهیچ مبارز
دلاوری بجانب او متوجه نمیشد مگر اینکه او را دو پارچه مینمود چون بمن نزدیك شد شمشیری بدست آن مرد
زدم از بدنش جدا کردم از بالای استر خود غلطید بمیان نهر خازر افتاد نزدیك رفتم دو دست وپای
او را جدا نمودم بوی مشك از آن ملعون بمشامم رسید کسی آمد چکمهها واپیراهن آورد اصحاب
ابرهیم هنوز تحقیق نکرده گمان نمودند که همان ملعون شاید پسر زیاد حرامزاده باشد از جا خود

برخواسته با مکان آمدند چنانکه ابرهیم فرموده بود همان وصف نعش آن ملعون را پیدا کردند درست نظر نمودند دیدند
که پسر زیاد حرامزاده است که ابرهیم کشته است سرش را بریدند در تمام آن شب در دیگ جسد نجس آن کافر عنید آتش
افروختند آن مؤمنان پاك طینتان در آن بیابان خوش میمنت وشادی انگیز فرح خیز دور بدو حلقه زده نشسته
بودند آتش غضب دلهای خود را از کینهٔ آن حرامزاده افروخته بود با آتش جسد نجس آن کافر زنازادهٔ بدکردار آب سرد می
پاشیدند وبعد آتش بدن آن مردود دیدهٔ امید خود را روشن میکردند وبخاکستر آن بد اختر زنگ اندوه را از آئینهٔ
سینهای خود میزدودند وبروغن پلید جسد آن کافر عنید چراغ امل وآرزوی خود را از سر شب تا دم صبح میافروختند چون
صبح شد مهران بی ایمان مولای زیاد آقای کافر خود را شناخت ودانست که شیعیان در تمام شب شادی بجهت سوختن
آقایش نموده اند مترجم میگوید بروایت فاضل مجلسی ره مهران ملعون سوگند یاد نمود که دیگر چربی نخورد زیرا که
پسر زیاد را بسیار دوست میداشت ودر نزد آن لعین مقرب بود انتهی چون جناب ابرهیم پسر زیاد حرامزاده را کشته دید
فرمود حمد مر خداوند را سزاست که کشتن این ملعون را در دست من جاری فرمود در ماه صفر بدرك اسفل سقر واصل شد
گروهی از اصحاب حدیث روایت کرده اند که در روز عاشورا با آتش دوزخ در پیوست وعمر نحس آن حرامزاده در هنگام
کشته شدنش زیاده از سی سال وکمتر از چهل بود بعضی سی ونه سال گفته است چون آفتاب عالمتاب سر از افق مشرق
بیرون آورد وعالم را بنور خود روشن نمود لشکر سعادت اثر جناب ابرهیم غنایم واموال شامیان را جمع نمودند وغنیمت
بیشمار ومالهای بسیار بدست آوردند چه بسیار نیکو ودلپسند شعرها بر رشتهٔ نظم آورده است ابو السفاح زبیدی
در مدح ومنقبت جناب ابرهیم وهجو ومذمت پسر زیاد رجیم چنانکه گفته است اتاكم غلام من عرانين مذحج
جريء على الاعداء غير نكول اتاك عبيد الله في شرّ عصبة من الشام لما ارضوا بقليل فلما التقى الجمعان
في حومة الوغا وللموت فيهم ثم جرّ ذيول آمد بسوی شما جوانی از بزرگان مذحج که بسیار جری ودلیر بود بر کشتن
دشمنان وهرگز سست وترسان نبود عبید الله ابن زیاد عنید بقتال آن بزرگوار آمد با گروه بسیار از اهل شام اشرار
که چون آن ملاعین باندك چیزی از جیفهٔ دنیا راضی گشته دست از آخرت برداشته بودند چون آن دو لشکر در میدان
کارزار بیکدیگر ملاقات نمودند مرگ را در آن بیابان در سر ایشان کشیدن دامن جامه داشت یعنی دامن خود را بر
کمر زده بجان پلید شامیان افتاد فاصبحت قد ودّعت هندا واصبحت موطّئة ما وجدها بقليل
ای پسر زیاد در هنگام ارادهٔ کارزار لشکر هند زن خود را وداع کردی وآن ملعونه چون شب را صبح نمود ترا کشته
یافت حیران شده اند وهنالك وگویان گردیدند وهش یکشته شدن تو اندك نبود ولاحق بهند ان
تناق سبيّة لها من ابي اسحق شرّ حليل چه بسیار سزاوار بود اسیر هند یا چه بسیار کار عجیب شد اینکه
هند زن پسر زیاد به اسیری رفت بجا او از ابو اسحق مختار بزرگوار ستر بزرگ وراز دوستی داشت در معنای
این بیت اجمال دارد باید ملاحظه شود تولّى عبيد الله خوفا من الردى وخشية ماضي الشفرتين صقيل
جزى الله خيرا شرطة الله انّهم شفوا بعبيد الله كل غليل لشکر عبید الله ملعون از ترس خواری وذلت
وهلاکت واز ترس شمشیر تیز ونیزهٔ مرگ خیز درخشنده از مقابل دلیران شیعیان رو بهزیمت نهادند واعراض
کردند خداوند عالمیان به یاوران دین خود جزای خیر کرامت فرماید زیرا که بکشتن پسر زیاد ملعون حرارت
غصهها دل مؤمنان را آب سرد پاشیده تسلی دادند هند آن حرامزاده دختر اسماء ابن خارجه بود چون آن ملعون
بجهنم واصل نمود زنش هند را برادرش عتبة بن اسماء بکوفه آورد یزید بن مفرغ این ابیات را در هجو
پسر زیاد لعین گفته است انّ المنايا اذا حاولن طاغية هتكن عنه ستورا بعد ابواب انّ الذي عاش
غدّارا بذمّته ومات هزلا قتيل الله بالزّاب بدرستی مرگها چون قصد نمایند نابود نمودن
ستمکار طاغی را آن ملعون پردهها را بعد از پوشیدگی آن آنها را امید رند بدرستیکه کسیکه در دنیا بمکر وحیله
راه پیماید وعهد وپیمان خود را در امر دین بشکند واز روی لغو وخواری کشته شود کشته است از روی غضب خداوند
قهار در کنار … که عبارتست از پسر زیاد حرامزاده ما شقّ جيب ولا ناحتك ناحية ولا بكتك جياد
عند اسلاب یعنی ای ملعون بدکردار گریبان کسی بجهت کشته شدن تو چاك نشد از بسکه ستمکار
بودی وهیچ زنی بر تو نوحه نکرد واسبان نیکو ونجیب ودختران نیکو رویان در وقت مردن وغایب
شدن تو گریه نکردند چنانکه در عزای فرزند رسول خدا همهٔ اینها بظهور آمد هلا جزوع نزار

اذ لقیتهم کنت امرءً من نزار غیر مرتاب او حمیر کنت قبیلا من ذوی یمن ان المقاول یک فی ملک و
اخباب یعنی یا بنو دجاجه جهانزار یا طعن و سرزنش نما بر ایشان هنگامی که بر ایشان ملاقات کنی مرکب بودم
از نزار که هرگز شک در دین خود نداشتم یا بر قبیله حمیر که پیش از این از بزرگان یمن بود که بدرستی فرمان فرمای
و پادشاهی در شاهنشاهان حمیر و دوستان ما بود گویا ابن یزید بن مفرغ که قایل این ابیات است از قبیله نزار
و حمیر است که خویشان خود را طعن و مذمت می کند که چرا تابع پسر زیاد حرامزاده نانجیب شدند و حال آنکه سلطنت
و پادشاهی پیش از این در قبیله نزار و حمیر بود که از قبایل یمن بودند مختار بزرگوار چون از حال لشکر نصرت
اثر خود خبر نبود بسیار مضطرب بود از کوفه بسوی مداین رفت که از حال ابرهیم مطلع شود سایب ابن مالک را در
کوفه در محل خود خلیفه نمود در ساباط نزول اجلال فرمود و از آنجا کوچ کرده داخل مداین شد و بمسجد مداین
رفت بر منبر آمده حمد و ثنای الهی را بجا آورد و مردم را امر نمود بیاری و نصرت ابرهیم پسر مالک روند و جد و جهد
نمایند که خود شانرا بزودی بلشکر ابرهیم برسانند شعبی گوید من در نزد مختار بودم ناگاه پیک خجسته خصال
فرخنده فال در رسید بشارت کشته شدن پسر زیاد و یاران آن حرامزاده را بعرض همایون مختار رسانید چون
مختار این بشارت فرح انگیز را شنید نزدیک شد که از غایت شادی پرواز نماید بشادی و سرور بسوی کوفه بر
گشت ابو السایب بسند خود از عامر روایت کرده است که عامر میگفت شیعیان مرا بعداوت علی بن ابی طالب علیه
السلم متهم نموده بودند چنین می گفتند که من با آنجناب دشمنی میدارم چگونه این سخن را در حق من میگویند و
چگونه میباشد که من آنحضرت را دشمن بدارم و حال آنکه بخدا سوگند بعد از کشته شدن جناب امام حسین علیه السلم
در خواب دیدم که گروهی را که جامه سفید و سبز پوشیده بودند و در دست ایشان حربه ها داشت از آسمان نازل
میشدند و قاتلان آنحضرت را در هر جا پیدا میکردند میکشتند از این خواب چندان نگذشت مختار در کوفه خروج
نمود و قاتلان آنحضرت را کشت از عمر بن شبه مرویست که ابو احمد از عم خود نقل نمود که ابو عمر بزاز گفته است که من
در جنگ خازر در میان لشکر جناب ابرهیم بودم چون در کنار نهر خازر با لشکر پسر زیاد کارزار نمود و لشکر آن ملعون شکست
خوردند کشتگان آن ملاعین را از جهت بسیاری ایشان با چوبهای نی میشمردیم هفتاد هزار کس از آن ملاعین کشته شده بودند
و ابرهیم امر نمود که بدن نحس پسر زیاد ملعون را بر روی خود بدار کشیدند گویا در پیش چشم من است که خصیتین
آن حرامزاده مانند دو جعل بودند که یکی از حشرات زمین است بسیار نکته نجاسات را جمع میکند مترجم می گوید
کیفیت قتل پسر زیاد حرامزاده را ابو مخنف بطریق دیگر نوشته است خوش داشتم که بجهت شادی مومنان در اینجا
بکتاب ترجمه عمل الثار الحاق نمایم روایت ابو مخنف اینست که از لشکر پسر زیاد ملعون هشتاد هزار نفر کشته
شده بودند پسر زیاد ملعون را با گروهی از اهل شام زنده گرفته بودند دستهای آن ملعون را بحکم ابرهیم بستند
کسی را از معتمدان خود و اصحاب خواص خویش با دویست نفر دیگر بحراست آن کافر عنید گماشت از سر شب تا هنگام
صبح او را پاسبانی نمودند هر کسیکه آن ملعون را میدید لعنت میکرد و سیلی بر روی نحسش میزد و بر رویش آب دهن می افکند
شیعیان از روی شادی صدای یا آل ثارات الحسین بلند میکردند چون صبح صادق نمایان گردید ابرهیم امر نمود فرشهای
رنگین فرش نمودند و دیباجهای الوان روپوش کردند و خودش با کمال عزت و احترام با اصحاب کرام خود در بالای
آنها نشستند باحضار اسیران شام فرمان داد و آن ملاعین هزار نفر بودند و جامهای اصحاب ابرهیم از خون کافران رنگین
بود ابرهیم فرمود که آتش افروختند ابرهیم خنجر جگر سوز را از نیام انتقام کشید اول کسیکه در پیش آن بزرگوار
حاضر ساختند پسر زیاد حرامزاده بود با خنجر خود از گوشت ران آن ملعون قطعه قطعه برید و در آتش نیم پخته
نموده بر خورد آن لعین میدادند بناچار می خورد و هرگاه از خوردن امتناع میکرد با خنجر زخمی میکردند بلاعلاج
خورد چون مشاهده نمود دید که روح پلیدش اراده دارد که در قعر جهنم بیزید پلید ملحق شود خنجر خود را
به حنجر آن حرامزاده گذاشت از گوش تا بگوش دیگر برید لعنه الله علیه و سنان بن انس را نیز بدینمنوال کشتند شبث
ابن ربعی را آوردند فرمود آن ملعون راست بگو که در کربلا چه کار کرده عرض نمود شمشیر بر روی آنحضرت زدم ابرهیم
او را نیز مانند سنان بن انس بجهنم واصل نمود و بدن نحس ایشان را در آتش سوزانیدند ابجر بن کعب حرام
زاده را آوردند فرمود راست بگو چه کار در کربلا نمودی بناچار عرض کرد مقنعه جناب زینب را از سر آن
کشیدم و گوشواره او را بیرون آوردم بمن نفرین نمود که خدا دست و پای ترا قطع کند و ترا به آتش دنیا

پیش از آتش آخرت بسوزاند حکم نمود که دستهای آن ملعون را گشودند و از کتف بریدند و دو پای او را قطع کردند و
چشمان او را کندند بمیان آتش افکندند تا اینکه سوخته گردید و باقی اسیران را حاضر نمود هر کسیکه از ایشان در
کربلا حاضر شده بود کشتند هر کسیکه در آنجا نبوده بینی و دو گوش او را قطع میکردند و رها مینمودند انتهی بر
گشتیم بترجمه روایات کتاب عمل الثار از شعبی روایت کرده است بدرستیکه بعد از جنگ صفین هرگز این قدر
جماعت از اهل شام کشته نشده بود که در جنگ خازر کشته شدند و نیز شعبی روایت کرده است که روز عاشورا در سال
شصت و هفتم هجرت جنگ خازر واقع گردید ابرهیم سرهای نحس اعیان شام و لشکر بد انجام با سر نحس پسر زیاد ملعون
بخدمت مختار فرستاد و نام هر یکی بر رقعه نوشته بگوش بسته بودند و آن سرها را وقتی بخدمت مختار وارد نمودند
که غذا میل میکرد و خدا را در برابر ظفر و نصرت حمد و ثنا نمود چون از غذا خوردن فارغ شده از جا خود برخواست
بنعلی که پا خود بود بر روی نحس پسر زیاد مردود لگد زد و نعل را به پیش غلام خود افکند و فرمود آنرا بشور زیرا که
بر روی نحس کافر زدم و از ابی الطفیل مرویست عامر بن واثله کنانی گفته است سرهای آن کافران را در برابر مسجد
جامع نصب کردند و جامه سفید بر روی آنها افکنده بودند جامه را برکشودیم ناگاه دیدیم ماری در بالای سر پسر زیاد
حرامزاده میگردد و از آنجا سرها را بردند در رحبه نصب کردند عامر میگوید همان ماری را دیدم که از منافذ
سر پسر زیاد حرامزاده داخل میشد و بیرون میآمد و چند دفعه آن سر نحس را از دار میاویختند پس مختار سر نحس
آن حرامزاده را با سایر سرهای سرکردگان لشکر شام بمصاحبت عبد الرحمن بن ابی عمیر ثقفی و عبد الرحمن بن شداد
جشمی و انس بن مالک اشعری بعضی سایب بن مالک را گفته است بسوی مکه فرستاد با آن سرهای نحس سی هزار دینار برای
محمد بن حنفیه فرستاد و نامه از ایشان نوشت که مضمون نامه اش اینست بدرستیکه انصار و شیعیان شما را بجنگ دشمن شما
فرستادم پس بجهت رضا و خوشنودی خدا و طلب اجر و ثواب آخرت محزون و غضبناک بیرون رفتند پس ایشان را کشتند
حمد و ثنا سزاوار خداوندگاری است که خون شما را از دشمنان شما گرفت و ایشان را در هر راه وسیع و فج عمیق
هلاک نمود و در دریاها غرق فرمود بهلاکت ایشان اندوه دل مومنان را تسلی داد چون نامه مختار را با سرهای
نحس گروه اشرار بخدمت جناب محمد بن حنفیه آوردند چون سرهای دشمنان خود را در پیش روی خود دید شاد شد نمود شکر
بسجده شکر گذاشت و مختار را دعا نمود و فرمود خداوند عالم مختار را جزای خیر کرامت فرماید بتحقیق خون ما را از
دشمنان ما گرفت و حق او در گردن فرزندان عبد المطلب بن هاشم لازم شد و گفت خداوندا ابرهیم ابن اشتر را
حفظ نما و او را بر دشمنان غالب کن و او را به چیزی که تو او را خوش داری و خوشنود شوی موفق نما و او را در
آخرت و دنیا بیامرز پس سر نحس پسر زیاد را بنزد جناب علی بن الحسین علیهما السلم فرستاد آن سر را وقتی بخدمت آنحضرت
آوردند که غذا میل میفرمود و سر مبارک را بجهت شکر خدا بسجده گذاشت و فرمود حمد و ثنا سزاوار خداوندگاری است
که خون مرا از دشمن من گرفت و خدا مختار را جزای خیر کرامت فرماید مرا بنزد پسر زیاد هنگامی داخل نمودند که غذا
میخورد و سر پدر بزرگوارم را در پیش آن ملعون گذاشته بودند در آن وقت گفتم خداوندا مرا آنقدر از دنیا مبر تا اینکه
سر پسر زیاد را بمن بنمائی محمد بن حنفیه نامه را برای اهل خود و شیعیان که در مکه و مدینه بودند و برای اولاد مهاجران
و انصار قسمت نمود مرزبانی بسند خود از جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که هیچ زنی از زنان بنی هاشم بدید هاشم سرمه نکشیدند و خضاب نکردند و در خانه هیچ کسی از بنی هاشم تا پنجسال دود
آتش دیده نشد بیرون نیامد تا اینکه پسر زیاد کشته شد عبد الله ابن محمد بن ابی سعید بسند خود از فاطمه دختر
جناب امیر مومنان علیه السلم روایت کرده است که هیچ زنی از ما سر خود را شانه نکشید و میل سرمه بچشمان خود نه
گردانید و شانه بسر خود نزد تا اینکه مختار سر پسر زیاد را فرستاد مرویست که مختار بزرگوار هجده هزار کس
کشت که در ریختن خون جناب امام حسین علیه السلم شریک شده بودند در ایام ولایت خود بقتل آورد و ایام ولا
او هجده ماه شد و اول آن چهاردهم ماه ربیع الاول بود در سال شصت و شش هجرت و آخر ایام ولایت آن بزرگوار نیمه ماه
مبارک شد از سال شصت و هفت هجرت و سن شریف او شصت و هفت سال بود شیخ بن نما بعد از اتمام قضیه مختار
فرموده است جعفر بن نما مصنف هذا الثار میگوید یعنی خود شیخ بزرگوار شیخ بن نما بدانکه بسیاری
از علما هستند که توفیق ادراک حقایق معانی الفاظ اخبار برای ایشان حاصل نمیشود و از چاه خواب غفلت
بساحل بیداری و انتباه میسر نگردد ذکر اقوال ائمه اطهار را در مدح و منقبت مختار بزرگوار بنظر دقت

وذهن وقاد تامل وتفکر نمایند هر اینه برای ایشان معلوم ومشخص میشود که آنبزرکوار از سبقت کنندکان
وجهاکنندکانست که خداوند عالمیان جل جلاله مدح ایشانرا در قرآن مبین فرموده ودعاء جناب امام زین
العابدین علیه السلام در حق مختار دلیل واضح وبرهان لایح است براینکه مختار در نزد آنحضرت از پسندیدکان اخیار
بوده است واکر مذهب مختار غیر مذهب شیعیان ابرار ومخالف طریقهٔ مومنان اخیار میشد ومیدانست که او
مخالف آنحضرت است هر اینه آن امام انام ووالد ائمهٔ کرام برای او دعاء خیر نمینمود که هرکز مستجاب نمیشد اکر مذهبش بد
بود وسخنی نفرمود که خوشکوار نشود واکر مذهب مختار باطل وفاسد بود دعاء امام در حق او بی فایده میشود
وامام علیه السلام منزه ومبراست از اینکه کار او عبث شود ودعاء بی فایده نماید بتحقیق مخالفان ائمهٔ انام را در مدح منقبت
مختار در تضاعیف این کتاب مستطاب عمل الثار ذکر نمودم ونهی نمودن آن بزرکوار را از ذم وشتم مختار مذکور
آنها کفایت در بزرکواری مختار بصاحبان ابصار وارباب بصیرت میکنند ودشمنان مختار این مذمتها ومعایبرا
در حق مختار ذکر نموده اند واز خودشان جعل کرده اند تا اینکه آن بزرکوار را از نظر شیعیان بیندازند چنانکه
دشمنان جناب امیرمومنان علیه السلام معایب وقبایح بسیار بر آنحضرت بستند واز خودشان تراشیدند وبسبب آن اخبار
دروغ وافترا کروه بسیاری از دشمنانش هلاک شده اند واز بی بصیرتی ونادانی چنین خیال نمودند که آن معایب بحقیقت
در آنحضرت بوده است وندانستند که دشمنانش افترا بسته اند از نادانی بحقیقت آنها اعتقاد نمودند دست از
محبت واجبهٔ امیرمومنان برداشتند ودامن عداوت نسبت بر آنحضرت برکمر زدند واز طاعة لازمهٔ آنحضرت عدول
بمخالفت کردند اما کسیکه در حقیقت توفیق بولایت آنحضرت یافته است این باطلها ودروغها تغییر نمیدهد
وصدمه بر اعتقاد وی نزند بلکه انوار فضایل مکنونه واشراقات مناقب مخفیه در پیش دوستان آنحضرت منکشف
وظاهر ونمایان شده است واسرار علوم ربانیه که در سینهٔ مبارک آنحضرت بودند بر ارباب بصیرت ظاهر وهویدا است پس
دشمنان در حق مختار بزرکوار رفتاری کردند که در حق پدر ائمهٔ اخیار کرده اند شیخ ابن نما ره بعد از بیان اینمطلب
وتحقیق اینمقصد بطریق کذشته فرموده است وقد وفیت بما وعدت من الاختصار واتیت بالمعلقة التی
تضمنت حدیث الثار من غیر حشو ولا اطالة ولا سأم ولا ملالة واقسمت علی قارئه ومستمعه وعلی کل ناظر
فیه ان لا یخلینی من اهداء الدعوات الیّ والاکثار من الترحم علیّ واسئل الله ان یجعلنی ممن خلصت سریرته من
وساوس الاوهام وصفت طویته من کدر الاثام وان یباعد بینی من الحسد المحبط للاعمال المؤدی الی اقبح المآل
وان یحسن لی الخلافة علی الاهل والآل ویذهب الغل من القلوب یوم لقائه علام الغیوب فانه اسمع سمیع واکرم
مجیب والحمد لله رب العالمین وصلواته علی سید المرسلین وآله الطاهرین مترجم میکوید تمام شد کتاب ذوب النضار
فی عمل الثار که از مصنفات صاحب کتاب مثیر الاحزان شیخ بزرکوار شیخ ابن نما ره است که مصنف مقتل بحار الانوار
فاضل کامل عامل بارع مجلسی اعلی الله درجته فی اعلی علیین بعین عبارات کتاب مذکور در باب بیست وپنجم ایراد نموده است
مترجم حقیر در همه عبارات بمقتضای دلالت ترکیبیه بترجمهٔ آنها پرداختم وتغییر در سیاق کلامش نداده ام چنانکه قاعدهٔ مترجم
در اصل ترجمه در همه باب چنین است حتی اینکه در شیرینی وفصاحت وبلاغت ترجمه تابع عبارت کتاب شدم اکر
عبارات کتاب فصیح وبلیغ باشد عبارات ترجمه نیز چنین کوینده است کسی کمان ننماید که در احوال باب مختار عبارات
ترجمه بقافیه سازی وعبارت پردازی زیاد شده زیرا که اکر اصل عبارت کتاب مستطاب ذوب النضار را کسی ملاحظه
نماید میداند که عبارت ترجمه در جنب وی مشتی است از خروار ویکی است از هزار والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا
علی ما وفقنی لاتمام هذا الباب علی وجه شفیت بعبارة الترجمه قلوب المؤمنین الاخیار وجرحت بقلم التحقیق
صدور الفاجرین الاشرار وصارت عبارات الترجمه کالدرر المنثورة واللئالی المنظومة فی جید الحسان وصدور
الحور العین الحصان انتهی **باب بیست وششم** از ابواب مقتل البحار در بیان جور وستم خلفاء بنی
امیه وبنی عباس بر قبر شریف آن امام ناس ودر بیان ظهور معجزات باهرات وخوارق عادات ظاهرات در نزد
قبر شریف وضریح مقدس آن پسندیدهٔ کاینات وتربت مبارکهٔ آن فخر موجودات است شیخ بزرکوار شیخ
الطایفه ورئیس الفرقة المحقه شیخ طوسی علیه الرحمة بسند خود از یحیی بن عبد الحمید حمانی روایت
میکند که در ایام حکومت وولایت موسی بن عیسی هاشمی لعین در کوفه روزی از منزل خود بیرون آمدم
در اثنای راه ابو بکر عیاش بمن دوچار شد [illegible] مرا دید فرمود ای یحیی

بیا بنزد این مرد برویم من ندانستم مقصود او از آن مرد کیست چون بزرکواری وجلالت شان ابو بکر چشم مرا پر
کرده بود واو را بسیار بزرک وجلیل میدانستم واجلال واکرام زیاد برای آن بزرکوار داشتم نپرسیدم که مراد
او کدام کس است که میخواهد مرا بنزد او ببرد پس در رکاب همایونش پیاده روانه شدم تا اینکه بنزد خانهٔ رسیدیم
بخانهٔ عبد الله بن خازم معروف بود آنبزرکوار بجانب من ملتفت ومتوجه کردید فرمود ای فرزند خدا ترا
باینجا نکشیدم وزحمت ندادم مکر بجهة اینکه بشنوی سخنی را که بر این طاغی خواهم کفت کفتم آن طاغی وستمکار
کیست فرمود این فاجر کافر موسی بن عیسی پس سخنی نکفتم وچیزی نپرسیدم در خدمتش روانه شدم تا اینکه بخانهٔ
موسی بن عیسی رسیدیم چون نظر حاجب به ابو بکر عیاش افتاد وآن بزرکوار را شناخت از داخل شدن مانع
نشد قاعدهٔ مردم چنان بود که از اسب ومرکوب خود در ساحت بیرون در خانهٔ موسی فرود میآمدند وپیاده داخل
خانه میشدند وآنبزرکوار در آنجا بقاعدهٔ مردم فرود نیامد در آنروز بدن آنبزرکوار پیراهنی وازاری داشت وتکمه های
آن اکشوده بود سوار الاغ داخل صحن خانه شد مرا صدا زد ای فرزند خدا بیا حاجب مرا نکذاشت ومانع کردید
ابو بکر براو بانک زد وکفت ای فاعل چرا مانع رفیق من میشوی دست از او بردار همراه ورفیق من است مترجم میکوید
کویا مرادش از فاعل ناکار باشد یا ستمکار یا مطلق مرتکب معاصی است والله یعلم انتهی پس حاجب دست از من برداشت
بخدمت آنبزرکوار رسیده روانه شدیم سوار الاغ داخل ایوان کردید پس نظر موسی بر ما افتاد در صدر ایوان بر بالای
کرسی نشسته بود واز دو جانب سریر او مردمان بسیار مکمل ومسلح ایستاده بودند پیوسته عادت ایشان بدین قرار بود
چون نظر موسی بر ابو بکر افتاد او را اکرام نمود ومرحبا کفت ونزدیک خود خواند در بالای کرسی در نزد خود نشانید
هنکامی که بایوان رسیدیم مرا نکذاشتند که پیش بروم چون ابو بکر در بالای کرسی آرام کرفت بجانب من متوجه کردید دید
که من از دور ایستاده ام مرا صدا زد فرمود وای بر تو پیش بیا پس بسوی او روانه شدم در پای خود نعلین داشتم ودر بر
من پیراهن وازار داشت مرا رخصت داد در پیش روی خود نشانید موسی بجانب ابو بکر ملتفت شد وپرسید اینمرد را
آورده که در بارهٔ او خواهشی زما بکنی ودر حاجتش تکلم نمائی فرمود نه ولکن او را آورده ام که بر تو کواه بکیرم موسی
پرسید در چه چیز بر من کواه میکیری فرمود بدستی ترا دیدم که در خصوص این قبر بعض کارها میکنی پرسید کدام قبر ابو بکر
فرمود قبر شریف حسین بن علی فرزند فاطمه دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وعلیهم وموسی در آن ایام از
جفت کاران وزراعت کنندکان خود واز زارعان حایر حسینیه کسانی بسیار مامور نموده بود که قبر شریف جناب امام
حسین علیه السلام را شخم کاری نمایند ودر جای قبر زراعت نمایند وتخم بکارند چون موسی ملعون این سخن را از ابو بکر شنید
آتش غضب در کانون سینهٔ پر کینه اش شعله ور شده از نهایت غیظ وغضب رکهای کاو لیش پر از باد نخوت وغرور کشته
نزدیک شد پاره پاره شود بر ابو بکر کفت ترا با این کارها چه کار است ابو بکر فرمود آرام بکیر تا سخن مرا بشنوی بدرستیکه من در خواب
دیدم که بسوی خویشان خود که در سر زمین غاضریه مسکن دارند میروم چون بقنطره وپل کوفه رسیدم ده نفر
خنزیر بر من حمله کرده هجوم آوردند وقصد مرا کردند پس خدا مرا بمردی از قبیلهٔ بنی اسد که پیشتر او را میشناختم
یاری نمود وآنمرد مرا از دست آن خنازیر نجات داد وشر آنها را از من دفع کرد پس روانه شدم چون بقریهٔ شاهی رسیدم
راه را کم کردم ناکاه در آنجا پیر زنی را دیدم از من پرسید کجا خواهی بروی ایشیخ کفتم میخواهم بغاضریه بروم برای من
کفت این بیابان که در پیش روی تست چون از او طی کنی بآخرش برسی راه برای تو واضح شود وجاده را پیدا میکنی بکفتهٔ آن
پیره زن عمل نمودم رفتم چون بآخر بیابان رسیدم راه را پیدا کردم ومتوجه شدم تا بسر زمین نینوا رسیدم ناکاه پیر مردی
پوستین وسال دیدم که در آنجا نشسته است پرسیدم یا شیخ از اهل کدام سر زمین هستی کفت از اهل این ده هستم پرسیدم
چند سال عمر داری کفت شمارهٔ عمر خود را حفظ نکرده ام ودر خاطر ندارم که چند سال از عمر من کذشته است لکن بسیار
دور بخاطرم میاید که حسین بن علی واهل بیت واصحاب آنحضرت را دیدم که از این آب که می بینی ممنوع شده بودند وحال
آنکه حیوانات صحرا ووحشیان بیابان آنها را منع نمیکردند وشکم خود را از این آب مباح پر میکردند آنحضرت با اهل بیت
واصحابش لب تشنه وعطشان ماندند تا اینکه کشته شدند این سخن در نظر من بسیار عجیب وغریب آمد [illegible]
تعجب کردم کفتم خوشا بحال تو مکر تو آنحضرت را دیدی شیخ کفت بلی قسم بوجودیکه آسمانها را بی ستون بلند
نموده است این را دیدم وآن ظلم وستم را در بارهٔ آنحضرت بچشم خود دیدم وترا واصحاب ترا می بینم که اعانت و
یاری میکنند بر امر خیری که دیده ایم که عبارتست از آن ستمی که دلهای مسلمانان را مجروح ومقروح میسازد وجکر
ایشانرا

بنیان از کجا بیمناید اگر در دنیا مسلمان باشد گفتم وای بر تو اینچه میگوئی چه چیز است گفت آنکار نمیکنید چیزی را که
انشاء و سلطان شما بر او جاری میکند و بی ادبیها آشکار میباند پرسیدم چه چیز جاری میشود نسبت بان فرمود
آیا رفت که قبر فرزند پیغمبر خدا را شخم نمایند و زمین آن کشت کاری و زراعت کنند پرسیدم آنقبر شریف کجاست
فرمود همین جاست که تو در زمینش ایستاده اما قبر پس اثر آن محو شده است مکان وی معلوم نمیشود ابوبکر
گفت من هرگز آنقبر شریف را تا آن وقت ندیده بودم و هرگز در عمر خود بزیارت آن نرفته بودم گفتم کیست پیدا
میشود که آنقبر را برای من نشان بدهد و مرا بروی دلالت نماید آنمرد پیر گفت من دلالت میکنم از جا خود برخواست
بمصاحبت من روانه گردید تا اینکه نزدیک حایر رسید که آنجا را دری داشت و دربانی در در ایستاده بود
و گروه بسیاری در دور در ایستاده بودند من از دربان رخصت طلبیدم و گفتم میخواهم بحایر فرزند جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله داخل شوم و قبر آنحضرت را زیارت نمایم دربان جواب داد حال نمیتوانی بزیارت آنقبر شریف
مشرف شوی و رسیدن تو بر آن در اینحال ممکن نمیشود پرسیدم چرا ممکن نمیشود فرمود این ساعت وقت زیارت جناب
ابرهیم خلیل الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بمصاحبت آن دو بزرگوار جبرئیل و میکائیل با گروهی
بسیار از ملایک آسمان هستند که قبر آنحضرت را زیارت میکنند ابوبکر بن عیاش گفت پس از خواب ترسان لرزان
و اندوهناک بیدار شدم چند مدت و روزگار براین گذشت و نزدیک شد که آنخواب از خاطر برود در بعض ایام
ناچار شدم که بغاضریه بیرون روم زیرا که در کوفه مردی از اهل غاضریه طلب قرض داشتم ناچار شدم که پی آن قرض
بروم و از کوفه بیرون رفتم حکایت خواب خود از خاطرم رفته بود و از آن خواب بالکلیه غفلت بر من رخ داده بود پس
از کوفه بیرون رفتم و حدیث خواب را یاد آوری نکردم تا اینکه بقنطره کوفه رسیدم ناگاه ده نفر از دزدان بمن دوچار
شدند همینکه ایشانرا دیدم حکایت خواب خود را یاد نمودم و از بسیاری ترس خود لرزه بر اندامم افتاد و از ایشان
بسیار ترسیدم مرا صدا زدند که هرچه داری بر زمین بگذار و جان خود را از ضرر ما نجات ده اندکی نفقه راه با خود
برداشته بودم گفتم وای بر شما منم ابوبکر عیاش از کوفه بجهت قرض خود بیرون آمدم شما را بخاطر خدا سوگند میدهم
که مرا از طلب دین خود منع نکنید و سر راه مرا نگیرید و از تصرفات نفقه راه مرا باز ندارید زیرا که مهمانی را
بسیار دوست دارم پیوسته مهمان بمنزل من وارد میشود چون من اینهارا گفتم یکی از دزدان ندا کرد بپروردگار کعبه قسم
مولا منست متعرض او نشوید به یکی از یاران خود امر نمود که بمصاحبت این شیخ روانه باش تا اینکه او را براه ایمنی برسانی
ابوبکر فرمود پیوسته آنچه در خواب خود دیده بودم یاد آوری میکردم و از تاویل خواب و از دزدان تعجب مینمودم تا اینکه
بسر زمین نینوا رسیدم قسم بذات واجب الوجود خداوندگار عالم که جز او خداوندگار عالم نیست همان شیخ را که در
نینوا دیدم با نصورت و هیئت و ترکیب دیدم که در خواب خود دیده بودم چون آنشیخ را دیدم آن سخنان که در خواب
میان من و آنشیخ گذشته بود بخاطر آوردم در دل خود از روی تعجب گفتم لا اله الا الله نیست خواب من مگر مانند وحی
والهام پس هر چیزیکه در خواب از آنمرد پیر پرسیده بودم در ظاهر نیز پرسیدم و مرا بانطور جواب داد که در خواب
جواب داده بود پس با من بسوی موضع قبر شریف روانه شد دیدم آنقبر را شخم کرده اند و هیچ چیز از خواب خودم از من فوت
نشد همه بمقام ظهور و تحقیق رسید بجز حکایت حایر و دربان و رخصت طلبیدن چون خواب و حکایت خود را بر موسی ملعون
نقل نمودم فرمود ابر از خدا بترس بتحقیق بر نفس خود سوگند یاد نموده ام که هرگز شایع کردن اینحدیث را ترک نکنم
و از زیارت قبر شریف دست بر ندارم پیوسته بزیارتش بروم و اکرام و احترام آنقبر شریف را بقدر امکان ترک ننمایم
زیرا که مکانی که مانند حضرت ابرهیم و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل شب با سحر رسانند
بر همه کس سزاوار است که بر آنجا بروند و زیارت نمایند بدرستیکه ابو حصین از جناب رسول خدا صلی الله و آله برای
من روایت نمود که آنحضرت فرمود هر که مرا در خواب به بیند مرا دیده است زیرا که شیطان را یارای این نیست
که خود را بر من شبیه نماید موسی گفت من تا حال از جواب کلام تو ساکت شدم تا اینکه همه سخنان احمقانه خود را
باخر رسانیدی و همه آنها از تو آشکار شوند بخدا سوگند اگر بعد از این مجلس بمن برسد که تو این حکایت را بکسی
نقل کرده مرا بینه گردن ترا بزنم و گردن اینمرد را میزنم که بر من گواه میگیری ابوبکر فرمود آنوقت
خداوند عالمیان شر ترا از من و از او دفع میکند بدرستیکه بجز رضای خدا در نقل این خبر اراده دیگر ندارم
موسی ملعون گفت یا ماص تراچه قدر و منزلت و جرات و جسارت دارد که جواب مرا رد کنی و دشنام

بسیار ابوبکر گفت آنبزرگوار جواب داد که ساکت باش خدا ترا خوار و ذلیل نماید و زبان ترا قطع کند آتش غضب در
سینه آنملعون شعله کشید جناب ابوبکر را در بالای تخت خود زجر نمود بعد از آن بچاکران ملاعین خود امر کرد
که اینمرد را بگیرید پس آن ملاعین از هر طرف هجوم آور شده از بالای سریر کشیدند و مرا نیز گرفتند بخدا سوگند از روی
خود کشیدن و زدن ما آنقدر بعمل آوردند من گمان نکردم که بعد از آن در دنیا زندگانی را از یاد بکنیم و مرگ معجل خود را
ظن نمودم و بدترین چیزیکه بر من میگذشت آن بود که سر مرا از روی سنگ سخت و درشت میکشیدند بعض ملازمان آنملعون
آمد موی ریش مرا میکند موسی پیوسته ملازمان خود را بانگ میزد که بکشید این دو فرزند زانیه را و هرگز کنایه در این خبر
نمیکرد و ابوبکر میفرمود ساکت باش خدا زبان ترا قطع نماید و انتقام مرا از تو بکشد و میگفت خداوندا رضای ترا در این
کار اراده نمودیم و بخاطر فرزند پیغمبر تو غضبناک شدیم و تعصب کردیم و بر تو توکل داریم پس آن ملاعین ما را کشان
کشان بزندان بردند در زندان چندان ننشسته بودیم مگر اندکی پس ابوبکر بجانب من ملتفت شد دید که
جامه مرا پاره پاره نموده اند و خون پیوسته از زخمهای بدنم جاری میشود فرمود یا حمانی حق خدا را ادا نمودیم
در این روز اجر بسیار و ثواب بیشمار برای خود کسب کردیم هرگز این زحمت در نزد خدا و رسول او ضایع نخواهد
شد در زندان آنقدر ماندیم که موسی ملعون طعام خورد و خواب نمود و چون از خواب غفلت بیدار گردید پیک
آنملعون بطلب ما بزندان آمد و ما را بیرون آورد که بنزد موسی آورد در بیرون هر چه الاغ ابوبکر را تفحص نمودیم
پیدا نکردیم پس بنزد موسی رفتیم دیدیم که در سرداب نشسته است که در بزرگی و وسعت بخانه ها شباهت داشت
تا رسیدن بنزد آنملعون تعب بسیار و مشقت بیشمار کشیدیم عادت ابوبکر چنین بود که چون در راه رفتن بتعب میافتاد
اندکی مینشست پس بقرار عادت خود نشست و گفت پروردگارا این زحمتها در راه رضای تست آنها را در زاویه نسیان
مگذار چون بنزد موسی وارد شدیم دیدیم که بالای کرسی نشسته است چون بر ما نظرش افتاد گفت خدا خیر و برکت
و وسعت بر جاهل احمق ندهد که متعرض بعض چیزهای مکروه میشود و بر ابوبکر گفت ایحرامزاده تراچکار است
که میان گروه بنی هاشم که خویشان ماست داخل میشوی در کار ایشان دخل و تصرف نمائی ابوبکر فرمود سخن ترا
شنیدم خدا بر تو کفایت میکند آنملعون گفت بیرون برو خدا روی ترا قبیح سازد بخدا سوگند اگر بمن این خبر رسد
که تو این روایت را شایع کرده و یا کسی از تو نقل نماید گردنت را میزنم بعد از آن بجانب من متوجه شد و گفت
یا کلب و دشنام بسیار بمن داد و گفت بر جان خود بترس از اینکه این خبر را در جایی ذکر نمائی شیطان این را بنظر این شیخ
احمق آورده است و بخیال افکنده است که ابلیس در خواب او را بازی داده است بیرون برو لعنت و غضب خدا
بشما باد پس بیرون آمدیم هنگامیکه از نجات خود مایوس بودیم چون بمنزل ابوبکر رسیدیم آن بزرگوار پیاده
راه میرفت و الاغش گم شده بود چون خواست که داخل خانه شود روی خود را بجانب من گردانید فرمود این
حدیث را حفظ نما و از خاطر فراموش مکن بر سفلها و نانجیبان نقل مکن و لکن بصاحبان عقل و دین نقل نما
در همان کتاب بسند خود از ابرهیم الدیزج روایت کرده است که متوکل مرا بکربلا فرستاد که قبر حسین را
تغییر دهم و پایمال سازم بمصاحبت من نامه برای جعفر بن محمد بن عمار قاضی نوشت مضمونش این بود که ترا اعلام
کنم که ابرهیم دیزج را روانه کربلا نمودم که قبر حسین را نبش کند چون نامه مرا بخوانی از حقیقت کار ابرهیم
دیزج مطلع باش ببین بآنچه که مامور کرده ام عمل میکند یا نمیکند دیزج میگوید چون جعفر بن محمد بن عمار
نامه را خواند از مضمون آن مرا مطلع ساخت پس هر چه جعفر بن محمد مرا مامور نمود درباره قبر حسین بعمل آوردم و بنزد
جعفر بن محمد برگشتم از من پرسید چه کردی گفتم هر چیزیکه مرا مامور نموده بودی بعمل آوردم چیزی ندیدم و نیافتم
جعفر گفت مگر گود و عمیق نکندی گفتم بسیار گود کندم چیزی در میان قبر ندیدم پس جعفر نامه بمتوکل نوشت که
ابرهیم دیزج را بکربلا فرستادم قبر را نبش نمود و چیزی در قبر نیافت و امر کردم که آب بر آن ببندد و شخم کرد و اثری از قبر
نگذاشت ابو علی عماری میگوید بنزد دیزج رفتم و حقیقت امر را از ابراهیم دیزج پرسیدم گفت پس با خواص غلامان بسوی
آنقبر رفتم و از آنها امر نمودم که کندند حصیر و بوریای تازه در میان قبر یافتم که در بالای آن بدن حسین بن علی موجود
بود که گویا تازه بقبر گذاشته بودند بوی مشک از بدنش ساطع شد همان ساعت بوریا و بدن حسین را
بحال خود گذاشتم دست نزدم و امر کردم که باز قبر را انباشته سازند و خاک بروی آن بریزند و امر
کردم که با گاو شخم کاشته نمایند و تخم بکارند و زراعت کنند چون گاوها را بسوی قبر میراندیم هرگز

قدم بجانب قبر بر نمیداشتند و هرچه که میزدیم از جای خود حرکت نمیکردند همین که نزدیک قبر میرسیدند بعقب
خود بر میگشتند چون این کرامات را از آن قبر مشاهده نمودم دست بر داشتم از آن برداشتم و غلامان خود را بسوگندها
مغلظه سوگند دادم که این سر را آشکار نسازند و گفتم اگر یکی از شما این را بکسی بگوید هر آینه او را خواهم کشت و نیز
در کتاب مذکور بسند خود از ابی عبدالله باقطانی روایت کرده است که عبیدالله بن یحیی بن خاقان مرا بهرون
معری منظم نمود که سرکرده بود از سرکردگان سلطان که برای هرون در عمل خود نویسنده شوم تمام بدن هرون
بسیار سفید بود حتی رو دست و پایش بجز رویش که بسیار سیاه مانند قیر بود با وجود این چرک متعفن بدبوی
از آن بیرون میآمد چون من مدتی برای او نویسنده شدم و در نزد او مقرب شدم و تقرب رسانیدم روزی از
سبب سیاهی روی او پرسیدم از خبر دادن ابا و امتناع نمود مدتی بر این گذشت با مرضی که بجهت آن فوت شد مبتلا
گردید و در بالای سر او نشستم باز از سبب سیاه بودن رویش پرسیدم دیدم خوش دارد که این سر را پنهان نمایم و بکسی نقل
ننمایم من او را مطمئن نمودم که هرگز بکسی نقل نمیکنم و پیوسته از او پنهان دارم گفت متوکل مرا بمصاحبت ابراهیم
دیزج بر نبش قبر حسین مأمور نمود که بکربلا برویم و قبر او را نبش کنیم و آب بر آن ببندیم و جای آن را نابود نمائیم چون
عازم بیرون رفتن شدم شبی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بر من فرمود بمصاحبت دیزج
بیرون مرو و آنچه که در خصوص قبر حسین مأمور شده اید بعمل نیاورید چون روز شد آمدند مرا ترغیب و تحریص
نمودند که با ایشان بسوی کربلا بروم شقاوت بمن زور آورد با ایشان بکربلا رفتم آنچه که متوکل ما را امر نموده
بود در خصوص قبر حسین بجا آوردیم چون شب شد خوابیدم جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم
بمن فرمود من ترا امر نکردم که بکربلا نرو و با ایشان همراه مباش و کردهای ایشان را یاری نکن و مرتکب آنها نشو
تو امر مرا اطاعت نکردی و سخن مرا قبول ننمودی تا اینکه مانند ایشان ستمها کردی پس سیلی بر روی من زد و تف کرد
روی من سیاه شد و بدن من بحالت اولی ماند تغییر نیافت و ایضا در کتاب مذکور بسند خود از فضل بن محمد
بن عبدالحمید روایت کرده است که من بعیادت ابراهیم دیزج رفتم در همان ناخوشی او که در آن مرض از دنیا رحلت نمود
با ابراهیم همسایه بودم چون در نزد او نشستم او را در بدترین حالتی یافتم و مانند مدهوش و بیحس بود هیچ حال
نداشت و طبیبی در نزد او نشسته بود میان من و ابراهیم دوستی و رفاقت بسیار داشت از من خاطر جمع بود و بدین
خوشحال میگشت و اعتماد بسیار بمن داشت چون از حالتش پرسیدم جوابی نگفت و اظهار پنهان کردن حال خود کرد و
اشاره بسوی طبیب نمود باینکه این مرد نشسته است من خوش ندارم که حال خود را در نزد او آشکار نمایم طبیب اشاره
او را فهمید و دواهای مزاجش فایده مند نیافت از جای خود برخاست بیرون رفت فضل میگوید چون دیزج
خانه را از بیگانه خالی یافت باز از حالش سؤال کردم گفت ترا بخدا سوگند میدهم و ترا خبر میدهم که بسوی خدا باز گشت
و توبه میکنم بدرستی که متوکل مرا مأمور نمود که بزمین نینوا بروم و قبر حسین را خراب و پایمال سازم و اثر او را محو کنم
و در موضع قبر کشت کاری نمایم پس من بامر متوکل به نینوا رفتم و در هنگام شب بناحیه مقدسه نینوا وارد
شدم و همراه ما فعلهٔ بسیار و عمله و کارکنان با بیلها و کلنگ بسیار داشتند و غلامان خود را امر نمودم که
عمله را بر دارند بخراب نمودن قبر و کشت کاری زمین مشغول باشند و چون از تعب سفر بسیار خسته بودم خواب
بر من مستولی گردید خود را بر زمین افکندم خواب مرا ربود ناگاه دیدم صدای غوغا و غلغله برخاست و اصوات
عالیه بلند شدند و غلامان مرا بیدار کردند لرزان و ترسان از جا برخواستم از غلامان خود پرسیدم شما را چه شده
است غوغا و غلغله از میان شما برخواست گفتند امر عجیب رخ داده است گفتم کدام است گفتند در موضع قبر
گروه بسیاری از میان ما و میان قبر حایل شده اند و تیرها بجانب ما میاندازند پس همراه ایشان روانه شدم دیدم قضیه
چنانست که ایشان گفته بودند و این قضیه در اول شب از شبهای ایام بیض بود ماه درخشنده روشنی خود را
از اول شب تا هنگام صبح بروی زمین میافکند گفتم شما نیز ایشان را بزنید چون تیرها را بجمله کمان گذاشتند
بجانب ایشان انداختند تیرها بر میگشت و بر زمین میافتاد و بصاحب تیر میرسید که آن را افکنده بود و تیر هر
یکی از غلامان من که بر آن گروه میانداختند بر میگشت بر خود تیر انداز میچسبید و او را میکشت از این
قضیه بسیار ترسیدم و وحشت و دهشت نمودم و مضطرب گشتم و بدنم مانند شاخ بید میلرزید
و تب بر بدنم عارض شد همان وقت از نزد قبر کوچ نمودم و نفس خود را بر این واداشتم که متوکل مرا بجهة

انکه گفتهای او در حق قبر بجا نیاوردم بکشد ابو برزه میگوید من بدیزج گفتم از آنچه میگوئی از کشتن متوکل
خدا ترا کفایت کرد و شر او را از تو دفع نمود بتحقیق متوکل را دیشب باعانت منتصر کشته اند دیزج گفت من نیز این را
شنیده ام لکن بجسم من ناخوشی چنان مستولی گشته که دیگر بر زندگانی خود امید ندارم ابو برزه میگوید این سخنان
میان من و دیزج در اول روز بود و دیزج آن روز را بشام نرسانید تا اینکه وفات نمود ابن حیش از ابو المفضل
روایت کرده است که منتصر از پدر ملعونش متوکل شنید که جناب فاطمه زهرا علیها السلام را دشنام میدهد پس یکی
از علما رفت از او این قضیه را پرسید که پدرم متوکل جناب فاطمه را ناسزا گفت در حق او چه باید کرد گفت کشتن
او واجب است لکن هر کس پدرش را بکشد عمرش کوتاه میشود و طول نیابد گفت هنگامی که بکشتن پدرم خدا را اطاعت
نمایم باک ندارم از اینکه عمر من طول نیابد و بزودی از دنیا بروم پس پدر ملعون خود را کشت هفت ماه بعد از کشتن پدر
متوکل زنده بود و از دنیا رحلت کرد مترجم میگوید مصنف ره در کتاب جلاء العیون خود فرموده است میتواند
بود که کوتاهی عمر منتصر بسبب سعادت او بشود که چون اقدام بچنین کار خیر نمود خدا نخواست که بیش از این مدت دامن
او بغصب خلافت اهل بیت آلوده شود انتهی و نیز در کتاب مذکور بسند خود از قاسم بن احمد بن معمر کوفی که بسیار
عالم بتواریخ و حکایت گذشتگان و اخبار پیشینیان بود نقل کرده است که بما قاسم دانا بتواریخ گفته است بر متوکل
ملعون جعفر بن معتصم خبر رسید که اهل بادیه از هر طرف بسر زمین نینوا جمع میشوند بجهة زیارت قبر جناب امام حسین
علیه السلام پیوسته در نزد قبر شریفش خلق بسیار و گروه بیشمار میباشند و مشغول زیارت میشوند آتش کینه و حقد
در کانون سینه پر کینه آن کافر جحود افروخته گردید پس یکی از سرکردگان لشکر شقاوت اثر را طلبید با لشکر بسیار و
سواران بیشمار بسر زمین نینوا فرستاد که قبر شریف آنحضرت را نبش و خراب کنند و مردم را از زیارتش منع سازند و نگذارند
که دیگر در آنجا جمع شوند پس سپاه از روسا بر زمین کربلا رسیدند و این قضیه در سال دویست و سی و هفتم هجرت
نبویه بود اهل بادیه شورش و آشوب نمودند و از هر طرف بسر سرکرده آن روسا جمع شدند و گفتند اگر همه
ما را بکشید دست از زیارتش نکشیم و هر کسیکه از ما زنده بماند باز بزیارت این قبر شریف خواهد آمد و اعراب
و اهل بادیه بر این زیارت و شورش و اصرار نمودند مکرر دلایل بسیار و معجزات بیشمار که از قبر شریف آن امام ابرار
بچشم خود دیده بودند آن امیر لشکر چون حال را چنان دید نامه بسوی متوکل نوشت و او را از حقیقت و اتفاق
و آشوب اعراب مطلع نمود متوکل در جواب نوشت که دست از ایشان بردار و بحال خودشان بگذار و بسوی کوفه روانه
شو و چنین گونه بنظر مردم ده که من بجهة بعض مصالح کوفه مأمور هستم و امر اعراب بدینمنوال بود که پیوسته به
زیارت آن قبر شریف جمع میشدند تا سال هفتم و چهل هجرت شد بعد از دویست باز بمتوکل لعین خبر رسید که
از اطراف و اهل کوفه آنقدر بزیارت قبر حسین میروند که هر وقت مردم بسیار در نزد قبر حاضرند حتی بازار برای
ایشان شده است که از بسیاری مردم بعض چیزها در آنجا حاضر میکنند میفروشند آن کافر جحود و مشرک جهول امر کرد
که در بلاد و شهرها و کوفه و اطراف آن منادی ندا بکند که عهد و پیمان ما از ذمه زائران قبر حسین برداشته
شده و خون و مال ایشان بر ما حلال و مباح شد و امر نمود که قبر آنحضرت را نبش کرده و در زمین آن زراعت کاشتند پس مردم از
ترس آن ملعون دست از زیارت آنحضرت برداشتند و نتوانستند که دیگر بیایند آن ملعون عنید کارش را بجستجوی
آل ابوطالب و شیعیان ائمه انام گذاشت و قصد نمود که هر کسی از ایشان پیدا کند بدرجه شهادت رساند پس آن ملعون
کشته شد به آرزوی خود نرسید و ایضا در کتاب مذکور بسند خود از عبدالله بن رابیه طوری روایت کرده است که
در سال دویست و چهل و هفتم هجرت بعزم حج از خانه خود بیرون رفتم چون اعمال حج خود را بجا آوردم بجانب عراق متوجه
شدم با نهایت بیم و ترس قبر شریف امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت نمودم از آنجا بجهة زیارت قبر شریف جناب امام حسین
علیه السلام بکربلا رفتم دیدم قبر مبارک آن مظلوم را خراب نموده و شخم کرده اند و آب از فرات بر آن قبر شریف بسته اند و
گاوها حاضر نموده اند که کشتکاری نمایند بدیده و چشم خود میدیدم که گاوها را با زجر و اذیت و ضرب میرانند که از
قبر پایمال سازند و آن حیوان زبان بسته ها از زبان زنان به برابر قبر شریف میرسانند چون نزدیک قبر میرسند بطرف
یمین و یسار میروند و هرگز نزد قبر نمیروند و هرچه با شدت و زور میزنند آن گاوها قدم از قدم بر نمیدارند
و زدن آن زبان بسته ها هیچ فایده نبخشید پس مرا از زیارت آنحضرت از ترس آن ملاعین ممکن و میسر نشد بسوی
بغداد روانه شدم و این سه بیت را میخواندم و انشا نمودم تالله ان کانت امیة قد اتت قتل ابن بنت

نبیها مظلوما فلقد اتاک بنو ابیه بمثلها هذا لعمرک قبره مهدوما اسفوا علی ان لا یکونوا شایعوا
فی قتله فتتبعوه رمیما بخدا سوگند اگر کافران بنی امیه کشتن فرزند دختر پیغمبر را بعمل آوردند و آن بزرگوار را
مظلوم کشتند پس بتحقیق فرزندان پدر او یعنی فرزندان عباس بن عبد المطلب مانند ستمکاران … ستمها کردند
و اینکه فرزندان بنی عباس کردند قسم بجان تو که قبر شریفش را خراب کردند و حسرت و دریغ میکردند که در زمان
کشته شدن آنحضرت موجود نشدند که تابع بنی امیه شوند در کشتن او پس او را در میان قبر او کشته یافتند عبد الله
بن رابیه گوید چون وارد بغداد شدم دیدم غوغا و غلغله از مردم بلند شده است پرسیدم چه خبر است گفتند حال مرغی از
هوا فرود آمد نامه در گردن داشت که خبر کشته شدن متوکل را نوشته اند من بسیار تعجب کردم و گفتم خداوند امشب
بدل شخم کردن قبر شریف آنحضرت و دانستم که در همان شب کشته شده است و نیز در کتاب مذکور بسند خود
از یحیی بن مغیره رازی روایت کرده است که گفت من در نزد جریر بن عبد الحمید نشسته بودم ناگاه مردی از اهل عراق به
مجلس جریر وارد شد جریر از خبر مردم عراق پرسید آن مرد گفت هرون الرشید را در اینحالت گذاشتم و از عراق بیرون
آمدم که امر کرده بود که قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام را خراب نمایند و در موضع قبر زراعت کنند و امر کرده بود که درخت
سدری که در نزد قبر آنحضرت بود قطع نمودند پس جریر دستهای خود را بالا بر داشت و از روی تعجب گفت الله اکبر حدیثی
از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که آنحضرت سه دفعه فرمود که خداوند عالمیان لعنت نماید بر کسیکه درخت
سدر را قطع کند تا حال معنی این حدیث را نفهمیده بودم حال مراد آنحضرت معلوم شد زیرا که مقصود آن ملعون از
بریدن درخت تغییر دادن قبر و جای کشته شدن جناب امام حسین علیه السلام است چون مردم قبر آنحضرت را با آن درخت
پیدا میکردند که در نزدیک قبر شریف روئیده بود در کتاب مذکور بسند خود مسطور است که عمر بن فرج گفته که
متوکل مرا بکربلا فرستاد که قبر حسین بن علی را خراب نمایم چون بناحیه مقتل سر کربلا رسیدم امر کردم که گاوها را
بسوی قبر آنحضرت برانند گاوها از همه قبرها گذشتند چون بقبر شریف حسین بن علی علیهما السلام میرسیدند از جا
حرکت نمیکردند عمر بن فرج گفته است گاوها را بعصای خود میزدم پیوسته میزدم تا عصا شکسته شد بخدا سوگند
هر چه زدم از قبر آنحضرت نگذشتند قدم بر نداشتند محمد بن جعفر گفته است که عم عمر بن فرج از آل محمد صلی الله علیه
و آله کثیر الانحراف بود و هرگاه آن بزرگواران او را دوست نداشت من پیوسته از او بیزاری میکردم و برادرش محمد بن
فرج مودت بسیاری با آن بزرگواران داشت و از این جهت از او خوشنود بودم و من او را بخاطر این دوست میداشتم و میگفتم
من بسیار شاد و خرم هستم که از نسل محمد بن فرج شده ام زیرا که دوست دار اهل بیت رسالت بود و نیز در کتاب مذکور
بسند خود از محمد رازی مرویست که گفت من روزی در جامع مسجد مدینه منوره نماز خوانده ام و در جانب من دو نفر
نشسته بودند در بر یکی از ایشان جامه سفر داشت یکی بدیگری گفت یا فلان آیا میدانستی که خاک قبر جناب امام حسین
علیه السلام دوای هر درد و شفای هر مرض است و گفت مرا درد شکم عارض شده بود هر دوائی معالجه نمودم فایده ندیدم
و نفع ندیدم و بر نفس خود ترسیدم و از زندگی خود مایوس شدم و در همسایه ما زنی داشتیم از اهل کوفه و پیر شده
بود بخانه ما آمد و درد شکم شدت داشت آن پیره زن برای من گفت ابا المروز بروز درد شکم ترا می بینم که
زیاد میشود گفتم بلی چنین است آن زن گفت ترا شاد میکند اینکه من درد شکم ترا معالجه نمایم بهتر شود و از این
درد شفا یابی بقدرت خدا من گفتم احتیاج من باین از همه چیز زیاد تر است پس قدری آب در میان کاسه برای من آورد
چون از آن آشامیدم همان درد شکم زایل شد چنانکه گویا هیچ گونه ناخوشی نداشتم چون چند ماه از این قضیه گذشت
بخانه همان پیره زن رفتم و او را بخدا سوگند دادم که نام دوا را بمن بگوید چون نامش سلمه بود گفتم ای سلمه درد
شکم مرا بچه چیز مداوا نمودی گفت بیک دانه از این سبحه که در دست دارم پرسیدم این سبحه از چه چیز است
گفت از خاک قبر جناب امام حسین علیه السلام چون این را شنیدم گفتم ای رافضیه مرا بخاک قبر حسین مداوا کردی خشمناک
از خانه او بیرون آمدم بخدا سوگند همین درد شکم من باز برگشت و از اول سخت تر و شدید تر شد من پیوسته
از آن مرض در مشقت و رنج و بلا هستم بتحقیق بخدا سوگند بر هلاک نفس خود ترسیدم محمد رازی گوید چون
از آن گفتن دو نفر برخاستند نماز خواندند بیرون رفتند و ایضا در کتاب مذکور بسند خود از موسی
بن عبد العزیز مرویست که گفت در شارع ابی احمد یوحنا بن سراقیون نصرانی طبیب بمن دو چار شد مرا
در سر راه باز داشت و گفت ترا بحق پیغمبر و دین خودت سوگند میدهم که مرا خبر ده این کسیکه قبر او را که

نشما در ناحیه قصر ابن ابی هبیره زیارت میکنند یکیست از اصحاب پیغمبر شماست گفتم آن بزرگوار از اصحاب پیغمبر نیست
بلکه فرزند دختر پیغمبر ماست یوحنا گفتم چه چیز ترا وادار نموده است بر این سوال و مسئله برای من گفت حکایت عجیب و قصه
غریب از او دارم به یوحنا گفتم آنحکایت را خواهش دارم که برای من نقل نمائی یوحنا گفت شبی در منزل خود بودم ناگاه دیدم
که خادم شاپور کبیر خادم هرون الرشید در رسید و گفت شاپور ترا میطلبد پس من بجانب خانه شاپور روانه شدم چون به
نزد او رسیدم گفت بمصاحبت من بیا من بمصاحبت شاپور روانه شدم تا اینکه بخانه موسی بن عیسی هاشمی داخل شدیم موسی را در حالت
بدی یافتیم که عقلش زایل گشته و مدهوشانه بر متکائی تکیه داده است در پیش روی او طشتی گذاشته بودند که در آن همه
آنچه که در شکمش داشت ریخته شده بود و هرون الرشید آن روزها موسی را از کوفه بنزد خود طلبیده بود چون شاپور حالت
موسی را چنان دید از یکی از خواص خادمان موسی پرسید وای بر تو این چه خبر است و بر این چه شده است خادم گفت ترا خبر
میدهم از حکایت او که یکساعت پیش از این با ندیمان و آشنایان خود نشسته و مزاج او از همه کس صحیح تر و نیکوتر بود
و هیچ اختلال در مزاجش نداشت و بسیار خوشحال و خوش دماغ مشغول صحبت بود در آن هنگام ذکر حسین بن علی
بمیان آمد و یوحنا گفت ذکر همین کسیکه حال او را از تو پرسیدم خادم گفت چون نام حسین بن علی در مجلس مذکور شد
موسی گفت رافضیان و شیعیان در حق حسین غلو کرده اند و از حد بیرون رفته اند حتی اینکه معروفست که گمان کرده اند که من
ایشان را شناخته ام بتربت قبر او بر امراض خود مداوا میکنند یکی از بنی هاشم در مجلس حاضر بود بموسی گفت من ناخوشی
داشتم که بسیار سخت بود هر علاجی و دوائی که کردم فایده ندیدم تا اینکه روزی کاتب من تربت حسین را بمن وصف
نمود و استدعا کرد قدری از تربت او بگیرم با آن تربت بمرض خود مداوا نمایم چون بگفته کاتب خود عمل کردم ببرکت
تربت خدا مرا عافیت داد و مرض من زایل شد موسی از آن مرد هاشمی پرسید از همان تربت در نزد تو چیزی مانده است
گفت بلی پس کسی فرستاد قدری از آن تربت آورد موسی همان تربت را گرفت از روی استهزا بخودش برداشت و این را در حق کسانی
که با آن تربت بامراض خود مداوا میکردند ریشخند و استهزا میکرد و بنظر تحقیر و استخفاف مینمود یعنی بر جناب امام حسین
علیه السلام باین کار شنیع و عمل قبیح اهانت و استخفاف میکرد همینکه آن تربت را بر خودش برداشت بی مهلت و فاصله فریاد
النار النار و صدای الطشت الطشت بلند نمود یعنی آتش گرفتم و حکم سوختم طشت حاضر کنید پس طشت آوردیم اینها را که
می بینی از دهنش بمیان طشت ریخت و اهل مجلس برخواستند بیرون رفتند مجلس عیش بمجلس ماتم مبدل شد یوحنا گفت
شاپور بجانب من ملتفت شد و گفت میان این طشت نگاه کن ببین در باره او چاره میتوانی بکنی چراغ پیش خود طلبید و بسوی طشت
نظر کردم دیدم جگرش و دلش و سپرز و شش شکم او و هر چه در جوف داشت بمیان طشت ریخته بسیار امر بزرگی دیدم
بشاپور گفتم هیچکس نمیتواند بدرد این مرد علاج بکند مگر عیسی بن مریم که مرده ها را زنده میکرد علاج نماید و او را
زنده کند شاپور گفت راست گفتی لکن در اینجا باش تا امر او معلوم بشود که آخر کارش بکجا میرسد یوحنا گفت در نزد او
ماندم موسی بآنحالت بود و سرش را بالا نکرد تا اینکه در هنگام سحر از دنیا رفت موسی بن سریع روایت کرده است
که پیوسته یوحنا بزیارت قبر جناب امام حسین علیه السلام میرفت هنگامی که در دین نصرانیت بود بعد از آن بشرف
اسلام مشرف شد و اسلام او نیکو گردید در مناقب مرویست که مسترشد از مال حایر حسینیه و کربلا چیزها بر
داشت و آن ملعون گفت قبر محتاج بخزانه نیست و آنها را برای لشکر شقاوت اثر خود انفاق و مصرف نمود چون
از حایر بیرون رفت خودش با فرزندش راشد کشته شدند در تاریخ … مذکور است که ابو عبد الرحمن
بن احمد بن حنبل بسند خود از اعمش روایت کرده است که ملعونی از روی استهزا در نزدیکی قبر مبارک جناب امام حسین
علیه السلام بی ادبی از آن پلید سر زد بر خودش و اهل بیت او جنون و جذام و برص عارض و این مرضها در نسل آن خسران مآب
پایدار گردید از یکدیگر ارث میبرند جماعتی از ثقات اخبار نقل کرده اند که چون متوکل لعین چاکران خود را امر
نمود که قبر آنحضرت را شخم نمایند و در جایش تخم بکارند و از نهر علقمی آب بر روی آن جاری سازند و اثر قبر را محو نمایند
زید مجنون نام عاقلی دانا با بهلول دانا بسوی کربلا رفتند قبر شریف را دیدند بقدرت خدا از هوا معلق ایستاده
زید فرمود یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و آن زارع
هفده مرتبه در موضع قبر کشتکاری نمود باز قبر بحال خود برگشت چون آن زارع نیکو عاقبت این
معجزه باهره و خارق عادت را واضح را نظر نمود بخداوند عز و جل ایمان آورد و متوکل را از این قضیه
خبر داد آن ملعون امر نمود که او را کشتند مصنف ره فرموده است در بعض مولفات علماء امامیه مرویست

که گفته است

که کفته است از سلیمان اعمش روایت رسیده است که کفت من در کوفه منزلی داشتم و برای من همسایهٔ داشت پیوسته نزد
او میرفتم و با هم مینشستیم و صحبت میداشتیم و شبی بدین قرار بنزد آنمرد رفتم که شب جمعه بود کفتم یا فلان در زیارت
قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام چه میکوئی و چه اعتقاد داری بمن کفت زیارت قبر بدعت است و هر بدعت
ضلالت است و صاحب ضلالت در آتش میباشد سلیمان میکوید چون این سخن را از آنمرد شنیدم با نهایت غیظ و غضب
از نزد او برخواستم و در دل بنا کذاشتم چون هنکام سحر میرسد بنزد او میروم جملهٔ از مناقب و فضایل جناب امام حسین
علیه السلام برا او میکویم پس اکر بعد از شنیدن فضایلش در عناد خود مصر باشد بر نکردد او را میکشم چون صبح شد
بخانهٔ او رفتم و در را کوبیدم و بنام او صدا زدم زنش مرا صدا زد و کفت از سر شب بعزم زیارت قبر شریف جناب
امام حسین علیه السلام بیرون رفت سلیمان میکوید من نیز بعقب او روانه شدم چون بنزد قبر آنحضرت رسیدم دیدم آن
شیخ در نزد قبر آنحضرت مشغول زیارتست سر ذلت بخاک کذاشته خدا را سجده میکند و دعا مینماید و در سجود خود
پیوسته کریه میکند و از خدا سؤال قبول توبه و امرزش میکند چون بعد از زمانی بسیار سر از سجده برداشت و مرا در نزد
خود یافت کفتم یا شیخ دیروز میکفتی زیارت حسین بدعتست و هر بدعت ضلالتست و صاحب هر ضلالت در
آتش است خود تا امروز بزیارت آمده کفت یا سلیمان مرا ملامت نکن بدرستیکه من بامامت اهلبیت رسالت قایل
نبودم تا امشب که از اول عمر تا شب کذشته برای ایشان اثبات ولایت و امامت نمیکردم چون تو از نزد من بیرون رفتی برای
خواستم مشغول خواب شدم در اثنای خواب خود خواب هولناکی دیدم که مرا لرزان و ترسان نمود سلیمان میکوید
پرسیدم ای شیخ چکونه خوابی دیدی کفت در خواب مرد بزرکوار جلیل القدر عالی مقداری را دیدم که نه بسیار بلند و تنومند
بود و نه بسیار کوتاه قد و قصیر القامه بود از نهایت بزرکواری و جلال و غایت درخشندکی رخسار و جمال و عظمت و کمال
آنبزرکوار توانای نعت و وصف او برمن نیست و یارای این ندارم که او را وصف کنم و آنبزرکوار صاحب عزت و جلال را
جماعت بسیار و کروه بیشماری از هر طرف احاطه کرده بودند و غایت فروتنی و شکستکی در تکریم و تعظیم او بجا میآوردند
در پیش روی آن پادشاه صاحب عظمت و شرافت مرد بزرکوار نیکو رخساری اسب سوار راه میرفت که در سر مبارکش تاج مرصع
مکلل داشت آن تاج چهار کوشه و رکن داشت در هر یکی از آن چهار رکن جوهرهٔ کرانمایهٔ درخشنده نصب شده بود
که آن مسافت و دوری سه روز روشنی میبخشید و مانند خورشید انور میدرخشید از بعض خادمانش پرسیدم این بزرکوار
و آن رو عالی مقدار کیست که در دور او حلقه زده اند فرمود جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و آن اسب سوار علی مرتضی
وصی رسول خداست پس نظر نمودم ناقهٔ از نور درخشنده بنظرم رسید که در بالای آن هودجی از نور داشته و دو زن
بزرکوار در میان هودج نشسته بودند آن ناقه میان آسمان و زمین طیران و سیران مینمود از کسی پرسیدم این شتر از برای کیست
کفت برای خدیجهٔ کبری و فاطمهٔ زهرا پرسیدم این جوان فرخنده فال نیکو رخسار کیست فرمود حسن بن علی مرتضی
پرسیدم ایشان بکجا میروند کفت تمام ایشان بزیارت قبر کسی میروند که از روی ظلم و عدوان کشته و در زمین کربلا شهید
شده است که عبارتست از حسین بن علی المرتضی چون من این سخن را شنیدم بجانب هودج روانه شدم ناکاه دیدم
رقعه های بسیار از آسمان فرو میریزند پرسیدم اینها چه رقعه است کفت رقعهٔ امان است از آتش برای زائران حسین
در شب جمعه پس من یکی را از آنها طلبیدم فرمود تو میکوئی زیارت قبر حسین بدعت است پس دست تو باین رقعه ها
نخواهد رسید مکر اینکه از این اعتقاد فاسد برکردی و قبر آنحضرت را زیارت کنی و بر فضایل و مناقب و شرافت آن
بزرکوار قایل و معتقد شوی پس از خواب خود ترسان و لرزان بیدار کشتم از همان وقت قصد زیارت سید خود
جناب امام حسین علیه السلام نمودم و من از کناه خود بسوی خدا بازکشت مینمایم بخدا سوکند یا سلیمان از زیارت قبر حسین
جدا نمیشوم تا هنکامی که روح من از جسدم مفارقت نماید صاحب مؤلف مذکور فرموده است که جماعتی از ثقات
و معتمدین بواسطهٔ ابی محمد کوفی از دعبل خزاعی روایت کرده اند که دعبل میکوید چون از خدمت جناب ابی الحسن
الرضا علیه السلام برکشتم با قصیدهٔ تائیهٔ خود که در مدح و منقبت آنبزرکوار و اهلبیت رسالت انشا کرده بودم شبی
از شبها در خانهٔ خود تنها نشسته مشغول ترتیب و نظم قصیدهٔ دیکر بودم نصف شب کذشته بود ناکاه دیدم کسی
در آنوقت در میزند صدا زدم که کیست در میزند کفت برادر دینی است بدیدن تو آمده است پس
بسرعت بجانب در روانه شدم و در را کشودم پس مردی مهیب و هولناک داخل خانه شد که بدن من از هول
او لرزان و دلم ترسان کردید کویا روح از بدن و عقل از سرم بیرون رفت پس در کناری نشست برای من

کفت نترس من برادر تو هستم از جن که ولادت من در شب ولادت تو شده است و با تو نشو و نما کرده ام آمدم بنزد تو
تا اینکه ترا حدیثی نقل کنم که دل ترا شاد کند و نفس تو قوت کیرد و بصیرت تو زیاد شود چون این سخن را شنیدم دلم
آرام کرفت و هوشم برکشت آن برادر جنی فرمود یا دعبل من سخت ترین مردم روزکار بودم در عداوت و دشمنی علی ابن
ابیطالب علیه السلام با چند نفر از متمردان و سرکشان جن بیرون رفتیم ناکاه در اثنای راه بچند نفر از زایران حسین دوچار
شدیم که تاریکی شب ایشان را پیچیده بود پس قصد اذیت و ضرر ایشان نمودیم ناکاه ملایکه بسیار از جانب آسمان ما را
منع میکنند و کروه بسیاری از ملایک در زمین است که جانوران و درندکان زمین را از ایشان دفع مینمایند و چون
من این جلالت و بزرکواری را در زایران آنحضرت مشاهده نمودم کویا در خواب بودم بیدار کشتم و غافل بودم از خواب
غفلت بیدار کشته بساحل عقل و هوش افتادم دانستم که همه این کرامات از فضل و عنایت خداوند عالمیانست
در حق زایران بجهة بزرکواری و شرافت آن بزرکیکه ایشان قصد زیارت او نموده اند و بخلعت زیبای شرافت او مزین
و سرافراز شده اند پس از کناه خود توبه کردم و بازکشت نمودم و نیت و اعتقاد خود را تازه نمودم در میان زایران قصد
زیارت آنحضرت کردم روانهٔ کربلا شدم و در وقوف ایشان وقوف نمودم و مانند دعای ایشان دعا کردم و بطریقهٔ
ایشان آنسال حج کردم و بزیارت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شدم ناکاه مرد بزرکواری را دیدم که جماعتی
در دور او حلقه زده اند از کسی پرسیدم این بزرکوار کیست کفتند فرزند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب
صادق علیه السلام است خدمت آنحضرت رفتم و سلام دادم آنحضرت فرمود مرحبا بتو ای اهل عراق شب خود را در بیابان
کربلا یاد آوری میکنی و یاد داری کرامات خدا را در حق دوستان ما بدرستیکه خدا توبه ترا قبول نمود و کناه ترا آمرزید
من عرض کردم خدا را حمد میکنم که بولایت شما بر من منت کذاشت و سینهٔ مرا بنور هدایت شما نورانی فرمود و مرا
از جملهٔ کسانی نمود که چنک بریسمان محکم ولایت شما زده اند مرا حدیثی تعلیم نما ای فرزند رسول خدا که بشرافت
آنحدیث بسوی قوم خویش برکردم فرمود بلی بکویم مرا خبر داد پدرم محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین
بن علی از پدرش علی ابن ابیطالب علیهم السلام که آنحضرت فرمود روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی
بهشت حرام است بر پیغمبران تا آنوقتیکه من وارد بهشت شوم و بر اوصیای پیغمبران تا اینکه تو داخل شوی و بر سایر امتها
تا اینکه امت من داخل شوند و بر امت من حرامست مکر اینکه بولایت تو اقرار نمایند و بامامت تو معتقد شوند
یا علی قسم بوجودیکه مرا براستی مبعوث نموده است که بر بهشت داخل نشود مکر کسیکه با تو نسبتی و سببی و وسیلهٔ درست
کرده باشد پس ای برادر جنی بمن کفت این حدیث را حفظ کن یا دعبل هرکز مثل آنرا از مثل من نخواهی شنید پس بزمین
فرو رفت من دیکر او را ندیدم و نیز صاحب مؤلف مذکور فرموده است که در روایت رسیده است که متوکل
ملعون از خلفای بنی عباس بسیار دشمنی و عداوت با خاندان و فرزندان اهلبیت جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله داشت و آن ملعون است که زارعان و جفتکاران را امر نمود که قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام را شخم نمایند و
بنیان آنرا خراب کنند و آثار و علایم آنرا پایمال و پنهان سازند و از نهر علقمی آب بروی آن جاری کنند که بالمره نشانهٔ قبر بر
طرف شود که اثری از وی نماند و کسی خبری از آن نداشته باشد و مردم را بکشتن زایران قبر مبارک آنبزرکوار ترسانید
و پاسبانها و دیدبانها از یاوران خود بر نینوا کماشت و برای ایشان وصیت نمود که هر کسرا در آنسرزمین بیابند
که قصد زیارت آنحضرت کرده باشد بکشند و میخواست که باین کارها نور خدا را خاموش نماید و آثار ذریت
جناب رسول خدا را از روی زمین بردارد این خبر دلسوز و وحشت انکیز بکوش یکی از اهل [illegible] صلاح رسید که او را زید
مجنون میکفتند لکن در واقع صاحب عقل و دانش سدید و رای درست و رشید بود و بلقب زید مجنون ملقب نکردید
مکر بجهة اینکه هر عاقل و دانشمند را در مقام سخنوری عاجز و ملزم مینمود و حجت و برهان هر صاحبان ادب و علم را
قطع میکرد و بطلانش را واضح میساخت و در جواب هیچ کلام و برهان عاجز نبود و از سخن پردازی و خطاب ملال
خسته نمیشود چون خبر خراب نمودن بنیان قبر شریف جناب امام حسین علیه السلام و شخم کردن و زراعت نمودن
مکان آنقبر شریف بکوشش رسید این امر در نظرش بسیار بزرک و کران آمد پس اندوه دلش شدت نمود و مصیبتش
تازه کردید سید خود جناب امام حسین علیه السلام و مسکن او در آنوقت در مصر بود چون مصیبت و
اندوه بر آن بزرکوار مستولی و غالب کردید بجهة شخم نمودن کافران قبر مبارک فرزند رسول خدا را از شهر
مصر با پای برهنه حیران و سرکردان بیرون آمد پیوسته شکایت اندوه خود را بدرکاه پروردکار و تمهار میکرد

فضایل و مناقب و حسب شریف و نسب منیف او را از همه کس بهتر میدانی بخدا سوگند فضل او را انکار نمیکند مگر
هر کافر مرتاب و دشمن نمیشود بر او مگر هر منافق کذاب پس شروع نمود بذکر و تعداد فضایل و مناقب جناب امیر مؤمنان
تا اینکه آن ملعون از شنیدن آنها غضبناک گردید حکم نمود پس او را در زندان محبوس ساختند چون شب تاریک
پرده ظلمت را بر روی زمین گسترد متوکل لعین بخواب غفلت مشغول شد هاتفی بر بالای سر آن ملعون رسید و لگدی
بپهلوی خود بر او زد و فرمود برخیز زید را از زندان بیرون بیاور اگر چنین نکنی خدا ترا بزودی هلاک نماید ترسان
و لرزان از جا خود برخواست بسوی زندان روانه گشته بنفس خود زید را از میان زندان بیرون آورد و خلعت نیکو و
گرانبهائی باو عطا کرد و عرض نمود هر حاجتی که داری از من بخواه که حاجت ترا بر آرم فرمود حاجت من اینست که رخصت
دهی که قبر شریف حسین را تعمیر نمایم و بزایران او متعرض نشوی بگذار در این کار رخصت داد پس زید از نزد او
بیرون آمد و شاد و خرم از سامره خارج شد و در شهرها میگردید و میگفت هر کس اراده دارد که بزیارت قبر شریف
جناب امام حسین علیه السلام برود او در هر زمان امانست کسی بعد از این متعرض زایران آنحضرت نمیشود و در کامل الزیارة
بسند خود از اسحق ابن عمار روایت کرده است که روزی بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که من شب عرفه
در حایر حسینیه زیارت میکردم و نماز میخواندم در آنجا بقدر پنجاه هزار نفر مرد نیکو رخسار خوش جمال مشاهده
میکردم که عطر ایشان در آن زمین ساطع بود و رخسار ایشان مانند خورشید میدرخشید همه ایشان تمام شب را
مشغول نماز بودند چون صبح شد سر خود را بسجده گذاشتم چون سر برداشتم کسی را از ایشان ندیدم حضرت صادق ع
فرمود در هنگام کارزار کربلا پنجاه هزار نفر ملک از نزد آنحضرت گذشتند که آن بزرگوار را در آن وقت میکشتند از
آنجا گذشتند باسمان عروج نمودند خطاب رب الارباب بر آنگروه ملایک رسید که شما در هنگام کشته شدن
فرزند حبیب من از نزد او گذشتید و یاری نکردید پس بزمین نازل شوید و در نزد قبرش ساکن باشید و ژولیده
مو و غبار آلوده تا روز قیامت در نزد قبر او مسکن سازید و نیز در کتاب مذکور بسند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است
که گفت در آخر زمان سلطنت بنی مروان لعنهم الله در پنهانی بقصد زیارت جناب امام حسین علیه السلام بسوی کربلا
روانه گشتم و خود را از ترس اهل شام مخفی داشتم تا اینکه بکربلا رسیدم و در کناره پنهان شدم تا اینکه نصف
شب گذشت بجانب قبر آنحضرت روانه شدم چون نزدیک قبر شریف رسیدم مردی از نزد قبر آنحضرت بمقابل من آمده فرمود
برگرد که خدا ترا اجر داد دست تو امشب بقبر آنحضرت نمیرسد ترسان و لرزان برگشتم چون نزدیک شد که فجر طالع
گردد باز بجانب قبر روانه شدم چون نزدیک رفتم همان کس بیرون آمد فرمود برگرد نمیتوانی بقبر شریف برسی ابو حمزه
میگوید من گفتم خدا ترا عافیت دهد چرا نمیتوانم بنزد قبر برسم و حال آنکه از کوفه بقصد زیارت او باینجا آمده ام
و میان من و قبر شریف حایل مشو خدا ترا عافیت کرامت فرماید میترسم صبح طالع شود اهل شام مرا بکشند اگر اینجا
مرا دریابند فرمود پس اندکی صبر نما زیرا که جناب موسی بن عمران امشب از خداوند عالمیان رخصت طلبیده است که بزیارت
قبر شریف آنحضرت بیاید خداوند عالم او را رخصت داد از آسمان با هفتاد هزار ملایکه فرود آمده ایشان در نزد قبر آن
حضرت هستند از اول شب مشغول زیارت شده اند منتظر طلوع فجر هستند که بسوی آسمان بالا بروند ابو حمزه میگوید از آن
کس پرسیدم که تو کیستی فرمود که من یکی از آن ملایک هستم که به پاسبانی قبر جناب امام حسین علیه السلام موکل شده اند
و مأمورند که پیوسته بزایران آنحضرت استغفار و طلب آمرزش کنند پس برگشتم نزدیک بود که هوش از سرم پریده شود
از ترس آنچه که شنیدم چون صبح طالع گردید باز بجانب قبر روانه شدم کسی مرا مانع نشد بنزد قبر مبارک رفتم و بر آنحضرت
سلام دادم و بر قاتلان او لعنت و نفرین کردم نماز صبح را ادا نمودم با سرعت تمام بجانب کوفه روانه گشتم از ترس
اهل شام در دعوات راوندی مرویست که شیخ ابو جعفر هنیا بوی برای من خبر داد و گفت سالها با جماعتی از مؤمنان به
قصد زیارت جناب امام حسین علیه السلام بسوی کربلا روانه شدیم چون بدو فرسخی مشهد مقدس سید شهدا علیه السلام
رسیدیم به یکی از همراهان ما فالج شدید عارض گردید چنانکه گویا یک قطعه گوشت است قوت حرکت در او نماند آن
مرد ما را التماس داد که او را در آنجا نگذاریم بهر طور باشد بمشهد شریف جناب امام حسین علیه السلام برسانیم پس او را
سوار نمودیم بعضی ما او را در بالای مرکوب گرفت و محافظت میکرد تا اینکه بحضرت علیه جناب سید الشهدا
علیه السلام رسیدیم و او را بر روی گلیمی گذاشتیم دو نفر از ما از دو طرف آن گلیم گرفتند تا اینکه او را بنزد قبر آن
حضرت رسانیدیم پیوسته دعا و تضرع و استغاثه مینمود و میگریست و خدا را بحق آنحضرت قسم میداد که او را

عافیت کرامت فرماید چون آنجماعت در نزد قبر آنحضرت گذاشتند ناگاه دیدیم آن مرد از جا خود برخواست و روانه گشت
گویا از بند گشوده شد از برکت آنحضرت اثری از فالج در او نماند مصنف گوید بعد از اتمام کتاب مستطاب مقتل بحار در
اینمقام فرموده است والحمد لله اولا و آخرا و صلی الله علی النبی و آله

در بیان حکایت احمد سفاح طرایف الاخبار من ملحقات بحر الابرار فی ترجمة البحار بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ادای شکر و سپاس خداوند قادر بیچون بر ضمیر منیر شیعیان اظهار میگردد که بعد از ترجمه مقتل کتاب بحار الانوار بعضی
از برادران دینی از این حقیر کثیر التقصیر خواهش نمودند که حکایت احمد سفاح و قصه مکالمات طرماح را بلغت فارسی
شرح و بیان نمایم و چند خبر دیگر را بر آنها اضافه کنم که از خواندن و شنیدن آنها دل دوستان ائمه انام شاد و خرم شود و نام
این کتاب را طرایف الاخبار من ملحقات بحر الابرار فی ترجمة البحار گذاشتم والله الموفق الهادی در بعض کتب از محمد بن قیاده
از زید بن علی روایت است که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون ملک و پادشاهی بنی امیه لعنهم الله دراز
گردد و روزگار خلافت باطله ایشان باخر رسد سلطنت و خلافت بدست فرزندان عباس میرسد اول خلفاء بنی
عباس احمد سفاح است که چون در کرسی امارت و سریر خلافت برقرار گردید پادشاهان روی زمین و گردنکشان روزگار
گردن اطاعت بفرمان او گذاشتند و در هر شهر و دیار خطبه بنام او خواندند و اسم او را در دینار و درهم زدند
و سلاطین از او خایف گردیدند و گروه خلایق بدیار او از روی تواضع رخ نهادند و سرکشان عرب و عجم از سطوت و صولت
او بهر گوشه و کنار رفتند و در زوایا پنهان شدند و ملاعین بنی امیه و طاغیان فرقه ضاله روی گریز بسوی مشرق و
مغرب زمین نهادند در دریاها و کوهها پنهان گشتند و پیوسته از تیغ آبدار او ترسان و لرزان بودند چون عداوت
بسیار و کینه های بیشمار در میان آن ملاعین و بنی عباس داشت بناچار نامه ها برای او نوشتند و طلب امان نمودند و خواهش
لطف و احسان کردند و التماس نمودند که ایشان را بکرده های خود مؤاخذه ننماید و ایشان را در سلک چاکران و سرهنگان
لشکر و بزرگان دربار خود سازد سفاح در جواب نامه ایشان نوشت که مرا حاجت بشما دارد و احتیاج تمام بخدمت
گذاری و اعانت شما دارم و در ضمن نامه خود وعده عطایا و کرامتها برای ایشان نمود آن ملاعین چون نامه امان و لطف
و احسان او را مشاهده کردند بزرگ و کوچک ایشان از هر شهر و دیار رو بسوی دربار سفاح گذاشتند بزرگان آل مروان
و یزید پلید بی ایمان جمع شدند چون هفتاد هزار از آن ملاعین بسر سفاح جمع شده و گرد آمدند مقدم و بزرگ
ایشان یزید بن عبد الملک بن مروان ملعون بود در یکجا جمع گشتند روزی بخدمت ابو العباس احمد سفاح رفتند
ایشان را نوازشها نمود و کرسیهای مطلا و مفضض بزیر بزرگان آن ملاعین گذاشتند و هر یکی از ایشان در بالای کرسی
نشست بعضی ایشان را امیر لشکر و سرکرده سپاه خود ساخت و بعضی دیگر را حاجب دربار خود نمود و جمله ایشان را مقرب
و وکیل امر خود کرد و در هر روز در خدمت او حاضر میشدند و در بالای کرسیها می نشستند و لطفها از او میدیدند
و مقرب ترین و عزیزترین مردم بودند در نزد او و خواص و عوام مردم از کار احمد سفاح در تعجب و حیرت بودند و از
غایت عفو و صفح او تعجب میکردند و میگفتند هرگز عجیب تر از این مرد ندیده بودیم که دشمنان خود را در نزد خویش
مقرب ساخته حوایج ایشان را بر آورد و اموال خود را بر ایشان عطا میکند و یکی میگفت با ایشان چنین قسم رفتار میکند
تا اینکه از همه جا بنزد او حاضر شوند و جمع باشند و همه ایشان را بکشد و اصل ایشان را از روی زمین بردارد و کسی را باقی
و زنده نگذارد ابو الحسن روایت کرده است که روزی احمد سفاح با کمال عزت و جلال در بالای سریر مملکت خود
نشسته بود و ملاعین بنی امیه از اطراف سریر او برقرار بودند و زرهای مطرز و مزین بطلا در بر داشتند و عمامه های
پر قیمت گوناگون در سر گذاشته بودند و شمشیرهای مطلا و نقره حمایل کرده بودند و کمرهای زرین مزین با انواع و
اقسام جواهر بر کمر خود شان بسته بودند ناگاه یکی از حاجبان سفاح از در در آمد هنگامی که لرزان و ترسان
بود و گفت یا امیر المؤمنین عجیب بیا عجب است سفاح پرسید چه چیز است این کار عجیب و امر غریب عرض نمود در
خانه مردی بدمنظر کریه صورت و بزرگ جثه بسیار تنگ که همه پوشش مندرس اللباس غبار آلود ایستاده در زیر او شتری
پوسیده لاغر و خسته هست که از راندن شبها تاریک و سفرها بیابانها دور و دراز خسته و وامانده ساخته
اگر آنحیوان زبان بسته را زبانی میشد هر آینه از غایت رنج و تعب راه شکایتها مینمود و آن مرد در بالای چنین
شتری نشسته که گویا اگر کسی پوسیده و بسیار سال خورده و فانی شده است من از حالت آن مرد و شتر او در تعجب هستم
او را در دربار تو خواباند و بزیاد کنی مهار وی را بسته و آن را مخاطبه ساخته میگوید بشارت باد ترا تو ایشتر

من بکرامت کبری وشادی بی منتها بتحقیق بنهایت آرزوی خود رسیدی و وارد شدی بدربار خانهٔ کسیکه او اهل است که بجاکان
بدرخانهٔ او حاضر شوند و واردان براو وارد گردند بر غایت مراتب آرزوی خود رسیدی الحمد لله بعد امروز ترا سفری و رنج و تعبی
نیست من گفتم ای مرد ترا عقل نیست شتری زبان را مخاطبه ساخته سخن میگویی گفت بلی از خطاب بشارت آمیز میکنم بعد از
ان این ابیات را انشا نمود و گفت اقول لها یا ناق سیری وابشری بجود کریم الوالدین هجان فتوا تبتغی منه الکرامة
والعطا ومن سفری تعفی وطول هوانی الا ایها السفاح والسید الذی له همم تسطو بکل مکان انت
ناقتی تشکو الیه تاسفا فصنها عن الاسفار والسیران حاصل معنی ابیات اینست بر شتر خود میگویم ای شتر من شاد
وخرم و بشارت داده باش بجود و کرم نجیب الوالدین مرد کریم که جوانی است از کرم عمیم او کرامت و عطای طلبم و از طول سفر
وخواری و زحمت من مرا عفو نما ای سفاح و سید و آقای من که او را همتها است که بهر مکان نور بخش است و قاهر و غالب
است شتر من یکبار تو آمده از بسیار رنج خود شکایتها بتو دارد او را از سفرها و سیرها باز دار چون اینها را بزبان خود راند
خواست که برود بخدمت تو داخل شود و بحضور تو وارد گردد من او را از داخل شدن منع نمودم و گفتم از امیر جوابی
گفت مرا از امیر اذن دخول و رخصت حضور بگیر زیرا که من از شهر دور و در سفر پر مشقت و رنج آمده ام پیوسته در شبهای
تاریک آرام نگرفته و در شبهای ظلمانی راه پیموده از بیابانهای دور و دراز و بیشهها و نیستانها قطع مسافت کرده شوق
جمال دلربا او باین دیار آمده ام اراده دارم که جمال زیبای او را به بینم کار ما در دل پنهان است و آتش غصه ها در کانون
سینه شعله ور است خیال دارم که شعلهٔ آن را بدیدن دیدار رخسار او خاموش نمایم و حرارت آن را بکلام شیرین او آب سرد بپاشم
حاجب گفت من او را گفتم برو بلباس خود را از گرد و غبار سفر پاک نما و جامهای خود را تغییر ده تا اینکه چرک و غبار سفر از تو زایل شود و
ترا بخدمت امیر المؤمنین برسانم چون این را از من شنید بنظر تند بسوی من نظر کرد و گفت من بر خود لازم کرده ام و سوگند یاد
نموده ام که جامهٔ سفر را از خود بیرون نکنم و عطر استعمال ننمایم و بچیزی لذت نبرم تا اینکه بخدمت امیر المؤمنین برسم
حال ایمرد در در خانه ایستاده منتظر جواب است چون سفاح این را شنید و اوصاف ان مرد بسمع او رسید گفت قسم به
پروردگار کعبه ایمرد رضا و عبد ما سدیف است پس او را رخصت دخول داد و گفت او در نزد ما عزیز است و در دل ما
قریب است چون ملاعین بنی امیه نام سدیف را شنیدند رنگ از رخسار ایشان پرید و لرزه بر اندام آنملاعین
افتاد بعض ایشان ببعض دیگر نظر نمود و دلهای ایشان بلرزید و اضطراب بر ایشان مستولی گردید ابو الحسن
روایت کرده است که سدیف را با طاغیان بنی امیه عداوت داشت و کینهٔ قدیمی در دل ایشان محکم و ثابت بود زیرا
که سدیف غلام بنی هاشم بود بسیار فصیح زبان و قوی دل شاعر و ماهر بود بزبان خود بر مردم صولت میکرد و در سخنوری
و دلاوری اقتدار کامل داشت و در هر سال در موسم حج در مکه حاضر میشد و در بالای زمزم میایستاد مردم را بصدای
بلند ندا میکرد گروه حجاج و اهل مکه نزد او جمع میشدند و در پیش روی او میایستادند بعد از اجتماع مردم بزبان فصیح
بمدایح موالیان خود از بنی هاشم شروع مینمود و هجو بنی امیه میکرد و سلطنت و پادشاهی بنی امیه را حقیر و خوار میشمرد
و مردم را بر ایشان میشورانید که بلکه خلافت را از ایشان بیرون نمایند و حق را بر صاحبان حق بسپارند که عباسیان باشند از
بنی هاشم چنانکه خداوند عالم خلافت امت را بعهدهٔ ایشان واگذاشته است و ایشان اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله است ذکر بعضی از سالها مردم در موسم حج نیز در مکهٔ معظمه اجتماع نمودند باز سدیف بر بالای زمزم بر آمد
بصدای بلند مردم را ندا نمود و گفت ای اهل ابطح و صفا در کعبهٔ علیا و سایر اهل شرق و غرب در نزد شما هستم میگویم و
سخن مرا بشنوید خداوند عالم با آنچه میگویم شاهد و گواه است بعد از آن شروع نمود بمذمت بنی امیه و آنملاعین را
بجمیع عیوب ذکر کرد بنوامیه او را گرفتند و بسیار زدند حتی اینکه گمان نمودند که سدیف کشته شد و او را بمزبله افکندند
زنی آمد و او را آب داد سدیف با کمال مشقت بسر کوهها گریزان گردید چون در مجلس سفاح ذکر سدیف گردید اسم او را
شنیدند بعضی از ایشان به بعض دیگر گفت آیا سدیف را خدا نکشت و ما را از شرارت او راحت ننمود و حالی می بینیم
که بعد از مردن خود باز زنده شده است تا اینکه انتقام خود را از ما بکشد و بنهایت آرزوی خود برسد پس بعد از رخصت
سدیف داخل حضور مجلس سفاح گردید و بر طاغیان بنی امیه نظر نمود و ایشان را با آن عزت و شوکت دید این ابیات را
خواند اصبح الملک ثابت الاساس بالبهالیل من بنی العباس طلبوا ثار هاشم فشفوها بعد میل الزمان
و یاس ملک و پادشاهی محکم البنیان و ثابت الاساس گردید بجهة دانایان که از فرزندان عباس هستند ایشان خون
فرزندان هاشم از قاتلان ایشان نمودند و بآب سرد ایشان سیراب کردند بعد از آنکه زمان غدار از بنی هاشم

روگردان شده و نا امید و خاضل شده بود لا تقبلن عبد شمس عذرا قطعوا کل رقلة و غراس از فرزندان عبد شمس
عذری قبول ننمائید زیرا که هر صله و رحم و خویشی و دوستی و اصل را قطع کردند ذلها اظهر التودد منها وبهم منکم
کحد المواسی ذلت ایشان اظهار دوستی میکنند که باعث این گشته که بشما راه دوستی بپیمایند بر ایشان از شما مانند
تیزی کارد ما و شمشیر ما است که بجز بریدن و کشتن شما کاری نمیشود فلقد غاظنی وغاظ سوای قربهم من نمارق و کراس
انزلوها بحیث انزلها الله بدار البلا نقاس والانکاس بتحقیق تقرب نزدیکی ایشان از متکاها و بالشها و کرسیها مرا و دیگران
بغیظ آورده است با ایشان نباید چنین گونه رفتار نمایید بلکه ایشان را بمنزله نازل نمایید که خداوند عالمیان نازل کرده
محل خواری ایشان خانه است که بان کشیدن و خوار شدن مقرر است واذکروا مصرع الحسین وزید وقتیلا بجانب
المهراس والقتیل الذی بحران اضحی ثاویا بین غربة وتناسی محل کشته شدن حسین و زید را یاد نمائید
و یاد کنید کشته را که در جانب مهراس است و کشته که بحران است و دل در میان غربت و فراموشی مقیم است و بعضی گفته است
که سدیف داخل مجلس سفاح گردید هنگامیکه دست او در دست سلیمان بن عبد الله بود و این ابیات را میخواند لا یغررنک ما تری
من رجال ان بین الضلوع داء دویا فضع السیف وارفع السوط حتی لا تری فوق ظهرها امویا لحسب نفسک
وقرت عینیک هنیئة ان ضربک هو الجمیل او یا مغرور نماید ترا چیزیکه از مردم می بینی بدرستی در میان دندها
کینه ثابت و محکم است شمشیر را بگذار در ایشان بگذار و صدای کشتن ایشان بلند نما تا اینکه بر روی زمین کسی از امویه
نه بینی نفس خود را از ایشان آرام کن و دیدهٔ خود را روشن نما بدرستی صبر کردن تو نیکو است چون سفاح سدیف را
دید گفت خوش باد طلعت رخسارت و مرحبا بدیدار تو خوش آمدی و خوب غنیمت را کسب کرده برای اکرام و انعام است اما
چیزهائیکه در دل تو موجود است از دشمنی دشمنان پس عفو کردن نیکوتر است زیرا که گرامی ترین مردم کسی است که در هنگام
قدرت عفو نماید و در وقت ظفر یافتن بدشمن از او در گذرد بعد از آن سفاح از غلام خود یکدست جامهٔ نیکو طلبید
و کیسهٔ ورق طلا خواست و سدیف را گفت این را بگیر و جامهٔ خود را عوض کن و حال خود را تغییر ده و بدن خود را از گرد و
غبار سفر پاک نما فردا انشاء الله نزد ما بیا برای تو در نزد ما چیزهای آماده است که آن را دوست داری و خوشنود گردی مجلس
رضا و بالاتر از رضا میسر شد سدیف با کمال شادی و سرور از نزد سفاح بیرون رفت ملاعین بنی امیه در دهشت و وحشت ماندند
و از روی حیرت بر یکدیگر نظر میکردند سفاح حالت ایشان را متغیر یافت و دانست که در دل ایشان ترس و واهمه افتاده است
سخت است که دل ایشان را مطمئن سازد و از شر خود خاطر جمع نماید گفت ای بنی امیه چیزیکه از این غلام شنیدید بشما گران
زیرا که این سخنان از جهت قلت عقل بگفت بجهت کثرت نادانی تکلم باین گونه کلمات نمود و او را عقل کامل نیست سزاوار نیست
که سخن او اعتنا بشود و بفکر غلامان عمل باشد بجان خود سوگند یاد میکنم سزاوار نبود برای او که آقایان خود را ذکر نماید باین
کارها اینکه که هرگز مرتکب این کارها نمیشود مگر جهال پس سفاح ایشان را با آنچه در دل داشتند ترک نمود و گفت
شما را در نزد من افضل کرامات و عطایا هست و بالاتر از آنچه از کرامات مرا امید دارید عطا خواهم نمود آن وقت سلطنت شما
زمانی بود و این وقت زمان هر چیزی را وقتی هست ما اصل معدن عفو هستیم دلشاد باشید دلهای خود را آرام کنید و خوش
دارید بدرستیکه من شما را در عطایا با خود مقدم دارم و بهترین جاها بشما کرامت میکنم و شما بمنتهای آرزوی شما میرسانم پس ایشان
از مجلس سفاح بیرون رفتند بعض هم و غم ایشان بسخنان سفاح زایل گردید هنگام شب برای مشورت در یکجا جمع
شدند یکی از ایشان گفت بگریزید زیرا که هر قدر یکه این غلام سدیف در طلب شما است برای شما قرار و آرامی نگذارد
شما را راه نجاتی نیست و از طلب و خونبها او پناه گاه نمیشود و با وجود تنها او بکسی بشما الهام عداوت کرد پس چگونه
مثل این زمان ما قدرت و سلطنت او است و علمهای او باجلال و بلند گشته و دشمنی او ظاهر شده است پیش از آنکه از این غلام
ضرر بشما برسد فکر خود را جمع کنید تدارک کار خود نمایید ایشان در جواب گفتند امیر المؤمنین ما را در کلام
و خطاب بنیکویی کرده است ما را عطاها و کرامتها نموده است سدیف را چه قرب و منزلت دارد و بسیار حقیر و ضعیف است
که سخن او را اعتنا شود پس برخواستند بمنازل خود رفتند چون روز شد از هر طرف رو بمجلس سفاح گذاشتند و سلام دادند
سفاح جواب سلام ایشان را به نیکوئی رد نمود و ایشان را اکرامی داشت و مرتبهٔ ایشان را بلند نمود و ایشان را در صدر
مجلس خود جای داد و از حال ایشان پرسش نمود و حوایج ایشان را برآورد در اینحالت شادی بودند ناگاه سدیف داخل
مجلس گردید جامه ملبوس را تغییر داده بود بر سفاح سلام داد و بدست خود بجانب واشارت داد و گفت صباح
تو خیر باد دستکاری تو ظاهر شود و خیر و نجاح تو آشکار باشد خداوند عالم بسبب تو امواج هم و غم را زایل نماید

بپدم فدای تو باد بدرستی تو خون خویشانرا خواهی گرفت و دشمنانرا از ایشان دفع میکنی و کردن دشمنانرا به
شمشیر خون کیومیزنی و کشنده اشرار هستی حاشا که تو از خون خویشان خود درگذری و از جمله غافلان باشی بجهت
خویشان خود بر دشمنان غضب نما ای فرزند بزرگان بنی عباس و یادگار سادات از بنی هاشم و دانایان و سادات ان
عبد منا این ابیات را در مدح سفاح انشا نمود أَصْبَحَ الْمُلْكُ عَلَى الدَّرَجَاتِ بِكِرَامٍ وَسَادَةٍ وَحُمَاةٍ يَا سَيِّدَ الْمُطَهَّرِينَ
مِنَ الرِّجْسِ وَيَا رَأْسَ مُنْجِزِ الْحَاجَاتِ لَكَ أَعْنِي خَلِيفَةَ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِ ذَا الْجَدِّ وَاهِلَ الْحَيَاةِ وَالْمَمَاتِ عَدَوْا دُونَنَا
بَنُو أُمَيَّةَ حَتَّى صَارَ جِسْمِي سَقِيمًا بِالْمُصِيبَاتِ ملک و پادشاهی بجهة حمایت کنندگان بلند درجات کردید
ای بزرگ پاکیزکان از هر عیب و ای صاحب بزرگ برآورنده حاجات ترا قصد کنم ای خلیفه خدا در روی زمین و ای صاحب
بجدت و بخدت و اهل حیات و ممات بنو امیه مارا امکر نمودند حتی از ظلم و ستم ایشان جسم من بمصیبتها بیمار و رنجور شد
اِسْتَبَاحُوا حَرِيمَنَا وَسَبَيْنَا وَرَمَيْنَا بِالذُّلِّ وَالنَّكَبَاتِ هتک حرمت مارا مباح دانستند و مارا اسیر نمودند
و بمحل ذلت و خواریها افکندند أَيْنَ زَيْدٌ وَأَيْنَ عَوْنٌ وَمَنْ ثَاوِيًا بِالْفُرَاتِ وَالْإِمَامُ الَّذِي بِحَرَّانَ أَضْحَى
هُوَ إِمَامُ الْهُدَى وَرَأْسُ الثِّقَاتِ کجاست زید و کجاست عون و کیست که مقیم خاک است در کنار نهر فرات و کجا
امامی که در حران است که او پیشوای هدایت و بزرگ ثقات است گویا مراد جناب امیر مؤمنان بوده باشد كَيْفَ
أَسْلُو بِمَنْ قَتَلُوهُ جَهْرًا بَعْدَ ذَلِكَ وَهَتَكُوا الْحُرُمَاتِ چگونه تسلی بیابم از اندوه کسیکه اورا آشکارا کشتند بعد از
آن هتک حرمت او را نمودند چون سفاح اینها را شنید زمانی سر بزیر افکند تا اینکه تندی غیظ و غضب او بر طاغیان
بنی امیه ساکن کردید بعد از ان سر خود را بالا نمود و گفت سخن خود را اندک نما و یاد آنچه فوت شده است بسیار مکن و آنچه
آمدنی است آنرا بکیر بدرستی حلیم ترین مردم کسی است که از سر تقصیر آنکسیکه او را صدمه زده است درگذرد و عوض خود را از
ستمکار حفظ نماید ترا در نزد ما کوا اینها هست و پیوسته در نزد ما در نیکوئی میباشی و به آرزوهای خیر ابید برکردم هرکز
به مانند اینسخنان عود مکن دیگر چنین سخنان را ترک نما سدیف از مجلس سفاح با کمال غیظ و غضب بیرون رفت مدت
مضا اورا میمود سفاح روی خود را بجو بنی امیه برگردانید هنگامی که سر خجالت فرو برده بسیار ترسان بودند گفت سدیف
که سخن این غلام شمارا انجا برکنده نمود و در دلهای شما تاثیر کرد هرکز بسخن او اعتنا نکنید بدرستی دل من بشما چنان
که آنرا دوست دارید وان مقصود مرام شما بالاتر است و بزودی عطای خود را بشما زیاده میکنم و شمارا بجا نیکو میدهم
و بر دیگران مقدم دارم ایشان با اندک تسکین دل از مجلس بیرون رفتند و برای مصلحت مشورت در یکجا جمع شدند یکی از
ایشان گفت مصلحت آنست که همه ما بنزد سفاح برویم و از او استدعا کنیم که این غلام را بدست ما بدهد تا او را بکشیم
یا از این دیار بیرون نماییم ای قوم جد و جهد نمایید در طلب او زیرا که سفاح ما را از این مطلب منع نمیکند و مخالفت خواهش
ما را نمیکند زیرا که ما هفتاد هزار کس هستیم از بزرگان بجهت غلام سیاه مذموم اگر شما در این کار همتا سازید این
غلام پیوسته سفاح را فتنه میکند تا اینکه شما را هلاک سازد و شبهه در این نیست که بر یکی از شما چند نفر کاشف میکنند
که هیچ یکی از شما نجات نمیابید پرهیز نمایید و بسیار از شر او حذر کنید دیگری گفت سفاح انچه بشما اظهار میکند از مهربانی
بجهة اینست که شما خاطر جمع شوید تا اینکه شما را بغفلت اندازد و شمارا در مقابل کردهای خود مؤاخذه نماید بسخنان
سفاح اعتنا نکنید و بعضی از ایشان گفت تا حال او را از کشتن ما مانعی هیچ نداشت و او بر ما مسلط است اگر خیال داشت
که ما را بکشد تا حال کشته بود پیوسته او را می بینیم که برای ما احسان میکند و ما را در مجلس خود التفات و مهربانی میداد و
ما را بخیر و نیکوئی وعده میدهد و قایل اول گفت ای قوم قول مرا ضایع کردید امر بمخالفت نمودید هنگامی که بر مجلس
او داخل شوید همه شما یکدفعه داخل نشوید بلکه بعضی بمجلس او بروند و بعضی در بیرون بمانند تا اینکه ببینیم عاقبت کار
بکجا می انجامد اگر هنگام عطا باشد دیگران هم داخل شوند وان دیگران بیرون روند اگر باین نحو نمایید و نوبه نوبه داخل
شوید از شر او ایمن میباشید از آن طرف احمد سفاح در هنگام تاریکی شب سدیف را بنزد خود طلبید چون در نزد سفاح
حاضر شد سفاح گفت وای بر تو ای سدیف چه بسیار در امر خود تعجیل داری و راز دل خود را بزودی آشکار میکنی هیچ چیز را
پنهان نمیکنی سدیف گفت پنهان کردن راز در این مدت دراز مرا کشته است و صبر کردن بر مصایب مرا مریض نموده است
و نظر کردن بر این طاغیان در نزد تو مرا ناتوان ساخته است و هیچ چیز از کردهای ایشان بر من و بر خویشان تو
مخفی و پنهان نیست که مردان ایشانرا کشتند و کودکان ایشانرا ذبح نمودند و هتک حرمت زنان ایشان کردند
و حرم رسول خدا را بر قتب شتران بی پرده و بالش سوار کردند از روی اسیری از شهری بشهر دیگر کشیدند پس کدام

دیده ایت

دیده ایست که اشک خود را در مصایب ایشان نگاه دارد و کدام دلی است که در محنت ایشان پاره پاره نشود پس خون ایشانرا
بکیر و بشمشیر خود کردن دشمنان بزن و طلب خون ائمه هدی و چراغان راه هدایت را بکیر که ایشانند سادات دنیا و آخرت چون
سدیف کلام را به اینجا رسانید گریه بر او مستولی شد زبان شعر باین ابیات گویا کردید يَحِقُّ لِيَ الْآنَ أَدُومُ مَا عِشْتُ فِي حُزْنٍ أُجْرِي
الدُّمُوعَ عَلَى الْخَدَّيْنِ وَالذَّقَنِ سزاوار است بر من که هرقدر زندگی کنند هستم در حزن و اندوه مستدام باشم اشکهای دیده را
بر خدین و زنخدان جاری سازم يَا آلَ أَحْمَدَ مَا قَدْ كَانَ حُزْنُكُمْ كَأَنَّ حُزْنَكُمْ فِي النَّاسِ لَمْ يَكُنْ رِجَالُكُمْ قُتِلُوا مِنْ
غَيْرِ ذِي سَبَبٍ وَأَهْلُكُمْ هُتِكُوا جَهْرًا عَلَى الْبُدُنِ سَكِينَةٌ كُنْتُ أَنْسَاهَا وَقَدْ خَرَجَتْ فِي هَيْئَةٍ مُفْجِعَةٍ مِنْ شِدَّةِ
الْحُزْنِ أَبْكِي الْحُسَيْنَ أَمْ أَبْكِي نِسْوَةً هُتِكُوا أَمْ أَبْكِي فَاطِمَةَ أَمْ أَبْكِي الْحَسَنَ أَمْ أَبْكِي لَيْثَ الْوَغَى فِي الرَّوْعِ حَيْدَرَةً أَمْ أَبْكِي
رَسُولَ اللّٰهِ ذَا الْمِنَنِ أَشْكُو إِلَى اللّٰهِ مَا أَلْقَاهُ مِنْ أُمَمٍ مَا ارْتَضَوْا مِنْهُمْ بِالْفِعْلِ وَالسُّنَنِ أَيِ الْجَنَابِ أَحْمَدِ الْمُخْتَارِ
صلی الله علیه و آله چه بسیار بزرگواران بودند گروه شما ایشانرا چنان گونه کشتند گویا گروه شما در میان مردم نبودند
مردان شما بیجهة کشته شدند و اهل شما در آشکارا در بالای شتران هتک حرمت شدند هرگز سکینه را فراموش
نخواهم نمود هنگامیکه در هیئت وزی دلسوز و جان گداز از کثرت بکا و شدت اندوه بیرون آمد مظلومی حسین را
گریه نمایم یا بحال زنان دل افکار گریه سازم یا گریه کنم بمصایب فاطمه زهرا یا بحال حسن مجتبی یا گریه سازم بحال شیر میدان
شجاعت در هنگام ترس شیر خشمناک بود یا گریه نمایم بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب احسانها بسوی خدا
شکایت دارم از آنچه ملاقات نمودم از گروه ناکثان از ایشان بفعل و سنتها چون سفاح این ابیات دلسوز را شنید
گریه شدید نمود حزن و اندوه او زیاده کردید و رنگش زرد شد و بصدای بلند خود ندا کرد وا محمداه وا علیاه وا سیداه وا قوماه
وا اهلاه وا عشیرتاه و سدیف نیز گریست تا اینکه مدهوش کردید چون بهوش آمد سفاح گفت ای سدیف نوشته قضا بوقت خود
و آنچه آرزو داشتی وقتش نزدیک شده است گویا در نظر منست که راه ترا باز نموده ام و ترا قدرت و تسلط داده ام که شمشیر
خود را در ابدان و کردنهای ایشان بگذاری هرگونه ذلتی میخواهد درباره ایشان بعمل میاوری سدیف گفت بخدا سوگند اگر این
راه را برای من بکشایی خداوند جلیل را بکشتن دشمنان راضی و خوشنود نمایم و از ایشان خون جناب رسول خدا را میگیرم و ترا
ای مولای من از خود راضی میکنم سفاح گفت امشب خود را دلشاد بجواب فردا هنگام بامداد نزد من بیا که ترا بمنتهای آرزوی تو برسانم سدیف
به بیداری و اضطراب صبح نمود و پیوسته بدرگاه خدا مناجات میکرد و سؤال مینمود که این خیال را باخر برساند آنچه سفاح وعده
کرده بود خدا آنرا منجز فرماید چون سفاح از خواب خود در هنگام روز بیدار کردید نام آنروز را نوروز گذاشت و آنروز را بعد
ان خلفای بنی عباس روز نوروز القتل گذاشتند زیرا که آنروز سفاح طاغیان بنی امیه را کشت و پادشاهی را در میان بنی عباس جاری
ساخت که امر سلطنت ایشان محکم و مستحکم شد سفاح منادی را امر نمود که مردم را ندا عام بدهد که امیرالمؤمنین ابو العباس
سفاح سفرهای عطاها و کرامتها را گسترده و پولهای خزانه خود را بر روی آنها ریخته و میگوید امروز روز عطا و بخشش است و امر کرد
که بوقات و طبلهای شادی زدند و علمها را زینت داده بلند نمودند و سریر پادشاهی را گذاشته و قصر را مزین ساختند
سفرها در پیش روی ایشان بزمین افکندند دنانیر و دراهم و کمربندهای زرین و نقره بر روی آنها ریختند چون از آنها فارغ گردیدند
و با انواع و اقسام زینتها مجلس را آراسته و پیراسته ساختند و تدارک مجلس را دیدند سفاح چهار صد نفر از شجاعان غلامان
خود طلبید و برای ایشان عمودها و شمشیرها و نیزها داد و ایشانرا وصیت نمود که در نزدیکی آماده باشید و در پس پرده
بایستید و گفت هنگامیکه دیدید من کلاه خود را بزمین زدم شمشیرها را بکشید و کردن هر که را که به بینید بزنید هر چند
که از فرزندان عموهای من باشد گفتند سمعا و طاعة چون آفتاب قدری بلند شد مردم با زیب و زینت شادمان خورسند از هر طرف
برای سلام و عطا رو بقصر سفاح گذاشتند و بنو امیه با همگی و تمام هفتاد هزار کس از آل یزید و مروان بدر قصر در آمده از اسبان
خود فرود آمدند و شمشیرها را گشوده بغلامان خود داده بعادت خود با کمال زیب و زینت و لباسها را از زمین میکشیدند
و نمیدانستند که چه اراده در حق ایشان دارند و در میان ایشان یکی از همجلیسان سفاح میآمد که شاعر ماهر بود در مدح سفاح
قصیده غرا و نیکو پیش از آن روز انشا نموده جایزه نیکو گرفته بود حاجبان که او را میشناختند گفتند بر گرد امروز روز عطا
نیست بلکه روز مکر و حیله است جان خود را بهلاکت نینداز دیدیم که امیرالمؤمنین ترا عطا و کرامت [illegible]
داریم که بجاه هلاکت بیفتی در جواب ایشان گفت خوشنود هستم که با قوم خود باشم و هرچه بر سر ایشان [illegible] بسر من
نیز بیاید گفتند داخل شو بمحل لعنت و خواری چون مردم داخل قصر شدند سفاح بجای بلند [illegible] بالا رفت
و شمشیر خود را حمایل کرده بود و رنگ خود را بر طاغیان بنی امیه کردانید و گفت امروز همان روز است که در آن شما

وعدهٔ عطا وجزا کرده ام پس کدام طایفه را خوش داری که ایشان را در عطا مقدم دارم وابتدا بعطا ایشان نمایم بجهت
خوش آمد سفاح گفتند یا امیر المؤمنین اول بعطا بنی هاشم ابتدا نما یکی یکی از ایشان عطا نما پس غلام خود را گفت یکی از
فرزندان بنی هاشم را ندا نما بیاید عطای خود را بگیرند و غلام را پیش از آن حقیقت امر را فهمانیده بود و در طرف سفاح
ایستاده بود بسیار فصیح زبان خوش بیان دانا و عاقل بود آنغلام صدا زد کجاست ابو عبیدة بن الحارث بن هاشم نزدیک
بیاید عطای خود را بگیرد سدیف گفت ایشیخ کجاست ابو عبیده آنغلام پرسید خدا در بارهٔ او چه کرده است سدیف گفت مردی
از این جماعت یعنی بنی امیه او را کشت که نامش شیبة بن ربیعة بن عبد شمس است سفاح گفت من این را ندانسته بودم
ای غلام نام او را از دیوان عطا محو نما دیگری را صدا کن غلام ندا نمود کجاست اسد الله و اسد رسول او حمزة بن عبد
المطلب بن هاشم بیاید عطای خود را بگیرد سدیف گفت حمزه کجاست سفاح پرسید او را چه شده است سدیف گفت زنی
از این گروه او را کشت در جنگ احد که نامش هند دختر عتبة بن ربیعه است و جماعتی و جماعتی بغلام وحشی جبیر بن
مطعم دادو بکشتن او گماشت چون آن ناپاک او را کشت آن ملعونه آمد شکمش را درید و جگرش را بیرون آورد بجهت اینکه از روی
شدت عداوت و کینه که در دل داشت آنرا بخورد خداوند عالم او را در دهن او سنگ نمود از این جهت بلقب
آکلة الاکباد ملقب گردید چون بخوردن جگر قدرت نیافت انگشتهای مبارکش را برید بگردنش قلاده گردانید
سفاح گفت من این را ندانسته بودم ای غلام نامش را از دیوان عطا محو نما و دیگری را بخوان غلام صدا زد کجاست
عقیل بن ابی طالب بن عبد المطلب بیاید امروز عطای خود را بگیرد سدیف گفت ای امیر المؤمنین عقیل کجا
است سفاح پرسید بر او چه شده است جواب داد هنگامیکه از شام بیرون آمد که بمدینه جناب رسول خدا رود این گروه او را در
خارج شام کشتند سفاح گفت من این را ندانسته بودم یا غلام نامش را قلم بزن دیگری را صدا کن غلام صدا زد کجاست مسلم بن
عقیل امروز حاضر شود عطای خود را بگیرد سدیف گفت کجاست مسلم که وقت از اینجماعت او را کشتند عبید الله ابن زیاد او را از
بالای قصر الاماره بزمین افکند بعد از کشته شدن ریسمانی بپای او بستند و در بازارها کشیدند و میگفتند اینست جزای
کسیکه بر بنی امیه عاق شود و خروج نماید و بعد از آن وجد او را دشنام میدادند سفاح گفت یا غلام نامش را قلم کش دیگری را
بخوان غلام صدا زد کجاست اول مردم روزگار از جهت اسلام و بهترین اوصیا و یعسوب دین امام المتقین علی ابن ابی طالب بیاید
عطای خود را بگیرد سدیف گفت ای مولای من کجاست علی ابن ابی طالب مرادی عبد الرحمن بن ملجم ملعون او را کشت معاویه چندروز
شهر شام را بجهت کشته شدنش زینت داد و بسیار خوشدل و مسرور شد سفاح گفت من این را ندانسته بودم یا غلام
دیگری را طلب کن غلام صدا زد کجاست فرزند دختر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام
سید جوانان اهل بهشت بیاید امروز عطا بگیرد سدیف گریست و گفت ای مولای من کجاست حسن بن علی زنی جعده نام او را
زهر داد که معاویه آنرا فرستاده بود آن بزرگوار بزهر جفا کشته شد سفاح گفت من از این قضیه خبر نداشتم یا غلام
دیگری را بخوان غلام صدا زد کجاست فرزند دختر جناب رسول خدا سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی بن ابیطالب
بیاید عطای خود را اخذ نماید سدیف گفت کجاست حسین بن علی سفاح پرسید او را چه چیز رخ داده است سدیف گفت امیر
این گروه که در نزد تو مقرب شده اند و کمرها از زرین بسته در بالای کرسیها نشسته اند او را بدرجهٔ شهادت رسانیدند
و در زمین کربلا لب تشنه کشتند و حال آنکه نهر فرات در نزدیکی او پر از آب بود و سرش را جدا نموده در بالای نیزه از کوفه
بشام ارمغان بردند و جنیان در مصیبتش نوحه نمودند و مردی او را باین قول صحیح مرثیه گفته است هلال بدی
هلاک اهلک کذلک یجری صروف الدول هلال ظاهر شد و هلال ما تابان گردید چنین است گردش دولتها
سفاح گفت من این را ندانسته بودم یا غلام دیگری را بخوان غلام صدا زد کجاست عباس بن علی برادر امام حسین علیه السلام
بیاید عطا بگیرد سدیف گفت ای امیر المؤمنین گویا خیال داری از اینجماعت در برابر کردهای خود مؤاخذه نمایی و در
مقابل کردهای ایشان جزا دهی و اینها را که میطلبید همهٔ ایشان شربت ناگوار از کاسهٔ زهر آلود مرگ نوشیدند
و اینجماعت حاضران ایشان را لب تشنه شکم گرسنه در بیابان کربلا کشتند سفاح غلامش را گفت دیگری را بخوان غلام
گفت کجاست زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بیاید عطا بگیرد سدیف گفت ای مولای من زید کجاست مردی از این
قوم او را کشت که نامش هشام بن عبد الملک بن مروان است و بدن او را بدار کشید و مرغ فاخته در شکمش
آشیانه ساخت بعد از آن از دار فرود آوردند بدنش را سوزانیدند و در هاون کوبیده خاکستر او را بهوا دادند
بعد از آن در بالای آب جمع شد باز بدنش درست شد و بصدا بلند ندا نمود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی